

نهضت آزادی ایران

۱۳۴۰ - ۱۳۹۶

مجتبی سلطانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نهضت آزادی ایران

۱۳۹۶-۱۳۴۰

مجتبی سلطانی



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

زمستان ۱۳۹۸

سلطانی، مجتبی،

نهضت آزادی ایران، ۱۳۹۶-۱۳۴۰ / مجتبی سلطانی.

تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۸ -

۸۰۰ ص

۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۷۸۶ - ۳۷ - ۸ : ۶۰۰۰۰ ریال

فیپا.

حزب‌های سیاسی -- ایران -- تحقیق -- تحلیل

کتابنامه.

نهضت آزادی ایران. -- نهضت آزادی ایران -- تاریخ.

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

۹۵۵/۰۸۲۴۰۴۵۲

DSR ۱۵۳۵ / ن ۹ س ۸ ۱۳۹۸

۴۶۶۵۷۳۷

کتابخانه ملی



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

تهران، خیابان شریعتی، خیابان شهید دستگردی (ظفر)، نبش خیابان شهید گوی‌آبادی، پلاک ۷۵

تلفن: ۲۶۷۰۵۰۷۵

نهضت آزادی ایران

۱۳۹۶-۱۳۴۰

مجتبی سلطانی

زمستان ۱۳۹۸

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۳۷-۸

کلیه حقوق ناشر محفوظ است.

info@ir-psri.com

www.PSRI.ir

فهرست مطالب

اشاره	۱۳
۱. از پیدایش تا انقلاب اسلامی	۱۴
تأسیس نهضت آزادی ایران	۱۵
نهضت آزادی، حزب یا جبهه	۲۵
آیت‌الله طالقانی و «نهضت»	۳۲
نهضت مقاومت ملی	۳۹
تقاضای عضویت در جبهه ملی	۴۳
اللهیار صالح و دکترین آیزنهور	۵۰
جبهه ملی دوم و «سوپاپ اطمینان»	۵۳
دکتر علی امینی و نهضت آزادی	۵۷
استشاره از مصدق	۶۳
اختلاف میان نهضت آزادی و جبهه ملی	۶۵
بستر ایدئولوژی	۷۱
مصدق و قیام ۱۵ خرداد	۷۳
زادبوم نهضت آزادی؛ جبهه ملی	۷۸
اهداف و مؤسسان جبهه ملی	۷۹
جبهه ملی دوم	۸۳
جبهه ملی چهارم	۸۵

- ۸۸ جبهه ملی، بختیار و آخرین دولت شاه
 ۸۹ بازرگان و بختیار
 ۹۳ نهضت آزادی و فراخوان جبهه ملی برای آشوب

۲. تضاد و تردید در فکر و عمل

- ۱۰۱ نهضت آزادی و سلطنت
 ۱۰۲ تبعیت از قانون اساسی مشروطه
 ۱۰۴ «شاه باید بماند»
 ۱۰۷ نامه سرگشاده به «شاه»
 ۱۰۹ تکذیب
 ۱۱۱ قیام امام
 ۱۲۱ انحلال «جبهه» و تعطیلی «نهضت»
 ۱۲۶ یادکرد امام از محبوسین نهضت
 ۱۲۶ زندان، آزادی، بازنشستگی
 ۱۳۹ نهضت آزادی و آیت‌الله شریعتمداری
 ۱۴۵ جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر
 ۱۴۶ فعالیت‌های «معتدل و قانونی»
 ۱۴۷ «جمعیت» و آمریکایی‌ها
 ۱۴۹ آقای باتلر
 ۱۵۴ «خط سازش»
 ۱۵۶ «استبداد» و «استعمار»
 ۱۶۱ آماده پذیرش سلطنت
 ۱۶۲ نزدیکی به رهبران مذهبی
 ۱۶۳ مصلحت‌اندیشی بازرگان
 ۱۶۴ مواضع امام
 ۱۶۵ شریف‌امامی و «مائدة الهی»

۱۶۵	«راه نجات» رژیم یا مردم
۱۶۸	گام به گام؛ نهضت آزادی
۱۷۱	نتیجه گفت‌وگو با امام در پاریس
۱۷۳	مبارزه و سیاسی‌کاری
۱۷۶	استقبال از بختیار
۱۷۹	روابط با مقامات رژیم شاه
۱۸۸	جمهوری «دمکراتیک»
۱۸۹	پیروزی انقلاب و نخست‌وزیری بازرگان
۱۹۰	عدم وابستگی حزبی
۱۹۴	خصائل شخصی و «حسن شهرت»
۱۹۷	وظایف نخست‌وزیر «موقت»
۱۹۸	شرط‌گذاری امام و بازرگان
۱۹۹	اولین سخنرانی
۲۰۰	اولین انتقاد
۲۰۱	ضعف نفس، غرب‌زدگی

۳. مبانی فکری مهندس بازرگان

۲۰۲	سوغات غرب
۲۰۳	تأثیر آداب و اخلاق غربی
۲۰۵	مهم‌ترین رسالت، پس از بازگشت
۲۰۶	«راه طی شده»
۲۰۸	اسلام از دریچه غرب
۲۱۱	شیوه بازرگان در تفسیر قرآن
۲۱۲	معلم اول؛ ابوالحسن فروغی
۲۱۴	بازرگان و شهید مطهری
۲۲۰	علم‌گرایی غربی و اصل «ولایت»

- ۲۲۲ نگرش دین با عینک علم تجربی
 ۲۲۴ علم برای علم
 ۲۲۵ التقاط و استنباط ایدئولوژی از دین
 ۲۲۷ افکار غربی به «سود» اسلام
 ۲۲۸ بازتاب غرب‌گرایی در «نهضت آزادی»

۴. دولت موقت

- ۲۳۱
 ۲۳۲ تشکیل دولت
 ۲۳۳ گام به گام نابهنگام
 ۲۳۵ بازرگان و نقد دولت موقت
 ۲۳۵ کمیته‌های «ملت» و خشم بازرگان
 ۲۳۷ رحمت و انتقام
 ۲۳۹ بازرگان در هیأت خلع‌ید
 ۲۴۲ درک بازرگان از «انقلاب»
 ۲۴۸ «دولت موقت و انقلاب» در تحلیل «نهضت»
 ۲۵۷ کردستان؛ «ادعاهای بی‌اساس»
 ۲۵۸ اتخاذ راه حل سیاسی
 ۲۵۹ اعترافات و اعتراضات «نهضت»
 ۲۶۴ انتصاب‌های دولت موقت
 ۲۶۵ «چهره»های دولت موقت
 ۲۶۶ عباس امیرانتظام، سخنگو و اولین چهره جنجالی دولت
 ۲۷۸ اتهام یا جرم «جاسوسی»
 ۲۸۵ علی‌محمد ایزدی، وزیر کشاورزی و شهروند مفید آمریکا
 ۲۸۶ رضا صدر، وزیر بازرگانی و «مجتهد» نهضت آزادی
 ۲۸۷ احمد مدنی، وزیر دفاع دولت نهضت آزادی
 ۲۸۹ مقدم مراغه‌ای، استاندار آذربایجان

۲۹۱	ابراهیم یونسی، استاندار کردستان
۲۹۴	حسن نزیه، مدیرعامل شرکت ملی نفت
۲۹۹	جایگاه نهضت آزادی در دولت موقت
۳۰۳	طرح انحلال مجلس خبرگان
۳۱۲	تهدید به استعفا
۳۱۵	«بهبود» روابط با آمریکا
۳۱۶	روابط حسنه، «کج‌دار و مریز»
۳۲۷	«تصمیم» فروش اف-۱۴
۳۲۸	مذاکره برای فروش
۳۳۴	لغو قراردادهای نظامی
۳۳۸	ملاقات با برژینسکی

۳۴۱	۵. از پوزیسیون تا اپوزیسیون
۳۴۲	وزیر خارجه و «تابعیت» آمریکا
۳۴۶	داستان ساختگی
۳۴۷	نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)
۳۵۱	سخنگوی «سازمان»
۳۶۰	از «جمهوری سوسیالیستی» تا «حکومت اسلامی»
۳۶۲	شهید چمران و نهضت آزادی
۳۶۴	نهضت آزادی و حکومت اسلامی
۳۶۶	یزدی و هجرت امام به پاریس
۳۷۱	استعفای بازرگان و سقوط دولت موقت
۳۷۲	استعفاهای دولت موقت
۳۷۲	بازرگان پس از استعفا
۳۷۵	«تنها» در خانه
۳۷۹	استعفا از نهضت آزادی

۳۸۹	نهیضت آزادی در دو حرکت
۳۸۹	چرخش در مواضع ضد امپریالیستی
۳۹۳	نفی اصالت مواضع ضد سلطه
۳۹۶	«دفاعی» یا «تهاجمی»
۴۰۰	«جهش» به سوی مارکسیسم
۴۰۳	افکار عمومی غرب و انقلاب
۴۰۵	تسخیر لانه جاسوسی و «خط شیطان»
۴۱۰	اجماع ملی در حمایت از «تسخیر»
۴۱۳	سیاست «تشدید تضاد»
۴۱۴	تظاهر به تضاد
۴۱۸	«شیطان اکبر»
۴۱۹	سیاست «بی طرفی و بی تفاوتی»
۴۲۰	ضد امپریالیست سابق
۴۲۲	تلیس لیبرالیسم
۴۲۲	نهیضت آزادی و لیبرالیسم
۴۲۶	خط لیبرالیسم؛ خط سازش
۴۳۰	اختلاف حساس
۴۳۴	خدمت به اسلام
۴۳۵	خدمت به ایران
۴۳۸	حب الوطن
۴۴۳	ایران و اسلام
۴۴۶	ملی یا اسلامی؟
۴۴۸	در سوگ شیر و خورشید
۴۵۰	مکتب‌گرایی و مشابهت
۴۵۴	اسلام «فقاہتی»
۴۵۶	انقلاب و ابرقدرت‌ها

۴۵۹	صدور انقلاب
۴۶۰	«مُشک» و «عطار»ی انقلاب
۴۶۵	نقش رسانه‌های بین‌المللی
۴۶۸	دفاع از مجازات اعدام

۶. نهضت آزادی و دفاع مقدس

۴۷۹	«جنگ» و صلح
۴۸۰	تقصیر و مقصّر
۴۸۲	مخالفت به قصد تضعیف
۴۸۷	ادامهٔ دفاع و اهداف ایران
۴۹۹	فتح خرمشهر و «شرایط آبرومند صلح»
۵۰۳	برساختهٔ پسا‌جنگ از «تداوم دفاع»
۵۱۱	میانجی‌گری و توهّم پرداخت غرامت
۵۱۵	حزب توده «پیشگام» مخالفت با ادامهٔ جنگ
۵۱۸	«مذاکره»
۵۱۹	عدم سازندگی داخلی
۵۲۲	جامعه بسته و تحدید آزادی
۵۲۳	آیندهٔ جنگ و شروط ایران
۵۳۰	صلح با «رژیم صدام»
۵۳۳	«دعوت از صدام» و «روز قدس ۶۴»
۵۳۴	موشک‌باران و محکومیت «دو طرف»
۵۳۹	مذاکره، آتش‌بس، صلح
۵۴۰	معمای «تحمیل»
۵۴۳	پلنگ و آهو
۵۴۴	«انحرافی عظیم»
۵۴۵	پیام به رهبری، سند به دشمن
۵۴۸	

- ۵۵۱ تحریم جنگ
- ۵۵۲ پژواک تبلیغات صهیونیستی
- ۵۵۴ «القیس» و «صوت الجماهير»
- ۵۵۴ پیک «نهضت»، خبرنامه «جمعیت»
- ۵۵۶ اشارات در «منشور انقلاب»
- ۵۵۷ «حرب المجانین»
- ۵۵۸ قطننامه ۵۹۸
- ۵۶۰ «قعر درّه نابودی»
- ۵۶۱ «فریادی در گلو»
- ۵۶۳ نامه امام درباره نهضت
- ۵۶۷ تأیید چند باره اصالت نامه
- ۵۶۹ موشک باران
- ۵۷۰ حمله آمریکا و نگرانی «عمیق»
- ۵۷۱ «هشدار» و انتحار
- ۵۷۵ ارزیابی جنگ «هشت ساله»
- ۵۷۶ استدلال‌های «فریبنده و گمراه‌کننده»
- ۵۷۸ سرنگون کردن هواپیمای مسافربری و «ختم جنگ»
- ۵۸۳ «گردش مساعد روزگار»

۷. تحول در اندیشه سیاسی بازرگان

- ۵۸۶ لیبرالیسم التقاطی
- ۵۸۷ اسلام‌شناسی بازرگان
- ۵۹۰ تبیین التقاطی اسلام
- ۵۹۷ چند نقد و نظر درباره بازرگان
- ۶۰۵ داوری دایرةالمعارفی
- ۶۰۸ دین و سیاست

- ۶۱۳ بازرگان و نقد غرب
 ۶۱۶ تحلیل کدیور از مبانی فکری بازرگان
 ۶۱۷ تحلیل پیمان از مبانی دینی بازرگان

۸. دگر‌دیدی ارزش‌ها

- ۶۲۲ توکل، ایثار و شهادت
 ۶۲۳ تفسیر لیبرالیستی «آزادی»
 ۶۳۱ «انقلاب»، انقلاب اسلامی
 ۶۴۴ جعل افلاطونی
 ۶۴۸ انتقاد و انتقام
 ۶۵۴ زخم و نمک‌پاشی
 ۶۵۵ «کفرستیزی» و «استکبار‌کوبی»
 ۶۶۲ ستیز با «کَلِمَةُ الْحَقِّ»
 ۶۶۸ نهضت آزادی و روحانیت
 ۶۷۵ نهضت آزادی و انقلاب فرهنگی
 ۶۸۲ نهضت آزادی و بنی‌صدر
 ۶۸۳ غائلهٔ ۷ اسفند
 ۶۸۶ غائلهٔ ۱۴ اسفند
 ۶۹۰ عزل متحد تروریسم
 ۶۹۲ دربارهٔ اقدامات منافقین
 ۷۲۲

۹. تغییر رهبری

- ۷۲۵ مقاومت در برابر رأی مردم
 ۷۲۶ نهضت آزادی و آیت‌الله منتظری
 ۷۳۱ نامه ۹۰ نفر
 ۷۳۲ روند آشتی با دولت پنجم
 ۷۳۶

۷۴۱	تغییر رهبری و تند شدن مواضع
۷۴۴	دولت خاتمی و آشوب ۱۸ تیر ۱۳۷۸
۷۵۴	حکم قضایی انحلال، انتخابات ۸۴
۷۵۶	فعال و نادم فتنه بزرگ ۱۳۸۸
۷۶۳	برگ‌های پایانی

۷۶۷	فهرست منابع
۷۷۹	فهرست اعلام

اشاره

شناخت سرشت و دانستن سرنوشت احزاب و گروههای سیاسی، برای کسی که بخواهد از تاریخ معاصر ایران آگاه شود؛ و یا در این زمینه تحقیق کند، ضروری است.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی آثار متعددی درباره احزاب و گروههای سیاسی مبارز قبل از انقلاب و نیز احزاب وابسته به رژیم پهلوی منتشر کرده است که به سبب استناد به مدارک و اسناد منتشرنشده، مورد توجه اهل تحقیق و علاقه‌مندان به تاریخ امروزی ایران قرار گرفته است.

کتاب حاضر از مجموعه بررسی احزاب سیاسی ایران، بررسی مستند تاریخچه، مواضع و کارنامه مرحوم مهندس مهدی بازرگان و نهضت آزادی ایران از ۱۳۳۲ تا ۱۳۹۶ می‌باشد. سابقه پژوهشگر ارجمند جناب آقای مجتبی سلطانی در تألیف کتاب *خط سازش*، مؤسسه را بر آن داشت که این مهم به ایشان پیشنهاد شود، که پذیرفتند و پس از سالها تحمل رنج تحقیق، یادداشت‌ها و فیش‌های بسیاری از انبوه منابع و اسناد، فراهم آوردند و تدوین اولیه کتاب را به پایان بردند؛ اما به سبب مشغله فراوان، از تکمیل، تنظیم و تدوین نهایی کار بازماندند. لذا مؤسسه، با موافقت مکتوب آقای سلطانی، این مجموعه ارزشمند را پس از ویرایش براساس شیوه مألوف و معیارهای مؤسسه و کنترل منابع و مآخذ و تکمیل آنها، در قالب یک جلد برگزیده و برای انتشار آماده کرد که اینک تقدیم خوانندگان می‌گردد.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی - زمستان ۱۳۹۸

۱. از پیدایش تا انقلاب اسلامی

تأسیس نهضت آزادی ایران

جمعیت «نهضت آزادی ایران» در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰ تأسیس شد.^۱ یک روز پیش از برگزاری میتینگ جبهه ملی در میدان جلالیه تهران، جلسه افتتاحیه و اعلام موجودیت نهضت در بعد از ظهر چهارشنبه ۲۷ اردیبهشت با حضور حدود پانصد تن از مدعوین در منزل صادق فیروزآبادی، فرزند آیت‌الله سیدرضا فیروزآبادی، تشکیل گردید.^۲ مهندس بازرگان، اولین سخنران جلسه افتتاحیه، چنین گفت:

جبهه ملی یک اتحادیه و ترکیبی از احزاب و جمعیت‌های حزبی و احیاناً از افرادی می‌باشد که هنوز در اجتماعی متشکل نشده‌اند... نهضت آزادی ایران به هیچ‌وجه من‌الوجه در صدد ایجاد دکانی در مقابل جبهه ملی ایران و در عرض آن نیست. بلکه در طول آن و در حکم یکی از عناصر تشکیل دهنده و تکمیل کننده آن است.^۳

مهندس بازرگان، که مؤسس اصلی این جمعیت تازه تأسیس محسوب می‌شد و نامه دعوت برای شرکت در جلسه افتتاحیه را امضا کرده بود،^۴ در مقام اولین دبیرکل نهضت، در مصاحبه می‌گوید که اعضای هیأت مؤسس نهضت در حدود ۴۲ نفر بوده‌اند که «تشکیلات و پایه اصلی نهضت را با کسب نظر از آقای دکتر مصدق ریخته‌اند. آقایان سید محمود طالقانی، دکتر یدالله سبحانی، مهندس منصور عطایی (وزیر کشاورزی کابینه آقای دکتر مصدق)، آیت‌الله [سیدرضا] زنجانی، حسن نزیه، رحیم عطایی، عباس سمیعی و اینجانب جزء هیأتی هستیم که از طرف

۱. تاریخ مندرج در اعلامیه تأسیس و مرامنامه نهضت، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰ است. گویا مؤسسان مایل بوده‌اند همان تاریخ مندرج در نامه حمایت دکتر مصدق از تأسیس نهضت را به عنوان روز تأسیس، ثبت کنند. در بسیاری از اسناد و کتاب‌های نهضت همین تاریخ ذکر شده ولی در برخی منابع دیگر مانند *خاطرات بازرگان و تاریخ سیاسی ۲۵ ساله*، روز برگزاری جلسه اعلام تأسیس، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۰، به عنوان تاریخ تأسیس نهضت اعلام شده است.

۲. سند ساواک از گزارش جلسه اعلام تأسیس نهضت آزادی مندرج در کتاب: *قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک*، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۳۲۶ و ۳۲۷.

۳. جریان تأسیس، نهضت آزادی، اردیبهشت ۱۳۴۰، ص ۹.

۴. در *تکاپوی آزادی*، حسن یوسفی اشکوری، ۱۳۷۹، ج ۱، قسمت ۱، ص ۲۶۵.

هیأت مؤسس مأمور تهیه مرامنامه و اصول کار نهضت شدیم.^۱ افراد مذکور، به جز سیدرضا زنجانی، بعدها غالباً به عنوان پایه‌گذاران اصلی نهضت آزادی شناخته شده‌اند.^۲ اعلامیه تأسیس «از طرف هیأت مؤسس» نیز به امضای همانان انتشار یافت.^۳ از دهه هفتاد به بعد، در بسیاری از نشریات و کتاب‌های نهضت آزادی و مهندس بازرگان، مؤسسان اصلی، سه تن ذکر می‌شوند. در کتاب تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، که مورد تأیید نهضت آزادی است، و کتاب خاطرات بازرگان، هر دو به قلم سرهنگ نجاتی، چنین آمده است: «بنیانگذاران نهضت آزادی ایران عبارت بودند از: مهندس بازرگان، آیت‌الله محمود طالقانی، دکتر یدالله سبحانی».^۴

حسن نزیه، عضو مؤسس و هیأت اجراییه و کمیته سیاسی و تبلیغات، در جلسه اعلام تأسیس چنین گفت:

ده ماه قبل در همین خانه و در محفلی نظیر این مجلس بود که به اینجانب مأموریت داده شد تا خبر تجدید فعالیت جبهه ملی را اعلام کنم... شاید مقدر بود که تأسیس «نهضت آزادی ایران» هم در این خانه اعلام شود تا انشاءالله به سهم خویش پیروزی‌های جبهه ملی را تکمیل و تقویت نماید.^۵

در آخرین تغییر، سایت رسمی نهضت آزادی، چهار نفر از امضاکنندگان اعلامیه تأسیس را، به اضافه فرد دیگری که نامش در ذیل اعلامیه تأسیس نبود، به عنوان بنیانگذاران، معرفی کرده است؛ که به ترتیب عبارت‌اند از بازرگان، یدالله سبحانی، آیت‌الله طالقانی، محمدرحیم عطایی،^۶

۱. مجله روشنفکر، ش ۴۰۴، ۲۵ خرداد ۱۳۴۰، مصاحبه با بازرگان، ص ۵۰.
۲. پس از استعفای دولت موقت، در اغلب نشریات نهضت آزادی، تا سال‌ها بعد هنگام ذکر اسامی مؤسسان نهضت، نام حسن نزیه سانسور شده است. مثلاً در ویژه‌نامه روزنامه میزان به مناسبت بیستمین سالگرد تأسیس نهضت آزادی، که مدتی بعد به صورت کتاب مستقلی از سوی نهضت تجدید چاپ گردید، این حذف عمدی، آشکار است. تا آنجا که حتی سخنان وی در جلسه اعلام تأسیس نهضت نیز با سانسور نام وی درج شده است.
۳. اسناد نهضت آزادی ایران (جریان تأسیس و بیانیه‌ها ۱۳۴۰-۱۳۴۴)، ج اول، چاپخانه رایکا، ۱۳۶۱، ص ۴۲.
۴. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، غلامرضا نجاتی، انتشارات رسا، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۶۳؛ تصریح بازرگان در: شخصیت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۸۳.
۵. جریان تأسیس، نهضت آزادی، ص ۱۱.
۶. محمدرحیم عطایی دانش‌آموخته کارشناسی حقوق دانشگاه تهران، متولد ۱۲۹۸ در تهران است. در سال ۱۳۳۲ مسئولیت کمیته سیاسی نهضت مقاومت ملی را برعهده گرفت. وی در سال ۱۳۴۰ به دلیل ملاقات با دکتر مصدق بازداشت و از کار معلق شد، همچنین پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مدتی بازداشت بود. او سرانجام ۸ مرداد ۱۳۵۶ پس از سفری درمانی و در مسیر بازگشت از آمریکا در کانزاس سیتی درگذشت.

عباس رادینیا.^۱ نام عباس سمیعی،^۲ حسن نزیه^۳ و منصور عطایی^۴ که جزو هفت امضاکننده اعلامیه تأسیس بودند، حذف شده است.^۵

شهربانی کل کشور نیز در اردیبهشت ۱۳۴۲ درباره نهضت آزادی به دادرسی ارتش چنین اطلاع می‌دهد:

...جمعیت نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ وسیله آقایان مهندس مهدی

بازرگان - حسن نزیه - مهندس عباس روافیان - رحیم عطایی - مهندس منصور عطایی -

سید محمود طالقانی - دکتر یدالله سحابی - عباس سمیعی، تأسیس شد...^۶

در نامه سرگشاده مهندس منصور عطایی، وزیر کشاورزی دولت مصدق، منتشره در دوم خردادماه ۱۳۴۰، خطاب به دکتر امینی، نخست‌وزیر وقت، هنگام شرح مسافرت نمایندگان بنیانگذاران نهضت به احمدآباد برای ملاقات با دکتر مصدق در تاریخ ۴۰/۲/۲۹، چنین آمده است:

در این مسافرت آقایان حسن نزیه - مهندس عباس روافیان - رحیم عطایی اعضاء مؤسس

نهضت آزادی ایران که از دوستان اینجانب می‌باشند همراه بودند.^۷

در اولین نشریه داخلی نهضت آزادی، مورخ ۴۰/۳/۲۱، نیز خبر این مسافرت آورده شده^۸

مهندس عباس روافیان، که یک سال بعد نام خانوادگی خود را به امیرانتظام تغییر داد،^۹ در زمره اعضای مؤسس نهضت برشمرده شده است.

۱. عباس رادینیا متولد ۱۲۹۳ در تهران، از عناصر نهضت ملی مقاومت بود و در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۳ نیز به زندان افتاد. وی در سال ۱۳۶۱ درگذشت.

۲. عباس سمیعی لیسانسه ادبیات و اولین رئیس سازمان محیط زیست ایران بعد از انقلاب اسلامی (از اسفند ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸) بود.

۳. حسن نزیه متولد ۱۳۰۰ شمسی در تبریز لیسانس قضائی از دانشکده حقوق تهران از هواداران محمد مصدق و از اعضای فعال نهضت مقاومت ملی بود. عملکرد مالی او در دوره مدیرعاملی شرکت ملی نفت ایران (اسفند ۱۳۵۷ تا مهرماه ۱۳۵۸) و نیز مواضع ضداسلامی او بارها جنجال آفرید. وی شهریور ۱۳۹۱ در پاریس درگذشت.

۴. مهندس منصور عطایی متولد ۱۲۸۳ در تهران، مهندسی کشاورزی از پاریس داشت. او به صورت تخصصی بر روی اصلاح بذر گندم متمرکز بود و در دولت دکتر مصدق وزیر کشاورزی شد.

۵. سایت نهضت آزادی ایران، صفحه زندگینامه‌های بنیانگذاران و اعضای شورای مرکزی.

۶. نامه شهربانی کل کشور، ش ۵/۱۰۶۳۱ مورخ ۴۲/۲/۱۱، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۷. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۵۸، نامه سرگشاده مهندس عطایی، ۴۰/۳/۲

۸. اسناد نهضت آزادی ایران (جریان تأسیس و بیانیه‌ها ۱۳۴۰-۱۳۴۴)، چاپخانه رایکا، ۱۳۶۱، ج ۲، صص ۱۹ و ۲۸، نشریه داخلی نهضت آزادی، ش ۱، ۴۰/۳/۲۱، ص ۱

۹. عباس امیرانتظام در نامه‌ای به ابراهیم یزدی مورخ ۱۳۴۲/۲/۱۴: «...یک سال قبل نام خانوادگی خودم را از روافیان به امیرانتظام تغییر داده‌ام.» شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، انتشارات کویر، ۱۳۹۲، ج ۲، دفتر دوم-نامه‌ها، بخش اول، ص ۱۱۵

امیرانتظام در سال ۹۳ در مصاحبه‌ای علت تأسیس نهیضت آزادی و نحوه مشارکت خود را در آن این‌گونه توضیح داد:

اختلافاتی در اداره جبهه ملی و نهیضت آزادی وجود داشت، می‌دانید که نهیضت آزادی از ابتدا بخشی از جبهه ملی ایران بود. مهندس بازرگان به دلیل آن اختلافات، خود را از جبهه ملی کنار کشیدند و شاید در آن زمان حق به جانب ایشان بود. من در کنار تمام فعالیت‌های مهندس بازرگان بودم و اگر جایی می‌رفتم بخاطر ایشان بود نه بخاطر اعتقادات درونی خودم. ایشان یک روز به من گفتند که می‌خواهیم نهیضت آزادی ایران را تشکیل دهیم تو می‌پذیری؟ من هم گفتم هر چه که شما تشخیص دهید من آن را می‌پذیرم اما از من نخواهید در تمام جزئیات کارها دخالت کنم، ایشان هم پذیرفتند. به این ترتیب من به عضویت نهیضت آزادی ایران درآمدم و کارت شماره ۷ عضویت نهیضت آزادی متعلق به من بود.^۱

نام امیرانتظام هم مانند نزیه، بعدها از اسناد و نشریات نهیضت حذف شد؛^۲ در حالی که ارتباط تشکیلاتی وی با نهیضت آزادی در خارج و داخل کشور تا پس از انقلاب ادامه داشت. مهندس عزت‌الله سبحانی، از مسئولان هیأت اجراییه او ان تأسیس نهیضت، می‌گوید: آقایان نزیه و امیرانتظام اگرچه جزو مؤسسان و فعالان اولیه نهیضت آزادی در سال ۱۳۴۰ بودند، لکن از سال ۱۳۴۱ صحنه را ترک کردند و در داخل و خارج کشور به دنبال کسب مال و جاه رفتند.^۳

در جلسه اعلام تأسیس نهیضت آزادی متن دو پیام از پایه‌گذاران روحانی نهیضت، که خود در آن جلسه حضور نداشتند، قرائت شد.

ابتدا پیام آیت‌الله سیدرضا زنجانی^۴ خوانده شد که ضمن حمایت از تشکیل نهیضت آزادی، تأکید داشت که «در جلب و ثوق عامه مسلمین و اشتراک مساعی با جمعیت‌های متشکله اصیل

۱. گفتگوی سایت «جرس» با امیرانتظام، تاریخ انتشار ۲۸ دی ۱۳۹۳؛ <http://www.rahesabz.net/story/89198>
 ۲. در فروردین سال ۵۸ نهیضت آزادی با صدور اطلاعیه‌ای اعلام کرد که امیرانتظام فقط سه ماه در سال ۱۳۴۰ با نهیضت آزادی همکاری داشته ولی خود امیرانتظام با تأکید بر اینکه وی پس از شورای مؤسس، هفتمین نفری بوده که به نهیضت پیوسته، می‌نویسد که اطلاعیه فوق مورد مخالفت بازرگان و دکتر سبحانی بوده است و صدور آن بدون اجازه این دو، از سوی مهندس سبحانی و همفکرانش صورت گرفته است. (کیهان، ۵۸/۱/۱۸، ص ۸. آن سوی اتهام، خاطرات عباس امیرانتظام، ج ۱، چ ۵، نشر نی، ۱۳۸۱، صص ۳۰ و ۳۱)

۳. شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳۱

۴. وی که به تصریح مهندس بازرگان عضو هیأت تهیه برنامه و اصول کار نهیضت آزادی بوده است، حضور و مشارکت فعالی در نهیضت نداشت و ظاهراً به همین علت در شرح تاریخچه نهیضت، دیگر به ندرت نام وی ذکر می‌شود و عمدتاً به ذکر نام طالقانی، بازرگان، و سبحانی اکتفا می‌شود.

و رعایت احترام و تشدید ارتباط با جبهه ملی به وظایف خود قیام و اهتمام نمایند.^۱ سپس اطلاعیه آیت‌الله طالقانی خوانده شد که در آن تصریح شده بود که وی «دعوت همکاری با بنیادگذاران نهضت آزادی» را پذیرفته است. ایشان در این اطلاعیه که در مطالعش با الهام از بیانیه‌های فداییان اسلام آمده بود: «به یاری خداوند قهار و توانا»،^۲ در مورد جلوگیری از نفوذ عناصر ناسالم در نهضت آزادی این‌گونه هشدار می‌دهد:

مسلماً افراد آلوده، سست عنصر و بدسابقه را در این جمعیت راهی نیست ولی از هموطنان مؤمن

و غیور خواستارم مراقبت نمایند دست‌های ناپاک و دودل در آن رخنه نمایند...^۳

مهندس بازرگان هم سال‌ها بعد، تصریح کرد که آیت‌الله طالقانی «مؤسس درجه اول» در تأسیس نهضت نبوده است بلکه ایشان «استخاره کرد، آمد و شد عضو نهضت آزادی... نه رئیس و نه گرداننده، نه کسی که دارای حق و تو است، بلکه یک عضو ساده مثل سایرین. البته جزء مؤسسین هم بود، اما نه مؤسس درجه اول، مؤسسی که دعوت را پذیرفته بود...»^۴ خود آیت‌الله طالقانی هم، در پیش‌نویس دفاعیه دادگاه، پس از اشاره به این‌که دعوت مؤسسین نهضت را برای عضویت پذیرفته، با تأکید بر ناچیز دانستن هر کار دیگری در مقابل «انجام وظیفه روحانیت»، چنین نوشته است:

تنها مسئولیتی که در این جمعیت به عهده گرفته‌ام همان راهنمایی به اصول و احکام عالیه

اسلامی است که جزو مرامنامه می‌باشد، و پاسخ به پرسش‌ها و روشن کردن افراد و جوانان و

جواب‌گویی مسایل مطروحه در این حدود است.^۵

ایشان در همان‌جا یادآوری کرده است که به دلیل آشنایی طولانی با مؤسسین اصلی، پس از مشورت با برخی از علما و «تشخیص تکلیف دینی و استعانت و استخاره از قرآن کریم»، به همکاری با این جمعیت اقدام نمود.

آیت‌الله طالقانی نسبت به نهضت آزادی تلقی سازمانی و حزبی نداشت و همکاری وی از نوع ارتباط با مبارزان و فعالان سیاسی بود. در همان سال ۱۳۴۰، ایشان در مشهد در پاسخ به

۱. جریان تأسیس، نهضت آزادی، ص ۳۱. یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی، ضمیمه روزنامه میزان، ۱۳۶۰/۲/۳۱، ص ۳.

۲. این یادنامه در بهار ۱۳۶۲ به صورت یک کتاب توسط نهضت انتشار یافت.

۳. اعلامیه‌های فداییان اسلام، با این عبارت امضاء می‌شد: «به یاری خدای توانا». آیت‌الله طالقانی از اواخر دهه ۲۰ با نواب صفوی و فداییان اسلام ارتباط و همفکری داشت.

۴. همان، ص ۳۰. همان، ص ۳.

۵. یادنامه ابودر زمان، شرکت انتشار، ۱۳۶۰، سخنرانی بازرگان مورخ ۵۹/۶/۲۲، صص ۱۹۹ و ۲۰۰.

۶. ماهنامه یادآور، شناخت‌نامه جامع آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، تابستان ۱۳۹۱، صص ۴۰۵ و ۴۰۶.

سؤال یکی از حضار راجع به تأسیس نهضت، ضمن اشاره به ضرورت مرتبط بودن و متشکل شدن نیروهای فعال اجتماعی، گفت:

جمعیت نهضت آزادی ایران تأسیس شد البته صورت حزبی هم ندارد. عنوانش عنوان جمعیت است... در این مسیر، مسلمانها، متدینین باید همکاری کنند... ما در مسیر درست مردم پیش برویم تا بتوانیم مطالب و حقایقی که از مبانی اسلام می‌دانیم به مردم بفهمانیم.^۱

آیت‌الله طالقانی در جلسه اعلام تأسیس نهضت حضور نداشت. اما در برنامه افتتاح کلوب (دفتر) نهضت آزادی، به تاریخ ۴۰/۳/۲۳، سخنانی ایراد نمود. بنا به گزارش ساواک، او در این سخنرانی مردم را به همکاری در راه تحکیم مبادی جبهه ملی دعوت نمود.^۲ در این مراسم، تنها سخنران دیگر جلسه، حسن نزیه، افتتاح رسمی کلوب نهضت را اعلام نمود و مطالبی درباره آن اظهار داشت.

در پایان جلسه اعلام تأسیس، «آقای [صادق] فیروزآبادی ضمن تشکر از حضار از آنها دعوت نمود که در میتینگ [جبهه ملی] پنج‌شنبه ۴۰/۲/۲۸ در میدان جلالیه شرکت نمایند و در ضمن، همبستگی انجمن مزبور [= نهضت آزادی] را به جبهه ملی اعلام داشت.»^۳ یکی از گزارش‌های ساواک در مورد جلسه اعلام تأسیس نهضت آزادی به شرح ذیل می‌باشد:

تاریخ: ۴۰/۲/۲۸

شماره: ۷۹۱/ت

موضوع: جلسه عمومی انجمن مرکزی نهضت آزادی ایران

روز چهارشنبه ۴۰/۲/۲۷ ساعت ۱۷۳۰ جلسه عمومی انجمن مرکزی نهضت آزادی ایران در منزل آقای فیروزآبادی واقع در [دروازه شمیران خیابان هدایت] خیابان خیام کوچه درویش دست چپ در دوم تشکیل گردید.

جلسه در ساعت ۱۸۱۰ رسمیت یافت. ابتدا مهندس بازرگان پس از فرستادن درود و ثنا به دکتر مصدق رشته سخن را به دست گرفته و پیرامون اتحاد و همبستگی و یگانگی و ایجاد انجمنهای مفید و تشکیل احزاب ملی و تشویق مردم به این احزاب صحبت کرد و برای مثال تعویض دولت شریف امامی و همچنین نیل بسوی هدفهای خود از خدمات و انجمنها قبل از جبهه ملی بیان نمود و مدت یک ساعت روی این موضوع صحبت کرد.

۱. طالقانی فریادی در سکوت، سیدمحمدحسین میرابوالقاسمی، شرکت انتشار، ۱۳۸۲، ج ۱، صص ۴۲۴ و ۴۲۵
 ۲. گزارش ساواک مورخ ۴۰/۳/۲۴ و ش ۱۱/۸۷۲م، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
 ۳. سند ساواک منتشره در کتاب تاریخ قیام پانزده خرداد، جواد منصوری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۱، سند ش ۱/۶۹، اسناد بخش اول.

سپس حسن نزیه عضو انجمن نهضت آزادی شروع به صحبت نمود و اظهار داشت که در ده ماه پیش توسط اعضای منتخب جبهه ملی در این محل طی یک جلسه به اینجانب مأموریت داده شد تا تشکیلات جبهه ملی را تقویت نموده و به طور محرمانه انجمن را تشکیل دهم و این کار را کردم و شعباتی نیز در دانشگاه و سایر مناطق شروع به فعالیت نمود و در نتیجه یک دولت نیم انقلابی بوجود آمد.

سپس مظفریان شروع به صحبت نموده و درباره انجمن نهضت آزادی صحبت نمود و مرامنامه انجمن را برای مدعوین که در حدود ۵۰۰ نفر بودند قرائت نمود و یک نسخه اعلامیه نیز بین حضار توزیع نمود.

بعد علی خلاق دانشجوی سال دوم پزشکی پیام آقای آیت الله زنجانی و آیت الله طالقانی را که به مناسبت تشکیل انجمن مزبور فرستاده بودند قرائت کرد و در خاتمه آقای فیروزآبادی ضمن تشکر از حضار از آنها دعوت نمود که در میتینگ پنجشنبه ۴۰/۲/۲۸ در میدان جلالیه شرکت نمایند و در ضمن همبستگی انجمن مزبور را به جبهه ملی اعلام داشت و اظهار نمود که در صورت موافقت جبهه ملی انجمن مزبور با جبهه همکاری خواهد کرد و در غیر اینصورت بطور آزاد خود دست به فعالیت خواهد زد.

و در ضمن در آخر جلسه از حضار مبلغ یکصد ریال جهت تشکیل حزب نهضت آزادی دریافت شد و جلسه در ساعت ۲۰۱۵ با ابراز احساسات و کف زدن حضار و درود به دکتر مصدق پایان پذیرفت و در ضمن تراکتها و اعلامیه‌هایی پخش گردید.

بازرگان در همان زمان تأسیس نهضت در مصاحبه با هفته‌نامه روشنفکر تأکید کرد: نهضت آزادی ایران... اعلام داشت که در مبارزات سیاسی آینده خط‌مشی و روش جبهه ملی را دنبال خواهد کرد... ما در اصول، هیچ‌گونه اختلاف‌نظر و عقیده با جبهه ملی نداریم.^۱ البته بازرگان در ابتدای دهه هفتاد، درباره وجود «عناصری بسیار محافظه‌کار و فرصت‌طلب» در رهبری جبهه ملی دوم چنین اذعان کرده است:

دستگاه رهبری آن [=جبهه ملی] در برگیرنده عناصری بود که در مجموع دچار تضاد و تناقض می‌شد، در نهایت عناصری بسیار محافظه‌کار و فرصت‌طلب توانستند در سطوح بالای رهبری جبهه قرار گیرند.^۲

با این حال، بازرگان نهضت آزادی را برآمده از درون جبهه ملی می‌داند:

۱. هفته‌نامه روشنفکر، ش ۴۰۴، ۴۰/۳/۲۵، ص ۵۰

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۷۳

... از درون جبهه ملی نهضت آزادی به وجود آمد که هم وارث نهضت مقاومت ملی بود و هم فرازنده و بلندکننده شعار شاه سلطنت کند نه حکومت.^۱

اما نهضت آزادی در جزوه منتشره در تیرماه ۱۳۶۲، این مطلب را که نهضت آزادی برآمده از درون جبهه ملی است، سخت تکذیب می‌کند:

نهضت آزادی فرزند ارشد و یا خلف جبهه ملی نیست. چنین قضاوتی مولود جهل به سابقه و تاریخ ملت ایران در چهل سال گذشته می‌باشد... نهضت آزادی از درون جبهه ملی بیرون نیامد.^۲

مؤسسان اصلی نهضت آزادی، که اغلب از اعضای سابق و پیروان جبهه ملی بودند، در تشکیل مجدد جبهه ملی به طور مستقیم نقش داشتند. در اولین شماره نشریه داخلی نهضت چنین آمده است:

به طوری که اغلب خوانندگان محترم استحضار دارند چند نفر از اعضای مؤسس نهضت آزادی ایران، در خرداد و تیرماه ۱۳۳۹ در تجدید فعالیت جبهه ملی ایران به طور مستقیم یا غیرمستقیم با عضویت شورای مرکزی جبهه یا بدون عضویت آن، سهمیم بوده قدم‌های مؤثری برداشته‌اند.^۳

در نشریه پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی ایران (خارج کشور)، نیز تصریح شده است: در سال‌های ۳۸ و ۳۹ فعالین و مؤسسين نهضت ... پیشنهاد تشکیل مجدد جبهه ملی را مطرح ساختند و با ابتکار و فعالیت‌های همین عناصر بود که بالاخره جبهه ملی با شرکت کلیه عناصر ملی، سران و رهبران احزاب ملی و همکاران سابق دکتر مصدق تجدید فعالیت خود را اعلام نمود.^۴

اما همین نهضت آزادی معتقد است:

در احیاء مجدد جبهه ملی، سیاست انگلستان نقش اول و سیاست آمریکا نقش دوم را بازی می‌کرد.^۵

در اولین نشریه نهضت، مورخ ۲۱ خرداد ۱۳۴۰، «تأسیس نهضت آزادی منطبق با هدف و

۱. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، گردآورنده و ناشر: عبدالعلی بازرگان، ۱۳۶۱، ص ۲۱۴. (لازم به ذکر است که نام این کتاب بر روی جلد به همین شکل درج شده ولی در عطف جلد آمده: مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب. اما در صفحه اول و شناسنامه آمده: مسائل و مشکلات نخستین سال انقلاب.)

۲. نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نهضت آزادی ایران، تیرماه ۱۳۶۲، ص ۵۸.

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۲، ص ۲۶.

۴. نشریه پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی خارج از کشور، ش ۱۱، اردیبهشت ۱۳۵۲، ص ۱، مقاله دوازدهمین سالگرد تأسیس نهضت آزادی.

۵. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۲، ص ۳۳۲.

مرام و اساسنامه جبهه ملی» برشمرده شد و تأکید گردید که «یکی از هدف‌های تأسیس نهضت آزادی ایران تقویت و اعتلای نام جبهه ملی ایران است.»^۱

دکتر کریم سنجابی، رئیس هیأت اجرائیه جبهه ملی، در ۱۲ تیر ۱۳۴۰ در ملاقات با مأمور سفارت آمریکا در تهران، درباره نهضت آزادی می‌گوید:

اگر ما یقین داشته باشیم که آنها صمیمی هستند آنها را به جبهه ملی راه خواهیم داد، ولی هنوز درباره آنها اطمینان نداریم. بایستی مدتی صبر کنیم تا ببینیم آنها چگونه رفتار می‌کنند تا بتوانیم تشخیص بدهیم که آنها واقعاً صمیمی هستند یا خیر.^۲

در مهر ۱۳۴۰، محمدعلی کشاورز صدر، سخنگوی جبهه ملی، در گفتگو با یک رابط سفارت آمریکا در تهران، چنین گفت:

بین آراء جبهه ملی و نهضت آزادی جز در مورد سرعت عمل اختلاف زیادی نیست. معهدنا آنها اعضای زیادی ندارند. آنها موافقت کرده‌اند که آراء ما و کنترل ما و جهت ما را بپذیرند. احتمالاً در آینده مشکل دیگری بین این دو گروه نخواهد بود.^۳

دکتر عباس شیبانی، از مؤسسين^۴ و عضو هیأت اجرائیه و مسئول کمیته دانشگاه نهضت آزادی، در مورد علل تشکیل نهضت آزادی می‌گوید:

موقعی که جبهه ملی تشکیل شد و مهندس بازرگان هم جزو شورایش بود، مطالبی را در نهضت مقاومت مطرح می‌کردیم و به ایشان می‌گفتیم آنجا مطرح کن. آنها هم می‌گفتند که همه گروه‌ها، دستجات مشخصی دارند؛ شما هم بروید یک دسته‌ای بشوید و بیایید... مجبور بودیم مستقلاً متشکل شویم. لذا نهضت آزادی را تشکیل دادیم... اکثر آنهايي که در نهضت جمع شدیم مذهبی بودیم. البته کسانی مثل حسن نریه هم سوابق غیر مذهبی داشتند... همه اعضای مرکزی نهضت هم کاملاً همفکر و محکم نبودند... ما هم نمی‌خواستیم از جبهه ملی جدا بشویم، می‌خواستیم یک گروه ملی مذهبی درست بکنیم و در داخل جبهه ملی، صاحب کرسی و نظر بشویم یعنی یک فراکسیون مذهبی در جبهه ملی باشیم. البته قبل از ما حزب ایران هم ظاهراً مذهبی بود... ولی ما و جهه مذهبی تری می‌خواستیم تا بتوانیم مردم را بسیج کنیم ولی نتوانستیم موفق شویم... بازرگان اعتقاد به دموکراسی غربی و پارلمان و

۱. همان، صص ۲۴ و ۲۶

۲. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹، کتاب دوم، صص ۷۱۶

۳. اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ش ۲۲، احزاب سیاسی در ایران (۳)، بی‌تا، صص ۳۵

۴. دکتر شیبانی (متولد ۱۳۱۰) می‌گوید: «... مؤسسين حدود ۳۰ نفر بودند ولی برای اینکه خطر دستگیری وجود داشت همه آنها معرفی نشدند. خود بنده هم جزو مؤسسين بودم.» (روزنامه اطلاعات ۱۳۵۹/۷/۱۸، ضمیمه «یادواره آیت‌الله طالقانی»، صص ۳)

اصلاحات در داخل رژیم پادشاهی و موافقت شخص شاه داشت؛ چون فکر نمی کرد که سلطنت را هم می شود حذف کرد. اصولاً بازرگان اختلاف مهمی با جبهه ملی در روش مبارزه نداشت، منتهی مذهبی تر بود و جبهه ملی به مذهب اعتنا نداشت.^۱ کارشناس ساواک چگونگی تشکیل نهضت آزادی را این گونه تشریح داده است:

روزی در جلسه شورای جبهه ملی بین داریوش فروهر و مهندس مهدی بازرگان مشاجره لفظی صورت گرفته و داریوش فروهر اظهار می دارد بنده به نمایندگی از یک حزب صحبت می کنم و شما از طرف خودتان، و با این ترتیب بازرگان که فرد خودخواهی می باشد از این حرف ناراحت شده و اظهار می دارد من هم حزبی تشکیل خواهم داد و بلافاصله جلسه را ترک می کند. و در جلسه بعدی نیز به علت اینکه به عضویت هیأت اجرائیه جبهه ملی انتخاب نمی گردد و دکتر مهدی آذر به جای وی تعیین می شود به شدت عصبانی شده و تصمیم می گیرد که به فکر خود جامعه عمل پوشانده و سرانجام با کوشش و همکاری افرادی از قبیل رادینا، رحیم عطایی، مهندس عطایی، حسن نزیه و چند نفر دیگر که جبهه ملی عضویت آنها را قبول نکرده بود، نهضت آزادی را تشکیل و در پوشش مذهب و با استفاده از احساسات یک مشت جوان و دانشجوی متعصب مذهبی که اکثر آنها شهرستانی و ساده بودند به مقصود خویش نائل می آید... جنبه دینی و مذهبی این جمعیت به سیاسی بودن آن کاملاً تفوق و برتری دارد.^۲

دکتر کریم سنجابی، از سران جبهه ملی دوم، در گفتگو با رابط سفارت آمریکا در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۴۰ تأکید کرد:

بازرگان تازمانی که به عضویت کمیته اجرایی انتخاب نشد، در جبهه ملی باقی ماند؛ آنگاه او شورای جبهه ملی را ترک کرد و اکنون نهضت آزادی ایران را تأسیس کرده است.^۳ مهندس کاظم حسینی، از دیگر سران اصلی جبهه ملی دوم، نیز در نامه‌ای به آقای دکتر محمد مصدق در سال ۱۳۴۲، چگونگی تشکیل نهضت آزادی را مثل سنجابی روایت کرده و می نویسد: اما آقای مهندس بازرگان که عضو مؤسس و عضو هیأت اجرایی جبهه ملی [دوم] بودند در تجدید انتخابات به علت غیبت عمدی و عدم ابراز داوطلبی، اعم از مستقیم و غیرمستقیم، انتخاب نشدند و به جای ایشان آقای دکتر مهدی آذر انتخاب گردید و این امر موجب گله‌مندی و اعراض ایشان از شرکت در جلسات شورای جبهه ملی و عاقبت منجر به تشکیل

۱. فصلنامه کتاب نقد، ش ۱۳، زمستان ۱۳۷۸، صص ۶۱ تا ۶۳، مصاحبه با دکتر شبیانی.

۲. سند ش ۴/۱۹ د ع مورخ ۴۵/۱۰/۱۵، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳. اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ش ۲۱، احزاب سیاسی در ایران (۲)، بی تا، ص ۵۵

حزب نهضت آزادی گردید...^۱

در یک سند ساواک به تاریخ ۴۰/۳/۹، به نقل از مهندس بازرگان آمده است که وی می‌گفت: کسانی که تحت عنوان جبهه ملی فعالیت خود را شروع کرده‌اند اکثراً کسانی هستند که موضوع جبهه ملی را وسیله اجرای مقاصد شخصی و سیاسی خود قرار داده و خود دکتر مصدق نیز به آنها نظر مساعدی ندارد. این عده می‌خواهند تحت عنوان جبهه ملی جنجال و آشوبی در تهران ایجاد کرده از دولت و مقامات مسئول کشور مزایایی به دست آورند و برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود بی‌میل هم نیستند از وجود توده‌ای‌ها استفاده کنند. مهندس بازرگان می‌گفت ما هرگز برنامه‌ای برای تضعیف مقام سلطنت نداریم و با توده‌ای‌ها هم همکاری نخواهیم نمود و می‌خواهیم فقط از آزادی در ایران دفاع کنیم.^۲

در همین جلسه حسن نزیه به عنوان عضو هیأت مؤسسين و سخنگوی نهضت آزادی تأکید کرد:

اینکه می‌گویند ما از جبهه ملی جدا شده‌ایم کاملاً دروغ است و چنین چیزی نیست.^۳

در جلسه مورخ ۴۰/۴/۱۵ کلوب نهضت آزادی، مهندس بازرگان اعلام کرد:

ما طرفدار این هستیم که باید حکومت را جبهه ملی در دست بگیرد و ما هم مانند یک عضو جبهه ملی از آنها پشتیبانی خواهیم نمود.^۴

مهندس بازرگان بعدها مجدداً تأکید کرد:

بیشتر آقایان سران جبهه ملی مردان با تقوی، وطن‌دوست و درستکار بودند. خلاصه، راه ما و نقطه‌نظرهایمان یکی بود. ولی نحوه اجرای برنامه‌هایمان فرق داشت، به اصطلاح، اختلافاتمان جنبه «تاکتیکی» داشت.^۵

نهضت آزادی، حزب یا جبهه

نهضت آزادی، که در بدو تأسیس قرار بود یک «حزب» باشد، در عمل بافتی جبهه‌ای داشت و در آن از حسن نزیه سکولار تا دکتر شیبانی متعبد و متشرع عضویت داشتند. سال‌ها پس از تأسیس، ۱۴ تن از اعضای اولیه و اصلی نهضت آزادی در آذر ۱۳۵۸، در همین باره در متن

۱. یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، پرویز ورجاوند، ۱۳۷۲، ص ۵۷۳ به نقل از یادنامه مهندس کاظم حسینی، صص ۱۵ تا ۲۵

۲. تاریخ قیام پانزده خرداد، ج ۱، سند ش ۱/۶۶

۳. همان.

۴. همان، سند ش ۱/۷۱

۵. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۲۱۳

استعفای خود چنین آوردند:

... نهضت آزادی ایران از آغاز تشکیل خود از یک ترکیب ناهمگن به لحاظ مکتبی و گرایشات اجتماعی برخوردار بود و تنها، بنا به تحلیل و برداشت برخی از رهبران آن روز نهضت، از یک بافت جبهه‌ای، برخوردار بود تا بافت حزبی و مکتبی.^۱

مهندس عزت‌الله سحابی در این باره می‌گوید:

نهضت آزادی هم، یک شکل جبهه‌ای بود، تا یک حزب... ماهیت جبهه‌ای داشت.^۲
وی با اشاره به وجود «اختلافات» در درون نهضت آزادی از ابتدای تأسیس، و وجود دو جناح در شورای مرکزی، «جبهه»‌ای بودن نهضت را حاصل گرایش یک جناح می‌داند؛ جناحی که گویا مهندس بازرگان نیز به آن تمایل داشت:

جناح نهضت مقاومتی‌ها، که رهبری آنها با مرحوم رحیم عطایی بود، معتقد به جبهه‌بودن نهضت آزادی بودند. و به همین دلیل هم در ابتدای کار شرط عضویت در نهضت را مسلمان بودن قرار نداده بودند. ولی گروه مذهبی‌های سیاسی، که من هم در زمره آنها بودم، به حزب بودن نهضت و برخورد ایدئولوژیک با مسائل سیاسی - تشکیلاتی اعتقاد داشت.^۳

مهندس بازرگان در جلسه مورخ ۴۰/۴/۱۵ کلوب نهضت آزادی، در پاسخ به این سؤال که «آیا شما اشخاص بی‌دین را هم به عضویت خود می‌پذیرید؟»، پاسخ داد: «هر کس می‌تواند در حزب ما اسم‌نویسی کند و ما با دین داشتن و نداشتن او کاری نداریم.»^۴

مهندس سحابی نیز در خاطرات خود، نقل می‌کند که مهندس بازرگان یک‌ماه بعد از تأسیس نهضت در جلسه دفتر انجمن اسلامی مهندسين اظهار داشت:

ترکیب نهضت، یک‌دست، مذهبی نیست و مسائلی نیز همچون موضوع عضویت افراد غیرمسلمان و... مطرح شده است... پاره‌ای مسائل همچون مسأله عضویت زنان و افراد غیرمسلمان در نهضت آزادی با اعتراض دکتر سحابی مواجه شده است و ایشان فعلاً خود را کنار کشیده‌اند.^۵

در ادامه، مهندس عزت‌الله سحابی می‌گوید:

۱. همگام با آزادی، خاطرات شفاهی دکتر سیدمحمد مهدی جعفری، صحیفه خرد، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۱۱؛ روزنامه

جمهوری اسلامی، ۱۳۸۰/۸/۷، ص ۸

۲. روزنامه جامعه، ۱۳۷۷/۱/۳۱، ص ۱۱، میزگرد آزادی سیاسی با حضور عزت‌الله سحابی.

۳. نیم قرن خاطره و تجربه، خاطرات مهندس عزت‌الله سحابی، تهران، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۴۲

۴. تاریخ قیام پانزده خرداد، ج ۱، سند ش ۱/۱۷

۵. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۲۸

پدر من و آیت‌الله طالقانی اصرار داشتند که خانم‌ها باید باحجاب باشند... موضوع دیگر هم مسأله عضویت اشخاص غیرمذهبی و غیرمسلمان بود که بر روی این مسأله هم بحث زیادی صورت گرفت که در این میان با میانجی‌گری مرحوم طالقانی و چندتن دیگر، مسأله تا حدودی حل شد.^۱

در دادگاه تجدیدنظر سران نهضت آزادی، که از اسفند ۱۳۴۲ تا تیر ۱۳۴۳ به طول انجامید، مهندس بازرگان در پاسخ به ادعای کیفرخواست درباره تشکیل نهضت آزادی به دلیل «اختلاف سلیقه‌ها و پاره‌ای اختلافات» در درون جبهه ملی، چگونگی تشکیل نهضت آزادی را این‌گونه تشریح کرد:

حقیقت مبدأ تأسیس نهضت آزادی ایران را باید در وصایای شاه سابق [رضاخان] و در اعزام محصلین به اروپا جستجو کرد. مشاهدات و تأثیرات اروپا نقش ابتدایی را داشت. ایمان و علاقه ما به اسلام محرک و میزان اصلی شد... جبهه ملی ایران همانطور که از اسمش پیدا است جبهه بود. یعنی اجتماع و اتحادی از واحدها یا مکتب‌های اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال کشور و آزادی ملت) بودند. ولی مقصد مشترک داشتن ملازم با محرک مشترک داشتن نیست... محرک بعضی ممکن است ناسیونالیسم، بعضی دیگر عواطف انسانی یا تعصب‌های نژادی... ولی برای ما و برای عده زیادی از همفکران و شاید اکثریت مردم ایران محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی اسلامی نمی‌توانست وجود داشته باشد. نمی‌گویم سایرین مسلمان نبودند یا مخالفت با اسلام داشتند. خیر برای آنها اسلام، ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی حساب نمی‌شد. ولی برای ما مبنا، فکری و محرک و موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود.^۲

از آن پس در توضیح علل تشکیل نهضت آزادی تأکید خاصی بر «هویت اسلامی» آن شد و به کرات گفته شده که تفاوت اصلی آن با جبهه ملی، در گرایش اسلامی بوده است. البته مهندس بازرگان در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت، که در سال ۱۳۶۳ منتشر شد، با تأکید بر صبغه اسلامی نهضت آزادی تصریح می‌کند که این امر به معنای جهت‌گیری «به قصد اجرای اسلام» نبوده است:

نهضت آزادی ایران، به عنوان اولین حزب سیاسی که بنا به وظیفه دینی و با ایدئولوژی منطبق و مأخوذ از اسلام، به دنبال سالیان طولانی، تدارک و برای پر کردن جای خالی اکثریت

۱. همان.

۲. مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، انتشارات مدرس، مهرماه ۱۳۵۰، صص ۲۰۶ تا ۲۰۷.

مسلمانان در مبارزات ایران ایجاد شده بود، در سال ۱۳۴۰ تأسیس گردید. البته نه نهضت آزادی یک جمعیت خارج و مقابل جبهه ملی بود و نه جبهه ملی مخالف اسلام؛ بلکه در میان مؤسسين و گردانندگان جبهه، عده‌ای از علما مانند انگجی، حاج سیدجوادى، طالقانى و رضوى مشاركت داشتند...

متدینین و متشرعین بنا به وظیفه شرعی و با صبغه دینی، به منظور خدمت و دفاع از مملکت و برای نجات ملت از ظلم و فساد و کفر وارد در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌شدند، نه به قصد اجرای اسلام که از مقوله و رسالت دیگری است.^۱

در اغلب منابع متأخر مربوط به نهضت آزادی، اختلافات موجود در جبهه ملی، که منجر به تشکیل نهضت آزادی شد، ناشی از «اسلام‌گرایی»، «مبارزه آشکار با شاه» و «اختلافات دوران نهضت مقاومت ملی» برشمرده شده است. اما خاطرات و اقوال و اسناد و منابع متقدم، بخش اعظم روایت برساخته جدید و توضیحات و توجیحات باب طبع دوران اسلام‌گرایی و انقلابی‌گری دهه ۵۰ و ۶۰ را چندان تأیید نمی‌کند.

محمد مهدی جعفری^۲ به عنوان «یک عضو نهضت آزادی»، در مقاله‌ای به تاریخ ۱۵ مرداد ۵۸، انگیزه مؤسسين از تشکیل گروه جدید را این‌گونه شرح می‌دهد:

چون آن افراد [نهضت مقاومت ملی] روش ضد ملی، ضد اسلامی، سازشکارانه و محافظه‌کارانه گردانندگان جبهه دوم را که به سوی سازش با غرب و بویژه آمریکا پیش می‌رفت، مشاهده کردند، به فکر تأسیس جمعیتی با ایدئولوژی اسلامی و با تأکید بر ادامه راه مصدق و با استراتژی مخالفت مستقیم با دیکتاتوری شاه افتادند و «نهضت آزادی ایران» را تشکیل دادند.^۳ جلال‌الدین فارسی،^۴ در مورد اسلام‌گرایی مؤسسان نهضت چنین می‌گوید:

نهضت آزادی آمد گفت که ما باید حزبی اسلامی تشکیل بدهیم. این فکر اصلی بود. گفتند

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان، ناشر: نویسنده، ۱۳۶۳، ص ۱۹.
 ۲. سید محمد مهدی جعفری (متولد ۱۳۱۸) در بدو تأسیس نهضت آزادی از اعضای اولیه و فعال بود و در کمیته دانشگاه در غیاب دکتر شیبانی جانشین مسئول کمیته و عضو هیأت اجرایی نهضت بوده است. (شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۱۵)
 ۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲، ص ۱۷۷
 ۴. طبق خاطرات جلال‌الدین فارسی (متولد ۱۳۱۲)، وی به توصیه آیت‌الله طالقانی در شهریور ۱۳۴۱ پس از آزادی از زندان، برای «اصلاح امور» و «کار تعلیماتی و عقیدتی» به تشکیلات نهضت آزادی وارد شد ولی با «مماطله» برگه تقاضای عضویت را پر نکرد. اما در زمستان ۴۱، بعد از بازداشت سران نهضت و تشکیل هیأت اجرائیه موقت، به عنوان یکی از سه نفر عضو آن هیأت، مسئول «تعلیمات و تبلیغات و انتشارات» نهضت شد. (روایای تاریک، جلال‌الدین فارسی، انتشارات حدیث، ۱۳۷۳، صص ۷۴ و ۸۹)

شما چه فرقی دارید با بقیه جبهه ملی؟ گفتند ما می‌خواهیم اسلامی باشیم. البته این خط را آقای طالقانی دادند نه بازرگان. منتهی بازرگان هم پذیرفت، دکتر یدالله سبحانی هم پذیرفت چون آدم‌های مذهبی و متدین بودند... نهضت، یک جناح غیراسلامی هم حتی در میان مؤسسانش داشت... طرز تشکیل نهضت اصلاً اشکال داشت و با فلسفه‌اش نمی‌خواند... بعضی از سران نهضت اصلاً این صلاحیت را نداشتند و نه تنها اسلام را نمی‌شناختند که نماز هم نمی‌خواندند... نهضت از همان اول و در شورای مرکزی‌اش مشکل داشت.^۱

در توضیح این نکته، وی در کتاب *زوایای تاریک*، چنین می‌گوید:

جمعیتی که مدعی بود اصول و هدف‌های مرامنامه‌اش را به حکم «مبادی عالیه دین مبین اسلام» مطرح کرده و می‌خواهد «ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی بر اساس دین مبین اسلام» کند باید همه مؤسسين و اعضای شورای مرکزی و هیأت اجرائیه‌اش آشنا با معارف و فرهنگ اسلام و ملتزم به احکامش می‌بود. اگر آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی را به مرحوم آیت‌الله طالقانی ملحق کرده واجد این دو شرط بدانیم، چهار مؤسس دیگر قطعاً فاقد آن بودند.

مرحوم آیت‌الله طالقانی در اعلامیه تأییدیه خویش شرط‌هایی برای کسانی که در مراکز تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند قائل شد که به هیچ وجه رعایت نگشت... این عدم رعایت، معلول یک علت ریشه‌ای در شخص کارگردان اصلی نهضت یعنی آقای مهندس بازرگان بود. وی برای تأسیس یک جمعیت اسلامی و مدیریت آن، دو خوهرزاده‌اش را، با علم به این که فاقد شرایط و صلاحیت لازم برای چنین مسئولیتی هستند، به این امور گماشت. رحیم عطایی که کارمند راه آهن بود در آنجا با عباس سمیعی و فولادی، دو سمپات حزب توده، آشنا شد و آنها را به تشکیلات نهضت مقاومت ملی آورد. در تأسیس یک جمعیت اسلامی، مهندس بازرگان، اولی را در هیأت مؤسسين و شورای عالی مرکزی و دومی را در مناصب عالی آن جای داد. حسن نزیه، که از اطلاعات سیاسی و حقوقی بی‌بهره نبود، ملتزم به احکام اسلامی و اهل نماز و روزه نبود. اصلاً احکام اسلام را برای اداره کشور، صلاح نمی‌دانست. این پنج نفر به همراه نظائرشان در شورای مرکزی و در هیأت اجرائیه [قرار گرفتند]... ترکیب مؤسسان و - به تبع آن - شورای مرکزی و هیأت اجرائیه، از دو دسته ملتزم به احکام اسلامی و غیر ملتزم به آن، معایبی اساسی در آن سازمان به وجود آورد. از جمله، اختلاط مرامنامه را از اصول و

آراء اسلامی و غیر آن سبب گشت. این اختلاط، در پاره‌ای مواضع و موضوعات به التقاط نیز کشید... همان دو عیب اساسی سبب گشت اولاً، آن سازمان سیاسی به سه شاخه متمایز تقسیم شود و ثانیاً، بدنه آن که از افراد متعهد و ملتزم به احکام اسلام تشکیل می‌شد با کادر رهبری یا یکی از دو جناح آن در تصادم افتد و به کشمکش درآید.^۱

مهندس عزت‌الله سحابی، در همین زمینه چنین می‌گوید:

از همان روز تأسیس نهضت آزادی، در ساختار تشکیلاتی و ترکیب اعضای آن، دو گرایش وجود داشت:

یکی گرایش معروف به «انجمنی» یعنی افرادی که از انجمن‌های اسلامی دانشجویان یا مهندسين یا معلمین به نهضت آزادی پیوسته بودند و وجه مشخص آنها در عین ملی بودن و مصدقی بودن، عبارت از این بود که نسبت به دیانت اسلام، یک اعتقاد یا برداشت مکتبی و ایدئولوژیک داشتند. ایشان نهضت آزادی ایران را یک حزب با ایدئولوژی مدرن اسلامی می‌شناختند.

دسته دوم، یا گرایش دوم، معروف به «نهضت مقاومتی»ها، متشکل از اعضا و فعالین نهضت مقاومت ملی بودند که در ملی و مصدقی بودن با دسته اول اشتراک داشتند و تقریباً همگی مسلمان و کم و بیش عامل هم بودند ولی از اسلام برداشت ایدئولوژیک و یا مکتب سیاسی- اجتماعی نداشتند. ایشان به نهضت آزادی، نه به عنوان یک حزب و سازمان صاحب ایدئولوژی، بلکه به مثابه یک «جبهه» می‌نگریستند که کم و بیش «آلترناتیو» جبهه ملی باشد...

در بطن همین دو گرایش، دو نوع گرایش دیگر به وجود آمده بود؛ یکی تمایل به برخورد انتقادی شدید با جبهه ملی دوم و دیگری تمایل به پیوستن به جبهه ملی دوم و همکاری سازنده با آن. بودند کسانی که هم با گرایش انجمنی در گرایش مخالف جبهه ملی دوم قرار می‌گرفتند و عده‌ای دیگر، موافق با همکاری جبهه ملی بودند.^۲

مهندس بازرگان، که خود نقش فعال و مؤثری در تأسیس جبهه ملی دوم در تیرماه ۱۳۳۹ داشته است، در شرح چگونگی شکل‌گیری اندیشه تأسیس نهضت آزادی، در مدافعات خود (اسفند ۴۲)، به خاطره‌ای از همان تابستان سال ۳۹ اشاره می‌کند و اینکه «سه مسأله» برای وی و همفکرانش محرز بود:

۱. فعالیت سیاسی و تشکیل یک حزب یا جمعیت، در شرایط موجود مملکت، بر ما واجب

۱. زوایای تاریک، صص ۷۰ تا ۷۳

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۳۷، مصاحبه سحابی با نجاتی گردآورنده کتاب.

است؛ ۲. جمعیت مورد نظر و مورد لزوم، مرام و ایدئولوژی آن باید بر مبنی و مأخوذ از اسلام باشد؛ ۳. ما ذوق و قدرت این کار را نداریم. هفت هشت ماه، باز به تردید و تأخیر گذشت. بالاخره در آغاز ۱۳۴۰ از تردید بیرون آمده و در یک جلسه بیست سی نفری دوستان، تصمیم به تأسیس «نهضت آزادی ایران» گرفتیم (۲۷/۲/۱۳۴۰). در اولین اجتماع عمومی، تأسیس «نهضت آزادی ایران» و علت تشکیل و مرام آن را به هموطنان اعلام کردیم.^۱ مهندس بازرگان می‌گوید:

مؤسس و مبتکر برای بار دیگر فعال کردن جبهه ملی ما بودیم.^۲ بازرگان پیش از تشکیل جلسه افتتاحیه نهضت آزادی، در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰ برای جلب حمایت پیشوای تاریخی و عقیدتی جبهه ملی، نامه‌ای برای دکتر محمد مصدق فرستاد. مصدق اقدام بازرگان و دوستانش را تأیید کرد؛^۳ و این تأیید او موجب نارضایتی سایر رهبران جبهه ملی گشت.^۴

در جلسه افتتاحیه نهضت، مهندس بازرگان اعلام کرد:

به‌طور خلاصه باید عرض کنم ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی، و مصدقی هستیم.^۵

و سپس اصول مرامنامه نهضت آزادی را این‌گونه توضیح داد:

۱- مسلمانییم... ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی، من باب وظیفه ملی و فریضه دینی بوده دین را از سیاست جدا نمی‌دانیم...

۲- ایرانی هستیم... ایران دوستی و ملی بودن ما ملازم با تعصب نژادی نیست... نسبت به حیثیت و استقلال و تعالی کشورمان فوق‌العاده پافشاری می‌کنیم...

۳- تابع قانون اساسی ایران هستیم ولی منافق (نومن ببعض و نکفر ببعض) نبوده، از قانون اساسی به صورت واحد جامع طرفداری می‌کنیم...

۴- مصدقی هستیم... از (تر) و (راه مصدق) پیروی می‌کنیم.^۶

بازرگان قبل از سخنان مزبور گفت: «آقای حسن نزیه عضو مؤسس نهضت آزادی ایران به

۱. مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، صص ۲۰۷ تا ۲۰۸.

۲. قلم و سیاست، محمدعلی سفیری، نامک، ۱۳۷۳، ج ۲، صص ۵۰۳.

۳. داریوش فروهر، از سران جبهه ملی دوم، نزد مأمور سفارت آمریکا از تأیید مصدق ابراز تأسف کرد و کوشید از اهمیت آن بکاهد: مصدق «می‌خواسته است دوستی خود را با مهدی بازرگان نشان دهد»، اسنادلانه جاسوسی، ش ۲۲، صص ۵۳.

۴. در تکاپوی آزادی، ج ۱، صص ۲۶۰ تا ۲۶۱.

۵. کتابچه «نهضت آزادی ایران»، هیأت اجرائیه نهضت آزادی ایران، دهم تیرماه ۱۳۴۰، صص ۹. متن این کتابچه در سایر کتابهای نهضت، تحت عنوان «جریان تأسیس نهضت آزادی ایران» با تغییراتی بازنشر شده است.

۶. همان، صص ۱۰.

تفصیل و تشریح کافی از مرامنامه صحبت خواهند کرد.» نزیه نیز، ضمن اشاره به همگامی با جبهه ملی، در مورد خط‌مشی سیاسی نهضت آزادی چنین گفت:

هدف نهضت آزادی ایران، از لحاظ احیاء حقوق اساسی ملت ایران قبل از اینکه متکی بر یک تحول انقلابی باشد مبتنی بر فکر تکامل است، تکامل از نظر اجرای اصول دموکراسی و مشروطیت واقعی.

... در رژیم سلطنت مشروطه شاه باید بماند، خاندانش نسل‌بعد نسل سلطنت کند و تنها عاملی که می‌تواند این امتیاز را برای یک سلسله سلطنتی حفظ نماید احتراز جدی شاه از قبول مسئولیت و اجتناب دائم او از طرفیت با دولت و مجلس و مردم و خارجی‌هاست.^۱

قبل از نهضت آزادی، جبهه ملی دوم نیز از بدو تأسیس، شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» را که در نهضت ملی شدن نفت نیز برجسته شده بود، مجدداً مطرح کرد. در سند ساواک مورخ ۳۹/۱۱/۲ آمده است:

نظر و تز فعلی سران جبهه ملی که شدیداً مشغول تبلیغ آن هستند این است: «ما هیچ‌گونه نظر مخالفت نسبت به اعلیحضرت همایونی نداریم. شاهنشاه باید سلطنت کند نه حکومت.»^۲

مهندس بازرگان سال‌ها بعد درباره مواضع مصوب کنگره جبهه ملی دوم در دی‌ماه ۴۱، که مشابه مواضع نهضت آزادی بود، گفت:

کنگره در پایان کار خود قطعنامه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت، انحلال ساواک، آزادی زندانیان سیاسی، اجرای اصلاحات اجتماعی، آزادی فردی و اجتماعی... همان حرف‌های تکراری سابق، که نه تنها شاه به آن توجه نداشت بلکه مقدمات استبداد سلطنتی را فراهم می‌کرد.^۳

آیت‌الله طالقانی و «نهضت»

همان‌گونه که مهندس بازرگان صراحتاً بیان کرده است، آیت‌الله سیدمحمود طالقانی به عنوان عضو عادی دعوت مؤسسين اصلی نهضت آزادی را برای همکاری پذیرفت. کما اینکه ایشان عضویت و همکاری با جبهه ملی دوم را هم در ابتدای تأسیس قبول کرد و پس از آن که تلاش‌های وی و همفکرانش در اصلاح خط‌مشی و مسیر این گروه با شکست مواجه شد،

۱. همان، صص ۱۶ و ۱۷

۲. جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹، ص ۴۲

۳. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۳۸

از آن جدا گشت.

آیت‌الله طالقانی در پاسخ به بازجویی ساواک در مورد فعالیت حزبی چنین نوشته است: در زمان دکتر مصدق وابسته به جبهه ملی بودم. تعدادی از این افراد روی مبانی دینی اسلام جمعیت تشکیل دادند که من وابسته به آن جمعیت به نام نهضت آزادی بودم که پس از استخلاص از زندان، دیگر به هیچ گروهی وابسته نشدم.^۱

دیدگاه‌ها و مواضع روشن وی در دفاع از آیت‌الله کاشانی، روحانیت و جریان اسلام‌خواه، و به‌ویژه فداییان اسلام نشان می‌دهد که آیت‌الله طالقانی ضمن تأکید بر جریان اسلام‌گرایی، می‌پنداشت که می‌تواند با همکاری و مشورت، زمینه اصلاح خط‌مشی و رفتار سیاسی جبهه ملی را فراهم سازد.

دکتر اسدالله بادامچیان،^۲ که در ابتدای تأسیس نهضت آزادی به عضویت این گروه درآمد و بعدها با آیت‌الله طالقانی در زندان هم‌بند بود، در مورد رابطه ایشان و نهضت آزادی، چنین گفته است:

باید گفت که نهضت آزادی به مرحوم آیت‌الله طالقانی به چشم یک همکار سیاسی نگاه می‌کردند نه یک عالم و مرشد دینی که آن جمع، حجت شرعی فعالیت‌های خود را از او می‌گیرد. البته سران نهضت برای ایشان واقعاً یا ظاهراً احترام قایل بودند اما نگرش مسلط بر این گروه به لحاظ ایدئولوژی و سیاست، نگرش مهندس بازرگان بود. پس از تشکیل نهضت در سال ۴۰، مرحوم طالقانی در تأیید این گروه جدیدالتأسیس مسلمان، اعلامیه‌ای صادر کردند و در آن، شرایط فراوانی را برای حفظ سلامت آن گروه ذکر نمودند. در واقع صدور همین اعلامیه در آغاز فعالیت‌های این گروه موجب جذب بسیاری از متدینین و مذهبی‌ها در آن شرایط خاص شد... خود من و چهره‌هایی چون آقای فارسی، شهید [صادق] اسلامی و شهید [علی] درخشان به لحاظ تأیید مرحوم طالقانی به نهضت پیوستیم و در برخی جلسات آن شرکت می‌کردیم.

البته آقای طالقانی اختلافات تئوریک فراوانی با اندیشه مسلط بر نهضت داشت. مقولاتی چون اعتقاد به رهبری امام، اعتقاد به جنگ مسلحانه، اعتقاد به اندیشه عاری از التقاط و موارد دیگر

۱. آیت‌الله سید محمود طالقانی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۱۰
 ۲. بادامچیان (متولد ۱۳۲۰) «از آغاز تأسیس نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ در حوزه‌های این تشکل حضور یافته و این حضور تا سال ۴۲ ادامه یافته است. وی از نزدیک با مؤسسين و سران نهضت آزادی آشنایی و رفاقت داشته است.» (بررسی تحلیلی نهضت آزادی ایران، اسدالله بادامچیان، اندیشه ناب، ۱۳۸۴، ص ۹)

از مصادیق این اختلاف بود.^۱

دکتر شبیانی نیز معتقد است که آیت‌الله طالقانی رانمی‌توان در قالب تشکیلاتی نهیضت قرار داد: آقای طالقانی دیدگاه رادیکال علیه شاه و سلطنت داشت. با نواب صفوی هم خیلی خوب بود...^۲ طالقانی از نظر سیاسی و مبارزه، خیلی عمیق‌تر و تندتر از بازرگان، و فعال‌تر و عقیدتی‌تر بود. البته فعالیت تشکیلاتی نمی‌کرد و داخل تشکیلات نهیضت آزادی هم عمل نمی‌کرد، یعنی ایشان رانمی‌شود اصطلاحاً نهیضتی دانست.^۳

موارد برجسته‌ای از تفاوت دیدگاه‌های آیت‌الله طالقانی و شخص مهندس بازرگان و همفکران او در نهیضت آزادی قابل ذکر است. از جمله، همان‌گونه که گفته شد آیت‌الله طالقانی حامی فداییان اسلام بود و جهت‌گیری و خط‌مشی مبارزاتی آنان را تأیید می‌کرد.^۴ آیت‌الله طالقانی درصدد رفع اختلاف و کدورت‌ها میان مصدق و جبهه ملی با فدائیان اسلام بود. به روایت عزت‌الله سبحانی، در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد، نواب صفوی با مهندس بازرگان مخفیانه ملاقات کرد و گفت که فداییان اسلام آماده از سر راه برداشتن سپهبد زاهدی هستند. اما بازرگان و دوستانش در نهیضت مقاومت ملی موافقت نکردند.^۵

همچنین در ماجرای نهیضت ملی شدن نفت، آیت‌الله طالقانی از آیت‌الله کاشانی هم حمایت می‌کرد و آیت‌الله کاشانی نیز متقابلاً از ایشان حمایت می‌نمود تا آنجا که در ماجرای کاندید شدن آیت‌الله طالقانی از چالوس و تنکابن برای مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۱، آیت‌الله کاشانی با صدور اطلاعیه‌ای از وی حمایت کرد.^۶ آیت‌الله طالقانی در اختلافات بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق و جبهه ملی، ضمن آنکه اصل این اختلافات را نادرست می‌دانست و

۱. ویژه‌نامه روزنامه رسالت، ۱۳۸۰/۶/۲۲، ویژه‌نامه «باذر امام»، ص ۶

۲. وی در مصاحبه دیگری می‌گوید: «... فداییان اسلام هم به شکل دسته‌جمعی در جلسات مسجد هدایت شرکت می‌کردند... رابطه مرحوم شهید نواب صفوی با آقای طالقانی بسیار صمیمی و فراتر از یک آشنایی خشک و خالی، آن‌طور که بعضی‌ها ادعا کردند، بود... این نسبت خشونت و نظایر آن که بعضی‌ها در سال‌های اخیر به آنها داده‌اند، از سر ناآگاهی است... مرحوم آقای طالقانی پس از ترور حسین علاء در سال ۱۳۳۴ از جمله کسانی بود که فداییان اسلام را در منزل خود مخفی کرد و به خاطر همین مسأله هم مدتی به زندان رفت.» (ماهنامه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، صص ۱۴۸ و ۱۴۹)

۳. فصلنامه کتاب تقد، ش ۱۳، ص ۶۳

۴. سیدهادی خسروشاهی می‌گوید: «روابط آیت‌الله طالقانی با فداییان اسلام ماهیت عمیقاً عقیدتی دارد. روحیه ایشان در واقع همان روحیه فداییان اسلامی بود... موافقت کامل با رهبری فداییان اسلام وجود داشت.» (ماهنامه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، ص ۱۰۸)

۵. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۱۰۲

۶. طالقانی فریادی در سکوت، ج ۱، ص ۳۹۳

به سهم و توان محدود خویش در آن زمان، در رفع این اختلافات می‌کوشید، تا آخر عمر، جز به نیکی از آیت‌الله کاشانی یاد نکرد و همواره بر جایگاه و نقش وی در رهبری نهضت نفت، در کنار مصدق، تأکید می‌کرد.

آیت‌الله طالقانی همواره به دکتر مصدق احترام می‌گذاشت و نقش وی را در نهضت نفت می‌ستود اما خود را مصدقی و پیرو تز و راه مصدق معرفی نکرد. برخلاف او، مهندس بازرگان و بسیاری از سران نهضت تا آخر اصرار داشتند خود را «پیرو مصدق و مصدقی» بنامند.^۱ همچنین آیت‌الله طالقانی به شدت مواضع ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی داشت تا حدی که در این زمینه، بسیاری ایشان را چپ‌گرا می‌نامیدند، اما مهندس بازرگان و بسیاری از دوستان وی در نهضت با این خط‌مشی مخالف بودند.^۲

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز موارد اختلاف برجسته‌ای بین آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان در زمینه‌هایی مانند نحوه مواجهه با شورش‌های مسلحانه در کردستان، صدور انقلاب، قاطعیت و شیوه انقلابی، مسأله شوراها، مواضع اقتصادی مستضعف‌گرایانه، مواضع ضد امپریالیستی، و ماهیت و عملکرد دولت موقت، بروز و ظهور یافت.

مهندس عبدالعلی بازرگان، مثلث اندیشه سیاسی آیت‌الله طالقانی را «شورا»، «قسط» و «طاغوت‌ستیزی» برمی‌شمرد و می‌گوید: «بزرگداشت طالقانی، در واقع بزرگداشت شورا، قسط و آزادی (اجتناب از طاغوت) است.»^۳ در اسناد مکتوب نهضت آزادی، به جز «آزادی»، به عنوان بخشی از موضوع مبارزه با طاغوت؛ و «دموکراسی»، به مثابه قطعه‌ای از دیدگاه شورایی، وجه اشتراکی با اندیشه سیاسی طالقانی دیده نمی‌شود و می‌توان گفت که حداقل دوسوم اندیشه سیاسی آیت‌الله طالقانی، در اندیشه سیاسی نهضت آزادی غایب و مهجور است.

آیت‌الله طالقانی درباره تطابق مشی خویش با مشی امام خمینی تصریح نموده است: «من رهبری قاطع ایشان را برای خودم پذیرفته و همیشه سعی کرده‌ام مشی من از مشی این شخصیت بزرگ و افتخار قرن و اسلام، خارج نباشد.»^۴ در حالی که بازرگان و نهضت آزادی چنین نگاهی به امام نداشتند.

آیت‌الله طالقانی، طی دو دهه مبارزه قاطعانه با رژیم شاه، جایگاه ویژه‌ای یافته بود و در

۱. ماهنامه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، صص ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۴۹ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۷۰. طالقانی فریادی در

سکوت، ج ۱، صص ۲۵۳ تا ۲۷۳

۲. طالقانی فریادی در سکوت، سیدمحمدحسین میرابوالقاسمی، شرکت انتشار، ۱۳۸۲، ج ۲، صص ۴۱۱ و ۴۲۳ و ۴۲۵ و ۴۲۶

۳. آیه رحمت، سیدجواد میرسلیمی، رامند، ۱۳۸۴، صص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۴۸

۴. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۲/۱، ص ۴

ماه‌های آخر منتهی به پیروزی انقلاب، نقشی فراتر از احزاب و گروه‌ها احراز کرده بود.^۱ دکتر یزدی نقل کرده است که در جریان مباحث مربوط به تشکیل شورای انقلاب در پاریس، امام خمینی از وی خواسته است که وضعیت ارتباطات حزبی آیت‌الله طالقانی را از ایشان بپرسد: من به مرحوم طالقانی تلفن کردم... در پاسخ گفتند که بعد از آزادی اخیر از زندان، نه عضو شورای نهیضت آزادی هستم و نه جبهه ملی. برای اینکه بتوانم همه نیروها را جمع کنم فکر کردم به هیچ حزب و گروهی وابسته نباشم بهتر می‌توانم وظیفه‌ام را انجام بدهم. من این مکالمه تلفنی را که ضبط کرده بودم به آقای خمینی انتقال دادم.^۲

محمد مهدی جعفری در این مورد چنین می‌گوید:

در نیمه دوم سال ۵۷ که آیت‌الله طالقانی و مهندس سبحانی از زندان آزاد و در میان ما بودند، باز هم نتوانستیم به یک نقطه نظر برسیم و آیت‌الله طالقانی مصلحت دیدند که در یک جمعیت مشخص، محدود نباشند و وظیفه رهبری عمومی خود را در غیاب امام و بعد از آمدن امام در کنار ایشان، ادامه بدهند.^۳

آیت‌الله طالقانی، خود در تیرماه ۱۳۵۸ در پیامی خطاب به مردم تصریح کرد: «به هیچ جناح و گروهی وابسته نیستیم و نخواهیم بود».^۴

عبدالعلی بازرگان، با تأکید بر سابقه عضویت آیت‌الله طالقانی در نهیضت آزادی، درباره عدم ارتباط تشکیلاتی ایشان با نهیضت در دوران انقلاب، چنین نوشته است:

او به این نتیجه رسیده بود که جریان انقلاب متعلق به همه ملت است... مسئولیتش را گسترده‌تر می‌کند، و احساس می‌کند اگر به یک جمعی محدود نباشد بهتر می‌تواند با عموم مردم ارتباط برقرار کند... طالقانی خودش را آزاد کرده بود و اسیر هیچ حزب و جمعیت و گروهی هم نبود... بدون تعصبات فردی و گروهی عمل می‌کرد و نقش فراگیر داشت.^۵

دکتر ابراهیم یزدی در مورد وابسته نبودن آیت‌الله طالقانی به نهیضت آزادی چنین می‌گوید: ... مرحوم طالقانی، بعد از آزادی از زندان، ضمن حفظ روابط با رهبران نهیضت، از جمله دکتر سبحانی و مهندس بازرگان و احترام به نهیضت، با صداقت و صراحت اطلاع داد که از این پس، به دلیل موقعیت خاصی که در کل جنبش پیدا کرده‌اند، مصلحت را در این می‌بینند که

۱. نک: ماهنامه مهرنامه، ش ۳۱، مهر ۱۳۹۲، ص ۸۶.

۲. نشریه ایران فردا، ش ۵۲، فروردین ۱۳۷۸، صص ۱۴ تا ۱۷.

۳. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳، ص ۱۲.

۴. طالقانی فریادی در سکوت، ج ۱، ص ۴۳۲.

۵. خاطراتی از پیشگامان، عبدالعلی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

به صورت فرد مستقل و نه حزبی، به کار خود ادامه دهند.^۱
در سال ۹۳، دکتر یزدی، آیت‌الله طالقانی را مدیون و مرهون نهضت آزادی معرفی کرد و به ایشان از بابت خودداری از همکاری با نهضت در سال ۵۷، انتقاد کرد:

مرحوم طالقانی هم وقتی از زندان آزاد شد، به من گفت به دلیل موقعیت دیگر نمی‌خواهم وابستگی حزبی داشته باشم. خب آقای طالقانی در کنار مهندس بازرگان و نهضت آزادی، طالقانی شد. این درست نیست که افراد از طریق یک جریانی بیایند و قدرت و معروفیتی پیدا کنند و بعد به آن جریان پشت کنند... از زندان که آزاد شد، دیگر عضو نهضت آزادی نبود. در یک گفتگوی تلفنی از پاریس، ایشان گفت من می‌خواهم فراگروهی عمل کنم. این را از نظر سیاسی یک تفکر غلط می‌دانم. یعنی چه فراگروهی عمل کنیم؟ فعالیت حزبی چه ایرادی دارد؟ این درست نیست که با یک جریانی بالا بیایند و بعد که به آن بالا رسیدند، بگویند ما به راه خود، شما به راه خود.^۲

آیت‌الله طالقانی به عنوان یک مجتهد مبارز دارای سابقه زندان رضاشاهی در سال ۱۳۱۸، سالها پیش از تأسیس نهضت آزادی، یک چهره برجسته اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شد و به جای اینکه ایشان و امدار نهضت باشد، این نهضت آزادی بود که در هنگام تأسیس و بعد از آن، و امدار حسن شهرت و اعتبار آیت‌الله طالقانی بود. در جلسه اعلام تأسیس نهضت، برای تحکیم موقعیت این گروه کوچک نوپا، اعلامیه آیت‌الله طالقانی قرائت شد و در کنار مرانامه آن انتشار یافت. پس از سال ۴۱ و زندان‌ها و تبعیدهای مکرر آیت‌الله طالقانی، این نام ایشان بود که موجب آبرو و اعتبار برخی از گروه‌ها و اشخاص مبارز بود و تا سال ۵۷، از نهضت آزادی جز یک نام نحیف، چیزی وجود نداشت که برای آیت‌الله طالقانی وسیله «بالا رفتن» باشد. با این حال، در تمام دوران دبیرکلی مهندس بازرگان و دکتر یزدی، در اسناد نهضت، همواره از نام آیت‌الله طالقانی استفاده ابزاری شده است.

دکتر حبیب‌الله پیمان، در سال ۵۹ درباره جایگاه آیت‌الله طالقانی و ارتباط ایشان با نهضت، چنین می‌گوید:

... آقای طالقانی در نهضت آزادی بودند که باید اعتراف کرد بینش و طرز تفکر و برخورد ایشان با مسایل، و رای محدودیت‌های گروهی و سازمانی بود... خصوصیت آقای طالقانی تکیه بر وحدت همه گروه‌های مسلمان که در متن مبارزه قرار داشتند بود و با هواهای نفسانی

۱. روزنامه نشاط، ۱۳۸۷/۲/۵، ص ۶

۲. وبگاه تاریخ ایرانی، ۱۳۹۳/۷/۹، مصاحبه دکتر یزدی.

و خصلت‌ها یا خودخواهی‌های مانع از وحدت مبارزه می‌کرد. در حقیقت آیت‌الله طالقانی هیچ وقت متعلق به یک گروه خاص نبودند.^۱

با این همه، نهضت آزادی اصرار دارد آیت‌الله طالقانی را در کنار مهندس بازرگان به عنوان بنیانگذار اولیه معرفی نماید و خود را وارث ایدئولوژیک ایشان بنمایاند. حتی برای توجیه مخالفت خود با ولایت فقیه، تلاش کرده با انتساب کذب «رأی مخالف» آیت‌الله طالقانی به اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان،^۲ و بسیاری موارد نادرست دیگر، که در جای خود بحث خواهد شد، از آیت‌الله طالقانی کسب مشروعیت کند.

محمد مهدی جعفری نقل می‌کند پس از آن که آیت‌الله طالقانی به امام خمینی پیشنهاد اقامه نماز جمعه را داد، امام خمینی، ضمن موافقت، اقامه نماز را به خود ایشان محول کرد. آیت‌الله، از طریق حاج احمد خمینی به امام پیام داد:

سلام بنده را خدمت امام برسانید و بگویید که شما به عنوان ولی فقیه باید امام جمعه را منصوب بکنید. از این جهت باید حکم بنویسید.^۳

دکتر شبیانی، کیفیت رابطه آیت‌الله طالقانی و نهضت آزادی را این گونه بیان می‌کند:

مرحوم آقای طالقانی هم از این تجمع سیاسی و دینی برای ادامه مبارزه حمایت می‌کرد، اما اینکه بگوییم ایشان نهضتی بود، به هیچ وجه این طور نبود. به خاطر اینکه گذر زمان نشان داد که مشی و شیوه ایشان به کلی با نهضت آزادی متفاوت است... ایشان اساساً به نظام پادشاهی و سلطنتی اعتقادی نداشت، اما نهضت در چارچوب قانون اساسی آن زمان و پذیرش سلطنت فعالیت می‌کرد. شما اگر به نگاه دینی آقای طالقانی و تفاسیر و همچنین نوشته‌های دیگر ایشان از جمله مقدمه و پاورقی بر «تنبیه الامه» توجه کنید، می‌بینید که اساساً نمی‌تواند به نظام پادشاهی، آن هم به شکل رایج آن، اعتقادی داشته باشد. تفاوت دیگر، حمایت ایشان از مبارزات مسلحانه بود و نهضت با مبارزه مسلحانه موافقتی نداشت. در مجموع غیر از یکی دو سال اول که به آن زندان سال ۴۱ ما منتهی شد، ایشان اساساً چندان هم در قالب نهضت فعالیت نکرد.^۴

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۹/۶/۱۸، یادواره آیت‌الله طالقانی، ص ۳

۲. آیت‌الله طالقانی در ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ درگذشت؛ و اصل پنجم قانون اساسی، مربوط به ولایت فقیه، در ۲۱ شهریور مورد رأی گیری و تصویب قرار گرفت.

۳. اطلاعیه نهضت آزادی در پاسخ به دکتر عباس شبیانی، مورخ ۱۳۸۳/۵/۲۴

۴. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۶۶۲

۵. ماهنامه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، ص ۱۵۰

نهیضت مقاومت ملی

چگونگی ارتباط ایدئولوژیک و تشکیلاتی نهیضت آزادی با جبهه ملی، موضوعی مهم و اساسی است. یکی از حلقه‌های این ارتباط، «نهیضت مقاومت ملی» است که در نشریات نهیضت آزادی بر آن تأکید زیادی می‌شود: «در واقع نهیضت آزادی ایران ادامه همان نهیضت مقاومت ملی بود»^۱ که در شهریور ۱۳۳۲ به وسیله باقیمانده‌های جبهه ملی، به وجود آمده بود. نهیضت آزادی تأکید دارد:

رهبان و فعالین و مبارزین نهیضت مقاومت ملی همان کسانی بودند که بعدها در اردیبهشت ۴۰ نهیضت آزادی را تأسیس نمودند.^۲

در نشریات نهیضت آزادی ادعا می‌شود که انگیزه تشکیل نهیضت مقاومت «حفظ دستاوردهای نهیضت [ملی شدن نفت] و بسیج مردم جهت مقابله و مقاومت در برابر نظام کودتایی» بود و نهیضت مقاومت ملی «طی هشت سال مبارزات خود» در صحنه بوده است. مع‌ذک در همین نشریات اعتراف شده که همه آن مبارزات به انتشار محدود بعضی نشریات و بعضی ارتباطات «تا حد فعالیت‌های محفلی محدود می‌گشت».^۳

دکتر عباس شیبانی، عضو کادر رهبری نهیضت مقاومت،^۴ می‌گوید:

نهیضت مقاومت البته خیلی در میان مردم مؤثر نبود و پایگاه اجتماعی مهم و مؤثری نداشت. ولی گاه‌گاهی اعلامیه و شب‌نامه‌ای می‌داد که اینها با دستگاه پلی‌کی و با پول خودمان در خانه خود من تکثیر می‌شد.^۵

گروهی از اعضا و حامیان جبهه ملی، که برخی از آنان صبغه مذهبی داشتند، با محوریت آیت‌الله سیدرضا زنجانی، «نهیضت مقاومت ملی» را تشکیل دادند. نخستین افراد شاخص این حرکت عبارت بودند از: عباس رادنی، ناصر صدرالحفاظی و رحیم عطایی. این عده دو روز بعد از کودتا در منزل زنجانی گرد هم آمدند.^۶ بعد از «چند نشست مخفی در منزل آیت‌الله زنجانی، برای دعوت از شخصیت‌های حائز شرایط و نیز نمایندگان مورد اعتماد احزاب و گروه‌های

۱. یادنامه بیستمین سالگرد نهیضت آزادی ایران، ص ۲

۲. همان.

۳. همان.

۴. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۱۰۶

۵. فصلنامه کتاب نقد، ش ۱۳، زمستان ۷۸، ص ۵۹

۶. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۹۹. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۰۶

سیاسی، مذاکره و تبادل نظر کردند.»^۱

مهندس بازرگان، در خاطرات خود نحوه پیوستن به نهضت مقاومت ملی را این گونه شرح می‌دهد:

چند روز بعد، اینجانب و چند تن از دوستانمان از جمله دکتر یدالله سبحانی، دکتر شاپور بختیار، فتح‌الله بنی‌صدر و حسین شاه‌حسینی را به عضویت و همکاری دعوت نمودند.^۲

افراد دیگری که به این جمع پیوستند عبارت بودند از:

محمد نخشب، ابراهیم کریم‌آبادی، احمد توانگر، حیدر رقابی (هاله)، داریوش فروهر، آیت‌الله سیدضیاءالدین حاج‌سیدجوادی، علی اردلان، عباس سمیعی، آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، مسعود حجازی، حاج حسن میرمحمدصادقی، آیت‌الله سیدجعفر غروی، حسین فولادی، حاج‌حسن شمشیری، حاج‌حسن قاسمیه، حاج‌محمود مانیان، محمدعلی خنجی، حسن نزیه، نصرت‌الله امینی، عباس روافیان [امیرانتظام]، ابراهیم یزدی، عزت‌الله سبحانی، مصطفی چمران، اصغر پارسا، علی اکبر نوشین، باقر رضوی، محمد پورسرتیپ و...^۳

مهندس بازرگان درباره همکاری کوتاه و نافرجام احزاب و گروه‌ها در قالب نهضت مقاومت ملی، چنین می‌گوید:

در ابتدا، تقریباً همه احزاب و دستجات ملی، دعوت نهضت [مقاومت] را به گرمی استقبال کردند و آمادگی خود را برای همکاری با نهضت ابراز نمودند. اما متأسفانه در عمل، آنطور که انتظار می‌رفت، با نهضت مقاومت ملی همکاری نکردند... عدم همکاری احزاب سیاسی با نهضت مقاومت به جایی رسید که چند ماه بعد، خصوصاً بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۳، کمیته‌های نهضت مقاومت، بدون حضور نمایندگان احزاب تشکیل می‌شد... اختلافات درون‌حزبی... اختلافات احزاب با یکدیگر، عامل بازدارنده دیگری در همکاری آنها با نهضت مقاومت ملی بود... احزاب ملی حاضر به همکاری با یکدیگر نبودند، چه رسد به ایجاد اتحاد با نهضت مقاومت ملی... خودبینی، برتری‌طلبی، توقعات بجا یا نابجا در احراز عناوین حزبی، باعث رنجش و ناراحتی و اعتراض رهبران و کادرها نسبت به حزب خود و دیگر احزاب می‌شد.^۴ کوشش‌های نهضت مقاومت ملی، برای رفع مشکلات، غالباً به نتیجه

۱. قلم و سیاست، ج ۲، ص ۴۹ به نقل از خاطرات فتح‌الله بنی‌صدر.

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۰۶

۳. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، صص ۱۰۶ تا ۱۰۹

۴. ابراهیم یزدی می‌نویسد: «نهضت مقاومت ملی، که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، توسط شخصیت‌ها و احزاب سیاسی و ملی تشکیل شده بود، برای مدت کوتاهی ۴-۳ سالی خوش درخشید، اما همان عوامل درونی یعنی روحیات و

نمی‌رسید...^۱

مهندس عزت‌الله سحابی نیز می‌گوید:

... نهضت مقاومت، پله پله کوچک شد. یک عده رفتند، یک عده انشعاب کردند، حزب ایرانی‌ها رفتند، خلیل ملکی رفت، آخرش یک معدودی ماندند... تمام پیرهای سیاسی رفتند کنار، بازنشسته شدند. تمام احزاب و جبهه ملی یکی یکی جدا شدند...^۲

ابراهیم یزدی و مهندس بازرگان دوران فعالیت «گسترده و مؤثر» نهضت مقاومت ملی را «سه سال» می‌دانند^۳ و در مقاله‌ای می‌نویسد:

این جمعیت تا سال‌های ۳۵ و ۳۶ به حیات خود ادامه داد و فعالیت‌هایی از نوع تجمع و تشکل و تظاهرات، پخش اعلامیه و نامه، انتشار روزنامه مخفی «راه مصدق»، صدور نامه سرگشاده اعتراض به قرارداد کنسرسیوم نفت داشت. با زندان افتادن اینجانب و آقای مهندس سحابی و گیتی‌بین در سال ۱۳۳۵ و پس از آنها بازداشت آیت‌الله حاجی سیدرضا زنجانی، مرحوم دکتر معظمی و مرحوم رحیم عطایی و آقایان عباس سمیعی، عباس رادنی، استاد محمدتقی شریعتی، طاهر احمدزاده و عده‌ای از تجار مشهد و مرحوم آیت‌الله میلانی و بالا رفتن کنترل فرمانداری نظامی توأم با کنار رفتن حزب ایران و حزب مردم ایران، نهضت مقاومت ملی عملاً تعطیل گردید.^۴

عزت‌الله سحابی، در یک جمع‌بندی تأکید می‌کند که این تشکل «خیلی تأثیر مثبت زیادی نداشت»:

بعد از کودتای ۲۸ مرداد یک جریان مخفی به اسم «نهضت مقاومت» که صورت خوبی داشت به وجود آمد. ولی مخفی، حزب غیرقانونی هم نبود، یعنی منکر نظم موجود، سلطنت، نبود، قانون اساسی را قبول داشت. ولی به دلیل اینکه اجازه کار به این حزب نمی‌دادند مخفیانه کار می‌کردند. آن حزب هم یک مقدار تشکیلات داشت و در یک حدودی هم مؤثر بود. از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۴۰ که مجدداً یک آزادی برقرار شد، این حزب، پرچم نهضت ملی مصدق

خلقیات به تدریج اثرات منفی خود را بر همکاری‌های جمعی ظاهر ساخت.» (شصت سال صبوری و شکوری، ج ۱، ص ۲۷۸)

۱. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، صص ۳۰۸ تا ۳۱۰

۲. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، عزت‌الله سحابی، گام نو، ۱۳۸۳، صص ۱۵۹ و ۱۶۰

۳. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۲۰۱

۴. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۱، ص ۲۷۸

۵. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۰، ص ۱۰، پانوش شماره ۴، مقاله بازرگان.

را برافراشته نگهداشت و نگذاشت بیفتد و به کنار رود، ولی خیلی تأثیر مثبت زیادی نداشت.^۱ دکتر عباس شبیانی، عضو کادر مرکزی نهضت مقاومت، نیز معتقد است: نهضت مقاومت ملی چندان تأثیر عمده‌ای هم در جامعه آن روز نگذاشت. و ما فقط هر چند وقت یک بار پول‌هایمان را روی هم می‌گذاشتیم و اعلامیه‌ای را تکثیر و پخش می‌کردیم. اعلامیه‌ها هم عمدتاً در منزل ما تکثیر می‌شد.^۲ با این حال، آمریکا از ارتباط با این جمع غافل نشد. دکتر یدالله سبحانی، از مؤسسان نهضت، می‌گوید:

آمریکایی‌ها با نهضت مقاومت هم تماس‌هایی برقرار کردند. از طریق آقای اللهیار صالح، که در حزب ایران بود و مدتی در آمریکا سفیر بود و آمریکایی‌ها او را خوب می‌شناختند، این تماس برقرار می‌شد. آنها حتی پیشنهاد پول و کمک مالی نیز نموده بودند، لکن هرگز از سوی نهضت پذیرفته نشده بود.^۳

اسناد لانه جاسوسی نشان می‌دهد که شاپور بختیار و امیرانتظام از طرف نهضت مقاومت ملی با سفارت آمریکا در ارتباط بوده‌اند.^۴ مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای، امیرانتظام را «عضو فعال و رابط سیاسی نهضت مقاومت با خارجی‌ها» معرفی کرده است.^۵ بازرگان در مقاله‌ای می‌گوید:

پایه‌گذاران و اعضاء و علاقه‌مندان «نهضت مقاومت ملی» نه تنها با آمریکا بلکه با بعضی از کشورهای اروپا و نیز با دولت وقت، ارتباط‌های کم و بیش پنهانی داشته‌اند.^۶ وی اضافه می‌کند:

در دوران فعالیت نهضت مقاومت ملی به خاطر آنکه کنترل روی خارجی‌های مقیم یا مأمور به ایران زیاد بود، ارتباط به طور غیرمستقیم و با تدابیر احتیاطی صورت می‌گرفت. مهندس بازرگان در ادامه مقاله خود، که پس از تسخیر لانه جاسوسی (بهمن ۱۳۵۸)، می‌نویسد: نهضت مقاومت ملی ایران به وسیله دو نفر از اعضای خود، آقای امیرانتظام و مرحوم

۱. ویژه‌نامه فصلنامه یاد، نشریه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، احزاب سیاسی در ایران، ۱۳۷۸، صص ۵۹ تا ۶۰.

۲. ماهنامه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، ص ۱۵۰.

۳. یادنامه دکتر یدالله سبحانی، گردآورنده محمد ترکمان، انتشارات قلم، ۱۳۷۷، ص ۱۲۹.

۴. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، کتاب دوم، صص ۸۸ تا ۸۹ و ۹۰ تا ۹۲. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۱۸، ص ۱۴، دفاعیه امیرانتظام در مورد ارتباط با سفارت آمریکا از طرف نهضت مقاومت ملی.

۵. روزنامه بامداد، ۱۳۵۸/۱۰/۳، صص ۱ و ۹، مصاحبه بازرگان.

۶. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۰، ص ۱۰، مقاله بازرگان.

رحیم عطایی با یک جوان دانشجوی آمریکایی [= ریچارد کاتم] ارتباط منظم داشت.^۱ مارک گازیوروسکی، پژوهشگر آمریکایی، که خود ارتباط نزدیک با مقامات سیا دارد، می‌گوید: کاتم از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۸ [۱۳۳۲ تا ۱۳۳۷] با عنوان مأمور سیا در ایران فعالیت می‌کرد و به طرفداری از مصدق و جنبش ملی شدن نفت شهرت داشت.^۲

تقاضای عضویت در جبهه ملی

در نشریه داخلی نهضت آزادی به تاریخ ۱۳۴۰/۳/۲۱ چنین آمده است: تأسیس نهضت آزادی ایران منطبق با هدف و مرام و اساسنامه جبهه ملی ایران و در جهت تأیید و پشتیبانی و تقویت آن است.^۳ دکتر شبیانی می‌گوید:

ما در آغاز به هیچ وجه فرمان این نبود که از جبهه ملی منشعب بشویم. در واقع می‌خواستیم با ایجاد یک فراکسیون قوی مذهبی در داخل جبهه ملی، این تشکل را تقویت کنیم.^۴ بازرگان، مؤسس اصلی نهضت آزادی، که خود قبلاً به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی درآمده بود،^۵ در تاریخ ۱۳۴۰/۳/۱ در نامه‌ای رسماً برای نهضت آزادی تقاضای عضویت می‌کند: جناب آقای باقر کاظمی ریاست محترم شورای جبهه ملی محترماً به پیوست یک نسخه اعلامیه مورخ ۱۳۴۰/۲/۲۵ و یک نسخه مرانامه نهضت آزادی ایران برای استحضار آن جناب و شورای محترم جبهه ملی (ضمن تقاضای عضویت در جبهه ملی) تقدیم می‌شود. از طرف مؤسسين نهضت آزادی ایران-مهندس مهدی بازرگان.^۶ مهندس بازرگان در بدو اعلام موجودیت جبهه ملی دوم (تیرماه ۱۳۳۹) عضو مؤسس شورای عالی، و در کنار دکتر کریم سنجابی، دکتر شاپور بختیار، محمدعلی کشاورز صدر، مهندس عبدالحسین خلیلی، عضو هیأت اجرائیه جبهه ملی به ریاست باقر کاظمی، بود.^۷ سنجابی در این باره می‌گوید:

۱. همان.

۲. فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۳۷، بهار ۱۳۸۵، ص ۱۹۳

۳. نک: اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۲، ص ۲۴ تا ۲۶

۴. ماهنامه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، ص ۱۵۰

۵. نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ص ۵۹

۶. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۲، ص ۳۴

۷. گزارش ساواک، ش ۳۴۳۹/۳/۲، مورخ ۳۹/۶/۳۱، پرونده مهندس بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

در ابتدای کار... اختیار را به آقای سیدباقرخان کاظمی دادیم که چهار نفر دیگر از اعضای شورا را برای همکاری با خودش انتخاب کند و جمعاً کمیته مرکزی موقت جبهه ملی را تشکیل بدهند... بنده و کشاورز صدر و مهندس بازرگان و شاپور بختیار بودیم.^۱

در شورای مرکزی و مؤسس جبهه ملی دوم، علاوه بر بازرگان، دکتر یدالله سجابی، آیت الله طالقانی و حسن نزیه نیز عضویت داشتند.^۲

البته مهندس بازرگان تأکید می‌کند:

بنده و دکتر سجابی هم در شورای عالی جبهه ملی عضویت داشتیم ولی در اقلیت بودیم و اصولاً با همه تصمیم‌های شورا، اتفاق نظر نداشتیم، در عین حال نمی‌خواستیم خودمان را به کلی کنار بکشیم و جبهه را ضعیف کنیم.^۳

مهندس بازرگان بر نقش تأسیسی خود و همفکرانش در جبهه ملی دوم، این گونه تأکید کرده است: «... باید بگویم، مؤسس و مبتکر برای بار دیگر فعال کردن جبهه ملی، ما بودیم.»^۴

با وجود مشارکت فعال و تأسیسی آن دسته از گردانندگان نهضت مقاومت ملی، که مؤسسان بعدی نهضت آزادی شدند، جزوهای به امضای رحیم عطایی؛ عباس رادنیای؛ و عباس سمیعی، سه تن از اعضای نهضت مقاومت ملی و عضو هیأت مؤسس نهضت آزادی، منتشر شد که «در آن به طور صریح و آشکار به جبهه ملی حمله شده بود. به رهبران جبهه ملی، از آن جمله به نام، به دکتر صدیقی، سنجابی، کاظمی و صالح حمله شده بود که اینها افراد فرصت طلب هستند و موقعی که ملت برای مبارزه ظاهر می‌شود آنها هم از سوراخ بیرون می‌آیند.»^۵

سنجابی می‌گوید:

رفقای جبهه ملی شروع به اعتراض کردند که آقا، این دورویی چیست و چطور قابل توجیه هست؟ شما یا با ما هستید یا نیستید. اگر ما را صمیمی و صادق و درست می‌دانید و با ما هستید، پس این انتشارات چیست؟ اگر ما همین هستیم که در این نشریه نوشته‌اید پس چرا با ما هستید. ما تصور می‌کنیم این نشریه بدون اطلاع شما و از طرف اشخاصی غیر از رفقا و دوستان شما نوشته شده و مجعول است.

آقای مهندس بازرگان گفت: نخیر، مجعول نیست و آن را رفقای ما نوشته‌اند. گفتیم: به به

۱. خاطرات سیاسی، کریم سنجابی، صدای معاصر، ۱۳۸۱، ص ۲۲۸

۲. قلم و سیاست، ج ۲، ص ۴۹۳؛ شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۴۶ (بدون ذکر نام نزیه در این منبع)

۳. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۴۷

۴. قلم و سیاست، ج ۲، ص ۵۰۳

۵. خاطرات سیاسی، سنجابی، ص ۲۴۲

مبارک است. همه رفقای ما اعتراضات شدید کردند... همه اعتراض کردند که این یک دورویی محض است. شما موظف هستید یا آنها را اخراج کنید و یا از ما کنار بگیرید. بازرگان گفت: ما نمی‌توانیم آنها را اخراج بکنیم ولی از آنچه نوشته‌اند متأسف هستیم. گفتیم: ما با اشخاصی که ما را خائن می‌دانند و خدمتگزار ملت نمی‌دانند نمی‌توانیم همکاری بکنیم. این سبب شد که از آن تاریخ آنها دیگر در جلسات ما شرکت نکنند ولی در عین حال خودشان را وابسته به جبهه ملی بدانند. وضع بر همین منوال بود تا موقعی که حکومت امینی تشکیل شد و آنها از همراهان او شدند.^۱

بازرگان ضمن تأیید دوگانگی مواضع و رفتار خود و دوستانش در جبهه ملی، در پاسخ به اظهارات سنجابی چنین گفته است:

عضویت بنده و آقای دکتر سحابی در شورای عالی جبهه ملی، به معنای تأیید همه تصمیمات شورای مزبور و همکاری تام و تمام با جبهه ملی نبود... در مورد نشریه مورد بحث، که در آن سران جبهه ملی مورد انتقاد و حمله قرار گرفته بودند، نویسندگان آن اعضای نهضت مقاومت بودند.^۲

بازرگان نیز خود اعتراف می‌کند که سنجابی و همفکرانش در اعتراض فوق حق داشته‌اند: آقایان با حضور رهبران نهضت آزادی در جبهه مخالف نبودند، از همان ابتدای ایجاد جبهه، من در شورای عالی جبهه بودم. آنها از شیوه کار چند تن از تندروهای نهضت ناراضی و ناراحت بودند، در مواردی هم حق داشتند، زیرا بعضی از نهضتی‌ها، سران جبهه را به باد حمله و انتقاد می‌گرفتند و گاه، آنها را متهم می‌کردند. ما هم با همه کارهای آنها موافق نبودیم. ولی در هر سازمان سیاسی، این گونه افراد وجود دارند، باید راهنماییشان کرد.^۳

مهندس بازرگان در مصاحبه دیگری از یک سو می‌گوید «در زمان انتشار اعلامیه از سوی «بعضی اعضای تندرو» در زندان بوده و اطلاعی از آنها نداشته است و از سوی دیگر، اظهار می‌کند که اخراج نویسندگان آن اعلامیه‌ها هم «مقدور نبود».^۴

وی تصریح می‌کند که اعتراض جبهه ملی «مربوط به رویه سه تن از اعضای نهضت آزادی، رحیم عطایی (همشیره‌زاده‌ام)، عباس سمیعی و رادینا بود که انتقاد داشتند. ما هم قبول داشتیم

۱. همان، صص ۲۴۲ تا ۲۴۳.

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۶۲.

۳. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۲۱۳؛ در این باره همچنین نک: نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۲۶؛ یادنامه

دکتر یدالله سحابی، ص ۱۳۱.

۴. همان.

که در نهضت آزادی عده‌ای از جوانان، تندرو هستند...»^۱

مهندس سحابی ماجرا را این‌گونه روایت کرده است:

در همین اوان اتفاق دیگری که به وقوع پیوست و تأثیر بسزایی در روابط درون جبهه ملی داشت، انتشار نامه‌ای از سوی اعضای نهضت مقاومت ملی - که در این دوران عملاً وجود خارجی نداشت - بود. نویسنده این نامه مرحوم رحیم عطایی بود. در این نامه که خطاب به رهبران جبهه نوشته شده بود، آمده بود که مردم سؤال می‌کنند که چرا جبهه ملی در قبال وضع موجود ساکت است. چرا هر زمان که امثال دکتر امینی... به میدان می‌آیند و از آزادی انتخابات صحبت می‌کنند، سران جبهه همچون دکتر صدیقی و یا اللهیار صالح هم در صحنه حاضر و ظاهر می‌شوند. این نامه که به طور گسترده توزیع نشده و فقط برای سران جبهه ملی ارسال شده بود، طوفانی را در درون جبهه ملی برانگیخت.

در درون جبهه، سران جبهه ملی مهندس بازرگان را به دلیل آن که دایی رحیم عطایی بود - علی‌رغم آن که هیچ اطلاعی از نگارش نامه نداشت - تحت فشار شدید قرار دادند تا از نامه و محتویات آن تبری جوید. ولی بازرگان در مقابل این فشار مقاومت کرد و تن به آن نداد.^۲

رحیم عطایی، اما، به نقل دکتر شبیانی: «معتقد بود که دایی اش (بازرگان) در مسائل سیاسی، چیزی سرش نمی‌شود».^۳

لطف‌الله میثمی درباره این «جزوه افشاگرانه» که «مضمونش این بود که جبهه ملی می‌خواهد با آمریکا سر و سری داشته باشد»، چنین توضیح می‌دهد:

... رحیم عطایی و چند تن دیگر، اعلامیه‌ای ۴۰ صفحه‌ای^۴ دادند که خیلی مهم بود و به نظر سران جبهه ملی مقداری توهین آمیز بود. در آن اعلامیه گفته شده بود که آنها را ما از خانه‌هایشان در آوریم و وارد صحنه کردیم، حالا که به میدان آمده‌اند، ما را حذف می‌کنند.^۵ سران جبهه ملی، از این حرف خیلی ناراحت بودند و نسبت به آقایان رحیم عطایی، رادیا، سمیعی، لولاگر و بچه‌های نهضت مقاومت، حساس شدند. در آن تحلیل ۴۰ صفحه‌ای، به

۱. همان.

۲. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۲۶

۳. فصلنامه کتاب نقد، ش ۱۳، ص ۶۲

۴. به نقل سنجابی این جزوه «در حدود بیست و چند صفحه» بود (خاطرات سیاسی، سنجابی، ص ۲۴۲)

۵. به نوشته نجاتی شورای عالی جبهه ملی در بدو تجدید فعالیت «با حضور جناح رادیکال نهضت مقاومت مانند رحیم عطایی، عباس سمیعی، حسین فولادی، عباس رادیا و چند تن دیگر در جبهه» مخالفت کرد. (تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱،

شدت به جبهه ملی حمله شده بود. نوشته بودند: «آن وقت که ما مبارزه را شروع کردیم شما در سوراخ موش بودید. از زمانی که آمریکا دم از آزادی زد و شاه گفت انتخابات امسال آزاد است، شما فعالیت خود را شروع کردید، و در شرایط سخت فعالیت نکردید.»^۱

پس از اعلام درخواست عضویت نهضت آزادی به عنوان یک تشکل سیاسی در جبهه ملی دوم، شاپور بختیار در جلسه مورخ ۱۷/۴/۴۰ دانشجویان در باشگاه جبهه ملی چنین گفت: در مورد پذیرش یا عدم پذیرش نهضت و جامعه سوسیالیست‌ها باید عرض کنم که در نهضت ما شخص مهندس بازرگان را قبول داریم ولی اطرافیان او را قبول نداریم به همین دلیل جبهه ملی، آنان را به عضویت نخواهد پذیرفت. و از طرف ناراحت است که چرا این موضوع پیش آمده است. در مورد جامعه سوسیالیست‌ها، باید عرض کنم که قضیه درست بر عکس است. یعنی شخص خلیل ملکی را قبول نداریم. و طرفداران ایشان که جوانانی فعال هستند اگر فرامین جبهه ملی را بدون چون و چرا قبول کنند، ما هم طرفداران شخص ملکی را قبول داریم، نه خود ملکی...^۲

موضوع درخواست عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی دوم، به شیوه‌های مختلف پی‌گیری می‌شد. چون در ابتدای شکل‌گیری این جبهه، حزب ایران، حزب ملت ایران، و حزب مردم ایران به عنوان «حزب» پذیرفته شده بودند، عضویت اشخاص، فردی و غیرحزبی محسوب می‌شد. نهضت آزادی، که ده ماه پس از شکل‌گیری جبهه ملی دوم، تأسیس شده بود،

۱. در حالی که رحیم عطایی خود به میثمی گفته بود که با ریاست جمهوری کندی و سخنان شاه در مورد آزادی «تحلیل ما این بود که شرایط مناسبی برای حرکت سیاسی فراهم می‌شود»، و با همین تحلیل برای تجدید فعالیت جبهه ملی با سران آن تماس گرفته بودند (از نهضت آزادی تا مجاهدین، لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه، ۱۳۷۹، ص ۷۰). اما در موضعی متناقض با همین دیدگاه، در جزوه ۴۰ صفحه‌ای مزبور، اقدام سران جبهه ملی و تحلیل مشابه آنها در مورد شرایط، مورد حمله واقع شده بود.

۲. «جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» نام تشکلی بود به رهبری خلیل ملکی، از انشعاب‌یون حزب توده در سال ۱۳۲۶، که درخواست عضویت به عنوان یک گروه در جبهه ملی دوم داشت. ملکی در دوران نهضت نفت با مظفر بقایی در تأسیس حزب زحمتکشان ملت ایران مشارکت داشت و در تیرماه ۱۳۳۱ با عنوان نیروی سوم از آن حزب انشعاب کرد. نظر نامساعد شورای عالی جبهه ملی با عضویت «سازمانی و حزبی» نهضت آزادی و جامعه سوسیالیست‌ها تا پایان عمر سیاسی جبهه ملی دوم یکی از مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین موارد اختلاف درونی و نیز اختلاف با دکتر مصدق بود. برخی تحلیل‌های کمیسیون سیاسی نهضت مقاومت و نهضت آزادی با تحلیل‌های خلیل ملکی هماهنگی داشت و یا با همکاری وی و یارانش تهیه می‌شد و روابط حسنه بین آنان برقرار بود. با آنکه در مواضع رسمی، جبهه ملی دوم تقاضای عضویت جامعه سوسیالیست‌ها را مسکوت گذارده بود، در مواردی مانند اظهارات بختیار، آشکارا بر مخالفت اکثر رهبران جبهه ملی دوم با رهبر این گروه، خلیل ملکی، تصریح می‌شد.

۳. گزارش ساواک ش ۱۸۲۶ اس ۱، مورخ ۱۹/۴/۴۰، شرح جلسه دانشجویان در باشگاه جبهه ملی. پرونده جبهه ملی (دانشجویان)، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

با اصرار بر درخواست پذیرش عضویت حزبی، درصدد افزایش وزن و نفوذ خود در ساختار و تصمیم‌گیری‌های جبهه بود و در واقع رقابت درون‌حزبی شدیدی را برای نیل به جایگاه رهبری یا کسب نفوذ در شورای مرکزی، در پیش گرفته بود. رقابتی که یک طرف اصلی آن حزب ایران به رهبری اللهیار صالح و همفکران وی بود.^{۲۹}

یکی از موارد پی‌گیری‌های نهضت که در گزارش‌های ساواک بازتاب یافته، شرحی از یک جلسه در منزل دکتر غلامحسین صدیقی در تاریخ ۴۱/۶/۷۲ است که طبق آن:

[عباس] رادانیا از نهضت آزادی در مورد ائتلاف نهضت آزادی و جبهه ملی و اینکه سران نهضت آزادی بایستی در شورای مرکزی جبهه ملی پذیرفته شوند با آقای دکتر صدیقی مشروحاً مذاکره نمود و در پایان، آقای دکتر صدیقی اظهار داشت جبهه ملی می‌تواند فقط آقای طالقانی و مهندس بازرگان را در شورای مرکزی پذیرد.^{۳۰}

با پادرمیانی و مکاتبه دکتر مصدق، اللهیار صالح در پانزدهم آذر ۱۳۴۱ به وی اطلاع می‌دهد: در جلسه‌ی اخیر شورای مرکزی جبهه ملی آیت‌الله حاج‌سید محمود طالقانی و آقایان مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و حسن نزیه به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی پذیرفته شدند.^{۳۱} در اسناد منتشره اللهیار صالح یادداشتی بدون امضا از طرف چهار تن نامبرده فوق وجود دارد که متعاقب دعوت از آنان برای شرکت در شورای مرکزی جبهه ملی، اعلام کرده‌اند:

فعلاً به عنوان شخصی حاضر خواهیم شد تا به طوری که وعده فرموده‌اند موضوع وابستگی جمعیت نهضت آزادی ایران را در کنگره مطرح نمایند.^{۳۲}

موضوع عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی دوم، از مسائل «جنجال‌برانگیز» کنگره جبهه ملی بود. در این کنگره «از نهضت آزادی ایران، چهار تن، بازرگان؛ یدالله سبحانی؛ طالقانی؛ و حسن نزیه دعوت شده بودند. چند تن از فعالان نهضت آزادی مانند عباس شیبانی، عزت‌الله سبحانی و محمد [مرتضی] مقدم نیز، که عضو دانشجویان جبهه ملی بودند، به عنوان اعضای هیأت دانشجویان، در کنگره حضور یافتند.»^{۳۳}

۱. بازرگان: «عمده‌ترین حزب تشکیل‌دهنده جبهه ملی دوم، حزب ایران بود که در شورای مرکزی و هیأت اجرایی اکثریت داشت.» (شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۴۰۰)

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، صص ۳۹۵ و ۴۰۰ و ۴۰۱

۳. گزارش ساواک مندرج در پرونده مهدی بازرگان مورخ ۴۱/۶/۷۲، بخش اطلاعات داخلی بدون شماره و تاریخ ثبت.

۴. پرونده صالح (درباره اللهیار صالح)، ایرج افشار، نشر آبی، ۱۳۸۴، ص ۴۷۵. در داخل کتاب ص ۳۲۸ تاریخ این نامه به اشتباه ۳۰ آبان ۴۱ درج شده است.

۵. همان، ص ۴۷۷

۶. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، صص ۲۱۰ تا ۲۱۱

در جلسه چهارم کنگره، شاپور بختیار، مسئول کمیته دانشگاه جبهه ملی، ضمن اعلام اینکه «ما با اجازه هیأت اجراییه، تمام دانشجویان وابسته به نهضت آزادی را به عنوان عضو جبهه ملی قبول کردیم»، تأکید کرد که جبهه امیدوار است «نهضت آزادی هم، عناصری که مطیع دستورات آن نیستند را تصفیه کند... درهای جبهه ملی به روی افراد و احزابی که افکار مشابه دارند باز است اما این در به روی هر کس باز نیست»^۱

موضوع نامه نهضتی‌ها علیه رهبران جبهه ملی به عنوان اقدامی ضد تشکیلاتی و تنش‌زا، چند بار در خلال سخنرانی‌های کنگره مطرح شد و تقریباً همگان قبول داشتند که این کار زشت و نادرست بوده است و رهبران نهضت آزادی نیز تحت فشار شدید کنگره برای محکوم کردن و جبران آن قرار گرفتند. نزیه، شبیانی، یدالله سبحانی و بازرگان در جلسات کنگره سخن گفتند و ضمن پاسخ به معترضان، و دفاع از انگیزه صادقانه نویسندگان و تأیید بخشی از محتوای نامه مزبور، انتشار آن را نوعی بی‌انضباطی و رفتار خودسرانه توصیف کردند و به تصریح یا تلویح وعده جبران و جلوگیری از تکرار در آینده را دادند.^۲

به علت فضای سنگین علیه نهضت آزادی در جلسه مزبور، با پیشنهاد دکتر سنجابی و تصویب اکثریت حضار، مسأله قبول عضویت نهضت آزادی به هیأت اجرایی و شورای مرکزی جبهه ملی واگذار شد.^۳ نمایندگان نهضت آزادی در اعتراض به این مصوبه در نامه‌ای به اللهیار صالح، اعلام نمودند که دیگر در جلسات کنگره شرکت نخواهند کرد و از جلسه بیرون رفتند.^۴ نهایتاً با ماده واحده پیشنهادی حسینی، که با امضای بیش از شصت تن و با اصلاح عباراتی تصویب شد، به این شرح است:

عضویت نهضت آزادی ایران در جبهه ملی ایران به این شرط مورد تصویب نمایندگان کنگره واقع می‌شود که جمعیت مزبور قبلاً تصفیه لازم را به نحوی که مورد قبول شورای مرکزی آینده جبهه ملی واقع شود، به عمل بیاورد. اکثریت لازم برای موافقت شورا، دوسوم آراء خواهد بود.^۵

دکتر سنجابی در خاطرات خود ضمن شرح اختلافات با بازرگان و نهضت آزادی می‌گوید:

۱. صورت جلسات کنگره جبهه ملی ایران، به کوشش امیر طیرانی، گام نو، ۱۳۸۱، ص ۲۲۳

۲. همان، صص ۱۹۰ و ۲۶۲ و ۳۶۹

۳. گزارش ساواک با عنوان «جریان اولین کنگره جبهه ملی منعقد در تهران»، ص ۲۲، پرونده شماره ۱۲/۱۱۴ در مجلد آیین‌نامه‌ها و برنامه‌ها، پرونده کلی جبهه ملی، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۴. قلم و سیاست، ج ۲، ص ۵۲۱

۵. در صورت جلسات کنگره جبهه ملی ایران، ص ۴۷۷، متن ماده واحده تفاوت اندکی در برخی عبارات دارد، مثلاً نام کامل جبهه ملی بعد از عبارت کنگره ذکر شده است. قلم و سیاست، ج ۲، ص ۵۲۱

... کنار آمدیم و آنها را به کنگره دعوت کردیم و در کنگره هم شرکت کردند، بعد هم عضویت نهضت آزادی را در جبهه ملی پذیرفتیم.^۱

ولی مهندس بازرگان در پاسخ چنین گفته است:

اظهارات آقای دکتر سنجابی درباره عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی، به طور یقین ناشی از کبر سن و احیاناً فراموش کردن گذشته‌ها است... در کنگره دی ۱۳۴۱ نیز با عضویت نهضت در جبهه ملی مخالفت شد. حتی این تصمیم مورد سؤال و انتقاد دکتر مصدق گردید.^۲

اللهیار صالح و دکترین آیزنهاور

مهندس بازرگان یکی از پنج علت اصلی اختلاف نهضت آزادی را با جبهه ملی دوم و به ویژه حزب ایران، که عملاً کنترل جبهه را در دست داشت، «تأیید دکترین آیزنهاور توسط اللهیار صالح دبیر کل حزب ایران» ذکر می‌کند. وقتی صالح دکترین آیزنهاور را در سال ۱۳۳۵ تأیید کرد، بازرگان و یا نهضت مقاومت ملی، مخالفتی نکردند. مهندس بازرگان در احیای جبهه ملی دوم نیز با اللهیار صالح همکاری کرد. اساساً در فعالیت‌های سیاسی، پس از سال ۱۳۳۵ همکاری و ارتباط بین بازرگان و نهضت مقاومت ملی و صالح قطع نشد و تا سال‌ها بعد نیز تداوم یافت. اعلام «دکترین آیزنهاور»^۳ و حمایت مهم‌ترین حزب ملی‌گرای ایران از این دکترین، از وقایع سیاسی مهم اواخر دوران نخست‌وزیری حسین علاء به شمار می‌رود. مانور آمریکا در مورد ایران، با عضویت رسمی ایران در «پیمان بغداد»^۴ و سپس انعقاد قرارداد نظامی دوجانبه با ایران شروع شد. کمیته مرکزی حزب ایران در اول بهمن ۱۳۳۵، با انتشار اعلامیه‌ای به امضای اللهیار صالح (رئیس هیأت خلع‌ید، وزیر کشور، و سفیر دولت مصدق در آمریکا)، «دکترین آیزنهاور»

۱. خاطرات سیاسی، سنجابی، ص ۲۶۷

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، صص ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵

۳. ژنرال دوايت آيزنهاور، رئيس جمهور ايالات متحده آمريكا، از حزب جمهوري خواه و تصويب‌كننده طرح كودتاي ۲۸ مرداد، لايحه‌اي درباره سياست آمريكا در خاورميانه و مناطق پيوسته به آن - با نگاه به نفوذ شوروي و خطرات آن براي غرب - در ژانويه ۱۹۵۷ به تصويب كنگره رساند. اين لايحه كه به دكتورين آيزنهاور شهرت يافت، سه اصل مهم داشت: استفاده از نيروهاي مسلح آمريكا به درخواست كشورها در قبال نفوذ و خطر كمونيسم، كمك به توسعه اقتصادي اين كشورها، و كمك نظامي و اقتصادي به كشورها «به شرط اينكه كشورهاي مزبور در ازاء آن، اجازه استفاده از خاكشان را به نيروهاي مسلح آمريكا بدهند.» حوزه جغرافيايي اين دكتورين، از ليبيا در غرب تا پاكستان در شرق، تركيه، در شمال و شبه جزيره عربستان در جنوب را دربر مي‌گرفت.

۴. آمريكا خود عضو پيمان بغداد نبود ولي در باطن از حاميان جدی این پیمان بود. علاوه بر این در پیمان بغداد انگلیس و ترکیه، دو عضو مهم ناتو، عضویت داشتند و پیمان بغداد (بعدها ستو) از این طریق به ناتو وصل می‌شد.

را تأیید کرد.^۱

حزب ایران در سال ۱۳۲۵ به وسیله گروهی از اعضای کانون مهندسین تشکیل شد. مهندس بازرگان، اگرچه به عضویت این حزب درنیامد اما با آن همکاری نزدیک داشت.^۲ مطابق سند دست‌نویس اعلامیه حزب ایران،^۳ علاوه بر اللهیار صالح، هشت تن از اعضای کمیته مرکزی حزب، اعلامیه تأیید دکترین آیزنهاور را امضا کرده‌اند. این هشت نفر عبارتند از: شاپور بختیار، علی‌قلی بیانی، باقر کاظمی، جهانگیر حق‌شناس، توکل امیرابراهیمی، عبدالحسین دانشپور، و دو نفر دیگر.

رسول مهربان، عضو قدیمی حزب ایران، درباره اعلامیه مزبور می‌نویسد:

تدوین این اعلامیه با مشارکت همه رهبران جبهه ملی و حزب ایران انجام شد و نقش عمده را آقای دکتر شاهپور بختیار به عهده داشت، و فقط آقای دکتر کریم سنجابی پس از رسوا شدن مفاد آن و اوج‌گیری اعتراضات افراد ساده حزبی به این سند بردگی و نوکری، مختصر اعتراضی به کار کمیته مرکزی حزب کرد.^۴

در گزارش مورخ ۲۳ بهمن ۱۳۳۵ فرمانداری نظامی، اداره‌کنندگان حزب ایران و مخالفان اعلامیه صالح به این شرح معرفی شده‌اند:

برابر گزارش رسیده اشخاصی که با حزب ایران فعلاً همکاری می‌نمایند و در واقع هیأت مدیره حزب را تشکیل داده‌اند عبارتند از آقایان: مهندس احمد زیرک‌زاده، دکتر ناظرزاده، دکتر غلامحسین صدیقی، مهندس سیف‌الله معظمی، مهندس بازرگان. اشخاصی که در کمیته نهضت مقاومت ملی بودند و تا به حال با اعلامیه اللهیار صالح مخالف هستند عبارتند از آقایان حاج سیدرضا زنجانی، مهندس حسینی، دکتر سیدعلی شایگان، مهندس حق‌شناس،^۵ دکتر محمدعلی ملکی، دکتر ملک اسماعیلی، دکتر کمال جناب، تیمسار بازنشسته صارم، سر تیپ بازنشسته قلعه‌بیگی، سر تیپ بازنشسته هوشمند افشار، سر تیپ بازنشسته احتسایان.^۶

۱. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۱۵۳. حزب ایران، مجموعه‌ای از اسناد و بیانیه‌ها، به کوشش مسعود کوهستانی‌نژاد، شیراز، ۱۳۷۹، صص ۳۳۰ تا ۳۳۱

۲. نک: در تکاپوی آزادی، ج ۱، صص ۹۹ و ۱۰۰؛ مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، ص ۱۰۹؛ زندگی‌نامه

سیاسی مهندس مهدی بازرگان، سعید برزین، نشر مرکز، ۱۳۸۷، ص ۵۹

۳. پرونده صالح (درباره اللهیار صالح)، صص ۴۷۲ و ۴۷۳، تصویر دست‌نوشته اعلامیه حزب ایران.

۴. بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال، رسول مهربان، ج ۱، پیک ایران، ۱۳۶۰، ص ۴۷

۵. در متن دست‌نویس اعلامیه صالح، امضای مهندس حق‌شناس وجود دارد ولی چون در آن زمان و بعدها اسامی امضاکنندگان انتشار نیافت، احتمالاً منبع فرمانداری نظامی براساس مسموعات درون‌گروهی خود گزارش فوق را داده است.

۶. مطالعات سیاسی (کتاب اول)، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰، ص ۱۸۸

مهندس بازرگان بعدها در خاطرات خود یکی از علل اختلاف با صالح را همین موضوع عنوان کرده و می‌گوید:

ادعای پیروی از مکتب مصدق و تشکیل جبهه ملی، با تأیید و قبول دکترین آیزنهاور، رئیس جمهوری کودتاچی، منافات داشت.^۱
بازرگان تأکید می‌کند:

[در جبهه ملی دوم] نمی‌توانستیم با حزب ایران، که رهبر آن در بهمن ۱۳۳۵ دکترین آیزنهاور را تأیید کرده بود، همکاری سیاسی تمام و کمال داشته باشیم.^۲
مفهوم ضمنی این جمله آن است که همکاری سیاسی «غیر تمام و کمال» با حزب ایران بلاشکال بوده است. همکاری در تجدید فعالیت جبهه ملی دوم با آغاز جلساتی در خانه اللهیار صالح، پذیرش جایگاه وی در شورای رهبری و ریاست هیأت اجرایی و ریاست کنگره جبهه ملی، ظاهراً از نوع همکاری‌های «تمام و کمال» نبوده است.
رسول مهربان، عضو سابق حزب ایران، درباره تأیید دکترین آیزنهاور از سوی اللهیار صالح چنین شرح داده است:

صالح... دکترین آیزنهاور را تأیید کرد و درباره آن اعلامیه مشروح و مفصلی صادر کرد و تمام اصول آن دکترین را با مرام و ایدئولوژی و خط‌مشی حزب ایران قابل انطباق اعلام کرد... و تعهد به محترم داشتن عهود و قراردادهای بین‌المللی را جزو هدف‌های حزب ایران اعلام کرد، و در حقیقت، اصالت و صحت قرارداد استعماری کنسرسیوم را مورد تأیید قرار داد.

انتشار این تأییدیه خیلی سر و صدا به راه انداخت، واقعاً هم خیلی زشت بود که ما دکترین شخصیتی مثل آیزنهاور را که خودش عامل کودتای ۲۸ مرداد است، تأیید کنیم... من در آن روزها تقریباً همه روزه در خانه اللهیار صالح بودم و پاکنویس نامه‌ها و تنظیم فیش‌هایش را به عهده داشتم و در بعضی ملاقات‌ها هم همراه او بودم.^۳

اگر مهندس بازرگان در ابتدای دهه هفتاد شمسی در خاطرات خود عدم موافقتش را با تأیید دکترین آیزنهاور ذکر نمی‌کرد، هیچ‌گاه آشکار نمی‌شد که وی، حداقل در ضمیر باطن خویش، با آن موافق نبوده است. زیرا طی چهار دهه قبل از آن، مخالفتی از وی بروز نیافته و ثبت نشده

۱. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۶۲

۲. همان.

۳. کیهان هوایی، ش ۱۳۶۸، ۱۳۶۸/۱۲/۲، ص ۲۰، مصاحبه با رسول مهربان.

بود. حتی در سند فرمانداری نظامی، نام مهندس بازرگان در زمره مخالفان ذکر نشده است. در سایر اسناد و یا خاطرات منتشره نیز شاهد و قرینه‌ای دال بر مخالفت مهندس بازرگان با اعلامیه مزبور در زمان صدور آن و یا در دهه سی و چهل، دیده نشده است. بازرگان حتی در سال ۴۳ در محاکمه خود، از اللهیار صالح، تأییدکنندهٔ دکتربین آیزنهاور، تجلیل می‌کند.^۱

جبهه ملی دوم و «سوپاپ اطمینان»

مهندس بازرگان درباره تأسیس جبهه ملی دوم چنین نوشته است:

«جبهه ملی دوم» در سال ۱۳۳۹، به منظور شرکت در انتخاباتی که دولت کودتا، بنا به مصلحت‌اندیشی آمریکایی‌ها به منظور باز کردن سوپاپ‌های اطمینان، آزاد اعلام نموده و معلوم بود که به آن عمل نخواهد کرد، با پیگیری و پادرمیانی «نهضت مقاومت ملی» و استقبال همکاران سابق دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی اول، تأسیس گردید.^۲

همچنین وی می‌گوید:

به اتفاق آقایان دکتر [کاظم] یزدی و سیستانی [احتمالاً = سنجابی] و شاپور بختیار و عباس رادیا به منزل اللهیار صالح رفتیم و پیشنهاد جبهه ملی دوم را به ایشان و به وزراء کابینه دکتر مصدق دادیم.^۳

دکتر ابراهیم یزدی با اشاره به تشکیل جلسات کمیته اجرایی نهضت مقاومت ملی از سال ۱۳۳۶ در هر دوشنبه در دفتر امیرانتظام، تأکید می‌کند:

این دیدارها و پیگیری مسایل سیاسی و تحلیل آنها، در نهایت در اواخر سال ۳۸ منجر به تصمیم کمیته اجرایی [نهضت مقاومت] برای تشکیل جبهه ملی دوم شد.^۴

وی پس از توضیح مشروح اقداماتی که پیرو تصمیم نهضت مقاومت برای تماس با فعالان سیاسی و تشکیل مجدد جبهه ملی از طریق هماهنگی و ارسال دعوتنامه برای تشکیل اولین جلسه آن انجام شد، درباره ناموفق بودن آن اقدامات، چنین می‌گوید:

... آن جلسه به صورتی که مورد نظر و برنامه بود تشکیل نشد اما این اقدامات زمینه را برای یک حرکت گسترده فراهم ساخت.^۵

۱. مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدیدنظر نظامی، صص ۱۹۲ تا ۱۹۳

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۹

۳. مجله ایران فردا، ش ۴، آذر و دی ۱۳۷۱، ص ۵۹، مصاحبه با بازرگان.

۴. شخصت سال صبوری و شکوری، ج ۱، ص ۲۶۸

۵. همان، ص ۳۰۰

دکتر غلامحسین صدیقی تأکید می‌کند که «گام نخست برای تشکیل جبهه ملی دوم به همت و تلاش» وی برداشته شده است.^۱

در روز ۲۳ تیرماه ۱۳۳۹، به دعوت صدیقی، هفده تن از فعالان سیاسی در منزل او اجتماع کردند و در زمینه تجدید فعالیت در قالب تشکل سیاسی به توافق رسیدند. «جبهه ملی» نامی بود که به پیشنهاد سنجابی برای این دوره جدید تصویب شد؛ و اعلامیه «تجدید فعالیت» در سالگرد قیام ۳۰ تیر انتشار یافت.^۲ اللهیار صالح، که در پیشنهاد تجدید فعالیت برای انتخابات مجلس بیستم نقش فعال و مؤثری ایفا کرده بود، برای جلوگیری از حساسیت هیأت حاکمه، مایل به انتخاب نام جبهه ملی نبود و عقیده داشت که «در آغاز کار بهتر بود نام دیگری در نظر گرفته می‌شد.»^۳

در نشستی با حضور خبرنگاران و فعالان سیاسی در منزل صادق فیروزآبادی، حسن نرزیه اعلام کرد: «از امروز جبهه ملی ایران فعالیت خود را مجدداً آغاز می‌کند.»^۴

دولت دکتر اقبال امکان شرکت در مبارزات انتخاباتی دوره بیستم را به جبهه ملی دوم نداد. در روز ۲ مرداد ۱۳۳۹ نمایندگان جبهه ملی (صدیقی، بازرگان، اردلان، بختیار، کاظمی و کشاورز صدر) با وزیر کشور ملاقات و درخواست کردند که دولت به تأمین آزادی انتخابات متعهد باشد. وی نیز وعده مساعد داد ولی «در عمل تغییری در رویه دولت مشاهده نشده و رأی‌گیری به روال گذشته انجام گرفت.»^۵

در ۲۵ مرداد ۱۳۳۹ میتینگ طرفداران جبهه ملی، در اراضی جلالیه برپا شد. برگزارکننده اصلی این میتینگ ۳۰ هزار نفری، که اولین اجتماع بزرگ ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد بود، عباس شیبانی، دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران، بود که خود نیز سخنرانی کرد و دولت را به باد انتقاد گرفت. شرکت‌کنندگان در میتینگ، خواهان ابطال انتخابات شدند.^۶ دکتر صدیقی، که خود را بانی جبهه ملی دوم می‌دانست، و سایر همفکران وی در شورای عالی جبهه، با این میتینگ مخالف بودند. کشاورز صدر در ملاقات با رئیس ساواک تهران می‌گوید:

آقای دکتر صدیقی با میتینگ اولیه دانشجویان وابسته به جبهه ملی مخالف بودند و عباس

۱. یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، ص ۵۰۹

۲. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۱۳۶

۳. قلم و سیاست، ج ۲، ص ۴۹۱. خاطرات اللهیار صالح، به اهتمام سیدمرتضی مشیر، انتشارات وحید، ۱۳۶۴، ص ۲۱۲

۴. جریان تأسیس، نهضت آزادی، ص ۱۱

۵. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۱۳۹

۶. همان، ص ۱۴۰

شیبانی خودسرانه این عمل را انجام داد و دکتر صدیقی شدیداً با ایشان مخالفت کردند و حالا آقای شاپور بختیار امور دانشجویان دانشگاه را اداره می‌کند تا این جریان‌ها تکرار نگردد.^۱ در ۲۶ مرداد ۱۳۳۹ رأی‌گیری شروع شد؛ و طی دو روز بعد در چندین حوزه انتخاباتی، زد و خوردهایی در گرفت. جبهه ملی در اعلامیه‌ای، در اعتراض به آزاد نبودن انتخابات، درخواست ابطال آن را کرد.^۲

حزب دولتی مردم و منفردین نیز تقاضای ابطال انتخابات را کردند. کار به استعفای دکتر اقبال کشید. دولت جدید به نخست‌وزیری شریف‌امامی، وزیر صنایع دولت اقبال، تشکیل شد و انتخابات مجلس متوقف گردید.

شریف‌امامی در خصوص آزادی انتخابات و نیز آزادی مطبوعات و اجتماعات قول مساعد به جبهه ملی داد. اما به هیچ‌یک از وعده‌ها عمل نشد و حتی کلوب جبهه در خیابان فخرآباد به اشغال پلیس درآمد.

در ۱۰ بهمن ۱۳۳۹ چهارده تن از رهبران جبهه ملی از جمله مهندس بازرگان در مجلس سنا متحصن شدند. تحصن پنج هفته به طول انجامید.^۳ همزمان با این تحصن بی‌نتیجه، مجلس بیستم در دوم اسفندماه گشایش یافت. اللهیار صالح، عضو مؤسس جبهه ملی دوم و رهبر حزب ایران، نماینده کاشان در مجلس بیستم شد. عمر این مجلس فقط دو ماه بود و در ۱۹ اردیبهشت ۴۰، مجلس بیستم به دستور شاه منحل شد.

در اواخر سال ۱۳۳۹/ اوایل سال ۱۹۶۱، مقامات سیاسی آمریکا وضع ایران را نگران‌کننده توصیف کردند. وزارت امور خارجه آمریکا در گزارشی مفصل، پس از بررسی دقیق نیروهای اپوزیسیون و تأکید بر بی‌اعتباری روزافزون شاه، دستورالعملی ارائه کرد تا شاه با عمل به آن از سقوط رهایی یابد و مسیر مبارزه نیروهای اپوزیسیون منحرف شود. طبق این دستورالعمل، برنامه اصلاحات شاه شکل گرفت که بعدها به «انقلاب سفید» و «انقلاب شاه و ملت» مشهور شد.^۴ رسول مهربان، عضو سابق حزب ایران و جبهه ملی دوم، می‌گوید:

۱. جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۴

۲. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۱۴۰

۳. عزت‌الله سحابی ضمن شرح مخالفت نیروهای جوان و دانشجویان جبهه ملی با تحصن در سنا، درباره حضور بازرگان در این تحصن می‌گوید «ما و سایر اعضای نهضت مقاومت هم نسبت به مهندس بازرگان اعتراض داشتیم که چرا در این تحصن شرکت کرده است. به نظر ما و دانشجویان، این تحصن یک اقدام سازش‌کارانه به شمار می‌رفت.» (نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۲۱)

۴. شیر و عقاب، جیمز بیل، ترجمه فیروزه برلیان، نشر فاخته، ۱۳۷۸، صص ۱۸۸ تا ۱۸۹

همزمان با قضایای مربوط به روی کار آمدن کندی در آمریکا یک امیدواری در جبهه ملی ایجاد شد... جریانی در آمریکا تحت عنوان آزادی خواهی و استتال حکومت‌های استبدادی در کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین و تبدیل حکومت‌های نظامی و استبدادی این کشورها به حکومت‌های دمکراسی وابسته به آمریکا مطرح شد، البته با حفظ ضدیت با کمونیسم. این طرحی بود که دار و دسته کندی در آمریکا مطرح کردند. این طرح در ایران موجب امیدواری اعضای جبهه ملی مخصوصاً الهیار صالح، دکتر غلامحسین صدیقی، کریم سنجابی شد... حزب دموکرات با رهبران جبهه ملی ارتباطات وسیعی داشت، مخصوصاً خود صالح با تعدادی از رهبران درجه یک حزب دموکرات و اعضای سنای آمریکا روابط کاملاً دوستانه داشت. حتی بعضی از آنها که به ایران می‌آمدند در منزل با او ملاقات می‌کردند... در همین موقع جبهه ملی یک شکل کامل و انسجام سازمانی پیدا کرد و وارد مبارزات اجتماعی شدند.^۱

مهندس عزت‌الله سحابی در این باره با اشاره به حمایت اولیه آمریکا از جبهه ملی دوم برای اجرای اصلاحات در ایران، چنین می‌نویسد:

...برنامه‌های آمریکا در ایران، در خبرهای رسیده از نشریات آمریکایی هم بازتاب پیدا می‌کرد. رحیم عطایی و عباس سمیعی این خبرها را به دست آورده ترجمه می‌کردند. از جمله مجله Nation آمریکا به ایران می‌آمد که مقالات سنگین و خوبی داشت. در آن نشریه نوشته شده بود: «چرا ما خود را در ایران به شاه محدود کرده‌ایم؟ در حالی که در دولت او فساد بسیار است. ما در ایران دوستانی داریم که هم سالم‌اند و درست کار و هم با اصلاحات موافقت و همچنین دموکرات و طالب آزادی می‌باشند.» منظور مقاله، جبهه ملی بود. آن مقاله اضافه می‌کرد: «در عین حال این دوستان خطر کمونیسم هم ندارند...» بنابراین دموکرات‌ها و روشنفکران آمریکا روی احزاب ملی در ایران حساب می‌کردند.^۲

مهندس بازرگان در مورد برنامه آمریکایی‌ها برای اصلاحات در ایران می‌گوید:

آمریکایی‌ها می‌خواستند در برابر نارضایتی‌های ناشی از سوءسیاست شاه و رژیم‌های ضعیف مانند ایران و نیز مقابله با جنگ سرد و تبلیغات شوروی‌ها، برنامه رفورمی را که خود تهیه کرده بودند، در ایران و دیگر کشورهای ناآرام جهان سوم، به وسیله رژیم‌های دست‌نشانده آمریکا در این کشورها پیاده کنند، بی‌آنکه تغییری در ساختار کلی این رژیم‌ها به عمل آید.^۳

۱. هفته‌نامه کیهان هوایی، ۱۳۷۸/۱۲/۲، ص ۲۰، مصاحبه با رسول مهربان.

۲. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۳۳

۳. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۵۳

دکتر علی امینی و نهضت آزادی

با فشار آمریکا، شاه به ناچار^۱ در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰ فرمان نخست‌وزیری دکتر علی امینی، عاقد قرارداد کنسرسیوم، را صادر کرد. امینی به برادران کندی نزدیک بود. دولت آمریکا نخست‌وزیری او را شرط دادن وام ۳۵ میلیون دلاری به ایران کرده بود.^۲ شورای عالی جبهه ملی در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ با صدور اطلاعیه‌ای رسماً با دولت امینی مخالفت کرد. این اطلاعیه را کلیه اعضای شورای عالی از جمله اللهیار صالح، کریم سنجابی، شاپور بختیار، مهدی بازرگان و داریوش فروهر امضا کرده بودند.^۳

دکتر علی امینی روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ به نخست‌وزیری منصوب می‌شود و یازده روز بعد نهضت آزادی در ۲۷ اردیبهشت اعلام موجودیت می‌کند^۴ و برخلاف موضع رهبری جبهه ملی، مشی تقویت دولت دکتر امینی را برمی‌گزیند. آیا این «تقارن» و «تقارب» تصادفی و اتفاقی است یا می‌توان این «تعامل» را یکی از علل و عوامل مؤثر در تأسیس نهضت آزادی از درون جبهه ملی، محسوب نمود؟^۵

۱. ن. ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، عبدالله شهبازی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱، ج ۲، صص ۳۰۶ و ۳۰۷.
 ۲. شیر و عقاب، صص ۲۰۰ تا ۲۰۱؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۳۰۷ تا ۳۰۸، به نقل از روزنامه آیندگان، ۱۳۵۶/۷/۳۰؛ ایران بین دو انقلاب، پروانه آبراهامیان، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۵۱۹.

۳. بر بال بحران؛ زندگی سیاسی علی امینی، ایرج امینی، نشر ماهی، ۱۳۸۶، ص ۳۷۲.
 ۴. دکتر سبحانی به خطا، دوران نخست‌وزیری دکتر امینی را با دوران فعالیت نهضت مقاومت ملی مقارن دانسته و گفته است: «در زمان وی فعالیت‌های مخفی و نیمه‌مخفی نهضت مقاومت ملی همچنان ادامه داشت و توسعه زیادی حتی در شهرستان‌ها پیدا کرده بود... در این زمان بود که فکر تشکیل جبهه ملی دوم با فعالیت جوان‌های نهضت مقاومت، ایجاد شد.» (یادنامه دکتر یدالله سبحانی، ص ۱۳۰) در حالی که جبهه ملی دوم ماه‌ها قبل از تشکیل دولت امینی تأسیس شد و نهضت آزادی هم مقارن با آن اعلام موجودیت کرد، ولی نهضت مقاومت در آن زمان، موجودیت سیاسی و تشکیلاتی نداشت.

۵. دکتر علی امینی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به خارج از کشور رفت و پس از پیروزی انقلاب، با هدایت و حمایت دولت آمریکا برای مقابله با انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری اسلامی، گروه سلطنت‌طلب «جبهه نجات ایران» را در پاریس تأسیس کرد که مانند سایر گروه‌های ضد انقلاب مقیم خارج، پس از چند سال «فعالیت» تعطیل شد. در کتاب پس از سقوط، نوشته مشاور مالی سابق رضا پهلوی، فاش شده که گروه مزبور بودجه مشخص و مستقلی بالغ بر ماهیانه ۱۸۰ هزار دلار از سوی سازمان سیا داشت. فرزند دکتر امینی در گفتگویی پژوهشی از حضور و همراهی خود در ملاقات پدرش با رئیس سیا، در لانگلی ویرجینیا ساختمان مرکزی این سازمان، صراحتاً سخن گفته است. روزنامه نیویورک تایمز نیز در گزارشی فاش کرد که برای فعالیت‌های گروه دکتر امینی مبلغ پنج میلیون دلار از سوی سازمان سیا در اختیار وی قرار گرفت. ماجرای فعالیت‌های ضد ایرانی دکتر امینی در خارج از کشور و رسوایی حمایت آشکار آمریکا از وی، برگ دیگری به کارنامه او در مقابله با منافع ملی و آرمان‌های ملت ایران، افزود. امینی در سن ۸۷ سالگی به سال ۱۳۷۱ در پاریس از دنیا رفت. (پس از سقوط، احمدعلی مسعودانصاری، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چ هفتم، ۱۳۸۸، ص ۲۶۹. هفته‌نامه کیهان هوایی، ۱۳۷۱/۱۱/۷).

مهندس بازرگان می‌گوید:

رهبران جبهه ملی در زمینه اتخاذ یک سیاست کلی در برابر دکتر امینی و دولت او، اتفاق نظر نداشتند. جناح تندرو معتقد بود که باید از اختلاف بین شاه و امینی استفاده کرد و با پشتیبانی از نخست‌وزیر، قدرت شاه و مداخله‌گری‌های او را مهار نمود... جناح میانه‌رو، که در شورای عالی اکثریت داشت، به مبارزه علیه امینی تأکید می‌کرد...^۱

بازرگان تأکید می‌کند که وی جزو جناح میانه‌رو نبوده است. با این حال، او و سایر همفکرانش، که مدتی بعد از روی کار آمدن امینی نهیضت آزادی را تأسیس نمودند، معتقد بودند که «باید به امینی فرصت داد».^۲

دکتر کریم سنجابی می‌گوید:

در دوران امینی، مهندس بازرگان و رفقاییش با امینی همراهی و همکاری می‌کردند. شاید پیش خودشان چنین توجیه می‌کردند که تقویت امینی مخالفت با شاه است... جلسات ارتباط و مذاکره با امینی به طور مرتب و منظم داشتند.^۳

مهندس بازرگان در پاسخ به این اظهارات سنجابی چنین گفته است:

ادعای ایشان در مورد همکاری بنده و دوستانم با آقای دکتر علی امینی نخست‌وزیر، صرفاً یک ادعای نادرست و غیرمنطقی است... بنده و دوستانم در نهیضت آزادی، با توجه به اهداف و مرامنامه نهیضت، نمی‌توانستیم با دولت امینی و دیگر دولت‌های پس از کودتا همکاری و همراهی داشته باشیم و نداشتیم، ولی همانطور که قبلاً هم گفتم، معتقد بودیم که مخالفت با دکتر امینی، به سود شاه تمام می‌شود و موضع او را تقویت می‌کند.^۴

مهندس عزت‌الله سحابی نیز تأیید می‌کند که نحوه برخورد نهیضت آزادی با دولت امینی به گونه‌ای بود که در بین سیاسیون به مفهوم همکاری تلقی می‌شد.^۵

با این همه، پس از بازداشت تعدادی از سران و اعضای جبهه ملی و نهیضت آزادی در آستانه ۳۰ تیر ۱۳۴۰ و جلوگیری از برگزاری مراسم سالگرد سی تیر، نهیضت آزادی با انتشار اطلاعیه‌ای به تاریخ ۳۱ تیر، حملات شدیدی به شخص دکتر امینی کرد و او را این‌گونه توصیف نمود:

... ایشان پس از شرکت در کابینه کودتا، پس از دلّال رشوه شدن برای کودتاچیان، پس

۱. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۵۱

۲. همان، ص ۳۵۲

۳. خاطرات سیاسی، سنجابی، ص ۲۴۱

۴. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۳۶۴

۵. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۳۲

از شرکت در جنایات دولت زاهدی، پس از عقد قرارداد کنسرسیوم، و پس از شرکت در کابینه مبارزه با فساد!! علاء و به عهده گرفتن دفاع از پیمان بغداد رهسپار آمریکا شدند، رفتند تا اطوار نخست‌وزیری بیاموزند و درس دروغ‌گویی و نیرنگ بگیرند.^۱

مهندس سحابی از یک سو تأکید دارد که همکاری برخی اعضای نهضت آزادی از جمله صدر حاج‌سیدجوادی و خود وی با دولت امینی «فردی و غیرتشکیلاتی» بود و در این زمینه شورای نهضت چیزی تصویب نکرده بود، مع‌الوصف از سوی دیگر تصریح می‌کند:

همکاری در مبارزه با فساد، با دولت امینی یک‌مشی آگاهانه بود که نهضت آزادی انتخاب کرد.^۲

مهندس بازرگان، مطلقاً همکاری اعضای نهضت آزادی با امینی را تکذیب کرده است. مهندس سحابی نیز می‌گوید:

نهضت آزادی عدم مبارزه خود را با امینی پنهان نمی‌کرد ولی این عدم مبارزه به معنی همکاری عمیق سیاسی نبود.^۳

دکتر یدالله سحابی نیز دربارهٔ دکتر علی امینی چنین گفته است:

من خیلی از او دفاع می‌کردم و مذاکره با او را به خیر و صلاح می‌دیدم و حتی فکر می‌کردم راهنمایی او لازم است، و ما باید با مشاوره، او را در اصلاح بنیادهای اقتصادی و سیاسی کمک نمایم... ولی در میان جوانان مبارز، بدبینی [به امینی] بیش از اینها بود. با همه احوال، دوران ۱۵ ماهه حکومت امینی... دوران امیدبخشی به لحاظ اصلاحات بود.^۴

در سند دیگری که جمع‌بندی مشروح ساواک در اسفند ۱۳۴۶ از روابط دکتر امینی با افراد و جناح‌های مختلف سیاسی است، تصریح می‌شود که وی با دکتر سحابی و مهندس بازرگان «دارای روابط نزدیکی بوده و هست» و به مکالمات تلفنی مرتب نامبردگان و ملاقات‌هایشان استناد شده است.^۵

مهندس سحابی در توجیه حُسن روابط نهضت آزادی با دولت امینی، به رغم سوابق آشکار امینی در وابستگی به آمریکا و همکاری با دولت کودتا و عقد قرارداد کنسرسیوم، می‌نویسد:

در مورد امینی هم ما این را فهمیده بودیم که امینی هم به اتکای آمریکا این برنامه‌ها را به مورد

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۸۷

۲. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۳۶

۳. همان، ص ۲۳۷

۴. یادنامه دکتر یدالله سحابی، صص ۱۲۹ تا ۱۳۱

۵. همان، ص ۳۲۱. پرونده امینی، ج ۱۱، برگ ۲۳۱ و ۲۳۲، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

اجرا گذاشته است و سیاست امینی همان سیاست آمریکاست. ولی در درون هیأت حاکمه [رژیم شاه] هم آدم سالم و هم فاسد و کثیف وجود داشت. امینی آدم فاسد و کثیفی نبود.^۱ در جریان انعقاد قرارداد کنسرسیوم هم که امینی عامل اجرای آن بود، پس از آن که از سوی کنسرسیوم به عوامل قرارداد همچون سپهد زاهدی و امینی پول داده شد، این مبلغ دریافتی را که رقم هنگفتی بود به خزانه دولت واریز کرد. امینی فردی غرب گرا و راست محسوب می شد و در زمره اعضای هیأت حاکمه بود ولی فرد سالم تری در هیأت حاکمه به شمار می رفت.^۲ فرزند دکتر امینی نیز در کتابی که درباره زندگی سیاسی پدرش نوشته، به روابط دوستانه پدرش با سران نهضت آزادی اشاراتی کرده است.^۳

احمد صدر حاج سیدجوادی، عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، در دولت امینی دادستان تهران شد. او کانال ارتباط مستقیم و نزدیک نهضت آزادی و دکتر امینی نیز محسوب می شد. به عنوان نمونه مهندس سحابی به ارسال پیام از سوی امینی در فروردین ۱۳۴۲ برای سران نهضت آزادی به وسیله صدر حاج سیدجوادی اشاره کرده است.^۴ در اسناد ساواک نیز گزارش های متعددی درباره روابط امینی و سران نهضت آزادی موجود است.^۵

بعد از تشکیل جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر به وسیله مهندس بازرگان و جمعی از افراد نهضت آزادی و جبهه ملی و فعالان سایر جریان های ملی گرا و سکولار در تابستان ۱۳۵۶، مواردی از ارتباط و هماهنگی این جمعیت با دکتر امینی در اسناد ساواک ثبت شده است.^۶ رحمت الله مقدم مراغای، اسلام کاظمیه و علی اصغر حاج سیدجوادی که در اسناد ساواک از وابستگی دکتر علی امینی خوانده شده اند، جزو مؤسسان این جمعیت بودند. علی امینی در یادداشت هایش نوشته است که در تابستان ۵۶ «برای تشکیل جبهه واحدی

۱. به بخشی از فساد سیاسی و جرائم و تخلفات مالی وی در جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (صص ۳۲۳ تا ۳۲۷) اشاره شده است. همچنین دو جلد اسناد منتشر شده ساواک درباره علی امینی و شهادت هایی که در خاطرات مبارزان و رجال سیاسی پیش و پس از انقلاب وجود دارد نشان می دهد که داوری سحابی درباره دکتر امینی، قرین واقعیت نیست. چنان که خود مهندس بازرگان به بخشی از سوابق سوء امینی اذعان کرده است.

۲. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۳۸

۳. بحران؛ زندگی سیاسی علی امینی، ایرج امینی، نشر ماهی، ۱۳۸۶، ص ۳۷۲

۴. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۳۸

۵. برای نمونه نک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۳۱۹. پرونده امینی، ج ۱۰، برگ ۱۴۵. آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی؛ علی امینی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۵۷۱؛ همان، ص ۳۸۴. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۳۱۹

۶. علی امینی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹، ج ۲، صص ۴۵۱ و ۴۵۲

از دستجات مخالف دولت با آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی از یک طرف، آقایان دکتر سنجابی، داریوش فروهر و شاپور بختیار از طرف دیگر، و آقای مهندس رحمت‌الله مقدم و دکتر [رحیم] عابدی» تماس برقرار کرده است.^۱

در شهریور ۵۷، دکتر امینی در نوشته‌ای که در روزنامه کیهان چاپ شد می‌گوید افرادی چون آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، اللهیار صالح و علی اصغر حاج‌سیدجوادی (برادر صدر حاج‌سیدجوادی) نیز از «رجال ملی» هستند و باید از نظر آنان در حل مشکلات کشور استفاده شود.^۲

مهندس بازرگان در اواخر شهریور ۵۷ هنگام بازداشت هشت روزه به وسیله فرمانداری نظامی تهران، ضمن اشاره به دیدگاه مثبت درباره امینی و سابقه روابط با وی، چنین تصریح می‌کند: علی امینی با من تماس دارد. هر دفعه که به خارج می‌رفت و برمی‌گشت حالت یأس و بی‌علاقگی نسبت به امور سیاسی و دخالت در آن داشت. ولی این دفعه که از خارج مراجعت کرد اظهار تمایل کرده بود که مرا ببیند، لذا در منزل شخصی به نام شبستری که جشن عروسی بود با وی در اطاق خلوتی ملاقات و دیدم خیلی سر حال است و خود را آماده قبولی نخست‌وزیری نشان می‌داد با وجود اینکه نسبت به اعلیحضرت ایراداتی داشت لیکن در مورد حفظ قانون اساسی و سلطنت مشروطه اعتقاد دارد و فقط می‌خواهد اختیارات کامل برابر قانون اساسی در دست داشته باشد. ضمناً به طوری که اطلاع دارم امینی با گردانندگان سایر جناح‌های مخالف و روحانیون به خصوص آیت‌الله شریعتمداری تماس‌هایی گرفته و نظرات آنان را جلب کرده است... من نیز شخصاً اعتقاد دارم برای خارج شدن از این بن‌بست باید از وجود امینی استفاده شود. او را فرد میهن‌پرستی می‌دانم. اگر با آمریکایی‌ها هم تماس داشته باشد روی تبادل نظر و مصلحت‌اندیشی است.^۳

دو نمونه دیگر از تماس و ملاقات امینی با مهندس بازرگان و دکتر سحابی در طول سال ۵۷، یکی پس از ملاقات و تماس شاه با وی، و دیگری پس از مراجعت بازرگان از پاریس، در بخش‌های منتشره یادداشت‌های دکتر امینی ذکر شده است.^۴

امینی در آن هنگام، مشاور شاه محسوب می‌شد و در مسیر کاستن از شتاب و دامنه انقلاب

۱. بر بال بحران، ص ۵۳۵

۲. کیهان، ۱۳۵۷/۶۷، ص ۲، نامه دکتر امینی.

۳. فراهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و آمریکا، روابط عمومی وزارت اطلاعات، ۱۳۶۸، ص ۱۱۷

۴. بر بال بحران، صص ۵۴۵ و ۵۴۶

اسلامی برای نجات رژیم سلطنتی می‌کوشید. در سند ساواک مورخ ۵۷/۸/۲۳، ضمن تشریح برخی تماس‌ها و ارتباطات دکتر امینی «در راه تحقق آرمان‌های بزرگ شاهنشاه آریامهر» به «ارتباط و تبادل نظر» وی با طیف گسترده‌ای از فعالان سیاسی از جمله مهندس بازرگان، دکتر سحابی و برخی دیگر از دوستان وی تصریح شده است.^۱

برخی موارد دیگر تماس دکتر امینی با مهندس بازرگان در نیمه دوم سال ۱۳۵۷، که در اسناد موجود ساواک ثبت شده، به این شرح است: «آبان ۵۷؛ استناد امینی به صحبت با بازرگان در ملاقات با شاه،^۲ و قرار ملاقات دکتر سحابی و مهندس بازرگان در تماس تلفنی دکتر امینی.^۳ آذر ۵۷؛ قرار ملاقات مهندس بازرگان و دکتر سحابی با دکتر امینی در منزل عبدالله انتظام^۴ و دی ۵۷؛ تماس امینی با بازرگان برای هماهنگی و حمایت از غلامحسین صدیقی در صورت قطعی شدن انتصاب وی به نخست‌وزیری.»^۵ احمد صدر حاج‌سیدجوادی نیز در خاطرات خود به ملاقات با دکتر امینی در دفتر دکتر سحابی در دی‌ماه ۵۷ اشاره می‌کند.^۶

در کتاب خاطرات مهندس بازرگان، تنها به «تماس‌ها و مذاکرات» بی‌نتیجه وی با دکتر علی‌امینی در پاییز ۵۷ اشاره‌ای کوتاه و گذرا شده است^۷ و معمولاً در سایر متون و خاطرات مربوط به بازرگان و سایر اعضای مهم نهضت آزادی، درباره روابط نهضت آزادی با دکتر امینی، به ویژه در سال‌های پس از نخست‌وزیری وی و آستانه انقلاب، تقریباً سکوت شده است و از تشریح دقیق این روابط در دوران نخست‌وزیری‌اش نیز پرهیز می‌شود.

پس از برکناری امینی، نهضت آزادی در قبال دولت امیر اسدالله علم، جانشین امینی، با این استدلال که اساساً باید با هیأت حاکمه و دولت معارضه کرد، بر مخالفت آشکار با دولت علم تأکید داشت. در یک گزارش ساواک چنین آمده است:

طبق اطلاع واصله، جناح نهضت آزادی جبهه ملی مرتباً سران جبهه ملی را از تماس و مذاکره با دولت [علم] منع کرده و اصرار دارند که خط‌مشی جبهه ملی باید مقابله و معارضه در برابر هیأت حاکمه و دولت فعلی باشد نه سازش و مماشات با آنها. جناح مذکور معتقد است که تنها

۱. علی‌امینی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۵۶۹

۲. همان، ص ۵۵۶

۳. همان، ص ۵۵۲

۴. همان، ص ۶۲۶

۵. همان، ص ۶۴۲

۶. خاطرات صدر انقلاب: یادداشت‌های احمد صدر حاج‌سیدجوادی، مسعود رضوی، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۷، ص ۵۰

۷. شخصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۲۷۰

از راه مخالفت و مبارزه با هیأت حاکمه است که می‌توان مردم را به طرف خود جلب نمود.^۱ به نظر می‌رسد در کنار علل گوناگون، آشفتگی تحلیل، و ترجیح جناح آمریکایی به جناح انگلیسی، موجب شده بود که نهضت آزادی از دولت امینی استقبال کند و با آن ارتباط و همکاری داشته باشد.

بارفتن امینی و آمدن علم، از تغییر و تحولاتی که سرچشمه‌اش در سیاست آمریکا بود، چیزی نصیب جبهه ملی و نهضت آزادی نشد. بعضی از دست‌اندرکاران جبهه و نهضت، علت این بی‌نصیب‌ماندگی را در درون «جبهه» و «نهضت» جست‌وجو می‌کردند. مهندس سحابی با دفاع تلویحی از مشی همکاری با دولت امینی، ارزیابی خود را از آثار منفی تشکیل جبهه ملی دوم چنین توضیح می‌دهد:

در مرحله بعد که جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ به وجود آمد آثار مثبتی در جامعه نداشت، بلکه یک اثر منفی هم داشت و آن اثر این بود که مدتی با امینی مبارزه کردند که این مبارزه‌شان اشتباه بود، برای اینکه آن زمان امینی در مقابل شاه بود و مبارزه با امینی معمولاً به معنی تقویت شاه بود و شاه از امینی استقبال می‌کرد و امینی را تحریک می‌کرد که با جبهه ملی دریفتد.

جبهه ملی، عمل سیاسی مؤثری انجام نداد. تا اینکه در سال ۱۳۴۱ نهضت روحانیت شروع شد، جبهه ملی یک مقدار رو به افول رفته بود که جریان‌های ۱۵ خرداد و جریان فراندوم شاه اتفاق افتاد، جلو جبهه ملی را گرفتند و از این به بعد جبهه ملی کاملاً از بین رفت.^۲

استشاره از مصدق

بازرگان می‌گوید:

پس از مطالعه اطراف و جوانب امر، و استشاره از جناب آقای دکتر مصدق و تأیید کتبی ایشان به تأسیس «نهضت آزادی ایران» مبادرت شد.^۳

حسن نزیه، عضو هیأت مؤسس، نیز در جلسه سخنرانی به مناسبت تأسیس نهضت آزادی گفت که تشکیل نهضت آزادی «با استشاره از جناب آقای دکتر مصدق» صورت گرفته است.

۱. پرونده جبهه ملی، ش ۱۲۱۱۱۱، ج ۴، ص ۲۱۹ (مهر پشت سند)، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، گزارش مورخ ۱۳۴۱/۹/۱۷

۲. ویژه‌نامه فصلنامه یاد، احزاب سیاسی در ایران، ۱۳۷۸، ص ۶۰

۳. مجله روشنفکر، ش ۴۰۴، ۱۳۴۰/۳/۲۵، ص ۵۰

۴. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۲۴

مهندس بازرگان رسماً خبر تأسیس نهضت آزادی را طی نامه‌ای در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰ به دکتر مصدق اطلاع داد و از او تقاضای «پشتیبانی و راهنمایی» کرد و وی را «پیشوای بزرگ خود» خواند^۱

نهضت آزادی در مرامنامه خود اعلام کرد:

مصدقی هستیم... از تز و راه مصدق پیروی می‌کنیم. از خدا می‌خواهیم پیمان ما با او و با شما پیوسته برقرار بوده...^۲

موضوع رهبری و نقش مصدق و نیز «استشاره» و تأییدیه گرفتن از او، از موارد اختلاف میان نهضت و جبهه شد.^۳

درباره اینکه مصدق محور اختلاف نهضت آزادی با جبهه ملی شده بود، در تحلیل ساواک مورخ ۴۱/۹/۲۵ چنین آمده است:

... جبهه ملی تقریباً از همان ماه‌های اولیه تجدید فعالیت خود در سال ۱۳۳۹ دستخوش پراکندگی‌ها و اختلاف سلیقه‌هایی بوده و احزاب و دستجات وابسته به آن هر یک خط‌مشی متفاوتی را دنبال می‌نموده‌اند ولی همگی آنها در مورد لزوم ادامه و تعقیب افکار و نظریات دکتر مصدق اتفاق نظر داشته و دارند منتها برخی از این احزاب از جمله جمعیت نهضت آزادی ایران به رهبری بازرگان در این مورد راه افراط را می‌پیمایند و بعضی دیگر نظیر سران حزب ایران معتقدند که در حال حاضر باید جبهه ملی را به صورت رهبری دستجمعی اداره کرد و از نام مصدق تنها به عنوان مظهر و به منظور جلب طرفداران وی به جبهه ملی استفاده نمود. شخص دکتر مصدق ظاهراً تاکنون سعی کرده است کماکان طرفداری کلیه دستجات و احزاب مختلف‌المسلکی را که از افکار وی پیروی می‌نمایند نسبت به خویش حفظ نماید و به همین مناسبت به همه نامه‌ها و پیام‌هایی که احزاب و دستجات به اصطلاح طرفدار ادامه نهضت ملی از جمله حزب نیروی سوم به رهبری خلیل ملکی، جمعیت نهضت آزادی ایران به رهبری مهندس بازرگان و دستجات مختلف مقیم خارج از کشور جهت وی ارسال می‌دارند پاسخ داده و آنها را به ادامه مبارزه و فعالیت تشویق می‌کند.^۴

گزارش دیگری از ساواک در همین باره شرح داده است:

۱. همان، ص ۴

۲. همان، ص ۱۸

۳. در این باره نک: صورت جلسات کنگره جبهه ملی ایران، صص ۳۶۵ و ۳۶۶؛ از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص ۷۷

۴. پرونده جبهه ملی، ج ۶ (۱۲۱۱۱)، ص ۱ گزارش ساواک، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

... عوامل وابسته به مهندس بازرگان ضمن شرکت در فعالیت‌های جبهه ملی پیوسته در داخل جبهه مذکور جناح خاصی را تشکیل داده و بعضاً با سایر رهبران این جبهه در زمینه‌های مختلف اختلافاتی داشتند و به طور کلی معتقد به لزوم تشدید هر چه بیشتر فعالیت و دست زدن به اقدامات حاد بوده و برخلاف اکثریت اعضای شورای مرکزی جبهه ملی که به رهبری دسته‌جمعی عقیده‌مند و مصدق را تنها به عنوان سمبل و مظهر می‌پذیرفتند، مهندس بازرگان و طرفداران وی معتقد بودند که جبهه ملی باید در شرایط فعلی نیز همچنان در فعالیت‌های خود از مصدق کسب دستور نموده و حتی خواهان نخست‌وزیری مجدد وی باشند. در اثر این اختلاف سلیقه‌ها و پاره‌ای اختلافات دیگر مهندس بازرگان و عده‌ای از دوستان و همفکران سیاسی وی تصمیم گرفتند که به تشکیل جمعیت و سازمان سیاسی مستقلی مبادرت ورزند.^۱

اختلاف میان نهضت آزادی و جبهه ملی

در زمان تأسیس نهضت آزادی، بازرگان ابراز شجاعت و صراحت در دفاع از دکتر مصدق و تز او را، وجه اختلاف «غیراصولی» نهضت با جبهه ملی اعلام کرده بود.^۲ در نشریات نهضت آزادی پس از انقلاب، ادعا می‌شود که به علت طرز تفکر اسلامی و اختلاف نظر با نظرات جبهه ملی، نهضت آزادی تأسیس شده است. هر چند که بازرگان در همان موقع «انشعاب» یا «اختلاف» را با صراحت تمام «شایعه غرض‌آلود، بی‌اساس و کذب محض» خوانده بود.^۳ در تحلیل‌های اسناد نهضت آزادی سه حرکت سیاسی و اجتماعی در تاریخ سیاسی معاصر به خصوص بعد از شهریور ۱۳۲۰ تصویر می‌شود:

۱. حرکت مارکسیستی؛ ۲. حرکت ملی؛ ۳. حرکت اسلامی.

در ابتدای دهه شصت، نهضت آزادی مدعی بود که به جریان حرکت اسلامی تعلق دارد و خود را در کنار فداییان اسلام و حرکت روحانیت قرار می‌داد^۴ و مکرراً تأکید داشت که نهضت آزادی «محصول یک جریان اصیل اسلامی است که قریب به چهل سال سابقه فعالیت و مبارزه دارد.»^۵ اما اسناد نشان می‌دهد نهضت آزادی محصول مستقیم حرکت جبهه ملی و در امتداد آن

۱. گزارش ویژه ساواک در سال ۴۲ (پس از پانزده خرداد) ص ۳، پرونده ۱۲۱۳۰۱۱، ج ۶، ص ۳۲۹، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۲. مجله روشنفکر، ش ۴۰۴، ۱۳۴۰/۳/۲۵، ص ۵۰.

۳. همان.

۴. یادنامه بیستین سالگرد نهضت آزادی، ضمیمه روزنامه میزان، صص ۱ و ۲.

۵. روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۴/۲، ص ۱۴، اطلاعیه نهضت آزادی، مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۶۰.

بوده است. سیدمحمد مهدی جعفری، در سال ۵۸، در متنی با امضای «یک عضو نهضت آزادی» علت تشکیل نهضت را، این گونه ترسیم کرده است:

... چون آن افراد [نهضت مقاومت ملی] روش ضد ملی، ضد اسلامی، سازشکارانه و محافظه کارانه گردانندگان جبهه دوم را که به سوی سازش با غرب و به ویژه با آمریکا پیش می رفت، مشاهده کردند، به فکر تأسیس جمعیتی با ایدئولوژی اسلامی و با تأکید بر ادامه راه مصدق و با استراتژی مخالفت مستقیم با دیکتاتوری شاه افتادند و «نهضت آزادی ایران» را تشکیل دادند.^۱

جعفری یادآور می شود: «نهضت آزادی ایران بلافاصله پس از تأسیس، از جبهه ملی تقاضای عضویت کرد.»^۲ بازرگان نیز در همان ابتدای تأسیس نهضت گفته بود: «اگر ما را به عضویت پذیرفتند تشریک مساعی و همکاری صمیمانه خواهیم کرد.»^۳ کریم سنجابی، آخرین دبیرکل جبهه ملی، در گفت و گو با رابط آمریکایی سفارت در تاریخ ۱ تیر ۱۳۴۰ به نکاتی اشاره کرده که تا حدی به روشن شدن موضوع کمک می کند. وی درباره نهضت آزادی می گوید:

این گروه اخیراً چوب لای چرخ ما شده است. همانطور که می دانید مهدی بازرگان سابقاً در شورای جبهه ملی بود ولی در آن زمان این گروه رساله‌ای در حمله علیه بعضی از ما از جمله [اللهیار] صالح و خود من منتشر کرد و ما را به آن متهم کرد که آلت دست آمریکایی‌ها هستیم و برای شستن آثار خون فاطمی با وانمود کردن اینکه ملی گرا هستیم کار می کنیم و مردم را آرام می سازیم. ما با بازرگان در این موضوع یک بحث جدی انجام دادیم... معذکک بازرگان تا زمانی که به عضویت کمیته اجرایی انتخاب نشد، در جبهه ملی باقی ماند. آنگاه او شورای جبهه ملی را ترک کرد و اکنون نهضت آزادی ایران را تأسیس کرده است...^۴

درباره انشعاب بازرگان از جبهه ملی به دلیل عدم انتخاب وی به عضویت در هیأت اجرایی جبهه ملی، مهندس حسینی از رهبران خوشنام جبهه ملی در پاسخ به نامه مصدق به اللهیار صالح، در ۱۰ اردیبهشت ۴۲ طی نامه به دکتر مصدق چنین می نویسد:

اما آقای مهندس بازرگان که عضو مؤسس و عضو هیأت اجرایی جبهه ملی [دوم] بودند در

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۱۷۷

۲. همان.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۷

۴. اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۱، احزاب سیاسی در ایران (۲)، ص ۵۵

تجدید انتخابات... انتخاب نشدند... و این امر موجب گله‌مندی و اعتراض ایشان از شرکت در جلسات شورای جبهه ملی و عاقبت منجر به تشکیل حزب نهضت آزادی گردید که خود وسیله عدم رضایت و اعتراض عمومی [در داخل جبهه ملی] شد.^۱

مهندس بازرگان در سال ۴۱ در نامه‌ای به ابراهیم یزدی، که ساکن آمریکا بود، دربارهٔ اختلافاتش با جبهه ملی دوم، چنین نوشته است:

... ما نه تنها در اصل جبهه و همراه آن بودیم بلکه تا حدود زیادی بنیانگذار و گرداننده آن بودیم ولی بعداً سوءظن افراطی و سوء سیاست و سوء رفتار عده‌ای از رفقای صمیمی فعال (البته این سه قسمت بنا به عقیده افراد زیادی از نهضت و خود بنده) ما را وادار به کناره‌گیری و نهضت و جبهه را وادار به حریم‌گیری و حتی ایرادگیری و ضدیت کرد. در حالی که چه آن موقع و چه حالا اساس و هدف و شخصیت جبهه ملی در نظر نهضت آزادی ایران محترم و لازم بود و ما به هیچ‌وجه در مقابل جبهه ملی دکانی باز نکردیم و نهضت آزادی ایران را یک حزب در ردیف حزب ایران و نیروی سوم و غیره، عنصری از عناصر تشکیل‌دهنده جبهه می‌دانیم و در تمام تظاهراتمان با تجلیل و تأیید از جبهه نام برده‌ایم (علیرغم بی‌اعتنایی و حتی اتهام‌ها و دشمنی‌های بعضی از جبهه‌ایها) و بلافاصله پس از تأسیس نهضت آزادی ایران تقاضای کتبی عضویت در جبهه را فرستاده‌ایم... ولی البته هیچ‌گاه اصالت و شخصیت خود و نظریات اساسی و تا اندازه‌ای قاطعیت خود را فراموش نکرده و متنی نکشیده‌ایم.

اختلاف ما با جبهه یک مقدار جنبه‌های شخصی و احساساتی و رقابتی و بدگمانی است که خیلی مهم نیست و باید چشم پوشید ولی یک مقدار هم اساسی بوده و هست. مخصوصاً در دو عدد ذیل: الف) احترام و اقرار به شخصیت و رهبری جناب آقای دکتر مصدق و اعلام صریح نام و مقام او، ب) قاطعیت و صراحت در تشخیص و اعلام منشأ بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها و تکیه کردن در اینکه شاه مشروطه سلطنت می‌کند و نباید حکومت کند.^۲

البته به لحاظ ایدئولوژی و مبانی فکری نیز چون ما معتقد و متکی به اصول اسلام هستیم

۱. یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، ص ۵۷۳؛ گزارش بخش ۳۱۲ ساواک ش ۴۱۹/دع مورخ ۱۵/۱۰/۴۵، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲. هر دو مورد ذکر شده توسط بازرگان، تقریباً تحصیل حاصل بود. چون هم مصدق در ارتباط با سران جبهه ملی بود و کنگره جبهه هم با پیام صوتی وی افتتاح شد و هم رسماً در بیانیه‌ها و تراکت‌های جبهه ملی شعار شاه باید سلطنت کند نه حکومت، وجود داشت. نهایتاً اینکه کمی در مورد تکرار و شدت و ضعف تاکتیکی موارد مزبور، تفاوت‌هایی بین رفتار سیاسی نهضت آزادی و جبهه ملی دوم وجود داشت که نمی‌توان آن‌ها را «اساسی» توصیف نمود.

و به تقوی و عمل و تربیت و فعالیت‌های عمقی خیلی اهمیت می‌دهیم با جبهه‌ای‌ها و جبهه تمایزی داریم. البته هیچ‌کدام اینها مانع همکاری و همراهی نباید باشد و به لحاظ ما نیست.^۱ درباره نقش و جایگاه مصدق در جبهه ملی دوم، سنجابی به رابط آمریکایی سفارت می‌گوید: مصدق در حال حاضر در جبهه ملی نقشی [مستقیم و اجرایی] ندارد... اگر جبهه ملی قرار باشد فردا قدرت را به دست بگیرد قول می‌دهم اللهیار صالح نخست‌وزیر می‌شد.^۲ همچنین غلامحسین صدیقی، از رهبران جبهه ملی، در یکی از همان نوع ملاقات‌ها با رابط آمریکایی در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۴۰ می‌گوید:

برای مصدق احترام عظیمی وجود دارد... ولی حتی اگر هم مصدق بتواند به تهران بیاید او پیرتر و از لحاظ جسمی ضعیف‌تر از آن است که بتواند یک نقش فعال و رهبری‌کننده‌ای در جبهه ملی داشته باشد... من و دیگران برای اللهیار صالح احترام بزرگی قائل هستیم. او دارای موقعیت لازم و شهرت لازم است. من به نفع اللهیار صالح رأی می‌دهم.^۳ داریوش فروهر، از اعضای شورای مرکزی جبهه ملی، نیز در یکی دیگر از آن ملاقات‌ها با رابط آمریکایی در تاریخ ۷ تیر ۱۳۴۰ می‌گوید:

مصدق نمی‌تواند هیچ‌گونه نقشی را در حال حاضر (در رهبری جبهه ملی) ایفا کند.^۴ نامه ساواک تهران مورخ ۱۸/۱۰/۴۱ نیز تأکید دارد که با پادرمیانی و حمایت دکتر مصدق، سران نهضت آزادی به عضویت شورای جبهه ملی پذیرفته شدند: طبق اطلاع واصله بنا به پیشنهاد دکتر مصدق چهار نفر از سران نهضت آزادی به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی برگزیده گردیده‌اند.^۵

تماس بازرگان از جانب نهضت آزادی با مصدق در آن دوران، یک بده و بستان آشکار بود: از یک سو مصدق قوی‌تر و بیشتر مطرح می‌شد؛ و از سوی دیگر مشروعیت و وجهه‌ای برای نهضت آزادی و مخصوصاً بازرگان فراهم می‌گشت. نامه‌های متبادله بین مصدق و بازرگان و حمایت مصدق از نهضت آزادی برگ برنده‌ای بود که موجب شد نهضت آزادی در دستیابی به

۱. نامه مهندس مهدی بازرگان به دکتر ابراهیم یزدی مورخ ۱۳۴۱/۱/۱۰، مندرج در ضمائم کتاب: شصت سال صبوری و

شکوری، ج ۲، صص ۵۱۷ و ۵۱۸

۲. اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۱، احزاب سیاسی در ایران (۲)، ص ۵۴

۳. همان، ش ۲۲، احزاب سیاسی در ایران (۳)، ص ۲۳

۴. همان، ص ۵۴

۵. جبهه ملی پرونده ۱۲۱۱۱۱، ج ۶، ص ۳۸ (مهر پشت سند)، گزارش ش ۱۶۷۴۶ مورخ ۱۸/۱۰/۴۱، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

یک هویت مستقل سیاسی شکست نخورد. داریوش فروهر احساسات دوستان خود را در جبهه ملی راجع به تأییدیه مصدق بدین صورت بیان کرده بود:

من بسیار متأسف بودم که مصدق به آنها آن نامه را فرستاد. مصدق از تماس بسیار خارج شده است و در واقع نمی‌داند چه می‌گذرد و می‌خواسته است دوستی خود را با مهدی بازرگان نشان دهد.^۱

دکتر مصدق در نامه‌ای در آبان ۴۱، خطاب به صالح، خواستار رفع اختلاف بین آن دو شد.^۲ این در حالی بود که قبلاً دکتر مصدق در مکاتبات خود با اللهیار صالح و خسرو قشقایی گفته بود: «در کار جبهه ملی کمترین دخالتی ننموده‌ام و بعد هم نخواهم کرد.»^۳ تأسیس نهضت آزادی از دیدگاه یاران صالح، دلایل عقیدتی نداشت و یک مشکل «تشکیلاتی» بود. دکتر خسرو سعیدی، از اعضای حزب ایران و جبهه ملی دوم، «تأسیس نهضت آزادی» را «انشعاب» و موجب «وارد شدن ضربه شدید به موقعیت جبهه ملی» توصیف کرده است.^۴ وی در مورد تأسیس نهضت آزادی می‌نویسد:

متأسفانه در این ایام با وجود اوج گرفتن مبارزه جبهه ملی در داخله مملکت برای استقرار حکومت قانون... اولین ضربه کاری از داخل جبهه، در نتیجه انشعاب یک عده از آن به برنامه تعصبات افراطی و در ضمن به عنوان خرده‌گیری به بی‌حالی‌ها و غیرانقلابی کار کردن‌ها، به سازمان جبهه نواخته شد و دلسردی‌های فراوانی را سبب گردید... این ضربه قاطع‌تر از ضربات دیگر مسلماً روحیه پاره‌ای از رهبران جبهه و اللهیار صالح را کسل کرد، صالح خود معتقد به اصول و مبانی مذهبی بود ولی در جبهه‌ای متشکل از همه نوع افکار و عقاید که در آن افراد، پیرامون چند درخواست کلی و اساسی گرد هم آمده بودند عدم تحمل سایر اعتقادات از جانب آن عده را صحیح و منطقی نمی‌دانست. و مانند بسیاری، حتی این ایراد را می‌گرفت که پاره‌ای از مدعیان جدید نه خیلی مذهبی‌تر از دیگران هستند و نه دیگران در مسایل سیاسی ادعایی کم‌ایمان‌تر از آنها. بنابراین باز کردن حساب جداگانه و ایجاد نفاق برای چیست؟^۵

نظر به مفهوم «جبهه» که فاقد وحدت و یکپارچگی عقیدتی و ایدئولوژیک تعریف می‌شود

۱. اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۲، ص ۵۳

۲. پرونده صالح (درباره اللهیار صالح)، صص ۳۲۶ و ۳۲۷

۳. همان، ص ۳۲۳

۴. اللهیار صالح، زندگی‌نامه، خسرو سعیدی، نشر طلایه، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۳

۵. همان، صص ۱۷۵ تا ۱۷۶

و معمولاً بر اساس همکاری حول یک برنامه سیاسی مشترک متشکل از افراد و گروه‌های مختلف با ایدئولوژی‌های گاه متفاوت شکل می‌گیرد، نهضت آزادی را نیز به هنگام تأسیس، بایستی از سنخ «جبهه» طبقه‌بندی کرد. زیرا همان تنوع و عدم انسجام فکری و ایدئولوژیک موجود در جبهه ملی اول و دوم، در درون نهضت آزادی نیز وجود داشت.

مهندس عزت‌الله سحابی درباره ماهیت جبهه‌ای نهضت این‌گونه می‌گوید:

نهضت آزادی هم یک تشکل جبهه‌ای بود، تا یک حزب... البته علائق احساسی - عواطفی میان اعضا وجود داشت و به همین دلیل هم طی سال‌های گذشته که نگاه می‌کنیم و می‌بینیم ماهیت جبهه‌ای داشت. در همان ایام تأسیس که بنده از جوانان نهضت بودم، وقتی عده‌ای به من می‌گفتند نهضت، ماهیت جبهه‌ای دارد من نمی‌پذیرفتم و با این سخن مقابله می‌کردم. چون من گرایش مذهبی داشتم و به نوعی افکارم شکل داشت، فکر می‌کردم مجموعه نهضت نیز به همین نحو است.^۱

بازرگان در روزهای آغاز تأسیس اعلام کرد:

«ما طرفدار این هستیم که باید حکومت را جبهه ملی در دست بگیرد و ما هم مانند یک عضو جبهه ملی از آنها پشتیبانی خواهیم نمود.»^۲

به رغم پیوندهای عمیق تاریخی و تشکیلاتی سران نهضت آزادی با جبهه ملی، بنا به یک سند ساواک، مهندس بازرگان در خرداد ۴۰، داوری خود را درباره مقاصد و برنامه‌های جبهه ملی دوم، متناقض با بسیاری دیگر از مواضع خود، چنین شرح می‌دهد:

کسانی که تحت عنوان جبهه ملی فعالیت خود را شروع کرده‌اند اکثراً کسانی هستند که موضوع جبهه ملی را وسیله اجرای مقاصد شخصی و سیاسی خود قرار داده‌اند و خود دکتر مصدق نیز با آنها نظر مساعدی ندارد. این عده می‌خواهند تحت عنوان جبهه ملی جنجال و آشوب در تهران ایجاد کرده و از دولت و مقامات مسئول کشور مزایایی به دست آورند و برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود بی‌میل هم نیستند از وجود توده‌ای‌ها استفاده کنند...^۳

۱. روزنامه جامعه، ۱۳۷/۱/۳۱، ص ۱۱، میزگرد آزادی سیاسی با شرکت عزت‌الله سحابی.

۲. گزارش ساواک، ش ۳۱۱/۱۱۶۷ س-ت، مورخ ۴۰/۴/۱۸، مندرج در کتاب تاریخ قیام پانزده خرداد، ج ۱، سند ش ۱/۷۱، ص ۳۴۷

۳. ارتشبد فردوست رئیس دفتر ویژه اطلاعات محمدرضا شاه، در خاطرات خود شرح داده است که به درخواست یاتسویچ رئیس قرارگاه سیا در سفارت آمریکا، فهرست اعضای جبهه ملی دوم بررسی شد و آشکار شد که حدود سی درصد از آنان دارای سابقه عضویت و یا همکاری با حزب توده بوده‌اند. نماینده سیا در ایران پس از ارسال گزارش به آمریکا، اطلاع داد که: «آنها دستور داده‌اند که هیأت مدیره جبهه ملی سریعاً عناصر توده‌ای را تصفیه کند.» (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، عبدالله شهبازی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۳۹)

ما هرگز برنامه‌ای برای تضعیف مقام سلطنت نداریم و با توده‌ای‌ها هم همکاری نخواهیم نمود و می‌خواهیم فقط از آزادی در ایران دفاع کنیم.^۱

بستر ایدئولوژی

درباره فقدان کار فکری و اسلامی در نهضت آزادی، مهندس میثمی در خاطرات خود چنین نوشته است:

مهندس بازرگان در جلسه افتتاحیه گفته بود که ما مسلمان هستیم ولی نمی‌خواهیم قرآن را در طاقچه بگذاریم، می‌خواهیم اصول آن را اجرا کنیم. بر این اساس، این سؤال برای بچه‌ها مطرح شد، که پس روش تحلیل اسلامی چیست؟ با قضایا و امور چگونه برخورد کنیم که اسلامی باشد؟ ما هم مثل جبهه ملی هستیم و ما هم مانند آنها تحلیل کارشناسی می‌کنیم. هر کس هوش و استعدادش بیشتر باشد، تحلیل بهتری می‌کند و اسلام در کار ما نقشی ندارد... در پی طرح این سؤال‌ها، ۹ نفر از بچه‌ها که روابط نزدیک‌تری با هم داشتند، نامه‌ای ۹ صفحه‌ای به سران نهضت آزادی نوشتند. تا جایی که یادم است، محمدمهدی جعفری، محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، عنایت [ربانی]، حسین مظفری، خودم و چند نفر دیگر، جزو این ۹ نفر بودیم... انگیزه اصلی بچه‌ها، نارسایی‌های تشکیلاتی، تعلیماتی، آموزشی و کارهای عملی اعضا و کادرهای فعال درون نهضت، و میزان کار روی اسلام بود...^۲

وی مضمون نامه ۹ نفر فوق و واکنش مهندس بازرگان به آن را این‌گونه شرح داده است:

در این نامه نوشته شده بود: «شما که گفتید ما مسلمان هستیم، پس اسلام ما کجاست؟ در جلسه‌ها که ما فقط تحلیل سیاسی می‌کنیم و از مذهب به سیاست نمی‌رسیم. تفاوت ما با جبهه ملی در این زمینه چیست؟» محتوای این نامه این بود که ما اسلامی می‌خواهیم که در عمل، راهنمای ما باشد و ما می‌خواهیم تحلیل سیاسی مذهبی داشته باشیم...

[بازرگان در جلسه با نویسندگان نامه] گفت: «من نمی‌دانستم که این بچه‌ها این قدر به اسلام علاقه دارند. من تمام مطالب نامه را قبول دارم و اگر دو سه جای آن را تغییر دهید خودم هم آن را امضا می‌کنم. این بحث‌ها در شورای مرکزی هم مطرح است.»

به این شکل مسأله را عادی قلمداد کرد و بعد توضیح داد: «این حرفی که شما می‌زنید، یعنی روش تحلیل اسلامی و این قبیل مسائل، خیلی وقت می‌خواهد و خرج دارد. خود من در ماه

۱. گزارش ساواک مورخ ۴۰/۳/۱۰، پرونده نهضت آزادی، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲. از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص ۹۳

۴۰۰۰ تومان هزینه زندگی دارم و باید در شرکت کار کنم تا آن را تأمین کنم. خوب، کار مردم هست، کار دانشکده هم هست و وقت زیادی برای این کارها نمی ماند.»^۱

به استناد آنچه گفته شد و سایر شواهد، از نظر مذهبی و ایدئولوژیک نمی توان بستر و انگیزه مذهبی مستقل و اصیل برای پیدایش نهیضت آزادی قائل گشت.

بدیهی است که این امر، با وجود محرک‌ها و انگیزه‌های مذهبی فردی و شخصی در برخی مؤسسين نهیضت، منافاتی ندارد. وجهه اسلامی بعضی از مؤسسين نهیضت آزادی و وجود رگه‌های مذهبی در انگیزه‌ها و اهداف و برنامه‌های نهیضت آزادی انکارناپذیر است. اما نمی توان علل اصلی و عمده پیدایش نهیضت آزادی را در امتداد یک جریان اسلامی اصیل با ویژگی‌های سیاسی اجتماعی کاملاً ایدئولوژیک جستجو نمود.

از منظری متفاوت، دیدگاه دکتر مهدی مظفری، عضو جبهه ملی که سابقاً عضو شورای مرکزی نهیضت آزادی خارج بوده،^۲ درباره تعارض و تناقض ادعای بازرگان و نهیضت آزادی مبنی بر پای‌بندی همزمان به راه مصدق و داعیه دینی در تشکیل نهیضت آزادی، قابل توجه است:

... جبهه ملی یک ساختار سکولار و دموکرات بود. مسلمانان معتقد و حتی روحانیون در آن حضور داشتند اما باورهای مذهبی و مسلکی شرط اساس همکاری نبود. بازرگان در برابر این جبهه ملی - ملی، یک جبهه ملی - اسلامی به نام نهیضت آزادی درست کرد.

... در مرانامه آمده که نهیضت آزادی «مصدقی» است. آیا مصدق، دین و سیاست را یکی می دانست؟ مصدق با تمام قوا کوشید تا امر حکومتی را از امر مذهبی کاملاً جدا نگه دارد و بازرگان این دو را در هم ادغام کرد....

بازرگان انگیزه اصلی تأسیس نهیضت آزادی را به روشنی بیان می کند و می گوید: «نهیضت آزادی ایران، به عنوان اولین حزب سیاسی که بنا به وظیفه دینی و با ایدئولوژی منطبق و مأخوذ از اسلام... در سال ۱۳۴۰ تأسیس گردید.» (انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۹). کی و کجا مصدق از ایدئولوژی اسلامی سخن گفته بود؟ شاید برخی بگویند اگر چنین است چرا مصدق تأسیس نهیضت آزادی را به بازرگان شادباش گفت. اول اینکه مصدق در آن زمان که در حصر خانگی به سر می برد به هر کس که به او نامه می نوشت، حتی اشخاص عادی و گمنام پاسخی می داد، چه رسد به شخص مبرزی مثل بازرگان. دوم اینکه محتوای هر دو نامه جالب است. بازرگان در نامه

۱. همان، صص ۹۵ و ۹۶

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۷۰. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، [بدون نام ناشر، چاپ خارج از کشور]، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۲۳۸

خود (۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰) کوچکترین اشاره‌ای به اسلام و احکام شریعت و ایدئولوژی اسلامی نمی‌کند. او از «احیای آزادی و تأمین استقلال کشور عزیز»، «ادامه راه پیشوای محبوب» و «از سرمایه شرف و غیرت و همت مردم آزاده ایران» یاد می‌کند و نیز به «توکل به عنایات خداوندی» بسنده می‌کند. مصدق در پاسخ (۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰) با اظهار خوشوقتی می‌نویسد: «تردید ندارم که این جمعیت... موفق به خدمات بزرگی به ملت و به مملکت خواهد شد». دو واژه «ملت و مملکت» حائز اهمیت است. همین و بس.

... دو سال پس از تأسیس نهضت آزادی، شورش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روی داد. این شورش، عمده‌تأ دینی بود و تحت رهبری خمینی و یاران او... اهمیت این واقعه آن است که گفتمان دموکرات و سکولار که راه مصدق و برنامه جبهه ملی بود کاملاً به حاشیه رانده شد.^۱

«بحران هویت» ایدئولوژیک، از همان آغاز کار گریبان‌گیر این فرزندخوانده جبهه و مصدق شده بود.

مصدق و قیام ۱۵ خرداد

آن‌گونه که کتاب تاریخ سیاسی معاصر ایران گزارش می‌کند: «در تظاهرات ۱۱ محرم [۱۴ خرداد] ۱۳۴۲ گروهی مصدق را در شعارها قرار می‌دهند و سعی می‌کنند این شعار را تعمیم بدهند: «خمینی رهبر شیعه - مصدق رهبر ملی» و «مصدق پیروز است»... و هواداران او [مصدق] با شعار اصلاحات آری دیکتاتوری نه، عملاً سنگ راه مبارزه شده»^۲ در صفوف قیام مردم تشمت و اختلاف پدید می‌آوردند. سران اصلی نهضت آزادی (بجز حسن نزیه، منصور عطایی، رحیم عطایی، عباس سمیعی) در اول بهمن ۴۱ بازداشت شده بودند؛ اما در ۱۶ خرداد ۴۲ اعلامیه‌ای تحت عنوان «هوشیار باشید تنها حکومت مصدق حکومت ملت ایران است» به امضای نهضت آزادی منتشر شد.^۳

در این اعلامیه یک روز بعد از قیام اسلامی ۱۵ خرداد به رهبری امام خمینی، با یادآوری

۱. قسمتی از مقاله مهدی مظفری عضو جبهه ملی اروپا و رئیس یک مرکز مطالعاتی در دانشگاه آرهوس دانمارک که در سایت‌های مختلف اینترنتی و از جمله رادیو فردا، انتشار یافته است.

http://www.radiofarda.com/content/f12_iranian_national_religious_party_and_its_past_mistakes/24474059.html

۲. تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۲، ص ۳۶

۳. به دلیل نامعلوم اعلامیه مذکور با تاریخ نامشخص «خرداد ۴۲» در مجموعه اسناد نهضت آزادی ایران به چاپ رسیده است. در حالی که به شهادت کتاب «یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی» تاریخ دقیق اطلاعیه فوق «۱۶ خرداد ۴۲» بوده است. (اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۲۹۳. یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی، چاپ دوم، بهار ۶۲، صص ۳۷ و ۳۸)

۴. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۲۸۹ تا ۲۹۳

۳۰ تیر ۳۱ و فریاد «یا مرگ یا مصدق»، «مصدق و جبهه ملی» رهبر ملت ایران خوانده شده مجدداً تأکید گشته بود: «تنها حکومت مصدق و یاران او حکومت ملت ایران است.»^۱ آنگاه مردم را «از دادن شعارهای انحرافی که ساخته خود دستگاه است» برحذر داشته و در انتها رهنمود داده شده بود: «بگوئید که ملت ایران خواستار سقوط شاه و حکومت مصدق است.»^۲ در میان شعارهای انتهای این اعلامیه، یک شعار چشمگیر چنین بود: «سلام به مصدق عزیز رهبر نهضت ملی ایران».^۳

اطلاعیه فوق و سایر نشریاتی که با امضای نهضت آزادی در آن سال منتشر و در آنها به شاه و سلطنت حمله شده بود، بعداً از سوی یاران و همفکران رهبران بازداشت شده نهضت، مورد تکذیب رسمی قرار گرفت.^۴ انتشار این گونه مواضع ضد سلطنتی در اطلاعیه‌ها، به استناد خطرات و شواهدی که بعدها انتشار یافت، ناشی از حضور جناحی از دانشجویان و جوانان انقلابی در درون نهضت بود که با استفاده از فرصت غیبت بعضی از رهبران به صدور آن اعلامیه‌ها پرداخته بودند.

در دوران قیام خونین ۱۵ خرداد نام دکتر مصدق گهگاه و جسته و گریخته در تظاهرات دانشجویی با هدایت و رهبری جوانان عضو یا هوادار جبهه ملی و نهضت آزادی، مطرح می‌شد. دکتر مصدق در آن زمان برای مبارزان جوان و تحصیلکرده، سمبل مبارزه با «استعمار انگلستان، سلطنت و استبداد پهلوی» به شمار می‌رفت. حمایت و طرفداری دانشجویان از مصدق و مطرح کردن نام او بیشتر معلول چنین برداشت و تصویری بود.

اما طرح نام مصدق در وقایعی که او هیچ‌گونه حضور فعال و جدی سیاسی در آنها نداشت به چه معنایی می‌توانست باشد؟ دکتر مصدق که در آن سال‌ها به نامه‌های دوستان پاسخ می‌داد و بر کتاب‌ها تقریظ می‌نوشت،^۵ چگونه درباره قیام خونین ۱۵ خرداد حتی یک خط هم نوشت. همین موضوع بهانه‌ای برای فرصت‌طلبی حزب زحمتکشان فراهم کرد و در اطلاعیه‌ای نوشت:

۱. همان، صص ۲۹۱ و ۲۹۲

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۹۲

۴. در بررسی دیدگاه‌های نهضت آزادی پیرامون سلطنت، مفصل و مستند در این باره بحث شده است.

۵. از جمله دو دست‌نوشته از مصدق برای مهندس بازرگان موجود است. یکی پاسخ نامه بازرگان درباره تشکیل نهضت آزادی و حمایت از آن به تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۴۰. و دیگری نامه‌ای به عبدالعلی بازرگان فرزند مهندس بازرگان که در آن از شخص بازرگان تمجید و تقدیر بسیاری کرده است. نامه دوم در تاریخ ۳ آبان ۱۳۴۴ نوشته شده است.

مصدق که برای مجلس تر حیم مرحوم شمشیری اعلامیه صادر می کنند و شما هوخواهان مصدق عین آن را گراور می کنید و هزاران نسخه منتشر می نمائید، ایشان که به افتخار جناب آقای خسرو قشقایی دستخط صادر می کنند عیناً در روزنامه باختر امروز ارگان جبهه ملی اروپا گراور می شود، ایشان که برای دانشجویان و غیره دستخط صادر می فرمایند و عیناً منتشر می شود، چطور است که برای کشته شدن صدها نفر [در قیام پانزده خرداد] ابداً به روی مبارک نمی آورند.^۱

در سندی درباره بازتاب عدم موضع گیری مصدق در مورد ۱۵ خرداد، ضمن گزارش جلسه گروهی از اعضای جبهه ملی با حضور اللهیار صالح در دی ماه ۴۲، آمده است که یکی از اعضای جلسه «ضمن اشاره به عکس دکتر مصدق که در محل تجمع نصب کرده بود گفت علاقه من به این مرد خیلی کم شده این شخص حاضر نشده در مورد روز ۱۵ خرداد که چند هزار نفر کشته شدند اظهار تأسفی بکند».^۲

پس از پیروزی انقلاب نیز جریان های مختلف سیاسی چپ و راست در طرح نام دکتر مصدق با هم مسابقه گذاشته بودند. به تصریح بیانیه نهضت آزادی در ۱۳ خرداد ۵۸:

در شرایط انقلابی امروز سخن از پیشوایی بزرگمردی که حضور ندارد ناشی از عدم درک مفاهیم و ایدئولوژی انقلاب ایران و مشکوک به قصد تفرقه و تشتت در صفوف ملت است.^۳

مهندس بازرگان در هر سخنرانی خود، بی مناسبت یا با مناسبت، سعی می کرد نامی از مصدق به میان آورد. نشریات بعد از انقلاب نهضت آزادی مشحون از توصیف و تمجید مصدق است. از دیدگاه نهضت آزادی، انقلاب اسلامی، ادامه حرکت مصدق،^۴ و «بزرگداشت مصدق به منزله بزرگداشت مبارزات بر حق ملت ایران»^۵ بود.

روزنامه میزان، ارگان اصلی نهضت آزادی، با درج مقالات و ویژه نامه هایی برای دکتر مصدق مکرراً او را مطرح می کرد و در این کار آن قدر افراط می کرد که به طور مثال حتی در مقاله ای که از مبارزات امام خمینی علیه کاپیتولاسیون سخن گفته می شد، به جای عکس امام، عکس مصدق را چاپ کرده بود!^۶

تبلیغات گسترده گروه های چپ و راست پیرامون دکتر مصدق و تلاش برای بهره برداری

۱. تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سیدجلال الدین مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۷۷

۲. گزارش ساواک ش ۲۴۲۷۴/س ت مورخ ۲۴/۱۰/۴۲، پرونده جبهه ملی، ج ۷، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۴۳۵

۴. همان، صص ۳۱۰ تا ۳۱۳

۵. همان، ص ۳۰۵

۶. روزنامه میزان، ۱۳۵۹/۸/۴، ص ۲

از نام وی در جهت تضعیف انقلاب اسلامی، در اولین ماه بعد از پیروزی انقلاب (احمدآباد ۱۴ اسفند ۵۷) و سپس در غائله ۱۴ اسفند ۵۹^۱ در دانشگاه تهران که زیر پرچم نام مصدق برگزار شد، به روشنی نمایانگر اهمیتی است که معارضه‌جویان علیه انقلاب، در فعالیت‌های خود برای نام مصدق و خط او قائل می‌شدند.

دولت موقت به ریاست مهندس بازرگان برای برگزاری گسترده مراسم ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ و تجلیل از دکتر مصدق در کنار دعوت گروه‌های مختلف ملی‌گرا و چپ و التقاطی از مردم و برنامه‌ریزی وسیع غیردولتی، برای مشارکت کارکنان وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی نیز تسهیلات خاص فراهم نمود. دولت موقت در آن روز کلیه ادارات دولتی تهران را از ساعت ۱۱ صبح تعطیل کرد تا کارمندان بتوانند برای شرکت در این برنامه به احمدآباد بروند.^۲ دانشگاه‌های تهران نیز با اعلام تعطیلی کلاس‌های درس، برای عزیمت دانشجویان به احمدآباد، اتوبوس و وسائل نقلیه اختصاص دادند. وزارت آموزش و پرورش نیز در اطلاعیه رسمی، برگزاری مراسم سالگرد مصدق در تمام مدارس کشور را بخشنامه کرد و اعلام نمود امکانات لازم برای این برنامه را فراهم می‌سازد.^۳ نهضت آزادی هم در بیانیه‌ای، مشارکت خود را در این برنامه اعلام نمود.^۴

در مراسم ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران، که با محوریت دفتر رئیس‌جمهور بنی‌صدر و مشارکت اکثر گروه‌های سیاسی چپ و راست، به ویژه سازمان مجاهدین خلق و جبهه ملی، برگزار شد و منجر به اغتشاش و تشنج سیاسی دامنه‌دار گردید، نهضت آزادی ایران مشارکت فعال داشت^۵ و پیوند کامل خود را با ائتلاف مزبور به رهبری بنی‌صدر تحکیم و تقویت نمود. متن اطلاعیه نهضت آزادی برای دعوت مردم به حضور «گسترده» در این مراسم، به این شرح بود:

مردم مبارز تهران

بکوشیم هر چه باشکوه‌تر یاد دکتر محمد مصدق را گرامی بداریم.

نهضت آزادی ایران از عموم مردم مسلمان و آزاده تهران دعوت می‌نماید که به طور گسترده

۱. اسناد و مدارک زیادی از نحوه هماهنگی و مشارکت گروه‌های مختلف سیاسی مخالف خط امام و از جمله نهضت آزادی، برای برگزاری مراسم تنش‌آفرین مزبور در کتاب «غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ ظهور و سقوط ضد انقلاب» که زیر نظر آیت‌الله موسوی اردبیلی در سال ۱۳۶۴ توسط دادگستری جمهوری اسلامی ایران منتشر شد، وجود دارد.

۲. خبرگزاری پارس، ۱۳۵۷/۱۲/۱۳، بولتن ش ۳۳۴ به نقل از سخنگوی دولت مهندس امیرانظام. روزنامه آیندگان، ۱۳۵۷/۱۲/۱۴، ص ۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۱۳، صص ۱ و ۲

۳. خبرگزاری پارس، ۱۳۵۷/۱۲/۱۲، بولتن ش ۳۳۳

۴. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۱۳، ص ۲

۵. روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹/۱۲/۱۳، ص ۱۲

در جریان برگزاری مراسم یادبود مصدق که از سوی دفتر روابط عمومی ریاست جمهوری در چهاردهم اسفند در دانشگاه تهران برگزار می‌شود شرکت نمایند. نهضت آزادی ایران.

۱۵۹/۱۲/۱۲

علاوه بر اطلاعیه رسمی نهضت آزادی برای شرکت در این مراسم، نمایندگان نهضت آزادی در جلسات هماهنگی این برنامه که در دفتر رئیس‌جمهور تشکیل می‌شد شرکت می‌کردند؛ از جمله عباس رادنیبا به نمایندگی از نهضت در آن جلسات حضور داشت.^۱ نماینده مجلس نیز با صدور بیانیه‌ای ضمن تجلیل از دکتر مصدق اعلام کردند که در مراسم دانشگاه تهران شرکت خواهند کرد. ذیل این بیانیه را مهندس بازرگان، دکتر سحابی، صدر حاج‌سیدجوادی، مهندس سحابی، مهندس معین‌فر، صباغیان، محمد مهدی جعفری و چند نماینده حامی بنی‌صدر امضا کرده بودند.^۲

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۱۲/۱۳، ص ۱۲. روزنامه میزان، ۱۳۵۹/۱۲/۱۳، ص ۱
 ۲. خانواده چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، زیر نظر سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، انتشارات نجات، چاپ دوم، ۱۳۷۷، ص ۴۴۰
 ۳. روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹/۱۲/۱۴، ص ۱۲. روزنامه میزان، ۱۳۵۹/۱۲/۱۴، ص ۲

زادبوم نهضت آزادی؛ جبهه ملی

جبهه ملی از طیفی از افراد غیرهمگون و نامتجانس به رهبری دکتر مصدق شکل گرفت و از نظر ایدئولوژیک، ملی‌گرا و سلطنت‌طلب محسوب می‌شد.

در مورد چگونگی تشکیل جبهه ملی چند قول مختلف وجود دارد. یک قول که تقریباً «روایت رسمی» محسوب می‌شود و با اندک تفاوت‌هایی در اغلب کتب منتشره به قلم یاران و دوستان و هواداران دکتر مصدق تکرار شده به این شرح است:

در اعتراض به مداخلات دولت در انتخابات دوره شانزدهم مجلس، نمایندگان اقلیت دوره پانزدهم همراه با عده‌ای از روزنامه‌نگاران و رجال ملی به رهبری دکتر مصدق تصمیم می‌گیرند که در کاخ سلطنتی تجمع و تحصن کنند. به نوشته سرهنگ نجاتی در پی انتشار پیام دکتر مصدق در روزنامه‌ها مبنی بر دعوت از مردم برای حضور در تجمع ۲۲ مهر ۱۳۲۸ مقابل کاخ مرمر، «مردم تهران استقبال گرمی از دعوت دکتر مصدق به عمل آوردند و چون تحصن هزاران تن حاضران در آن محل مقدور نبود، بیست نفر از میان جمعیت انتخاب شدند و در دربار تحصن اختیار کردند... چون پس از چهار روز به تقاضا و شکایت آنها ترتیب اثر داده نشد، به تحصن خود پایان دادند^۱ و طی بیانیه‌ای خطاب به مردم، انتخابات را غیرقانونی اعلام کردند. روز اول آبان ۱۳۲۸ نوزده نفر از متحصنین دربار، در منزل دکتر مصدق اجتماع کردند و سازمان سیاسی جبهه ملی را به رهبری دکتر مصدق اعلام نمودند.»^۲ اسامی بیست نفر متحصنین عبارت بود از:

۱. دکتر محمد مصدق ۲. احمد ملکی ۳. یوسف مشار ۴. شمس‌الدین امیرعلایی ۵. دکتر

۱. در برخی کتب، تعداد متحصنین هیأت مؤسس جبهه ملی به نادرست دوازده نفر ذکر شده و تحصن چهار روزه به تجمع اعتراض‌آمیز در محوطه کاخ شاه و مذاکره با وزیر دربار تبدیل و تقلیل یافته است. (ایران بین دو انقلاب، صص ۳۱۰ و ۳۱۱. سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، انتشارات رادیو ایران، فرانسه، ۱۳۶۱، ص ۱۸).

۲. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، غلامرضا نجاتی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۴، ص ۸۴

علی شایگان ۶. محمود نریمان ۷. دکتر کریم سنجابی ۸. دکتر رضا کاویانی ۹. دکتر مظفر بقایی ۱۰. حسین مکی ۱۱. عبدالقدیر آزاد ۱۲. ابوالحسن حائری زاده ۱۳. عباس خلیلی ۱۴. ابوالحسن عمیدی نوری ۱۵. دکتر حسین فاطمی ۱۶. محمدرضا جلالی نائینی ۱۷. ارسلان خلعتبری ۱۸. مهندس احمد زیرک زاده ۱۹. حجت الاسلام سیدجعفر غروی ۲۰. مهندس احمد رضوی.

اهداف و مؤسسان جبهه ملی

به نوشته احمد ملکی در تاریخچه جبهه ملی:

... متحصنین [دربار] که به منزل دکتر مصدق برگشتند اساسنامه نوشته و تصمیم گرفتند مبارزه خود را فقط برای اجرای سه امر ادامه دهند. ایجاد انتخابات آزاد- آزادی مطبوعات- اصلاح قانون حکومت نظامی، و تنها خط مشی این عده اجرای سه ماده مزبور مقرر گردید و کلیه اعضای آن به نام مؤسس جبهه ملی نامیده شدند و ورود هر شخص دیگری را برای تکمیل این عده و جهت پیشرفت اساسنامه، مقید به اتفاق آراء نموده و در حقیقت حق و تو برای خود قائل شدند.^۱

یرواند آبراهامیان هسته اولیه جبهه ملی را به سه گروه طبقه بندی می کند و می نویسد: اعضای گروه اول عبارت بودند از سیاستمداران ضد دربار برجسته ای مانند امیرعلایی، حقوقدان و اشراف زاده ای که در دولت قوام خدمت کرده بود؛ محمود نریمان، کارمند عالی رتبه مستقلی که او هم در دوره قوام خدمت کرده بود؛ و یوسف مشاراعظم، دوست قدیمی مصدق و سیاستمدار کهنه کاری که توسط رضاشاه از کشور اخراج شده بود. گروه دوم را این گونه سیاستمداران مرتبط با بازار تشکیل می دادند: سید ابوالحسن حائری زاده، متحد نزدیک کاشانی از زمان مبارزات ضد جمهوری خواهی در سال ۱۳۰۴؛ مظفر بقایی، حقوقدان تحصیل کرده اروپا، که هواداران زیادی در بین محافظه کاران بازار کرمان داشت؛ و حسین مکی، کارمند جوانی از یک خانواده بازاری یزدی و نویسنده کتاب معروف تاریخ بیست ساله ایران که نگاه مثبتی به روحانیون و نظر خصمانه ای به سلطنت پهلوی داشت. مکی، بقایی و حائری زاده- به منزله طرفداران قوام- به مجلس پانزدهم راه یافته بودند اما از حزب دموکرات کناره گیری کرده بودند تا اعتراضات بازاریان علیه دولت را سازمان دهند. سومین و مهم ترین گروه این کمیته را شماری از تندروهای جوان و تحصیل کرده غرب

۱. تاریخچه جبهه ملی، احمد ملکی، بی نا، ۱۳۳۲ش، ص ۳

تشکیل می‌دادند که اغلب از طبقه روشنفکر فارسی‌زبان بودند؛ مانند دکتر کریم سنجابی و زیرک‌زاده، دو تن از رهبران حزب ایران؛ دکتر علی شایگان، رئیس دانشکده حقوق و وزیر فرهنگ قوام در سال ۱۳۲۵؛ حسین فاطمی، روزنامه‌نگار تحصیل کرده فرانسه که بعدها شهید اصلی جبهه ملی شد؛ و احمد رضوی، مهندس تحصیل کرده فرانسه که هر چند از خانواده ثروتمندی بود - پدر وی رئیس جامعه شیخی کرمان بود - از حزب توده و جناح تندرو و حزب دموکرات پشتیبانی می‌کرد.

... جبهه ملی در نخستین بیانیه عمومی خود سه خواسته مشخص را مطرح کرد: برگزاری انتخابات درست، لغو حکومت نظامی و آزادی مطبوعات. یکی از شرکت‌کنندگان در همان نشست، بعدها می‌نویسد که مسأله نفت در آن جلسه مطرح نشد، زیرا در آن هنگام رهبران جبهه متوجه انتخابات بودند نه شرکت نفت ایران و انگلیس ... مصدق، هم پیش از شکل‌گیری جبهه و هم پس از آن، پافشاری می‌کرد که ائتلافی آزاد و باز از سازمان‌ها با یک هدف عمومی برای ایران مناسب‌تر است ... در ماه‌های بعدی چهار سازمان حزب ایران، حزب زحمتکشان، حزب ملت ایران و جامعه «مجاهدین اسلام» [= مجمع مسلمانان مجاهد] به جبهه ملی پیوستند و پشتیبانان اصلی و سازمان‌یافته مصدق را تشکیل دادند.^۱

غلامرضا نجاتی در توضیح ترکیب سازمانی جبهه ملی از «حزب ایران»، «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات»، «حزب ملت ایران بر بنیاد پان‌ایرانیست»، «جمعیت آزادی مردم ایران»، «جمعیت فداییان اسلام» و «مجمع مسلمانان مجاهد»^۲ نام می‌برد^۳ و در مورد فداییان اسلام تأکید می‌کند که این جمعیت «در تمام مبارزات سیاسی - ملی سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ شرکت فعال نمود و نیروی عامل و متحرک جبهه ملی را تشکیل داد»^۴

دکتر یدالله سبحانی درباره نقش نواب صفوی و فداییان اسلام در پیشرفت جبهه ملی چنین گفته است:

یکی دیگر از روحانیونی که با اخلاص برای اهداف ملی کوشش کرد، «نواب صفوی» با تشکیلات فداییان اسلام بود. اینان افرادی کاملاً معتقد و مذهبی بودند که فداکاری زیادی هم برای پیشبرد اهداف ملی نمودند.

۱. ایران بین دو انقلاب، صص ۳۱۰ تا ۳۱۲

۲. مجمع مسلمانان مجاهد در سال ۱۳۲۷ به رهبری آیت‌الله کاشانی و ریاست سیدشمس‌الدین قنات‌آبادی تشکیل شد و از اواخر سال ۱۳۳۱ رسماً در برابر دولت دکتر مصدق موضع گرفت.

۳. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، صص ۸۶ تا ۹۱

۴. همان، ص ۹۰

... اینان با ترور چند [وزیر و] نخست‌وزیر، راه جبهه ملی را برای تصدی قدرت باز کردند.^۱
دکتر سبحانی درباره نقش آیت‌الله کاشانی نیز می‌گوید:

آقای کاشانی هم از طرف جبهه ملی به عنوان رهبر مذهبی مطرح بود، ولی این کار جبهه‌ای‌ها بیشتر به خاطر نفوذ آیت‌الله کاشانی در مردم بود نه وحدت مرامی با ایشان.^۲
احمد ملکی درباره نقش آیت‌الله کاشانی در تقویت جبهه ملی می‌نویسد:

... خدمات حضرت آیت‌الله کاشانی در قوام و دوام جبهه ملی اثرات بسیار نیکو و برجسته‌ای داشت و تنها، شاخصیت برجسته حضرت آیت‌الله که همیشه در رأس جبهه ملی و سمت ریاست واقعی جبهه ملی را عهده‌دار بودند توانست خود، تبلیغات مفسده‌انگیز مخالفان جبهه ملی و طرفداران رزم‌آرا که جبهه ملی را پیرو مکتب کمونیزم و طرفدار تقویت حزب کمونیست توده می‌دانستند، باطل ساخته و هر گونه شایعات غرض‌آمیز در این باره را به کلی تکذیب نماید. و چون غالباً جبهه ملی شب‌ها تشکیل شده و تا مقارن نیمه شب به طول می‌انجامید ادای فرایض مذهبی از طرف حضرت آیت‌الله و توجه خاص افراد جبهه به تعالیم و دستور مقدس مذهب اسلام، نقش مخالفین را که جبهه ملی را کمونیست می‌دانستند، نقش بر آب ساخت.^۳

به رغم وجاهت ملی دکتر مصدق و برخی دیگر از مؤسسان، وجود افراد نامناسب و ناهماهنگ با دیگران در جبهه ملی، موجب بی‌انسجامی این تشکیلات جبهه‌ای شد. بعدها دکتر مصدق نمایندگان جبهه ملی در مجلس شانزدهم را به دو دسته تقسیم کرد و درباره دسته دوم نوشت: «نمایندگانی که آزادی و استقلال را وسیله پیشرفت اغراض و مقام قرار داده» بودند.^۴
همچنین مهندس کاظم حسینی در نامه‌ای به دکتر مصدق درباره وجود افراد فاقد صلاحیت در تأسیس جبهه ملی چنین نوشت:

خود آن جناب بهتر از هر کس می‌دانید که مؤسسين اصلی جبهه ملی در مرحله اول، همه صلاحیت و شایستگی آن افتخار را نداشته‌اند بلکه عده‌ای در میان آنها بودند که از همان روز اول صلاحیت آنها مورد تردید مردم علاقه‌مند به سرنوشت کشور بود.^۵

فخرالدین عظیمی نیز در مورد عدم انسجام و ناهمگونی جبهه ملی می‌نویسد:

[جبهه ملی] هم از لحاظ سازمانی و هم از نظر عقیدتی، تشکیلاتی نامنسجم و نامشخص به

۱. یادنامه دکتر یارالله سبحانی، ص ۱۱۹

۲. همان، صص ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۹

۳. تاریخچه جبهه ملی، ص ۱۰۸

۴. خاطرات و تأملات مصدق، محمد مصدق، انتشارات علمی، ۱۳۶۵، ص ۲۴۷

۵. یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، ص ۵۷۲، (به نقل از یادنامه مهندس حسینی)

شمار می‌رفت.^۱

جبهه ملی از بدو تأسیس به ارتباط با سفارتخانه‌های آمریکا و انگلیس اقدام کرد. احمد ملکی در این باره می‌گوید:

موضوع بسیار مهمی که در اوایل تشکیل جبهه ملی جلب نظر می‌نمود توجه سیاست خارجی نسبت به روش و شخصیت و اهلیت افراد مؤسس جبهه ملی و طرز رفتار و خط‌مشی شخص دکتر مصدق بود... کمیسیون سیاسی جبهه ملی مأمور شد که تماسی با عمال سیاست خارجی گرفته و به هر دو طرف [آمریکا و انگلیس] ثابت کند که این عده فقط یک جمعیت ملی است... کمیسیون سیاسی اقدامات اساسی در این مورد به عمل آورد...^۲

احمد ملکی، مدیر روزنامه ستاره، عضو مؤسس جبهه ملی، مدیرعامل و منشی انجمن روزنامه‌نگاران ایران در ابتدای دهه ۳۰، درباره مصدق و جبهه ملی چنین داوری کرده است:

... تمام اعضای جبهه ملی انصافاً با شور و عشق و علاقه خاصی به میهن دور دکتر مصدق جمع شده و تشکیل هسته اولیه جبهه ملی را دادند تا اگر با کمک آن رجل ملی آن زمان و خدمتگزار واقعی آن عصر قدمی در طریق اصلاح امور مملکتی برداشته شود ولی افسوس که دکتر مصدق پس از چندین ماه خدمتگزاری صادقانه مانند تمام دیکتاتورهای زمانه فریب اطرافیان مغرض و نامناسب را خورده و به کلی از جاده صلاح و صواب خارج گردید...^۳

در واقع جبهه ملی، که ابتدا نقطه قوت دکتر مصدق بود، به زودی بر اثر اختلافات درونی و فروپاشی به نقطه ضعف وی تبدیل شد. فخرالدین عظیمی در نگرشی همدلانه با مصدق، وضعیت جبهه ملی اول را اینگونه توصیف کرده است:

مصدق مبارزه ملی شدن نفت را در چهارچوب جبهه ملی پیش برد که هم از لحاظ سازمانی و هم از نظر عقیدتی، تشکیلاتی نامنسجم و نامشخص به شمار می‌رفت. اما پس از آن که به قدرت رسید، سعی نکرد جبهه ملی را به یک حزب منسجم مبدل سازد، و در واقع آن را به حال خود رها کرد.^۴

دکتر مصدق در خاطرات خود درباره این موضوع چنین می‌نویسد:

... بعد از انتصاب اینجانب به نخست‌وزیری، جلسات جبهه ملی مثل سابق تشکیل نگردید...

۱. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، جیمز بیل، ویلیام راجر لوئیس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، نشر

گفتار، ۱۳۷۲، ص ۱۰۲

۲. تاریخچه جبهه ملی، ص ۱۸

۳. همان، ص دوم مقدمه.

۴. مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۱۰۲

جبهه ملی، حزبی نبود و در مجلس اکثریت نداشت تا بتواند دولت را حفظ کند. جبهه ملی، اقلیتی بود که افکار عمومی پشتیبان آن شده بود.^۱

مهندس عزت‌الله سحابی در مورد انفعال احزاب و رجال جبهه ملی در قبال کودتای ۲۸ مرداد و وضعیت درونی آن می‌گوید:

... به هنگام بروز کودتا، واقعاً هیچ‌یک از اینها هیچ اقدامی نکردند. گویی همه دچار یک نوع سحرزدگی شده بودند. از لحاظ استراتژیک، یکی از دلایل این سحرزدگی به خود جبهه ملی بازمی‌گشت که به هنگام وقوع کودتا به میزان زیادی از هم پاشیده بود. اختلافات درونی جبهه ملی از اواخر سال ۱۳۳۱ آن‌چنان بالا گرفته بود که، به قول مهندس بازرگان، کودتا به داد جبهه ملی رسید. و وضعیت چنان شده بود که اگر کودتا رخ نمی‌داد اختلافات درونی جبهه موجب رسوایی و بی‌آبرویی شده و به انقراض جبهه [ملی] منجر می‌شد... کسانی که از جبهه ملی جدا شدند این چنین در مقابل نهضت [مصدق] قرار گرفتند. و این مواضع بر روی مردم هم تأثیر می‌گذاشت و اعتماد مردم به نهضت از بین رفت و وقتی کودتا شد، مردم در مقابل کودتا مقاومت نکردند. علاوه بر آن، کسانی هم که تا پایان در جبهه ملی باقی ماندند با یکدیگر منسجم نبودند. به عنوان مثال بسیاری از آنان در خصوص اصل تز ملی شدن نفت به تردید افتاده بودند، و پاره‌ای نیز علناً می‌گفتند که مصدق اشتباه کرد...

همه تقصیرات هم به گردن اعضای جبهه ملی نبود. بخشی از آن هم بر عهده خود دکتر مصدق بود.^۲

جبهه ملی دوم

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، که کشمکش‌های درونی و اختلافات و رقابت‌های رهبران جبهه ملی از عوامل پیروزی آن محسوب می‌شد، تا سال ۱۳۳۹ تشکیلاتی به نام جبهه ملی در صحنه سیاسی ایران وجود نداشت.

وضعیت برخی اعضای مهم جبهه ملی در این دوران، به روایت رسول مهربان، دستیار اللهیار صالح در حزب ایران، چنین است:

[بعد از کودتا] چندین سال هیچ خبری از مبارزات سیاسی گروه جبهه ملی نبود و برخی اعضای باقیمانده جبهه ملی روی توافقی‌هایی که با حکومت شاه کردند، به تأسیس شرکت‌های

۱. خاطرات و تأملات مصدق، ص ۲۵۲

۲. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، صص ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷

مقاطعہ کاری و عضویت و استخدام در سازمان برنامه [و بودجه] روی آوردند... کارهای اقتصادی و سیر و سیاحت عالم... مهندس علی قلی بیانی تئوریسین حزب ایران پس از همکاری با مهندس اصفیا در سازمان برنامه تا معاونت وزارت آب و برق و همکاری با مهندس روحانی [فعالیت دولتی اش] ادامه یافت و مهندس امیر پرویز [عضو شورای عالی حزب ایران] هم در کابینه شریف امامی وزیر کشاورزی شد.^۱

به دنبال فضای باز سیاسی دوران حکومت امینی که تحت فشار آمریکا به مثابه سوپاپ اطمینان جهت جلوگیری از وقوع تحولات رادیکال، فراهم شده بود جبهه ملی دوم دوباره تشکیل شد. قدرت طلبی های برخی سران جبهه ملی که منجر به زمزمه های کنارگذاشتن دکتر مصدق از صحنه رهبری جبهه شده بود و رفتار حاکی از بی نیازی آنان، وی را به موضع مخالفت با رهبران جبهه ملی دوم کشانید. حمایت آشکار دکتر مصدق از نهضت آزادی عملاً به معنای تضعیف گردانندگان جبهه ملی نیز محسوب می شد. اختلافات تشکیلاتی بین رهبری جبهه ملی دوم و دکتر مصدق به تدریج بیشتر و تقریباً علنی شد. مخالفت دکتر مصدق با نظرات سران جبهه ملی دوم تا حدی برای او در بین دانشجویان و نسل جدید جبهه ملی محبوبیت ایجاد می نمود و او را از انزوا دور می ساخت.

بعد از قیام خونین ۱۵ خرداد و ظهور امام خمینی، جاذبه های سیاسی ملی گرایان تحت الشعاع قرار گرفت؛ و صحنه مبارزه از انحصار دو جریان چپ و راست، یعنی حزب توده و جبهه ملی، درآمد.

دکتر مصدق، برای نجات جبهه ملی از انزوای سیاسی اجتماعی، در نامه هایی به کمیته دانشگاه جبهه، صریحاً رهبران جبهه را مورد انتقاد قرار داد و از جوانان خواست که کار را به دست گرفته و جبهه را احیاء کنند. این برخورد مصدق از سوی گردانندگان جبهه ملی دوم در گفت و گوهای نهانی ناشی از پیری و اختلال مشاعر او تلقی شد. بالاخره با بالاگرفتن اختلافات دکتر مصدق و سران جبهه و نیز تشتت درونی، جبهه ملی دوم در اردیبهشت ۱۳۴۳ در نامه ای به دکتر مصدق، اعلام انحلال کرد و کاملاً از هم پاشید.^۲ تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم در سال ۴۴ نیز به جایی نرسید. تنی چند از رهبران جبهه ملی، چه در زمان برپایی تشکیلات و چه در دوره های فترت، ارتباطات خود را با سفارت آمریکا حفظ می کردند. بخشی از این ارتباطات در اسناد لانه جاسوسی آمده است.

۱. هفته نامه کیهان هوایی، ۱۳۷۸/۱۲/۲، ص ۲۰

۲. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۲۴۵

محسن میلانی با اشاره به تأثیر انشعاب نهضت آزادی از جبهه ملی دوم بر نفوذ اجتماعی جبهه ملی، چنین نوشته است:

جبهه ملی عمده‌ترین سازمان سکولار و ملی‌گرا بود... به موازات محدود و زمزمه‌های آزادیخواهانه اوایل دهه ۱۹۶۰، جبهه ملی فرصت ظهور مجدد یافت. کادر رهبری این جبهه در غیاب مصدق که در این زمان تحت بازداشت خانگی بسر می‌برد، دچار چنددستگی، سردرگمی، بی‌ارادگی و فقدان خلاقیت سیاسی شد، و از این رو فعالیت‌های مقطعی آن نیز ناکارآمد جلوه کرد. اما آنچه بزرگ‌ترین ضربه را در درازمدت بر پیکره جبهه ملی وارد کرد همانا کناره‌گیری مهندس بازرگان و متحدان او از این جبهه و تشکیل یک حزب ملی-اسلامی به نام نهضت آزادی بود. این انشعاب، جبهه ملی را از بخش اعظم ارتباط خود با جامعه روحانیت محروم کرد.^۱

رسول مهربان، از اعضای قدیمی حزب ایران و جبهه ملی، در این باره چنین گفته است: جبهه ملی [دوم] به دلیل اختلافات فراوان با بن‌بست مواجه می‌شود و اعلام انحلال می‌کند و از سال ۴۲ تا ۱۳۵۶ هیچ خبری از جبهه ملی نیست. گاه و بیگاه نوشته‌هایی در اروپا به نام جبهه ملی منتشر می‌شد اما ارتباطی با داخل نداشت. رجال جبهه ملی هر کدام پی کار خودشان رفتند، عده‌ای به جمع‌آوری ثروت و مال رفتند یا مشغول مقاطعه‌کاری شدند و بعضی هم به بنیاد پهلوی پیوستند. یکی از برجسته‌ترین آنها شاپور بختیار بود که نماینده بنیاد پهلوی و از مدیران شرکت‌های بنیاد پهلوی بود... و مهندس جهانگیر حق‌شناس وزیر راه کابینه دکتر مصدق و از اعضای سرشناس جبهه ملی... بعضی افراد هم به این قبیل کارها تن ندادند مثل مهندس حسینی و محمود نریمان.^۲

جبهه ملی چهارم

در سال ۵۶ با وزیدن نسیم آزادی‌ها و فضای باز سیاسی ناشی از سیاست حقوق بشر کارتر، رئیس‌جمهور جدید آمریکا از حزب دمکرات، جبهه ملی در چارچوب قانون اساسی رژیم سلطنتی، آرام آرام خود را مجدداً احیا کرد. در حالی که ایران آماده انفجار عمومی و انقلاب بود، جبهه ملی به عنوان نیروی سیاسی مخالف در صحنه حاضر شد تا با مطالبات رفرمیستی و مخالفت‌های صوری و محدود، ابتکار عمل را در دست بگیرد.

۱. شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، محسن میلانی، ترجمه مجتبی عطارزاده، گام نو، ۱۳۸۱، ص ۱۵۳

۲. هفته‌نامه کیهان هوایی ۱۳۷۸/۱۲/۲، ص ۲۱

نامه‌های سرگشاده به شاه اولین قدم در راه تثبیت مطالبات رفرمیستی و تقلیل حدود مخالفت‌ها از شاه به دولت، بود. در ۲۲ خرداد ۱۳۵۶ سه تن از رهبران جبهه ملی، سنجابی، فروهر و بختیار، در نامه سرگشاده‌ای خطاب به «پیشگاه اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی» چنین نوشتند:

این همه ناهنجاری در وضع زندگی ملی را ناگزیر باید مربوط به طرز مدیریت مملکت دانست. مدیریتی که برخلاف نص صریح قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر جنبه فردی و استبدادی در آرایش نظام شاهنشاهی پیدا کرده است. در حالی که نظام شاهنشاهی خود برداشتی کلی از نهاد اجتماعی حکومت در پهنه تاریخ ایران می‌باشد که با انقلاب مشروطیت دارای تعریف قانونی گردیده...^۱

امضاکنندگان نامه فوق در ادامه این اظهارات خواسته‌هایی چون «تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیاء حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر» را از شاه طلب می‌نمایند.

این نامه را مهندس بازرگان نوشته بود؛ اما به علت اصرار وی برای امضای جمعی دیگر از اعضای نهضت آزادی و مخالفت سه تن مزبور، بازرگان نیز از امضای نامه خودداری کرد.^۲ در ۱۱ آبان ۵۶ در بیانیه‌ای تحت عنوان «درخواست‌های همگانی» خواست‌های فوق با تفصیل بیشتری در قالب مطالبه دمکراسی و کاستن فشار و اختناق اجتماعی - سیاسی تکرار شد.^۳ بیانیه مذکور را سران نهضت آزادی، ملی‌گرایان و گروهی از روشنفکران و نویسندگان سکولار امضا کرده بودند. بازرگان، سحابی، صباغیان، نزیه، مقدم مراغه‌ای و سنجابی از امضاکنندگان این بیانیه بودند.

به زودی رسانه‌های غرب در گزارش وقایع ایران بر جبهه ملی و عناصر همفکر آن متمرکز شدند. مطبوعات و رادیوهای خارجی نظیر بی‌بی‌سی با رهبران جبهه ملی مصاحبه می‌کردند و از آن به عنوان بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین جناح اپوزیسیون رژیم شاه نام می‌بردند.

با اوج‌گیری انقلاب و آشکار شدن نشانه‌های زوال رژیم شاه، آمریکا که در صدد جایگزینی نظام مطلوب و حافظ منافع خود برآمده بود، جبهه ملی را ذخیره و آلترناتیو اصلی رژیم شاه قرار داد. در اسناد لانه جاسوسی سیر تلاش‌های آمریکا برای این جایگزینی در طول انقلاب، مشاهده می‌شود. در این تلاش‌ها «نهیضت آزادی» هم، به طور مستقیم حضور داشته و موافقت

۱. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۲، صص ۵۲۴ و ۵۲۵

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، صص ۲۱۵ تا ۲۱۸

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر اول، نهضت آزادی، ۱۳۶۲، صص ۲۱۱ تا ۲۱۹

و همراهی خود را با جایگزینی ملی‌گراها به آمریکایی‌ها ابراز داشته است.^۱ سولیوان سفیر آمریکا در گزارش خود به وزارت امور خارجه دولت متبوع خویش می‌نویسد:

... اقداماتی در دست است تا از طریق دستکاری در افکار عمومی، جبهه ملی با زیرکی رهبری مخالفین را از دست خمینی بیرون آورد. شاه معتقد است که می‌تواند با جبهه ملی در مورد تشکیل یک سلطنت مبتنی بر قانون اساسی مذاکره کند ولی با خمینی هرگز.^۲

دکتر حبیب‌الله پیمان، رهبر گروه جنبش مسلمانان مبارز، که در دوران انقلاب ارتباطات وسیعی با فعالان سیاسی داشت و از نزدیک با سران جبهه ملی و نهضت آزادی آشنا و مرتبط بود، در نامه‌ای به امام خمینی در ۲۹ مهر ۵۷ درباره جبهه ملی چنین نوشت:

جبهه ملی نان و جبهه دکتر مصدق و نهضت ملی ایران را می‌خورد، به همین دلیل معروفیت ملی و جهانی دارد. قدرت عمل آن بسیار محدود است و نقش تعیین‌کننده‌ای در جنبش کنونی [= انقلاب اسلامی] ندارد. اما محافل خارجی و حتی داخلی برای تضعیف جنبش اسلامی و به دلیل خطر کمتری که از جانب آنها احساس می‌کنند و شناسایی روشن‌تری از خواست‌های آنها دارند، با پر و بال بیشتر دادن در اخبار و تبلیغات خود، آنها را بیش از آنچه هستند بزرگ کرده سعی می‌کنند نقش رهبری به آنها بدهند و در مقابل، رهبری اصیل جنبش اسلامی را کوچک و ناچیز بشمارند. محافل لیبرال غرب و به خصوص اروپا که معمولاً آزادیخواه غیرمذهبی هستند به جبهه ملی که خصلت‌های انقلابی و مذهبی ندارند بیشتر علاقه‌مندند و آن را در برابر رژیم، مورد حمایت قرار می‌دهند.^۳

جبهه ملی، چند ماه قبل از پیروزی انقلاب، به هنگام تجدید فعالیت، در مرامنامه خود اعلام کرد:

جبهه ملی خواستار... احیاء حقوق ملت بر طبق اصول پیش‌بینی شده در قانون اساسی و متمم آن و اعلامیه جهانی حقوق بشر است.^۴

اما در آستانه پیروزی انقلاب، سنجابی، رهبر جبهه ملی ایران، حمایت کامل خود و یارانش را از رهبری و اهداف امام خمینی، که آشکارا بر نفی سلطنت و قانون اساسی مشروطه استوار

۱. تلاش آمریکا برای حفظ سلطنت به کمک ملی‌گرایان و رد پای نهضت آزادی در آن، در فصل «نهضت آزادی و سلطنت» به طور دقیق و مستند مطرح شده است.

۲. اسناد لانه جاسوسی، ش ۱۳، ص ۳

۳. شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، [بدون نام ناشر، چاپ خارج از کشور]، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۵۱۳

۴. جزوه اصول هدف‌های جبهه ملی ایران، تابستان ۱۳۵۷، ص ۲

بود، اعلام کرد.

وی در مصاحبه با بی‌بی‌سی گفت:

حضرت آیت‌الله خمینی مبارزات کنونی مردم مسلمان ایران علیه نظام استبدادی را رهبری می‌کنند. جبهه ملی از همان ابتدا همانطور که خط‌مشی وی بوده است، در این مبارزه انقلابی شرکت جسته و از رهبری داهیانۀ ایشان پیروی نموده است... راه ما با راه حضرت آیت‌الله خمینی در مبارزه علیه استبداد و سلطه خارجی یکی بوده است.^۱

همچنین بعدها دکتر سنجابی در تجلیل و توصیف امام خمینی و اهداف جبهه ملی تعبیر شگفتی بیان می‌کند:

... در جبهه ملی گفتم یک مجله خارجی امام را مرد سال خطاب کرده است. ما امیدواریم که ایشان علاوه بر مرد سال، مرد قرن و حتی امیدواریم برای افتخار ملت ایران، ایشان مرد هزاره باشد. از زمان غیبت امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه تاکنون مقتدایی به این بزرگی در عالم تشیع و شاید در عالم اسلام به وجود نیامده است که در جهان اسلام شعار حمایت از مستضعفان را سر دهد و آن را یک شعار جهانی قرار دهد.^۲

جبهه ملی، بختیار و آخرین دولت شاه

در امتداد تلاش‌های آمریکا برای ایجاد انحراف در مسیر نهضت اسلامی مردم ایران، شاپور بختیار، یکی از سران جبهه ملی، روی کار آمد تا با استفاده از نام دکتر مصدق، سلطنت پهلوی را از نابودی و فروپاشی نجات بدهد.

به رغم مخالفت تاکتیکی سران جبهه ملی با بختیار، روشن بود که اگر بختیار بتواند بر ناآرامی‌ها غلبه کند و دولت خویش را مستقر کند، جبهه ملی و گروه‌های هم‌سو با آن پیروز میدان محسوب خواهند شد. استمپل مأمور سیاسی سفارت آمریکا می‌نویسد:

... در مورد نقش ایالات متحده بین مخالفین شکاف افتاده بود. در یک سو جبهه ملی و نهضت آزادی ناخشنود بودند از اینکه ایالات متحده برای به وجود آمدن یک مصالحه قابل قبول [با رژیم شاه] کمک بیشتری نمی‌کند. از سوی دیگر رهبران مذهبی در اطراف آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله طالقانی اجتماع کرده بودند و هیچ فایده‌ای از ایالات متحده نمی‌دیدند، و در عوض خط خمینی را تصریح می‌کردند و اظهار می‌داشتند که نهضت اسلامی مخالف دولت جدید

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۸، ص ۴

۲. همان، ۱۳۵۸/۱۲/۲، ص ۱

است چرا که بختیار از «شاه غیرقانونی» فرمان گرفته است.^۱

بازرگان و بختیار

مهندس بازرگان، در مصاحبه‌ای با خبرنگاران داخلی و خارجی در ۳ بهمن ۱۳۵۷، می‌گوید: در مورد دکتر بختیار باید بگویم که من او را از ۳۴ سال پیش می‌شناسم و با هم در نهضت مقاومت و در جبهه ملی همکاری داشته‌ایم. او مردی وطن‌پرست، بسیار منطقی و دارای تشخیص درست است.^۲

ارادت مهندس بازرگان به بختیار از جمله عواملی بود که بعدها این سوءظن را در مورد بازرگان برانگیخت که وی در فرار دادن بختیار دست داشته است. بعد از پیروزی انقلاب، دکتر صالح‌خو سخنگوی کمیته ارتباط با مطبوعات از جانب دولت موقت، ضمن تأیید دستگیری بختیار اعلام کرد: «از نخست‌وزیر سابق بازجویی خواهد شد و در صورت بی‌گناهی بلافاصله آزاد می‌شود».^۳ هنوز برخی از ابعاد مخفی شدن و چگونگی فرار بختیار در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. پسر شاپور بختیار در همان زمان، دوستی نزدیک سی‌ساله پدرش و مهندس بازرگان را یادآور شد و اظهار امیدواری کرد که بازرگان جان پدرش را حفظ کند.^۴

آقای قاسم صالح‌خو، از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان و از مرتبطان نزدیک دکتر یزدی در آمریکا در سال ۵۷، از طرف دولت موقت رسماً به خبرنگاران اعلام کرده بود که بختیار بازداشت شده ولی پس از فرار وی، آقای صالح‌خو نه سخن خود را تکذیب کرد و نه توضیحی در این زمینه داد. نامبرده در دهه شصت نماینده دولت ایران در صندوق بین‌المللی پول بود؛ و به گفته مهندس سبحانی، هر هفته اسناد و مطالبی را از واشنگتن برای وی ارسال می‌کرد و روابط نزدیکش را با برخی سران نهضت آزادی حفظ کرده بود. آقای صالح‌خو بعدها حاضر نشد توضیحی در این باره بدهد و در پاسخ پژوهشگرانی که با او تماس گرفته‌اند، ترجیح داده است که سکوت کند و روشن نسازد که چرا در بهمن ۱۳۵۷ به عنوان سخنگوی مطبوعاتی دولت موقت، در نخست‌وزیری بازداشت بختیار را رسماً تأیید کرده بود.

رسول مهربان، عضو قدیمی حزب ایران و از نزدیکان بختیار، درباره دوستی وی و مهندس

۱. درون انقلاب ایران، جان دی. استمپل، ترجمه منوچهر شجاعی، رسا، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۳۰

۲. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۴، ص ۳

۳. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۲۵، ص ۸

۴. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۲۵، ص ۸

۵. نیم قرن خاطره و تجربه، خاطرات مهندس عزت‌الله سبحانی، خاوران، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۲۱۳

بازرگان، چنین می‌گوید:

شاپور بختیار دوستی صمیمانه‌ای با بازرگان داشت. به طوری که حتی با یکدیگر شوخی هم می‌کردند و به همدیگر متلک می‌پراندند. من چندین بار این آقایان را در منزل اللهیار صالح دیدم. حتی در آن کارهایی که شاپور بختیار در شرکت هامون داشت کمک‌هایی هم از تشکیلات فنی مهندس بازرگان می‌گرفت.^۱

بختیار در کتاب خاطرات خود به نام یکرنگی ضمن اشارات متعدد به سابقه ارتباط با مهندس بازرگان، مدعی می‌شود که بازرگان در اغلب موارد با وی اشتراک مواضع سیاسی داشته و نسبت به امام خمینی بدبین بوده و هیچ‌گاه او را واقعاً قبول نداشته است و تصور می‌کرده پس از تشکیل دولت موقت، ایشان به قم خواهد بازگشت و اداره کشور و حکومت تماماً در اختیار بازرگان و دوستانش خواهد بود.^۲

بختیار می‌گوید نامه‌ای که در خرداد ۵۶ خطاب به شاه (با سه امضای سنجابی، بختیار، فروهر) منتشر شد در تدوین آن «آقای بازرگان هم دست داشت، از اشخاصی که بعد امضاء نکردند یکی ایشان بود».^۳

طبق سند ساواک در شهریور ۱۳۴۸، در مراسم عقد پسر شاپور بختیار با دختر مهندس کاظم جفرودی، شاهد دختر، مهدی بازرگان و شاهد پسر باقر کاظمی بوده است.^۴ البته علاوه بر دوستی نزدیک بختیار و مهندس بازرگان، مهندس جفرودی^۵ نیز از هم‌دوره‌های تحصیل بازرگان در پاریس بوده و به رغم حضور وی در مجلس هجدهم در بعد از کودتای ۲۸ مرداد و همکاری علنی با عاملان کودتا، ظاهراً در عالم رفاقت همچنان مورد عنایت بازرگان قرار داشته است.

شاپور بختیار در سال ۱۳۶۰ در مصاحبه‌ای در پاریس، این‌گونه از بازرگان یاد کرد:

ما با بازرگان سال‌ها هم‌زندان بودیم و با وجود اختلافات راجع به دخالت مذهب در سیاست، من او را آدم فاسدی هیچ‌وقت ندیدم. کج سلیقه‌ی‌ها و ضعفی هم که دارد مدیون همان دردی است که دارد که همه چیز را می‌خواهد با معادله مذهب حل کند.^۶

۱. هفته‌نامه کیهان هوایی، ۱۳۷۸/۱۲/۹، ص ۱۲

۲. یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه مهشید امیرشاهی، پاریس ۱۹۸۲، صص ۲۱۷ تا ۲۱۹

۳. سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، ص ۳۰

۴. گزارش ساواک ش ۲۰/۲۹۹۸۲ مورخ ۴/۸/۷۴، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۵. مهندس بازرگان خود نیز، مهندس جفرودی را از عاملان کودتای ۲۸ مرداد، مرتبط با بیگانه، و مخالف نهضت ملی برشمرده است. (شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، صص ۳۲۰ و ۳۲۱)

۶. سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، ص ۲۴، مصاحبه با رادیو ایران (خارج از کشور) در ۱۳۶۰

در گفتگوی دیگری بختیار به سابقه ۳۰ سال آشنایی با مهندس بازرگان اشاره می‌کند.^۱ بختیار مدعی است در جریان برنامه‌ریزی سفر به پاریس و ملاقات با امام (در دی‌ماه ۵۷) که به علت شرط‌گذاری امام برای استعفای بختیار پیش از ملاقات، لغو شد با مهندس بازرگان توافق کرده بود که او هم همراه وی به پاریس برود.^۲

بازرگان در دوران نخست‌وزیری خود در مصاحبه‌ای با اورینا فالاجی از خائن شمردن بختیار خودداری می‌کند؛ «فالاجی: پس شما هم او (بختیار) را یک خیانتکار می‌دانید؟ بازرگان: نمی‌توانم در این موضوع صحبتی کنم».^۳

در حالیکه برخی دوستان و وزرای خود بازرگان نیز به دفعات بر خیانت و فساد سیاسی بختیار تصریح کردند. روزنامه کیهان در مرداد ۵۸، در گزارش سخنرانی دکتر یزدی وزیر امور خارجه دولت بازرگان، این‌گونه تیتراژ زد:

«دکتر یزدی سند خیانت بختیار و رابطه او با آمریکا را فاش ساخت».^۴

مهندس هاشم صباغیان، از رهبران نهضت آزادی و وزیر کشور دولت موقت بازرگان، نیز «در یک مصاحبه اختصاصی با خبرگزاری پارس... با تأکید بر اینکه شاپور بختیار نخست‌وزیر انتصابی شاه مخلوع عنصر فاسدی بوده است گفت: ... به نظر من جنایت و خیانتی که بختیار در مدت کوتاه نخست‌وزیری خود به ملت ایران کرد باعث روسفیدی تمام جانین رژیم گذشته شده، ...»^۵

اسناد روابط مشکوک شاپور بختیار با انگلستان در دوران نهضت ملی شدن نفت از خانه سدان رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس به دست آمده بود و حتی در یک تحلیل سیاسی از سوی نهضت آزادی در دی‌ماه ۱۳۴۰ بعد از شرح علایق آمریکا به جبهه ملی بدان حد که «سیاست آمریکا قصد داشت از جبهه ملی تا آنجا حمایت کند که جبهه ملی به مجلس نماینده بفرستد و شاید تا آنجا به پیش رود که جبهه به قدرت برسد»^۶، شاپور بختیار را نماینده جناح انگلیسی در

۱. همان، ص ۴۵

۲. بختیار می‌گوید «سه چهار نفر قطعی است» که مانع این ملاقات با امام شدند. او بنی‌صدر، همسر و آقای سنجابی، و همسر و آقای داریوش فروهر را نام می‌برد و می‌گوید «اینها روی آن کوتاه‌نظری، روی حقارت و تُنک مایگی که دارند، نتوانستند ببینند کاری انجام بشود و آنها سهمی نبرند.» (سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، ص ۲۷)

۳. همان، ص ۲۶

۴. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۷/۲۲، ص ۴

۵. کیهان، ۱۳۵۸/۵/۱۶، ص ۲

۶. آیندگان، ۱۳۵۸/۵/۱۱، ص ۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۵/۱۱، ص ۲

۷. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۲، ص ۳۳۰

جبهه ملی می‌شمارد که با حمله به آمریکا سعی در بهم زدن روابط جبهه ملی و آمریکا دارد.^۱ مهندس بازرگان در زمانی از صحبت کردن پیرامون بختیار ابا داشت که علاوه بر مسئولیت وی در حوادث منجر به کشتار مردم در حکومت ۳۷ روزه‌اش، برخی اسناد دربارهٔ او در مطبوعات بعد از انقلاب انتشار یافته بود. از جمله اسناد طرح قتل امام^۲ و بازداشت عمومی رهبران مبارزه و سرکوب خونین انقلاب در ۲۱ بهمن، و موافقت و همراهی بختیار با این طرح، فاش شده بود. اسناد مذاکرات بختیار با سپهبد مقدم، رئیس ساواک، در یکی از جراید مرداد ۵۸ به چاپ رسیده بود که بختیار صریحاً گفته بود:

خمینی پیش افتاده است و فعلاً کاری نمی‌شود کرد... ما برای اینکه بتوانیم رهبری جنبش را از اختیار او خارج کنیم باید منتظر فرصت و زمان باشیم... و در فرصت مناسب او را کنار زنیم.^۳ بعدها سند دیگری از ساواک منتشر شد که مذاکرات خصوصی بختیار پیرامون وضعیت جبهه ملی و نظرات جبهه نسبت به بازرگان و نهضت آزادی را در آذرماه ۵۷، نشان می‌داد: رهبران جبهه ملی به طور کلی عقیده دارند که در «شرایط کنونی» نهاد سیاسی قدرتمند و محکمی نیست که بتواند علیه خمینی مبارزه مؤثری بکند و لذا لازم است که با شیوه‌های زیرکانه در مقابل او زمینه‌های تدریجی مبارزه را فراهم نمود و این تنها راه‌هایی از بن بست کنونی است. در رابطه با همین عقیده است که مهدی بازرگان و اعمال او مورد تأیید جبهه ملی نیست. بازرگان موضع خود را مشخص نمی‌کند و به نحو آشکاری تردید و دورنگی نشان می‌دهد. از یک سو خود را مخالف نظریات خمینی و نمود می‌کند و از سوی دیگر در اعلامیه‌هایش حتی شدیدتر از خود خمینی، گفته‌های او را تکرار می‌نماید. بازرگان از نظر سیاسی فرد باثباتی نیست و لذا جبهه ملی با نظرات سیاسی او موافقتی ندارد. اعلامیه‌های نهضت آزادی که معمولاً انشاء آن از عوامل افراطی و بی‌مایه است و به بازرگان تحمیل می‌شود، در واقع به اصطلاح اقدامی است که طی آن نهضت آزادی روی دست جبهه ملی بلند می‌شود و محتوا و ارزشی ندارد. کوشش سران جبهه ملی بر آنست که حساب مهدی بازرگان و جمعیت نهضت آزادی را از جبهه ملی جدا نمایند.^۴

۱. همان، صص ۳۳۰ و ۳۳۱

۲. طرح قتل امام، ابتدا در سال ۱۳۹۴، از سوی روزنامه انگلیسی گاردین فاش شد. شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر رژیم شاهنشاهی، از مأموران موساد در تهران خواسته بود امام خمینی را به قتل برسانند. به گزارش گاردین (۵ ژوئن ۲۰۱۵) یوسی آفر، مأمور مقیم موساد در تهران، ۳۳ سال پس از خروج از موساد، این موضوع را در کتابش به نام اسرائیل در جستجوی متحدان خاورمیانه‌اش (Periphery: Israel's Search for Middle East Allies) افشا کرد.

۳. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۵/۱۶، ص ۲

۴. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۷/۱۱/۱۳، ص ۸

درباره نقش و رفتار جبهه ملی در قبال انقلاب، چنگیز پهلوان چنین می‌نویسد:

در آستانه انقلاب، رهبری این جبهه با اتخاذ روش‌های مبهم و دوپهلوی در برابر نظام موجود و نظامی که می‌رفت از انقلاب سربر آورد، این جبهه را یکسره در معرض موقعیتی ناآشنا و نامشخص قرار داد. جبهه‌ای‌ها که تفکر انقلابی منسجمی نداشتند و بسته به موقعیت‌ها به انقلاب علاقه نشان می‌دادند در مقابل توفان انقلابی و تندروی‌های رایج در جامعه به عنوان سازمانی محافظه‌کار، تمامی موقعیت خود را از دست دادند و به انزوا کشیده شدند. فعالیت‌های پس از انقلاب این جبهه آمیخته بود با تفرقه درونی، ابهام در آرمان‌ها و تفکرات عرفی ناروشن و نامنظم. در نتیجه جبهه [ملی] به صحنه‌ای وارد شد، یعنی انقلاب اسلامی، که متعلق به آن نبود و در آن حتی به اندازه نهضت آزادی هم نقشی به عهده نداشت... جبهه [ملی] با یکی دو موضع‌گیری به ناچار رویاروی انقلاب قرار گرفت.^۱

نهضت آزادی و فراخوان جبهه ملی برای آشوب

در اواخر خرداد ۶۰، همزمان با عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و طرح «بررسی عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور» در مجلس، و علنی شدن ائتلاف منافقین و مارکسیست‌ها و ملی‌گرایان، جبهه ملی طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد که «انقلاب بزرگ ملت را از کلیه هدف‌های بنیادی خود منحرف کرده‌اند»^۲ و سه لایحه «قصاص، احزاب، و بازسازی» را موجب «پایمال نمودن شخصیت انسانی ملت» توصیف نمود.^۳ جبهه ملی، مردم را به راهپیمایی اعتراض‌آمیز در بعدازظهر ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ دعوت کرد. قرار بود فردای آن روز در جلسه ۲۶ خرداد مجلس شورای اسلامی پیرو درخواست ۱۲۰ نماینده، دوفوریت طرح عدم کفایت رئیس‌جمهور (بنی‌صدر) به بحث و رأی‌گیری گذارده شود. به نظر می‌رسید اعلام راهپیمایی جبهه ملی، علاوه بر ایجاد فشار اجتماعی علیه مجلس، مقدمه و آزمون شورش بزرگ‌تری بود تا در صورت موفقیت، به وسیله سازمان مجاهدین خلق و بقیه گروه‌های حامی بنی‌صدر طی روزهای بعد تکرار شود و زمینه آشوب گسترده برای براندازی حاکمیت پیرو خط امام فراهم گردد.

صبح ۲۵ خرداد، مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و دکتر کاظم سامی در یک نامه

۱. هفته‌نامه راه نو، سال اول، ش ۶، ۱۳۶۷/۳/۹، ص ۸

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۳/۲۶، ص ۴

۳. نشریه پیام جبهه ملی، ش ۷۶، ۱۳۶۰/۳/۱۶، ۷۷، ۱۳۶۰/۳/۱۹، ص ۱

مشترک اعلام کردند در اعتراض به عدم امنیت و وجود سانسور و ادامه توقیف چند روزنامه (از جمله روزنامه بنی صدر، روزنامه نهضت آزادی و روزنامه مجاهدین خلق) از شرکت در جلسه علنی مجلس خودداری خواهند نمود.^۱

مجاهدین خلق، حزب رنجبران، چریک‌های فدایی اقلیت و سایر گروه‌های ضد انقلاب به طور مستقیم یا غیرمستقیم پشتیبان و زمینه‌ساز حرکت جبهه ملی بودند. این جریان با هماهنگی گروهک‌های ضد انقلابی، طوری طرح‌ریزی شده بود که می‌توانست مبدأ حرکت‌های شورشی بعدی برای مقابله صریح‌تر با کلیت نظام جمهوری اسلامی قرار گیرد. دکتر کریم سنجابی، رئیس هیأت رهبری جبهه ملی، بعدها در خاطرات خود در مورد دعوت به راهپیمایی ۲۵ خرداد با رعایت ملاحظات امنیتی و سیاسی و پنهان‌سازی برخی ابعاد ماجرا، چنین می‌گوید:

ما می‌خواستیم در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ به مناسبت یکصدمین سال تولد دکتر مصدق^۲ اجتماع و تظاهرات و در صورت امکان راهپیمایی بزرگی ترتیب بدهیم... مسئولان جبهه ملی از اوایل خردادماه در حال نیمه اختفا بودند و شورا و کمیته مرکزی ما در محل‌های مختلف به صورت پنهانی تشکیل می‌گردید و با همه خطرات و محظوراتی که متوجه ما بود بر تصمیم خود در برگزاری تظاهرات راسخ بودیم... مجاهدین خلق هم به ما گفتند که اعلامیه مخالف علیه آن نمی‌دهند... در این موقع اختلاف مجلس و بنی صدر به حد اعلای رسیده بود. چند روز قبل از ۲۵ خرداد ما خانه‌های خود را ترک کردیم و به حال اختفای مطلق افتادیم و در حال اختفا بودیم...^۳

از اردیبهشت ماه ۱۳۶۰، همزمان با طرح لایحه قصاص در مجلس شورای اسلامی، جبهه ملی، همراه با سایر گروه‌های مارکسیستی و التقاطی، تبلیغات شدیدی علیه لایحه مزبور آغاز کرد. نشریه پیام جبهه ملی، ارگان رسمی این گروه، در اواخر اردیبهشت ۶۰، این تیتراژ را در صفحه اول درج کرد: «لایحه قصاص را منطبق با اصول اسلامی و انسانی نمی‌دانیم»^۴ از اوایل خرداد ۶۰، نشریه مزبور، درج سلسله مقالاتی تحت عنوان «تحلیلی بر لایحه قصاص» را آغاز

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۳/۲۶، ص ۱۱

۲. در هیچ‌یک از فراخوان‌ها و اطلاعیه جبهه ملی برای راهپیمایی ۲۵ خرداد ۶۰، کوچک‌ترین اشاره‌ای به نام دکتر مصدق و یا سالروز تولد وی نشده است. ضمناً طبق دو تاریخ تولد ذکر شده برای مصدق (۱۲۵۸ و ۱۲۶۱ ش)، سال ۱۳۶۰ مصادف با یکصدمین سال تولد وی نبوده است. طبق دستخط دکتر مصدق، وی در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ متولد شده که آنهم با ۲۵ خرداد ۱۳۶۰، مناسبتی نداشت. (خاطرات و تألمات مصدق، ص ۴۲۰) ولی ایرج افشار در سال ۱۳۵۹ با محاسبات خود نشان داد که مصدق اشتباه کرده و تاریخ صحیح، ۲۶ خرداد ۱۲۶۱ شمسی بوده است. (همان، ص ۴۱۸)

۳. همان، ص ۳۴۶

۴. نشریه پیام جبهه ملی، ش ۷۰، ۱۳۶۰/۲/۲۲، ص ۱

کرد.^۱ هم‌زمان و هماهنگ با ائتلاف لیبرال تروریستی بنی‌صدر و سازمان مجاهدین خلق، جبهه ملی از ۱۲ خرداد ۶۰ تبلیغات برای «میتینگ و راهپیمایی» ۲۵ خرداد را آغاز کرد، و در اولین فراخوان، درباره لایحه قصاص چنین اعلام موضع کرد:

لایحه قصاص، بازی با حیثیت انسانی و نابودی شأن آدمی و اختلال در عدالت قضائی است.^۲
در فراخوان دوم با عبارت دیگری این موضع تکرار شد:

در شرایطی که با مطرح کردن لوایحی چون لایحه قصاص، لایحه احزاب و لایحه بازسازی، حیثیت انسانی ملت ستمدیده ایران را لگدمال می‌کنند.^۳

در فراخوان سوم و اطلاعیه نهایی هم مجدداً این موضع تکرار شد و آشکارا به لایحه قصاص توجه و تأکید خاص و بارزی ابراز شد.^۴

نشریه مجاهد، ارگان سازمان مجاهدین خلق، هماهنگ با مواضع جبهه ملی درباره لایحه قصاص، دو هفته قبل از اعلام راهپیمایی، در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی لایحه قصاص»، آن را رد و محکوم کرده بود.^۵

امام خمینی با تکیه بر خط فکری حاکم بر جبهه ملی و مقالات و مواضع قبلی آن در مخالفت با لایحه قصاص، راهپیمایی جبهه ملی را مقابله صریح با نص قرآن کریم و ضروری اسلام دانست.^۶ آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله نجفی مرعشی، نیز بدون آوردن اسم جبهه ملی، منکران لایحه قصاص را مرتد اعلام کردند. به گفته یوسفی اشکوری «اظهار نظر مراجع دینی یادشده، تلویحاً به معنای ارتداد جبهه ملی تفسیر شد».^۷

امام خمینی در رمضان تاریخی خود در روز ۲۵ خرداد، خطاب به نهضت آزادی چنین گفت:

... این‌هایی که پیوند کرده‌اند با جبهه [ملی]، پیوند کرده‌اند با این منافقین، پیوند کرده‌اند با

منحرفین. من با اینها کار دارم که شمایی که متدین هستید و مدعی تدین، چه توجیهی از این

معنادارید...؟

۱. همان، ش ۷۵، ۱۳۶۰/۳/۱۲، ص ۱

۲. همان.

۳. همان، ش ۷۶، ۱۳۶۰/۳/۱۶، ص ۱

۴. همان، ش ۷۷، ۱۳۶۰/۳/۱۹، ص ۱

۵. نشریه مجاهد، ش ۱۲۲ و ۱۲۳

۶. بهزاد نبوی، که در خرداد ۶۰ وزیر مشاور و از مسئولان سطح بالای امنیتی کشور بود، گفته است که در ماجرای ۲۵ خرداد، سازمان مجاهدین خلق می‌خواست «تمام نقاط حساس شهر را تصرف کند که با سخنرانی تاریخی امام، آن اجتماع برچیده شد.» (روزنامه نشاط، ۱۳۷۸/۱/۳۱، ص ۲)

۷. در تکاپوی آزادی، حسن یوسفی اشکوری، نشر قلم، ۱۳۷۹، ج ۱، قسمت ۲، ص ۵۲۰

در مقابل این اعلامیه جبهه ملی که مخالف نص قرآن مجید است و شما بعضی تان از مفسرین قرآن مجید هستید، در مقابل این دعوتی که مردم را دعوت کرده است به راهپیمایی در مقابل قانون الهی [آیا] دیگر تکلیف ندارید شما؟... وای به حال ملتی که ملی هاشون این باشد و متدینینی هم که اظهار تدین می کنند آن باشد... با این ها ما چه بکنیم، با این مقدس هایی که از اینها پشتیبانی می کنند و با هم ائتلاف کردند و با منافقین هم از اول ائتلاف داشتند، با این مسلمان های نماز خوان ما چه بکنیم؟

این که من گفتم درد دل خودمان را باید در میان بگذاریم برای این بود که سعدی از دست دوستان فریاد. ما این دوست نماها را چه بکنیم؟... خوب من با این جمعیت نماز خوان و متدین چه بکنم؟ من به اینها علاقه داشتم حالا به بعضی شان باز هم علاقه دارم با اینها تکلیفمان چی است؟ خوب چرا حسابتان را جدانمی کنید؟ من حالا باز عرض می کنم به شما حسابتون را جدا کنید... جبهه ملی تکلیفش معلوم است. آن صریحاً ضد اسلام قیام کرده اما شمایی که مسلمان هستید و هیچ گاه نمی خواهید به ضد اسلام قیام کنید، این قدر هواهای نفسانیه زیاد شده است که نمی فهمید دارید چه می کنید... بیایید حساب خودتان را جدا کنید. آیا نهضت آزادی هم قبول دارد آن حرفی را که جبهه ملی می گوید؟ آنها هم قبول دارند که این حکم، حکم قصاص که در قرآن کریم و ضروری بین همه مسلمین است غیر انسانی است؟ آیا این نماز شب خوان ها این را قبول دارند یا نه؟ شک ندارم که قبول ندارند. خوب اعلام کنید. چرا ساکت نشستید؟

مگر نهی از منکر... فقط برای این است که دولت را خرد کنید و مجلس را خرد کنید؟^۱ با منکر می خواهید نهی از منکر کنید؟ کدام منکر؟ شما می فرمایید که آن کسی که دعوت می کند به اینکه بیایید با این حکم غیر انسانی اسلام راهپیمایی کنید، مسلمان ها بنشینند تماشا کنند سب به رسول الله بشود سب به قرآن هم بشود؟...

با این نماز خوان ها چه باید بکنیم همین نماز خوان هایی که حضرت امیر(ع)؛ نمی خواهم بگویم من حضرت امیر آنها خوارج، خیر، من هم مثل شما یکی از افراد ملت هستم، اما اینها همین جمعیت هایی هستند که حضرت امیر در مقابل آنها فشل شد نتوانست کاری بکند... من نظرم به این جمعیتی است که اینها را تأیید می کند. یک قدر اصلاح کنید خودتان را. آقا چرا برای دنیا آنقدر دست و پا می زنید؟ انسان اینقدر برای دنیا دست و پا بزند که این

۱. اشاره به اطلاعیه ها و مصاحبه ها و مواضع نهضت آزادی و سران آن علیه دولت شهید رجایی و اکثریت خط امامی مجلس شورای اسلامی.

جمعیتی که قرآن را سب می‌کنند و یک جمعیتی که کمونیست‌ها را دعوت می‌کنند برای ضدیت با اسلام، شما تأییدشان می‌کنید؟ شما ناهی از منکر و مفسر قرآن، خوب بیایید در مقابل اینها بایستید در مقابل اینها بگویید این امری که آنها گفتند کفر است، اینکه کسی بگوید حکم خدا غیر انسانی است، اسلام غیر انسانی است این کافر است، خوب شما بیایید این را بگویید.

من بسیار متأسفم، اینکه مرا به درد دل وادار می‌کند مقابله با این جمعیت است مقابله با آنی است که حضرت امیر را نگذاشتند کارهایش را انجام بدهد. اگر اینها واقعاً اعتقاد به اسلام دارند و لازم می‌دانند نهی از منکر کنند کدام منکری بالاتر از این است که بگوید حکم قرآن غیر انسانی است... این دسته‌ای که مسلمان هستند لیکن دید سیاسی‌شان ناقص است... در بعضی از این اشخاص هم من باید بگویم که اینها علم دارند لیکن عقلشان به اندازه علمشان نیست. اعمالشان هم معلوم است که چه به روز خودشان آوردند و چه کردند.

شما آقایانی که نهی از منکر را واجب می‌دانید و واجب هم هست جزو ضروریات اسلام است نباید این دوستان خودتان را نهی کنید؟ که به ضد قرآن حکم نکنند، دعوت نکنند به ضد قرآن... من آن دسته متدین را حالا هم عقیده بهشان دارم، در عین حالی که آنها هم ضربه دارند می‌زنند. من آنها را علی‌حده می‌کنم و از خدا می‌خواهم که اینها جدا بشوند از آن جمعیت‌ها جدا بشوند و وارد بشوند با سایر مردم، شنا نکنند به مقابل سیل، برخلاف سیل، سیل خروشان، شنا نکنند.

... شما بیایید حسابتان را از اینها که اعلام مقابله با اسلام در اطلاعیه‌شان کردند و کمونیست‌ها را دعوت کردند آن کمونیست‌ها که دشمن سرسختشان هستید... شما حسابتان را بیایید جدا کنید، همین امروز، دیر نشده است. همین امروز در رادیوی ایران اعلام کنید به اینکه این اعلامیه‌ای که جبهه ملی داده است... شماها که اسلام را قبول دارید و می‌دانم که قبول دارید، شما نهی از منکر را واجب می‌دانید و می‌دانم که واجب می‌دانید، اگر شیطان باطنیت بگذارد که عقلتان عمل بکند، شما بیایید همین قضیه را محکوم کنید. رادیو بعد از ظهر را ما باز کنیم گوش کنیم ببینیم که نهضت آزادی اعلام کرده است که این اطلاعیه جبهه ملی کفرآمیز است، قرآن را سب کرده... آقایانی که متدین هستند اعلام کنند به اینکه این دعوت به راهپیمایی، دعوت بر ضد اسلام است، چنانچه صریحش این است...

الآن هم من نصیحت می‌کنم، این جمعیت متدین نهضت آزادی را... شما و کلائی هستید در مجلس، محترم هستید، متدین هستید، جدا کنید حساب را از مردها. آنها مرتد هستند، جبهه

ملی از امروز محکوم به ارتداد است.^{۱۹}

در پاسخ به دعوت امام از نهضت آزادی برای جدا کردن حساب خود از جبهه ملی، به عنوان اولین عکس‌العمل، مهندس بازرگان طی تماسی با خبرگزاری پارس شرکت نهضت آزادی را در راه‌پیمایی آن روز تکذیب کرد.^{۲۰} دو روز بعد از سخنان امام، اطلاعیه‌ای از سوی نهضت آزادی منتشر شد. اطلاعیه با خطاب «هموطنان عزیز» چنین شروع می‌شد:

به دنبال بیانات امام در روز دوشنبه ۲۵ خرداد ۶۰ و سوء تعبیرها و برداشت‌های مغرضانه‌ای که برخی کج‌اندیشان در مطبوعات و رسانه‌های گروهی علیه نهضت آزادی از آن نموده‌اند، برای روشن شدن اذهان و رفع هرگونه ابهام و اتهام مراتب زیر به اطلاع می‌رسد.^{۲۱}

در این اطلاعیه نهضت آزادی، اعتقادات اسلامی نهضت مورد تأکید قرار گرفته، شرکت و اطلاع از جریان راه‌پیمایی جبهه ملی و ائتلاف با احزاب دیگر نیز تکذیب شده بود. «در مورد قصاص و لایحه پیشنهادی قصاص» نیز چنین توضیح داده شده است:

نهضت آزادی ایران به حکم اعتقاد به مبانی اندیشه اسلامی قصاص را از امور ضروری اسلام می‌داند و از آنجا که بارها در طول عمر مبارزات و فعالیت‌های اسلامی خود این اعتقاد را عملاً

۱. امام خمینی در ادامه سخنان خود تأکید کرد که اگر جبهه ملی اعلام کرد «به اینکه این اطلاعیه‌ای که حکم ضروری جمیع مسلمین را غیرانسانی خوانده، این اطلاعیه از ما نبوده... از آنها هم می‌پذیریم... توبه کنید، برگردید، توبه همه‌تان قبول است.» (کیهان، ۶۰/۳/۲۶، صص ۳ و ۹) در پی عدم پاسخ جبهه ملی به درخواست امام مبنی بر نفی موضع‌گیری ضد دینی اعلامیه قبلی خود، «گروه زیادی از مردم برای جلوگیری از برقراری این میتینگ در ساعات قبل از موعد تعیین شده در میدان فردوسی اجتماع کردند... جمعیت سپس مسیر خیابان انقلاب را به سوی میدان انقلاب و دانشگاه تهران در پیش گرفت و با فریاد شعارهایی بر علیه جبهه ملی و رئیس‌جمهوری [بنی‌صدر] به راه خود ادامه داد.» (کیهان، ۶۰/۳/۲۶، صص ۱ و ۲)

۲. روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۳/۲۶، ص ۳. صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۴، ص ۴۶۲

۳. روزنامه اطلاعات به مدیریت سید محمود دعایی در سرمقاله‌اش، اقدام جبهه ملی را حاصل طراحی «جبهه مؤتلفه ضد انقلاب» توصیف کرد و در مورد نقش نهضت آزادی و واکنش این گروه در قبال هشدار امام چنین نوشت: «مردم... چنین فهمیده‌اند که شخص آقای رئیس‌جمهور و متدینین نهضت آزادی نیز در این جبهه ائتلافی حضور دارند. به همین دلیل است که امام این دو را مجزاً از دیگران مخاطب قرار می‌دهد که علی‌رغم آنچه تاکنون کرده‌اید و علی‌رغم همه پیمان‌شکنی‌ها صفتان را از دیگران جدا کنید... با این همه منطق و استدلال، با این همه نصیحت و خضوع، با این همه صداقت و خلوص، با این همه تعریف از تدین متدینین و با این همه مهربانی و شفقت، که در سرتاسر گفتار امام محسوس بود، مع‌ذکب آقای بنی‌صدر و نهضت آزادی همچنان در اعلام مواضع صریح خود نسبت به اعضای جبهه ائتلافی و متحد ضد انقلاب ساکت‌اند. آنچه نیز نهضت آزادی در اطلاعیه کوتاه دیروزش اعلام کرد فی‌الواقع جز اعلام عدم حضور و عدم شرکت در راه‌پیمایی مزبور، چیزی نبود... بی‌آنکه بر اساس سخنان امام در برابر مرتدین، منافقین و دیگر اعضای جبهه مؤتلفه ضد انقلاب، صریحاً موضع‌گیری کند.» (اطلاعات، ۶۰/۳/۲۶، ص ۲) روزنامه کیهان، به مدیریت سید محمد خاتمی، نیز با انتقاد از کیفیت موضع‌گیری نهضت آزادی و مهندس بازرگان، آن رفتار را «زیرکانه و رندانه» و در عین حال «ناشیانه» توصیف کرد. (کیهان، ۶۰/۳/۲۶، ص ۱۲)

۴. روزنامه اطلاعات، فوق‌العاده، ۱۳۶۰/۳/۲۵، ص ۲. روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۳/۲۶، ص ۱۲

۵. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۳/۳۰، ص ۱۱. روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۴/۲، ص ۱۴

نشان داده هرگز انتظار آن را نداشته است که با چنان سوابق روشنی احتیاجی باشد درباره هر یک از مسائل اساسی اسلامی جداگانه اعتقادات خود را بیان کند. آنگاه قصاص را به طور مشروط و لایحه قصاص را منوط به طی مراحل قانونی تصویب، تأیید می‌کند.^۱

نهضت آزادی با اظهار بی‌اطلاعی (!) از راهپیمایی و تکذیب کلی ائتلاف، علناً از اتخاذ موضع صریح علیه جبهه ملی خودداری کرد. و در واقع برخلاف مقصود امام، نهضت آزادی حساب خود را از جبهه ملی جدا ننمود. بعد از این گریز زیرکانه از اعلام مواضع روشن نسبت به جبهه ملی، امام در یک سخنرانی دیگر نهضتی‌ها را مورد عتاب قرار داد و چنین گفت:

... من به شما عرض کردم که یک مطلبی که برخلاف ضرورت اسلام است و برخلاف نص قرآن است و از یک گروهی صادر شده است با اسم و رسم، من دعوت کردم از اینها حسابتان را جدا کنید، چرا شما نکردید؟... شما الآن وقت دارید، وقت توبه باقیست، وقت جدایی از گروه‌هایی که به ضد اسلام قیام کردند باقیست. یک قدم روی هوای نفس بگذارید، یک قدم روی خواسته‌های شیطانی خود بگذارید و اعلام کنید به اینکه این کسانی که اعلامیه جبهه ملی را داده‌اند و بر ضد اسلام اعلامیه داده‌اند و ارتباط برای هر کدام از آنها ثابت بشود که به اطلاع آنها بوده است این مطلب، مرتد شدند. شما از آنها تبری کنید... من علاقه دارم به بسیاری از شماها و شما توجه ندارید، من باید بگویم که شماها با اینکه در سیاست بزرگ شدید شمس سیاسی ندارید، چنانچه آقای بنی‌صدر هم نداشت.^۲

علیرغم همه این تصریحات و تأکیدات امام، نهضت آزادی و بازرگان با سکوتی معنی‌دار از موضع‌گیری صریح امتناع کردند. شش ماه بعد از بیانات امام، مهندس بازرگان در ۱۵ آذر ۶۰، نامه‌ای راجع به جبهه ملی می‌نویسد:

نهضت آزادی در سال ۱۳۴۰ از جبهه ملی جدا شد و با آن آقایان اختلاف نظرهای سیاسی و روشی و حتی هدفی داشتیم ولی در مجموع آنها را خائن، صاحب سوءنیت و ضد اسلام و انقلاب نمی‌دانم و به طوری که در دادگاه نظامی گفته بودم خدمات ارزنده‌ای به کشور و مبارزات ملی کرده‌اند.^۳

۱. همان.

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۰/۴/۲، ص ۱۴. صحیفه امام، ج ۱۴، صص ۴۹۱ تا ۴۹۲

۳. مکاتبات آیت‌الله صدوقی با مهندس بازرگان، نهضت آزادی ایران، مرکز نشر، ۱۳۶۰، ص ۱۵

مهندس بازرگان در سخنان و نوشته‌های خود، وفاداری خویش را به جبهه ملی حفظ نمود و با کمال ارادت از سران آن یاد می‌کرد و مکرراً موضع نظام جمهوری اسلامی در قبال جبهه ملی را محکوم می‌نمود. در کتابی که به تاریخ بهمن ۶۲ از سوی بازرگان به چاپ رسید درباره مخالفت با جبهه ملی چنین آمده است:

دشمنی با مصدق و با جبهه ملی و ملیون که خصلت و برنامه سیاست‌های استیلاگر خارجی انگلیسی و آمریکا و همچنین شوروی و احزاب مارکسیستی وابسته و غیروابسته به آن، بوده و هست، امر کاملاً طبیعی است... چیزی که باعث تعجب و تأسف است هم آوازه شدن طرفداران انقلاب و اسلام و جناحی از روحانیت تشیع با دربار و آمریکا و انگلیس و با کمونیسیم علیه کسی و گروهی است که در سیاست ضد استعماری و طرد استیلای خارجی بزرگ‌ترین موفقیت تاریخی را در تحقق آمال دیرینه مردم ایران و شکستن طلسم امپراطوری انگلستان به دست آوردند.^۱

در توضیح اظهارات بازرگان باید گفت که اساساً جبهه ملی‌ای که به زعم بازرگان توانست سیاست ضد استعماری و استیلای خارجی را طرد کند و آمال دیرینه مردم ایران، یعنی ملی شدن نفت، را محقق کند و طلسم امپراتوری انگلستان را بشکند، جبهه ملی‌ای بود که به روحانیت و مشخصاً آیت‌الله کاشانی، پشتگرم بود. آن موفقیت ناشی از حضور مردم و حضور مردم ناشی از حضور و حمایت روحانیت بود؛ و آنگاه که جبهه ملی خود را مستغنی از حمایت روحانیت دانست، با اندک بادی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از میان رفت.

رسول مهربان منشی الهیار صالح و عضو کمیته مرکزی حزب ایران، درباره تاریخچه عملکرد جبهه ملی چنین می‌گوید:

تاریخ جبهه ملی و حزب ایران از تشکیل آن در سال ۱۳۲۸ تا اعلام انحلال آن در سال ۱۳۶۰ جز خیانت به دکتر مصدق و سکوت و تسلیم در مقابل کودتا و دیکتاتوری و سر آخر، خیانت به جمهوری اسلامی، فصل درخشانی ندارد.^۲

۱. بازیابی ارزش‌ها، مهدی بازرگان، نهضت آزادی ایران، بهمن ۶۲، ج ۳، صص ۱۰۳ و ۱۰۴.
۲. روزنامه عصر آزادگان، ۱۳۷۹/۱/۲۸، ص ۵، مقاله رسول مهربان.

۲. تضاد و تردید در فکر و عمل

نهضت آزادی و سلطنت

پیچیدگی و تودرتویی، ویژگی برخی از مهم‌ترین مواضع نهضت آزادی در سال‌های پیش و پس از پیروزی انقلاب است. لایه‌های مختلف و متنوع و گاه متضاد، و متناقض مواضع نهضت آزادی در پاره‌ای از موارد، امکان دآوری‌های متناقض را پیش روی می‌نهد.

تبعیت از قانون اساسی مشروطه

در جلسه اعلام تأسیس، اصول مرامنامه نهضت آزادی این‌گونه اعلام می‌شود:

ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم.^۱

بدیهی است هنگامی که تبعیت از قانون اساسی به عنوان یک اصل در مرامنامه گنجانده شود احترام و پذیرش سلطنت مشروطه، که روح قانون اساسی رژیم سابق بود، از لوازم آن خواهد بود. بازرگان تأکید کرده بود:

تابع قانون اساسی ایران هستیم ولی منافی (نومن ببعض و نکفر ببعض) نبوده از قانون اساسی به

صورت واحد جامع طرفداری می‌کنیم.^۲

البته ۲۷ سال بعد از تأسیس نهضت، مهندس بازرگان اعلام می‌کند که تغییراتی که در دوره پهلوی در قانون اساسی مشروطه داده شده بود را قبول نداشته است؛ بدون آنکه سند یا شاهدهی بر ابراز این موضوع در سال‌های گذشته ارائه نماید.

بازرگان در سال ۶۷ در یک مصاحبه چنین گفت:

آن زمان میثاق و سند دیگری بین ملت و دولت وجود نداشت و به چیز دیگری نمی‌شد

استناد کرد. آن زمان نیز اساس قانون اساسی را قبول داشتیم و آن تغییراتی که شاه سابق و

۱. در بسیاری از نشریات عمومی نهضت آزادی منتشره در دهه شصت، «تابع قانون اساسی» حذف شده است.

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۱۷

۳. همان.

شاه اسبق در آن داده بودند مورد قبول ما نبود.^۱

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نهضت آزادی مدعی شد این منطبق که «در طی سالیان دراز مبارزه، تأکید بر اجرای قانون اساسی از طرف مبارزین به منزله قبول نظام سلطنتی بوده است، درست نمی‌باشد».^۲

برای موجه جلوه دادن این موضع، سعی شده است که تکیه بر قانون اساسی از سوی نهضت آزادی با برخورد امام خمینی در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب، مقایسه و قرین و همسان نمایانده شود.^۳ امام خمینی در سخنرانی ۱۱ آذر ۱۳۴۱ می‌فرماید:

این نکته لازم است یادآوری شود که استناد و تکیه ما روی قانون اساسی از طریق «الزُّمُّوهُمُ بِمَا أَلَزَّمُوا عَلَيْهِ أَنْفُسَهُمْ»^۴ می‌باشد، نه اینکه قانون اساسی از نظر ما تمام باشد. اگر علماء از طریق قانون حرف می‌زنند برای این است که اصل دوم متمم قانون اساسی تصویب هر قانون خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است والا، ما لَنَا وَالْقَانُونُ؟^۵ ما ئیم و قانون اسلام، علماء اسلام، علماء اسلامند و قرآن کریم، علماء اسلامند و احادیث ائمه اطهار، هر چه موافق دین و قوانین اسلام باشد ما با کمال تواضع به آن گردن می‌نهمیم و هر چه مخالف دین و قرآن باشد ولو قانون اساسی باشد ولو التزامات بین‌المللی باشد با آن مخالف هستیم.^۶

اما موضع نهضت آزادی درباره قانون اساسی سلطنت مشروطه، بر مبنای اعلام مؤکد اعتقاد و التزام به آن بود و در هیچ‌یک از اسناد نهضت، قرینه یا جمله‌ای که اعتبار قانون اساسی را در مقایسه با قرآن و اسلام قرار بدهد و پذیرش آن را به ضرورت زمان مجاز بشمرد، دیده نمی‌شود.

حسن نزیه، عضو هیأت مؤسس نهضت، در جلسه تأسیس، هدف نهضت آزادی ایران را احیاء و اجرای قانون اساسی «از نظر اجرای اصول دمکراسی و مشروطیت»، اعلام می‌کند.^۷ اعتقاد نهضت آزادی به قانون اساسی تا آن حد است که حتی مقارن پیروزی انقلاب اسلامی، که مرامنامه و اصول نهضت مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد، «قانون اساسی و متمم آن که به

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۶۷/۱۱/۲۴، ص ۲

۲. یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی، ص ۱۳۴

۳. همان.

۴. «آنها را ملزم کنید به آنچه که خودشان را بر آن ملزم می‌کنند»، اشاره به قاعده فقهی «الزام» مبتنی بر کلام امام موسی کاظم (ع) است.

۵. «ما را چه به این قانون؟»

۶. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۱۶

۷. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۲۶

بهای خون شهدای آزادی و استقلال ایران به دست آمده است با توجه به اصلاح آن که در جهت تحقق حاکمیت اساسی ملت ضرورت دارد» در کنار «اعلامیه حقوق بشر» دو پایه از پایه‌های سه‌گانه مرامنامه تجدیدنظرشده نهضت آزادی اعلام می‌گردد.^۱

«شاه باید بماند»

حسن نزیه، عضو هیأت مؤسس نهضت آزادی، در اولین جلسه تأسیس صریحاً می‌گوید: در رژیم سلطنت مشروطه شاه باید بماند، خاندانش نسل بعد نسل سلطنت کند و تنها عاملی که می‌تواند این امتیاز را برای یک سلسله سلطنتی حفظ نماید احتراز جدی شاه از قبول مسئولیت و اجتناب دائم او از طرفیت با دولت و مجلس و مردم و خارجیهاست.^۲ مهندس بازرگان هم در دفاعیات خود در دادگاه نظامی گفت:

نظریات ما هم در مورد سلطنت، هم بر رونق و دوام و مقام سلطنت خواهد افزود و هم اجازه تولید نیروهای فوق‌العاده ملی می‌دهد.^۳

اما آن نظراتی که به زعم بازرگان «بر رونق و دوام سلطنت» می‌افزود چه بود؟ نزیه در جلسه تأسیس می‌گوید:

...به نظر نهضت آزادی ایران، ضامن حفظ رژیم حاضر مملکت اجرای صحیح و کامل اصول مشروطیت، انتقال صدرصد قدرت تصمیم و اختیار به دولت، یک دولت برگزیده مردم می‌باشد به همان ترتیب که در کشورهای سلطنتی سوئد و انگلستان و دانمارک و بلژیک متداول است.^۴

دکتر یدالله سبحانی، نفر دوم مؤسسین نهضت آزادی، در بهمن ۴۱ در پاسخ به بازجویی ساواک چنین نوشته است:

ضدیت با مقام سلطنت هرگز و هیچ‌گاه نه در عقیده شخصی‌ام بود، نه در مرام نهضت آزادی است. اینجانب معتقد هستم سلطنت مشروطه برای این مملکت با موقعیتی که دارد، لازم است. البته سلطنتی که بنا به اصول مدون یعنی قانون اساسی باشد و خلاصه آنکه پادشاه بر دل‌های مردم رسوخ داشته و معاً و معنأً برای ترقی و تعالی این آب و خاک و مردم آن بکوشند.

۱. همان، ج ۱، ص ۵۷

۲. همان، ج ۱، ص ۲۷

۳. مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، ص ۱۱۶

۴. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۲۸

مهندس بازرگان نیز در محاکمه خود توضیح می‌دهد:

وقتی نهضت آزادی ایران مانند آقای دکتر مصدق و بنا به نصوص صریح قانون اساسی می‌گوید در مملکت مشروطه شاه سلطنت می‌کند نه حکومت، قصدش نه تنزل دادن مقام سلطنت است و نه خیانت کردن به ملت و مملکت^۱... در آن زمان که اعلیحضرت سلطنت می‌کردند در میان مردم محبوبیت داشتند.^۲

وی در بازجویی خود نیز بر این اعتقاد خویش، چنین تصریح کرده است:

نسبت به رژیم هم، جبهه ملی و نهضت آزادی و شخص اینجانب همواره طرفدار و تابع قانون اساسی و رژیم مشروطیت سلطنتی کامل بوده‌ایم. آنچه گفته و کرده‌ایم برای تحکیم آن است و رژیم دیگری را هیچ‌گاه نخواستیم و تبلیغ نکرده‌ایم.^۳

دکتر یدالله سبحانی هم در بازجویی دیگری چنین نوشته است:

مکرر این صحبت در هر محضر و اجتماعی پیش آمده، گفته‌ایم که با خصوصیات طبیعی و امروزی ایران، مصلحتی جز سلطنت مشروطه و احترام قانون اساسی آن نمی‌باشد. ما اگر غرض و نظر اهانت و پایین آوردن احترام مقام سلطنت را داشته‌ایم، نامه‌ای رسمی و سرگشاده از روی کمال خیرخواهی و خدمتگزاری به عنوان مقام ایشان نمی‌نوشتیم و راه‌های مضرى که به وسیله بدخواهان باز شده و ضرر آنها عاید مملکت و ملت و خود ایشان شده و می‌شود، نشان نمی‌دادیم. چگونه بگویم و اگر حمل بر ضعف نشود به قید قسم بگویم بزرگ‌ترین غصه ما بر این است که چرا پادشاه با احترام مملکت، وفادارانی را که جز خیر و مصلحت و اعتلای این مملکت و سرفرازی خود ایشان هیچ نظر ندارند از چاپلوسان و بدبختانه دشمنان به نظرشان فرق گذاشته نمی‌شود.^۴

نوع دفاعیات مکرر مهندس بازرگان در جلسات دادگاه سال ۱۳۴۳ در باب سلطنت، قابل تأمل و توجه است. گزارش ساواک، از چهل و یکمین جلسه دادگاه تجدیدنظر^۵ اعضای نهضت آزادی چنین است:

۱. مدافعان در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، ص ۱۳۲

۲. همان، ص ۱۳۵

۳. اداره دادرسی ارتش، بازجویی از مهدی بازرگان، جلسه سوم مورخ ۴۲/۲/۹ ص ۴ آخرین دفاع، پرونده بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۴. جلسه سوم بازجویی یدالله سبحانی، مورخ ۴۲/۲/۱۱، ص ۳، بازپرس: سرهنگ ستاد ناصر مقدم- اداره دادرسی ارتش (به اشتباه در سربرگ این صفحه ۴۲/۲/۱۱ ثبت شده ولی با توجه به اوراق قبلی و بعدی تاریخ صحیح ۴۲/۲/۱۰ می‌باشد)، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۵. این جلسه با حضور شصت نفر تماشاچی در ۳۴/۳/۶ در محل باشگاه درجه‌داران پادگان عشرت‌آباد برگزار شد.

به موضوع مذاکره با دکتر امینی نخست‌وزیر اسبق در مورد اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاه نسبت به وی بدین و همچنین نسبت به اسم مصدق آلرژی دارند پرداخته و اظهار داشت حالا می‌خواهم رفع آلرژی نموده و بگویم مصدق آن کسی است که ما درس علاقه‌مندی به قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی را از او فرا گرفته‌ایم... در سال ۱۳۳۲ که برای اولین بار به فرمانداری نظامی جلب گردیدم بازجو اظهار می‌داشت مقصود شما از اظهار تأسف راجع به ۲۸ مرداد مراجعت اعلیحضرت همایون شاهنشاه به وطن می‌باشد، و این موضوع باعث تعجب ما شده بود که چرا به ما تهمت وارد ساخته، و بایستی بگویند ما متأسفیم که چرا معظم‌له از ایران تشریف بردند.^۱

مهندس بازرگان در هفتادمین جلسه دادگاه تجدیدنظر، در آخرین دفاع خود اظهار داشت: ... ما طرفدار و مدافع قانون اساسی و سلطنت مشروطه بوده و می‌باشیم ولی با هرگونه غلو و زیاده‌روی مخالفیم. ما به پادشاه هم احترام می‌گذاریم و هم وجود سلطنتشان را برای ایران مفید و لازم می‌دانیم ولی سلطنت را یک مقام بشری و در طول سایر مقامات لشکری و کشوری می‌شناسیم و برای این مقام هم طبق قانون اساسی، حقوق و حدودی قائلیم و در همه جا گفته‌ایم شاه باید سلطنت کند نه حکومت.^۲

به گفته مهندس بازرگان، نهضت آزادی «فرازنده و بلندکننده شعار شاه سلطنت کند نه حکومت»^۳ بود که به ادعای وی «در آن زمان شعار بسیار خطرناک و موجب زندان افتادن و شکنجه دیدن بود»^۴ و «مترقی‌ترین و انقلابی‌ترین شعار بود»^۵ حال آن‌که جبهه ملی دوم از ابتدای اعلام موجودیت در تیرماه ۱۳۳۹، این شعار را در تراکت‌ها و اعلامیه‌های خود بارها مطرح نموده بود.^۶

این در حالی است که قضاوت دکتر ابراهیم یزدی در نامه‌ای به تاریخ مرداد ۴۰، درباره شعار «شاه سلطنت کند نه حکومت»، چنین است:

... امروز وقتی شعار «شاه بایستی سلطنت کند نه حکومت» در روزنامه مطرح می‌شود فکر کن

۱. گزارش ساواک، ۴۳/۳/۶، ص ۲، پرونده ۱۲۳۰۱۱، ج ۱، ص ۳۳۰، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲. گزارش ساواک، مورخ ۴۳/۴/۷، ص ۳، پرونده ۱۲۳۰۱۱، ج ۳، ص ۳۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۲۱۴

۴. همان.

۵. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۰، ص ۱۰، پانوش ۴، مقاله بازرگان.

۶. یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، ص ۵۳۳، متن کامل اعلامیه مزبور صص ۵۳۳ تا ۵۴۰؛ همان، متن کامل صص ۵۴۵ تا

۵۲۲؛ اعلامیه چاپی «قطع‌نامه‌های سیاسی نخستین کنگره کشوری جبهه ملی ایران»، پرونده جبهه ملی، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

چه حالی برای شخص دست خواهد داد... ۱. چه ضرورتی برای دادن چنین شعاری وجود داشت؟ ۲. چنین شعاری توسط دکتر مصدق یکی از نقاط ضعف او بوده است (حتی با توجه به شرایطی که مبارزه را شروع کرد)... برای جبهه ملی این حکم خودکشی است اگر بخواهد چنین شعاری بدهد.^۱

نامه سرگشاده به «شاه»

نهضت آزادی در آبان ۱۳۴۰ در اعلامیه‌ای «در خصوص فرمان مورخ بیست و چهارم آبان ماه ۴۰»، شاه^۲ را طرف خطاب قرار داد. اعلامیه مذکور با چهار نقل قول از سخنان و نوشته‌های شاه شروع می‌شود:

استظهار ما به الطاف الهی است که امیدواریم نظر مرحمت خود را با وجود اشتباهات و خطاهایی که مرتکب می‌شویم از ما باز نگیرد.

از نطق شاه به مناسبت افتتاح مجلس سنا در ۳۳/۷/۱۴

بشر برای وصول به حد اعلای رشد و تکامل فکری به آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی برای جبران اشتباهات خود نیازمند است. در این مورد پیامبر بزرگ اسلام به جامعه انسانی خدمات بسیار گرانبهایی کرده و آزادی فردی را یکی از اصول اساسی دین مبین اسلام اعلام فرموده است.

از پیام شاه به مسلمانان جهان به مناسبت ولادت حضرت رسول اکرم در ۴۰/۶/۷

عادت من آنست که از نظریات اشخاص مختلف به طرق مختلف آگاه شوم. از اشتباهات پدرم یکی این بود که در امور به آراء معدودی از مشاوران خود تکیه داشت که چون از او می‌ترسیدند حقایق را به سمع او نمی‌رساندند و به چاپلوسی و مداهنه می‌پرداختند.

از کتاب مأموریت برای وطنم

برای رسیدن به پایه یک جامعه مترقی در دنیایی که با سرعت رو به تکامل و پیشرفت می‌رود باید موجبات حکومت مردم بر مردم که اساس اصول دمکراسی است فراهم گردد. هر دقیقه

۱. نامه دکتر یزدی به دوست ساکن آمریکا با عنوان «سیدجان» مورخ ۲۱ آگوست ۱۹۶۱ مطابق ۳۰ مرداد ۱۳۴۰، ص ۲، موجود در پرونده ساواک، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. به نوشته یزدی، «سید» نام مستعار سیدمرتضی خاموشی عضو انجمن اسلامی دانشجویان برکلی در آمریکا، بود. وی پس از رها کردن نیمه‌کاره تحصیلات، در لبنان به سازمان مجاهدین خلق پیوست و در سال ۱۳۵۴، مارکسیسم را پذیرفت. نامبرده هنگام ورود به ایران در مرز طی درگیری مسلحانه، کشته شد. (یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران، ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، ۱۳۸۳، ص ۵۹۳)

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۹۵ تا ۱۰۳

از این فرصت مغتنم را از دست بدهیم برای ما و دولت و ملت گناهی عظیم خواهد بود.

از فرمان مورخ ۱۴۰/۸/۲۴

سپس بعد از این مطلع، چنین آمده است:

نهضت آزادی ایران... با توجه به اینکه اعلیحضرت ظاهراً میل دارند از نظریات اشخاص و

مقامات مختلف به وسایل گوناگون وقوف حاصل نمایند تا از اشتباه پدر فقید خود مصون

و برحذر بمانند به صدور این اعلامیه مبادرت می‌نماید.^۲

همچنین در تکرار چنین شیوه‌ای، نهضت آزادی در مرداد ۱۳۴۱ نامه سرگشاده دیگری به شاه می‌نویسد.^۳ به گفته مهندس بازرگان، نویسنده نامه نزیه بوده است.^۴ در «نامه سرگشاده نهضت آزادی ایران به اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی»^۵ تأکید شده بود: «ما با اتکاء به بیان اعلیحضرت در باشگاه مطبوعات آمریکا به این انتقاد خیر خواهانه و منصفانه اقدام کرده‌ایم.»^۶ در این اطلاعیه با تکیه بر سخنان شاه و مقامات، ضمن یادآوری عقاید نهضت آزادی درباره مسائل مختلف و از جمله سلطنت مشروطه، شاه بارها با واژه تشریفاتی و بسیار محترمانه «اعلیحضرتا»، مورد مخاطب قرار گرفته بود.^۷ در این اطلاعیه با توضیح مجدد عقاید و عملکرد دکتر مصدق، صریحاً «تصور ضد پهلوی بودن او» یک اشتباه و «قضاوت و تصور بی‌مورد»^۸ خوانده شد. و با نقل سخنان وی در مجلس پنجم پیرامون رضاخان، منظور دکتر مصدق این‌گونه تفسیر شد که او می‌خواسته است «از وجود اعلیحضرت فقید بر اثر نیل به مقام سلطنت مشروطه، سلب فائده و خدمت نشود».^۹

۱. همان، ص ۹۵

۲. همان، ص ۹۶

۳. در کتاب اسناد نهضت آزادی ایران کلمه «مفید» در عبارت «وجود مفید اعلیحضرت»، سانسور و حذف شده است در حالی که در اصل متن منتشره در آن زمان، عبارت مزبور وجود دارد.

۴. همان، صص ۱۳۳ تا ۱۵۶

۵. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۹/۵/۲۷، ص ۴

۶. به گزارش ساواک: «نامه سرگشاده مزبور وسیله مهندس بازرگان عضو مؤسس و رهبر جمعیت مزبور طرح و توسط حسن نزیه، وکیل دادگستری و مشاور حقوقی مدیرعامل سازمان بیمه‌های اجتماعی و عضو مؤسس دیگر جمعیت تدوین و به وسیله شخص ثالثی که تاکنون شناخته نشده و در جمعیت نهضت آزادی ایران هم‌تراز مهندس بازرگان و حسن نزیه می‌باشد، تصحیح گردیده است.» (گزارش مورخ ۱/۶/۲۴، پرونده ش ۱۲۳۸۱۱، ص ۱۶، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی)

۷. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۱۳۴ و ۱۵۶

۸. همان، صص ۱۳۸ و ۱۴۲ و ۱۴۶ و ۱۵۱ و ۱۵۶

۹. همان، صص ۱۵۰ و ۱۵۳

۱۰. همان، ص ۱۵۴

تکذیب

نهضت آزادی ایران، که پس از بازداشت سران و اعضای فعالش در بهمن ۱۳۴۱، فعالیت آن عملاً تعطیل گردید.^۱ در سال ۴۲ اطلاعیه کوتاهی به این شرح منتشر کرد:

تکذیب اعلامیه‌هایی که از سوی سازمان امنیت به نام نهضت آزادی منتشر شده است.

هموطنان ارجمند:

نهضت آزادی ایران از چاپ و انتشار اعلامیه‌های مجعولی که به نام این جمعیت و برخلاف مرامنامه و اساس تشکیلات نهضت به وسیله سازمان امنیت و دستگاه‌های دیگر دولتی منتشر می‌شود، اطلاعی نداشته و آنها را جداً تکذیب می‌کند. عوامل استعمار و دستگاه‌های دولتی جدیت می‌کنند که به وسایل ممکن این جمعیت را غیرقانونی اعلام کرده و موجبات ناراحتی

رهبران زندانی آن را فراهم نمایند.^۲

منظور از این «اعلامیه‌های مجعول» تراکت‌ها و اطلاعیه‌هایی بود که با مضامین ضد سلطنتی

و ضد شاهی به امضای نهضت منتشر شده بود.

به نوشته جلال‌الدین فارسی، که در تهیه و انتشار بسیاری از اطلاعیه‌های ضد سلطنتی مزبور مباشرت داشته، این اعلامیه تکذیب به دستور مهندس بازرگان از داخل زندان و توسط «دار و دسته غیرمذهبی، که خواهرزاده ایشان رحیم عطایی، عباس سمیعی، حسن نزیه، و فولادی جزوشان بودند» انتشار یافت.^۳

فارسی، در عین حال می‌گوید: «اعلامیه‌ها و بیانیه‌های ما هم از طریق یک واسطه با آقایان

طالقانی و بازرگان در زندان هماهنگ می‌شد.»^۴

با توجه به دفاعیات مهندس بازرگان در دادگاه و نفی و تکذیب اتهام ضد سلطنت بودن نهضت آزادی، انتشار این تکذیب‌نامه در ادامه خط رهبران اصلی نهضت بود. در واقع نهضت آزادی با این اعلامیه رسماً خود را از گردونه مبارزات مردمی روحانیت با رژیم شاه خارج ساخت.

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۲۴

۲. در اسناد نهضت آزادی ایران، تاریخ این اعلامیه به همان صورت مبهم درج شده، لیکن ترتیب چاپ آن، بعد از قیام ۱۵ خرداد قرار گرفته است. اما جلال‌الدین فارسی تاریخ صدور این اعلامیه را مقارن با دادگاه تجدید نظر بازداشتی‌های نهضت در بهار ۱۳۴۳ می‌داند که در نشر اسناد نهضت پس از انقلاب، تاریخ مزبور و برخی دیگر از تاریخ‌های انتشار اسناد، برای اغراض حزبی دستکاری و جابجا شده است. (زویای تاریخ، صص ۱۱۸ و ۱۲۳)

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۳۳۲

۴. زویای تاریخ، ص ۱۱۸

۵. روزنامه کیهان، ۱۳۷۹/۵/۳۱، ص ۱۰

در فروردین ماه ۱۳۴۳ نهضت آزادی با صدور اطلاعیه دیگری، به طور مشروح و با صراحت از مبارزات ضد سلطنتی، برائت می‌جوید.^۱ اعلامیه مزبور این‌گونه آغاز می‌شود:

به نام خدا،

هموطنان گرامی: نظر به مراجعاتی که اخیراً از طرف طبقات و اصناف مختلف مملکت نسبت به نهضت آزادی ایران شده و اظهار علاقه به اطلاع بیشتر از مرام و هدف نهضت آزادی ایران کرده‌اند، و نظر به اتهام و عنوان مسخره «اقدام علیه امنیت کشور و برهم زدن اساس مشروطیت سلطنتی» که زیر فشار سازمان امنیت بر هشت نفر از رهبران عالیقدر و فعال ما گذارده شده است، لازم دیدیم این بیانیه را برای استحضار افکار عمومی منتشر کنیم.^۲

در این اعلامیه مفصل، بر اعتقاد و التزام نهضت آزادی به قانون اساسی و سلطنت مشروطه تأکید شده است. فزاهایی از این اعلامیه چنین است:

... مردم ایران و جهان به خوبی می‌دانند که نهضت آزادی ایران برای خاطر استقلال و آزادی وطن و اجرای کامل قانون اساسی تأسیس گردیده...^۳

زندان طولانی سران نهضت و قطع ارتباط آنان با خارج و ممانعت از رهبری آنان در خارج از یک طرف، و تلقینات سوء سازمان امنیت و عوامل دستگاه حاکمه و ادعای نامخدوش و بی‌اساس دادستانی ارتش از طرف دیگر، تعبیرات بی‌جا و نسبت‌های ناروا به مرام و رویه نهضت آزادی را زیادتر ساخته و در علاقه‌مندان ایجاد ناراحتی‌هایی کرده که از پیوستن به صفوف آن‌بیم داشته‌باشند... ما کوشا در احیای حقوق اساسی ملت ایران بوده و قانون اساسی را میثاق آزادی و استقلال کشور خود دانسته و خواهان اجرای تمام اصول قانون اساسی و متمم آن هستیم... ما در عین آنکه سلطنت مشروطه را به منطق و مفهوم قانون اساسی و متمم آن قبول داریم پادشاه را نیز از مسئولیت مبرا می‌دانیم...^۴

... ما دکتر مصدق را صالح‌ترین رجال اخیر ایران و مظهر مبارزات ضد استعماری مشرق و آفریقا می‌دانیم... او پایبند و علاقه‌مند به حکومت مشروطه قانونی ایران بوده و برای حفظ احترام و دوام این شکل حکومت معتقد بود که: شاه باید سلطنت کند نه حکومت.^۵

با توجه به دو اعلامیه تکذیبیه و سایر شواهد و قرائن، اعلامیه‌هایی که با مضامین ضد

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۳۴۰ تا ۳۴۴

۲. همان، ص ۳۴۰

۳. همان.

۴. همان، ص ۳۴۱

۵. همان، ص ۳۴۳

سلطنت به نام نهضت آزادی منتشر شده است را فقط می‌توان نشانه‌ای از چنددستگی و اختلاف درونی، و یا تغییر مواضع تاکتیکی دانست.

جلال‌الدین فارسی بر آن است که نهضتی‌ها چون در فضای سیاسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران این نوع تراکت‌ها و اعلامیه‌ها را «افتخارآمیز» دیدند، «آنها را متعلق به خودشان قلمداد کرده و جزء «اسناد نهضت آزادی ایران» آورده‌اند»^۱

عزت‌الله سبحانی درباره چگونگی انتشار اطلاعیه‌های مذکور، و نیز شیوه اداره نهضت، پس از دستگیری سران، چنین گفته است:

پس از دستگیری مرحوم مهندس بازرگان، مرحوم طالقانی و دکتر سبحانی در بهمن ماه ۱۳۴۱ در عمل برنامه‌ریزی و اداره نهضت به دست جوانترها که بنده هم شامل می‌شدم، افتاد.^۲ جلال‌الدین فارسی نیز جناح مخفی نهضت آزادی را پس از بازداشت سران این گونه توصیف کرده است:

در حالی که مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان هنوز در زندان بودند و محاکمه‌شان هم شروع نشده بود، ما به فکر یک سازمان زیرزمینی افتادیم... یک هیأت اجرایی موقت سه نفره مرکب از مرحوم مهندس حنیف‌نژاد، مهندس محمود احمدزاده و بنده تشکیل شد که به جز یکی دو نفر خارج از زندان و مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان که در زندان بودند کسی از آن خبر نداشت و اعلامیه‌ها و بیانیه‌های ما هم از طریق یک واسطه با آقایان طالقانی و بازرگان در زندان هماهنگ می‌شد.^۳

مهندس سبحانی و محمد مهدی جعفری نیز در این باره نکاتی نقل کرده‌اند که در مجموع به این واقعیت اشاره دارد که اتخاذ مواضع ضد سلطنتی صریح در قالب اطلاعیه‌هایی با امضای نهضت آزادی، به وسیله جوانان خارج از زندان و مستقل از رهبران اصلی نهضت آزادی، صورت پذیرفته است.

قیام امام

در آغاز قیام امام خمینی به سال ۱۳۴۱، پس از چاپ و پخش دو تلگرام ایشان درباره لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی با همراهی و همکاری مراجع تقلید، در میان مردم، موج شور و

۱. زوایای تاریخ، ص ۱۲۱

۲. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۸۱

۳. روزنامه کیهان، ۱۳۷۹/۵/۳۱، ص ۱۰

عصیان علیه دولت ایران اوج گرفت. اقشار مختلف مردم در تلگرام‌ها و طومارهایی که برای علما و مقامات روحانی می‌فرستادند، آمادگی خود را برای هرگونه فداکاری اعلام می‌کردند.^۱ نهضت آزادی ایران نیز در آبان ماه ۱۳۴۱، در اعلامیه‌ای با عنوان «دولت از هیاهوی انتخاباتی انجمن‌های ایالتی چه خیالی دارد؟»، تصویب‌نامه دولت را عوام‌فریبی و سرگرم ساختن مردم دانست. و با یادکرد از دکتر مصدق به عنوان «رهبر واقعی و محبوب همگی»، انتخاب نمایندگان مجلس را اولین کار لازم دانست.^۲ «نهضت آزادی گرچه در این بیانیه هیچ نامی از مراجع تقلید و نهضت روحانیون نبرد، لکن صدور چنین بیانیه‌ای از نیروهای سیاسی، در بین علما گامی مثبت تلقی شد.»^۳ جبهه ملی نیز در اعلامیه هفتم آذرماه خود به حرکت علما این‌گونه اشاره کرد:

خودسری‌های فردی به آنجا رسیده که حتی در میان جامعه پرتحمل روحانیت، که یکی از پایه‌های ثبات و معنویات کشور است، ناراحتی‌های شدید به وجود آمده و اضطراب و نگرانی عموم را فراهم ساخته است.^۴

سرانجام، پس از پنجاه روز مبارزه، دولت آشکارا عقب‌نشینی کرد؛ و در مطبوعات دهم آذرماه ۱۳۴۱ صریحاً اعلام شد که «در هیأت دولت تصویب شد که تصویب‌نامه مورخه ۴/۱۷/۱۴ قابل اجرا نخواهد بود.»

اما ابعاد و عمق مبارزات امام خمینی فراتر از تصویب‌نامه مزبور بود و این موضوع فقط بستر و فرصتی برای شعله‌ور ساختن قیام علیه رژیم شاه را برای ایشان فراهم ساخت. امام در اعلامیه پاسخ به اصناف شهرستان قم، که بعد از تلگرام نخست‌وزیر وقت به بعضی مراجع صادر شد، به ملت ایران «اعلام خطر» کرد که اسلام و استقلال مملکت و اقتصاد آن «در معرض قبضه صهیونیست‌هاست» و تا رفع این خطرها نباید سکوت نمود.^۵

نهضت آزادی ایران، بار دیگر با صدور اعلامیه‌ای تحت عنوان «در زمینه اعلامیه‌های اخیر علمای اعلام و مراجع عظام - دامت برکاتهم» به دفاع از نهضت روحانیون برخاست.^۶

در اعلامیه نهضت آزادی، بازگشت روحانیت به صحنه مبارزه «پس از گذشت ۵۶ سال»

۱. برای نمونه نک: سه سال ستیز مرجعیت شیعه، روح‌الله حسینیان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۱۳۷-۱۳۸

و ۱۴۰ و ۱۴۵

۲. همان، ۱۶۳۰

۳. سه سال ستیز مرجعیت شیعه، ص ۱۴۵

۴. یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، ص ۵۳۹، متن اعلامیه جبهه ملی.

۵. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۰۹

۶. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۱۷۴ تا ۱۷۸

و رهبری انقلاب مشروطیت، موجب «اعجاب و امید» خوانده شده بود. حال آن‌که مهندس بازرگان و دوستانش در جبهه ملی، خود از نزدیک شاهد رهبری آیت‌الله کاشانی در نهضت ملی شدن نفت و حضور فعال روحانیان در آن مبارزات بودند.

یوسفی اشکوری درباره مواضع نهضت آزادی در قبال نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی چنین نوشته است:

در اوایل مهرماه ۱۳۴۱ در دولت امیراسدالله علم، نهضت روحانیان آغاز شد. نهضتی که ادامه پیدا کرد و تا سرنگونی رژیم پهلوی کوتاه نیامد و متوقف نشد. با شروع مبارزات روحانیان، نهضت آزادی هم در مواضع خود رادیکالتر شد و لذا از جبهه ملی بیشتر فاصله گرفت و هم در مقابل، به روحانیان نزدیکتر شد و به طور طبیعی گرایش عمیق‌تر و گسترده‌تر اسلامی پیدا کرد. رهبران نهضت، به ویژه طالقانی و بازرگان و کمیته دانشجویی نهضت که جناح رادیکال آن محسوب می‌شد، در این گرایش نقش مؤثری ایفا کردند.^۱

جلال‌الدین فارسی نیز تأکید می‌کند: «با اوج‌گیری مبارزه روحانیت و امام (ره) لحن و محتوای اعلامیه‌های نهضت آزادی محرک‌تر و خشن‌تر گشت.»^۲

پس از پایان ماجرای انجمن‌های ایالتی و ولایتی، رژیم پهلوی، تبلیغات دامنه‌داری علیه روحانیت آغاز کرد. مضامین تبلیغات حول محور ارتجاعی شمردن روحانیت دور می‌زد. شاه در ۱۹ دی‌ماه ۱۳۴۱ در یک اجتماع تبلیغاتی، اصول پیشنهادی خود را، که بعدها «اصول شش‌گانه انقلاب سفید» نام گرفت، اعلام کرد و از مردم خواست که طی فراندومی به آن رأی دهند.

در روز اول بهمن ۱۳۴۱، امام خمینی طی اعلامیه‌ای که به سرعت در تهران و شهرستان‌ها پخش شد، فراندوم را خلاف اصول و قانون، و اجباری دانست و آن را تحریم کرد.^۳ سایر مراجع نیز اطلاعیه‌هایی علیه فراندوم صادر کردند. روز دوم بهمن بازار تهران اعتصاب کرد و تظاهرات گسترده‌ای صورت گرفت.

تعدادی از علما و روحانیون در تهران و شهرستان‌ها در سوم بهمن بازداشت شدند و فضای برخی شهرها چهره نظامی و تحت کنترل شدید پیدا کرد.^۴

جبهه ملی اطلاعیه‌ای در تاریخ دوم بهمن منتشر ساخت که به بیانیه «اصلاحات آری،

۱. در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۲۶۶

۲. زوایای تاریخ، ص ۷۶

۳. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۳ تا ۲۴

۴. خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ۵۱

دیکتاتوری نه» شهرت یافت، و در آن، ضمن غیرقانونی خواندن رفراندوم، برنامه اصلاحات را فریبکارانه خواند و دخالت شاه در حکومت را محکوم کرد. در این اعلامیه، هیچ اشاره‌ای به امواج رو به گسترش قیام مردمی امام خمینی و مراجع و روحانیت، نشده بود.^۱

نهضت آزادی نیز طی بیانیه مشروحی، در تاریخ سوم بهمن، ابعاد و آثار رفراندوم را بررسی کرده و بدون اشاره به قیام امام خمینی، با موضوعی مشابه جبهه ملی، اصلاحات دروغین و رفراندوم قلبی را نفی و محکوم نمود.^۲

بنا به گفته مهندس عزت‌الله سبحانی: «جبهه ملی شعارش این بود که «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» اما موضع نهضت آزادی خیلی محکم‌تر بود.»^۳

این تلقی از تفاوت بین مواضع این دو گروه، در اغلب کتاب‌ها و تحلیل‌های تاریخی، چه موافق و چه مخالف نهضت، تکرار و پذیرفته شده، در حالی که مقایسه متن دو اعلامیه مزبور، نشان‌گر نادرستی تفسیر فوق است. مهندس بازرگان هم در اظهارات و نوشته‌های متأخر خود چنین ادعایی را تأیید می‌کرد؛ اما همو در دادگاه سال ۴۳، به همسانی موضع نهضت و جبهه، اذعان و تصریح کرده است.

در جلسه ۴۳ دادگاه تجدیدنظر در ۱۰ خرداد ۴۳، «... مهندس مهدی بازرگان به دنبال دفاعیات جلسات قبل، موضوع مرحله بازرسی را مطرح نموده و اظهار داشت بازرسی مربوطه پس از آنکه نظر اینجانب را راجع به قطع‌نامه طرح ۶ ماده‌ای [انقلاب سفید شاه] می‌پرسد ... در جواب اظهار داشتم هم ما و هم جبهه ملی به موجب منشور کنگره، با اصل [لوايح] شش‌گانه موافق بوده ولی با طرز اجرای آن مخالف می‌باشیم.»^۴

از ابتدای بهمن ۴۱ بازداشت رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی آغاز شد. به قول مهندس بازرگان:

به دستور شاه کلیه افراد جبهه ملی و نهضت آزادی و حتی افرادی از روحانیون و بازار را به

زندان انداختند برای اینکه اینها نباشند تا در رفراندوم مخالفت بکنند.^۵

روز چهارم بهمن، شاه در حالی که شهر قم به صورت یک پایگاه نظامی درآمده بود، تحت شدیدترین اقدامات امنیتی به آنجا سفر کرد. وی در این سفر، با جسارت بی‌سابقه‌ای به علما و

۱. قلم و سیاست، ج ۲، ص ۴۸۲. یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، صص ۵۴۴ تا ۵۵۲

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۳۰۳ تا ۳۲۱. در تکاپوی آزادی، ج ۱، صص ۲۶۸ تا ۲۷۳

۳. در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۲۶۸

۴. گزارش ساواک، پرونده ۱۲۳۰۱۱، ج ۱، ص ۳۳۷. آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۵. در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۲۷۳

رهبران دینی اهانت کرد و مجدداً با تفصیل بیشتری از خطر «ارتجاع سیاه» سخن گفت. روز ششم بهمن، رفراندوم برگزار شد. دولت، به دروغ اعلام کرد که بیش از پنج میلیون نفر رأی موافق داده، از اصلاحات شاه حمایت کرده‌اند. کِنِدی، رئیس‌جمهور آمریکا، و رهبران دیگر کشورها به شاه تبریک گفتند و حمایت خود را اعلام نمودند.^۱

امام خمینی در روز هفتم اسفند ۴۱، مصادف با عید فطر، مردم را به تداوم مبارزه علیه اقدامات خلاف شرع و قانون حکومت پهلوی فراخواند.^۲

مهندس سحابی درباره وضعیت نهضت آزادی در آن زمان می‌گوید:

در سال ۴۱ که نهضت روحانیان شروع شده بود پدرم و مهندس بازرگان و آقای طالقانی در زندان بودند و امور نهضت آزادی توسط هیأت اجرایی پنج شش نفره انجام می‌شد که من هم عضو آن بودم و نسبت به مواضع آقای خمینی خیلی داغ بودم و همراه انجمن اسلامی مهندسين و انجمن اسلامی دانشجویان برای دیدار امام به قم می‌رفتم.^۳

روز دوم فروردین ۱۳۴۲، مصادف با سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع)، در مجلس سوگواری مدرسه فیضیه قم که جمعیت انبوهی در آن شرکت کردند، مأموران رژیم، با لباس مبدل، هجوم آوردند و به ضرب و جرح مردم و شکستن در و پنجره مدرسه پرداختند. در این ماجرا یکی از طلاب کشته شد. همزمان با این فاجعه، به مدرسه طالبیه تبریز نیز حمله شد.

اعلامیه تاریخی امام خمینی درباره این اقدامات سرکوبگرانه رژیم شاه، شجاعانه و صریح بود:

اینان با شعار شاهدوستی به مقدسات مذهبی اهانت می‌کنند. شاهدوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین، تجاوز به مراکز علم و دانش؛ شاهدوستی یعنی ضربه‌زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه‌های اسلام و محو آثار اسلامیت؛ شاهدوستی یعنی تجاوز به احکام اسلام و تبدیل احکام قرآن کریم؛ شاهدوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت.^۴

جبهه ملی در اعلامیه‌ای با امضای «سازمان جبهه ملی - استان تهران» تحت عنوان «سراسر خاک وطن در آتش استبداد می‌سوزد» فاجعه فیضیه قم و طالبیه تبریز را محکوم کرد ولی اشاره‌ای به قیام علما به رهبری امام خمینی نکرد.^۵

۱. تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۱، صص ۳۴۳ تا ۳۴۶

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۱

۳. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۲۰۰

۴. صحیفه امام، ج ۱، صص ۱۷۷ و ۱۷۸

۵. همان، ص ۳۵۶. در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۲۷۵؛ یوسفی اشکوری این اعلامیه را مربوط به بعد از پانزده خرداد می‌داند.

نهضت آزادی به دلیل زندانی بودن رهبران، درباره حوادث فیضیه و طالبیه و نهضت روحانیت و امام خمینی واکنشی نشان نداد.

روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ مصادف بود با عاشورای حسینی. امام خمینی در سخنرانی تاریخی خود، با حمله شدید به شخص شاه، روح تازه‌ای در مردم دمید و نهضت را وارد مرحله تازه‌ای کرد.

به تعبیر غلامرضا نجاتی:

غول وحشت و هراسی که نام شاه طی سال‌های متمادی در اذهان جای داده بود، در هم شکسته شد. آیت‌الله روح‌الله خمینی در حضور دهها هزار تن مستمع، شاهنشاه را «آقای شاه»، «تو!»، «بیچاره!»، «بدبخت!»، «خطاب کرده بود! بت بزرگ سخت ضربه خورده بود؛ اقتدار رژیم کودتا و ترس و وحشتی که از سازمان امنیت مخوف او در اذهان وجود داشت، آسیب دیده بود.^۱

وی در ادامه، می‌نویسد:

نطق روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ آیت‌الله خمینی نقطه عطفی است در تاریخ معاصر ایران؛ نمودی است از یک حرکت پهلوانی و واکنش شدیدی است در برابر ستمگری‌های محمدرضا شاه. پذیریم یا نپذیریم، سخنان آن روز آیت‌الله خمینی رژیم شاهنشاهی را تکان داد؛ سخت هم تکان داد و شمارش معکوس از همان روز شروع شد. ابعاد ماجرا وسیع‌تر از آن بود که بتوان از راه تهدید یا وعده و وعید با آن مقابله کرد. شاه، به شیوه معمول و با اتکا به پشتیبانی آمریکا، در برابر این تهدید به سیاست خشونت و سرکوب متوسل شد و دستور بازداشت آیت‌الله خمینی را صادر کرد.^۲

روز عاشورا در تهران تظاهراتی به حمایت از امام خمینی برگزار شد. در تظاهرات روز ۱۳ خرداد مصادف با عاشورا، اعضای جوان نهضت آزادی فعالانه و خودجوش مشارکت داشتند. شهید عراقی که در سازماندهی تظاهرات آن روز نقش بسیار مهمی داشت در خاطرات خود می‌گوید:

در مسیر تظاهرات مسجد ابوالفتح تا دانشگاه تهران چند نفر از دانشجویان نهضت آزادی به سخنرانی پرداختند. در چهارراه مخبرالدوله مرتضی زمردیان و در مقابل دانشگاه تهران [نوری]

و نیز تأکید می‌کند که در این اعلامیه «به روحانیان و علما و یا ماهیت مذهبی قیام‌ها» اشاره‌ای نمی‌شود.

۱. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۲۲۸

۲. همان، ص ۲۳۳

شیخ‌الاسلامی سخنرانی کرد.^۱

جلال‌الدین فارسی درباره حضور فعال دانشجویان و وابستگان به نهضت آزادی در این تظاهرات، نقل می‌کند که: «مرحوم طالقانی این کار را هدایت می‌کرد».^۲
در یک سند ساواک مورخ ۱۳ خرداد درباره اجتماع و تظاهرات دانشجویان و برخی اعضای جوان نهضت آزادی، چنین آمده است:

طبق دعوت‌نامه‌های قبلی از ساعت ۱۶ به تدریج عده‌ای در حدود ۷۰۰ نفر از دانشجویان اسلامی و اعضای وابسته به نهضت آزادی ایران در مسجد هدایت اجتماع و ابتدا دو تن از دانشجویان پیرامون وقایع روز عاشورا مطالبی ایراد و سپس ناصر مکارم شیرازی سخنرانی خود را که حملاتی نیز به دولت و مصادر امور داشت ایراد و در ساعت ۱۸/۴۵ دقیقه مراسم مزبور خاتمه یافت. پس از ختم جلسه مسجد هدایت تعدادی در حدود ۴۰۰ نفر از دانشجویان اسلامی که از مسجد هدایت خارج شده بودند در حالیکه شعار (خمینی خمینی خدا نگهدار تو - بمیرد بمیرد دشمن خونخوار تو) - (خمینی پیروز است) می‌دادند از چهارراه لاله‌زار به طرف لاله‌زار پایین و به سمت میدان سپه در حرکت هستند و هر لحظه بر تعداد آنها افزوده می‌شود که تعداد به ۲۰۰۰ نفر می‌رسد.^۳

ساواک در گزارشی دیگر، نقش جوانان عضو نهضت آزادی در تظاهرات عاشورای ۴۲ تهران را به این شرح توضیح داده است:

در تهران بامداد روز عاشورا طبق دعوت و اعلام قبلی، گروهی در حدود ۳ هزار نفر مرکب از عناصر منتسب به جمعیت نهضت آزادی و انجمن‌های اسلامی وابسته به آن عوامل طرفدار آیت‌الله بهبهانی - بقایای فداییان اسلام - اعضای جمعیت‌ها و هیأت‌های مذهبی - افراد کمیته بازار جبهه ملی و برخی از بازاریان متعصب که همگی آنها ضمن داشتن پاره‌ای اختلافات با یکدیگر در تأیید و پشتیبانی از نظریات آیت‌الله خمینی وحدت نظر دارند در مسجد حاج ابوالفتح واقع در میدان شاه جمع و به صورت دمنوسترسیون در خیابان‌های ری - سرچشمه - بهارستان - شاه‌آباد - اسلامبول - فردوسی - شاهرضا - سی متری نظامی - سپه و ناصر خسرو به گردش در آمده و به دادن شعارهایی له خمینی و بعضاً دکتر مصدق و علیه دولت و مقامات عالی کشور پرداخته و در خاتمه در حالی که از تعداد آنها تا حدودی کاسته شده بود به مسجد سلطانی

۱. ناگفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، انتشارات رسا، ۱۳۷۰، ص ۱۸۱

۲. زوایای تاریک، ص ۸۴

۳. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ص ۳۷۷، گزارش اداره سوم، ۱۳/۳/۴۲

وارد و در آنجا به آنان اعلام شد که بعد از ظهر روز مذکور در مسجد هدایت گرد آیند. ابتکار این تظاهرات به دلایل و قرائن ذیل بیشتر در دست عوامل منتسب به جمعیت نهضت آزادی بود:

۱. مشاهده عده‌ای از عناصر طرفدار این جمعیت در بین متظاهرين.
 ۲. دادن شعارهایی له مصدق.
 ۳. دادن شعارهای تندى عليه مقامات عاليه کشور که مخصوص افراد این جمعیت می‌باشد.
 ۴. کشاندن متظاهرين به خیابان‌های شمالی شهر و توقف در برابر دانشگاه.
 ۵. اعلام اینکه متظاهرين بعد از ظهر روز عاشورا در مسجد هدایت حضور به هم رسانند.
- عده مذکور بعد از ظهر روز عاشورا در مسجد هدایت اجتماع و سخنان مکارم شیرازی را استماع و آنگاه به طرف مسجد آذربایجانی‌ها که فلسفی واعظ در آن به وعظ می‌پرداخت رهسپار شد و در بین راه تظاهراتی علیه دولت و له خمینی به عمل آورده و فردای روز عاشورا مجدداً در مسجد حاج ابوالفتح گرد آمده و با عده کمتری (در حدود یکهزار و پانصد نفر) با دادن شعارهای تندتری در همان خط سیر روز قبل به تظاهرات پرداخته و در بعد از ظهر نیز با شکستن در مسجد هدایت که ظاهراً به دستور سید محمود طالقانی بسته شده بود وارد این مسجد شده و در خاتمه مجلس به آنان اطلاع داده شد که فردای آن روز (چهارشنبه ۱۵/۳/۴۲) بار دیگر در مسجد سلطانی گرد آیند.^۱

در سپیده‌دم ۱۵ خرداد ۱۳۴۲/۱۲ محرم ۱۳۸۳ امام خمینی دستگیر و به تهران منتقل شد. این دستگیری، قیام خونین ۱۵ خرداد را آفرید.

بسیاری از افراد نهضت آزادی نیز در روز ۱۵ خرداد به خیابان‌ها ریخته و دوشادوش مردم آن روز به زد و خورد با نظامیان پرداختند. در این روز، شماری از اعضای نهضت آزادی نیز در کنار بازداشت‌های گسترده روحانیان و فعالان سیاسی بازار و دانشگاه، بازداشت شدند. سند ساواک درباره تظاهرات ۱۵ خرداد تهران و حضور جوانان نهضت آزادی و جبهه ملی در آن، چنین گزارش می‌دهد:

مقارن همین احوال در حدود ساعت ۰۸۳۰ قریب به ۴۰۰ نفر از عناصر وابسته به جمعیت نهضت آزادی و اعضای جبهه ملی بازار طبق قرار قبلی در مسجد سلطانی اجتماع کرده بودند که مأمورین انتظامی آنان را پراکنده ساختند. عده مذکور به اتفاق سایرین در بازار و

سایر خیابان‌های جنوبی و شرقی شهر و میدان بارفروش‌ها کسبه و اصناف را به تعطیل کار و مغازه‌های خویش دعوت و به تدریج گروه کثیری از بازاریان و متعصبین مذهبی در خیابان بوذرجمهری و حوالی بازار گرد آمدند. توضیح اینکه چون بامداد روز ۴شنبه نیز برگزاری مجالس روضه‌خوانی و اجتماع مردم در مساجد به مناسبت ایام سوگواری همچنان ادامه داشت لذا این امر را نمی‌بایستی در مطلع شدن هر چه بیشتر مردم از خبر بازداشت خمینی و سایر روحانیون و پیوستن به صفوف مجتبعین بی‌تأثیر دانست.

مظاهرين در اثر تبلیغات چند روزه و عاظ در منابر کاملاً تحریک و از شنیدن خبر بازداشت خمینی - فلسفی و سایرین عصبانی شده بودند.^۱

گزارش ساواک ترکیب گروه‌های شرکت‌کننده در تظاهرات ۱۵ خرداد ۴۲ را به این شرح اعلام کرده است:

در تظاهرات و فعالیت‌های مخربی که در تهران صورت گرفت تا آنجا که گزارش‌های واصله حکایت می‌کند طبقات ذیل شرکت داشته‌اند:

(۱) عناصر وابسته به جمعیت نهضت آزادی و انجمن‌های اسلامی منتسب به این جمعیت.

(۲) بازاریان طرفدار جبهه ملی.

(۳) اعضای هیأت‌های مذهبی نظیر هیأت قائمیه و جوانان [هیأت] حداد و غیره.

(۴) بقایای فداییان اسلام.

(۵) طرفداران آیت‌الله بهبهانی و برخی دیگر از روحانیون.

(۶) بازاریان متعصب مذهبی.

(۷) جمعی از متنفذین و چاقو کشان جنوب شهر و میدان بارفروش‌ها نظیر طیب حاج‌رضایی.

این دستجات و طبقات که در اجتماع مسجد حاج ابوالفتح و سپس دمنستراسیون خیابان‌ها در روز عاشورا [۱۳ خرداد] نیز شرکت داشتند همانطوری که فوقاً ذکر شد گرچه ممکن است با یکدیگر دارای تضادهای فکری و اختلاف‌نظرهایی بوده باشند ولی در این اواخر

کلیه دستجات فوق جلاً از آیت‌الله خمینی طرفداری و پیروی می‌نمودند.^۲

در یک سند ساواک مورخ ۴۲/۳/۲۱ درباره دسته‌بندی دانشجویان در قبال نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی به نقل از منبع ساواک چنین آمده است:

دانشجویان دانشگاه در جریانات اخیر سه دسته شده‌اند. دسته‌ای افراد وابسته به نهضت آزادی

۱. همان، ج ۳، صص ۱۸۰ تا ۱۸۱

۲. همان، ص ۱۸۲

که کاملاً با مقامات روحانی همکاری می‌کنند. دسته‌ای هم افراد عضو حزب سابق توده هستند که در جریانات اخیر نقش رهبری‌کننده برنامه تخریبی را انجام می‌دادند. و دسته دیگر که وابسته جبهه ملی هستند اکثراً این روزها اصولاً از خانه‌های خود خارج نشده و به نام اینکه نمی‌دانند پشت این پرده چیست فعالیتی در ماجراهای اخیر نداشتند. چون مهندس بازرگان دارای محبوبیت فوق‌العاده‌ای در بین دانشجویان است و خود دارای تعصب مذهبی شدید می‌باشد [افراد] پیرامون او عموماً با بازاری‌ها همکاری می‌کنند.^۱

همراه با امواج گسترده کشتار و بازداشت اقشار مختلف مردم مبارز و دستگیری و تعقیب روحانیون و مسئولان هیئات عزاداری و جمعیت مؤتلفه اسلامی، اقدامات پیشنهادی ساواک بعد از وقایع ۱۵ خرداد، مشتمل بر دستگیری «کلیه اعضای نهضت آزادی و انجمن‌های وابسته و همچنین بقایای فداییان اسلام و برخی از هیأت‌های مذهبی» نیز بود.^۲ یکی از مأموران ساواک در آبان ۱۳۴۲ طی گزارشی از قم مشهودات خود را درباره ارتباط طلاب با نهضت آزادی، این‌گونه گزارش کرده است:

اکثریت طلاب جوان قم طرفدار خمینی هستند و تقلید غیر او را حرام می‌دانند. این عده با دانشگاهی‌ها و جبهه ملی و نهضت آزادی در تماس هستند. اگر مسافر غربی به قم وارد شود فوری او را تبلیغ می‌نمایند که آقای خمینی اعلم است مردم روشن باشید.^۳

در یک گزارش دیگر ساواک درباره ارتباط نهضت آزادی و روحانیت، چنین تحلیل شده است:

... جمعیت نهضت آزادی از عناصر جبهه ملی متمایل به روحانیون تشکیل شده و تحت رهبری دکتر سبحانی و مهندس بازرگان اداره می‌شود. این جمعیت با استفاده از پوشش عوام‌فریبی و نزدیک شدن به روحانیون و مراجع تقلید وضع خود را تا حدودی محکم نموده و تشکیلات نسبتاً منظمی برای خود به وجود آورده‌اند... طرفداران جمعیت مذکور با انتشار اعلامیه‌ها و نشریات دینی و نزدیک شدن با روحانیون تا حدودی برای خود وجهه‌ای کسب نموده و اغلب به نام روحانیون نظریات و افکار جمعیت نهضت آزادی را در بین مردم متعصب مذهبی نشر می‌نمایند. افراد وابسته به این جمعیت در بازار و بین طلاب و کسبه و تجار تا حدودی نفوذ نموده و نظر آنان را جلب نموده‌اند.^۴

۱. همان، ص ۲۱۷

۲. همان، ص ۱۸۶

۳. مدرسه فیضیه به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، بهار ۱۳۸۰، سند ساواک مورخ ۱۳۴۲/۸/۲۹، ص ۱۱۶

۴. اسناد ساواک، پرونده ۱۲۳۰۳۰، ص ۱۴، گزارش مورخ ۴۳/۲/۹، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

همچنین بعد از پانزده خرداد، پیشنهاد تشدید برخورد با نهضت آزادی که جوانان آن در قیام امام حضور فعال داشتند، به منظور ارباب بیشتر مردم، توسط ساواک طرح می‌شود. در یکی از گزارش‌های ساواک تحت عنوان «بررسی وقایع ۱۵ و ۱۶ خرداد ۴۲»، نقش نهضت آزادی و جمعیت‌های وابسته به آن در قیام، و ارتباط با روحانیون و عشایر جنوب، به عنوان علل لزوم برخورد شدید با نهضت ذکر گردیده و در انتها پیشنهاد شده که با «تنبیه شدید عوامل درجه یک نهضت»، در کنار سایر اقدامات علیه روحانیون و مردم، «با این ترتیب به طور موقت التهابات تسکین یافته و اخلاص گران مرعوب خواهند شد.»^۱

انحلال «جبهه» و تعطیلی «نهضت»

در غیاب سران اصلی نهضت آزادی، در ۱۹ خرداد ۴۲ بیانیه‌ای به نام «دیکتاتور خون می‌ریزد» به امضای نهضت آزادی صادر و در آن به اقدامات رژیم اعتراض شد:

در طول تاریخ ایران نخستین بار است که به مقام منع نیابت عظمای امام علیه‌السلام جسارت می‌شود و مراجع تقلید؛ حضرت آیت‌الله خمینی دزدیده و زندانی می‌شود و حضرت آیت‌الله شریعتمداری در خانه خود و در میان صدها سرباز گارد شاهی زندانی است و حضرت آیت‌الله میلانی را که برای شرکت در انقلاب خونین مردم تهران از مشهد حرکت نموده بودند از نیمه راه بازگردانیده و علمای تهران، شیراز، قم، مشهد، تبریز و شهرهای دیگر را دسته جمعی زندانی می‌کنند.

مردم با غیرت

رقم کشته‌ها و زخمی‌ها در کشور از ده هزار نفر متجاوز است. مردم عریان و به‌جان رسیده این مملکت سینه‌های لخت خود را به رگبارهای مسلسل‌های شاه دیکتاتور جبار سپردند و مردند و تسلیم حکومت جبار نشدند.

دانشجویان دانشگاه تهران با شعار دیکتاتور خون می‌خواهد، مرگ بر دیکتاتور خون آشام، به یاری مردم مسلمان به خیابانها ریختند و امروز ششمین روز قیام و انقلاب سراسری مردم کشور علیه دیکتاتوری است و هنوز علیرغم تصور باطل عمال دیکتاتوری مقاومت مردم ادامه دارد.^۲

به گفته دکتر جواد منصوری، این اطلاعیه «موضع تعدادی از اعضای خارج از زندان این گروه بود. چندی بعد اعلامیه دیگری به امضای دستگاه اجرایی نهضت آزادی منتشر شد که

۱. اسناد ساواک، پرونده ۱۳۳۲۱۵، ج ۴، صص ۵۹۹ تا ۶۰۲، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۲۹۶.

اختلاف نظر آنان را با گروه منتشرکننده اعلامیه قبلی فاش می‌ساخت.»^۱ مهندس میثمی در مورد این اعلامیه می‌گوید: «سران نهضت اطلاعیه‌های بعد از ۱۵ خرداد را که به نام نهضت آزادی داده شده بود، نپذیرفتند.»^۲ قبلاً نیز اشاره شد که به خواست رهبران بازداشتی نهضت، دو اعلامیه توسط نهضت آزادی منتشر شد که «این اعلامیه و چند اعلامیه مشابه آن را تکذیب کردند و ساختگی دانستند.»^۳

مهندس سحابی درباره این اطلاعیه چنین گفته است:

...در سال ۱۳۴۱ (بهمن ماه) که سران نهضت... دستگیر شدند، رده دومی‌ها به صورت خودجوش و دلسوز شب و روز کار می‌کردند، و پس از آن که رده دومی‌ها نیز به زندان افتادند، نفرات بعدی که پیش از این همه زحمات عملی و پادویی بر دوش آنان بود، فعالیتی چندین برابر از خود نشان دادند. به طوری که بعد از ۱۵ خرداد اعلامیه «دیکتاتور خون می‌ریزد» را نوشتند و پخش کردند و آبروی نهضت را خریدند. این اعلامیه را احتمالاً آقای حسام انتظاری نوشت...^۴

مهندس بازرگان در خاطرات خویش جریان پیشنهاد خود را در زندان به رهبران جبهه ملی برای صدور اعلامیه‌ای در محکومیت اعمال رژیم و کشتار ۱۵ خرداد توضیح می‌دهد اما هیچ اشاره‌ای به اطلاعیه‌های منتشره به نام نهضت آزادی در بیرون از زندان نمی‌کند.^۵ در مجموعه اسناد نهضت آزادی با وجود چاپ اطلاعیه مزبور، بدون هیچ توضیح، چند صفحه بعد اعلامیه تکذیب این گونه اطلاعیه‌ها درج شده است.^۶

غلامرضا نجاتی در مورد عدم موضع‌گیری جبهه ملی در قبال قیام پانزده خرداد می‌نویسد: رهبران جبهه ملی دو سه روز پس از قیام پانزده خرداد، در زندان از حادثه آگاه شدند. فاجعه مهم‌تر از آن بود که نسبت به آن بی‌تفاوت بمانند. بازرگان پیشنهاد کرد شورایی جبهه ملی، اعلامیه صادر کند و اعمال رژیم را در کشتار مردم محکوم نماید... بحث درباره تهیه و تصویب اعلامیه مبنی بر محکوم کردن رژیم کودتا در کشتار مردم در قیام ۱۵ خرداد، به اختلاف نظر شدید و مشاجره کشید و سرانجام مقدمات انحلال و فروپاشی جبهه ملی دوم

۱. تاریخ قیام پانزده خرداد، ج ۲، ص ۶۱

۲. از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص ۱۳۷

۳. نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵، ج ۱، ص ۶۴۹

۴. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۱۰۲

۵. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، صص ۳۹۱ تا ۳۹۴

۶. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۲۹۶ و ۳۳۲ و ۳۴۰

رافراهم ساخت.^۱

البته نه سرهنگ نجاتی و نه خود مهندس بازرگان هیچ اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کنند که چرا مهندس بازرگان فقط به جبهه ملی پیشنهاد کرد که اعلامیه بدهد، در حالی که وی به راحتی می‌توانست به بیرون از زندان پیغام دهد که از طرف نهضت آزادی اعلامیه‌ای در حمایت از پانزده خرداد منتشر شود، نه اینکه بعداً دستور دهد که همان اعلامیه‌های جوانان را نیز تکذیب کنند.

بازرگان نیز در شرح ماقوع مربوط به پیشنهاد به جبهه ملی چنین می‌گوید:

قرار شد آقای صالح موضوع را در هیأت اجرائیه جبهه ملی مطرح کند و تصمیم بگیرند. نتیجه از پیش معلوم بود، هیأت اجرائیه پس از چند روز سرانجام به مخالفت با صدور اعلامیه رأی داد... آقای بختیار در خاطرات خود گفته است که با کوشش او طرح مورد بحث (صدور اعلامیه جبهه ملی در اعتراض به حادثه ۱۵ خرداد) به تصویب نرسید. به هر حال این موضوع نیز که حاکی از اختلاف نظر بین رهبران جبهه ملی بود، مقدمه انحلال جبهه را فراهم ساخت.^۲

سرهنگ نجاتی نوشته است؛

با اوج گرفتن اختلافات درونی جبهه ملی که بخشی از آن به ویژه در زمینه ساختار تشکیلات در کنگره جبهه ملی (دی ۱۳۴۱) تشدید گردید، پس از آزادی سران آن در شهریور ۴۲، روند از هم‌پاشیدگی این گروه شتاب یافت. مکاتبات متعدد شورایی جبهه و دکتر مصدق به نتیجه‌ای نرسید و «کشمکش درون‌سازمانی تار دیب‌هشت ۱۳۴۳، که شورای عالی جبهه ملی در پاسخ به نامه دکتر مصدق انحلال خود را اعلام کرد، ادامه یافت».^۳

همزمان با دستگیری روحانیان و تداوم سرکوب مبارزان مذهبی، از نیمه دوم سال ۱۳۴۲ رژیم شاه به سرکوب نیروهای سیاسی مخالف پرداخت. در آبان ماه، سران نهضت آزادی به محاکمه کشیده شدند. داریوش فروهر و چند تن از فعالان «حزب ملت ایران»، همچنین گروهی از دانشجویان، بازاریان و افراد وابسته به جبهه ملی - با محاکمه و بی‌محاکمه - به زندان افتادند. جمعی برای خدمت سربازی به نقاط بد آب و هوا فرستاده شدند. طیب حاج‌رضایی و حاج‌اسماعیل رضایی، به اتهام تحریک مردم به شورش در پانزده خرداد، به حکم دادگاه نظامی

۱. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۲۴۳

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، صص ۳۹۲ و ۳۹۴

۳. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۲۴۵

در آبان ۴۳ به شهادت رسیدند.^۱

یوسفی اشکوری در مورد آزادی سران جبهه ملی از زندان و وضعیت نهضت آزادی می‌نویسد: رهبران جبهه ملی سرانجام بدون دادرسی و محاکمه، در روز ۱۸ شهریور ۱۳۴۲، از زندان آزاد شدند. اما اعضای نهضت آزادی در زندان ماندند. دلیل آن نیز روشن بود. جبهه ملی در مجموع راه مسالمت‌آمیز خود را در مبارزه با رژیم دنبال کرد و به آن وفادار ماند. ولی نهضت آزادی با شتاب، رادیکال و ستیزه‌جو شد... و در نهایت با نهضت انقلابی و حماسی روحانیان و به ویژه آیت‌الله خمینی، مرجع سازش‌ناپذیر و مقاوم جنبش جدید روحانیان پیوند برقرار کرد.^۲ یک سند ساواک، واکنش به محکومیت رهبران نهضت آزادی را در محافل دانشجویی جبهه ملی، این‌گونه گزارش داده شده است:

در محافل دانشجویان وابسته به جبهه ملی که اخیراً از وضع جبهه ناراضی می‌باشند، ادامه مبارزات مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و سایر همکارانشان تا سرحد محکومیت، از آنها تجلیل می‌نمایند... [یکی از دانشجویان جبهه ملی] اظهار می‌داشت: اعضای جبهه ملی چوبی را که می‌خورند نتیجه سهل‌انگاری و روش غلط سران جبهه است... بایستی جبهه ملی مقاومت می‌کرد و به مبارزه خود ادامه می‌داد و حتی اگر سران جبهه هم مانند نهضت آزادی محکوم می‌شد، دست از مبارزه نمی‌کشید و تن به خواری نمی‌داد. با این وضع باید بعد از این متوجه نهضت آزادی باشیم.^۳

به نظر جلال‌الدین فارسی، در آن زمان ساواک پی برده بود که «عناصر متدین، باتجربه و اهل مطالعه نهضت آزادی با پیروان امام (ره) یا نیروی ۱۵ خرداد، به هم پیوسته‌اند.»^۴ وی همچنین می‌گوید «بیش از هشتاد تا نود درصد بدنه نهضت آزادی جوانان متدین، ملتزم به احکام و دارای مطالعات و آموزش اسلامی نسبتاً خوبی بودند.»^۵

فارسی، که آن زمان در نهضت، مسئولیت «تعلیمات و تبلیغات و انتشارات» را در هیأت اجراییه موقت سه نفره برعهده داشت،^۶ می‌گوید که با نوشتن و انتشار دو اعلامیه با امضای نهضت آزادی، یکی با عنوان «آفرینندگان مشروطه برضد استعمار بپاخاستند» در آذر ۴۲، و

۱. همان، ص ۲۹۷

۲. در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۲۷۵

۳. گزارش ساواک مورخ ۲۵/۱۰/۴۲، پرونده ۱۲۳۰۲۳، ص ۳۰، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۴. زوایای تاریک، ص ۱۱۱

۵. همان، ص ۶۶

۶. همان، ص ۸۹

دیگری با عنوان «پیوند مقدسی که ناگسستنی است» در زمستان ۴۲، «وحدت نهضت آزادی ایران با نهضت اسلامی امام (ره) را اعلام داشتیم.» وی هدف این نوع اقدامات خود را «جذب و جلب نهضت آزادی، و ذوب کردن آن در نهضت اسلامی» نامیده است.^۱

جلال‌الدین فارسی در خاطرات خود می‌نویسد:

نهضت آزادی مثل همه سازمان‌های سیاسی، امکان چاپ و انتشار چیزی نداشت و محتاج پیروان امام (ره) یعنی هیأت‌های مؤتلفه بود... در انتشار اعلامیه‌های نهضت آزادی هم هیأت‌های مؤتلفه شرکت می‌کردند.^۲

یوسفی اشکوری درباره محاکمه رهبران و اعضای نهضت آزادی می‌نویسد:

... پس از اجرای دو مرحله محاکمه (بدوی و تجدیدنظر) تقریباً تمامی رهبران و کادرهای اصلی و اعضای درجه دو و سه آن به حبس (یک تا ده سال) محکوم شدند.^۳ رژیم می‌خواست از محاکمه علنی آنان در دادگاه نظامی به نفع خود بهره‌برداری کند اما مدافعات آنان (به ویژه مدافعات مهندس بازرگان) در دادگاه تجدیدنظر نظامی... کاملاً به زیان رژیم تمام شد.^۴

پس از محاکمه رهبران، فعالیت‌های نهضت آزادی نیز متوقف شد.^۵

اظهارات فرزند آیت‌الله طالقانی، که در گزارش ساواک منعکس شده، تصویری روشن از وضعیت سازمانی نهضت را نشان می‌دهد:

روز ۴۳/۳/۱۳ ابوالحسن طالقانی فرزند سید محمود طالقانی ضمن صحبت خصوصی اظهار داشته است که فشار دستگاه حکومت بر نهضت آزادی در این روزها فوق‌العاده طاقت‌فرسا شده به طوری که تشکیلات نهضت متلاشی شده و افرادی هم که در گذشته با ما همکاری داشته‌اند دیگر آن دل‌بستگی سابق را ندارند. به این ترتیب حوزه‌ها [تشکیلاتی نهضت] در وضع فعلی تعطیل و فعالیت فقط منحصر به تماس‌هایی شده تا اخبار مورد حاجت را به یکدیگر اطلاع دهند.^۶

۱. همان، صص ۹۱ و ۹۵ و ۹۶

۲. همان، ص ۹۲

۳. مجموع محکومین نهضت آزادی ۱۹ نفر بودند. هشت نفر در محاکمات ۴۲ و ۴۳ و یازده نفر (۳ و ۸ نفر جداگانه) در دو سری محاکمه تا پایان سال ۴۴. یعنی بنا به تعبیر بیوگرافی‌نویس بازرگان، اینان «تقریباً تمامی رهبران و کادرهای اصلی و اعضای درجه دو و سه» نهضت بوده‌اند. پس آن‌همه عدد و نفر و نام که در اسناد و کتب نهضت به عنوان مؤسسان و رهبران و کادرهای اصلی، ردیف می‌شوند، چه می‌شود؟

۴. در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۲۷۶

۵. همان، ص ۳۷۶؛ اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۲۴

۶. گزارش ش ۲۰/۵۶۹۰ الف، مورخ ۴۳/۳/۲۰، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

یادکرد امام از محبوسین نهضت

در ۱۵ فروردین ماه ۱۳۴۳، امام خمینی، پس از چند ماه که در تهران تحت نظر بود، آزاد شد و شبانه به قم انتقال یافت. هزاران تن از مردم از سراسر کشور به دیدار امام شتافتند. جشن باشکوهی در مدرسه فیضیه که سه شبانه‌روز ادامه داشت با حضور ده‌ها هزار نفر تشکیل گردید. در قطعنامه این جشن اهداف نهضت امام در مورد اجرای قوانین اسلام و جلوگیری از ظلم و فساد در ۹ بند قرائت و منتشر شد.^۱ نظیر چنین جشن‌هایی در تهران و بسیاری از نقاط کشور در مساجد و حسینیه‌ها و منازل علما برپا گردید.^۲

در ۲۱ فروردین ۴۳، گروهی از دانشجویان انجمن‌های اسلامی به دیدار امام شتافتند و ضمن تقدیم سبد گل و تبریک آزادی ایشان، درخواست نمودند برای آزادی محکومین نهضت آزادی اقدامی شود. امام در پاسخ چنین گفت:

از زندانی بودن آقای طالقانی و مهندس [بازرگان] افسرده نباشید. تا این چیزها نباشد کارها درست نمی‌شود؛ تا زندان رفتن‌ها نباشد، پیروزی به دست نمی‌آید. هدف، بزرگ‌تر از آزاد شدن عده‌ای است؛ هدف را باید در نظر داشت؛ هدف، اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمال اسرائیل است، اتحاد با کشورهای اسلامی است...^۳

زندان، آزادی، بازنشستگی

آن عده از رهبران و اعضای نهضت آزادی که دستگیر، زندانی، و محاکمه شدند عبارت بودند از: آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان (ده سال)، دکتر یدالله سبحانی (چهار سال)، دکتر عباس شیبانی و احمد علی‌بابایی (شش سال)، مصطفی مفیدی (پنج سال)، محمد مهدی جعفری، عزت‌الله سبحانی، ابوالفضل حکیمی و محمد بسته‌نگار (چهار سال)، مجتبی مفیدی (سه سال)، عباس رادنی، حسین عالی، محمد مهدی حمسی و محمدرضا حمسی^۴ (دو سال)، مهدی شاملو محمودی، مرتضی نیل‌فروشان شهشانی، محمود مقدس‌پور و جلیل ضرابی (یک سال).^۵

۱. تاریخ قیام پانزده خرداد، صص ۳۷۰ و ۳۷۱

۲. همان، صص ۸۴۲ تا ۸۴۶، سه سال ستیز مرجعیت شیعه، صص ۳۷۱ تا ۳۷۶

۳. صحیفه امام، ج ۱، صص ۲۶۷

۴. در بسیاری از نوشته‌ها نام خانوادگی این دو برادر به اشتباه «حمسی» هم ثبت شده است. حتی در نوشته‌های سرهنگ نجاتی که به اسناد و افراد نهضت هم کاملاً دسترسی داشته است، این اشتباه تکرار شده است.

۵. در تکاپوی آزادی، ج ۱، صص ۲۷۶ و ۲۷۷؛ مقاومت در زندان، به کوشش ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، ۱۳۷۸، صص

۵۷۷ و ۵۹۹؛ تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، صص ۳۳۲ و ۳۳۴

حسین نزیه، منصور عطایی، رحیم عطایی، و عباس سمیعی، که اعلامیه تأسیس نهضت آزادی را هم امضا کرده بودند، اساساً تحت تعقیب قرار نگرفتند. به گفته سرهنگ نجاتی، در محاکمه سری اول در سال ۴۲، «مبنای کیفرخواست دادستان ارتش، چند اعلامیه از سوی نهضت آزادی بود» که بعد از قیام پانزده خرداد و در هنگام بازداشت رهبران نهضت، انتشار یافته بود.^۱

در واقع، اقدامات جناح انقلابی جوانان نهضت آزادی به پای رهبران نهضت گذاشته شده بود. به گزارش ساواک:

ایرج سبحانی فرزند دکتر یدالله سبحانی عضو نهضت آزادی ایران که در حال حاضر محاکمه می‌شود، ضمن مذاکراتی از روش و اقدامات دانشجویان عضو نهضت در مورد انتشار نشریات انتقاد نموده و افزوده که تعدادی از نشریات نهضت آزادی به وسیله دانشجویان عضو نهضت از روی تعصب و بی‌فکری و بدون نظر هیأت مؤسسين انتشار می‌یابد. و همین امر باعث ناراحتی سران جمعیت به خصوص آقای مهندس مهدی بازرگان گردیده است.^۲

البته در مورد آیت‌الله طالقانی که پس از بازداشت در بهمن ۴۱، در اوایل خرداد ۴۲ آزاد شده بود و بعد از ۱۵ خرداد مجدداً بازداشت گردید، پیش‌نویس اعلامیه‌ای که به خط ایشان خطاب به سربازان و افسران مسلمان کشف شده بود، مستند اصلی محکومیت وی قرار گرفت.^۳

از سری اول محکومان نهضت، فقط سه تن جزو مؤسسين اصلی بودند: مهندس بازرگان متهم ردیف یک، دکتر سبحانی متهم ردیف دو، و آیت‌الله طالقانی متهم ردیف سه؛ و پنج تن دیگر عمدتاً از جوانان پرشور عضو نهضت آزادی و از اعضای درجه دو و سه نهضت به شمار می‌آمدند.

درباره غیرمترقبه بودن محکومیت نهضت برای بسیاری از هواداران نهضت، در یک سند ساواک چنین آمده است:

محکومیت اعضای مؤسس نهضت آزادی به هیچ‌وجه مورد انتظار طرفداران آنها نبوده و محکوم شدن آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان به ده سال زندان، نهایت موجب وحشت دوستان و طرفداران آنها شده... گروه کثیری هنوز علت محکومیت این اشخاص را درک نکرده بعضی معتقد هستند علت محکومیت این اشخاص مخالفت با دربار است و عده‌ای

۱. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۴۱۱

۲. گزارش ساواک ش ۲۰/۲۱۱ الف مورخ ۴۳/۲/۶، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۳. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، صص ۴۱۵ تا ۴۱۶

اظهار نظر می‌کنند که در روز ۱۵ خرداد نهضت آزادی نقش مؤثری داشته است.^۱

یک علت ظاهری و محکمه‌پسند تشدید حکم محکومیت مهندس بازرگان و دکتر سحابی، ماجرای کشف اتفاقی اعلامیه دست‌نویس برای انتشار در خارج از زندان بود. در تاریخ ۴۲/۳/۲۶ هنگام انتقال بازرگان و یدالله سحابی از زندان قصر به زندان قزل‌قلعه «چهار برگ» نامه که عبارتست از دو برگ متن اعلامیه‌ای که در زندان قصر تهیه و تصمیم به چاپ و نشر آن داشتند و دو برگ دیگر که متن اعلامیه مورد بحث را مطالعه و دستوراتی درباره تصحیح و چگونگی چاپ و نشر اعلامیه مورد بحث داده شده^۲ از داخل لوازم دکتر یدالله سحابی کشف می‌گردد.

دو برگ اعلامیه، به خط مهندس سحابی و متن آن مورد توافق مهندس بازرگان و دکتر سحابی بوده است. دکتر سحابی در بازجویی جنبه ضد سلطنتی و انقلابی آن را نفی و تکذیب می‌کند. دو برگ ضمیمه نیز به خط احمد علی‌بابایی بود. کشف این موارد موجب بازجویی مجدد و سنگین‌تر شدن پرونده نامبردگان می‌شود.

علت اصلی حکم سنگین دادگاه را باید در ارزیابی ساواک از نهضت آزادی و شرایط کشور، و دستور شدید شاه یافت. در پی تهیه و ارسال گزارش اداره کل سوم ساواک به دفتر ویژه اطلاعات، در تاریخ ۴۳/۲/۱۵ (حین برگزاری دادگاه تجدیدنظر)، شاه دستور می‌دهد: «منتظر نمانید و با این جمعیت مثل حزب توده رفتار کنید». پیرو این دستور، فردوست، رئیس دفتر ویژه اطلاعات و قائم‌مقام رئیس ساواک، به مقدم، رئیس اداره کل سوم، شفاهاً دستور شاه را ابلاغ می‌کند و ساواک مأمور اجرای دستور فوق می‌شود.

این واقعیت که بستر اجتماعی و سیاسی دوران محاکمه سران و اعضای نهضت آزادی و تأثیر آن در بین نیروهای مذهبی زمینه‌ساز دستور محمدرضا شاه برای تشدید برخورد با این گروه شد، در خلال برخی اسناد ساواک قابل مشاهده و استنباط است. گزارشی از ساواک به تاریخ ۴۳/۱/۱۲، بازتاب محاکمه سران و اعضای نهضت آزادی در بین فعالان سیاسی مذهبی را به این شرح توصیف کرده است:

به مناسبت آغاز محاکمه سران نهضت آزادی فعالیت افراد نهضت آزادی و پاره‌ای از دستجات مذهبی بار دیگر شدت یافته است. هم‌اکنون در بازار و محافل مذهبی و جوامع دیگر از محاکمه نظامی آقایان مهندس بازرگان و سید محمود طالقانی انتقاد می‌شود و احساسات

۱. گزارش ساواک مورخ ۴۲/۱۰/۲۵، پرونده ۱۲۳۰۲۳، ص ۲۹، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲. گزارش بخش ۳۱۲ ساواک، بدون شماره و تاریخ، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

عوام علیه ارتش تحریک می‌گردد. پخش تراکت‌های مذهبی در این زمینه ادامه دارد. قرار است اعلامیه‌ای از طرف دانشجویان وابسته به جبهه ملی منتشر گردد.^۱ در سند دیگری از ساواک به تأثیر محاکمه نهضتی‌ها بر تحکیم ارتباط آنان با روحانیت این‌گونه اشاره شده است:

فعالیت جمعیت نهضت آزادی و طرفداران مهندس بازرگان جهت جلب توجه و حمایت و پشتیبانی علماء و روحانیون و حوزه‌های علمیه ادامه دارد. این عده می‌کوشند مردم را به طرفداری آیت‌الله خمینی و دیگر مراجع روحانی تشویق کنند و سپس از نزدیکی با آنها جهت آزادی و رفع محکومیت مهندس مهدی بازرگان و سید محمود طالقانی استفاده نمایند. برای این کار گروهی از طلاب را آلت اجراء مقاصد خود ساخته‌اند و هم اکنون در قم اکثر طلاب و اهالی نسبت به بازداشت و محکومیت طالقانی اظهار تأثر می‌کنند و مغرضین از این احساسات به منظور تحریکات علیه دولت بهره‌برداری می‌نمایند.^۲

در تاریخ ۴۳/۴/۸ استاد مطهری در نامه‌ای به امام خمینی نوشت:

دفاعیات این آقایان صددرصد جنبه دینی و مذهبی به خود گرفته است و برای اجتماع دینی بسیار افتخارآمیز بوده است و توجه اکثریت قریب به اتفاق متدینین را جلب کرده است. همچنین در خارج بسیار حسن انعکاس داشته و پس از ضعف یا خیانت نشان دادن ملیون غیر مذهبی، این ثبات و استقامت از طرف جناح مذهبی به اصطلاح ملی، برای عالم اسلام باعث سربلندی و افتخار و حسن ظن طبقاتی در خارج از ایران شده است.^۳

استاد مطهری در نامه‌اش نوشته بود که سران نهضت آزادی از درون زندان اطلاع داده‌اند مایلند هرچه زودتر از طرف امام نامه‌ای برای حمایت از آنان صادر شود. امام خمینی با صدور اعلامیه‌ای در ۱۹ تیر ۴۳، حکم دادگاه تجدیدنظر را درباره آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و دوستانشان به شدت محکوم کرد و به اعضای دادگاه نظامی هشدار داد که «رای دهندگان باید منتظر سرنوشت سختی باشند.» امام در این اعلامیه به تداوم مظالم رژیم شاه و دستگیری و حبس مبارزان ۱۵ خرداد نیز اشاره کرده، و بخش اعظم اعلامیه را به روشنگری و محکوم کردن روابط رژیم شاه با اسرائیل اختصاص داد و تأکید کرد که ملت ایران از اسرائیل و عمال اسرائیل متنفرند.^۴

۱. قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۴، ص ۳۹۸

۲. همان، ج ۵، ص ۴۲۸

۳. عالم جاودان استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲، ص ۵۸

۴. طبق اسناد ساواک، اعلامیه امام در تاریخ ۴۳/۴/۱۹ انتشار یافت. (سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۳، صص ۳۱۱ تا ۳۱۵). اما در دو کتاب: صحیفه امام، ج ۱، ص

به گزارش ساواک:

ساعت ۲۰:۳۰ روز چهارشنبه ۴۳/۴/۳۱ آقای مطهری پس از ادای نماز در مسجد هدایت به مأمور مربوطه اظهار داشته ... همگی مأیوسند مخصوصاً افراد جبهه ملی^۱ که روی همین اصل عقب‌نشینی کردند و سران نهیضت آزادی هم تنها روی ایمان آنها بود که ایستادگی کردند.

سپس اضافه نمود وظیفه ما روحانیون و وعاظ است که نگذاریم مردم از مبارزه خود ناامید شوند بلکه باید مردم را امیدوار به آینده نماییم و آنها را نیز تقویت روحی کنیم.^۲

در بدو تأسیس نهیضت، مهندس بازرگان آشکارا اعلام کرده بود که «اعضای هیأت مؤسس نهیضت در حدود ۴۲ نفر بوده‌اند». همچنین بیانیه تأسیس نهیضت آزادی را هفت نفر امضا کرده بودند. اما معلوم نیست که مقامات امنیتی و نظامی رژیم شاه چرا همه یا اکثریت مؤسسين را بازداشت و محاکمه نکردند.

شاید هیاهوی ناشی از تعداد زیاد مؤسسين نهیضت بیشتر جنبه تبلیغاتی و توخالی داشته و عملاً در تأسیس نهیضت، کسان مهم و اهل عمل اندک بوده‌اند و چون فی الواقع بود و نبودشان تأثیری در سرنوشت نهیضت نداشته، اساساً معاف از مؤاخذه و پیگرد رژیم شاه محسوب می‌شدند.

در مورد چهار نفری که نامشان پای اعلامیه تأسیس نهیضت بود و چندان گرفتار بگیر و ببند نشدند، موضوع به جلسات محاکمه نیز کشیده شد. از جمله در مورد تفاوت برخورد رژیم با سران و اعضای نهیضت، مطالبی توسط وکلای مدافع در دادگاه طرح گردید.

سرهنگ عزیزالله امیررحیمی، وکیل مدافع مهندس بازرگان، در سومین جلسه دادگاه تجدیدنظر اعضای نهیضت آزادی مورخ ۴۲/۱۲/۱۹ می‌گوید:

۲۶۱ و نهیضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵، ص ۹۸۴ به اشتباه تاریخ صدور اعلامیه مزبور، شهریور ۱۳۴۳ ذکر شده است. ۱. در یک سند ساواک از موضع جبهه ملی درباره محاکمه سران نهیضت آزادی چنین گزارش شده است: «اعضای نهیضت آزادی سکوت جبهه ملی را دلیل بر عدم پشتیبانی جبهه از نهیضت آزادی و ترس رهبران جبهه ملی از مقامات دولتی و انتظامی می‌دانند و اعضای جبهه ملی ایران عقیده دارند که در این موقعیت باریک، پشتیبانی جبهه ملی از زندانیان نهیضت آزادی ایران سودی ندارد و جز زبان عاید افراد زندانی نمی‌گردد... ولی چون مهندس بازرگان و دکتر سجابی و آیت‌الله طالقانی عضو شورای مرکزی جبهه ملی هستند لذا اعضای نهیضت آزادی می‌گویند از [این] نظر [که] آنان عضو شورا هستند می‌بایست شورای جبهه ملی در این مورد ایشان را به عنوان این که عضو شورای مرکزی می‌باشند مورد تأیید و حمایت قرار بدهد و محاکمه [و] محکومیت آنان را غیرقانونی بداند و محکوم کند. این اختلافات و مباحث غالباً بین دو گروه از دانشجویان عضو نهیضت و جبهه در دانشکده‌ها جریان دارد.» (جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، ص ۱۶۹)

۲. عالم جاودان استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، ص ۶۰

... چرا آقایان رحیم عطایی زاده و حسن [منصور] عطایی که در کیفرخواست به نام مؤسس شناخته شده‌اند با ده هزار تومان کفیل آزاد شده‌اند ولی عضو همان جمعیت را به ۶ سال حبس محکوم و یا یکی دیگر از مؤسسين را به ده سال زندان محکوم نموده‌اند. من برای آقای مهندس بازرگان به جای ده هزار تومان یک میلیون تومان کفالت خواهم داد.^۱

در یازدهمین جلسه دادگاه به تاریخ ۴۳/۱/۱۵، سرهنگ پگاهی، از وکلای مدافع، اظهار داشت: در کیفرخواست هفت نفر را که عبارت بودند از مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی، دکتر سبحانی، مهندس منصور عطایی، حسن نزیه، عباس سمیعی و رحیم عطایی، به نام مؤسس نهضت آزادی نام برده که یک نفر [رحیم عطایی] به علت ابتلا به مرض قلبی آزاد شده‌اند، بقیه آقایان را به چه دلیل مرخص نموده‌اند؟ سایرین را به همان دلیل آزاد کنید.^۲

در جلسه دوازدهم دادگاه تجدیدنظر به تاریخ ۴۳/۱/۱۷ سرهنگ ضرابی، وکیل مدافع عباس شیبانی، می‌گوید:

اگر عمل جمعیت نهضت آزادی اقدام بر علیه استقلال مملکت و سلطنت مشروطه است همه اعضا آن کرده‌اند و اگر نیست همه نکرده‌اند. ما در اینجا فقط سه نفر از اعضا مؤسس این جمعیت را می‌بینیم و جای بقیه خالیست و این خلأ را با عباس شیبانی و سایرین پر کرده‌اند. حالا چرا سایر اعضا مؤسس را آزاد کرده‌اند؟ خودشان می‌دانند.^۳

جلال‌الدین فارسی در این باره گفته است:

یک دسته از مؤسسين و اعضای مرکزی سازمان با نصیری رئیس ساواک قرارداد ترک مخاصمه بستند و تعهد کردند از زندان که بیرون رفتند علیه رژیم موضع نگیرند. قصد فریب ساواک را هم نداشتند چون به این تعهد تا آخر عمل کردند... این طیف نه تنها با جناح اسلامی نبودند بلکه با دسته دوم که در داخل زندان بودند و بر خط‌مشی سابق نهضت پافشاری می‌کردند، همراه نشدند... دو نفر از خواهرزاده‌های مهندس بازرگان به نام‌های منصور و رحیم عطایی، جزو همین امضاکنندگان تعهدنامه ترک مخاصمه با ساواک بودند... بعضی از افراد طیف جناح میانی نهضت که در زندان بودند، در دادگاه نظامی به دادستان می‌گویند: اگر عضویت ما در نهضت آزادی جرم است چرا بعضی از اعضای شورای مرکزی و هیأت

۱. گزارش ساواک، مورخ ۴۹/۱۲/۲۰، صص ۴ و ۵، پرونده ۱۲۳۰۱۱، ج ۱، ص ۱۱۶، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲. پرونده رحیم عطایی، شماره ۱۲۳۰۱۱، ج ۲، ص ۱۰، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳. گزارش ساواک، پرونده ۱۲۳۰۱۱، ج ۲، ص ۵۰، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

اجرایی نهضت، بیرون از زندان آزاد هستند ولی ما را محاکمه می‌کنید. خب آنها در زندان خیر نداشتند که دوستانشان از پشت خنجر زده‌اند...^۱

مهندس بازرگان در دفاعیات خود، مکرراً بر نفی اتهام ضدیت با سلطنت تأکید داشت. بازرگان در جلسه ۷۱ محاکمه در تاریخ ۴۳/۴/۷، نهضت آزادی را آخرین سنگر دفاع از قانون اساسی و سلطنت مشروطه توصیف کرد:

... دفاعی که اینجانب و سایر متهمین می‌کنیم آخرین دفاع از سلطنت مشروطه است و اگر ما متهمین و نهضت آزادی را که یگانه جمعیتی است که صریحاً گفته و می‌گوید موافق قانون اساسی و طرفدار سلطنت مشروطه است محکوم نموده و نامش را از صفحه ایران محو نمائید یقین بدانید که بعد از این اگر جمعیتی طبیعی (نه فرمایشی و دستوری) که یقیناً تشکیل خواهد شد، صرفنظر از مخفیانه یا آشکارا، دیگر اعضاء آن حزب، طرفدار سلطنت مشروطه نخواهند بود و ما آخرین سنگر دفاع از قانون اساسی و سلطنت مشروطه ایران هستیم و دادگاه‌های بعدی با کسانی سر و کار خواهند داشت که واقعاً مخالف سلطنت هستند.^۲

محسن میلانی، مدعای مهندس بازرگان را این چنین تأیید و بازگویی می‌کند:

نهضت آزادی به رغم کوچک بودن ابعاد آن، قادر به ایفای نقش ثبات‌آفرینانه‌ای در عرصه سیاسی ایران بود. وفاداری آن به سازوکار سلطنت و ایدئولوژی اصلاح‌طلبانه و آزادی‌خواهانه آن توانست به مثابه مانعی مؤثر در برابر تندروی چپ‌گرایان و تعصبات راست‌گرایان عمل کند. رژیم شاه با سرکوب نهضت آزادی، پل موجود میان شاه و قشر اصلاح‌طلب طبقه متوسط را از میان برداشت.^۳

جعفر شریف‌امامی، رئیس مجلس سنا، و استاد اعظم فراماسونری و از مهره‌های بسیار مهم رژیم شاه، نیز تقاضای عفو بازرگان را کرد.^۴

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۷۹/۵/۳۱، ص ۱۰

۲. گزارش ساواک مورخ ۴۳/۴/۸، ص ۱، پرونده ۱۳۳۰۱۱، ج ۳، ص ۷۰. آرشو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۳. توصیف نهضت آزادی به عنوان «پل موجود» بین شاه و طبقه متوسط، دقیق و صحیح نیست، مگر آن‌که قید می‌شد «یکی از پل‌های موجود». در حالی که طبق مفروضات مقبول نویسنده مذکور، جبهه ملی با سابقه تاریخی بیشتر و دارا بودن پایگاه اجتماعی و طبقاتی استوارتر از نهضت، به مراتب بهتر قادر بود نقش پل را ایفا کند. از این حیث، اشتباه اول رژیم شاه سرکوب جبهه ملی بود که می‌توانست به عنوان حلقه واسطه با طبقه متوسط ایفای نقش کند. ضمناً بنیان تحلیل طبقاتی مزبور در مورد جامعه ایرانی دهه ۴۰ و ویژگی‌های قشر یا ائتلاف اصلاح‌طلب طبقه متوسط، اصولاً نقص دارد، و نیازمند تصحیح و تکمیل است.

۴. شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، محسن میلانی، ترجمه مجتبی عطارزاده، گام نو،

۱۳۸۱، ص ۱۵۸

۵. اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ش ۲۴، احزاب سیاسی در ایران (۵)، بی‌تا، ص ۲

طبق سند ساواک مورخ ۵/۱۱/۴۲، علت این تقاضای شریف امامی درخواست سران و فعالین جبهه ملی از وی برای وساطت بوده است.^۱ مطابق این سند، مهندس ریاضی، رئیس مجلس شورای ملی، به علت «سابقه دوستی و همکاری با مهندس بازرگان، مایل به کمک مشارالیه می‌باشد.»

مهندس بازرگان در سال ۴۶ مشمول عفو ملوکانه شاه شد و پس از چهار سال و ۹ ماه تحمل حبس، در سن شصت سالگی آزاد گشت.^۲ بقیه اعضای نهضت آزادی نیز تا پایان سال ۱۳۴۶ آزاد شدند.

ساواک با عفو بازرگان مخالف بود و در گزارشی درباره طرح عفو بازرگان و سایر محکومین نهضت آزادی و احمد آرامش،^۳ چنین اظهار نظر کرد:

با توجه به درجه تعصب محکومین مورد بحث و اینکه عفو و استخلاص آنها از زندان نه اثر تحبیبی در ایشان دارد و نه مانع اقدامات خرابکارانه آنها در آینده خواهد بود هیچ کدام از آنان به استثناء ردیف ۸ که مدت کوتاهی از محکومیتش باقی مانده، استحقاق عفو و بخشودگی ندارند.^۴

از زمان آزادی همه سران و اعضای نهضت آزادی در سال ۱۳۴۶، دیگر هیچ گونه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی به نام نهضت آزادی در خلال سال‌های ۴۶ تا ۵۶ شکل نگرفت. به گفته مهندس عزت‌الله سبحانی:

... نهضت آزادی، در جریان محاکمات سال ۴۲ و ۴۳ محکوم و غیرقانونی شد و پس از آن به کلی تشکیلات و روابط آن در داخل کشور گسیخته شد تا اینکه در سال ۵۶ به جمع آوری

۱. مطابق اسناد موجود ساواک، مهندس بازرگان و دکتر سبحانی پس از آزادی نیز از طریق کشاورز صدر و مهندس سالور با شریف امامی در دی ماه ۴۶ تماس‌هایی را برقرار می‌سازند تا مشکل بازنشستگی آنان در دانشگاه و برقراری مزایای آن به وساطت شریف امامی حل شود. کشاورز صدر در تماس با بازرگان می‌گوید: «با جناب نخست‌وزیر [= هویدا] هم صحبت کردم و ایشان هم موافقت فرمودند.» (گزارش ش ۲۰/۳۲۳۴۵ ه. ۲ مورخ ۱۷/۱۰/۴۶، پرونده سبحانی و بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی).

۲. تاریخ بازداشت و آزادی مهندس مهدی بازرگان طبق نامه دادرسی ارتش: وی در تاریخ ۳/۱۱/۴۱ بازداشت شد و به موجب حکم دادگاه نظامی تجدید نظر مورخ ۱۵/۴/۴۳ به ده سال حبس با احتساب از روز بازداشت، محکوم گردید، ولی در تاریخ ۳/۸/۴۶ به موجب عفو ملوکانه شاه به مناسبت ۴۰ بان جشن تاجگذاری، آزاد شد.

۳. رئیس سابق سازمان برنامه و وزیر مشاور در کابینه شریف امامی، که از زمان دولت امینی ابتدا به عنوان منتقد دولت و سپس به تدریج در موضع مخالفت با نظام سلطنتی اقدام به فعالیت‌هایی نمود که دستگیر و محاکمه شده بود. درخواست عفو وی به همراه درخواست عفو سران نهضت آزادی در یک لوح (نامه) مشترک قرار داشت.

۴. گزارش ساواک، مورخ ۷/۵/۴۶، اداره کل سوم، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

مجدد اعضای پراکنده پرداختند.^۱

دکتر ابراهیم یزدی هم می‌گوید:

... نه تنها نهضت آزادی ایران، بلکه وضعیت گروه‌های سیاسی دیگر هم این جور بود که شکل کار آنان دائماً بین محفل و سازمان حزبی نوسان داشت... کادرهای اصلی نهضت، طی سال‌های طولانی از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶، دچار نوسانات متعددی شده بودند و هر کدام در مسیر و بستر خاصی از فعالیت‌های سیاسی قرار گرفته بودند. اگرچه همه هویت نهضتی خود را حفظ کرده بودند. اما در برابر بسیاری از مسائل جدی روز، موضع واحد نداشتند. برای ایجاد انسجام مورد نیاز یک فعالیت حزبی لازم بود.^۲

مهندس بازرگان، در همان اولین روزهای آزادی، در ملاقات با یکی از اعضای جامعه سوسیالیست‌ها اوضاع کشور و چشم‌انداز آینده مبارزات را چنین ارزیابی کرد:

ما مسلمانیم و وظیفه ماست که با بدی‌ها و بی‌عدالتی‌ها مبارزه کنیم و سپس افزود تنها راه مردم همین راه دین است. چنانکه می‌بینید تمام ایدئولوژی‌ها پس از گذشت زمان منجر به شکست گردیده و حتی در مملکت خودمان حزب توده‌ای‌ها، نیروی سومی‌ها و بالاخره مصدقی‌ها بودند، در صورتی که در حال حاضر هیچ کدام از آنها وجود ندارند.^۳

به‌رغم تعطیلی تشکیلات نهضت آزادی، مجموع اطلاعات ساواک از ارتباطات فردی و نظرات خصوصی مهندس بازرگان و همفکرانش به ویژه تحکیم و تقویت گرایش دینی آنان در مواضع سیاسی اجتماعی، با وجود اجتناب وی از فعالیت سیاسی تشکیلاتی، این دیدگاه را نزد ساواک تقویت کرده بود که نهضت، با توجه به زمینه‌ها و سوابقش دینی‌تر و انقلابی‌شده است. در نظر برخی کارشناسان ساواک، نهضت آزادی در مسیر دگردیسی به گروهی شبیه فداییان اسلام قرار گرفته بود. در گزارش اداره کل سوم (امنیت داخلی) مورخ ۴۶۹/۲۵ درباره نهضت آزادی چنین اظهار نظر شده است:

جمعیت نهضت آزادی یکی از دستجات و گروه‌های براندازی و حاد مذهبی است که از نظر مردم می‌توان آن را در ردیف جمعیت فداییان اسلام، با تفاوت اینکه رهبران نهضت آزادی با توجه به شغل و وضعیت ظاهری و کیفیت تجمع آنان به دور هم، دارای موقعیت و نفوذ بهتر و

۱. روزنامه جامعه، ۱۳۷۷/۱/۳۱، ص ۱۱، میزگرد آزادی سیاسی در ایران.

۲. روزنامه نشاط، ۱۳۷۸/۲/۲۰، ص ۷

۳. گزارش اداره کل سوم ساواک به شماره ۳۱۲/۵۷۱-دع، مورخ ۴۶۷/۳۰، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

بیشتری در طبقات مختلف اجتماع هستند، محسوب نمود... این افراد معتقد به روی کار آمدن یک حکومت دینی و اجرای بی چون و چرای دستورات و احکام خشک مذهبی می‌باشند. ضمناً این جمعیت از طرفداران و پیروان سرسخت و دنباله‌رو مصدق در زمان حیات وی و نیز زنده نگهدارنده افکار و خاطره او در اذهان مردم پس از مرگش می‌باشند...

... می‌توان گفت که جمعیت نهضت آزادی متشکل از افرادیست متعصب مذهبی، فاقد شم سیاسی و تا اندازه‌ای فناتیک و همین تعصبات سخت و خشک آنها مانع از هرگونه انعطاف‌پذیری و تجدیدنظر در روحیه و عقاید و افکار این افراد و بالاخره پذیرش حقایق امور گشته و آنها را به صورت عناصری آشتی‌ناپذیر با دستگاه درآورده است...^۱

در بهمن ۴۶، منابع ساواک گزارش دادند که یکی از دوستان مهندس بازرگان، به نقل از وی، تنها راه فعالیت و مبارزه را دست بردن به اسلحه عنوان کرده است.^۲ به دنبال این گزارش دستور تشدید مراقبت و گزارش ماهیانه از سوی مدیرکل اداره سوم صادر شد و در مورد اینکه آیا واقعاً این نظر وی می‌باشد، دستور تحقیق بیشتر داده می‌شود.^۳

ساواک در تحقیقاتش، نشانه و یا سندی دال بر گرایش بازرگان به مبارزات مسلحانه پیدا نکرد. در سال ۴۸ اظهارنظر بخش ۳۱۲^۴ ساواک درباره وضعیت مهندس بازرگان و دکتر سحابی، در ذیل یگ گزارش چنین است:

سحابی و بازرگان در حال حاضر رویه محافظه کارانه‌ای پیش گرفته و کمتر در تلاش برای انجام فعالیت‌های سیاسی هستند.^۵

در گزارش دیگری به سال ۴۸، وضعیت نهضت آزادی و مهندس بازرگان و اختلاف وی با جناح باصطلاح چپ آن، این‌گونه توصیف شده است:

به طوری که از برخی از عناصر جمعیت نهضت آزادی شنیده شده عناصر روشنفکر و جناح به اصطلاح چپ این جمعیت با کادر رهبری آن از جمله بازرگان و سحابی اختلاف نظر پیدا کرده‌اند و کمتر حاضر به ملاقات و یا پذیرفتن رهبری آنها هستند.

نظریه منبع: این مطلب به طور خیلی صریح گفته نشده لیکن در تماس با افراد این جمعیت، کم و بیش اشاراتی به این موضوع می‌گردد و در صورت صحت می‌تواند احتمالاً معلول

۱. پرونده ۱۲۳۰۱۱، ج ۴، صص ۳۵۵ و ۳۵۶، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲. گزارش شماره ۲۰/۳۳۹۱۸ هـ ۲۰ مورخ ۴۶/۱۱/۷، اسناد ساواک.

۳. نامه ۳۱۲/۸۰۳۰۷ مورخ ۴۶/۱۱/۱۱، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۴. بخش احزاب و دستجات سیاسی و مذهبی افراطی در اداره کل سوم ساواک (امنیت داخلی).

۵. گزارش شماره ۳۱۲/۲۰۳، مورخ ۴۸/۴/۴، درباره دکتر یدالله سحابی، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

گرایش بازرگان و دوستانش به سمت کارهای تجارتي باشد که طبعاً همین گرایش در آنها تمایل به فعالیت حاد سیاسی را که مورد درخواست افراد جناح چپ می باشد تخفیف داده است.

ملاحظات ۳۱۲: عملاً مدتی است از جمعیت نهضت آزادی فعالیت محسوسی مشاهده نمی گردد. و تنها تلاش های سیدمحمود طالقانی تحت عنوان شرکت در جلسات مسجد هدایت و یا دیدار از برخی افراد جمعیت مذکور، تنها نمود تحرک این جمعیت به حساب می آید. لیکن قرینه مشخصی که صحت خبر فوق را تأیید کند از طریق سایر منابع به دست نیامده و موضوع قابل تحقیق و بررسی بیشتر است.^۱

متعاقباً در ذیل گزارشی دیگر، بخش ۳۱۲ ساواک با تأیید کناره گرفتن مهندس بازرگان و دکتر سحابی از اقدامات سیاسی چنین می نویسد:

تا حدود زیادی مهندس بازرگان و یدالله سحابی به علت اشتغال به کارهای تجاری، از دست زدن به اقدام حاد و انجام فعالیت های مضره ای که موجب بازداشتن آنها از این امور گردد خودداری می نمایند.^۲

از سوی دیگر روابط زیاد فعالان سیاسی مختلف با مهندس بازرگان موجب شد ساواک در سال ۵۲ و در اوج درگیری رژیم با گروه های مسلح، بر مراقبت مداوم از وی تأکید کند. در نامه اداره کل سوم ساواک در مرداد ۵۲ چنین آمده است:

مهندس بازرگان از سوژه هایی است که لزوم مراقبت مداوم و آگاهی از فعالیت ها و اقدامات او به کرات، مورد تأکید قرار گرفته است.^۳

آن طور که از اسناد برمی آید مهندس بازرگان، دکتر سحابی، واقعاً در آن سال ها خود را از فعالیت سیاسی بازنشسته کرده بودند. نهضت آزادی هم به طریق اولی، تحرکی نداشت و کاملاً از صحنه غایب بود. بنابراین فعالیت های مستقل و غیرتشکیلاتی را نمی توان به پای کل تشکیلات گذاشت.^۴ نشر بعضی اطلاعیه ها و اعلامیه های تحلیلی به وسیله گروهی از اعضای نهضت آزادی، هیچ گاه نمی تواند خلأ فاصله سال های ۴۶ تا ۵۶ را پر نماید.

محمدمهدی جعفری، از نسل دوم و جناح چپ نهضت آزادی، وضعیت نهضت آزادی را

۱. گزارش ش ۳۱۲/۳۱۴۴، مورخ ۴/۹/۲۶، پرونده دکتر سحابی، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.

۲. گزارش ساواک، شماره ۳۱۲/۵۹۴۲ مورخ ۴/۹/۲۹، پرونده بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.

۳. نامه ش ۳۱۲/۵۱۱۶، مورخ ۵/۵/۲۳، از اداره کل سوم به ریاست ساواک تهران، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.

۴. و این دقیقاً همان کاری است که در مقدمه جلد ۹ اسناد نهضت آزادی ایران صورت گرفته است. (صص ۳-۱)

از سال ۴۲ تا ۵۷ این گونه توضیح داده است:

در سال‌های ۴۲ به بعد که سران نهضت در زندان بودند، در بیرون این جریان ادامه پیدا کرد و در سال ۴۴ بدیع‌زادگان، حنیف‌نژاد و سعید محسن سازمان مجاهدین خلق ایران را تشکیل دادند (البته این آغاز جریانی بود که بعد به این سازمان ختم شد) به هر حال این جریان جدا از نهضت آزادی نبود، بلکه تکامل همان مبارزه ضد دیکتاتوری با ایدئولوژی اسلامی بود. از آن به بعد هم بعضی فعالیت داشتند و بعضی با مجاهدین خلق از جنبه ایدئولوژی فعالیت داشتند. تا سال ۱۳۵۰ که جریان مجاهدین خلق علنی شد، این همکاری بین بنیادگذاران سازمان مجاهدین و اعضای قدیمی نهضت آزادی وجود داشت. ولی از سال ۵۳ بیشتر فعالیت نهضت آزادی به خارج از کشور منتقل شد^۱... در داخل کشور، زندانی بودن آیت‌الله طالقانی و مهندس عزت‌الله سحابی باعث شد که نهضت فعالیت چشمگیری نداشته باشد.^۲

اما در دهه ۴۰ و ۵۰، سوابق ارتباط با نهضت آزادی، از نظر ساواک یک معیار و سرنخ برای شناسایی مبارزین مذهبی محسوب می‌شد. کما اینکه دارا بودن رساله و عکس امام خمینی، حضور فعال در برخی مساجد و هیأت‌های مذهبی، تماس با اعضای سابق فداییان اسلام و هیأت‌های مؤتلفه و روحانیت مبارز، و مطالعه برخی کتب خاص و... نیز در بررسی سوابق افراد توسط ساواک، اهمیت داشت.

ساواک در دهه ۵۰، برخی مراکز و محافل را با نام نهضت آزادی نشانه‌گذاری می‌کرد و اصولاً یک فرد مبارز مذهبی را به محض وجود کمترین نشانه، به نهضت آزادی منتسب می‌کرد. این نوعی طبقه‌بندی و ساده‌سازی برای سهولت بیشتر پیگیری‌های ساواک بود اما در موارد زیادی نیز موجب اشتباه و گمراهی ساواک در شناخت دقیق افکار و گرایش مبارزین مذهبی، می‌شد. از جمله قابل ذکر است که در گزارش‌های ساواک، مساجد هدایت (آیت‌الله طالقانی)، جلیلی (آیت‌الله مهدوی کنی)، قبا (شهید حجت‌الاسلام دکتر مفتاح)، و نیز حسینیه ارشاد (دکتر شریعتی)^۳، محل تجمع طرفداران و عناصر نهضت آزادی معرفی شده است.

۱. قبلاً در سال ۱۳۳۹ و پیش از آن، بعضی از اعضای جوان نهضت مقاومت ملی، سلف نهضت آزادی، نظیر یزدی، قطب‌زاده و چمران به خارج از کشور رفته بودند، که بعدها با روحیه‌ای انقلابی‌تر و در تماس مستقیم با امام خمینی در نجف، نهضت آزادی خارج از کشور را راه‌اندازی می‌کنند که مواضع اعلامی آن غالباً و به خصوص در مورد سلطنت، مخالف و مغایر با نهضت آزادی داخل کشور بوده است.

۲. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳، ص ۱۲

۳. البته بعد از کشف موجودیت سازمان مجاهدین خلق، از نظر ساواک حسینیه ارشاد به محل اصلی حضور هواداران

همچنین در گزارش‌های ساواک از جلسات و هیأت‌های مذهبی و کلاس‌های هفتگی روحانیونی مانند شهید دکتر بهشتی، علامه جعفری، شهید مطهری و... نیز به حضور افرادی از جمعیت نهضت آزادی اشاره می‌شود.

بنا به گزارش‌های متعدد ساواک، در سخنرانی‌های آیت‌الله طالقانی، شهید مطهری، آیت‌الله خامنه‌ای، شهید دکتر بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی، شهید دکتر باهنر و آقای مهدوی کنی، در بسیاری از مواقع، اعضا و سران نهضت آزادی شرکت داشته‌اند.

از نظر ساواک مدارس رفا، پاتوق هواداران یا اعضای سابق نهضت؛ و دبیرستان کمال، متعلق به سران نهضت و تحت مدیریت دکتر سبحانی، پایگاه مطلق نهضت آزادی بود. بنابراین تحت مراقبت داشتن دائمی آن‌ها معمول و لازم بود.

معمولاً در گزارش‌های ساواک به هنگام ذکر سوابق افراد، نسبت به ارتباط یا عضویت جنبه ملی، نهضت آزادی، حزب توده، حزب ایران و بعداً چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق، حساسیت ویژه وجود داشت. به همین علت ساواک در هر گزارشی درباره افراد مذهبی، سابقه هر نوع فعالیت سیاسی یا ارتباط و تماس با سران نهضت را به عنوان عضویت یا گرایش به نهضت آزادی ذکر می‌کرد.

این گزارش‌ها همه جنبه مراقبتی داشت و نه عملیاتی؛ زیرا از میانه دهه ۴۰ به بعد، در داخل کشور دیگر چیزی به نام نهضت آزادی، نه برای مردم و نه برای رژیم شاه، اساساً مطرح نبود. فی‌الواقع آزادی‌بازرگان از زندان، پایان فعالیت سازمانی وی در قالب نهضت آزادی بود.

نهضت آزادی و آیت‌الله شریعتمداری

روحیه مهندس بازرگان پس از آزادی از زندان در دیدار با دوستان و آشنایان خوب به نظر می‌رسید. بر اساس گزارش ساواک، یکی از علاقه‌مندان وی در دی ماه ۴۶ در نامه‌ای به یک دوست، برداشت خود را پس از ملاقات با مهندس بازرگان چنین نوشته بود: «روحیه‌شان به عظمت و ثبات گذشته باقیست و در پایمردیشان خللی راه نیافته است.»^۱

اولین و چشمگیرترین اقدام مهندس بازرگان، پس از آزادی، یعنی دیدار وی از مؤسسه دارالتبلیغ آیت‌الله سیدمحمدکاظم شریعتمداری در قم، بسیار گویا و معنادار بود. به گزارش ساواک، صبح روز ۴ بهمن ۴۶ آقای مهندس بازرگان وارد قم شد و با اجازه آیت‌الله شریعتمداری از دارالتبلیغ قم دیدن کرده و از تأسیس و اقدامات آن تعریف و تمجید نمود.^۲

بازرگان در توصیف دارالتبلیغ ضمن تقدیر از مؤسس آن، در سخنرانی خود می‌گوید:
[دارالتبلیغ] همان چیزی [است] که آرزوی بنده [و] شاید هزاران نفر مردم مسلمان و دردمند جامعه اسلامی است.^۳

حمایت مهندس بازرگان از جریان دارالتبلیغ و آیت‌الله شریعتمداری، این پیام را منتقل می‌کرد که وی از مبارزه و مخالفت با رژیم شاه دست شسته و از فعالیت حاد سیاسی عقب‌نشینی کرده است. و در تداوم سنت سیاسی جبهه ملی، همانند آقای شریعتمداری، موضع مسالمت و آشتی با حکومت محمدرضا پهلوی اتخاذ نموده است.

مؤسسه دارالتبلیغ اسلامی قم در سال ۱۳۴۴ به وسیله آیت‌الله شریعتمداری تأسیس شد.

۱. گزارش ساواک، شماره ۹۶۴۵/هـ مورخ ۴۶/۱۰/۱۷، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲. گزارش ساواک، ش ۳۱۹۱، مورخ ۴۶/۱۱/۷، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۳. متن سخنرانی مهندس بازرگان پیوست نامه ش ۲۱/۴۲۱۰ مورخ ۴۶/۱۱/۷، ساواک قم به اداره کل سوم ساواک، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

آقای شریعتمداری، که پس از آغاز مبارزات امام خمینی و همراهی اولیه و محدود، دست از مبارزه کشید و خط مسالمت با رژیم شاه را در حوزه علمیه قم پی‌گیری کرد، به مرور به عنوان مرجع مقبول شاه و دربار شناخته شد و حتی در مواردی مورد حمایت علنی رژیم شاه قرار می‌گرفت. با توجه به مشی آقای شریعتمداری در غیرسیاسی کردن حوزه و روحانیت و مخالفت با مشی انقلابی امام خمینی، تأسیس دارالتبلیغ با مخالفت امام و پیروان راه او در حوزه علمیه قم روبرو شد.

آقای هاشمی سخت با مواضع آقای شریعتمداری مخالف بود و معتقد بود که به علت مواضع ایشان، هیچگونه همکاری، حتی در درس دادن و بحث علمی نباید با دارالتبلیغ ایشان بشود. حتی به نزد پدرم و مهندس بازرگان رفته و از آنها انتقاد کرده بود که چرا برای تدریس به آنجا می‌روید؟^۱

آیت‌الله طالقانی،^۲ که مهندس بازرگان به همراهی و همفکری با وی شهرت داشت، برخلاف دوست قدیمی خود، هیچگاه از دارالتبلیغ بازدید نکرد و به همکاری با آن نپرداخت. نقل شده است که پس از پاسخ منفی آیت‌الله طالقانی به دعوت آقای شریعتمداری برای تدریس در دارالتبلیغ، ایشان علت استنکاف خود را چنین شرح داده بود: «خوف داشتم تدریس در آنجا، موجب تضعیف موقعیت آیت‌الله خمینی باشد.»^۳

سید محمود دعایی در خاطرات خود چنین گفته است:

در آن هنگام آقای شریعتمداری دارالتبلیغ اسلامی در قم تأسیس کرده بود که ما این مکان را سد راه مبارزه با رژیم و مخالف راه امام می‌دانستیم. آقای مهندس بازرگان وقتی از زندان آزاد شد به این مکان رفت و از آنجا دیدار کرد. شاه و رژیمش هم سعی می‌کردند به نوعی

۱. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۳۳

۲. مهندس سبحانی می‌گوید: «بعد از فوت آیت‌الله بروجردی [بزرگترها و سران نهضت همچون مهندس بازرگان و آقای طالقانی نیز به آقای شریعتمداری گرایش پیدا کردند... ولی پاس مقام آقای خمینی را هم بسیار داشتند و در زندان هم همیشه می‌گفتند ما نباید بگذاریم اختلافات میان آقای خمینی و شریعتمداری توسعه پیدا کند... به هیچ‌وجه از شریعتمداری به طور کامل حمایت نمی‌کردیم.» (نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۴۰) گفته سبحانی در مورد آیت‌الله طالقانی درست نیست. حجت‌الاسلام کیانی‌نژاد، از آشنایان قدیمی آیت‌الله طالقانی، نقل کرده است که در سال ۴۷، ایشان در پاسخ به سؤال یک مقلد آقای شریعتمداری، تأکید کرده است که تغییر مرجعیت به امام خمینی «تردید نمی‌خواهد... هیچ تردید نکنید.» (ماهنامه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، ص ۳۴۴) آیت‌الله طالقانی در قول و عمل هم اثبات نمود که هیچ مرجع دیگری را بر امام ترجیح نمی‌داد و به همکاری و همراهی با شریعتمداری نیز تن نداد. ایشان در همان سال ۱۳۴۰ بعد از فوت آیت‌الله بروجردی در جمعی که مهندس بازرگان هم حضور داشت به مردم اعلام کرده بود که: «من از حاج آقا روح‌الله تبعیت می‌کنم.» (همان، ص ۳۶۸)

۳. ماهنامه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، ص ۳۰۵

از دارالتبلیغ اسلامی حمایت کنند. دوستان و علاقه‌مندان آقای شریعتمداری سعی می‌کردند برای وجهه دادن به دارالتبلیغ و بها دادن به آن از شخصیت‌های خوشنام و معروف بهره بگیرند... یک مرتبه که نزد آقای طالقانی رفته بودم از این امر گله کردم و گفتم: دوستان شما آزاد می‌شوند و بعد از آزادی بلافاصله به دارالتبلیغ که سد راه مبارزه امام و راه امام است می‌روند، کانونی که علیه خط امام تشکیل شده است. خلاصه در این مورد، اعتراض و گله کردم. آقای طالقانی هم با بزرگواری و سعه صدر گفتند: من برای آقای بازرگان توضیح می‌دهم...^۱

رابطه مهندس بازرگان و دوستانش در نهضت آزادی با آیت‌الله شریعتمداری محدود به دارالتبلیغ نبود و از مدت‌ها پیش آغاز شده بود.

یکی از اعضای حزب ملت ایران، در سال ۴۷، با اشاره به حمایت بازرگان و دوستانش از شریعتمداری، درباره آنان چنین اظهار نظر کرده است:

مهدی غضنفری اظهار داشت: مهندس مهدی بازرگان و دار و دسته‌اش افرادی مرتجع هستند زیرا به نهضت ملی با تکیه روی‌های خود خیانت کرده‌اند. و از جمله مثال آورد که آنها از آیت‌الله شریعتمداری جانبداری می‌کنند و با وی در تماس هستند.^۲ و اظهار عقیده نمود که چون شریعتمداری به خمینی خیانت نمود و خود را به دستگاه فروخت پس بازرگان و رفقایاش هم با همکاری با خائن، خود خیانت پیشه کرده‌اند.^۳

یک مأمور ساواک نیز پس از ملاقات با آقای شریعتمداری نتیجه گفت و گوی خود را با وی چنین گزارش می‌کند:

به عقیده وی، خمینی عنصری است که به حال مملکت و ملت، مضر است... کوشش‌های خمینی علیه نظام مملکتی خطر حتمی برای موجودیت مذهب و ملت دارد و لذا او را تأیید نمی‌کند.^۴

بنا به سند ساواک، آقای شریعتمداری «موجودیت خود را و مذهب شیعه را ملزوم بقاء مقام

۱. گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمود دعایی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، نشر عروج، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱

۲. مهندس سبحانی می‌گوید: «... بعد از پانزده خرداد در زندان، جوانان و میان‌سالان نهضت و از جمله خود من به آقای خمینی گرایش پیدا کردیم.» (نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۴۱)

۳. گزارش ساواک، ش ۱۵۳۴۲ / ۲۰ ه ۲، ۴۷/۴/۳۰، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۴. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۲۸۰ و ۲۸۲

شامخ سلطنت می‌داند»^۱

آقای شریعتمداری، در تیرماه ۱۳۵۴، در ملاقات با نماینده ساواک پس از حوادث مدرسه فیضیه در خرداد همان سال، به وی گفت:

به منظور جلوگیری از سوء تفاهم در آینده بهتر است نظر دستگاه، قبل از هر اقدامی با اینجانب در میان گذارده شود تا با در نظر گرفتن خواسته‌های دستگاه، اقدام لازم انجام گیرد... من مورد محبت شخص شاهنشاه آریامهر بوده و هستم، و به معظم له و کشور ایران علاقه دارم و پیوسته برای پیاده کردن برنامه‌های دولت، همه گونه آمادگی دارم.^۲

این شریعتمداری‌ای بود که مهندس بازرگان و تعداد زیادی از سران و اعضای همفکر وی در نهضت آزادی، از ابتدا او را به عنوان مرجع تقلید پذیرفته بودند و مرجعیتش را به دیگران توصیه می‌کردند^۳ و در دیدگاه‌ها و خط‌مشی سیاسی، با وی اشتراک نظر داشتند.

در دو سال ۵۶ و ۵۷ به دنبال اوج‌گیری نهضت اسلامی، جبهه ملی و نهضت آزادی می‌کوشیدند خبرنگاران روزنامه‌های معروف جهان را نزد آقای شریعتمداری ببرند و با او مصاحبه کنند و بدین وسیله او را در برابر امام مطرح و تقویت کنند.

به گزارش ساواک، در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۷ «...آقای مهندس بازرگان خدمت آقای شریعتمداری بودند و نماینده بی‌بی‌سی نیز با ایشان مصاحبه [کرد]...»^۴

آقای شریعتمداری در گفتگویی با مقامات رژیم شاه به تاریخ اول مهر ۱۳۵۷ به ارتباط دیرینه خود با جبهه ملی و نهضت آزادی و اینکه آنها خبرنگاران خارجی را نزد او می‌فرستند اشاره

۱. همان.

۲. گزارش بخش ۳۱۲ امنیت داخلی ساواک، ۵۴/۴/۲۲، پرونده ۶۶۱۱۵۱، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره سوم، سال دهم، ش ۳۳، پاییز ۹۱، ص ۳۸۳

۳. محمد هاشمی رفسنجانی، که پیش از انقلاب عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا (گروه فارسی‌زبان) بود یکی از موضوعات مورد اختلاف با نهضت آزادی خارج کشور به گردانندگی دکتر یزدی را مسئله مرجعیت آقای شریعتمداری ذکر کرده و گفته است: «اختلافات گروه مستقل انجمن با نهضتی‌ها و به ویژه دکتر یزدی، اختلافات مبنایی بود... یکی از بحث‌ها در داخل انجمن، بحث مرجعیت بود. نهضت آزادی و طرفداران آن از مرجعیت آیت‌الله شریعتمداری تقلید می‌کردند، اما اعضای مستقل انجمن، طرفدار مرجعیت امام بودند. پیش از این در بحث نشریه روحانیت و ۱۵ خرداد هم نهضتی‌ها به نفع خودشان اقدام به ترویج او کرده بودند و حتی این موضوع را شایع کرده بودند که آقای شریعتمداری نسبت به مسائل روز، روشن‌تر از امام هستند.» (خاطرات محمد هاشمی، ص ۱۸۵) وی تأکید می‌کند: «وزنی که نهضت آزادی برای شریعتمداری قائل بود، از امام بالاتر بود. آن زمان این‌گونه مطرح بود که چون آقای شریعتمداری مرجع نهضت آزادی بود، لذا نهضت آزادی‌ها او را از تبریز به قم آوردند. یعنی نهضت آزادی‌ها مرجعیت آقای شریعتمداری را بیشتر از امام ترویج می‌کردند.» (همان، ص ۱۶۷)

۴. سند ساواک مورخ ۳۷/۲/۲۶ (۱۳۵۷)، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

می‌کند. در گزارش ساواک در این باره چنین آمده است:

درباره کسانی که به عنوان نمایندگان حقوق بشر^۱ به منزلش رفت و آمد می‌کنند گفت: «در خانه من باز است، تعدادی از آنها از قدیم با من دوست بوده‌اند و من نمی‌توانم در منزل را بر روی مردم ببندم. آنها مخبرین خارجی را برای مصاحبه با من می‌آورند.»^۲

روابط ویژه نهضت آزادی با آقای شریعتمداری، پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه یافت. به گفته آیت‌الله محمد یزدی:

[پس از انقلاب] آقایان نهضت آزادی هر وقت به قم می‌آمدند، ابتدا به دیدن آقای شریعتمداری می‌رفتند و سپس به محضر امام (ره) شرفیاب می‌شدند. گاهی اوقات حتی نزد دیگر مراجع نمی‌رفتند، ولی مقید بودند که حتماً نزد آقای شریعتمداری بروند.^۳

یک ماه پس از استعفای مهندس بازرگان، در اغتشاش ۱۶ آذر ۵۸ تبریز و اشغال مراکز دولتی و فرودگاه و رادیو تلویزیون از سوی «حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران»،^۴ وابسته به آقای شریعتمداری، یکی از خواسته‌های شورشیان، روشن شدن «علت اصلی استعفای جناب مهندس بازرگان از نخست‌وزیری» اعلام شد.^۵

آقای شریعتمداری در طرح کودتای قطب‌زاده،^۶ تا همدلی و همراهی با کودتاجیانی که قصد به شهادت رساندن مردم جماران و امام خمینی را نیز داشتند، پیش رفت. پس از این ماجرا، وی از سوی مدرسان درجه اول حوزه علمیه قم از مرجعیت خلع شد و تا آخر عمر در قم منزوی بود.^۷

۱. نمایندگان حقوق بشر یا مؤسسين «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر»، گروهی از سران و اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی بودند.

۲. شریعتمداری در *دادگاه تاریخ*، حمید روحانی، دفتر اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۴۷

۳. *خاطرات آیت‌الله محمد یزدی*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۵۰۰

۴. نام کامل و رسمی حزب مزبور، چنین بود ولی در اغلب گفته‌ها و نوشته‌ها به صورت «حزب خلق مسلمان»، ذکر شده است.

۵. *نشریه خلق مسلمان*، ش ۱۸، ۱۳۵۸/۹/۱۸، ص ۵

۶. صادق قطب‌زاده (۱۳۶۱-۱۳۱۴)، عضو شاخه دانش‌آموزی نهضت مقاومت ملی، عضو جبهه ملی در آمریکا و از مؤسسان و رهبران نهضت آزادی خارج از کشور، پس از پیروزی انقلاب عضو شورای انقلاب، رئیس صدا و سیما و وزیر امور خارجه بود که بعد از ناکامی در انتخابات دوره اول ریاست جمهوری و خروج از نظام حکومتی، در تماس با عناصر ضد انقلاب داخل و خارج کشور و جلب همکاری برخی دولت‌های خارجی، برای انجام یک کودتای خونین برنامه‌ریزی کرد. رهبری مذهبی آن کودتا را آقای شریعتمداری تقبل کرده بود. قطب‌زاده در فروردین ۱۳۶۱ بازداشت شد و پس از محاکمه، در شهریور همان سال اعدام شد.

۷. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم متشکل از مدرسین عالی‌مقام روحانی و برجسته کشور، به اتفاق آراء، «عدم صلاحیت» آقای شریعتمداری برای مرجعیت را در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۳۱، اعلام نمود. پس از بیانیۀ توضیحی جامعه مدرسین، جامعه روحانیت مبارز تهران نیز طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «آقای شریعتمداری شرایط احراز مرجعیت و صلاحیت تقلید را دارا

ارادت مهندس بازرگان و نهضت آزادی به شریعتمداری حتی پس از افشای مستند مواضع و روابط وی با رژیم شاه و نقش داشتن در کودتای قطب‌زاده، همچنان حفظ و ابراز می‌شد.

در پی درگذشت آقای شریعتمداری در اوایل سال ۱۳۶۵، مهندس بازرگان از جانب خود و نهضت، تلگرام «تسلیتی» به حضور آیت‌الله مرعشی نجفی ارسال کرد. متن این تلگرام به صورت یک اطلاعیه در فروردین ۱۳۶۵ از سوی نهضت آزادی چاپ و منتشر گردید. آقای بازرگان، در این تلگرام ضمن تجلیل از آیت‌الله شریعتمداری به عنوان «یکی از مبلغین فرهنگ تشیع» بر مظلومیت وی در چهار سال آخر زندگی، تأکید نمود!

جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

در سال ۱۳۵۶ همزمان با ایجاد فضای باز سیاسی ناشی از سیاست حقوق بشر کارتر، در شرایطی مشابه زمان تأسیس نهضت آزادی در دوران اعطای آزادی‌های نمایشی ناشی از سیاست‌های کندی، نهضت آزادی در پوشش «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» آغاز به فعالیت دوباره کرد. چند تن از مؤسسان و اعضای اصلی نهضت در پایه‌گذاری جمعیت فوق‌الذکر نقش اساسی و مستقیم داشتند. از دیدگاه خود نهضت آزادی نیز، جمعیت حقوق بشر یکی از حلقه‌های سلسله فعالیت نهضت را تشکیل می‌دهد. بنابراین مواضع و عملکرد این جمعیت می‌تواند معرف چگونگی مواجهه نهضت آزادی با انقلاب در طول دو سال حساس ۵۶ و ۵۷ باشد.

بازرگان در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

فروردین ۵۶- پایه‌گذاری و فکر تأسیس «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» در استفاده از رقابت ابرقدرت‌ها، بنا به پیشنهاد آقای فتح‌الله بنی‌صدر در دعوتی که آقای فولادی^۱ از سرشناسان مبارزات ملی و اسلامی کرده بود...^۲

در اسناد جمعیت حقوق بشر نه تنها اسمی از دو فرد مذکور در میان مؤسسان دیده نمی‌شود بلکه در میان اعضای دیگر آن هم، نامی از فتح‌الله بنی‌صدر و فولادی نیامده است.^۳ ظاهراً نقش آنان در پشت پرده و انتقال این پیشنهاد به مهندس بازرگان بوده است. آیا منشأ این پیشنهاد حقیقتاً «کجا» بوده است؟

۱. امیرحسین پولادی (فولادی) در زمان تشکیل نهضت آزادی از اعضای هیأت مؤسس و هیأت اجرایی و معاون کمیته تشکیلات بود. (تداوم حیات سیاسی در اختناق: تاریخ شفاهی نهضت مقاومت ملی ایران، وحید میرزاده، سلک، ۱۳۷۹، ص ۱۱۹)

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، نهضت آزادی، زمستان ۶۱، ص ۱۳

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، دفتر دوم جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، نهضت آزادی، اسفند ۱۳۶۲، صص ۴۱ و ۸۲ تا ۸۳

مؤسسان جمعیت، طیف ناهمگونی از عناصر ملی‌گرا، مذهبی، و چپ‌گرا با تمایلات و سلاطین سیاسی و اجتماعی گوناگون و متناقض بودند. زیر نامه مؤسسان جمعیت به دبیرکل سازمان ملل متحد و اعلام تأسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، امضای ۲۹ نفر دیده می‌شود^۱ از جمله: مهندس بازرگان - دکتر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی - دکتر ناصر میناچی - دکتر کریم سنجابی - احمد صدرحاج‌سیدجوادی - دکتر عبدالکریم لاهیجی - حسن نزیه - دکتر نورعلی تابنده - دکتر اسدالله مبشری - سیدابوالفضل موسوی زنجانی - شمس آل‌احمد - دکتر حبیب‌الله پیمان^۲ - خلیل‌الله رضایی - دکتر کاظم سامی - دکتر یدالله سحابی - مهندس هاشم صباغیان - سیداحمد مدنی - مهندس رحمت‌الله مقدم [مراغه‌ای] - دکتر منوچهر هزارخانی - دکتر ابراهیم یونسی و... ۹ نفر اول، امضاءکنندگان اساسنامه جمعیت بودند^۳ و هفت نفر اول به عنوان اعضای کمیته اجرایی انتخاب شدند که از میان آنان مهندس بازرگان، احمد صدرحاج‌سیدجوادی و میناچی به ترتیب به سمت‌های رئیس، نایب رئیس و خزانه‌دار جمعیت انتخاب شدند.^۴ در مصاحبه‌ها و اعلامیه‌ها نیز غالباً دکتر سنجابی و مهندس بازرگان به عنوان نمایندگان جمعیت مطرح می‌شدند.

فعالیت‌های «معتدل و قانونی»

در اولین مصاحبه مطبوعاتی کمیته^۵ ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در ۲۲ دی ۵۶ اعلام شد: روش ما مبتنی بر یک رشته فعالیت‌های معتدل و قانونی در چارچوب قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر خواهد بود.^۶ در نامه جمعیت به نخست‌وزیر وقت، جمشید آموزگار، به وی اطمینان داده می‌شود: هیچ‌گونه اقدامی جز از طریق قانون آن‌هم با رفتاری کاملاً مسالمت‌آمیز از ناحیه این جمعیت

۱. همان، صص ۸۲ تا ۸۳

۲. دکتر پیمان در تاریخ ۱۳۵۷/۷/۲۹، در نامه‌ای خطاب به امام خمینی درباره ترکیب جمعیت چنین نوشته است: «... در جمعیت دفاع از حقوق بشر عناصر منفردی با گرایش‌های مختلف، بعضی (در بینش اجتماعی - سیاسی، غیرمذهبی)، بعضی با زمینه مارکسیستی، بعضی وابسته و فرصت‌طلب، و بعضی چون آقای سیدابوالفضل زنجانی مخلص و بی‌ریا و مؤمن، شرکت دارند.» (شصت سال صبوری و شکوری، ج ۳، ص ۵۱۷)

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹، ص ۴۱

۴. همان، ص ۱۲۸

۵. در اسناد نهضت آزادی ایران از هر دو کلمه «کمیته» و «جمعیت» برای نامیدن این تشکل، استفاده شده است.

۶. همان، ص ۸۹

صورت نخواهد گرفت.^۱

این موضع مسالمت‌جویانه در قبال رژیم شاه موجب تضمین امنیتی ساواک نیز می‌شود؛ به گونه‌ای که پس از بازداشت کوتاه تعدادی از اعضای جمعیت در فضای ملت‌هپ پس از فاجعه ۱۷ شهریور و سپس آزادی آن‌ها، احمد صدر حاج‌سیدجوادی در گفتگویی با خبرنگار یونایتد پرس در تاریخ ۵۷/۶/۳۰ به وی می‌گوید:

از طرف سازمان امنیت با ما تماس گرفتند... راجع به کار ما گفتند که تحت تعقیب نخواهید بود و هیچ‌کس با شما کاری ندارد و دفتر حقوق بشر هم می‌تواند به کارش ادامه داده و فعالیت نماید.^۲ جمعیت، با پذیرش قید «چارچوب قانون اساسی»، چه به صورت تاکتیکی و چه استراتژیک، رسماً خود را از دایره مبارزات «انقلابی» ضد نظام شاه خارج ساخته بود از این رو قرار دادن قطعنامه راه‌پیمایی تاسوعا و عاشورای ۵۷ در لابلای اسناد جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر^۳ به عنوان یکی از اعضای «کمیته برگزاری» آن راه‌پیمایی، در ماده اول قطعنامه مذکور اعلام شده بود: «حضرت آیت‌الله امام خمینی رهبر ماست و خواسته‌های ایشان خواسته عموم ملت است.» در ماده دوم: «سقوط و برچیده شدن بساط شاه و رژیم سلطنتی و استبداد» و در ماده سوم: «برقراری حکومت عدل اسلامی» خواسته ملت اعلام شده بود. تمامی موارد فوق، صراحتاً ناقض اساسنامه و اهداف و روش‌های اعلام‌شده جمعیت حقوق بشر بود.

به نظر محمدمهدی جعفری، نهضت آزادی در آن زمان از انقلاب عقب افتاده بود:

... [در سال ۵۶ و ۵۷] تمام اعضای نهضت آزادی خودشان را در جو مبارزه انقلابی مردم قرار داده بودند اما نتوانستند همه نقطه‌نظرهای افراد درون را با هم همسطح کنند، این اختلاف سطح که بعضی در جو سال‌های پیش زندگی می‌کردند و بعضی می‌خواستند پیشرو مردم یا حداقل با مردم گام بردارند باعث اصطکاک‌هایی شد که مانع حرکت و عقب افتادن از حرکت انقلابی مردم شد...^۴

«جمعیت» و آمریکایی‌ها

قبل از بررسی روابط نیمه‌علنی و پنهان جمعیت حقوق بشر با مأمورین آمریکایی بی‌فایده

۱. همان، ص ۱۰۲

۲. گزارش ساواک، ش ۸۲۲/۷۲۸، مورخ ۵۷/۷/۱۰، پرونده صدر حاج‌سیدجوادی، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹ دفتر دوم، صص ۲۱۲ تا ۲۱۴

۴. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳، ص ۱۲

نیست به دو اقدام «علنی تر» جمعیت در قبال دولت آمریکا اشاره‌ای بشود.

نامه «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» به «معاون وزارت امور خارجه آمریکا- قسمت حقوق بشر» در مورد فاجعه ۱۷ شهریور،^۱ شایان توجه است. در این نامه ضمن ارائه شرحی از وقایع، از اشنایدر،^۲ معاون وزارت امور خارجه ایالات متحده، استمداد شده که با «اقدامات سریع، در رفع ظلم و ستمی که در نتیجه این کشتار فجیع به ملت ایران وارد می‌شود و برقراری آزادی و حکومت قانون، ملت ایران را یاری دهد.»^۳

رونوشت نامه فوق به استمپل،^۴ کارمند سیاسی سفارت آمریکا و مأمور سیا، با عنوان مجعول «مسئول اجرای مقررات حقوق بشر» در سفارت، ارسال می‌شود و اشاره می‌گردد که به دلیل احتمال ممانعت مقامات دولت از ارسال تلگرام فوق «لذا عطف به توصیه جناب آقای اشنایدر معاون وزارت قسمت حقوق بشر، جنابعالی در ارسال و رساندن پیام این جمعیت اقدام فوری مبذول فرمائید.»^۵

درخواست کمک از معاون وزارت امور خارجه آمریکا برای «برقراری آزادی و حکومت قانون» در فضای انقلابی شهریور ۵۷، رفتاری در تضاد با هویت انقلاب بود و شکایت از رژیم شاه به خاطر فاجعه ۱۷ شهریور،^۶ نزد یک مقام دولتی آمریکا که حامی رژیم پهلوی بود، کاری غیرمقبول بود. ملت ایران دو قرن از «دخالت خارجی» رنج برده‌اند؛ و در انقلاب اسلامی نیز، «استقلال» اولین مطالبه آنان بوده است؛ و از همه اینها گذشته، «آمریکا» در این انقلاب، خود طرف اصلی ملت ایران بود. مردم ایران، شاه و رژیم سلطنتی را ابزار سلطه آمریکا می‌دانستند. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا کارنامه سیاهی از جنایت و ظلم بر ضد بشریت در کره و

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹ دفتر دوم، صص ۱۵۹ تا ۱۶۰

۲. مارک لوئیس اشنایدر، یهودی حامی رژیم صهیونیستی، معاون حقوق بشر وزارت امور خارجه آمریکا در دولت جیمی کارتر (۱۹۸۱-۱۹۷۷)

۳. همان، ص ۱۶۰

۴. جان دی. استمپل وابسته سیاسی و معاون بخش سیاسی سفارت آمریکا در ایران (۱۹۷۹-۱۹۷۵). در بیوگرافی رسمی استمپل منتشره در سایت دانشگاه کنتاکی، ضمن اشاره به سوابق رسمی خدمتی وی در وزارت دفاع و خارجه، تصریح شده که وی «مشاور سازمان سیا و آژانس امنیت ملی» نیز بوده است.

۵. همان.

۶. یرواند آبراهامیان درباره فاجعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ چنین می‌نویسد: «در میدان ژاله (شهدا) تانک‌ها و کماندوها که تظاهرکنندگان را محاصره کرده بودند و نمی‌توانستند آنها را پراکنده سازند، به آنها شلیک کردند. یک خبرنگار اروپایی می‌نویسد که این صحنه به جوخه آتش شبیه بود که در آن افراد مسلح به معترضان بی‌حرکت شلیک می‌کنند... با کشتار ۱۷ شهریور، دریایی از خون بین شاه و مردم پدید آمد... همچنین، موقعیت میانه‌روهایی را که خواهان اجرای قانون اساسی مشروطه بودند و برای سازش با سلطنت می‌کوشیدند، تضعیف کرد.» (ایران بین دو انقلاب، ص ۳۳۶)

ویتنام و کامبوج و آمریکای لاتین و آفریقا داشت.

از یک جریان مذهبی مدعی «مبارزه» انتظار نمی‌رفت برخلاف آموزه‌های صریح قرآن و سنت از دولتی توقع یاری و مساعدت داشته باشد که خود، بزرگ‌ترین عامل «نقض حقوق بشر» و حامی رژیم‌های دیکتاتوری بوده است. در نامه مذکور نکته دیگری وجود داشت که استنباط سابقه روابط جمعیت حقوق بشر و آمریکایی‌ها را از خلال آن امکان‌پذیر می‌ساخت. عبارت «عطف به توصیه جناب آقای اشنایدر» به روشنی اشاره به روابط گذشته جمعیت با وی دارد. این روابط چگونه، در چه سطحی، و با چه سابقه زمانی بوده است؟ سؤالی است که پاسخ آن به آسانی به دست نمی‌آید. دکتر کریم سنجایی هم می‌گوید پس از مشاهده روابط صمیمانه با نماینده آمریکایی‌ها از صمیمیت و مسبوق به سابقه بودن آن در شگفت شده است.^۱

آقای باتلر

بازرگان در خاطرات خود از «مسافرت بعدی آقای باتلر،^۲ از [جمعیت] حقوق بشر آمریکا، به ایران برای ملامت شاه [!]] و ملاقات با سران جمعیت ایرانی حقوق بشر و طبقات مردم» در تاریخ ۵۷/۱/۱۹، یاد می‌کند.^۳ وی در مصاحبه با فالاجی از «بارها تماس» با باتلر و «موافقت وی با تشکیل جمعیت حقوق بشر در ایران» سخن به میان می‌آورد. ویلیام باتلر، رئیس انجمن آمریکایی حقوق‌دانان، از مسئولان اصلی کمیته بین‌المللی حقوق بشر و سرپرست مرکز نیویورک کمیته مزبور، به فعالیت‌های غیرمتعارف در جهت منافع دولت آمریکا متهم بود. مهندس بازرگان در مصاحبه با اوربانا فالاجی، خبرنگار مشهور روزنامه ایتالیایی کوریریه دل‌اسرا، درباره باتلر می‌گوید:

من به این خاطر از باتلر نام بردم زیرا او در آن زمان بارها با من تماس گرفت تا با ایده‌های من آشنا شود و به من اطلاع دهد که آمریکایی‌ها هرگز اجازه نخواهند داد که رژیم ایران به طور ناگهانی تغییر کند. آنها بیم آن را داشتند که با سرنگونی شاه کشور دچار آشوب شده و بدین ترتیب فضایی برای دخالت شوروی باز شود. من هر بار به باتلر پاسخ می‌دادم که من هم خواهان یک انقلاب ناگهانی نیستم ولی شاه می‌بایستی برود. بنابراین لازم بود

۱. خاطرات سیاسی، سنجایی، صص ۳۱۵ تا ۳۱۶

۲. ویلیام جی. باتلر، یهودی حامی رژیم صهیونیستی، رئیس کمیته اجرایی کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان (مستقر در آمریکا) و رئیس انجمن آمریکایی کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان که در سال ۵۷ به عنوان رئیس هیأت حقوق بشر اعزامی از آمریکا به ایران آمد.

۳. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۱۵

که عملیات در همان مسیر قرار می‌گرفت، کم‌کم و هر کدام به موقع خود. سرانجام باتلر نیز متقاعد شد تا آن درجه که با تشکیل جمعیت حقوق بشر در ایران موافقت کرد، او نزد دولت‌های اخیر منجمله دولت شریف امامی قدم‌هایی نیز برداشت.^۱

ملاحظه می‌شود که طبق گفته صریح مهندس بازرگان، جمعیت حقوق بشر در ایران در مسیر استراتژی مشترک با آمریکا تشکیل شده بود. در آن زمان بر فعالان سیاسی پوشیده نبود که طرح تشکیل این جمعیت به دنبال ایجاد فضای باز سیاسی در تعقیب سیاست فربکارانه کارتر، رئیس جمهوری دمکرات آمریکا، عملی می‌شد.

بسیاری از افراد موجه و فعالان سیاسی مذهبی و مستقل، عضو این تشکل نشدند و حتی دعوت به همکاری با آن را نیز نپذیرفتند. از جمله شهید آیت‌الله دکتر بهشتی دعوت شرکت در جمعیت حقوق بشر را رد کرد. وی بعدها این موضوع را این‌گونه نقل کرد:

از جانب دوستان به من پیشنهاد شد که در جمعیت حقوق بشر شرکت کنم. گفتم که نه، من در مسیر مبارزاتم این خط را ندارم. این جمعیت متکی به فضای باز سیاسی کارتری به وجود آمده و به درد من نمی‌خورد.^۲

دکتر سیدمحمد مهدی جعفری، که خود و تعدادی از دوستانش به رغم سابقه عضویت در نهضت آزادی و ارادت به مهندس بازرگان، از همکاری با جمعیت دفاع از حقوق بشر، خودداری کرده بودند، علت این موضع خود را چنین توضیح داده است:

من و دکتر فریدون سبحانی و چند نفر دیگر از دوستان نهضت آزادی، تمایلات رادیکال‌تری نسبت به مهندس بازرگان و دکتر سبحانی داشتیم. شعارهای حقوق بشر را فریب مردم می‌دانستیم و اعتقادی به کارهای سیاسی در آن مقطع نداشتیم. خودمان به طور مستقل گروهی

۱. این بخش از مصاحبه، در روزنامه اطلاعات با برخی تغییرات عبارتی در ترجمه، به این شکل انتشار یافت: «از بوتلر [باتلر] حرف زدم به این دلیل که در آن زمان‌ها او خودش را خیلی به من نزدیک کرده بود. اغلب برای اینکه نقطه‌نظرهای دیرپای مرا بشناسد و همچنین مرا مطلع سازد که آمریکایی‌ها هرگز اجازه نخواهند داد که تغییراتی سریع در ایران انجام گیرد. چون می‌ترسیدند که با سقوط شاه کشور به هرج و مرج کشیده شود و فضا برای دخالت شوروی‌ها خالی شود. همیشه به بوتلر می‌گفتم که من هم خواهان یک انقلاب ناگهانی نیستم. ولی شاه در هر صورت باید برود و باید در همین جهت عمل کرد، به آهستگی.

بالاخره بوتلر معتقد شد که نظر من صحیح است تا آنجایی که برای گشایش دفتر حقوق بشر در ایران اقدام کرده، قدم‌هایی هم در این راه برداشت، با تماس‌هایی با کابینه‌های آخری رژیم مثل دولت شریف امامی.» (اطلاعات، ۵۸۷/۲۲، ص ۴)

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۷/۲۲، ص ۴. شریعتمداری در دادگاه تاریخ، صص ۴۹ و ۵۰. ترجمه دو منبع دارای اندکی تفاوت است.

۳. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۲/۲، ص ۳

مخفی برای تدارکات و پشتیبانی از حرکت‌های مسلحانه تشکیل داده بودیم.^۱ اما مهندس مهدی بازرگان ترجیح می‌داد با کمک باتلر و با همراهی طیف متنوعی از فعالان سیاسی، جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر را پیش ببرد و آن را تداوم و پوشش فعالیت نهضت آزادی می‌دانست.

به‌رغم ذکر خیر مهندس بازرگان از باتلر، دکتر ابراهیم یزدی او را این‌گونه توصیف کرده است:

... سخت طرفدار شاه و مخالف سرسخت ملیون ایران به خصوص مذهبی‌ها بود...^۲ در اردیبهشت ۱۳۵۷، باتلر و چند تن از اعضای کمیته حقوق بشر آمریکا وارد ایران شدند. باتلر ابتدا با شاه دیدار و گفت‌وگو کرد و سپس با بازرگان و دیگر اعضای کمیته ایرانی حقوق بشر ملاقات نمود.

به گزارش سند ساواک، محتوای ملاقات باتلر و محمدرضا شاه که به اطلاع جمعیت حقوق بشر نیز رسانده شد، چنین بوده است:

آقای باتلر در این ملاقات درباره حقوق بشر در ایران و عدم رعایت آن توسط پلیس و مأمورین، مذاکره و گزارش به شاهنشاه داده که نکات زیر در آن منعکس بوده است:

۱. آزادی حق و کالت و دفاع آزاد از موکلین
 ۲. رعایت حق اختیار و آزادی اقلیت‌های سیاسی و حزبی و قضات مملکت
 ۳. متوقف کردن بمب‌گذاری در خانه مخالفین
 ۴. متوقف کردن کتک زدن و حمله در کوچه و خیابان به مخالفین
 ۵. متوقف کردن اعمال وحشیانه پلیس در دانشگاه‌ها و سایر اماکن
- آقای باتلر اضافه کرده است که از این تاریخ تا شش ماه دیگر به حکومت و دولت ایران فرصت داده می‌شود که جلوی این‌گونه عملیات را شدیداً بگیرند و رعایت حقوق انسانی و بشری را در ایران بکنند و چنانچه موردی برخلاف این مشاهده گردید کمیته جهانی حقوق بشر ناچار هرگونه مذاکرات و مکالماتی را با شاهنشاه ایران در این زمینه برای همیشه متوقف خواهد کرد. در این مذاکرات که به مدت یک ساعت به طول انجامیده و هویدا هم حضور داشته است شاهنشاه با نکات ذکر شده موافقت کرده است و گفته که جلوی خشونت پلیس و بمب‌گذاری را خواهد گرفت. درباره واقعه تبریز و قم و یزد نیز اظهار تأسف کرده و گفته

۱. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۳۶۲

۲. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۳، ص ۲۵۶

است که عوامل پلیس را که باعث این واقعه شدند شدیداً تنبیه کرده است.^۱ در ادامه گزارش ساواک، درباره دیدگاه باتلر درباره جمعیت دفاع از حقوق بشر چنین آمده است:

آقای باتلر اظهار کرد که کمیته جهانی دفاع از آزادی حقوق بشر کمیته ایرانی را به رسمیت شناخته است و آنها را وابسته به خود می‌داند و خود ایشان نیز درباره سوابق و مشخصات تک تک افراد این کمیته تحقیق و مطالعه کرده و همه را با صلاحیت کافی تشخیص داده است.^۲ مهندس بازرگان و دوستانش در جمعیت حقوق بشر، در خاطرات خود، سفر باتلر و مذاکرات وی در ایران را مهم و مفید در مسیر مبارزات مردم نشان می‌دهد. اما دکتر ابراهیم یزدی با تأکید بر طرفداری باتلر از شاه تصریح می‌کند که وی «بعد از بازگشت به آمریکا کمترین اقدامی در جهت مطالبات مردم انجام نداد».^۳

دکتر ناصر میناچی به هنگام تصدی وزارت ارشاد ملی (دولت موقت و پس از آن) در مصاحبه‌ای با خبرنگاری پارس، در واکنش به انتشار اسناد لانه جاسوسی،^۴ به تشریح چگونگی شکل‌گیری جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر پرداخت و تأکید کرد پس از شناسایی رسمی سازمان ملل متحد و تماس‌های مختلف با مراکز بین‌المللی در جهت افشای وضعیت زندان‌های رژیم شاه و شکنجه زندانیان، اقدامات مؤثری انجام گرفت.^۵

وی در این مصاحبه ارتباط و حضور مستقیم خود را به نمایندگی از جمعیت در «صلیب سرخ ژنو، سازمان عفو بین‌المللی لندن، و کمیسیون روابط خارجی سنای آمریکا» فاش کرد و البته تأکید کرد که از طریق سازمان حقوق بشر نیویورک، «وزارت خارجه آمریکا دایره حقوق بشر خود را در جریان گذاشت و آنها نماینده خود را در ایران که در سفارت آمریکا بود به جمعیت ایرانی حقوق بشر معرفی کردند».

به گفته میناچی:

همزمان با نزدیک شدن پیروزی انقلاب یعنی از جمعه سیاه به بعد در سال ۵۷، نمایندگی حقوق بشر که از طرف سفارت [آمریکا] از نیویورک معرفی شده بود مرتب به دفتر جمعیت مراجعه می‌کرد و از همه کسانی که در دفتر جمعیت بودند به خصوص خانواده زندانیان مصاحبه

۱. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸، ج ۵، صص ۱۹۴ و ۱۹۵

۲. همان، ص ۱۹۵

۳. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۳، ص ۲۵۶

۴. ر.ک: اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۷، نهضت آزادی.

۵. روزنامه کیهان ۱۳۵۸/۱۱/۱۷، ص ۱۱

می‌کرد. بنابراین هر کس هر چه داشت به او می‌گفت که گاهی هم مسائل سیاسی رژیم مطرح می‌شد. در این موقعیت، سازمان بین‌المللی حقوق بشر هیأتی از اساتید دانشگاه و اعضای برجسته حقوق بشر را برای حل بحران سیاسی ایران از نظر رعایت اصول [حقوق] بشر به ایران اعزام کرد. این هیأت جلسات مکرر و متعدد با هیأت مدیره جمعیت ایرانی داشتند و در این مذاکرات نظریه سیاسی دولت آمریکا اعلام می‌شد و هیأت مدیره ایرانی حقوق بشر نظریه انقلابیون و به خصوص رهبری امام را مطرح می‌ساختند. یعنی آنها دم از برقراری آزادی و حکومت بدون سلطنت می‌زدند و هیأت مدیره جمعیت ایرانی حقوق بشر دم از رفتن شاه و جمهوری اسلامی، تا اینکه این مذاکرات عیناً تمام جزئیاتش به رهبران مذهبی در ایران منتقل شد.

وی در ادامه مصاحبه برداشت‌ها و نظرات مندرج در اسناد سفارت آمریکا را مربوط به گزارشگران توصیف کرده و آنها را قویاً تکذیب کرد.^۱ ناصر میناچی درباره اسناد لانه جاسوسی در مورد ارتباط وی با سفارت آمریکا این‌طور توضیح می‌دهد:

سفارت آمریکا کوچکتر از آن بود که طرف ارتباط ما باشد... ارتباط ما به نمایندگی از طرف هیأت اجرایی جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر ایران، مستقیماً با معاونت حقوق بشر وزارت خارجه آمریکا در راستای دفاع از زندانیان سیاسی و تحت شکنجه برقرار شده بود، که در اواخر سال ۵۶ و ۵۷ [جمعیت دفاع] به عنوان شعبه رسمی سازمان جهانی حقوق بشر، علیه حاکمیت رژیم گذشته فعالیت می‌کرد.^۲

پس از انتشار اسناد لانه جاسوسی، مهندس بازرگان نیز در مقاله‌ای ضمن ارائه شرح مشابهی از وضعیت جمعیت دفاع از حقوق بشر و ارتباط با مرکز حقوق بشر آمریکا، تصریح می‌کند که در قالب این جمعیت «از جمله با اعضای برجسته سفارت و وزارت خارجه آمریکا که در رابطه با حقوق بشر بین‌المللی بودند، ملاقات‌هایی انجام شد.»^۳ وی در مقاله مزبور، همچنین تأکید می‌کند:

از یکی دو سال مانده به پیروزی انقلاب، هدف و برنامه فعالین سابق نهضت آزادی ایران در داخل و خارج کشور از برقراری ارتباطات [با مقامات و رسانه‌های غربی]^۴ دو منظور

۱. همان.

۲. روزنامه بیان، ۱۳۷۹/۲/۸، ص ۶، پاسخ ناصر میناچی به یک مقاله.

۳. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۰، ص ۱۰

۴. وی در این مقاله، ارتباطات با رسانه‌ها و مطبوعات خارجی را هم در ردیف ارتباط مخفی با مأمورین رسمی آمریکایی قرار می‌دهد و مفصلاً در مورد چگونگی و آثار آنها توضیح داده است.

ذیل گردید: اولاً- معرفی جهانی مبارزه نهضت اسلامی ایران و زمینه‌سازی برای بازگشت آیت‌الله خمینی، ثانیاً- برگرداندن افکار عمومی اروپا و آمریکا از شاه و برداشتن حمایت همه‌جانبه نفع‌طلبانه‌ای که از او می‌نمودند.^۱

«خط سازش»

ریچارد کاتم، مأمور سیا و مشاور دولت کارتر، که از سال ۱۳۳۲ با نهضت مقاومت ملی ارتباط و با مهندس بازرگان و برخی یارانش آشنایی مستقیم داشت، درباره طرح و برنامه بازرگان پیش از پیروزی انقلاب می‌گوید:

برنامه موقت مهدی بازرگان یک برنامه مبتکرانه بود. تصور می‌کنم زمانی که می‌شد از انقلاب اجتناب کرد و به سوی یک پارلمان آزاد رفت که عملاً منعکس‌کننده دیدگاه‌های مردم باشد و می‌توانست به وسیله جبهه ملی و نهضت آزادی انجام گیرد... این طرح نیاز به پشتیبانی ما داشت. اما در تشکیلات مدیریت کارتر مناقشه بزرگی بر سر این مسأله جریان داشت. مثلاً افراد وزارت امور خارجه به چنین سیاستی تمایل داشتند... آنها به این برنامه علاقه داشتند و نیز به نقشی که بازرگان با مورد توجه قرار دادن آمریکا می‌توانست ایفا کند، علاقه‌مند بودند. اما عنصری چون برژینسکی که اساساً انقلاب را هدایت‌شده از سوی شوروی تلقی می‌کرد، این برنامه موقت را در حد خیانت می‌دید.^۲

استمپل، مأمور سیا و وابسته سیاسی سفارت آمریکا، در کتاب خود، ذیل عنوان «کوشش‌های محرمانه در راه سازش» با اشاره به تماس‌های طیف‌های گوناگون مخالفان با رژیم شاه از نوامبر [آبان ۵۷] می‌نویسد:

... در یک مورد، نهضت آزادی ضمن تماس با وزارت دربار راه‌های گوناگونی را ارائه داد... کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر برای مذاکرات و پیدا کردن راه‌حل‌ها به صورت مهم‌ترین ابزار سازمانی درآمد. تمام گروه‌های مخالف میانه‌رو در آن نماینده داشتند... دکتر ناصر میناچی رئیس کمیته حقوق بشر^۳ ستایشگر و وفادار ثابت قدم شریعتمداری و دکتر [احمد صدر] حاج‌سیدجوادی یک حقوقدان مخالف (اولین وزیر کشور پس از پیروزی انقلاب) پیشنهاداتی

۱. همان.

۲. روزنامه جامعه ۱۳۷۷/۱/۱۵، ص ۱۱، به نقل از مصاحبه کاتم با نشریه کریستیک، پاییز ۱۹۹۷

۳. مهندس بازرگان رئیس کمیته اجرایی جمعیت حقوق بشر بود و بنابراین برخلاف نقل اشتباه استمپل، بازرگان رئیس آن محسوب می‌شد.

دادند که همه حاکی از تشکیل شورای سلطنت بود... کوشش برای ایجاد یک دولت از رهبران مخالف، تحت نظر شاه، در برابر اصرار خمینی مبنی بر کنار رفتن شاه با شکست مواجه شد.^۱ نمونه‌ای از مذاکره با رژیم شاه از طریق نهضت آزادی و جمعیت حقوق بشر و آقای شریعتمداری، در کتاب استمپل چنین تشریح شده است:

هفته بعد از تظاهرات عظیم روزهای دهم و یازدهم دسامبر [تاسوعا و عاشورا/ آذر ۵۷]، شاه بلادرنگ برای ایجاد یک کابینه ائتلافی کوشش‌های خود را از سر گرفت. بسیاری از میانه‌روها و حتی بیشتر رهبران سرسخت نهضت آزادی حاضر بودند تا دولتی را که شامل یک «شورای برجسته» متشکل از شخصیت‌های ممتاز غیردولتی باشد و تا وقتی که نظارت شورا بر انتصابات ارتش محفوظ بماند، مورد توجه قرار دهند... در یک طرح آمده بود که شاه قدرت را به یک شورای سلطنت، مرکب از وفاداران به شاه، رهبران مخالف و دو یا سه نفر «شخصیت ممتاز» که مورد تأیید طرفین باشد، واگذار کرده و کشور را ترک نماید. در طرحی که توسط کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر به نمایندگی از سوی جامعه روحانیت^۲ و سایر روحانیون پیرو آیت‌الله شریعتمداری ارائه شد، پیشنهاد شده بود که دو تن از فرماندهان مشاغل نظامی و یک یا دو تن از افسران ارشد بازنشسته نیروهای مسلح، نمایندگی مخالفین در شورای سلطنت را به عهده داشته باشند... در یادار احمد مدنی... و ارتشبد فریدون جم و سپهبد [نادر] باتمانقلیچ^۳.

به نظر استمپل:

این روش - انتقال قدرت از شاه به یک رژیم جدید با همکاری ایالات متحده - تا چهار ماه بعد

که انقلاب به پیروزی رسید، به عنوان تز اساسی نهضت آزادی باقی ماند.^۴

انتشار این اسناد، اثرات قابل توجهی بر افکار عمومی باقی گذاشت. مهندس بازرگان و نهضت آزادی در ابتدا، انتشار و افشاگری اسناد لانه جاسوسی را محکوم و سندی و اعتبار آنها را تخطئه می‌کردند. گاهی از اصل آنها را بی‌ارزش، گاهی ساخته دست آمریکا برای تفرقه‌اندازی، و گاهی ترجمه‌های آن را غلط خواندند. اما پس از ادامه افشاگری‌ها و مشخص شدن حجم گسترده

۱. درون انقلاب ایران، ج ۲، صص ۲۱۲ تا ۲۱۳

۲. سندی وجود ندارد که نشان دهد جمعی یا تشکلی از سوی «جامعه روحانیت» در سال ۱۳۵۷ به جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر نمایندگی و وکالت داده باشد که طرح مورد حمایت آقای شریعتمداری برای انتقال قدرت را به آمریکایی‌ها پیشنهاد کند. اگر منظور، جامعه روحانیت مبارز تهران باشد، اسناد نشان می‌دهد که اکثر اعضای آن در همان پاییز ۵۷، نه تنها روابط خوبی با آقای شریعتمداری نداشتند بلکه از مخالفین و منتقدین جدی او محسوب می‌شدند.

۳. همان، صص ۲۲۱ تا ۲۲۲

۴. همان، ص ۱۸۶

اسناد و اثبات اصالت و سندیت آن اسناد و مدارک، به گونه‌ای دیگر با این موضوع برخورد نمودند. آقای بازرگان در مقاله‌ای به دفاع از ملاقات‌ها و ارتباطات خود با جاسوسان آمریکایی پرداخت و آن را قدمی در جهت پیروزی انقلاب خواند. وی سابقه و دامنه این ارتباطات را به زمان نهضت مقاومت ملی و، با مأمورین و عوامل سایر کشورهای اروپایی رساند.^۱ مهندس بازرگان در آن مقاله، هدف از ارتباط با آمریکایی‌ها را دو چیز برمی‌شمرد: اولاً رساندن ندای خفه‌شده ملت ایران به دنیا، ثانیاً افشاگری علیه شاه.

«استبداد» و «استعمار»

موضع مهندس بازرگان در آن دوران این بود که ما فعلاً نمی‌توانیم در هر دو جبهه استبداد داخلی و استعمار خارجی همزمان بجنگیم. فعلاً باید طرف حساب ما شاه و دیکتاتوری او باشد و به آمریکا کاری نداشته باشیم. این فکر، که به استعمار خارجی، یعنی آمریکا، کاری نداشته باشیم، چیزی جز امتیاز بلاعوض و بلاوجه به استعمار، و استبداد تحت‌الحمايه‌اش نبود. مهندس بازرگان به مأمور سیاسی سفارت آمریکا گفته بود جنبش اسلامی «ضد غرب» نیست. این شیوه مهندس بازرگان برای مبارزه با استبداد داخلی بود. شهید مظلوم دکتر بهشتی در این باره چنین گفته است:

یک نوع تفکر این بود که ما باید لبه تیز مبارزه را متوجه استبداد داخلی بکنیم و به استعمار خارجی فعلاً کاری نداشته باشیم. گفتگو کنیم، قانعشان کنیم که به صلاح و صرفه آنها نیست که استبداد را در ایران حمایت کنند، دست حمایتشان را از سر این استبداد بردارند و مطمئن هم باشند که ما مبارزین، خیلی سربه‌سر این استعمارگران نخواهیم گذاشت. این یک طرز تفکر، لیبرال‌ها در ایران سمبل این طرز تفکر بوده و هستند و خواهند بود... به ما می‌گفتند که شماها ساده‌اندیشید. این عین تعبیری است که برای ما و حتی برای امام به کار می‌بردند. [می‌گفتند] شماها از متون مبارزه اطلاعاتتان کم است، این ساده‌اندیشی است که ما بتوانیم هم با آمریکا دریافتیم و هم با شاه. بهتر این است که سربه‌سر آمریکا نگذاریم فعلاً فقط با شاه دریافتیم... یک طرز فکر دیگر در مقابل این قرار داشت و آن طرز فکر این بود که نه آقا، استعمار و استبداد دستشان در گردن هم است. مبارزه با استبداد از مبارزه با استعمار جدایی‌ناپذیر است.^۲

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۰، ص ۱۰

۲. او به تنهایی یک امت بود، بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، صص ۲۴۶ و ۲۴۷

در دیدگاه امام خمینی ریشه اصلی مصائب و بدبختی‌های کشور، نفوذ اجانب و استعمارگران بود. از این رو در سخنان ایشان همیشه شاه در کنار اربابان و حاکمان خارجی اش به ویژه آمریکا مطرح می‌شد. مهندس عزت‌الله سحابی، دیدگاه مهندس بازرگان را درباره استعمار و استبداد چنین توضیح داده است:

مهندس بازرگان استعمار را فرع بر استبداد می‌دانستند. به نظر من این با واقعیت استعمار تطبیق نمی‌کند... از قرن نوزدهم به این طرف، استعمار یک امر ذاتی غرب شد... نمی‌توان گفت که استعمار تابع استبداد است یا استعمار به اعتبار استبداد در داخل می‌تواند عمل کند. نه، خودش مهاجم است. ذاتش مهاجم است. اگر دولت استبدادی باشد، با او همکاری کند، راحت قدرتش را اعمال می‌کند و اگر نباشد آن دولت مقاوم آزادیخواه را از بین می‌برد... نظر بنده با نظر آن مرحوم در این زمینه متفاوت بود.^۱

در تحلیلی که در سال ۵۸ از سوی گروه جنبش مسلمانان مبارز به رهبری دکتر حبیب‌الله پیمان درباره خط‌مشی سیاسی مهندس بازرگان ارائه شد، درباره عدم توجه وی به نقش استعمار در نابسامانی کشور، چنین آمده است:

در اندیشه ایشان همه نابسامانی‌ها و بدبختی‌های ملت ایران در دیکتاتوری شاه خلاصه می‌شد به طوری که اگر شاه دست از دیکتاتوری برمی‌داشت همه چیز روبراه می‌گشت. در تحلیل‌های ایشان عامل استعمار و امپریالیسم و نظام ضد خلقی و مناسبات استعماری جایی نداشت، فقط اگر شاه، آدم سر به راهی می‌شد، مردم به همه خواست‌های خود دست می‌یافتند. به همین جهت ایشان و یاران لیبرالشان در مبارزه با دیکتاتوری شاه، سرسختی و مداومت و پی‌گیری قابل‌تحسینی از خود بروز دادند. و اگر در مشی مبارزه با رژیم شاه راه‌حل‌های مسالمت‌جویانه و گام به گام و سازشکارانه توصیه می‌کردند نه از روی سازشکاری با دیکتاتوری، بلکه دقیقاً مربوط به عدم شناخت عامل امپریالیسم و داشتن بیش لیبرالی بود که در همان حال مانع از درک و تشخیص درست قدرت توده و ایمان به مردم می‌شد.^۲

در متن استعفای جمعی از اعضای نهضت آزادی در سال ۵۸، به این موضوع نیز توجه شده است. در این استعفانامه با اشاره به سیاست «حقوق بشر کارتر» و اینکه بسیاری از تحلیل‌گران ساده‌لوح، حرکت‌های انقلابی در جهان را معلول و محصول سیاست «حقوق بشری کارتر» و

۱. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۵۱، مصاحبه سال ۷۴

۲. اطلاعات، ۱۳۵۸/۷۲۰، ص ۴

«دمکراسی غربی» می‌نامند، چنین آمده است:

همین اشتباه در ارزیابی و تحلیل تاریخی حوادث دو ساله اخیر ایران [۵۶ و ۵۷]، پدران و پیشگامان نهضت آزادی را بدان راه کشانید که خط فکری و تحلیلی جدا و منتزعی از آنچه در درون جامعه انقلابی در جریان بود اتخاذ کرده و بر آن مبنا آثار عملی و حرکتی از خود بروز دهند. اینها معمولاً اشتباهات بینشی و تاریخی هستند. این گونه خطاها، همان‌ها هستند که رجال و احزاب سیاسی را از حرکت اجتماع عقب انداختند و انزوا و مرگ سیاسی را برای آنها به ارمغان آوردند.

ریشه اصلی عقب‌ماندگی نهضت آزادی از سال‌های ۵۶ به بعد، در همین واقعیت نهفته است. وقتی خود جامعه و سیر تحولی و تکاملی حرکت ضد رژیم و تغییرات بنیادی که در ارزش‌ها و آرمان‌های مردم شورش‌گر پیدا شده بود، به طور عینی و علمی شناخته نشده و به تاریخ گذشته این سرزمین، علی‌الخصوص دو بیست سال اخیر آن از سر پیش‌داوری و وصله‌کاری‌های تخیلی و نه واقعی، به تحلیل و تجزیه گرفته شد، و پیدایش استعمار و تأثیر آن بر حوادث اجتماعی و سیاسی ایران نادیده انگاشته شده و با صراحت و سماجت تمام به افکار و اندیشه‌ها و تحلیل‌های افراد دیگر درون نهضت و متفکران و تحلیل‌گران غیر نهضتی بی‌اعتنایی شد، ماحصل آن، همان اشتباه تاریخی و بینشی است که از اوایل سال ۵۷ نهضت آزادی ایران را... دچار عقب‌ماندگی از حرکت انقلابی جامعه ایرانی کرد.^۱

در بخش دیگری از این استعفانامه، دیدگاه مهندس بازرگان و همفکرانش چنین تحلیل و ریشه‌یابی شده بود:

تکامل نهضت ملی و ضد استعماری مصدقی در این بوده و هست که وجه ضد استبدادی و ماهیت مکتبی بر آن افزوده گردد و این همان بود که جنبش ملی ایران از سال‌های ۴۱ به بعد به تدریج بدان دست یافت و تا سرحد یک انقلاب همه‌جانبه و تاریخ‌ساز ارتقاء یافت، ولی رهبران و پدران نهضت آزادی ایران را، اندیشه این بوده و هست که بعد از مرحوم مصدق نهضت فقط علیه استبداد داخلی جریان و تکامل یافته است، و این دقیقاً خلاف مسیر واقعیت در جامعه ایرانی مسلمان بوده و هست. فراموش نکنیم که در دادگاه نهضت آزادی در سال ۴۲ که اوج اثر و پیشگامی و پیشتازی نهضت در حرکت سیاسی اجتماعی ایران بود، تنها استبداد مورد حمله و تحلیل قرار گرفت، و پیشوای فقید و مرحوم ما دکتر مصدق

۱. همگام با آزادی، ج ۲، صص ۵۰۸ تا ۵۰۹

نسبت به مدافعان جناب مهندس بازرگان این ایراد را گرفته بود که چرا هیچ اثری از نقش استعمار در این مدافعان نیست.

به هر حال این اشتباه و نارسایی در تحلیل واقعیت تاریخی حرکت و تحول در جامعه ایران، یک خطای استراتژیک بود که عامل اصلی و اساسی عقب ماندگی نهضت آزادی از انقلاب و انقلابیون شد. و این دقیقاً مربوط و معطوف بود به اصرار و لجاجت پدران ما، به ویژه مهندس بازرگان. و کادرها و فعالین نهضت که در خارج و داخل کشور یا در داخل زندان بودند، این نقیصه را به خوبی تشخیص می دادند، ولی به سبب نظام پدرسالاری که بر نهضت حاکم بوده و هست، احترامی برای پدران خود قائل بوده و هستند، هرگز درد آنها مورد اعتنا قرار نگرفت و فریادشان به جایی نرسید... از اشتباهات اساسی و سازمانی یک حزب آن است که رهبران یک حزب، همه چیز را به خود نسبت دهند و معتقد باشند به دلیل آنکه تأثیر اخلاقی بر ساخت و بافت ارزش و فرهنگ حزب دارند، سازمان بدون ایشان و نظر ایشان، هیچ است.^۱

در دوران انقلاب، تلاشهای مشروع و حساب شده برای فریب دشمنان و سردرگم کردن آنان نیز وجود داشته است که نباید با رفتار ناموجه مرتبطان با آمریکایی ها خلط شود. استراتژی فریب آمریکا به وسیله جریان اسلامی و شورای انقلاب را استمپل چنین بازگو کرده است: ... نهضت اسلامی برای پنهان کردن مقاصد نهایی خود متحمل رنج بسیار شد تا هم پیمانان غیر مذهبی او در زمانی نابهنگام از او جدا نشوند... بسیاری از کارشناسان که می کوشیدند تا نیروی محرکه نهضت خمینی را بفهمند، در مورد رفتار آیت الله خمینی پس از کسب قدرت گمراه بودند. برای مثال ریچارد فالک استاد علوم سیاسی دانشگاه پرینستون که در پاریس با خمینی ملاقات کرد و در جریان قبل از انتقال در دوران انقلاب و نیز پس از پیروزی انقلاب به طور وسیعی مطلب می نوشت و سخن می گفت، ادعا کرد که حاکمیت الهی آیت الله الزاماً ضد غرب نخواهد بود... در نمونه دیگر علی رغم استبداد مذهبی آشکار و بی قید و بند خمینی و ضد آمریکایی بودن او، هنری پرشت [پرکت] که از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ در سفارت آمریکا در تهران خدمت می کرد و حالا ریاست گروه کار ایران در وزارتخانه را به عهده داشت از سیاست های مبتنی بر این باور حمایت می کرد که خمینی یک میانه رو است.^۲

۱. همان، صص ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱

۲. درون انقلاب ایران، ج ۲، صص ۴۱۰ تا ۴۱۱

به نوشته استمپل:

اولین گفت‌وگوی رویارو با دست‌پروردگان متنفذ خمینی تا ژانویه ۱۹۷۹ [دی‌ماه ۱۳۵۷] تحقق پیدا نکرد و آن هنگامی بود که استانل اسکادرو... به آیت‌الله بهشتی تلفن کرد. در همان ماه من و سولیوان با آیت‌الله موسوی [اردبیلی] ملاقات کردیم... تا پیروزی انقلاب، حتی منفی‌ترین آیت‌الله‌ها توافق نزدیکی با سیاست‌های نهضت آزادی داشتند. این روحانیون در پاسخ به پیشنهادات آمریکا خاطر نشان ساختند که روابط ایالات متحده با مقامات نهضت آزادی برای آنها کافی است. از این که مذهبیون و غیرمذهبیون افراطی از برقراری حتی کمترین تماس با نمایندگان غربی و به خصوص سفارت ایالات متحده به شدت اکراه داشتند، رفتارشان غیرعادی نبود.^۱

هنری پرشت (پرکت) می‌گوید:

پروفسور کاتم در تعطیلات کریسمس [اواسط دی ۵۷] به تهران رفت و سفارت را با آیت‌الله بهشتی، عالی‌رتبه‌ترین روحانی که می‌شناختم، آشنا کرد.^۲

ریچارد کاتم در ۷ دی ۵۷ با عنوان استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبورگ، در پاریس با امام خمینی دیدار کرد و سپس به تهران آمد و با همان پوشش و عنوان آکادمیک، با شهید بهشتی به عنوان نماینده شورای انقلاب، ملاقات و گفت‌وگو کرد.

از پاییز ۱۳۵۸ به بعد در مقالات و بیانیه‌های نهضت آزادی و مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های اعضا، غالباً هنگامی که موضوع تماس با آمریکایی‌ها به میان می‌آمد، مسأله با این ابهام مطرح می‌شد که:

در این تماس‌ها آقایان دیگری نیز شرکت داشته‌اند، با هائیزر به تنهایی ملاقات‌ها داشته‌اند،

در ملاقات با سولیوان بوده‌اند.^۳

این جملات، دستاویزی شد برای سازمان مجاهدین خلق تا شخص شهید بهشتی را آماج حملات خود قرار دهد. به این ترتیب، نهضت آزادی تلاش کرد تا آیت‌الله دکتر بهشتی را، که نماد نیروهای پیرو خط امام محسوب می‌شد، به زیر سؤال ببرد؛ و نگاه‌های پرسش‌خواه را از روی خود بردارد و به سوی دیگری منحرف کند. در این ماجرا عناصر مجاهدین خلق از این مبهم‌گویی بزرگان برای حمله به شهید بهشتی استفاده کردند. طرفداران مجاهدین،

۱. همان، ص ۴۰۵

۲. فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۴، ص ۲۹۰، ترجمه مصاحبه کاتم با میدل ایست جورنال.

۳. یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی، چاپ دوم، ص ۱۲۶

در تجمع‌ها و تظاهرات خود فریاد می‌زدند: «بهشتی! بهشتی، با هایزر چه گفتی؟». مطابق خاطرات مهندس بازرگان، مشخص شد که منظور از «آقایان دیگر»، شخصی به جز شهید بهشتی بوده که همراه با آقای بازرگان در دی ۵۷ با سفیر آمریکا از سوی شورای انقلاب و امام، ملاقات داشته است.

مهندس بازرگان در ذکر خاطرات خود هنگام گاه‌شماری وقایع انقلاب، ملاقات مزبور را بدین صورت ذکر می‌کند:

دی ۵۷- ملاقات محرمانه با آقای سولیوان سفیر کبیر آمریکا به اتفاق آقای موسوی اردبیلی با تصویب شورای انقلاب و اجازه امام.^۱
دکتر یزدی در توضیحات خود راجع به یک ملاقات بازرگان و نمایندگان حقوق بشر، می‌نویسد:

... علاوه بر آقای مهندس بازرگان، سه نفر دیگر از طرف جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر حضور داشتند. در آن جلسه به هیأت آمریکایی گفته شد: شاه باید برود و تا تعیین تکلیف قطعی تغییر نظام، یک شورای سلطنت که اعضای آن مورد قبول کمیته حقوق بشر و شخص امام^۲ باشد مسئولیت انجام وظایف قانونی را به عهده بگیرد، تا دولت ملی مورد اعتماد مردم بر سر کار بیاید.^۳

در واقع جمعیت حقوق بشر، آگاهانه به یک واسطه خودخوانده سیاسی مبدل شده بود که بدون صلاحیت و رسمیتی از جانب رهبری انقلاب و مردم، به مذاکره و بررسی راه مورد توافق آمریکا برای انتقال قدرت می‌پرداخت.

آماده پذیرش سلطنت

مهندس بازرگان همراه دکتر سحابی و محمد توسلی در تاریخ چهارم خرداد ۵۷ با مأمور سیاسی سفارت آمریکا ملاقات می‌کند. در این ملاقات «بازرگان و توسلی گفتند که جنبش اسلامی به طور اساسی متمایل به غرب است.»^۴ و همچنین در ملاقاتی دیگر به تاریخ نهم خرداد

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۱۸

۲. دکتر یزدی در اینجا شرط موافقت امام خمینی با شورای سلطنت را از طرف مهندس بازرگان ذکر کرده است. پیش کشیدن نام امام از روی واقع‌بینی و مصلحت‌سنجی سیاسی بوده که می‌دانستند هر طرحی بدون موافقت امام شکست خواهد خورد.

۳. ایران: روایتی که ناگفته ماند، محمد حسنین هیکل، ترجمه حمید احمدی، الهام، ۱۳۶۶، ص ۳۹۴

۴. اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۳، ص ۱۵

۵۷ مهندس بازرگان می‌گوید:

نهضت آزادی به قانون اساسی معتقد است. اگر شاه حاضر باشد که تمام مواد قانون اساسی را به اجرا درآورد ما آماده‌ایم تا سلطنت را بپذیریم.^۱ این گفت‌وگوها در زمانی بود که امام از مدت‌ها پیش مکرراً درباره توطئه حفظ رژیم و شخص شاه در چارچوب قانون اساسی هشدار می‌داد. در سال ۵۶ امام در پاسخ به پیام سیزدهمین کنگره اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، خطاب به جناح‌های سیاسی چنین هشدار داده بود:

باید برنامه و نشریات همه جناح‌ها بدون ابهام، متکی به اسلام و حکومت اسلامی باشد. و در مقدمه، سرنگون کردن طاغوت و شاخ‌ها و شاخه‌های آن که در کشور ما رژیم دست‌نشانده پهلوی است. و جداً از خواسته‌هایی که لازمه‌اش تأیید رژیم طاغوتی پهلوی است اجتناب کنید. مثل آنچه در نوشته‌های بعضی احزاب و گفته‌های بعضی دیده می‌شود که هدف، چهارچوب قانون اساسی است. و باید در نشریات و خطابه‌ها هر جا ممکن است با صراحت و الا با کنایه، نقطه اصلی مظالم و جنایات و خیانت‌ها را که شخص شاه است معرفی کنید و از توجه دادن آنها به مأمورین یا هیأت حاکمه دولت که لازمه‌اش دور نگهداشتن مجرم اصلی است، جداً احتراز کنید و نویسندگان و گویندگان را از این امر آگاه کنید.^۲

نزدیکی به رهبران مذهبی

مهندس محمد توسلی، از اعضای سطح بالای نهضت آزادی، در ملاقات با مأمور سیاسی سفارت به وی اطلاع می‌دهد:

نهضت آزادی در جهت نزدیک‌تر کردن روابط خود با رهبران مذهبی می‌باشد. از زمان مصدق، نهضت آزادی پایگاه توده‌ای خود را از دست داده و در کنار اسلام، این پایگاه بایستی دوباره بنا شود.^۳

برداشت و نتیجه‌گیری مأمور سیاسی سفارت آمریکا بعد از ملاقات با مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، و مهندس توسلی در تاریخ ۲۷ تیر ۵۷ چنین بود:

رهبران نهضت آزادی آشکارا اعتقاد دارند که در هرگونه ائتلاف با رهبران مذهبی،

۱. همان، ص ۱۸

۲. صحیفه امام خمینی، ج ۳، صص ۳۲۳ و ۳۲۴

۳. اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۳، صص ۳۸ و ۳۹

تسلط خود را حفظ خواهند کرد. این استحکام عقیده‌شان قابل ذکر است ولی به نظر می‌رسد عقیده‌شان کمی اشتباه باشد.^۱

دکتر حبیب‌الله پیمان، از همکاران مهندس بازرگان در تأسیس جمعیت حقوق بشر، در تحلیلی که در مهرماه ۱۳۵۷ نگاشته، درباره تمایل نهضتی‌ها به تسلط بر رهبری انقلاب اسلامی چنین می‌گوید:

... دوستان نهضت آزادی با وجودی که از لحاظ کمیت بسیار ناچیزند (حدود ۲۰ عضو، آن هم در تهران) اما سخت علاقه‌مند به حفظ حزب و تسلط آن بر جنبش و اشغال مواضع رهبری است.^۲

دکتر پیمان، همانجا درباره مهندس بازرگان و دیدگاه وی درباره امام خمینی می‌نویسد: معتقد است که امام باید با ایشان مشورت کند و احياناً تابع نظریات وی باشد. ایمان یک‌دست و تبعیت بی‌چون و چرای مردم از امام تا حد زیادی موجب ناراحتی و نارضایتی وی است... شدیداً پای‌بند علائق گروهی است و این علقه گروهی همراه با حس جاه‌طلبی و رهبری، سبب شده است نهضت سخت سلطه‌جو و انحصارگر شود، یعنی بکوشد همه چیز را زیر چتر رهبری خود درآورد و در پیشبرد این مقصود، در بسیاری موارد، اصول تقوی و صداقت و اخلاص زیر پا نهاده می‌شود.^۳

مصلحت‌اندیشی بازرگان

در امتداد این رویکرد، مهندس بازرگان سعی می‌کند در تلاشی ناموفق، دیدگاه‌های سیاسی خود و همفکرانش را به رهبر انقلاب بقبولاند. وی در ذکر خاطرات خود می‌گوید که پاره‌ای از اعلامیه‌های امام در سال‌های ۵۶ و ۵۷، به نظر او و دوستانش، متناسب با موقع و مصلحت نبود و به علاوه خود آنان نیز، پیشنهادها و نظریاتی داشتند. لذا در مرداد ۵۷؛ نهضت آزادی به وسیله یکی از زائران عتبات پیامی برای امام ارسال می‌کند. قسمتی از مطالب آن پیام، چنین بود:

۱. همان، ص ۳۱

۲. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۳، ص ۵۲۴

۳. همان، ص ۵۱۴

۴. در جزوه‌ای که بخشی از خاطرات مهندس بازرگان در آن به چاپ رسیده تاریخ فوق با دو صورت متفاوت ثبت شده، یک بار «اردیبهشت ۵۷» و چند صفحه بعد «مرداد ۵۷» ذکر شده (شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۱۵ و ۱۹) و با توجه به محتوای پیام که ناظر به زمان روی کار آمدن شریف‌امامی می‌باشد تاریخ دوم صحیح به نظر می‌آید.

قانون اساسی ایران به صورت اصلی و متمم آن بدون اضافات بعدی، سند زنده و قابل ارائه و استناد و دفاع در محاکم داخلی و محافل بین‌المللی است و فعلاً یگانه ضامن اجرای اصول و احکام اسلامی می‌باشد. اگر آن را نفی کنیم منطقاً و قانوناً هرگونه مدرک محکومیت رژیم شاه را از دست می‌دهیم. به معنای ضامن سلطنت شاه نیز نیست چون سراسر به خلاف آن عمل کرده و خود را قانوناً معزول ساخته است. لبه تیز حملات فعلاً بهتر است به استبداد باشد نه استعمار. جنگ کردن در دو جبهه مانع پیروزی است و مصلحت در برانگیختن سیاست آمریکا و اروپا که علیه خودمان و به سود و حمایت شاه است نخواهد بود.

کلیه جنبش‌های ملی و مذهبی اخیر که در زمان خود ما به موفقیت‌های عمده رسیده و سطح بیداری و تحرک مردم را بالا برده است با اعلام انتخابات آزاد از طرف دولت و استقبال رهبران شروع شده است، با وارد شدن در فعالیت‌های انتخاباتی بهتر توانسته‌اند حرف خود را بزنند و مردم را متوجه و متحرک سازند...

هدف نهایی، البته سرنگونی رژیم است اما در مرحله اول، رفتن شاه، در مرحله دوم، نظارت و محدودیت جانشینان او در چهارچوب قوانین موجود و آزادی‌ها، سوم، کار کردن روی افکار و افراد و تشکل و تربیت و تجهیزات و بالاخره در مرحله چهارم، تبدیل به جمهوری اسلامی.^۱

مواضع امام

امام خمینی درباره شعار انتخابات آزاد چنین روشنگری کرد:

اخیراً دولت نغمه ناموزونی را به راه انداخته است مبنی بر آزادی انتخابات... این نغمه... برای انحراف اذهان از مسیر حرکت اصلی است... ملت باید بداند که این حيله، جز نگهداری شاه از تعرض گویندگان و پرخاش جوانان غیور اسلامی نیست و لازم است گویندگان محترم و روحانیون معظم ایران شدیداً از آن احتراز کنند و باید بدانند که خیال انتخابات آزاد با برقرار بودن قدرت شیطانی شاه امری موهوم است.^۲

این جملات، پاسخ مستقیم امام به پیغام مرداد ۵۷ نهضت آزادی محسوب شد. در پیامی دیگر به فاصله چند روز بعد، امام مجدداً در این باره تذکر می‌دهد:

شاه با طرح مسأله انتخابات می‌خواهد مسیر حرکت اسلامی ایران را که سرنگونی این دودمان است تغییر دهد و ملت را اغفال نماید ولی دیگر دیر شده، طرح حکومت اسلامی در عروق

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۱۹ و ۲۰

۲. صحیفه نور، ج ۲، ص ۸۲

مردم ایران ریشه دوانده است.^۱

شریف‌امامی و «مائدۀ الهی»

در ۲۹ مرداد ۱۳۵۷، جعفر شریف‌امامی بزرگ استاد فراماسونری در ایران، و از عناصر کلیدی رژیم شاهنشاهی، با شعار دولت «آشتی ملی»، به عنوان یک روحانی‌زاده علاقه‌مند به اسلام و مقلد آقای شریعتمداری، به جای جمشید آموزگار به نخست‌وزیری منصوب شد. او دو ماه فرصت خواست تا نابسامانی‌ها را جبران کند.

شریف‌امامی تاریخ شاهنشاهی را کنار گذاشت و تاریخ شمسی را مجدداً رسمی کرد؛ کازینوها و کاباره‌های عمومی را ظاهراً تعطیل نمود؛ و وعده آزادی و امنیت داد.

نهضت آزادی با احتیاط تمام در کنار جریان‌های ملی‌گرا و آقای شریعتمداری به استقبال شریف‌امامی رفت و از او حمایت می‌کرد. پیام مهندس بازرگان به امام، مرتبط با زمینه‌سازی‌های حکومت شریف‌امامی تلقی گردید. آقای بازرگان در مصاحبه با حامد الگار در این باره چنین گفته است:

وقتی که شریف‌امامی نخست‌وزیر بود با استفاده از حقوق بشر کارتر واقعاً آزادی‌هایی داده شده بود و امکان این بود که دو نفر دور هم جمع شوند و حرف بزنند و مردم هم بیایند و گوش کنند. دولت هم مقدار زیادی جلو آمده بود. شاه از سال شاهنشاهی صرفنظر کرده بود، مطبوعات را آزادی داده بودند و چند کار بود که شریف‌امامی کرده بود.

آنجا به عقیده بعضی از دوستان، نظر این بود که موقعیت طوری است که ما می‌توانیم از این امکانات استفاده کنیم، پوزسیون خود را محکم کنیم و بعد یک حمله مجدد، یعنی به تدریج عمل بشود. آن وقت چگونه به تدریج عمل بشود؟ یکی از راه‌هایش مثلاً انتخابات بود. آن وقت بحث روی انتخابات بود که ما شرکت بکنیم و یا نکنیم؟ عقیده ماها، نهضت آزادی‌ها و سایرین، این بود که انتخابات یک مائده الهی است.^۲

«راه نجات» رژیم یا مردم

به دنبال موضع‌گیری‌ها و برخورد قاطعانه امام در قبال دولت شریف‌امامی و پیشنهادهای مهندس بازرگان، نهضت آزادی شیوه پیچیده‌تر و حساب‌شده‌تری اتخاذ کرد. در ۶ شهریور

۱. همان، ص ۸۷

۲. اطلاعات، ۱۳۵۷/۷/۲۷، ص ۴

۵۷ نهضت آزادی اطلاعیه‌ای با عنوان «راه نجات از بن‌بست حاضر» انتشار داد. در این اعلامیه با تیتیر دوم «هشدار نهضت آزادی ایران به شاه و ملت»، تحلیلی از اوضاع ارائه شده و با ذکر خطر جنگ و آشفتگی مملکت، «بن‌بست» موجود میان شاه و مردم تشریح گردیده و سپس به شیوه‌ای محترمانه خطاب به شاه چنین آمده بود:

جا دارد اعلیحضرت که در حکم فرماندهی مطلق‌العنان، مسئول تمام جریانات بوده و کشور را به بن‌بست امروز کشانده‌اند و حقوق ملت و قوانین اساسی و احکام اسلامی را زیر پا گذارده قانوناً خود را معزول ساخته و گروه عظیمی از ملت را بر ضد سلطنت و دولت و حتی مشروطیت و قانون [اساسی] برانگیخته‌اند، تن به حقیقت تلخ بدهد، نفع شخصی و مصلحت خود و ملت را در نظر گرفته و رضا به خونریزی‌های بیشتر مردم کوچه و بازار و بدفرجامی کار خود و کسانشان ندهند... با استعفا و رفتن ایشان مملکت از بن‌بست بیرون آمده چاره‌جویی‌هایی امکان‌پذیر خواهد شد. با فروکش کردن ناامیدی و طوفان خشم ملت، فرصتی به دست خواهد آمد که... جانشینان ایشان با عبرت از گذشته به قانون اساسی و حقوق و حیثیت مردم تمکین نمایند.^۱

بازرگان در مصاحبه با الگار نیز تصریح می‌کند:

... بیشتر اینجایی‌ها از جمله خود آقای شریعتمداری و دوستان ما، همه طرفدار سنگر به سنگر بودیم و طرفدار این که شاه به این زودی نرود.^۲

در واقع اعلامیه مذکور و یا سخنان مهندس بازرگان در مصاحبه مخفی با تلویزیون بلژیک، که «رفتن شاه» را مطرح ساخته بود، طرحی برای نجات رژیم سلطنتی بود. به نوشته استمپل، در آن زمان، شاه به جبهه ملی و نهضت آزادی امید بسته بود:

هم‌زمان در سرتاسر سپتامبر و اکتبر [۱۰ شهریور تا ۹ آبان ۵۷] شاه کوشش‌های محرمانه‌ای به عمل آورد که توافق رضایت‌بخشی با مخالفین میانه‌رو حاصل شود تا نوعی رابطه با دولت برقرار کنند. شاه به این امید که نفوذ رو به گسترش خمینی از بین برود، به گروه‌هایی که هنوز کاملاً رژیم سلطنتی را نفی نمی‌کردند، از جمله جبهه ملی و نهضت آزادی، پیشنهاد کرد تا از فرصت مشارکت قانونی در حکومت استفاده کنند.^۳

بعد از ارسال پیام مهندس بازرگان به امام خمینی در نجف اشرف، و مخالفت امام با آن،

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۱۶

۲. نشریه نصر، مصاحبه دکتر حامد الگار با مهندس بازرگان، نسخه تایپ مجدد، ص ۳

۳. درون انقلاب ایران، چاپ دوم، صص ۱۷۹ تا ۱۸۰

دو ماه بعد، بازرگان در مسافرت به پاریس و ملاقات با امام در تاریخ ۳۰ مهرماه ۵۷، مجدداً بر نظرات خود پافشاری می‌کند.

مهندس بازرگان در خاطراتش، از آن ملاقات این‌گونه یاد می‌کند:

مختصری از وضع ایران، عقب‌نشینی‌های شاه و امکان توسعه فعالیت و پیشروی و پیروزی صحبت کرده گفتم انتخابات مجلس که وعده آزادی آن را داده‌اند فرصت خوبی برای نفوذ و موفقیت خواهد بود و پادشاه را می‌شود بتدریج بیرون انداخته، از راه‌های قانونی و مجلس مؤسسان تغییر نظام داد.^۱

در اوایل سال ۱۳۵۸، وی در مصاحبه با اریک رولو، سردبیر نشریه فرانسوی لوموند، به گونه‌ای دیگر از ملاقات فوق‌الذکر سخن می‌گوید:

وقتی که در نوفل‌لوشاتو با امام ملاقات کردیم به ایشان توصیه کردم که در کارها نباید زیاد شتابزدگی به خرج داد و ضمناً به ایشان گفتم که رژیم سلطنتی با وجود ظواهر و اوضاع [خراب] هنوز نیرومند است و برای تضعیف و از بین بردن آن مدتی وقت لازم است. در آن موقع آیت‌الله شریعتمداری و من عقیده داشتیم که پس از خارج شدن شاه از کشور باید با انجام انتخابات عمومی آزاد، راه را برای تدوین یک قانون اساسی جدید و انتقال قدرت فراهم سازیم. شاپور بختیار که در آن زمان نخست‌وزیر بود^۲ کم و بیش با این طرح موافق بود. اصولاً من در زندگی عقیده دارم که باید آهسته‌آهسته اما با اطمینان کامل پیش رفت. اما امام توصیه‌های مرا در نوفل‌لوشاتو رد کردند و گفتند اگر ما پیشروی مرحله به مرحله را بپذیریم وقت را به هدر خواهیم داد و روحیه ملت تضعیف خواهد شد و شور و هیجان انقلابی را از دست خواهد داد.^۳

مهندس بازرگان در پاییز سال ۵۸ در مصاحبه با اوریانا فالاچی، درباره این ملاقات چنین گفت:

س - ... رابطه شما با ایشان (امام) چگونه است؟

ج - ... از نقطه نظر سیاسی رابطه مشکل است، خیلی مشکل پیش می‌رویم. اولین مشکل زمانی که برای ملاقات ایشان به پاریس رفتم و می‌خواستیم استراتژی صحیحی جهت مبارزه با رژیم را مطالعه کنیم، بروز کرد. همه می‌دانند من معتقد به سیاست قدم به قدم بودم. معتقد بودم که برای رهایی از دست شاه فقط یک راه بود و آن اینکه آمریکا را

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۱

۲. در این مصاحبه، مهندس بازرگان اشتباه کرده است. در آن هنگام که بازرگان به پاریس رفته بود هنوز شریف‌امامی بر سر کار بود و هیچ نامی هم از بختیار در میان نبود. بختیار بعد از دولت نظامی ازهاری در تاریخ ۱۶/۱۰/۵۷ نخست‌وزیر شد در حالی که بازرگان در ۳۰/۷/۵۷ با امام ملاقات کرده بود.

۳. اطلاعات، ۱۳۵۸/۲/۳۱، ص ۵

مجبور کنیم کم کم شاه را اول کند... و معتقد بودم که چون ایرانیان همیشه تحت سلطه یک مستبد بوده‌اند بنابراین عادت به اطاعت کرده‌اند و هر دفعه هم که ناگهانی و بی مقدمه قیام کرده‌اند، عاقبت بدی داشته‌اند. و می‌گفتم ملت آمادگی مواجه شدن با آزادی را ندارند. می‌بایست عادتشان داد، تعلیمشان داد تا اینکه سیاسی شوند. با قدم‌های کوتاه و آهسته قدرت را به دست گیریم: اول، مدارس، بعد، مطبوعات، بعد، دادگستری، بعد، اقتصاد بعد، ارتش. و گرنه به حالت آشفتگی می‌افتیم و حتی ممکن است یک دیکتاتوری دیگری ظهور کند. امام خمینی بر عکس این را می‌گفتند... ولی هنوز هم معتقدم که شاید استراتژی من صحیح‌تر بود. اگر سیاست قدم به قدم را پیش گرفته بودیم، مسائلی را که امروز با آن دست به گریبانیم نداشتیم.^۱

آیت‌الله بهشتی در سخنرانی در خرداد ۵۸ به ماجرای سفر مهندس بازرگان به پاریس چنین اشاره کرد:

... اینها به پاریس آمده بودند تا امام خمینی رهبر عالیقدر ملت انقلابی را... به خیال خودشان قانع کنند که ایشان بپذیرند که راه حل بحران سیاسی و اجتماعی ایران، قبول کردن انتخابات آزاد با قبول رژیم است... بحث‌هایی بوده است که خود من حضوراً در آنها شرکت داشته‌ام، که این آقایان تأکید داشتند که پافشاری امام در نبودن شاه بی‌جا و یک آرمان ایده‌آلیستی است. وقتی بعد یک پله تنزل کردند گفتند خیلی خوب حالا شاه هم نباشد، ولی ایشان شورای سلطنت و ولیعهد و انتخابات آزاد زیر نظر شورای سلطنت را قبول کنند و در این مسأله پافشاری و تأکید داشتند.^۲

بهترین توصیف و تحلیل را از سیاست گام به گام بازرگان، امام خمینی کرده است: در این نهضت هم بعضی قدم به قدم می‌گفتند برویم... من به آن آقای که آمد پاریس و این مطلب را گفت، گفتم در قدم اول پای همه‌تان را می‌شکنند.^۳

گام به گام؛ نهضت آزادی

سیاست «گام به گام»، سیاست و استراتژی شخص مهندس بازرگان نبود؛ بلکه مجموعه

۱. همان، ۱۳۵۸/۲۲، ص ۴

۲. بنا به متنی که در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شده، در اینجا کلمه «بختیار» اضافه شده که به نظر می‌رسد اشتباه سخنران بوده است. زیرا سفر بازرگان به پاریس قریب به سه ماه قبل از دولت بختیار، انجام شد.

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۳/۱۰، ص ۳. او به تنهایی یک امت بود، صص ۲۱۲ و ۲۱۳

۴. صحیفه امام خمینی، ج ۶، ص ۳۳۳

نهضت آزادی از این سیاست پیروی می‌کرد. البته در برخی نشریات نهضت آزادی خاطر نشان شده است:

در هیچ نشریه یا اعلامیه رسمی نهضت آزادی از سیاست گام به گام دفاع نشده بلکه تاکتیک سنگر به سنگر را پذیرفته بودند.^۱

این توجیه بیش از یک بازی با الفاظ نبود. مهندس بازرگان، به عنوان دبیرکل نهضت آزادی، رسماً و صریحاً سیاست گام به گام را به نهضت آزادی مربوط می‌دانست. وی در مصاحبه با فالاجی می‌گوید:

چنانکه آقای بوتلر [باتلر] که رئیس حقوق بشر با مرکز نیویورک است، خوب می‌داند که سیاست قدم به قدم مربوط به نهضت آزادی است. یعنی نهضت آزادی ای که من پایه گذاری کردم.^۲
وی حتی در دفاع از این سیاست و تداوم آن در دولت موقت، بعدها مدعی شد که «گام به گام» مطابق فرمان امام بوده است.^۳

دکتر پیمان، در مهرماه ۱۳۵۷، دربارهٔ سیاست «گام به گام» نهضت آزادی چنین نوشته است: دوستان بازرگان معتقد به راه حل گام به گام هستند و هر قدم را پیروزی می‌دانند. می‌گویند نباید به آمریکا حمله کرد زیرا بین آمریکا و شاه قائل به تضادند (در اعلامیه اخیرشان منعکس است). این که باید راه حل وسطی را که حداکثر هدف آن، رفتن شاه و توافق روی جانشین وی است، با سکوت درباره هدف‌ها و منافع آمریکا، پذیرفت. و می‌کوشند در درجه اول آقای خمینی را با این راه حل موافق سازند، و در غیر اینصورت، پیش گرفتن راهی مستقل از آقای خمینی را توصیه می‌کنند و در محافل خصوصی صریحاً دفاع می‌نمایند. و موضع آقای خمینی را مانع عمده‌ای در راه گشودن بن‌بست، و پیشرفت به سوی هدف دانسته و روش آقای خمینی را دور از واقع‌بینی و سیاستمداری معرفی می‌نمایند. و حتی به دیگر محافل سیاسی ملی و مذهبی فشار می‌آورند که خود را از وابستگی به سیاست‌های آقای خمینی آزاد کرده سیاست مستقلی پیش گیرند. و سیاست گام به گام را پذیرفته حول محور شعار رفتن شاه (نه سلطنت پهلوی و نه سلطه آمریکا و متحدین او) متحد شوند. [نهضتی‌ها] فعلاً با تمام قوا در پیشبرد این منظور می‌کوشند.^۴

۱. یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی، ج ۲، ص ۱۳۰

۲. اطلاعات، ۱۳۵۸/۲۲، ص ۴

۳. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۴۲

۴. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۳، ص ۵۲۹

مهندس بازرگان بر خلاف تصریحات قبلی و بعدی خود در به‌کارگیری تعبیر «گام به گام»، مدعی شد که مخالفین، این اصطلاح را ساخته و به وی نسبت داده‌اند:

کلمه «گام به گام»... در ابتدا ابتکاراً از طرف نهضت آزادی و بنده هیچ‌وقت عنوان نشده، بلکه مخالفین یک مقدار از روی شیطنت، به اصطلاحی که ترجمه از نظریه کیسینجر در روابط بین اعراب و اسرائیل بود، این اصطلاح را به کار بردند. آنچه نهضت آزادی و شخص بنده گفتیم و در اعلامیه‌های قبل از پیروزی انقلاب هم آمده، کلمه «سنگر به سنگر» بود.^۱

امام خمینی در ۲ آبان ۵۷، در پاریس، درباره پیشنهاد بازرگان و سیاست گام به گام چنین گفت:

باید ملت ایران دیگر به این مردک مهلت ندهد و باید بدون مهلت او را کنار بزند. اگر مهلت پیدا بکند این برای ملت ما مصیبت است. گاهی از بعضی اشخاص که به تمام مسائل خیلی توجه ندارند پیشنهادهایی می‌شود، بعضی از آقایان، بعضی از محترمین، که مثلاً خوب است که اصل رژیم باقی باشد ولی این شخص برود^۲ حتی بعضی پیشنهاد به این می‌کنند که ایشان هم باشند لکن همانطور که قانون اساسی تکلیف سلطان را معین کرده است، می‌گویند سلطان باشد و حکومت نکند، اما سلطنت بکند. ما هم همانطور رفتار بکنیم و بگوییم ایشان سلطنت بکند و حکومت نکند، و حالا به مطلب قانع شویم و بعد کم کم یک قدم جلو برویم.

این فکر اشتباهی است که آقایان دارند. آنهایی که سوء قصد دارند، یعنی می‌خواهند این رژیم را حفظش کنند، و بعد هم هر کاری می‌خواهند بکنند. و آنهایی هم که حسن نیت دارند و آن طور نیست که بخواهند یک ظلمی ادامه پیدا بکند، آنها هم اشتباه می‌کنند...

یک آدمی که یک عمر جنایت بر این ملت کرده است، یک عمر خون بچه‌های این مملکت را ریخته است حالا بگوییم که خوب، برای اینکه حالا آرامشی پیدا بشود، ایشان سلطان باشند، آقا باشند و دیگران خدمتگزار؟ کدام ملت می‌تواند این را از ما قبول کند؟ کدام آدم که اعتقاد به خدا و اسلام دارد می‌تواند این نقشه را پیاده کند و تصدیق این مطلب را بکند؟ جز آن کس که اشتباه کرده و ما به آن آدمی که اشتباه کرده می‌گوییم از اشتباه بیرون بیاید.^۳

همچنین امام خمینی در مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری فرانس پرس در تاریخ ۳ آبان ۵۷، در پاسخ به سؤال درباره ملاقات بازرگان با ایشان، بر مواضع خویش مجدداً تأکید ورزید: خبرنگار - شما آقای مهندس بازرگان را به حضور پذیرفتید و آقای دکتر کریم سنجابی نیز

۱. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۹۱، ج ۲۳، ص ۴۹

۲. یکی از مصادیق بارز این جمله، اعلامیه نهضت آزادی در تاریخ ۵۷/۶/۶ بود.

۳. پیام انقلاب، ج ۲، صص ۱۹ و ۲۰

پاریس آمد و گفته می‌شود آیت‌الله شیرازی هم خواهد آمد. معروف است همه این‌ها هوادار سیاست آشتی هستند. آیا شما به این سیاست ملحق می‌شوید؟
 امام- من با روش آشتی و بینابینی مخالفم و از اول هم با این روش مخالف بودم. علت هم آنست که این کار نه رژیم شاه را از «بن‌بست» خارج می‌کند، چرا که علت در بن‌بست قرار گرفتن برنامه‌هایست که مأمور اجرایشان بوده است، و نه از فشار و اختناق و کشت و کشتار می‌کاهد.

اگر همه به طور روشن و قاطع این موضع را اتخاذ کنند که رژیم شاه باید برود، دیگر رژیم ناگزیر می‌شود سیاست خسته کردن را از راه کشتارهای مستمر و روش‌های تازه فشار و اختناق، کنار بگذارد و پیروزی ملت نزدیک‌تر می‌شود.^۱

پس از پیروزی انقلاب نیز امام خمینی در این باره چنین گفت:
 پیش‌تر که در پاریس بودم بعضی آمدند پیشنهاد کردند به اینکه خوب است قدم به قدم جلو برویم و حالا شاه را نگاهش داریم و سلطنت بکند و حکومت نکند و بعدش ما مجلس درست کنیم و بعدش چه کنیم و بعدش اینها را از بین ببریم.
 من به آن آقا که آدم صحیحی بود لکن فکرش اشتباه بود گفتم شما تضمین می‌کنید این معنا را که این نهضتی که الآن حاصل شده بعد از خوابیدن دوباره روشنش کنید؟ گفت: نه. گفتم: شما تضمین می‌کنید که اگر ما مهلت به شاه دادیم یک قدم جلو برود فردا همه ما را از بین نبرد؟ گفت: نه.
 گفتم الآن این آشتی که روشن شده است ما باید استفاده کنیم. اگر الآن ما تمام مقاصدمان را حاصل نکنیم در شکست خواهیم بود. الآن ما باید همان مطلب نهایی‌مان را عرضه بکنیم. مطلب نهایی ما رفتن رژیم منحوس شاهنشاهی که در طول تاریخ، جنایات آنها و رفتن جناح‌های چپ و راست، معلوم است.^۲

نتیجه گفت‌وگو با امام در پاریس

در رابطه با موضوع سلطنت و شیوه مبارزه بر طبق قانون اساسی، مهندس بازرگان نظرات خود را در پاریس برای امام خمینی بیان می‌کند و به نقل خود وی، در آن جلسه هم با امام

۱. همان، ص ۲۵

۲. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر دهم، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۲۴۱

به توافق نمی‌رسد.^۱ لیکن بعد از آن ملاقات، در جلساتی با دکتر بهشتی و بحث با ایشان، مهندس بازرگان قانع می‌شود و ظاهراً خط مشی امام در مبارزه قاطعانه با شاه و سلطنت را از طرف خود و نهضت آزادی می‌پذیرد؛ که به انتشار اعلامیه‌ای از جانب نهضت در تهران مبنی بر پذیرش رهبری امام در راه استقرار حکومت اسلامی، و مبارزه علیه شاه، و رژیم سلطنتی، منجر می‌گردد.^۲

دکتر بهشتی ماجرای ملاقات مزبور را در یک سخنرانی چنین تشریح می‌کند:

[در پاریس بعد از ملاقات بی‌نتیجه بازرگان با امام] «به همراه یکی دیگر از دوستان با این آقایان [بازرگان و همراهانش] جلسات طولانی داشتیم. برایشان استدلال می‌کردیم که آقا منطق رهبر انقلاب و انقلاب اینست که امروز که ملتی بپاخاسته و این نیروی عظیم آماده برای کارزار و نبرد و پیکار است باید کار را یکسره کرد، گام به گام معنی ندارد. و بالاخره پس از چندین ساعت استدلال و گفتگو - چند نفری و یا جمعی - این آقایان هم پذیرفتند که باید در نفی رژیم قاطع بود.»^۳

بعد از اینکه چنین تفاهمی به اطلاع امام می‌رسد ایشان نیز طی مصاحبه با خبرگزاری رویتر در پاسخ به سؤال «حضور آقایان مهندس بازرگان و کریم سنجابی در نزد شما چگونه بوده است؟» چنین گفت:

بارها گفته‌ام که ملت ایران خواهان برچیده شدن رژیم شاهنشاهی و سقوط دودمان منحوس و خائن پهلوی و برقراری حکومت اسلامی می‌باشد. هر کس اینجا آمده است من این موضوع را با او مطرح کرده‌ام. این دو آقا هم آمدند و من مطرح کردم آنان پذیرفتند و رفتند. هر

۱ مهندس بازرگان در خاطرات خود تصریح می‌کند که در ملاقات با امام راجع به روش گام به گام در برخورد با سلطنت، «دنبال کردن بحث در این زمینه را بی‌فایده دیدم» (شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۲) همچنین شهید بهشتی در یک سخنرانی با اشاره به آن ملاقات می‌گوید: «[به امام] گفتیم: آیا این آقایان پذیرفته‌اند؟ گفتند: نه پذیرفتند» (او به تنهایی یک امت بود، ص ۲۵۶) ضمناً بازرگان در مصاحبه با الگار نیز از عدم توافق خود با امام طی ملاقات در پاریس، صریحاً یاد می‌کند.

۲ در صفحات پیشین اشاره شد که موضع موافق بازرگان و همفکرانش در مورد قانون اساسی و رژیم سلطنتی تا زمان حکومت بختیار هم ادامه داشت، ولی در ظاهر و اعلام عمومی، نوعی تغییر مواضع مشاهده می‌شد.

۳ اعلامیه نهضت آزادی، ۵۷/۸/۱۴، اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۳۲ و ۳۳

۴. او به تنهایی یک امت بود، ص ۲۵۶

۵. مهندس بازرگان می‌گوید: «آقای دکتر یزدی عقیده و تا حدودی اصرار داشت که قبل از ترک پاریس و دیدار خداحافظی، اعلامیه‌ای در تعیین موضع خودم و تأیید رهبری امام بدهم. من این عمل را غیرضروری دیدم و ترجیح دادم پس از گزارش ملاقات به دوستان نهضت در تهران و با تصویب آنها انجام شود.» (شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۴). روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷ در تهران جلسه شورای نهضت آزادی برگزار شد و اعلامیه همبستگی با امام خمینی توسط نهضت، در روز ۱۴ آبان انتشار یافت.

کس برخلاف خواست ملت، مسأله‌ای را عنوان کند، خائن به ملت و مملکت است.^۱

مبارزه و سیاسی‌کاری

دو هفته بعد از ملاقات مهندس بازرگان با امام خمینی، نهضت آزادی در ۱۴ آبان ۵۷ با انتشار اعلامیه‌ای تحت عنوان «آیا وقت آن نرسیده است که نظام حاکم واقع بین باشد؟» مواضع خود را با مواضع امام منطبق ساخت. در این اعلامیه «دو حقیقت» انقلاب مردم ایران به این شرح اعلام شد:

۱- اکثریت قاطع ملت ایران، شاه و رژیم او را نمی‌خواهد و خواستار حکومت اسلامی

است. ۲- اکثریت قاطع ملت ایران آیه‌الله‌العظمی خمینی را به رهبری خود برگزیده است.^۲

همزمان، دکتر کریم سنجابی نیز در پاریس بلافاصله پس از ملاقات با رهبر انقلاب، متن اعلامیه سه ماده‌ای مورد قبول امام را به امضای خود و با عنوان «اطلاعیه جبهه ملی ایران» به تاریخ ۱۴ آبان ۵۷ صادر کرد. سنجابی در اعلامیه مزبور، بر نفی سلطنت و حمایت از آرمان نظام آینده «براساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال»، تصریح نمود.^۳

برای اولین بار بود که «جبهه» و «نهضت» رسماً موضعی گرفتند که متضمن بقای رژیم سلطنتی نبود؛ و بدین ترتیب به امواج خروشان جنبش انقلابی مردم پیوستند. اما در ملاقات‌های خود با مأموران آمریکایی پیشنهاد «معامله» بر سر شاه و روی کار آمدن یک «دولت متمایل به غرب ولی مردمی» را طرح می‌کردند.^۴ این حرکت، نوعی «سیاسی‌کاری» و مغایر فضای مبارزه و انقلاب بود، که البته با بینش حاکم بر سران نهضت آزادی تعجب‌آور نبود.

شهید بهشتی تفاوت بین «مبارزه سیاسی» و «سیاسی‌کاری» را این‌چنین توضیح داده است:

فرق است بین مبارز سیاسی و سیاسی‌کار... سیاسی‌کار کسی است که می‌آید در گود سیاست

۱. مصاحبه با امام، مجموعه چندین مصاحبه رسانه‌های خارجی با امام، گردآوری و ترجمه ایرج جمشیدی، پیشگام، ۱۳۵۷.

ص ۷۲. صحیفه امام، ج ۴، ص ۵۲۴

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۳۲ و ۳۳

۳. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۲، صص ۱۵۹ و ۱۵۰ و ۵۴۹

۴. مقدم مراغه‌ای در خاطرات خود به ملاقاتی در نیمه دوم آبان ۵۷ اشاره می‌کند که در دفتر جمعیت حقوق بشر با حضور مهندس بازرگان و سایر اعضای هیأت مدیره برگزار شد: «مهندس بازرگان مرا صدا کرد و گفت بفرمایید مطلبی [خصوصی] نیست، همه آقایان در مذاکره شرکت دارند. آقایان خارجی را معرفی کرد. و گفت آقای لمبراکیس از سفارت آمریکا که او را می‌شناختم. و یک نفر دیگر که نام او را فراموش کرده‌ام، گفته شد نماینده دفتر حقوق بشر در وزارت خارجه آمریکاست... نماینده آمریکا سؤال کرد مخالفان چه می‌خواهند؟ ... من پیشنهاد کردم که راه‌حل عملی انتخاب یک نخست‌وزیر ملی است... گفتم بازرگان مورد اعتماد است... بازرگان گفت من فرمان نخست‌وزیری را اگر از طرف شاه صادر شود قبول نمی‌کنم.» (سالهای بحرانی نسل ما، رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ای،

نشر علم، ۱۳۸۶، ص ۸۱۲)

اگر دید هوا پس است، بعد می‌رود با دشمن به گفتگو می‌نشیند بلکه یک آوانس بدهد یک آوانس بگیرد. این نوع فعالان سیاسی از نظر امام و خط امام، مطرود، مردود و حتی ملعون هستند. برای خط امام، نه خط سازش، مبارز، مبارزه‌اش هر قدر می‌خواهد باشد درجه مبارزاتش هر قدر می‌خواهد باشد اما اصالت داشته باشد، معامله‌گر نباشد، اهل داد و ستد سیاسی مطلقاً نباشد... «خط امام» طرد «خط سازش» است.^۱

در اسناد لانه جاسوسی، مواردی از تمایل مشهود نهیضت آزادی به «معامله» یا به قول شهید بهشتی «سیاسی‌کاری» ثبت شده است. درباره ملاقات بهرام بهرامیان و محمد توسلی از طرف نهیضت آزادی با مأمور سیاسی سفارت آمریکا در تاریخ ۵۷/۷/۳ چنین گزارش شده است: مقامات نهیضت آزادی گفتند که جنبش آنها در پی یک ملاقات در سطح سیاسی با مقامات آمریکایی است تا وضعیت خودشان را برای جلب حمایت ایالات متحده در ترتیب دادن انتقال از دولت استبدادی فعلی در ایران به یک سیستم دمکراتیک‌تر ارائه نمایند.^۲

وزارت امور خارجه آمریکا در تحلیلی درباره «رهبران مخالف میانه‌رو» ایران و سیاست خارجی، به سفارت آمریکا چنین می‌نویسد:

بسیاری از رهبران مخالف میانه‌روتر به کارمندان رسمی سفارت به طور خصوصی اطمینان داده‌اند که آنها هیچ دعوی اساسی با دولت آمریکا ندارند و فقط تقاضا دارند که دولت آمریکا دست از حمایت شاه بردارد. بسیاری از آنها احتیاج اساسی ایران را به یک حامی بزرگ مانند آمریکا، علیه دشمن دائمی مرزهای ایران یعنی روسیه مورد تأکید قرار داده‌اند.^۳

نهیضت آزادی در آذرماه ۵۷ حاضر نشد در صدور اعلامیه خلع محمدرضاشاه از سلطنت، با روحانیان مبارز^۴ همکاری و مشارکت کند.^۵ خاطرات و اسناد موجود، نشان‌دهنده این واقعیت است که حتی پس از سفر مهندس بازرگان به پاریس و پذیرفتن نظرات امام خمینی و تمهید تشکیل شورای انقلاب، هنوز نهیضتی‌ها دودل بودند و دوگانه رفتار می‌کردند. بنا به گزارش ساواک در دی ۵۷، سران نهیضت آزادی از احتمال نخست‌وزیری دکتر غلامحسین

۱. او به تنهایی یک امت بود، صص ۲۴۵ و ۲۴۶

۲. اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۳، ص ۴۴

۳. همان، ش ۱۳، ص ۸۴

۴. اعلامیه خلع شاه از سلطنت، متضمن نفی صریح محمدرضاشاه و رژیم سلطنتی و اعلام حمایت از حکومت جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۳۵۷/۹/۲۹ با امضای علما و مدرسین حوزه علمیه قم و ذکر نام ۳۸ تن از آنان منتشر شد. (اسناد انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۳، صص ۵۰۶ تا ۵۰۸)

۵. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از آغاز تاکنون، زیر نظر سیدمحسن صالح، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ج ۱، صص ۵۶۲ تا ۵۶۸

صدیقی استقبال کردند. غلامحسین صدیقی پس از مذاکره با شاه در روز دوم دی ۵۷ با مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی ملاقات می‌کند:

امروز هر دو نفر این آقایان را ملاقات کردم و آنها را در کمال حسن نیت نسبت به خودم حس کردم. البته بازرگان می‌گفت حدود یک سال و نیم قبل مطالبی را نوشته که به لحاظ آن نوشته‌ها مستقیماً نمی‌تواند، ولی غیرمستقیم، همه نوع همکاری را خواهد کرد و افرادی را در اختیار او (صدیقی) قرار خواهد داد تا موفقیت نصیب او شود و گفته از اینکه به این سمت منصوب می‌شوم خوشحال هستم و از صمیم قلب دعا می‌کنند که توفیق حاصل نمایم.^۱

در همان زمان، هنری پرشت مسئول میز ایران در وزارت امور خارجه، در ماه‌های آخر منتهی به پیروزی انقلاب با دکتر ابراهیم یزدی، نماینده نهضت آزادی در خارج، مرتبط بود. وی در این باره می‌گوید:

بعد از آن که یزدی را در واشنگتن ملاقات کردم [در ۲۱ آذر ۱۳۵۷]، او به پاریس رفت و من شماره تلفنش را داشتم. بنابراین، یک کانال ارتباطی بین ما وجود داشت. من با او تماس می‌گرفتم و او نیز با من تماس داشت. اما، سفارت [آمریکا در فرانسه] نیز در این وسط نقش واسطه را داشت. وارن زیمرمن، کنسول سیاسی ما در آنجا [پاریس] بود. به وارن تلگراف می‌زدیم که برود یزدی را ببیند و با او صحبت کند و ببیند که او چه می‌گوید. بنابراین دو کانال ارتباطی [با یزدی] داشتیم. یکی رسمی از طریق وارن، که واقعاً عالی کار می‌کرد، و دیگری غیررسمی از طریق تلفن منزلم.^۲

در آذرماه ۵۷ هنری پرشت به اتفاق رابرت هیرشمن و ماروین زونیس، از مأموران و مشاوران سیا و دولت آمریکا، با دکتر ابراهیم یزدی، در رستوران دومینیک شهر واشنگتن ملاقات کردند. در پایان این گفت‌وگو طرفین توافق کردند که این ملاقات، تماس رسمی بین امام خمینی و حکومت ایالات متحده محسوب نمی‌شود. یعنی دکتر یزدی نماینده امام، و ملاقات، رسمی نبوده است.^۳

به نوشته گری سیک در کتاب همه سقوط می‌کنند، زیمرمن در پاریس با دکتر یزدی به عنوان نماینده امام خمینی ملاقات می‌کرد. سیک از پنج ملاقات بین این دو تن در آذر، دی و بهمن ۵۷ یاد می‌کند. ملاقات‌های فوق با تأیید رئیس‌جمهور آمریکا انجام می‌شد.^۴ دکتر یزدی

۱. سند ساواک، خبر بخش ۳۱۲، مورخ ۱۳۵۷/۱۰/۲، یک نسخه در پرونده یدالله سبحانی، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۲. فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۴، ص ۲۰۹.

۳. همان، ص ۳۰۶.

۴. همان، ص ۳۰۷. اسناد لانه جاسوسی، ش ۱۸، ص ۱۵۵.

در خاطرات خود گفته است که در این پنج ملاقات، فقط نقش پیام‌آور داشته است و عیناً پیغام آمریکایی‌ها را نزد امام خمینی می‌برده و سپس پاسخ امام را یادداشت می‌کرده به اطلاع طرف مقابل می‌رسانده است.

بعد از پیروزی انقلاب، جنبش مسلمان مبارز، به رهبری دکتر حبیب‌الله پیمان،^۱ در واکنش به نامه‌ها و مصاحبه‌های مهندس بازرگان، میناچی، امیرانتظام و سایر سران نهضت، که در دفاع از روابط خود با مأموران دولت آمریکا، پیروزی انقلاب اسلامی را مدیون این نوع روابط توصیف می‌کردند، نامه سرگشاده‌ای منتشر کرد که در آن آمده است:

مردم دریافتند که در طول ۲۵ سال گذشته در کنار حرکت انقلابی و ضد امپریالیستی و اصیل توده، یک جریان لیبرالیستی سازشکار نیز وجود داشته است که هدفش صرفاً مبارزه با استبداد شاه از طریق جلب حمایت و همکاری محافل امپریالیستی آمریکا بوده است... این جریان در رابطه و تماس نزدیک با محافل آمریکایی سعی می‌کردند مبارزه انقلابی مردم به رهبری امام خمینی را که هدفش واژگون کردن سلطنت و قطع سلطه آمریکا و برقراری حکومت اسلامی بود از مسیر خود منحرف ساخته، به اصطلاح بحران را، ضمن سازش با آمریکا و رژیم حل کنند.

سخنگویان این جریان که در گرماگرم مبارزات خونین خلق، طرفدار حکومت آشتی ملی علی‌امینی یا بختیار بودند و با آنان مذاکره و سازش داشتند، ناجوانمردانه و انمودمی کنند که پیروزی‌های خونبار ملت را آنان باز حمت و تلاش زیاد و با خواهش در پیشگاه آمریکایی‌ها و ضمن چانه‌زدن با دلالاتی چون سولیوان و دیگر مقامات آمریکایی و مأموران سیا به دست آوردند...

کاش لااقل رئیس دولت لیبرال و سخنگوی برجسته این جریان سازشکار... از این که حاصل این مجاهدت‌ها و اعتصاب‌ها، آتش سوزی‌ها و شهادت‌ها را به حساب درایت و فداکاری خود [بگذارد]... و اینچنین به انقلاب خلق و رهبری قاطع آن امام خمینی توهین روا می‌دارد و پیروزی را اهدایی دوستان آمریکایی‌شان معرفی می‌کنند، احساس شرمساری نمایند.^۲

استقبال از بختیار

در دی ۱۳۵۷، آمریکا به اتکاء روابط پنهان با سران برخی از گروه‌های مخالف رژیم شاه، و به

۱. دکتر پیمان از دهه ۴۰ با مهندس بازرگان و اعضای نهضت آزادی در ارتباط مستقیم بود، و در دهه ۵۰ با تعدادی از آنان مانند مهندس عبدالعلی بازرگان فرزند ارشد مهندس مهدی بازرگان، همکاری تشکیلاتی نزدیک داشت. وی پس از اوج‌گیری انقلاب اسلامی در سال ۵۷، به یکی از منتقدین مهندس بازرگان و نهضت آزادی تبدیل شد و از مخالفان دولت موقت بود. اما از دهه هفتاد به بعد با نهضت آزادی در ائتلاف ملی مذهبی همکاری کرده است.

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۱، ص ۱

تصور توانایی هدایت و کنترل انقلاب، به رفتن شاه از ایران تن داد تا به وسیله بختیار، با ظاهری ملی و مردمی در زیر عکس مصدق و وعده‌های فریبنده اصلاحات، مردم را آرام و انقلاب را از مسیر خود منحرف نماید.

نهضت آزادی عملاً از نخست‌وزیری شاپور بختیار استقبال کرد. مهندس بازرگان اواخر آن ماه در مصاحبه با صدای آمریکا از جانب خود گفت:

توافق ضمنی بین بختیار و رهبران مذهبی وجود دارد.^۱

روایت استمیل از موضع نهضت آزادی در برابر بختیار، چنین است:

... بختیار علی‌رغم اخراج رسمی از جبهه ملی، مذاکرات خصوصی خود را با سیاستمداران و تمام گروه‌های مخالفین ادامه داد... اگر چه نهضت آزادی پیشنهاد [همکاری با] بختیار را نپذیرفت و آن را از دست داد، اما با احتمال اینکه نخست‌وزیر جدید واقعاً شاه را مجبور به ترک کشور کند، مفتون شده بود. بازرگان و دیگران روش انتظار کشیدن و دیدن را برگزیدند. آنها کمک نکردند اما مانعی هم ایجاد نمودند.^۲

بختیار در کتاب یکرنگی می‌گوید در کابینه‌اش پنج پست برای باران مهندس بازرگان در نظر گرفته بود، و برای سفر به پاریس و ملاقات با امام خمینی، با وی مشورت کرده و متن پیام به امام را شخص وی و بازرگان، دو نفری تهیه کردند.^۳

در تهران و پاریس تلاش می‌شد تا امام خمینی بختیار را بپذیرد. در این رابطه دکتر یزدی و قطب‌زاده در پاریس و مهندس بازرگان در ایران، نقش اساسی را ایفا می‌کردند.^۴ حجت‌الاسلام فردوسی‌پور، از اعضای دفتر امام خمینی در نجف اشرف و یکی از همراهان امام در سفر به پاریس، که آن زمان در دفتر امام مسئولیت داشت، نقل می‌کند:

۱. همان، ۱۳۵۷/۱/۱، صص ۱ و ۲

۲. درون انقلاب ایران، ص ۲۲۶

۳. یکرنگی، ص ۱۶۳

۴. یزدی در کتاب آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها کوشیده است اثبات نماید که وی با طرح آشتی و سازش بین بختیار و امام مخالف بوده است. وی برای اثبات این موضوع به تحلیل سیاسی این طرح پرداخته و به روشنی ماهیت ضد انقلابی آن را تشریح نموده است. البته آقای یزدی در این کتاب تا حد زیادی به توجیه نقش خود و مهندس بازرگان در این موضوع می‌پردازد و تلاش نموده انگیزه‌ها و اهداف فعالیت‌های بازرگان و نهضتی‌های داخل ایران برای ترتیب ملاقات بختیار با امام را صادقانه و در جهت منافع انقلاب بنمایاند. اما در نهایت، دکتر یزدی به محکوم نمودن و رد کردن این فعالیت‌ها پرداخته است. ولی مهندس بازرگان در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت با حسرت و افسوس از شکست تلاش‌های خود برای ملاقات بختیار با امام خمینی یاد می‌کند: «اگر به همین ترتیب عمل می‌شد خدا می‌داند چه صرفه‌جویی‌ها و چه احتراز از مکافات‌ها و خونریزی‌ها و خرابی‌های بعدی می‌داشتیم اما بعضی‌ها جنگ و جدال بیشتر مطلوبشان بود تا حل مسائل و حصول مقاصد.» (انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۷۴)

بعد از شنیدن خبر جعلی رادیوها مبنی بر پذیرفتن بختیار برای ملاقات از سوی امام «با عجله [از پاریس] عازم نوفل لوشاتو محل اقامت امام دام ظلّه شدیم. به آقای دکتر یزدی بر خوردم، پرسیدم چه شد؟ جواب داد: تمام شد، امام ملاقات را پذیرفتند و ما هم مصاحبه کردیم و اعلام نمودیم که امام، بختیار را می‌پذیرد و عنقریب ملاقات انجام می‌شود.^۱

امام خمینی در اعلامیه‌ای به تاریخ ۵۷/۱۱/۸ پذیرش شاپور بختیار را با سمت نخست‌وزیری تکذیب کرد:

آنچه ذکر شده است که شاپور بختیار را با سمت نخست‌وزیری من می‌پذیرم، دروغ است. بلکه تا استعفا نداده است او را نمی‌پذیرم. چون او را قانونی نمی‌دانم، حضرات آقایان به ملت ابلاغ فرمائید که توطئه‌ای در دست اجراست و از این امور جاریه گول نخورند.^۲

قبل از آن، نهیضت آزادی در مذاکره با سفارت آمریکا، با روی کار آمدن بختیار به توافق رسیده بود. بر اساس اسناد لانه جاسوسی:

در دو گفتگوی صبح ۹ ژانویه (۵۷/۱۰/۱۹) مسئول سیاسی [سفارت، استمپل] اینطور برداشت کرد که هم رهبران میانه‌رو سیاسی و هم نهیضت آزادی آماده‌اند که دولت بختیار را تحمل کنند، برای وقت محدود، تا تأثیر رفتن شاه از کشور تعدیل بیابد. هر دو منبع معتقد هستند شاه می‌خواهد فرار کند. آنها از توصیه مسئول سیاسی مبنی بر اینکه سازمان‌هایشان نقشه برنامه بعد از رفتن شاه را با نظم هر چه تمام‌تر بکشند استقبال کردند.^۳

حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی درباره ملاقات نماینده کارتر با امام و طرح سفر بختیار به پاریس چنین گفته است:

... از طرف کاخ الیزه پاریس کسی پیش امام آمد؛ و مردی را هم با خودش آورده بود که این مرد نماینده مستقیم کارتر است و پیامی دارد. و آن اینکه، بختیار از ماست، بختیار را ما گذاشته‌ایم و باید از او پیروی کنی و الا نابودتان می‌کنیم. (البته نابودتان می‌کنیم را با کنایه گفت و به قدری تند و تیز حرف زد که نماینده ژیسکاردستن پشت سر هم، معذرت می‌خواست و می‌گفت به ما مربوط نیست، به ما مربوط نیست، حضرت آیت‌الله مهمان ما هستند) نماینده کارتر دوباره تکرار کرد که شوخی نیست، ما بختیار را آورده‌ایم و اگر با او مخالفت کنید، با جان خودتان بازی کرده‌اید. امام پس از شنیدن این حرف‌ها کمی مکث کردند و گفتند: به

۱. ماهنامه پاسدار اسلام، ش ۲۶، بهمن‌ماه ۱۳۶۲، صص ۵۶ و ۵۷

۲. پیام انقلاب، مجموعه پیام‌ها و بیانات امام خمینی، ج ۳، ص ۲۹۳

۳. اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ش ۱۰، بی‌تا، ص ۸

کارتر بگوئید، از خمینی راجع به آمریکایی‌هایی که در ایران هستند خیلی سؤال شده که باید با آنها چه کرد ولی من هنوز دستوری نداده‌ام. امید است کار به آنجا نکشد که فتوای خودم را راجع به آنها صادر کنم. و امام برخاستند و رفتند. و نمایندگان کارتر و ژیسکار دستن که به خیال خودشان حالا خیلی باید با امام حرف بزنند، گیج شده بودند.^۱

حمایت نهضت آزادی از بختیار تا آنجا بالا گرفت که به همراه جبهه ملی، در پشت پرده «به بختیار کمک می‌کنند که کابینه‌اش را جمع و جور کند.»^۲ در حدود دو ماه قبل از آن، در آذر همان سال، به دستور امام خمینی، شورای انقلاب برای آماده ساختن مقدمات استقرار «جمهوری اسلامی» تشکیل شده بود و بعضی از همین سران نهضت آزادی در آن حضور داشتند.

مسائل محرمانه شورای انقلاب بعضاً از طریق واسطه‌های سیاسی نهضت آزادی به سفارت آمریکا منتقل می‌شد.^۳ دست صلح و سازش نهضتی‌ها به سوی آمریکا نیز دراز شده بود. امیرانتظام، از رابطین نهضت آزادی با سفارت آمریکا، در ملاقات با مأمور سیاسی سفارت گفت: نهضت آزادی مایل است که با یک هیأت آمریکایی ملاقات کند برای مذاکره در مورد منافع آمریکا در ایران و تلاش برای اجتناب از درگیری بین آمریکا و جنبش اسلامی که خواستار روابط خوب با آمریکاست.^۴

روابط با مقامات رژیم شاه

سران نهضت آزادی از یک سو با مأموران سفارت آمریکا، و از سوی دیگر با مهره‌ها و مقامات مهم رژیم شاه رابطه داشتند.^۵ مهندس بازرگان در مقاله‌ای به وجود چنین ملاقات‌هایی با افراد رژیم اذعان می‌کند.^۶ اسناد لانه جاسوسی نشان می‌دهد که آمریکا از این ملاقات‌ها و روابط

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۲۴، ص ۴

۲. اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ش ۲۷، خط میانه (۳)، بی‌تا، ص ۳۴

۳. به طور مثال درباره لیست افراد تأییدشده از سوی امام برای عضویت شورای انقلاب، امیرانتظام طی ملاقاتی با مأمور سیاسی سفارت آمریکا در تاریخ ۲۰ دی ۵۷ قول دسترسی به آن را در ۲۴ ساعت آینده به وی می‌دهد. (اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۷، ص ۳۴)

۴. همان، ش ۱۰، ص ۳۲

۵. ارتشبد فردوست از طریق شوهرخواهرش، که رابطه فامیلی سببی با مهندس بازرگان داشت، از سالها قبل با وی در ارتباط بود، و این روابط تا پس از پیروزی انقلاب و در دوران دولت موقت ادامه یافت. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، صص ۶۲۴ و ۶۲۷ تا ۶۳۱)

۶. کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۰، ص ۱۰، مقاله بازرگان.

اطلاع داشته است. از جمله در گزارش سولیوان به وزارت خارجه آمریکا به تاریخ ۵۷/۱۱/۴ چنین آمده است:

ژنرال مقدّم (ساواک) و قره‌باغی (فرمانده کل قوا) با مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سبحانی رهبران ارشد نهضت آزادی شب ۲۹ ژانویه [۵۷/۱۱/۹] ملاقات کردند.^۱ طبق یک سند لانه جاسوسی آمریکا، در چهارم بهمن ۵۷، از دو تن از روحانیون عضو شورای انقلاب^۲ نیز برای ملاقات با مقدم و قره‌باغی دعوت شده بود که مانند دفعات قبل نمی‌آیند «هم مقدم و هم بازرگان بعداً به میناچی گفته بودند که با وجود غیبت سران مذهبی، ملاقات خیلی مفید بوده است».^۳

درباره روابط مهندس بازرگان و سپهبد مقدّم با توجه به برخورد بعدی بازرگان پس از پیروزی انقلاب با وی و تلاش برای نجات جان او و حتی دادن پست جدید، به نظر نمی‌آید که این ارتباطات، حسنه نبوده و در جوی جز تفاهم و احترام متقابل صورت گرفته باشد. حجت‌الاسلام خلیجی، هنگامی که حاکم شرع دادگاه انقلاب بود طی مصاحبه‌ای چنین گفت: آقای بازرگان خیلی تلاش می‌کرد تا ناصر مقدم و هویدا محکوم نشوند و حتی در منزل امام در قم با من مشاجره کرد و مشاجره ما بالا گرفت زیرا حکم ریاست رکن دو را به نام ناصر مقدم داده بود.^۴

مهندس بازرگان، این موضوع را تکذیب کرد و گفت:

من یا دولت، چنین حکمی صادر نکرده‌ایم و شغلی برای مقدّم، رئیس ساواک منحلّه، در نظر نگرفته بودیم.^۵

در پاسخ به بازرگان، مجدداً حجت‌الاسلام خلیجی تأکید کرد که:

آقای قدوسی دادستان کل و دکتر آیت هر دو شاهدند که ایشان، این حکم را به نام ناصر مقدّم صادر کرده بود.^۶

بنا به نقل آقای خلیجی:

۱. اسناد لانه جاسوسی، ش ۱۰، ص ۴۳

۲. بنا بر اسناد و خاطرات موجود، برخی از ملاقات‌های سران نهضت آزادی با مقامات ارشد رژیم شاه به ویژه در بهمن ۱۳۵۷، با اطلاع و هماهنگی شورای انقلاب، انجام می‌شد. اما سابقه این روابط به ماه‌ها قبل از تشکیل شورای انقلاب، و در بعضی موارد به چندین سال قبل، بازمی‌گشت.

۳. اسناد لانه جاسوسی، ش ۱۰، ص ۴۴

۴. کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۱، ص ۳، مصاحبه با حجت‌الاسلام خلیجی.

۵. همان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۵، ص ۲

۶. همان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۷، ص ۲

بازرگان با خط خود به دادگاه نوشته بود: وقتی که شاهپور بختیار و ناصر مقدم را برای محاکمه احضار می کنید، مرا هم به عنوان شاهد دادگاه احضار کنید.^۱

حجت الاسلام خلخالی در ادامه، افزوده است:

همه می دانیم با مزاج نازک نارنجی که بازرگان داشت، نمی توانست در دادگاه علیه آن دو مطالبی بگوید و اقامه دعوا کند. او می خواست آن دو را تبرئه کند... این نوشته بازرگان، دلیل واضحی بود بر این که شاهپور بختیار، دستگیر شده بود، اما بازرگان، فروهر و شاه حسین و سایر رفقای جبهه ملی، وی را با تردستی فراری دادند.^۲

حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی نیز در نامه ای خصوصی خطاب به مهندس بازرگان به تاریخ ۸ آبان ۱۳۶۲، در این باره چنین نوشته است:

... و روزهایی که با اعدام و کیفر افرادی مثل نصیری و مقدم و هویدا و... مخالفت می ورزیدید و فکر می کردید که «مقدم» ها می توانند در رأس اطلاعات جمهوری اسلامی باشند.^۳

نویسنده بیوگرافی رسمی مهندس بازرگان به استناد مقاله ای که آقای خلخالی در سال ۵۹ منتشر کرد و علل مخالفت خود را با اعتبارنامه شهید حسن آیت در مجلس اول توضیح داده بود، نوشته است: «آقای خلخالی پی به دروغ بودن این خبر بُرد.»^۴ اما حجت الاسلام خلخالی به رغم این که در سال ۵۹ تصور کرده بود آقای آیت، خبر نادرستی به وی داده است، بعدها در دهه هفتاد، مجدداً این موضوع را در خاطرات خود که ابتدا در روزنامه سلام منتشر می شد و سپس در قالب یک کتاب انتشار یافت، با شرح و تفصیل، تکرار و تأیید و تأکید کرده است.^۵ روابط حسنه سپهبد ناصر مقدم با مهندس بازرگان تا حدی بود که وی پس از پیروزی انقلاب نه تنها خطری برای خود احساس نمی کرد، بلکه در انتظار انتصاب از طرف دولت موقت، به نخست وزیر هم رفت و آمد داشت. امیرانظام که معاون نخست وزیر و سخنگوی

۱. مهندس بازرگان در مورد این نامه چنین گفت: «آنچه که به دادستان کل انقلاب نوشته بودم، این بود که مرا به عنوان شاهد در محاکمه سپهبد مقدم دعوت کنند. چون مطالب و اطلاعاتی داشتم که به لحاظ قضاوت و مملکت بسیار لازم بود، و البته [از دعوت به محاکمه] خبری نشد.» (کیهان، ۵۸/۱۱/۲۵، ص ۲)

۲. خاطرات آیت الله خلخالی، صادق خلخالی، سایه، ۱۳۸۰، ج ۱، صص ۳۹۰ و ۳۹۱

۳. همان، ص ۳۹۱

۴. به نوشته ارتشبد فردوست، وی به درخواست بازرگان و از طریق تیمسار قرنی، سپهبد مقدم را برای ریاست تشکیلات امنیتی پس از انقلاب، معرفی کرده بود. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۶۲۸)

۵. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۲۵۹

۶. همان.

۷. خاطرات آیت الله خلخالی، ج ۱، صص ۳۸۹ تا ۳۹۲

دولت موقت بود در خاطرات خود آخرین ملاقات با وی را این گونه شرح داده است:
 سپهبد ناصر مقدم به دیدنم آمد تا در جلسات متوالی، بخشی از اسرار پشت پرده ساواک
 را برای دولت انقلاب بازگو کند... ناصر مقدم رئیس ساواک پس از ترک اتاق من،
 در راهروی نخست‌وزیری توسط عوامل دادستانی دستگیر و به زندان قصر منتقل شد.
 نخست‌وزیر پس از اطلاع از این اقدام دادستانی، نامه‌ای با خط خود نوشت^۱ و جان خود را
 در گرو جان تیمسار مقدم قرار داد و بدین وسیله می‌خواست از مرگ این بانک اطلاعات
 ایران جلوگیری نماید.^۲

تلاش‌های مهندس بازرگان به جایی نرسید و آخرین رئیس ساواک رژیم پهلوی پس از
 محاکمه، اعدام شد.

حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها نیز ماجرای تصمیم مهندس بازرگان به منسوب کردن
 تیمسار ناصر مقدم را تأیید کرده و چنین گفته است:

رئیس دولت موقت، که خدا رحمتش کند، من از نظر شخصی خیلی به ایشان احترام
 می‌گذارم... کسی که زمانی رئیس کل سازمان امنیت و اطلاعات شاه بوده، می‌خواستند
 او را رئیس کل سازمان امنیت و اطلاعات بعد از پیروزی انقلاب کنند.^۳

مهندس بازرگان در تاریخ ۵۷/۱۲/۲ طی نامه شماره ۴۸۴۴ به آقای مهدی هادوی، دادستان
 کل انقلاب، در مورد احتمال اعدام هویدا اظهار نگرانی شدید کرده و خواست که «محاکمه
 آقای هویدا بر طبق موازین حقوقی و با رعایت اصول محاکمات از جمله حضور ناظرانی از
 جانب ادگار فور^۴ و سازمان ملل متحد انجام گیرد.»^۵ مهندس بازرگان بعدها اقدام خود را در
 جهت حفظ هویدا برای افشای اسرار و اطلاعات سیزده سال نخست‌وزیری وی در رژیم
 پهلوی، خوانده، آن را توجیه می‌کرد. حجت‌الاسلام خلیلی، قاضی دادگاه انقلاب، که هویدا
 را محاکمه کرد، در کتاب خاطرات خود، روایت دیگری از نحوه برخورد مهندس بازرگان در
 این زمینه، به این شرح بیان کرده است:

۱. این همان نامه‌ایست که حجت‌الاسلام خلیلی در خاطرات خود به آن اشاره کرده و محتوای آن را درخواست حضور
 در محاکمه مقدم و بختیار برای ادای شهادت، ذکر کرده است.
۲. آنسوی اتهام، خاطرات عباس امیرانتظام، نشر نی، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۲۹ و ۳۰
۳. سخنان حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها در دیدار با دانشجویان، ۱۳۸۹/۹/۹، به نقل از سایت شخصی وی به نام
 «آهنگ راه»، باز نشر در: سایت تاریخ ایرانی، ۱۳۹۰/۸/۲۸
۴. ادگار فور رئیس سابق مجلس ملی فرانسه (تا ابتدای سال ۱۳۵۷)، سیاستمدار و سناتور متنفذ فرانسوی که برای نجات
 امیرعباس هویدا اقدامات سیاسی و دیپلماتیک انجام داد و اعلام آمادگی برای وکالت وی کرده بود.
۵. نشریه امید/انقلاب، ش ۱۱، ۱۳۳۰/۴/۲۷

در دادگاه، مرتباً با کارشکنی‌های دولت موقت بازرگان روبرو بودیم، زیرا اعضای این دولت تقریباً، با اعدام هویدا مخالف بودند. یدالله سحابی می‌گفت: اگر خلخالی هویدا را اعدام کند، نخست‌وزیرکشی در ایران امری عادی خواهد شد و ممکن است پس از شکست انقلاب، ما را هم بکشند. بازرگان سرسختانه با اعدام هویدا مخالفت می‌کرد و برای جلوگیری از اعدام، سخت در تلاش بود. به من می‌گفت: شما نباید هویدا را اعدام کنید، چون می‌گویند که او هم در سازمان ملل و اروپا، طرفداران زیادی دارد.^۱

با توجه به حساسیت و پیچیدگی شرایط آن زمان، به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران سیاسی، هرگونه تأخیر و یا سستی در مجازات سران رژیم شاه در ابتدای پیروزی انقلاب، می‌توانست خطرات و پی‌آمدهای ناگواری را موجب شود. پس از اعدام هویدا، امیرانتظام سخنگوی دولت موقت، اعلام کرد که از نظر دولت، «هویدا فردی خائن و مفسد فی الارض بود و باید تیرباران می‌شد».^۲

در مورد ملاقات مهندس بازرگان با سپهبد ناصر مقدم، رئیس ساواک، محمد حسنین هیکل به نقل از شخص بازرگان چنین می‌گوید:

یک روز در اواسط ماه نوامبر^۳ در حالی که بازرگان در زندان قصر، یکی از زندان‌های ساواک به سر می‌برد... بازدیدکننده ژنرال مقدم جانشین نصیری رئیس ساواک... او گفت: «من یک پیام از شاه برای تو دارم» و به نحو غم‌انگیزی افزود:

«اعلیحضرت حاضر است سلطنت کند نه حکومت... او مایل است به مردم ایران اجازه دهد تا راهی را که می‌خواهند برگزینند. اگر یک پادشاهی قانون اساسی چیزی است که آنها می‌خواهند می‌توانند داشته باشند. چرا تو به او کمک نمی‌کنی.»

بازرگان که سیاستمدار باهوشی بود از این موضوع رم نکرده، او گفت:

«تو در حالی این را می‌گویی که من هنوز در زندان هستم، جایی که نمی‌توانم با دوستانم تماس بگیرم، آیا باید پیشنهاد شاه را با خودم، به بحث بگذارم؟»

مقدم به او گفت:

۱. خاطرات آیت‌الله خلخالی، ج ۱، صص ۳۷۶ و ۳۷۷

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۱/۲۰، ص ۶

۳. به نظر می‌رسد هیکل مطابق گفته مهندس بازرگان به وی، این تاریخ را درج کرده است. زیرا ماه نوامبر برابر با ماه‌های آبان و آذر (۸/۱۰ تا ۱۳۵۷/۹/۹) می‌باشد در حالی که بازداشت بازرگان در شهریور صورت گرفته بود. مهندس بازرگان به خطا، تاریخ بازداشت و حبس موقت خود را که در آن با سپهبد مقدم مذاکره داشته است، آبان‌ماه ذکر نموده است که برخلاف اسناد موجود است.

«اگر آزاد شوی پیشنهاد شاه را مورد بررسی قرار می‌دهی؟»

بازرگان گفت آن را بررسی می‌کند. بدین ترتیب دستور آزادی او صادر شد.^۱

دکتر یزدی در توضیحاتی که ظاهراً به نقل از مهندس بازرگان بر این قسمت نوشته است، ضمن تأیید اصل ملاقات، مطالب مطرح شده راجع به پیام شاه را به گونه‌ای دیگر طرح نموده است.^۲ با توجه به قرائن و شواهد مستند و معتبری که در مورد دیدگاه‌های وی و همفکرانش پیرامون قانون اساسی و رژیم سلطنتی وجود دارد، بعید به نظر می‌آید که مهندس بازرگان در آن ملاقات به گونه‌ای که دکتر یزدی گفته است با طرح «اجرای قانون اساسی» برخورد تند و نفی‌کننده کرده باشد و اصولاً چنین برخوردی، در موضع‌گیری‌های مهندس بازرگان، کمتر به چشم می‌خورد. بنا به اسناد ساواک، مهندس بازرگان روز ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ بازداشت و در ۲۶ شهریور آزاد شده است.^۳ در مطبوعات آن زمان هم، خبر بازداشت و آزادی وی در تاریخ مذکور، منتشر شده است.^۴ اما مهندس بازرگان در خاطرات خود مدعی شده که در نیمه دوم آبان‌ماه در بازداشت بوده و دو روز پس از سخنرانی تلویزیونی معروف محمدرضاشاه، در ۱۵ آبان، سپهبد ناصر مقدم در بازداشتگاه با او ملاقات و مذاکره کرده است. آقای بازرگان اشاره کرده که سپهبد مقدم با صباغیان، مقدم مراغه‌ای^۵ و مانیان هم در زندان گفتگو داشته ولی با وی «مذاکره مفصل» کرده است.^۶ در حالی که نامبردگان در شهریورماه بازداشت و اندکی بعد آزاد شدند و در آبان‌ماه در بازداشت نبودند. این ادعای نادرست بعد از مهندس

۱. ایران روایتی که ناگفته ماند، ص ۲۹۰

۲. همان، ص ۳۹۴

۳. جالب اینجاست که مهندس بازرگان پس از آزادی از این بازداشت، به قم مسافرت کرد و پس از ملاقات و مذاکره با آیت‌الله شریعتمداری به همراه هفت تن از متحصنین جمعیت دفاع از حقوق بشر در منزل وی، به تهران بازگشت.

(پرونده مهندس بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، گزارش ساواک قم، مورخ ۵۷/۶/۲۸)

۴. گزارش ساواک، ش ۳۱۲/۳۲۹ مورخ ۵۷/۶/۲۸. فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد، ص ۱۱۷

۵. اطلاعات، ۱۳۵۷/۶/۲۸، ص ۲

۶. مقدم مراغه‌ای در خاطراتش شرحی از این ماجرا در طول بازداشت پس از ۱۷ شهریور ۵۷، داده است: «یک روز در زندان فعالیت زیاد شد، گفتند سپهبد مقدم رئیس سازمان امنیت برای بازدید به زندان می‌آید. سپهبد مقدم به زندان آمد ولی از زندان بازدید نکرد. بازرگان را به دفتر زندان بردند و خبر آزاد شدن بازرگان در زندان انتشار یافت. چند روز بعد مجدداً سپهبد مقدم به زندان آمد، آقایان صباغیان و مهندس بناقتی از زندان آزاد شدند. بعد از بیست روز مرا از زندان انفرادی به اتافی که قبلاً بازرگان در آن زندانی بود، منتقل کردند... از زندانیان واقعه ۱۷ شهریور، من و آیت‌الله مفتاح در زندان بودیم و بقیه به تدریج آزاد شدند. سپهبد مقدم برای سومین بار به زندان آمد، برای ملاقات مرا به دفتر زندان بردند.» (سال‌های بحران، صص ۸۰۸ و ۸۰۹) وی در ادامه نوشته است که پس از آزادی از زندان به دیدار بازرگان رفت.

۷. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۵۷ و ۵۸

بازرگان در سایر کتاب‌ها و مقالات تکرار شده است. شاید مهندس بازرگان، به سبب خطای حافظه، یک ملاقات دیگر با سپهبد مقدم را به ملاقات در بازداشتگاه ربط داده و با ترکیب دو خاطره، یک خاطره واحد از گفتگو با رئیس ساواک، ارائه داده است.

طبق گزارش‌های ساواک درباره تماس‌های مختلف تلفنی و حضوری با مهندس بازرگان در روزهای پس از ۱۵ تا ۲۵ آبان مسجل است که وی در آن ایام، بازداشت نبوده است. خطرات و اقوال منتشره اعضای جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر نیز نشان می‌دهد که وی در نیمه دوم آبان ۵۷، در جلسات و فعالیت‌های جمعیت مزبور حضور و مشارکت داشته است. لازم به ذکر است که در نیمه اول آبان‌ماه، مهندس بازرگان در سفر اروپا (فرانسه و انگلیس) به سر می‌برد و خارج از ایران بود.

در مورد آزادی مهندس بازرگان از بازداشت هشت روزه شهریور و ملاقات با مهندس بازرگان، یک سند ساواک مورخ ۵۷/۶/۲۶ چنین گزارش کرده است:

... تیمسار سپهبد ریاست ساواک... مقرر فرمودند با مهندس بازرگان مؤدبانه صحبت و امشب مرخص شود. و در توجیه موضوع فرمودند به مشارالیه گفته شود متعاقب ملاقاتی که تیمسار مقدم با شما داشتند مراتب به شرفعرض پیشگاه مبارک شاهنشاه آریامهر رسید فرمودند چطور ایشان را گرفته‌اند و اوامر مؤکدی به فرمانداری نظامی صادر که جنابعالی را مرخص نمایند.^۱

ساواک از جریان مذاکرات با مهندس بازرگان در دوران بازداشت هشت روزه مزبور، بولتنی برای اطلاع محمدرضا شاه تهیه کرد که می‌توان استنباط نمود بخش زیادی از مفاد آن حاصل ملاقات و گفتگوی سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک با مهندس بازرگان، بود.

با توجه به مطالب فوق و آنچه که محمد حسنین هیکل در کتاب خود به نقل از مهندس بازرگان درباره مفاد مذاکره وی با سپهبد مقدم آورده است، به نظر می‌رسد که طرح‌های انتقال قدرت در چارچوب قانون اساسی و رژیم سلطنتی، پس از شهریور ۵۷ نیز همچنان از سوی نهضت آزادی پیگیری می‌شده است.

با این حال مسافرت به پاریس در اواخر مهرماه و اقامت ۱۲ روزه وی در خارج از کشور تغییراتی در دیدگاه او ایجاد کرد و مهندس بازرگان پیوند بیشتر و نزدیکتری با جریان انقلابی پیدا کرد. سرعت و کیفیت تحولات و گسترش انقلاب اسلامی، تاکتیک یا استراتژی «میان‌روی» را

۱. سند دست‌نویس مورخ ۵۷/۶/۲۶، گزارش خطاب به رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

از کار انداخته بود.

گزارش دیگری از ساواک، نشان می‌دهد که در آبان ۱۳۵۷، ملاقات و مذاکره دیگری بین مهندس بازرگان و سپهبد مقدم رئیس ساواک انجام شده است. ظاهراً در این ملاقات، مقدم سؤال‌هایی از بازرگان کرده است که بخشی از آن سؤال‌ها را بازرگان در مذاکره حضوری با مقدم پاسخ داده است. متعاقب ملاقات مزبور، کارمند ساواک به نام بصیری مأمور می‌شود پاسخ مهندس بازرگان به سؤالات باقی مانده را بگیرد. وی در تاریخ ۵۷/۸/۳۰ خطاب به رئیس ساواک این‌گونه گزارش داده است:

محترماً به عرض می‌رساند. در اجرای امر، روز ۵۷/۸/۲۹ با نامبرده بالا جهت اخذ پاسخ سؤالات مطروحه تماس حاصل، مشارالیه اظهار داشت تیمسار ده سؤال مطرح کرده بودند که در حین مذاکرات مفصل به هفت سؤال ایشان جواب داده شد... ضمناً در این ملاقات در حین بحث و گفتگو مطالب زیر کسب گردید:

... در ملاقات با آقای خمینی در پاریس، او را فردی یکدنده و قاطع و خودرأی شناخته و از نظر سیاسی نامبرده مبارزات فعلی مردم را اسلامی می‌داند و تکیه دارد که این مبارزات را به نام اسلام تمام کند، روی ملت و ملی و غیره تکیه ندارد و انتظار دارد تمام گروه‌های سیاسی موجود در کشور که فعالیت علیه رژیم دارند تحت لوای مبارزات اسلامی به فعالیت خود ادامه دهند، و غیر از آن، عناوین دیگری از قبیل جبهه ملی، نهضت آزادی و غیره را قبول ندارد...

هیچ نوع توافق مابین مهدی بازرگان و خمینی در روش مبارزه یکسان به عمل نیامده و حتی روش مبارزه مرحله‌ای (گام به گام) مورد تأیید ایشان قرار نگرفت.

... در شرایط فعلی اسم آقای خمینی تمام گروه‌های سیاسی مخالف را تحت تأثیر قرار داده و هر کدام از آنها از جمله نهضت آزادی هر گاه اعلامیه صادر می‌کند ناچار است از آقای خمینی به عنوان رهبر مبارزات نام ببرد در غیر این صورت مورد تکفیر قرار خواهند گرفت.^۱

کیفیت و دامنه تماس‌ها و ملاقات‌های سران نهضت آزادی با سفارت آمریکا و اظهارات آنان نزد اعضای سفارت به گونه‌ای بوده است که در ۱۷ بهمن ۵۷، فقط ۵ روز به پیروزی انقلاب، مأمور سفارت برداشت کلی خود را چنین به وزارت خارجه آمریکا گزارش می‌کند: از بحث‌ها چنین برمی‌آید که اعضای نهضت آزادی ایران از موضع آشتی‌ناپذیر و سرکش

خمینی به تنگ آمده و امیدوارند او را کنار بگذارند.^۱ ظاهرأ همین نحوه اظهارنظرها نزد مأموران آمریکایی بوده است که در بحبوحه انقلاب تصویر امیدوارکننده‌ای برای آمریکایی‌ها ترسیم کرده بود. سولیوان، سفیر آمریکا در تهران، بعد از شرح ملاقات با نمایندگان نهضت آزادی می‌نویسد: بهترین امید در شرایط فعلی این است که مشکلات درونی هر گروه، آن را وادار به سازش کند و از برخورد رودررو [با رژیم شاه] جلوگیری به عمل آید.^۲ وی در گزارش دیگری پس از ذکر گزارش‌ها و اطلاعات رسیده توسط واسطه‌های سیاسی نهضت آزادی، در پایان می‌نویسد:

سؤال اصلی حالا این است که آیا پروسه سیاسی می‌تواند به راه‌حلی برسد که قبل از اینکه سران داغ (انقلابی) امور را به دست بگیرند، حرکت انفجاری را خنثی کند.^۳ بعدها، استمپل کارمند سیاسی سفارت آمریکا در دوران انقلاب، در کتاب خود، دو سناریوی آمریکا در آستانه سقوط رژیم شاه را چنین شرح داده است:

... واحدهای مختلف سازمانی [دولت آمریکا] دو پیشنهاد متمایز از هم برای اداره امور اوضاع عنوان کردند، انقلاب تقریباً در حال وقوع بود. یکی از این پیشنهادها که مورد حمایت سولیوان و کارکنان سفارت قرار گرفت [این بود] که ایالات متحده یک دلال شرافتمند باشد و برای معامله بین مخالفین و بقیه‌السیف رژیم، به خصوص ارتش، نقش یک ماما را بازی کند. چنین کوششی راه انتقال احتمالی قدرت را هموار می‌کرد، ساختار اساسی نیروهای مسلح را حفظ می‌کرد، و بدین سان منافع حیاتی ایالات متحده و به همین نحو ایران، رعایت می‌شد. اجرای چنین راه‌حلی احتمالاً بیشتر به نفع جناح میانه‌روهای انقلابی بود تا تندروها.

در سناریوی دیگری که به شیوه‌ای خام و نابهنجار توسط برژینسکی و با کمک پنتاگون تهیه شده بود پیش‌بینی می‌شد که ایالات متحده آمریکا برای شکست دادن انقلابیون از نیروهای مسلح ایران حمایت کند. هنگامی که واشنگتن این پیشنهاد را عنوان کرد فرصت از دست رفته بود...^۴

۱. اسنادلانه جاسوسی، ش ۲۷، ص ۱۷۳

۲. همان، ش ۱۰، ص ۳۴

۳. همان، ص ۳۷

۴. درون انقلاب ایران، صص ۴۲۰ تا ۴۲۱

جمهوری «دمکراتیک»

مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای به تاریخ ۴ بهمن ۱۳۵۷ نظریه «جمهوری دمکراتیک اسلامی» را مطرح کرد؛ و سؤالات زیادی برانگیخت. در صفحه اول کیهان در کنار عکس مهندس بازرگان این تیتر آمده بود:

بازرگان: به جمهوری اسلامی صفت دمکراتیک را باید اضافه کرد.^۱

شش ماه بود که مردم و رهبری انقلاب مطالبه اصلی‌شان «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بود. اینک یکی از رهبران مخالفان مذهبی شاه، در آستانه پیروزی انقلاب، می‌گفت «جمهوری دمکراتیک اسلامی». کمترین سؤال یا مشکلی که طرح این موضوع ایجاد می‌کرد این بود که اسلام لابد با دمکراسی تعارض دارد و ناهماهنگ است.

مهندس بازرگان بعدها اظهار داشت که تکیه وی بر جمهوری دمکراتیک اسلامی، نوعی تأسی و احترام به ماده اول اساسنامه شورای انقلاب بوده است که در متن آن، عبارت «حکومت جمهوری دمکراتیک اسلامی» ذکر شده بود.^۲

نغمه ناموزون جمهوری دمکراتیک و جمهوری دمکراتیک اسلامی، در هنگام اولین رفتارندوم پس از انقلاب، به محوری اصلی در تبلیغات ضد انقلاب و گروه‌های سکولار چپ و راست تبدیل گشت.

شهید مطهری در مصاحبه تلویزیونی درباره اضافه کردن لفظ دمکراتیک به جمهوری اسلامی گفت:

... در عبارت جمهوری دمکراتیک اسلامی، کلمه دمکراتیک، حشو و زائد است.^۳

وی در تبیین نظر امام خمینی و تأکید ایشان بر اجتناب از غرب‌گرایی، چنین اظهار داشت: دلیل دیگری که در تأیید بر حذف کلمه دمکراتیک مورد نظر امام بوده، تقلید از غرب و تقلید کور کورانه از معیارهای آنان است... این دنباله‌روی نه تنها کمکی به ملت ایران نمی‌کند بلکه در نهایت به تضعیف روحیه و شکست او منجر می‌شود. از نظر امام به کار بردن این کلمه نوعی خیانت به روحیه مستقل این ملت محسوب می‌شود.^۴

توضیحات امام خمینی درباره «جمهوری دمکراتیک اسلامی» در مصاحبه با حامد الگار،

۱. تصویر صفحه روزنامه فوق تحت شماره ۱۳ درج شده است.

۲. کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۴، ص اول

۳. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۴۲

۴. پیرامون انقلاب اسلامی، شهید مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۵۷، ص ۷۸

۵. همان.

موضع ایشان را به طور صریح نشان می‌داد. امام در این مصاحبه چنین گفت: (دشمنان) تا توانستند راجع به جمهوری اسلامی مخالفت کردند. مثلاً جمهوری باشد اسلام را می‌خواهیم چه کنیم؟ جمهوری دمکراتیک باشد اسلامش نباشد. آخرش که آن خوب خوبهایشان صحبت می‌کرد می‌گفت: جمهوری اسلامی دمکراتیک. ملت ما این را قبول نکرد، گفتند آنچه ما می‌فهمیم اسلام را می‌فهمیم و جمهوری را هم می‌فهمیم چیست. اما دمکراتیکی که در طول تاریخ پیراهنش را عوض کرده است هر وقت به یک معنی، الآن هم این دمکراتیک در غرب یک معنی دارد و در شرق یک معنی دیگر دارد... آن دمکراتیک را حتی پهلوی اسلام هم بگذارید ما قبول نداریم. علاوه بر این، من این را در یکی از حرف‌هایم گفتم که این که ما قبول نداریم برای اینکه، این اهانت به اسلام است. شما این را پهلوی می‌گذارید، معنایش این است که اسلام، دمکراتیک نیست و حال آنکه از همه دمکراسی‌ها بالاتر است.^۱

پیروزی انقلاب و نخست‌وزیری بازرگان

روز ۱۵ بهمن ۵۷، امام خمینی سه روز پس از بازگشت به ایران، مهندس مهدی بازرگان را مأمور تشکیل «دولت موقت انقلاب اسلامی ایران» کرد:

... بنا به پیشنهاد شورای انقلاب... و به موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم، جنابعالی را بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی به گروهی خاص، مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم...^۲

مهندس بازرگان پس از دریافت حکم نخست‌وزیری، تصدی این مسئولیت را «عظیم‌ترین شغل و وظیفه و بزرگ‌ترین افتخار» خود، خواند و در آغاز سخن از باب تواضع گفت:

خدا را شکر می‌کنم که چنین اعتبار و حسن شهرتی را که به هیچ‌وجه اهلیت و لیاقت آن را نداشته‌ام به من ارزانی داشته...^۳

همانطور که در متن حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان^۴ مشاهده می‌شود، امام به «پیشنهاد

۱. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر دهم، ص ۱۷۵

۲. همان، دفتر پنجم، ص ۲۷. صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۴

۳. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۲

۴. متن حکم پس از تعیین کلیات آن از سوی امام، با مشورت آقایان بازرگان، مطهری، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی، یدالله سبحانی، ابراهیم یزدی و چند تن دیگر، تنظیم شد (انقلاب و پیروزی، کارنامه و خاطرات سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ هاشمی رفسنجانی، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۳، ص ۱۷۰)

شورای انقلاب» با توجه به زمانه و زمینه سیاسی کشور در آن هنگام، او را «بدون در نظر گرفتن روابط حزبی و بستگی گروهی خاص» انتخاب می‌کند. محمدرضا بهشتی، فرزند شهید بهشتی، گفته است:

... مرحوم بهشتی نسبت به مرحوم بازرگان نظر مثبت داشت، البته پیشنهاد اصلی در مورد آقای بازرگان را، آقای مطهری داده بود. اما آقای بهشتی می‌گفت وقتی افراد دیگری مطرح شدند، من دیدم که آقای بازرگان با دیگرانی که نام آنها مطرح شد، قابل قیاس نبود.^۱ دکتر علی مطهری، فرزند شهید مطهری، می‌گوید:

ایشان [شهید مطهری] بین افراد موجود، مهندس بازرگان را بهتر می‌دانست. چون از سال ۳۴ ایشان را می‌شناخت و با افکار و روحیات و شخصیت ایشان آشنا بود. شهید مطهری معتقد بود که آقای بازرگان گرچه در برخی مسائل اعتقادی... به نوعی دچار علم‌زدگی است... اما فرد صادقی است... ظاهر و باطنش یکی است و نفاقی در او نیست...^۲

مهندس بازرگان در خاطرات خود نقل می‌کند که وی را یکی از اعضای شورای انقلاب با موافقت بقیه پیشنهاد کرد و «آیت‌الله خمینی تبسم و اظهار خوشوقتی کرده گفتند به این ترتیب خیالم از دو طرف راحت شد. ظاهراً منظور ایشان از دو طرف یکی ملیون و روشنفکرها بود و یکی علما و روحانیون».^۳

حساسیت و شکنندگی شرایط آن دوره به گونه‌ای بود که به نظر می‌رسید جز مهندس بازرگان، فرد دیگری نمی‌توانست در موضع نخست‌وزیری دولت انقلاب از درگیری و پراکندگی نیروهای سیاسی و اقشار مختلف جلوگیری کند و در عین حال حمایت و پشتیبانی اکثریت سیاسیون و مردم را به خود جلب نماید. و این موقعیت مهندس بازرگان مرهون شیوه خاص سلوک اجتماعی و سیاسی وی در دوران گذشته بود.

عدم وابستگی حزبی

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود، ضمن اشاره به دیدگاه شورای انقلاب، از «ملاحظه» امام خمینی نسبت به وضعیت تشکیلاتی و تعهد حزبی مهندس بازرگان چنین یاد کرده است:

۱. ماهنامه یادآور، تابستان ۱۳۹۱، ص ۲۶۸

۲. ماهنامه نسیم بیداری، ش ۴۴، بهمن ۹۲، ص ۴۴

۳. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۶.

از اولین روز ورود امام به ایران، مهم‌ترین بحث در بین ما، بحث تعیین نخست‌وزیر و اعضای دولت انقلاب بود و چون از ابتدا تصمیم بر این بود که روحانیت در امور اجرایی دخالت نکند، همه ما به این نتیجه رسیده بودیم که در این زمینه از نیروهای نهضت آزادی و جبهه ملی استفاده بشود.

بنابراین ما به عنوان اعضای شورای انقلاب، پس از بحث و بررسی موضوع [در جلسه مورخ ۱۴ بهمن ۱۳۵۷] مهندس مهدی بازرگان را پیشنهاد دادیم.

امام، ملاحظاتی داشتند و از جمله، می‌فرمودند: اینها حزبی‌اند. و ایشان نمی‌خواستند به این وسیله، حزب را تأیید کنند. اما سرانجام با این شرط که حکم را به شخص ایشان و بدون در نظر گرفتن سوابق حزبی، بدهند، پیشنهاد شورا را پذیرفتند و این مطلب را نیز در متن حکمشان آوردند...^۱ مهندس بازرگان، جلسه شورای انقلاب درباره تعیین نخست‌وزیر دولت موقت، را این گونه تشریح کرده است:

... عصر چهاردهم بهمن ماه [۵۷] در ... شورای انقلاب... [امام خمینی] ما را مخاطب قرار داده پرسیدند، برای نخست‌وزیری چه کسی را تعیین کنیم؟ حاضرین ساکت مانده، به یکدیگر نگاه می‌کردند. اسامی اشخاصی از جمله آقای صدر حاج سیدجوادی در صحبت‌های بین‌الائین به میان می‌آمد. نمی‌دانم مرحوم مطهری بود یا یکی دیگر از روحانیون شورای انقلاب که مرا پیشنهاد کرد. اعضای غیرروحانی هم شخص دیگری را در نظر نداشتند، ولی نظر عموم روی من رفت و اگر کسی موافقت نداشت، حرفی نزد...

شورای انقلاب اصرار داشت فوراً از من بله بگیرد و اعلامیه صادر گردد تا هم دکتر بختیار در برابر عمل انجام یافته قرار گیرد، و هم توقع و تحمیل‌ها خاموش شود. من نخواستم فوراً قبول کنم و گفتم اجازه دهید مطالعه و مشورتی بنمایم و چون فشار می‌آوردند که همان شب کار تمام شده، حکم را بنویسند و اعلام کنند، من ناراحت شده، گفتم شمر هم به امام حسین یک شب مهلت داد، آقای طالقانی تأیید کرد و آیت‌الله خمینی با تبسم گفتند بگذارید تا فردا صبح... بعد از این صحبت‌ها یا قبل از آن، آیت‌الله خمینی راجع به عدم وابستگی حزبی و این که نخست‌وزیر و وزرا- و شاید اعضای شورای انقلاب- نباید عضو هیچ حزب باشند و تصور تمایل و تبعیت ایشان از هیچ گروه و حزب پیش نیاید،^۲ بیاناتی کردند.

۱. انقلاب و پیروزی، صص ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۴

۲. احمد صدرحاج سیدجوادی عضو شورای مرکزی نهضت آزادی و عضو شورای انقلاب در خاطرات خود چنین نوشته است: «[امام خمینی] گفتند سعی کنید که وزرا به چپ و راست متمایل نباشند و شما هم باید از حزب [نهضت آزادی]

حاضرین متعجب شدند چون امر مسلم، نخست‌وزیر انتخابی از نهضت آزادی بود. همین مطلب را آقای مهندس کتیرایی یا مرحوم مطهری عنوان کردند. آیت‌الله خمینی گفتند خوب، استعفا دهند.

مرحوم طالقانی اشکال کردند که اگر بازرگان استعفا از نهضت آزادی بدهد، همه می‌دانند که مؤسس و عضو علاقه‌مند نهضت آزادی است... بالاخره قرار شد، کسانی که حزبی هستند از مسئولیت و اشتغال، فعالیت و مشارکت در حزب خود، خودداری نمایند.^۱

مهندس بازرگان در نقل جلسه انتخاب نخست‌وزیر دولت موقت، برخی نکات مهم را از قلم انداخته و تأکید کرده است که وی، چون نخواسته است فوراً قبول کند، تقاضای یک شب مهلت کرده است. اما واقعیت آن بود که به علت اصرار امام خمینی بر ضرورت استعفای مهندس بازرگان از نهضت آزادی، کار به تقاضای فرصت برای «استخاره» کشیده شد. دکتر سیدمحمد مهدی جعفری، از اعضای قدیمی نهضت آزادی، روایت دیگری از جلسه مزبور بیان کرده که احتمالاً نسخه «درون‌گروهی» روایت نهضت آزادی از نخست‌وزیری بازرگان است و با روایت عمومی مهندس بازرگان تفاوت‌هایی دارد:

شرط امام خمینی این بوده که مهندس بازرگان از رهبری نهضت آزادی ایران استعفا بدهد. استدلال امام نیز این بوده که نمی‌خواسته دولت منسوب به ایشان، هیچ‌گرایش حزبی و گروهی خاصی داشته باشد. اما مهندس بازرگان این شرط امام را نمی‌پذیرند و می‌گویند: من دنبال نخست‌وزیری نیستم و شما برای این کار اصرار دارید. از نهضت آزادی هم استعفا نمی‌دهم. بین امام و بازرگان بحث درمی‌گیرد. از امام، اصرار و از مهندس بازرگان، انکار. بازرگان می‌گوید: من در این شرایط انقلابی قدرت اداره یک دولت موقت انقلابی را ندارم و خودم هم انقلابی نیستم.

در آن جلسه، آیت‌الله طالقانی، شهید مطهری، و عده معدود دیگری هم بوده‌اند. امام با اشاره به آنان خطاب به مهندس بازرگان می‌گویند: این دوستان اصرار می‌کنند و گرنه من خودم اصرار ندارم.

مذاکرات به بن‌بست می‌رسد. در این وقت آیت‌الله طالقانی پادرمیانی می‌کند و پیشنهاد می‌کند که امام در حکمشان برای مهندس بازرگان بنویسند که: ایشان را جدای از نهضت آزادی به

استعفا بدهید. و بالاخره بحث و گفتگو به این نتیجه رسید که فقط از سمت حزبی استعفا داده بشود نه از خود حزب، یعنی به صورت یک عضو ساده باقی بمانند.» (خاطرات صدر انقلاب، صص ۱۴۰ و ۱۴۱)

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۳۳ و ۳۶-۳۸

نخست‌وزیری منصوب می‌کنم.

آیت‌الله طالقانی می‌گویند: شما از مهندس بازرگان نخواهید که از نهضت آزادی استعفا بدهد و من از آقای بازرگان هم خواهش می‌کنم این مسئولیت را بپذیرند.

امام می‌پذیرد و به مهندس بازرگان نگاه پرسش آمیزی می‌کند. در این هنگام مهندس بازرگان به امام می‌گوید: اجازه بدهید من استخاره بکنم.

امام می‌گویند: همین الآن استخاره کن.

مهندس بازرگان به شوخی می‌گوید: عمر سعد یک شب به امام حسین فرصت داد، شما یک شب هم به من فرصت نمی‌دهید؟

امام می‌خندند و می‌گویند: خیلی خوب، برو فردا بیا.

مهندس بازرگان می‌گوید: استخاره کردم و خوب آمد. از این رو، روز بعد به محل اقامت امام می‌روم و آمادگی خود را برای قبول پست ریاست دولت موقت اعلام می‌کنم.^۱

وی همچنین نقل کرده است که آیت‌الله طالقانی در پاسخ به اعتراض برخی افراد، از انتصاب مهندس بازرگان حمایت کرده است:

آیت‌الله طالقانی گفتند: چند روز بعد از حکم انتصاب نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان، عده‌ای از جوانان نزد من آمدند و گفتند: چرا شما گذاشتید امام، مهندس بازرگان را به ریاست دولت تعیین بکنند؟ ایشان نمی‌تواند در شرایط انقلابی، این کار را انجام بدهد.

من به آنها گفتم: شما یک نفر با این سابقه و با این تجربه به من معرفی کنید که جوان و انقلابی هم باشد، من تعهد می‌کنم که امام را وادار بکنم آقای مهندس بازرگان را کنار بگذارد و آن فرد را معرفی بکنم.

آیت‌الله طالقانی می‌گفت: من تعلیق به محال کردم. زیرا اصلاً در بین جوانان انقلابی، کسی نبود که در آن اوضاع بتواند چنین مسئولیتی را بپذیرد و به عهده بگیرد.^۲

در این نقل قول‌ها نیز مشاهده می‌شود ویژگی‌های شخصی خاصی در مهندس بازرگان وجود داشت که وی را برای مسئولیت دولت موقت «انتقالی» مناسب ساخته بود. به نظر می‌رسد «حسن شهرت» مهندس بازرگان و مقبولیت نسبی وی بین نخبگان مبارز و فعالان سیاسی اپوزیسیون، در بهمن ۵۷، موقعیت منحصر به فرد برای مهندس مهدی بازرگان ایجاد کرده بود که به تعبیر آیت‌الله طالقانی یافتن فرد مناسب جایگزین وی، در آن زمان کاری دشوار

۱. همگام با آزادی، ج ۲، صص ۴۳۲ و ۴۳۳

۲. همان، ص ۴۳۷

و «محال» بود. مرور کوتاهی بر خصائل و ویژگی‌های مهندس بازرگان تا سال ۱۳۵۷، تصویر مزبور را روشن‌تر می‌سازد و به درک بهتر علل انتخاب و انتصاب وی کمک می‌کند.

خصائل شخصی و «حسن شهرت»

توصیف ساواک از مهندس مهدی بازرگان در سال ۴۱ چنین است:

مردیست باسواد و دانشمند و نطّاق و متدین و متعصب و مذهبی و درست و صحیح‌العمل و

صریح‌اللهجه و لجوج و یکدنده و دارای وضع مادی متوسط می‌باشد.^۱

مارکسیست‌ها و توده‌ای‌ها در زندان با دیدن رفتارهای متشرعانه و برخی پافشاری‌های مهندس بازرگان در عقاید و امور مذهبی در مقابل تساهل و تسامح آیت‌الله طالقانی نسبت به مبارزان، تعبیر کنایی «مهندس طالقانی و آیت‌الله بازرگان» را به کار می‌بردند.^۲ در فضای فکری و فرهنگی پیش از انقلاب، تدبیر و تشریح یک استاد دانشکده فنی و تحصیل‌کرده رشته مکانیک در فرانسه، و فعال سیاسی در جریان ملی‌گرایی، اهمیت و برجستگی خاصی داشت. در بین مبارزان از هر طیف فکری، مهندس بازرگان تا بهمن ۱۳۵۷ یک مبارز متدین و متشرع شناخته می‌شد؛ البته تدبیر با توجه به معیارهای آن زمان و بسط نسبی این مفهوم. در سال‌های سیاه رژیم پهلوی و رواج بی‌دینی و بی‌تقوایی، آثار فکری و سلوک عملی مهندس بازرگان، از بارزترین مصادیق «اسلام‌گرایی» در بین دانشجویان و ملیون محسوب می‌شد. شخصیت‌های مختلف از جریان‌های سیاسی سکولار و اسلام‌گرا، به رغم تفاوت دیدگاه‌ها و حتی انتقادهای آشکار و پنهان به مواضع و رفتار سیاسی مهندس بازرگان، در ویژگی «تعهد و تدبیر» وی اشتراک نظر داشتند.

امام خمینی در روز معرفی مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت، در تاریخ

۱۶ بهمن ۱۳۵۷، از ویژگی‌های وی چنین یاد کرد:

چون جناب آقای مهندس مهدی بازرگان را سال‌های طولانی است از نزدیک می‌شناسم،

یک مردی است صالح، متدین، عقیده‌مند به دیانت و امین و ملی، و بدون گرایش به یک

شیئی که برخلاف مقررات شرعی است، من ایشان را معرفی می‌کنم که رئیس دولت باشند.^۳

۱. گزارش مورخ ۴/۱۱۰/۱۸، بخش ۳۱۲ ساواک، پرونده مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۲. حکایت‌هایی از زندگی مهندس بازرگان، شعبانعلی لامعی، قلم، ۱۳۷۶، ص ۹۵. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۷۴

۳. صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۸

در مورد شخصیت و رفتار اجتماعی و سیاسی مهندس بازرگان، در همان مقطع بهمن ۱۳۵۷، برخی مبارزان انتقادهایی داشتند. یکی از خصلت‌های مهندس بازرگان که بر دوستان نزدیکش پوشیده نبود، لجاجت مثال‌زدنی وی بود. هرچند که علاقه‌مندان وی، این خصلت را «تسلیم‌ناپذیری»^۱ نام نهاده‌اند، ولی همان‌گونه که مهندس عزت‌الله سبحانی تصریح کرده است: بازرگان یک آدم لجوج بود. یعنی وقتی می‌دید که شما دارید چپ می‌زنید او بر عکس راست می‌زد. خصلت لجاجت در او بود. همه هم از قدیم می‌گفتند.^۲

به تعبیر همو:

آن موقع که در دولت بود از لح بیجه‌ها وقتی برای سخنرانی می‌رفت کراوات می‌زد.^۳ خصلت لجاجت مهندس بازرگان، به نظر مهندس سبحانی از شیوه فکری وی ناشی می‌شد: شیوه بازرگان، خودش دارای نقدی است. متدولوژی بازرگان پوزیتیویستی است. یعنی تا چیزی را خودش لمس نکند یا به چشمش یا با درونش لمس نکند، اگر دنیا می‌آمد می‌گفت چنین واقعیتی هست ممکن بود به این تسلیم شود، ولی به آن اعتقاد پیدانمی‌کند... این خصلت متدولوژیک بازرگان بود... از درون خودش رشد می‌کرد. آزمونی جلو می‌رفت. هر جا کشف می‌کرد یا می‌رسید، سفت و سخت روی آن می‌ایستاد... این خصلت را داشت که یک چیزی را باید خودش احساس می‌کرد. تا خودش احساس نمی‌کرد تصمیم نمی‌گرفت حتی لجاجت می‌کرد.^۴

آیت‌الله خامنه‌ای، که به گفته دکتر یزدی در رأی‌گیری شورای انقلاب تنها فردی بود که به انتخاب بازرگان برای تصدی نخست‌وزیری رأی منفی داده بود،^۵ در دی ماه ۵۸ درباره علل گزینش مهندس بازرگان چنین گفت:

... ما معتقدیم که آقای بازرگان با همه صداقت و امانت و دیانت و پاکی، مبرا از اتهامات گوناگون، فردی نبودند که در پایه یک رئیس دولت برای انقلابی باشند که امام خمینی رهبر آن انقلاب هستند... آقای مهندس بازرگان در خط انقلابی قاطعانه قرار ندارند اما دارای نقاط قوت و امتیاز بسیار هستند که شاید یکی از عوامل و انگیزه‌های کسانی که ایشان

۱. در تکاپوی آزادی، ج ۲، صص ۶۲۲ و ۶۲۳

۲. ناگفته‌های انقلاب و مسائل بنیادی ملی، ص ۱۷۰

۳. همان، ص ۱۷۴

۴. همان، ص ۱۷۱

۵. نقل شده از دکتر ابراهیم یزدی در برخی جلسات سیاسی و مصاحبه‌ها. در مورد عدم رأی مثبت یک نفر از اعضای

شورای انقلاب، ر.ک. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۱۶۳

را به نخست‌وزیری پیشنهاد کردند و امام برگزیدند، همین بود.^۱
پس از درگذشت مهندس بازرگان در سال ۱۳۷۳، آیت‌الله خامنه‌ای در مسند رهبری نظام جمهوری اسلامی، در تلگرام تسلیت خطاب به دکتر سبحانی، خاطر نشان کرد:

ایشان یکی از مبارزین دیرین با رژیم ستمشاهی و نیز از جمله پیشروان ترویج و تبیین اندیشه‌های ناب اسلامی با زبان و منطق نوین بود و از این رهگذر، بی‌شک در چشم همه علاقه‌مندان به گسترش و رواج ایمان اسلامی در میان طبقات تحصیلکرده در دوران خفقان و دین‌زدایی رژیم پهلوی، دارای شأن و ارزش بخصوصی بود.^۲

در جلسه اعلام نخست‌وزیری مهندس بازرگان در ۱۶ بهمن ۵۷، وی در حضور امام خمینی، جملاتی در التزام و تبعیت از رهبر انقلاب بیان می‌کند و خطاب به امام می‌گوید: «با تأسی به رویه... خود آیت‌الله» که «عزم راسخ و ایمان کامل به خدا و اعتماد به موفقیت این راه» است، «من هم همین راه را می‌پیمایم» و «این اولین درسی است و اولین دستوری است که از آیت‌الله گرفته‌ام».^۳

اعلامیه نهضت آزادی در مورد انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری نیز با استناد مشروعیت حکم امام به «قرآن و ولایت امر و نیابت امام معصوم (ع)»، بسیار مهم و در نوع خود کم‌نظیر است: اکنون که رهبر بزرگ و زعیم عالیقدر امام خمینی بنا به حق شرعی و قانونی خویش در این موقعیت حساس و تعیین‌کننده و تاریخی جناب آقای مهندس بازرگان را بدون در نظر گرفتن وابستگی حزبی به ریاست دولت موقت انقلابی شرعی و قانونی برگزیده‌اند ما این انتصاب انقلابی و تاریخ‌ساز را به ملت شریف و فداکار ایران تبریک می‌گوئیم و از آنجا که به فرمان آیه شریفه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» اطاعت از این امر را وظیفه شرعی و عقیدتی خود به شمار می‌آوریم و از آنجا که بر طبق اصول والای اسلام، و به خصوص مذهب شیعه که مرجعیت عالی آن به عنوان نیابت از امام، حق عزل و نصب دارد وظیفه خود می‌دانیم که به برادر ارجمند آقای مهندس بازرگان اطمینان دهیم که هر چه بیشتر در جهت رسالت مکتبی و تشکیلاتی که نهضت آزادی ایران بر دوش دارد بر تلاشهای خود بیفزائیم.^۴

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۰/۱۱، ص ۱۱

۲. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۳۶۲

۳. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۱۷، ص ۳. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۱۷، ص ۸؛
<http://www.nehzateazadi.org/archive/IDminbaz.ram> «فیلمی کوتاه و منحصر به فرد از جریان انتصاب و استعفای

شادروان مهندس مهدی بازرگان در اوایل انقلاب»

۴. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۱۸، ص ۳. اعلامیه مورخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۷، اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۷۱

اما پس از آشکارشدن عدم التزام عملی بازرگان و نهضت آزادی به این مبانی، نقض عهد، و رفتار معارض با مطالبات مردمی و اقتضائات انقلاب، و فاصله گرفتن از خط مشی رهبری انقلاب، که منجر به ناکامی و سقوط دولت بازرگان شد، بعدها امام خمینی یک علت مهم انتخاب بازرگان را «نداشتن» و «نشناختن» فردی مناسب در آن شرایط ذکر نمود. ایشان در یک سخنرانی چنین فرمود:

آن وقت ما نداشتیم فردی را که بتوانیم [منصوب کنیم]، آشنا نبودیم که بتوانیم انتخاب کنیم، انتخاب شد و خطا شد.^۵

و بعدها هم امام تأکید کرد که اساساً با انتصاب وی موافق نبوده و همدلی نداشته است اما به مشورت عمل نموده است:

... والله قسم، من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم، ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم...
نظر دوستان را پذیرفتم.^۶

امام خمینی از پیش از پیروزی انقلاب معتقد بود که در نظام اسلامی، روحانیون متصدی امور اجرائی و دولتی نشوند.^۷ اما پس از مشاهده ناکارآمدی و ناتوانی برخی از سیاسیون لیبرال مانند مهندس بازرگان و بنی‌صدر، بنا به ضرورت پذیرفت که در سطوح عالی اجرایی کشور، روحانیون نیز حضور پیدا کنند.

وظایف نخست‌وزیر «موقت»

نکته اساسی دیگری که در مورد انتصاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری وجود داشت، وظایف، و «حدود» استقلال و اختیار وی در تصمیم‌گیری‌ها بود.

امام خمینی، مأموریت دولت موقت را این‌گونه ترسیم نموده بود:

... ما از اول به آقای مهندس بازرگان مأموریت دادیم تا سه مطلب را تشکیل بدهد و آن این بود که فرزندوم را به انجام رساند و بعد هم مجلس مؤسسان و پس از آن مجلس شورا، وقتی این کارها تمام شد، ایشان هم کنار می‌رود.^۸

بدین ترتیب امام، مهندس بازرگان را فقط برای آن دوره کوتاه و موقت و در عین حال

۵. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۷

۶. همان، ج ۲۱، ص ۳۳۱

۷. همان، ج ۱۸، ص ۱۰۱

۸. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر پنجم، ص ۳۷

حساس «انتقال»، در نظر گرفته بود. بازرگان در جلسه قبل از انتصاب، «شورای انقلاب را به عنوان مجلسی که می‌تواند از دولت سؤال و استیضاح کرده و یا آن را عزل کند و لوایح قانونی دولت به تصویب آن برسد، و همچنین خطوط اصلی سیاست و خط‌مشی کلی دولت را، امام تعیین کند»^۱ پذیرفته بود. بنابراین، در صورت پابندی کامل به آن شروط، مهندس بازرگان کاملاً تحت هدایت و کنترل رهبری انقلاب می‌بود، و به دلیل اعتماد به حسن نیت وی، در مجموع، می‌توانست مؤثر و مفید واقع گردد. اما چنین نشد.

شرط‌گذاری امام و بازرگان

درباره ادعای مخالفت طالقانی در مورد پذیرش نخست‌وزیری^۲ و درخواست مهندس بازرگان مبنی بر تجدیدنظر در تصمیم شورای انقلاب و توجه به افکار و اخلاق و سوابق وی،^۳ حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی می‌گوید:

اما این که آقای بازرگان برای پذیرفتن مسئولیت، شرایطی را مطرح کرده باشند و وضع خودشان را با تفکر و سلیقه اجرایی خاص شرح داده باشند، یا این که آقای طالقانی به مهندس بازرگان پذیرفتن این مسئولیت را توصیه کرده باشند، چنین چیزهایی را من به خاطر نمی‌آورم، قرائنی هم برخلاف این هست، از جمله همان شرط امام در فرمان نخست‌وزیری آقای بازرگان.^۴

در سال ۷۷، روزنامه سلام، در مقاله‌ای ضمن اعتراض به اصلاح‌طلبانی که از اوایل دهه هفتاد به عذرخواهی از مهندس بازرگان پرداختند و می‌کوشیدند تندروی‌های خود را در دهه شصت با تجدیدنظر در اعتقادات خود درباره امام و انقلاب جبران کنند، درباره انقلابی نبودن مهندس بازرگان و انتخاب وی به مسئولیت دولت موقت چنین نوشت:

... آنان که از مرحوم «بازرگان» عذرخواهی می‌کنند در حقیقت خود، «بازرگان»‌های کوچکی بوده و هستند که از درک انقلابی محروم بوده و هستند. مرحوم «بازرگان» مردی متدین و شریف بود، ولی از درک انقلاب ناتوان بود و به همین دلیل هم نمی‌توانست با «امام» همراه شود. مرحوم «بازرگان» در اوایل سال ۵۷ که «امام» اعلام کرده بود «شاه» باید برود و اصلاحات و انتخابات آزاد «شاه» را قاطعانه رد کرده بود، آن مرحوم با این موضع

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۷

۲. زندگانی‌نامه سیاسی مهندس بازرگان، ص ۲۶۷. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۳۷. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۱۶۲

۳. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۷. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۱۶۰

۴. هاشمی و انقلاب (تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ)، مسعود رضوی، همشهری، ۱۳۷۶، ص ۱۵۲

«امام» مخالف بود و آن را اشتباه می‌دانست. یعنی هنوز آن مرد محترم درک نکرده بود که مبارزات مردم و رهبری نهضت تا کجا پیش رفته است و کار رژیم به پایان رسیده است و پذیرفتن اصلاحات و انتخابات آزاد «شاه» یعنی بر باد دادن رنج طاقت‌فرسای پانزده سال مبارزات ملت مسلمان ایران.

مرحوم «بازرگان» پس از پیروزی انقلاب هنگامی که حضرت «امام» به توصیه‌های امثال مرحوم «شهید مطهری» و «شهید بهشتی» پست نخست‌وزیری را به وی پیشنهاد کردند، نمی‌پذیرفت؛ یعنی با توجه به اینکه «بختیار» هنوز خود را نخست‌وزیر ایران می‌دانست و امر و نهی می‌کرد و تسلیم انقلاب نشده بود، «بازرگان» حاضر نبود نخست‌وزیر انقلاب شود. یعنی خود را مرد شرایط انقلاب و مدیریت دوران انقلاب نمی‌دید و جالب است که بدانید در پی اصرارهای فراوان، سرانجام با توسل به استخاره این مسئولیت را قبول کرد. بدیهی است فردی با چنین خصوصیات نمی‌تواند با «امام» و انقلاب این راه را تا آخر طی کند.

خلاصه آنکه انقلاب نسبت به نظام سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و حتی اقتصادی رژیم شاه، چنان توفنده و ویرانگر بود که چهره‌های برجسته‌ای همچون «بازرگان» خود را مرد آن عرصه نمی‌دیدند.^۱

آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید:

البته عامل مهم دیگری هم اعضای شورای انقلاب را به انتخاب آقای بازرگان ترغیب کرد که آن، رابطه ایشان و بختیار بود، که تصور می‌شد از حادث شدن مسائل و درگیری خونین جلوگیری خواهد کرد و انتقال قدرت را آسان می‌کند...^۲

اولین سخنرانی

و به این ترتیب، مهندس بازرگان اولین نخست‌وزیر و رئیس قوه مجریه ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شد. وی دو روز قبل از سقوط رژیم پهلوی، در اولین سخنرانی عمومی خود در دانشگاه تهران در ۲۰ بهمن ۱۳۵۷، در مورد حل مشکلات پیش روی انقلاب، آب پاکی روی دست همه ریخت و چنین گفت:

از حالا باید عرض کنم که از این بنده حقیر سراپا تقصیر انتظار علی [ع] بودن نداشته باشید. علی [ع] نیستم که همان شب اول بگویم: معاویه از جای بلند شو، حتی انتظار [عمل کردن

۱. روزنامه سلام، ۱۳۷۷/۲/۳۰، صص ۳ و ۷

۲. انقلاب و پیروزی، ص ۱۷۴

مثل رهبری و مرجع عالیقدری که بنده را مأمور و مفتخر به این خدمت کرده‌اند و با عزم راسخ و ایمان و قدرتش سربه‌زیر انداخته و بولدوزروار حرکت می‌کند و حرکت کرده صخره‌ها و ریشه‌ها و سنگ‌ها را سر جایش خُرد کرده ولی پیش رفته و می‌رود، این انتظار را هم از بنده نداشته باشید. بنده ماشین سواری نازک نارنجی هستم که باید روی جاده‌های آسفالت و راه هموار حرکت کنم.^۱

این سخنان سرآغاز سلسله سخنرانی‌ها و اظهارنظرهای بازرگان در مقام نخست‌وزیری بود. سخنانی که موجب دلسردی انقلابیون بود و به‌هیچ‌وجه برازندهٔ نخست‌وزیر برکشیدهٔ انقلاب نبود.^۲

دولت موقت از روز ۲۳ بهمن ۵۷ زمام امور کشور را در دست گرفت. روشن بود که مردم، انتظار استمرار انقلاب را داشتند. کسی توقع نداشت که یک شبه همهٔ مشکلات حل شود اما شور و هیجان انقلابی مردم، مواجعه قاطع با همه مظاهر و نشانه‌ها و پایه‌های رژیم شاهنشاهی را طلب می‌کرد. اما مهندس بازرگان به اسم اینکه برای به جریان انداختن امور مملکت، فرصت و مهلت لازم است، بی‌توجهی خود را به مسائل ابتدایی انقلاب حتی در مورد شکل و فرم قابل تغییر حکومت، توجیه می‌نمود. این بی‌توجهی در برخورد اول، قابل اغماض به نظر می‌رسید، ولی در واقع نشانگر حاکمیت روحیه‌ای بود که با انقلاب اسلامی بیگانه بود.

اولین انتقاد

امام خمینی بر اساس نگرش عمیق و تحلیل واقع‌بینانه از شرایط کشور و مطالبات مردم، در تاریخ ۱۰ اسفند ۵۷ برای اولین بار، به نرمی زبان به انتقاد از دولت موقت گشود:

من باید به مصادر امور بگویم که اخطار کنم که این قدر ضعف نفس به خرج ندهید. دنبال این نباشید که فرم غربی پیدا کنیم... وزارتخانه‌ها و وزارتخانه‌های اسلامی... از همه وزارتخانه‌ها از همه ادارات باید این شیر و خورشید منحوس قطع بشود. اینها آثار طاغوت است. این تاج، آثار طاغوت است آثار اسلام باید باشد. باید دولت بیدار باشد. ملت بیدار باش، کم‌کم شما را

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱، ص ۳

۲. احمد صدرحاج‌سیدجوادی عضو شورای مرکزی نهضت آزادی در خاطراتش نوشته است که پس از صدور حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان، در جلسه شورای انقلاب تأکید شده بود که «باید آقای مهندس، نوید دنبال کردن انقلاب را طوری بدهند که معلوم شود انقلابی هستند، نه غیرانقلابی.» (خاطرات صدر انقلاب، ص ۱۴۶)

دوباره نکشانند به آنجا. از الآن باید این مسائل حل بشود، البته تدریج هم می‌خواهد، به دولت باید مهلت بدهیم... البته تصفیه می‌شود، تمام ادارات تصفیه می‌شود، تمام وزارتخانه‌ها تصفیه می‌شود، دزدها بیرون می‌روند خیانتکارها بیرون می‌روند لکن همه خیانتکار نیستند، امنا باقی می‌مانند عزیزند... هر جا اشتباه شد تذکر بدهید، [دولت را] تضعیف نکنید.^۱

ضعف نفس، غرب‌زدگی

هنگامی که امام خمینی بی‌توجهی و عدم تحرک دولت موقت، معطوف به روحیه «غرب‌گرایی» را مشاهده نمود و علائم تغییر محسوس در شیوه‌های آن را ندید، در ۱۵ اسفند ۵۷ قدری شدیدتر و صریح‌تر به انتقاد پرداخت و عامل اصلی ضعف دولت را تبیین کرد:

وزارتخانه اسلامی نباید در آن معصیت شود. در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌ها لخت بیایند... دولتی که می‌گوید دولت اسلامی است و هستند، نباید تحت تأثیر واقع بشود و هر طوری سابق بوده در زمان محمدرضا شاه خائن بوده است، حالا هم همان فرم باشد. پس شما چه کاره‌اید؟... ما یکی یکی باید بگوئیم؟ دانه دانه باید بشمریم؟ اینها باید اصلاح بشود و شماها هم می‌دانم مسلمانید. من همه افراد اینها را، بعضی‌شان را می‌شناسم، بعضی‌شان را هم معرفی کرده‌اند به من. اینها همه متعهدند، همه مسلمانند لکن ضعیف‌النفس‌اند. می‌ترسند که مبادا یک وقت، میهمانی از اجانب بیاید در کاخ دادگستری یا در کاخ نخست‌وزیری، و اینها، ببینند که یک چیز محقری است. باید حتماً به فرم غرب باشد؟

ضعیفید آقا. تا ضعیفید زیر بار اقویا هستید. آن وقتی که نفَس شما قوی شود، اعتنا نکردید به این زخارف، آن وقت است که از شما حساب می‌برند... اگر از خودتان شروع نکنید نمی‌توانید اصلاح کنید. وزارتخانه‌ها را اصلاح کنید. همه، همه درد و بلائی ما اینست که غرب‌زده هستیم. سال‌های طولانی زیر بار غرب بودیم، زیر بار آمریکا بودیم، سال‌های متمادی مانوس شدیم، ما اصلاً قلوبمان غربی است، متبدل شدیم به یک انسان غربی. به این زودی‌ها شما نمی‌توانید برگردید، لیکن همت کنید برگردید...^۲

۱. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر هفتم، صص ۲۴ و ۲۵. صحیفه امام، ج ۶، صص ۲۷۴ تا ۲۷۵

۲. همان، دفتر پنجم، صص ۳۲ و ۳۳. صحیفه امام، ج ۶، صص ۳۲۹ و ۳۳۰

۳. مبانی فکری مهندس بازرگان

سوغات غرب

مهندس بازرگان شرح زندگانی خود را این گونه شروع می کند:

... اینجانب با مواریث و ریشه های یک خاندان قدیمی تاجرپیشه خالص ایرانی آذربایجان، در انقلاب و اعلام مشروطیت به دنیا آمده ام. سنین صباوت و کودکی و بلوغ خود را پابه پای سلطنت سه پادشاه از قاجاریه طی نموده ام. سپس ناظر کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ و تغییرات و تحولات شگرف مملکت بوده، تحصیلات به سبک جدید را تا آنجا که در ایران امکان داشته به پایان رسانده با اولین کاروان منظم محصلین اعزامی ایران به خارج از کشور اعزام... ما را برای خداحافظی و اصغای اوامر شاهانه به باغ سعدآباد بردند، اعلیحضرت شاه سابق با بیان خیلی ملایم و در عین حال مطمئن و متین با نگاه خفته و بیدار مخصوص به خود... ما را خطاب صحبت قرار دادند... گفتند: «یقیناً تعجب می کنید ما شما را به کشوری می فرستیم که رژیم آن با ما فرق دارد. آزادی و جمهوری است ولی وطن پرست هستند. شما وطن پرستی و علوم و فنون به ایران سوغات خواهید آورد.» این توصیه و تأکید را نه تنها شاه مملکت در باغ سعدآباد به ما می کرد بلکه روز بعد مشایعینی که به باغ وزارت معارف آمده بودند و همچنین آنها که سر راه به ما برمی خوردند تا موقع سوار شدن کشتی که اعضای اتاق تجارت بندر پهلوی آخرین نطق وداع را رئیسشان برای ما ایراد نمود، همه به زبان حال و به زبان مقال از ما می خواستند به فرنگ برویم و علم و تمدن و تربیت بیاوریم.^۱

بازرگان جوان تازه به غرب رسیده، از نظر خود مبانی و رموز «برتری» فرنگی ها را، چنین

توضیح می دهد:

برای بسیاری از محصلین و از جمله اینجانب چیزهای دیگر تازگی و تأثیر عمیق داشت که

۱. مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، صص ۳۷ تا ۴۰

باید با حوصله و توضیح یک به یک به عرض برسانم. در آنجا بود که پی‌درپی به مبانی و مظاهر وطن‌پرستی فرانسوی‌ها و رموز برتری و ارزش‌فرنگی‌ها پی‌می‌بردیم. ارمغانی را که با آن‌همه تأکید و سفارش از شاه تا گدا از ما خواسته بودند از آنجاها جستجو می‌کردیم.^۱

... جامعه اروپایی و حکومت‌های اروپایی به فرد، ارزش و حق و آزادی می‌دهند و در مقابل، خدمت و فداکاری دریافت می‌کنند، مملکت به سود همه کس آباد و آزاد می‌شود.^۲

... جامعه غربی از یک قرن و نیم گذشته در جهت تجمع افراد و جانشین ساختن جمع به جای فرد سیر کرده با سرعت تمام در پیشرفت و توسعه بوده است.^۳

... مهم‌ترین مأموریت و رسالت برای هموطنانم فهماندن این مطلب بود که اروپای متمدن مترقی و اروپای واقعی، اروپای سینما و رمان نیست، اروپا با شاپو و کراوات مردها و زلف و ماتیک خانم‌ها اروپا نشده است. اروپا معنویت و مذهب و ایده‌آل دارد. فعالیت و فداکاری دارد، تقوی و روح اجتماعی دارد.^۴

لحن مثبت و گرایش محسوس بازرگان به تمجید از دوران حکومت رضاخان و بعضی دستاوردهای آن با توصیف شاعرانه و احساساتی «بیان خیلی ملایم و در عین حال مطمئن و متین با نگاه خفته و بیدار مخصوص به خود» از حالات رضاخان، که طرح آن احتمالاً جز قصد تأثیرگذاری بر قضات دادگاه شاهنشاهی، ضرورت خاصی نداشت، در منظر یک مبارز سیاسی دههٔ چهل بدجور توی ذوق می‌زد. تأکید بر نصایح و رهنمودهای «اعلیحضرت رضاشاه» در شرایط سال ۱۳۴۳، رضاخان منفور و بدنام را شخصیتی دلسوز و آگاه به لزوم رشد و تکامل علمی و صنعتی کشور ترسیم می‌کرد. تعبیر خوشبینانه بازرگان از قانون ظاهر فریب اعزام محصل به خارج، که در جهت گسترش نفوذ فرهنگ غرب در ایران برای تحکیم پایه‌های وابستگی بود، به اینکه روی فکر انتقال تمدن و «بی‌نیاز کردن و نو کردن مملکت» بوده است، و خود را جزو دسته‌ای قلمداد نمودن که «به استقبال پهلوی رفته و به او میدان داده»، نیز از نکات تأمل‌برانگیز دیدگاه مهندس بازرگان نسبت به سلطنت پهلوی است.

۱. همان، ص ۴۴

۲. همان، ص ۵۴

۳. همان، ص ۵۷

۴. همان، ص ۷۳

تأثیر آداب و اخلاق غربی

ورود بازرگان جوان به فرانسه در سن ۲۱ سالگی، در مراحل حساس تکوین شخصیت اجتماعی‌اش صورت پذیرفت. خود او نیز گفته است که بیش‌تر ابعاد شخصیتی‌اش، در محیط غربی پرورش یافت و شکل گرفت.

البته او در سخنانش خود را به دور از تأثیرات اخلاقی منفی فرهنگ غرب، معرفی نمود و با تأکید بر این که: «بسیاری از پدرها و مادرهای ما و خود ما نگرانی و اصرار داشتیم که اگر در این سفر تحصیلی موفق نشویم چیزی به دست بیاوریم لااقل سرمایه قبلی و اخلاق و دین خود را از دست ندهیم»،^۱ گفته است که در فرانسه، به طرف کلیساها و مجامع دینی و خیریه و انجمن‌های علمی و مظاهر مثبت تمدن و فرهنگ غرب، جذب شده بود. در بازگشت از اروپا به ایران، مهندس مهدی بازرگان، فارغ‌التحصیل رشته مکانیک از مدرسه ساترال پاریس، مردی مؤمن و پای‌بند به مذهب بود؛ و در حقیقت در آن دوران «پدیده‌ای نادر» بود.

جلوه رفتار مذهبی بازرگان در بین سیاست‌مداران غیرمذهبی و ملی‌گرا چنان بود که دکتر صدیقی نقل کرده است که پس از رفتن دکتر محمود حسابی از وزارت فرهنگ کابینه دکتر مصدق، وقتی که مهندس بازرگان را به جای او پیشنهاد کرد، دکتر مصدق گفت «ایشان خیلی آدم خوبی است، ولی به درد پیشنهاد می‌خورد نه این کار».^۲

دکتر فریدون آدمیت هم به نقل از دکتر علی شایگان نقل کرده که دکتر مصدق گفته بود: «بازرگان به درد این کار نمی‌خورد، و اولین کاری که بکنند این است که چادر سر دختر بچه‌های مدرسه بکنند».^۳ مهندس احمد زیرک‌زاده می‌گوید:

مهندس بازرگان را من از اروپا می‌شناختم... ملاقاتی که به خاطر دارم در کانون مهندسین بوده است... از همان برخوردهای اول، تظاهر او به مذهب و مقدس‌نمایی او خوشایند طبع من نبود و چندین بار با هم جر و بحث‌هایی داشتیم.^۴

رفتار شخصی مهندس بازرگان در تقید به نماز و روزه و حج و پرداخت وجوهات، و التزام به شعائر دینی، در بین دانشگاهیان و ملیون، پیش از انقلاب کاملاً متمایز و کم‌نظیر بود. بسیاری از آنان که با وی همکاری، معاشرت نزدیک و مسافرت داشتند، یا در زندان با وی هم‌نشین

۱. همان، ص ۴۱

۲. فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۹، بهار ۸۳، ص ۱۲۷

۳. آشننگی در فکر تاریخی، دکتر فریدون آدمیت، ضمیمه جهان اندیشه، خرداد ۱۳۶۰، ص ۲. آدمیت نوشته است: «این

مطلب را به لفظ و روایت معتبر نقل کردم»

۴. پرسش‌های بی‌پاسخ در سالهای استثنایی، ص ۲۰۰

شدند، از نماز شب و عبادات مستحب وی نیز خاطره‌ها دارند. ناگفته نماند که او در فضای سیاسی در برخی امور مانند حجاب و مصافحه با نامحرم و معاشرت مختلط در مجالس و محافل، بسیار آسان‌گیر بود و گاه از مرزهای شرع و عرف متشرعین عبور می‌کرد.

در دی‌ماه ۱۳۶۰ نهضت آزادی با صدور اطلاعیه‌ای، در مورد مصافحه مهندس بازرگان با همسر سفیر ترکیه که عکس آن «در سطح وسیعی از شهر تهران و برخی دیگر از شهرستان‌ها... و حتی در محوطه و راهروهای مجلس شورای اسلامی توزیع گردیده است»، توضیح داد: در این مورد ممکن است به آقای مهندس بازرگان به خاطر این خلاف صغیره ایراد وارد باشد... انتشار عکس‌های اوایل سال ۱۳۵۸ بعد از گذشت دو سال در شرایطی که حسن همجواری کشور مسلمان ترکیه برای ملت مسلمان و در حال جنگ ایران، بسی مغتنم است و ذکر تلویحی آمریکایی بودن مراسم به سود چه کسانی است؟^۱

دکتر سعید برزین نیز در کتاب *زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان* چنین نوشته است: فرهنگ و راه و رسم جامعه مدرن فرانسه، تأثیر عمیقی بر او گذاشته بود، هم افکارش را درباره مذهب سنتی ایرانیان تغییر داده بود و هم او را با اندیشه‌های جدید اجتماعی و سیاسی آشنا کرده بود. این تغییرات به ویرانی کامل اندیشه‌های قبلی وی نینجامید، ساختار فکرش، ترکیبی از عناصر قدیم و جدید شد.^۲

مهم‌ترین رسالت، پس از بازگشت

آغاز دهه چهل شمسی، آغاز جنبش «بازگشت به خویشتن» در کشورهای استعمارزده جهان سوم بود. البته در جهان اسلام، جنبش بازگشت به خویشتن، سابقه‌اش به دهه‌ها قبل می‌رسید. در هر حال در آغاز دهه چهل، جنبش بازگشت به خویشتن در ایران بازتاب قوی داشت. علاوه بر اینکه یکی از مؤلفه‌های مهم قیام امام خمینی همین کنار گذاشتن غرب و غرب‌زدگی بود، روشنفکرانی چون جلال آل‌احمد نیز به نظریه‌پردازی در این باره پرداخته بودند. در چنین حال و هوایی، یک مبارز مذهبی، مثل مهندس بازرگان، با ترسیم چهره‌ای زیبا از غرب، به پیکر این جنبش عظیم فرهنگی سیاسی ضربه وارد می‌ساخت.

در همان دورانی که بازرگان مذهب در اروپا می‌نوشت و از غرب به روایت خویش تجلیل

۱. توضیح نهضت آزادی ایران پیرامون توطئه اخیر دشمنان انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰/۱۰/۵، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، ص ۲۸

می‌کرد، امام خمینی در کتاب کشف/سرار، که بعد از شهریور ۱۳۲۰ تألیف نموده و در حقیقت اولین مواجهه ایشان با مخاطب گسترده اجتماعی برای ترویج اندیشه ناب و خالص توحیدی و زدودن غبار تحریف و دروغ و اتهام از چهره اسلام، و بنیادگذاری حرکتی اسلامی در جهت اصلاح و انقلاب به شمار می‌آید، در این باره با شدت برخورد نموده و مسلمانان را متوجه چهره پلید و زشت غرب می‌ساخت:

... اروپائیان به کجا رسیدند؟ آیا اروپای امروز را که مشتی بی‌خرد، آرزوی آن را می‌برند باید جزء ملل متمدنه به شمار آورد؟ اروپایی که جز خون‌خواری و آدم‌کشی و کشورسوزی مرامی ندارد و جز زندگی ننگین سرتاسر آشوب و هوسرانی‌های خانمانسوز، منظوری در پیش او نیست... اروپایی که میلیون‌ها همجنس خود را در زیر تانک‌ها و آتش توپخانه‌ها به دیار نیستی فرستاده و می‌فرستد... اروپا به کجا رسیده که از او ستایش می‌کنید... آنچه در اروپا هست، سرتاسر، بیدادگری‌ها و آدم‌دری‌ها است... آنچه در اروپا هست، دیکتاتوری‌ها و خودسری‌ها است... اروپا به کجا رسیده تا ما قانون او را با قانون خرد تطبیق کنیم. زندگی امروز اروپا از بدترین زندگانی‌ها است که با هیچ قانونی آن را نمی‌توان وفق داد. لکن شما بیچاره‌های ضعیف‌العقل، بکسره خود را در مقابل آنها باخته و به طوری که قانون خود را نیز فراموش کرده‌اید، و آنچه اروپایی می‌کند، خوب، و میزان تمدن را همان می‌دانید. و این از بزرگ‌ترین خطاهای شما است.^۱

تفاوت دو بینش، کاملاً مشهود است. یک بینش، گرایش و شیفتگی به غرب را، و دیگری مقاومت و مقابله با رویه استعماری غرب را ترویج می‌کرد. بینش اول یا ناشی از خودباختگی بود و یا اینکه از شیفتگی، به خودباختگی منجر می‌شد. بینش دوم، طلایه‌دار نهضت بازگشت به خویش و احیای روحیه استقلال و خودباوری بود. بینش اول بر موارد خاصی از جلوه‌های مثبت تمدن غرب انگشت می‌گذارد و با بزرگ‌نمایی آن‌ها، زشتی‌ها را از چهره غرب می‌زداید. اما بینش دوم، باطن ماهیت تمدن غرب را افشاء می‌کرد و تصویر واقعی ظلم و فساد نهفته در تمدن و فرهنگ رو به انحطاط غرب را ترسیم می‌نمود. البته بعدها مهندس بازرگان توضیح داد: اگر من در بیان مشاهدات و نظریات خودم، توجه عمده‌ام به محاسن و صفات مثبت آنها می‌رود، نه بدان دلیل که در آنجا معایب و مفاصد وجود نداشته و از هر جهت آنها نسبت به ما برتری دارند، بلکه حساسیت نسبت به ویژگی‌ها و عواملی داشتیم که در حفظ و ترقی و توسعه آنها مؤثر بوده و می‌توانسته از موانع و علت‌های خرابی اوضاع ما باشد.^۲

۱. کشف/سرار، امام خمینی، دفتر نشر فلق، بی‌تا، صص ۲۷۲ و ۲۷۳

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، ص ۱۹۳

با آن که مهندس بازرگان در مدافعات خود، تصریح می کرد که به تقلید از غرب اعتقاد ندارد، اما مجموع تبیین و تحلیلش از فرهنگ و تمدن غربی، صبغه تجلیل و ترویج داشت. وی در سخنانش گفت:

... طرفدار تقلید و تبعیت از اروپایی ها نبودیم. فقط توجه و تبعیت از اصول می کردیم. اصول هم، همان طور که از اسمش پیداست، اصول است و عمومیت و کلیت داشته، مخصوص به زمان و مکان نیست و هر کس باید تسلیم اصول شود.^۱

مهندس بازرگان در مدافعات، تأکید داشت:

آنچه در مطالبات و مشاهدات خود در اروپا به مکاتب فلسفی و اجتماعی و معالِم اخلاقی و مزایای انسانی برخوردار بودیم، می دیدیم کامل تر و بهتر و بالاتر آن در تعلیمات اسلام و در آیات قرآن هست.^۲

اما نه در آن سخنان و نه در سایر آثار مهندس بازرگان، این وجوه کامل تر و بهتر و بالاتر، جلوه و جلالی مستقل از دستاوردهای فرهنگی غرب پیدا نکرد. بلکه در بیشتر موارد، اگر هم ذکری از معارف اجتماعی اسلام می شد، در تطبیق آن با اجتماعات غربی بود و سایه التقاط و دوگانگی، بر مباحث اعتقادی مهندس بازرگان همواره سنگینی می کرد.

دغدغه اصلی وی و همفکرانش، هم سویی و هم گامی و هم راهی دین با دستاوردهای اندیشه مدرن غربی، محسوب می شد، نه اینکه تفکر زمانه با محک و معیار دین سنجیده و اصلاح شود.

«راه طی شده»

در سال ۱۳۲۷ بازرگان کتاب *راه طی شده* را نوشت. وی در آن کتاب با رویکرد «علم زده» و «غرب گرایانه» سعی داشت ثابت کند که راهی را که بشر امروز در جوامع «غربی» با استمداد از دانش و کوشش خویش، پیموده است، همان راه انبیاء است.

بشر روی دانش و کوشش و به پای خود، راه سعادت در زندگی را یافته است و این راه سعادت، تصادفاً همان است که انبیاء نشان داده اند.^۳

وی با ادعای اینکه تمدن غرب، بی نیازی بشر را از عدالت دینی در زندگی دنیوی، ممکن

۱. مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، ص ۶۶

۲. همان، صص ۶۳ تا ۶۴

۳. *راه طی شده*، مهندس مهدی بازرگان، انجمن اسلامی دانشجویان، چاپ اول، ۱۳۲۷، ص ۷۹، چاپهای بعدی، شرکت انتشار، ص ۱۲۴

ساخته است، می‌گوید:

برای بقا- که بقا مستلزم ترقی و تکامل است- عدالت غیرمذهبی که یک عدالت اجتماعی است کافی می‌باشد.^۱

مهندس عبدالعلی بازرگان در مورد دیدگاه پدرش چنین گفته است:

نظر ایشان این بود که بشر لنگ لنگان با پای خودش به همه چیز می‌تواند برسد به استثنای دو چیز، اول شناخت خالص خدا، دوم آگاهی از آخرت.^۲

مهندس بازرگان، بعدها در کتاب بررسی نظریه اریک فروم که در دوره بدبینی به ایدئولوژی‌های بشری در میانه دهه پنجاه تألیف کرده بود، با تحلیل و بررسی نظریات اریک فروم، نئومارکسیست انسان‌گرا و منتقد تمدن غرب از منظر سیاسی اجتماعی و روانشناختی، راه و تمدن بشری را خلاف تکامل و سعادت می‌داند و با تصویر صحیح اوضاع اسفناک انسان غربی به این نکته اعتراف می‌کند:

تکامل خودهدفانۀ بشری است که کار را به مشکلات لاینحل و به اسارت افتادن انسان در دام بت‌های خودساخته‌اش کشانده است.^۳

با وجود چنین دریافتی، مهندس بازرگان بارها به تجدید چاپ کتاب راه طی شده، که در واقع توجیه مذهبی و دینی تکامل و تمدن «خودهدفانۀ غرب» است، دست می‌زند و برداشت خطاکارانه نیل تمدن غربی به اهداف و مسیر انبیاء را تأکید و ترویج می‌کند.

این «دوگانگی» در نوشته‌های مهندس بازرگان کم نیست. وی در همان کتاب راه طی شده زندگی اروپائیان را تحسین کرده و «آنان را در خط انبیاء می‌داند، حمام رفتن صبحگاه (و گاهی قبل از آفتاب) آنان را به منزله وضو و غسل می‌شمارد، خواندن سرمقاله روزنامه صبح را به منزله نماز، و خواندن مقالات و اطلاعات دیگر را در حکم تعقیبات نماز، و روزنامه نیمه‌روز خواندن و به اخبار رادیو گوش دادنشان را صلوةالوسطی، و کتاب خواندن بعد از ظهر را در حکم تعقیبات نماز ظهر می‌داند و خوابیدنشان را همان هشت ساعت خواب شرعی مؤمنان که عبادت هم هست می‌نمایاند، و به قمارخانه و میخانه و رقص خانه رفتنشان را بسیار اندک و غیرقابل ملاحظه می‌داند، و ورزش و تئاتر و موزه رفتن شبانه‌شان را هم در حکم امور مستحبه می‌شمارد.»^۴

۱. همان، چاپ اول، ص ۸۰. چاپهای بعد، ص ۱۲۵

۲. خاطراتی از پیشگامان، ص ۱۹۵

۳. بررسی نظریه اریک فروم، مهندس مهدی بازرگان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بدون تاریخ نشر، ص ۱۵۱

۴. نهضت بیدارگری در جهان اسلام، مترجم و نویسنده: سیدمحمد مهدی جعفری، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۶۱ به نقل از راه طی شده، چاپ اول، صص ۷۶ تا ۷۸

این جملات، خلاصه‌ای از دو صفحه توضیح تحسین‌آمیز زندگی غربیان و مقایسه آن با عبادات و امور شرعی مسلمانان است که در چاپ اول کتاب راه طی شده آمده است. مطالب مذکور در چاپ‌های بعدی راه طی شده حذف شده است. لیکن مضمون و روح حاکم بر مطلب مزبور، همان است که در سرتاسر کتاب به چشم می‌خورد.

تشبیه سبک زندگی اسلامی که از بامداد با «نماز صبحگاهی» آغاز می‌شود؛ و با نمازهای دیگر و احیاناً «تعقیبات نماز» ادامه می‌یابد و غرض از آن نگه داشتن همواره و همیشه «یاد خدا» در فکر و ذهن یک مسلمان است، به سبک زندگی اروپایی که «خدا» در آن جایی ندارد و به جای خدا «من» و «شهوات» نشسته است، قطعاً به عبادات و سبک زندگی اسلامی چیزی نمی‌افزاید، بل از آن کم می‌کند. کمترین ضرر این تشبیه این است که می‌تواند برای ناآگاهان و شیفتگان اروپا، دستاویزی برای کنار گذاشتن نماز و عبادات دیگر و جایگزین کردن سبک زندگی اروپایی و به معنای دیگر تکمیل غرب‌زدگی گردد.

شاید این تشبیه و توصیف، چیزی بیش از نوعی ابراز «قدردانی» و «ارادت» نسبت به غرب نبوده است. مهندس بازرگان به مناسبتی در یکی از سخنرانی‌های خود به ضرب‌المثلی فرانسوی استناد کرده و اضافه می‌کند:

البته ذاته و مشرب، فرانسوی است. و بعد هم به پاس اینکه ۷ سال من در آنجا تحصیل کرده‌ام و خودم را به فرمایش علی که فرمود: مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا، مدیون آن‌ها می‌دانم ولو اینکه بگویند غرب‌زده است.^۱

۱. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۲۹۳

اسلام از دریچه غرب

مهندس مهدی بازرگان، در حالی که خود را مدیون غرب می‌داند و تحسین‌گر زندگی غربیان است، و همه ابعاد زندگی هموطنانش و حتی انقلاب را هم ارمغان غرب می‌داند، با چنین روحیه و رویکردی، به سراغ اسلام می‌آید و اسلام را از آن دریچه می‌نگرد. خود وی صریحاً معترف است: ما از نو اسلام را از دریچه غرب شناختیم.^۱

محمد مهدی جعفری، در نوشته‌ای به سال ۱۳۶۲، شیوه برخورد وی با اسلام را این‌گونه شرح می‌دهد:

اصولاً محور مقالات و سخنرانی‌های مهندس بازرگان که غالباً تکمیل و به صورت کتاب درآمده است، اثبات حقانیت اسلام از راه علوم تجربی و ریاضیات و مطابقت و هماهنگی احکام اسلام با دانش‌های جدید است... مهندس بازرگان علوم جدید را تحصیل کرده است و استاد ماشین‌های حرارتی است و سر و کارش با ریاضیات است. لذا مسائل اسلامی و انسانی را هم از همین دریچه می‌بیند یا آنها را مناسب‌ترین ظرف برای بیان حقایق همیشه زنده و پویای اسلام می‌داند.^۲

مهندس عبدالعلی بازرگان در مورد آثار پدرش چنین داوری کرده است: نوشته‌های مهندس بازرگان عمدتاً تاروپود و رنگ و طعم قرآنی دارند... اما با عینک علوم روز، به خصوص علوم دقیقه نوشته شده.^۳

شیوه بازرگان در تفسیر قرآن

مهندس بازرگان درباره روش خود در ارائه دیدگاه‌هایش در باب تفسیر قرآن چنین گفته است:

۱. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۳۴۴

۲. نهضت بیدارگری در جهان اسلام، ص ۱۵۹

۳. خاطراتی از پیشگامان، ص ۱۷۱

روش یا سبک اتخاذ شده برای تدبر و تفسیر... تکیه ما بر طبیعت مشهود و علوم تجربی و عینی بوده، پیرامون فلسفه و ذهنیات یا عواطف و احساسات غیرقابل اثبات نمی گردیم...^۱

در مورد میزان تحصیل و صلاحیت علمی مهندس بازرگان در معارف دینی و از جمله مباحث قرآنی و روایی، عبدالعلی بازرگان چنین اذعان می کند:

مرحوم پدر بدون آنکه آموزش کلاسیک در این مورد دیده باشند سعی می کردند با تدبر و تفکر مستقل، پاسخ معضلات خود یا جامعه را از قرآن استخراج کنند.^۲

...اما درباره اخبار و احادیث، هر چند به دلیل مطالعات شخصی و آنچه در مجالس و محافل مذهبی از قدیم شنیده بودند اطلاعات گسترده‌ای داشتند، اما به معنای دقیق کلمه متخصص در این امور نبودند و آشنایی با علم رجال و درایه نداشتند.^۳

بازرگان در مقدمه کتاب پایه پای وحی (تفسیر تدبری قرآن بر حسب نزول) با یادآوری و «دروود و رحمتی نثار اساتیدی مانند میرزا ابوالحسن خان فروغی مدیر دارالمعلمین مرکزی در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶، شریعت سنگلجی بانی دارالقرآن...»^۴ از این دو چهره، که یکی اساساً از عالمان دینی نبود و دیگری مشهور به تأثیرپذیری از سلفیان و وهابیان بود، تجلیل می کند.^۵

معلم اول؛ ابوالحسن فروغی

مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای درباره سابقه آشنایی اش با تفسیر قرآن، می گوید:

در کلاس چهارم متوسطه برای اولین بار با تفسیر قرآن آشنا شدم که ابتکار مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی، مدیر دارالمعلمین مرکزی و برادر ذکاءالملک بود. چیزی که تازگی داشت و جلب توجه می کرد این بود که مرحوم فروغی علاوه بر ترجمه و تفسیر ساده قرآن، به تفهیم آیات و اثبات یا ارائه حقیقت و حقانیت آنها بر مبنای نظریات علمی و تاریخی و اجتماعی می پرداخت.^۶

۱. پایه پای وحی، مهدی بازرگان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴، مقدمه کتاب، ص ۱۰. مجموعه آثار، ج ۲۱، ص ۱۴

۲. خاطراتی از پیشگامان، ص ۱۸۹

۳. همان، ص ۱۹۰

۴. پایه پای وحی، مقدمه، ص ۷. مجموعه آثار، ج ۲۱، ص ۱۱

۵. درباره تأثیرپذیری شریعت سنگلجی از جریان سلفی و وهابی نک: اثر آفرینان، زیر نظر محمدرضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۳۱۰؛ و نیز کشف اسرار، صص ۵۷ و ۵۸

۶. ماهنامه کیان، ش ۱۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، ص ۷

وی درباره تأثیرپذیری خویش از ابوالحسن فروغی چنین تأکید می‌کند:

میرزا ابوالحسن خان فروغی استاد ادبیات، تاریخ و فلسفه که در مدیریت دارالمعلمین مرکزی، پایه‌گذار تفسیر قرآن و نویسنده مبتکر به سبک علمی و جدید در مدارس بود و من بهره فراوان از شاگردی او بردم.^۱

عبدالعلی بازرگان نیز درباره تأثیر ابوالحسن فروغی بر مهندس بازرگان چنین نوشته است: مرحوم ابوالحسن خان فروغی معلم ایشان بوده است و ظاهراً علاوه بر دروس متعارف مدرسه، مباحثی هم در زمینه مسائل عقیدتی با شاگردان مطرح می‌نموده و آیاتی را نیز برای شاگردان تفسیر می‌کرده است. مرحوم پدر سخت تحت تأثیر تفسیر ایشان از آیه دهم سوره رعد: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم» بودند که تحولات جامعه را موقوف به تغییرات عمیق نفسانی یک ملت کرده است.

... البته قرآن خواندن صبح گاهی، سنتی بود که مرحوم پدر و خواهر و برادرانشان به پیروی از پدرشان آموخته بودند... هر چند مرحوم پدر بزرگ روشنفکر بود، اما تأثیر معلمی همچون فروغی با اطلاعات گسترده‌اش از دنیای آن روز، نقش بیشتری می‌توانست داشته باشد.^۲

درباره ابوالحسن خان فروغی بسیار گفته‌اند و او را از پیشگامان روشنفکری دینی دانسته‌اند.^۳ میرزا ابوالحسن فروغی، فراماسون بود. مطابق پرونده منتشره میرزا ابوالحسن فروغی در لژ فراماسونری «بیداری ایران»، سه تن از اعضای لژ مزبور در معرفی‌نامه عضویت، عقاید مذهبی و سیاسی میرزا ابوالحسن را در سال ۱۲۸۹ شمسی، این‌گونه توصیف کرده‌اند: فیلسوف و آزادیخواه، «متعصب نیست، ترقی خواه»، «ایده مذهبی خاصی ندارد و آزادیخواه است».^۴

ابوالحسن خان فروغی، درباره شاگرد جوانش، مهدی بازرگان، گفته است: «... ممکن است برحسب پیشامد و مناسباتی که برای او فراهم شود، مرد بزرگی بشود...»^۵

۱. همان، ص ۳

۲. خاطراتی از پیشگامان، ص ۱۸۷

۳. درباره ابوالحسن فروغی نک: یادنامه دکتر یدالله سبحانی، صص ۴۳، ۱۰۷ و ۱۰۸؛ «پیشگام روشنفکری دینی»، یوسفی اشکوری، روزنامه شرق، ۱۳۸۳/۱۰/۲۲، ص ۱۹؛ «داستان دوستان»، حبیب یغمایی، مجله یغما، ش ۱۰، سال ۲۱، دی ۱۳۴۷، ص ۵۷۴؛ میرزا ابوالحسن فروغی، محمود نجم‌آبادی، مجله آینه، ش ۳-۱، سال ۱۹، فروردین-خرداد ۱۳۷۲، صص ۶۳ تا ۶۴؛ ره‌آورد حسن، حسن ره‌آورد، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۷؛ مجله مردم‌شناسی، ش ۳، ص ۱۲۰

۴. تاریخ آغازین فراماسونری در ایران، یحیی آریابخشایش، سوره مهر، ۱۳۸۴، ج ۳، صص ۳۰۹ و ۳۱۱ و ۳۱۲

۵. روزنامه شرق، همان.

بازرگان و شهید مطهری

مهندس بازرگان بعد از آزادی از زندان در سال ۴۶، هیچ فعالیت سیاسی نداشت و به کارهای تحقیقی و سخنرانی‌های علمی و اسلامی در مجامع مختلف اکتفا کرد. علیرغم انتقادات بسیار بر دیدگاه‌های ایدئولوژیک مهندس بازرگان، که بعداً به بعضی از آنها خواهیم پرداخت، فعالیت‌های فرهنگی وی عامل مؤثری در گرایش کثیری از جوانان و دانشجویان به اندیشه اسلامی در سال‌های پیش از انقلاب بود. علت عمده حمایت و ارتباط بعضی روحانیون و انقلابیون با وی و دیگر همفکرانش را باید در همین تأثیر افکار مهندس بازرگان بر بخشی از نسل جوان و تحصیل کرده پیش از انقلاب جستجو کرد. در آن دوران تاریک و جو خفقان و تبلیغات ضد اسلامی مستقیم و غیرمستقیم، کوچکترین صدایی که رگه‌ای از دین و مذهب در آن یافت می‌شد، مورد حمایت و پشتیبانی اقشار مذهبی و روحانیون قرار می‌گرفت. اوج روابط حسنه و قدیمی شهید مطهری با مهندس بازرگان به این دوران باز می‌گردد که چهره فرهنگی نوینی از مهندس بازرگان در افکار عمومی مبارزان مسلمان ساخته و پرداخته شد. ارتباط و آشنایی استاد شهید مرتضی مطهری با مهندس مهدی بازرگان از اواسط دهه سی و مقارن با تدریس ایشان در دانشکده الهیات دانشگاه تهران و حضور در جلسات انجمن اسلامی دانشجویان آغاز شد. به گفته فرزند شهید مطهری:

این سه نفر یعنی مرحوم طالقانی و شهید مطهری و مرحوم بازرگان، ارتباط خیلی نزدیکی با هم داشتند و به نظر من پیشگامان پیوند حوزه و دانشگاه بودند. البته در همان سال‌های میانه دهه سی [انجمن اسلامی مهندسين و بعد انجمن اسلامی پزشکان تشکیل می‌شود که مرحوم بازرگان از مؤسسين انجمن اسلامی مهندسين بود و شهید مطهری هم تا همان اواخر، سخنران اصلی این دو انجمن بود].^۱

محمد مهدی جعفری نیز در این باره چنین می‌گوید:

سال‌های سال، آقای مطهری در جلسات انجمن مهندسين درباره مسائل مختلف درس می‌داد و بحث می‌کرد. یکی از ستون‌های ثابت این درس‌ها مهندس بازرگان بود.^۲ علی مطهری درباره برخی اختلافات علمی استاد آیت‌الله مطهری با مهندس بازرگان می‌گوید: شهید مطهری معتقد بود که آقای بازرگان گرچه در برخی مسائل اعتقادی مثل بحث توحید

۱. ماهنامه نسیم بیداری، س ۵، ش ۴۴، بهمن ۱۳۹۲، ص ۴۳

۲. سازمان مجاهدین خلق از درون، خاطرات دکتر سیدمحمد مهدی جعفری، گفتگو از: سیدقاسم یاحسینی، نشر نگاه امروز، ۱۳۸۳، ص ۲۰۶

و نبوت و معاد برداشت‌های ویژه خودش را دارد و به نوعی دچار علم‌زدگی است - که البته آن هم ناشی از عدم آشنایی مهندس بازرگان با فلسفه بود - اما فرد صادقی است. در موارد مختلف به نظرات آقای بازرگان درباره توحید و نبوت و معاد انتقاد داشت و با صراحت هم این انتقادات را بیان کرده است... ایرادی که به بازرگان داشت، مسأله علم‌زدگی بود که وی اصالت را به علم تجربی می‌داد، لذا برداشت‌هایش هم متأثر از همین علم‌زدگی بود.^۱

استاد شهید آیت‌الله مطهری در خلال مباحث مشروح خود در انجمن اسلامی پزشکان، که در خلال سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ درباره مباحث اعتقادی توحید، نبوت، معاد و امامت ارائه نمود، با صراحت و بعضاً در حضور خود مهندس بازرگان، دیدگاه‌های وی را بررسی و نقد کرد.^۲ شهید مطهری در مقدمه و پاورقی‌های جلد پنجم کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم نیز برخی دعوای اعتقادی مهندس بازرگان در کتاب راه طی شده، را نقد و رد کرد. او شیوه کتاب راه طی شده را در شناخت توحید، «بی‌راهه» توصیف می‌کند.^۳

در یکی از جلسات انجمن اسلامی پزشکان، در پاسخ به انتقاد یکی از حاضران در مورد رد مطالب کتاب راه طی شده، شهید مطهری دیدگاه خود را در مورد کتاب مزبور چنین شرح می‌دهد:

این مقداری که ما گفتیم، خیلی احترام ایشان را رعایت کردیم، اگر نه خیلی بیش از اینها معایب دارد... هیچ حرف مفید در آن نیست... چه در نبوت، چه در توحید و چه در معاد، این کتاب یک کلمه درست ندارد... اگر کسی بخواهد از روی آزادفکری مطالعه کند، اساس نبوت را متزلزل می‌بیند، اساس توحید را هم متزلزل می‌بیند، اساس معاد را هم متزلزل می‌بیند. و ما که نباید به خاطر حب و بغض، یک چیزی را که با اصول دین سر و کار دارد، اغماض کنیم.^۴

همچنین در مورد موضوع «روح»، استاد مطهری با اشاره به وجود تفاوت و تعارض در کتابهای مهندس بازرگان، این‌گونه اظهار نظر نموده است:

... جناب آقای مهندس بازرگان با اینکه در چندین کتابشان... مثل راه طی شده یا مسأله وحی، مسأله روح را انکار می‌کنند و مدعی هستند اینکه انسان دارای روحی مجرد است یک فکر

۱. ماهنامه نسیم بیداری، ش ۴۴، بهمن ۱۳۹۲، ص ۴۳

۲. ر.ک: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۷۶، ج ۴.

۳. همان، ج ۶، ص ۸۹۶، مقدمه جلد ۵ اصول فلسفه و روش رئالیسم.

۴. همان، ج ۴، صص ۳۸۹ و ۳۹۰

یونانی است که وارد عالم اسلام شده است و در متن اسلام چنین چیزی وجود نداشته است؛ ولی خود ایشان در کتاب ذره بی‌انتهای... خوشبختانه از راهی رفته‌اند با اینکه در اینجا ایشان باز مدعی هستند که من نمی‌خواهم روح مجرد را اثبات کنم و می‌خواهند نفی کنند، ولی صد در صد اثبات کرده‌اند.^۱

استاد شهید مطهری در مباحث پیش‌گفته ضمن انتقاد شدید از کتاب راه طی شده، کتابچه ذره بی‌انتهای را «بهترین کتاب آقای مهندس بازرگان» و «بسیار نفیس و خیلی عالی» توصیف کرده است،^۲ و نظرات وی در این کتاب را «خیلی مفید» و «بسیار ذی‌قیمت» می‌داند.^۳ مهندس بازرگان هم با حضور در یکی از جلسات استاد مطهری در پاسخ به انتقادات ایشان و دیگران درباره‌ی نظراتش پیرامون موضوع روح، می‌گوید که در پاورقی چاپ سوم کتاب راه طی شده نوشته است:

نه در کتاب راه طی شده و نه در کتاب مسأله وحی یا جاهای دیگر به هیچ وجه در صدد اینکه بطلان روح را ثابت کنیم نبوده‌ایم... این کتاب برای جوابگویی به توده‌ای‌ها و ماتریالیست‌ها در آن زمان نوشته شده بود، که می‌گوییم بسیار خوب، فرض می‌کنیم به قول شما روح وجود ندارد اما قرآن که بر پایه قبول روح، قیامت را ثابت نکرده است... ما هم احتیاجی به استناد به فرضیه روح نداریم.^۴

وی در واکنش به تفسیر استاد مطهری از مباحث کتاب ذره بی‌انتهای و امکان اثبات روح از طریق آن، تصریح می‌کند که: «این استفاده را از آن بیان ذره بی‌انتهای نمی‌شود کرد...»^۵ همان‌گونه که محمدمهدی جعفری هم اشاره کرده است، اختلاف آن دو درباره‌ی موضوع روح، شدید بود و ظاهراً چندان تغییری در نظر آقای بازرگان ایجاد نشد. در سال ۱۳۵۵، شهید آیت‌الله مطهری در جلسه‌ای خصوصی^۶ با حضور آیت‌الله خامنه‌ای،

۱. همان، صص ۷۱۷ و ۷۱۸

۲. همان.

۳. همان، ص ۷۲۷

۴. همان، صص ۷۴۷ و ۷۴۸

۵. همان، ص ۸۳۵

۶. جلسه مزبور به گفته محمدمهدی جعفری در اسفند ۱۳۵۵ در منزلی حوالی حسینیه ارشاد برگزار شد و موضوع اصلی بحث، تدوین پیام مناسبی برای جوانان مسلمان خارج از کشور بود. (همگام با آزادی، ج ۲، صص ۲۰۰ و ۲۰۱) اما جعفری در ادامه نقل خاطره‌اش به اشتباه گفته است که در هنگام صحبت آقای خامنه‌ای، شهید مطهری برخاست و رفت. در حالی که ایشان تا آخر جلسه حضور داشت و پس از ارائه سخنان دکتر شریعتی، آیت‌الله خامنه‌ای و فخرالدین حجازی، به عنوان آخرین سخنران، مطالب خود را بیان نمود. متن نوار این جلسه تحت عنوان «گفت و گوی چهارجانبه» به وسیله انتشارات صدرا منتشر شده است.

دکتر شریعتی و فخرالدین حجازی به مناسبت بحث پیرامون اظهار نظر افراد غیرمتخصص در مباحث تخصصی اسلام، ضمن تأکید بر مفید بودن و حق اظهار نظر این گونه افراد و در نهایت ملاک قرار گرفتن نظر افراد متخصص، بازرگان را به عنوان نمونه‌ای از افراد غیرمتخصص برمی‌شمارد و درباره وی می‌گوید:

آقای مهندس بازرگان... دوست بسیار صمیمی و بسیار قدیمی ما، من در مسائل علمی با ایشان شدیداً اختلاف نظر دارم،^۱ ولی در عین حال مردی است در نهایت اخلاص، و کارهایی که این مرد کرده است، با اینکه بیشتر اطلاعاتش در فرهنگ جدید است، کارهای بسیار پر ثمری بوده، یعنی بسیار مواد خوبی را این مرد طرح کرده که حالا اگر هم مطلبی را فرضاً نتوانسته تا نهایت امر برساند، ولی آن جور طرح کردن را یک همچنین کسی لازم بوده که چنین تحصیلات و چنین معلوماتی داشته باشد.^۲

مهندس عزت‌الله سجابی در مصاحبه‌ای در سال ۷۴ می‌گوید:

مهندس بازرگان یک اشکال داشت. از آنجا که خیلی معتقد بود که فرد باید کار کند، تلاش و فعالیت کند، همیشه به خلاقیت‌های خود متکی بود، مطالعه نمی‌کرد.^۳ اشکال مهندس بازرگان این بود که از کار تئوریک به شدت پرهیز می‌کرد و این کارها را با لغت حرافی، نفی می‌کرد.^۴

عبدالعلی بازرگان نیز، فقدان تحصیلات و پژوهش‌های اسلامی سطح عالی پدرش را با تعبیر «خودآموزی»، این گونه توصیف می‌کند:

ایشان بدون آن که دروس معهود حوزوی را خوانده و آموزش‌های کلاسیک دینی را دیده باشند، پا به پای تحصیل و تجربیات عملی در زندگی، خودآموزی و دگرآموزی کرده‌اند و سرچشمه آموزش‌های‌شان نیز کتاب خدا یعنی قرآن بوده است.^۵

نداشتن جایگاه حوزوی و مطالعات اصولی در حوزه معارف اسلامی، موجب شکل‌گیری رفتار خاصی در سلوک مهندس بازرگان با بسیاری از علما و روحانیون شده بود. آقای محمدجواد

۱. متن درج‌شده در کتاب گفتگوی چهارجانبه از نظر عبارات با این متن اندکی تفاوت دارد و قدری ویراسته است ولی در اینجا عبارات سخنرانی عیناً از روی نوار پیاده و نقل شده است.

۲. هفته‌نامه پگاه حوزه، ش ۱۲۹، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۳، ص ۱۱. گفت‌وگوی چهارجانبه، انتشارات صدرا، چ ۷، ۱۳۹۰، صص ۵۲ و ۵۳

۳. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۵۵

۴. همان، ص ۱۶۱

۵. خاطراتی از پیشگامان، ص ۱۸۴

حجتی کرمانی، از روحانیان علاقه‌مند و دوستان دوران زندان بازرگان، درباره‌ی روش بازرگان در طرح مباحث دینی و بی‌احترامی وی به جایگاه علمی و دینی روحانیت می‌گوید:

وقتی که مرحوم مهندس بازرگان شروع کرد یک سری اجتهادات خاص خودش را در مورد دین مطرح کردن، کتاب *راه طی شده* را نوشت، و نیز در کتاب‌ها و سخنرانی‌های حدود نیم قرن آن مرحوم، با نوعی بی‌احترامی و عدم رعایت شئون علمای دین و روحانیون برخورد کرد... بازرگان در یک خانواده مذهبی پرورش یافته بود. پدرش تاجر بازار بود که از مریدان روحانیت محسوب می‌شد. پدر بازرگان و خانواده بازرگان با مرحوم آقا سید ابوالحسن طالقانی پدر مرحوم طالقانی رفت و آمد داشتند. خود بازرگان همواره با روحانیت محشور بود. خودش را اهل خانواده دینی و روحانیت می‌دانست. این آدم با روحانیون طوری صحبت می‌کرد که روحانی یا طلبه یا فقیهی که او را ندیده بود و نمی‌شناخت، تصور می‌کرد یک متجدد از اروپا برگشته نه تنها اسلام جدیدی را مطرح کرده، بلکه آنها را هم قبول ندارد و دارد به آنها اهانت می‌کند. در صورتی که واقع مسأله این نبود... واقعیت این بود که مهندس بازرگان خودش را در متن خانواده دین می‌دانست. من با ایشان در زندان محشور بوده‌ام و با او نشست و برخاست و گفتگو داشته‌ام. ایشان خودش را مجتهد دینی می‌دانست، به این معنی که مبانی اعتقادی‌اش را خودش استنباط کرده بود، مقلد نبود، خودش استنباط دینی کرده بود و مسلماً یک مجتهد نوجو و متجدد مثل بازرگان جوان اشتباهاتی می‌کند که بخشی از این اشتباهات را در کتاب *راه طی شده* می‌توان دید.^۱

این «مجتهد» خودآموز و خودخوانده، خودش در سنین کهولت، به سال ۱۳۵۶، در همان اعلامیه توضیحی سابق‌الذکر، درباره‌ی «اطلاعات ناقص» خویش از معارف اسلامی، این‌گونه نوشته است:

اگر انتساب تحصیلات عالی و فرهنگ غربی مرحوم شریعتی، ایرادگیری به او تلقی شده باشد، باید اعتراف کنم که خود نگارنده نیز در غالب گفته‌ها و نوشته‌هایم مرتکب همین گناه در مواجهه اکتشافات و نظریات جدید با آیات و احکام، و به کار بردن شیوه‌های علمی با استفاده از تحصیلات عالی ناچیز و فرهنگ غربی ضعیفم، شده‌ام. ضمن آنکه همیشه اعتراف به اطلاعات ناقص در معارف و متون اسلامی، و احتیاج به استمداد از اساتید فن و علمای صاحب‌نظر داشته‌ام.^۲

۱. روزنامه جامعه، ۱۳۷۷/۱/۱۶، ص ۱۲

۲. همگام با آزادی، ج ۲، صص ۳۲۸ و ۳۲۹

آیت‌الله سیدمحمدحسین حسینی طهرانی در کتاب نور ملکوت قرآن، به تفصیل مباحث قرآنی کتاب خلقت انسان، نوشته دکتر سبحانی، و کتاب راه طی شده، نوشته بازرگان، را نقد کرده و اشتباهات آنها را متذکر شده است، و در پایان با اشاره به عدم تخصص مشارالیهما در علوم قرآنی و معارف اسلامی چنین تأکید نموده است:

اگر انسان در فنی متخصص شد، باید فقط در آن فن اجتهاد کند. حق دخالت در فنون دیگر را به طوری که نظر بدهد و حکم کند، ندارد، و گرنه نظیر این اشتباهات برای وی رخ می‌دهد.^۱
آقای هاشمی رفسنجانی در مورد اختلافات فکری امام خمینی و روحانیون هم‌فکر ایشان با مهندس بازرگان می‌گوید:

امام انتقاداتی به افکار مهندس بازرگان داشتند. همین کتاب راه طی شده ... سخنرانی ایشان در مورد بعثت که می‌خواست بعثت را یک حالت خودجوشی معرفی کند که انسان خودش به مقام نبوت می‌رسد و بالا می‌رود و به حدی می‌رسد که می‌تواند با خدا ارتباط برقرار کند، با دیدگاه همه متکلمین شیعه و سنی تفاوت داشت. همه می‌گفتند این یک گزینش الهی است، خداوند کسانی را که صلاحیت دارند انتخاب می‌کند و تحت هدایت و وحی برمی‌گزیند. امام به این نکته مهندس بازرگان خیلی اعتراض داشتند. یک دفعه در جلسه‌ای امام گفتند ما باید اول حسابمان را با اینها حل کنیم، تا اختلاف [عقیدتی] نباشد و بعد وارد میدان [همکاری با آنها] بشویم. روی مسائل عقیدتی و فکری، امام این قدر تکیه داشتند... اما اختلافات، تحمل می‌شد، حتی در عقاید.^۲

به رغم انتقادهای جدی استاد مطهری بر برخی آراء مهندس بازرگان، از میانه دهه چهل تا اواخر دهه پنجاه روابط و همکاری‌های فرهنگی و اجتماعی آن دو، بسیار نزدیک و زیاد شده بود. عبدالعلی بازرگان تأکید دارد که ارتباط پدرش با شهید مطهری «منحصراً در زمینه مسایل اعتقادی بود. مرحوم مطهری... ترجیح می‌دادند در زمینه مسایل زیربنایی فکری فعالیت کنند. به همین دلیل هم با آغوش باز، دعوت انجمن‌های اسلامی دانشجویان، مهندسیین و پزشکان را می‌پذیرفتند و در محافل مختلف آنان شرکت می‌کردند. در همین مجالس و محافل بود که دوستی و ارتباط عمیقی میان آن دو شکل گرفت.»^۳ تا آنجا که به گفته محمدمهدی جعفری، در جریان اختلافات بر سر نحوه مدیریت حسینیه ارشاد، که در سال ۴۹ و ۵۰ رخ داد:

۱. نور ملکوت قرآن، آیت‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، نور ملکوت قرآن، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. وبگاه تاریخ ایرانی، ناگفته‌های هاشمی رفسنجانی از شهید بهشتی، ۱۳۹۱/۴/۳، به نقل از روزنامه شرق.

۳. خاطراتی از پیشگامان، صص ۱۸۸ و ۱۸۹.

آقای مهندس بازرگان در این ماجرا جانب مطهری را گرفته بود. من همیشه می‌دیدم که مهندس بازرگان خیلی به مرحوم مطهری علاقه دارد و مرحوم مطهری هم خیلی به مهندس بازرگان علاقه داشت.^۱

همو، دربارهٔ علاقهٔ متقابل بازرگان و شریعتی چنین می‌گوید:

... از خود مهندس بازرگان چندین بار شنیدم که شریعتی را فرزند فکری و معنوی خودش می‌دانست... مهندس بازرگان احترام خاصی برای دکتر شریعتی قائل بود و حتی یادم هست در چندین مورد، نوشته‌های تاریخی و سیاسی خود را برای اظهار نظر می‌داد دکتر شریعتی... دکتر شریعتی نیز احترام فوق‌العاده‌ای برای مهندس بازرگان قائل بود و اساساً خود را شاگرد و دنبال‌کنندهٔ راه او می‌دانست... در جریان اختلافاتی که پیش آمده بود، در سال ۱۳۵۰ به بعد، ایشان جانب آقای مطهری را گرفتند. بازرگان شریعتی را فرزند خود می‌دانست اما نسبت به آقای مطهری ایمانی قوی داشت.^۲

علم‌گرایی غربی و اصل «ولایت»

به‌جاست که در اینجا به نگرش علم‌گرایانه در رویکرد وهابی‌مآبی نویسنده‌ای به نام حیدرعلی قلمداران (۱۳۶۸-۱۲۹۰) و تأثیر وی بر مهندس مهدی بازرگان نیز اشاره‌ای شود.

قلمداران آشنایی‌اش را با آقای بازرگان این‌گونه شرح می‌دهد:

یک روز که برای مراجعت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ایستاده و مشغول مطالعه بودم متوجه شدم یک اتومبیل شخصی که چند مسافر داشت به عقب برگشت. جلوی بنده که رسید، آقایان تعارف کردند که سوار شوم. در مسیر راه فهمیدم که یکی از سرنشینان آقای مهندس مهدی بازرگان است که گویا آن موقع (سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ خورشیدی) مسئولیت صنعت نفت ایران را به عهده داشتند و از آبادان برمی‌گشتند. آقای بازرگان به بنده گفتند: برای من بسیار جالب بود که دیدم شخصی در حوالی روستا کنار جاده ایستاده غرق در مطالعه است.^۳

بنا به نوشته کتابچه‌ای که درباره قلمداران منتشر شده است:

این اتفاق بذری دوستی و مودت را در میان ایشان پاشید و بارور ساخت، تا جایی که مهندس بازرگان در کتاب بعثت و ایدئولوژی خود از کتاب حکومت در اسلام قلمداران استفاده

۱. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۲۰۵

۲. همان، صص ۲۱۳ و ۲۱۴

۳. یادی از یار، حنیف زرنگار، بی‌ناشر، ۱۳۸۰، صص ۴ و ۵

فراوان نمود. البته کتاب *ارمغان آسمان* وی نیز که قبلاً چاپ شده بود مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گردیده و برای دکتر علی شریعتی وصف آن را گفته بود.

... مهندس مهدی بازرگان چهار بار برای دیدار با آقای حیدرعلی قلمداران به قم آمدند.^۱ همچنین یکی از کتابهای قلمداران به نام *زکات در اوایل دهه پنجاه* با همکاری مهندس بازرگان در شرکت انتشار به چاپ رسیده است.^۲

رسول جعفریان، حیدرعلی قلمداران را در زمره افرادی که به جریان تجدیدنظرطلب در عقاید شیعه تعلق دارند، قرار داده است. به عقیده جعفریان، فاصله گرفتن از مرجعیت و روحانیت؛ تأثیرپذیری از نگرش وهابی توأم با خردورزی غربی؛ و قرآن‌گرایی توأم با بی‌اعتنایی به حدیث، از ویژگی‌های این جریان است.^۳

در چند کتاب مهندس بازرگان مانند *مرز میان دین و سیاست*، *بعثت و دولت*، *بعثت و ایدئولوژی*، و *پادشاهی خدا*، به برخی از نوشته‌های قلمداران اشاره و یا استناد شده است.^۴ جعفریان، در یک مقاله پژوهشی با تأکید بر اینکه رویکرد غالب در کتاب *حکومت در اسلام*، غیرشیعی و بیشتر مطابق با آراء اهل سنت است، در مورد تأثیرپذیری مهندس بازرگان از آن چنین نوشته است:

بازرگان با قلمداران رابطه دوستی داشته و... قلمداران... از وی به عنوان دوست خود یاد کرده است... مرحوم مهندس بازرگان در بخش سوم کتاب *بعثت و ایدئولوژی*، مبحثی را به حکومت در اسلام اختصاص داده و در آنجا مطالبی را به تفصیل از کتاب *حکومت در اسلام* قلمداران نقل کرد و به آن ارجاع داد. بازرگان پس از آن هم، به ویژه از ص ۱۴۵ و بعد از آن، مطالبی آورده که به وضوح از کتاب قلمداران بوده و نشانگر تأثیر عمیق آن کتاب بر وی می‌باشد. در واقع باید گفت بخش سوم این کتاب، منهای صفحات نخستین، برگرفته از کتاب *حکومت در اسلام* قلمداران است.^۵

۱. همان، ص ۶.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران*، رسول جعفریان، دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۵، صص ۷۰۳ و ۷۰۴.
 ۴. قلمداران در سال ۵۸ می‌نویسد: «... یکی از دوستان دانشمند ما جناب آقای مهندس بازرگان که به یکی دو اثر ما (*ارمغان آسمان* و *حکومت در اسلام*) در دو اثر خود (مرز بین دین و سیاست و *ایدئولوژی و بعثت*) اشارتی کرده‌اند و از آنها به تقدیر و حرمت نام برده‌اند، خود می‌فرمودند که از طرف پاره‌ای مخالفین مورد مذمت قرار گرفته‌اند...» (*حکومت در اسلام*، ج ۲، ص ۱۷۷).

۵. حیدرعلی قلمداران و دیدگاه او در باب حکومت اسلامی، رسول جعفریان، ۱۳۸۴، پایگاه کتابخانه مجلس:

در سال ۵۶ شهید سیدمحمدجواد شرافت (۱۳۶۰-۱۳۰۶) متن مشروحنی در نقد کتاب بعثت و ایدئولوژی نگاشت؛ و با ذکر دلایل و مستندات قرآنی و روایی، نشان داد که مهندس بازرگان در کتاب خود تحت تأثیر نوشته قلمداران، از مبانی تفکر شیعی فاصله گرفته و حتی متناقض با سایر نوشته‌های خود، برخلاف اصول ولایت و امامت مطالبی طرح نموده است. این نقد همان زمان به مهندس بازرگان ارائه شده و وی با تصحیح کتاب خویش موافقت کرده بود. اما به علت اوج‌گیری فضای سیاسی و کثرت مشغله مهندس بازرگان، اصلاحات مزبور هرگز انتشار نیافت.

شرح نسبتاً مفصلی از این ماجرا و نقدهای شهید شرافت را آقای جعفریان در مقاله پژوهشی خود آورده است.

شهید شرافت، در نقد خود درباره کتاب بعثت و ایدئولوژی نوشته است:

شاید تطبیق اصول اسلام (بعثت) با مبانی پذیرفته شده ایدئولوژی غربی - که ماده اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد - انگیزه طرح این نظریه شده باشد تا حکومت اسلامی با دمکراسی غربی موافق از کار درآید و مورد پسند روشنفکرانی که چشم به غرب و صادرات فکری غرب دوخته‌اند، قرار گیرد.

نگرش دین با عینک علم تجربی

تلاش برای اثبات حقانیت دین از طریق علوم تجربی، منشأ و سرچشمه اغلب جریان‌های اعتقادی - سیاسی خطاکارانه و التقاطی است که در چند دهه اخیر به امتزاج و اختلاط اسلام با سایر مکاتب غربی و شرقی پرداخته‌اند.

مهندس سبحانی درباره پوزیتویسم فکری بازرگان می‌گوید:

به نظر من روش‌شناسی ایشان پوزیتویستی بود که روشی عقیم است و کمتر فکر و اندیشه را

به شکوفایی صحیحی می‌رساند و این شیوه چندان قابل استمرار نیست.^۱

این بی‌اعتباری، معلول تمایزها و تفاوت‌های بنیادینی است که بین ماهیت، اهداف و روش‌های «علم تجربی» و «دین» وجود دارد. علوم تجربی حاصل کاوش بشر در محدوده حواس مادی اوست؛ و روش کسب معرفت در علوم تجربی فرضیه و آزمون است. برخورد «علمی» با دین موجب می‌شود که فرد به جای تلاش برای درک دین «آن‌چنان که هست» در

۱. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۷۴

جستجوی دین «آنچنان که مقبول علم است» باشد.

اگر انسان با جهان‌بینی علمی به مکتب دینی رجوع کند، نارسایی‌های نگرش علوم تجربی را به شناخت خویش از مکتب نیز انتقال خواهد داد. جهان‌بینی علمی با نواقص و کمبودهای اساسی بسیار در روش‌ها و نتایج خود، غالباً توانایی توضیح، تبیین و یا تفسیر بسیاری از مفاهیم و اصول دینی را ندارد. شهید مطهری پس از ذکر محدودیت‌ها و نواقص جهان‌بینی علمی در پاسخ به مسائل اساسی جهان‌شناسی برای پی‌ریزی یک ایدئولوژی، می‌گوید:

ارزش جهان‌بینی علمی، ارزش علمی و فنی است نه نظری. آنچه می‌تواند تکیه‌گاه یک ایدئولوژی قرار گیرد ارزش نظری است نه علمی.^۱

از این رو ایشان تأکید دارد که:

علم از جنبه نظری یعنی ارائه واقعیت آنچنان که هست، و از نظر جلب ایمان به چگونگی واقعیت هستی، متزلزل و ناپایدار است. چهره جهان از یک دیدگاه علمی روز به روز تغییر می‌کند زیرا علم بر فرضیه و آزمون مبتنی است نه بر اصول بدیهی اولی عقلی. فرضیه و آزمون ارزش موقت دارد. به همین جهت جهان‌بینی علمی یک جهان‌بینی متزلزل و بی‌ثبات است و نمی‌تواند پایگاه ایمان واقع شود.^۲

این همان تلاش بی‌نتیجه مهندس بازرگان در غالب نوشته‌های دینی و ایدئولوژیکش بوده است. او بعضی مفاهیم و قواعد علمی به‌خصوص ترمودینامیک (علم دماپویایی، دانش بررسی رابطه مکانیک و حرارت) که به تخصص درسی و کاری وی مربوط می‌شد، را به عنوان زمینه و ابزاری برای اثبات و تبیین مفاهیم جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلام مورد استفاده قرار داده است. وی در کتاب‌های خود با تکیه بر «پایگاه متزلزل» و عقیم دانش تجربی، استنتاج‌های فلسفی و جهان‌شمولی کرده که اساساً با روش تجربه‌گرایی علمی مغایر و متباین است. از این رو در دام تناقضی حل‌نشدنی ناشی از نگرش علمی به اسلام، گرفتار شده است.

این بدان معنا نیست که بهره‌برداری از دستاوردهای علمی بشر را در توضیح بعضی جنبه‌های استنادی و وجوه آفاقی مکتب اسلام در باب دنیا و طبیعت، نادرست قلمداد کنیم. کار نادرست آن است که همه مفاهیم اسلامی و به‌خصوص تبیین‌های کلی و ابعاد «متافیزیکی» معارف اسلامی، با اصول و دریافتهای علم تجربی - که نسبی بودن و نارسایی نتایجش در هستی‌شناسی روشن است - تطبیق گردد. موضوعات علمی در کتب بازرگان صرفاً شاهد بر

۱. جهان‌بینی توحیدی، مرتضی مطهری، صدارا، ۱۳۵۸، صص ۱۵ و ۱۶

۲. همان، ص ۱۳

مدعا نیست، بلکه پایه و بنیان «استدلال» و «تفسیر» آموزه‌های اسلام قرار گرفته است.^۱

علم برای علم

«علم‌زدگی» غربی از رنسانس به این طرف و حاکمیت اندیشه «علم برای علم» یا علم برای انسان رهاشده در دامان طبیعت و اسیر هوا و هوس، از مهم‌ترین عوامل سقوط و انحطاط اخلاقی و فرهنگی دنیای امروز محسوب می‌شود. عاملی که بعضی اندیشمندان غربی آن را «بربریت و توحش» غرب نامیده‌اند.^۲

مهندس بازرگان با اینکه می‌داند:

در کلمات پیغمبرمان و ائمه اطهار و در ادعیه، اشارات به اینکه علم باید نافع، برای هدف لایق و رساندن انسان به خدا باشد، زیاد داریم. اصولاً اسلام یا قرآن به زندگی و جهان به چشم جدی نگاه کرده خلقت را عبث و دنیا را بازیچه و بیهوده نمی‌دانند، بنابراین علم را مانند مال و مانند عقل و عطایای دیگر خدا و مانند حیات، هدف‌دار می‌شناسند.^۳

مع‌ذکب به طرح و تأیید دیدگاه خطای «علم برای علم» می‌پردازد. مهندس بازرگان صریحاً با استناد ناصحیح به آیات می‌گوید:

در کلیه آیتاتی که توصیف و تجلیل از علم آمده بود دیدید هیچ‌جا شرط و قید برای آن گذارده نشده، علم را به دنبال و به خاطر چیزی نیاورده‌اند. همه‌جا علم برای اطلاع و آگاهی پیدا کردن برای روشن شدن، به یقین رسیدن و قضاوت صحیح و اتخاذ تصمیم درست کردن آمده است یعنی علم برای علم... علم از هیچ‌کس و از هیچ‌اصل و مصلحت نباید دستور بگیرد

۱. مرحوم جلال آل‌احمد از دیدگاهی دیگر به نحوه تبیین علمی مهندس بازرگان از اسلام، اشاره کرده است. وی در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران، آنجا که مشخصات روشنفکران اصطلاحی زمان را برمی‌شمارد، می‌نویسد: «بی‌دینی یا تظاهر به آن یا سهل‌انگاری نسبت به دین. یعنی که روشنفکر اعتقاد به هیچ مذهبی را لازم نمی‌دانند. به مسجد نمی‌رود یا به هیچ معبد دیگری. اگر هم برود کلیسا را به علت ارگی که در آن می‌نوازند بر دیگر معابد مرجح می‌دارد. نماز خواندن را هم اگر لغو ندانند، نوعی ورزش صبحانه می‌داند. همچنین روزه را که اگر بگیرد برای لاغر شدن می‌گیرد. یعنی اگر از ته دل لامذهب نباشد اعمال مذهبی را با شرایط روز توجیه می‌کند و با مقدمات علمی. [در اینجا آل‌احمد خواننده را به پاورقی ارجاع می‌دهد]. در پاورقی آمده است رجوع کنید به مطهرات در اسلام به قلم مهندس بازرگان استاد دانشگاه که در آن کُر بودن آب را از نظر علمی توجیه کرده و نیز به دیگر نوشته‌های همین نویسنده که جمعاً در چنین حوزه‌ای قلم می‌زند. و می‌خواهد دین و مذهب را برای این دسته از فرنگی‌مآب‌ها توجیه کند.» (در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل‌احمد، ج ۱، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷، ص ۴۴)

۲. همچون روزه‌گاردی در کتاب هشدار به زندگان.

۳. بازیابی ارزشها، مهدی بازرگان، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۱۲۹

یا تأیید و تبعیت نماید.^۱

با این حال، تجربه «علمی» بشری، اصل «علم برای علم» را زیر سؤال برده است و امروزه با بروز بحران‌های گسترده و فزاینده اجتماعی و زیست محیطی، مباحثی مانند رابطه اخلاق و علم، و نسبت دین و علم، در کانون توجه اندیشمندان غربی قرار گرفته است.

التقاط و استنباط ایدئولوژی از دین

محمد مجتهد شبستری، که خود از نواندیشان دینی محسوب می‌شود، طی مصاحبه‌ای در اواخر دهه هفتاد، درباره نقص رویکرد فکری مهندس بازرگان، چنین می‌گوید:

جریان مربوط به مهندس بازرگان کوشش می‌کرد که در اسلام یا به تعبیر دقیق‌تر، در کتاب و سنت، یک ایدئولوژی برای زندگی اجتماعی و سیاسی پیدا کند. این جریان معتقد بود چنین ایدئولوژی‌ای در کتاب و سنت وجود دارد و این ایدئولوژی با مفهوم آزادی در شکل مدرنیته آن سازگار و منطبق است، یعنی آن طور که آزادی را در مدرنیته می‌فهمند ایدئولوژی کتاب و سنت هم به عبارتی همین آزادی را بیان می‌کند و یا با آن سازگار است. روش آنها این بود که چنین ایدئولوژی‌ای را از کتاب و سنت استنباط کنند. زیرا معتقد بودند چنین ایدئولوژی‌ای، در کتاب و سنت بیان شده و وجود دارد. مختصرترین کتابی که تبلور این فکر است، کتاب شناخته شده مرحوم مهندس بازرگان تحت عنوان بعثت و ایدئولوژی است. همانطور که از اسم کتاب هم پیداست، ایشان می‌خواهد بگوید آنچه در ایدئولوژی‌های امروز هست در کتاب و سنت به نحوی وجود دارد.

... در ایدئولوژی دعوی می‌شود که محصول تفکر آدمیزاد است. ایدئولوژی آن است که انسان آن را ساخته و پرداخته و پذیرفته است. ایدئولوژی ابزار فکری زندگی اجتماعی و سیاسی است که انسان آن را می‌پردازد.^۲

شبستری به درستی این شیوه را «التقاط» توصیف می‌کند و آن را عقیم و ناتوان در اثبات مدعای خویش برمی‌شمرد:

کلیه کسانی که در کتاب و سنت به دنبال آزادی، حقوق اساسی و حقوق بشر با مفهوم مدرن آن می‌گردند، این افراد بدون اینکه خودشان متوجه باشند همان روش بیان حکم را دنبال می‌کنند. آنها التقاطی را مرتکب می‌شوند که ساختار کتاب و سنت را به هم می‌ریزد. آنها

۱. همان، ص ۱۳۰

۲. هفته‌نامه جامعه مدنی، ش ۲۴، ۲۰ اسفند ۷۹، ص ۵

می‌خواهند آزادی، حقوق اساسی و حقوق بشر مدرنیته را که مبناهای فلسفی هستند از کتاب و سنت بیرون بکشند و این کار ممکن نیست. و درست در همین جا است که طرف مقابل یعنی دارندگان زبان فقهی اشکال وارد می‌کنند و اشکال به حقی هم هست و آن این است که این مفهوم‌ها از کتاب و سنت به دست نمی‌آید...^۱

نظر دکتر حبیب‌الله پیمان درباره تفکر ایدئولوژیک بازرگان با مفروض دانستن اقتباس مهندس بازرگان از اصل مارکسیستی تفکیک زیربنا و روبنا و شباهت عاقبت دگردیسی فکری مهندس بازرگان با تغییر ایدئولوژی منافقین، و سکولاریسم اواخر عمر بازرگان، جالب توجه است: مرحوم بازرگان معتقد بود که ما [از غرب] روبناها را گرفته و بر روی مبانی دینی و اخلاقی خودمان می‌گذاریم. نتیجه این بحث هم این بود که بشر به همان راهی رفته که دین رفته است، منتهی بشر از طریق عقل خودش این راه را پیموده و راه طی شده بشر همان راه رفته شده انبیاء می‌باشد. نتیجه این تفکیک [بین مبانی و روبناها] خودش را در قضیه سال ۵۴ سازمان مجاهدین نشان داد. آنها روبناهای چپ ملهم از غرب و مشخصاً سوسیالیسم را بر روی این مبانی نهادند همان‌گونه که آقای مهندس بازرگان بخش لیبرالی آن را اخذ کرد.

در فاصله‌ای نه چندان دور به علت تعارضات، کم‌کم به این نتیجه رسیدند که اساساً دین نمی‌تواند برای جامعه کارآیی داشته باشد. نتیجه اندیشه و اقدام مجاهدین را مهندس بازرگان بعد از بیست سال تجربه به دست آورد. مردی که یک عمر روی ایدئولوژی کار کرده و می‌گفت از دین می‌توان مبانی ارزشی و عدالت و دمکراسی درآورد، دینی که با علم آشتی داشته باشد، حالا به صورتی درآمده که عنوان می‌نماید هدف دین تنها آخرت است.^۲

پیمان در این تحلیل، جریان بازرگان را شاخه «راست» از «تجددگرایی دینی» توصیف می‌کند: [در قبال غرب] دومین پاسخی که داده شد این بود که ما از آنها [غربی‌ها] روبناها را می‌گیریم و راه‌حل‌ها را در مبانی سنت و دین خودمان جستجو می‌کنیم. که این را تجددگرایی دینی نامیدیم و این خود دو شعبه شد یک عده‌ای بخش راست روبناهای جامعه سرمایه‌داری و یک عده بخش چپ مدرنیته را مورد توجه قرار دادند.^۳

درباره نگرش انفعالی و دفاعی مهندس بازرگان به دین به اتکاء علم و ارزش‌های غربی، و سرنوشتی مشابه تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق، مهندس عزت‌الله سبحانی چنین می‌گوید:

۱. همان، ص ۷

۲. هفته‌نامه پیام هاجر، سال هجدهم، شماره ۲۶۵، ۱۳۷۸/۳/۴، ص ۱۱

۳. همان.

... شیوه و سبک مهندس بازرگان اصلاً دفاعی بود، در مورد علم و در مورد آزادی و ارتباط آنها. این شیوه دفاعی موضعی ضعیف تلقی می‌شود... در روش دفاعی، نقاط ضعف طرف کمتر مورد [توجه] قرار می‌گیرد. ما اگر بگوییم آزادی‌هایی که در غرب وجود دارد خوب است و ما در اسلام هم همان را داریم - در حالی که جهان سومی‌ها روی آن حرف دارند و الآن خود غربی‌ها هم مدل‌های رایج در غرب را دموکراسی اصیل نمی‌دانند - نتیجه، متفاوت خواهد بود. این روش را مجاهدین هم داشتند. آنها سوسیالیزم مارکسیستی را اول می‌گرفتند بعد می‌گفتند ما در اسلام [استفاده از] علم داریم. این شیوه‌ها همیشه ضربه‌پذیر است. [نسل] اولی‌ها ممکن است دچار مشکل نشوند ولی بعد از مدتی پیوستگان به آنها می‌گویند اگر این طور است، نسخه اصلی که بهتر است و اسلام را کنار می‌گذارند. این روش دفاعی و انطباقی، در عمل هم مشکل دارد و ایجاد انگیزه نمی‌کند. شور و حال ندارد. تدافعی است.^۱

افکار غربی به «سود» اسلام

مهندس بازرگان نه تنها تأکید می‌کرد که از تماس و برخورد با غرب، «اسلام را از نو شناخت»، بلکه می‌گفت:

بحکم عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، از تماس و تصادم با فرنگستان، هم غیرت و میل به وحدت یافتیم و هم خیلی چیزهای دیگر آموختیم. ابتدا بفکر حفظ و دفاع از حریم‌های خود افتاده گوینده و خواهنده استقلال شدیم، پس بخود آمده واژه و مفهوم ملت و مملکت را ساختیم.

... همین تعلق و تعصب دینی و نژادی بود که وحشت و نفرت و غیرت را برمی‌انگیخت و احساس ملیت و مملکت و عشق به ایرانیت و اسلام و استقلال را بمیانمان بوجود آورد.^۲ در یکی از اسناد لانه جاسوسی درباره «غرب‌گرایی» مهندس بازرگان چنین آمده است: چه انتظام و چه بازرگان هر دو در جهان‌بینی غربی، روشنفکری، و راهی که زندگی باید در جهت آن حرکت کند با همدیگر سهیمند. هر چند هر دو مذهبی هستند (بازرگان بیشتر از انتظام) هر دو به طور تلویحی و ضمنی بیشتر از متفقین دینی خود در نهضت اسلامی، به مفاهیم عقلائی غرب معتقد هستند.^۳

۱. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۷۳

۲. روزنامه میزان، ۱۳۶۰/۲/۱۵، ص ۲، مقاله بازرگان.

۳. اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ش ۱۸، ص ۳۲

ارتباطات بازرگان و دوستانش با سفارت آمریکا، که بخشی از آن در فصول پیشین مطرح شد، در یک تحلیل اولیه، خود معلول طرز تلقی و برداشتی است که آنان از غرب و آمریکا دارند. مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۰ در مصاحبه‌ای صریحاً می‌گوید:

غربی با کاپیتالیسم و امپریالیسم برای مسلمانان و کشورهای ضعیف جهان عنادانگیز و جهانخوار است در حالی که علیه خود اسلام معارضه حاصل و خطری ندارد، ولی مارکسیسم و قدرت‌های پیرو آن، هم برای اسلام خطرناک و دشمن مکتبی است و هم برای مسلمانان و کشورهای ضعیف جهان... علوم و افکار غربی من حیثُ المجموع به سود اسلام تمام شده معرفت و ایمان و حرکتمان را بالا برده است در حالی که مکتب کمونیسم و فلسفه ماتریالیسم در اساس منکر خدا و مخرب دین و ایمان است.^۱

دین‌ستیزی مکاتب و ایدئولوژی‌های غربی فقط منحصر به مارکسیسم نیست. ضمناً بازرگان این واقعیت را نیز نادیده می‌گیرد که «مارکسیسم» هم یک ایدئولوژی «غربی» و سوغات شوم «غرب» برای جهانیان و از جمله مسلمانان بوده است. جدال سیاسی و ایدئولوژیک شرق و غرب جغرافیایی، در دوران جنگ سرد هم، واقعه‌ای بود در دل تمدن و فرهنگ غربی و ربطی به دوگانه وهمی «غرب متدین و شرق ملحد» نداشت.

از نیمه دوم قرن نوزده به بعد، به دنبال ظهور چهره‌هایی نظیر سیدجمال‌الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری و... تزویر غرب در پنهان ساختن ماهیت ضد اسلامی‌اش، نزد غالب نخبگان جهان اسلام آشکار شده بود. می‌توان گفت در قرن بیستم هیچ متفکر مسلمانی، به جز آنان که در دام غرب گرفتار آمده بودند، در این که «غرب» بزرگترین دشمن «اسلام و استقلال و آبادانی سرزمین‌های اسلامی» بوده است شکی به خود راه نمی‌داد.

رویکرد بازرگان به ویژه پس از انقلاب، آشکارا بر خلاف این جهت بود. او ناخواسته وظیفه دفاع از غرب را بر عهده گرفته بود. در اوضاع و شرایطی که در گفتمان مبارزان و انقلابیون مسلمان، غرب استعمارگر، به درستی و واقع‌بینانه، «ضد اسلام» توصیف می‌شد، بازرگان نقش وکیل مدافع غرب را بر عهده گرفته بود.

بازتاب غرب‌گرایی در «نهضت آزادی»

رویکرد و روحیه غرب‌گرایانه در مرامنامه نهضت آزادی به وضوح خود را نشان می‌دهد.

۱. روزنامه میزان، ۱۳۳۰/۱/۹، ص ۵، مصاحبه با بازرگان.

نهضت آزادی اعلام کرد: «ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم» و اهم مقاصد خود را «احیاء حقوق اساسی ملت ایران با استقرار حکومت قانون برای تعیین حدود اختیارات و مسئولیت‌های مصادر مختلفه مملکت به منظور تأمین واقعی حکومت مردم بر مردم»^۱ ذکر نمود؛ با این قید که «احیاء حقوق اساسی ملت ایران قبل از اینکه متکی بر یک تحول انقلابی باشد مبتنی بر فکر تکامل است. تکامل از نظر اجرای اصول دموکراسی و مشروطیت واقعی»^۲.

همچنین بعضی از اهداف اخلاق‌گرایانه به صورت شعارهایی کلی و مستقل از مفاهیم دینی نظیر تلاش برای «احیای شخصیت‌های فردی و اجتماعی ایرانی»^۳ نیز اضافه شده بود. البته در اعلام مواضع عمومی در سطح مطبوعات، تأکیدی بر اهداف اخلاقی نشده و تنها در جلسات محدود از این‌گونه مسائل نیز سخن به میان می‌آمد.^۴

با ملاحظه روح حاکم بر اولین مرامنامه نهضت آزادی به روشنی مشاهده می‌شود که سه عنصر اصلی «ایرانیّت، تبعیت از قانون اساسی و مصدقی بودن» بر «اسلامیت» تفوق و برتری دارند.

در واقع ارکان اصلی ایدئولوژی سیاسی نهضت آزادی به هنگام تأسیس، «ملی‌گرایی»؛ «قانون اساسی سلطنت مشروطه»؛ و «مصدق، نماد رفورمیسم پارلمانتر و سکولار»، ترجمان همان اصول و عناصری بود که «غرب» در سیطره سیاسی و فرهنگی خود، وارد قاموس نخبگان ایرانی کرده بود.

حتی در اوج انقلاب اسلامی، که نهضت به تجدید مرامنامه و اصول خود پرداخت، عناصر آشکار غرب‌گرایی مجدداً در آن حضوری قدرتمند داشت. مرامنامه تجدیدنظرشده نهضت آزادی که در دی‌ماه ۱۳۵۷ منتشر شد، خود را چنین معرفی می‌کرد:

نهضت آزادی ایران مرامنامه تجدیدنظرشده خود را که همواره ناشی و متکی بر پایه‌های سه‌گانه زیر است اعلام می‌دارد: ۱. اصول عالیه اسلام با فرایض و مسئولیت‌های فردی و اجتماعی ناشی از آن. ۲. قانون اساسی ایران و متمم آن که به بهای خون شهدای آزادی و استقلال ایران به دست آمده است با توجه به اصلاح آن که در جهت تحقق حاکمیت اساسی

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۲۵

۲. همان، ص ۲۶

۳. همان، ص ۲۵

۴. ر.ک: مصاحبه بازرگان با مجله روشنفکر، ۲۵ خرداد ۱۳۴۰، ص ۵۰، در این مصاحبه وی فقط اهداف سیاسی داخلی و خارجی نهضت آزادی را بیان می‌کند.

ملّت ضرورت دارد. ۳. اعلامیه جهانی حقوق بشر.^۱

هر چند ممکن است بتوان عبارات مرانامه تجدیدنظرشده را به علت ویژگی التقاطی اش تا حدی تفسیر و توجیه موافق اسلام‌گرایی نیز نمود، ولی در مجموعه گفتمان سیاسی نهیضت، دلیل قابل توجهی بر مکتبی و اسلامی بودن جریان نهیضت آزادی به شمار نمی‌آمد. نهیضت آزادی ادعا می‌کند:

یکی از قدیمی‌ترین سازمان‌های سیاسی کشور است که بر اساس جهان‌بینی توحیدی و

ایدئولوژی اسلامی و در جهت ایجاد حکومت و جامعه اسلامی تأسیس یافت.^۲

اما نه تنها هیچ نشانه و ردپایی از «حکومت اسلامی» به عنوان یکی از اهداف تأسیس نهیضت آزادی در اسناد آن نمی‌توان یافت، بلکه همواره مقاصدی برخلاف و یا مغایر با آن از جانب نهیضت طرح و دنبال شده است. اصرار و لجاجت بازرگان در تأکید بر ارزش‌ها و مفاهیم غربی مؤید چنین ادعایی نمی‌تواند باشد. در زمینه سیاسی، بازرگان پای‌بندی خویش - و طبعاً همفکران و همراهانش - را به اصول سیاسی «غرب‌گرایانه» پنهان نمی‌ساخت. وی در فضای پس‌انقلاب و در شرایطی که تعارض دمکراسی غربی با مردم‌سالاری دینی، لفظاً و معنأ آشکار شده بود، صریحاً در این باره می‌گفت:

علیرغم اعتراضاتی که به من وارد می‌کنند معتقد به دموکراسی و طرفدار حاکمیت

ملّی هستم.^۳

۱. اسناد نهیضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۵۷

۲. آزادی و انتخابات (پیک نهیضت ۲۱)، نهیضت آزادی، آبان ماه ۱۳۶۲، ص ۱

۳. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۸، ص ۱۱

٤. دولت موقت

تشکیل دولت

«دولت موقت» برای مهندس بازرگان و همفکرانش یک «فرصت طلایی» بود؛ فرصتی که در صورت حُسن استفاده، موجب عزت و آبروی نهضت آزادی می‌شد و نام این جریان را با افتخار در تاریخ انقلاب اسلامی به ثبت می‌رساند. هم موافقان و هم مخالفان نهضت آزادی، البته با معیارها و اصول متفاوت، برآنند که این فرصت به سادگی از دست رفت؛ آن هم به هزینه بسیار سنگینی که نه فقط خود آنان، بلکه کشور نیز به مراتب بیش‌تر و گسترده‌تر، بار پرداخت آن را بر دوش گرفت.

در طول دو دهه هفتاد و هشتاد، نهضت آزادی با بهره‌گیری از نوسان‌های سیاسی داخلی و خارجی، و ضعف‌های موجود در برخوردهای تبلیغاتی و تحلیلی مخالفین خود، تا حد زیادی توانسته است از فشار انتقادات بر «دولت موقت نهضت آزادی» بکاهد. پیچیدگی روزافزون مسائل سیاسی، شرایط متلاطم و بحرانی، و از همه مهم‌تر تحریف و دروغ‌پردازی در خاطرات و تاریخ‌نگاری‌های حزبی و جریانی، تغییر نسل، تغییر گفتمان مسلط، و ضعف حافظه تاریخی مردم، عواملی است که موجب «مشتبه» نمودن بسیاری از حقایق شده است.

پیش از بررسی ماهیت و عملکرد دولت موقت ضروری است به این نکته اشاره شود که نهضت آزادی قبلاً و مکرراً اعلام نموده است:

به عنوان یک سازمان، نقشی در دولت موقت نداشته است و دولت موقت یک دولت نهضتی نبوده است.^۱

در حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان دوری از روابط حزبی و گروهی شرط شده بود، ولی عملاً اکثریت اعضای دولت موقت نه تنها مستقیم و غیرمستقیم عضو نهضت آزادی و پیرو خط‌مشی آن بودند، بلکه افراد دیگر جناح‌های ملی‌گرای حاضر در دولت نیز از همفکران

۱. یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی ایران، ج ۲، ص ۱۰۳

و همراهان قدیم این گروه به شمار می‌آمدند.

در برنامه مصوب تیرماه ۱۳۵۹ نهضت آزادی نیز به این واقعیت اعتراف شده است که «وظایف اصلی» در دولت موقت بر عهده «نهضت آزادی» بوده است:

نهضت آزادی... توانسته است سهم ناقابلی به حول و قوه الهی در تداوم مبارزه و تدارک

انقلاب اداء نماید و سپس در تشکیل دولت موقت... عهده‌دار وظایف اصلی باشد.^۱

در کتب و نشریاتی که طی سه دهه اخیر از سوی نهضت آزادی چاپ و منتشر گردیده نیز مطالب بسیاری در دفاع از دولت موقت، چه از زبان مهندس بازرگان و چه با امضای حقوقی نهضت آزادی، به چشم می‌خورد.

گام به گام نابهنگام

دولت موقت با «خصلت دموکرات‌مآبی»،^۲ و «کسب پرستیژ در محافل بین‌المللی»^۳ همراه با «تفکر و روحیه غیرانقلابی به انقلاب»^۴ و «نابردباری در برابر انتقاد مخالفان و لجبازی با منتقدین»^۵ پا به عرصه وجود گذارد.

می‌توان گفت در شرایط و اقتضائات فضای ناشی از انقلاب اسلامی مردم در سال ۵۷، ضعف اساسی دولت موقت، اعتقاد به روش غیرانقلابی «گام به گام» در مواجهه با مسائل و مشکلات انقلاب بود.

آقای بازرگان در موارد و مواضع مختلف به اشاره یا تصریح بر این رویکرد و رویه خویش صحنه گذارده بود. وی بعد از اولین سخنرانی در دانشگاه که قول نداد «عدالت علی و قاطعیت خمینی» را بکار بندد،^۶ در پیام رادیو تلویزیونی خود، مغایر با مطالبات مردم و فضای شورانگیز انقلابی، چنین می‌گوید:

از همه شما می‌خواهم که فرصت دهید و بگذارید این دولت ولو لنگ‌لنگان ولو با قدم‌های

تک‌تک و با عیب و کسری کار کند.^۷

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۲۳۶

۲. همان، ص ۱۴۴

۳. همان، ص ۱۹۹

۴. همان، ص ۱۱۴

۵. همان، ص ۱۴۴

۶. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۳۳

۷. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۸۵

«نابه‌هنگام» بودن و مغایرت با اقتضائات و نیازهای معقول زمینه و زمانه، ویژگی اصلی راهبرد دولت موقت و نهضت آزادی در پیش و پس از انقلاب بوده است. چه در سال ۴۲، چه در سال ۵۷، چه در سال ۵۸ و چه در سال‌های جنگ که در برابر تهاجم مستمر دشمن، تسلیم در قالب مذاکره و صلح را توصیه و تبلیغ می‌کرد.

در پرش سه گام، پس از برداشتن سه گام اول، باید از جا جست و جهش کرد. در اینجا دیگر گام به گام رفتن یعنی خلاف قاعده رفتار کردن، و باختن و از دور خارج شدن. انقلاب، مثل پرش سه گام است. انقلاب اسلامی ملت ایران نیز بسیاری از گام‌هایش را «گام به گام» از آغاز نهضت امام خمینی در سال ۴۱ برداشته بود و در سال ۵۸، پس از به زیر کشیدن نظام پهلوی، در مرحله جهش انقلابی برای رسیدن به نقطه بدون بازگشت بود. در اینجا گام به گام، یعنی توقف، یعنی عقب‌گرد، یعنی محروم شدن از انرژی توفنده و جوشان مردم، یعنی مقابله با «انقلاب»، و ایستادن در برابر مطالبه و خواست معقول مردم. این، نابه‌هنگامی موجب می‌شد مشی گام به گام، برخلاف ظاهر موجه و معقولش، در باطن، غیرعقلانی و خلاف منطق و ضرورت زمانه باشد. به عبارت دیگر، دولت موقت به «آناکرونیسم» یا زمان‌پریشی و زمانه‌ستیزی مبتلا بود.

اصرار و تأکید مهندس بازرگان بر سیاست «گام به گام»، در موارد زیادی به ابزاری تبدیل شده بود تا بی‌کفایتی و بی‌تدبیری در اداره امور انقلاب و کشور را توجیه کند. مطالبه افکار عمومی این بود که چرا دولت حتی در حرکت گام به گام خودش، به درستی و با سرعت و استواری و چابکی گام بر نمی‌داشت. گویی «گام به گام»، تعبیر دیگری از اهمال و مماشات بود. نخست‌وزیر دولت موقت، بعد از استعفا، به عنوان آخرین پیام نیز خطاب به مردم تأکید کرد:

... همان روش گام به گام را پیش بگیریم... بنده هم از زمانی که مادرم دستم را گرفت و پا به پا برد تا شیوه راه رفتن آموخت هیچ راهی برای پیشرفت در دنیا جز قدم به قدم ندیده‌ام...

باز توصیه می‌کنم که همه راه گام به گام را بگیرند.^۱

و همچنین در مصاحبه مطبوعاتی بعد از استعفا گفت:

... ما گام به گام و قدم به قدم جلو رفتیم و غیر از این راهی یا وسیله‌ای بلد نبودیم.^۲

در آن زمان، سیاست «گام به گام» در تقابل با خط‌مشی «انقلابی و قاطع» تعریف و ترسیم می‌شد. افکار عمومی هم، رویکرد «گام به گام» را در برابر «اقتضائات و ضرورت‌های» انقلاب

۱. همان، ص ۲۸۲

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۸/۱۷، ص ۱

می‌دید و فهم می‌کرد. لذا نه تنها مردم با دولت موقت همدلی و هم‌داستانی در این باب نداشتند، بلکه به انحاء مختلف اعتراض خود را نشان می‌دادند.

سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها در سال ۵۸ معتقد بود:

سیاست گام به گام دولت موقت، جریان انحرافی آمریکا در انقلاب ایران بود.^۱

بازرگان و نقد دولت موقت

سیاست «گام به گام» که آشکارا در مقابل خط مشی قاطعانه و «انقلابی» امام خمینی و مطالبات مردمی و گرایش غالب نخبگان و فعالان سیاسی کشور بود، موجب دلسردی و اعتراض مردم و به ویژه نسل جوان و پرشور حاضر در عرصه سیاسی شده بود. دولت موقت در برابر انتقادهای روزافزون اقشار مختلف مردم، به جای اصلاح روش خود، مرتباً ناله و شکایت می‌کرد و از دخالت‌های نابجا گلایه می‌نمود. از جمله مهندس بازرگان در سخنانی در مورد انتقادهای مردم و امام خمینی چنین گفت:

نه تنها طبقات مختلف به دولت فشار وارد می‌آورند بلکه آقا هم ما را تحت فشار می‌گذارند. آقا که یکبارچه احساس و انقلاب و عطوفت و همیشه از قلب و دل و مغز و زبان مدافع و طرفدار طبقه ضعیفان و بینوایان و به قول خودشان پابرهنگان هستند. احساسات ایشان را برمی‌انگیزند و آن وقت آقا وارد می‌شوند، طاقت نمی‌آورند، از بالا سر ما بدون مراجعه و مشاوره با دولت بدون اینکه از ما پرسند اعلامیه و دستور صادر می‌فرمایند. یک دفعه دست و پای ما را در پوست گردو می‌گذارند... شب جمعه اخیر هشت نفر از هیأت وزراء خدمت آقا رسیدیم صاف و پوست کنده گفتیم خدا عمر و عزت و توفیق آقا را زیاد کند، شما هم که ما را کلافه کردید.^۲

وی در این نطق رادیو تلویزیونی که به تاریخ ۲۳ اسفند ۵۷ ایراد شد، با زیرکی هر چه تمام‌تر از انتقادات اساسی امام خمینی طفره رفت و با خلط مبحث و پیش کشیدن مسائلی همچون مجانی کردن آب و برق و اتوبوس برای بینوایان، انتقادات و اعتراضات امام را احساسی و عاطفی جلوه داد.

کمیته‌های «ملت» و خشم بازرگان

مهندس بازرگان از اعتراضات همه‌گیر مردم در مورد روش‌های «غیرانقلابی» دولت موقت،

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۰/۹، صص ۱ و ۱۲

۲. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۴، ص ۴. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، صص ۹۹ و ۱۰۰

در سخنان مختلف خود به نق زدن و چوب لای چرخ گذاشتن تعبیر می‌کرد و مرتب از دخالت‌های «مردم» شکوه و شکایت داشت. او در یکی از سخنرانی‌هایش چنین گفت: پس از پیروزی انقلاب ما در برابر دو پدیده و یا دو امر تازه قرار گرفتیم. از یک طرف زبان‌ها و قلم‌ها باز شد و مردم آنچه در دل دارند می‌گویند... و از طرف دیگر، پدیده دیگر، ملت است که دست و پا در آورده و به راه افتاده است. ملت کمیته‌ها درست کرده و کمیته‌ها در کار دولت هم دخالت می‌کنند. این دو پدیده و دو حالت، چیز کاملاً تازه‌ای است که قبلاً وجود نداشت و دولت را از هر جهت در تنگنا و ناراحتی و گله و درد دل قرار داده است. و این اولین مسأله‌ای است که دولت با آن روبرو شده و من هم در یکی از صحبت‌های تلویزیونی از آن گله کردم.^۱

سیاست گام به گام دولت بازرگان، موجب دلگرمی ضد انقلاب شده بود؛ و این برای مردمی که ثمره مبارزات و جان‌فشانی‌های خود را در حال از دست رفتن می‌دیدند، قابل تحمل نبود. «کمیته» از آن رو که بازوی مشارکت مردم و دخالت مردم و مولود حرکت‌های مردمی بود، عامل تنگنا و ناراحتی دولت موقت خوانده می‌شد. اما علت اصلی تنگنا و مشکلات دولت در جای دیگری بود. به قول عباس عبدی:

آقای بازرگان می‌گفت ملت محترم و عزیز انقلاب کردید خسته نباشید حالا بروید خانه‌تان. تصور ایشان از انقلاب این است که مثلاً یک عده‌ای آمدند یک خانه‌ای ساخته‌اند و مزدشان را می‌گیرند و می‌روند. ایشان در این خانه می‌نشینند و آن را اداره می‌کنند. در حالی که قضیه به این سادگی نیست. اگر آقای بازرگان می‌خواست عقایدش را پیاده کند، راهش این بود که حداقل با این موج همراهی می‌کرد و در عمل سعی می‌کرد آرام و هدایتش کند. ولی وقتی جلوی موج بایستی خرد می‌شوید.^۲

عباس عبدی^۳ در مصاحبه‌ای به سال ۸۶ درباره جایگاه سیاسی و مشارکت‌ستیزی دولت مهندس بازرگان چنین تحلیل کرد:

...قریب به اتفاق افراد و گروه‌ها در مقابل دولت بازرگان بودند، حتی آن کسانی که امروز زیر عکس آقای بازرگان مصاحبه می‌کنند.

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱/۶، ص ۷

۲. گفتگو با ویژه‌نامه بازرگان روزنامه شرق، ۱۳۸۴/۱۰/۲۷، نقل در: سایت عباس عبدی:

<http://www.ayande.ir/1384/11/post-i.html#more>.

۳. مهندس عباس عبدی از دانشجویان پیرو خط امام و از تسخیرکنندگان لانه جاسوسی آمریکا بود. وی در دهه هفتاد به اصلاح‌طلبان پیوست.

... همین رفقای امروز آقای بازرگان، آن زمان دشمن او بودند. در خود نهضت آزادی با او همراه نبودند... آقای بازرگان از ابتدا باید می دانست که نمی شود جامعه‌ای غیر همسو را به این نحو یک‌سویه و با گروهی محدود اداره کرد...^۱

رحمت و انتقام

درست در شرایطی که بازرگان حملات شدید خود را متوجه کمیته‌های مردمی انقلاب نموده بود و می‌خواست دست و پایشان را ببندد، ضد انقلاب با آزادی هر چه تمام‌تر به اقدامات تخریبی خود مشغول بود و بازرگان هم برای آنان آیه رحمت می‌خواند. وی در اولین سخنرانی خود می‌گوید:

طبیعت بنده و اکثریت ملت، سلم و صفا و صلح و احتراز از دشمنی و خشونت و خونریزی است.^۲

مهندس بازرگان به رغم مواضع گاه مثبت خود و وزیرایش در دفاع از دادگاه انقلاب، در رویکردی دوگانه، از همان آغاز به انتقاد تند از برخورد دادگاه‌های انقلاب با جنایتکاران رژیم شاه نیز پرداخت. وی، انقلاب را به دو مرحله تخریب و سازندگی تقسیم کرد و از لزوم مهر و محبت و عفو سخن می‌گفت. حالت دشمنی و انتقام نسبت به مجرمین طاغوت را مخالف سازندگی قلمداد نموده و توصیه می‌کرد گذشته را باید فراموش کرد.^۳ محاکمه و مجازات جنایتکاران رژیم پهلوی را نادرست می‌خواند و با ذکر انتقادهای مجامع غربی از این نگران بود که:

ببینید چه بی‌آبرویی برای ما در دنیا برپا شده.^۴

با اوج‌گیری اقدامات تروریستی و تجزیه‌طلبانه ضد انقلاب در نقاط حساس کشور نظیر کردستان و گنبد و خوزستان و نیز حرکات آشوبگرانه گروهک‌ها در شهرها، که مستلزم برخورد قاطعانه دولت بود، مهندس بازرگان مکرراً از لزوم مهر و محبت و عفو یاد می‌کرد. و این در حالی بود که امام خمینی، چنین هشدار می‌داد:

تمام افکار باید متوجه باشد که دست خائنین کوتاه شود و سپس وقت آن است که ریشه‌های عفونت‌بار رژیم سابق و اجنبی‌ها و عمال آنان را قطع کرد. و الا هیچ کار انقلابی

۱. هفته‌نامه شهروند امروز، ۹ دی ۸۶، صص ۵۱ و ۵۲، مصاحبه عباس عبدی درباره بازرگان.

۲. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۸۲

۳. همان، صص ۱۳۶ و ۱۳۷

۴. همان، ص ۹۸

نمی‌توانید بکنید. ما هنوز در راه انقلاب هستیم، ما هنوز در حال مبارزه هستیم.^۱ مسامحه بازرگان در برخورد با ضد انقلاب آن قدر از حد گذشته بود که حتی بعد از شهادت تیمسار قرنی، اولین رئیس ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران،^۲ وی طی نطقی در تلویزیون، بخش زیادی از صحبت خود را به عفو و گذشت اختصاص می‌دهد و می‌گوید: الان حالت انقلاب گذشته است و دوران سازندگی مثبت شروع شده است... مادامی که حالت دشمنی، دودستگی، انتقام، قهر و اعتراض وجود داشته باشد، سازندگی نمی‌توان کرد.^۳

مهندس بازرگان به خطا می‌پنداشت مجازات عادلانه سران رژیم شاه از مصادیق انتقام به مفهوم منفی است و با سازندگی در تضاد است. آن هم از تضادهایی که به زعم وی از علل و موجبات ناتوانی دولت موقت بود. او در شرح علل ناتوانی دولت موقت و وجود تضادها می‌گوید:

... یکی تضاد مابین سازندگی است و انتقام. به طوری که در چندین پیام تلویزیونی دیگر هم من روی این بحث کردم و شواهد و دلایل و مثال‌هایی هم آوردم که وقتی بخواهند هر دولتی کار مثبت انجام بدهد و سازنده باشد و خواسته‌ها را برآورده کند ولی در عوض این را هم بخواهند که حساب‌های گذشته تصفیه بشود و انتقام‌گیری بشود و این حالت انقلابی پاکسازی صورت بگیرد، این دو عمل با هم جور در نمی‌آید...^۴

نهضت آزادی هم در تأیید مواضع دولت موقت در مقاله‌ای با عنوان «دیگر یگانه باشیم» در نشریه پیام، ارگان سیاسی - ایدئولوژیک خود،^۵ از «داغ بودن تنور قصاص و انتقام» سخن گفته^۶ و «عفو» و بخشش جنایتکاران رژیم شاه را با توجه به «سعه صدر و بزرگواری» توصیه می‌کند.^۷ اوضاع زمان را به فتح مکه همانند می‌سازد و شعار «انتم الطلقاء» (شما آزادید) سرمی‌دهد.^۸

۱. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر دهم، ص ۳۱۸. صحیفه امام، ج ۷، صص ۸۲ و ۸۳ (با تفاوت اندک در عبارات).
 ۲. از جمله اقدامات «رحیمانه» و در واقع ضدانقلابی و مایوس‌کننده مهندس بازرگان، برکناری تیمسار سرلشکر (سپهبد بعد از شهادت) ولی‌الله قرنی بود. وی نظامی کارکن شده و باسواد بود که از سال‌ها قبل به جبهه انقلاب پیوسته بود و در جریان اولین شورش ضدانقلابی در کردستان، بسیار خوب و قاطع عمل کرده بود. دولت موقت با برکناری وی تمام ضدانقلاب را امیدوار، و تمام انقلابیون را مأیوس کرد.

۳. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۱۳۶

۴. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۸/۱۷، ص ۱؛ مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۲۸۷

۵. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۴۱۴ تا ۴۱۶

۶. همان، ص ۴۱۴

۷. همان، ص ۴۱۵

۸. همان.

آنگاه با تشبیه موقعیت به دوران حکومت دکتر مصدق و اشاره به مأموریت مهندس بازرگان در هیأت خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس در جنوب، مقاله‌ای را که وی در آن زمان تحت عنوان «قیمتی‌تر از نفت» در روزنامه ارگان شرکت نفت نوشته بود^۱ با این توضیح که «به خاطر شباهت‌های فراوانی که با مسائل فعلی جنبش دارد»^۲ نقل می‌کند.

مضمون آن مقاله این بود که: «انتقام‌جویی، از بقایا و نتایج سیاست استعمار می‌باشد»، خائنین و جاسوس‌ها را مجازات نباید کرد زیرا «روح بلند و طبع عالی و مردانه» و عطوفت و مهر و محبت این‌گونه حکم می‌کند. زیرا آنان، «اسم و شکل و زبان‌شان مثل بنده و شما است.» «آنها از افراد همین کشورند.» اگر خودشان خادم نبوده‌اند «پدر و برادر و عموزاده و اقوام آنها» مانند تمام افراد ملت در نهضت [آن‌زمان، ملی شدن صنعت نفت] شرکت داشته‌اند. «بنده و شما چه حق داریم عده‌ای از فرزندان این آب و خاک را از ایفای وظیفه عمومی و همکاری در این دستگاه ملی محروم کنیم؟!» «تشخیص بی‌گناه و با گناه مشکل است» و همچنین «گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند». در انتها عواقب مجازات خائنین و جواسیس را متذکر می‌شود که در صورت مجازات آنان، مگر «آدم نیستند؟ زبان ندارند؟ یار و قوم ندارند؟ دست و پا نخواهند کرد؟ سر و صدا و اختلال و اضطراب به راه نخواهند انداخت؟» و بره‌ نیستند که بگذارند راحت کنار باغچه سرشان را ببریم، «خیلی سر و صدا و دنباله و دردسرها و گرفتاری‌ها خواهد داشت» و «در واقع کار نفت و زندگیمان را باید بگذاریم و بیاییم به دعوا و آنتریک پردازیم»^۳

بازرگان در هیأت خلع‌ید

حسین مکی در کتاب سیاه، درباره مقاله «قیمتی‌تر از نفت»، که دو روز پس از اخراج انگلیسی‌ها از شرکت ملی نفت در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۳۰ منتشر شده بود، چنین می‌نویسد:

بین کارمندان و کارگران و مهندسين سر و صدای عجیبی بلند کرده بود که موجب تحریک اعصاب کسانی که از صمیم قلب به ملی شدن نفت کمک کرده و فداکاری نموده بودند

۱. در کتاب تکاپوی آزادی، که بیوگرافی رسمی مهندس بازرگان محسوب می‌شود، درباره این مقاله چنین آمده است: «... این مقاله و محتوای آن یکی از استوارترین و عمیق‌ترین افکار و اندیشه‌ها و آرای سیاسی بازرگان در طول حیات سیاسی و اجتماعی ایشان است. و به ویژه در دوران نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب اسلامی نیز، همین تفکر و عملکرد موجب اختلاف در جبهه رهبران و مدیران انقلاب شد...» (در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۱۱۹)

۲. همان، ص ۴۱۶

۳. همان، صص ۴۱۶ تا ۴۱۷

گردید،^۱ و نامه‌ها و طومارهایی جهت نخست‌وزیر و آیت‌الله کاشانی و نگارنده واصل گردید. زیرا در غالب سخنرانی‌هایی که در آبادان و مناطق نفت‌خیز کرده بودم همواره قول و وعده داده بودم که پس از اخراج انگلیسی‌ها عوامل ایرانی نمای آنها از خدمت شرکت برکنار خواهند شد. و مهندس بازرگان در این مقاله از آنان دفاع و به آنها تأمین داده بود که کماکان در خدمت شرکت نفت باقی خواهند ماند.^۲

در همان موقع، راس، رئیس انگلیسی اخراج‌شده پالایشگاه آبادان، در مصاحبه‌ای در فرودگاه لندن اعلام کرده بود:

ما هنوز در ایران طرفداران زیادی داریم... حتی در میان رؤسای عالی‌رتبه شرکت ملی نفت ایران...^۳

حسین مکی که خود از مسئولان اصلی اجرای خلع‌ید بود، مقاله مهندس بازرگان را این طور توصیف کرده است:

... مهندس بازرگان عضو هیأت مدیره موقت مقاله‌ای در خبرهای روز ارگان شرکت ملی نفت به امضاء خودش در زیر عنوان «قیمتی تر از نفت» در شش ستون نوشت که از تمام عوامل نشاندار و سرسپرده انگلیس‌ها به شدت حمایت کرده بود... وجود این کثافت‌ها را قیمتی تر از نفت به حساب آورده ...^۴

به گفته مکی، «مقاله بازرگان مانند بمب منفجر شد.»^۵

مقاله مهندس بازرگان با استقبال و تمجید جمال امامی، نماینده مشهور انگلوفیل و رهبر اقلیت مخالف دولت دکتر مصدق نیز مواجه شد. در بین ملیون و مصدقی‌ها، جمال امامی منفور عام و خاص آنان است، و اگر کوچکترین سخن یا رفتاری از وی به سود کسی صادر می‌شد، نزد ملی‌گرایان به عنوان سند «ضد مصدقی بودن» آن شخص محسوب می‌شد و برای محکومیت و طردش کفایت می‌کرد. اما این موضوع در مورد مهندس بازرگان، با اغماض رویرو شد و در تاریخ‌نگاری نهیضت نفت، کاملاً سانسور گشته است.

جمال امامی در جلسه مورخه ۱۳۳۰/۹/۱۷، دوره ۱۶ مجلس شورای ملی، درباره بازرگان

۱. بیشتر نطق‌ها و پیام‌های مهندس بازرگان در دوران نخست‌وزیری نیز موجب تحریک اعصاب کسانی که از صمیم قلب به انقلاب خدمت کرده بودند، می‌شد.

۲. کتاب سیاه، پس از خلع‌ید، حسین مکی، نشر ناشر، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۹

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۰

۵. همان، ص ۱۲

و مقاله‌اش چنین گفت:

یک مهندسی است به نام مهندس بازرگان. این، آدم شریفی است. پدرش هم آدم مسلمان و شریفی است. این بیچاره را مثل غالب ماها احساساتی کرده‌اند که آقا ما می‌خواهیم انگلیسی‌ها را بیرون کنیم و نفت را بگیریم، رفت خوزستان. حالا آمده است یک مقاله نوشته است، شما را به خدا مقاله او را بخوانید. این یک آدم بی‌طرفی است، حالا مگر اخیراً نوکر استعمار شده باشد، نمی‌دانم، از وقتی که این مقاله را نوشته نوکر استعمار شده، نوکر شرکت نفت شده. ولی هفت هشت روز قبل، نوکر نبود. مثل این که چند ماه پیش از این بنده هم نبودم حالا شده‌ام. او هم نبود، حالا شده است. ببینید چی نوشته است این رئیس هیأت مدیره شرکت نفت... این بیچاره تا آمد یک حرف حقی بزند چون مانع دکان‌داری است، به او حمله کردند و قیام کردند و گفتند که تو مزخرف می‌گویی.^۱

در زندگی‌نامه رهبر نهضت آزادی، تفکر ایده‌آلیستی و غیرواقعی‌بینانه حاکم بر این مقاله این‌گونه توجیه شده است:

[مهندس بازرگان] می‌خواست وحدت دوران نهضت حفظ شود، همکاری و تفاهم ادامه یابد. افراد (ولو خطا کار) شخصیت و اهمیت پیدا کنند... با نیروهای متخصص (ولو عامل پیشین عمال نفت بیگانه) با عفو و گذشت برخورد شود.^۲

مهندس بازرگان، دکتر رضا فلاح^۳ را، که نشان وفاداری از دولت انگلستان گرفته بود، به عضویت هیأت مدیره پالایشگاه منصوب نمود.^۴

حسین مکی، که از پیشگامان شهیر نهضت نفت محسوب می‌شد و عضو اعزامی هیأت خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس بود، چون بر تصفیه و برکناری عناصر وابسته و خائن تأکید

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۰/۹/۱۷، ص ۵. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۶، جلسه ۲۱۱، ۱۳۳۰/۹/۱۷

۲. در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۱۲۱

۳. رضا فلاح، بعدها از برجسته‌ترین مقامات نفتی ایران شد. تنها کسی بود که شاه در امور نفتی با او مشورت می‌کرد. بسیار طرف توجه شاه؛ و همسرش نیز از ملازمان فرح دیبا بود. فلاح ثروت سرشاری کسب کرد و املاک زیادی در تهران و لندن داشت. کاخ افسانه‌ای او در الهیه به کاخ شاه پهلو می‌زد.

۴. نمونه دیگری از رفتار تفریطی مهندس بازرگان، حمایت وی از یک مقام وابسته به فرقه جاسوسی بهائیت در زمان ریاست سازمان آب تهران بود. عبدالعلی بازرگان با تعابیر جانبدارانه و ربط دادن موضوع به تعصبات، و ابراز تردید در بهائی بودن مهندس منصور روحانی، این ماجرا را این‌گونه روایت کرده است: «وقتی [مهندس بازرگان] رئیس لوله‌کشی آب تهران بود، برخی متعصبین اصرار داشتند معاون اداری خود مهندس روحانی را (که بعدها وزیر آب و برق شد) به دلیل آنکه مدعی بودند بهائی است عوض کند. اما او که نمی‌خواست اعتقادات مذهبی را در کار اداری دولتی دخالت دهد و به علاوه از عملکرد او هم ناراضی نبود زیر بار نمی‌رفت.» (خاطراتی از پیشگامان، ص ۱۶۵)

می‌ورزید، با بازرگان شدیداً اختلاف پیدا کرد و ماجرا به قهر اعتراضی وی و استعفا از مأموریت خلع ید منجر شد.^۲

همان‌گونه که در کتاب *در تکاپوی آزادی آمده است*:

«... اختلاف نظر، روشن است و دیدگاه هر کدام از دو طرف اختلاف نیز کاملاً قابل فهم می‌باشد. یکی معتقد است که افراد وابسته و جاسوس بیگانه باید اخراج و تصفیه و حتی مجازات شوند و دیگری عقیده دارد که چنین نیست و تفاهم و وحدت و همکاری... از اصل نفت قیمتی تر است...»^۳

درک بازرگان از «انقلاب»

مهندس بازرگان درباره «انقلاب» می‌گفت: «دعا کردیم باران بیاید، سیل آمد.»^۴ روشن بود که در دیدگاه وی انقلاب مانند سیل، ویرانگر و مخرب محسوب می‌شد. او انقلاب را با سازندگی در تعارض می‌دید. این نگرش، رفتار و رویکرد بازرگان را نسبت به انقلاب اسلامی ملت ایران شکل می‌داد و در نقش سیستم عامل ذهنی وی، عمل می‌کرد. درک نادرست و تلقی منفی او نسبت به انقلاب، در دوران تصدی مسئولیت نخست‌وزیری و مواجهه با مشکلات، تشدید و تقویت شد. در بیانیه تحلیلی نهضت آزادی به تاریخ ۲۷ خرداد ۵۸، با اشاره به دیدگاه مهندس بازرگان درباره تعارض انقلاب و سازندگی، چنین پاسخ داده شد:

انقلاب، امری مستمر است. کسی که مدعی تمام شدن انقلاب است، می‌پندارد که انقلاب با سازندگی منافات دارد... سازندگی و اصلاحات منهای انقلاب، یعنی رفورمیسم، یعنی محتوایی نو و ضعیف را در قالب و سازمانی کهنه و پوسیده و در عین حال قدرتمند، پیاده کردن.^۵

بعدها، مهندس بازرگان در روزنامه *میزان* با نوشتن سلسله مقالاتی تحت عنوان «روش

۱. این ماجرا مدتی بعد به استعفای مهندس بازرگان نیز انجامید. ظاهراً این اولین استعفای وی از یک مقام دولتی است که بعدها نیز در زندگی سیاسی و اداری وی تکرار شد؛ پذیرش منصبی مهم در شرایطی دشوار و بحرانی، و سپس استعفا در شرایط دشوار و بحرانی دیگر؛ بحرانی که معمولاً عامل اصلی و مسببش عملکرد و تفکر نادرست مهندس بازرگان بود.
۲. مشروح جریان این اختلاف در جلد سوم قسمت دوم کتاب *سیاه به قلم حسین مکی*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، صفحات ۹۰۶ تا ۹۱۱ آمده است و در ص ۱۲ جلد چهارم این کتاب نیز به آن اشاره شده است. شرح این ماجرا از منظر مهندس بازرگان در کتاب *تکاپوی آزادی*، ج ۱، صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۸، درج شده است.

۳. *در تکاپوی آزادی*، ج ۱، ص ۱۲۴

۴. *بازرگان اسوه تقوی و صداقت*، ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، ۱۳۹۶، ص ۱۴

۵. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۱۱۲ و ۱۱۳

انقلابی و روش انتظامی»^۱ با مغالطات و استنادات نادرست، دیدگاه خود را در نفی «روش انقلابی» تبیین کرد. وی در یک سخنرانی، برداشت و روایت خود را از مشی و منش انقلابی، چنین تشریح نمود:

انقلابی بودن یا انقلابی عمل کردن نیز چند مشخصه دارد که باید توجه شود:

۱. خواستن و رسیدن با سرعت و شدت یا ضربتی و قاطع عمل نمودن
۲. خصلت خصمانه خشمگین با مشت‌های گره کرده
۳. بریدگی کلی و انهدام گذشته با محو و واژگونی هر رویه و سابقه و سرمایه همراه با تصفیه حساب‌ها و انتقام‌جویی
۴. حالت طبقاتی و انحصاری ضد ملی و روشنفکری و اداری و ضد غربی داشتن با تمایل به روحانیت و اتکاء بر توده مردم و دفاع از مستضعفین
۵. خودسری و تمرد طبقات جوان و مأمورین انقلابی از اوامر دولت و مقامات و تا حدودی ابتکار عمل و گرداندگی انقلاب^۲

این مطالب که بیشتر بار منفی داشت، تعبیراتی است که بازرگان با استمداد از تجربیات ناخوشایند شخصی خودش بر مفهوم انقلاب تحمیل نموده بود. و در واقع، تلاشی ناپسند برای تحریف و مسخ و واژگونه ساختن مفهوم انقلاب در گفتمان اسلامی امام و مردم ایران بود. مهندس بازرگان در آن سخنرانی، که بعدها به صورت مقاله به چاپ رسید و مبنای سایر نظرات وی در مورد انقلاب محسوب شد، همچون نوشته‌هایش در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت با صراحت و کنایه به توصیف منفی تمامی ویژگی‌هایی که به انقلاب نسبت داده بود، می‌پردازد. نگرش منفی مهندس بازرگان به مفهوم و تجربه «انقلاب»، در کتاب مذکور با صراحت و شدت بیشتری ظهور یافت. وی در آن کتاب، «روح انقلاب و انقلابی‌گری» را این‌گونه توصیف می‌کند:

احساس تضاد یا تخاصم با گذشته و با غیر خود و عشق به دگرگونی و واژگونی و انتقام تا سرحد طرد و تخریب و مرگ، توأم با شدت و حدت یا قاطعیت.^۳

او با چنین نگاهی به انقلاب، به عنوان رئیس دولت موقت، غالباً برخلاف مقتضیات انقلاب عمل می‌کرد.

۱. این مقالات در تاریخ‌های ۲ و ۳ و ۱۳۵۹/۱۲/۱۰ به عنوان سرمقاله روزنامه میزان، چاپ شد.

۲. بازیابی ارزش‌ها، مهدی بازرگان، ج ۱، چ ۲، بهار ۱۳۶۲، صص ۱۱۸ و ۱۱۹

۳. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۸۹

به تعبیر عباس عبدی:

بازرگان جلوی موج انقلاب ایستاد و این ایستادن، سیاستمدارانه نبود. اگر موج حاکم را نمی‌پسندید، یا نباید می‌آمد و یا کنار می‌نشست تا موعد مناسب برسد.^۱
محمود شمس‌الواعظین نیز در سال ۵۸ در روزنامه کیهان، درباره ناسازگاری دولت موقت با انقلاب چنین نوشت:

همانطور که می‌دانیم پس از انقلاب رهایی‌بخش اسلامی و ضد امپریالیستی ایران، دولت موقت تشکیل شد تا اداره دولت انتقالی ایران را بر عهده گیرد، طرز تفکر حاکم بر این دولت در مجموع و ترکیب آن به هیچ وجه ناشی از اصول و بینش مکتبی اسلام انقلابی نبوده است... دولت موقت نتوانست خود را با شرایط خاص و انقلابی خلق همگام سازد...^۲
علیرضا علوی تبار، فعال سیاسی جناح اصلاح طلب، که در سالیان اخیر مواضع و تحلیل‌های مشترک بسیاری با جریان نهضتی‌ها داشته است، به عنوان عضو شورای سردبیری روزنامه صبح امروز در سال ۷۸ چنین اذعان کرد:

انقلاب به دنبال بن‌بست اصلاحات، شکل گرفت و جامعه ما به دنبال یک انقلاب بود اما دولت موقت این را نمی‌خواست بپذیرد. شکست دولت موقت این بود که مقابل انقلاب ایستاده بود... من نمی‌خواهم بگویم که همه گناه مال دولت موقت است بلکه می‌خواهم بگویم دولت موقت، اصلاً انقلابی نبود.^۳

جنبش مسلمانان مبارز به رهبری دکتر حبیب‌الله پیمان، که از دهه ۷۰ به بعد در عداد مؤلفین نهضت آزادی درآمد، در سال ۵۸ درباره بینش دولت موقت درباره انقلاب این‌گونه اعلام نظر کرد: دولت آقای بازرگان انقلاب را در شورش ۲۲ بهمن ماه خلاصه می‌کرد که در شب آن روز با تسلیم ارتش تمام شد و به نتیجه رسید. اشکال کار از همین بینش دولت نسبت به انقلاب برخاست...^۴

آیت‌الله طالقانی پس از بازگشت از جلسه شورای انقلاب در ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ و تعیین مهندس بازرگان برای نخست‌وزیری، به بعضی از نزدیکانش گفته بود:
به نظر من بازرگان به درد این کار نمی‌خورد. ایشان آدم خیلی خوبی است ولی مرد قاطع و

۱. هفته‌نامه شهروند/امروز، ۱۳۸۶/۱۰/۹، صص ۵۱ و ۵۲

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۱۲/۱، مقاله به قلم محمود شمس‌الواعظین، ص ۲

۳. خرداد، ۱۳۷۸/۸/۲۶، ص ۳

۴. اطلاعات، ۱۳۵۸/۸/۲۰، ص ۴

مدیری برای پیشبرد انقلاب نیست.^۱

مهندس بازرگان به استناد ضرورت به‌کارگیری عناصر متخصص، با پاکسازی مجرمان و متخلفان باقیمانده از رژیم شاه مخالفت می‌کرد. البته او با مواضع متناقض مکرر، در عین پذیرش اصل پاکسازی، در عمل به شکل جدی به این کار لازم و ضرور نمی‌پرداخت. حتی بسیاری از بلندپایگان و رؤسا و مدیران دوران پهلوی در ادارات مختلف بر سر کار بودند.

این بی‌حالی و انفعال بازرگان، نهادها و ارگان‌های مردمی مولود انقلاب را به اتخاذ سیاست‌های مخالف دولت وادار می‌ساخت. و از سوی دیگر در دورنمای تلاش‌ها و دیدگاه‌های دولت موقت که به تدریج از قدرت و تسلط بیشتر برخوردار می‌شد، مردم امکان بازگشت طاغوت و احیای قدرت و نفوذ خائنین را مشاهده می‌کردند.

حجت‌الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی به رغم نرم‌خویی شخصی و حسن ظن و علاقه‌ای که به مهندس بازرگان دارد، درباره شیوه دولت موقت، سال‌ها بعد چنین می‌گوید:

من اطمینان قطعی ندارم که اگر مهندس بازرگان با همه حسن نیت و صداقتی که داشت، با همان شیوه اول انقلاب و دوره نخست‌وزیری ادامه می‌داد، آیا مسائلی مثل ۲۸ مرداد پیش می‌آمد یا نه؟^۲

دکتر کاظم سامی^۳ هم در استعفای خود از مسئولیت وزارت بهداری دولت موقت، به این موضوع اشاره کرده بود که دولت موقت «به دستگاه اداری سابق» تسلیم شده و «با همان عناصر ساواکی گذشته» کار می‌کرد.^۴ چنین رویکردی، در بین بسیاری از نخبگان و اکثریت مردم، موجب ایجاد نگرانی و بیم از سرنوشت انقلاب نوپا شده بود.

۱. طالقانی و تاریخ، بهرام افراسیابی، سعید دهقان، نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۶۰، ص ۲۸۸

۲. ماهنامه یادآور، تابستان ۹۱، ص ۱۳۱

۳. دکتر کاظم سامی (۱۳۶۷-۱۳۱۴) در سال ۱۳۲۲ در کنار محمد نخب و برخی دیگر، نهضت خدایپرستان سوسیالیست را تأسیس کرد. پس از ادغام تشکل‌شان در حزب مردم ایران به دلیل تفاوت نگرش و اعتقاد به مبارزه قهرآمیز، گروهی مخفی با نام «جنبش انقلابی مردم ایران» یا «جاما» تأسیس کرد و تا آخر عمر رهبر این گروه ماند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در دولت موقت اولین وزیر بهداشت جمهوری اسلامی شد اما به دلیل اختلاف نظر با بازرگان، ۷ روز قبل از پایان این دولت استعفایش را به امام خمینی داد. وی در فهرستی از طرف جاما و چند گروه دیگر در کنار علی اصغر حاج‌سیدجواد، مسعود رجوی، حبیب‌الله پیمان و ... از حوزه انتخابیه استان تهران در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی نامزد شد که هیچ‌یک موفق به کسب رأی نشدند. سپس نامزد انتخابات ریاست جمهوری شد و با کسب ۸۹ هزار رأی، در رتبه ششم قرار گرفت. پس از آن، نامزد انتخابات مجلس شورای اسلامی شد و نامش بجز سرفهرستی لیست ۱۲ نفره جاما در تهران، در فهرست دفتر همکاری مردم با رئیس‌جمهور هم قرار گرفت و توانست در دور دوم وارد مجلس شود و پس از آن تا پایان عمر هیچ مسئولیت سیاسی نداشت.

۴. کیهان، ۱۳۵۸/۸۷، ص ۱۲

این دلهره و تردید مسئولانه موجب می‌شد اکثر مردم، آرام آرام اعتماد خود را به مجریان امر از دست بدهند. ضد انقلاب نیز که به یمن آزادی‌های بی‌حد و مرز و مسامحه دولت موقت، امکان و عرصه فعالیت گسترده داشت با تمام قوا وارد عمل شده بود.

در ۲۷ خرداد ۵۸، نهضت آزادی در بیانیه‌ای به انتقاد از دولت موقت و سیاست‌های آن پرداخت.^۱ در این بیانیه آمده بود:

نیروهای ضد انقلاب در شرایطی می‌توانند ضربه قاطعی وارد کنند که انقلاب و دولت موقت نتوانسته باشند در بیان و اجرای اهداف و وعده‌های خود، روحیه و اعتقاد و اعتماد مردم را نسبت به انقلاب حفظ کرده شور و شوق انقلابی مردم را فروزان و آنان را در حال بسیج نگه دارند.^۲

با وجود آن همه انتقاد از «طرز حکومت» بازرگان و با وجود مطالبات شدید مردم از دولت برای عملکرد قاطعانه و برخورد ضدانقلاب، بازرگان همچنان به شیوه مألوف خود، ادامه می‌داد. شیوه عمل بازرگان از روز اول به گونه‌ای بود که بسیاری از ضدانقلابیون سلطنت‌طلب در سر هوای بازگشت شاه را «تا چند ماه دیگر» می‌پروراندند؛ و بی‌تفاوت‌ها هم درباره «نماندن

۱. در این‌که چه علل و انگیزه‌هایی باعث صدور این بیانیه شد دو احتمال می‌شود داد:

یک احتمال، آن بود که جناح جوان‌تر و دارای افکار انقلابی در نهضت آزادی که طبعاً مسئولانه‌تر و انتقادی‌تر سیاست‌های دولت موقت برخورد می‌کردند، در غیاب رهبران اصلی که در کادر دولت مشغول بودند، با استفاده از فرصت به این وسیله نظرات خود را صادقانه انتشار داده‌اند. البته این بدان معنا نبود که نویسندگان و انتشاردهندگان بیانیه مذکور از اصول و خط‌مشی کلی نهضت انصراف حاصل کرده بودند.

احتمال دوم این بود که چون ناکارآمدی و ضعف‌ها و عیوب دولت موقت به قدری آشکار شده بود که انتقاد نکردن از آن‌ها به منزله عقب ماندن از تحولات سیاسی جامعه و انزوا در افکار عمومی بود، گردانندگان نهضت ضروری تشخیص دادند که برای حفظ موقعیت و وجهه سیاسی نهضت و نیز دور بودن از اتهام تعصب نسبت به دوستان خود در دولت موقت، به ذکر بعضی از انتقادات بپردازند. البته به گونه‌ای که اصطلاحاً «نه سیخ بسوزد نه کباب». در این بیانیه که به قسمت‌های مختلفی از آن استشهد خواهد شد، به روشنی مشاهده می‌شود که علی‌رغم تلاش نویسندگان آن برای ارائه دیدگاه‌های انقلابی درباره مسائل کشور، وفاداری آنان به مبانی و مواضع اصلی نهضت آزادی که برخورد‌های غیرانقلابی دولت را توجیه می‌نمود، باعث شده که تناقض‌هایی در آن بروز نماید. از یک سو مطابق مذاق انقلابیون سخن گفته شده و با ذکر بعضی واقعیات و همراهی در انتقاد، هویت انقلابی تأیید و احراز می‌شد، و از سوی دیگر، هشیارانه علل و عوامل اصلی پنهان مانده است. لذا در عین اذعان به بعضی علل واقعی، کلیت دولت موقت در نهایت تبریئه گشته و تا حد زیادی حق به آن داده شده بود.

با وجود این دوگانگی حاکم بر تحلیل‌های بیانیه مزبور، که احتمال دوم را تأیید می‌کند، بعضی اعترافات آن از نظر تاریخی سند محکمی در گزارش ماهیت و عملکرد دولت موقت محسوب می‌شود. سال‌ها بعد عزت‌الله سبحانی فاش کرد نویسنده این گونه بیانیه‌ها وی و دوستان همفکرش بوده‌اند، که چندماه پس از صدور اطلاعیه مزبور، در پاییز ۵۸ دسته‌جمعی از نهضت استعفا دادند. (ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۶۶)

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۱۰۸

این حکومت» به یقین رسیده بودند؛ و گروه‌های ضدانقلاب چپ هم با امیدواری به تحرکات خود شدت می‌بخشیدند. برای آنان بازرگان همان «کرنسکی»^۱ بود. در مرداد ۵۸، اوضاع کشور، در نتیجه ناکارآمدی دولت موقت بازرگان به چنان وخامتی رسید که امام خمینی در سخنانی هشداردهنده گفت:

اشتباهی که ما کردیم این بود که به طور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد، و دولت انقلاب و ارتش انقلاب و پاسداران انقلاب هیچ‌یک از اینها انقلابی عمل نکردند و انقلابی نبودند. اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم به طور انقلابی عمل کرده بودیم... این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد.^۲

احمد صدر حاج‌سیدجوادی، وزیر دادگستری دولت موقت، این‌گونه از موضع امام حمایت کرد:

نظر امام نسبت به اقدام و عمل انقلابی، کاملاً صحیح است. برای اینکه اگر امروز ما انقلابی عمل نکنیم، ضد انقلاب بلافاصله خودش را مستحکم خواهد کرد و بعد در موقع مقتضی، ضربت قاطعی خواهد زد. بنابراین وظیفه فرد فرد اعضای هیأت دولت است که انقلابی عمل کند. و ما در دادگستری تا آنجا که قادر باشیم، این کار را خواهیم کرد... مردم ایران با تمام وجود احساس می‌کنند که دستورات امام با یک آینده‌نگری عمیق توأم می‌باشد که بایستی انقلابی عمل کرد و نگذاشت انقلاب از مسیر اصلی خودش منحرف شود.^۳

نهضت آزادی نیز با صدور اطلاعیه‌ای ضمن تأکید بر ضرورت برخورد قاطع در دفاع از انقلاب، تأکید کرد که در برابر عملیات تحریک و توطئه «جناح‌های مخالف و دشمن صفت، با لیبرال‌بازی و سستی و نرمش‌های بی‌منطق نمی‌توان مواجه شد. با ضد انقلاب به نرمی رفتار کردن و آزادی دادن، همان و سرنوشت انقلاب را تقدیم آن کردن، همان»^۴

این موضع نهضت آزادی با رویکرد و عملکرد دولت موقت، بسیار متفاوت بود؛ و در عین حال نمونه‌ای از برخوردها و مواضع متناقض نمای نهضت آزادی بود.

بسیاری از اعضای دولت موقت نیز انقلاب بی‌بازگشت را باور نداشتند و احتمال برگشت

۱. الکساندر کرنسکی، یکی از مهمترین رهبران انقلاب ضدتزاری روسیه بود. او پس از پرنس لووف، دومین نخست‌وزیر دولت موقت روسیه انتخاب شد. سخنرانی‌های غیرهمسو با خواست عمومی و عملکرد غیرانقلابی وی موجب نارضایتی شدید مردم روسیه و زمینه‌ساز روی کار آمدن کمونیست‌ها شد.

۲. در جستجوی راه از کلام امام، همان، ص ۳۴۵. صحیفه امام، ج ۹، صص ۲۸۱ و ۲۸۲

۳. کیهان، ۱۳۵۸/۵/۲۹، ص ۸

۴. همان، ۱۳۵۸/۵/۲۸، ص ۱۰

رژیم سابق را می دادند. شهید محمدعلی رجایی نقل می کرد:

در دولت موقت هر گاه، بنا بر اخذ تصمیمی بود بلافاصله مطرح می شد که مبادا اقدامی بکنیم که در صورت تغییر رژیم و بازگشت رژیم سابق، از نظر قانونی مشکلی برایمان ایجاد شود.^۱

«دولت موقت و انقلاب» در تحلیل «نهضت»

در گزارشی از سفارت آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه آمریکا، گرایش دولت موقت به شیوه‌های رایج پیشا انقلاب، چنین توصیف شده است:

بازرگان و بسیاری از هم‌قطاران او تمایل دارند که سیاست جاری و مسائل امنیتی را در قالب‌های سیاسی رایج حل کنند.^۲

مهندس بازرگان به بهانه حفظ نظم و گردش امور، که توجیهی ظاهراً معقول و منطقی به نظر می آمد، توصیه می کرد:

نظام موجود را به هوای نظامی که هنوز جانشینش نشده و ساخته نشده بر هم نزنید.^۳

دوستان بازرگان در نهضت آزادی در خرداد ۵۸ این دیدگاه بازرگان را چنین نقد کرده بودند:

... تضاد مهم دیگر دولت با انقلاب، در تلقی دولت از انقلاب و نتیجتاً روش عمل آن است که البته خود دولت بارها گفته است این دولت، انقلابی نیست بلکه انتقالی است^۴ ... دولت برای جلوگیری از هرج و مرج و ایجاد نظم می خواهد امور را در نظم و مقرراتی به اجرا گذارد که البته کار درستی است ولی در بسیاری از جاها قوانین قدیم دست و پای انقلاب را می بندد و طبیعتاً در این حالت، اولویت با انقلاب باید باشد، ولی دولت با توجه و پایبندی به مقررات قدیم مشکلاتی برای انقلاب به وجود آورده است.^۵

در بخشی دیگر از همان بیانیه چنین آمده است:

دولت در ماه‌های گذشته به اجرای قوانین و نظریات خود در چهارچوب اداری و بوروکراسی موجود اصرار داشت و بدین سبب گاه در برابر خواست‌های انقلابی و اقتضائات انقلابی جامعه قرار می گیرد و این امر را حمل بر مخالفت انقلابیون با نظم و مدیریت می کند در حالی که

۱. نشریه عصر ما، ش ۶۰، ۱۳۷۵/۱۰/۵، ص ۵، پانویشت ۱۸

۲. اسناد لانه جاسوسی، ش ۶-۱، ص ۴۷۷

۳. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۸۶

۴. کنایه از اینکه در بینش دولت موقت «انتقالی» بودن به معنای «انقلابی» نبودن، محسوب می شد. از این رو برای توجیه ضعف خود مدام بر این نکته تأکید می ورزید.

۵. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۱۴۴

انقلاب با نظم و مدیریت مغایر نیست...^۱

بنا به تحلیل نهضت آزادی:

اکنون [در دوران دولت موقت] ما شاهدیم که یک حرکت آرام در بازگشت بورژوازی وابسته اداری به مواضع و پست‌های قدرت و نیز حرکتی در جهت بازگرداندن بورژوازی وابسته صنعتی به قدرت اقتصادی وجود دارد.^۲

همان بیانیه درباره عوامل ضعف درونی دولت موقت می‌گوید:

عوامل ضعف درونی نقش اساسی را بازی می‌کنند زیرا بین هیأت دولت و انقلاب یک نوع عدم هماهنگی و عدم تفاهم وجود دارد.^۳ شخص رئیس دولت بارها گفته‌اند دولت، انتقالی است و بر اساس قوانین موجود عمل می‌کند... مسأله بر سر این نیست که چه قوانینی را پذیرفته‌ایم. مسأله بر سر درکی است که ما از انقلاب داریم و اینکه در شرایط انقلابی جامعه که مردم یا لاقل انقلابیون که نیروهای حاکم کشورند انتظارهایی انقلابی دارند. انتقالی یا رفرمیستی عمل کردن و قالب گذشته را نگاه داشتن، خود به خود تضاد و تزاخم و ضعف پیش می‌آورد.

یک ضرورت و ویژگی کار انقلابی صرفنظر از فکر و ارزش و محتوای نوینی که دارد، سرعت و قاطعیت در عمل است... این تجربه همه انقلابات جهان است که هر وقت سرعت و قاطعیت به کار رفت پیروزی از آن انقلابیون شد و هر وقت مسامحه و آرام کاری پیش گرفته شد نتیجه به شکست انجامید. اگر دولت [موقت] در درک انقلاب و اهداف و ایدئولوژی حاکم آن با توده مردم و یا لاقل با آن بخش‌های پیشتاز و شکل بخش اندیشه انقلاب، هماهنگی داشته باشد می‌تواند حتی در ظرف همین قوانین گذشته هم تسلط خود را بر امور اجرایی حفظ کند و مانع پیشرفت انقلاب هم نشود. ولی اشکال اساسی بر این است که یک عدم اشتراک در ادراک از انقلاب وجود دارد.

به عنوان نمونه: بعضی از افراد قوه اجرائیه اعلام می‌دارند که انقلاب تمام شده و حال موقع

۱. همان، ص ۱۴۵

۲. همان، صص ۱۰۶ و ۱۰۷

۳. سیدمحمد مهدی جعفری که با عزت‌الله سبحانی و همفکرانش در نهضت آزادی، در تهیه این بیانیه مشارکت داشت، دیدگاه تهیه‌کنندگان آن را درباره نسبت دولت موقت و انقلاب، این‌گونه بیان می‌کند: «ما در آن اوضاع می‌دانستیم که دولت موقت مهندس بازرگان با انقلاب تناسبی ندارد... ما اعتقاد داشتیم که انقلاب برای خود منطبق و قانون خاصی دارد که مهندس بازرگان نمی‌توانست آنها را برآورده کند.» (همگام با آزادی، ج ۲، صص ۴۸۸ و ۴۸۹)

سازندگی است در حالی که انقلاب تمام نشده و فقط قدم اول آن برداشته شده است... اگر از دیدگاه توحیدی به مسأله بنگریم، انقلاب تا سرحد پیوستگی انسان به آستان پروردگار ادامه دارد، انقلاب امری مستمر است. کسی که مدعی تمام شدن انقلاب است می‌پندارد که انقلاب با سازندگی منافات دارد،^۱ یا انقلاب با نظم و انضباط آهین مغایر است، یا انقلاب فقط به معنای شورشگری و خرابکاری است. در حالی که انقلاب با نظم استبدادی و فاسد مخالف است. سازندگی و اصلاحات منهای انقلاب یعنی رفرمیسم، یعنی محتوایی نو ولی ضعیف را در قالب و سازمانی کهنه و پوسیده و در عین حال قدرتمند پیاده کردن...

اکنون در میان نسل جوان و مسلمان و انقلابی چنین آمادگی و بسیج انقلابی فروزانی وجود دارد. پس در شرایطی انقلابی، این روحیه و بسیج همگانی را که به ویژه در نسل جوان وجود دارد اسیر بوروکراسی طاغوتی کردن، پرنده بلندپرواز انقلاب و بسیج مردم را پای‌بند آهین زدن است...

دولت [موقت] می‌پندارد که گره مشکلات با اعلان عفو عمومی گشوده می‌شود در حالی که به موجب «خُدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» حفظ انقلاب و نهادهای آن محتاج به قاطعیت و صلابت است و یک وجه از این قاطعیت و صلابت، مجازات عوامل اصلی رژیم گذشته و مراقبت بر عوامل غیر اصلی است...

مسائل بسیار دیگری به واسطه اختلاف فهم از انقلاب بین دولت، و سازمان‌های پیشتاز انقلاب و مردم، وجود دارد. از جمله [دولت موقت] نسبت به مسأله استعمار و عملکرد آن سهل‌انگار است و آن را بسیار ناچیز می‌گیرد و به وجه ضد استبدادی انقلاب گرچه درست هم هست، خیلی تکیه می‌کند و می‌خواهد انقلاب را به همین وجه منحصر کند. از قرار، دولت، استعمار خارجی را فقط در حضور سرباز می‌بیند در حالی که چنین نیست و امروزه استعمار نوین استعمار اقتصادی و فرهنگی است...

یک نوع عدم تفاهم بین دولت [موقت] و رهبران و یا پیشتازان انقلاب وجود دارد، و امام خمینی از این جهت بیدار و هوشیار است. این دید ضعیف دولت موجب می‌شود که نسبت به آنگونه و آن دسته از عواملی که از نظر استعماری و یا رابطه با استعمار جزو انقلاب محسوب نمی‌شوند، سهل‌انگار باشد و این موجب ضعف می‌شود. زیرا وقتی که فهم و درک دولت با ملت متفاوت

۱. سیدمحمد مهدی جعفری می‌گوید: «مهندس بازرگان می‌گفت: دوران انقلاب، دوران تخریب است و بعد از پیروزی انقلاب، دوران سازندگی است... انقلاب با سازندگی در دو جهت متناقض است. ... مهندس بازرگان اساساً انقلاب را ماهیتی تخریبی و ویرانگر می‌دانست.» (همگام با آزادی، ج ۲، صص ۴۸۸ و ۴۸۹)

بود، دولت تصمیماتی می‌گیرد یا لویحی را می‌گذرانند و به اجرامی گذارد، در حالی که مردمی که در این انقلاب، خون دادند و زحماتی کشیدند و آرزو و آرمان‌هایشان طی سال‌ها در رابطه با این مسائل شکل گرفته، نمی‌توانند بپذیرند و عدم اطاعت مردم از برنامه‌ها و تصمیمات دولت، خود بزرگ‌ترین عامل ضعف دولت است. ما اعتقاد داریم که اگر عامل ضعف درونی دولت ترمیم و تصحیح شود آن عامل خارجی یعنی دخالت دیگر مراکز قدرت قابل مهار کردن یا تخفیف است.^۱

در بررسی کارنامه دولت موقت همین بیانیه نهضت آزادی، کافی و وافی به مقصود است. در این بیانیه به خوبی مشاهده می‌شود که دولت موقت چگونه به دلیل ضعف‌هایی اساسی، خواسته و یا ناخواسته، برخلاف مسیر انقلاب گام برمی‌داشت.^۲ راجع به تحلیل نهضت آزادی درباره دولت موقت، باید توجه داشت که به راحتی نمی‌شد منشأ و انگیزه‌های صدور چنین بیانیه‌ای را، عطف به خط فکری حاکم بر نهضت، شفاف و روشن دانست. در متن همین تحلیل، دوگانگی‌ها و تلاش‌هایی برای تبرئه دولت موقت و حمایت محتاطانه از مواضع آن وجود دارد.

تحلیل مزبور در تقسیم‌بندی مشکلات دولت موقت، عوامل اصلی را با توجیهاتی کمرنگ نموده و بیشتر، فشارهای بیرونی را مقصر جلوه می‌داد. در این تحلیل عوامل ضعف دولت چنین فهرست شده بود:

۱. عدم آمادگی دولت از نظر برنامه
۲. نداشتن شخصیت‌های لازم انقلابی شناخته شده
۳. جنگ زده بودن^۳ و از هم پاشیدگی کشور و مشکلات احیاء آن
۴. مشخص نشدن نیروهای انقلابی از فرصت‌طلبان

۱. اسناد نهضت آزادی، ج ۱۱، صص ۱۱۱ تا ۱۱۴

۲. یوسفی اشکوری در بیوگرافی رسمی مهندس بازرگان، انتقادات مربوط به عدم قاطعیت و انقلابی نبودن دولت موقت را این‌گونه پاسخ داده است: «... بی‌انصافی است که بگوییم بازرگان و دولت او هیچ قاطعیت نداشته و اقدامی نکرده و در مقابل ضد انقلاب (به معنای واقعی کلمه) سستی بیش از حد نشان داده است. دولت [موقت] از همان آغاز کوشید با جایگزینی تدریجی [= گام به گام!] افراد و مدیران صالح، افراد ناصالح را تصفیه و حداقل در انزوا قرار دهد... پس از احساس ضرورت‌های بیشتر و انتقادهای مردم و هشدارهای رهبری، دولت نیز اقدامات جدی‌تری صورت داد... دولت یا بیش از آن نتوانست و یا بیش از آن اعتقاد نداشت و آن را روا نمی‌دانست.» (در تکاپوی آزادی، ج ۲، صص ۲۷۲ و ۲۷۳)

۳. یک سال پیش از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، وضعیت کشور به‌گونه‌ای بود که تحلیل نهضت آزادی، از تعبیر «جنگ‌زده» برای توصیف شرایط استفاده کرده است.

۵. فقدان بینش ایدئولوژیک واحد بین رهبران که همین نکته موجب سوء تفاهم بین دولت و انقلابیون می‌شود.

این پنج عامل سبب شد که بعد از پیروزی اولیه انقلاب در حالی که ضد انقلاب زخم خورده و کینه‌توز توطئه‌های روزافزون خود را آغاز می‌کرد و مخالفین انقلاب اسلامی هم به فتنه‌انگیزی‌های خود می‌افزودند، وضعی بحرانی پیش بیاید و دولت را در متن این بحران قرار دهد.^۱

اینها همه درست، اما تنها بخشی از واقعیت بود. نهضت آزادی در بیانیه انتقادی خود آن‌چنان که باید و شاید به تفکرات حاکم بر دولت موقت نپرداخته بود. طیفی از نسل دوم نهضت که تهیه‌کننده این بیانیه بودند، بعداً در استعفانامه خود از نهضت آزادی در پاییز ۵۸، این دوگانگی را ناشی از محذورات فکری و تشکیلاتی دانستند و درباره وضعیت خود چنین اذعان نمودند:

آنها [= منتقدین دولت بازرگان] در درون نهضت [آزادی] خود را می‌خوردند و در بیرون، به توجیه کاری اعلامیه‌ها و بیانات و موضع‌گیری‌های رهبرشان می‌پرداختند، و این گذشته از تلخی دردناکش، برای اشخاص و گروه‌های خصم نهضت نیز بهانه‌های بسیاری به دست داد.^۲

مهندس عزت‌الله سبحانی، در گفتگویی در زمستان ۵۸، درباره ریشه‌یابی تهیه و انتشار تحلیل مزبور و ملاحظاتی که برای وی و دوستانش در مورد عدم تضعیف مهندس بازرگان وجود داشت، گفت:

[بعد از آزادی از زندان در پائیز ۵۷] این اختلافات در تحلیل‌ها، بررسی‌ها و موضع‌گیری‌ها تا تشکیل دولت ادامه داشت که ناشی از بینش سیاسی و جهان‌بینی رهبران بود... تفاوت این بینش که اکنون کناره‌گیری کرده است با عمل دولت را می‌توان با مراجعه به جزوه‌ای که نهضت در اردیبهشت^۳ منتشر کرد و تیپ آقای [سیدمحمد مهدی] جعفری در آن تحلیل نقش داشتند دید. کسی که تحلیل اردیبهشت نهضت [آزادی] را بخواند و با مواضع دولت مقایسه کند، متوجه این اختلاف بینش و تحلیل تاریخی خواهد شد. به هر حال این مسائل

۱. اسناد نهضت آزادی، ج ۱۱، ص ۱۰۴

۲. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۵۱۰

۳. مهندس سبحانی گفته است که این تحلیل را در اردیبهشت سال ۱۳۵۸ تهیه کرده و در «هفتاد و هشت صفحه» زیراکس شد و منتشر گردید. ولی بار دیگر با اصلاحاتی، چاپ شد و در مقیاس محدودی منتشر گردید. (نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، صص ۹۸ و ۱۰۰) متنی که در اسناد نهضت آزادی در سال ۱۳۶۲، بازنشر گردید، تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۷ را بر خود دارد و شصت و پنج صفحه است. نسخه اردیبهشت این تحلیل، که انتشار محدود درون‌گروهی داشته، در دسترس نیست.

ادامه داشت و آن موقع خروج از نهضت را مصلحت نمی‌دانستیم چون باعث تضعیف دولت آقای بازرگان می‌شد.^۱

در آن تحلیل، اشارات زیادی به «ضعف درونی» دولت موقت نیز وجود داشت ولی در موضوع تضاد با رهبری انقلاب و روحانیت، دولت موقت محق خوانده شد:

تضاد میان دولت و انقلاب به نظر می‌رسد تضادی مهم و سرنوشت‌ساز باشد. از یک طرف با توجه به مسائلی که نسبت به روحانیت گفته شد یعنی خطری که از ناحیه روند انحصارگرایانه روحانیت^۲ احساس می‌شود، ما دولت را به معنای واقعی دمکرات می‌یابیم. این یک وجه تضاد دولت و رهبری انقلاب است که به نظر نهضت آزادی در این زمینه، دولت محق است. خصلت دمکرات بودن دولت سبب می‌شود نیروهای ملی، روشنفکری و حتی برخی از نیروهای مارکسیستی آمادگی تفاهم بیشتر با دولت (قوه اجرائیه) داشته باشند...^۳

کدام مارکسیست‌ها؟ همان مارکسیست‌هایی که چند صفحه قبل، همان بیانیه درباره آنان چنین نوشته بود:

برداشت مسلمین، امروزه این است که جناح مارکسیستی در اندیشه ضایع ساختن روح اسلامی انقلاب ایران است و در این راه حتی از استتار و جبهه‌گیری ضد انقلاب در میان یا در پشت صفوف خود نیز ناراحت نیستند و استقبال هم می‌کنند.^۴

به گفته محمد مهدی جعفری، نویسنده اصلی بیانیه ۶۵ صفحه‌ای مزبور، مهندس عزت‌الله سبحانی بود. نوشته سبحانی را بعداً جعفری و دیگران اصلاح کردند و مطالبی بر آن افزودند.^۵

۱. کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳، ص ۳

۲. در آن زمان، اغلب گروه‌های سیاسی پس از ناکامی در رقابت جلب آرای افکار عمومی، و موفقیت روحانیت در کسب اعتماد اکثریت جامعه، مدعی انحصارطلبی روحانیت می‌شدند. تا هم ضعف خود را در پس این انگ زدن پنهان کنند و هم دستاویزی برای برهم زدن قواعد دموکراتیک رقابت سیاسی فراهم سازند. در شرایطی که عملکرد دولت موقت و فاصله گرفتن از آرمان‌ها و مطالبات مردم، موقعیت گروه‌هایی مانند نهضت آزادی را تضعیف کرده بود و موجب اقبال بیشتر مردم به جناح مورد حمایت روحانیان مبارز و حزب جمهوری اسلامی شده بود، نهضت آزادی نیز روحانیت را به انحصارطلبی متهم می‌ساخت. در حالی که در شرایط ماه‌های اول پس از پیروزی انقلاب، روحانیت در قیاس با سایر جریان‌های متشکل سیاسی مانند مجاهدین خلق و گروه‌های ملی‌گرا و نهضت آزادی که مناصب و امکانات دولتی را نیز عمدتاً در اختیار داشتند، از توش و توان تشکیلاتی کمتری برخوردار بود و تنها با اتکا به حمایت روزافزون مردم توانست مانع هژمونی سایر احزاب و سازمان‌ها شود.

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۱۴۴

۴. همان، ص ۱۳۰

۵. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۴۸۱

متعاقب انتشار تحلیل مزبور، مهندس بازرگان جلسه‌ای تشکیل داد. در این جلسه بحث داغی میان جناح مهندس سبحانی با او درگرفت. آقای بازرگان هم گفت که در آن بیانیه خیلی بی‌انصافی کرده‌اند و حداکثر به آن نمره ۱۲ می‌دهد.^۱

مهندس سبحانی و سیدمحمد مهدی جعفری گفته‌اند که در مورد محتوای تحلیل مزبور و نقد دولت موقت، «مرحوم طالقانی با ما هم‌نظر بود.»^۲

پانزده سال بعد، در سال ۷۳، مهندس سبحانی، در سخنرانی شب هفتم درگذشت بازرگان بر سر مقبره وی، در باب ناهماهنگی دولت موقت با مقتضیات انقلاب چنین گفت:

بعد از پیروزی انقلاب و از بدو پیدایش دولت انقلاب، تا پایان دولت موقت، دو خط فکری در جریان انقلاب ایران وجود داشت... یکی گرایش به سمت سرعت و تشدید و تسریع انقلاب و دیگری به سمت تعقل، تأمل و سنگر به سنگر پیش رفتن... آن جماعتی که آن زمان می‌گفتند و حالا هم می‌گویند که دولت بازرگان با مقتضیات انقلاب هماهنگ نیست، آنها بودند که طرفدار تسریع و تشدید انقلاب بودند.^۳

این دوگانه‌سازی سبحانی درباره «تعقل» و «تشدید انقلاب»، با واقعیات مطابق نبود. انقلابیون پیرو امام در سال ۵۸، که آن زمان خود سبحانی هم می‌کوشید در آن طیف تعریف شود، تعمیق و تثبیت سریع انقلاب را همراه با تعقل و قاطعیت توأمان می‌خواستند و اصولاً تعارض با دولت موقت، تعارض دو نوع عقلانیت بود: «عقلانیت محافظه‌کار نابهنگام و نابه‌جا» در برابر «عقلانیت انقلابی به‌هنگام و به‌جا».

عزت‌الله سبحانی، در فضای عاطفی فوت مهندس بازرگان و پیچیدگی فضای سیاسی دولت دوم آقای هاشمی، گویی برای جبران مافات در حق مرشد سیاسی خویش، اصرار داشت اثبات کند:

پس این ایراد دوم که می‌گویند بازرگان با مقتضیات انقلاب هماهنگ نبود، لذا به کنار رفت، وارد نیست.^۴

۱. همان، صص ۴۹۴ و ۴۹۵. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۹۹

۲. آیت‌الله طالقانی در جلسه شورای انقلاب مورخ ۵۸/۲/۶ گفته بود: «نمی‌توانم نه از دولت، نه شخص مهندس بازرگان و نه از شورای انقلاب دفاع کنم. فقط از امام خمینی دفاع می‌کنم.» (صورت مذاکرات شورای انقلاب، ص ۱۵۹)

۳. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۶۶. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۴۹۵ (مشابه مضمون سخن نقل شده توسط سبحانی، جعفری گفته است که آیت‌الله طالقانی «در جمع بندی ... حق را به ما داد. البته در برخی جاها هم به مهندس [بازرگان] حق می‌داد.»)

۴. همان، ص ۱۳۹

۵. همان، ص ۱۴۱

سحابی در موارد دیگری نیز داوری‌های خود را درباره مهندس بازرگان و دولت موقت تغییر داده است.^۱

عزت‌الله سحابی در مصاحبه‌ای به سال ۱۳۷۴، تغییر عقیده خود را درباره بازرگان توجیه می‌کند اما در عین حال اذعان می‌کند که به دولت موقت «خیلی نقد وارد است.» او می‌گوید: در آن مقطع، خود من جزو آن دسته بودم که اعتقاد داشتند دولت موقت به خصوص شخص بازرگان، انقلاب را درک نکرده‌اند... جزو جناح منتقدین دولت موقت بودیم... ولیکن بعدها... در عمل به این رسیدم که حرف مهندس بازرگان درست بود... به دولت موقت خیلی نقد وارد است ولی... دیگران که اصلاً چیزی سرشان نمی‌شد، مگر برنامه داشتند؟^۲

دکتر کاظم سامی، وزیر بهداری دولت موقت، در استعفانامه آبان ۵۸ خود درباره ضعف‌های دولت موقت چنین نوشت:

به جای آن که دولت به عنوان موتور انقلاب مردم را به جلو ببرد، خود به وسیله فشار مردم به طور نامنظم به جلو رانده شد... تسلیم شدن به دستگاه اداری سابق و کار کردن با همان عناصر ساواکی گذشته که هنوز هم ادامه دارد... همچنین عدم تجانس در هیأت وزیران و عدم هماهنگی در برنامه‌های وزارتخانه‌ها در کل با اهداف انقلاب و... بی‌توجهی به نقش سیاست‌های خارجی و عمیق آنها، [موجب می‌شود] ضد انقلاب رشد کند.^۳

دکتر حبیب‌الله پیمان، در سال ۱۳۷۷ هنوز بر تحلیل خود و همفکرانش درباره دولت موقت استوار مانده بود. وی در مصاحبه‌ای گفت:

ما معتقد بودیم که وظیفه دولت موقت تنها انتقال قدرت از رژیم قبلی به دولت جدید نیست، بلکه باید به خواسته‌های جامعه انقلابی، پاسخ می‌داد... اگر جامعه از مسیر رفورم (اصلاحات) به آن شرایط رسیده بود، اقدام دولت موقت، قابل قبول بود، اما مردم انقلاب

۱. از جمله در یک ادعای غیرقابل اثبات و نادرست گفت: «من الآن این را می‌گویم که اگر دولت موقت بازرگان، ادامه پیدا می‌کرد، امروز ما در وضعیت خیلی بهتری بودیم.» (در *تکاپوی آزادی*، ج ۲، ص ۳۲۴) در حالی که تحلیل واقع‌بینانه آن زمان و اکنون، اثبات می‌کند که اگر آن دولت با آن ماهیت و ترکیب و رویکرد، باقی مانده بود، چیزی مانند کودتای ۲۸ مرداد و شکست انقلاب ملت ایران رخ می‌داد، و یک رژیم مستبد و خشن آمریکایی، دوباره بر ایران مسلط می‌شد.

۲. همان، صص ۱۶۶ و ۱۶۸

۳. وی در پایان استعفانامه خود نوشته بود: «به عنوان یک سرباز معتقد و مؤمن به انقلاب و رهبری به همراه دیگر همفکرانم... گوش به فرمان امام خواهیم بود.»

۴. کیهان، ۱۳۶۷/۱۰/۲۰، ص ۱۲. اطلاعات، ۱۳۶۷/۹/۲۹، ص ۶

کرده بودند، و انقلاب، مسائل خاص خود را دارد... دولت موقت باید قاطع عمل می کرد...^۱
 مهندس لطف‌الله میثمی از پیوستگان اولیه نهضت آزادی، در مصاحبه‌ای در مهر ۱۳۵۸ دیدگاه خود و همفکرانش را درباره دولت موقت، گفت:

عملکرد ضعیف دولت [موقت]، واقعیتی است غیر قابل انکار و این ضعف، ناشی از یک روحیه رفورمیستی است که بر دولت حاکم می‌باشد... دولت بازرگان جوابگوی نیازهای مردم و روحیه انقلابی‌شان نیست... برداشت دولت از انقلاب به خاطر ماهیت طبقاتی آن است... این دولت به خاطر تفکرات رفورمیستی حاکم بر آن نمی‌تواند در خدمت طبقات مستضعف قرار گیرد.^۲
 آیت‌الله منتظری نیز در نماز جمعه چهارم آبان ۵۸ خطاب به دولت موقت گفت:
 انقلاب باید در تمام شئون پیاده شود و دولت و مردم و همه گروه‌ها، انقلابی عمل کنند. در ادارات هنوز از انقلاب نشانی نیست... دولت باید این قبیل اشخاصی را که در جهت انقلاب نیستند از ادارات تصفیه کند...^۳

شهید بهشتی نیز پس از سقوط بازرگان در مصاحبه‌ای چنین گفت:

... آقای مهندس بازرگان از دوستان خیلی قدیم من هستند... ولی خط فکری‌شان را در مورد سیاست انقلابی ایران، از اول هم خطی که با ما بخواند، نمی‌یافتم، و ما از همان اول حس می‌کردیم که نقطه نظرهایمان مختلف است. منتها با توجه به اینکه اینها یاران و دوستان انقلاب بوده‌اند و خدماتی داشته‌اند، ما ترجیح می‌دادیم که با وجود این اختلاف نظرها، همکاری داشته باشیم... ولی نقطه نظرشان را در جهت این انقلاب، هم از پیش، نمی‌یافتم و روز به روز این نظر قوی‌تر می‌شد، چه در جهت مسائل داخلی انقلاب و چه در مورد مسائل خارجی انقلاب... ما معتقد بودیم که در داخل مملکت، باید خارج از این فرم بوروکراتیک عمل کرد. آقای مهندس بازرگان عجیب تکیه داشتند روی اینکه همه کارها را ببرند توی همین کانال‌های بوروکراتیک و به همین دلیل خیلی ضربه خوردیم... ما معتقدیم که این ملت، امروز به کارهای ضربتی و بنیادی احتیاج دارد. ما معتقدیم که همانطور که در خور انقلاب است... باید الآن، به مردم کمک کرد... آقایان [دولت موقت] اینطور فکر نمی‌کردند و فکر می‌کردند که حالا ما در یک شرایطی قرار داریم که می‌توانیم ملت را معطل کنیم.^۴

۱. هفته‌نامه توانا، ش ۲۰، ۴/۲۸/۱۳۷۷، ص ۷. نقل در: تکاپوی آزادی، ج ۲، صص ۲۵۶ و ۲۵۷

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۷/۲، ص ۷

۳. همان، ۱۳۵۸/۸/۵، ص ۵

۴. بهشتی اسطورهای بر جاودانه تاریخ، بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱، صص ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸

کردستان؛ «ادعاهای بی اساس»

عملکرد دولت موقت در برابر جنایات و فجایعی که ضد انقلاب و گروه‌های «دمکرات» و «کومله» در کردستان به بار آوردند برای همگان سؤال‌برانگیز و ناراحت‌کننده بود.

پس از سقوط دولت موقت، مهندس بازرگان و نهضت آزادی بارها از عملکرد دولت موقت درباره کردستان دفاع کرده‌اند. به گفته آنان هرچه که درباره مسئولیت دولت موقت و عملکرد بد او در پدید آمدن اوضاع وخیم کردستان گفته شده و می‌شود، «ادعاهای بی‌اساس»^۱ بوده است.

مهندس سحابی درباره نقطه شروع حوادث کردستان چنین گفته است:

درست از همان روز ۲۲ بهمن ۵۷، که رژیم [شاه] سرنگون شد، احزاب دموکرات و کومله که در زمان رژیم پیشین سرکوب شده بودند، به همراه سایر گروه‌های چپ، در کردستان قیام کردند. آنها حرکت خود را استقلال‌طلبی و خودمختاری کردها، و ما آن را تجزیه‌طلبی می‌نامیدیم. آنها در روز ۲۳ بهمن ۵۷، پادگان مهاباد را تسخیر کردند و از آن نقطه بر سایر نقاط کردستان و آذربایجان غربی مسلط شدند... در ایام نوروز ۵۸، در کردستان جنگ تمام‌عیاری برپا شد. پس از تصرف پادگان‌ها، ارتش به مقابله با آنها برخاسته بود. و به دلیل این وضعیت، هیأتی مرکب از آقایان طالقانی، بهشتی، هاشمی و بنی‌صدر از سوی شورای انقلاب برای بررسی و حل مسأله به کردستان عزیمت کردند. آنان در میان رگبار گلوله وارد سنندج شده و با مقامات کرد مذاکراتی را آغاز کردند. ولی علی‌رغم توافقاتی که به عمل آمده، جنگ ادامه یافته و آتش‌بس به وقوع نپیوست.^۲

به گفته مهندس عزت‌الله سحابی، عضو هیأت ویژه سه نفره اعزامی دولت موقت به کردستان، عبدالرحمن قاسملو، دبیرکل حزب دمکرات، در مذاکره (اوایل ۵۸) می‌گوید: «ما در کردستان

۱. نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ص ۷۲

۲. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۸۳

خودمختاری داریم، فقط باید دولت ایران آن را به رسمیت بشناسد و گرنه کردستان آتش می‌گیرد.^۱

اتخاذ راه حل سیاسی

امام خمینی از ابتدا تأکید داشت: «حساب مردم شریف کردستان از اشرار جداست»، اما برخورد قاطع و شدید با شورشیان مسلح جدایی طلب و برقراری سریع امنیت را از دولت و قوای نظامی مطالبه می‌نمود.

اما نهضت آزادی معتقد به راه حل سیاسی بود زیرا به عقیده نهضت آزادی، راه حل نظامی به دلایل «خطر انسجام زودرس ارتش، سابقه برخورد نظامی حکومت شاه با مردم کردستان که به حیثیت جمهوری اسلامی لطمه می‌زد و امکان توطئه جنگ مسلحانه و شورشگری درازمدت» صحیح نبود.^۲

استدلال نهضت آزادی مطلقاً درست نبود. فتنه چپ در کردستان در ابتدای امر با یک نیروی نظامی قاطع و مؤمن قابل سرکوب بود. «انسجام ارتش» هم کاری بود که باید هر چه زودتر انجام می‌شد. عجیب است که یک گروه «ملی» مذهبی، انسجام ارتش کشور را «خطر» تلقی کند. ارتشی که خائنانش به مجازات رسیده و یا در انتظار مجازات بودند و بدنه مؤمن آن هم به انقلاب اسلامی پیوسته و با آن همکاری می‌کرد و حتی در همان ابتدای امر در قضایای کردستان قهرمانانه ظاهر شده بود، انسجامش چه خطری داشت؟ جنگ کردستان، میراث شوم دیدگاه نادرست نهضت آزادی و عملکرد بد دولت موقت بود.^۳

همچنین روشن است که در آن زمان، سرکوب چپی‌ها و ساواکی‌ها و تجزیه طلب‌ها و سلطنت طلب‌های مسلح، به معنای درگیری با «مردم» نبود که حیثیت جمهوری اسلامی را به خطر بیندازد. اساساً خواست مردم از دولت همین بود. تحلیل نهضت آزادی، تأیید ضمنی این تبلیغ نادرست بود که ضد انقلاب در کردستان از پشتیبانی مردمی برخوردار بوده است.

انقلاب اسلامی در بیشتر شهرهای بزرگ کردستان طرفدار داشت. در اولین انتخابات شورای شهر سنندج، که پس از درگیری‌های فروردین ۵۸ انجام شد، با وجود فضای هراسناکی که کومله و دمکرات و چریک‌های فدایی درست کرده بودند، گروه اسلامی اکثریت را حائز

۱. فراز و فرود جنبش کردی، حمیدرضا جلائی پور، لوح فکر، ۱۳۸۵، ص ۸۲

۲. نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، صص ۷۲ تا ۷۶

۳. مرحوم مهندس بازرگان در یک اقدام بسیار نامناسب و غلط، سپهبد شهید ولی‌الله قرنی را که فرمان سرکوبی قاطع ضدانقلاب تجزیه طلب را به پادگان سنندج داده بود، برکنار کرد و با این کار خود موجب دلسردی ارتشینی که در همان روزهای اول انقلاب به دفاع از تمامیت کشور برخاسته بودند و نیز تضعیف روحیه آنان و تقویت مواضع ضدانقلابیون را فراهم کرد.

شد. وقتی گروه‌های چپ و کومله و دمکرات بر منطقه‌ای مسلط می‌شدند، اولین کارشان ارباب و ارباب و ترساندن مسلمانان و وفاداران به انقلاب بود؛ کاری که بعدها داعشی‌ها در مناطق تحت تسلط خود برای زهر چشم گرفتن از مردم می‌کردند. در اثر جنایات گروه‌های چپ بسیاری از مسلمانان کردستان، آواره شده به شهرهای دیگر کوچ کردند و یا مجبور به سکوت شدند و در نتیجه در اثر عملکرد نادرست دولت موقت پایگاه مردمی انقلاب اسلامی در کردستان تضعیف شد.

نادرستی خطر سومی که نهضت آزادی در نفی شیوه نظامی به آن استناد کرده، یعنی امکان توطئه جنگ مسلحانه و شورشگری درازمدت، روشن‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد. بر اثر روش مذاکره محافظه‌کارانه دولت موقت، ضدانقلاب در کردستان امیدوار شد، طرفداران انقلاب مایوس و ناامید شدند، و در نتیجه کار به جنگ و شورشگری درازمدت کشید؛ آن هم جنگی که سال‌ها طول کشید و چه بسا در صورت تداوم شیوه مورد تأیید نهضت آزادی طولانی‌تر، گسترده‌تر و هم ریشه‌دارتر می‌گشت.

اعترافات و اعتراضات «نهضت»

به هنگام اوج ماجرای کردستان، دوستان دولت موقت در نهضت آزادی، بعد از سخنرانی کوبنده امام در انتقاد از انقلابی عمل نکردن دولت، بیانیه‌ای در مورد حوادث کردستان انتشار دادند. این بیانیه را می‌توان تلاش برای حفظ اعتبار سیاسی، با توجه به رفتار غیرقابل قبول دولت موقت در بحران‌ها و مشکلات جاری، و یا ناشی از تضاد درون‌گروهی نهضت آزادی دانست. قسمت‌هایی از این بیانیه^۱ که در اواخر مرداد ۵۸ انتشار یافت، چنین است:

حوادث پاوه و سنندج و موضع‌گیری قاطع امام در مورد آنها و به طور کلی امور جاری کشور و انقلاب، مسائل عمده‌ای را در رابطه با نظام حاکم مطرح کرده است... ضد انقلاب رانمی‌توان تنها استعمار خارجی و بیگانگان دانست... ضد انقلاب داخلی، هم اصالتاً برای دفاع از منافع خود، و هم و کالتاً در مقام یاری و دستیاری استعمار و امپریالیسم - که متحد طبیعی اوست - عمل می‌کند. اما ضد انقلاب دیگری هم هست که از رگ گردن به انقلاب ما نزدیکتر است. این ضد انقلاب در درون رفتار غیرانقلابی و سکون و سکوت ما و عدم تعهد ما در برابر انقلاب قرار دارد و این شیوه رفتار، زمینه را برای عمل ضد انقلابی‌ها فراهم می‌کند و بدینسان به صورت

۱. این بیانیه با عنوان «دولت موقت انقلاب، نه دولت موقت انقلابی» در روزنامه کیهان منتشر شد. (۵۸/۶/۳، ص ۱۰)

متحد طبیعی آنها درمی آید.

ما، همانطور که بارها امام گفته است، انقلاب را انسان که باید و شاید جدی نگرفتیم و در هیچ زمینه‌ای انقلابی عمل نکردیم. ما می‌بایست قاطعیت به خرج می‌دادیم، مرز میان انقلاب و ضد انقلاب و به تبع آن انقلابی و غیرانقلابی و ضد انقلابی را معین می‌کردیم. ضد انقلابی‌ها را شدیداً می‌کوبیدیم... موقع و موضع عمل «شریعت سمحۃ سهله» را که جامعه مؤمنان به انقلاب و مکتب و شریعت است، با محیط و جوّی که ضد انقلاب در آن بیداد می‌کند، یکی گرفتیم و در جایی که به خاطر بسط و توسعه «قسط و عدل» و «رحمت» و «مغفرت» باید شدت عمل به خرج می‌دادیم، عفو و رحمت را در حق ضد انقلاب توصیه کردیم، و در واقع ثابت کردیم که شایستگی همراهی با محمد[ص] رسول خدا و قدرت تشخیص آنان را نداریم که مشمول وصف «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ» شویم، و در مقابل، آگاه یا ناآگاه در حق خودی‌ها با حذف و طرد آنها و یا میدان دادن به این طرز کار و محدود کردن رابطه‌ها به روابط دوستی و آشنایی و رعایت اتیکت و داشتن تشریفات دیپلماتیک، بی‌عدالتی پیشه کردیم. عنوان کردن عفو در هنگامی که هنوز چهره‌های ضد انقلابی و حتی غیرانقلابی به صراحت و دقت شناخته نشده بودند، و موضعگیری در برابر ضد انقلاب، قرار و قاعده مشخصی نیافته بود، یک عمل غیرانقلابی بود. واقعیت‌های تاریخی را که در متن زمان معین و مکان و موقعیت خاص جریان یافته و قرار پذیرفته‌اند، با واقع‌نگاری اشتباه کردیم و بر اساس این طرز تلقی غلط، شیوه رفتار پیامبر را در فتح مکه، یعنی سالیانی دراز پس از استقرار جامعه اسلامی و بدون داشتن دشمنی خارجی همچون استعمارگران شرق و امپریالیست‌های غرب، با شیوه رفتاری یکی دانستیم و در اجرای آن پافشاری کردیم که، بلافاصله ما در صبح انقلابی می‌بایست در پیش می‌گرفتیم!... دولت پیوسته تنها بر جنبه ضد استبدادی مبارزه تأکید دارد و بورژوازی وابسته اداری را خطری جدی تلقی نمی‌کند. روشن است که این برداشت که با استناد به دستاوردهای تاریخی و استقرار جامعه اسلامی، شیوه‌های «رفرمیستی» را تبلیغ می‌کرد، اندک اندک مسئولان امر و سازمان اداری را از مردم انقلابی جدا ساخت...^۲

در ادامه بیانیه مزبور آمده بود:

امام به دلیل پیروی از اصول و آشنایی به روحیه مردم، در سخت‌گیری نسبت به ضد انقلاب

۱. این قسمت از بیانیه در حقیقت «اقرار به گناه» و «تصحیح مواضع» و مطالبی بود که تحت عنوان «دیگر یگانه باشیم» در نشریه نهضت آزادی بعد از پیروزی انقلاب به چاپ رسید. در صفحات پیشین اشاره‌ای به محتوای آن مقاله شد.

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۱۹۳ تا ۱۹۶

پافشاری می کند، اما دولت و شورای انقلاب، کار را به عفو می کشانند.^۱

آنگاه به عدم قاطعیت دولت موقت چنین اشاره شده است:

اگر دولت به جای تهدید کردن به استعفا- در امور جزئی- و هدر دادن وقت و نیروی امام در حل و فصل مسائل «فورمیستی» و شکلی، به مسائل جدی کلی توجه می کرد، و در خصوص آنها، در کنار امام قرار می گرفت و با قاطعیت عمل می کرد، کار ما پس از شش ماه به اینجا نمی رسید که درباره انقلاب نیاز به طرح چنین حقایق تلخی باشد.

به هر حال مسلم است که این راه و رسم نه قابل دوام است و نه قابل توجیه یا دفاع و تأیید، و اگر دولت نخواهد به لوازم و مقتضیات انقلاب عمل کند، موضع انقلاب ما، هر روز بیشتر از روز پیش تضعیف می شود و روحیه و تحرک انقلابی مردم به تحلیل می رود و ضد انقلاب زمینه عمل گسترده تری پیدا می کند... این روزها پاوه و سندیج میدان عملیات ضد انقلاب است...

در این لحظات تاریخی که به گفته امام یک ساعت تأخیر نیز مسئولیت آور و قابل مؤاخذه است، یکی از دوراه در برابر ما گشوده است: یا آنکه دولت به لوازم و مقتضیات انقلاب با آگاهی تمام عمل کند و اصولاً جهت کار خود را متوجه قطب انقلاب گرداند، از نوعی لجبازی^۲ که در کارهای وی مشهود است دست بردارد، و به کسب پرستیژ در محافل بین المللی توجه نداشته باشد و از اتهامات مطبوعات غربی نهراسد، و از اقدامات ضروری انقلابی دریغ نورزد...^۳

مدتی بعد مهندس بازرگان در اواخر مهر ۵۸، در مصاحبه با فالانچی درباره وقایع کردستان،

گفت:

... آنها بودند که اول به ما حمله کردند. ما می خواستیم که با آنان به توافق برسیم. با وجود اینکه با رادیکال های افراطی طرف بودیم، گفتیم بگذاریم هر طور که دلشان می خواهد باشند. بگذارید هر چه را که میل دارند انتخاب کنند. وقتی شروع کردند از خودمختاری صحبت کردن، آن را هم قبول کردیم و اصرار کردیم که استاندار کردستان باید کرد باشد و سربازان کردستان، کرد باشند. ادارات کردستان توسط کردها اداره شوند... حمله به پادگان ها... توسط افسران کرد و با اسلحه انجام می گرفت. سنگرهای مختلف در هر دهکده، در هر شهر ایجاد کردند و سران نیروهای انتظامی را کشتند و بدین ترتیب یک شورش تبدیل به یک جنگ گردید که حتی

۱. همان، ص ۱۹۷

۲. لجبازی صفتی است که مهندس بازرگان در میان دوستانش به آن مشهور بود. احتمالاً نویسندگان بیانیه در اینجا شخص بازرگان را مورد نظر داشته اند.

۳. همان، صص ۱۹۸ و ۱۹۹

اسلحه آن هم از کشورهای خارج می‌رسید. حقیقت و واقعیت آنچه در کردستان گذشت هرگز گفته نشده و توضیح داده نشده که چرا مجبور شدیم مداخله [نظامی] کنیم، چون که در اتحاد ملی ما خللی وارد نگردد. خودمختاری تنها نمی‌خواستند، می‌خواستند از ایران جدا شوند و جزء ایران نباشند و می‌توانست بدتر از اینهم شود، موفق شدیم که مواضع آنها را با حداقل تلفات جانی در هم بشکنیم. باید به شما بگویم که تعداد کشته‌شدگان ما چه نظامی و چه پاسدار بیش از شورشیان کرد بوده است. و اما در مورد محاکمه‌شدگان دادگاه انقلاب و اعدام آنها باید گفت آنان کسانی بودند که سربازان و مردم عادی را کشته بودند، حتی در بیمارستان‌ها.^۱

کارنامه شورشگران تجزیه‌طلب کردستان در کشتار و ترور فجیع نیروهای نظامی و اداری و اعضای نهادهای انقلابی مانند جهاد سازندگی، کمیته‌های انقلاب و سپاه پاسداران انقلاب که بسیار وحشیانه و به قصد افزایش رعب و وحشت و جلوگیری از حضور بیشتر نیروهای داوطلب مردمی در کردستان بود، سیاه‌تر از آن است که در این مجال بتوان حتی اندکی از آن را بیان کرد.^۲ تنها برای تقریب ذهن می‌توان جنایات تروریست‌های داعش در عراق و سوریه را مثال زد و شباهت شگفت جنایات آن «چپ‌ها و کمونیست‌های مترقی!» را با این «اسلام‌گرایان! افراطی» یادآوری کرد.

سرگذشت کردستان پس از انقلاب، قصه قصور و تقصیر دولت موقت است. مهدی کروبی، نماینده مجلس و رئیس بنیاد شهید، در سخنان پیش از خطبه‌های نماز جمعه ۶۱/۷/۱۶ خطاب به رهبران نهضت آزادی می‌گوید:

مگر شما نبودید که کردستان را از دست دادید؟ مگر شما نبودید که به جلال برادر عزالدین گمراه در اسفند ۵۷ اسلحه دادید و آنها روز بعد به پادگان سنندج حمله کردند؟ مگر شما نبودید که در مقابل درخواست مرحوم قرنی مبنی بر جلوگیری و سرکوبی ضد انقلابیون در کردستان، پاسخ منفی دادید و نگذاشتید او کار کند. و وقتی او مانع از سقوط پادگان سنندج شد، از او انتقاد نموده و ایشان را به همین جرم که در مقابل ضد انقلابیون مقاومت کرده بود، از کار برکنار کردید؟^۳...

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۷/۲۲، صص ۴ و ۵

۲. ر.ک. گزارش وقایع کردستان توسط شهید دکتر مصطفی چمران: روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۸/۲۳، ص ۱۰. ۱۳۵۸/۸/۲۴، ص ۱۰.

۱۴. ۱۳۵۸/۸/۲۶، ص ۱۰. ۱۳۵۸/۸/۲۷، ص ۱۰. و کتاب «کردستان» به قلم آن شهید.

۳. آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۶۳ گفت: «خیانت‌های این لیبرال‌ها در کردستان برای همیشه در صفحات تاریخ خواهد ماند... مرحوم قرنی که آدم قاطعی بود... عزل کردند، به این دلیل که در آنجا از خود قاطعیت نشان داده است. بعد هم برای جبران این قاطعیت با کمال تعجب دیدیم که یک استاندار توده‌ای را در [همان] جایی منصوب کردند که کمونیست‌ها و

آیا مسئولیت خون بچه مسلمان‌هایی که در آنجا شهید شدند تا توانستند سندج را آزاد کنند، به عهده شما نیست؟ آیا مسئول خون مسلمان‌هایی نظیر شبلی‌ها که از خانواده‌های برادران اهل تسنن [بودند و] در زیر شکنجه توسط گروهک‌ها به شهادت رسیدند، شما نیستید؟^۱

گروه مهندس لطف‌الله میثمی در تحلیل خود از وقایع کردستان، در شهریور ۵۹ چنین نوشت: لیبرال‌ها نیز همان‌گونه که از آغاز انقلاب نشان داده‌اند، خواهان درگیری بوده‌اند. آنها در دولت موقت علی‌رغم اطلاع از حمل مقادیر زیادی اسلحه برای کردستان، هیچ‌گاه در صدد جلوگیری و یا افشای آن برنیامده‌اند و حتی در قبال جریاناتی از قبیل اشغال پادگان مهاباد، خیلی منفعل برخورد کردند. آنها در این درگیری‌ها، تثبیت خود و تضعیف خط امام را می‌جویند، چرا که آرامش در آن منطقه، نیروهای مکتبی را متوجه لیبرال‌ها و سازش‌هایشان با آمریکا، خواهد کرد. در صورتی که در جو تناقض و ایجاد فضای [ضد تجزیه‌طلبی و ضد کمونیستی، لیبرال‌ها و موضع ضد انقلابی آنها به فراموشی سپرده می‌شود. آنها خواهان حل مسأله کردستان نیستند، چرا که درد مکتبی نداشته و فقط حفظ قدرت و بقا خود را می‌جویند.^۲

مهندس سبحانی، رویکرد دولت موقت در کردستان را، در مصاحبه‌ای در سال ۸۲، «لیبرال بازی» توصیف کرد و گفت:

دولت موقت در همان اول انقلاب، روی این اصل که «حالا مردم همیشه سرکوب شده‌اند و استبداد بوده، گفت: ما باید آزاد کنیم، اختیار استان‌ها را بدهیم دست خودشان... این دیگر واقعاً خیلی لیبرال‌بازی بود، که به اصطلاح، مراعات خطرهای موجود را نکنیم... این طور نیست که یک ملت بتواند آزاد آزاد باشد. بگوئید مسئولین بیاید خودتان استاندار انتخاب کنید... هزار دست خارجی و جاسوس هست. گروه‌هایی کینه‌توز و برانداز هستند. وقتی شما آزادی را یک باره بدهی، اینها فعال می‌شوند... در این شرایط که دولت مرکزی ما این قدر غیرمقتدر است، صحبت از گرایش‌های قومی یا دامن زدن به حقوق قومیت‌ها، موجب رشد گرایش‌های جدایی‌طلبانه می‌شود. هر وقت دولت ضعیف بوده، کردستان منفجر شده... در دوره دولت موقت، منفجر شد... به خاطر گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی داخل این قومیت‌هاست. ولی خود قوم این طور نیست... دیگر اینکه دست خارجی‌ها در کار است.^۳

چپی‌ها در آنجا برای راضی کردن اربابانشان آشوب و خونریزی به پا کرده بودند. (روزنامه اطلاعات، ۱۳۶۳/۱۱/۱۰، ص ۳)

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۷/۱۷، ص ۵

۲. اطلاعات، ۱۳۵۹/۶/۱، ص ۶

۳. نشریه چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، فروردین ۱۳۸۲، صص ۷۰ و ۷۱

انتصاب‌های دولت موقت

موضوع انتصابات دولت موقت چه در سطح وزراء و استانداران و چه در سطح پائین‌تر، از اولین روزهایی که دولت مهندس بازرگان به روی کار آمد، مطرح و بحث‌برانگیز بود. امام در اولین انتقادات خود نسبت به دولت موقت، به این مسأله نیز اشاره‌ای گذرا کرد:

البته بعضی انتصابات، انتصابات اشتباه بوده است که عمداً نبوده است، دولت عمداً خلاف نمی‌کند.^۱

بنیانگذار جمهوری اسلامی مکرراً در سخنان خود بر ضرورت انتخاب افراد صالح برای مسئولیت‌های اجرایی تأکید می‌ورزید. محور اصلی این صلاحیت بر حسن سابقه و عقاید، استوار بود. مهندس بازرگان مدعی است در انتصابات خود این معیارها را در نظر می‌گرفت. وی گفته است که با توافق شورای انقلاب، چهار شرط را برای انتخاب وزراء مد نظر قرار می‌داد. این چهار شرط عبارت بودند از:

۱. مسلمان عامل به فرایض^۲. سابقه مبارزاتی مشخص و عدم همکاری سیاسی و تبلیغاتی با نظام

شاهنشاهی^۳. حسن شهرت و شایستگی اخلاقی و اجتماعی^۴. سابقه و آشنایی و صلاحیت

اداری و فنی در وظیفه ارجاعی.^۲

اکتفا کردن به آشنایان و دوستان در حلقه‌ای محدود،^۳ اولین دولت پس از انقلاب را نامحبوب و ناکارآمد ساخت. ترکیب هیأت دولت ائتلافی مهندس بازرگان، نشان می‌داد که به جز شرط چهارم، سه شرط اول برای برخی از مهم‌ترین وزرای انتخابی کابینه، یا رعایت نشده بود و یا به حداقل اکتفا شده بود. بلکه با نگاهی به اعضای دولت موقت مشاهده می‌شود که همفکری افراد بر مبنای روابط با «نهضت آزادی و جبهه ملی» بر شروط چهارگانه

۱. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر هفتم، ص ۲۵. صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۷۵

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۳۰

۳. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۴/۱۴، ص ۱۱

ترجیح داشته است.

این واقعیت، به تعبیر مهندس عزت‌الله سبحانی این گونه بیان شده است:
 ... روی همین بدبینی [به جوانان انقلابی]، اول که [مهندس بازرگان] روی کار آمد، سعی کرد بر سر همه سازمان‌ها [ی دولت موقت] یک عده از آدم‌های قدیمی و مسن نهضت آزادی، جبهه ملی و غیره را بگذارد.^۱

آیت‌الله خامنه‌ای در تیرماه ۵۸ طی مصاحبه‌ای تأکید کرد که «موارد زیادی» از انتصابات دولت موقت، «شایسته» نبوده و ایشان نظرات خود را با دولت موقت در میان گذاشته که «در پاره‌ای از این انتصابات تجدیدنظر بشود، گاهی هم ترتیب اثر داده‌اند و گاهی هم نشده...»^۲

سیدمحمد مهدی جعفری به نقل از مهندس بازرگان گفته است:
 امام خمینی فقط یک توصیه به من کرده‌اند و گفته‌اند هر کسی را می‌خواهی به عنوان وزیر یا معاون انتخاب بکن اما دو شرط داشته باشد: یکی اینکه عامل به احکام باشد، دوم اینکه سابقه سوئی در نظام گذشته نداشته باشد. دست مرا در دیگر موارد باز گذاشته است.^۳

«چهره»های دولت موقت

اولین وزیر امور خارجه دولت موقت، دکتر کریم سنجابی، دبیرکل جبهه ملی، بود.
 سیدمحمد مهدی جعفری گفته است که جناح چپ نهضت آزادی، که مهندس سبحانی و خود او افراد شاخص آن بودند، از ابتدا نسبت به انتصاب سنجابی انتقاد داشت:
 آقای سنجابی را با تمام احترامی که به عنوان دبیرکل جبهه ملی و یک فرد مبارز و ایران‌دوست برایش قائل بودیم، اما می‌دانستیم که وزارت امور خارجه جای مناسبی برای ایشان نیست و نمی‌تواند آن طور که انقلاب می‌خواست، آنجا را انقلابی اداره کند... تحلیل ما درست بود و دکتر سنجابی نتوانست در آن مجموعه دوام بیاورد و استعفا کرد.^۴

یکی دیگر از «چهره»های دولت موقت، عباس امیرانتظام بود. امیرانتظام معاون نخست‌وزیر بود. چند روز بعد از پیروزی انقلاب، در اوایل اسفند، بازرگان او را به سخنگویی دولت

۱. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۷۲

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۴/۶، ص ۷

۳. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۴۳۸

۴. همان، ص ۴۴۲

انقلاب هم منصوب کرد؛ و امیرانتظام شد معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت. او حتی در میان دوستان مهندس بازرگان و در نهضت آزادی مخالفان بسیار داشت. خود امیرانتظام در خاطراتش نوشته است:

یک روز صبح که در جلسه ساعت شش و نیم نخست‌وزیر شرکت داشتم، نخست‌وزیر خطاب به من گفت که از امروز علاوه بر سمت معاونت نخست‌وزیر شما را به عنوان سخنگوی دولت منصوب می‌کنم. پس از اتمام سخنان نخست‌وزیر، هاشم صباغیان از جا بلند شد و بدون هیچ حرفی اتاق نخست‌وزیر را ترک و در را به شدت به هم زد. نخست‌وزیر پرسید: چرا صباغیان چنین رفتاری کرد؟! گفتم: نمی‌دانم.^۱

مهندس سبحانی درباره مخالفت شورای انقلاب و سایرین با انتصاب امیرانتظام چنین گفته است:

[در شورای انقلاب] من شاهد گفتگو و نارضایتی آقایان بهشتی و مطهری از سخنگو بودن آقای عباس امیرانتظام در دولت موقت بودم. علاوه بر آقایان روحانی، بعضی از دوستان خود ما همچون آقای مهندس معین‌فر و مهندس کتیرایی هم از حضور ایشان در دولت ناراضی بودند. من هم که از سابق آقای امیرانتظام را می‌شناختم نسبت به حضور ایشان در دولت و سخنگویی‌شان معترض بودم... دکتر یزدی هم ... به این انتخاب ناراضی بود.^۲

عباس امیرانتظام، سخنگو و اولین چهره جنجالی دولت

عباس روافیان [امیرانتظام] متولد ۱۳۱۱، از سال ۱۳۲۹ دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران بود، همراه استادش مهندس بازرگان، در سال ۳۲ به عضویت نهضت مقاومت ملی درآمد و در کنار حسن نزیه، ابراهیم یزدی و مهدی بازرگان و تنی چند، عضو کمیته اجرایی شد. امیرانتظام در آذر ۱۳۳۲ مقارن با سفر نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، به ایران نامه اعتراض آمیز نهضت مقاومت ملی را با نظر مهندس بازرگان از طریق ریچارد کاتم، کارمند ارشد سفارت آمریکا و عضو سیا، به مقامات آمریکایی رساند. ارتباط امیرانتظام با کاتم تا پیش از خروج کاتم از ایران در سال ۳۷، ادامه یافت.

درباره کاتم، در فصل «نهضت مقاومت ملی» اطلاعات و نکاتی ذکر شد. به تصریح مارک جی گازیوروسکی پژوهشگر آمریکایی مرتبط با سیا:

۱. آن سوی اتهام، ص ۲۴

۲. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۴۵

[ریچارد] کاتم از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۸ [۱۳۳۲ تا ۱۳۳۷] با عنوان مأمور سیا در ایران فعالیت می‌کرد و به طرفداری از مصدق و جنبش ملی شدن نفت شهرت داشت.^۱

نویسنده سایت بی‌بی‌سی هم اذعان کرده است:

... کاتم در دهه ۱۹۵۰ میلادی مأمور مخفی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) بوده است. مارک گازیوروسکی... می‌گوید که یکی از اولین مأموریت‌های کاتم جوان، فعالیت‌های تبلیغاتی در پشت صحنه کودتای ۲۸ مرداد علیه مصدق و هوادارانش در حزب توده بود... با وجود نقشی که خودش در کودتای ۲۸ مرداد داشت، آن را «اشتباه استراتژیک بزرگ» می‌خواند و با فعالان جبهه ملی و نهضت آزادی معاشرت داشت... گری سیک، دستیار زیگنیو برژینسکی (مشاور امنیت ملی کارتر)، که با ریچارد کاتم در تماس بود... می‌گوید: «کاتم عمیقاً به طرفداران مصدق باور داشت و معتقد بود که مسیر آینده ایران، مسیر آنهاست.»^۲

جیمز بیل نیز در کتاب شیر و عقاب از ریچارد کاتم به عنوان کسی که «میان دولت آمریکا و میانه‌روهای ایران نقش واسطه را ایفا می‌کرد»، نام برده است و می‌نویسد:

رابطه کاتم با جبهه ملی به دهه ۱۹۵۰ بازمی‌گشت. او به شدت از به وجود آمدن یک حکومت لیبرال در ایران پس از انقلاب، طرفداری می‌کرد... اعتقاد آمریکا به میانه‌روها موجب شد که دولت، سیاست محتاطانه پشتیبانی از میانه‌روها را در پیش گیرد و بر تماس خود با نخبگان سیاست نو، که پایگاه استواری نداشتند و بلافاصله پس از دوران پهلوی به روی کار آمده بودند، بیفزاید... [مقامات آمریکایی] تصمیم گرفتند هر اندازه که میسر باشد، تماس‌های خود را با ایرانیان افزایش دهند. آنها در صدد برآمدند تا با نخبگان سیاسی دولت بازرگان، مستقیماً تماس برقرار کنند. این تماس‌ها از طرف رهبران میانه‌روی ایران با اشتیاق روبرو شد... بعضی از مقامات دولت انقلاب نظیر عباس امیرانظام، به لیاقت و کارآیی اطلاعاتی آمریکا معتقد بودند...^۳

نویسنده مزبور که به نقش کاتم به عنوان مشاور تأثیرگذار وزارت خارجه آمریکا در دوران انقلاب، اشاره کرده است، دربارهٔ توجه و تمرکز دولت آمریکا بر «میانه‌روهای» غرب‌گرا، چنین می‌نویسد:

۱. فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۳۷، بهار ۸۵، ص ۱۹۳

۲. ریچارد کاتم؛ حلقه اتصال آمریکا با انقلاب ایران، کامبیز فتاحی، وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳/۱۱/۱۳۹۳

۳. عقاب و شیر، صص ۳۷۷ و ۳۷۸

آنها کسانی بودند که دیدگاه‌های لیبرال‌شان با فلسفه سیاسی آمریکا مطابقت داشت. چرا که از لحاظ فرهنگی و سیاسی با آنها احساس مشترک داشتند. بیشتر این افراد به زبان انگلیسی آشنا بوده و تحصیلات خود را در آمریکا و یا دست کم در اروپا گذرانده بودند. سوای سه نمونه روشن اولیه (بختیار، بازرگان، بنی‌صدر) بقیه آنها افرادی چون: عباس امیرانتظام، ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده، هدایت‌الله متین‌دفتری، ناصر میناچی، حسن نزیه و شخصیت‌های قدیمی جبهه ملی چون یدالله سحابی و کریم سنجابی بودند... ایالات متحده با این افراد رابطه مستقیم برقرار کرده بود...^۱

در گزارش بی‌بی‌سی درباره سوابق عضویت کاتم در سیا و در ارتباطش با امیرانتظام آمده است:

در آن روزها سازمان نوپای سیا هنوز شهرت مخوف جهانی خود را کسب نکرده بود، بنابراین لیبرال‌هایی چون کاتم که مقابله با کمونیسم را وظیفه میهنی می‌دانستند به این سازمان ملحق می‌شدند... او ناسیونالیسم در ایران را به عنوان موضوع پایان‌نامه [دکتری] انتخاب کرد... به ایران رفت... کاتم در تابستان ۱۹۵۲ [۱۳۳۱] به آمریکا بازمی‌گردد و یک سال بعد... در سن ۲۸ سالگی رسماً به عنوان مأمور مخفی به استخدام سیا درآمد... سه سال بعد... ریچارد کاتم برای مأموریتی دو ساله به تهران اعزام شد... مأموریت کاتم جوان در تهران، زیر نظر گرفتن مخالفان شاه به ویژه در نهضت مقاومت ملی بوده است. او از جمله با دانشجوی جوانی به نام عباس امیرانتظام در تماس بود... عباس امیرانتظام هنوز کاتم را خوب به خاطر دارد... می‌گوید: «جوانی بود بسیار گشاده‌رو و در تماس گرفتن راحت، بدون اینکه از خودش دبدبه و کبکبه‌ای بگذارد، تماس می‌گرفت...»^۲

امیرانتظام نیز خود سابقه آشنایی و ارتباط خود با کاتم را این‌گونه شرح داده است:

من که در دوران دانشکده فنی افتخار شاگردی مهندس بازرگان را داشتم و با افکار و فعالیت‌های سیاسی ایشان آشنا شده بودم، در مسیر مبارزات سیاسی نیز جزو شاگردان ایشان در آمدم و از همان ابتدای شروع فعالیت نهضت مقاومت ملی... به عضویت هیأت اجرایی

۱. همان، صص ۳۷۵ و ۳۷۶

۲. در بیوگرافی رسمی ریچارد کاتم که به قلم دختر و دو تن از همکاران دانشگاهی‌اش، پس از درگذشت کاتم منتشر شده است، تصریح شده که دوران مأموریت او در تهران بین ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۸ [۱۳۳۲ تا ۱۳۳۷] بوده است و به نظر می‌رسد، گزارش بی‌بی‌سی در مورد زمان حضور کاتم در ایران، چندان دقیق و صحیح نیست. (PS: Political Science and Politics, Vol 31, No. 1 (Mar.1998), p.83)

۳. وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳/۱۱/۱۳۹۳

نهیست مقاومت [درآمد] و مسئول اداره دانشگاه تهران شدم... در سفری که جانسون^۱ برای دیداری به ایران آمده بود کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران تصمیم گرفت نامه اعتراضیه به جانسون [نیکسون] بدهد... من داوطلب دادن نامه شدم و نامه را از طریق سفارت آمریکا و شخصی به نام ریچارد کاتم به جانسون [نیکسون] دادم... آقای کاتم پیشنهاد کرد چنانچه نهضت مقاومت ملی ایران اجازه دهد هر چند وقت یک بار من او را بینم و مطالبی که دارم به او بدهم. پیشنهاد او را به اطلاع کمیته مرکزی نهضت مقاومت رساندم و کمیته تصویب کرد که در صورت ضرورت او را بینم. درست به خاطر ندارم ولی مجموعاً شاید چند بار پس از دادن نامه جانسون [نیکسون]، آقای کاتم را دیدم و اعتراضات مجدد نهضت مقاومت ملی ایران را از طریق او به دولت آمریکا اطلاع دادم. آقای کاتم پس از مدتی از سفارت آمریکا و وزارت امور خارجه آمریکا استعفا داد و از ایران رفت.^۲

مهندس بازرگان، در بهمن ۵۸، در مقاله‌ای بدون آنکه به نام کاتم و یا سمت رسمی وی در سفارت آمریکا اشاره کند، دلیل برقراری این ارتباط را این گونه توضیح داد:

نهضت مقاومت ملی ایران به وسیله دو نفر از اعضای خود (آقای امیرانتظام و مرحوم رحیم عطایی) با یک جوان دانشجوی آمریکایی ارتباط منظم داشت که به بررسی و بحث روی مسائل سیاسی می‌پرداختند... هر قدر تماس و تبادل نظر پیش می‌رفت جوان آمریکایی تفاهم و تمایل بیشتر نسبت به حقوق پایمال شده مردم ایران پیدا می‌کرد و در پایان مأموریت خود نیز کتابی به نام *ناسیونالیسم در ایران* تألیف نمود.^۳

مهندس بازرگان هم، توضیح نداده بود که چرا بایستی نهضت مقاومت با یک جوان دانشجوی آمریکایی «ارتباط منظم» برقرار کند و دو تن از مسئولان اصلی تشکیلات خود را به این کار مشغول بدارد تا در نهایت، به تألیف کتاب نامبرده یاری برسانند. اما بازرگان که در آن زمان و در آن مقاله می‌کوشید صریحاً به نام و مأموریت دولتی کاتم اشاره نکند، از «پایان مأموریت» وی سخن گفته بود که برای خواننده این سؤال را پیش می‌آورد که یک جوان دانشجوی آمریکایی چه «مأموریتی» داشته است.

یک سال بعد، در اسفند ۵۹، مهندس بازرگان به عنوان شاهد در دادگاه امیرانتظام، توضیح

۱. امیرانتظام در اینجا به اشتباه نوشته است جانسون، زیرا جانسون، معاون کندی، در شهریور ۴۱ به ایران آمد که در آن زمان کاتم در ایران نبود. ولی در آذر ۳۲ نیکسون، معاون آیزنهاور، به ایران سفر کرد که همزمان با مأموریت ریچارد کاتم در ایران بود.

۲. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۱۸، ص ۱۴

۳. همان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۰، ص ۱۰

بیشتری می‌دهد و با ذکر نام دانشجوی مزبور چنین گفت:

شما اسم «کاتم» را بردید. این آقا در دوران نهضت مقاومت ملی، آن موقع که ما علیه کودتا تشکیلات مخفیانه درست کرده بودیم و آقای امیرانتظام در آن موقع دانشجو بودند، ایشان [=امیرانتظام] مسئول ارتباط بین ما و خارجی‌ها بودند... ارتباط با خارجی همیشه به معنای خیانت و جاسوسی نیست... به هر حال یادم نیست که چگونه با ایشان آشنا شدیم. کاتم آن موقع دانشجو بود. آنها رسمشان این است که دانشجویان سالهای آخر را مأموریت می‌دهند که هم، مطالعه کنند و هم، کاری انجام دهند... یادم نیست که چگونه با هم آشنا شدیم، او ما را پیدا کرد یا ما او را پیدا کردیم... ایشان [امیرانتظام] رابط ما با کاتم بود.^۱

امیرانتظام در همین اوان به پاریس و سپس به سانفرانسیسکو در آمریکا رفت و در دانشگاه برکلی فوق لیسانس مهندسی محاسبات ساختمان گرفت. پس از بازگشت به ایران، او در سال ۱۳۴۹ شرکت مهندسی مشاور تدبیر صنعت را تأسیس کرد و به گفته مهندس سبحانی از فعالیت‌های سیاسی تا آستانه انقلاب، کناره‌گیری نمود. اما ارتباط وی با ریچارد کاتم تا پیروزی انقلاب همچنان ادامه داشت. در اسناد لانه جاسوسی آمده است که امیرانتظام قبل از پیروزی انقلاب از وی استفسار می‌کند که با سفارت آمریکا در تهران در تماس باشد و کاتم هم او را به این کار تشویق می‌کند.

ریچارد کاتم، که در آمریکا شغل دوم و علنی‌اش استادی دانشگاه پیتسبورگ بود، «به طور مستمر به واشنگتن می‌رفت و نظراتش درباره ایران را با مقامات وزارت خارجه در میان می‌گذاشت.»^۲ به گزارش وبگاه بی‌بی‌سی با اوج گرفتن انقلاب در ایران، «ریچارد کاتم با [داشتن] دوستانی چون مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده، یکی از اولین رابطنان وزارت خارجه آمریکا» با فعالان سیاسی ایران شد.^۳

امیرانتظام در سال ۵۸، ارتباطش را با کاتم در دوران انقلاب به این ترتیب شرح داده است:

اواخر آذرماه یا اوایل دیماه ۱۳۵۷ بود که آقای کاتم پس از رفتن به پاریس و احتمالاً

۱. روزنامه میزان، ۱۳۵۹/۱۲/۲۷، ص ۴

۲. از ریچارد کاتم که بعدها به عنوان استاد و محقق دانشگاه پیتسبورگ شهرت یافت، علاوه بر کتاب *ناسیونالیسم در ایران*، مقاله‌ای تحت عنوان *ایالات متحده آمریکا، ایران و جنگ سرد*، از او در ایران منتشر شده است. کاتم از کارشناسان مهم روابط آمریکا و ایران محسوب می‌شد. وی یک دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در اواخر سال ۱۹۹۷ در سن ۷۲ سالگی درگذشت.

۳. وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

۴. همان.

ملاقات با حضرت آیت‌الله امام خمینی به تهران آمد و من از طریق سازمان دفاع از حقوق بشر مطلع شدم... جلسه خواهد داشت. مرا هم به این جلسه دعوت کردند. افرادی که در این جلسه حضور داشتند عبارت بودند از: آقای دکتر میناچی وزیر ارشاد ملی، آقای دکتر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، آقای مهندس بنافتی، آقای ریچارد کاتم و آقای استمپل و شخص من. موضوع مورد مذاکره، عدم حمایت دولت آمریکا از شاه و دولت وقت ایران بود. پس از ختم جلسه آقای کاتم آقای استمپل را به من معرفی کرد.^۱

در آن زمان برای سفارت آمریکا، امیرانتظام منبع جدید نهضت آزادی محسوب می‌شد که از طریق کاتم با او ارتباط مستقیم پیدا کرد. سولیوان، سفیر آمریکا، در نوزدهم دی ۵۷، گزارش اولین ملاقات مسئول سیاسی سفارت با امیرانتظام را به وزارت خارجه آمریکا ارسال کرد و در آن چنین نوشت:

منبع جدید نهضت آزادی می‌گوید: نهضت آزادی با دولت بختیار مقابله و رقابت نخواهد کرد، و سعی خواهد کرد که رفتن شاه هر چقدر ممکن باشد آرام صورت گیرد.^۲
پیش از آن در نامه وزارت خارجه آمریکا خطاب به سفارت تهران آمده بود:
امیرانتظام به کاتم گفت که می‌خواهد با سفارت در تماس باشد. کاتم ظاهرأ او را در این جهت تشویق کرده است.^۳

ملاقات علنی کاتم با امام خمینی در پاریس با عنوان استاد دانشگاه، با وساطت دکتر ابراهیم یزدی ترتیب داده شده بود. یزدی در خاطرات خود گفته است: «من شخصاً کاتم را از مدت‌ها قبل می‌شناختم».^۴

دکتر صادق طباطبایی در مورد ملاقات مزبور چنین نوشته است:

ریچارد کاتم سیاستمدار برجسته و کهن سال آمریکایی در دوران کودتای سیا علیه دکتر مصدق در سال ۱۳۳۲، کارمند سفارت آمریکا در ایران بود. در دولت کارتر هر چند از مشاوران سیاست خارجی آمریکا بود ولی مقام رسمی نداشت. با قرار قبلی از طریق دکتر یزدی به دیدن امام آمد. امام در این دیدار ضمن برشمردن جنایات شاه و حمایت‌های بی‌دریغ آمریکا از [دولت] ایران، صریحاً اعلام کردند که ملت ما دولت آمریکا را مستقیماً عامل اصلی

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۰، ص ۱۰

۲. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، کتاب اول، ص ۴۹۶

۳. همان، ص ۴۹۴

۴. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۳، ص ۳۱۸

جنایات ضد بشری شاه می‌داند.^۱

ارتباط قدیمی و پایدار نهضت آزادی با ریچارد کاتم به گونه‌ای بود که در نامه مورخ ۱۶ خرداد ۵۷ سفارت آمریکا به هنری پرکت مسئول میز ایران وزارت خارجه، با شگفتی از آن یاد شده است:

برای ما بسیار جالب است که ریچارد کاتم، همان طور که چند نفر از ما فکر کرده بود، هنوز رابط عمده نهضت آزادی در آمریکا است و آنها [رهبران نهضت آزادی] هم مایل بودند که حتی در مراحل اولیه مذاکره، بر این موضوع صحه بگذارند.^۲

به نوشته گازیوروسکی، در دوران انقلاب، «امیرانتظام احتمالاً بیشترین میزان تماس را با آمریکایی‌ها داشته [است].»^۳

علاوه بر کاتم، در همان سال ۱۳۳۲، امیرانتظام با یک مأمور دیگر سیا در سفارت آمریکا به نام جورج کیو (George Cave) آشنایی و ارتباط پیدا می‌کند. جرج کیو در اسناد لانه جاسوسی همان فردی است که با نام مستعار آدلسیک، بعد از عزیمت کاتم به آمریکا، مسئولیت ارتباط با امیرانتظام را بر عهده داشته است. حتی پس از انتصاب امیرانتظام به سفارت در کشورهای اسکانندیناوی، به اذعان خود امیرانتظام، حداقل «دو بار آقای استمپل و آقای ژرژ گیو با اجازه قبلی آقای نخست‌وزیر و وزیر خارجه به سوئد آمدند... که گزارشات محرمانه را برای جلب توجه دولت موقت در اختیار قرار می‌دادند.»^۴

آیا می‌توان پذیرفت که به قول امیرانتظام، به دلیل «تراکم کارها»ی مقامات رسمی در داخل ایران، دو مأمور قدیمی و برجسته سیا در سفارت آمریکا در تهران برای تبادل اطلاعات رسمی با دولت ایران به سوئد سفر کنند. این نوع روابط و ملاقات‌ها، اگر قانونی و مشروع بود، چرا در داخل خاک ایران و با مقامات ارشد دولت موقت انجام نمی‌شد؟

به نظر می‌رسد علت واقعی سفر آن دو به سوئد و ملاقات مستقل با امیرانتظام، چیزی فراتر از روابط رسمی و دیپلماتیک بین دو دولت بوده باشد. به نوشته گازیوروسکی:

اوایل مرداد [۱۳۵۸] امیرانتظام به سمت سفیر ایران در کشورهای اسکانندیناوی منصوب شد و از ایران رفت. مأموریت اصلی او در این سمت، ادامه دادن تماس‌هایش با مقام‌های

۱. خاطرات سیاسی اجتماعی، دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، نشر عروج، ۱۳۹۴، ص ۱۲۸

۲. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، کتاب سوم، ص ۱۰۹

۳. وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳۹۱/۱۰/۲۶، گزارش مذاکره پنهانی. نشریه اندیشه پویا، ش ۵، دی و بهمن ۱۳۹۱، ص ۶۱، مذاکرات پنهان.

۴. روزنامه میزان، ۱۳۶۰/۱/۱۱، ص ۱۰

آمریکایی بود، کاری که بیرون ایران راحت تر می توانست انجام دهد.^۱
 وبگاه بی بی سی، جرج کیو را این گونه معرفی کرده است:

مأمور کهنه کار سیا که به فارسی هم تسلط داشت... در دوران حکومت شاه سال ها به عنوان دیپلمات در تهران فعالیت داشت و بسیاری از مخالفان ملی گرای شاه را از نزدیک می شناخت... در آمریکا از جرج کیو به عنوان یکی از باتجربه ترین و مطلع ترین مأموران فارسی زبان سیا یاد می شود...^۲ یک بار بین سال های ۱۳۳۷-۱۳۴۲^۳ و بار دیگر بین سال های ۱۳۵۲-۱۳۵۵ به عنوان دیپلمات سفارت آمریکا در تهران کار می کرد... او در دوران مأموریت اول خود با مخالفان شاه در نهضت مقاومت ملی از جمله مهدی بازرگان، حسن نزیه و عباس امیرانتظام آشنا شده بود. آقای کیو می گوید که وظیفه اش جمع آوری اطلاعات و زیر نظر گرفتن گروه بازرگان بود... او می افزاید: «انتظام را خوب می شناختم. حسن نزیه را هم می شناختم. سال ۱۹۶۱ (۱۳۳۹ شمسی) یزدی می خواست برای مطالعه پزشکی به آمریکا سفر کند، در میهمانی خداحافظی اش بودم.» کیو می گوید با ابراهیم یزدی به اندازه عباس امیرانتظام یا حسن نزیه، آشنا نبوده... او می گوید: «من تحت تأثیر انتظام قرار گرفته بودم. خیلی باهوش بود. بلندپروازی های سیاسی داشت. وقتی که برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت، تماس ماقطع شد.»^۴

جیمز بیل، در مورد کیو چنین نوشته است:

رابط اصلی آمریکا با او یک مأمور سیا به نام جرج و. کیو بود که بعدها در سال های ۸۶-۱۹۸۵ (۶۵-۱۳۶۴) در ماجرای ایران- کنترا نقشی اساسی یافت... اطلاعات او در مورد ایران، اگر نه فوق العاده، ولی به طور کلی رضایت بخش به حساب می آمد... از سوی ایران، امیرانتظام کوشش بیشتری برای ایجاد تماس بین آمریکا و دولت بازرگان نمود... بررسی سوابق امر نشان می دهد که امیرانتظام مشوق برقراری رابطه بین ایران و آمریکا بوده است.^۵
 مهندس بازرگان در ۲۳ بهمن ۵۷ امیرانتظام را به سمت معاون اداری نخست وزیر و سرپرست نخست وزیری منصوب کرد و چند روز بعد مسئولیت سخنگویی دولت را نیز به

۱. نشریه/اندیشه پویا، ش ۵، دی و بهمن ۱۳۹۱، ص ۶۲، مقاله مارک گازیوروسکی.

۲. جرج کیو بعدها در سال ۱۳۶۵، در ماجرای مک فالرین نقش مهمی ایفا کرد.

۳. بی بی سی اشاره نکرده است که اولین مأموریت جرج کیو، در زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بوده است. (تایم، ۲۲ دسامبر ۱۹۸۶)

۴. وقتی سیا از تدارکات جنگی صدام به دولت انقلابی اطلاعات می رساند، کامبیز فتاحی، وبگاه بی بی سی فارسی، ۱۳۹۳/۱۱/۲۱

۵. شیر و عقاب، ص ۳۹۱

وی داد. عبدالعلی بازرگان در مورد مخالفت «اکثریت همکاران» بازرگان با انتصاب امیرانتظام به معاونت نخست‌وزیری، می‌نویسد:

«ابداً به انتقاد اکثریت آشنایان اعتنا نکرد.»^۱

سیدمحمد مهدی جعفری، عضو شورای مرکزی نهضت آزادی در سال ۵۸، دیدگاه خود و جمع همفکر با مهندس سحابی درباره امیرانتظام را چنین توضیح داده است:

آقای امیرانتظام که سخنگوی دولت بود، سخت مورد انتقاد ما بود. ایشان مسائل ابتدایی اسلامی و مکتبی را نمی‌دانست... ما از مهندس بازرگان انتقاد کردیم و گفتیم: شما چرا چنین کسی را به عنوان سخنگوی دولت تعیین کرده‌اید؟ سخنگوی دولت، کیست؟ چه سابقه‌ای در مبارزه دارد؟

مهندس بازرگان در یک سخنرانی تلویزیونی گفت: من به آقای دکتر یزدی و آقای امیرانتظام از آن جهت احترام می‌گذارم که از نهضت مقاومت ملی با ما بوده‌اند و بسیار هم فداکاری کرده‌اند.

ما پس از این سخنرانی آقای دکتر یزدی را دیدیم. گفتیم: شما با این حرف موافقید؟ آیا واقعاً کار امیرانتظام، هم‌سنگ شماست؟

دکتر یزدی که ملاحظه مهندس بازرگان را می‌کرد، جوابی نداد.

امیرانتظام در نهضت مقاومت ملی بود و در اوایل تشکیل نهضت آزادی هم عضو بود. اما بعداً به آمریکارفت و کار خاصی هم تا انقلاب نکرده بود.

پس از مشورت با آیت‌الله طالقانی ما بار دیگر بیانیه‌ای در نقد عملکرد امیرانتظام با امضای نهضت آزادی ایران صادر کردیم و در آن گفتیم که آقای امیرانتظام اولاً با دکتر یزدی هم‌سنگ نیست و ثانیاً در نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی ایران فعالیت چندانی نداشته و در حال حاضر نیز اصلاً فرد مناسبی برای سخنگویی دولت انقلاب نمی‌باشد.

به دنبال فشار ما مهندس بازرگان ناچار شد امیرانتظام را از معاونت نخست‌وزیری بردارد و به عنوان سفیر ایران در سوئد تعیین کند... جلسه تودیع با امیرانتظام... آمد و به من سلام کرد، جواب سلامش را ندادم... در سوئد نیز ایشان همان تشریفات دوره سلطنتی را اجرا کرده [بود]... به دکتر یزدی گفتیم: چرا این کار را کردید؟ شما اصلاً نباید چنین فردی را سفیر کشوری اسلامی و انقلابی می‌کردید؟ ... ما به هر حال با دولت مهندس بازرگان بر سر آقای

امیرانتظام توافقی نداشتیم.^۱

امیرانتظام، خود گفته است:

بارها دکتر ابراهیم یزدی به من گفت که اگر او نخست‌وزیر بود، هرگز مرا برای همکاری در هیأت دولت موقت دعوت به کار نمی‌کرد. تنها دلیلی که من از حرف‌های او درک کردم، این بود که من در نظر او مسلمان غیرمذهبی بودم و شباهتی با اکثریت اعضای مذهبی هیأت دولت نداشتیم.^۲

در حالی که دوستان مهندس بازرگان و عده‌ای از سران نهضت آزادی، از همان ابتدا، از بابت انتصاب امیرانتظام، سخت به بازرگان اعتراض داشتند، مهندس بازرگان در خاطراتش و بعدها از اواخر دهه هفتاد به بعد برخی اشخاص مانند دکتر یزدی نیز، لبه تیز حمله را به سمت روحانیون شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی چرخانده‌اند و مدعی شده‌اند که برای کارشکنی در امور دولت موقت، آنان به امیرانتظام و برخی دیگر از منصوبان مهندس بازرگان، انتقاد و اعتراض داشته‌اند و جو منفی را دامن می‌زدند.

البته شخصیت و عملکرد امیرانتظام و برخی اظهارات و مواضع مغایر با اصول و ضروریات انقلاب، موجب می‌شد که از جناح‌های گوناگون سیاسی و ایدئولوژیک، با انگیزه‌ها و اهداف متفاوت، از امیرانتظام انتقاد شود.

آیت‌الله خامنه‌ای طی سخنانی در تابستان ۵۹ درباره امیرانتظام چنین گفت:

خود من و همچنین برادران دیگر در شورای انقلاب، چندین بار به آقای بازرگان اعتراض کردیم. گفتیم: امیرانتظام مورد سوءظن بعضی‌هاست، درباره او حرف‌هایی هست. در اینکه با بختیار رفیق صمیمی بوده، شکی نیست. ایشان مناسب نیست معاون شما باشد. آقای بازرگان با کمال اوقات تلخی می‌گفتند مسأله معاونین نخست‌وزیر به شورای انقلاب ربطی ندارد.^۳

بنا به گفته آیت‌الله خامنه‌ای، سرانجام امام خمینی به مهندس بازرگان پیام فرستاد که امیرانتظام از سمت معاونت نخست‌وزیر برکنار شود.^۴

نهضت آزادی عضویت امیرانتظام در این گروه را تکذیب کرد:

بدین وسیله به اطلاع عموم ملت ایران می‌رساند که آقای مهندس امیرانتظام تنها به هنگام

۱. همگام با آزادی، ج ۲، صص ۴۹۸ و ۴۹۹

۲. آن سوی اتهام، ج ۱، ص ۳۹

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۱۲/۲۵، ص ۱۰

۴. همان، ۱۳۵۹/۱۲/۲۶، ص ۱۰

تأسیس نهیضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ به مدت ۳ ماه با این حزب همکاری داشته است و از آن پس، چه در داخل و چه در خارج از کشور، هیچ‌گونه فعالیتی در نهیضت آزادی ایران نداشته است و نهیضت در برابر سخنان و نظرات و اعمال وی مسئولیتی ندارد.^۱

امیرانتظام در خاطرات خود، اطلاعیه رسمی نهیضت آزادی را، اطلاعیه‌ای بدون امضا نامیده و درباره نحوه صدور آن چنین نوشته است:

این اطلاعیه بدون امضا ضربه‌ای بود برای دولت موقت، چرا که مطالب آن مبین اختلاف و دودستگی در نهیضت آزادی بود. نخست‌وزیر و دکتر یدالله سحابی - وزیر امور انقلاب - و سایر مسئولان و اداره کنندگان نهیضت آزادی نمی‌دانستند که این اطلاعیه توسط چه کسی و به چه دلیل داده شده است... به ذهنم رسید که مهندس سحابی این اطلاعیه را منتشر کرده است... سؤال کردم که چرا این کار را کردی؟! ایشان جواب داد: مگر تو عضو حزب بودی؟... دکتر یدالله سحابی هنگامی که دانست این اطلاعیه توسط چه کسی تنظیم شده بسیار ناراحت شد.^۲

در خاطرات مهندس سحابی، در این باره چنین آمده است:

یکی از مسائلی که آن روزها بر سر زبان‌ها بود و بحث ایجاد می‌کرد، حضور آقای مهندس امیرانتظام در دولت موقت و به عنوان سخنگوی دولت بود. این امر موجب اعتراض و دلخوری و حساسیت تعداد زیادی از دوستان شده بود... ایشان را از فعالان و مبارزان علیه رژیم شاه نمی‌دانستند... مرحوم طالقانی هم نسبت به این امر حساس شده بود... در جلسه‌ای که در منزل فریدون، برادرم، با حضور مرحوم طالقانی و مرحوم قطب‌زاده و تعداد دیگری از دوستان نهیضتی خارج از کشور و سایر اعضای نهیضت در داخل، به غیر از اعضای دولت، تشکیل شد، درباره سوابق آقای امیرانتظام بحث شد... در آن روز ما اعلامیه‌ای دادیم... این کار باعث گله‌گذاری و دلخوری ایشان شد و می‌گفت این کار شما بی‌انصافی بود...

در شرایط انقلابی آن روز شنیده می‌شد که بیشتر کسانی که با آنان برخورد می‌کردیم نسبت به حضور و صحبت‌های آقای امیرانتظام موضع مخالف داشتند، حتی از درون خود دولت موقت می‌شنیدیم... لکن خود مهندس بازرگان از او جانبداری می‌نمود.^۳

چند روز پس از اعلامیه مذکور، مهندس بازرگان در پیام رادیو تلویزیونی خود، از امیرانتظام

حمایت کرد:

۱. همان، ص ۸. اسناد نهیضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۷۷

۲. آن سوی اتهام، ج ۱، صص ۳۰ و ۳۱

۳. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، صص ۹۷ و ۹۸

... مدتی است که مطالبی درباره آقایان همکاران مستقیم و درجه اول من، آقایان معاونین نخست وزیر راه انداخته‌اند. من به طور صریح می‌گویم افراد شناخته شده‌ای مطمئن تر و مناسب تر و پاک تر از این سه نفر یعنی دکتر یزدی، مهندس صباغیان و مهندس امیرانتظام، من اگر پیدا کرده بودم، آنها را به عنوان معاونت در نخست‌وزیری می‌آوردم. [اینان] بسیار هم فداکاری می‌کنند، و با دو تا از آنها از زمان نهضت مقاومت همکاری داشتیم و ... هم زندگی کردیم.^۱ با این حال، بیش از یک سال بعد، در آذرماه ۱۳۵۹، هنگامی که نهضت مستقیماً تحت مدیریت بازرگان قرار داشت، با صدور اطلاعیه رسمی دیگری، اعلامیه قبلی «هیأت اجرایی وقت نهضت» تأیید شد و مجدداً مضمین آن تکرار شد.^۲ به نظر می‌رسید با افزایش مشکلات و دردهای امیرانتظام، نهضت آزادی یار دیرین خود را رها کرده بود و نمی‌خواست هزینه تصمیم و موضع دبیرکل در این مورد به پای تشکیلات گذارده شود.

به رغم آن که امام خمینی و جمع زیادی از اعضای شورای انقلاب و دولت موقت، و حتی خود نهضت آزادی، در مورد برکناری امیرانتظام به مهندس بازرگان توصیه و تأکید داشتند، وی اقدامی نکرد تا آن که امیرانتظام شخصاً از نخست‌وزیر تقاضای خروج از دولت کرد. در خاطرات امیرانتظام چنین آمده است:

من مدتی مقاومت کردم... مشکلاتی را که برای من به وجود می‌آوردند با مشکلات آقای ابراهیم یزدی و هاشم صباغیان فرق داشت، چون آنها وابسته به جناح روحانیون بودند، در حالی که من از دیدگاه آنان غیرمتشرع قلمداد می‌شدم. بنابراین مجبور شدم مشکل را با شخص نخست‌وزیر مطرح کنم و از ایشان بخواهم که اجازه دهد از دولت خارج شوم. آقای بازرگان به من تکلیف نمود که در حل مشکلات خارج از کشور به ایشان کمک کنم... ایشان پیشنهاد کرد به عنوان سفیر به آمریکا و یا انگلستان بروم. عذر خواستم و گفتم ترجیح می‌دهم که به محل ساکت تری بروم. پرسیدند: کجا؟ گفتم کشورهای اسکاندیناوی.^۳

امیرانتظام در تیرماه ۵۸ به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران در کشورهای اسکاندیناوی ساکن استکهلم پایتخت سوئد می‌شود. تماس و ارتباط امیرانتظام با آمریکایی‌ها می‌توانست در آنجا آسان تر و بیشتر شود.

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۱/۲۶، ص ۳

۲. روزنامه میزان، ۱۳۵۹/۹/۲۴، ص ۲، نامه سرگشاده نهضت آزادی. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۲۶۸

۳. آن سوی اتهام، ج ۱، ص ۳۸

در ۲۸ آذر ۵۸ وی به تهران فراخوانده و به اتهام همکاری با سازمان جاسوسی سیا و ارتباط پنهانی با آمریکا توسط دادستانی کل انقلاب بازداشت شد. در اسناد کشف شده لانه جاسوسی ده‌ها برگ سند درباره امیرانتظام وجود دارد. در این اسناد نام افرادی همچون کاتم، جرج کیو، جان استمپل، که از مأموران رسمی سیا بودند؛ و گاهی نیز نام‌های آشناتری همچون رمزی کلارک، دادستان و ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در ایران، دیده می‌شود که مخلوطی از روابط دیپلماتیک و اطلاعاتی را نشان می‌دهد.

امیرانتظام در خاطرات خود گفته که قبل از عزیمت به تهران، وزیر امور خارجه سوئد به وی اطلاع داده که حکومت ایران «توطئه‌ای» برای وی ترتیب داده و پیشنهاد کرد به ایران بازنگردد، اما او به رغم این هشدار به ایران آمد.^۱ به نظر می‌رسد که وی احتمال نمی‌داد بازداشت شود و به حمایت مهندس بازرگان و نهضت آزادی اطمینان داشت.

مهندس سبحانی درباره سوابق نزیه و امیرانتظام، چنین می‌گوید:

آقایان نزیه، عباس امیرانتظام و... اگرچه جزو مؤسسان و فعالان اولیه نهضت در سال ۱۳۴۰ بودند، لکن از سال ۱۳۴۱ صحنه را ترک کردند و در داخل و خارج کشور به دنبال کسب مال و جاه رفتند... در این پانزده شانزده سال برای ما به هیچ‌وجه روشن نبود که آقایان اصلاً چه مسیری را طی کردند و افکارشان کجا رشد یافت... برای دوستان ما هم روشن نبود که این آقایان با چه محافلی و چه خط‌هایی تماس دارند، لذا اعتراض داشتند که چرا یک‌مرتبه این عده بعد از ۱۵ سال، خودمانی و مشاور دست اول (دولت موقت) شدند.^۲

اتهام یا جرم «جاسوسی»

متعاقب افشاگری دانشجویان پیرو خط امام و بازداشت امیرانتظام، روزنامه جمهوری اسلامی، به سردبیری میرحسین موسوی، در صفحه اول با تیتیر بسیار درشت چنین نوشت:

امیرانتظام به جرم جاسوسی به نفع «سیا» دستگیر شد.^۳

با آن که تعبیر و لحن دانشجویان ارائه‌کننده چند سند اولیه درباره امیرانتظام، تند و تهاجمی بود اما آنان از کلمه «جاسوسی» استفاده نکرده بودند و از اینکه چنین تیتیری در روزنامه جمهوری اسلامی به کار رفته بود، راضی نبودند. بعدها آیت‌الله دکتر بهشتی نیز فاش کرد که

۱. همان، ص ۵۱

۲. کیهان، ۱۳۷۵/۴/۳، ص ۲

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۹/۲۹، ص ۱

ایشان نیز از این کار روزنامه انتقاد کرده بود.^۱

روزنامه تحت مدیریت میرحسین موسوی، با قدری تعدیل به تکرار «اتهام» جاسوسی برای امیرانتظام ادامه داد و در سرمقاله شماره بعدی تأکید کرد: «سزای کسانی که جاسوسی برای آمریکا می‌کنند نیز چیزی غیر از اعدام نمی‌تواند باشد.»^۲

میرحسین موسوی بعدها در مصاحبه‌ای، احساسات و دیدگاه خود درباره افشاگری علیه امیرانتظام را این‌گونه توصیف نمود:

... خاطره آن شبی را نقل می‌کنم که اسناد لانه جاسوسی در رابطه با امیرانتظام افشا شد. واقعاً احساس می‌کردم کوه سنگینی از روی دوش من برداشته شد... بعد از انقلاب ما شاهد یک چهره‌ای بودیم به عنوان سخنگوی دولت که یک سنجاق طلا روی کراوات خود می‌زد... آن سنجاق همیشه مانند یک تیغی بود که در چشمان من فرومی‌رفت... مسائل پشت پرده‌ای بود که در شورای انقلاب و این سو و آن سو شاهد و ناظر بودیم... افشا شدن این چهره به نظر من مقدمه ویرانی عظیمی [در جریان لیبرال‌ها] بود که ما طبیعتاً پیشگویی آن را می‌کردیم و واقعاً هم چنین شد. من هیچ موقع خوشحالی آن شب را فراموش نمی‌کنم... اینکه شروع شد به افشاگری این جریان [لیبرال‌ها]، این امید را به ما می‌بخشید، با معجزاتی که در انقلاب دیدیم، این انقلاب تا آخر بتواند پیش برود و این جریان را جارو کند و چنین هم کرد.^۴

رویکرد بعضاً افراطی مزبور که همان زمان در موضع‌گیری گروه‌هایی مانند مجاهدین انقلاب اسلامی و جنبش مسلمانان مبارز در کنار احزاب و گروه‌های چپ مارکسیستی گسترش می‌یافت، تا حدی با توجه به شرایط زمانه قابل درک بود، اما قابل دفاع نبود. این افراطی‌گری در استناد به ظواهری مانند سنجاق کراوات و نحوه لباس پوشیدن، صورتی مبتذل و نازل می‌یافت. بعدها کسانی مانند مهندس عزت‌الله سحابی و مهندس عبدالعلی بازرگان هم به این صورت مبتذل و نازل در انتقاد به امیرانتظام، اشاره کرده‌اند.^۵

۱. اولین رئیس‌جمهور، محمدجواد مظفر، انتشارات کویر، ج ۲، ۱۳۷۸، ص ۱۷۰.

۲. این سرمقاله را شخص میرحسین موسوی نوشته بود؛ البته بدون امضا.

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۰/۱، ص ۸، ادامه سرمقاله تحت عنوان: انتظام‌ها و التزام‌ها.

۴. کیهان، ۱۳۶۰/۱۱/۱۵، ضمیمه ویژه‌نامه سومین سالگرد انقلاب، ص ۴.

۵. مهندس سحابی می‌گوید: در اعتراضات جناح چپ نهضت آزادی، «دلیل دیگر هم ظاهر شبک‌پوش و آراسته ایشان بود که با جو و فضای انقلابی آن روز، شباهتی نداشت.» (نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۹۷) به گفته مهندس عبدالعلی بازرگان هم یکی از عوامل «انتقاد اکثریت آشنایان» به انتصاب امیرانتظام، این بود که «اصلاح می‌کرد و ادکلن می‌زد و کت و شلوار و کراواتش کامل و سر و وضعش مرتب و منظم بود.» (خاطراتی از پیشگامان، ص ۱۶۶) البته لازم به ذکر

سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی، به قلم میرحسین موسوی، در اولین شماره پس از افشای اسناد امیرانتظام، این نوع برخورد را چنین بازتاب می‌داد:

امیرانتظام، نه تنها با زبان خود با آمریکا رابطه داشت، بلکه با طرز زندگی کردن، فکر کردن، نشستن، برخاستن، نگاه کردن، لباس پوشیدن نیز با امپریالیسم در ارتباط نزدیک بود.^۱

اما رهبران اصلی حزب جمهوری اسلامی، آقایان خامنه‌ای، بهشتی،^۲ و رفسنجانی^۳ موضوع امیرانتظام را محتاج بررسی در دادگاه صالحه دانستند. آقای خامنه‌ای مخصوصاً سفارش کرد: امروز در کنار همه احساسات تند و هیجانات انقلابی ما احتیاج به موازین و ضوابط اخلاق اسلامی داریم و تا تشکیل نشدن یک دادگاه صالح نباید قاطعانه حکم کنیم.^۴

اما دانشجویان خط امام تحت نظارت و هدایت حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها، در مرحله بعدی افشاگری، با ارائه اسناد و تحلیل‌هایی تأکید کردند که مسئله امیرانتظام، یک مسئله فردی نیست بلکه بایستی به عنوان نمادی از جریان نهضت آزادی مورد توجه قرار گیرد. روزنامه جمهوری اسلامی، این افشاگری را در صفحه اول خود با دو تیتیر درج کرد:

امیرانتظام رابط نهضت آزادی و آمریکا بود. افشاگری دانشجویان پیر و خط امام درباره ارتباط نهضت آزادی با آمریکا.^۵

در واکنش به این افشاگری که از تلویزیون پخش شد و متن آن در همه مطبوعات منتشر گشت، نهضت آزادی با صدور اطلاعیه‌ای، ضمن اعتراض شدید و اعلام آمادگی برای «هرگونه مناظره و مبارزه سیاسی»، تأکید کرد:

آیا می‌توان جمعیتی را که به لحاظ سابقه مبارزاتی و اسلامی، صادق‌ترین و سابقه‌دارترین گروه سیاسی موجود است، تنها با یک خبر نسنجیده و تفسیرهای غیرمرتبط، لجن‌مال کرد؟ ... جمعیتی را که از آغاز پیروزی انقلاب تا این تاریخ، سنگین‌ترین بخش مسئولیت اجرایی کشور را بر دوش خود کشیده... از پایه‌گذاران حرکت‌های انقلابی سال‌های ۵۶ و ۵۷ بود. ... ما به دانشجویان عزیز خط امام مستقر در لانه جاسوسی آمریکا هشدار می‌دهیم که... در

است که در اشاره به این نکته، اغراق شده است زیرا اغلب اعضای هیأت دولت موقت ظاهری مشابه امیرانتظام داشتند، اما واقعیت اینست که برخی افراد در نهضت آزادی و سایر منتقدان دولت موقت، در انتقاد به امیرانتظام، به قدری افراط و ظاهرگرایی داشتند که ظواهر او را هم در کنار سایر اشکالاتش طرح و برجسته می‌کردند.

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۰/۱، ص ۱، سرمقاله: انتظام‌ها و التزام‌ها.

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۱۰/۴، ص ۲

۳. همان، ۱۳۵۸/۱۰/۶، ص ۱۰

۴. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۰/۱۱، ص ۱۱

۵. کیهان، ۱۳۵۸/۱۰/۵، صص ۱ و ۲

انتشار و بیانات خود احساس مسئولیت اسلامی و انقلابی کنند که راه انتقام بی دلیل پیمودن، جز تفرقه در صفوف ملت و گرم شدن بازار افترا و تهمت حاصلی ندارد...

شما با اقدام ضد امپریالیستی خود، راهی پرتوان و جدید در روند انقلاب اسلامی ایران گشودید و آوازه و دامنه آن را به ماوراء مرزها رساندید، لازم است به رسالت عظیم خود پی برده و از بیراهه رفتن‌ها و تجاوز از خط مستقیم امام، سخت برحذر باشید.^۱

سه تن از سران و رهبران نهضت آزادی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و احمد صدر حاج سیدجوادی، طی شکوائیه سرگشاده‌ای خطاب به دادستان کل انقلاب علیه دو نفر مجری برنامه مزبور، اعلام جرم نموده بودند.^۲

با توجه به آن که هنوز رهبران اصلی نهضت آزادی مانند مهندس بازرگان و دکتر سبحانی در شورای انقلاب و دولت حضور داشتند و نهضت آزادی یک جریان اسلامی مبارز وفادار به نظام جمهوری اسلامی شناخته می‌شد، شورای انقلاب رسماً در حمایت از نهضت آزادی اطلاعیه‌ای صادر نمود. در این اطلاعیه که با عنوان «اعلامیه شورای انقلاب درباره نهضت آزادی» در نهم دی ۵۸ انتشار یافت، ضمن حمایت از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و تداوم افشاگری‌ها، چنین آمده بود:

... همان گونه که خود این دانشجویان اعتراف کرده‌اند، نشر هر گونه استنتاج و تفسیر و تحلیل اسناد باید با رعایت همه جوانب اسلامی، و در پی صدور رأی دادگاه صالح صورت گیرد. مبدا خدای ناکرده در این اقدام سودمند، خطایی سرزند و نتیجه معکوس دهد...

مطرح شدن نهضت آزادی ایران در رسانه و مطبوعات، و موضع‌گیری‌های گوناگون گروه‌ها در این زمینه... گروهی که سابقه مبارزات طولانی اسلامی دارد، نباید ناگهان در معرض یک سلسله حمله‌های بی‌حساب قرار گیرد. در اینجا سخن از شخص یا اشخاص معینی نیست... سخن از مخدوش کردن یک گروه است که از دیرباز در خط مبارزه اسلامی بوده و هم‌اکنون نیز افرادی از آنان، بار مسئولیت‌های اجرایی را بر دوش دارند.^۳

با آن که می‌رفت تا حواشی نحوه اجرای برنامه افشاگری، قدری بر اصل موضوع سایه افکند، روزنامه جمهوری اسلامی در سرمقاله خود به درستی چنین تذکر داد:

اگر چه مهم است که بدانیم آقای امیرانتظام جاسوس مستقیم آمریکا و سیا بوده است یا نه،

۱. همان، ۱۳۵۸/۱۰/۶، ص ۱۰

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۲۳۲

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۰/۹، ص ۲

و چرا و چگونه آقای مهندس بازرگان که در مسلمانی‌شان شکی نیست از ایشان در گذشته دفاع کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند، ولی از اینها مهم‌تر آنست که خلق دریابند آن فرایندی که امیرانتظام‌ها را به پست معاونت و صدارت می‌رساند، و جریان فکری ایشان را حاکم بر جو انقلابی ایران می‌نماید، و در جهت سد رشد و شکوفایی این انقلاب به کار می‌اندازد، دارای چه مشخصات و اجزائی است. این فرایند در تمامیت خود از کدامین آب‌شخور سیراب می‌گردد... برانگیخته شدن این احساس در میان خلق است که چگونه از جوجه گذاشتن و تکثیر چهره‌هایی نظیر امیرانتظام و نزیه، و نیز برای جلوگیری از گسترش این فرآیند تباہ‌کننده، باید جلوگیری کنند.^۱

این سرمقاله که به قلم میرحسین موسوی بود، دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله بهشتی و همفکران ایشان را مبنی بر این که جرم امیرانتظام باید در دادگاه اثبات شود، به تندی رد می‌کرد:

آنچه در این افشاگری‌ها ممکن است خلق را به بیراهه بکشاند تلقیناتی از این گونه است که گویا حل و فصل این نوع قضایا مربوط به دادگاه‌هاست. در حالی که این مسائل، مربوط به محکمه‌های ملی با شرکت میلیون‌ها مردم شهیدداده و برپاخاسته دلیر است. در اینجا هیأت منصفه و دادستان و قاضی، ملت است، و میزان، مردمند.^۲

در سرمقاله مزبور، میرحسین خطاب به دانشجویان مستقر در لانه جاسوسی تأکید کرد که «گوش را به آه و ناله‌های لیبرال‌ها و غربزده‌ها و سازشکاران و ترسوها ببندد و گوش را بر غریو شکوهمند مردم، این مردم عزیز، باز کند که فریاد می‌زند:

دانشجوی خط امام! افشا کن! افشا کن!» چرا که این بار مردم می‌خواهند، خود به قضاوت بنشینند.^۳

به نظر می‌رسد رویکرد و نگاه مقاله مزبور و موارد مشابه آن در روزنامه جمهوری اسلامی، پیش از آنکه در آن زمان منعکس‌کننده دیدگاه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و دبیرکل آن آیت‌الله دکتر بهشتی باشد، بیشتر، بازتاب‌دهنده و تکرارکننده مواضع جنبش مسلمانان مبارز و رئیس آن دکتر حبیب‌الله پیمان بود.

مدتی بعد در اواخر بهمن ۵۸، آیت‌الله بهشتی در جمع دانشجویان دانشگاه ملی (بعداً

۱. همان، ۱۰/۱۰/۱۳۵۸، ص ۱، سرمقاله: افشاگری سرآغازی برای انقلاب فرهنگی.

۲. همان، ص ۲

۳. همان.

شهید بهشتی)، درباره اتهام «جاسوسی» امیرانتظام گفت:

در مورد ایشان [امیرانتظام] یکی دو مطلبی منتشر کردند که آن یکی دو مطلب حداقل این است که ایشان را از مهره‌های فعال خط سازش از نوع دوم معرفی می‌کرد. یکی اینکه ایشان خودشان دنبال این تماس‌ها بودند و بعد، در ضمن مطالب، یکی هم این بود که کمی بعد از رفتن شاه، ایشان اطلاعاتی به آنجا [سفارت آمریکا] دادند که امام به ایران نمی‌آید. و ما اینها را معتقد بودیم که دادگاه باید حتماً رسیدگی کند، و [این‌گونه مطالب] از حد اظهارنظر سیاسی، دیگر فراتر است.^۱

آیت‌الله بهشتی، مقارن همان ایام در دی ماه ۵۸ در یک جلسه خصوصی با اعضای دبیرخانه شورای انقلاب، که بیست سال بعد انتشار عمومی یافت، در مورد یک سند مربوط به امیرانتظام، این‌گونه تحلیل کرده بود:

اینکه یک ساعت و نیم بعد از رفتن شاه خبر بدهد که آقای خمینی نمی‌آید، ظاهراً اسم این، جاسوسی است. منتها روزنامه [جمهوری اسلامی] حق نداشت این را بگوید... ایشان یک ساعت و نیم بعد از رفتن شاه به آنجا خبر داده که آقای خمینی نمی‌آید.^۲ خوب، جاسوس معمولاً چه کار می‌کند. منتها برخورد روزنامه با این مسأله به این شکل، غلط بود.^۳

مدتی بعد، آیت‌الله قدوسی دادستان کل انقلاب در مصاحبه‌ای گفت:

اگر خود من بخواهم برای ایشان کیفرخواست بنویسم، اتهام اصلی ایشان را اقدام علیه امنیت جمهوری اسلامی خواهم نوشت.^۴

روز ۲۶ اسفند ۱۳۵۹ دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست آیت‌الله محمدی گیلانی تشکیل جلسه داد. مهندس بازرگان به حمایت از امیرانتظام به عنوان شاهد در این دادگاه حضور یافت و برخی دیگر از اعضای دولت موقت و بلندپایگان نهضت آزادی مانند دکتر یدالله سبحانی، دکتر احمد صدرحاج سیدجوادی، مهندس محمد توسلی و دکتر ابراهیم یزدی نیز در جلسات بعدی برای ادای شهادت به نفع امیرانتظام حاضر شدند. در اولین جلسه محاکمه، مهندس بازرگان با پذیرش مسئولیت اقدامات مهندس امیرانتظام

۱. همان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۴، ص ۱۲

۲. ر.ک: سند شماره ۱ از افشاگری شماره ۲۵ دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۰/۵.

۳. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، کتاب اول، ص ۴۹۹

۳. اولین رئیس‌جمهور، ص ۱۷۱

۴. کیهان، ۱۳۵۹/۴/۹، ص ۱۰

در ارتباط با مأمورین آمریکایی، تأکید کرد: «به جای امیرانتظام من باید محاکمه شوم.»^۱ دادگاه امیرانتظام از معدود دادگاه‌هایی بود که متن کامل آن را بسیاری از مطبوعات آن زمان به چاپ رساندند. این محاکمه مجموعاً ۱۷ جلسه به طول انجامید. امیرانتظام در آخرین جلسه دادگاه گفت:

من تمام مطالب و دلایلم را به عرض دادگاه و ملت ایران رساندم و دیگر حتی یک کلمه به دادگاه چیزی نخواهم نوشت.^۲

در ۲۱ خرداد ۱۳۶۰، حکم دادگاه انقلاب اسلامی درباره عباس امیرانتظام صادر گردید که طبق آن نامبرده به جرم شرکت در توطئه انحلال مجلس خبرگان، ملاقات‌ها و تماس‌های سرّی با دشمنان انقلاب و دادن اطلاعات به آنها در مورد مسائل و مشکلات داخلی، و فراری دادن سران فاسد رژیم شاه به حبس ابد محکوم شد.^۳

روزنامه کیهان به سرپرستی سیدمحمد خاتمی، خبر مزبور را با این عنوان منتشر کرد: «امیرانتظام به جرم جاسوسی برای آمریکا به حبس ابد محکوم شد.»^۴ آقای خاتمی در سرمقاله‌ای در مهر ۱۳۶۰، با «جاسوس و مزدور» نامیدن امیرانتظام خطاب به مهندس بازرگان نوشت:

چه نقصی در کار شماست که فردی چون امیرانتظام، جاسوس و مزدور آمریکا تا سطح معاونت نخست‌وزیر و سخنگوی دولت موقت بالای می‌آید؟^۵

در خلال محاکمه امیرانتظام، به رغم حمایت روزنامه میزان، ارگان نیمه‌رسمی نهضت آزادی، و تنی چند از رهبران نهضت آزادی از امیرانتظام، حزب نهضت آزادی از وی هیچ حمایتی نکرد.

حزب نهضت آزادی تا سال ۱۳۷۷، در مخالفت با حکم صادره دادگاه انقلاب درباره امیرانتظام، اطلاعیه یا بیانیه‌ای صادر نکرد. اما در اواخر دهه هفتاد به بعد، رهبران نهضت آزادی موضعی در حمایت از وی گرفتند.

امیرانتظام در اردیبهشت ۷۷ در مصاحبه با روزنامه جامعه تأکید کرد کلیه فعالیت‌هایش

۱. اطلاعات، ۱۳۵۹/۱۲/۲۷، ص ۱

۲. میزان، ۱۳۶۰/۲/۳۰، ص ۱

۳. کیهان، ۱۳۶۰/۳/۲۱، ص ۱۵

۴. همان، ۱۳۶۰/۳/۲۱، ص ۱

۵. همان، ۱۳۶۰/۷/۱۸، ص ۳، ادامه سرمقاله به قلم محمد خاتمی.

در ارتباط با آمریکایی‌ها قانونی بوده است.^۱ وی همچنین تأکید کرد که دانشجویان پیرو خط امام در اسناد «دست برده‌اند» و «اسناد ساختگی» را در بین اسناد قرار داده‌اند و همه آن اسناد، «کذب محض و ساختگی بود».^۲

مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، به اظهارات امیرانتظام، این‌گونه پاسخ داده است: به نظر می‌رسد که ۱۹ سال حبس برای آقای امیرانتظام قابل تحمل نبوده است و از این نظر ممکن است به لحاظ تألمات روحی شایسته همدردی باشند، لیکن این امر دلیل آن نمی‌شود که واقعیات مسلم تاریخی را نادیده گرفت. ... از اظهارات آقای امیرانتظام می‌توان استنباط کرد که اصل محکومیت وی مورد پذیرش است، زیرا ایشان مدعی‌اند که اسناد مذکور برای تخریب و بدنام کردن چهره وی جعل شده است. بنابراین پذیرفته‌اند که مفاد مطالب مذکور، بدنام‌کننده طرف مذاکره و علی‌القاعده، مجرمانه بودن عمل فرد است.^۳

با چهره‌هایی مانند نزیه و امیرانتظام و مدنی و...، بسیاری از انتصابات سطوح بالا و پائین مدیریت اجرایی کشور، دولت موقت اساساً دولتی ضعیف و پرمسأله بود. در عین حال بازرگان، سیاستمداران از روز اول هنگام سخنرانی در دانشگاه تهران با اشاره به «قحط‌الرجال» و نیز مبراً و معصوم نبودن همکاران آینده‌اش، سعی در توجیه پیش‌دستانه آن داشت. دوستان وی در نهضت آزادی در بیانیه‌های انتقادی این نکته را از نقاط ضعف بارز و آشکار دولت دانسته مکرراً به خطر بازگشت مهره‌های ضد انقلابی در سیستم اداره کشور اشاره می‌کردند. به قول مهندس عزت‌الله سحابی با اشاره به اختلافات قدیمی جناح انقلاب‌گرای درون نهضت با جناح بازرگان:

این اختلافات در تحلیل‌ها، بررسی‌ها و موضع‌گیری‌ها تا تشکیل دولت ادامه داشت... در عمل پس از تشکیل دولت [موقت] نیز مسائل مختلف دیگر مثل انتخابات، انتصابات، قوانین مصوبه دولت و امثال آن باعث اختلافاتی دیگر شد.^۴

علی محمد ایزدی، وزیر کشاورزی و شهروند مفید آمریکا

علی محمد ایزدی (متولد ۱۳۰۶) وزیر کشاورزی دولت بازرگان، در بحبوحه انقلاب (۲۰)

۱. جامعه، ۷ و ۸ و ۱۳۷۷/۲/۹، ص ۱۲

۲. همان، ۱۳۷۷/۲/۸، ص ۱۲

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۷۷/۲/۲۷، پاسخ مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی به اظهارات عباس امیرانتظام.

۴. کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳، ص ۳، دو عضو سرشناس نهضت آزادی کناره‌گیری کردند.

خرداد ۵۷) از سفارت آمریکا تقاضای ویزای مهاجرتی و اقامت دائم در آمریکا نموده بود و هنگامی که به وزارت منصوب شد هنوز در خاک آمریکا به سر می‌برد. ایزدی در نامه درخواستش خطاب به سفارت آمریکا چنین نوشته بود:

عالیجناب، در طول اقامتم در آمریکا من بسیار تحت تأثیر آمریکایی‌ها قرار گرفتم... اکنون

احساس علاقه می‌کنم که برگردم و بکوشم یک شهروند مفیدی برای آمریکا باشم.^۱

او پس از ذکر سوابق و مدارک علمی و پانصد هزار دلار سرمایه خویش، می‌نویسد:

من فکر می‌کنم با مهاجرت به آمریکا می‌توانم سرمایه و امتیازی برای آنجا باشم.^۲

ایزدی این تقاضا را به علت معطل ماندن در پیچ و خم‌های اداری پس گرفته بود و بلافاصله با ویزای معمولی به آمریکا مسافرت کرد تا در آنجا امکانات مهاجرت خویش را فراهم کند. اما با پیروزی غیرمترقبه انقلاب اسلامی، پس از انتصاب به وزارت در دولت موقت، به ایران بازگشت.^۳ سیدمحمد مهدی جعفری، وزیر کشاورزی دولت موقت را یکی از وزرای مورد انتقاد خود و همفکرانش در جناح چپ نهضت آزادی ذکر می‌کند و می‌گوید:

مهندس ایزدی که عضو حزب مردم ایران و سابقاً عضو نهضت سوسیالیست‌های خداپرست

بود... طرفدار زمین‌داران و فئودال‌ها بود و حتی می‌گفت: خوانین و زمین‌دارها حکم پدر

رعایا را دارند.^۴

ایزدی از سال ۵۸ بعد از سقوط دولت موقت، به آمریکا، و بعداً به کانادا مهاجرت کرد.

رضا صدر، وزیر بازرگانی و «مجتهد» نهضت آزادی

رضا صدر (متولد ۱۳۱۱) وزیر بازرگانی دولت موقت، ۲۰ سال در آمریکا با روادید مهاجرتی اقامت داشت و حتی اظهارنامه تمایل برای تابعیت آمریکا را امضا کرده بود.^۵ وی از مهره‌های مهم نهضت آزادی به شمار می‌رفت. انتصاب صدر به وزارت در دولت موقت، نیز زمانی صورت گرفت که او هنوز در آمریکا به سر می‌برد. وی بعد از سقوط دولت موقت و انتشار روزنامه میزان، ارگان غیررسمی نهضت آزادی، به عنوان مدیر مسئول آن انتخاب شد. مهندس بازرگان، در یکی از دیدارهای خصوصی‌اش، رضا صدر را «مجتهد

۱. اسناد لانه جاسوسی، ش ۶-۱، ص ۳۵۴

۲. همان.

۳. همگام با آزادی، ج ۲، صص ۴۳۹ و ۴۴۰

۴. همان، ص ۴۴۳

۵. اسناد لانه جاسوسی، ش ۳۴؛ استعمار سیاسی آمریکا، صص ۶۹ و ۷۰

نهضت آزادی» معرفی کرده بود.^۱

پس از آنکه قرار شد تعدادی از وزرا به عضویت شورای انقلاب درآیند، به پیشنهاد بازرگان، صدر به ترکیب این شورا اضافه شد.^۲ از اسناد لانه جاسوسی برمی آید که صدر، مورد توجه و اعتماد آمریکایی‌ها بود. این اعتماد، هم در اسناد موجود ذیل پیشنهاد او به عنوان سفیر ایران در آمریکا از سوی دولت موقت^۳ و هم در برخی اسناد دیگر مشهود است. به عنوان نمونه یک روز پس از آنکه امام از توطئه آمریکا بر علیه اقتصاد ایران سخن گفتند، سایروس ونس وزیر امور خارجه وقت آمریکا در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ به سفارت آمریکا در تهران در نامه‌ای که با قید «فوری محرمانه» برای اقدام جهت تداوم کنترل بر بازار ایران، دستورالعمل‌هایی صادر کرد و در آن می‌گوید: «ما پیشنهاد می‌کنیم که شروع مذاکره با رضا صدر وزیر بازرگانی باشد [...] صدر مدتها در آمریکا (در هوستون) به سر برده و روی این حساب برقراری روابط بازرگانی بین دو کشور را تأیید خواهد کرد...»^۴

احمد مدنی، وزیر دفاع دولت نهضت آزادی

انتصاب دریادار احمد مدنی (۱۳۰۸-۱۳۸۴) به وزارت دفاع و فرماندهی نیروی دریایی^۵ و نیز سایر انتصابات نادرست، ارتش پس‌انقلاب را بسیار آسیب‌پذیر ساخته بود. با وجود داستان‌هایی در مورد سابقه مبارزات مدنی، وی در یک سخنرانی که در سال ۱۳۴۲ از سوی اداره کل انتشارات رادیو به چاپ رسید، به ثناگویی رضاخان و فرزندش پرداخته بود. در سخنرانی «سرکار ناسروان احمد مدنی» تحت عنوان «دریانوردی خلیج فارس و پیشینه تاریخی آن»، در مورد روی کار آمدن محمدرضاشاه چنین آمده بود:

ناگهان افق سیاسی ایران درخشندگی خاصی پیدا کرد و دگر بار شاهنشاهی نیرومند همانند ساسانیان و بر همان مدار و مرکزیت، زمام امور میهن را به دست گرفت و گام‌هایی بلند

۱. سوانح ایام، ابوالفضل برقی، دارالآل والصحب، ۱۳۸۷، ص ۲۵۳

۲. روزنامه رسالت، ۱۳۹۴/۱۰/۲۲، ص ۷ مصاحبه مهندس علی اکبر معین‌فر.

۳. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، کتاب دوم، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، ص ۴۸۹

۴. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، کتاب اول، ص ۱۲۷

۵. فردوست نوشته است که وی روز ۲۳ بهمن ۵۷ به درخواست مهندس بازرگان و با واسطه تیمسار قرنی، چهار نفر را برای تصدی مسئولیت‌های ارشد نظامی و امنیتی معرفی کرده است. از جمله سپهبد آذربرزین برای نیروی هوایی، دریادار مدنی برای نیروی دریایی و سپهبد مقدم برای سازمان امنیتی و اطلاعاتی. (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۶۲۸) انتصاب این سه تن، توسط مهندس بازرگان پی‌گیری شد که در مورد آخری موفق نشد.

در بزرگداشت ایران برداشت.^۱

مدنی روابطی با جبهه ملی و نهضت آزادی داشت که ادامه روابط مزبور در چارچوب «سیاست‌زدائی کامل در ارتش» در رژیم شاه، موجب دردهایی برای وی شد و مدنی با درجه دریاداری [=سرتیپی] بازنشسته شد. این دردها بعدها با آب و تاب و غلو و اغراق، سطور کارنامه مبارزاتی او را تشکیل می‌داد. در تأسیس جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، احمد مدنی نیز در کنار مهندس بازرگان و دکتر سنجابی و دیگران، حضور داشت و از امضاکنندگان اعلامیه تأسیس بود.^۲ غلامرضا نجاتی درباره سوابق مدنی چنین می‌نویسد:

مدنی در سال‌های دهه دوم ۱۳۵۰ با جبهه ملی مربوط شد و احتمالاً از همان موقع، و به طور قطع از اوایل سال ۱۳۵۹، با سازمان سیارتباط و همکاری برقرار ساخت.^۳

به نقل از کتاب هاشمی و انقلاب:

هاشمی، مدنی را که یکی از صاحب‌منصبان ارتش و اصلاً اهل کرمان بود، می‌شناخت. پدر وی روحانی بنامی بود. قبلاً هم اشاره شد که وی در دوران دولت بختیار به عنوان یکی از رابطین شورای انقلاب با بختیار انتخاب شده بود.^۴

مدنی در دولت موقت، وزیر دفاع، و همزمان فرمانده نیروی دریایی و استاندار خوزستان بود. او در این سمت‌ها به کارهایی دست زد که آشکارا برخلاف مصالح انقلاب اسلامی بود. برخی اسناد و مدارک عملکرد خلاف وی در زمینه انتصابات و اجرای سیاست‌های نادرست، در سال ۵۸ منتشر شد. وی پس از رد اعتبارنامه نمایندگی‌اش در اولین دوره مجلس شورای اسلامی، از ایران فرار کرد و با حمایت آمریکا و سازمان سیا به اقدام علیه جمهوری اسلامی مشغول گشت.

دکتر ابراهیم یزدی، مخبر کمیسیون تحقیق دوره اول مجلس، نتایج تحقیق درباره احمد مدنی را اعلام کرد که طی آن آشکار شد که وی با ساواک و دربار، ارتباط مستمر داشته و در دوران انقلاب نیز با گروهی از فعالان سیاسی و مقامات رژیم شاه که می‌کوشیدند طرحی برای جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی اجرا کنند، همکاری داشته است. برخی تخلفات نامبرده در سمت وزارت دفاع، فرماندهی نیروی دریایی و استانداری خوزستان،

۱. خلیج فارس، مجموعه مقالات نخستین سمینار خلیج فارس، اداره کل انتشارات رادیو، [۱۳۴۲]، ج ۲

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۲۲۷

۳. ماجرای کودتای سرلشکر قرنی، سرهنگ غلامرضا نجاتی، رسا، ۱۳۷۳، ص ۱۳۰

۴. هاشمی و انقلاب، ص ۱۴۸

و اسنادی در مورد روابط وی با عوامل سفارت آمریکا نیز در گزارش کمیسیون تحقیق مجلس طرح شده بود.^۱

سرهنگ غلامرضا نجاتی درباره مدنی می‌نویسد:

دریادار احمد مدنی، که در آغاز انقلاب با سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا همکاری داشت، خود را در صف رهبران اپوزیسیون و مخالفان رژیم شاه جا زده بود و در مقام وزیر دفاع، استاندار خوزستان و فرماندهی نیروی دریایی ایران، به طرفداری از انقلاب تظاهر می‌کرد. مدنی با استفاده از حمایت مالی و تبلیغاتی CIA در اولین انتخابات ریاست جمهوری ایران، نامزد شد و آراء قابل توجهی کسب کرد... اسناد مربوط به روابط احمد مدنی با CIA و پرداخت ۵۰۰۰۰۰ دلار برای هزینه‌های مربوط به نامزدی او در انتخابات ریاست جمهوری، که در کمیسیون سنای آمریکا مورد بررسی قرار گرفته همراه با دیگر مدارک مربوط به دریافت چند صد هزار دلار دریافتی او از CIA در سال‌های پیش، که دریادار مدنی وصول آن را تأیید کرده است، در اختیار نویسنده است.^۲

مسعود بهنود، در متنی که برای بی‌بی‌سی فارسی نوشت، ضمن تجلیل فراوان از مدنی، درباره ارتباط وی با سیا، می‌نویسد:

مدنی... همزمان با افزایش کمک‌های کشورهای خارجی به گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی، آشکار کرد که از این کمک‌ها بهره برده است، اما از آنها به عنوان «قرض الحسنه» یاد کرد که با آزاد شدن کشورش خواهد پرداخت.^۳

احمد مدنی از چند سال پیش از مرگ به سال ۸۴، دبیرکل جبهه ملی خارج از کشور شده بود و در منابع مربوط به این گروه از وی به عنوان یکی از رهبران جبهه ملی یاد می‌شود. بدیهی است که عملکرد او پس از سقوط دولت موقت، ربطی به آن دولت ندارد اما بیانگر و تجلی مبانی فکری و شخصیتی وی بوده است. در اسناد لانه جاسوسی، اوراق زیادی به دریادار احمد مدنی اختصاص دارد.

مقدم مراغه‌ای، استاندار آذربایجان

آقای بازرگان در سه نقطه حساس و استراتژیک ایران: آذربایجان، کردستان و خوزستان،

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۵/۱۴، ص ۲ و ۱۳۵۹/۵/۱۵، ص ۱۵

۲. تهاجم؛ مروری بر پاسخ به تاریخ، سرهنگ غلامرضا نجاتی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، بهار ۱۳۷۲، ص ۲۲

۳. وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، سه‌شنبه ۱۴ فوریه ۲۰۰۶، مقاله مسعود بهنود درباره درگذشت احمد مدنی.

یعنی کانون‌های خطر اغتشاش و تجزیه توسط عوامل استعمار، و مناطقی با اهمیت حیاتی برای ایران، سه فرد کاملاً ناهماهنگ با اهداف انقلاب اسلامی و رهبری انقلاب را به استانداری منصوب نمود. مقدم مراغه‌ای، یونسی توده‌ای^۱ و مدنی به ترتیب به استانداری آذربایجان، کردستان، و خوزستان منصوب شدند. دو تن از این افراد در همان سال‌های ۵۸ و ۵۹ به خارج از کشور گریخته و علناً در دامان ضد انقلاب غلتیدند.

مهندس مقدم مراغه‌ای رهبر گروه دو سه نفره «نهضت رادیکال» و مرتبط با سفارت آمریکا، همان سرگرد رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای سابق، منشی و مشاور مخصوص سرتیپ دفتری در رژیم شاه بود. بیشتر افراد فامیل وی از وابستگان رژیم پهلوی بودند که هر کدام به نحوی چه در منطقه آذربایجان و چه در سایر نقاط به وابستگی دربار شاه مشهور بودند. وی که مدتی در پاریس در رشته جغرافیا و روزنامه‌نگاری تحصیل کرده بود، در جریان حزب بازی‌های شاه، با حمایت اسدالله علم، به عنوان عضو حزب مردم، از مراغه و میاندوآب به مجلس بیستم راه پیدا کرد. وی با نزدیکی به علی امینی نخست‌وزیر، به سمت مدیرعامل سازمان آب منطقه‌ای آذربایجان منصوب شد. او سپس با استفاده از رابطه خود با سرهنگ [بعدها سپهبد] ناصر مقدم، که آن روزها مدیرکل اداره سوم ساواک بود، امتیاز یک شرکت مهندسی مشاور را از سازمان برنامه و بودجه گرفت و ثروت بسیاری بهم زد. ویلای او در جنوب فرانسه، ویلای مجللش در کنار دریای خزر و باغ وسیع محل مسکونی‌اش در تهران، زبانزد دوستان و آشنایانش بود.^۲

وی با دربار ارتباط نزدیک داشت و در مقطعی مرتباً به دیدن رئیس دفتر مخصوص شاه می‌رفت و به اشکال مختلف این روابط را حفظ می‌کرد.^۳ مقدم مراغه‌ای با آغاز فضای باصلاح باز سیاسی و سیاست حقوق بشر کارتر، عضو هیأت مدیره موقت کانون نویسندگان، مؤسس و عضو هیأت اجرایی جمعیت دفاع از حقوق بشر نیز بود.

او از دو سه سال قبل از پیروزی انقلاب با آیت‌الله شریعتمداری ارتباط داشت و به سرعت در زمره معتمدان نزدیک وی قرار گرفت.

بر اساس اسناد لانه جاسوسی، مقدم مراغه‌ای از سال ۱۳۳۲ با قرارگاه سیا در تهران ارتباط

۱. دکتر ابراهیم یونسی عضو سابق سازمان افسران حزب توده، پس از انقلاب نیز همچنان نویسنده‌ای با گرایش مارکسیستی محسوب می‌شد. وی هرگز از مرام مارکسیستی و سابقه عضویت در حزب توده اظهار براءت نکرد.

۲. نگرشی کوتاه بر انقلاب اسلامی ایران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹، ص ۸۵

۳. همان، صص ۸۴ و ۸۸

داشته و از آبان ۱۳۴۰ تأییدیه عملیاتی برای همکاری بیشتر با وی، صادر شده است. نام رمز وی «اس دی پروب» بود.^۱ مقدم مراغه‌ای در کتاب خود، فقط به بازتاب مطبوعاتی افشاگری دانشجویان پیرو خط امام درباره خودش در آذرماه ۱۳۵۸ اشاره کرده است و در پاسخ گفته که در آن افشاگری شرح ملاقات رسمی وی با مأمور سفارت آمریکا، «با تحریفات بسیار» پخش شده است.^۲

مقدم مراغه‌ای به دنبال انتشار اسناد لانه جاسوسی و افشای روابط او با سفارت آمریکا، به پاریس گریخت و در کنار بختیار و نزیه و سایر فراریان رژیم شاه و ضد انقلابیون جدید، به اقدام علیه انقلاب اسلامی مشغول گشت. او در خرداد ۷۳ با گرفتن گذرنامه ایرانی و در پی پانزده سال دوری از ایران به کشور بازگشت، و گویا به علت کهولت سن و بعضی جهات مخففه دیگر، از پیگرد قضایی و مجازات معاف شد.

ابراهیم یونسی، استاندار کردستان

درست در لحظاتی که کردستان دستخوش توطئه گروه‌های چپ و تجزیه طلب بود و پادگان سنندج از سوی کومله دمکرات و چریک‌های فدایی خلق در محاصره افتاده بود، دولت موقت، ابراهیم یونسی را به استانداری کردستان منصوب کرد. روزنامه کیهان، که در آن زمان حزب توده در آن نفوذ داشت، در ششم فروردین ۵۸ تیتراژ زد: «ابراهیم یونسی استاندار کردستان شد.» طبق بیوگرافی مندرج در این روزنامه «وی به خاطر عضویت در سازمان افسران حزب توده در سال ۳۳ به اعدام محکوم شد ولی اعدام نشد و پس از هشت سال زندان زیر فشار افکار عمومی جهان آزاد شد.»^۳

دکتر بهشتی و روحانیون شورای انقلاب با انتصاب یونسی با سابقه «یک افسر توده‌ای مارکسیست»، مخالفت کردند ولی دولت موقت واکنش تندی به این اعتراض و انتقاد نشان داد و آن را دخالت در کار دولت توصیف کرد.

شهید آیت‌الله دکتر بهشتی که در تاریخ اول فروردین ۵۸ در هیأت چهار نفره اعزامی از سوی امام خمینی و شورای انقلاب به کردستان حضور داشت، طی یک سخنرانی در سال ۵۹،

۱. اسناد لانه جاسوسی، ش ۵۵، صص ۱۱۶ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱

۲. سال‌های بحرانی نسل ما، ص ۹۲۴

۳. کیهان ۱۳۵۸/۱/۶، صص ۱ و ۶

ماجرای انتصاب یونسی را این گونه شرح داد:

از اعضای شورای انقلاب برای رسیدگی به وضع، به آنجا [کردستان] رفتیم. وزیر کشور هم با یک عده آمد، همراهانش عموماً مارکسیست، گفتیم: آقا اینها چه کسانی هستند دنبال شما؟ گفتند: چون اوضاع و احوال ناجور است، اینها آمده‌اند که ما را یاری کنند. بعد که به تهران برگشتیم و دیدیم یکی از این همراهانشان آقای دکتر یونسی مارکسیست بود که حالا بعنوان استاندار برای حکم صادر شده^۱ و ما گفتیم: چرا کردید؟ این کار را نکنید، این را بگذاریدش کنار. آنوقت می گفتند: دخالت می کنند در کار ما. مراکز تصمیم گیری و قدرت متعدد نمی گذارد مملکت اداره شود. این حرف‌ها را که یادتان می آید و ... ما خون دل می خوردیم و علی وار سکوت می کردیم (در بیرون)، و (در داخل) فشار می آوردیم که آقا، این نباید آنجا باشد، فشارها مؤثر واقع شد، این آقا را از آنجا برداشتند.^۲

دکتر ابراهیم یونسی (۱۳۹۰-۱۳۰۵) پس از آزادی از زندان و خروج از ارتش، به نویسندگی و ترجمه روی آورد و از دههٔ چهل به بعد به عنوان یک مترجم پرکار چپ‌گرا شناخته می‌شد. وی در کنار مهندس بازرگان از اعضای مؤسس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر بود و دوستی نزدیکی با احمد صدرحاج سیدجوادی، اولین وزیر کشور دولت موقت، داشت. وی در مصاحبه‌ای چگونگی انتصاب به استانداری کردستان را این گونه شرح داده است:

جناب صدرحاج سیدجوادی- وزیر وقت کشور- با توجه به حشر و نشری که پس از زندان با ایشان داشتم و چیزهایی که ضمن گفت‌وگوها شنیده بودند، به این نتیجه رسیده بودند که بنده را به عنوان کارشناس و کسی که به محل، آشناسنت انتخاب کنند... همان شبی

۱. احمد صدرحاج سیدجوادی وزیر کشور وقت (تا تیرماه ۱۳۵۸)، در مصاحبه‌ای گفته است که وی در همان سفر کردستان یونسی را در تلویزیون به عنوان استاندار معرفی کرد: «مسئله انتخاب یونسی بعد از جلساتی بود که ما با شیخ‌عزالدین حسینی [سختگویی اصلی گروه‌های تجزیه‌طلب] و مفتی زاده [نماینده نیروهای مذهبی هوادار انقلاب] داشتیم... آن موقع احساس فوریت کردیم حتماً کسی را آنجا [استاندار] بگذاریم... آقای دکتر یونسی قبلاً گرایش‌های چپ داشت، ولی به این دلیل که از مسائل حزب توده کاملاً سرخورده بود و ناروایی‌هایی از آنها دیده بود به کلی افکارش برگشته بود، حالا نمی‌گوییم که او مذهبی شده بود. اما در روابطی که ما با او داشتیم قبل از انقلاب از افکار توده‌ای‌اش به کلی برگشته بود و صالح‌ترین فردی را که بنده در نظر گرفتم (از نظر شناسایی) دکتر یونسی بود. اگر می‌خواستیم کس دیگری را انتخاب کنیم ناچار باید به تهران می‌آمدیم تا با دوستان مشورت کنیم، ولی چون دکتر یونسی با ما [در کردستان] بود، بلافاصله به تلویزیون رفتیم و همان‌جا بنده معرفی‌شان کردم.» (مجله چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، فروردین ۱۳۸۲، ص ۴۴)

۲. صدرحاج سیدجوادی می‌گوید: «انتخاب آقای یونسی به نظر ما (که مشورت کردیم) بهترین انتخاب بود. نه هیأت دولت موقت و نه دیگران مخالفتی نکردند...» (مجله چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، فروردین ۱۳۸۲، ص ۴۵) پس از تغییر وزیر کشور در تیر ۵۸، و تظاهرات مردم علیه وی، یونسی از استانداری کردستان کنار رفت.

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۴/۹، ص ۶

که دولت موقت به حضور امام خمینی (ره) معرفی شد، جناب صدر به بنده فرمودند که به سندج بروم، بنده نپذیرفتم... آن طور هم که شنیده بودم، جریان در هیأت وزیران عنوان شده بود و همه به جز مرحوم دکتر سبحانی، با انتصاب بنده به این سمت موافق بودند.^۱

مهندس عزت‌الله سبحانی که از منتقدین انتصاب یونسی بوده است، در این باره چنین می‌گوید:

[صدر حاج سیدجواد] پیشنهاد کرده بودند برای این که استمالتی هم از کردها بشود استاندار کردستان را از کردها انتخاب کنیم. با پیشنهاد ایشان آقای ابراهیم یونسی (از افسران سابق حزب توده که بعدها جدا شد) استاندار کردستان شد. گفتنی است که آقای یونسی در دوره سال ۵۶ و ۵۷ در محافل حقوق بشر، با مهندس بازرگان و با آقای صدر حاج سیدجواد خیلی رفت و آمد داشت... انتخاب آقای یونسی به عنوان استاندار محلی، تجربه خوبی نبود. یعنی خیلی به کردهای جدایی طلب یا متعصبین «ژیان کرد»^۲ امتیاز داد. که در نهایت هم این شد که در زمان ایشان به پادگان مریوان حمله شد و اسلحه‌خانه آنجا را تخلیه کردند. یونسی در مظان اتهام قرار گرفت.^۳

همچنین شهید آیت‌الله دکتر بهشتی عضو هیأت چهارنفره اعزامی از سوی امام خمینی و شورای انقلاب به کردستان درباره آثار انتصاب یونسی گفت:

یک استاندار توده‌ای مارکسیست، وقتی آنجا می‌رود، خود به خود باید چکار کند؟ همین حزب دمکرات، همین کومه‌ها، به همین‌ها قدرت می‌دهد، که قدرت هم داد و فاجعه را به وجود آورد.^۴

حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی عضو هیأت اعزامی به کردستان نیز درباره انتصاب استاندار و تحلیل وقایع کردستان، در مهرماه ۵۸ چنین گفت:

یک مقدار نارضایتی در منطقه کردستان وجود دارد و حزب دمکرات از این نارضایتی سوءاستفاده کرده و از ضعف نیروی اجرایی استفاده کرد. و متأسفانه استانداری هم که قبلاً

۱. نشریه چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، فروردین ۱۳۸۲، صص ۷۶ و ۷۸، مصاحبه با دکتر ابراهیم یونسی.
 ۲. «ژیان کرد» به معنای «حیات کرد» در فرهنگ عامه برخی مناطق کردنشین جنبه تقدس داشته است. ضمناً اشاره به نام گروه «کومه ژیان کرد» (جمعیت احیای کردستان) است که در سال ۱۳۲۱ با حمایت نیروهای اشغالگر ارتش شوروی، در شهر مهاباد تأسیس شد و در سال ۱۳۲۴ منحل گردید. شیخ‌عزالدین حسینی (۱۳۸۹-۱۳۰۱) در سال ۱۳۲۲ به عضویت این گروه درآمد. در سال ۱۳۴۸ گروه دیگری با نام کومه شکل گرفت و در سال ۱۳۵۷ با ادغام ۳ گروه چپ‌گرا، سازمان جدید کومه به وجود آمد که در شورش‌های مسلحانه در کنار حزب دمکرات، نقش ایفا می‌کرد و عزالدین حسینی از رهبران آن محسوب می‌شد.

۳. همان، ص ۶۳، مصاحبه با مهندس عزت‌الله سبحانی.

۴. گفتارها، ج ۱، ص ۲۳۰. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۴/۹. ص ۶

برای کردستان تعیین شده بود [یونسی] در جهت حزب دمکرات قدم برداشت و امکانات منطقه را در اختیار حزب دمکرات و چپی‌ها قرار داد و عوامل رژیم سابق و دولت عراق هم به اینها کمک کرده و نیروی چپ افراطی هم که در کشور وجود دارد به آنها پیوست، و مجموعه این افراد بود که توانستند یک آشوبی به راه اندازند و این آشوب به خاطر اینکه حرف حسابی نداشتند با اولین دخالت ارتش و پاسداران انقلاب زود متلاشی شد. البته بقایای اینها هستند و برای یک مدتی مزاحم خواهند بود.^۱

آیت‌الله منتظری نیز در آبان ۵۸ صریحاً درباره نقش و مسئولیت دولت موقت در آشوب‌های کردستان چنین گفت: «دولت در قضیه کردستان مسامحه کرده و مقصر است.» وی درباره انتصاب یونسی نیز این‌گونه انتقاد کرد:

من دولت را در قضیه کردستان مقصر می‌دانم. برای اینکه از همان اول، یک استاندار کمونیست را در رأس کردستان قرار داد و آن هم رفت کمونیست‌ها را در رأس کارهای استان قرار داد و امکانات را در اختیار دمکرات‌ها قرار داد. و وقتی که کردستان در اختیار آنها قرار گرفت، تازه دولت از خواب بیدار شد... ما به دولت از همان اول گفتیم که استاندار کردستان کمونیست است. ولی استاندار و فرماندار مهاباد را یک نفر کمونیست قرار داد و هر چه امکانات داده می‌شد، در اختیار آنها [تجزیه‌طلبان] قرار داد.^۲

حسن نزیه، مدیرعامل شرکت ملی نفت

دیگر «چهره» مطرح دولت موقت، حسن نزیه بود؛ اولین مدیرعامل شرکت ملی نفت^۳ ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی. نزیه سخت محبوب و مورد علاقه مهندس بازرگان بود. مهندس عزت‌الله سبحانی نیز تأیید کرده است که مدیریت حسن نزیه در شرکت نفت مشکل‌ساز بود:

زیرا مشاوران و همکاران دست اول آقای نزیه، اغلب از مسئولین و مقامات قبل از انقلاب آن مؤسسه بودند که هزاران مسأله و سؤال درباره آنها مطرح بود و ایشان همواره به ادامه کار با آنها اصرار و تأکید داشت.^۴

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۷/۱۷، ص ۶

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۸/۲، ص ۱۱

۳. تا آن زمان وزارت نفت در ایران تشکیل نشده بود. شرکت ملی نفت ایران از مهم‌ترین مؤسسات و ارگان‌های دولت بود؛ چند ماه بعد از پیروزی انقلاب همین شرکت و مؤسسات و نهادهای جنبی آن به وزارت نفت تغییر نام داده شد.

۴. شصت سال خدمت و مقاومت، ص ۱۳۴

نحوه عملکرد غیرقانونی و جنجال‌آفرین نزیه، موجب اعتراض و بحران در تأسیسات نفتی ایران شده بود و دامنه آن به سطح افکار عمومی کشور نیز کشیده شد و در این حال، مهندس بازرگان به شدت از وی حمایت می‌کرد. حتی مهندس صباغیان، وزیر کشور، نظر مخالفان و منتقدان نزیه را تأیید کرده و اظهار داشته بود:

اصولاً سیستم اداره شرکت نفت به سیستم نظام گذشته بود که این سیستم قابل قبولی نبود.^۱ اما مهندس بازرگان رییس دولت، ضمن رد کلیه اتهامات نزیه، از وی پشتیبانی و قدردانی کرد و گفت:

آفرین بر نزیه که توانسته است وظایف محوله را در خدمت انقلاب و مردم به خوبی انجام دهد... من به امام عرض کردم اگر آنچه درباره نزیه گفته‌اند راست باشد و خطائی متوجه او شناخته شود اول من باید کنار بروم.^۲

به دنبال این سخنان، خبرگزاری پارس [بعدهاً جمهوری اسلامی] این جملات را به نقل از نزیه گزارش داد:

با توجه به گفته مهندس بازرگان که گفته است اگر نزیه از شرکت نفت کنار برود شاید مناسب باشد که من هم به علت اینکه او را شناخته بودم از کار کنار بروم، امکان کناره‌گیری نخست‌وزیر هم می‌رود.^۳

با بالا گرفتن موج مخالفت‌ها و ارائه مدارک، نزیه از کار برکنار شد و از سوی دادستانی کل انقلاب احضار گردید. بازرگان به دنبال این واقعه لحن خود را تغییر داده، می‌گوید:

نه می‌شود گفت خدای ناکرده نزیه خائن است و نه می‌شود گفت مبراً.^۴ دادستانی انقلاب، موارد اتهام نزیه را پرداخت و دریافت وجوه غیرقانونی و سوءاستفاده از بیت‌المال اعلام کرد.^۵

حسن نزیه، در آذر ۵۸ از بیم محاکمه و مجازات، به خارج از کشور گریخت و به صفوف ضد انقلابیون پیوست. دانشجویان پیرو خط امام اسنادی منتشر کردند که او را در فهرست عوامل ایالات متحده نشان می‌داد. بر اساس این اسناد، حسن نزیه با نام رمز «اس. دی.

۱. انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸/۷/۷، ص ۲

۲. همان، ۱۳۵۸/۷/۱۴، ص ۲

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان، ۱۳۵۸/۷/۳۰، ص ۲؛ روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۷/۳۰، ص ۱۲

پوتی/۱) روابط اطلاعاتی با آمریکا داشته است.^۱

مهندس عزت‌الله سحابی درباره فرار نزیه و فعالیت‌های ضدایرانی او در خارج از کشور گفته است:

شرایط سیاسی اوایل انقلاب و هجوم جماعات حزب‌الله و دیگران و تجاوزات خلاف قانون به منزل ایشان^۲ موجب گردید که در سال ۱۳۵۹ اجباراً و مخفیانه کشور را ترک کند... در جریانات سیاسی ضد انقلاب خارج از کشور به انحاء مختلف شرکت کرد و اخیراً [مقارن سال ۱۳۷۵] هم به جمع اتحاد سلطنت‌طلبان با سایر گروه‌های معروف به دمکراسی طلب مشارکت کرده و می‌خواهند چیزی به نام «همبستگی ملی» را به بیندازند که با منافع ملی ایران و گذشته نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق مغایرت دارد... با سلطنتی‌ها و ضد انقلاب‌ها پیوند خورده، حتی در جایی اظهار موافقت با جدایی آذربایجان و تشکیل دولت آذربایجان مستقل و واحد کرده است.^۴

اما آقای بازرگان در مصاحبه‌ای در مورد حسن نزیه و خیانت‌های او به نکات خوبی اشاره کرد که یادآوری آن برای علاقه‌مندان و همفکرانش که بعداً خود به همان رفتار مبتلا شدند، قابل تأمل است:

... جبهه گرفتن علیه انقلاب شکوهمند و جمهوری اسلامی ایران به هیچ‌وجه نمی‌تواند چیزی جز خیانت یا جهالت باشد...

نارضایتی و حق اعتراض، غیر از انصراف و پشت کردن و پیوستن به صف دشمنان و خنجر زدن به انقلاب اسلامی است. انقلابی که عموم طبقات در آن شرکت داشته و اکثریت سنگین آنها به جان و دل رهبری امام خمینی را پذیرفته بودند. ایراد و انتقاد نباید شخص را از روش و اعتقاد چندین ساله برگرداند و به لجبازی و خصومت پردازد.

دریای فراوان نشود تیره به سیل عارف که برنجد تُتک آب است هنوز

اگر زکوه فروغلتد آسیا سنگی نه عارف است که از جای خویش برخیزد

آقای نزیه با چنین گفتار و کرداری، اگر از او باشد، مانند شاهپور بختیار خود را برای ابد

۱. اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، بی‌تا، ص ۴۷

۲. نزیه طبق اقدام قانونی دادستانی انقلاب تحت تعقیب قضایی قرار گرفته و به دادگاه احضار شده بود و بازرسی منزل وی به حکم قضایی توسط مأمورین دادستانی انجام شد نه توسط افرادی که مهندس سحابی به طعنه آنان را «جماعات حزب‌الله» نامیده است.

۳. سال ۱۳۵۸ صحیح است و مهندس سحابی اشتباه کرده است.

۴. شخصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۳۵

از چشم و دل ملت دور می‌سازد و نام بدی از خود در تاریخ به یادگار خواهد گذاشت.^۱
مهندس بازرگان در همان مصاحبه گفت:

وی همچنین گاهگاه اظهارنظرهای سیاسی و انتقاداتی می‌کرد که با عقیده و سیاست دولت موقت و شورای انقلاب انطباق نداشت و موجبات اعتراضات شدیدی را فراهم ساخت. و با وجود تعهدی که به دنبال تذکرات دوستان و بنده داده بود باز از جاده خارج می‌شد. ولی به هیچ‌وجه آن اظهارات و اختلافات که مورد اعتراض شدید ما هم بود از مقوله انحراف اصولی و اعتراض به انقلاب و جمهوری اسلامی و رهبری آن نبود و حالت اعتراض و مقابله نداشت.^۲

منظور مهندس بازرگان، به احتمال زیاد، اظهارات حسن نزیه درباره اجرای قوانین اسلام بود. نزیه در خرداد ۵۸، یعنی فقط سه ماه پس از پیروزی انقلابی که خواست اصلی مردم برقراری حکومت اسلامی و اجرای قوانین اسلامی بود، گفت:

اگر ما فکر کنیم تمام مسائل سیاسی و اقتصادی و قضایی را می‌توانیم در قالب اسلامی بسازیم، آیات عظام هم می‌دانند که این امر در شرایط حاضر نه مقدور است نه ممکن و نه مفید.^۳
همین سخنان جنجال‌برانگیز موجب ناراحتی شدید افکار عمومی و مردم مسلمان انقلابی شد؛ و همان‌طور که بازرگان هم اشاره کرده «با عقیده و سیاست دولت موقت و شورای انقلاب انطباق نداشت.»

به گفته مهندس عزت‌الله سحابی، نزیه، در سال ۱۳۳۳ با تماس‌های تلفنی مکرر، از مهندس بازرگان و دکتر سحابی تقاضای کمک مالی می‌کند. مهندس سحابی می‌گوید:

ما اصرار داشتیم که این کمک را نکنید؛ اولاً او مواضع مشکوکی گرفته، با سلطنتی‌ها و ضد انقلاب‌ها پیوند خورده، حتی در جایی اظهار موافقت با جدایی آذربایجان و تشکیل دولت آذربایجان مستقل و واحد کرده است. ثانیاً او در همه محافل به شخص شما بدگویی می‌کند، در حالی که شما چوب انحرافات و اشتباهات او را خورده‌اید. ولی مرحوم بازرگان می‌گفت: او بالاخره یک انسان است و گرفتاری پیدا کرده و باید در رفع مشکل او کمک کنیم... [نزیه] به جای تشکر زیاد از کمکی که برای نجات خانه‌اش از حراج بانک به او کرده بودند، پاسخ او فحاشی و تهمت و توهین بود... نزیه حتی به هنگام درگذشت مرحوم بازرگان در اول بهمن

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۲/۲۸، ص ۲

۲. همان.

۳. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۳/۷، ص ۳

۱۳۷۳، باز از بدگویی نسبت به آن مرد پاک خودداری نکرد.^۱

حسن نزیه روز جمعه ۲۴ شهریور ۱۳۹۱ در سن ۹۱ سالگی در پاریس درگذشت. مهندس عزت‌الله سحابی درباره سوابق مشکوک حسن نزیه و عملکرد وی در دولت موقت، به تفصیل چنین گفته است:

... [نزیه] از مؤسسين نهضت آزادی و عضو شورا و هیأت اجرائیه نهضت بود. ایشان با وجود سوابق آزادیخواهی و همکاری نزدیک با مرحوم دکتر مصدق، به لحاظ روحیه و منش، با دیگر مؤسسين نهضت تفاوت‌هایی داشت... در دستگیری‌های سی‌ام تیر ۱۳۴۰... مرحوم بازرگان و پدرم و آقای نزیه، بازداشت شدند... داخل زندان موقت... ما همگی در یک جا بودیم ولی آقای نزیه را نیاوردند... این ظن می‌رفت که آقای نزیه، موضعی در زندان گرفته است که ساواک خرج ایشان را از نهضتی‌ها و جبهه‌ای‌ها، اعم از رهبران یا غیر آن، جدا کرده است.

... در سال ۱۳۴۱ به ویژه در پاییز و زمستان آن سال که مبارزات ضد رژیم اوج تازه‌ای گرفت... آقای نزیه به کلی مخفی شد و از تمام فعالیت‌ها غایب بود. همین‌طور در خرداد ۱۳۴۲ که اکثریت فعالین و دوستان نهضت آزادی را زندانی و سپس ۹ نفر را به محاکمه کشیدند، آقای نزیه همچنان غایب بود و ساواک متعرض ایشان نشد...

در جریان محاکمات رهبران و فعالین نهضت... باز آقای نزیه به کلی از انظار غایب و از هر نوع فعالیتی معاف شده بود. او هیچ‌گاه حتی یکبار به دادگاه یا دیدن زندانیان نیامد و به کلی فعالیت سیاسی و مبارزاتی و حتی ارتباطات دوستی با رهبران نهضت را قطع کرد^۲ و دیگر از ایشان خبری نبود، تا اینکه در سال ۱۳۵۶ که فضای سیاسی رو به باز شدن می‌رفت، ایشان دوباره پیدا شد و در جلسات شورای نهضت [آزادی] و مذاکرات و فعالیت‌های به خصوص سال ۵۶ و ۵۷ شرکت فعال داشت...

پس از پیروزی انقلاب... در فعالیت‌های خارج از دولت [موقت] نهضت آزادی هیچ‌گونه حضور و دخالتی نداشت ولی از همان آغاز نیز از کسانی بود که انتظار پست و مقامی عالی داشت...

به هر حال، آقای نزیه، پست ریاست شرکت ملی نفت را برگزید و دوران ریاست ایشان،

۱. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، صص ۱۳۵ و ۱۳۶

۲. چون مهندس سحابی از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ در زندان بود، اطلاع مستقیم و دقیق از روابط رهبران نهضت با یکدیگر نداشته است و تأکید وی بر قطع ارتباط نزیه با آنان، صحیح نیست.

امور شرکت نفت سرشار از مشکلات برای دولت بود و اعتراض همه را برانگیخت. ... [علاوه بر مشکلات مدیریتی، وی] خانه خود را به خانه سازمانی بسیار مجلل رئیس شرکت نفت که با شرایط و فرهنگ دوران انقلاب هیچ سازگاری نداشت منتقل کرد... به هر حال، آقای نزیه، به دلیل ارتباط با حزب خلق مسلمان، که مسائل سیاسی ایجاد کرده بود، مورد اعتراض و حمله حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت و زیر فشار شورای انقلاب از کار کناره‌گیری کرد و دولت مصلحت دید که وزارت نفت را تأسیس کند... آقای مهندس معین‌فر، که اولین وزیر نفت بود، تا مدت‌ها پس از اشتغال در آن وزارتخانه، گرفتار مشکلات اداری و حقوقی بود که آقای نزیه ایجاد کرده بود.^۱

حسن نزیه، در اسفند ۵۷ در مصاحبه‌ای گفته بود که از نظر او عنوان «جمهوری ایران» کافی است و مناسب‌تر است،^۲ پس از خروج از ایران نیز تأیید کرد که وی به عنوان یک «لاییک» با جمهوری اسلامی و رهبری آن مخالفت داشته است.^۳

جایگاه نهضت آزادی در دولت موقت

ترکیب دولت موقت از نظر گروه‌بندی‌های سیاسی نیز از ابتدا موضوع بحث و انتقاد بوده است. مهندس بازرگان در نقل خاطرات خود با ارائه لیست اسامی وزرای دولت موقت در ۹ ماه، ترتیب توزیع مجموع وزراء را، بر حسب گروه‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی، این‌گونه برمی‌شمارد:

از نهضت آزادی ۱۱ نفر (۳۶/۶٪ کل) از جبهه ملی و منفردین و ملیون دیگر ۱۱ نفر (۳۶/۶٪ کل) از انجمن اسلامی مهندسين ۴ نفر (۱۳/۳٪ کل) از روحانیون شورای انقلاب ۴ نفر (۱۳/۳٪ کل).^۴

دکتر حسین بشیریه به واقعیت ترکیب سیاسی دولت موقت این‌گونه اشاره کرده است: دولت موقت در واقع ائتلافی از احزاب و گروه‌های اپوزیسیون کوچک و محدود دوران پیش از انقلاب بود و از جبهه ملی (حزب ایران)، حزب ملت ایران و نهضت آزادی تشکیل شده بود.^۵

۱. همان، صص ۱۳۱ تا ۱۳۵

۲. کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲، ص ۴

۳. نشریه کیهان، چاپ لندن، ۱۳۶۹/۷/۱۹

۴. شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۳۹ و ۴۰

۵. دیپاچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، حسین بشیریه، نگاه معاصر، ۱۳۸۱، ص ۳۵

آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۶۰، در مصاحبه‌ای به ترکیب سیاسی دولت موقت این گونه اشاره کرد:

در آن ترکیب دولت [موقت] چهار پنج نفری از اعضای سازمان‌های گوناگون بودند و بقیه از نهضت آزادی، چه به صورت عضو یا به صورت هوادار.^۱
 آقای هاشمی رفسنجانی نیز درباره ترکیب دولت موقت گفته است:
 ترکیب دولت مهندس بازرگان که عمدتاً از اعضا و هواداران جبهه ملی و نهضت آزادی و بعضی از گروه‌های دیگر مثل جاما و حزب ملت [ایران] بودند به طور طبیعی مورد موافقت بخشی از نیروهای مذهبی و پرشور انقلابی قرار نگرفت و حتی بعضی از عناصر و گروه‌ها و سازمان‌های غیرمذهبی نیز آن را رد کردند.

در شورای انقلاب چنین چیزی را پیش‌بینی می‌کردیم، ولی در آن روزها چاره دیگری نداشتیم. مهندس بازرگان و نهضت آزادی تنها مجموعه متشکل مذهبی بودند که مورد اطمینان و شناخته شده بودند و ما و دوستان روحانی دیگر نیز، برنامه و تجربه‌ای برای حضور در امور اجرایی نداشتیم.^۲

جبهه ملی و نهضت آزادی در واقع ثمره‌های درخت ملی‌گرایی بوده‌اند. اساساً می‌توان نهضت آزادی را بخشی از جبهه ملی و یا دنباله و ادامه آن دانست. انجمن اسلامی مهندسين هم در طول قبل و بعد از پیروزی انقلاب، اگر گفته نشود تحت کنترل، تحت تأثیر مستقیم تعلیمات سیاسی فرهنگی نهضت آزادی بوده است. در تراکت انتخاباتی مهندس بازرگان، وی به عنوان «مؤسس و مبتکر انجمن اسلامی مهندسين» معرفی شده بود. انجمن اسلامی مهندسين تالی نهضت آزادی و نهضت آزادی تالی جبهه ملی محسوب می‌شد. در واقع، دولت موقت، بیشتر دولتی حزبی و جبهه‌ای؛ و حزب نهضت آزادی شاکله اصلی آن بود.
 شاید مهندس بازرگان با تفکیک این تشکل‌ها هنگام طرح گروه‌بندی‌های سیاسی دولت موقت، می‌خواست نشان دهد که دولت موقت، دولتی یکدست و متشکل از فقط اعضای نهضت آزادی نبوده است.

سیدمحمد مهدی جعفری که در ترمیم کابینه به سمت معاون وزیر علوم منصوب شد، نقل کرده است:

۱. مصاحبه‌ها؛ مجموعه مصاحبه‌های حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای در سال ۱۳۶۰، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۸
 ۲. انقلاب و پیروزی، ص ۲۰۷

...آقایان بهشتی و باهنر گاهی به شوخی و گاهی جدی می‌گفتند: کابینه که کابینه نهضت آزادی است. و من چندین بار به آنها توضیح دادم که... این کابینه، کابینه حزبی نیست. حالا اگر چند نفری از نهضت آزادی در کابینه هستند، به عنوان حزب نیستند بلکه به دلیل لیاقت فردی و شخصی است. که البته آقایان قبول نکردند.^۱

آیت‌الله خامنه‌ای، نماینده اولین دوره مجلس شورای اسلامی، درباره غلبه گرایش نهضت آزادی در دولت موقت، گفت:

گروه نهضت آزادی، آن روز نه فقط بر دولت، بلکه بر رسانه‌های گروهی هم مسلط بود. رادیو تلویزیون در اختیار آقای قطب‌زاده بود که ایشان عضو نهضت آزادی بود، کما اینکه وزیر خارجه [یزدی] و اکثر اعضای دولت هم عضو نهضت آزادی بودند.^۲

مهندس سبحانی، در این باره می‌گوید:

البته اگر کاری را بر عهده شما بگذارند، طبیعی است که شما ابتدا از دوستان و نزدیکانتان دعوت به همکاری می‌کنید... دولت موقت شاید در انتخاب اول خود، اعضای هیأت دولت و معاونان هیأت دولت را بیشتر از طیف ملی - مذهبی گذاشته باشد... مهندس بازرگان تعصبی روی نهضتی بودن نداشت.^۳

به رغم آن که امام خمینی شرط کرده بود که مهندس بازرگان و کابینه‌اش هویت حزبی نداشته باشند و در مدت تصدی مناصب دولتی، از سمت‌ها و فعالیت‌های حزبی دوری کنند، نخست‌وزیر دولت موقت و سایر مقامات نهضتی، برخلاف تعهدی که به امام و شورای انقلاب داده بودند، در جلسات شورای مرکزی و سایر برنامه‌های حزبی نهضت آزادی شرکت می‌کردند. طبق صورت اسامی دست‌نوشته اعضای جلسه شورای مرکزی نهضت در بهار ۱۳۵۸، اکثریت قریب به اتفاق ۳۷ تن عضو شورای مزبور، در حالی که مناصب دولتی داشتند، به فعالیت حزبی خود ادامه می‌دادند.^۴

در باره نخست‌وزیری بازرگان و ترکیب سیاسی دولت موقت، عباس عبدی تحلیل خود را، که می‌تواند نمایان‌گر دیدگاه طیفی از جوانان دانشجوی فعال در انجمن‌های اسلامی سال ۵۸ باشد، به این شرح ارائه کرده است:

۱. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۴۴۲

۲. کیهان، ۱۳۵۹/۶/۲۹، ص ۳

۳. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۲۲۷

۴. نهضت آزادی ایران از تأسیس تا انشعاب، عباس قلی طایفه و احسان کیانی، انتشارات صمدیه، ۱۳۹۵، صص ۳۱۵ و ۳۱۶

... آقای بازرگان نخست‌وزیر شد اما واقعیت این بود که وزن نهیضت آزادی در جامعه و انقلاب ایران بسیار کوچک بود. اگر آن روز به هر دلیلی فردی را به رغم وزن اندک گروهش نخست‌وزیر کردند، او اول از همه باید دیگران را مشارکت دهد تا آنها را از مخالفت خلع سلاح کند. هیأت دولت آقای بازرگان را لیست کنید. غیر از چند نفر که متمایل به جبهه ملی بودند که آنها هم بعداً با نهیضتی‌ها عوض شدند، بقیه همگی نهیضتی بودند. این کابینه تناسبی با نیروهای حاضر در جامعه و انقلاب نداشت...

همان رفتاری و تساهلی که امام در انتخاب وی با ایشان داشت، خوب بود که ایشان هم با دیگران می‌داشت. اگر امام می‌خواست فقط همفکر خودش را نخست‌وزیر کند که قطعاً آن مرحوم، [نخست‌وزیر] نمی‌شد. این سعه صدر و مشارکت‌جویی را باید آن مرحوم هم می‌داشت.

... یک دولت برآمده از اکثریت می‌تواند ترکیب یک دستی داشته باشد. اما دولت آقای بازرگان نه تنها برآمده از یک اکثریت پارلمان نبود که اقلیت کوچکی هم بود. به علاوه نتیجه این عدم مشارکت، همانی شد که دیدیم، قریب به اتفاق افراد و گروه‌ها در مقابل دولت بازرگان بودند، حتی آن کسانی که امروز زیر عکس آقای بازرگان مصاحبه می‌کنند.^۱

در اسفند ۵۸ ماشاءالله شمس‌الواعظین (محمود شمس)، چنین نوشت:

... طرز تفکر حاکم بر این دولت در مجموع، و ترکیب آن، به هیچ‌وجه ناشی از اصول و بینش مکتبی اسلام انقلابی نبوده است... دولت موقت نتوانست خود را با شرایط خاص و انقلابی خلق همگام سازد...^۲

۱. هفته‌نامه شهروند/امروز، ۱۳۸۶/۱۰/۹، صص ۵۱ و ۵۲

۲. کیهان ۱۳۵۸/۱۲/۱، ص ۲، مقاله به قلم محمود شمس.

طرح انحلال مجلس خبرگان

مهم‌ترین وظیفه‌ای که برای دولت موقت تعیین شده بود، انتخابات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی و سپس به همه‌پرسی گذاشتن قانون اساسی بود. این کاری بود که باید هر چه زودتر به انجام می‌رسید تا کشور از حالت «موقت» و بلا تکلیفی درآید. طرح تشکیل مجلس مؤسسان به دلیل تعداد زیاد اعضا، که مستلزم زمان طولانی برای انتخابات و همچنین امکان ایجاد چالش‌های بحران‌زا در شرایط شکننده و حساس پس از پیروزی انقلاب بود، با نظر دولت موقت و شورای انقلاب، کنار گذاشته شد.

آقای هاشمی رفسنجانی نحوه شکل‌گیری دیدگاه امام و شورای انقلاب برای ایجاد مجلس خبرگان را این‌گونه شرح داده است:

[در شورای انقلاب] گروهی از جمله آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله بهشتی، من و چند نفر دیگر معتقد بودیم که پیش‌نویس قانون اساسی مصوب شورای انقلاب و دولت موقت، بهتر است مستقیماً به همه‌پرسی گذاشته شود تا به این وسیله در عبور کشور از دوره انتقال و رسیدن به دوره ثبات، تسریع لازم به عمل آید.

اما گروه دیگر که آقایان آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و چند نفر دیگر جزو آنها بودند، این نظر را نمی‌پسندیدند و می‌گفتند بهتر است طبق وعده داده شده به مردم، مجلس برای تدوین نهایی قانون اساسی تشکیل شود... پس از آنکه از بحث‌های ما در شورای انقلاب نتیجه‌ای عاید نشد، قرار شد مسأله در حضور امام مطرح و تصمیم نهایی گرفته شود...

پس از آنکه پیشنهاد آیت‌الله طالقانی برای تشکیل مجلس محدودتر و کوچک‌تر برای بررسی و تدوین قانون اساسی مطرح شد و مورد بحث قرار گرفت، امام این پیشنهاد را پذیرفتند...^۱

گرچه آن مجلس در افواه عموم به مجلس خبرگان شهرت یافت، اما نام رسمی آن «مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» بود؛ و انتخابات آن به تصریح مهندس بازرگان «سالم‌تر، بی‌خداش‌تر و بی‌دخالتر از تمام ادوار بعد از انقلاب مشروطیت بود.» در انتخابات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، همه گروه‌ها و احزاب، حتی احزاب و گروه‌های غیرمعتقد به اسلام، نظیر حزب توده و سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان پیکار و امثال آنها نیز شرکت کرده و نامزدهای خود را معرفی کرده بودند.

با توجه به وضعیت خاص کشور و ضرورت تدوین هر چه زودتر قانون اساسی، مجلس خبرگان و قانون اساسی با سرعت و در عین حال با دقت دست به کار تدوین قانون اساسی شد؛ و تا مهرماه ۵۸، عمده اصول قانون اساسی را تدوین و تصویب کرد. با توجه به ناتوانی آشکار دولت موقت در اداره امور کشور، امید همه مردم به تصویب هر چه زودتر قانون اساسی و در نتیجه آن کنار رفتن دولت موقت بود. اما در دولت موقت خبرهای دیگری بود.

امیرانتظام در کتاب خاطرات خود می‌نویسد:

در مهرماه ۱۳۵۸ برای شرکت در جلسه‌ای که جان استمپل و جرج کیو^۱ و کارمند دیگر وزارت خارجه آمریکا قرار بود با مهندس بازرگان نخست‌وزیر داشته باشند، به تهران آمدم.^۲ در چند روز اقامت در تهران در چند میهمانی خانوادگی شرکت کردم و دلیل آن هم این بود که بتوانم از نظرات سایر دوستان و هموطنانم آگاه شوم. در این جلسات، عموماً از وضعیت موجود شکایت داشتند و اوضاع را خیلی وخیم توصیف می‌کردند. چون در این جلسات، اغلب زن و مرد و عده‌ای نوجوان هم شرکت داشتند، من نمی‌توانستم نظرات خود

۱. گازیوروسکی پژوهشگر آمریکایی که به منابع سیا دسترسی کامل دارد، با اشاره به عضویت کیو در سیا از سال ۱۹۵۵، می‌گوید که وی در سفارت آمریکا در ایران، جایگزین کاتم شد و «همه ارتباطات کاتم را ادامه داد. یکی از اصلی‌ترین وظایف کاتم در پایگاه سی آی ای، برقراری ارتباط با مصدق‌ها بود... دلیلی وجود ندارد که اعتقاد داشته باشیم ایرانیانی که با کیو ارتباط داشتند، همچون امیرانتظام، از هویت اطلاعاتی او مطلع بودند... وظیفه کیو عمدتاً همان رابطه با نیروهای ملی بود که بازرگان هم جزویشان بود. کیو بالاخره در سال ۱۳۴۲ شمسی ایران را ترک کرد... کیو دوباره در سال‌های ۵۳ تا ۵۶ شمسی برای یک دوره محدود دو ساله به ایران فرستاده شد. در این زمان، او قائم‌مقام مدیر ایستگاه سی آی ای در تهران، و در فاصله‌ای که رئیس ایستگاه [در ایران] نبود، او به عنوان رئیس ایستگاه عمل می‌کرد... کیو به عنوان مسئول ایستگاه سیا در تهران، درگیر تمام ماجراها بود.» (اندیشه پویا، ش ۵، دی و بهمن ۹۱، صص ۶۸ و ۶۹)
۲. گازیوروسکی در سال ۱۳۹۱ مقاله‌ای تحت عنوان «کمک اطلاعاتی آمریکا به ایران، مه- اکتبر ۱۹۷۹» منتشر ساخت که در ایران با عنوان «مذاکرات پنهان» در نشریه/اندیشه پویا چاپ شد. وی در این مقاله که به بخشی از روابط نهضت آزادی و دولت موقت با سفارت آمریکا پرداخته است، شرحی از ملاقات مزبور نیز ارائه داده که بر اساس آن، آمریکایی‌ها در مهر ۱۳۵۸، به مقامات دولت ایران اطلاعاتی درباره آماده شدن عراق برای حمله به ایران، عرضه کرده‌اند. (اندیشه پویا، ش ۵، صص ۵۹ تا ۶۹) گازیوروسکی سپس در مصاحبه تأکید کرد که بنابر اطلاعات او، مقامات دولت موقت (بازرگان، یزدی، امیرانتظام) این اطلاعات را به مسئولان بعد از دولت موقت و یا رهبری ایران، نداده‌اند. (همان، صص ۶۷ و ۶۹)

را درباره اوضاع و دورنمای آینده مملکت تشریح کنم، بنابراین درصدد برآمدم اعضای شورای مقاومت ملی سال ۱۳۳۲ را برای مشورت و تبادل نظر دعوت کنم... نظر من بر این بود که مشکلات ما ناشی از فقدان قانون است و چون در این رابطه مجلس خبرگان که ماهیتی بدعت آمیز داشت، تخلف کرده بود، طرح انحلال آن را پیشنهاد کردم.^۱

رحمت الله مقدم مراغهای، که خود در آن زمان نماینده استان آذربایجان شرقی در مجلس خبرگان بود و در جلسه طرح انحلال آن شرکت داشت، ماجرای آن جلسه را در خاطرات خود، این گونه شرح داده است:

مجلس خبرگان به پایان نزدیک می شد... یادداشتی از آقای [عباس] رادینا که یکی از افراد مبارز جبهه ملی بود، به من داده شد... شرحی به این مضمون بود: «برای مطلب مهمی لازم است مذاکره شود... به دفتر آقای مهندس بازرگان تلفن کنید، در دفتر ایشان منتظر خواهیم بود...» در دفتر آقای نخست وزیر، آقای امیرانتظام که در آن هنگام سفارت ایران در سوئد را به عهده داشت، و آقای رادینا منتظر من بودند. آقای امیرانتظام خیلی ساده و صریح مطلب را عنوان کرد و گفت خطر استبداد در کمین است... تنها چاره آن است که از هم اکنون برای ریاست جمهوری آقای مهندس بازرگان فعالیت کنیم...

و بعد از توضیح اینکه مجلس خبرگان از حدود اختیاراتی که دارد تجاوز کرده است، گفت پیشنهاد می کنم جلسه ای... تشکیل شود... به منزل آقای [محمدتقی] انوری رفتم، در حدود ده نفر آنجا بودند... شرکت کنندگان در جلسه بر این نظر بودند که بعد از آیت الله خمینی اصل ولایت فقیه، بالقوه در آینده خطری خواهد بود... بحث ها به این نتیجه رسید که تنها مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت می تواند مشکل را حل کند، آقای امیرانتظام گفتند: فردا من با نخست وزیر قرار ملاقات دارم با ایشان در این باره مذاکره می کنم. آقای [احمد] صدرحاج سیدجوادی گفتند: روز جمعه من و آقای مهندس بازرگان در کرج میهمان هستیم، در آنجا فرصت کافی دارم که ایشان را متقاعد کنم در این باره اقدام کنند. قرار شد آقای صدرحاج سیدجوادی وزیر دادگستری و آقای [فتح الله] بنی صدر دادستان کل، مشترکاً طرحی تهیه و به نخست وزیر برای اجرا ارائه کنند...

آن طور که بعدها شنیدم تصویب نامه ای در دولت تهیه و به امضای وزرا رسیده بود، ولی آیت الله خامنه ای که در آن موقع معاونت وزارت دفاع را به عهده داشتند و در غیاب وزیر دفاع

در کابینه شرکت کرده بودند، از امضای تصویب نامه استنکاف نموده و می گویند که مسأله‌ای با این اهمیت را نمی‌شود بدون اطلاع آیت‌الله خمینی تصویب و اجرا نمود. نخست‌وزیر پیشنهاد را می‌پذیرد و با عده‌ای از وزیران به قم می‌رود، بازرگان ناکام به تهران بازمی‌گردد.^۱ امیرانتظام در یادداشتی که بعدها از دفتر کارش به دست آمد، ماجرا را این گونه شرح می‌دهد: بنا به پیشنهاد من در تاریخ چهارشنبه ۱۳۵۸/۷/۱۸ جلسه در منزل تقی انوری با حضور افراد زیر تشکیل شد:

۱. تقی انوری
 ۲. عباس رادنی
 ۳. ابوالحسن رضی
 ۴. مقدم مراغه‌ای
 ۵. عباس سمیعی
 ۶. [امیر حسین] پولادی
 ۷. ابوالفتح بنی‌صدر
 ۸. عباس امیرانتظام
 ۹. احمد صدر حاج‌سیدجوادی.
- منظور از تشکیل این جلسه پیدا کردن راه‌حل مقابله با بحران موجود و رسیدگی به پیشنهاد تشکیل جبهه واحدی برای شرکت در انتخابات آینده مجلس شورا و ریاست جمهوری بود. چون مسأله مصوبات مجلس خبرگان قانون اساسی یکی از مسائل بااهمیت روز بود، ابتدا درباره آن بحث شد...

آقای بنی‌صدر این موارد را که عبارت بود از طولانی‌تر کردن زمان بررسی قانون و همچنین به جای رسیدگی به پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شده، تهیه قانون اساسی جدید [بیان نمود]، تصمیم گرفته شد که این دو مورد به اطلاع آقای نخست‌وزیر رسانیده شود و در صورت موافقت نسبت به انحلال مجلس اقدام بشود. این وظیفه به عهده من گذاشته شد. روز سه‌شنبه [پنج‌شنبه] ساعت ۱۱ صبح ایشان را دیدم و مطالب را به اطلاع ایشان رساندم. ابتدا این مسأله برای ایشان سنگین بود ولی بعد قرار شد متنی از طرف ما تهیه شود و ایشان آن را ببینند. متن فوق در همین روز از طرف آقای [فتح‌الله] بنی‌صدر تهیه و به اطلاع و صلاحدید آقای احمد صدر حاج‌سیدجوادی و آیت‌الله [سیدرضا] زنجانی تهیه شد. ساعت ۵ بعد از ظهر به اطلاع ایشان رساندم قرار شد آقای احمد صدر حاج‌سیدجوادی آن را امضاء کند. صدر آن را امضاء و به مهندس بازرگان داد ولی قرار شد متن آن تغییرات کوچکی بنماید و به امضاء کلیه وزراء برسد. متن اصلاح شده در ظهر روز شنبه ۵۸۷/۲۱ [۵۸۷/۲۸] به اطلاع نخست‌وزیر رسید و قرار شد ۷ نفر از وزراء را من (دکتر سامی - اردلان - فروهر - دکتر اسلامی - دکتر میناچی - صدر حاج‌سیدجوادی - دکتر یزدی) قبلاً بینم و بقیه را خود مهندس بازرگان صحبت نماید. تا چهار بعد از ظهر من کلیه آقایان را دیدم و قبل از جلسه هیأت دولت در ساعت ۶/۵، در دفتر

نخست‌وزیر بودم...

۱۷ نفر به شرح زیر این طرح را قبل از تشکیل جلسه دولت، امضاء کردند که اسامی آنها عبارتند از: (دکتر ایزدی - دکتر اسلامی - دکتر سامی - دکتر حبیبی - رجائی - یدالله سبحانی - مهندس عزت‌الله سبحانی - دکتر احمدزاده - مهندس کتیرائی - اردلان - صباغیان - فروهر - صدر حاج‌سیدجوادی - دکتر رضا صدر - مهندس اسپهبدی - مهندس بنی‌اسدی - ...) و قرار شد خود مهندس بازرگان در جلسه امضاء کند.

این اولین باری بود که یک پیشنهاد با یک چنین اکثریتی به تصویب می‌رسد. کسانی که امضاء نکرده بودند (معین‌فر - چمران - یزدی - میناچی) بوده البته میناچی صبح قبول کرد که امضاء کند و شب متأسفانه مانند همیشه با هزار دلیل و برهان، از امضاء این طرح سر باز زد. قرار گذاشته بودیم که بلافاصله پس از تصویب، آن را از طریق رادیو تلویزیون و روزنامه‌ها اعلام کنیم و به همین دلیل نمایندگان کلیه آنها را دعوت کردیم و ساعت ۱۰/۵ شب که جلسه دولت تمام شد همه حضور داشتند. ما حتی روزنامه‌ها را آماده نگهداشته بودیم که در همان ساعت شب بتوانند مصوبه دولت را به صورت فوق‌العاده چاپ کنند.^۱

مهندس بازرگان، در اولین جلسه دادگاه امیرانتظام، در سال ۵۹، درباره این موضوع چنین گفت: نامه [=طرح انحلال مجلس خبرگان] در هیأت وزیران مطرح شد و با امضای اکثریت تصویب شد و با حضور آقایان هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای، و آقای مهدوی کنی، که اینها به سمت معاون وزارت کشور و مسئول، حضور داشتند. بعد از تصویب شدن، آقای هاشمی رفسنجانی گفتند ممکن است عمل این آقایان را امام علیه خودشان تلقی کنند. پس ... موضوع را با امام در جریان بگذاریم...^۲

طرح مزبور، دقیق و زیرکانه تهیه شده بود. در متنی که قرار بوده به عنوان اعلامیه دولت پخش شود^۳ صورت کار، قانونی و طبیعی جلوه داده و استدلال شده بود که مدت زمان قانونی بررسی و تنظیم قانون اساسی توسط مجلس خبرگان به پایان رسیده است و «با توجه به اینکه طبق اصول و موازین شرعی و حقوقی اگر وکالت و نمایندگی محدود به زمان معینی باشد بعد از انقضای آن، وکالت و نمایندگی زائل می‌گردد» و نیز به دلیل اینکه در لایحه قانونی اداره امور مجلس و نظامنامه داخلی مجلس، مدت بررسی قانون اساسی محدود و معین گردیده بود «بنابراین ادامه

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۹/۴/۹، ص ۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۴/۱۰، ص ۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۴/۹، ص ۳

۲. آن سوی اتهام، ج ۲، ص ۲۲

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۴/۹، ص ۳. روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹/۴/۹، ص ۲

کار مجلس بررسی نهائی قانون اساسی بعد از انقضای مدت و زوال وکالت، مخالف قانون و مصوبات آن فاقد اعتبار است و چون وکیل حق ندارد مدت وکالت خود را یک طرفه تمدید نماید، تمدید مهلت قانونی از طرف آن مجلس وجهه شرعی و قانونی نداشته است. علیهذا به استناد اصول و قوانین فوق، انحلال مجلس بررسی نهائی قانون اساسی اعلام می‌گردد.

ظاهر کار، قانونی و شرعی نمایانده شده بود. از این رو تنی چند از اعضای هیأت دولت، که مواضعی نسبتاً مستقل از نهضت آزادی داشتند و به خط امام نزدیک‌تر بودند، نیز احتمالاً فریب این جملات به ظاهر موجه را خورده پای اعلامیه فوق را امضا کرده بودند، و یا صرفاً به علت اعتماد به مهندس بازرگان و به تبعیت از موافقت وی، نظر موافق داشته‌اند.

امتناع شهید چمران از امضای اعلامیه انحلال، با توجه به سوابق و مواضع وی، به احتمال زیاد از حیث مخالفت با اصل اقدام بوده است. همچنین با وجود تطابق تفکرات سیاسی معین‌فر، میناچی و یزدی با مجموع جهت‌گیری دولت موقت در چارچوب نهضت آزادی، این سه نفر نیز اعلامیه انحلال مجلس خبرگان را امضا نکردند. شاید با «هوش» سیاسی خود شکست آن را پیش‌بینی می‌کردند؛ و شاید هم با «عقل و فهم» سیاسی خود آن را به صلاح کشور نمی‌دانستند. مهندس بازرگان نیز به خوبی می‌دانست که چنین طرحی اگر تأیید امام را نداشته باشد با ناکامی روبرو خواهد شد؛ موافقت کرد با طرح موضوع نزد امام و حتی المقدور توجیه آن، رضایت ایشان جلب شود. امیرانتظام در این باره می‌نویسد:

جلسه دولت تمام شد و طرح هم تصویب شد ولی «ان قُلْتی» را که بر روی طرح گذاشتند عبارت از آن بود که تا اطلاع امام، منتشر نشود. معنی این کار نفی مطلب بود. چون متأسفانه مهندس بازرگان با همه خصوصیات عالی و قدرت فوق‌العاده در قبول شرایط سنگین زمان، فاقد جسارت کافی است و از ابتدای حکومت انقلاب، ما دچار همین مشکل بوده‌ایم. آنجا که احتیاج به جسارت برای یک کار بزرگ هست او همیشه فرار می‌کند...

فردا بازرگان و عده‌ای از افراد هیأت دولت به دیدن امام رفتند و طرح را مطرح کردند. پرواضح بود که امام آن را رد خواهد کرد.^۱

در پایان یادداشت مزبور، امیرانتظام طرح خود را «انقلابی در انقلاب» نامیده و چنین نوشته است:

طرحی که می‌توانست انقلابی در انقلاب باشد، و ناامیدی‌ها را به امید تبدیل کند، مانند

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۴/۹، ص ۳. روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹/۴/۹، ص ۲

سایر پیشنهادات سازنده^[۱] دفن شد.^۱

به نوشته روزنامه *اطلاعات*، وقتی که امیرانتظام در زندان اوین، طرح اجرانشده خود را با حسرت، «انقلاب دیگری در انقلاب» توصیف کرد، خبرنگاری از او پرسید: «تصور نمی‌کنید که این، یک کودتا می‌بود که شما بدون اطلاع امام (که همه قدرت شما از ایشان ناشی می‌شد) می‌خواستید به مرحله اجرا بگذارید؟»، امیرانتظام در پاسخ این سؤال سکوت کرد و هیچ نگفت.^۲ در دست‌نوشته امیرانتظام، جابجایی و ابهام‌هایی درباره تاریخ‌های ذکر شده وجود دارد. با توجه به فاصله بین جلسه اول هماهنگی و طراحی طرح مزبور در تاریخ ۵۸۷/۱۸ تا جلسه هیأت دولت در تاریخ ۵۸۷/۲۸، این سؤال مطرح می‌شود که در این فاصله، امیرانتظام چه اقداماتی را پی‌گیری می‌کرده است. به جز هماهنگی‌های داخلی با همفکران و گرفتن امضا از وزرا، به نظر می‌رسد دو ملاقات افشاشده وی با جرج کیو، مقام بلندپایه سیا، در آن روزها بسیار مهم بوده است. اولین ملاقات به تاریخ ۵۸۷/۲۳ انجام شد که در آن کیو به همراه ران اسمیت، یکی دیگر از مأموران سیا، و بروس لینگن، کاردار و سرپرست سفارت آمریکا در تهران، با امیرانتظام و دکتر یزدی ملاقات کرد.^۳ دومین ملاقات، روز جمعه ۵۸۷/۲۷ یک روز پیش از جلسه مذکور هیأت دولت، بین کیو و امیرانتظام برگزار شد.^۴

گازپوروسکی به استناد اسناد لانه جاسوسی و مصاحبه‌های شخصی خودش با کیو و لینگن نوشته است که در ملاقات اول، آمریکایی‌ها درباره صادرات نفت شوروی، وضعیت امنیتی خوزستان و کردستان و تدارکات دولت بعث عراق برای حمله به ایران و پروژه آیبکس،^۵ اطلاعاتی به ایرانی‌ها داده‌اند و در ملاقات دو نفره دوم هم، کیو شرح مفصل و پر جزئیات درباره آیبکس به امیرانتظام ارائه نمود.^۶

۱. *اطلاعات*، ۱۳۵۹/۴/۹، ص ۱

۲. همان، ۱۳۵۹/۶/۳۱، ص ۱۰

۳. ماهنامه *اندیشه پویا*، ش ۵، دی و بهمن ۱۳۹۱، ص ۶۴

۴. همان، ص ۶۵

۵. گازپوروسکی، پروژه آیبکس را سیستم گردآوری مخفیانه اطلاعات از فعالیت‌های نظامی عراق، معرفی کرده است. (اندیشه پویا، ش ۵، ص ۶۴) اما ابعاد پروژه مزبور بیش از آن چیزی بود که گازپوروسکی نوشته است. این پروژه که در ۴ مرحله طراحی شده بود و از اوایل سال ۱۹۷۰ در ایران آغاز شده بود، کشور شوروی و متحدان منطقه‌ای آن را تحت پوشش داشت و دو پایگاه پیشرفته کبکان (خراسان) و بهشهر (مازندران) بخشی از این طرح بودند. این طرح زیر نظر ژنرال آمریکایی، فیلیپ گست، به وسیله مستشاران ارتش آمریکا و کارشناسان سیا، و در چارچوب ملاحظات و منافع امنیتی و استراتژیک ایالات متحده، در خاک ایران و با سرمایه ایرانی، اجرا می‌شد.

۶. همان.

مواردی که در مقاله گازیوروسکی و مدافعات امیرانتظام در این زمینه طرح شده،^۱ برای توجیه علت سفر ویژه دو مقام سیا به ایران در آن مقطع و ملاقات با امیرانتظام کافی به نظر نمی‌رسد. پیش از آن، در استکهلم چنین ملاقات‌هایی انجام شده بود و فوریت یا ضرورتی نداشت که در تهران و به آن شکل نامتعارف و کم‌سابقه، تکرار و پی‌گیری شود.

باید توجه داشت که در آن زمان، امیرانتظام فقط سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی بود و رسماً مقام مسئول و ذریب‌مذاکره با آمریکایی‌ها دربارهٔ مسائل امنیتی و نظامی نبود. وی گفته است که از طرف مهندس بازرگان، نخست‌وزیر، مسئولیت پی‌گیری مذاکرات با آمریکایی‌ها را بر عهده داشته است^۲ و بازرگان هم اعلام کرد که همهٔ ملاقات‌های امیرانتظام با آمریکایی‌ها به دستور وی بوده است.^۳

از سوی دیگر، به رغم اینکه امیرانتظام گفته که مهندس بازرگان پس از جلسه هیأت دولت به قید سوگند از او خواسته بود که موضوع طرح انحلال را فراموش کند و به سایر افراد مطلع هم گفته شود که درباره این موضوع سکوت کنند و آن را جایی نقل نکنند و یا نشر ندهند،^۴ در آبان ۵۸ نشریه خلق مسلمان، ارگان حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان، وابسته به آقای شریعتمداری، خبر این موضوع را به این شکل منتشر ساخت:

... گفته می‌شود به دنبال انتشار نامه جبهه ملی در مورد مجلس خبرگان، وی و گروهی دیگر از اعضای کابینه‌اش با نوشتن نامه‌ای به رهبری انقلاب، خواستار انحلال مجلس خبرگان شدند... نامه دولت در مورد انحلال مجلس خبرگان که هرگز رسماً منتشر نشد، شاید آخرین تیر ترکش دولت بود...^۵

گفتنی است که جبهه ملی در اول مهرماه ۵۸، جزوهای دوازده صفحه‌ای تحت عنوان نامه سرگشاده به ملت ایران منتشر کرد و اعلام نمود که مجلس خبرگان از اصول قانونگذاری انحراف پیدا کرده است.^۶ در این نامه ضمن مخالفت با گنجاندن اصول اسلامی و ولایت فقیه در قانون اساسی، روش کار مجلس خبرگان با همان دلایلی غیرقانونی و نامشروع خوانده شده که بعداً در طرح امیرانتظام و مصوبه دولت موقت تکرار شد. مضمون این جزوه، درخواست

۱. آن سوی اتهام، ج ۱، صص ۴۵ و ۴۶. ماهنامه اندیشه پویا، ش ۵، صص ۶۲ تا ۶۴.

۲. همان، ص ۴۰.

۳. همان، ج ۲، صص ۱۸ و ۲۰.

۴. همان، ج ۱، صص ۵۰ و ۱۴۳.

۵. هفته‌نامه خلق مسلمان، دوره جدید، ش ۱۴، ۱۳۵۸/۲۰، ص ۶.

۶. بامداد، ۱۳۵۸/۳، ص ۳. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۳، ص ۲.

تلویحی تعطیلی و انحلال مجلس خبرگان بود.

در جلسه عمومی حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان به تاریخ ۵۸/۷/۲۶، مهندس مقدم مراغه‌ای ضمن انتقاد از تصویب اصل ولایت فقیه، اعلام نمود که «انقلاب دارد از مسیر واقعی خودش منحرف می‌شود و ما می‌خواهیم آن را در مسیر اصلی‌اش هدایت کنیم»^۱ در این جلسه دکتر محمود عنایت صریحاً اظهار داشت تنها راه‌حل، «انحلال مجلس خبرگان» است.^۲ نشریه سازمان مجاهدین خلق نیز با انتشار مقالات و تحلیل‌هایی، مجلس خبرگان را «مدافع استثمار و نظام طبقاتی» خواند و ولایت فقیه را پوششی برای «استبداد و انحصارطلبی» توصیف نمود.^۳ مهندس بازرگان نیز، در دادگاه، در دفاع از امیرانظام تأکید کرد:

اینکه گفته شد آقای امیرانظام درصدد انحلال مجلس بوده، درست نیست، این فکر از خیلی وقت پیش بود... این فکری نبود که ایشان تلقین به ما کرده باشد.^۴

امیرانظام دو دهه بعد از محاکمه، در خاطراتش چنین نوشت:

طرح انحلال مجلس خبرگان، اتهامی بود که در اصل حقیقت داشت... تهیه این طرح باعث افتخار من بود.^۵

البته شخص مهندس بازرگان، خود از مهم‌ترین آغازگران اعتراض و حمله به مجلس خبرگان بود. او در مراسم بزرگداشت آیت‌الله طالقانی تأکید کرد که آن مرحوم نگران قانون اساسی و «منحرف» شدن مجلس خبرگان بود.^۶ متعاقب آن در مراسم بزرگ شب هفتم رحلت آیت‌الله طالقانی، مهندس عزت‌الله سبحانی که در آن زمان گرداننده اصلی نهضت آزادی و نماینده مجلس خبرگان بود، به تفصیل در انتقاد اصل ولایت فقیه و اعتراض به تصویب آن سخن گفت.^۷ امام خمینی در اولین دیدار عمومی بعد از ملاقات مورخ ۲۹ مهر ۵۸ با مهندس بازرگان و چند تن از وزرا درباره مجلس خبرگان، بدون اشاره به اقدام دولت موقت، از موضوع انحلال

۱. انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸/۷/۲۸، ص ۳

۲. همان. بامداد، ۱۳۵۸/۷/۲۹، ص ۳

۳. نشریه مجاهد، ش ۷، ۱۳۵۸/۷/۳۰، ص ۲. ش ۸، ۱۳۵۸/۷/۳۰، ص ۷

۴. میزان، ۱۳۵۹/۱۲/۲۷، ص ۴. آن سوی اتهام، ج ۲، ص ۲۲

۵. آن سوی اتهام، ج ۱، ص ۱۶۸

۶. اطلاعات، ۱۳۵۸/۶/۲۱، صص ۱ و ۲

۷. آیت‌الله منتظری در نماز جمعه تهران به تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۵۸، به انتقادهای و اعتراض‌ها علیه ولایت فقیه پاسخ گفت و در حضور مهندس بازرگان و تعدادی از وزرا که در صف اول نماز قرار داشتند، ضمن تأکید بر اینکه ولایت فقیه «ضامن اجرای احکام اسلام در نظام جمهوری اسلامی است، گفت: «فقیه، امین و عالم است به حلال و حرام دین، و دستور او، دیکتاتوری و استبداد نیست.» (روزنامه اطلاعات، ۵۸/۷/۳۱، ص ۲)

۸. همان، ۱۳۵۸/۶/۲۸، ص ۲

مجلس خبرگان سخن گفت. امام با اشاره تلویحی به جلسه عمومی حزب جمهوری خلق مسلمان چنین اظهار داشت:

در مجلس خبرگان به مجرد اینکه صحبت ولایت فقیه شد، مخالفت را شروع کردند. حتی در این دو سه روز اخیر در یکی از مجالس شان، این منحرفین، اینهایی که از اسلام هیچ اطلاعی ندارند، اینها که مخالف با اسلام هستند، در مجلس شان گفته اند که این مجلس خبرگان باید منحل بشود. و دیگران هم تظاهر کردند و دست زدند... شما در پوشش اسلام، در پوشش طرفداری از خلق مسلمان، برخلاف اسلام عمل می کنید... مگر شما می توانید که مجلس خبرگانی که ملت با آن آرای زیاد این مجلس را درست کرده، با یک کلمه ای که شما بگوئید... منحل باشد؟

... شما از ولایت فقیه ترسید. فقیه نمی تواند به مردم زور گویی کند. اگر یک فقیهی بخواهد زور گویی کند، این فقیه دیگر ولایت ندارد... در اسلام قانون حکومت می کند... ولایت فقیه، ضد دیکتاتوری است.^۱

امام خمینی در اول آبان ۵۸ در دیدار با گروهی از مردم در این باره چنین گفت:

مجلس خبرگان با رأی اکثریت ملت، مشغول کار است، حالا می بینیم که یک دسته چند نفری دور هم جمع می شوند و می گویند مجلس خبرگان باید منحل شود. من نمی دانم که این آقایان چه کاره هستند و برای چه این مجلس باید منحل شود؟... مجلس خبرگان را مردم تعیین کرده اند. بیش از دو میلیون نفر از مردم تهران تنها به مرحوم آقای طالقانی رأی داده اند، و بیش از دو میلیون به آقای منتظری رأی داده اند... در شهرهای دیگر نیز اکثریت قاطع به دست آورده اند... این آقایانی که ادعای دموکراسی می کنند و در اقلیت هستند، می خواهند بگویند که نه، رأی اکثریت میزان نیست و این مجلس باید منحل شود... مجلس منحل نمی شود و کسی حق انحلال ندارد و خود ملت حق دارند.^۲

تهدید به استعفا

در روزهای پایانی زمستان سال ۱۳۵۹ متن یک سخنرانی از آیت الله خامنه‌ای انتشار یافت که در آن، به ماجرای طرح انحلال مجلس خبرگان، این گونه اشاره شده است:

آن شبی که در جلسه هیأت دولت، نامه‌ای که امیرانتظام تهیه کرده بود و بعد، ۱۵ نفر یا

۱. کیهان، ۱۳۵۸/۸۱، ص ۳

۲. همان، ۱۳۵۸/۸۳، ص ۱۱

۱۴ نفر از وزرای کابینه دولت موقت، از قبل امضا گرفته بود، و قرار بر این بود که این نامه به اطلاع امام برسد و این عده دست‌جمعی استعفا بدهند یا انحلال مجلس خبرگان را بخواهند، آن شبی که این نامه در هیأت وزیران مطرح بود، بنده خود از کسانی بودم که از طرف شورای انقلاب در آن جلسه حضور داشتم... ما می‌گفتیم که اینطور نیست و مجلس خبرگان یقیناً نماینده مردم است و باید قانون اساسی را تمام کند. البته آقایان تندی کردند، حتی به ما اهانت نمودند. اما بالاخره اظهارات ما، موانع کارشان را روشن کرد و فهمیدند که ما قبل از اینکه به امام برسد، در مقابل توطئه‌هایی که علیه مجلس خبرگان ممکن است انجام گیرد، ایستاده‌ایم.

ما توانستیم آنها را قانع کنیم که آنها بروند و قبلاً مسأله را با امام در میان بگذارند و نامه‌ای را که نوشته‌اند در سطح عموم مطرح نکنند، افکار مردم را ناراحت و مضطرب نکنند... امام به طور قاطع، بدون اندکی تردید اعلام کرده بود که اگر می‌خواهید استعفا بدهید، بروید بدهید. مجلس خبرگان باید باشد و به کار خود ادامه دهد.^۱

آقای هاشمی رفسنجانی نیز در خاطرات خود، از این ماجرا این‌گونه یاد کرده است: وقتی که ایشان فهمیدند آقای مهندس بازرگان و دوستانش در اعتراض به گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی «تصمیم گرفته‌اند که با انحلال مجلس خبرگان را مطرح کنند یا استعفای دسته‌جمعی بدهند»، در مقابل آنها ایستادند و به آنها هشدار دادند و فرمودند که با استعفایشان موافقت خواهند کرد.^۲

در بیانیه نهضت آزادی در توضیح عدم قصد «توطئه» در طرح انحلال مجلس خبرگان، چنین آمده است:

اگر دولت موقت در قضیه مجلس خبرگان قصد توطئه داشت نظر و پیشنهاد خود را در جلسه علنی هیأت دولت با حضور و آراء آقایان خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی و دکتر باهنر به بحث و بررسی نمی‌گذاشت و بعد نظر تصویب شده را برای کسب تکلیف خدمت امام نمی‌برد و آنگاه طبق نظر ایشان عمل نمی‌نمود.^۳

اما جلسات و مشورت‌های قبلی و هماهنگی وزرای موافق پیش از تشکیل جلسه، و اخذ امضا برای مصوبه از پیش آماده شده، نشان می‌داد که قصد و برنامه قبلی برای تحمیل

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹/۱۲/۲۵، ص ۱۰

۲. انقلاب و پیروزی، صص ۳۵۷ و ۳۵۸

۳. پاسخ به سرمقاله «آیا سزاوار است؟» روزنامه جمهوری اسلامی، نهضت آزادی، ۱۳۶۱/۲/۹

و اجرای طرح مزبور وجود داشت. وجود چهار نفر مخالف در هیأت دولت، علی‌القاعده نمی‌توانست مانع تصویب و اجرای آن شود. زیرا با اکثریت ۱۷ یا ۱۸ نفری، مصوبه صورت قانونی پیدا می‌کرد. اما مهندس بازرگان به تعبیر امیرانتظام «فاقد جسارت کافی» بود. امیرانتظام در خاطرات خود می‌گوید که آن شب، جلسه هیأت دولت پنج ساعت طول کشید و وقتی که مهندس بازرگان از جلسه خارج شد، «فوق‌العاده عصبی و هیجان‌زده بود. وقتی به من رسید مرا به کناری کشیده و ابتدا سوگند داد تا مسأله را فراموش کنم و دوم اینکه بلافاصله به سوئد بازگردم. از ایشان جریان را پرسیدم، گفت بعداً برایت خواهم گفت.»^۱

«بهبود» روابط با آمریکا

جیمز بیل، مثل همه صاحب‌نظران غربی علوم سیاسی، معتقد است: انقلاب کوبنده ایران، تصمیم‌گیرندگان ایالات متحده آمریکا را شگفت‌زده کرد.^۱ وی درباره شرایط سیاسی ایران پس از انقلاب می‌نویسد: در زیر آنچه در سراسر ایران می‌گذشت، نوعی ضد آمریکایی‌گرایی شدید در جریان بود... شدت احساسات ضد آمریکایی در گروه‌های مختلف تفاوت داشت ولی از همان آغاز همه جا محسوس و قابل لمس بود، و سیاست‌پردازان آمریکایی می‌بایست بر ضد عدم اطمینانی که در ۲۵ سال گذشته در ایران انباشته شده بود، دست به کار شوند.^۲ گفته‌های جیمز بیل، «کشف» تازه‌ای نبود. مردم ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نفرتی شدید از آمریکا پیدا کردند که همان نفرت شدید یکی از زمینه‌های انقلاب اسلامی ۵۷ بود. شعارهای مردم در جریان انقلاب نیز حاکی از «شدت احساسات ضد آمریکایی» بود. گازیوروسکی درباره فضای ضد آمریکایی پس از انقلاب و امیدواری آمریکا به موفقیت دولت موقت می‌نویسد:

انقلاب، حس ضد آمریکایی شدیدی در جامعه ایران فراگیر کرده بود. چون آمریکا روابط نزدیکی با نظام سلطنتی برافزاده داشت و این اعتقادی عمومی بود که آمریکا تلاش داشته تا جلوی انقلاب را بگیرد و حالا هم می‌کوشد شرایط را به قبل برگرداند... آمریکایی‌ها دریافتند دولت بازرگان، امیدبخش‌ترین امکان تحقق اعتدال و میانه‌روی در ایران و برقراری روابط دوجانبه‌ای سازنده میان ایران و آمریکا است... موضع تازه آمریکا در قبال ایران در این برهه، مستلزم حمایت از دولت بازرگان بود.^۳

۱. شبیر و عقاب، ص ۳۷۲

۲. همان، ص ۳۷۴

۳. ماهنامه اندیشه پویا، ش ۵، دی و بهمن ۱۳۹۱، ص ۶۰

اما همان‌گونه که از ابتدای انقلاب محاسبات و تحلیل‌های آمریکا در عرصه واقعیات با شکست روبرو شده بود، این بار نیز آمریکا، با بی‌کفایتی‌های دولت موقت، و حضور قدرتمندانه امام و مردم، با ناکامی روبرو گشت. گری سیک، مشاور شورای امنیت ملی آمریکا در زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران، معتقد است:

یکی از اشتباهات کارتر در ایران پس از انقلاب، اعتماد و اتکای بیش از حد به میانه‌روها بود.^۱

جیمز بیل نیز همین را می‌گوید:

جدی‌ترین حسابگری سیاسی آمریکا که غلط از آب درآمد، توجه و تمرکز آنها بر میانه‌روها بود. ایالات متحده پس از شرط‌بندی روی شاه که بازنده از آب درآمد، حال روی یک سری از رهبران میانه‌رو که پس از شاه روی کار آمده بودند، شرط‌بندی کرده بود.^۲

روابط حسنه، «کج‌دار و مریز»

در یکی از گزارش‌های سفارت آمریکا در تهران درباره ملاقات بازرگان با کاردار سفارت، چنین آمده است:

بازرگان با توجه دادن به این نکته که او شخصاً به مناسبات حسنه ایالات متحده و ایران نظر مساعد دارد، پاسخ داد و به ارزش ملاقات‌های قبلی خود با سفیر سولیوان و مأمور سیاسی اشاره کرد. مناسبات حسنه با ایالات متحده از اعتقادات شخصی نخست‌وزیر است و هنگامی که دادن پست وزارت امور خارجه به یزدی مورد بحث بود نخست‌وزیر از یزدی درباره این نکته پرسیده بود تا اینکه اطمینان حاصل کرده بود که یزدی از مناسبات دوستانه با ایالات متحده پشتیبانی می‌کند... بازرگان قضاوت کرد که ایالات متحده در اینکه خواستار مناسبات حسنه با ایران است صمیمیت دارد.^۳

این احساسات مثبت و عقاید دوستانه بازرگان نسبت به آمریکا، تنها در جلسات گفت‌وگو با مأمورین آمریکایی طرح نمی‌شد بلکه وی علناً در مصاحبه‌های رسمی نظرات مساعد خویش نسبت به روابط با آمریکا را ابراز می‌کرد. هنوز یک هفته از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که مهندس بازرگان در مصاحبه با خبرنگار نیویورک تایمز گفت:

۱. همه چیز فرومی‌ریزد، گری سیک، ترجمه علی بختیاری‌زاده، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۲۶۱

۲. شنیر و عقاب، ص ۳۷۵

۳. اسناد لانه جاسوسی، ش ۱۸، ص ۲۹

دولت انقلابی ایران مشتاق است روابط خوب خود را با آمریکا از سر گیرد.^۱ چند روز بعد وی مجدداً در مصاحبه با نیوزویک، گفت: ما روابط دوستانه‌ای با ایالات متحده داشته‌ایم و میل داریم روابط دوستانه‌مان را با ایالات متحده و تمامی کشورهای جهان حفظ کنیم.^۲ این اظهارات با حال و هوای انقلاب تناسب نداشت. جیمز بیل بازتاب روابط دوستانه دولت موقت با آمریکا در بین انقلابیون را به این شکل تصویر کرده است:

بسیاری از ایرانیان انقلابی، با دلخوری و نگرانی ناظر این اظهار محبت‌های دوجانبه بودند. به عقیده آنها، انقلاب... همچنین برای از میان بردن نفوذ آمریکا در امور سیاسی کشورشان نیز بوده است، ولی می‌دیدند که بار دیگر آمریکاییان بازگشته و به فعالیت افتاده‌اند. نگرانی آنها بیشتر از این بابت بود که آمریکاییان با لیبرال‌های تحصیل کرده در غرب متحد شوند.^۳ در مقابل اعتراض‌ها و انتقادات به سیاست خارجی دولت موقت در قبال آمریکا، نهضت آزادی استدلال کرده است:

ادامه روابط با آمریکا از همان ابتدای پیروزی انقلاب از جانب رهبری و دولت و شورای انقلاب امری طبیعی تلقی شده بود.^۴

«ادامه روابط با آمریکا»، اظهار دوستی و ارادت سران یک کشور تازه انقلاب کرده را به ابرقدرت حامی رژیم پیشین توجیه نمی‌کند. هرچند که ادعای «طبیعی» و عادی تلقی شدن روابط با آمریکا در منظر رهبری انقلاب، نوعی تحریف دربر داشت. در یکی از نشریات نهضت آزادی آمده است که امام، خطاب به نخست‌وزیر و اعضای دولت موقت این مضمون را فرموده بود:

فعالاً با آنها [آمریکایی‌ها] کج‌دار و مریز رفتار کنید.^۵

«کج‌دار و مریز»، کنایه از احتیاط و مماشات و دفع‌الوقت است و نمی‌توان آن را دستمایه مهرورزی و حُسن رابطه قرار داد.

در مورد عدم قطع رابطه با آمریکا، نهضت آزادی گفته است:

۱. اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۳۰، ص ۱۲

۲. همان، ۱۳۵۷/۱۲/۳، ص ۱

۳. شبیر و عقاب، ص ۳۷۸

۴. نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ص ۷۱

۵. همان.

فرض کنیم دولت موقت در مورد قطع رابطه با آمریکا قصور کرد و شورای انقلاب هم در این باره توجهی ننموده مسأله را جدی نگرفت، چرا امام که می‌فرمودند: «الهی این روابط قطع گردد» تصمیمی مشابه قطع روابط با مصر نگرفته دستور قطع روابط با آمریکا را به دولت ندادند؟^۱

نهضت آزادی، از امام خمینی نقل کرده است که ایشان می‌فرمودند الهی این روابط قطع شود.^۲ این نقل، دقیق و کامل نیست، امام در تاریخ ۵۸/۲/۲۹ با اشاره به محکومیت اعدام‌های بعد از انقلاب از سوی سنای آمریکا، متذکر شد که دولت آمریکا تهدید کرده «اگر چنانچه این اعدام‌ها ادامه پیدا بکند در روابط ایران با آمریکا یک قدری خطر می‌افتد.»^۳ امام پس از نقل این جمله، اضافه می‌کند:

الهی که به خطر بیفتند، ما روابط با آمریکا می‌خواهیم چه بکنیم، روابط ما با آمریکا، روابط یک مظلوم با یک ظالم است. روابط یک غارت شده با یک غارتگر است.^۴

اساساً در آن زمان، مطالبه امام و اکثریت مردم و جناح‌های سیاسی مسلمان، «اصلاح و محدود کردن» رابطه ایران و آمریکا و اتخاذ موضع قاطع و متناسب با شرایط یک کشور اسلامی در برابر آمریکا بود و به جز برخی گروه‌های چپ مارکسیست و یا التقاطی، کسی به «قطع رابطه» توصیه نمی‌کرد. اما دم زدن از بهبود روابط و اتخاذ مواضع منفعلانه مسئولان دولت موقت، به کلی برخلاف خواست عمومی مردم بود.

طبق یک سند لانه جاسوسی، مهندس امیرانتظام در سمت معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت موقت، نیز در پاسخ به اظهار تمایل کاردار سفارت آمریکا برای عادی کردن روابط میان دو دولت، گفت:

دولت وی نیز همچنان خواهان روابط خوبی با آمریکاست.^۵

و این در حالی بود که او احساس امام و مردم را نسبت به آمریکا می‌دانست و حتی تذکر داده است که عادی کردن روابط بایستی «با دقت» صورت گیرد تا مبادا ملت انقلابی ایران برآشفته گردند:

این موضوع قابل درک است که احساسات ضد آمریکایی در ایران شدید و گسترده باشد

۱. همان، صص ۷۰ و ۷۱

۲. همان، ص ۶۹

۳. صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۷؛ روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۲/۳۰، ص ۸

۴. همان.

۵. اسناد لانه جاسوسی، ش ۱۰، ص ۵۶

و عادی کردن روابط بایستی با دقت صورت گیرد.^۱

جا دارد در اینجا ماجرای جالبی از روحیه ضد آمریکایی مردم، که برای شخص کاردار سفارت آمریکا اتفاق افتاد و در یکی از اسناد لانه جاسوسی آمده، ذکر شود. او می‌نویسد که روزی برای کاری به ساختمان مجلس خبرگان رفته بود و موقع خروج از ساختمان:

بیرون مجلس دختر دوازده چهارده ساله‌ای بود که لیموزین چایل سیاه ما را دید که بیرون منتظر بود. او از افسر امنیتی من پرسید: «این ماشین مال کیست؟» وقتی جواب شنید که متعلق به کارمند آمریکایی است او گفت: «ولی من فکر کرده بودم که تمام آمریکایی‌ها از اینجا رفته‌اند. ما آنها را بیرون خواهیم کرد.»^۲

در اولین سال پس از پیروزی انقلاب، تعمیق و گسترش اندیشه و احساسات ضد آمریکایی در بین مردم، از مهم‌ترین موانع بازگشت روابط ایران و آمریکا به حالت عادی بود. مبارزه با این پدیده که از نگرانی‌های اصلی آمریکایی‌ها به شمار می‌رفت، در یکی از اسناد لانه جاسوسی این‌گونه مورد توجه قرار گرفته بود:

این طرز فکر که آمریکا مخالف ایران است و می‌خواهد ایران را مثل سابق وابسته به خود نگهدارد، باید خنثی شود.^۳

بعضی از اظهارات و مواضع دولتمردان دولت موقت درباره آمریکا، خواسته یا ناخواسته در جهت تحقق هدف مزبور قرار داشت. مهندس بازرگان در اغلب سخنرانی‌های خود چنان رفتار می‌کرد که گویی اصلاً آمریکا را نمی‌شناسد و نمی‌داند آمریکا چه جنایاتی در حق ملت ایران کرده است.

پس از اعلام قطع رابطه توسط دولت آمریکا، نهضت آزادی، زیر فشار فضای سیاسی و اجتماعی کشور و به قصد کاهش بار سنگین اتهام گرایش به آمریکا، از قطع رابطه استقبال کرد و در ۱۹ فروردین ۵۹ اعلام کرد:^۴

قطع رابطه آمریکا برای ما قابل پیش‌بینی بوده است و برای انقلاب ما محاسن زیادی دارد و در جهت تداوم انقلاب می‌تواند بسیار مؤثر باشد. از آثار قطع رابطه آمریکا با ما یکپارچگی بیشتر در جناح‌های داخلی و آمادگی جدی مردم برای تحمل هرگونه سختی

۱. همان، ص ۵۷.

۲. همان، ش ۶-۱، ص ۳۴۶.

۳. همان، ش ۳۴، ص ۱۰۱.

۴. در مجموعه اسناد نهضت آزادی (۱۳۵۷-۱۳۵۹) که در سال ۱۳۶۲ منتشر شد، برخی اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها و از جمله این موضع‌گیری و اعلام نظر بعدی، درج نشده است.

می‌باشد، و بایستی برنامه‌ریزی جدی برای هرگونه قطع وابستگی سیاسی و فرهنگی، اقتصادی، صنعتی و کشاورزی و غیره داشته باشیم. مردم مسلمان و مبارز ایران وقتی که با شهادت‌های خود و رهبری قاطع امام، ریشه پنجاه ساله عمال امپریالیسم را از ایران قطع کردند، بدیهی است برای آنها، در مقابل تحریم‌های اقتصادی مقاومت کردن، کار بسیار سهل و آسانی می‌باشد... قطع رابطه و تحریم‌های ناشی از آن... با وجود این که ممکن است در کوتاه‌مدت از نظر اقتصادی مشکلاتی برای ما به وجود آورد ولی در درازمدت، صددرصد به نفع ملت ما خواهد بود.^۱

چند روز بعد، در پاسخ به نظرخواهی روزنامه کیهان دربارهٔ مبارزه با امپریالیسم، نهضت آزادی هم‌صدا با افکار عمومی اعلام کرد:

... امروز با امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا رو در رو هستیم... تداوم انقلاب در جهت از بین بردن و نابودی تمامی روابط و آثار فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی امپریالیسم ... نهضت آزادی ایران... به مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی خود کماکان ادامه می‌دهد... در چهارچوب اطاعت کامل از رهبری انقلاب اولوالامر...^۲

پس از قطع رسمی رابطهٔ ایران و آمریکا، جوّ ضد آمریکایی در کشور روزبه‌روز شدیدتر شد. حمله نظامی نافرجام آمریکا و ماجرای طبس، کشف توطئه کودتای معروف به نوژه،^۳ تشدید حملات نظامی عراق به ایران و سرانجام حمله گسترده صدام حسین به ایران و حمایت آمریکا از آن، حوادث مهمی بود که خشم و التهاب مردم ایران را بر ضد آمریکا تحریک و تشدید می‌کرد. اما نهضت آزادی و بازرگان ساکت بودند.

آیت‌الله خامنه‌ای در مورد دیدگاه رئیس دولت موقت درباره مرگ بر آمریکا، و خاطره‌ای نقل کرده که جالب توجه است:

به خاطر دارم در جلسات هیأت دولت یک روز رئیس هیأت دولت موقت با عصبانیت به این مضمون و با ناراحتی در کمال تعجب گفت: چرا این مرگ بر آمریکا را مردم ول نمی‌کنند؟! ما که از ناراحتی و تعجب ایشان به شدت متعجب و ناراحت شدیم، به ایشان گفتیم این چه حرفی است که می‌گویی؟! مگر می‌شود شعار مرگ بر آمریکای مردم را که یک شعار طبیعی است و هیچ کس در ذهن مردم نگذاشته، بلکه فرهنگ مبارزه و انقلاب

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۱/۱۹، ص ۲

۲. همان، ۱۳۵۹/۱/۲۴، ص ۴

۳. چون بیشتر طراحان و عاملان کودتا در پایگاه هوایی شهید نوژه همدان بودند، این کودتا به غلط به کودتای نوژه معروف شد.

این را به آن‌ها یاد داده، از ذهن مردم بگیریم و مگر چنین کاری جایز است؟^۱ با همه اینها، در چنان جوّ و شرایطی، برخی از مهم‌ترین مقامات دولت موقت، در موضع رسمی و اظهارات علنی، سعی در القاء و ترویج دیدگاه مثبت نسبت به آمریکا داشتند. مهندس امیرانتظام سخنگوی دولت موقت در مصاحبه‌های مختلف تأکید می‌کرد:

دولت ایران علاقه‌مند است که روابط حسنه‌اش را با آمریکا و دیگر کشورهای دنیا ادامه دهد.^۲ در سندی از لانه جاسوسی درباره نمونه‌ای از مصاحبه‌های امیرانتظام چنین آمده است: او (امیرانتظام) به خبرنگاران گفت که امیدوار است روابط با آمریکا به زودی به سوی بهبودی رود. در مورد فسخ قراردادهای نظامی، امیرانتظام گفت که فسخ تمام قراردادهای سابق که ایران قبلاً در آنها میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری کرده بود غیرعقلانه است. او حتی غیرمستقیم به لزوم متخصصان نظامی آمریکایی اشاره کرد.^۳

همچنین گزارش یکی از مصاحبه‌های دکتر یزدی در یک سند دیگر چنین است: یزدی آنطور که در تهران تایمز ۲۳ ژوئن [۱۹۷۹] [= ۱۳۵۸/۴/۲] منعکس شده شخصاً این مسأله را مطرح نموده که ایران نمی‌تواند به تنهایی به پیش برود. یزدی صریحاً به ادامه وابستگی به غرب اقرار کرد.^۴

به دنبال این نوع گزارش‌های سفارت آمریکا درباره یزدی و امیرانتظام، وزارت خارجه آمریکا به سفارت آمریکا در تهران دستور می‌دهد از آن‌دو قدردانی شود:^۵

هنگامی که شما یزدی یا امیرانتظام را ببینید خواهشمند است قدردانی ما را از اظهارات اخیر مفیدشان در تلویزیون راجع به روابط ایالات متحده و ایران ابراز دارید.^۶

بعضی از دولت‌مردان دیگر نیز در گفت‌وگوهای خصوصی و گاه در مراسم عمومی از ابراز

۱. خاطرات و حکایتها، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۳، جلد ۱-۵، ص ۱۹۳

۲. اطلاعات، ۱۳۵۸/۳/۱۹، صص ۱ و ۷

۳. اسناد لانه جاسوسی، ش ۳۴، صص ۱۳۷ و ۱۳۸

۴. همان، ص ۶۳

۵. وقتی که جیمز بیل به عنوان معاون مرکز پژوهش‌های خاورمیانه دانشگاه نگراس در میزگرد مجله تایم دکتر یزدی و مهندس امیرانتظام را از طرفداران آمریکا معرفی کرد (کیهان، ۵۷/۱۲/۲۱، صص ۱ و ۸)، طی گزارش‌هایی از سفارت آمریکا در تهران، هشدار داده شد که انتشار چنان مطالبی می‌تواند به یزدی و امیرانتظام صدمه وارد کند. (اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۸، ص ۲۷، ش ۱۵، سند ۲۷) سولیوان سفیر آمریکا به وزارت امور خارجه دولت متبوع چنین نوشت: «متأسفانه بیل، از یزدی و [امیر] انتظام که هر دو از افراد مهم دولت بازرگان هستند، اسم برد. در شرایط فعلی این عمل فقط می‌تواند به آنها صدمه بزند و ممکن است به این منجر شود که آنها گامی به جهت اثبات اینکه عامل آمریکا نیستند، بردارند.» (اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۸، سند ۶)

۶. همان، ص ۱۴۰

عقاید خوش‌بینانه و مثبت نسبت به آمریکا خودداری نمی‌کردند. احمد صدرحاج‌سیدجوادی، وزیر دادگستری کابینه بازرگان در ملاقاتی با کاردار سفارت آمریکا به وی «با گفتن اینکه روابط ایران و آمریکا در گذشته خوب بوده است و دلیلی وجود ندارد که دو کشور قادر نباشند به داشتن رابطه نزدیک و سودمند دوجانبه ادامه دهند، خوش آمد گفت».^۱ او در این ملاقات صریحاً در مورد سیاست تضعیف دادگاه‌های انقلاب که از سوی آمریکا تأیید و تأکید می‌شد، موضع موافق گرفت و به هم‌سوئی با مأموران آمریکا پرداخت:

[صدر حاج‌سید] جوادی مجدداً تشکر خودش را از ملاحظات ما ابراز داشت و تکرار کرد که سیاست دولت موقت ایران اینست که قدرت دادگاه‌های انقلاب را هر چه سریع‌تر تا آنجایی که شرایط اجازه می‌دهد تقلیل دهد.^۲

این اظهارات نوعی تسلیم‌طلبی و هم‌گرایی با سیاست آمریکا را نشان می‌داد؛ و به هیچ‌وجه با انقلاب اسلامی که هدف و خواسته‌اش استقلال و نفی هرگونه تسلیم‌طلبی در برابر قدرت‌های بیگانه بود، تناسب نداشت. آیت‌الله طالقانی در جلسه شورای انقلاب مورخ ۵/۲/۲۰ گفت: «دولت موقت نسبت به آمریکا مُستَسَبِع [وحشت‌زده و از ترس خشکیده] است».^۳

ناصر میناچی، وزیر ارشاد ملی دولت موقت، که از مدت‌ها قبل با مأموران آمریکایی در ارتباط بود، در ملاقاتی تأکید کرد که «به بهبودی روابط ایران و آمریکا امید دارد».^۴ سفارت آمریکا نیز برای وی گاهی خدماتی انجام می‌داد. مثلاً وزارت امور خارجه آمریکا به طور استثنایی با وجود اینکه مهلت ثبت‌نام به پایان رسیده بود، موافقت دانشگاه جرج تاون را برای ثبت نام فرزند میناچی جلب کرد و موافقت شده بود که برنامه مناسب همچون تدریس خصوصی برای وی ترتیب داده شود.^۵

رضا صدر، وزیر بازرگانی دولت موقت، در ملاقاتی با کاردار سفارت آمریکا از مشکلات مربوط به روابط ایران آمریکا این چنین یاد می‌کند:

پشتیبانی بدون قید و شرط ایالات متحده از شاه جراحاتی را باقی گذاشته ولی از آنجایی که خود او در جریان انقلاب در ایالات متحده بوده است، از مشکلاتی که در داخل وزارت امور خارجه آمریکا درباره ایران وجود داشته کاملاً آگاه است و معتقد می‌باشد که این انقلاب

۱. همان، ش ۲۸، ص ۸۱

۲. همان، ص ۸۳

۳. صورت مذاکرات شورای انقلاب، ص ۲۰۲

۴. همان، ص ۶۸

۵. همان، صص ۱۰۳ تا ۱۰۶

برای ایالات متحده و کشورهای دیگر نیز نافع خواهد بود.^۱

علی اردلان، وزیر دارایی دولت بازرگان، در ملاقاتی با کاردار سفارت و میهمان وزارت خارجه آمریکا، احساسات مثبت خود را نسبت به آمریکایی‌ها این گونه بازگو می‌کند: بررسی تاریخی نشان می‌دهد که میان ایران و آمریکا روابط مفید و طولانی وجود داشته است. خاطرات آمریکایی‌هایی که در اوایل انقلاب مشروطه ایران در این کشور همکاری می‌کردند مورد تکریم ایرانیان است.^۲

نمونه‌های فوق تنها بخشی مختصر از مطالب و تعارفاتی بوده است که در ملاقات‌های پر شمار مقامات دولت موقت با مأمورین لانه جاسوسی آمریکا رد و بدل می‌شد. این گرایش‌های مثبت به آمریکا در شرایطی ابراز می‌شد که باور عمومی مردم و اکثر نخبگان کشور آن بود که کشور و نظام نوین ایران مستقیماً هدف دسیسه‌ها و حملات آمریکا قرار گرفته است. به علت مباینت و تضاد آشکار این مواضع با دیدگاه‌های صریح و روشن رهبری انقلاب، پس از فاش شدن این نوع اسناد، قضاوت بسیاری از «انقلابیون» در مورد مقامات دولت موقت توأم با انتقادهای شدید و خشم آگین بود.

بنابراین «آژانس ارتباطات بین‌المللی ایالات متحده» به سفارت آمریکا رهنمود می‌دهد که: هدف‌های هیأت نمایندگی سیاسی ایالات متحده در ایران در حال حاضر عبارت است از حفظ مناسبات صریح و پر از همکاری‌های عملی با دولت موقت ایران تا اندازه ممکن، علی‌رغم تندگویی‌ها از جانب رسانه‌ها و رهبران مذهبی و افراطیون.^۳

در همین رابطه وزارت امور خارجه آمریکا در مرداد ۵۸، موضع خود را نسبت به دولت موقت برای سفارت تهران این چنین تشریح کرد:

ما خصوصاً در هر گونه اقدام عملی که وی [بازرگان] فکر می‌کند ایالات متحده می‌تواند برای کمک به دولت موقت ایران در تلاش‌هایش برای بالا بردن ثبات و فراهم آوردن زندگی بهتر برای شهروندان ایرانی انجام دهد، ذی‌علاقه هستیم. محدودیت‌های آشکاری در آنچه ایالات متحده می‌تواند انجام دهد وجود دارد ولی در جایی که مقتضی باشد می‌خواهیم تا آنجایی که می‌توانیم برای بازرگان نخست‌وزیر و دولتش مفید باشیم.^۴

۱. همان، ش ۳۴، ص ۸۱

۲. همان، ش ۱۸، ص ۵

۳. همان، ش ۱۵، ص ۱۳۹

۴. همان، ش ۳۴، ص ۱۷۸

جیمز بیل در مورد کیفیت و ابعاد روابط آمریکا و دولت موقت به سابقه ارتباط‌های قدیمی نهضت آزادی اشاره می‌کند و می‌نویسد:

پس از انقلاب، ایالات متحده درصدد برآمد تا از تماس‌های خود با نهضت آزادی، نهایت بهره‌برداری را بنماید، چه اینکه بسیاری از اعضای آن در جایگاه‌های کلیدی رهبری سیاست ایران بودند. مسیر ارتباطی که استمپل در ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) برقرار کرده بود، اینکه تنها راهی بود که [سفارت] آمریکا می‌توانست از انقلاب ایران، ارزیابی به عمل آورد. در شرایط فقدان نسبی هرگونه تماس جدی با رهبران مذهبی، میانه‌روهای نهضت آزادی، اکنون توجه شده بودند. افزون بر آن، تا زمانی که دولت آمریکا در ایران نماینده سیاسی داشت، چاره‌ای نداشت جز اینکه با کسانی که نماینده رسمی جمهوری اسلامی بودند، معامله کند. در مقابل نیز رهبران قانونی حکومت ایران، ناچار بودند با مقامات رسمی دولت آمریکا در معامله باشند.

ولی رابطه از حد این ناچاری فراتر بود، چرا که جاسوسان آمریکایی و بسیاری تماس‌های غیررسمی را نیز دربر می‌گرفت. همین تماس‌ها بود که بعدها توسط تندروهای انقلابی افشا گردید و به درگیری‌های خشونت‌آمیز و نهایتاً برکناری میانه‌روها انجامید.^۱

به رغم پذیرش خطر این نوع ارتباطات از سوی برخی مقامات دولت موقت و با آن‌که دولت آمریکا خود را شیفته آنان و مشتاق موفقیت دولتشان نشان می‌داد، اما عملاً حمایت ایالات متحده نه تنها حاصلی برای بقا و دوام دولت موقت نداشت، بلکه خود به پاشنه آشیل و نقطه ضعف اصلی آن دولت تبدیل گردید.

رفتار دوگانه و فریبکارانه مقامات آمریکایی، که بعدها از سوی کسانی مانند جیمز بیل، گری سیک، سولیوان، استمپل و گازیوروسکی ناشی از مشکلات بوروکراتیک و اختلافات درونی دولت آمریکا توصیف شد، برای دولت موقت و طیف همگرا با آن در نهایت جز سرخوردگی و یأس دستاورد چندانی نداشت.

در کتاب جیمز بیل به این واقعیت، این‌گونه اذعان شده است:

صرف نظر از دور کردن تندروها، ایالات متحده با وارونه‌گویی و بیاناتی برخلاف نیت خود، میانه‌روها را نیز در ایران ناراضی نمود؛ درست همان گروهی که تصمیم‌گیرندگان سیاست آمریکا امید داشتند با آنها رابطه استواری برقرار سازند. خود میانه‌روها می‌گفتند اگر دولت

آمریکانیت حمایت دارد، واقعاً که روش عجیبی اتخاذ کرده است. آنها می‌گفتند آمریکا هیچ‌گاه به طور رسمی، انقلاب را تأیید و پشتیبانی نکرده و از خود هیچ‌گونه آمادگی‌ای برای اعتراف در مورد اشتباهات سیاست خارجی در گذشته، نشان نداده است؛ وسایل یدکی [نظامی] را که به شدت مورد نیاز است (و بهای آن سال‌ها پیش پرداخت شده) تحویل نمی‌دهد؛ نمی‌خواهد به اخراج جنایتکاران سیاسی و استرداد ثروت پهلوی توجه کند و برای همکاری با رهبر واقعی انقلاب هیچ‌گونه کوشش جدی به عمل نیاورده است.

میان‌روها با خشم و ناامیدی دائماً به دیپلمات‌های آمریکایی از رفتار غیردوستانه و کوتاهی‌های سیاسی گلّه می‌کردند... در اوایل اکتبر ۱۹۷۹ (مهر ۱۳۵۸) عباس امیرانتظام، آمریکا را متهم ساخت که سخن دوستانه زیاد می‌گوید، ولی از رفتار دوستانه خبری نیست. در حقیقت به بازی «صبر کن تا ببینیم» مشغول است، که در آینده بار دیگر در امور ایران دخالت کند... در یک گفتگوی طولانی در مورد روابط ایران و آمریکا، ابراهیم یزدی با صراحت کامل، در مقایسه با گذشته گفته بود: آمریکا هیچ‌گاه واقعاً از ما پشتیبانی نکرده است...

این‌گونه اشتباهات در مناسبات سیاسی، به منافع آمریکا در ایران به گونه‌ای جدی صدمه زد و در میان چیزهای دیگر، به از میان رفتن نیروهای میانه‌رو کمک کرد.^۱

گویی همان بلایی که ناشی از اعتماد و دلخوشی دولت دکتر مصدق به آمریکا بر سرش آمد، بر سر وارثان سیاسی‌اش در دولت موقت نیز آمد.

یوسفی اشکوری دربارهٔ مقصر بودن آمریکا در سیر وقایع منتهی به سقوط دولت موقت و پس از آن، چنین نوشته است:

اگر به واقع آمریکا پس از انقلاب، از دخالت در امور ایران خودداری می‌کرد، دلیلی نداشت که واکنش‌های شدید علیه آن کشور، پدید آید و حتی دلیلی وجود نداشت که ارتباط قطع گردد. مثلاً اگر آمریکا، با این که حساسیت موضوع را می‌دانست، شاه را در آمریکا نمی‌پذیرفت، احتمالاً حوادث بعدی روی نمی‌داد. نمی‌توان انکار کرد که مسئولیت اصلی حوادث بعدی - اشغال سفارت و رشد رادیکالیسم در ایران - عمدتاً بر عهده آمریکاست.^۲

دولت موقت و جناح اصلی رهبران و اعضای نهضت آزادی، تا پیش از آن به جدّ و با

۱. همان، صص ۳۸۱ و ۳۸۲

۲. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۳۱۴

صمیمیت در راه بهبود و بازسازی روابط آمریکا و ایران پسانقلاب کوشیدند، ولی به تعبیر جیمز بیل: «یک رشته اقدامات بی‌ثمر رسمی آمریکا... یکی در روند سیاسی و دیگری اقدامات سرّی اطلاعاتی»^۱ برای مداخله و تأثیرگذاری بر نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران، تلاش میانه‌روها را با ناکامی روبرو ساخت.

«تصمیم» فروش اف-۱۴

اولین بار که من از نزدیک هواپیمای اف ۱۴ را دیدم... داخل کابین نشستم، دیدم سیستمی که در این هواپیما وجود دارد با سیستم‌های [قبلی] ما زمین تا آسمان فرق می‌کند... در اصفهان آموزش دیدیم... هم اساتید ایرانی داشتیم و هم آمریکایی... ولی عمده آموزش‌ها روی دوش اساتید ایرانی بود... اواخر سال ۵۶ دوره ما تمام شد... ما باید تجهیزاتی می‌داشتیم که بتوانیم هواپیمای هدف را در داخل خاک خودش شناسایی کرده و حداقل در ۱۰۰ کیلومتری آن را می‌زدیم... فقط اف ۱۱۱ توان این کار را داشت و اف ۱۴.^۱

عبارات فوق، توصیف هواپیمای جنگنده بسیار پیشرفته اف ۱۴ از زبان یک خلبان برجسته نیروی هوایی است که خود استاد آموزش خلبانی این هواپیما بوده است. وی در ادامه می‌گوید:

اگر تام‌کت [=اف ۱۴]ها نبودند ما در زمان جنگ واقعاً به مشکل برمی‌خوردیم... موشک فونیکس دوربردترین موشک هوا به هوای دنیا بود... می‌توانستیم به صورت همزمان ۲۴ هدف را بگیریم و روی ۶ هدف، قفل و شلیک کنیم... پایگاه هشتم شکاری اصفهان، هنوز هم بزرگترین پایگاه خاورمیانه است و ما آن زمان بزرگترین انبار موشک فونیکس را داشتیم.^۲

استاد خلبان سابق اف ۱۴، درباره اقدام دولت موقت به فروش هواپیماهای فوق مدرن و استراتژیک مذکور، می‌گوید:

بحث فروش تام‌کت‌ها را بعد از انقلاب، همین آقای یزدی مطرح کردند. استدلالشان هم این بود که این هواپیماها، هواپیماهای گران‌قیمتی هستند و نگهداری‌شان فوق‌العاده گران است. مغز آقای بازرگان را هم خوب شستشو داده بودند. همان موقع من خودم یکی از کسانی بودم که [از پایگاه اصفهان] به تهران آمدم و به مدرسه رفاه رفتم و موضوع را برای امام (ره)

۱. مصاحبه خبرگزاری فارس با خلبان فریدون علی مازندرانی، ۹۴/۱۲/۱۸، بخش اول.

۲. همان.

و بقیه آقایان توضیح دادم... بعد از اینکه من توضیحاتم را دادم، امام گفتند که سلام من را به فرزندانمان برسانید و بگویید خیالتان راحت باشد.^۱

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حفظ و افزایش توان دفاعی ایران از مهم‌ترین اولویت‌های نظام نوپا بود. ارتش جمهوری اسلامی ایران وارث تجهیزات و سلاح‌های پیشرفته و گران‌قیمتی بود که در دهه آخر عمر رژیم پهلوی به اقتضای سیاست منطقه‌ای آمریکا در نظام دوقطبی و معادلات جنگ سرد، با هزینه گزاف از ثروت ملت ایران تهیه شده بود. یکی از مسائلی که حساسیت زیادی را برانگیخت، تصمیم دولت موقت به فروش هواپیماهای استراتژیک اف-۱۴ بود.

با وجود خطراتی که کشور را تهدید می‌کرد و با وجود آگاهی از احتمال جدی جنگ با عراق، این سؤال و ابهام همچنان باقی است که دولت موقت چرا تصمیم به این کار گرفته بود. در اسفند ۵۷ وزیر دفاع دولت موقت، دریادار مدنی، اعلام کرد دوران خدمت سربازی به یک سال کاهش یافت، که به گفته آقای حسن روحانی: «از تصمیمات بسیار ناپخته دولت موقت بود، اگر نگوییم که توطئه‌آمیز بود.»^۲ این اقدام، بسیاری از پادگان‌ها را از سربازان خالی کرد. آن‌گاه پس دادن هواپیماهای اف-۱۴ مطرح شد.

احمد مدنی در اولین ملاقات خود با ژنرال گست، رئیس هیأت مستشاری نظامی آمریکا در ایران، در اواخر اسفند ۵۷، از احتمال بازگرداندن تجهیزات پیشرفته مانند اف-۱۴ به آمریکا سخن گفت. به گزارش سفارت آمریکا در تهران:

مدنی سؤال کرد که آیا دولت ایالات متحده سیستم‌های تسلیحاتی فوق پیچیده مثل اف-۱۴ یا هلیکوپترهای ای اچ جی وان (کبرا) را در صورتی که دولت ایران تصمیم بگیرد که دیگر به آنها احتیاجی ندارد، بازخرد خواهد کرد؟^۳

مذاکره برای فروش

دکتر یزدی در نامه خود تأکید کرده که به درخواست دولت موقت، تنها به بررسی امکانات فروش هواپیماهای اف-۱۴ و استمزاج از آمریکایی‌ها اقدام نموده است. در حالی که هم او در مصاحبه‌ای با کیهان، در پاسخ سؤال خبرنگار که همراه با یادآوری اهمیت نظامی

۱. همان.

۲. خاطرات دکتر حسن روحانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۵۰۷.

۳. اسناد لانه جاسوسی، ش ۲۸، سند ۷.

و تکنولوژیک آن هواپیماها بود، با اشاره به گرانی هزینه نگهداری آنها می‌گوید: چنانکه می‌دانید به غیر از نیروی دریایی آمریکا هیچ کشوری هواپیمای اف-۱۴ ندارد مگر ایران. و سیستم پرواز این هواپیما بسیار پیچیده است و حتی موشک‌هایی که این هواپیما حمل می‌کند (فونیکس) هنوز آزمایش نشده و به طور کلی به کار انداختن این هواپیما برای خود آمریکا هم بسیار مشکل است و اگر دولت ایران بخواهد اینها را به کار بیندازد حداقل به چهارصد مستشار آمریکایی برای آموزش خلبان‌ها نیاز داریم... [با] بررسی جمیع جوانب امر، چنین نتیجه گرفتیم که نمی‌توانیم هواپیماهای اف-۱۴ را نگهداریم زیرا نگهداری آنها باعث تشدید و استمرار وابستگی ما به آمریکا می‌شود.^۱

وی در همان مصاحبه درباره «تصمیم» دولت موقت به فروش هواپیماهای اف-۱۴ چنین تصریح کرد:

دولت تصمیم گرفته این هواپیماها را به آمریکا یا هر دولت دیگری که حاضر باشد، بفروشد.^۲ یک روز پس از پیروزی انقلاب، فرمانده نیروی هوایی رژیم شاه، در حضور یزدی، امکان استفاده از هواپیماهای پیشرفته با کادر ایرانی را تأیید کرده بود. در مصاحبه چهار تن از فرماندهان نظامی رژیم شاه در ۲۳ بهمن ۵۷، که گرداننده مصاحبه دکتر یزدی بود، در مورد هواپیماهای پیشرفته و از جمله اف-۱۴ سؤالات و مطالبی طرح شد که پس از پاسخ سپهبد ربیعی، آخرین فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی، در مورد وجود این هواپیماهای پیشرفته، سؤال و جواب زیر بین آن دو ردوبدل شد: دکتر یزدی - گفته‌اند که ما بدون کمک مستشاران نمی‌توانیم از هواپیماها استفاده کنیم. سپهبد ربیعی - نه، ما می‌توانیم با کمک کادر ایرانی به طور کامل از سلاح‌های پیشرفته نیروی هوایی سود ببریم.^۳

اما دکتر یزدی در آن گفتگوی شبانگاهی با سران نظامی رژیم شاه، به نحوی عجیب، که آن زمان به چشم نیامد و جلب توجه نکرد، بر عدم امکان استفاده ایرانی‌ها از تجهیزات پیشرفته نظامی، پافشاری می‌کرد. وقتی که «تیمسار ربیعی پاسخ داد... ما در این مورد کاملاً آموزش دیده‌ایم»، یزدی گفت:

اما به گفته خود مقامات آمریکایی و بر طبق شواهد بسیار، استفاده از این سلاح‌ها حداقل

۱. کیهان، ۱۳۵۸/۵/۱۳، ص ۹

۲. همان.

۳. همان، ۱۳۵۷/۱۱/۲۴، ص ۸

تا بیست سال دیگر، برای افراد ارتش ایران [به طور مستقل] امکان داشته است.^۱ چهار روز بعد، رادیو لندن گزارش داد که مقامات آمریکا، نگران «جنگنده‌های بازدارنده بسیار پیشرفته از انواع اف ۱۴ هستند» و چنین اعلام نمود:

اکنون دولت آمریکا از فروش جنگنده‌ها بسیار متأسف است. هشتاد فروند از این جنگنده‌ها به ایران فروخته شده است... هنوز هفتادوهفت فروند از آنها در اصفهان وجود دارد. یک مقام عالی‌رتبه آمریکایی گفته است از صمیم قلب آمریکا امیدوار است دوباره آنها را از ایران بخرد.^۲ کمتر از دو هفته بعد، مقامات آمریکایی از احتمال افتادن اسرار جنگنده‌های اف ۱۴ و موشک فونیکس به دست روس‌ها، اظهار نگرانی کردند.^۳ به نظر می‌رسید این‌گونه خبرسازی‌ها به منظور آماده‌سازی افکار عمومی و توجیه بازخرید هواپیماهای مزبور، صورت می‌گرفت و نشان می‌داد که تا چه حد این موضوع برای آمریکا اهمیت دارد.

مدتی بعد، پس از ملاقات مدنی، وزیر دفاع دولت موقت، با رئیس هیأت مستشاری نظامی آمریکا در ایران، در اوایل فروردین ۵۸ وی در مصاحبه‌ای با روزنامه واشنگتن پست گفت: ایران تصمیم دارد بعضی از سلاح‌هایی را که شاه سابق از آمریکا خریده بود، از جمله هواپیماهای اف ۱۴، دوباره به آمریکا بفروشد.^۴

بنا به خبر منتشره در مطبوعات ایران:

واشنگتن پست اضافه کرد که در یاسالار مدنی گفته است که ارتش ایران نصف خواهد شد و در صورت لزوم، بعضی از مستشاران آمریکایی خواهند توانست به ایران بازگردند.^۵ در پی این مصاحبه، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا، هادینگ کارتر، به سرعت واکنش نشان داد و اعلام کرد:

دولت ایران در نظر دارد سلاح‌های پیچیده آمریکایی از جمله جنگنده‌های اف ۱۴ را به خود آمریکا بفروشد و بازگشت برخی کارشناسان آمریکایی را به ایران خواستار شود... در این زمینه گفتگوهای مقدماتی میان دو کشور آغاز شده است.^۶

همچنین وی گفت:

۱. اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۲۴، ص ۵

۲. همان، ۱۳۵۷/۱۱/۲۹، ص ۱۲. بولتن گزارش‌های ویژه، خبرگزاری پارس، ش ۳۳۲، ۱۳۵۷/۱۱/۲۹، ص ۱۱

۳. همان، ۱۳۵۷/۱۲/۱۲، ص ۸

۴. کیهان، ۱۳۵۸/۱/۸، ص ۲

۵. همان.

۶. اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۹، ص ۸

هم‌اکنون مذاکراتی با دولت موقت ایران درباره این موضوع، انجام شده... در شرایط فعلی آمریکا مایل است علاوه بر هواپیماهای اف-۱۴، تعدادی از سایر سلاح‌های فروخته به ایران را نیز از این کشور خریداری نماید.^۱

به رغم پی‌گیری طرفین، دولت موقت ایران و دولت آمریکا عملاً در تحقق سریع این تصمیم، موفقیتی نداشتند و موضوع تا تابستان ۵۸ ادامه یافت.

با مقاومت روحانیون شورای انقلاب، این تلاش‌ها که ناشی از سطحی‌نگری در مدیریت کلان کشور و نیز مشاوره‌های عوامل نفوذی آمریکا در دستگاه سیاسی و نظامی کشور بود با شکست مواجه گردید و قضیه فروش جنگنده‌های اف-۱۴ به آمریکا منتفی گشت. اما مسلماً سؤالاتی که به دنبال آن پدید آمد، هنوز هم «منتفی» نگشته است...

حجت‌الاسلام حسن روحانی که در سال ۵۸ در ستاد ارتش مسئولیت داشت می‌گوید:

از آنجا که من در جریان این کار بودم، تردید ندارم که موضوع فروش جنگنده‌های اف-۱۴ طرحی بوده که آمریکایی‌ها طراحی کرده بودند و با فریب دولت موقت، طرح آن را به شورای انقلاب برده بودند تا فروش هواپیماها را به تصویب شورای انقلاب برسانند. بعدها که صورت مذاکرات شورای انقلاب را درباره موضوع مزبور مطالعه کردم، دیدم که آقای بازرگان و یزدی اصرار داشتند که هواپیماهای اف-۱۴ به آمریکا پس داده شود، ولی در مقابل، دکتر بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی با پافشاری گفته‌اند که این تصمیم درست نیست و ما باید هواپیماها را حفظ کنیم. به این ترتیب خوشبختانه جلوی این کار گرفته شد و این خیانت تحقق پیدا نکرد.^۲

همچنین سند دیگری درباره «تصمیم» دولت موقت مبنی بر فروش هواپیماهای اف-۱۴ توسط آقای روحانی منتشر شده که ذکر آن در اینجا ضروری به نظر می‌رسد. وی در مقام رئیس کمیسیون دفاع دوره دوم مجلس شورای اسلامی طی یک سخنرانی متن یادداشت وزارت امور خارجه دولت موقت خطاب به سفارت آمریکا در تاریخ اول مردادماه ۱۳۵۸ را به این شرح قرائت کرد:

وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران با ابراز تعارفات خود به سفارت ایالات متحده و پیرو مذاکرات تیرماه گذشته دکتر یزدی وزیر امور خارجه و کاردار سفارت، احتراماً مایل است مطالب زیر را یادآور شود:

دولت موقت جمهوری اسلامی ایران مسأله نگهداری هواپیماهای اف-۱۴ که ۸۰ فروند

۱. کیهان، ۱۳۵۸/۱/۹، ص ۸

۲. خاطرات دکتر حسن روحانی، ج ۱، صص ۵۳۷ و ۵۳۸

آن توسط رژیم گذشته خریداری شده بود را مورد مطالعه قرار داد و تصمیم به فروش این هواپیماها گرفته است.

از سویی چون این هواپیماها دارای دستگاه‌های محرمانه تجسسی می‌باشند، دولت موقت ترجیح می‌دهد که دولت ایالات متحده آمریکا در مورد بازخرید ۷۸ فروند موجود آن اقدام کند.

وزارت امور خارجه پیشنهاد می‌کند که ایالات متحده در این منظور با دولت ایران وارد مذاکره شود. جزئیات، تاریخ و محل مذاکرات، مورد بحث و توافق قرار خواهد گرفت.^۱ بعدها در جریان جنگ تحمیلی دیدیم که این هواپیماها چقدر نقش مؤثر داشتند و وجود آنها چقدر اهمیت داشت. در حال حاضر نیز هواپیماهای اف ۱۴ هنوز جزو بهترین و پیشرفته‌ترین جنگنده‌ها به شمار می‌روند و از آنها به خوبی استفاده می‌شود.^۲

یک هفته بعد از اقدام وزارت امور خارجه ایران، به گزارش خبرگزاری فرانسه: وزارت امور خارجه و دفاع آمریکا... گشایش مذاکرات ایران و آمریکا پیرامون احتمال بازخرید ۷۸ جنگنده اف ۱۴ را ... تأیید کرد... مذاکرات اخیر دو هفته قبل به پیشنهاد دولت [موقت] ایران از سر گرفته شده است... طی این مذاکرات مسأله بازخرید ۲۰۰ موشک... فونیکس نیز مطرح گردیده...^۳

بنا به اظهارات آقای روحانی، دکتر بهشتی نیز در جلسه مورخ ۲۱ مرداد ۵۸ شورای انقلاب به شدت با فروش هواپیماهای اف-۱۴ به آمریکا مخالفت کرده و تأکید می‌کند که دولت موقت بدون اجازه شورای انقلاب حق چنین کاری را ندارد.^۴

آیت‌الله خامنه‌ای، که در آن زمان عضو شورای انقلاب و معاون وزیر دفاع بود، در یک سخنرانی از این ماجرا چنین یاد کرد:

زمزمه‌اش را راه انداختند که اف ۱۴ها را بفروشند... موضع‌گیری قرص کردیم، گفتم هر کس اسم این کار را بیاورد خائن است. فهمیدند که نه نمی‌شود این کار را کرد.^۵

مهندس مهدی چمران، برادر دکتر مصطفی چمران، که همواره در دوران تصدی مسئولیت‌های مختلف در کنار وی بوده است، نقل کرده که شهید چمران نیز در این مورد به مخالفت با تصمیم دولت موقت پرداخت. در آن زمان دکتر چمران معاون نخست‌وزیر بود. مهندس چمران می‌گوید:

۱. اطلاعات، ۱۳۶۵/۷/۲۱، ص ۱۵

۲. خاطرات دکتر حسن روحانی، ج ۱، صص ۵۳۶ تا ۵۳۸

۳. انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸/۵/۹، ص ۱۲

۴. اطلاعات، ۱۳۶۵/۷/۲۱، ص ۱۵

۵. سخنرانی مورخ ۱۳۶۲/۱۲/۲۴، به نقل از وبگاه دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای.

در موضوع فروش هواپیماهای اف ۱۴... دکتر چمران وقتی از این موضوع آگاه شد، خیلی ناراحت شد و نزد مهندس بازرگان آمد و در کمال احترام، اما به شدت اعتراض کرد...

شهید چمران با فعالیت‌هایی که داشت مانع فروش هواپیماهای اف ۱۴ شد.^۱

در آن زمان حتی در سطح مطبوعات نیز اعتراض‌هایی به تصمیم دولت موقت درباره فروش هواپیماها شد. روزنامه جمهوری اسلامی، یک هفته بعد از مصاحبه دکتر یزدی، در مقاله مشروحی تحت عنوان «فروش سلاح‌ها به آمریکا، خیانت به انقلاب است»، شدیداً به دولت موقت انتقاد کرد. در این مقاله آمده بود:

با فروش این جنگنده‌ها که مدرن‌ترین هواپیماهای تهاجمی دنیاست، قدرت هوایی ارتش ایران را در مهم‌ترین منطقه استراتژیک دنیا تا حد «فلج» ضربه‌پذیر کرده‌ایم... به مسئولین و مقامات عالی‌رتبه دولتی و نظامی کشور هشدار می‌دهیم که فروش این جنگنده‌ها در حقیقت، فروش سیستم دفاعی کشور است... این عمل جز خیانت به ایران و انقلاب اسلامی، تعبیر دیگری نخواهد داشت.^۲

به رغم مخالفت روحانیون شورای انقلاب و متخصصان نیروی هوایی و افکار عمومی، دولت موقت از تلاش خود در این زمینه دست برنداشت. در یک گزارش سفارت آمریکا در تهران به تاریخ ۵ شهریور ۵۸ با عنوان «تمایل ایران به بازفروش هواپیماهای جنگنده اف ۱۴»، چنین آمده است:

طی مباحثاتی که کاردار با وزیر امور خارجه ایران، یزدی در تاریخ ۲۲ اوت [۳۱ مرداد] در مورد اف ۱۴ها داشت، یزدی گفت که موضوع پیگیری خواهد شد و کابینه در این مورد بحث خواهد کرد.^۳

در انتهای این گزارش درباره مخالفین اقدام دولت موقت این‌گونه اشاره شده است: بعضی از روحانیون و عناصر زیادی از نیروی هوایی می‌خواهند که اف ۱۴ها را نگهدارند.^۴ در سند دیگری از لانه جاسوسی به تاریخ ۸ شهریور ۵۸ با اشاره به افزایش نفوذ اجرایی امام خمینی و روحانیون شورای انقلاب در امور دولت موقت، درباره آینده هواپیماهای اف ۱۴ که تحت تأثیر این تحول قرار گرفته، سفارت آمریکا در تهران چنین گزارش داد:

۱. وبگاه باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۳/۲/۱۲، کد خبر: ۸۲۵۴۰۶

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۵/۱۵، ص ۸

۳. اسناد لانه جاسوسی آمریکا، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، کتاب ۴، ص ۳۰۱. اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان

مسلمان پیرو خط امام، ش ۳۴، سند ۵۷

۴. همان.

آیت‌الله خامنه‌ای معاون وزارت دفاع به طور خیلی نزدیک در امر مشورت درباره آینده هواپیماهای جنگی اف ۱۴ می‌باشد.^۱

بالاخره در پی مخالفت قاطع روحانیون شورای انقلاب و فشار افکار عمومی، پس از چند ماه پی گیری دولت موقت، دکتر یزدی، وزیر امور خارجه، ناچار به عقب‌نشینی شد و در اواخر مهر ۵۸ در یک برنامه خبری در رادیو گفت که مواضع قبلی وی فقط نظرات وزارت امور خارجه بوده و نظرات دولت نیست و افزود:

ما نظرم را به هیأت دولت ابلاغ کردیم و دولت هم گفت که اختیار لازم برای تصمیم‌گیری درباره سرنوشت اف ۱۴ها را ندارد، بنابراین شورای انقلاب دارد به مسأله رسیدگی می‌کند و تصمیم نهایی را شورا می‌گیرد.^۲

لغو قراردادهای نظامی

دکتر صادق طباطبایی سخنگوی دولت موقت در مورد اقدام به «لغو» مجموعه‌ای از قراردادهای نظامی با آمریکا، در ۲۰ مرداد ۵۸ چنین اعلام کرد:

قراردادهای تسلیحاتی ۹ میلیارد دلاری ایران با ایالات متحده لغو شده است. این قراردادها شامل خرید جنگنده‌های اف-۱۶، آواکس و ناوشکن‌های جنگی بود.^۳

تیتیر صفحه اول روزنامه اطلاعات، چنین بود:

قراردادهای نظامی ایران و آمریکا لغو شد.^۴

سایر مطبوعات نیز این خبر بسیار مهم را با تیترهای درشت در صفحه اول خود، منتشر کردند و حتی برخی تیتیر اول خود را به آن اختصاص دادند.^۵

سخنگوی دولت موقت یکی از علل موج تبلیغاتی رسانه‌های غرب علیه ایران را چنین توضیح داد:

نباید فراموش کرد که ما قراردادهای خود را با ایالات متحده آمریکا در مورد خریدهای نظامی

۱. همان، کتاب ۲، ص ۲۹۲. همان، ش ۱۶، سند ۱۲

۲. همان، کتاب ۱۱، ص ۴۹۳، گزارش بدون طبقه‌بندی هیأت مستشاری نظامی آمریکا در تهران به وزارت دفاع آمریکا شامل ترجمه انگلیسی اظهارات پخش شده یزدی از اخبار رادیو ایران در تاریخ ۵۸/۷/۲۴

۳. اطلاعات، ۱۳۵۸/۵/۲۰، ص ۱۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۵/۲۰، ص ۳

۴. همان، ص ۱

۵. دو روزنامه جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی یکی از تیترهای صفحه اول خود را به این خبر اختصاص دادند اما روزنامه بامداد با استقبال ویژه، بزرگترین و درشت‌ترین تیتر صفحه اول را از این خبر برگزید و بخشی از خبر را هم در همان صفحه کار کرد. (روزنامه‌های: جمهوری اسلامی، انقلاب اسلامی و بامداد، ۱۳۵۸/۵/۲۰)

به مبلغ ۹ میلیارد دلار، لغو کرده‌ایم... با آلمان نیز قرارداد عظیم چند میلیاردی [نیروگاه اتمی] بوشهر و قراردادهای زیردریایی‌های اتمی را که ۵ میلیارد حجم قرارداد آنها بود، به هم زدیم.^۱ در مورد خبر و تیتروهای فوق طی روزهای بعد هیچ توضیح و تکذیبی از سوی دولت موقت انتشار نیافت. اقدام اولیه لغو این قراردادها توسط بختیار انجام شده بود، و تأیید نهایی و تنفیذ آن توسط دولت موقت صورت پذیرفت.

مصاحبه آیت‌الله خامنه‌ای در روزنامه کیهان با این عنوان انتشار یافت: «ایران به نیروی دفاعی کامل در مقابل امپریالیسم نیاز دارد.»^۲ و درباره لغو قراردادهای نظامی خارجی این‌گونه اظهار نظر نمود:

مسئله لغو قراردادهای نظامی مسئله‌ای نیست که به این آسانی بتوان درباره آن تصمیم گرفت. درست است که ما قصد نداریم که مثل دوران گذشته ژاندارم منطقه باشیم و قصد نداریم که حافظ منافع ابرقدرتها باشیم. اما به هیچ وجه جایز نمی‌دانیم که از وجود دشمنان سوگند خورده خود در منطقه و دولت‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غافل بمانیم... تردیدی نداریم که دولت آمریکا با وضع کنونی ما، به لغو برخی از قراردادهای گذشته به شدت تمایل دارد و برخی از مقدورات نظامی ما را برای خود خطر بالقوه به حساب می‌آورد. و بنابراین و به همین دلیل، ما در مورد لغو قراردادها باید بسیار محتاطانه و دوراندیشانه برخورد کنیم.^۳

این هشدار و سایر اقدامات پنهان و آشکار روحانیون شورای انقلاب و مسئولان انقلابی کشور موجب شد دولت موقت در پی‌گیری اقدامات خود نسبت به باقیمانده قراردادهای نظامی و وضعیت تجهیزات پیشرفته، مجبور به تجدیدنظر و توقف شود. ولی متأسفانه در مورد قراردادهای ۹ میلیارد دلاری، با توجه به اقدام دولت بختیار و دولت مهندس بازرگان، دیگر کار از کار گذشته بود و لغو آن قراردادها اجرایی و رسمی شده بود.

دو ماه پس از اعلام موضع سخنگوی دولت موقت، دکتر یزدی، وزیر امور خارجه، در مصاحبه‌ای که حکم نوشداروی پس از مرگ سهراب را داشت، اعلام کرد: «ایران لغو قرارداد نظامی ۹ میلیارد دلاری با آمریکا را نمی‌پذیرد.»^۴

او بدون اشاره به مواضع رسمی قبلی دولت موقت، چنین توضیح داد:

۱. همان، ص ۳

۲. همان، ۱۳۵۸/۵/۲۷، ص ۹

۳. همان. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۵/۲۷، ص ۲

۴. کیهان، ۱۳۵۸/۷/۱۹، ص ۱

یک هفته پیش از سقوط بختیار، حدود ۹ میلیارد دلار از این قراردادها^۱ی نظامی با آمریکا لغو شده است. لغو این قراردادها یک‌جانبه به سود آمریکاست و ما نمی‌توانیم آن را بپذیریم^۱... ما معتقدیم لغو چنین قراردادی را نباید بپذیریم چون به طور یک‌جانبه به زیان ماست. کسانی که می‌گویند باید این قراردادها به طور کلی لغو شود دانسته و ندانسته آب به آسیاب دشمنان ما می‌ریزند.^۲

در آخرین روزهای عمر رژیم شاهنشاهی، دغدغه بزرگ آمریکا، تعیین تکلیف قراردادهای مهم نظامی بین ایران و آمریکا بود. به گفته استمپل:

... روز ۵ فوریه [۵۷/۱۱/۱۶] بود که بختیار قرارداد تحویل تجهیزات آمریکایی را به ارزش ۷ میلیارد دلار که شامل دو ناوشکن، حدود ۱۰۰۰ موشک هوا به هوا و دریا به هوا و ضد ناو و ۷ هواپیمای هشداردهنده [آواکس] و ۱۷۶ فروند از جدیدترین جت‌های جنگنده بود لغو کرد.^۳

پس از پیروزی انقلاب، سخنگوی دولت موقت، عباس امیرانتظام، نیز در فروردین ۵۸ اعلام کرد ایران بیش از هزار قرارداد با آمریکا دارد که بیشتر آنها نظامی است و در صورتی که ایران بدون رسیدگی دقیق این قراردادها را لغو کند بیم آن می‌رود که میلیون‌ها دلار سرمایه کشور در آمریکا مصادره شود.^۴

... کابینه [دولت موقت] موافقت کرد که خرید اسلحه‌های غیر ضروری متوقف شود. بنابراین روز ۱۵ مارس [۵۷/۱۲/۲۴] ایالات متحده و ایران، هم‌زمان با همدیگر اعلام کردند که ۷ میلیارد دلار از تجهیزات سفارش ۱۱ میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلاری تحویل نخواهد شد. بازرگان مذاکرات و تریباتی را که بختیار قبلاً به عمل آورده بود مطالعه کرد و مقاصد اصلی

۱. سالها بعد دکتر یزدی نوشت: «پس از پیروزی انقلاب هنگامی که به وزارت خارجه منصوب شدم اولین گام، اعلام تصمیم دولت ایران در خروج ایران از عضویت در پیمان نظامی سنتو بود و همچنین پیمان‌های نظامی دو‌جانبه‌ای که در زمان شاه میان ایران و آمریکا منعقد شده بود، همه را لغو کردیم.» (سالنامه شرق، ش ۲، ۱۳۸۴، ص ۱۹) خروج ایران از پیمان سنتو قبلاً اواخر اسفند ۱۳۵۷ توسط دکتر سنجابی اولین وزیر خارجه دولت موقت، اعلام شده بود. (کیهان، ۵۷/۱۲/۲۰، ص ۸ و ۵۷/۱۲/۲۱، ص ۴)

۲. همان، ص ۱۶

۳. متن پیش‌نویس یادداشت تفاهم دولت آمریکا و دولت بختیار که برای امضا در تاریخ ۱۴ بهمن ۵۷ تهیه شده بود و دو روز بعد امضا شد و رسمیت یافت، در اسناد منتشر نشده لانه جاسوسی وجود داشت که در سال ۱۳۸۸ توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی به ضمیمه اسناد منتشره قبلی، برای اولین بار انتشار یافت. ر.ک: اسناد لانه جاسوسی آمریکا، کتاب یازدهم، صص ۳۳۸ تا ۳۴۱. تهیه و امضای این یادداشت تفاهم بعد از ورود امام خمینی به ایران و آشکار شدن طلیعه پیروزی انقلاب صورت پذیرفته است.

۴. درون انقلاب ایران، ص ۲۵۱

۵. کیهان، ۱۳۵۸/۱۲/۲۰، ص ۶

نخست‌وزیر پیشین را تأیید نمود.^۱

و در مردادماه سال ۵۸، صادق طباطبایی، دومین سخنگوی دولت موقت، لغو کلیه قراردادهای خرید اسلحه از آمریکا به ارزش ۹ میلیارد دلار را اعلام کرد.^۲ در حالی که قبلاً اظهار شده بود لغو قراردادهای^۳ موکول به بررسی دقیق مفاد آنهاست و خطر بلوکه شدن اموال ایران وجود دارد. در ۱۶ فروردین، امیرانتظام خبر لغو قرارداد خرید تانک‌های پیشرفته چیفتن را داد.^۴ او در مصاحبه دیگری در این باره توضیح داد:

در قراردادی که با انگلیس بسته شده بود، ۲۶۵۰ تانک باید به ایران تحویل می‌شده که تعداد ۱۱۴۲ عدد آن در رژیم گذشته تحویل شده و ۱۵۰۸ عدد تانک باقیمانده آن نیز بلافاصله در دولت جدید لغو گردید.^۵

حجت‌الاسلام حسن روحانی درباره لغو قراردادهای استراتژیک نظامی و هسته‌ای می‌گوید: ظاهراً آمریکایی‌ها پشت پرده و غیرمستقیم... ساده‌لوحان را تحریک می‌کردند که این‌گونه قراردادهای طرف ما لغو شود تا هم سلاح‌های مدرن و تکنولوژی پیشرفته به دست ما نرسد و هم از لحاظ حقوقی نه تنها غرامتی به ما پرداخت نکنند، بلکه به دلیل لغو آنها از طرف ایران، ناچار شویم به آنها غرامت هم پرداخت کنیم. در ماجرای نیروگاه هسته‌ای بوشهر، زیردریایی آلمان و هواپیماهای اف ۱۶ آمریکا می‌بینیم که چه وضعی پیش آمد. بیشتر این‌گونه قراردادهای دولت بختیار لغو کرد. اگر هم چیزی باقی ماند، دولت موقت لغو کرد. حتی اگر افرادی چون شهید بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله هاشمی در شورای انقلاب نبودند، هواپیماهای اف ۱۴ را هم به آمریکا پس می‌دادند.^۶

۱. درون انقلاب ایران، ص ۳۰۷

۲. طبق یادداشت تفاهم دولت بختیار با دولت آمریکا، مهلت پایان اقدامات اجرایی و تهیه فهرست‌ها و برنامه‌های مورد نیاز برای لغو قراردادهای نظامی، تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۹ (۱۳۵۸/۵/۲) تعیین شده بود و ظاهراً بنا به اعلام سخنگوی دولت موقت، طبق همان زمان‌بندی، دولت مهندس بازرگان نیز عملاً و رسماً تفاهم‌نامه مزبور را تنفیذ و اجرایی نموده است.

۳. معاون حقوقی و پارلمانی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح تعداد این قراردادهای نظامی را بیش از ۲۲۰۰ دانسته است که پس از انقلاب بخشی از این قراردادهای لغو شد و بخشی از آنها با شرایط جدید ادامه یافت که آمریکا آن شرایط را نیز رعایت نکرد و همین موجب شکایت ایران شد. هنوز درباره بخشی از ۱۱۲۶ قرارداد نظامی تعیین تکلیف نشده، دعوای حقوقی بین ایران و آمریکا در دیوان لاهه در دست رسیدگی است. (ن.ک: روزنامه ایران، ۱۶ شهریور ۱۳۹۶، ص ۲)، به نظر می‌رسد علت تفاوت ارقام اعلام شده نیز کثرت قراردادهای و سرنوشت متفاوت هر یک از آنها است.

۴. همان، ۱۳۵۸/۱/۲۲، ص ۲

۵. کیهان، ۱۳۵۸/۱/۱۸، ص ۳

۶. خاطرات دکتر حسن روحانی، ج ۱، ص ۴۵۲

ملاقات با برژینسکی

خبر ملاقات و گفتگوی مهندس بازرگان و دکتر یزدی نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه دولت موقت جمهوری اسلامی ایران با زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا در خلال مراسم بیست و پنجمین سالگرد استقلال الجزایر^۱ به سرعت در سراسر جهان و ایران انعکاس وسیعی پیدا کرد. این ملاقات، که به علت پایین‌تر بودن سطح مقام مشاور امنیت ملی آمریکا، در محل اقامت نخست‌وزیر ایران صورت پذیرفت، یک ساعت و ۲۵ دقیقه به طول انجامید و در آن هیچ عکاس و خبرنگاری حضور نداشت.^۲ افکار عمومی جهانی به ملاقات مزبور که اولین ملاقات سطح بالا میان دو دولت ایران و آمریکا پس از انقلاب ضد آمریکایی ایران بود، حساسیت و توجه نشان داد. این توجه و حساسیت در داخل ایران به مراتب شدیدتر بود.

مهندس عزت‌الله سحابی دیدگاه خود و همفکرانش در نهضت آزادی را درباره این ملاقات چنین شرح داده است:

... از ملاقات پیش‌بینی نشده مهندس بازرگان با برژینسکی نیز در شگفت بودیم... ما به صداقت مهندس بازرگان اعتماد داشتیم و مطمئن بودیم که ایشان بدون توجه به اینکه مردم وی را تحسین کنند یا مورد حمله قرار دهند، کاری را که از نظر منافع و مصالح ملی صحیح بدانند انجام می‌دهد. با این وجود این اقدام را درست نمی‌دانستیم و به همین لحاظ به آقای دکتر یزدی که وزیر خارجه دولت موقت بود و در این دیدار حضور داشت، انتقاد کردیم که شما چرا با این امر موافقت کردید. ولی دکتر یزدی به ما گفت که مهندس بازرگان شخصاً در این

۱. در این ملاقات دکتر مصطفی چمران آخرین وزیر دفاع دولت موقت که یک ماه قبل به این سمت منصوب شده بود، نیز شرکت داشت. اما به علت مواضع انقلابی و علائق آشکار وی به امام خمینی، نه در آن زمان و نه بعدها، آماج انتقاد نیروهای اسلامی قرار نگرفت. افکار عمومی مسئولیت اصلی این ملاقات را بر عهده مهندس بازرگان و دکتر یزدی نهاد و حتی حضور شهید چمران در آن ملاقات را به فراموشی سپرد.

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۸/۱۲، ص ۳

مورد اصرار داشت و شما می‌توانید از خود ایشان نیز این مسأله را جویا شوید... در آن شرایط می‌بایست پاسخگوی مسائلی می‌بودیم که در ایجاد آنها هیچ نقش و دخالت و یا حتی اطلاعی نداشتیم. در حالی که امری با آن اهمیت، ضرورت داشت تا در هیأت اجرائیه یا کمیته سیاسی نهضت مطرح می‌شد. این مسأله مقدمه‌ای برای اختلافات بعدی شد.^۱

مهندس سحابی بی‌اطلاعی اعضای نهضت آزادی از «برنامه سفر الجزایر» را این‌گونه تعریف می‌کند:

... شبی ما و همه اعضای نهضت آزادی در منزل مهندس صباغیان جمع شدیم. همه فعالان نهضت چه در دولت و چه در خارج از آن و اعضای خارج از کشور، همگی حضور داشتند... در آن شب مهندس بازرگان و دکتر یزدی و دکتر چمران به قصد رفتن به الجزایر در فردای آن روز خداحافظی می‌کردند... آنان درباره آن که در الجزایر چه برنامه‌ها و احیاناً چه ملاقات‌هایی خواهند داشت، چیزی مطرح نکردند. در آن جلسه که همه نهضتی‌ها بودند درباره برنامه سفر الجزایر حرفی زده نشد و حتی به ما نیز که هیأت اجرایی بودیم منعکس نشد.^۲

جیمز بیل ملاقات الجزایر را «یک اشتباه عظیم سیاسی» توصیف کرده و می‌نویسد: با وجود سوءظن فزاینده در ایران و دادن اجازه ورود به شاه، دیدار در الجزایر واقعاً یک اشتباه عظیم سیاسی بود. هر دو طرف دچار اشتباه بزرگی شده بودند: برژینسکی به خاطر غیرحساس بودنش نسبت به رویدادهای ایران، و مقامات ایرانی به خاطر عدم درک صحیح از اوضاع کشور خود.

در همان روز، یعنی اول نوامبر، تظاهرات انقلابی شدیدی علیه آمریکا در تهران صورت گرفت. تقریباً دو میلیون نفر تظاهرکننده در خیابان‌ها شعار مرگ بر آمریکا سر دادند. در سخنرانی‌های آتشین، آمریکا را به خاطر دادن اجازه ورود به شاه جنایتکار، نکوهش کردند.^۳

دکتر حبیب‌الله پیمان، که در آبان ۵۸ عضو شورای انقلاب بود،^۴ درباره ملاقات با برژینسکی در مصاحبه‌ای در اواخر دهه هفتاد چنین گفته است:

این واقعیت باید از سوی دولت موقت درک می‌شد که در کشور واقعاً انقلاب شده است... باید شرایط و حساسیت‌ها را درک می‌کردند... اگر شرایط انقلاب درک شده بود، نباید قبل

۱. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۱۰۳

۲. همان، صص ۱۰۲ و ۱۰۳

۳. شبیر و عقاب، ص ۳۹۶

۴. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۵

از اینکه موضوع در یک مجمع رسمی جمعی مثلاً شورای انقلاب یا پارلمان بحث شود، با آمریکا مذاکره کنند. دیدید که یک چنین خطای تاکتیکی کوچکی چه انعکاسی داشت و چه مستمسکی به دست مخالفان داد برای کوبیدن دولت موقت (بعد از ملاقات با برژینسکی).^۱

در کتاب زندگی نامه مهندس بازرگان هم آمده است:

پس از انتشار خبر دیدار نخست‌وزیر و همراهانش با مشاور امنیتی دولت کارتر، موجی از انتقاد تند علیه نخست‌وزیر برخاست و بسیاری آن دیدار را نادرست و خلاف مصالح انقلاب و مغایر با سیاست دولت انقلابی شمردند.^۲

۱. سقوط دولت بازرگان، به کوشش غلامعلی صفاریان و فرامرز معتمد دزفولی، انتشارات قلم، ج ۳، ۱۳۸۷، ص ۳۳

۲. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۲۱۲

۵. از پوزیسیون تا اپوزیسیون

وزیر خارجه و «تابعیت» آمریکا

در اسفند ۵۷ جیمز بیل، معاون مرکز پژوهش‌های خاورمیانه دانشگاه تکزاس، در میزگرد مجله تایم درباره دو چهره مهم دولت موقت، یعنی امیرانتظام و یزدی، مطالبی گفت که در برخی مطبوعات ایران این گونه بازتاب یافت:

جیم [جیمز] بیل از جمله آمریکائیان نادری است که برخی از اطرافیان آیت‌الله خمینی را به خوبی می‌شناسد. وی عده‌ای را نام برد که در آمریکا تحصیل کرده و اصولاً محافظه‌کارند. مردانی که آمریکا می‌تواند با آنها کنار آمده و برای جریان یافتن دوباره نفت ایران به غرب از کمک آنها بهره‌مند شود... از جمله این افراد دکتر ابراهیم یزدی و عباس امیرانتظام هستند. دکتر یزدی مدت ۱۰ سال در شهر هوستون اقامت داشت و به گفته جیم بیل... وی مردی جدی و از طرفداران آمریکا و دارای شخصیت نفوذناپذیری است. جیم بیل در مورد امیرانتظام گفت او در رشته مهندسی مقاومت مصالح از دانشگاه کالیفرنیا فارغ‌التحصیل شده و هر چه بخواهید آمریکاییست.^۱ سخنگوی دولت موقت، امیرانتظام، از طرف خود و یزدی این مطالب را «قویاً تکذیب» نمود.^۲ دکتر یزدی نیز شخصاً با ارسال جوابیه‌ای به مطبوعات، به تکذیب کلی مطالب مجله تایم پرداخت.^۳

اقدام جیمز بیل موجب نارضایتی و انتقاد مأموران سیاسی آمریکا در تهران شد: ... هم یزدی و هم انتظام که در گذشته دائماً در موضع یاری به ما بوده‌اند، در نتیجه بی‌مبالاتی جیم بیل در مجله تایم، شروع به حمله نموده‌اند. خصوصاً یزدی که به نظر می‌رسد برای اثبات اینکه طرفدار آمریکاییست، تکرار می‌شود، نیست، منتهی در چه سعی خود را به عمل می‌آورد... همچنین در سند دیگر ساواک مربوط به بهمن ۵۶، در این باره آمده است:

۱. اسناد لانه جاسوسی، ش ۱۴، ص ۴۶؛ هفته‌نامه تایم، ۱۲ مارس ۱۹۷۹. روزنامه کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۱، ص ۸

۲. کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۲، ص ۱

۳. همان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۶، ص ۸

دکتر ابراهیم یزدی از دانشجویان قدیمی ایرانی و یکی از رهبران فعالیت‌های گروه‌های مذهبی افراطی در آمریکا می‌باشد که دارای گذرنامه آمریکایی و با روح‌الله خمینی در ارتباط است و چندی قبل نیز طی مسافرتی به عراق با مشارالیه ملاقات و مذاکره کرده است.^۱

در اسناد لانه جاسوسی هم دربارهٔ تابعیت آمریکایی یزدی تصریحاتی وجود دارد.^۲ بر طبق اسناد منتشره در ویکی‌لیکس، در آن زمان در وزارت امور خارجه آمریکا درباره ادامهٔ تابعیت آمریکایی دکتر یزدی مکاتباتی انجام شده است که نهایتاً در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۹ رسماً اعلام می‌شود: «وزیر امور خارجه ایران مجاز به حفظ شهروندی ایالات متحده است.»^۳

در واکنش به انتشار چنین مطالبی در مطبوعات ایران، دکتر ابراهیم یزدی برخلاف تکذیب قاطع امیرانظام، به داشتن «پاسپورت غیرایرانی» اذعان کرد و چنین توضیح داد:

... آیا کسی با یک پاسپورت ایرانی، وطن پرست می‌شود؟ من صریحاً می‌گویم تبعه هیچ کشوری جز ایران نیستم. سارا یزدی دخترم نیز مطلبی را که در آئیندگان به نقل از نیویورک تایمز نوشته شده بود، تکذیب کرد... وطن دوستی یک فرد، چه رابطه‌ای با پاسپورت وی می‌تواند داشته باشد؟ همانطوری که داشتن پاسپورت ایرانی برای اردشیر زاهدی و شاه و دیگران که در حال حاضر به خارج از کشور فرار کرده‌اند، دلیل وطن دوستی آنان نیست. من با پاسپورت غیرایرانی سفر می‌کردم، چون پاسپورت ایرانی مرا تا قبل از آنکه به ایران سفر کنم، توقیف کرده بودند. پاسپورت جدیدی هم به من ندادند.^۴

دو سال بعد، دکتر یزدی در جزوه منتشره نهضت آزادی، با اشاره به اولین ورودش در سال ۱۳۳۹ به آمریکا و اخذ اقامت دائم از طریق دانشگاه و سپس استقرار در لبنان در اواخر دهه ۱۳۴۰، درباره «گذرنامه آمریکایی» خود چنین توضیح داد:

گذرنامه‌های ایرانی دوستان ما در موقع مراجعه به سفارتخانه‌ها برای تمدید مدت توقیف گردید و تهیه گذرنامه ضرورت حیاتی پیدا کرد... در زمان عبدالناصر توانستیم گذرنامه مصری بدست آوریم... پس از درگذشت ناصر، مقامات مصری از تمدید گذرنامه اینجانب

۱. گزارش بخش ۳۳۳ ساواک (اداره سوم عملیات و بررسی اداره کل سوم ساواک) ضمیمه نامه مورخ ۱۳/۱۱/۲۵۳۷ (۱۳۵۶)، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۲. اسناد لانه جاسوسی، ج ۱۸، صص ۵، ۱۶۷ و ۱۷۴.

۳. سند بدون متن با عنوان: «Iranian Foreign Minister allowed to retain US citizenship»، ۲۰ سپتامبر ۱۹۷۹، اسناد ویکی‌لیکس.

۴. همان، ۱۳۵۸/۲/۴، ص ۵.

خودداری کردند. در تحت چنین شرایطی تهیه گذرنامه آمریکایی تنها راهی بود که در برابر ما قرار داشت. مقررات قانونی آمریکا این امکان را به ما می داد. به این معنا که هر تبعه خارجی که اجازه اقامت دائم و کار در آمریکا داشته باشد و حداقل به مدت ۳۶ ماه به طور مستمر در آنجا اقامت نموده باشد^۱ می تواند درخواست تابعیت و صدور گذرنامه بنماید، و اقدام گردید... با پیروزی انقلاب و مراجعت به میهن و قبول سمت‌های رسمی در دولت انقلاب، در سفرهایی به کشورهای خارجی با گذرنامه سیاسی ایران... تابعیت آمریکا به موجب قوانین تابعیت اتباع خارجی، خود به خود لغو و منتفی و بلاموضوع گردیده است.^۲

در پرونده یزدی در ساواک، نه تنها سندی وجود ندارد که نشان دهد گذرنامه دکتر یزدی در زمان رژیم شاه توقیف شده باشد، بلکه اسنادی وجود دارد که ثابت می کند در سال ۱۳۴۹ کنسولگری ایران در شهر سانفرانسیسکو گذرنامه‌ای به شماره ۸۲۱-۱۱۱۶۴۷۴ برای ابراهیم یزدی صادر کرده است.^۳ وی در خاطرات خود گفته است که گذرنامه‌اش پس از سپتامبر ۱۹۶۵ (شهریور ۱۳۴۴) «هرگز تمدید نشد» ولی با مهر جعلی کنسولگری ایران، تا ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) آن را تمدید کرده بود.^۴ در پاسخ یزدی هم اشاره شده که گذرنامه‌های «دوستان» او توقیف شد. اسناد نشان می دهد که وی با وجود داشتن گذرنامه ایرانی، گذرنامه آمریکایی گرفته بود و در پاسخ مزبور، با ذکر بی ربط گذرنامه مصری در کنار گذرنامه «آمریکایی»، از پرداختن به علت حقیقی اخذ تابعیت آمریکا، که در بین مبارزین مسلمان خارج کشور کم سابقه بود، طفره رفته است.

بنا بر خبر منتشره از سوی خبرگزاری یونایتدپرس به نقل از واشنگتن پست در سال ۱۳۶۰، ابراهیم یزدی در سال ۱۹۷۱ (۵۰-۱۳۴۹)، تابعیت آمریکا را به دست آورده و آن را ترک نکرده است.^۵ و حتی دیوان عالی آمریکا در ۱۷ می ۱۹۸۲ (۱۳۶۱/۲/۲۷) به اتفاق آراء در مقابل درخواست قانونی روزنامه واشنگتن پست برای دسترسی به اسناد تابعیت دکتر ابراهیم یزدی و دکتر علی بهزادنیاء، مخالفت کرد. روزنامه مزبور ابتدا طبق قانون آزادی اطلاعات، از وزارت

۱. طبق ماده ۳۱۶ قانون مهاجرت و ملیت ایالات متحده شرط اقامت مستمر، ۶۰ ماه یا ۵ سال است و «۳۶ ماه» طبق ماده ۳۱۹ شامل افراد خاص مانند همسر یک تبعه آمریکا یا دارای شرایط ویژه نظیر اشتغال در یک نهاد مورد تأیید دادستان کل آمریکا بوده است.

۲. جزوه «وسوسه‌های خناس بزرگ»، نهضت آزادی، آبان ۱۳۶۰

۳. نامه اداره کل نهم ساواک شماره ۹۱۱/۳۷۴۶ مورخ ۵۴/۵/۱۸، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۴. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، ص ۵۲۵

۵. یونایتدپرس، ۹ نوامبر ۱۹۸۱، (۱۳۶۰/۸/۱۸) The Supreme Court agreed today to decide whether the...

۶. عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، معاون وزارت ارشاد ملی در دولت موقت و رئیس سازمان هلال احمر در

امور خارجه آمریکا درخواست بررسی اسناد فوق را نموده بود که پس از مخالفت وزارت خارجه، به دادگاه شکایت کرد. دیوان عالی آمریکا با ادعای اینکه افشای اسناد فوق زندگی دو فرد مزبور را در ایران به خطر خواهد انداخت، به نفع وزارت امور خارجه رأی داد.^۱ روزنامه واشنگتن پست در تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۷۹ مطابق با ۱۲ مهر ۱۳۵۸ طی گزارشی درباره دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت، چنین نوشته بود:

یزدی، که آشکارا به انتقادات داخلی درباره ۱۷^۲ سال اقامت پیش از انقلاب وی در ایالات متحده حساسیت دارد، گزارش‌ها را مبنی بر اینکه او یک شهروند آمریکایی است، صریحاً تکذیب کرده است.

به استناد اداره مهاجرت و تابعیت ایالات متحده، یزدی در جولای ۱۹۶۲ [= تیر و مرداد ۱۳۴۱] مجوز اقامت دائم [= گرین کارد] در آمریکا را دریافت نمود، و در تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۷۱ [= ۱۳۴۹/۱۲/۲۸] با اخذ تابعیت، یک شهروند آمریکایی شد. اداره مذکور اعلام نموده است که یزدی تاکنون تابعیت آمریکایی‌اش را ترک نکرده است.^۳

گزارش فوق در مطبوعات ایران بازتابی نداشت و هیچ توضیح یا تکذیبیه‌ای نیز درباره آن، از سوی دکتر یزدی نه در آمریکا و نه در ایران انتشار نیافت. اما در آبان ۱۳۶۰، خبر پی‌گیری حقوقی واشنگتن پست برای دسترسی رسمی به اسناد تابعیت یزدی، در مطبوعات داخل کشور بازتاب یافت.

روزنامه صبح آزادگان مشروح خبر یونایتدپرس در مورد بررسی دیوان عالی آمریکا برای درخواست دسترسی روزنامه واشنگتن پست به اسناد تابعیت دکتر یزدی را انتشار داد و نوشت: واشنگتن پست به موجب قانون اطلاعات تقاضا کرد اسناد وزارت خارجه که در آن نشان داده می‌شود شخص دارای تابعیت آمریکاست و یا اینکه پاسپورت آمریکایی دارد، منتشر شود. وزارت خارجه آمریکا از این کار خودداری کرد... اخطار کرد: به هر فردی در ایران که مظنون به تابعیت آمریکایی و یا داشتن ارتباط آمریکایی باشد، با نظری اعتباری می‌نگرند.^۴

دوره بنی صدر.

۱. یونایتدپرس، ۱۷م ۱۹۸۲، (۱۳۶۱/۲/۲۷)... The Supreme Court ruled 9-0 today... گزارشهای ویژه، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ش ۶۰، ۱۳۶۱/۲/۲۹، ص ۱۸، به نقل از خبرگزاری رویتر.

۲. با توجه به تفاوت در نحوه محاسبه ماه و سال ورود و خروج، و میزان اقامت مستمر، طول حضور آقای یزدی در آمریکا، گاه ۱۷ و گاه ۱۸ سال ذکر شده است. در حالی که به علت قریب دو سال اقامت در مصر و لبنان، مدت اقامت مستمر وی در آمریکا، حدود ۱۶ سال بوده است.

۳. The Washington Post, October 4, 1979, P. A27.

۴. صبح آزادگان، ۱۳۶۰/۸/۲۰، ص ۴

رادیو صدای آمریکا نیز همان زمان گزارشی در این باره پخش نمود و در آن تأکید کرد که به نظر وزارت امور خارجه آمریکا افشای اطلاعات موجود ممکن است امنیت نامبرده را مورد تهدید قرار دهد.^۱

روزنامه کیهان، تحت مدیریت آقای سیدمحمد خاتمی، به تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۶۰ در صفحه اول، تیتیر درشتی به این خبر اختصاص داد و نوشت: «ادعای واشنگتن پست درباره تابعیت آمریکایی دکتر یزدی». در سوتیتیر همین صفحه اول چنین آمده بود: «دکتر یزدی: هیچگونه اعتراضی به افشای اسناد وزارت خارجه آمریکا در مورد به اصطلاح تابعیت این کشور ندارم».^۲ همچنین در خبر کوتاه مربوط به این تیتیر، روزنامه کیهان نوشت:

دکتر یزدی در رابطه با این موضوع گفت: دشمنان اسلام کوشش می کنند که موج اخیر تبلیغات علیه جمهوری اسلامی را افزایش دهند و وانمود کنند که اوضاع آنقدر در ایران خراب است که انتشار یک داستان ساختگی می تواند زندگی یک نماینده مجلس را به خطر اندازد.^۳

داستان ساختگی

دکتر یزدی، که آن زمان نماینده مجلس بود و به ترمیم و بهبود روابط شخصی خویش با جناح‌هایی در داخل حاکمیت پرداخته بود، در مورد عدم تهدید امنیت خود درست گفته بود، اما هیچ «داستان ساختگی» ای وجود نداشت. استمپل می نویسد:

یزدی هرگز از تابعیت خود که در سال ۱۹۶۲ [۴۱-۱۳۴۰]؛^۴ از آمریکا پذیرفته بود صرف نظر نکرد و حتی امروز یک شهروند آمریکایی است.^۵

در پاورقی ترجمه کتاب استمپل، به یک بیانیه نهضت آزادی منتشره در سال ۱۳۶۳، استناد

۱. گزارش‌های ویژه خبرگزاری پارس، ش ۲۳۵ ضمیمه، ۱۳۶۰/۸/۲۰، صص ۱ و ۲

۲. کیهان، ۱۳۶۰/۸/۲۸، ص ۱

۳. همان، ص ۲

۴. از دو تاریخ نقل شده در واشنگتن پست و استمپل، اولی صحیح است. زیرا استمپل، مبدأ را تاریخ دریافت «گرین کارد» وی قرار داده و واشنگتن پست تاریخ دریافت «پاسپورت آمریکایی» را دقیقاً ثبت کرده است. خود دکتر یزدی هم اشاره کرده که بعد از درگذشت ناصر (سپتامبر ۱۹۷۰) وی اقدام به اخذ تابعیت کرده است. سه دهه بعد از گزارش واشنگتن پست، یزدی در خاطراتش نوشت که در سال ۱۹۶۲م «ویزای اقامت دائم خود و خانواده‌اش» صادر شده و در سال ۱۳۵۱ش درخواست گذرنامه آمریکایی داده و «در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۳)» اقدام کرده بود (شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، صص ۵۲۵ و ۵۲۶)

۵. درون انقلاب ایران، ص ۲۳۸

شده است که «تابعیت دکتر یزدی از آمریکا پس از قبول مسئولیت در دولت موقت، خود به خود منتفی شد.» در بیانیه مورد اشاره، نهضت آزادی صریحاً به تابعیت آمریکایی یزدی اذعان کرده ولی آن را توجیه نموده و سپس منتفی دانسته است:

... مسائلی را از قبیل تابعیت ایشان از آمریکا... تنها آقای دکتر یزدی نبود که به دلیل ضرورت مطالعات علمی و یا مبارزاتی در خارج از کشور و آمریکا اقامت و تابعیت داشته است، بسیاری از پزشکان ایرانی نیز ناچار گشته‌اند به چنین کاری تن در دهند. تعداد قابل توجهی از دست‌اندرکاران کنونی و مخالفین نهضت از چپ و راست، سال‌ها در خارج از کشور و آمریکا مقیم بوده‌اند و بسیاری از مخالفان هم‌اکنون بنا به ادله سیاسی در کشورهای خارجی مستقر شده‌اند... در هر حال تابعیت آقای دکتر یزدی از آمریکا پس از قبول مسئولیت در دولت موقت خود به خود منتفی شده و شرکت ایشان در مجمع عمومی سازمان ملل و مسافرتشان به نیویورک (به عنوان وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران) با گذرنامه سیاسی ایرانی یکی از نشانه‌های این امر می‌باشد.^۱

یزدی در خاطرات خود، که به سال ۱۳۹۳ در خارج از کشور انتشار یافت، به گونه‌ای متفاوت شرحی از اقدام برای اخذ گذرنامه آمریکایی در سال ۱۳۵۱ داده است و برای اولین بار از ادعای مکرر «لغو خودبخودی» دست برداشته و گفته که پس از دی ماه ۵۷ گذرنامه آمریکایی‌اش را رسماً به سفارت آمریکا پس داده است.^۲

نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)

دکتر یزدی در مصاحبه‌ای به سال ۵۸ گفته بود: «من از طرف نهضت آزادی مأموریت پیدا کردم برای یک مدت کوتاه به آمریکا بروم.»^۳ سفر وی به آمریکا در شهریور ۱۳۳۹ و تأسیس نهضت آزادی در اردیبهشت ۱۳۴۰ بود.

اما آقای یزدی در مصاحبه دیگری به سال ۷۵ می‌گوید: «تهران را به قصد ادامه تحصیل ترک کردم.»^۴

سابقه عضویت در نهضت خدایپرستان سوسیالیست و انجمن اسلامی دانشجویان و حضور

۱. بیانیه «کی مقصر است»، نهضت آزادی، دی‌ماه ۱۳۶۳، ص ۴

۲. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، صص ۵۲۵ و ۵۲۶

۳. اطلاعات، ۱۳۵۸/۲/۴، ص ۵

۴. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۶۳

در جلسات سخنرانی مهندس بازرگان، زمینه‌ساز همکاری وی با نهضت مقاومت ملی و جمعیت متاع^۱ شده بود. همین‌ها موجب آشنایی نزدیک دکتر یزدی با مؤسسان نهضت آزادی شد. یک سال پس از تشکیل نهضت آزادی در ایران، «مقدمات تأسیس نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، از اوایل سال ۱۳۴۱ فراهم شد.»^۲

به گفته دکتر یزدی هسته اولیه شاخه نهضت آزادی در آمریکا و اروپا شامل پنج نفر بود: دکتر علی شریعتی و پرویز امین مستقر در فرانسه؛ و دکتر مصطفی چمران،^۳ دکتر ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده مستقر در آمریکا. این عده تلفنی و مکاتبه‌ای با یکدیگر در ارتباط بودند. دکتر یزدی می‌گوید که به عنوان مسئول این هیأت انتخاب شد و گزارشی به مهندس بازرگان در تهران ارسال کرد. در آبان ۱۳۴۱، دبیرکل نهضت آزادی تشکیل شعب نهضت در اروپا و آمریکا به وسیله هیأت مزبور را تأیید کرد.^۴ در واقع، شاخه دانشجویی خارج از کشور در قالب نهضت آزادی مستقل از تشکیلات ایران به صورت هسته غیرعلنی در سطح محدودی شکل گرفت. به گفته دکتر یزدی:

محیط سیاسی مبارزه در خارج از کشور جایی برای محافظه‌کاران باقی نمی‌گذاشت. بنابراین حمله مستقیم به شاه و حمایت و تجلیل صریح و بی‌پرده از دکتر مصدق، مورد قبول تمامی نیروها بود.^۵

به اقتضای شرایط خارج از کشور تفاوت‌های بارز و مهمی در برخی مواضع سیاسی و فکری نهضت آزادی خارج نسبت به نهضت آزادی داخل کشور وجود داشت. فعالیت‌های نهضت آزادی خارج از کشور تا سال ۱۳۵۷، در سه دوره قابل تفکیک و ارزیابی است: دوره اول فعالیت محدود و غیرعلنی تا سال ۱۳۴۶.

۱. متاع، مخفف «مکتب تربیتی اجتماعی عملی»، گروهی برای فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بود که در بهمن ۱۳۳۴ توسط مهندس بازرگان و تعدادی از دوستانش تشکیل شد. «اسامی مؤسسان آن اعلام نشد و حتی نام آن نیز رسماً اعلان نشده است.» (در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۲۳۰) در زندگینامه رسمی مهندس بازرگان، مهمترین اقدامات این جمعیت؛ تأسیس انجمن‌های اسلامی مهندسين، پزشکان، بانوان و معلمان، شرکت سهامی انتشار، مؤسسه اسلامی نارمک، کارخانه ایرفو و دبیرستان کمال ذکر شده است. (همان، صص ۲۳۲ تا ۲۴۴)

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۶۵

۳. نقش دکتر مصطفی چمران در تأسیس نهضت آزادی خارج و حتی عضویت وی در آن، فقط ادعای دکتر یزدی و دوستانش بوده است و هیچگاه خود وی و یا اسناد مستقل دیگر آن را تأیید نکرده‌اند. روابط و همکاری‌های دوستانه و نزدیک دکتر چمران با دکتر یزدی، الزاماً به مفهوم مشارکت و نقش وی در تأسیس نهضت آزادی خارج و روابط تشکیلاتی با آن گروه نمی‌تواند محسوب شود.

۴. همان، صص ۱۶۵ و ۱۶۶

۵. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، ص ۲۳۵

در این دوره فعالیت نهضت آزادی به طور عمده، حفظ ارتباط با اعضای خود در اروپا و آمریکا بود و فعالیت‌های دفاعی به منظور کمک به مبارزات داخل کشور از طریق سازمان‌های دانشجویی و جبهه ملی انجام می‌داد... در طی سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۶۶ [۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶] که تعدادی از اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی خارج از کشور [یزدی، چمران، پرویز امین، بهرام راستین و علی شریفیان] برای تشکیل یک سازمان سیاسی- نظامی و تدارک مبارزه مسلحانه با رژیم شاه در قاهره مستقر شدند، ارتباطها و تماس‌هایی میان نهضت آزادی و سازمان‌های سیاسی و انقلابی منطقه، نظیر سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف)، حزب التحریر، اتحادیه بین‌المللی احزاب سیاسی کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برقرار شد.^۱

در دوره دوم بین سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰، به نوشته یزدی:

نهضت آزادی خارج از کشور در حال سکوت و رکود بود... فعالیت احزاب سیاسی، نهضت آزادی و جبهه ملی در داخل ایران نیز به کلی متوقف شده بود.^۲

دوره سوم از سال ۱۳۵۰ به بعد، نهضت آزادی خارج، در سه محور فعال می‌شود که دکتر یزدی این دوره را این‌گونه شرح داده است:

محور انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا با اولویت کار عقیدتی، محور نهضت آزادی ایران با اولویت کار سیاسی و محور سوم با اولویت کار نظامی زیر نظر دکتر چمران در جنوب لبنان.^۳

در این دوره نشریه پیام مجاهد زیر نظر دکتر یزدی در آمریکا با همکاری رضا روحانی، حسین مظفری و کمال خرازی منتشر می‌شد^۴ و کتاب‌های سیاسی و ایدئولوژیک از جمله برخی متون سازمان مجاهدین خلق و مدافعات اعضای آن در دادگاه‌های رژیم شاه توسط نهضت

۱. همان، ص ۲۳۸

۲. همان، ص ۲۳۹

۳. فعالیت‌های دکتر چمران در لبنان صیغه تشکیلاتی به نمایندگی از نهضت آزادی نداشت ولی دکتر یزدی اصرار دارد که برای بزرگنمایی فعالیت‌های نهضت خارج از کشور، اقدامات او را در ذیل گروه تحت رهبری خود قرار دهد. شخص شهید چمران نیز در مصاحبه‌ها و نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود هرگز به کنایه یا به صراحت نامی از نهضت آزادی نبرده و اقدامات خود را در لبنان به این گروه مرتبط ندانسته است. ضمناً تا پیش از پیروزی انقلاب، دکتر یزدی محور یا ضلع سوم فعالیت نهضت خارج کشور را، حمایت از سازمان مجاهدین خلق و همکاری فردی و تشکیلاتی با آن گروه، اعلام می‌کرد. به قول محمد هاشمی رفسنجانی: «آقای یزدی می‌گفت انجمن اسلامی، بعد ایدئولوژیک، نهضت آزادی، بعد سیاسی و مجاهدین خلق، بعد نظامی هستند.» (خاطرات محمد هاشمی، فاطمه یابنده، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۱۸۱)

۴. همان، ص ۲۴۲

۵. همان، ص ۲۴۱

آزادی خارج، انتشار می‌یافت. یزدی تأکید می‌کند که نهیضت آزادی ایران در خارج از کشور «مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین را تأیید کرد و حاضر به هر نوع کمک و همراهی بود.»^۱ دکتر یزدی آخرین اعضای شورای مرکزی نهیضت آزادی در آمریکا به سال ۱۳۵۷ را از این قرار معرفی می‌کند: «دکتر رضا صدر، دکتر جمشید حقگو، دکتر جلیل ضرابی، دکتر کلود طباطبایی، دکتر شهین اعتضادی، مهندس حسین مظفری، دکتر کمال خرازی، مهندس [هادی] نژادحسینیان، علی آگاه، رضا طباطبایی، محسن سازگارا و خود من.»^۲ سیدعلی اکبر محتشمی، که در آن سالها در نجف اقامت داشت و یکی از کانال‌های ارتباطی دفتر امام خمینی با دانشجویان خارج از کشور بود، درباره فعالیت نهیضت آزادی خارج چنین می‌گوید:

نهیضت آزادی در خارج از کشور در طول سال‌های ۵۰ به بعد به صورت سه بعدی عمل می‌کرد. به این صورت که در آمریکا و یا اروپا یک تشکیلات انجمن اسلامی وجود داشت که روزهای یکشنبه جلسه عمومی داشتند. در این جلسات صرفاً مسائل شرعی، نهج البلاغه، تفسیر قرآن و بحث‌های مذهبی و اعتقادی مطرح می‌شد و هیچ‌گونه فعالیت سیاسی نبود... در کنار جلسات انجمن، افرادی را که زمینه فعالیت سیاسی داشتند و مورد توجه و نظر نهیضت آزادی بودند، به اصطلاح گلچین می‌کردند و به جلسات تحلیل سیاسی خود دعوت می‌نمودند که در این جلسات، نظرات و تحلیل‌های نهیضت منعکس می‌شد و رفته رفته آنها سمپات و در نهایت عضو نهیضت آزادی می‌شدند. اما در این مجموعه دانشجویی عده‌ای از جوانان پرشور بودند که با کار اعتقادی و یا سیاسی محض، شور و شعورشان ارضا نمی‌شد و می‌خواستند اضافه بر این، اقدامات عملی و نظامی علیه رژیم انجام دهند. بدین ترتیب افراد را گزینش و از کانال‌های خاص به سازمان مجاهدین خلق معرفی می‌کردند.^۳

برخلاف ادعای برخی نزدیکان و علاقه‌مندان مهندس بازرگان مبنی بر مخالفت وی با مشی مسلحانه، شواهد و نقل قول‌های مختلف و قابل توجهی از سایر نزدیکان و همکاران وی نشان می‌دهد که بازرگان در ترغیب و تشویق مؤسسان سازمان مجاهدین به اتخاذ مشی مسلحانه نقش داشته و در حمایت از آنان اقداماتی نیز نموده است. در سال ۵۹، مهندس بازرگان از تفاوت مشی نهیضت آزادی و سازمان، چنین سخن گفت:

۱. همان، ص ۲۴۰

۲. همان، ص ۲۴۲

۳. خاطرات سیاسی، سیدعلی اکبر محتشمی، ج ۲، خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۸، ج ۲، صص ۲۳۴ و ۲۳۵

همان‌طور که می‌دانید و گفته‌اند سازمان مجاهدین خلق از جوجه‌ها و فرزندان نهضت آزادی ایران بودند... مجاهدین به مبارزه مسلحانه معتقد شدند و مبارزه مسلحانه جزء برنامه و رئوس [مرامنامه] نهضت آزادی نبود.^۱

سرهنگ نجاتی در کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله، تأکید می‌کند:

دکتر یزدی از فعال‌ترین رهبران نهضت آزادی در آمریکا و نیز از طرفداران مبارزه مسلحانه بود.^۲

سخنگوی «سازمان»

دکتر یزدی با تصریح بر اینکه نهضت آزادی خارج از کشور «با تمام قوا به حمایت از سازمان مجاهدین خلق (اولیه)» برخاست،^۳ به پیوستن تعدادی از اعضای نهضت و انجمن اسلامی دانشجویان به سازمان، با تصویب و پشتیبانی مسئولین نهضت آزادی خارج، اشاره می‌کند.^۴ وی در خاطرات خود به معرفی و شرح سرنوشت بعضی از افرادی که از طریق او به سازمان مجاهدین پیوستند، پرداخته است.^۵ اما تأکید کرده که پس از آشکار شدن انحراف و تغییر ایدئولوژی سازمان در سال ۵۴، «رابطه نهضت آزادی در خارج از کشور با سازمان مجاهدین خلق به کلی قطع گردید».^۶

به گفته حجت‌الاسلام محتشمی «نهضت آزادی در خارج از کشور، بیشتر سنگ مجاهدین خلق را به سینه می‌زد».^۷ تا آنجا که انتشار نشریه پیام مجاهد به وسیله نهضت آزادی خارج، با استفاده از عنوان «مجاهد»، و آوردن آیه مندرج در آرم سازمان در بالای نام نشریه، و انعکاس گسترده بیانیه‌ها و اخبار سازمان مجاهدین، این تصور را ایجاد کرده بود که این نشریه ارگان آن سازمان در خارج است. به همین دلیل همان‌گونه که دکتر یزدی توضیح داده است:

سازمان مجاهدین هنگامی که انتشار پیام مجاهد شروع شد با آن به مخالفت برخاست... آنها می‌خواستند که خود مستقیماً در خارج از کشور به سازماندهی نیروهای هوادار خود

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۵/۸، ص ۱۱

۲. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۴۶۷

۳. یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران، دکتر ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، ۱۳۸۳، ص ۵۳

۴. همان.

۵. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، صص ۲۴۳ تا ۲۴۶. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۸۷

۶. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۸۷

۷. خاطرات سیاسی، سیدعلی‌اکبر محتشمی، ج ۲، صص ۲۲۹ و ۲۳۰

بپردازند. نظر ما این بود که... [برای] انعکاس و تبلیغ مبارزه سازمان مجاهدین... نهضت آزادی این مسئولیت را برای خود قائل می‌باشد... مرکزیت سازمان مجاهدین نزد رهبران نهضت، آقایان طالقانی و بازرگان شکایت کردند.^۱

نتیجه این اختلاف به آنجا منتهی شد که در فروردین ۱۳۵۲ «پیام مجاهد که تا آن زمان بدون انتساب به نهضت آزادی منتشر می‌شد، از آن پس به عنوان «ارگان رسمی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور» معرفی شد.^۲

سیدمحمد مهدی جعفری درباره روابط نهضت آزادی خارج از کشور با سازمان مجاهدین می‌گوید:

در فاصله سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ شاخه نهضت آزادی در آمریکا و اروپا خیلی به سازمان مجاهدین خلق ایران نزدیک شد. به طوری که در مقاطعی به سخنگوی این سازمان در خارج از کشور تبدیل شد و بسیاری از اخبار، جزوه‌ها و کتاب‌های سازمان مجاهدین را منتشر یا تجدید چاپ می‌کرد.^۳

نشریه پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی خارج از کشور، در کنار اخبار و بیانیه‌های سازمان مجاهدین خلق تا مدتی به نشر اخبار و درج کامل اطلاعیه‌های سازمان چریک‌های فدایی خلق (مارکسیست) نیز می‌پرداخت و در مقالات خود از آنان نیز تجلیل و تمجید می‌کرد.^۴ متن ثابتی که در همه شماره‌های این نشریه، داخل یک کادر درج می‌شد چنین آمده بود: «پیام مجاهد مبارزات حق طلبانه مردم ما را، صرف‌نظر از وابستگی‌های فکری و عقیدتی منعکس می‌سازد.»^۵

البته نشریه مزبور اخبار و اطلاعیه‌های امام خمینی و روحانیون انقلابی ایران و خارج از کشور را نیز منتشر می‌کرد. پیام مجاهد از مهر ۱۳۵۲، بعضی از اطلاعیه‌های امام را به سبک روحانیان مبارز نجف معمولاً با این عنوان درج می‌نمود: «پیام قائد بزرگ اسلام حضرت

۱. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۸۵

۲. همان، ص ۱۸۶. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، صص ۲۴۰ و ۲۴۱. پیام مجاهد، ش ۱۰، فروردین ماه ۱۳۵۲

۳. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۳۸۴

۴. نشریه پیام مجاهد، ش ۲، تیرماه ۱۳۵۱، ص ۴. ش ۱۳، تیرماه ۱۳۵۲، ص ۸. ش ۲۸، اسفندماه ۱۳۵۳، ص ۱. ش ۲۹،

فروردین‌ماه ۱۳۵۴، ضمیمه، ص ۳

۵. این جمله تا خرداد ۱۳۵۷ در نشریه مزبور چاپ می‌شد. همچنین جمله ثابت دیگری نیز به این شرح درج می‌شد: «پیام مجاهد در خدمت جنبش انقلابی خلق ما قرار دارد.» در مرداد ۱۳۵۷ جمله مزبور به این شکل تغییر یافت: «پیام مجاهد در خدمت جنبش انقلابی خلق مسلمان ایران است.» (پیام مجاهد، ش ۶۰، مردادماه ۱۳۵۷، ص ۲)

آیت‌الله العظمی خمینی^۱ اما از بهمن ۱۳۵۶، عنوان «پیام امام خمینی» را به کار می‌برد.^۲ تحلیل‌های مندرج در این نشریه مبانی فکری منسجم و استواری نداشت و غالباً رنگ و بوی چپ‌گرایانه و التقاطی داشت. و گاهی هم دیدگاه‌های اسلام‌گرایانه در آن به چشم می‌خورد. مواضع اسلامی این نشریه به تدریج از سال ۱۳۵۴ به بعد بیشتر شد. ضمناً از ابتدای انتشار، این نشریه مواضع صریح و رادیکال ضد امپریالیستی و آمریکاستیزانه اتخاذ می‌کرد و در دفاع از فلسطین، موضع ضد اسرائیلی و ضد صهیونیستی آشکار داشت.

برخلاف مواضع رهبران نهضت آزادی داخل کشور، نشریه پیام مجاهد آشکارا موضعی ضدسلطنتی داشت و دیدگاه‌های انقلابی جریان اسلام‌خواه و پیروان امام خمینی را در کنار مواضع سایر گروه‌های التقاطی و چپ‌گرای خواهان سرنگونی نظام شاهنشاهی، منتشر می‌ساخت. فضای حاکم بر این نشریه، اصالت دادن به هر نوع مخالفت و مبارزه با رژیم شاه بود و سمت‌گیری اعتقادی آن گاه بسیار کم‌رنگ و ضعیف می‌شد.

غلبه گرایش‌های رادیکال التقاطی به ویژه دلبستگی به بن‌مایه‌های ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق، در غالب شماره‌های ارگان نهضت آزادی خارج به چشم می‌خورد و مشهود بود. دکتر ابراهیم یزدی، که عملاً نقش اصلی و تعیین‌کننده در نهضت آزادی خارج داشت، در سخنرانی‌ها و کلاس‌ها و نوشته‌های خود، گویی در قالب شاخه برون‌مرزی سازمان مجاهدین خلق قرار گرفته بود و بازتاب‌دهنده ویرایش چپ ایدئولوژی رفرمیستی و غرب‌گرایانه نهضت آزادی داخل کشور، محسوب می‌شد.

نشریه پیام مجاهد در مقاله‌ای در مهرماه ۱۳۵۴ با عنوان: «باز هم: مارکسیست اسلامی چرا؟» قبل از انتشار عمومی بیانیه اعلام مارکسیست شدن سازمان مجاهدین خلق و در واکنش به اخبار منتشره از اعترافات و اظهارات اعضای دستگیرشده سازمان و تبلیغات رسمی رژیم شاه در سوءاستفاده از آنها، اصل موضوع را اساساً انکار نمود و جریان تغییر مواضع ایدئولوژیک را ظاهراً ناباورانه تحلیل کرد. در بخشی از آن مقاله آمده است:

... خود رژیم بهتر از هر کس می‌داند که اتهام مارکسیست بودن یا شدن مجاهدین مسلمان وصله ناجوری است که با هزار من سریشم هم نخواهد چسبید... ملت ما، در عین حال که تفاوت میان جهان‌بینی اسلامی و مارکسیسم را می‌داند، اما به مارکسیست‌های انقلابی و اصیل و صادق همان اندازه احترام می‌گذارد که به مسلمانان مجاهد و صادق و متعهد...

۱. همان، ش ۱۵، ص ۶. ش ۱۶، ص ۸. ش ۲۹، ص ۱

۲. همان، ش ۵۳، ص ۱

مارکسیست‌های راستین و انقلابی احتیاجی نمی‌بینند که در سازمان‌های انقلابی اسلامی نظیر مجاهدین بروند و فعالیت کنند؛ چه آنها می‌توانند با پیوستن به سازمان‌های انقلابی مارکسیستی، از آن جمله سازمان چریک‌های فدایی خلق، متشکل شده و به امر انقلاب ایران کمک کنند.^۱ این سرمقاله که در واقع بیانیه اعلام موضع نهضت آزادی خارج کشور محسوب می‌شد، با تجلیل از مبارزات مارکسیست‌های به تعبیر نهضت «صادق» اعلام می‌داشت:

ما مطمئن هستیم که عناصر انقلابی بخصوص مجاهدین مسلمان و راستین با واقع‌بینی و تحرک انقلابی خود، موانع را از پیش پا برداشته بار دیگر جنبش [= سازمان مجاهدین خلق] را از این مرحله سخت بحرانی به سوی تشکل و انسجام هر چه بیشتر سوق خواهند داد.^۲ مواضع و دیدگاه‌های نهضت آزادی خارج کشور درباره سازمان از آن رو اهمیت ویژه‌ای داشت که نهضت، ناشر اصلی آثار و اعلامیه‌های سازمان و تشکل حامی آن در بین نیروهای مسلمان خارج از ایران محسوب می‌شد و بخش عمده هواداران و مرتب‌کنندگان سازمان در آمریکا و اروپا، در این جمع و یا حول و حوش آن قرار داشتند.

دو ماه بعد، در آذر ۵۴، در نشریه پیام مجاهد، در شرایطی که با انتشار عمومی بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران (مهر ۱۳۵۴) موضوع کاملاً روشن شده و دیگر امکان اتخاذ موضع چندپهلوی و مبهم وجود نداشت، مقاله یا شبه‌بیانیه دیگری چاپ شد که عنوان آن «درباره خیانت و انحراف» بود. در این موضع‌گیری دوم، کل ماجرا عمدتاً به افشا و محکوم کردن چند تن عامل اجرایی خلاصه شده بود و از سرشت التقاطی ایدئولوژی و هویت سازمان، سخنی به میان نیامده بود؛ بلکه تلویحاً این حقیقت انکار شده بود.

در سرمقاله بدون امضای پیام مجاهد، چنین آمده بود:

در چند ماه گذشته، اطلاعیه‌هایی به نام و امضای «سازمان مجاهدین خلق ایران» منتشر شده است که محتوای آنها از یک انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیان‌های اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان و استراتژی سیاسی نظامی آن، و از خیانت عظیمی به جنبش انقلابی ایران و خصوصاً جنبش انقلابی اسلامی حکایت می‌کند...

نهضت آزادی ایران از مدت‌ها قبل از انتشار این اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها، به موجب اسناد و مدارکی که در اختیار داشت، از تمایلات انحرافی این گروه مطلع بود و می‌دانست که آنها چه خیانت عظیمی را در درون سازمان مجاهدین مرتکب شده‌اند... خط مشی نهضت

۱. همان، ش ۳۵، مهرماه ۱۳۵۴، صص ۳ و ۷

۲. همان، ص ۷

آزادی ایران در برابر این انحراف، محکوم ساختن قاطعانه آن و طرد منحرفین بوده است... بررسی اسناد منتشر شده از طرف منافقین و منحرفین، در بیانیه به اصطلاح اعلام مواضع کاملاً نشان می‌دهد که چند نفری مارکسیست با تظاهر به پذیرش ایدئولوژی انقلابی اسلامی با سوءاستفاده از صداقت انقلابی مجاهدین اصیل به درون سازمان مجاهدین خلق راه یافته‌اند و سپس به تدریج و مودیانه در دو جهت مشخص حساب شده حرکت کرده‌اند. اول در جهت پیاده کردن تدریجی عقاید مارکسیستی خود در درون سازمان، و دوم در جهت کنترل مواضع قدرت و ایجاد سلطه در درون سازمان...^۱

در سرمقاله پیام مجاهد، به صراحت از آثار اولیه سازمان کاملاً دفاع شده بود:

بررسی محتوای ایدئولوژیک نشریات سازمان... نشان می‌دهند که کلیه نشریات سازمان تا آن تاریخ [= آبان ۵۳] از یک محتوای همگون اصیل متناسب با ایدئولوژی انقلابی اسلامی برخوردار می‌باشد. تنها از آبان ۵۳ به بعد یعنی همان تاریخی که در سازمان کودتا کرده‌اند، تغییرات ایدئولوژیک کاملاً محسوس و مشخص شروع می‌گردد...^۲

یزدی بعدها ادعا کرد که به انحراف در آثار ایدئولوژیک اولیه سازمان پی برده بود و حتی در سال ۵۱، جزوه شناخت را به دقت مطالعه کرده و: «مطالب شناخت را انحرافی و غیراسلامی تشخیص دادم... الگوی به کار رفته در جزوه شناخت همان اصول اندیشه و جهان‌بینی ماتریالیسم دیالکتیک است... ما حاضر نشدیم جزوه شناخت را چاپ و تکثیر کنیم».^۳ لازم به ذکر است که قبل و بعد از اعلام تغییر ایدئولوژی، اغلب متون و کتب اعتقادی و سیاسی اولیه سازمان مجاهدین خلق با درون‌مایه‌های التقاطی و گرایش‌های چپ رادیکال، به وسیله نهضت آزادی خارج از کشور تکثیر و توزیع می‌شد. به تصریح دکتر یزدی: «کلیه بیانیه‌ها و نشریات سازمان مجاهدین اولیه، بجز چند نشریه تعلیماتی آنها... توسط نهضت آزادی خارج تکثیر شده است».^۴

در دی‌ماه ۱۳۵۴ پیام مجاهد، «بیانیه کادرهای سازمان مجاهدین خلق» مورخ آذر ۵۴ را منتشر ساخت.^۵ این بیانیه «از سوی «گروهی از اعضای سازمان» صادر شده بود. نهضت آزادی

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۳۶، آذرماه ۱۳۵۴، صص ۱ و ۲

۲. همان، ص ۲

۳. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، صص ۲۴۴ و ۲۴۵

۴. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۸۸

۵. به رغم آنکه در آن زمان دکتر یزدی صریحاً محتوای این بیانیه را بدون هیچگونه اصلاح و یا نقدی «تأیید» کرده است، در سال ۱۳۹۱ ضمن خاطرات خود به برخی اشکالات این بیانیه، اذعان می‌کند: «مشکل اساسی... در بیانیه کادرها، ادامه

خارج از کشور، نویسندگان بیانیه مذکور را «مجاهدین اصیل و راستین» توصیف نمود و صریحاً مواضع آنان را تأیید کرد.^۱

در آن بیانیه، سابقه گرایش به مارکسیسم در ایدئولوژی سازمان این گونه تحلیل شده بود: اگر سازمان ما به مارکسیسم رو آورد و آن را جزو مطالعات و آموزش‌های ایدئولوژیکی خود قرار داد... [به این دلیل بود که] سازمان ما به درستی دریافت که تئوری‌های علمی مارکسیسم... عناصر زیادی از حقیقت را دربر دارد که آشنایی با آن برای شناخت و تحلیل درست پدیده‌ها و به خصوص در جریان یک تحول انقلابی اجتماعی ضرورت دارد... این مسأله که برخی از رفقای ما به دنبال یک سری مطالعات خود به مارکسیسم رو آوردند یک پدیده استثنایی و غیرعادی نیست. سازمان به شهادت سوابق پرافتخار گذشته و اسنادی که در دست دارد نشان داده است که فرقی بین یک انقلابی مارکسیست و یا غیرمارکسیست در صورتی که با اعتقاد به محور هرگونه استثمار، صادقانه در راه انقلاب مبارزه کند، قائل نیست...^۲

سیدمحمد مهدی جعفری درباره یکی از نویسندگان اصلی بیانیه فوق و رابطه وی با آقای یزدی چنین می‌گوید:

آقای رئیس طوسی در جریان تغییر ایدئولوژی سازمان، خودش و عده معدودی را از انحراف حفظ کرد... ایشان در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ با دکتر ابراهیم یزدی که مقیم آمریکا بود و در آن جا به مبارزه برون‌مرزی خود با رژیم پهلوی ادامه می‌داد، تماس برقرار کرد... دکتر یزدی که غالباً کارهای بخش برون‌مرزی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور را رهبری و هدایت می‌کرد، از گروه مسلمان باقیمانده و از جمله رئیس طوسی حمایت کرد و با کمک آنها مجله مهم و تئوریک پیام مجاهد را منتشر کرد.^۳

به نوشته آقای یزدی، رضا رئیس طوسی، از مرتبطان قدیمی نهضت آزادی، با معرفی احمد صدر حاج سیدجوادی، زیر نظر دکتر یزدی، در سال ۱۳۴۳ در قاهره آموزش‌های نظامی گذرانده بود^۴ و پس از بازگشت به ایران «با اولین هسته سازمان مجاهدین اولیه تماس برقرار ساخت و

خوش‌بینی به جریان‌های مارکسیستی و بی‌توجهی به واکنش [مثبت] گروه‌های مارکسیستی به انحراف و خیانت رهبری سازمان مجاهدین خلق بود.» (شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، ص ۲۴۷)

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۳۷، دی ماه ۱۳۵۴، ص ۱

۲. همان، ص ۲

۳. سازمان مجاهدین خلق از درون، ص ۱۵۲

۴. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۷۹؛ شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، صص ۳۰۳ و ۲۴۴؛ کیهان،

اولین خانه امن را برای آنها در نارمک طبق اصول سازماندهی مخفی به وجود آورد.^۱ به گفته محمدمهدی جعفری «آقای دکتر رضا رئیس طوسی را به یک معنای توان جزو مؤسسين اصلی سازمان مجاهدين خلق ايران به شمار آورد.»^۲ روزنامه کیهان، به سرپرستی دکتر یزدی، هم در تیر ۱۳۵۹ وی را (با نام رضا رئیس) از «بنیانگذاران و اعضای اولیه» سازمان برشمرده است.^۳ جزوه‌ها و کتاب‌هایی که در سال‌های ۵۴ تا ۵۶ به وسیله انجمن‌ها و محافل تحت‌تأثیر و نفوذ نهضت آزادی خارج از کشور در واکنش به بیانیه تغییر ایدئولوژی سازمان انتشار یافت، مبتنی بر همان تحلیل «نفوذ و توطئه و کودتای عده‌ای مارکسیست فرصت‌طلب و خائن» بود و آشکارا تلاش می‌شد «هویت و اعتبار و نام سازمان» نجات داده شود و از مبانی ایدئولوژیک و سیاسی بنیانگذاران و کادرهای اولیه سازمان دفاع شود.^۴

دکتر یزدی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز کماکان بر تحلیل خود پای می‌فشارد و ضمن نادیده گرفتن نقاط فکری ریشه‌دار و انحراف بنیادین عقیدتی سازمان مجاهدين خلق، با اغراق و کج‌بینی درباره نقش سازمان، بر آنست که اشکالات ایدئولوژیک سازمان مجاهدين اولیه قابل رفع بود:

سازمان مجاهدين اولیه در صحنه مبارزات ملی و اسلامی ایران موجب جهش و گسترش وسیعی در تمامی ابعاد عقیدتی-سیاسی و نظامی حرکت اسلامی گردید... قطعاً اگر همان رویه‌ای که توسط مجاهدين اولیه و مؤسسين پایه‌گذاری شده بود ادامه می‌یافت و در ضمن عمل، اشکالات و ایرادات ایدئولوژیک هم مرتفع می‌گردید، سازمان می‌توانست نقش و رسالت تاریخی عظیمی را چه در دوران مبارزات و چه بعد از پیروزی ایفا نماید.^۵

گفتنی است که مسعود رجوی و همفکرانش، که پس از پیروزی انقلاب، سازمان مجاهدين خلق را احیا کردند و سپس آن را به مخوف‌ترین گروه تروریستی تاریخ ایران تبدیل نمودند، نیز همان تحلیل دکتر یزدی و همفکرانش را درباره تغییر ایدئولوژی سازمان قبول داشتند و تبلیغ می‌کردند.^۶ گروه تروریستی رجوی هویت اعتقادی و تاریخی خویش را به نسل اول

۱. همان، ۱۳۵۹/۴/۲۱، ص ۱۶

۲. همان، ص ۱۸۱

۳. سازمان مجاهدين خلق از درون، ص ۱۵۰

۴. کیهان، ۱۶ و ۱۳۵۹/۴/۱۷، ص ۱؛ ۱۳۵۹/۴/۲۱، ص ۱۶

۵. سازمان مجاهدين خلق؛ پیدایی تا فرجام، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵، ج ۲، صص ۱۳۴ و ۱۳۵

۶. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، ابراهیم یزدی، ویرایش دوم، انتشارات قلم، ۱۳۷۹، ص ۵۰

۷. تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌نما، سازمان مجاهدين خلق ایران، ۱۳۵۸، ص ۶۹. سازمان مجاهدين خلق؛

پیدایی تا فرجام، ج ۲، صص ۱۴۴ و ۱۴۵

سازمان مجاهدین خلق منتسب می‌کرد که به نظر می‌رسید جز در مورد تروریسم جنایتکارانه و وابستگی به بیگانگان، در سایر موارد، خلاف واقعیت نبود.

در سال ۱۳۶۴ برخی از همفکران سابق نهضت آزادی در کتاب *بحران در خط‌مشی*، دیدگاه جدیدی مطرح کردند. در این کتاب از مواضع نهضت آزادی خارج از کشور درباره جریان تغییر ایدئولوژی، که مشابه مواضع برخی از کادرهای برون‌مرزی سازمان و نیز مجاهدین زندانی در داخل بود، انتقاد و تأکید شده بود که آنان «در اصالت و صحت مبانی ایدئولوژیک سازمان و دستاورد فکری بنیانگذاران تردید نکردند؛ ضعف‌ها و تناقضات درونی و ویژگی دو منطقی (التقاطی) آن را ندیده، آشکار نمودند»^۱ در کتاب *بحران در خط‌مشی*، درباره علل اصلی تغییر ایدئولوژی سازمان آمده است:

...نارسایی‌های عقیدتی، التقاط فکری و حالت دو منطقی سازمان، و کم‌مایه بودن دستاوردهای

ایدئولوژیک، و عدم دسترسی اعضا به منظومه تمام عیار بینش توحیدی، و نادرستی منطق

شناخت، و اصل حل شدن اعضا و تبعیت بی‌چون و چرا از رهبری [سازمان]، عوامل مبنایی

در بروز بحران فکری و ارتداد بسیاری از اعضا در سال ۵۴ محسوب می‌شوند.^۲

به رغم این واقعیت مشهود، دکتر یزدی با حرارت زیاد از ایدئولوژی بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق دفاع می‌کرد و نمی‌توانست مرگ تراژیک فانتزی انقلابی امثال خود را باور کند.

حتی پس از اعلام ارتداد سازمان مجاهدین خلق، کتاب *راه انبیا، راه بشر* سومین کتاب ایدئولوژیک سازمان، در سال‌های ۵۵ و ۵۶ به وسیله نهضت آزادی خارج بازنشر شد.^۳ این کتاب، که در واقع به وسیله محمد حنیف‌نژاد، مؤسس اصلی سازمان، نگاشته شده بود و مانند سایر متون قبلی و بعدی بدون درج نام نویسنده به عنوان متن رسمی سازمان انتشار یافته بود، مشحون از ارجاعات و استنادات به متون و مفاهیم مارکسیستی است و بارها در آن به اولین متن عقیدتی سازمان یعنی شناخت ارجاع شده است.^۴ اساس و ساختار کتاب مزبور مبتنی بر کتاب *راه طی شده* مهندس بازرگان بود و نام کتاب هم عیناً برگرفته از عنوان مندرج در فصلی

۱. سازمان مجاهدین خلق؛ *پیدایی تا فرجام*، ج ۲، ص ۱۴۳

۲. همان، ص ۱۴۲

۳. نشریه پیام مجاهد، ش ۴۶، فروردین ماه ۱۳۵۶، ص ۵. علائم بیان واقعیت هستند؛ تحلیلی بر نهضت آزادی ایران خارج از کشور، انتشارات موعود، [بی تاریخ]، ص ۱۳

۴. سازمان مجاهدین خلق؛ *پیدایی تا فرجام*، ج ۱، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، صص ۳۲۵ تا ۳۲۷. علائم بیان واقعیت هستند، صص ۱۳ تا ۱۷

از کتاب بازرگان بود.^۱ این کتاب به استناد دیدگاه مهندس بازرگان که بشر همان راه انبیا را با پای خود در علم پیموده است، مارکسیسم را بزرگترین دستاورد علمی بشر برای مبارزه دانسته و التقاط از مارکسیسم را توجیه نموده است. مهندس سبحانی نیز می‌گوید: «راه انبیا- راه بشر در واقع ادامه کتاب راه طی شده مهندس بازرگان بود.»^۲

لازم به ذکر است که در همان زمان سایر کتب التقاطی مجاهدین خلق مانند سه متن جداگانه «درسی از سوره»های انفال، توبه، و محمد(ص) نیز کماکان به وسیله نهضت آزادی خارج، توزیع و عرضه می‌شد.^۳ در این متون، مفاهیم قرآنی با اصول مارکسیستی تأویل می‌شود.^۴ البته در آرشیو دیجیتال نهضت آزادی شامل شماره‌های نشریه پیام مجاهد البته با حروفچینی مجدد، اطلاعیه‌های مربوط به توزیع این متون التقاطی به وسیله نهضت حذف و سانسور شده است. نهضت آزادی خارج نه تنها هرگز از تکثیر و انتشار متون التقاطی سازمان مجاهدین خلق ابراز اعتذار و یا ندامت نکرد، بلکه به انحاء مختلف، تصریحاً یا تلویحاً موافقت و همفکری خویش را با ایدئولوژی مجاهدین خلق اولیه ابراز می‌نمود. لیکن شخص دکتر یزدی در تیرماه ۱۳۵۹ و پس از اعلام علنی موضع امام خمینی نسبت به انحراف اعتقادی مجاهدین خلق، در سرمقاله‌ای در روزنامه کیهان تحت سرپرستی اش، التقاطی بودن اندیشه سازمان مزبور را تأیید کرد و مدعی شد که پیش از انقلاب به این امر وقوف پیدا کرده بود.^۵ اما توضیحی نداد که چرا تا پیش از پیروزی انقلاب در نشریه پیام مجاهد تأکید و اصرار داشت که ایدئولوژی سازمان مجاهدین اولیه، اصیل و اسلامی بوده است.

به رغم چنان گرایش‌های التقاطی نه چندان پنهان نهضت آزادی خارج و دکتر یزدی، چون نام و هویت نهضت آزادی در دهه پنجاه شمسی، غالباً معرف گرایش اسلامی محسوب می‌شد و شخص دکتر یزدی و برخی همکاران نهضتی‌اش نزد بخش قابل توجهی از مبارزان مسلمان، حسن شهرت داشتند و به ارتباط مستقیم با امام خمینی و مبارزان روحانی مقیم نجف افتخار می‌کردند، به ویژه از سال ۵۴ به بعد که سازمان مجاهدین اهمیت و اعتبار و نقش گذشته‌اش را از دست داد، به تدریج نهضت آزادی خارج از کشور موقعیت جدیدی یافت و کوشید خود را به مثابه جریان اصیل اسلام‌گرای پیرو امام خمینی، طرح و تثبیت کند.

۱. بازرگان، مهدی، راه طی شده، بی‌تا، ص ۱۹

۲. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۳۰۶

۳. نشریه پیام مجاهد، ش ۳۵، مهرماه ۱۳۵۶، ص ۵

۴. سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام، ج ۱، صص ۳۳۱ تا ۳۳۳

۵. کیهان، ۱۳۵۹/۴/۹، ص ۴

از «جمهوری سوسیالیستی» تا «حکومت اسلامی»

دکتر یزدی تأکید دارد: «از جمله فعالیت‌های ما در خارج از کشور، سازماندهی مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه بود.»^۱ چون این اقدام از سال ۱۳۴۲ شروع شد، سرهنگ نجاتی از آقای یزدی می‌پرسد: «... می‌توان گفت که نهضت آزادی در شروع تهیه طرح نبرد مسلحانه در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پیشگام بوده است؟» و در پاسخ، دکتر یزدی می‌گوید: «شاید همینطور باشد.»^۲

پنج تن از اعضا و مرتبین نهضت آزادی خارج کشور در پی مذاکراتی که با محوریت دکتر یزدی با مقامات دولت مصر صورت گرفت، در تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۲۵ (۱۹۶۴/۱/۱۵) میثاقی با دولت مصر^۳ امضا کردند که بر مبنای آن، این پنج نفر، نمایندگان «نهضت آزادی ایران» معرفی شدند و «اصول و مبانی تشکیلاتی و اعتقادی» خود را این‌گونه اعلام نمودند: تلاش در راه «برقراری جمهوری دموکراتیک سوسیالیستی... تحقق دموکراسی به همراه سوسیالیسم بر مبنای عقیده به خداوند و اصول و مبانی اسلام»^۴

پنج نفر مزبور (یزدی، شریفیان، راستین، چمران، امین) نمایندگان گروه سماع (سازمان مخصوص اتحاد و عمل) محسوب می‌شدند.^۵ در متن عربی میثاق مذکور که به امضا رسید و تحویل دولت مصر شد، تصریح شده است که آنان به عنوان اعضا و نمایندگان نهضت آزادی ایران (حرکت الحریة الایرانیة) با مصری‌ها توافق کرده بودند.^۶ نام و عنوان سماع، در واقع یک نامگذاری درون‌گروهی نهضت آزادی خارج بوده است.

دکتر یزدی گفته است که در بهمن ۱۳۴۱ و «دریافت اولین پاسخ‌های مثبت از مقامات مصر»، گزارش مفصلی برای مهندس بازرگان فرستاده و در پاسخ، مهندس بازرگان «با اصل استراتژی مبارزه مسلحانه مخالفت نکرده بود»^۷ و با اشاره به مذاکرات مزبور، تلویحاً اقدام دکتر

۱. ماهنامه گزارش، ش ۹۱، شهریور ۱۳۷۷، ص ۱۳

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۷۵

۳. مصر در آن زمان تحت حکومت جمال عبدالناصر بود. ناصر پرچمدار ناسیونالیسم عرب بود و در غرب آسیا، از جمله ایران، به سبب مواضع ضدآمریکایی و ضداسرائیلی‌اش محبوبیت داشت. در زمان او روابط سیاسی بین رژیم شاه و دولت مصر قطع شد.

۴. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۵۷۸، بند ۱ و ۳ متن عربی. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، ص ۳۲۱.

۵. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۷۷. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، ص ۲۹۹؛ تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۴۷۰

۶. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، ص ۳۲۱؛ تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۵۷۸

۷. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۷۴. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، صص ۲۹۸ و ۲۹۹

یزدی و دوستانش را تأیید کرده بود. در سال ۱۳۶۱ نیز کتابچه‌ای از طرف نهضت آزادی انتشار یافت که در آن چنین آمده بود:

آقای مهندس بازرگان در جریان [برنامه اعزام به مصر] قرار گرفتند و آن را تأیید نمودند. در تهران نیز یک گروه سه نفری مسئول تدارک لازم برای اجرای این برنامه‌ها شدند و مأمور ارتباط با خارج از کشور. یکی از اعضای این هیأت سه نفری مرحوم رحیم عطایی بود.^۱ بعد از استقرار گروه مزبور در قاهره (تیر ۱۳۴۳)، به گفته دکتر یزدی گروه از طریق دکتر احمد صدر حاج‌سیدجوادی، عضو مؤسس نهضت آزادی، با مهندس بازرگان و بقیه اعضای زندانی نهضت، مرتبط و هماهنگ بود و انتخاب و معرفی افراد برای آموزش‌های نظامی و چریکی زیر نظر صدر حاج‌سیدجوادی صورت می‌پذیرفت.^۲

از سال ۱۳۷۱ که برای اولین بار تصاویر برخی اسناد مربوط به اعزام اعضای نهضت آزادی خارج به مصر به وسیله سرهنگ نجاتی انتشار یافت و سپس دکتر یزدی هم در خاطراتش آنها را بازنشر کرد، تاکنون وی و دیگران فقط به متن فارسی «اصول مرامی» گروه مزبور استناد کرده‌اند که در آن «کوشش برای تحقق نظام جمهوری و رژیم اقتصادی سوسیالیستی متکی بر جهان‌بینی خداپرستی»^۳ به عنوان هدف ذکر شده است. در حالی که طبق متن عربی که به گفته دکتر یزدی به وسیله یکی از اعضای گروه، علی شریفیان رضوی ترجمه و تهیه شده^۴ و سند اصلی ارائه شده به مقامات مصری بود، هدف گروه صریحاً ایجاد «جمهوری دموکراتیک سوسیالیستی» ذکر شده است.

در هر حال، هر دو تعبیر متن فارسی و عربی، بیانگر تداوم و ادامه حیات نگرش التقاطی «نهضت خداپرستان سوسیالیست» در خط مشی «نهضت آزادی خارج» است و نمی‌توان این واقعیت را در پیشینه دکتر یزدی و همفکرانش نادیده گرفت. این نکته‌ای است که کمتر به آن توجه شده است.

به گفته دکتر یزدی طی دو سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ تعداد ۳۱ تن^۵ و به گفته مهندس محمد توسلی تعداد ۲۰ نفر^۶ در مجموع چهار دوره آموزشی در مصر، شرکت کردند که اسامی واقعی

۱. زندگی‌نامه سردار رشید اسلام شهید دکتر مصطفی چمران، نهضت آزادی ایران، آبان ۱۳۶۱، ص ۲۲

۲. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۷۷. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، ص ۳۰۱

۳. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، ج ۱، ص ۴۷۰

۴. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، ص ۳۲۰

۵. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، ص ۱۸۰

۶. وبگاه تاریخ ایرانی، ۱۳۸۹/۱۲/۸، گفت و گو با محمد توسلی.

یا مستعار تعدادی از آنها ذکر شده است. در سال ۱۳۴۵ به علت مشکلات درون‌گروهی و تیرگی روابط با مقامات مصر، برنامه آموزشی مزبور قطع شد و دکتر یزدی پس از مدتی اقامت در لبنان، به آمریکا بازگشت. دکتر مصطفی چمران نیز در تیر ۱۳۴۵ در نامه‌ای به دکتر یزدی مشکلات درونی گروه سماع را تحلیل کرد و با اشاره به مواردی مانند «غرور»، «اختلافات داخلی» و «عدم اعتماد و هماهنگی» در بین افراد گروه مذکور، چنین نوشت:

متأسفانه جمع ما صلاحیت چنین کاری را نداشت، حتی به طور پتانسیل [= بالقوه] نیز فاقد این صلاحیت بود.^۱

شهید چمران و نهضت آزادی

دکتر چمران در مرداد ۱۳۵۸ در مصاحبه‌ای ضمن شرح سوابق سیاسی و مبارزاتی خود و نام بردن از نهضت مقاومت ملی، انجمن‌های اسلامی و جبهه ملی خارج کشور، هیچ نامی از «نهضت آزادی» نمی‌برد و کوچکترین اشاره‌ای به عضویت خود در نهضت آزادی خارج از کشور نمی‌کند.^۲

زیرا نهضت آزادی خارج تا سال ۱۳۵۰ و به ویژه فروردین ۱۳۵۲ که برای اولین بار نشریه پیام مجاهد را ارگان خود معرفی کرد، فعالیت تشکیلاتی علنی نداشته است. و دکتر چمران از اواخر سال ۱۳۴۹ در لبنان مستقر شده بود و آن زمان پیوند یا ارتباط تشکیلاتی با نهضت آزادی خارج، موضوعیت نداشت. روابط وی با دکتر یزدی و سایر اعضا یا هواداران نهضت آزادی خارج و داخل، غالباً فردی و از باب همفکری مبارزاتی بوده است.

حتی مهندس بازرگان هم طی مصاحبه‌ای در سال ۱۳۶۰، با اشاره به سوابق آشنایی خود با چمران از سال ۱۳۳۲ و شرح فعالیت‌های سیاسی او در نهضت مقاومت ملی و انجمن اسلامی دانشجویان، هیچ اشاره و ادعایی مبنی بر عضویت دکتر مصطفی چمران در نهضت آزادی داخل و خارج، نکرده است.^۳

حضور چمران در جلسات اعضای نهضت آزادی پس از پیروزی انقلاب و یا عضویت در هیأت امنای بنیاد غیرانتفاعی محک^۴ نیز بر عضویت دکتر چمران در نهضت آزادی دلالت

۱. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، ص ۳۳۲

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۵/۲۷، صص ۱۶ و ۳

۳. نشریه جاما، ۱۳۶۰/۴/۴، مصاحبه با مهندس بازرگان. یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران، صص ۹۵ تا ۹۸

۴. بنیاد غیرانتفاعی محک، هیأت امنای روزنامه‌میزان، ارگان غیررسمی نهضت آزادی، بود. با مؤسسه خیریه محک (ثبت) در ۱۳۷۰) اشتباه نشود.

نمی‌کند و حداکثر، گویای روابط دوستانه و همکاری‌های غیرحزبی او محسوب می‌شود. دکتر یزدی، که مدعی شده دکتر چمران پس از پیروزی انقلاب به عضویت شورای مرکزی نهضت آزادی انتخاب شد،^۱ هنوز سند معتبری در این باره ارائه ننموده است.

در سال ۱۳۹۵، دکتر یزدی دو برگه دست‌نویس به یک پژوهشگر ارائه داده که طبق آن، اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی در بهار سال ۱۳۵۸، نام و نشانی و تلفن خود را به خط خویش نوشته‌اند. از جمله ردیف ۲۵، نام دکتر چمران درج شده است.^۲ این برگه اثبات می‌کند که شهید چمران در آن جمع و جلسه حضور داشته ولی سند عضویت تشکیلاتی وی محسوب نمی‌شود. دکتر چمران به یکی از دوستان نزدیک خود گفته بود:

با این که برای مهندس بازرگان احترام بسیاری قائلم و ایشان استاد من هستند و گاه به واسطه اصرار ایشان در جلسات نهضت آزادی شرکت می‌کنم، اما از عضویت در آن عذر خواسته‌ام و همه آنها این را می‌دانند.

در دو اطلاعیه نهضت آزادی نیز به مناسبت شهادت دکتر چمران در خرداد و تیر ۱۳۶۰، به رغم آن که وی از «اعضای سابقه‌دار» و «عضو دیرینه» نهضت آزادی توصیف شده، ادعا نشده که وی عضو شورای مرکزی بوده است.^۳ دکتر سیدمحمد مهدی جعفری تأکید می‌کند:

در بدو کار، دکتر مصطفی چمران با دکتر یزدی در این زمینه همکاری می‌کرد. اما پس از مدت کوتاهی دکتر چمران برای آموزش چریکی به مصر رفت و پس از آن نیز امام موسی صدر او را به لبنان برد و دکتر چمران عملاً از همکاری با شاخه آمریکایی نهضت آزادی ایران، بازماند.^۴

ارتباط و یا همکاری با نهضت آزادی خارج از کشور و سایر گروه‌هایی که گرایش انقلابی و مواضع صریح علیه رژیم سلطنتی داشتند، در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، برای بسیاری از مبارزان خارج کشور، امری غیرمعمول نبود و دلیلی وجود نداشت تا پس از پیروزی انقلاب آن را انکار کنند. کما اینکه دکتر چمران در مصاحبه خود صریحاً از ارتباط و همکاری با جبهه ملی خارج کشور که آن هم دارای مواضع قاطع در نفی نظام سلطنتی بود، سخن گفته

۱. یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران، ص ۵۹. زندگی‌نامه سردار رشید اسلام شهید دکتر مصطفی چمران، ص ۴۲

۲. نهضت آزادی ایران از تأسیس تا انشعاب، ص ۳۱۶

۳. همان، صص ۸۰ و ۸۱

۴. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۳۸۴

ولی هیچ نامی از نهیضت آزادی نبرده است.

مواضع نهیضت آزادی خارج و داخل تا خرداد ۱۳۶۰، که دکتر مصطفی چمران در جبهه جنگ به شهادت رسید، در بسیاری از موارد، با مواضع نهیضت آزادی در سال‌های بعد، کاملاً تفاوت و گاه تعارض دارد. به رغم اشکالات و مشکلات درونی نهیضت آزادی و اختلافات ناشی از دولت موقت و پی‌آمدهای تسخیر لانه جاسوسی، نهیضت آزادی در خرداد سال ۱۳۶۰ هنوز یک گروه اسلامی داخل نظام جمهوری اسلامی و پیرو رهبری انقلاب به شمار می‌آمد. نهیضت آزادی در کنگره سوم خود در سال ۱۳۵۹، «پشتیبانی از مسئولین نهادهای جمهوری اسلامی» و «قبول رهبری امام امت و مبارزه با هر عملی که موجبات تضعیف رهبری را فراهم سازد»، را به عنوان موضع رسمی خویش اعلام کرد^۱ و در کنگره چهارم مورخ آبان ۱۳۶۰، «افکار انحرافی و التقاطی» و «مشی براندازی جمهوری اسلامی ایران» را «مطروود و محکوم» نموده بود.^۲ در تیرماه ۱۳۶۰ نیز نهیضت آزادی طی نامه سرگشاده‌ای تحت عنوان «درد دل نهیضت آزادی ایران با رهبر انقلاب»، ضمن اعلام وفاداری به نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبری امام خمینی، درباره مواضع نهیضت آزادی خارج کشور چنین نوشت:

... اعضای نهیضت آزادی خارج کشور همچون دکتر شریعتی، دکتر چمران، دکتر یزدی و مهندس توسلی بنیانگذار حرکت اسلامی در میان دانشجویان خارج از کشور، به وجود آورنده انجمن‌های اسلامی و از مبارزان سرسخت ضد رژیم [شاه] و اربابان غربی و آمریکایی‌اش... [بودند].^۳

نهیضت آزادی و حکومت اسلامی

در دی ماه ۱۳۵۲، ارگان نهیضت آزادی خارج، متن مصاحبه نماینده نهیضت با یک نشریه عربی را منتشر ساخت که در آن چنین آمده است:

نهیضت آزادی ایران، نهیضتی است مردمی که هدف اولیه‌اش به حرکت در آوردن مردم ایران برای شرکت در مبارزه‌ای قطعی به منظور نابودی نظام کنونی و ایجاد حکومتی ملی بر اساس نیازها و خواست‌های مردم ایران می‌باشد... در رأس حرکت عظیم مذهبی در ایران، حضرت آیت‌الله العظمی خمینی قرار دارند... خط‌مشی سیاسی ما همان راه مصدق است... تنها راه

۱. مواضع نهیضت در کنگره‌های سوم-چهارم-پنجم، نهیضت آزادی، ۱۳۶۲، صص ۱۱ و ۱۲

۲. همان، ص ۳۴

۳. درد دل نهیضت آزادی ایران با رهبر انقلاب، نهیضت آزادی، ۱۳۶۰/۴/۴، آرشیو دیجیتال نهیضت آزادی.

باقیمانده مبارزه علیه رژیم [شاه]، انقلاب مسلحانه می‌باشد.^۱

در اردیبهشت ۱۳۵۶ نشریه پیام مجاهد برای اولین بار در سرمقاله خود، که بیانگر مواضع رسمی نهضت آزادی خارج محسوب می‌شد، از «ایجاد حکومت اسلامی» در قالب پرسش موجود در بین مخاطبان خود سخن گفت.^۲ و هر چند که پاسخ روشنی به آن پرسش نداد اما با استناد به بیانه‌های نسل جوان نهضت آزادی داخل کشور پس از قیام پانزده خرداد ۴۲، «همبستگی کامل» خود را با جنبش اسلامی اعلام نمود ولی بر رویکرد التقاطی خویش چنین تأکید کرد:

نهضت [آزادی] تنها سازمانی بوده و هست که... از یک طرف ادامه‌دهنده راه مصدق است

و از طرف دیگر از نظر ایدئولوژیک، اسلامی و پیرو مدرس‌ها و خمینی‌هاست.^۳

آرمان «حکومت اسلامی» در بین نیروهای مسلمان از دیرباز مطرح بود. طی سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ تا دهه پنجاه، رسائل و کتاب‌هایی هم به طور مستقل به بحث و بررسی در این باره پرداختند و مفهوم «حکومت اسلامی»، در ادبیات سیاسی اسلام‌خواهان رایج و متداول بود. طرح تفصیلی امام خمینی درباره حکومت اسلامی، طی مباحث ولایت فقیه به سال ۱۳۴۸ ارائه شد و به شکل جزوات و سپس یک کتاب مستقل انتشار یافت.^۴

البته در بین گروه‌های دارای ایدئولوژی دوپایه و التقاطی نیز مفهوم حکومت اسلامی، بعضاً کاربرد و سابقه داشت. در برخی متون و مدافعات رهبران اولیه سازمان مجاهدین خلق نیز گاهی از این آرمان یاد شده بود.^۵

پس از اعلام تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق و ظهور نشانه‌های اوج‌گیری جنبش اسلام‌خواه به رهبری امام خمینی، نهضت آزادی خارج کشور تدریجاً به تصریح و تأکید بر «حکومت اسلامی» به عنوان آرمان مبارزه با رژیم سلطنتی، روی آورد.

ارگان نهضت آزادی خارج از کشور در بهمن ۱۳۵۶، شعار جدید خود را این‌گونه اعلام کرد:

پیروز باد مبارزه یکپارچه مسلمانان انقلابی در راه سرنگونی رژیم پهلوی و استقرار حکومت

اسلامی.^۶

۱. نشریه پیام مجاهد، ش ۱۸، دی ماه ۱۳۵۲، ص ۲

۲. همان، ش ۴۷، اردیبهشت ماه ۱۳۵۶، ص ۲

۳. همان.

۴. زوایای تاریخ، صص ۱۴۰ تا ۱۴۲

۵. سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام، ج ۱، صص ۳۳۱ و ۳۸۴، ج ۲، ص ۱۲

۶. نشریه پیام مجاهد، بهمن ماه ۱۳۵۶، ش ۵۳، ص ۴

در اسفند ۱۳۵۶، نشریه مزبور چنین نوشت:

شعار نهضت آزادی ایران: وحدت نیروهای اسلامی است در راه پیروزی اسلام و تشکیل حکومت اسلامی برای آزادی و استقلال ایران به رهبری مرجع عالیقدر امام خمینی و با بزرگداشت خاطره دکتر مصدق.^۱

از میانه سال ۱۳۵۶، اسلام‌گرایی در مواضع نهضت آزادی خارج و مطالب نشریه پیام مجاهد غلیظ‌تر شد.

پس از فوت مشکوک دکتر شریعتی در لندن (خرداد ۱۳۵۶) و آیت‌الله سیدمصطفی خمینی در نجف اشرف (آبان ۱۳۵۶) و قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ مردم قم در حمایت از امام خمینی و وقایع متعاقب آن، نهضت آزادی خارج، به ویژه از خرداد سال ۱۳۵۷، تصویر جدیدی از خویش به نمایش گذارد و تلاش می‌کرد خود را نماینده و سخنگوی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی معرفی کند. ولی در انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا، همچنان فضای غیرسیاسی غلبه داشت و گسترش امواج انقلاب اسلامی در آن به کندی صورت می‌پذیرفت.

ساواک در خرداد ۱۳۵۷، انجمن اسلامی تحت نظر آقای یزدی را این‌گونه ارزیابی کرده است: انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا و کانادا - طرفداران دکتر یزدی، تعدادشان نامعلوم است، بخش راست اسلامی هستند و زیاد فعالیت سیاسی نمی‌کنند.^۲

یزدی و هجرت امام به پاریس

دکتر ابراهیم یزدی از آذر سال ۱۳۴۴ با امام خمینی و یاران ایشان تماس برقرار کرد و تا سال ۱۳۵۷، سه بار (آذر ۴۴، خرداد ۵۶، مهر ۵۷) به ملاقات ایشان در نجف رفت.^۳ سومین دیدار وی بدون ملاقات یا مذاکره خاصی با امام، به همراهی اتفاقی و غیرمترقبه در سفر امام به پاریس، منجر شد. وی از طرف انجمن‌های اسلامی دانشجویان آمریکا و نهضت آزادی خارج، نظیر بسیاری از فعالان و گروه‌های سیاسی دیگر، با امام و یکی دو تن از یاران ایشان در نجف مکاتبات متعارفی نیز داشت. در بهمن ۱۳۵۸، در آستانه انتخابات مجلس شورای اسلامی، دکتر یزدی در یک نامه رسمی عملاً از نهضت آزادی برائت جست. وی در آن نامه چنین نوشته بود:

۱. همان، اسفندماه ۱۳۵۶، ش ۵۴، ص ۴

۲. گزارش از ساواک سانفرانسیسکو به ساواک مرکز تحت عنوان «اوضاع فعلی جریان‌های دانشجویی در آمریکا»، ش ۴۱۳، ۳۷/۳/۵۷، پرونده ابراهیم یزدی ش ۷۴۰۶۸، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۳. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۲، صص ۲۰۰ تا ۲۰۲. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۲، صص ۳۵۵ و ۳۶۰ و ۳۶۶

از بدو ورود به ایران با قبول مسئولیت در دولت مبعوث امام و به موجب ضوابطی که امام برای کلیه دولتمردان تعیین فرمودند مبنی بر اینکه قبول مسئولیت در دولت نباید با فعالیت‌های گروهی و حزبی همراه باشد، در تمام مدتی که مسئولیت دولتی داشته‌ام هیچ‌گونه فعالیت حزبی و گروهی نداشته‌ام... بعد از استعفا از دولت و کناره‌گیری از مسئولیت‌های رسمی حکومتی، به علت مشاهده اختلافات شدید و دسته‌بندی در درون نهضت، عملاً کنار بوده‌ام و در هیچ‌یک از فعالیت‌های آن شرکت مؤثر نداشته‌ام.^۱

صورت دست‌نوشته‌ای که در مورد جلسه شورای مرکزی نهضت آزادی منعقد در بهار ۱۳۵۸، موجود است،^۲ و نیز به شهادت مهندس عزت‌الله سبحانی، در کنگره نهضت آزادی، که در تابستان ۱۳۵۸ و در زمان حاکمیت دولت موقت در کرج برگزار شد، همه اعضای نهضت آزادی از جمله مهندس بازرگان و دکتر یزدی حضور داشتند.^۳

بازرگان و یزدی بارها گفته‌اند که شرط امام خمینی مبنی بر کناره‌گیری از فعالیت حزبی در دوران مسئولیت دولت موقت را رعایت کرده‌اند. اما مهندس سبحانی گفته است که یک علت استعفای وی و همفکرانش از نهضت آزادی در آذر ۵۸، حضور فعال و رهبری طلبی دکتر یزدی و دوستانش در تشکیلات نهضت آزادی بود.^۴

مهندس سبحانی درباره دومین کنگره نهضت آزادی در شهریور ۱۳۵۸ چنین گفته است: کنگره نهضت در باغ برادر آقای هاشم صباغیان در جاده کرج برگزار شد... همه کسانی که پیش از آن در نهضت فعال بودند چه در داخل و چه خارج از کشور، شرکت داشتند... انتخابات صورت گرفت و من به عضویت هیأت اجرایی انتخاب شدم و چون رأی بالاتری آورده بودم عملاً به عنوان دبیر یا مسئول این هیأت معرفی شدم... با وجود انتخابات هیأت اجرایی، افرادی که از آمریکا آمده بودند و دوستان دکتر یزدی بودند، فعالیت‌های مستقلی انجام می‌دادند... به رهبری دکتر یزدی فعالیت می‌کردند... [یزدی] مانند بسیاری از سیاستمداران روز دنیا داعیه مقام و رهبری تشکیلات را نیز دارد... افراد و اصحاب وی نیز کاملاً دست به فرمان وی بودند.^۵

با وجود آنکه دکتر یزدی به عنوان وزیر امور خارجه دولت موقت تا حدی سعی داشت

۱. همان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۸، ص ۱۰.

۲. نهضت آزادی ایران از تأسیس تا انشعاب، صص ۳۱۵ و ۳۱۶.

۳. نیم‌قرن خاطره و تجربه، ج ۲، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۴. همان، صص ۱۰۱ تا ۱۰۵.

۵. نیم‌قرن خاطره و تجربه، ج ۲، صص ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲.

در چارچوب نظرات نخست‌وزیر عمل نموده و موضع‌گیری کند، دیدگاه‌ها و سیاست‌هایی برخلاف خط‌مشی عمومی دولت موقت نیز از سوی وی طرح شده است. یزدی، در نامه‌ای به یکی از جراید، بر ضد امپریالیست بودن خویش تأکید کرده و شواهدی از سخنانش آورده بود. یزدی در آن نامه نوشته بود:

آری برادر- این وزیر امور خارجه دولت موقت بود که دائم می‌گفت:

- صهیونیسم در بافت سیاست آمریکا است. (کیهان ۵۸/۲/۱۷)

- ما به آمریکا اجازه نخواهیم داد تا در امور داخلی ما مداخله کند. (کیهان ۵۸/۳/۱۲)

- آمریکائیان در هر مورد قتل و شکنجه و فشار در ایران دخالت داشته‌اند. (کیهان ۵۸/۲/۲۷)

- تدارک ارتش تهاجمی (توسط آمریکا) سیاست امپریالیستی آمریکا است. (کیهان ۵۸/۴/۲۷)

- ما همه امکانات را برای مبارزه با امپریالیسم بسیج می‌کنیم. (کیهان ۵۸/۶/۴)

- ما به آمریکایی‌ها گفته‌ایم که دیگر تسلط آنها بر ایران تمام شده. (کیهان ۵۸/۷/۴)

- انقلاب اسلامی ایران توازن بین‌المللی را در سطح جهانی بر هم زد. امپریالیسم آمریکا از ایران بزرگ‌ترین لطمه را خورد. امپریالیسم و صهیونیسم اسرائیل دست به دست هم داده می‌خواهند اوضاع ایران را بر هم زنند ولی هرگز قادر نخواهند بود که مانع پیشرفت انقلاب ما بشوند. (کیهان ۵۸/۸/۱۲).^۱

در مقاطعی، مواضع ضد آمریکایی وی بسیار شدید و هم‌جهت با نیروهای پیرو خط امام ابراز می‌شد. او در مورد جنگ ایران و عراق این‌گونه اظهارنظر کرده بود:

این جنگ، جنگ ایران و عراق نیست، بلکه جنگ ایران و آمریکا است.^۲

در واقع استقلال نسبی نهضت آزادی خارج کشور از نهضت داخل کشور، و شرایط و فضای سیاسی ایرانیان خارج به اضافه ویژگی‌های فردی و روابط سیاسی دکتر یزدی، موجب جدایی و اختلاف فاحش در برخی مواضع آن دو تشکیلات موجب گشته بود. این اختلاف در مورد رهبری امام، حکومت اسلامی، مبارزه علیه شاه و سلطنت، و مواضع ضد امپریالیستی کاملاً بارز بود.

محتوای نشریات نهضت آزادی خارج کشور در خیلی از موضوعات، برخلاف مواضع اتخاذی مهندس بازرگان و دوستانش در داخل ایران بوده است. و همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، در پاییز ۱۳۵۷ حتی واکنش علنی مهندس بازرگان را برانگیخت و وی تا حدی از آن مواضع

۱. اطلاعات، ۱۳۵۹/۱۱/۲۵، ص ۷

۲. کیهان، ۱۳۵۹/۷/۹، ص ۹

فاصله گرفت.

دکتر یزدی و بعضی از اعضای اصلی نهضت آزادی خارج، در دههٔ چهل، با دولت عبدالناصر در مصر و برخی جنبش‌های آزادیبخش عربی و مسلمان روابط نزدیک داشتند و خیلی «رادیکال»تر از نهضتی‌های داخل کشور بودند. سابقه مبارزاتی برخی از اعضای نهضت آزادی خارج کشور و نوع نظریات و مواضع آنان، و نیز روابط حسنه و پایداری که با امام و برخی یاران ایشان در نجف داشتند موجب شد که امام خمینی در پاسخ به درخواست نهضت خارج از کشور، طی پیامی در ۳۰ مرداد ۱۳۵۷ از آنان تفقد کرد. در ابتدای این پیام چنین آمده بود:

نهضت آزادی ایران خارج از کشور، اروپا- آمریکا

پیام شما فرزندان اسلام ایدکم الله تعالی را مبنی بر وفاداری به اسلام و تذکر زحمات طاقت‌فرسای چندین ساله آنان در راه اهداف عالی اسلام که ضامن استقلال و آزادی ملت‌هاست، دریافت نمودم و موجب کمال تشکر گردید. از خداوند تعالی توفیق و تأیید گروه‌ها یا اشخاصی را که برای اسلام عزیز و مسلمین ستم‌دیده فداکاری می‌کنند و عمر خود را در راه حق و رسیدن به هدف اسلامی و انسانی صرف می‌کنند، خواستارم و علاقه خود را به تمام گروه‌های آنان اعلام می‌دارم.

امروز باید افراد محترم نهضت آزادی ایران در داخل و خارج، و جمیع جناح‌های اسلامی ایدهم الله تعالی بدون از دست دادن فرصت، دست در دست یکدیگر نهاده و در این امر حیاتی که برچیده شدن رژیم پهلوی است مبارزه، و بدون مناقشات، ملت را به سوی هدف غایی که ایجاد حکومت اسلامی است هدایت نمایند.^۱

پیام مزبور، پاسخ به پیام نهضت آزادی خارج از کشور مورخ ۱۹ مرداد ۱۳۵۷ بود که در آن خطاب به امام خمینی چنین آمده بود:

پیشگاه مبارک رهبر عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای خمینی دامت برکاته العالیه پس از عرض سلام و تحیات

خاطر آن مقام عزیز و عظیم مستحضر است که نهضت آزادی ایران از بدو تأسیس و در طول سالیان دراز مبارزه همواره از هواداران قاطع راه و رسم آن حضرت بوده است و تحت زعامت آن مقام از هیچ فداکاری فروگذار نکرده است... و در طول دوران جدید مبارزه

۱. صحیفه امام، ج ۳، صص ۴۴۷ و ۴۴۸. روزنامه میزان، ۱۳۶۰/۲/۳۱، ضمیمه یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی ایران، ص ۱۶. طبق تاریخ مندرج در این منبع ذیل پیام امام، ۱۶ شهر صیام ۹۸ درج شده که مطابق ۳۰ مرداد ۵۷ می‌شود، ولی در صحیفه امام تاریخ این پیام، اول شهریور ۱۳۵۷ مطابق با ۱۸ رمضان ۱۳۹۸ ذکر شده است.

نیز چه در داخل و چه در خارج در خط کلی تعلیمات و رهبری آن حضرت قدم برداشته و برمی‌دارد.^۱

گفتنی است که نهضت آزادی خارج متن پیام خود به امام خمینی و پاسخ ایشان را در نشریه پیام مجاهد و یا از طرق دیگر منتشر نساخت. این پیام، در اردیبهشت ۱۳۳۰ برای اولین بار، در روزنامه میزان انتشار یافت. پیام در اوایل دهه شصت این پیام چند بار به وسیله نهضت آزادی داخل کشور به عنوان کارنامه افتخار چاپ شده است. امام در آن پیام، تلویحاً تغییر موضع شخص مهندس بازرگان نسبت به شاه را که طی آن مسأله دوراهی آزادی یا شاه را در مصاحبه‌ای با تلویزیون بلژیک اعلام کرده بود، مورد تقدیر و تأیید قرار داد.

حضور و همراهی دکتر یزدی با مهندس بازرگان و تصدی دبیرکلی نهضت پس از سال ۷۳، نشان‌دهنده تناقض‌های فراوان در رفتار سیاسی و حزبی و مواضع نهضت آزادی و سران آن است.

۱. یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی ایران، ج ۲، ص ۸۶

استعفای بازرگان و سقوط دولت موقت

یک روز پس از تسخیر لانه جاسوسی در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت استعفای خود را به امام خمینی تقدیم کرد.^۱ نهضت آزادی درباره استعفای بازرگان و سقوط دولت موقت بیانیه‌ای صادر کرد. در این بیانیه ضمن تمجید از مهندس بازرگان و توصیف شرایط دشوار و بحرانی روی کار آمدن دولت موقت، به واقعیت‌هایی درباره آن اذعان شده بود:

دولت، غیرمنسجم از نظر اعضا، بی‌هیچ فرصتی برای مطالعه و برنامه‌ریزی، بدون داشتن نظری نزدیک به چشمداشت‌ها و تلقی‌های مردم، در میان چنین جوی مأمور به انجام وظیفه گردید، و با ایثار و فداکاری قابل توجهی به تلاش دست زد... دولت با این برداشت که برنامه‌اش شخصاً همان فرمان‌هایی است که امام در حکم نخست‌وزیری قید کرده بود، نسبت به آنچه در مملکت هر روز حادث می‌شد و نسبت به سر و سامان دادن به ماشین عظیم و زنگ‌زده اداری، توجه کمتری نشان می‌داد... دولت موقت انقلاب، خسته و کوفته از تلاش‌های بسیار و فداکاری و ایثار، و رنجیده از دخالت‌های باجا و بی‌جا، تهمت‌زدن‌ها و تعدد مراکز قدرت و اعمال قدرت‌های بعضاً حساب نشده، در برابر انتقادهای سازنده و منطقی دستانداران و دردمندان نیز تاب تحمل را از دست داده به گلایه و شکایت و توقع یاری می‌پردازد. دولت و هیأت رهبری که شامل شخص امام و شورای انقلاب و مجریان امور و کمیته‌ها و پاسداران و بنیادهای مختلف نیز می‌شود، در همین مدت کارهای عظیم و اقدامات درخشان و چشمگیری کرده‌اند که با توجه به شرایط فوق‌الذکر و مشکلات حساب شده و نشده، اغلب به معجزه شبیه بوده است. اما نه مردم انقلابی را، به علت فوق‌العاده بودن دردها و نابسامانی‌ها و با توجه به خواسته‌های فراوانشان، قانع می‌کرد و نه روشنفکران واقعی و انقلابی را.^۲

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۵، ص ۱. کیهان، ۱۳۵۸/۱۵، ص ۲

۲. همان، ۱۳۵۸/۲۳، ص ۱۰. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۲۱۱ و ۲۱۲

استعفاهای دولت موقت

مهندس بازرگان از ماه دوم انتصاب به نخست‌وزیری دولت موقت، تا نهمین ماه نخست‌وزیری خود، برای تحمیل نظرات و یا امتیازگیری از امام و شورای انقلاب چند بار شفاهاً استعفا داد و یا تهدید به استعفا کرد؛ از جمله در تیرماه ۵۸، که در مطبوعات نیز انعکاس یافت:

... هیأت دولت در دیدار اخیر خود با امام در قم، به دلیل مشکلات فراوان و تعدد مراکز قدرت که دست و پای دولت را برای اجرای لوایح انقلابی بسته است، به قصد استعفای دسته‌جمعی به حضور امام رسید. امام در آن جلسه، از پذیرفتن استعفا در شرایط حساس کنونی، خودداری کرد و مهندس بازرگان، ادامه کار در دولت را در کنار همکاران خویش یک تکلیف شرعی دانست.^۱

مهندس عزت‌الله سبحانی در این باره می‌گوید:

... بازرگان چندین بار استعفا داد ولیکن هر بار بعد از استعفا کوتاه می‌آمد، برای اینکه می‌خواست حفظ مملکت بشود.^۲

به گفته عزت‌الله سبحانی، استعفای مهندس بازرگان پس از تسخیر لانه جاسوسی، «سومین» استعفای وی بود:

پیش از آن در تیرماه ۵۸ مهندس بازرگان استعفا [داد]... بار دیگر در شهریورماه ۵۸.^۳

بازرگان پس از استعفا

به رغم آنکه استعفای دولت مهندس بازرگان در فضای سیاسی اجتماعی کشور با استقبال اکثریت مردم و جریان‌های سیاسی روبرو شد، در بدو امر، امام و شورای انقلاب با اغماض و تقدیر، نخست‌وزیر دولت موقت را بدرقه کردند.

روزنامه جمهوری اسلامی، ارگان حزب جمهوری اسلامی، در سرمقاله‌ای ضمن اشاره به ناتوانی و شکست مهندس بازرگان در مسند نخست‌وزیری دولت موقت، از خدمات آن دولت نیز یاد کرد و به نظر می‌رسید با نیم‌نگاهی به احتمال حضور وی در سطوح عالی آینده کشور، تلاش محسوسی برای حفظ شخصیت و اعتبار آقای بازرگان شده بود:

... ضعف بازرگان در کیفیت ایفای نقش‌های سیاسی و ضعف بیشتر او در مسائل تبلیغاتی

۱. همان، ۱۳۵۸/۴/۹، ص ۲

۲. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۳۷

۳. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۹۶

نباید مانع شناخت این واقعیت صریح شود که او یکی از برجسته‌ترین متفکرین و یکی از سرسخت‌ترین مبارزین اخیر ایران بوده و هست... این بدین معنی نیست که استعفای او به معنی غیبت او از صحنه مبارزات حق طلبانه مستضعفین خواهد بود... بازرگان نرفته و در صحنه حضور دارد و خدا و خلق هر دو از او راضی‌اند.^۱

سایر گروه‌ها و احزاب، غالباً با تحلیل‌های صریح‌تر و دور از ملاحظات شخصی یا دیدگاه حکومتی، موضع انتقادی خود را ابراز می‌کردند که با افکار عمومی نسل جوان انقلابی آن زمان تناسب بیشتری داشت. تحلیل جنبش مسلمانان مبارز به رهبری دکتر پیمان درباره استعفای بازرگان چنین بود:

کابینه مهندس بازرگان استعفا کرد. عدم هماهنگی بین ارگان‌های انقلاب، فقدان مدیریت واحد و انتقادات و مخالفت‌ها؛ به عنوان دلایل استعفا ذکر شده‌اند، ولی تردید نیست که علل یادشده تنها معلول‌های عوامل ریشه‌ای هستند... دولت موقت انقلاب در کار خود به بن‌بست رسیده بود و در چارچوب بینش فکری و مشی سیاسی که دنبال می‌کرد، راهی برای خروج از بن‌بست وجود نداشت. نفس وجود دشواری‌ها که در پی هر انقلابی طبیعی و قابل پیش‌بینی است نمی‌تواند دلیل منطقی شکست تلقی شود... البته دولت آقای بازرگان... دمکراسی را در مفهوم لیبرالی که با نظام سرمایه‌داری همراه است محترم می‌داشت...

درست است که دولت فاقد اختیارات کامل و قدرت عمل کافی بود اما اگر همه اختیارات در دست‌های آن متمرکز می‌گشت جز بر بینش و سیاست خاص خود عمل نمی‌نمود، راهی را که دولت پیمود به تثبیت نظام سرمایه‌داری وابسته منجر می‌گردید.^۲

پس از استعفای دولت موقت، به اصرار روحانیون شورای انقلاب، امام خمینی با ابقای مهندس بازرگان در شورا و تداوم همکاری وی و اکثر همفکرانش، موافقت کرد.^۳ به رغم اختلاف نظرات و دیدگاه‌ها بین روحانیون شورای انقلاب با مهندس بازرگان و همفکرانش، کسانی مانند آیت‌الله دکتر بهشتی هنوز به تداوم همکاری با آنان تمایل داشتند و می‌کوشیدند مانع واگرایی کامل نهضتی‌ها از انقلاب اسلامی شوند. اما برخی نیروهای تندرو، این رویکرد را برنمی‌تابیدند. در یک سند شورای هماهنگی سازمان مجاهدین انقلاب، که بهزاد

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۶، ص ۱

۲. اطلاعات، ۱۳۵۸/۲۰، ص ۴

۳. انقلاب در بحران، صص ۴۱۰ و ۴۱۱

نبوی، محسن آرمین، مرتضی الویری، مصطفی تاجزاده، و محمد سلامتی در آن عضو بودند، درباره مواضع آن سازمان در قبال نهیضت آزادی و دولت موقت چنین آمده است:

... سازمان [مجاهدین انقلاب اسلامی] اولین جریان سیاسی بود که پس از انقلاب نسبت به دولت موقت و نهیضت آزادی موضع انتقادی خصوصاً در زمینه‌های روشنفکری و غرب‌زدگی گرفت... سازمان پس از استعفای دولت موقت، از برادران روحانی عضو شورای انقلاب، بارها کتباً و شفاهماً درخواست کرد که نهیضتی‌ها و روشنفکران غرب‌زده را از شورا اخراج کنند و آنقدر در این زمینه اصرار کرد که حتی برادران عزیزی چون شهید بهشتی، شهید باهنر و حجت‌الاسلام هاشمی ما را به تنگ نظری متهم کردند... لبه تیز حملات کلیه روشنفکران غرب‌زده خصوصاً بنی‌صدر، نهیضت آزادی، منافقین اکثرأ متوجه سازمان و اعضای آن... بوده و هست...^۱

یوسفی اشکوری در زندگی‌نامه تحلیلی مهندس بازرگان، مخالفان و منتقدان دولت موقت را در پنج دسته طبقه‌بندی کرده است:

۱- روحانیان و نهادهای اسلامی برآمده از انقلاب... ۲- مارکسیست‌ها و نیروهای چپ...
 ۳- عناصر لایبیک که تکیه‌گاه اصلی‌شان دموکراسی و لیبرالیسم است. ۴- افراد و عناصر مستقل... رادیکال‌تر و انقلابی... ۵- گروهی از نسل جوان‌تر نهیضت آزادی، که بسیاری از آنها در دولت نیز عضویت داشتند...^۲

مهندس محمد توسلی، رئیس دفتر سیاسی نهیضت آزادی، در اواخر دهه هفتاد، طی مصاحبه‌ای گروه‌های سیاسی مخالف دولت موقت را به شش دسته تقسیم می‌کند و درباره آن چنین می‌گوید: یک، سلطنت‌طلبان و ساواکی‌ها... دو، گروه‌های دگراندیش که خود را هم‌رنگ انقلاب کرده بودند... رهبری این گروه‌ها با حزب توده بود... گروه سومی که در این دوره نقش داشت حزب جمهوری اسلامی بود... گروه چهارم نیروهای مسلمان انقلابی بودند که خمیرمایه تفکرشان مارکسیستی و سوسیالیستی بود... گروه پنجم خود نهیضت آزادی ایران بود... افرادی همچون مهندس سبحانی و سایر دوستان که مسئولیت نداشتند، نهیضت را اداره می‌کردند... در جایگاه اپوزیسیون دولت موقت قرار گرفتند... گروه ششم تشنگان قدرت بودند... از جمله آقای بنی‌صدر... مرحوم قطب‌زاده... که مسئول صدا و سیما بود. در واقع تمام

۱. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (از تأسیس تا انحلال ۱۳۶۵-۱۳۵۸)، مهدی سعیدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۳

۲. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۲۵۱

گروه‌های سیاسی در این فضای ملتهب برای دولت موقت کارشکنی می‌کردند.^۱

«تنها» در خانه

آقای توسلی اذعان می‌کند که در مخالفت با نخست‌وزیر دولت موقت، نوعی اجماع عمومی شکل گرفته بود:

آن موقع همه، از شورای انقلاب گرفته تا امام، با دولت بازرگان مخالف بودند... در آن زمان همه با آقای مهندس بازرگان مخالف بودند... آقای بازرگان حتی در بین دوستانش نیز تنها بود.^۲

محسن سازگارا، عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، درباره اجتناب‌ناپذیری سقوط دولت بازرگان و استقبال مردم از آن می‌گوید:

... بازرگان باید استعفا می‌داد و سقوط دولت، طبیعی بود. این خواست همه ملت بود. یعنی نه تنها ملت از سقوط دولت بازرگان تأسفی نخورد، سهل است، شادی هم کرد... این یک فضای عمومی بود که جامعه را فرا گرفته بود. حتی در داخل حزب مهندس بازرگان، یعنی نهضت آزادی هم این بحث به صورت جدی مطرح بود. من خودم هم به عنوان یک عضو شورای مرکزی نهضت آزادی در آن مقطع انتقادهای جدی نسبت به مهندس بازرگان و دولتش... داشتم... به دلیل آن که در آن موقع جو عمومی به گونه دیگری بود و دولت موقت با مردم حرکت نکرد، مردم هم از سقوط دولت تأسف نخوردند.^۳

مهندس عزت‌الله سحابی، که در زمان سقوط دولت موقت هنوز عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، دبیر هیأت اجرایی و عملاً گرداننده اصلی آن بود، درباره فضای سیاسی آن هنگام کشور می‌گوید:

اشکال آقای بازرگان این بود که با شرایط انقلابی جامعه مقابله می‌کرد... آقای بازرگان شرایط انقلاب را درک نمی‌کرد یا اگر هم درک می‌کرد قصد لجاجت و مقاومت با آن را داشت... دولت موقت واقعاً مظلوم بود، البته شخص آقای بازرگان بی‌تقصیر هم نبود، زیرا با انقلابیون لجاجت می‌کرد. به نظر من این لجاجت، روش حکیمانه‌ای نبود. درست است که جوانان می‌خواستند به سرعت به آرزوهایشان برسند، ولی این آرزوها ناحق هم نبود. این

۱. سقوط دولت بازرگان، صص ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶

۲. همان، ص ۱۰۵

۳. همان، صص ۱۷۱ و ۱۷۲

لجاجت، حذف بازرگان را تسریع کرد. زیرا رفتار مهندس بازرگان به گونه‌ای بود که همه آنها از دولت موقت سرخورده شدند و به سمت روحانیت رفتند.^۱

وی در مصاحبه دیگری درباره انتقادهای وارده به دولت موقت چنین گفته است: در آن مقطع خود من جزو آن دسته بودم که اعتقاد داشتند دولت موقت به خصوص شخص مهندس بازرگان انقلاب را درک نکرده‌اند... من خودم جزو جناح منتقدین دولت موقت بودم. ما جزوه‌ای [شامل نقد عملکرد دولت موقت] در سال ۱۳۵۸ دادیم در حدود ۷۰ صفحه که جزو آثار نهضت آزادی است. مرحوم طالقانی با ما هم نظر بود...^۲

مهندس معین‌فر، وزیر نفت دولت موقت، درباره مقبولیت اجتماعی مهندس بازرگان و واکنش مردم در هنگام سقوط دولت وی، چنین می‌گوید:

اقبالی که مردم به مهندس کردند دو جنبه داشت. یکی مربوط به شخص مرحوم مهندس بازرگان بود که در میان قشرهای دانشگاهی و روشنفکری شناخته شده بود و دیگری مربوط به آقای خمینی بود که توده‌های مردم به فتوای ایشان از وی حمایت کردند. قطعاً اگر آقای خمینی از ایشان حمایت نمی‌کرد چنین اقبالی به ایشان نمی‌شد... در حمایت مردم از مهندس بازرگان باید بگویم ۳۰ درصد شخصیت خود مهندس مؤثر بود و ۷۰ درصد، شخصیت آقای خمینی... مهندس بازرگان... در آن موقع آن وجهت ملی را نداشت که مردم را جذب کند، احساسات و عواطف مردم دست آقای خمینی بود... دولت موقت، دولت مستعجلی بود که به صورت ناهماهنگ شکل گرفته بود... دولت موقت یک مُسکن سیاسی در یک دوره خاص بود.^۳

دکتر یزدی درباره کاهش مقبولیت مردمی دولت موقت، برچسب «پوپولیسم» را برمی‌گزیند و هم‌سویی با مطالبات و اراده عمومی ملت را توده‌گرایی و عوام‌فریبی می‌نامد و فاصله گرفتن دولت مهندس بازرگان از مردم را این‌گونه توضیح می‌دهد:

... پوپولیسم در اعتقاد مهندس بازرگان جایی نداشت... هر انسان وطن‌پرستی قبل از آن که به فکر اعتبار سیاسی و وجهت ملی خودش باشد باید عمیقاً ببیند که چه چیزی به نفع ملت و مملکت است، آن را انجام بدهد... آقای مهندس بازرگان... می‌بایست بر اساس وجدان و اجتهاد سیاسی خودش عمل بکند ولو به عدم محبوبیتش بینجامد... مردم حق انتخاب

۱. همان، صص ۲۰۲ و ۲۰۸ و ۲۰۹

۲. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۶۶

۳. سقوط دولت بازرگان، صص ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۱ و ۲۹۱

دارند... اما یک جایی باید بایستیم و به مردم بگوییم که اشتباه می کنید. برای منافع مردم کار کردن، معنایش لزوماً دنباله‌روی از مردم نیست، در غیر این صورت می شود عوام‌فریبی... راه صحیح آن بود که بازرگان می گفت، اما نکردند... دولت بازرگان ۹ ماه سر کار بود، حالا ۹۰ سال باید جواب بدهد...^۱

رضا علیجانی، از همکاران مهندس سبحانی و سردبیر ماهنامه *ایران فردا*، مهندس بازرگان را «پدر نوگرایی دینی در ایران» و از شخصیت‌های «کم‌نظیر» می نامد. همو درباره سقوط دولت موقت و رویکرد مردم در قبال آن چنین می گوید:

... در کنار رفتن یا سقوط دولت موقت همه اینها [= اختلاف با روحانیت و شورای انقلاب] عوامل فرعی است حتی مخالفت گروه‌های سیاسی و روشنفکری نیز فرعی است. عامل اصلی این است که در آن زمان مردم ایران تنها به حرف آقای خمینی و روحانیت گوش می دادند... جامعه انقلابی ایران دولت مهندس بازرگان را همانند کلیه پیوندی که گاه بدن جدید آن را پس می زند، پس زد. شرایط انقلابی آن زمان نیازمند یک دولت انقلابی بود... وی که دارای روحیه ضد جوان و ضد چپ بود نمی توانست با یک انقلاب که روحیه جوان و چپ دارد گفتگو کند... مهندس بازرگان در یکی از سخنرانی‌هایش... به طنز می گفت دولت موقت هم اگر هیچ کاری نکرده باشد دست کم به طور وارونه و منفی باعث شد که همه از چپ چپ تا راست راست در کوبیدن آن با هم متحد شوند... دولت موقت در دوره سردرگمی به سر می برد. تنها هشدار می داد که از طرف دولت موقت به مردم داده می شد این بود که عجله نکنید، زود و زیاد نخواهید... احساس می شد که گویا دولت موقت با این خواسته‌ها [ی مردم] تعارض ایدئولوژیک دارد و اساساً این آرمان‌ها را قبول ندارد... جامعه احساس می کرد که با دولت خیلی فاصله و شکاف دارد... مهندس بازرگان با اهداف انقلاب همدلی و هم‌سخنی نشان نمی داد... آقای طالقانی به مردم می گفت تند نروید و مطالبات زیادی نداشته باشید، در عین حال ایشان همه کارهای آنها را قبول نداشت و از کندی و بی‌عملی دولت موقت حوصله‌اش سر می رفت. آقای طالقانی از کارهای انقلابی دفاع می کرد... مهندس بازرگان یک بازی را شروع کرد، پیش رفت و در آن مات شد... در زمان سقوط دولت مهندس بازرگان حتی یک نفر به نفع دولت موقت تظاهرات نکرد... پشتوانه دولت موقت خالی شده و به انتهای خط رسیده بود.^۲

تقی رحمانی، فعال سیاسی که در دهه هفتاد با طیف همفکران مهندس سبحانی پیوند

۱. همان، صص ۳۴۴ و ۳۴۶ و ۳۴۹ و ۳۵۲

۲. همان، صص ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۲ و ۲۳۷ و ۲۴۰ و ۲۴۲

داشت، درباره استعفای دولت موقت این گونه داورى کرده است:

اساساً دولت بازرگان، دولت دوران انقلاب نبود...

او آنقدر آزادمنش بود که وقتی دید مردم او را نمی‌خواهند، به راحتی کنار رفت، ولی روی عقیده خودش بود... مهندس بازرگان دستور توقف سیل یا انرژی انقلاب را که به حرکت درآمده بود، می‌داد... کناره‌گیری مهندس بازرگان غافلگیرانه بود... به نظر من مهندس بازرگان علاوه بر تقوای سیاسی، در اداره امور نیز ناتوان بود. مهندس بازرگان وقتی استعفا کرد عضو شورای انقلاب بود و در سال ۶۴ هم نامزد ریاست جمهوری بود. پس این مطرح نبود که قدرت نمی‌خواست. مهندس بازرگان یک سیاستمدار بسیار پاک و صادق بود ولی سیاستمدار دوره انقلابی نبود... آن موقع شرایط جهانی و افکار عمومی داخل به ضرر آقای بازرگان بود.^۱

دکتر حبیب‌الله پیمان درباره دولت موقت گفته است:

دولت موقت نه تنها فضای جهانی را درک نکرد که فضای پیروزی انقلاب را نیز درک نکرد... ماهیت فکری و اجتماعی دولت موقت اجازه نمی‌داد درک درستی از ماهیت تحول جامعه ایران داشته باشد... قشرهای اجتماعی که در عرصه انقلاب حضور فعال داشتند، اصلاً با این گرایش‌های لیبرالی‌سنجی نداشتند. مدافع لیبرالیسم، طبقه سرمایه‌داری است... دولت موقت با تمام جریان‌های موجود به تضاد رسید... نمی‌خواهم آقایان را به دلیل انقلابی نبودن سرزنش کنم. اگر می‌دانستند که برای حکومت کردن در آن شرایط آمادگی ندارند، نباید می‌پذیرفتند... آنها نتوانستند از آزادی‌ها حراست کنند به این دلیل که نتوانستند با نیروهای انقلاب، هم‌سوئی نشان دهند.

به همین دلیل، پر معناست که مردم وقتی دولت موقت استعفا کرد از آن دفاع نکردند، در حالی که برای آمدنش میلیون‌ها نفر شعار دادند و حمایت کردند... ما می‌دیدیم که دولت موقت علناً و رسماً با تغییرات انقلابی، تداوم حضور مردم در صحنه سیاسی و تشکیل و گسترش شوراهای، روی موافق نشان نمی‌دهد به طوری که مخالفت همه روشنفکران را از کلیه گرایش‌ها بر ضد خود برانگیخته است و توده را به انفعال و دل‌سردی می‌کشاند...^۲

شواهد و اسناد فراوانی که در لابلای اظهارات فوق‌الذکر آمده است و سایر مباحث پیشین، این واقعیت را به روشنی نشان می‌دهد که کنار رفتن دولت موقت با تعبیر «سقوط» بیشتر

۱. همان، صص ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۷ و ۱۴۸

۲. همان، صص ۲۷ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۳ و ۴۲

تناسب دارد. اما مهندس بازرگان در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت، درستی چنین تعبیری را رد می‌کند:

بعداً گروه‌های چپی و افراطی مخالف اصرار داشتند که استعفای دولت موقت را «سقوط دولت موقت» بنامند... در حالی که روز قبل از اشغال سفارت، استعفا به تصویب هیأت دولت رسیده [بود]...^۱

اما تاریخ ذیل استعفای مهندس بازرگان، ۱۴ آبان ۵۸، یک روز پس از تسخیر لانه جاسوسی است و به گزارش مطبوعات، بعد از ظهر همان روز جلسه هیأت دولت به بررسی استعفا اختصاص یافت.

استعفا از نهضت آزادی

استعفای دولت موقت به استعفای جمعی از اعضای رادیکال و متمایل به خط امام در نهضت آزادی انجامید. استعفاکنندگان نامه‌ای به مهندس بازرگان نوشته و چنین نتیجه‌گیری کرده بودند:

معتقدیم ملت ایران در حال حاضر در یک حالت انقلابی به سر می‌برد و اگر ما بخواهیم در وضعیت فعلی هم‌پای ملت حرکت کنیم، مجبور به تخطی از تشکیلات خواهیم بود و اگر بخواهیم هم‌پای تشکیلات حرکت کنیم، از ملت عقب می‌مانیم و در این وضعیت، بهترین راه استعفاست.^۲

به گفته محمد مهدی جعفری:

آقای مهندس بازرگان از قبل از پیروزی انقلاب اعتقاد نداشت که نظر مرحوم امام نظر نهایی است... اما امضاکنندگان نامه نظر امام را حرف نهایی از جایگاه امام امت می‌دانستند.^۳

متن استعفا نتیجه گفتگوی جمعی بود که با انشای مهندس سبحانی به وسیله جعفری نوشته شد. در ذیل این استعفانامه مورخ اواخر آذر ۵۸، اسامی چهارده تن از اعضای قدیمی نهضت آزادی به این شرح درج شده بود: محمود احمدزاده هروی، عبدالعلی اسپهبدی، محمد بسته‌نگار، سید محمد مهدی جعفری، حسن حبیبی، کریم خداپناهی، علی دانش منفرد، محمدعلی رجایی، عزت‌الله سبحانی، فریدون سبحانی، حسن عربزاده، انسیه مفیدی، امیر

۱. *انقلاب ایران* در دو حرکت، ص ۹۵

۲. ماهنامه *اندیشه پویا*، ش ۲۱، آبان ۱۳۹۳، ص ۵۵

۳. همان.

ناطققی، همایون یاقوت‌فام.^۱

محمد مهدی جعفری یادآور می‌شود: «از میان استعفادهندگان، شهید محمدعلی رجایی به حزب جمهوری اسلامی تمایل یافت و بعداً نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور شد.»^۲ پنج تن از آنان عضو نهضت آزادی اروپا (خدایانه‌ی، حبیبی، فرانسه؛ یاقوت‌فام، ناطقی، آلمان؛ فریدون سحابی، انگلیس) بودند و خانم مفیدی همسر دکتر عباس شیبانی بود که قبلاً از نهضت جدا شده بود. عزت‌الله سحابی در گفتگو با کیهان در بهمن ۵۸، ضمن اعلام استعفای جمعی از کادرهای نهضت آزادی، گفت:

... اختلافات در تحلیل‌ها، بررسی‌ها و موضع‌گیری‌ها تا تشکیل دولت ادامه داشت که ناشی از بینش سیاسی و جهان‌بینی رهبران بود... این مسائل و اختلاف نگرش به مسائل باقی ماند تا اینکه سران نهضت و آقای بازرگان از دولت خارج شدند و فرصت گفتگو و بحث به وجود آمد. بعد از بحث و گفتگو ما به این نتیجه رسیدیم که باید نهضت را ترک کنیم... افشاگری دانشجویان مسلمان پیرو خط امام باعث شد که ما در اعلام تصمیمات تجدیدنظر کنیم و آن را به تأخیر اندازیم.^۳

سید محمد مهدی جعفری نیز همان زمان در گفتگو با کیهان کناره‌گیری جمعی از اعضای نهضت آزادی را این‌گونه شرح داد:

پس از اینکه مهندس بازرگان مسئول تشکیل دولت شد و به دستور امام بدون وابستگی حزبی این کار انجام گرفت، عده‌ای از اعضای نهضت معتقد بودند که باید بیرون از کادر اجرایی به کار مکتبی و سازماندهی حزبی پردازند... تعهدی هم نسبت به دفاع از دولت نداشتند و لذا بی‌طرفانه انتقادهایی که متوجه دولت بود اعلام کردند. در عین حال کارهای مثبت دولت را هم تأیید و تشویق می‌کردند.

ولی در این ضمن نقطه‌نظرها و برداشتهای اعضای دولت در درون دولت و افرادی که در خارج دولت فعالیت داشتند روز بروز بیشتر می‌شد. و بالاخره بعد از استعفای دولت و یک ارزیابی و جمع‌بندی از گذشته، عده‌ای از اعضای نهضت به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند به اتفاق دیگر برادران به وظیفه انقلابی خود در موقعیت کنونی انقلاب اسلامی ایران عمل کنند. لذا به عنوان «جهادی برای تداوم انقلاب اسلامی ایران» از نهضت آزادی کناره‌گرفتند. بدون

۱. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۵۰۲

۲. همان، صص ۵۰۲ و ۵۰۳

۳. کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳، ص ۳

آنکه خدمات و امتیازات گذشته آن نهضت را نادیده انگارند و ارزشی برای آن قائل نباشند... ما از ۱۷-۱۸ ماه پیش صحبت‌هایی داشتیم در مورد مسائل مختلف از جمله موضع‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی. علت کناره‌گیری نیز عدم توافق است... این تصمیم در اواخر آذرماه [۵۸] گرفته شد و حتی استعفانامه نیز نوشته شد، ولی نخواستیم آن را منتشر کنیم و این قبل از افشاگری دانشجویان بود. شاید مسائل اخلاقی و انسانی مانع انتشار شد و لذا اعلام تا به حال باقی مانده بود و در این موقعیت لازم بود.^۱

البته لازم به ذکر است که اعلام استعفا مقارن با تداوم افشاگری‌های دانشجویان پیرو خط امام و واکنش رهبران نهضت آزادی بود. محمدمهدی جعفری که فراموش کرده است خود و مهندس سبحانی در ۲۳ بهمن مصاحبه کرده‌اند، در خاطرات خود چنین گفته است:

در اسفند ۱۳۵۸ که تبلیغات مجلس اول شورای اسلامی مطرح شد، روزنامه‌های کیهان و اطلاعات چیزهایی درباره انشعاب در نهضت آزادی نوشتند و حتی اسم چند نفر از ما را هم به عنوان منشعبین درج کردند که در آن مورد هم ما سکوت اختیار کردیم و خبر آن را نه تأیید کردیم و نه تکذیب.^۲

روزنامه اطلاعات در همان روزی که مصاحبه کیهان با دو چهره مطرح استعفادهندگان انتشار یافت، در خبری با عنوان «انشعاب بزرگ در نهضت آزادی» این‌گونه به ماجرا پرداخت:

سرانجام، شکافی که در پی بروز برخوردهای درون‌سازمانی از ماه‌ها قبل در «نهضت آزادی ایران» ایجاد شده بود، منجر به بروز انشعاب دیگری در داخل این جمعیت سیاسی شد. خبرگزاری پارس، خبر مربوط به کناره‌گیری عده‌ای از اعضای «نهضت آزادی ایران» را به شرح زیر پخش کرد، بدون اینکه اسامی اعضای مستعفی را ذکر کند. «گروهی از اعضای نهضت آزادی در تماس با خبرگزاری پارس اظهار داشتند که در گفتگوهای درون‌گروهی که از هجده ماه پیش در نهضت آزادی آغاز شده بود پس از موضع‌گیری‌های بهار و تابستان ۱۳۵۸ جمعی از اعضای نهضت آزادی استعفاي خود را از این جمعیت رسماً اعلام کردند.» در این مورد با دو تن از شخصیت‌های مطلع نزدیک به نهضت آزادی تماس گرفتیم، یکی از این شخصیت‌ها، عده‌ای مستعفی نهضت آزادی ایران راده تن ذکر کرد. باید دانست که مجاهد نستوه مرحوم آیت‌الله طالقانی مدت‌ها پیش از نهضت آزادی کناره‌گیری کرده بود... کناره‌گیری سیدمحمدمهدی جعفری و مهندس عزت‌الله سبحانی... قطعی به نظر می‌رسد و

۱. همان، ص ۱۲

۲. همگام با آزادی، ج ۲، صص ۵۰۳ و ۵۰۴

احتمالاً دکتر حسن حبیبی نیز جزو اعضای مستعفی است.^۱

مهندس عزت‌الله سبحانی نیز در مورد سابقه اختلاف درونی نهیضت از تابستان ۵۷، در بهمن ۵۸ چنین گفت:

این اختلاف دید و برداشت از یک سال و نیم قبل وجود داشت. یعنی از جریانات قبل از پیروزی انقلاب، حدود تابستان ۵۷، تحلیل‌هایی در مورد جنبش، انقلاب و شعارهایی که باید مطرح شود وجود داشت که با تحلیل‌های رهبری تفاوت داشت. این تفاوت بین فعالین، کادرها و رهبری باعث وجود اختلاف شد که تا حدودی در خارج از نهیضت بین مردم نیز منعکس بود. به این ترتیب که با بعضی شعارها و موضع‌گیری‌ها، فعالین مخالفت می‌کردند و نسبت به این موضع‌گیری‌ها اعتراض وجود داشت.^۲

مهندس بازرگان در بهمن ۵۸ درباره استعفای جمعی از اعضای نهیضت آزادی گفت: این یک امر داخلی نهیضت است و این استعفا هم اصلاً هیچ ارتباطی با قضایای اخیر نداشته و هنوز هم در شورای حزب مورد بررسی و قبول یار قرار نگرفته است.^۳

بعدها عزت‌الله سبحانی در خاطرات خود می‌گوید که کسی در داخل نهیضت به نامه استعفای آنان رسیدگی نکرد؛ و او در واکنش به انتشار اسناد لانه جاسوسی درباره نهیضت و بازرگان در آذرماه ۵۸، تصمیم به ادامه همکاری عملی با نهیضت گرفت ولی در آستانه انتخابات اولین دوره مجلس اقدام به اعلام عمومی استعفای خود و دوستانش نمود.^۴ بنابراین روشن است که در زمان اعلام استعفا، موضوع انتخابات مجلس مد نظر بوده است. گفتنی است که متن نامه استعفا در آن سال‌ها انتشار نیافت و برای اولین بار به وسیله محمدمهدی جعفری در سال ۱۳۸۹ به ضمیمه خاطراتش منتشر شد.^۵ جعفری در خاطراتش متذکر می‌شود:

استعفای ما دستاوردی نداشت. ما در آغاز مایل بودیم که سیزده نفری که استعفا داده‌ایم [به جز شهید رجایی] تشکیلات جدیدی پایه‌ریزی کنیم. اما میان ما سیزده نفر وحدت نظر کاملی وجود نداشت و هر کدام به راهی رفتیم.^۶

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳، ص ۲

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۳، ص ۱۲

۳. همان.

۴. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۱۰۶

۵. همگام با آزادی، ج ۲، صص ۵۰۷ تا ۵۱۳

۶. همان، ص ۵۰۴

مطالعه قسمت‌هایی از استعفانامه چهارده تن از کادرهای قدیمی نهضت آزادی در آذر ۱۳۵۸ نشان می‌دهد که برخی ضعف‌ها و اشکالات ریشه‌ای نهضت آزادی تا چه حد برای اعضای اصلی نهضت، آشکار بوده است.

در ابتدای متن استعفا تحلیلی از استراتژی جدید آمریکا و غرب از دهه هفتاد میلادی برای مقابله با رشد مبارزات ملت‌های در بند استعمار، ارائه شده و بازتاب آن در آستانه انقلاب اسلامی ایران، چنین ترسیم می‌شود:

نخستین خط‌مشی و استراتژی جدید غرب که برنامه‌ریزان کمیسیون سه‌جانبه طراحی کردند تحت نام «حقوق بشر» در جهان معروف گردید و همانست که راه را برای تحولاتی در کشورهای جهان سوم که آماده شورش و انقلاب بودند باز کرد. این سیاست همانست که تبلیغ‌گران غرب آن را «حرکت کارتری» می‌دانند و برخی از رجال و شخصیت‌های سیاسی جهان سوم را نیز به اشتباه انداخت و چنین پنداشتند یا وانمود کردند که حرکات انقلابی این کشورها منجمله انقلاب اسلامی ایران هم وابسته و محصول یا مدیون و مرهون آن است.

و این یک خلط سیاسی و تاریخی بوده است چرا که آنان بدون توجه به عنصر درونی حرکت و انقلاب در ایران و تحول بنیادی که در اندیشه و ارزش‌های مردم ناراضی و شوریده ایران در شرف تکوین و تکامل بود، تنها عامل و محرک خارجی را منشأ حرکت و انقلاب خواندند و تأکیدی بیش از نقش واقعی بر آن نهادند.

همین اشتباه در ارزیابی و تحلیل تاریخی حوادث دو ساله اخیر ایران و جهان، پدران و پیشگامان نهضت آزادی را بدان راه کشانید که خط فکری تحلیلی جدا و متنزعی از آنچه در درون جامعه انقلابی در جریان بود و سیر واقعیت سیاسی و اجتماعی در این سرزمین، اتخاذ کرد و بر آن مبنا آثار عملی و حرکتی از خود بروز دهند.^۱

در ادامه این متن، علت «عقب‌ماندگی» نهضت آزادی از حرکت انقلابی مردم ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷، این‌گونه تحلیل شده است:

... خطا در شناخت واقعیت و مبنای فرآیند یک انقلاب و تشخیص انگیزه‌های اصلی و فرعی و عوامل درونی و ذاتی یا برونی آن، یک امر تاکتیکی یا ناشی از نقائص سازمانی نیست. اینها معمولاً اشتباهات بینشی و تاریخی هستند. این‌گونه خطاها همانها هستند که رجال و احزاب سیاسی را از حرکت اجتماع عقب انداختند و انزوا و مرگ سیاسی را برای آنها به ارمغان آوردند.

ریشه اصلی عقب‌ماندگی نهضت آزادی ایران از سال‌های ۵۶ به بعد، در همین واقعیت نهفته است. وقتی [که] ... با صراحت و سماجت تمام به افکار و اندیشه‌ها و تحلیل‌های افراد دیگر درون نهضت و متفکران و تحلیل‌گران غیر نهضتی بی‌اعتنایی شد، ماحصل آن همان اشتباه تاریخی و بینشی است که اوایل سال ۵۷ نهضت آزادی ایران را به رغم همه گذشته‌های غنی و افتخارآمیزش و همه صداقت‌ها و فداکاری‌ها و تقوای رهبران و کادرها و فعالیتش، دچار عقب‌ماندگی از حرکت انقلابی جامعه ایرانی کرد.^۱

سپس با اشاره به نقص و شکست نهضت ضد استعماری ملی شدن نفت، تکامل آن نهضت در یافتن توأمان وجه ضد استبدادی و ضد استعماری و ماهیت مکتبی انقلاب اسلامی ایران، توصیف می‌شود:

... تکامل نهضت ملی و ضد استعماری مصدقی در این بوده و هست که وجه ضد استبدادی و ماهیت مکتبی بر آن افزوده گردد و این همان بود که جنبش ملی ایران از سال‌های ۴۱ به بعد به تدریج بدان دست یافت و تا سرحد یک انقلاب همه‌جانبه و تاریخ‌ساز ارتقاء یافت، ولی رهبران و پدران نهضت آزادی ایران را این اندیشه بوده و هست که بعد از مرحوم مصدق نهضت فقط علیه استبداد داخلی جریان و تکامل یافته است و این دقیقاً خلاف مسیر واقعیت در جامعه ایرانی مسلمان بوده و هست.

فراموش نکنیم که در دادگاه نهضت آزادی در سال ۴۲ که اوج اثر و پیشگامی و پیشتازی نهضت در حرکت سیاسی، اجتماعی ایران بود، تنها استبداد مورد حمله و تحلیل قرار گرفت و پیشوای فقید و مرحوم ما دکتر مصدق نسبت به مدافعات جناب مهندس بازرگان این ایراد را گرفته بود که چرا هیچ اثری از نقش استعمار در این مدافعات نیست.

به هر حال این اشتباه و نارسایی در تحلیل واقعیت تاریخی حرکت و تحول در جامعه ایران، یک خطای استراتژیک بود که عامل اصلی و اساسی عقب‌ماندگی نهضت آزادی از انقلاب و انقلابیون شد.^۲

اعضای مستعفی نهضت آزادی در ادامه متن استعفای خود، «لجاجت» مهندس بازرگان و برخی مؤسسان نهضت و نیز وجود «نظام پدرسالاری» در تشکیلات نهضت را موانع اصلی تصحیح خطای بینشی مزبور بر شمرده‌اند و به صراحت، بحران تشکیلاتی و خط‌مشی نهضت آزادی را تبیین کرده‌اند:

۱. همان، صص ۵۰۸ و ۵۰۹

۲. همان، صص ۵۰۹ و ۵۱۰

و این [عقب‌ماندگی از انقلاب] دقیقاً مربوط و معطوف بود به اصرار و لجاجت پدران ما و به ویژه جناب مهندس بازرگان. و کادرها و فعالین نهضت که در خارج و داخل کشور یا در داخل زندان بودند، این قضیه را به خوبی تشخیص می‌دادند ولی به سبب نظام پدرسالاری که بر نهضت حاکم بوده و هست، احترامی برای پدران خود قائل بوده و هستند، هرگز درد آنها مورد اعتنا قرار نگرفت و فریادشان به جایی نرسید.

بهترین و صادقانه‌ترین زحمات و فداکاری‌های فعالین نهضت در سال ۵۷ و بعد از آن در سال ۵۸ به علت همین خطای بینشی و تاریخی رهبران، بی‌ارزش شد و بازتاب واقعی و درخور خود را نداشت و زحماتشان به هرز رفت. آنها در درون نهضت، خود را می‌خوردند و در بیرون به توجیه کاری اعلامیه‌ها و بیانات و موضع‌گیری‌های رهبرشان می‌پرداختند، و این گذشته از تلخی دردناکش، برای اشخاص و گروه‌های خصم نهضت نیز بهانه‌های بسیاری به دست داد. خطاهای بینشی و استراتژیک فرد یا گروه سیاسی موجب شکست سیاسی آنها می‌شود و اگر بر سر آن لجاج و تأکید رود، آن فرد یا گروه سیاسی به خزانه تاریخ سپرده خواهد شد. نهضت آزادی ایران که به برکت صداقت و تقوی و فداکاری پیشروان و فعالین دست‌اولش از آغاز فعالیت در سال ۴۰ و باروشن‌بینی سیاسی که داشت پیش‌تاز حرکت سیاسی در آن دوران [بود] و تنها نارسایی آن نقص سازمانی و انضباطی‌اش بود و تمام تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌های آن که در آثار و بیانات آن دوران منعکس است بعدها به تصدیق حرکت واقعی حوادث رسید، امروز از چنین موضع عقب‌مانده و بی‌جاذبه‌ای برخوردار شده است.^۱

در بخش دیگری از این استعفانامه، آمده است:

از اشتباهات اساسی و سازمانی یک حزب آن است که رهبران یک حزب، همه چیز را به خود نسبت دهند و معتقد باشند به دلیل آن که تأثیر اخلاقی بر ساخت و بافت ارزش و فرهنگ حزب دارند، سازمان بدون ایشان و نظر ایشان هیچ است. این طرز تلقی به معنای صفر دانستن و هیچ گرفتن نقش و تأثیر دیگران نیست؟

درست است که افرادی به دلیل استعداد شخصی یا اعتقاد جمعی، از امکان نوشتن و گفتن برخوردار می‌شوند و به تشخیص و تصمیم جمع، آن را به خود اختصاص می‌دهند، اما این کار نباید موجب شود که حزب عرصه را بر رشد استعداد دیگران تنگ کند و یا نقش و تأثیر ایشان را در وجود مثبت سازمان نادیده انگارد. چنین معنایی موجب از میان رفتن امنیت

فکری و عملی اعضای فعال و متفکر می‌شود و افراد حزب، استقلال شخصیت را از کف می‌دهند و خصلت جمعی و سازمانی حزب به هدر می‌رود.^۱

«بافت جبهه‌ای» و ترکیب ناهمگن نهضت آزادی که به نظر اعضای مستعفی از بدو تأسیس تا سال ۱۳۵۸ تداوم یافته و ناکارآمد شده بود، مشکل اساسی دیگری است که در متن استعفای آنان، برجسته شده است:

از طرف دیگر نهضت آزادی ایران از آغاز تشکیل خود از یک ترکیب ناهمگن به لحاظ مکتبی و گرایش‌های اجتماعی برخوردار بود و تنها، بنا به تحلیل و برداشت برخی از رهبران آن روز نهضت، از یک بافت جبهه‌ای برخوردار بود تا بافت حزبی و مکتبی.

این بافت در سال‌های ۴۲-۴۰ از کارآیی سیاسی کافی بهره‌مند بود ولی پس از گذشت پانزده سال و تغییرات بنیادی در حرکت انقلابی و اسلامی مردم، دیگر آنچنان بافت، کارآیی لازم را ندارد. و از آن گذشته عناصر و افراد مختلف قدیم نهضتی در جریان پانزده سال گذشته نسبت به گسستگی روابط سازمانی و یا مبانی و تربیت اولیه خود، در رشته‌ها و افکار گوناگونی رشد یافتند و اغلب با شرایط اقتضایی انقلاب اسلامی حاضر هماهنگی ندارند.^۲

اختلافات درون‌تشکیلاتی با اعضایی که پس از استعفای دولت موقت به فعالیت حزبی نهضت آزادی بازگشته بودند و موجب رقابت‌های درون‌حزبی برای «منافع شخصی» و از بین رفتن «اعتماد متقابل» شده بودند، در فراز پایانی استعفانامه تشریح شد. بعدها مهندس سبحانی عامل اصلی این مشکل را دکتر یزدی و دوستانش معرفی کرد. اما در زمان استعفا بدون ذکر نام وی، از این موضوع چنین یاد شده بود:

... روند حوادث و عملیات در میان دوستان و برادران نهضت آزادی حقایق دردناکی را بر ما روشن ساخت. از مجموع عملیات بعضی از برادران که در یک ماهه اخیر از مسئولیت‌های اجرایی خارج شدند و به کار نهضتی پرداخته‌اند بر ما چنین روشن شد که صرف‌نظر از تفاوت‌های ریشه‌ای و یا غیرریشه‌ای در اندیشه‌ها و برداشت‌های سیاسی اجتماعی که ما خود را آماده حل آنها کرده بودیم، مسائل دیگری وجود دارد که در مجموع، روابط خالصانه و صادقانه دیرین را که خاصه و ویژگی نهضتی بودن شناخته بودیم، در میان ما خدشه‌دار می‌سازد. سنت نهضت چنین بود که همیشه مسائل و افکار و منافع شخصی تحت‌الشعاع مصالح جمع و حرکت جنبش بود.

۱. همان، صص ۵۱۰ و ۵۱۱

۲. همان، ص ۵۱۱

در حالی که ما چنین احساس می‌کنیم که امروزه نام نهضت آزادی وسیله‌ای برای تبلیغ پیشبرد افکار خاص شخصی و غیرمنطبق با ایدئولوژی توده نهضت و ارزش‌های انقلاب اسلامی ایران، در نزد بعضی از برادران، و یا پایگاهی برای تبلیغ مصالح شخصی نزد بعضی دیگر، می‌گردد.

و این به کلی محیط صفا و برادری اولیه ما را بهم می‌زند، لذا در محیطی که نه تفاهم و تطابق فکری وجود دارد و نه اعتماد متقابل شخصی، کدام عمل و حرکت سیاسی و خالصانه و اسلامی را می‌توان پیش برد.^۱

مهندس سبحانی در خاطرات خود با اشاره به فعالیت‌های درون‌گروهی مستقل «افرادی که از آمریکا آمده بودند و دوستان دکتر یزدی بودند»،^۲ همانان را منشأ رقابت‌های تشکیلاتی معرفی می‌کند که «حدود دویست نفر بودند متشکل و منسجم به رهبری دکتر یزدی فعالیت می‌کردند».^۳ سپس تأکید می‌کند که دکتر یزدی «داعیه مقام و رهبری تشکیلات» را نیز داشت و «افراد و اصحاب وی نیز کاملاً دست به فرمان وی بودند».^۴ وی با یادآوری اینکه در درون نهضت، «مهندس بازرگان دکتر یزدی را تأیید می‌کرد»، اختلاف خود و دوستانش با یزدی و یارانش را از موجبات کنار کشیدن از نهضت بیان می‌کند:

آن روز احساس می‌کردم که در صورت بروز اختلافی میان ما، مهندس بازرگان حتماً طرف آنها خواهد بود... مهندس بازرگان وی [=دکتر یزدی] را قبول داشت و او را مشاور خود قرار می‌داد... ترجیح دادم به جای کشمکش و ادامه مبارزه [با گروه یزدی] خود را از صحنه کنار بکشم.^۵

یک ماه پس از استعفای دولت موقت که برنامه‌ریزی دکتر یزدی برای دیدار با برژینسکی و عملکردش در وزارت خارجه، از عوامل تسریع و تسهیل آن بود، در ماجرای استعفای گروهی از اعضای مهم نهضت آزادی و از جمله دو تن عضو هیأت اجرایی، نقش و رد پای دکتر یزدی دوباره به چشم می‌خورد. البته سه دهه بعد، در سال ۱۳۸۹ این بار خود دکتر یزدی بود که پس از پانزده سال دبیر کلی نهضت آزادی، استعفای خود را از «پست دبیر کلی» اعلام کرد.^۶

۱. همان، ص ۵۱۲.

۲. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۰۲.

۵. همان، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۶. وبگاه خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۸۹/۱۲/۲۹، کد خبر: ۳۰۳۰۶۴۹۷. وبگاه جرس، ۱۳۹۰/۱/۱۷، کد ۳۵۱۴۹.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، اعضای مستعفی نهیضت آزادی در سال ۱۳۵۸ یکی از موارد اختلافات خود با مهندس بازرگان و همفکرانش را در مورد رهبری امام خمینی، اعلام کردند. در متن استعفانامه آنان پس از تمجید از مهندس بازرگان و دکتر سجابی، درباره رهبری امام خمینی، چنین آمده است:

ایمان ما به رهبری امام خمینی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که امام را تبلور کاملی از آرمان‌های ضد استعماری، ضد استبدادی و ضد استثمار توده‌های قیام کرده و شهید داده ملت ایران می‌دانیم و بدین دلیل رابطه طبیعی امامت امت بین ایشان و این ملت هدف‌دار برقرار است و لذا هرگونه مقابله و مخالفت با ایشان و مواضع اساسی ایشان را در حقیقت مقابله با امت و انقلاب امت تلقی می‌کنیم.^۱

۱. همگام با آزادی، ج ۲، ص ۵۱۳

نهضت آزادی در دو حرکت

نهضت آزادی در مواضعی که بعد از سقوط دولت موقت اتخاذ کرده است، به تدریج اغلب مواضع و دیدگاه‌های پیشین^۱ خود را تغییر داده است. اوج این چرخش در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت به قلم مهندس بازرگان، که رسماً از سوی نهضت آزادی در بهار ۱۳۶۳ منتشر شده است، مشاهده می‌شود.^۲ این چرخش با سه جلد کتاب *بازیابی ارزش‌ها* به قلم مهندس بازرگان، که طی سه سال، از سال ۶۰ تا ۶۲، انتشار یافت و به وسیله نهضت آزادی توزیع می‌شد، آغاز شده بود.^۳

چرخش در مواضع ضد امپریالیستی

روابط نهضت آزادی و آمریکایی‌ها، و دیدگاه رهبران و اعضای آن درباره روابط ایران و آمریکا، بر مبنای حسن‌ظن و محافظه‌کاری شکل گرفته بود. لیکن در فضای سیاسی و شرایط بعد از پیروزی انقلاب، نهضت سعی می‌کرد در مواضع رسمی خود، از دیدگاه‌های ضد امپریالیستی و ضدآمریکایی حمایت کند. سخنگوی نهضت آزادی به مناسبت بیستمین سالگرد تأسیس نهضت، در سال ۶۰، مواضع این سازمان را درباره مبارزه با امپریالیسم، بدین صورت بیان کرده بود:

... نهضت آزادی ایران مبارزه علیه امپریالیسم را جدای از کل مبارزات ملت ایران نمی‌داند و نهضت خود را از پیشگامان چنین مبارزاتی می‌داند... تظاهرات مردمی که به

۱. در اینجا مقصود از «مواضع و دیدگاه‌های پیشین»، مواضعی است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تا قبل از سقوط دولت موقت از سوی نهضت اتخاذ شده بود.

۲. *انقلاب ایران* در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان، بهار ۱۳۶۳. در شناسنامه کتاب، نویسنده ناشر کتاب قیدشده، مرکز پخش، دفتر نهضت آزادی اعلام شده و امضای پیشگفتار نیز، نهضت آزادی ایران، درج شده است.

۳. سه جلد کتابچه «بازیابی ارزش‌ها» به قلم مهندس بازرگان، نشر توسط نویسنده و پخش به وسیله دفتر نهضت آزادی، به ترتیب جلد اول در مهرماه ۱۳۶۰، جلد دوم در تیرماه ۱۳۶۱ و جلد سوم در بهمن ماه ۱۳۶۲، منتشر شد.

ابتکار نهضت بر پا می‌شد، مطالب و روزنامه‌های راه مصدق و مکتب مصدق، بیانیه‌های نهضت آزادی در سال‌های ۴۰ تا ۴۳ و بعداً در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب، نشریات نهضت آزادی در تبعید و خارج از کشور نظیر ماهنامه پیام مجاهد و سایر نشریات و برنامه‌ها، تماماً بیانگر خط اصلی و واقعی نهضت آزادی و موضع‌گیری علیه امپریالیسم آمریکا و دستیارانش می‌باشد. اما نهضت آزادی ایران این مبارزه را تنها در شعار دادن نمی‌داند، این‌گونه تظاهرات برای بسیج اولیه مردم ضروری است.^۱

گفتنی است که در میان نشریات ذکر شده، عمدتاً ماهنامه پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی خارج از کشور، مواضع قاطع ضد آمریکایی داشت که آن هم به گفته دکتر یزدی: «مستقل از واحد داخل کشور بوده است و برنامه‌ها و روش‌ها و خط‌مشی خود را مجزا و مستقل، تعیین و اجرا می‌نموده است».^۲

مهندس بازرگان در سفر خود به اروپا در پاییز ۱۳۵۷، ضمن مصاحبه با نشریه ایران‌پست تأکید کرد که نهضت آزادی خارج «کم و بیش به دنبال نهضت [آزادی داخل کشور] هستند، اما به لحاظ عدم ارتباط، آنها مستقل هستند».^۳

در آذرماه ۱۳۵۷ بیانیه‌ای تحت عنوان «قطعنامه نهضت آزادی ایران در خارج از کشور» انتشار یافت. این بیانیه، اعلام موضع علیه نهضت آزادی داخل کشور محسوب شد. در این قطعنامه، صریحاً با خط‌مشی «سنگر به سنگر یا گام به گام» طرح شده توسط مهندس بازرگان و نهضت، اعلام مخالفت شده بود و با ذکر مواضع نهضت داخل کشور، تأکید شد: مسئولیتی در مواضع متخذه توسط این برادران در ایران نخواهیم داشت... موضع‌گیری ما در قبال برخی از موضع‌گیری‌های نارسا و غیرمنطقی برادران در ایران، ابداً دلیل بر انشعاب و رفع مسئولی نیست.^۴

بنابراین نمی‌توان مواضع ضد امپریالیستی نشریه نهضت آزادی خارج را مبین مواضع رهبران نهضت داخل کشور محسوب نمود. با این حال تا اوایل دهه شصت، نهضت آزادی از هر طریق می‌کوشید این نکته را اثبات کند که از «پیشگامان» مبارزه ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی بوده است.

۱. یادنامه بیستمین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران، ص ۱۲۳

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۱/۲۸، ص ۱۰

۳. ایران پست، ۱۳۵۷/۸/۱۲، نقل در: علائم بیان واقعیت هستند، صص ۵۹ و ۱۰۶ و ۱۰۷

۴. ماهنامه پیام مجاهد، ش ۶۳، آذرماه ۱۳۵۷، ص ۲

حرکت دوم نهضت آزادی در چرخش از مواضع پیشین با انتشار جلد اول کتاب *بازیابی ارزش‌ها* به قلم مهندس بازرگان آغاز گشت. وی در یک سخنرانی تحت عنوان «بیگانه‌پرستی»، که در آن کتاب به چاپ رسید، شدیداً به انگاره خودساخته و اغراق‌شده‌ای حمله می‌کند که چرا ما باید «همه مصائب» را از چشم قدرت‌های خارجی و آمریکا ببینیم؟، و آن را «بیگانه‌پرستی منفی» می‌نامد.^۱ این موضوع در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت نیز مجدداً و مکرراً مورد تأکید قرار گرفته است.^۲

این تکرار و تأکید برای آن بود که راه برای این استنتاج بعدی هموار شود که مشکلات و نابسامانی‌های کشور ناشی از مداخلات و سیاست‌های سلطه‌جویانه آمریکا نیست؛ و سپس به شکلی مغالطه‌آمیز رویکرد مقاومت و مبارزه با آمریکا، زیر سؤال می‌رفت. مسلماً هیچ کس اتخاذ مواضع ضد استعماری و ضد سلطه‌گری را، به معنای نادیده گرفتن زمینه‌های داخلی و ضعف‌ها و نقائص درونی، تعبیر نمی‌کرد. اما مهندس بازرگان اصرار داشت که گویی رهبری انقلاب و حاکمیت پیرو خط امام، «همه» بدبختی‌ها و نابسامانی‌ها را ناشی از «توطئه و دخالت بیگانگان» می‌دانند و مرکز ثقل آنها را در «خارج» جستجو می‌کنند.

نتیجه این می‌شد که راه چاره، در مبارزه با سلطه استعمارگران بیگانه نیست. مهندس بازرگان حتی نارضایتی خودش را از «شعارهای ضد آمریکایی» در تظاهرات مردم و اظهارات مسئولان، پنهان نمی‌کند و به شرح مضار آن می‌پردازد.

در عین حال ذکر این نکته ضروری است که نهضت آزادی و شخص بازرگان، همواره هرگونه موضع‌گیری و دید کینه‌توزانه را نسبت به ابرقدرت شرق، شوروی، روا می‌دانستند. در حقیقت آنچه که مهندس بازرگان در رد و طعن موضع‌گیری تند علیه قدرت‌های بیگانه می‌گفت، تنها شامل آمریکا و قدرت‌های غربی می‌شد.

مهندس بازرگان در مورد خصلت تهاجمی استعمار و دنیای آکل و مأکول، در بهمن ۱۳۵۸، پنجاه درصد تخفیف داده و اعتقاد خود را این‌چنین بیان کرده بود:

البته می‌توانیم بگوییم و بسیار راحت است که بگوییم خارجیان و استعمار و امپریالیسم است که این همه آتش‌ها را روشن می‌کند، و ضد انقلاب است که هر روز هزار توطئه و تحریک راه می‌اندازد. به فرض هم که این توجیه درست باشد، که از جهتی درست است، اما انصاف هم باید داد که خودمان نیز بی‌دخالت و بی‌اثر نیستیم. اقلاً یک طرف قضیه تا ۵۰

۱. *بازیابی ارزش‌ها*، ج ۱، صص ۹۳ و ۱۰۹

۲. *انقلاب ایران در دو حرکت*، صص ۱۲ و ۳۵ و ۵۸ و ۵۹

درصدش مربوط و تقصیر خودمان است. خارجی و دشمن در هر جا هر چه بکند طبیعی است. در حساب منطق و منافع او باید چنین باشد، دنیا دنیای آکل و مأکولی است.^۱ اعتراف وی به طبیعی بودن دشمنی استعمار در دنیایی که بر مبنای روابط ظالمانه آکل و مأکول رفتار می‌شود، کلید اصلی درک فلسفه مقاومت و مبارزه علیه قدرت‌های سلطه‌گر است. توجه به این بینش در شناخت حرکت اول نهضت آزادی و سپس چرخش بعدی آن، اهمیت زیادی دارد.

مهندس بازرگان در همان‌جا، به سابقه نفوذ و تسلط استعمار نیز اشاراتی دارد:
 ... طرف ما حریف کهنه‌کار است. هزار حقه و نیرنگ، در چپته دارد. قرن‌هاست که مملکت ما بین دو سیاست و دو مکتب قرار گرفته است.^۲ این دو مکتب و سیاست مثل کفتار و کرکس دور و بر ما و بالای سر ما دائما در حال گردش و پروازند. هر یک مراقب و مانع دیگری است. منتظر هستند که کی لاشه‌ای یا موجودی می‌خواهد یا می‌افتد آن وقت با هم متحد می‌شوند و می‌آیند اول دفعه چشم و قلبش را درمی‌آورند.
 یک خارجی از قدیم در مملکت ما پایگاه داشته، صاحب اختیار شاه و دستگاه و دربار بوده است. همکارانی و مزدورانی در داخل و خارج داشته که آنها به وظیفه‌شان عمل می‌کرده‌اند و می‌کنند. سیاست کهنه‌کار دیگری هم پا به پای آن و از راه‌های دیگر در زمینه‌های فکری، ایدئولوژیک و تشکیلاتی نفوذ در همه سوراخ سمبه‌های دولت و ملت و مواضع حساب‌شده‌ای، داشته و دارد.^۳

بنابراین، آقای بازرگان زمانی به این مسأله معتقد بوده که انقلاب اسلامی ایران خواه ناخواه با «طرف»ی در عرصه جهانی روبرو است. اگر ما با حریفی کهنه‌کار و با هزار حقه و نیرنگ طرف هستیم، چرا مبارزه با او معقول و منطقی نباشد؟
 اما در چرخش فکری مهندس بازرگان دبیرکل و ایدئولوگ نهضت آزادی، اتخاذ سیاست مقاومت و مبارزه با سلطه‌گری آمریکا ناشی از سیاست‌های غلط رهبری انقلاب و منطبق بر عقاید و اهداف مارکسیسم توصیف شده که برای انقلاب زاینبار محسوب می‌شد.
 بازرگان می‌گوید:

۱. کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۱، ص ۳. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۲۲۱

۲. اگر منظور مهندس بازرگان از دو مکتب، مارکسیسم و کاپیتالیسم و دو سیاست، شوروی و آمریکا است - که ظاهراً هم همینطور است - باید گفت عمر هیچ‌یک از این دو سیاست در ایران در زمان نگارش متن مزبور به «قرن‌ها» نمی‌رسد؛ و از نیم قرن تجاوز نمی‌کند.

۳. همان.

مانند کمونیسم بین‌المللی، ضدیت و سرکوبی آمریکای امپریالیست، شعار ردیف اول انقلاب ما شده مقام خواسته اصلی را یافت... آمریکای بیگانه به عنوان دشمن شماره یک که عامل و مقصر تمام توطئه‌ها و بدبختی‌های مملکت و مؤثر دست اول بر سرنوشت مملکت و انقلاب است، شناخته شد و باید به او حمله و تعرض به قصد نابودی به عمل آید و بالبداهه هر پیش‌آمدی پای او نوشته شود.

به این ترتیب، آئین و منطق بیگانه‌پرستی در حساب منفی، و سنت دیرینه دوران قاجاریه (به انضمام جنبه تعرض حاد) در قالب انقلاب اسلامی احیا گشت و سرلوحه سیاست خارجی و داخلی جمهوری اسلامی قرار گرفت. تداوم انقلاب اسلامی به جای آنکه در جهت خودسازی و خودجوشی یعنی بالا بردن سرمایه‌ها و تولید و تراوش‌ها و دفاع از کشور برود، در جهت تعرضی و درافتادن با ابرقدرت‌های خارجی سوق داده شد.^۱

مهندس بازرگان نارضایتی خود را از رویکرد ضد استعماری انقلاب در سایر مقالات و نوشته‌های دهه شصت خود خیلی تکرار می‌کند و در کتاب *انقلاب ایران در دو حرکت*، که در واقع مانیفست نهضت آزادی در عبور از «انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی» است، به این نکته نیز زیاد پرداخته است.

نفی اصالت مواضع ضد سلطه

در دید مهندس بازرگان و همفکران او در نهضت آزادی، مواضع و شعارهای ضد استعماری در انقلاب اسلامی ایران اصالت ندارد. وی تکیه و تأکید داشت که این شعارها بعد از پیروزی انقلاب، و ایضاً به تحریک و تلقین نیروهای چپ مارکسیست، وارد فرهنگ انقلاب اسلامی شد. به اعتقاد وی در شعارهای دوران انقلاب، «...شعارهای ضد استعمار و استثمار و امپریالیسم و ضد ملی اصلاً دیده نمی‌شد و یا کم دیده می‌شد»^۲

ظاهراً در نظر مهندس بازرگان، «شعار ضد ملی» هم خانواده و هم جنس شعار «ضد استعمار و استثمار و امپریالیسم» قلمداد شده است.

آقای بازرگان در جای دیگر به دست‌بندی شعارهای راهپیمایی‌های دوران انقلاب پرداخته، از «چیزهایی که گفته و خواسته نمی‌شد یا به ندرت وجود داشت» سخن می‌گوید، چیزهایی مانند: نابودی استکبار... صدور انقلاب یا صدور اسلام، مرگ بر آمریکای جهنخوار، درافتادن با

۱. بازیابی ارزش‌ها، ج ۱، ص ۱۰۹

۲. همان، ص ۱۰۴

امپریالیسم، مرگ بر شوروی [در پاورقی:] البته در شعارهای نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی یا استقلال آزادی حکومت اسلامی، نفی شوروی و آمریکا و نفی استعمار یا استیلای خارجی وجود آشکار داشت ولی در مفهوم کاملاً دفاعی و ملی آن... مبارزه با ارتجاع، استثمار و استعمار و با سرمایه‌داری... شیطان بزرگ... مخالفت و مبارزه با آمریکایی‌ها، فرع بر حمایت آنان از شاه بود و بارها امام در پاریس اعلام کرده بودند که به شرط عدم حمایت آمریکایی‌ها از شاه و عدم دخالت در امور داخلی ما، روابطمان با آنها دوستانه خواهد بود.^۱

شرط امام هرگز محقق نشد و آمریکایی‌ها هم تا آخر از شاه حمایت کردند و هم اینکه هیچگاه از «دخالت در امور داخلی» ایران دست برنداشتند. با این حال مهندس بازرگان در آن زمان، و سایر غربگرایان در مقاطع دیگر، از تداوم مبارزه با آمریکا ابراز نارضایتی و مخالفت کرده‌اند و آن را «آمریکاستیزی» و تأثیرپذیری از چپ‌ها و کمونیست‌ها توصیف کرده‌اند. ضمناً اسناد مکتوب و مدارک سمعی و بصری باقیمانده از دوران انقلاب اثبات می‌کند که برخلاف ادعای نادرست مهندس بازرگان مواضع و شعارهای مرگ بر آمریکا، مرگ بر شوروی، مرگ بر امپریالیسم و استعمار، و نظایر آنها در بسیاری از راه‌پیمایی‌ها و اعلامیه‌ها به وفور وجود داشته است.

آقای بازرگان برای اثبات عدم اصالت مواضع ضد آمریکایی امام و مردم، بارها تأکید داشت که در مصاحبه‌های امام خمینی در نوفل‌لوشاتوی پاریس «نسبت به دولت‌های غربی و آمریکا نیز لحن نسبتاً دوستانه با شرط احترام متقابل و در هر حال غیر خصمانه به کار برده می‌شد.»^۲

آقای بازرگان برای اثبات سخنان خود نمونه‌هایی از مصاحبه‌های امام را نیز ذکر می‌کند. از جمله مصاحبه با سی‌بی‌اس آمریکا (۵۷/۸/۱۵):

سؤال- رابطه یک دولت اسلامی و دولت آمریکا در آینده چگونه خواهد بود؟
 جواب- باید ببینیم آمریکا خودش در آینده چه نقشی دارد. اگر آمریکا بخواهد همانطور که حالا با ملت ایران معامله می‌کند رفتار کند، نقش ما با او خصمانه است و اگر چنانچه آمریکا به دولت ایران احترام بگذارد ما هم با همان احترام متقابل عمل می‌کنیم و با او به طور عادلانه که نه به او ظلم کنیم و نه به ما ظلم کند رفتار خواهیم کرد و اشکالی پیش نمی‌آید.^۳

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۳۹ و ۴۰

۲. همان، ص ۵۰

۳. همان، ص ۵۲

نمونه دیگر، مصاحبه امام با روزنامه یونانی توویما (۵۷/۸/۱۵) است:

س- به نظر شما دخالت‌های خارجی که هدفشان سلب آزادی و استقلال می‌باشد کدام است؟
 ج- سیاست‌های خارجی آمریکا، انگلیس، روسیه، چین و سایرین از رژیم فاسد شاه و خیانت‌های او پشتیبانی می‌کنند، اقتصاد ما را برهم زده‌اند، ارتش ما را وابسته کرده‌اند، فرهنگ ما را آلوده ساخته‌اند. اما ملت ما با قیام خود به دخالت‌های این اجانب پایان خواهد داد.^۱

ملاحظه می‌شود که حتی در نمونه‌هایی که خود بازرگان ذکر کرده نه تنها لحن امام نسبت به آمریکا و سایر قدرت‌های استعمارگر، دوستانه نیست بلکه صراحت و صلابت انقلابی به وضوح در آنها مشهود است. با این همه مهندس بازرگان این گونه نتیجه‌گیری می‌کند:

در هیچ‌یک از مصاحبه‌های مربوط به روابط خارجی، صحبت از دریافتن با امپریالیسم جهان‌خوار یا مرگ بر ابرقدرت‌های شرق و غرب نیست، تماماً جنبه دفاعی معقول دارد.^۲

اما تأکید بازرگان بر سیاست تدافعی، مفهوم خاصی داشت. این مفهوم بر دو مفروض نادرست «عدم تهاجم آمریکا پس از پیروزی انقلاب» و «هجوم بی‌دلیل انقلاب به آمریکا» مبتنی بود. ذیلاً مواردی از مصاحبه‌های امام خمینی در پاریس ذکر می‌شود تا دقیقاً روشن شود که سیاست «دفاع تهاجمی» و «مقاومت طلبانه» رهبری در مورد آمریکا و ابرقدرت‌ها چگونه بوده است.

مصاحبه امام با رادیو تلویزیون آلمان به تاریخ ۵۷/۱۰/۶:

روزنامه‌های خارجی در اینجا گزارش داده‌اند که ایرانی‌ها یک تنفیری نسبت به آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها دارند، آیا این نقل قول درست است یا اینکه غلط است؟ چه دلیلی برای این تنفر وجود دارد؟

جواب- دقیقاً صحیح است. دولت‌های آمریکا و انگلیس آنقدر به ملت ما فشار آورده‌اند و اشخاص جنایتکار را تأیید کرده‌اند که کم کم موجب تنفر ملت ما شده است. البته شوروی هم دست کمی از آنها ندارد... ما فعلاً آمریکا و انگلیس و شوروی را دشمن شماره یک مردم خود می‌دانیم، البته آمریکا از همه بدتر است.^۳

دکتر جیم کرافت، استاد دانشگاه روتگرز آمریکا، در تاریخ ۵۷/۱۰/۷ از ایشان سؤال می‌کند:

آیا ایالات متحده اکنون در ایران، در حال جنگ است؟

امام پاسخ می‌دهد:

۱. همان، ص ۵۳

۲. همان.

۳. صحیفه نور، ج ۴، صص ۹۸ و ۹۹. صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۵۶، تاریخ مصاحبه در اینجا: ۵۷/۱۰/۱۶ ثبت شده است.

ما تقریباً در ایران، با آمریکا می‌جنگیم.^۱

آیا در این سخنان، «لحن دوستانه» وجود دارد؟

در مورد روابط حکومت اسلامی آینده با کشورهای غربی و خصوصاً آمریکا، امام همواره تأکید می‌کرد که روابط با همه کشورهای و از جمله آمریکا بر اساس «اقدام متقابل» خواهد بود.^۲

«دفاعی» یا «تهاجمی»

در هر حال، مهندس بازرگان با تکیه بر مواضع به ظن خویش «دفاعی» پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، مواضع به تعبیر خود «تهاجمی» بعد از پیروزی را زیر سؤال می‌برد:

مبارزه با استیلای خارجی، به شهادت شعارهای راه‌پیمایی‌ها و محتوای اعلامیه‌ها و مصاحبه‌ها، جنبه کاملاً دفاعی داشت و فقط اعتراض به پشتیبانی آمریکا از شاه و سرسپردگی شاه به آمریکا می‌شد. آنچه مردم و رهبری انقلاب می‌خواستند کوتاه کردن دست جنایتکار و چپاولگر ابرقدرت‌ها از دخالت در امور ایران و از سلب استقلال‌مان بود. ولی بعد از پیروزی گام فراتری برداشته شده شعار و ادعای درافتادن با تمامی بیگانگان و نابودی امپریالیسم و پنجه در پنجه آمریکا انداختن در سطح جهانی، در برنامه انقلاب وارد گردید. چیزی که در مکتب مارکس، در سیاست خارجی شوروی و در مرام احزاب کمونیست بین‌الملل مقام شماره یک را دارد و امر حیاتی مهماتی برای آنها محسوب می‌گردد.^۳

آقای بازرگان یکی از تبعات طرح و تبلیغ خط امام در ایران پس‌انقلاب را سیاست صدور انقلاب می‌داند که به مستضعفان جهان تعمیم یافت:

۱. همان، ص ۱۰۶. همان، ص ۲۹۶

۲. نک: صحیفه امام، ج ۵، صص ۱۴۸، ۳۳۹، ۴۳۱

۳. نه آقای بازرگان و نه هیچ‌کس دیگر نمی‌توانست یک نقل قول، حتی غیرمستقیم و با ایما و اشاره از نوشته‌های مارکس بیاورد که در آن حداقل یکی از سه موضوع مورد ادعای وی (۱. درافتادن با تمام بیگانگان ۲. نابودی امپریالیسم ۳. پنجه در پنجه آمریکا انداختن در سطح جهانی) از آن استنباط شود. سیاست خارجی شوروی نیز هیچ‌گاه بر این مبنا قرار نگرفته و از زمان لنین تا فروپاشی، مشخصات اصلی آن در قبال آمریکا «همزیستی مسالمت‌آمیز»، «تقسیم جهان به دو منطقه نفوذ» و «اجتناب از تضاد و درگیری بنیادی» بود. رهبران و طراحان سیاست خارجی شوروی به انحاء مختلف بر این نکات صحنه می‌گذارند. جدیدترین آنها نسبت به زمان انتشار کتاب مهندس بازرگان، اظهاراتی بود که پروفیسور وادیم زاگلا دین، عضو بخش بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و از نظریه‌پردازان دیپلماسی آن کشور، در مصاحبه با اشپیگل ابراز نمود. او صریحاً اعلام نمود: «این هدف سیاسی ما نیست که کاپیتالیسم را در دیگر کشورها از بین ببریم» «سیاست درگیری از طرفی این هدف را دنبال می‌کند که سیستم دیگر را از بین ببرد، این سیاست ما نیست.» (روزنامه کیهان، ۱۳۳۳/۱۰/۲۵، ص ۲۰)

۴. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۹۳

به دنبال مستضعفان، به طور منطقی و متقابل، مستکبران جهان عنوان شدند که چون جهان‌خوارند و دشمن اسلام و ضد خدا و صاحب نظام الحادی و پرچمدار ضد انقلاب، باید سرکوب و ذلیل گردند. مصداق مقدم آنها آمریکای امپریالیست بود که از ماه هفتم پیروزی، حملات تندی را امام علیه آن آغاز کرد بدون آنکه ذکر از عمل خاصی یا جنایت تازه یا نقض عهدی به میان آید.

به دنبال معظم‌له این مسأله با شعارها و دعاها در مناظر و مطبوعات مطرح گردید. به این ترتیب انقلاب در حقیقت ضد استبدادی و استقلال‌طلبانه ملی اسلامی ایران، چهره سیاسی ضد امپریالیستی و آزادی‌بخش جهانی یافت.^۱

بازرگان در آذر ۵۸ طی مصاحبه خصوصی با دکتر حامد الگار، که برای اولین بار در بهمن ۱۳۵۹ منتشر شد نیز، ادعای «حملات بی دلیل» امام خمینی علیه آمریکا را این گونه طرح می‌کند: ایشان شاید از ۴ ماه قبل، آمریکا و کارتر را به عنوان رأس دشمنان ما گردانده فلان و بدون اینکه هیچ مدرکی و دلیلی و نشانه‌ای باشد، اتوماتیک و بنا به تعریف و به طور مسلم همه چیز را از چشم آمریکا و کارتر می‌بیند و بدگوی اوست.^۲

روند برخوردهای امام با آمریکا پس از پیروزی انقلاب، سیری کاملاً منطقی و آرام داشت. در ماه‌های اولیه قبل از موضع‌گیری مداخله‌گرانه مجلس سنای آمریکا علیه اعدام سران رژیم شاه، عمده رهنمودهای امام جنبه «فرهنگی» شکستن «بت غرب» را داشت. مبارزه با غرب‌زدگی در سطوح فکر و فرهنگ جامعه و سیستم آموزشی کشور به خصوص دانشگاه‌ها، در دید امام، گام اول و اساسی برای نیل به استقلال و رهایی از سیطره و نفوذ آمریکا و استعمار جهانی بود. بعد از علنی شدن مواضع ضد ایرانی هیأت حاکمه آمریکا و اوج‌گیری تبلیغات امپریالیسم خبری علیه ایران و نیز حاد شدن بحران فلسطین و لبنان و تحرکات نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس، و جنب و جوش کشورهای مرتجع عربی در چارچوب سیاست استعماری آمریکا، و اثبات دخالت و حمایت شیطان بزرگ در اقدامات ضد انقلاب داخل و خارج کشور، به مرور، مواضع ضد آمریکایی امام در بعد «سیاسی» شدت و حدت بیشتری پیدا کرد.

تأکید مدام مهندس بازرگان بر نشأت گرفتن مواضع ضد آمریکایی از تفکرات مارکسیستی، قبل از هر چیز با ادعاها و تاریخچه نهضت آزادی مغایر و مخالف بود. مگر آنکه آقای بازرگان،

۱. همان، ص ۱۱۴

۲. نشریه نصر، انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، ۱۳۵۹/۱۱/۱۲. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۲۲،

نهضت آزادی را نیز در سال‌های قبل از انقلاب، متأثر از مارکسیست‌ها بدانند.

در یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی آمده است: «نهضت آزادی ایران به مبارزه با امپریالیسم، اعم از شرقی و غربی‌اش اعتقاد دارد.^۱» در همین یادنامه گزارشی از فعالیت‌های نهضت آزادی خارج از کشور به عنوان بخشی از تاریخچه عملکرد و مواضع نهضت آزادی به چاپ رسیده که در آن از انتقال دانش انقلابی مبارزات ضد امپریالیستی این‌گونه یاد شده بود:

قسمت دیگری از فعالیت‌های نهضت [آزادی خارج کشور]، شامل انتقال دانش انقلابی به ایران بود که با ترجمه آثار و تجارب انقلابی صورت گرفته است (نظیر مبارزات مردم ایرلند، فیلیپین، اریتره، چاد، ویتنام، کوبا و غیره...). برای شناخت و معرفی ماهیت و عملکرد واقعی دشمن اصلی، امپریالیسم آمریکا، نهضت آزادی ایران علاوه بر تحلیل‌های متعدد سیاسی درباره عملکرد آمریکا، که در ماهنامه پیام مجاهد آمده است، چندین کتاب و نشریه در این مورد تهیه و در هزاران نسخه توزیع نموده است از قبیل «شورشگری و ضد شورشگری» و «جنگ بی‌پایان - آمریکا در تدارک ویتنام‌های دیگر» در سه جلد.^۲

جیمز بیل درباره سابقه شعار علیه آمریکا در ایران، می‌نویسد:

نهضت سال‌های ۱۹۵۰ [ملی شدن نفت ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۱] شدیداً ناسیونالیستی بود و لحن ضد غربی و نفرت خاصی نسبت به انگلیسی‌ها داشت. اما حتی در ۱۹۵۳ [۳۲-۱۳۳۱] نیز نشانه‌هایی از احساسات خشن ضد آمریکایی در آن مشاهده می‌شد. شعارهایی چون شعاری که سفارت آمریکا را «لانه جاسوسی» بنامند، حتی در ۱۹۵۳ نیز در خیابان‌های تهران به گوش می‌رسید. شعاری که در ۱۹۷۸ [۵۷-۱۳۵۶] در خیابان‌های تهران مرتب تکرار می‌شد، «مرگ بر شاه آمریکایی» بود.^۳

اما مهندس بازرگان «با تأسف»، فضای افکار عمومی بعد از انقلاب را «افکار جاهلانه و تبلیغات مزورانه‌ای که بعد از پیروزی انقلاب علیه غرب و آمریکا به عمل آمد» توصیف می‌کرد.^۴ کنکاش و بازنگری در مجموعه مواضع امام از ابتدا تا پیروزی انقلاب خود به روشنی نادرستی ادعای آقای بازرگان و امثال او را ثابت می‌کند.

در اینجا تنها به یکی از موارد پرشمار اشاره می‌شود. خبرنگار روزنامه فرانسوی لوموند در

۱. یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی، ص ۱۲۴

۲. همان، ص ۸۲

۳. مصادق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۷۱

۴. یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، ص ۲۳۱، مقاله مهندس مهدی بازرگان.

مصاحبه‌ای به تاریخ چهارم اردیبهشت ۱۳۵۷، چنین سؤال می‌کند:

موقع و موضع شما در قبال آمریکا چیست؟

امام در پاسخ می‌گوید:

در طی اعلامیه‌ها و بیانیه‌های پانزده سال اخیر، چندین بار موقع و موضع خویش را در قبال آمریکا و قدرت‌های بزرگ دیگر بیان کرده‌ام که از ثروت ممالک فقیر بهره‌برداری می‌کنند و عمال خود را در این ممالک تحمیل می‌نمایند و قهر و خشونت را که بر مردم دنیای سوم تحمیل می‌شود، تأیید می‌نمایند. آمریکا که منشأ کودتای ۱۳۳۲ و بازگشت و سپس حفظ شاه بر سر قدرت بوده است، سیاست خود را تغییر نداده است. تا وقتی که وضع به همین منوال است، موقع و موضع من در قبال آمریکا همچنان تغییر ناپذیر خواهد ماند.^۱

در پاسخ به تکرار ادعای مهندس بازرگان درباره مطابقت و یکسانی تمایلات چپی‌های مارکسیست با هر نوع اتخاذ مواضع ضد آمریکایی، یکی دیگر از موضع‌گیری‌های نهضت آزادی پس از پیروزی انقلاب، ذکر می‌شود. سخنگوی نهضت در اردیبهشت ۱۳۶۰ چنین تأکید می‌کرد:

... در حال حاضر هدف اصلی مبارزه ضد امپریالیستی، آمریکا و صهیونیست‌ها هستند و باید

تمامی نیروها را بدانسو جهت داد.^۲

درباره اینکه آقای بازرگان مدعی بود که تمرکز امام بر آمریکا در مواضع ضد استعماری، «همان است که چپی‌ها و غیرهم می‌خواهند»، باید گفت که از همان دهه ۴۰، امام خمینی آمریکا را به عنوان «دشمن اصلی» نامیده است. در ابتدای نهضت آن جمله معروف را درباره آمریکا و انگلیس و شوروی گفت و در پایان تذکر داد: «لکن امروز سر و کار ما با آمریکا است.» در پاریس نیز گفت: «آمریکا بدتر از همه است»؛ و در ایران نیز «شیطان بزرگ» و «ام‌الفساد قرن» را لقب ماندگار آمریکا ساخت.

روزنامه لوموند در پاییز ۱۳۵۷ درباره اختلاف مهندس بازرگان و امام خمینی در مورد مبارزه با آمریکا، در مقاله‌ای به قلم خبرنگار اعزامی خود به ایران چنین می‌نویسد:

حتی در بین مریدان و طرفداران آیت‌الله خمینی راجع به سیاست آن مرد باراده، اختلاف نظریه وجود دارد، گو اینکه از لحاظ اصول، همه با وی موافق هستند.

آقای مهدی بازرگان، بانی نهضت آزادی...، به من گفت که: آیت‌الله خمینی چون مدتی

۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۴۹. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۷۵ (با تفاوت اندک در ترتیب بعضی عبارات).

۲. میزان، ۱۳۶۰/۲/۳۱، یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی ایران، ص ۱۴

است که در خارج از ایران به سر می‌برد با واقعیت‌های ملموس داخلی ایران تماس ندارد و لذا راهی را انتخاب می‌کند که با راه ما فرق دارد.

بعد آقای مهدی بازرگان گفت: آیت‌الله خمینی چون در داخل ایران از نزدیک با مسائل موجود تماس ندارد، مبارزه با ستمگری و دیکتاتوری را با مبارزه با استعمار آمریکا، برابر می‌داند و عقیده دارد که با هر دو، در یک موقع باید مبارزه کرد و هر دو را در یک زمان برانداخت. در صورتی که ما این نظریه را نداریم...^۱

دکتر حسن حبیبی، عضو مستعفی نهضت آزادی، که در دولت موقت دومین وزیر فرهنگ و آموزش عالی بود، در دی‌ماه ۵۸ درباره خط ضد امپریالیستی امام خمینی و سابقه آن چنین گفت:

... خط امام عبارت است از یک خط ضد امپریالیستی و همه حرف در این است که آیا در این برهه از زمان که هستیم آیا استعمار را به عنوان محور اصلی مبارزه می‌شناسیم[؟]... آیا استعمار را به عنوان یک عنصر و عامل اصلی بدبختی‌های سراسر جهان می‌دانیم یا نمی‌دانیم[؟]... استعمار، اصل است... و بقیه مسائل از قبیل استبداد هم فرع بر این استعمار می‌شود. در گذشته، رژیم محمدرضا شاهی متکی به این استعمار بود. یعنی اگر استعمار پشتش نبود نمی‌توانست که بماند... ۱۵ سال پیش موقعی که امام اعلامیه و سخنرانی علیه کاپیتولاسیون را کرد... به جنگ رویارو با استعمار رفت و همان موجب تبعید ایشان به ترکیه شد و بعد ماجرای غربت و دربدری چهارده سال شد...^۲

«جهش» به سوی مارکسیسم

یکی دیگر از دلایل مهندس بازرگان در نفی مواضع ضد آمریکایی انقلاب اسلامی، این بود که به زعم او، مخصوصاً بعد از تسخیر لانه جاسوسی، «بعد انسانی و عام» انقلاب در جهان از بین رفت و افکار عمومی جهان علیه انقلاب برانگیخته شد. بازرگان این مطلب را با تأکید مکرر بر تأثیر مارکسیسم و هماهنگی این مواضع با نیروهای چپ مارکسیستی، چنین به قلم آورده است:

امر مسلم این است که انقلاب ما رفته رفته از مرزهای ایران و از مبارزه با استبداد تجاوز کرده داعیه خدمت به اسلام و رسالت جهانی را پیش گرفت و سپس هدف‌های ثانوی و از جهاتی اصلی آن، در افتادن با امپریالیسم آمریکا و صدور انقلاب برای نجات و برتری مستضعفان جهان گردید. اگر حالت جهانی عام و دفاع انسانی را آن طور که محمد هیکل می‌گوید از

۱. مجله خواندنیها، سال ۳۹، ش ۵، ۱۳۵۷/۷/۲۲، ص ۷۰، به نقل از لوموند به قلم ژان گیرا.

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۱۰/۲۵، ص ۱۰.

دست داده باشد ولی به لحاظ تازگی اولویت اهداف یا اتخاذ سیاست‌های تاکتیکی، به طور خواسته یا ناخواسته جهش آشکار به سوی مارکسیسم بین‌الملل کرده است. با مشت‌های گره کرده، جبین در هم رفته و با مرگ‌خواهی و ستیزه‌جویی خود، بیشتر یادآور انقلاب‌های طبقاتی کمونیستی بوده است تا ارائه چهره تابناک رحمة للعالمین محمدی.^۱

در اینجا مهندس بازرگان در پانوشت به ملاقاتی که بین او و کیانوری دبیرکل حزب مارکسیست توده در نیمه‌های عمر دولت موقت رخ داده بود اشاره می‌کند. وی در آن ملاقات، علت طرفداری حزب توده از انقلاب را سؤال می‌کند و پاسخ کیانوری چنین بوده است:

مگر طرفداری پرولتر بین‌الملل و رنجبران جهان و دشمنی با استعمار و امپریالیسم از اصول اولیه مرام کمونیسم نیست؟ ما که تعصب در کلمات نداریم، وقتی ایشان [= امام خمینی] اصطلاحات مسلمانی آنها را به کار برده می‌گویند انقلاب اسلامی ایران مدافع مستضعفین جهان و دشمن سرکوب‌کننده مستکبرین استعمارگر است، چرا ما تأیید‌کننده و همکاری‌کننده نباشیم؟^۲

مهندس بازرگان ماهیت «منافقانه، فرصت‌طلبانه، و فریبکارانه» مواضع حزب توده را به خوبی می‌شناخت. با این حال اظهارات دبیرکل آن حزب را به عنوان دلیلی بر هم‌سویی با مارکسیست‌ها می‌آورد. پس به این ترتیب آیا حمایت سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق از دولت موقت که موجب تشکر علنی بازرگان شد،^۳ نیز به مفهوم آن بود که وی معتقد و هم‌جهت با آنان است؟ و یا حمایت تبلیغاتی همه گروه‌های چپ و راست سکولار از انقلاب اسلامی مردم ایران که نشانه انفعال و فرصت‌طلبی آنان بود را می‌توان به مفهوم همگرایی واقعی بین آنان و رهبری انقلاب دانست؟

با علم به تفاوت مبانی و دواعی و اهداف، صرف حمایت و تشابه و تطابق صورتی ادعاها، در عالم سیاست، ثابت‌کننده همفکری و همگامی نیست. عجیب نیست که منافقان و شیاطین زیرک برای سوءاستفاده و فریب مردم، همواره آرمان‌ها و شعارهای حق را ملعبه دست و مستمسک خویش سازند.

بازخوانی نمونه دیگری از مواضع ضد امپریالیستی نهضت آزادی، جالب توجه است. بعد از قطع رابطه آمریکا و تشنج در روابط ایران و عراق و درگیری‌های مرزی در سال ۵۹، در

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۱۱۴ و ۱۱۵

۲. همان، ص ۱۱۵

۳. کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۴، ص ۴. اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۲۴، ص ۴

پاسخ به نظرخواهی کیهان، نهضت آزادی در مورد متحد شدن احزاب و گروه‌ها برای «مبارزه با امپریالیسم» چنین اعلام موضع کرد:

نظر ما وحدت همه گروه‌هایی است که به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی اعتقاد دارند و در این خط عمل کرده‌اند... نه تنها برای اینکه امروز با امپریالیسم جهانخوار آمریکا روبرو هستیم بلکه معتقدیم... تداوم انقلاب در جهت از بین بردن و نابودی تمامی روابط و آثار فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی امپریالیسم، جز از طریق وحدت... ممکن و میسر نخواهد بود. نهضت آزادی ایران ضمن آنکه در کنار تمامی ملت به مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی خود کماکان ادامه می‌دهد، وحدت نیروهای ذکر شده را نیز ضروری و حیاتی می‌داند... مشروط بر اینکه این نیروها نیز در چارچوب اطاعت کامل از رهبری انقلاب اولوالامر باشند...^۱

در اعلامیه‌ها و مواضع حزب توده می‌توان عباراتی شبیه و گاه کاملاً یکسان با این مواضع رسمی نهضت آزادی یافت. شخص آقای بازرگان گاه درباره آنان دیدگاه‌های مثبت و البته نادرستی، ابراز نموده است. مثلاً وی درباره نقش و تأثیر حزب توده در مبارزات سیاسی کشور، گفته است:

مبارزات سیاسی در دوران جدید و تأسیس حزب و گروه‌های انقلاب را توده‌ای‌ها به جوانان ایرانی یاد دادند. حالا گرچه با آنها مخالفیم ولی حق را باید گفت که در آن زمان [پس از شهریور ۲۰] نه ملی‌ها و نه آخوندها هیچ‌یک در این مسائل وارد نبودند و عملاً کمونیست‌ها بودند که اندیشه مبارزه سیاسی را به ایران آوردند و راه و رسم آن را به همه تعلیم دادند.^۲ همچنین یادآوری سابقه همکاری نهضت مقاومت ملی بازرگان و دوستانش، با توده‌ای‌ها به نقل مهندس عزت‌الله سحابی، قابل تأمل است. به گفته وی در اعتصاب ۲۱ آبان ۳۲ و اعتراض به ورود کاردار و تجدید رابطه با انگلستان که به وسیله نهضت مقاومت ملی سازمان داده شد، «توده‌ای‌ها هم همکاری کردند. رابط با حزب توده دکتر ابراهیم یزدی بود که توسط یکی از دانشجویان توده‌ای تماس برقرار می‌شد».^۳

جالب اینجاست که دکتر یزدی در خاطراتش ضمن شرح مذاکراتش با نماینده حزب توده، چنین نوشته است: «شعار اول که هر دو موافق بودیم این بود: مرگ بر امپریالیسم آمریکا و

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۱/۲۴، ص ۴

۲. ماهنامه ایران فردا، ش ۴، آذر و دی ۱۳۷۱، ص ۵۴

۳. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۰۰

انگلیس»^۱

چون مهندس بازرگان دفاع از مستضعفین را هم از مصادیق و نشانه‌های جهش به سوی مارکسیسم توصیف کرده بود، باز هم، به روایت مهندس عزت‌الله سبحانی، پیشگامی بازرگان در طرح شعار «حاکمیت مستضعفین»، شنیدنی و جالب است:

همین حاکمیت مستضعفین، این را بازرگان اول بار مطرح کرده بود، کی؟ در زندان سال ۱۳۴۱. یک سخنرانی تحت عنوان جنگ شکر در کوبا داشت که با آیه «و نرید ان نمین علی‌الذین استضعفوا» شروع کرد. منظوم این است که بسیاری از آن چیزهایی که بعدها در انقلاب ایران ارزش شد، نکته شد، محور شد، [مثل] بازگشت به خویش یا نقد تمدن غرب، یا حاکمیت مستضعفین، مبتکر و طرح‌کننده اولیه‌اش بازرگان بود.^۲

در آثار و اسناد نهضت آزادی از دو واژه استضعاف و مستضعف نیز بسیار استفاده شده و در مواردی غلظت مستضعف‌گرایی آنها کمتر از جریان‌های چپ مذهبی و التقاطی نبود. حتی در «مرامنامه و اصول برنامه و خط‌مشی نهضت آزادی» مصوب کنگره سوم مورخ تیرماه ۱۳۵۹، ضمن دفاع از «حالت ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی شدید» انقلاب اسلامی و «رسالت دفاع از مستضعفان جهان»^۳، یک بند از اصول مرامنامه به این شرح است: «انتقال تجارب و دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران به مستضعفان جهان»^۴

افکار عمومی غرب و انقلاب

در اوایل تسخیر لانه جاسوسی، محمدحسین هیکل، روزنامه‌نگار معروف مصری، با دانشجویان مسلمان پیرو خط امام دیدار و گفت‌وگو کرد. مهندس بازرگان به نقل از یک کتاب، جریان این ملاقات را بازگو می‌کند که هیکل خطاب به دانشجویان می‌گوید:

انقلاب ایران در آغاز یک نهضت انسان‌گرایانه جهانی (اومانیزم) بود، حالت اسلامی پیدا کرد محدود به انقلاب اسلامی ایران شد، و سرانجام به یک انقلاب ساده شیعی منتهی گردید. شما با اقدام اخیرتان خود را از جهان انسان‌ها جدا و در چهاردیواری کشورتان محبوس ساختید.^۵

به اعتقاد آقای بازرگان «قضاوت آقای محمد هیکل» «از دید یک ناظر علاقه‌مند خارجی که

۱. شصت سال صبوری و شکوری، ج ۱، ص ۲۳۰

۲. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۵۵

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۲۳۶

۴. همان، ص ۲۳۹

۵. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۹۷

تأسف از دست رفتن حسن نظر و هم‌آهنگی افکار عمومی جهان با انقلاب اسلامی ایران را می‌خورد»^۱ بوده است.

اینکه بعد از آن واقعه، افکار عمومی جهان در مورد «انقلاب اسلامی از حسن نظر به سوء نظر مبدل شده»، مطلبی است که در سخنان و نوشته‌های بازرگان بارها تکرار شده است. وی در مصاحبه با الگار نیز این مسأله را مطرح ساخته بود اما شاید در هنگام نگارش *انقلاب ایران* در دو حرکت پاسخ الگار را فراموش کرده بود.

پروفسور حامد الگار در مصاحبه با مهندس بازرگان می‌گوید آمریکا برنامه تبلیغاتی شدیدی علیه ایران راه انداخته است. بازرگان می‌پرسد: «بعد از مسأله گروگان‌ها؟» الگار پاسخ می‌دهد: «قبل از آن هم بود و هدف این حمله تبلیغاتی تنها ایران نیست، تنها شخص امام هم نیست، بلکه اسلام است.»^۲

رسانه‌های غربی از همان آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، به پخش اخبار نادرست و ایجاد فضای مسموم درباره ایران اسلامی دست زدند. حتی شخص بازرگان و سایر مقامات دولت موقت بارها به دروغ‌پردازی رسانه‌های غربی اعتراض و انتقاد داشتند، اینک مهندس بازرگان، آنچه را افکار عمومی غرب می‌خواند، اساساً با تسخیر لانه جاسوسی مربوط می‌سازد. در همان ماه‌های اول پس از پیروزی انقلاب، دکتر یزدی، وزیر خارجه کابینه آقای بازرگان، در بازگشت از نیویورک، از قول والد‌هایم، دبیرکل سازمان ملل، نقل می‌کند:

خبرگزاری‌ها اخبار درستی راجع به ایران نمی‌دهند.^۳

آقای ابراهیم یزدی در جای دیگری، به سابقه تبلیغات منفی غربی‌ها علیه انقلاب، چنین اشاره کرده است:

مطبوعات غرب را اگر از زمان ورود امام به پاریس نگاه کنید، می‌بینید پر است از مطالبی مغرضانه علیه انقلاب ایران. در جایی نوشته‌اند که امام از کمونیست‌ها پول می‌گیرد. در یک جا نوشته‌اند که امام از لیبی کمک می‌گیرد. در مجله *تایم* و *نیوزویک* و *نیوزاند ورلد ریپورت* نوشته‌اند که امام با مارکسیست‌ها وحدت دارد.^۴

از اینها گذشته آیا افکار عمومی جهان آن‌قدر عاشق و شیدای آمریکا بوده است که مقاومت

۱. همان، ص ۱۱۴

۲. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۲۲، ص ۲۰۸

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۴، صص ۱ و ۳

۴. اطلاعات، ۱۳۵۸/۲/۴، ص ۵

در برابر اقدامات سلطه‌جویانه آن و اشغال لانه جاسوسی‌اش در تهران، احساسات اکثریت مردم جهان را جریحه‌دار کند و اذهان را نسبت به انقلاب اسلامی بدبین نماید؟ آیا «غرب» یعنی همه جهان؟

تسخیر لانه جاسوسی و «خط شیطان»

حجت‌الاسلام سید محمد موسوی خوئینی‌ها، که در پاییز ۱۳۵۸ به عنوان رهبر تسخیرکنندگان سفارت آمریکا شهرت یافت و در نیمه دوم دهه هفتاد از رهبران اصلی جریان اصلاحات محسوب می‌شد، به سال ۱۳۷۰، چگونگی اشغال لانه جاسوسی را به این شرح بیان کرده است: سه نفر از برادران دانشجو، آقایان میردامادی و بی‌طرف و اصغرزاده^۱ طبق قرار قبلی به محل کار بنده در جام‌جم آمدند.

ابتدا پس از گفتگوی کوتاهی از اوضاع جاری کشور، و از عملکرد دولت موقت و بازتاب منفی آن در جامعه، خصوصاً در میان نیروهای انقلابی مبنی بر اینکه سمت و جهت دولت به سوی آمریکاست، برادران طرح خود را در میان گذاشتند و در بیان لزوم طرح اضافه کردند که طبق اطلاعات به دست آمده یکی از عناصر مهم سیا در پوشش یک دیپلمات آمریکایی وارد ایران شده است.

به هر حال در ابتدا نظر بنده را جویا شدند که من هم موافق بودم. سپس پرسیدند به نظر شما حضرت امام با چنین اقدامی موافق خواهند بود یا نه. بنده در ضمن تحلیل کوتاهی نتیجه گرفتم که ایشان قطعاً موافق خواهند بود. در اینجا از من خواستند که بروم قم و طرح برادران را با امام در میان بگذارم و نظر ایشان را بخواهم. بنده با طرح قضیه خدمت امام مخالفت کردم و دلایل خودم را توضیح دادم که برادران نیز قانع شدند و قرار شد پس از تصرف لانه بلافاصله به اطلاع ایشان برسانیم و چنانچه مخالفت کردند سریعاً محل را ترک کنیم.^۲

دکتر یزدی وزیر امور خارجه وقت می‌گوید:

۱. میردامادی در سال ۱۳۸۵ دبیرکل حزب مشارکت شد. بی‌طرف در دولت اصلاحات وزیر نیرو و عضو شورای مرکزی حزب مشارکت شد. اصغرزاده در دوران دولت اصلاحات مدتی دبیرکل حزب همبستگی و جبهه دوم خرداد بود. هر سه تن رشد سیاسی خود را با ماجرای تسخیر لانه جاسوسی آغاز کردند و با پایان آن ماجرا به مسئولیت‌های مختلف سیاسی و اجرایی منصوب شدند و بعدها نیز در وقایع سیاسی نیمه دوم دهه هفتاد نقش آفرین شدند. میردامادی در سال ۱۳۸۵ دبیرکل حزب مشارکت شد. بی‌طرف در دولت اصلاحات وزیر نیرو و عضو شورای مرکزی حزب مشارکت شد. اصغرزاده در دوران دولت اصلاحات مدتی دبیرکل حزب همبستگی و جبهه دوم خرداد بود.

۲. فصلنامه حضور، ش ۲، آبان ۱۳۷۰، ص ۱۲

من بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۳ آبان حدود ساعت ۴ بعد از ظهر با آقای خمینی برای گزارش سفر به الجزیره دیدار کردم و ضمن گزارش سفر، حمله و اشغال سفارت را به ایشان مطرح کردم. واکنش ایشان این بود که اینها کی اند؟ برو بریزشان بیرون؛ ایشان تا ۳۶ ساعت یا ۴۸ ساعت درباره این حادثه اظهار نظری نکردند.^۱

برخلاف گفته دکتر یزدی، همان روز ۱۳ آبان، هنگام نماز ظهر و عصر، حجت الاسلام موسوی خوئینی‌ها از تهران با منزل امام در قم تماس می‌گیرد و حجت الاسلام احمد خمینی بین دو نماز، خبر تسخیر لانه جاسوسی را به امام می‌دهد. ایشان فوراً خطاب به دانشجویان پیغام خصوصی داد: «جای بسیار خوبی را گرفته‌اید، محکم نگه دارید.»^۲ فردای همان روز نیز در اولین دیدار عمومی، روز چهاردهم آبان ۵۸ امام در سخنرانی خویش از این اقدام حمایت کرد و آمریکا را «شیطان بزرگ» نامید.^۳

همچنین برخلاف ادعاهای بعدی مبنی بر مخالفت با «اشغال سفارت آمریکا»، در سال ۵۹ دکتر یزدی می‌گوید:

بعد از اینکه مسأله گروگان‌گیری اتفاق افتاد من اولین کسی بودم که تأیید کردم و با آقای موسوی خوئینی‌ها تلفنی تماس گرفتم و گفتم این کار لازم بود. و در مورد گروگان‌ها من تحلیل‌هایی دارم که نوشته‌ام راجع به اینکه اینها چگونه باید محاکمه شوند.^۴

اظهارات رسمی وی درباره تسخیر لانه جاسوسی در تاریخ ۱۴ آبان ۵۸ نیز جالب توجه است. دکتر یزدی، وزیر امور خارجه، در مصاحبه مطبوعاتی ضمن تشریح اقدامات دیپلماتیک دولت موقت از زمان طرح موضوع عزیمت شاه به آمریکا در ۲۹ مهرماه، و تلاش‌های بی‌نتیجه دیپلماتیک در اعتراض به پذیرش شاه در آمریکا و تقاضای استرداد وی و بازگرداندن اموال وی و حتی طرح این موضوع در ملاقات با برژینسکی، گفت:

... مسئولیت حوادث را مستقیماً متوجه دولت آمریکا می‌دانیم که علی‌رغم اخطارها و یادداشت‌های ما نه تنها شاه را پذیرفتند بلکه به یادداشت ما برای استرداد شاه و همسرش و

۱. پاسخ دکتر ابراهیم یزدی به ترجمه مقاله گازیوروسکی، ۱۳۹۱/۱۱/۲۴، به نقل از پایگاه اینترنتی: <http://mizankhabar.net>

ماهنامه مهرنامه، ش ۲۷، ۱۳۹۱/۹/۳۰، ص ۱۷

۲. گنجینه دل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۵۲۳. مهاجر قبیله ایمان، حمید انصاری، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۸. دانشجویان و گروگان‌ها (تاریخ شفاهی دانشجویان پیرو خط امام)، حسین جودوی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، صص ۱۳۵ و ۳۰۹

۳. صحیفه امام، ج ۱۰، صص ۴۸۹ و ۴۹۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۸/۱۵، ص ۸

۴. روزنامه رسمی، مذاکرات جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۵۹/۶/۲۷، ص ۲۴. کیهان، ۱۳۵۹/۶/۲۹، ص ۳

اموال غارت شده ملت به وسیله آنها، ترتیب اثر ندادند. و لاجرم تنها راه برای ملت ایران به منظور عکس العمل و نشان دادن مواضع خود به دنیا، عمل شد...
 من تصور می‌کنم عمل دانشجویان در پشتیبانی از عمل دولت بوده، زیرا دولت بود که این یادداشت را هفته گذشته به دولت آمریکا داده و استرداد شاه را خواسته و بنابراین عملی که اینها انجام دادند، در واقع تأیید درخواست شاه مخلوع و فرح از آمریکاست...
 به آنها اطلاع داده شده که مسئولیت این حوادث به عهده خود آمریکاست و تنها راهش این است که آمریکا مواضع خود را تغییر دهد و به یادداشت‌های ما ترتیب اثر بدهد و به درخواستی که دولت ایران کرده و امروز با پشتیبانی قاطع تمام ملت ایران روبروست، پاسخ مثبت بدهد.^۱

دکتر یزدی، خود یکی از طرفداران محاکمه گروگان‌ها بود و حتی برای محاکمه آنها طرحی تهیه و منتشر کرد. او در اسفند ۱۳۵۸ مجدداً بر این خواسته چنین تأکید کرد:

در اولین فرصت باید گروگان‌ها محاکمه شوند... برای محاکمه عملکرد دولت آمریکا در ایران... اصل قضیه را باید بر محور محاکمه گروگان‌ها و دولت آمریکا گذاشت.^۲

اما بعد از اوج‌گیری افشاگری‌ها، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا و ماجرای گروگانگیری، با پی‌آمدهای گوناگونش، مورد انتقاد مهندس بازرگان و دوستانش قرار گرفت. البته در این زمینه هم مانند سایر موارد چرخش‌هایی صورت گرفته است. بیانیه نهضت آزادی ایران به مناسبت اشغال سفارت آمریکا در تاریخ ۱۵ آبان ۵۸ با این جملات آغاز می‌شد:

آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی، شعار مردم انقلابی ایران در سراسر سال گذشته و گزارشگر خواست‌های آنان پس از انقلاب بوده و هست. در این خواست، خصلت ضد استعماری انقلاب اسلامی ایران آشکارا دیده می‌شود و تحقق این خواست، بزرگ‌ترین عمل انقلابی انقلابیان مسلمان ایران است. آمریکای استعمارگر و سردسته استعمارگران، دشمن بزرگ خلق‌های مستضعف جهان شناخته شده و نه تنها به عنوان سردسته، بلکه رمز و سمبل استعمار، باید هدف اصلی و اساسی ضد استعماریان راستین و نستوه باشد. دانشجویان انقلابی مسلمان با تصرف سفارت آمریکا، با وضوح تمام، خصلت ضد استعماری انقلاب اسلامی ایران را اعلام کرده‌اند و مردم مبارز ایران با تأیید خود نشان داده‌اند که به خوبی راهی را که

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۵، ص ۲

۲. پامداد، ۱۳۵۸/۱۲/۲۰، ص ۱۲

باید در پیش داشت تشخیص می دهند.^۱

در این اطلاعاتیه، نهضت آزادی، تند و تیزتر از همه، با تأکید از شورای انقلاب خواسته است به «قطع رابطه سیاسی با آمریکا» اقدام کند.^۲

نهضت آزادی تا زمان شروع افشاگری‌ها و مدت کوتاهی بعد از آن، شعارهای حاد ضد امپریالیستی سر می داد و تعمیق و همه‌جانبه نمودن «مشی بنیادی ضد امپریالیستی» را در پیشنهادهاى خود می گنجاند.^۳

اگر نتوان اسم مواضع بعدی مهندس بازرگان و نهضت آزادی را «چرخش» گذاشت، یا باید حرکت پیشین «ناصادقانه» محسوب شود و یا اینکه یک‌سره مواضع نهضت آزادی را از مواضع بازرگان جدا تلقی نمود، تا این تناقض حل شود. «موج سواری» و «همگامی با شرایط روز» و «دوگانگی‌های حساب‌شده» نیز ممکن است علت این تناقض‌ها باشد.

تسخیر لانه جاسوسی که با سرعت و شدت مورد تأیید نهضتی‌ها قرار گرفته بود، بعد از توسعه دامنه «افشاگری اسناد» از آن رو که نهضتی‌ها خود به یکی از «سوژه‌های» اصلی مبدل شدند، ناگهان اقدامی مطرود و مبعوض و مشکوک شد؛ و سران و همراهان نهضت به نفی و تخریب و تخطئه آن پرداختند.

ابتدا از سوی نهضت، تنها به «نصایح» و «پیشنهادها» و درخواست «مناظره» اکتفا می شد. اما با اوج‌گیری افشاگری‌ها، حملات تند به تسخیرکنندگان آغاز شد. آقای مهندس بازرگان در یک سخنرانی در اسفند ۱۳۵۸ با عصبانیت هرچه تمام‌تر درباره دانشجویان پیرو خط امام این‌گونه اظهار نظر کرد:

اسم خودشان را می گذارند خط امام، خط شیطانند اینهایی که افشا می کنند... آخر فلان

فلان شده‌ها... بی شرفند اینهایی که می گویند ما با آمریکا راه کج رفتیم و راه سازش رفتیم.

اینها ضد انقلابند، مأمور همان آمریکا یا شوروی‌اند که می خواهند اختلاف بیندازند.^۴

بعدها امام خمینی ضمن یک سخنرانی در تیرماه ۱۳۶۰ به این برخورد بازرگان، چنین اشاره نمود:

خط این بود که این قضیه مرگ بر آمریکا منسی [= فراموش] بشود، لهذا دیدید که آن

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۲۰۷

۲. همان، ص ۲۰۸

۳. همان، ص ۲۱۳

۴. انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸/۱۲/۲۱، ص ۱۲، سخنرانی بازرگان در مسجد جامع نارمک تهران به تاریخ ۵۸/۱۲/۱۹

روزی که این جوان‌های بیدار عزیز ما این لانه جاسوسی را گرفتند، این شیاطین به دست و پا افتادند. یکی گفت که اینها خط شیطان هستند... قضیه گرفتن این محل جاسوس‌خانه ناگوار بود برای آنها، برای اینکه پرونده‌های اینها هم ظاهر می‌شد... این جوان‌های عزیز ما که می‌گفتند ما در خط اسلام هستیم، می‌گفتند به آنها که شما در خط شیطان هستید. خوف این بود که این پرونده‌ها ظاهر بشود و این چهره‌هایی که قالب زدند خودشان را، این چهره‌ها معلوم بشود که چه جور اشخاصی بودند.^۱

عباس عبدی در مصاحبه‌ای در سال ۸۵، دیدگاه رایج در بین بخشی از نیروهای انقلابی جوان سال ۵۸ را چنین شرح داده است:

... بازرگان، دانشجویان را مزاحم می‌دید. او نباید دانشجویان و منتقدانش را مسخره می‌کرد. همین امروز اگر یک سیاستمدار چنین کند، و من و شما هم تردیدی در خطا بودن برداشت یا رفتار دانشجویان نداشته باشیم، اما آن سیاستمدار را برای این کارش نمی‌بخشیم... من نمی‌خواهم به خاطر دفاع از بچه‌های لانه، بازرگان را نقد کنم. نقد من بر بازرگان پیشینی‌تر است. من به چنین کابینه و اندیشه غیرمشارکتی و تا حدودی مکانیکی ایشان انتقاد دارم و می‌گویم که عمل بازرگان، تمام گروه‌ها و جامعه و از جمله دانشجویان را در اقدامات مقابله‌جویانه‌شان، تهییج کرد... او نتوانست مخالفان خود و جامعه را تعدیل کند. بازرگان جلوی موج انقلاب ایستاد و این ایستادن، سیاستمداران نبود...

خبرنگار - یعنی بازرگان ماجراجو بود؟

عبدی - شاید او هم مثل دانشجویان پیرو خط امام بود، اما در نقطه مقابل. و اگر بر دانشجویان بتوان ماجراجویی را بخشید، بر سیاستمدار نمی‌توان بخشید.

خبرنگار - شما اسمش را می‌گذارید ماجراجویی و من اسمش را پرنسیپ [= اصل، اصول] سیاسی می‌گذارم.

عبدی - گیریم که به فرض، مصالحه ممکن نیست، اما مجادله را هم نمی‌توان پرنسیپ سیاسی نامید. از این نوع پرنسیپ سیاسی چه چیزی عاید جامعه و مردم می‌شود؟ اگر واقعاً این پرنسیپ سیاسی بود، چرا جلوی بیگانه این پرنسیپ را نباید نشان داد و فقط جلوی مردم باید پرنسیپ داشت؟ چطور پس از بردن شاه به آمریکا ملاقات با برژینسکی بی‌پرنسیپ نیست... آیا سازش و همراهی فقط باید با اقویا و بیگانگان باشد، اما وقتی به مردم و جامعه خود

می‌رسیم شمشیر را از رو ببندیم؟ مگر نه این که باید حساب منافع عمومی را نمود؟ قهرمانانی که در پی حفظ پرنسیپ به این معنا باشند، بناچار باید منافع جامعه را به حاشیه برانند.^۱

اجماع ملی در حمایت از «تسخیر»

تسخیر لانه جاسوسی تا آن حد مقبول و مورد حمایت افکار عمومی و رجال و جریان‌های سیاسی کشور قرار داشت که حتی عباس امیرانتظام، در مقام سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی، در مصاحبه‌ای در نروژ، در آذر ۵۸، ضمن اعلام اقدامات دیپلماتیک در حمایت از تسخیر لانه جاسوسی گفت:

قبل از انقلاب بیش از صد هزار نفر خارجی که چهل هزار نفر آنها آمریکایی بودند در ایران زندگی می‌کردند و پس از انقلاب، دولت ایران امکانات خروج این افراد را به ترتیبی فراهم می‌ساخت که به هیچ کس آسیبی وارد نیامد و اگر امروز تصمیم می‌گیریم که سفارت را اشغال کنیم بدان علت است که سفارت آمریکا لانه جاسوسی است... به اندازه کافی مدرک به دست آمده که نشان می‌دهد که در طول سالیان دراز گذشته، آمریکا از داخل سفارت آمریکا بر ایران حکومت و جاسوسی می‌کرده است. دو موضوع، ملت ما را وادار به اشغال سفارت آمریکا کرد. اول، جلوگیری از ادامه حکومت و جاسوسی آمریکا در ایران. دوم، رسانیدن صدای حق طلبانه ملت ستم‌دیده ایران به گوش جهانیان به منظور پس گرفتن شاه سابق ایران از آمریکا.^۲

نه تنها گروه‌های چپ‌گرا، بلکه گروه‌های طیف راست سکولار هم در تبعیت از فضای یک‌پارچه سیاسی کشور خود را ناگزیر به اتخاذ موضع علیه آمریکا می‌دیدند. از جمله دبیرکل جبهه ملی، دکتر کریم سنجابی، نیز ضمن انتقاد از واکنش انفعالی دولت موقت در قبال پذیرش شاه به وسیله آمریکا، در سخنرانی به مناسبت سالگرد انقلاب، از تسخیر لانه جاسوسی حمایت کرد و ضمن محکوم کردن آمریکا در مورد پناه دادن شاه گفت:

دولت وقت، عکس‌العمل شایسته‌ای انجام نداد و کار را به تعارف گذراند و گروگان‌گیری یک اقدام لازم بود که ملت انجام داد.^۳

در آن زمان هیچکس، حتی مقامات دولتی، اقدام دانشجویان را مغایر با مقررات بین‌المللی

۱. هفته‌نامه شهروند/امروز، صص ۵۱ و ۵۲

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۹/۴، ص ۱

۳. کیهان، ۱۳۵۸/۱۱/۲۷، ص ۲

نمی‌دانستند و همگان از آن دفاع می‌کردند. دکتر حسن حبیبی، درباره ملاقات شورای انقلاب با دبیرکل سازمان ملل متحد و اتهام نقض قوانین بین‌المللی در تسخیر لانه جاسوسی، در دی ۵۸ چنین گفت:

... پاسخی که به او داده شد این بود که... مسأله گروگان‌ها دست هشتم و نهم است. مسأله، دعوی ملت ایران در مجموع با آمریکا است. و مسأله نقض مقررات و قوانین بین‌المللی را در این کار، محدود نباید گرفت که مثلاً مصونیت سیاسی و دیپلماتیک نقض شده. شما بایستی به مردم دنیا حالی کنید که آمریکا ۲۵ سال استقلال ایران را نقض می‌کرده و اگر حقوق بین‌المللی وجود دارد دوسره است و نه یکسره...^۱

وی نیز مانند دکتر یزدی، وزیر امور خارجه، مسئولیت عواقب تسخیر سفارت جاسوسی آمریکا را متوجه دولت آمریکا دانست و تأکید کرد:

ماجرای گروگان‌گیری تحریکی بود که از طرف آمریکا صورت گرفت... آمریکایی که آگاه بوده از اینکه اگر شاه را به آمریکا فرابخوانند و نگهدارند با عکس‌العمل شدید یک ملتی روبرو می‌شود... در قبالش باید تمامی عکس‌العمل‌ها و عواقبی را که به وجود آمده تحمل کند.^۲

مهندس بازرگان عواقب و پی‌آمدهای ماجرای تسخیر لانه جاسوسی در بعد داخلی و خارجی را عمدتاً منفی می‌داند و مهم‌ترین دستاورد آن، یعنی شکستن بت آمریکا و تحقیر مغرورترین و سرکش‌ترین قدرت ظالم دنیا را تنها یک عقده‌گشایی و دلخوشی انتقام‌جویانه می‌خواند:

عقده‌های حقارت گذشته و عطش انتقام را با تصرف سفارت آمریکا در خاک خود و به اسارت گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی در پناه خود، خالی کرده و [ملت] دلخوش بود که طلسم ابرقدرتی آمریکا را شکسته تدابیر و تلافی‌های او (از جمله حمله طیس و محاصره اقتصادی) را نقش بر آب ساخته و نشان داده است که انقلاب اسلامی ایران می‌تواند چنان مستکبر جهان‌خواری را خوار و زیون سازد و در برابرش مقاومت نموده و انواع شعارها و دشنام‌ها را نثارش کند.^۳

در پاسخ مهندس بازرگان، بهتر است به بخشی دیگر از سخنان دکتر یزدی در همان زمان

۱. همان، ۱۳۵۸/۱۰/۲۵، ص ۱۰

۲. همان، ۱۳۵۸/۱۰/۲۶، ص ۱۰

۳. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۰۰

تسخیر لانه جاسوسی، اشاره بشود. وی در این باره گفته بود:

اشغال سفارت سابق آمریکا به عنوان لانه جاسوسی به وسیله دانشجویان پیرو خط امام هم به همین منظور است که ما هم شاه و هم پول‌های او را می‌خواهیم و آمریکا با حمایت از شاه مخلوع دشمنی علنی خود را با ملت ایران نشان می‌دهد... آمریکا سربازان کشوری را به جان ملت و کشور دیگر می‌اندازد و ملت‌ها و دولت‌ها را استثمار می‌کند. ولی مبارزه ملت انقلابی ایران و بیداری ملل دیگر جهان، آمریکا را روز به روز رسوا می‌کند و این رسوایی آمریکا قدم به قدم به پیروزی ما کمک می‌کند و به طوری که همیشه خون بر شمشیر پیروز شده و این بار هم به رهبری امام خمینی ما بر آمریکا پیروز خواهیم شد.^۱

سیاست «تشدید تضاد»

در قطعنامه کنگره پنجم نهضت آزادی (اسفند ۱۳۶۱) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به دور از «اهداف صحیح اسلامی و ملی»^۱ خوانده شد و پیشنهاد شد که دیپلماسی جمهوری اسلامی در قبال ابرقدرت‌ها «... باید در جهت تشدید تضادهای داخلی و خارجی ابرقدرت‌ها و در جهت تضعیف هر دو و مصون ساختن انقلاب و کشور از آسیب‌رسانی آنها باشد. مع‌الاسف عکس این سیاست در چند سال گذشته دنبال شده است.»^۲ این پیشنهاد در مورد سایر کشورهای اروپایی نیز تکرار شده است.

نظریه نهضت آزادی بر اصل وجود تضادهای داخلی و خارجی در بین ابرقدرت‌ها و به ویژه آمریکا مبتنی بود. در مورد آمریکا، به سبب وجود جناح‌های متفاوت، یا حداقل دو جناح متفاوت، شاید بتوان از تضاد و یا بهتر بگوییم، اختلاف نظر میان جناح‌ها صحبت کرد اما روشن است که در روسیه شوروی، «تضاد میان گروه‌های داخلی» مصداق بارز نداشت. همچنین ابتدا ضروری است به تفاوت مفاهیم «تضاد» و «رقابت» اشاره‌ای نیز بشود. «تضاد» عموماً بر درگیری و تخاصمی بنیانی و اساسی اطلاق می‌شود که چیره گشتن یک طرف مستلزم نفی و نابودی طرف دیگر است. از این رو دو جریان با ریشه‌ها و ماهیتی کاملاً متضاد هیچ‌گاه به تفاهم دست نمی‌یابند.

اما «رقابت» که به مسابقه‌ای مسالمت‌آمیز و معمولاً دوستانه بین دو گرایش، دولت و یا جریان اطلاق می‌شود در چارچوب اشتراکات اساسی و اختلافات روشی، تاکتیکی و صوری، و پرهیز از دشمنی و تضعیف موجودیت دیگری قابل تعریف است. در فرهنگ سیاسی، دو جریان رقیب در درون یک سیستم به طور استراتژیک متحد و همسو بوده تنها به لحاظ تفاوت در اتخاذ تاکتیک‌های ویژه از هم متمایز می‌شوند.

۱. مواضع نهضت در کنگره‌های سوم و چهارم و پنجم، ص ۶۷

۲. همان، ص ۶۸

مرز رقابت و تضاد، در التزام رقبا به حفظ موجودیت و منافع کلان یکدیگر، به خصوص در مقابل دشمن واحد ترسیم می‌شود. البته همواره خطر تبدیل رقابت به تضاد وجود دارد اما در رودرویی با دشمن مشترک، این خطر تا حد صفر تقلیل می‌یابد. با این توضیح، درستی کاربرد واژه تضاد در امور داخلی و خارجی ابرقدرت‌ها و کشورهای اروپایی با تردید مواجه است.

تظاهر به تضاد

نمی‌توان درگیری‌ها و کشمکش‌های فراوان و شدید بین احزاب و نیروهای داخلی آمریکا و اروپا را انکار نمود، اما این درگیری‌ها و کشمکش‌ها را نیز نمی‌توان به مثابه «تضاد» میان آنها دانست.

«نمایش» دوگانگی در جناح‌های قدرت، شاید اصلی‌ترین عامل انعطاف و توانایی تطبیق سیاستگذاران آمریکایی با تغییرات داخلی و جهانی بوده است. در سایه این سیاست منافع و موجودیت آمریکا و غرب، تضمین و تداوم یافته است. در آمریکا دو حزب دمکرات و جمهوریخواه بازیگران اصلی این نمایشنامه هستند. با وجود آنکه نمی‌توان «تضادی» میان ماهیت و عملکرد «الاغ» و «فیل»^۱ پیدا کرد، سعی می‌شود که تفاوت‌های مهم و فراوان بین جمهوری خواهان و دمکرات‌ها به چشم بیاید.

حزب دمکرات به عنوان مبلغ سیاست‌های آزادی خواهانه و مسالمت جویانه، با ماسکی از حقوق بشر و تکیه بر صلح جهانی و تلاش مسالمت‌آمیز برای حفظ آن، ظاهراً بی‌اعتقاد به مداخله مستقیم و غیرمستقیم آمریکا در سایر کشورهای جهان ولی کاملاً مشتاق و آماده برای کمک و همکاری در جهت پیشرفت ملل توسعه نیافته و در حال توسعه، و بی‌علاقه به رشد نظامی‌گری و دامن زدن به تشنج‌های جهانی، به مثابه نماینده کارتل‌ها و سرمایه‌داران صنایع غیرنظامی و نفتی و بخش عمده لابی صهیونیستی شناخته شده است. در صحنه سیاسی ایالات متحده، حزب دمکرات، جناح کبوترهای هیأت حاکمه، و جریان لیبرال محسوب می‌شود و ایدئولوژی لیبرالیسم را نمایندگی می‌کند.

حزب جمهوری خواه هم، به عنوان جناح خشن توسعه طلب که گسترش حوزه تسلط و حاکمیت آمریکا در سطح جهان را در دوره جنگ سرد برای جلوگیری از گسترش نفوذ غول کمونیسم و حفظ صلح جهانی ضروری می‌پنداشت، شهرت دارد. این حزب طبعاً مشوق و

۱. الاغ سمبل حزب دمکرات، و فیل سمبل حزب جمهوری خواه است و در طبیعت هم این دو حیوان، شکار و شکارچی یکدیگر نیستند و می‌توانند با هم همزیستی داشته باشند.

حامی تقویت و توسعه صنایع نظامی برای بالا بردن توانایی نظامی آمریکا و اردوگاه غرب است و در زمان جنگ سرد استقرار صلح را با اتکاء به قدرت سخت و جبهه‌گیری در مقابل شوروی میسر می‌دانست. جمهوری خواهان در دوران جنگ سرد به حمایت از دیکتاتورهای نظامی و دست‌نشانندگان مستقیم در برابر گسترش جنبش‌های آزادیخواهانه که به زعم آنان عامل نفوذ شوروی بودند، اعتقاد داشتند و پس از فروپاشی بلوک شرق، در جهت نظام تک‌قطبی جهانی و ایجاد نظم نوین بین‌المللی کوشیده‌اند. این جناح به عنوان نماینده صاحبان صنایع جنگی و جنگ‌طلبان صهیونیست، ظاهر شده است. هویت ایدئولوژیک حزب جمهوری خواه با ایدئولوژی کنسرواتیسم (محافظه‌کاری) تعریف شده است. این حزب جناح «بازها»ی حاکمیت آمریکا را نمایندگی می‌کند.

واقعیات تاریخی بسیاری این قالب‌های کلیشه‌ای را در هم شکسته و به روشنی اثبات نموده‌اند که این تفاوت‌ها و اختلاف‌ها بیش از آنچه که تصور می‌شود «کاذب»، «تبدیغاتی» و «صوری» است. ضرورت‌ها و شرایط و اوضاع ناگهانی و غیرقابل کنترل در مقاطع مختلفی باعث شده است تا هر یک از جناح‌های دموکرات و جمهوری خواه برخلاف مشی اعلام شده و برنامه‌ریزی‌های متعارف خود عمل نمایند.

موریس دو ورژه، از صاحب‌نظران برجسته علوم سیاسی در غرب، می‌نویسد:

بین حزب جمهوری خواه و حزب دمکرات هیچ‌گونه اختلاف ایدئولوژیکی وجود ندارد.^۱
 نوام چامسکی، استاد کرسی زبان‌شناسی دانشگاه ام. آی. تی. آمریکا و نویسنده و پژوهشگر علوم سیاسی، در این باره تأکید می‌کند:

در چهار وجه سیاست خارجی آمریکا در دوره جنگ سرد که عبارت بودند از: برقراری روابط ایدئولوژیک یا عملی با ابرقدرت دشمن (شوروی) - مجموعه روابطی که با دول متحد اروپایی و کشورهای پیشرفته صنعتی ایجاد گشته - روابط با قربانیان همیشگی (کشورهای جهان سوم) - و روابط با طبقه دیگری از قربانیان یعنی مردم ایالات متحده آمریکا، هیچ‌گونه تغییر عمده‌ای حاصل نگردیده است.^۲

نظریه انفعالی «تشدید تضاد» در واقع پوششی بود بر دیدگاه تسلیم و سازش با آمریکا. زیرا با این تحلیل، ساده‌ترین و منطقی‌ترین نتیجه‌گیری نظریه نهضت آزادی این بود که به

۱. رژیم‌های سیاسی، موریس دو ورژه، مترجم ناصر صدر حفاظی، جیبی، ۱۳۵۸، ص ۱۰۷.
 ۲. مستخرج از کتاب «ابرقدرت‌ها در برخورد»، نقل در: اطلاعات، ۱۳۶۳/۵/۲۲، مقاله تغییر در کادر سیاست‌های ثابت به قلم ع- مروی. کتاب مزبور به نام «دهه جنگ سرد: روند جنگ سرد در دهه ۱۹۸۰» در ایران ترجمه و منتشر شد.

منظور مصون ماندن از حملات و صدمات ابرقدرت‌ها و تشدید تضاد آنها مطلوب‌ترین شیوه، حمایت از یک جناح داخلی در آمریکا (مثلاً دمکرات‌ها) و قرار گرفتن در یک جناح قدرت در جهان (مثلاً آمریکا) می‌باشد.

نشریه *امت*، ارگان جنبش مسلمانان مبارز، در دی‌ماه ۱۳۵۸، از منظر و به شیوه تحلیلی خویش، سابقه تاریخی دیدگاه نهضت آزادی را در مورد بهره‌گیری از تضاد درونی و بیرونی آمریکا این چنین شرح داده است:

لیبرال‌ها چون پایگاه توده‌ای نداشتند... در مبارزه با استبداد شاه همیشه چشم به خارج به خصوص آمریکا داشتند. این امر دو دلیل داشت یکی به خاطر تضاد آمریکا با انگلیس در ابتدای نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق، دوم تضاد دو جناح وابسته به طبقه حاکمه آمریکا... در مورد دلیل اول، لیبرال‌ها از درک این واقعیت عاجز بودند که در زمان دکتر مصدق، استعمار مسلط در ایران، انگلستان بود و استفاده از تضاد آمریکا با انگلیس... واقعیتی بود که می‌توانست به سود ایران تمام شود، در حالی که در بیست سال اخیر، آمریکا استعمار مسلط است و پناه بردن به آمریکا برای مبارزه با رژیم مانند آنست که به شاه علیه رژیم او پناه می‌بریم.

اما در استفاده از تضاد دو جناح لیبرال‌های آمریکا (کبوترها) و بازها (طرفداران خشونت و شدت عمل)، لیبرال‌های ایران در چارچوب بینش فکری خود درست عمل می‌کردند... سعی می‌کردند از تضاد جناح لیبرال آمریکا با استبداد شاه برای رسیدن به قدرت یا کسب آزادی استفاده کنند... یک سره امیدشان به لیبرال‌های آمریکا بود و چشم می‌دوختند تا کدام جناح در انتخابات پیروز می‌شود...

جناح لیبرال آمریکا... در برابر بازها... در هدف اصلی با هم اختلاف ندارند... [هر دو جناح آمریکا] نقطه امیدشان در داخل [ایران] لیبرال‌ها بودند و هستند...

با آغاز مرحله جدید سیاست آمریکا (حقوق بشر کارتری) لیبرالیسم آمریکا به همکاران خود در ایران چراغ سبز نشان دادند... در این مرحله لیبرال‌های مذهبی موقعیت مناسب‌تری برای شروع کار داشتند... [در دوران انقلاب] روابط بین لیبرال‌ها و محافل آمریکایی گرم‌تر و زیادتر شد... این روابط را نباید جاسوسی و مزدوری نامید زیرا با آن تفاوت آشکار و ماهیتی دارد... صحبت از یک جریان است...

همه تاکتیک‌ها، شعارها و اقدامات لیبرال‌ها در یکی دو سال پیش از انقلاب و بعد از آن، بی‌چون و چرا و بدون استثنا در چارچوب بینش و مصالح مشترک، قابل توجیه و تفسیر

است... ما در اولین روزهای بعد از سرنگونی رژیم [شاه] و روی کار آمدن دولت موقت، خطر لیبرالیسم را افشا کردیم و نوشتیم که حکومت این جریان، انقلاب را مدفون و کشور را در وابستگی به امپریالیسم نگاه می‌دارد.^۱

رویکرد سیاسی نهضت آزادی، از همان ابتدا، غرب‌گرایی و جلب دوستی و حمایت جناح لیبرال آمریکا و اروپا برای تغییر نظام استبدادی به دموکراسی و مدرن‌سازی کشور و استفاده از تضاد در معادلات درون و بیرون حاکمیت آمریکا بوده است.

دورترین ریشه تاریخی این رویکرد، به دیدگاه و رویکرد حزب ایران در ابتدای دهه بیست شمس برای وارد کردن قدرت سوم در معادلات داخل ایران برای کاهش نفوذ انگلستان و روسیه، برمی‌گردد. و اوج آن در نهضت ملی شدن نفت با اعتماد و اتکای جبهه ملی و دکتر مصدق به دولت دمکرات آمریکا و نسخه انگلیسی آن، حزب کارگر در دولت انگلستان، بود. در دیدگاه پیروان سنت سیاسی دکتر مصدق، افول اعتبار و نفوذ بین‌المللی نهضت نفت از زمانی آغاز شد که دولت محافظه‌کار در انگلستان به قدرت رسید و رئیس‌جمهور آمریکا از حزب جمهوری‌خواه انتخاب شد که در نهایت با همکاری آن دو، بر روی کنارزدن دولت لیبرال مصدق توافق حاصل شد.

تجدید فعالیت جبهه ملی و تأسیس نهضت آزادی در ابتدای دهه چهل نیز آشکارا به حمایت لیبرال‌های حاکم بر دولت آمریکا و رئیس‌جمهور دمکرات آن بستگی داشت. چنان‌که در سال ۱۳۵۶ نیز به قدرت رسیدن کارتر از حزب دمکرات، به احیای گروه‌های ملی‌گرا و نهضت آزادی انجامید. جالب اینجاست که در دهه‌های بعد هم با روی کار آمدن یک رئیس‌جمهور دمکرات در آمریکا (کلینتون و سپس اوباما) جریان‌های غرب‌گرا و از جمله نهضت آزادی به تجدید فعالیت و افزایش حضور خود اقدام می‌کردند.

در تمام این ادوار، استناد و استدلال گروندگان به جریان لیبرال حاکم بر دولت‌های وقت آمریکا یا برخی دولت‌های مهم اروپا، چنین بوده است که باید از «تضاد» بین آنان با جناح‌های تندرو و محافظه‌کار در احزاب آمریکا و اروپا، بهره‌گیری کرد. شواهد و قرائن و گاه تصریحات در گفته‌ها و نوشته‌های رهبران نهضت آزادی در این زمینه، اندک نیست و نمی‌توان نقش این گروه را در پیشگامی و ابتکار تئوریزه کردن و مشروع جلوه دادن ارتباط و پیوند با محافل لیبرال حاکم در غرب، نادیده گرفت.

«شیطان اکبر»

در نشریات و کتب نهضت آزادی و سخنان رهبران آن در دهه شصت، کراراً بر ضدیت با شوروی تأکید شده است. با وجود اینکه حساسیت نیروهای انقلابی نسبت به خطر شوروی و کمونیسم به صورت معتدل و طبیعی همواره وجود داشت، نهضتی‌ها به گونه‌ای شوروی و خطر کمونیسم را طرح می‌کردند که مواضع ضد آمریکایی تحت‌الشعاع قرار می‌گرفت و «منسی» می‌شد. مخصوصاً مهندس بازرگان، رهبر نهضت آزادی، دربارهٔ نفوذ گسترده و وسیع مارکسیست‌ها در ارگان‌های جمهوری اسلامی، تحت تأثیر کمونیست‌ها قرار گرفتن مسئولان و مجریان امور، و مرتبط نمودن هرگونه اعتراض و حمله به دولت موقت و نهضت آزادی به نیروهای چپ، هیا هو به راه انداخته بود. وی حتی صریحاً گفت:

شیطان بزرگ‌تر یا اکبر هم داریم و آن مارکسیسم است.^۱

روزنامه میزان در بالای صفحه اول خود با تیتیری چشمگیر، این سخنان را با این عبارت درج کرد:

اگر آمریکا شیطان کبیر است، شیطان اکبر مارکسیسم است.^۲

این سخن صراحتاً در برابر کلام امام خمینی مبنی بر اینکه «در این انقلاب، شیطان بزرگ، آمریکا است» قرار داشت. متناقض با سخن دبیرکل نهضت آزادی، در قطعه‌نامه کنگره چهارم نهضت آزادی، از اصلی بودن خطر آمریکا و صهیونیسم و انگلیس دم زده شده است:

نهضت آزادی ایران بر اساس ماهیت و عملکرد سیاست خارجی آمریکا و صهیونیسم در ایران و سایر نقاط جهان و همچنین با توجه به منافع و ریشه‌های عمیق نفوذ استعمار انگلیس در ایران و منطقه، این نیروها را دشمنان شماره یک اسلام و مسلمانان و انقلاب اسلامی دانسته و مبارزه با توطئه‌ها و سیاست‌های شیطانی عوامل و ایادی آنان را ضروری می‌داند.^۳

اما هیچ‌گاه سخنان مهندس بازرگان در مورد اصلی دانستن خطر شوروی و مارکسیسم، از سوی نهضت مورد اعتراض و انکار قرار نگرفته و این نکته را هم می‌توان به فهرست طولانی تناقض‌های موجود در مواضع آن زمان نهضت افزوده شد.

بازرگان که شیطان اکبر را مارکسیسم می‌دانست، شوروی را هم برای اسلام و هم مسلمین، و آمریکا را تنها برای مسلمین خطرناک و مضر معرفی می‌کرد. این موضع‌گیری‌ها

۱. بازیابی ارزش‌ها، ج ۲، ص ۳۴. میزان، ۱۳۶۰/۱/۱۵، ص ۷

۲. میزان، ۱۳۶۰/۱/۱۵، ص ۱

۳. مواضع نهضت در کنگره‌های سوم و چهارم و پنجم، ص ۲۹

آشکارا به فراموشاندن و یا کاهش حساسیت و توجه دربارهٔ خطر آمریکا منجر می‌شد. امام خمینی این جریان را این‌گونه معرفی نمود:

خط این بود که اصلاً آمریکا منسی [= فراموش] بشود. یک دسته شوروی را طرح می‌کردند تا آمریکا منسی بشود... خط این بود که این قضیه مرگ بر آمریکا منسی بشود.^۱

سیاست «بی‌طرفی و بی‌تفاوتی»

نهضت آزادی ظاهراً در سیاست «تشدید تضاد» نیز تجدیدنظر کرد و به سیاست «بی‌طرفی و بی‌تفاوتی کامل» در عرصه بین‌المللی معتقد شد. مهندس بازرگان در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت چرخش نهضت در این مورد را شرح داده است. وی ضمن اشاره به اتخاذ حالت تعرضی و شدیداً ضد آمریکایی و «گاه به گاه برای خالی نبودن عریضه مرگ بر شوروی»^۲ در سیاست خارجی ایران بعد از دولت موقت، موضع جدید نهضت را این‌چنین بیان نمود:

البته نهضت آزادی ناراحت از این جریان و طرفدار و سازشکار با آمریکا نمی‌باشد و تنها تمایل و تبعیت از شوروی را طرد نمی‌کند، بلکه می‌گوید مصلحت ما و حق این است که در سیاست داخلی ایران و به خاطر حاکمیت ملی و خودکفایی کشورمان قویاً مقابل مطامع و دسائس آمریکا و استیلای غرب و یا شرق بایستیم، ولی در سیاست خارجی و صحنه بین‌المللی لزومی ندارد در مناقشات بین‌المللی ابرقدرت‌ها شرکت کرده آلت دست شوروی و بلندگوی کمونیسم شده خود را فدای جنگ ابرقدرت‌ها بنمائیم... مبارزه با کمونیزم یعنی شرکت در مناقشات و گروه‌بندی‌های جهانی به نفع امپریالیسم آمریکا. همین امر در مورد مبارزه با سلطه آمریکا در داخل ایران و در سطح جهانی صادق است. خداوند عزیز حکیم نیز از هیچ‌یک از رسولان خود، و از هیچ امام و امت نخواسته است بیش از دفاع شخصی و قومی و فراتر از ارشاد و احسان یا خدمت به نوع و ناس، فضولی و دستپاچگی در دستگاه خلقت و مشیت او به خرج داده کفرستیزی پیشه نماید، یعنی به نابودی شیطان و کافران و به قلع و قمع تعرضی مستکبرین و طاغوتیان و شیطانیان پردازند یا خود را موظف به پاک کردن جهان از ظلم و ظالم‌ها، و به استقرار قسط و عدل در دنیا، پیش از ظهور امام زمان بدانند.^۳

«بی‌طرفی و بی‌تفاوتی» در عرصه بین‌المللی، از سوی بازرگان به عنوان دیدگاه و موضع

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۹

۲. *انقلاب ایران در دو حرکت*، ص ۱۷۲

۳. همان.

نهضت آزادی ابراز شد. در قطعنامه ششمین کنگره نهضت (اسفند ۱۳۶۲)، پیرامون «سیاست خارجی» چنین آمده بود: «در زمینه سیاست خارجی نهضت، مواضع اتخاذی و مراتب مندرج در قطعنامه کنگره پنجم و همچنین مفاد نشریات سیاسی صادره طی سال گذشته مورد تأیید می‌باشد». بنابراین کماکان سیاست «تشدید تضاد» و «بی‌تفاوتی» در کنار هم مورد قبول نهضت آزادی محسوب می‌شد. (قطعنامه نهضت، انتشار در بهار ۱۳۶۳، ص ۲۲) وجود این تناقض می‌تواند نشانگر این واقعیت باشد که نهضت آزادی در تعیین و ارائه خط‌مشی خود دچار سردرگمی بود و شدیداً تحت تأثیر روحیه «مخالف‌خوانی» قرار داشت.

ضد امپریالیست سابق

در این میان دکتر یزدی شخصاً مواضع خاص دیگری نیز ابراز می‌کرد. وی به عنوان وزیر امور خارجه دولت موقت، پس از نطقی مشحون از مضامین و مواضع ضد امپریالیستی و آمریکاستیزانه در کنفرانس جنبش غیرمتعهدها در هاوانا به تاریخ ۱۶ شهریور ۱۳۵۸، در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ ۱۲ مهر، به امپریالیسم و کمونیسم حمله کرد. وی در آن سخنان بخش زیادی از مطالب خود را به نفی دیدگاه‌ها و تئوری‌های مارکسیستی اختصاص داد. او همچنین در اعلام موضع علیه امپریالیسم چنین گفت:

رژیم شاه و شخص وی خدمتگزار امپریالیسم و صهیونیسم بودند... [پروزی انقلاب] نتیجه نهایی بیش از یک سال تظاهرات و اعتصابات علیه رژیم پهلوی و امپریالیسم آمریکا بود... دولت موقت بازرگان تحت رهبری امام خمینی با افتخار، پیوستن ایران را به نیروهای ضد استعماری، ضد صهیونیستی، و ضد امپریالیستی اعلام کرده است... اختناق، سلطه، و میلیتاریسم، کالای امپریالیسم است.^۱

بعد از آن آقای یزدی در مهر ۱۳۵۸، در سخنرانی در مرکز اسلامی کوئینز نیویورک صریحاً

اعلام کرد:

... ما نمی‌توانیم فقط در یک کشور با امپریالیسم بجنگیم. اگر می‌خواهیم در جنگ با امپریالیسم موفق شویم باید در تمام جبهه‌ها با آن مقابله کنیم و این تنها ما نیستیم که با امپریالیسم می‌جنگیم، ملت‌های دیگری هم هستند. و اگر ما دست به دست آنها ندهیم و

۱. هفته‌نامه سروش، ش ۲۴، ۱۳۵۸/۷/۲۱، سخنرانی دکتر یزدی در سازمان ملل تحت عنوان «مارکسیست‌ها از مذهب بینش غلط دارند». دکترین امنیت ملی، صص ۱۵ و ۲۲ تا ۳۱. کتابچه «نطق دکتر ابراهیم یزدی در سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی»، ۱۲ مهرماه ۱۳۵۸

امپریالیسم را در تمام دنیا در تنگنا نگذاریم آنها با قدرت بیشتری می‌آیند و دوباره ما را در تنگنا قرار خواهند داد. بنابراین ما باید به اندازه امکاناتمان به آنها [فلسطینیان] کمک کنیم.^۱

یزدی این سخنان را در پاسخ به سؤال علت مساعدت به فلسطینی‌ها از سوی ایران ابراز داشته بود. این مطالب بهترین پاسخ به نظریه سیاست بی‌طرفی است که بعداً از سوی بازرگان به عنوان موضع نهضت آزادی اعلام شد.

تلیس لیبرالیسم

لیبرالیسم، به مفهوم اصطلاحی‌اش، بنا به تعریف، با اصول و مبانی دینی ناسازگار است؛ و دین را از ساحت جامعه و سیاست کنار می‌گذارد.

نهضت آزادی و لیبرالیسم

دکتر ابراهیم یزدی دومین دبیرکل نهضت آزادی، در سال ۱۳۵۹، درباره «لیبرال‌نبودن» نهضت آزادی، لیبرالیسم و مصداق آن در ایران را این‌گونه تبیین نمود:

بسیاری از مردم سؤال می‌کنند که آیا در ایران، گروه‌ها و قشرها و عناصر لیبرال وجود دارند؟ خوب بله، واضح است که در ایران لیبرال‌ها هستند. بحث بر سر این نیست که لیبرال‌ها نیستند، اما چه کسانی لیبرال هستند؟ آیا در میان مسلمان‌ها هم لیبرال هستند؟ خوب بله که هستند. در ایران هستند کسانی که ممکن است مسلمان باشند، شهادتین را هم گفته باشند، نماز هم بخوانند و روزه هم بگیرند، اما به لیبرالیسم به معنای غربی‌اش اعتقاد دارند. معتقد به جدایی دین از سیاستند... خواستار استقرار حکومت‌هایی از نوع غربی‌اش در ایران می‌باشند... حکومت الهی رانفی می‌کنند، جمهوری اسلامی را حکومت آخوندها می‌دانند، شیر و خورشید سرخ را بر الله اکبر به روی پرچم ایران ترجیح می‌دهند... ریشه عقایدشان به ولتر و مونتسکیو می‌رسد، آزادی را به همان معنای غربی‌اش قبول کرده‌اند...^۱

البته دکتر یزدی در آن زمان، مصداق این لیبرال‌های مسلمان را دکتر مظفر بقایی و حزب زحمتکشان معرفی کرد، ولی تطبیق ویژگی‌های مذکور بر بسیاری از آراء مهندس بازرگان و

۱. میزان، ۱۳۵۹/۱۰/۲، ص ۲. جالب اینجاست که دکتر یزدی الحاد و ضد دین بودن مارکسیست‌ها را، با نفی وحی و سکولاریسم در لیبرالیسم، یکسان و مشابه می‌داند و با استناد به این تشابه در اظهار نظری منحصر به فرد، می‌گوید: «حزب توده و سایر رفقای مارکسیست آن‌ها، همه جزو لیبرال‌ها هستند.» (روزنامه میزان، ۱۳۵۹/۱۰/۲، ص ۲) حال آنکه مارکسیسم ایدئولوژی‌ای غیر لیبرال و مخالف لیبرالیسم محسوب می‌شود، و نظر دکتر یزدی، ادعایی من‌درآوردی، و در علوم سیاسی نادر و نامعتبر است.

مواضع نهضت آزادی نیز، به سهولت امکان‌پذیر است.

ریچارد کاتم، در باره مهندس بازرگان و ارزش‌های لیبرالی‌اش، چنین نوشته است: پای‌بندی بازرگان به ارزش‌های لیبرال در موارد دشوار متعددی آشکار شد... وی اعتقادات عمیق مذهبی داشت و اسلام او نیز با ارزش‌های لیبرالی‌اش سازگار بود.^۱ مهندس عزت‌الله سحابی در سال ۷۴ در مصاحبه‌ای با تأکید بر اینکه مباحث بازرگان درباره مسائل ایدئولوژیک، عمیق نبوده و وی اصولاً از مباحث عمیق‌گریزان بوده است، می‌گوید: ایشان خیلی اهل تحقّق [تجربه‌گرایی] بود... به شدت از حرف و تحلیل فرار می‌کرد و این به نظر من یک مقدار، افراطی و نقطه ضعف بود. مهندس بازرگان در مورد همین مسائل لیبرالیسم و سوسیال دمکراسی و مسائل اجتماعی و سیاسی که آن موقع مطرح بود، کمتر حاضر به بحث‌های عمیق و طولانی و فلسفی بود و از این بحث‌ها فرار می‌کرد. بازرگان در بسیاری از ارزش‌ها پیشگام، مبدع و مبتکر بود، لیکن به دلیل اینکه از بحث و تحلیل دوری می‌کرد هیچ‌وقت این چیزها را به طور علمی فرهنگی جا نینداخت.^۲ مع الوصف سحابی معتقد بود که بازرگان به مبانی لیبرالیسم اعتقاد داشت و این امر در دیدگاه اقتصادی وی نیز بازتاب داشته است:

نکته سوم، دیدگاه اقتصادی ایشان است که به دلیل همان اعتقاد عمیق به آزادی و اختیار انسان، در زمینه اقتصاد هم، نظر به آزادی مطلق و عدم دخالت دولت داشت. به نظر من در جامعه‌ای که مجموع و درست، آزاد نیست، وابسته است، بحث فشار و محاصره‌های اقتصادهای قوی و غالب جهانی است، لیبرالیسم و آزادی اقتصادی موجب تحلیل رفتن کل جامعه در اقتصاد جهانی می‌شود. این نظریه را من برای جهان جنوب، به خصوص کشورهای نفتی، مضر می‌شناسم.^۳

عزت‌الله سحابی در سال ۸۶ قدری متفاوت با آنچه که به سال ۷۴ درباره لیبرال بودن بازرگان گفته بود، این‌گونه می‌گوید:

مرحوم بازرگان یک آزادی‌خواه بود و در مدل حکومت‌داری معتقد به عدم دخالت دولت در حوزه‌های متعدد و متنوع بود. با این تعبیر می‌توان او را یک لیبرال دانست اما نه به آن مفهومی که در دنیا رایج است. لیبرالیسم در دنیا معانی متفاوتی دارد. ایشان به آزاد بودن

۱. مصلح، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۶۴

۲. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۵۳

۳. همان، ص ۱۷۳

جامعه در فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی تأکید می‌کردند اما چندان به مکتب لیبرالیسم اروپایی پای‌بند نبودند. مرحوم بازرگان با استفاده از تجارب داخلی خصوصاً دوران رضاشاه، به کوچک بودن دولت معتقد بودند. ایشان بیشتر از آنکه از غرب الهام گرفته باشند با دقت و توجه در مناسبات داخلی و تاریخی دریافته بودند که اگر همه چیز در دست دولت باشد، روند توسعه کشور، آرام و لاک‌پستی است... نظر من راجع به مرحوم بازرگان نیز در این حوزه‌ها تغییر یافته است و متفاوت از گذشته راجع به ایشان فکر می‌کنم.^۱

شرایط کشور در زمان دولت ۹ ماهه موقت به ریاست مهندس بازرگان، به گونه‌ای نبود که بتوان قضاوت کرد مهدی بازرگان، در عمل و در واقع، تا چه حد با این توصیفات تطبیق می‌کند. پس از سقوط دولت موقت، مهندس بازرگان و یارانش به نمایندگی مجلس شورای اسلامی دوره اول انتخاب شدند، اما در جریان چهار سال نمایندگی نیز موضع و پیشنهادی که نشان بدهد مهندس و یارانش در زمینه‌های اقتصادی و ساختار دولت چگونه می‌اندیشند، از آنان مشهود نشد. تنها موضع بازرگان که حکایت از «لیبرال» بودن وی می‌کند، دفاع از گروهک‌هایی بود که دستشان تا مرفق به خون مردم و مسئولان کشور آغشته بود.

علی‌ای حال، برخی دوستان و علاقه‌مندان مهندس بازرگان، بر ارائه تصویر مثبت و انسانی و عقلانی از لیبرالیسم و سپس نسبت دادن آن به بازرگان، کماکان اصرار می‌ورزند. نشریه منسوب به حزب کارگزاران سازندگی در جشن‌نامه صدمین سالگرد تولد وی، او را چنین می‌ستاید: «او از بزرگان «علم» و «لیبرالیسم» در ایران بوده است»^۲ و بلافاصله با استناد به سخنی از پوپر می‌نویسد: «جامعه لیبرال، بهترین جامعه‌ای است که در تاریخ بشر پیدا شده است.» و آن‌گاه با تشبیه بازرگان به برتراند راسل، او را «لیبرال و شکاک» می‌نامد.^۳ روزنامه شرق نیز در سرمقاله‌اش با عنوان «جرأت لیبرال بودن»، بازرگان را «مهم‌ترین دموکرات ایرانی» لقب می‌دهد که «لیبرالی کامل هم بود».^۴ با این توضیح که:

البته لیبرالیسم بازرگان، محصول مطالعات عمیق درباره این مکتب فلسفی غربی نبود اما او، چون لیبرال‌های اولیه، با محور قرار دادن ارزش آزادی و مقدم دانستن آن بر همه ارزش‌های انسانی، به صورتی فطری و غریزی، راه لیبرالیسم را پیمود.^۵

۱. هفته‌نامه شهروند/امروز، ش ۳۱ (ش پیاپی ۶۲)، ۱۳۸۶/۱۰/۹، ص ۴۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. شرق، ۱۳۸۳/۱۰/۳۰، ص ۱، سرمقاله.

۵. همان.

آن‌گاه ویژگی‌های لیبرالی بازرگان، این‌گونه توصیف شده است:

توده‌گرا نبود... آزادیخواه بود... بورژوا بود... با همه مترقی بودن و نواندیشی به یک معنا سنت‌گرا بود... محافظه‌کاری جسور بود.^۱

دکتر غلامعباس توسلی، عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، مهندس بازرگان و نهضت آزادی را در زمره لیبرال‌ها قرار می‌دهد و می‌نویسد:

بعد از مشروطه، لیبرال‌ها در ایران دو گروه شدند، یکی لیبرال‌های سکولار و دیگری لیبرال‌های طرفدار مذهب. لیبرال‌های سکولار توجهی به سنت‌ها و باورهای مردم نداشتند و صرفاً آزادی‌خواهی را مطرح می‌کردند، اما به تدریج این نوع لیبرالیسم در ایران تعدیل شد و لیبرال‌هایی همچون بازرگان و گروه نهضت آزادی پیشتازان لیبرالیسم توأم با مذهب بودند. در واقع آنها سنتی از باورهای روشنفکران اروپایی و اعتقادات عموم مردم در ایران بودند... ما در ایران با یک لیبرالیسم فلسفی هم روبه‌رو بودیم... در لیبرالیسم فلسفی بیشتر، آزادی مطلق مطرح می‌شود و به عرصه اجتماع و قوانین اجتماعی توجهی ندارد، بنابراین کسانی که بدون این نوع ملاحظات، حرف از لیبرالیسم می‌زنند بیشتر پی‌گیر لیبرالیسم فلسفی هستند. این برداشت از لیبرالیسم، بعد از انقلاب در ایران تبدیل به برجسی شد برای از میدان به در کردن رقیب. به همین دلیل گاهی برای تخریب بازرگان به او لیبرال هم می‌گفتند. منظور آنها از لیبرال، کسی بود که هیچ محدودیتی ندارد و اساساً در مقابل مذهب است.^۲

برخلاف گفته دکتر غلامعباس توسلی، همه آنانانی که این توصیف را برای بازرگان و همفکرانش به کار می‌بردند، از هر طیف و گروه و جریانی و با انگیزه‌های مختلف و گاه متضاد، بر «وجه سیاسی» لیبرالیسم تکیه و تأکید داشتند، و گاه حتی به تفکیک آن از «لیبرالیسم فلسفی» تصریح می‌کردند.

روزنامه‌اعتماد، از طیف موسوم به اصلاح‌طلب، در یک مقاله تحت عنوان «تابوی لیبرالیسم»، به این تنوع اشاره می‌کند:

... تقریباً همه نیروهای سیاسی دخیل در انقلاب، دولت موقت را با عنوان لیبرال معرفی کردند در حالی که هر کدام با دیدگاه خاص خودشان این واژه را تعبیر می‌کردند که شاید در نوع خود منحصر به فرد بود.^۳

۱. همان، صص ۱ و ۲

۲. اعتماد، ۱۳۸۷/۲/۱۲، ضمیمه، ص ۲۹

۳. همان، ۱۳۸۷/۸/۱۳، ضمیمه، ص ۲

حمیدرضا جلالی‌پور، فعال سیاسی بعضاً همگرا با نهضت آزادی، گرایش سیاسی نهضت آزادی را «لیبرال سوسیال» می‌نامد.^۱

دکتر محمود صدری نیز در مقاله‌ای با عنوان «لیبرالیسم اسلامی و نهضت آزادی ایران، از آغاز تا اکنون» در وبگاه رادیو فردا با اشاره به تاریخ شکل‌گیری لیبرالیسم در اروپا و تأثیر آن در دو انقلاب آمریکا و فرانسه، می‌نویسد:

لیبرالیسم در اروپا و آمریکا، و دو قرن بعد از آن در ایران، در صرافت توجیه دینی خود بود... منادیان لیبرالیسم اسلامی... دانشگاهیانی مانند مهدی بازرگان (۱۹۰۷-۱۹۹۵)، یدالله سبحانی (۱۹۰۵-۲۰۰۲) و همفکران حوزوی آنها بودند که اندیشه لیبرالیسم اسلامی را دنبال کردند. رویکرد فکری و دینی بازرگان و سبحانی هر چند از ماهیت علمی رشته‌های تخصصی‌شان (ترمودینامیک و دیرین‌شناسی) مایه گرفته بود، اما همواره با اندیشه و عمل سیاسی ملی‌گرای آنها نیز عجین بود...

در سال ۱۹۶۰ میلادی، در هنگامی که جبهه ملی دوم در نهایت ضعف و انشقاق به سر می‌برد بازرگان، سبحانی، و همفکران‌شان به فکر بنیاد نهادن «نهضت آزادی ایران» افتادند... ۱۲ عضو مؤسس نهضت، همگی از ملی‌گرایان لیبرال و نواندیشان دینی بودند...^۲

کاربرد واژه لیبرال و لیبرالیسم برای توصیف ایدئولوژی سیاسی مهندس بازرگان و نهضت آزادی، به امری مرسوم و رایج در ادبیات سیاسی تبدیل شده است، و چنین انتسابی در سال‌های اخیر، بیشتر از سوی علاقه‌مندان و همفکران نهضت آزادی صورت می‌پذیرد.

خط لیبرالیسم؛ خط سازش

شهید آیت‌الله دکتر بهشتی در بهمن ۱۳۵۸ در یک سخنرانی که متن کامل آن در آبان ۱۳۶۰ تحت عنوان «خط امام و خط سازش» انتشار یافت،^۳ به تبیین ویژگی‌های خط لیبرالیسم و مقایسه آن با خط امام پرداخت.

دکتر بهشتی، در سخنرانی مزبور ابتدا به تعریف و تبیین «خط امام» و جایگاه کلیدی آن در گفتمان انقلاب اسلامی و نظام منبعث از آن پرداخت و گفت:

... انقلاب اسلامی به حق در راستای خط امام به ثمر رسیده. همه تقلاها، همه کوشش‌ها،

۱. ایران، ۱۳۷۹/۸/۹، ص ۱۰، مقاله حمیدرضا جلالی‌پور.

۲. وبگاه رادیو فردا، ۱۳۹۰/۲/۲۴

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۸/۱۹، صص ۱۱ و ۱۲

همه مبارزه‌های مسلحانه و غیرمسلحانه، همه فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی که در طول دهه‌ها سال در ایران، در جریان بوده، به ثمر رسیدنش از وقتی است که همه این کوشش‌ها در خط امام قرار گرفت و با سرعت به سوی پیروزی نهایی پیش رفت.

... خط امام، ویژگی ایدئولوژیک [به مفهوم مثبت] دارد، از نظر اسلامی. شما می‌دانید در دنیای پهناور اسلام، افراد و گروه‌ها و سازمان‌های بسیار گوناگون هستند که اینها همه‌شان خودشان را مسلمان می‌دانند... اینها یک برداشتی از اسلام دارند که از اسلام من و شما جداست. بنابراین باید ویژگی ایدئولوژیک اسلامی خط امام را درست شناخت.^۱

دکتر بهشتی سپس سه نوع رویکرد اسلام‌شناسی «متحجرانه، التقاطی، خالص» را شرح داد و ضمن اشاره به مخالفت خط امام با هر دو رویکرد «تحجر» و «التقاط»، بر حفظ اصالت اندیشه اسلامی تأکید کرد. وی رویکرد التقاطی را چنین توضیح داد:

شکل دوم، اسلام‌شناسی کسانی است که آراء و عقاید و اندیشه‌های بیگانه از اسلام را، قبلاً پذیرفته‌اند. از یک فکر غیراسلامی خوششان آمده آن را قبول کرده‌اند. با یک چنین زمینه ذهنی قبلی آمده‌اند سراغ کتاب و سنت، سراغ آیات قرآن و احادیث، و بعد نخواسته‌اند صمیمانه بفهمند این آیه قرآن چه می‌گوید، این حدیث چه می‌گوید. پس چه کردند؟ کوشش کردند این آیه قرآن یا این حدیث را آنطور بفهمند که دلشان می‌خواهد... در میانشان افراد و جمعیت‌های دوست‌داشتنی، پاک‌نیت، با ایمان، فراوان است. چنین نیست که همه‌شان آدم‌های دغل‌ناجوری باشند. در میان اینان کسان فراوانی بوده‌اند که زاهد بودند، عابد بودند، باتقوا بودند اما زهد و عبادت و تقوایشان بر اصل همان برداشت ذهنی قبلی‌شان، بوده که از اسلام داشتند.

... آن انقلابی دارای اندیشه التقاطی که قبلاً اندیشه‌های لیبرالیستی یا مارکسیستی را پذیرفته... طرفدار یک نوع تحول و دگرگونی لیبرال‌مآب است، یا طرفدار یک نوع انقلاب خونین و خشن برخوردار از روش‌های مارکسیستی و احیاناً حتی استالینیستی است، آدمی هم هست دارای کمالات، از خودگذشتگی‌ها، روشنفکری‌ها، جاذبه دارد... برای افکار و آراء از پیش پذیرفته‌شده‌اش پشتوانه و سند از کتاب و سنت می‌آورد، ده تا آیه قرآن می‌آورد، سی تا حدیث می‌آورد. اما آیه قرآن و حدیث را تطبیق کرده است بر آراء و اندیشه‌ها و افکار و عقاید بیگانه از اسلام، که قبلاً آنها را پذیرفته است.^۲

۱. همان، ص ۱۲؛ او به تنهایی یک امت بود، صص ۲۳۵ و ۲۳۶

۲. همان، صص ۲۳۷ و ۲۳۸

تبیین ویژگی‌های اسلام‌شناسی ناب و اصیل، در سخنان وی این‌گونه بود:

نوع سوم از اسلام‌شناسی عبارت است از اسلام‌شناسی شاخص، اسلام‌شناسی صاحبان اجتهاد زنده و پویا... اسلام‌شناسی مجتهدان آگاه، اسلام‌شناسی انسان‌های درس‌خوانده مطالعه کرده، آشنا به علوم و فنون لازم برای قرآن فهمیدن و حدیث فهمیدن، آشنا به مسائل بشر و بشریت... کسانی که با تمام این تخصص و آگاهی وقتی سراغ قرآن و حدیث می‌آیند، می‌آیند واقعاً ببینند قرآن و حدیث چه می‌گوید، همان را قبول کنند.

... اسلام‌شناسی خالص و مجتهدانه، نه تابع ظواهر است، و نه تابع و پیرو آراء این و آن است، و نه تابع زمینه‌های قبلی فکری و آراء و تمایلات قبلی. با فکر باز، با اندیشه دوربرد، سراغ قرآن و حدیث می‌رود برای اینکه ببیند اسلام، قرآن، حدیث به او چه می‌گوید، همان را بگیرد و عمل کند. به این ما می‌گوییم اسلام‌شناسی اصیل و صحیح.^۱

دکتر بهشتی درباره تفاوت بین سیاسی‌کاری و مبارزه اصیل سیاسی، با اشاراتی به سوابق رفتار سیاسی جریان‌های لیبرال، گفت:

فرق است بین مبارز سیاسی و سیاسی‌کار... مبارز سیاسی کسی است که تا مرز جهاد مسلحانه [بیشتر] جلو نمی‌رود اما هر جا دستش برسد یک ضربه سیاسی بر دشمن می‌زند. سیاسی‌کار، کسی است که می‌آید در گود سیاست، اگر دید هوا پس است، می‌رود با دشمن به گفتگو می‌نشیند بلکه یک آوانس بدهد یک آوانس بگیرد.

این نوع فعالان سیاسی از نظر امام و خط امام مطرود، مردود و حتی ملعون هستند. برای خط امام، نه خط سازش، [مهم اینست که] مبارز، مبارزه‌اش هر قدر می‌خواهد باشد، درجه مبارزانش هر قدر می‌خواهد باشد، اما اصالت داشته باشد. معامله‌گر نباشد، اهل داد و ستد سیاسی مطلقاً نباشد. بنابراین ویژگی «نه»‌اش را هم به خاطر بسپاریم که «خط امام، طرد خط سازش است».^۲

وی همچنین یک تفاوت بارز و اساسی بین دو جریان در مورد نگرش به استعمار و استبداد را در خلال سال‌های مبارزه به ویژه دو سال آخر انقلاب، اینگونه تشریح و نقد کرد: ...یک نوع تفکر این بود که ما باید لبه تیز مبارزه را متوجه استبداد داخلی بکنیم و به استعمار خارجی فعلاً کاری نداشته باشیم، حتی با آنها تماس داشته باشیم. گفتگو کنیم، قانعشان کنیم که به صلاح و صرفه آنها نیست که استبداد را در ایران حمایت کنند، دست

۱. همان، همان، صص ۲۳۹ و ۲۴۰

۲. همان، ص ۱۱. همان، صص ۲۴۵ و ۲۴۶

حمایتشان را از سر این استبداد بردارند، و مطمئن هم باشند که ما مبارزین خیلی سر به سر این استعمارگران نخواهیم گذاشت. این یک طرز تفکر. لیبرال‌ها در ایران، سمبل این طرز تفکر بودند و هستند و خواهند بود.

...اینها بحث‌هایی است که در جلسات کرده‌اند... در جلسات، وقتی صحبت می‌شد به ما می‌گفتند که شماها ساده‌اندیشید. این عین تعبیری است که برای ما و حتی برای امام به کار می‌بردند. [به ما می‌گفتند] شماها از متون مبارزه اطلاعاتتان کم است. این ساده‌اندیشی است که ما بتوانیم هم با آمریکا دربیفتیم و هم با شاه. بهتر این است سر به سر آمریکا نگذاریم، فعلاً فقط با شاه دربیفتیم... برای مبارزه با استبداد، پر آب و تاب حرف زده‌اند و در بحث مبارزه با استعمار، یا اصلاً کلمه‌ای نیست یا خیلی رقیق و کم‌رنگ.

...یک طرز فکر دیگر در مقابل این قرار داشت... که نه آقا، استعمار و استبداد دستشان گردن هم است، مبارزه با استبداد از مبارزه با استعمار جدایی‌ناپذیر است. شما اگر مبارزه با استعمار را بخواید به مرحله بعد بگذارید؛ گام به گام، و بگویید گام اول، مبارزه با استبداد، گام دوم، مبارزه با استعمار، تازه در مبارزه با استبداد هم که گام اول است گام به گام کار کنیم، حالا شورای سلطنت را قبول کنیم تا شاه برود، بعد آن وقت بینیم تکلیفمان با شورای سلطنت چه می‌شود، آنجا هم گام به گام [هرگز موفق نمی‌شوید]... این است ساده‌اندیشی شما... این، خیال خام است.

[اما خط امام معتقد بود] این ملت بپاخاسته را باید یک پیروزی قطعی به او نشان داد. باید هم شاه برود، هم سلطنت برود، هم آمریکا برود، یک جا با هم. ولو قربانی بیشتر بدهیم.^۱ شهید دکتر بهشتی برای جلوگیری از داوری‌های شتابزده و افراطی، لزوم دقت درباره دو معنی مختلف سازش «منفعت‌جویانه» یا «مصلحت‌جویانه» را نیز یادآور شد و گفت:

وقتی می‌گوییم سازش، سازش دو معنی دارد... یک معنی سازش این است که کسانی بروند با آمریکا وارد مذاکره شوند و بخواهند یک امتیاز به نفع خودشان از آمریکا بگیرند، یک امتیاز به آمریکا بدهند... سازش می‌کند بر سر دادن منافع و مصالح ملت و گرفتن امتیاز برای شخص یا گروه خودش. این، یک نوع سازشکاری است.

این آقایانی که من گفتم [= لیبرال‌های نهضت آزادی] اینها از این قبیل سازشکارها نبودند و نداشتند، انصافاً تا آنجا که من آنها را می‌شناسم... [کسی] نمی‌خواست خیانت کند تا خودش

به نوایی برسد، فکر می‌کرد راه پیروزی این است... برای سرکوب کردن شاه از آمریکا می‌خواست استمداد کند، کمک بگیرد. [چنین فردی] واقعاً هم دلش به حال ملت می‌سوزد، واقعاً عقیده‌اش این است که دارد به ملت خدمت می‌کند. و واقعاً آن موقع و موقف و موضع قاطعانه اول را ساده‌اندیشی تلقی می‌کند، خودش را مرد سیاست می‌داند، آگاه می‌داند... این آقایان و گروه‌هایی که نام بردم، نوع سازششان، مصلحت‌جویانه بود.

ولی خط امام، هم نوع اول سازش را که همه رد می‌کنند، رد می‌کند، هم نوع دوم سازش را... در میدان سیاست و مبارزه و انقلاب یک انقلابی می‌تواند با نمایندگان دشمن حرف بزند به یک شرط، به شرط اینکه در این حرف زدن ذره‌ای از او چیزی نخواهد، هیچ چیز از او نخواهد نه نظر نخواهد نه کمک نخواهد... [در مذاکره] باید وقتی آنجا می‌نشینید قاطع حرف بزنید... بله، با دشمن سخن بگو و او را از خود مأیوس کن. دندان طمع دشمن را بکن... خط امام، خط نفی سازش هم به آن معنی خائنه‌اش و هم به آن معنی مصلحت‌جویانه‌اش است. و خط «برخورد قوی با دشمن» است.^۱

اختلاف حساس

مهندس بازرگان در آبان ۶۰، سخنرانی «ایران و اسلام» را ایراد نمود، ولی به علت شرایط حادثه سیاسی کشور و افزایش فشار افکار عمومی ملت‌هت علیه نهضت آزادی، انتشار آن تا سال ۶۱ به تعویق انداخته شد. از آن به بعد، این متن بارها به اشکال مختلف تجدید چاپ شد و مطالب آن نیز طی دهه شصت در قالب‌های گوناگون، باز نشر گردید. در این سخنرانی، وی کوشید با سپر قرار دادن مفاهیم ایران و ملیت و وطن‌خواهی، مشخصه‌های لیبرالیسم سازش طلب را در ایدئولوژی سیاسی خود تحت‌الشعاع آنها قرار دهد، و خط امام را نگرش ضد ایران، معرفی کند. مضامین اصلی این متن راهبردی به سرعت در شکل دهی به هویت اپوزیسیونی و مواضع سیاسی مهندس بازرگان و اتباعش اهمیت ویژه یافت.

برای تبیین بیشتر و دقیق و ویژگی‌های لیبرالیسم التقاطی مهندس بازرگان و نهضت آزادی، بررسی مقاله «ایران و اسلام»، محورهای اساسی این بحث را به دست می‌دهد. این مقاله که از جهات بسیاری اولین متن بیانگر صریح نظرات و دیدگاه‌های و اگراییانه نهضت آزادی پس از انقلاب تلقی شده است، همانگونه که ذکر شد مکتوب یک سخنرانی در آبان ۱۳۶۰

در دفتر نهضت آزادی بوده است.^۱ آقای بازرگان در این سخنرانی^۲ به صراحت، تفاوت‌های خط فکری خود و همفکرانش را با «خط امام» بیان کرد و به دفاع از مفاهیم ایدئولوژیک ملی‌گرایانه در مقابل دیدگاه‌های اسلامی امام خمینی، پرداخت.

وی در ابتدای آن سخنرانی، ضمن ذکر خاطره مجلس انتصاب و اعلام نخست‌وزیری دولت موقت، به اختلافی بسیار مهم مابین سخنان امام خمینی و سخنان خود، اشاره می‌کند. مهندس بازرگان این اختلاف را که به تصدیق خودش «سرنوشت‌ساز» و «حساس» بود، این‌گونه توضیح داده است:

آن اختلاف ظریف حساس نامرئی که عرض کردم همین جا بود: رهبر انقلاب حرکت و رنج و شهادت مردم را برای اسلام و دولت را دولت اسلامی می‌دانستند، در حالی که نخست‌وزیر منتخب منصوب ایشان، قبول خطر و زحمت و مأموریت، به خاطر و در راه ملت عزیز ایران یا ایران، می‌کرد.^۳

در این سخنان، آقای بازرگان به احیای دوگانه کاذب «اسلامی و ملی» پرداخته و صراحتاً به ترسیم مرزی تصنعی بین آن دو پرداخته است و اصرار دارد رهبری انقلاب را معرّف یک دیدگاه با انگیزه‌ها و اهداف اسلامی (در تقابل با آنچه که به ملت منسوب است یعنی ملی)، و خود را نماینده یک گروه با انگیزه‌ها و اهداف ملی (در تقابل با آنچه که به اسلام منسوب است یعنی اسلامی)، بشناساند.

او در همان سخنرانی دامنه این طرز تفکر را از شخص خود گسترش داده، «دوستان نهضت آزادی و احزاب و مبارزین ملی و همچنین اکثریت قاطع کسانی که در راه‌پیمایی سال ۵۷»^۴ شرکت می‌نمودند را نیز همفکر با خود برمی‌شمارد. وی سپس مقصود خود را روشن‌تر بیان می‌کند:

دو هدف یا دو طرز فکر را در صدر انقلاب ایران جلوه گر می‌بینیم:

- ۱- در خاطر اکثریت انقلاب‌کنندگان و ملیون و نخست‌وزیر منتخب امام، خدمت به ایران
- ۲- در خاطر امام و جمعی از روحانیون و پیروان خاص ایشان، خدمت به اسلام
- ۳- برای بنده، مأموریت و هدف و تعهد، خدمت به ایران بود از طریق اسلام

۱. بازیابی ارزشها، ج ۲، صص ۱۱۳-۱۵۳

۲. مطالب سخنرانی مذکور مجدداً در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» تکرار و بسط داده شده است و بخش زیادی از آن کتاب بر محور این سخنرانی قرار گرفته است.

۳. همان، ص ۱۱۶. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۹۵

۴. بازیابی ارزشها، ج ۲، ص ۱۱۸

۴- برای امام، هدف و برنامه انقلاب، خدمت به اسلام بود از طریق ایران یعنی با استفاده از مردم و کشور ایران^۱

سپس آقای بازرگان خود را «خادم انسان» و امام را «خادم به اسلام» می خواند:

۱. در یک طرف، انسان که حمایت و سعادت او آن طور که اسلام می گوید خواسته می شود
و ۲. در طرف دیگر، اسلام است که دفاع و اجراء و تسلط آن، آن طور که از انسان برمی آید،
تعقیب می شود.^۲

وی در اینجا برای القای عدم مسئولیت و تعهد رهبری نسبت به مردم، و تلقین جدایی فکری و روحی امام خمینی از ملت ایران به مخاطب خود، اینگونه تأکید می کند:
تا حدودی طبیعی بود که چنین باشد، کسی که در داخل مردم و در دستگاه‌های خدماتی
بوده شغلش مهندسی یعنی سازندگی و مدیریت است، هدفش و درکش از مأموریت باید
خدمت به کشور باشد. و کسی که عمری در شناخت و تدریس و تبلیغ اسلام و اجرای
احکام آن صرف کرده است، فکر و ذکرش چیزی غیر از اسلام نمی توانست باشد.^۳

البته آقای بازرگان در اینجا با تناقض آشکاری روبرو می شود که اشخاص بسیاری برخاسته
از جایگاه‌های اجتماعی و شغلی نظیر وی و حتی برخی دوستان و هم‌حزبی‌هایش نیز، «خدمت
به اسلام» را به عنوان هدف مبارزه انتخاب کرده‌اند. پس به ناچار در پانوشت به کسانی «از جمله
در نهضت آزادی خارج از کشور که ایدئولوژی حزبی و رسالت ملی را حاکمیت اسلام بر تمام
جهان قرار می دادند»^۴ اشاره می کند.

این تفکیک و تقابل بین مواضع و خواست رهبری با مردم در انقلاب اسلامی ایران، کاملاً
نادرست و غیرواقعی بود. زیرا اکثریت قاطع مردم اگر کسی را به رهبری انتخاب کردند،
قطعاً قبل از هر چیز او را تبلور آمال و آرزوها و خواسته‌های خود یافته‌اند. بنابراین «خط
امام» تنها معرف واقعی دیدگاه‌ها و نظرات «اکثریت» جامعه انقلابی ایران است. به عبارت
دیگر، «خط مردم» همان «خط امام» بوده است.

بازرگان در انقلاب ایران در دو حرکت، عدم اعتقاد نهضت آزادی به انگیزه و هدف «اجرای
اسلام» را ضمن تکرار ادعاهای غیردقیق و اغراق‌آمیز دربارهٔ هویت دینی و جایگاه گروه خود

۱. همان، صص ۱۱۸ و ۱۱۹

۲. همان، ص ۱۱۹

۳. همان.

۴. همان.

در مبارزات مردم ایران، چنین تشریح می‌کند:

نهیست آزادی ایران، به عنوان اولین حزب سیاسی که بنا به وظیفه دینی و با ایدئولوژی منطبق و مأخوذ از اسلام، به دنبال سالیان طولانی تدارک و برای پر کردن جای خالی اکثریت مسلمانان در مبارزات ایران ایجاد شده بود، در سال ۱۳۴۰ تأسیس گشت.^۱ البته نه نهیست آزادی یک جمعیت خارج و مقابل جبهه ملی بود و نه جبهه ملی مخالف اسلام، بلکه در میان مؤسسين و گردانندگان جبهه، عده‌ای از علما مانند انگجی، حاج سیدجوادى، طالقانى و رضوى مشارکت داشتند. در آن زمان و در جبهه ملی اول و قبل از آنها از صدر مشروطیت به این طرف، استقلال و امنیت مملکت و آزادی و ترقی ملت، هدف مبارزین، اعم از روحانی و روشنفکر و متجددین بود. متدینین و متشرعین بنا به وظیفه شرعی و با صبغه دینی، به منظور خدمت و دفاع از مملکت و برای نجات ملت از ظلم و فساد و کفر وارد در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌شدند، نه به قصد و اجراء اسلام که از مقوله و رسالت دیگری است.^۲

در گفتمان فرهنگی و سیاسی مبارزان اسلام‌گرا، نه تنها بین «تلاش برای سازندگی و خدمت به کشور»، و «قصد اجرای اسلام»، مابینت و مغایرتی وجود نداشت بلکه انگیزه‌های متعالی و بهتری را در مسیر خدمت به ملت و مملکت ایجاد می‌کرد. با این همه، آقای بازرگان بین این دو مفهوم درهم‌تنیده، مرزبندی کاذب ایجاد می‌کند؛ و به ویژه، بر بی‌اعتقادی خود و همفکرانش به اندیشه «خدمت به اسلام» پافشاری می‌نماید.

در بیانیه خط مشی نهیست آزادی ایران مصوب دیماه ۱۳۵۷، «مرام و هدف» نهیست، «جهان‌بینی توحیدی و ایدئولوژی اسلامی» اعلام شده است.^۳ همچنین در یکی از اطلاعیه‌های نهیست اعلام شده بود که مؤسسين و فعالین آن «به خاطر پیروزی اسلام قدم و قلم زده‌اند»^۴ شخص بازرگان در سخنرانی پس از استعفا گفته بود: «عرضی که به امام داشته باشیم این است

۱. پیش از این ملاحظه شد که به هنگام تأسیس نهیست آزادی تأکید بر هویت ایدئولوژیک اسلامی مطرح نبوده است و همان‌گونه که بازرگان بعداً اشاره کرده اساساً تفاوت مرامی میان جبهه ملی و نهیست، وجود نداشت. ولی در ابتدا تنها رگه رقیق «انگیزه و علائق دینی و مذهبی» که با ایدئولوژی و مرام سیاسی، هم‌وزن و متجانس نبود، مطرح شد. در سال‌های بعد، روایت‌ها و گزارش‌های غلیظ و ایدئولوژیک از این رگه مختصر، تولید و بازتولید و تکرار شد. لازم به ذکر است که این رگه رقیق از مسلمان بودن و اسلام‌خواهی فردی و اخلاقی و هویتی، قبلاً در جبهه ملی و سایر احزاب ناسیونالیست هم تا حدودی وجود داشته است اما هیچ‌گاه به مفهوم «اسلام‌گرایی» ایدئولوژیک تلقی نمی‌شد. البته بخش زیادی از تغلیظ هویت دینی نهیست، ناشی از تمایل و اصرار نسل جوان مذهبی پیوسته به نهیست بود.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۹

۳. اسناد نهیست آزادی، ج ۱۱، ص ۶۴

۴. کیهان، ۱۳۶۰/۴/۲، اطلاعیه نهیست آزادی مورخه ۲۷ خرداد ۶۰

که ما در خط شما هستیم و بودیم».^۱

خدمت به اسلام

بازرگان معتقد است:

به طور کلی ادیان و شرایع و ارسال رسل، طریقت دارند نه موضوعیت، و نمی‌توانند به خودی خود هدف باشند.^۲

آنگاه برای اثبات این امر، از قرآن شاهد آورده شده است:

[در قرآن] به کلماتی مانند للاسلام و الی الاسلام بر نمی‌خوریم، تا دلتان بخواد الله، الی الله،

الیه، الینا، بالله، ابتغاء وجه الله، مرضات الله، لقاء الله و مخصوصاً سبیل الله زیاد داریم.^۳

آقای بازرگان در عین حال نمی‌تواند ادعا کند که در قرآن «للناس» و «سبیل الناس» و یا لفظ خدمت به مردم، وجود دارد. اما بنا به ضرورت توجیه ایدئولوژیک خط نهضت آزادی، وی با تعبیری که به نظر بسیاری از علمای اسلام، قریب به عقاید «مشرکانه» محسوب می‌شود، سبیل الله را این‌گونه تعریف کند: «سبیل الله، سبیل الناس است»^۴ و «انسان‌دوستی و نوع‌پروری مانند خدادوستی و خداپرستی است»^۵. شبیه همین استدلال در متون سازمان مجاهدین خلق نیز وجود داشت و آنان آغاز کردن با «به نام خدا و به نام خلق قهرمان» را توحیدی و صحیح می‌دانستند.

با اینکه مهندس بازرگان، هدف خود را خدمت به مردم برمی‌شمرد، هدف پیامبران را از نوع دیگری می‌داند که هدف آنان «مثلاً بشارت و بیم دادن آخرت یا هدایت گمراهان و رحمت رساندن به عالمیان»^۶ است. روشن است که این امور از بهترین مصادیق «خدمت به مردم» است و در انحصار پیامبران نیست و بر عهده هر انسان آگاه و صالح نیز هست، اما نه از آن نوع خدمت متناسب با مشاغل دنیوی و مادی و قوم‌گرایانه‌ای که بازرگان بر حصر مفهوم آن تأکید می‌ورزید.

خدمت به ایران و آبادی کشور، بخشی از وظیفه خدمت به اسلام است. «خدمت به

۱. انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸/۱۷، ص ۲

۲. بازیابی ارزشها، ج ۲، ص ۱۳۲

۳. همان، ص ۱۳۴

۴. همان، ص ۱۳۷

۵. همان، ص ۱۳۸

۶. همان، ص ۱۳۲

اسلام» یا «تلاش برای اجرای احکام اسلام» متضمن کوشش برای سعادت و سازندگی همگان و از جمله ملت ایران است.

خدمت به ایران

در دیدگاه مهندس بازرگان بین خدمت به ایران و خدمت به اسلام، تمایز و تفاوت وجود دارد. وی در تحلیل انقلاب معتقد است به دنبال پیروزی، حرکت جدیدی در جامعه شروع شد که برخلاف اهداف و آرمان‌های اصیل حرکت اول انقلاب بود. او «مکتب‌گرایی»، به تعبیر رایج در دهه شصت، را اولین عامل این حرکت نو و به زعم خویش ناصحیح، می‌داند:

اولین تمایز و توسعه خط‌مشی امام نسبت به حرکت اول، توجه خاص به مسلمانان بود و کنار گذاشتن یا فرعی شناختن ایران و ایرانیان.^۱ چنین اختلاف ظریف نامحسوس مابین ایشان (و خصیصین پیروانشان)، با ما و اکثریت قریب به اتفاق مبارزین سالیان گذشته و شرکت‌کنندگان در راهپیمایی‌ها و حرکت اول، یکی از حسّاس‌ترین عوامل سرنوشت‌ساز انقلاب ما بود و منشأ و مبین اختلافات و مسائل اساسی بعدی گردید که متدرجاً در جمهوری اسلامی نوپای ایران رخ داد. هدف اتخاذی دولت موقت، «خدمت به ایران از طریق اسلام» و به دستور اسلام، بود. در حالی که آقای خمینی برای انقلاب و برای رسالت خود «خدمت به اسلام از طریق ایران» را اختیار کرده بودند. به عقیده ایشان «ملت ایران با دادن خون خودشان برای اسلام خدمت کردند» و بعدها در دیدار با نمایندگان مجلس در تاریخ ۶۰/۳/۶ گفتند که «ملت ایران، اسلام را می‌خواهد».^۲

دو جمله‌ای که آقای بازرگان از امام نقل کرده کاملاً با منظور و مقصود وی بیگانه است. امام بر «حفظ ماهیت اسلامی انقلاب» و جلوگیری از محدود شدن قلمرو آن در حصار تنگ ملیت و قومیت تأکید داشت. علت اساسی اختلاف خط بازرگان و نهضتی‌ها با خط امام را از اینجا باید جستجو نمود. امام خمینی معتقد است که اساساً «نهضت ما اسلامی است قبل از آنکه ایرانی باشد، نهضت مستضعفین سراسر جهان است، قبل از آنکه به منطقه‌ای خاص متعلق باشد».^۳

۱. این مطالب در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» آمده اما در اینجا بازرگان طبق پانویس، خواننده را به مقاله «ایران و اسلام» ارجاع داده است.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۱۱

۳. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر دهم، ص ۱۷۴

حتی نهضت آزادی هم در کتابچه مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی، که در زمان آغاز و گسترش نهضت امام خمینی به سال ۱۳۴۱ منتشر ساخت، صریحاً به بی‌پایگی و عدم اصالت انگیزه‌های ملی‌گرایانه، و جایگاه و نقش حیاتی انگیزه‌های مذهبی در بین ملت ایران، اذعان کرده است. این متن، در واقع به قلم مهندس بازرگان بود ولی بدون نام نویسنده و به عنوان جزوهٔ تعلیمات حزبی نهضت انتشار یافت. کتابچهٔ مزبور بارها در سال‌های پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به نام نهضت و یا با نام مؤلف آن تجدید چاپ شده است و از آثار مهم این گروه محسوب می‌شود. در این جزوه، در باب علایق ملی و دینی مردم ایران، چنین آمده است:

در ایران ما تا بعد از انقلاب مشروطیت و تماسی که با فرهنگ و رسوم اروپایی پیدا شد و به طور سطحی و تقلیدی بسیاری از مفاهیم و قوانین غربی را پذیرفتیم، قبل از آن مردم و دولت‌ها درک و علاقه چندانی نسبت به مفاهیم ملیت و ایرانیت نداشته‌اند. توجه دینی و دلبستگی‌ها از حدود ممکن و شهری تجاوز نمی‌کرد. شاهد آن، اسامی و عناوین دائمی است که علماء و شعراء و سایر برجستگان قوم انتخاب می‌نموده‌اند. (از قبیل حسن دامغانی - حسین شیرازی - محمد گلپایگانی - احمد لاریجانی - محسن کنی و غیره. حتی در بعضی از مناطق ایران مانند آذربایجان به انتسابات جزئی تر محله‌ای و کوجه‌ای برمی‌خوریم مثل امیرخیزی - خیابانی - کوجه مشگی و غیره). در دیوان شعرا و کتب نویسندگان - فردوسی را که کنار بگذاریم - کمتر به اسم ایران برمی‌خوریم. حتی مرد جهان دیده بلند نظر نوحه دوستی چون سعدی که «بنی آدم اعضای یکدیگرند» را سروده است وقتی از ایران دور و گرفتار غربت و اسارت می‌شود، از ایران هیچ‌گاه یاد نمی‌کند بلکه آرزوی شیراز و خاک و آب و اهل آنجا را می‌نماید.

همینطور جنگ‌هایی که در ایران رخ داده است اولاً جنبه قیام یا دفاع ملی را نداشته به فرماندهی و دستور چپاولگران و امیران و پادشاهان بوده، لشکر از خود اراده و اختیاری نداشته است و ثانیاً برای مصونیت یا تمامیت ارضی کشور به عمل نیامده است. و اگر رمان‌های تقلیدی جدید یا افسانه‌های قدیم را کنار بگذاریم، کمتر کسی در این سرزمین برای «وطن»^۱ و «ملت ایران» یا برای «آزادی» و «حکومت عمومی» و حتی برای «شاه ایران»، اشک ریخته است و سنگی به سینه زده است.

اما برای خدا و امام و امام‌زاده و ملا، چقدر مردم اشک ریخته و می‌ریزند و پای عکمشان سینه

۱. گیومه‌ها و علائم بعدی از خود متن است.

می‌زنند؟! چقدر برای وظایف و علایق دینی خرج می‌کنند - زحمت می‌کشند - احساساتشان به جوش می‌آید - تعصب به خرج می‌دهند - می‌کشند و کشته می‌شوند؟! احساسات و معتقدات مذهبی چه محرک قوی برای هرگونه عمل اعم از اخلاقی و خرافی بوده است؟! هر وقت، مردم به میل و به پای خود راه افتاده‌اند یا به دنبال پیشروی جمع شده‌اند... علایق دینی و عواطف و عقاید مذهبی و تأثیر و تعصب‌های آنها را مشاهده می‌کنید.^۱

در یکی از تحلیل‌های نهضت آزادی که در ماه‌های اول پس از پیروزی انقلاب انتشار یافت، در بحثی تحت عنوان «ملیت ایرانی و مذهب»، از غلبه وجه اسلامی در انقلاب ایران سخن می‌رود و آن را برخوردار از «ریشه‌های تاریخی استوار» می‌خواند. این ریشه‌ها، چنین توضیح داده شده است:

از آغاز نهضت تحریم تنباکو تا سال ۴۱، جنبش ملی ایران که همواره با خصلت ضداستبدادی و ضداستعماری مشخص می‌شد، از انگیزه‌های مذهبی سرچشمه می‌گرفت و اگر تئوری چند از رهبران و پیشتازان جنبش، مستقل از مذهب می‌اندیشیدند یا عمل می‌کردند، عامل پذیرش رهبری آنها و گسترش جنبش در میان مردم، همان انگیزه مذهبی و سنت‌های ضدظلمی و ضداستعبادی اسلام و توحید بود که بیش از هر فکر و فرهنگی، در قلوب توده مردم ایران نفوذ دارد.^۲

در این تحلیل، به یکباره بر تمامی دعاوی ملی‌گرایانه و وطن‌پرستانه مشابه آن‌چه بعدها از سوی بازرگان و نهضت عنوان شد، خط بطلان کشیده شده و اساساً «مذهب» عامل پیوند اقوام در سرزمین ایران، ذکر شده است:

... آنچه که لااقل درباره کشور ما و ملت ایران صادق و غیرقابل انکار است اینکه عامل ربط و پیوند بین اقوام و نژادها و زبان‌های گوناگونی که در سرزمین ایران زیست می‌کنند، همان مذهب است و این نکته پیش از اسلام در مذهب زردشت، و بعد از آن در دین اسلام، تجلی کرد.^۳

همچنین رویکرد مشابه دیدگاه بعدی مهندس بازرگان، یعنی جداسازی خط خدمت به اسلام از خط خدمت به ایران، به شدت محکوم شده است:

توجه به حقیقت فوق که بر هیچ فرد آگاه از تاریخ ایران پوشیده نیست، ما را به این حقیقت

۱. مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی، نهضت آزادی ایران (نویسنده و ناشر)، چاپ اول ۱۳۴۱، تجدید چاپ توسط نهضت

آزادی خارج از کشور ۱۳۵۵، صص ۱۲ و ۱۳

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۴۲۵ و ۴۲۶

۳. همان، ص ۴۲۶

رهنمون می‌شود که جدا کردن نهضت ملی یا اهداف ملی از اهداف مذهبی در ایران، به هیچ‌وجه با واقعیت تاریخی تطبیق نمی‌کند. این صحیح است که دین اسلام برای هر فرد مؤمن و متعهد، وظایف و آرمان‌هایی طرح می‌کند [که] از حدود و مرزهای ملیت و سرزمین خاص و زمان خاص فراتر رفته و به بی‌نهایت و ابدیت و ذات لایزال و بی‌منتهای پروردگار گرایش می‌یابد، ولی مسأله، بر سر [نادرستی] تغایر و تضاد است.^۱

نفی «ملّی‌گرایی» از جانب رهبری انقلاب اسلامی نیز هیچ‌گاه به معنای نادیده گرفتن مردم و ملت نبوده است. بلکه عمدتاً مفهوم ایدئولوژیک آن در برابر اسلام‌گرایی، و سوءاستفاده استعمارگران از تبلیغ و ترویج آن، مورد نظر امام بوده است:

اینکه من مکرر عرض می‌کنم که این ملّی‌گرایی اساس بدبختی مسلمین است برای این است که این ملّی‌گرایی، ملت ایران را در مقابل سایر ملت‌های مسلمین قرار می‌دهد... اینها نقشه‌هایی است که مستکبرین کشیده‌اند که مسلمین با همدیگر مجتمع نباشند.^۲

و درباره مدعیان و مدافعان ملّی‌گرایی در ایران، ایشان چنین گفته است:

در ایران از سال‌های طولانی اشخاص بی‌اطلاع از مسائل، ولو فرض کنید بعضی از آنها مغرض نبودند، اینها هم هی طبل ملّیت را کوبیدند... همان ملّیتی که می‌خواست اساس اسلام را در ایران برچیند... اینها [=ملّی‌گرایی] تبلیغاتی بوده است، تلقیناتی بوده است از ابرقدرت‌ها که می‌خواستند ما را بچاپند، شده است و مع‌الاسف بعضی از اشخاص مسلمان صحیح هم باورش‌ان آمده است.^۳

حبّ الوطن

آقای بازرگان می‌گوید:

میهن دوستی و ملی بودن نیز نه تنها شرک به خدا و راه خطا نیست بلکه فرموده‌اند حبّ الوطن من الایمان.^۴

از نظر امام:

... حبّ الوطن، حبّ اهل وطن و حفظ حدود کشور، مسأله‌ای است که در آن حرفی نیست.

۱. همان، صص ۴۲۶ و ۴۲۷

۲. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر یازدهم، ص ۳۳

۳. همان، صص ۳۳ و ۳۴

۴. بازیابی ارزشها، ج ۲، صص ۱۳۸ و ۱۳۹

ولی ملی‌گرایی در مقابل ملت‌های مسلمان دیگر، مسأله دیگری است که اسلام و قرآن کریم و دستور نبی اکرم برخلاف آن است. و آن ملی‌گرایی که به دشمنی بین مسلمین و شکاف در صفوف مؤمنین منجر می‌شود، برخلاف اسلام و مصلحت مسلمین، و از حیل‌های اجانب است که از اسلام و گسترش آن رنج می‌برند.^۱

مهندس بازرگان خود شاهد و ناقل واقعه‌ای در جبهه جنگ بوده است که پاسخی نمادین به دوگانه‌سازی کاذب «ایران-اسلام» است. وی در گزارشی که از بازدید دو روزه مناطق جنگی جنوب در مهرماه ۱۳۵۹ منتشر ساخت، نقل کرده است که:

افسری را کنار کشیدم و پرسیدم: شما برای اسلام می‌جنگی یا ایران؟ گفت: هر دو، مگر فرقی هست؟^۲

بازرگان درباره علل و انگیزه‌های مخالفت با ملی‌گرایی می‌گوید:

مخالفت با ملیت و ملی بودن و به تعبیری ملی‌گرایی، در جریان‌های قبل و بعد از انقلاب اسلامی مقدار زیادی روی جنبه‌های سیاسی ضداستعماری از یک طرف، و [در بین] ضد ملیون و ضد مصدق به خاطر هواخواهی از مرحوم کاشانی از طرف دیگر، بوده است. ضمن آنکه نفوذ مارکسیسم و معارضة بنیادی که انترناسیونالیسم با ناسیونالیسم دارد، بی‌اثر و بی‌دخالت در ضدیت با ناسیونالیسم و روح ملی و ایران‌دوستی، نبوده است.^۳

مخالفت خط امام با ملی‌گرایی یا همان «ناسیونالیسم» تنها ناظر به مفاهیم مصطلح و معمول آن در قاموس فلسفی سیاسی غرب و غرب‌گرایان بود. شهید آیت‌الله مطهری در این باره اشاره‌ای دارد که از قضا مورد استناد آقای بازرگان نیز قرار گرفته است:

ناسیونالیسم آنگاه عقلاً محکوم است که جنبه منفی به خود می‌گیرد، یعنی افراد را تحت عنوان ملیت‌های مختلف از یکدیگر جدا می‌کند و روابط خصمانه‌ای میان آنها به وجود می‌آورد و حقوق واقعی دیگران را نادیده می‌گیرد... اسلام، همه احساسات ناسیونالیستی را محکوم نمی‌کند، احساسات منفی ناسیونالیستی را محکوم می‌کند، نه احساسات مثبت را.^۴

البته مهندس بازرگان در استناد به این جملات، بیشتر به موارد مثبت ناسیونالیسم توجه دارد تا بدان وسیله «ملی‌گرایی» خود را ناسیونالیسم مثبت قلمداد کند. در حالی که در همان

۱. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر یازدهم، ص ۳۵

۲. میزان، ۱۳۵۹/۷/۱۷، ص ۲

۳. بازیابی ارزشها، ج ۳، ص ۱۰۳

۴. خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۴، ص ۳۰. بازرگان این جملات را در بازیابی ارزشها، ج ۳، ص ۱۰۳ مورد استشهد قرار داده است.

کتابی که شهید مطهری از جنبه‌های مثبت و منفی احساسات ناسیونالیستی سخن گفته، در مورد عدم اعتبار ملیت و قومیت نیز صریحاً اظهار نموده است:

این مسأله، مسلم است که در دین اسلام، ملیت و قومیت به معنایی که امروز در میان مردم مصطلح است هیچ اعتباری ندارد. بلکه این دین به همه ملت‌ها و اقوام مختلف جهان با یک چشم نگاه می‌کند. و از آغاز نیز دعوت اسلامی به ملت و قوم مخصوص اختصاص نداشته است بلکه این دین همیشه می‌کوشیده است که با وسایل مختلف ریشه ملت‌پرستی و تفاخرات قومی را از بیخ و بن برکند.^۱

بازرگان خود نیز قبول دارد که «ناسیونالیسم» از شرک‌های نوینی است که بشر امروز به آن روی آورده است.

نهضت آزادی در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۵۸، بیانیه‌ای تحلیلی منتشر کرد که درباره ماهیت اسلامی انقلاب ایران و علل و زمینه‌های اقبال عمومی مردم به رهبری امام خمینی و روی آوردن به روحانیت، حقایق و نکات مهمی را در بر داشت.^۲ در صفحات قبل، به تناسب بحث ملیت، چند فراز کوتاه آن نقل شد.

بیانیه مذکور، ریشه‌های «غلبه و جه اسلام» در جنبش ملت ایران پس از قیام پانزده خرداد ۴۲، را تحت عنوان «ملیت ایرانی و مذهب»، چنین تحلیل می‌کند:

غلبه و جه اسلامی در درون جنبش ملی ایران، که پانزده خرداد ۴۲، آغاز تحقق آن بود، ناگهانی و بدون سابقه نبوده بلکه از ریشه‌های تاریخی استواری برخوردار است... [در تاریخ معاصر ایران] وقتی جدای از رهبران، گسترش جنبش در میان خود مردم را مد نظر قرار می‌دهیم، حرکت ملی با انگیزه مذهبی شروع می‌شده و انگیزه مذهبی هم در قالب شعارها و خواسته‌های مبتلابه ملی در شرایط خاص تجلی و تحقق می‌یافت. و اصولاً بنا بر آموزش‌هایی که از زمان مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی و مرحوم آیت‌الله نائینی به مسلمانان داده شده است، حرکت ضد ظلم، ضد استعمار و ضد استبداد و استثمار، عین مبارزه با شرک و باز کردن راه جهت پرستش انحصاری الله است. به سبب همین واقعیت بوده است که در اغلب

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۳۹

۲. این بیانیه در سیر تاریخی مجموعه اسناد نهضت آزادی (چه در قالب کتاب و چه نسخه الکترونیکی) در جای خود قرار نگرفته است. ولی متن آن در نشریه پیام ارگان سیاسی ایدئولوژیک نهضت آزادی (مندرج در بخش دیگری از اسناد نهضت) قابل دسترسی است. تهیه‌کنندگان و ناشران این بیانیه، جوانان و نیروهای غالباً خارج از دولت موقت ولی عضو تشکیلات نهضت آزادی بودند که در آن زمان به تدریج از مواضع بزرگان و سایر رهبران فاصله می‌گرفتند و اختلافات درون تشکیلاتی شان افزون می‌شد.

موارد تاریخ جنبش ملی ایران، روحانیون آزاده یا مؤمنین و افراد مسلمان در رأس جنبش قرار می‌گرفتند، یا اگر رهبری و پیشتازی از دیگران بود، روحانیون و مسلمین حامی اصلی و عامل گسترش و نفوذ جنبش در توده مردم می‌شدند.

این واقعیت از یک طرف، افتخاری برای روحانیون آزاده و مردم گرا است که بیش از همه قشرها و اصناف خلق ایران خدمتگزار، ملجأ، پناه و بازتاب دردهای اصیل ملت ایران بوده‌اند و از طرف دیگر و با اهمیت بیشتر، این که، وظیفه دینی که یک روحانی یا یک فرد مسلمان متعهد را به جنبش و حرکت درمی‌آورد و به خدمت خلق خدا و راه خدا می‌کشاند، وظیفه و انگیزه ملی را در درون خود دارد و از آن جدا نیست و در شرایط معین، که هدف‌های ملی تحت شعارهای معین متبلور می‌شود، عین آن می‌گردد.

...مذهب در ایران یعنی وحدت ملی، یعنی حفظ وطن، یعنی خودآگاهی و شعور ملی، و از این جهت است که هر وطن‌خواه صادق و هر ناسیونالیست متعهد و حتی هر طرفدار اندیشه طبقاتی هم، اگر به راستی در دعای خود صادق و امین باشد و غم ملت و وطن را بخورد نمی‌تواند از تأثیر اسلام و به ویژه تشیع روی گرداند و نقش ضد ظلم، ضد استعماری و ضد استبداد و استثمار آن را نادیده بگیرد و یا در برابر آن بایستد.

توجه به حقیقت فوق، که بر هیچ فرد آگاه از تاریخ ایران پوشیده نیست، ما را به این حقیقت رهنمون می‌شود که جدا کردن نهضت ملی یا اهداف ملی از اهداف مذهبی در ایران به هیچ وجه با واقعیت تاریخی تطبیق نمی‌کند.^۱

در این تحلیل، نهضت ملی شدن نفت نیز مرهون انگیزه‌های اسلامی و رهبری روحانیت، توصیف می‌شود:

[ملی شدن نفت] اصولاً حرکتی بود که نیروهای مذهبی، پیشتاز و جلودار و مبلغ آن شدند. اگر اصل ملی شدن، ابتکار فرد دیگری باشد، پذیرش و ترویج و توده‌ای شدن و شعار ملی شدن آن، مختص رهبران مذهبی بود. نقش مرحوم کاشانی و نواب صفوی و خلیل طهماسبی در به راه افتادن این حرکت و حراست از آن، نقش مراجع آگاه آن روز و فتاوی آنان (مرحوم آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری، مرحوم آیت‌الله فیض، مرحوم آیت‌الله حجت، و مرحوم آیت‌الله صدر) آن نهضت را توده‌ای کرد. خون نواب‌ها، امامی‌ها، و طهماسبی‌ها در راه و به خاطر همین نهضت، ریخت. آیا آنان مردمانی غیرمذهبی بودند

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۴۲۵ تا ۴۲۷، نقل از پیام رسالات‌الله، ارگان سیاسی ایدئولوژیک نهضت آزادی، ویژه ۱۵ خرداد ۱۳۵۸

یا انگیزه‌ای غیراسلامی داشتند، یا هدفی جز اعتلای اسلام و ملت اسلام در سر داشتند؟^۱
 دکتر ابراهیم یزدی نیز در مورد فرهنگ ملی ایرانیان، چنین توضیح می‌دهد:
 فرهنگ ملی ما ایرانیان از دو رکن ملیت (ایرانیت) و دیانت (اسلامیت) بافته شده است. تکیه
 نامتعادل بر هر یک از این دو عنصر، به قیمت نادیده گرفتن عنصر دیگر، موجب واکنش
 خودجوش مردم می‌گردد. جفا به ملیت (ایرانیت) به نام دیانت (اسلامیت) یا بر عکس، در
 واقع جفا به هر دو رکن است.^۲

در میانه دههٔ چهل شمسی، مهندس بازرگان در کتاب بعثت و ایدئولوژی با ناسیونالیسم
 صراحتاً مخالفت کرده، و اسلام را دین فراملیتی توصیف نموده بود:

ایدئولوژی اسلامی، وسیع‌ترین و عالی‌ترین طرز فکر جهانی و انسانی بوده در نظر آن،
 مفهوم‌های میهن و ملیت به عنوان برجسب‌های جداکننده و امتیازدهنده، معنی و موضوعی
 ندارد... ناسیونالیسم به آن معنی که مرکز و منتهی الیه هدف‌های ما بوده، مرتبت و منافع کشور
 یا ملتمان را مافوق سایرین بدانیم، و پا روی حق و انصاف بگذاریم، در ایدئولوژی اسلامی
 مردود است. میهن ما اسلام و جهان است و در آن باید کوشش کنیم. اما به این معنی که ایران
 و ایرانی خوب را دوست بداریم و خود را به میراث، یا به شخصه، مسئول معایب و خرابی‌ها
 شناخته، و تا سر حد جانبازی به خدمت و دفاع از آن در برابر جباران داخلی و تجاوزکنندگان
 خارجی پردازیم، چنین رویه‌ای از وظایف دینی حساب می‌شود.^۳

۱. همان، ص ۴۲۷

۲. عصر آزادگان، ۱۳۷۸/۱۲/۵، ص ۱۷، مقاله ابراهیم یزدی.

۳. بعثت و ایدئولوژی، صص ۲۲۶ و ۲۳۰. مجموعه آثار، مهندس مهدی بازرگان، انتشارات قلم، ۱۳۷۷، ج ۲، صص

ایران و اسلام

مهندس بازرگان در سال ۵۹ و در حالی که هنوز در تربیون‌های عمومی می‌کوشید رشته الفت خود را با اندیشه‌ی اصیل اسلامی و خط امام نگسلد، در مصاحبه با روزنامه‌ی *بامداد*^۱ درباره‌ی نسبت ایران و اسلام چنین گفت:

به عقیده‌ی بنده، نظری که از سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب ابراز کرده بودم؛ همچنین در ماه‌های نزدیک به انقلاب و در زمان دولت موقت، به ویژه در محیط‌های ارتشی گفته بودم که من مابینت و تضادی بین اسلام و ایران، با مسلمانی و ایرانی بودن، یا اسلامیت و ملیت نمی‌بینم. بلکه اینها دو دامنه از یک مطلب هستند. و یک جایی هم اشاره کرده بودم که جلوه‌ی خیلی قشنگ این مسأله کتابی است که مرحوم مطهری نوشته بود، یعنی سخنرانی کرده بود که بعداً به صورت کتابی در آمد، به نام *خدمات متقابل ایران و اسلام*.

ملت ایران بعد از گرویدن به اسلام، بیشتر از سایر مسلمانان، حتی بیش از اعراب، خود را در خدمت اسلام گذاشت. از طرف دیگر، اگر ملیت، وطن‌پرستی و ناسیونالیسم در ایران به وجود آمده، از زمانی ظهور و بروز و شدت پیدا کرد که ایران در معرض حمله‌ی دول استعماری و کسانی قرار گرفت که در چشم مردم به عنوان غیرمسلمان و ضد اسلام شناخته می‌شوند و بیشتر همان علاقه به دین و فداکاری در راه دین و مسلمانی بود که ایرانیان را یک دل و یک جهت برای مبارزه با کفر و بیدینی و بعد هم استقلال، با هم متحد کرد، و این دو هدف یعنی ملیت و مسلمانی و مذهب تشیع، پایه پای هم جلو رفت... یکی را فدای دیگری کردن، اصلاً یک عمل غلطی است و هیچ کدام از این دو هم با هم منافات ندارد...

۱. پس از پایان اعتصاب مطبوعات، کارکنان و نویسندگان روزنامه رستاخیز، ارگان حزب رستاخیز، که اینک موضوعیت خود را از دست داده بود، با همکاری عده‌ای از نویسندگان و روزنامه‌نگاران ضدانقلاب، اعم از چپ‌گرا و راست‌گرا، روزنامه *بامداد* را منتشر کردند. این روزنامه با ادعای بی‌طرفی به تبلیغ سازمان یافته علیه انقلاب و ارزش‌های اسلامی می‌پرداخت؛ و پس از مدتی از سوی دادستانی انقلاب، تعطیل شد.

در مرحله اول، مسلمانیم و در مرحله دوم ایرانی هستیم و علاقه‌مند و متعهد در برابر ایران و بسیار دوستدار ایران. و به مملکتمان افتخار هم می‌کنیم و بعد هم در مکتب و در تحت رهبری امام خمینی قرار گرفتیم. این دو با هم منافات ندارند، بلکه به عقیده من مکمل هم هستند.^۱

دکتر ابراهیم یزدی، دومین دبیرکل نهضت آزادی، در سال ۷۹ جمع‌بندی آخرین دیدگاه‌های خود و بازرگان را به عنوان نسخه به روز شده مواضع نهضت آزادی در باب «ناسیونالیسم در ایران»، چنین نوشته است:

ناسیونالیسم در ایران برخلاف ناسیونالیسم اروپایی، هیچ‌گاه در رقابت یا تقابل با دین و یا سلطه طبقه روحانیت به وجود نیامد.^۲ رابطه میان دو پدیده ملی‌گرایی و دیانت، بیشتر متأثر از مناسبات ویژه برخی از روحانیان با قدرت استبدادی بود.^۳ اثرات منفی رفتارهای اجتماعی - دینی برخی از روحانیان در افکار عمومی مردم، تأثیری در شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی نداشته است.^۴

در ایران از اواسط قرن نوزدهم نوعی وطن‌دوستی و ناسیونالیسم بومی غیرایدئولوژیک و ضد اجنبی شکل گرفت. نوع برخورد با سیاست و زمامداری میرزاتقی‌خان امیرکبیر، در پیدایش این نوع ناسیونالیسم بی‌تأثیر نبوده است.^۵

مذهبیون و علمای دینی در مقابل این ناسیونالیسم به دو گرایش مختلف روی آورده‌اند. عده‌ای هیچ وجه افتراقی بین ناسیونالیسم (ایرانی) و اسلامیت نیافتند.^۶ اما اقلیتی در بین علما اصولاً با هرگونه اندیشه نو و تحول‌آفرین مخالفت کردند. در جنبش مشروطیت، این دو گرایش آشکارا به صحنه سیاست ایران کشیده شد و یکی در برابر مشروطیت [قرار گرفت] و دیگری

۱. بامداد، ۱۳۵۹/۱/۲۴، ص ۷

۲. واضعان و بنیانگذاران ناسیونالیسم ایدئولوژیک در ایران، امثال آخوندزاده و آقاخان کرمانی بوده‌اند. آنان دقیقاً در تقابل با دین و روحانیت، قرار داشتند. مگر آن‌که تبار دیگری برای ناسیونالیسم در ایران، جعل شود.

۳. خود دکتر یزدی در برخی نوشته‌های قبلی‌اش به این حقیقت اذعان کرده که در دوران مقارن با ظهور ناسیونالیسم در ایران، علما و روحانیون، ملجأ و پناه مردم در برابر ظلم و ستم حاکمان بوده‌اند. در اینجا، تعبیر مناسبات ویژه با قدرت استبدادی، ابهام‌گویی و اتهام‌گویی است.

۴. اگر «اثرات منفی» ادعایی، تأثیری بر پیدایش ناسیونالیسم نداشته، پس طرحش در اینجا، زائد است. روحانیان در آن زمان و بعدها، علی‌الغالب پیش‌تاز و همراه جنبش‌های ملی و اجتماعی بوده‌اند و سخنگوی مطالبات مردم محسوب شده‌اند.

۵. ذکر نام امیرکبیر که ربطی به شکل‌گیری «ناسیونالیسم» نداشته، فقط به کار آبروسازی و سوءاستفاده از حسن شهرت آن مرحوم می‌آید. چون وطن‌دوستی «غیرایدئولوژیک» پیش از وی نیز وجود داشته که عنوان آن هم، ناسیونالیسم نبوده است. البته که، آن امیر عزیز به وجه اتم از مصادیق برجسته «وطن‌دوستی» بود.

۶. «ایرانی» به مفهوم ایران‌دوستی، در زمان مشروطیت نزد علما معادل ناسیونالیسم نبود. و هیچ عالم و روحانی معتبری هم ادعا نکرده بود که «ناسیونالیسم» یا «اسلام»، افتراقی ندارد.

در دفاع از آن با ملیون بنای همکاری را گذاشت.^۱

آن دسته از روحانیانی که ملیت و مذهب را در مقابل یکدیگر نمی‌دیدند، بعدها در صحنه سیاست به دفاع از ملی شدن صنعت نفت پرداختند و یار و یاور دکتر مصدق شدند و تا پایان از باوفاترین پشتیبانان او قلمداد گردیدند. دکتر مصدق با شعار «هر آنچه ایرانیت و اسلامیت مرا تهدید کند با آن مبارزه می‌کنم» به این تجربه صدساله تاریخ کشورمان یعنی عدم تقابل ملیت و دیانت، عنایت بخشید و بر دو عامل ملیت و اسلامیت در ناسیونالیسم ایرانی اصرار ورزید.^۲ بازرگان به این جنبش پیوست و در جهت تحکیم این دو عامل و خصوصاً رکن اسلامیت در ناسیونالیسم ایرانی همت گمارد. به طوری که می‌توان گفت بازرگان معمار بزرگ جنبش ملی-اسلامی در تاریخ معاصر ایران است. این تجربه کاملاً با تجربه ناسیونالیسم اروپایی متفاوت است و چیزی نیست که بازرگان از آن چشم پوشیده باشد.^۳

جنبش ناسیونالیستی ایران از ابتدا در بستر تاریخی خود شاخصه‌های منحصر به فرد خویش را رشد و نمود داده است. این حرکت در نهایت تبدیل به یک ناسیونالیسم آرمان‌خواه شده که نه تنها به عنصر ضد اجنبی ناسیونالیسم وفادار ماند که عناصر ضد استبداد، ضد غرب‌زدگی، طرفداری از قانون، طرفداری از دموکراسی و رنگ مذهبی داشتن را درون خود جای داد.^۴ در مقایسه با ناسیونالیسم عربی در منطقه خاورمیانه، ناسیونالیسم ایرانی به یک ایدئولوژی

۱. اختلاف علما در آن زمان، در باره مفهوم و تفسیر «مشروطیت» بود، نه ایرانیت.

۲. به اذعان و اجماع پژوهندگان موافق و مخالف مصدق، وی در مقام سیاست‌ورزی، «سکولار» بود. اظهاراتی نظیر عبارت منقول، در بین بسیاری از سیاسیون آن دوران شایع و رایج بود و هرگز به مفهوم صبغه مذهبی ناسیونالیسم تلقی نمی‌شد. ناسیونالیسم مصدق و جنبه ملی، نشان و تأکیدی بر «اسلامیت» و اسلام‌گرایی سیاسی نداشت. نه آن زمان و نه پس از آن، اسلام‌خواهان، مدعی تقابل ملیت و دیانت نبودند. همواره بحث بر سر ایدئولوژی «ملیت‌گرایی» بوده است. بین سه مفهوم متفاوت «ملت» و «ملیت» و «ملیت‌گرایی» نباید خلط کرد.

۳. به رغم رویکرد التقاطی بازرگان به ناسیونالیسم ایدئولوژیک، و وجود رگه‌های اسلام‌گرایی در برخی آراء ناسیونالیستی وی، مع‌الوصف نمی‌توان ثابت کرد که او در تحکیم «رکن اسلامیت» در «ناسیونالیسم ایرانی» کوشید. مجموعاً و نهایتاً، ملیت‌گرایی او بر اسلام‌گرایی‌اش تقدم داشت.

۴. بین جنبش ناسیونالیستی و «ناسیونالیسم» تفاوت وجود دارد. صفت ناسیونالیستی الزاماً مفهوم ایدئولوژیک ندارد مگر به قرائن حالیه و مقالیه. مثلاً، رهبران و فعالان نهضت باصطلاح ناسیونالیستی ملی‌کردن نفت، در طیف وسیعی از اسلام‌خواهان تا سکولارها و حتی اسلام‌ستیزان، قرار داشتند. آن نوع «ناسیونالیسم آرمان‌خواه» التقاطی موصوف در جملات مزبور هم، تحقق تاریخی نداشته است؛ چه در عرصه نظر و تئوری، چه در عرصه عمل و سیاست‌ورزی جریان‌های موسوم به ملی‌گرایی. البته وجود بعضی از آن ویژگی‌ها در برخی مبارزان موصوف به صفت «ملی»، نیز ربطی به آن ناسیونالیسم ادعایی ندارد. ضدیت با «غرب‌زدگی» و داشتن صبغه «مذهبی» جایی در ناسیونالیسم ایدئولوژیک نداشت. ضدیت با «اجنبی» هم، در بین ملی‌گرایان، از اطلاق و عمومیت برخوردار نبود. چون آمریکای «اجنبی» همواره از شمول ضدیت این جریان، خارج بوده است.

پرتوان آرمان‌خواه تبدیل گردید که هنوز، هم قهرمانان و هم ایدئولوژی آن زنده[اند]، و اثرات عظیمی به یادگار گذاشته است.^۱

واقعیات تاریخی و نحوه تکوین گفتمان ایدئولوژیک ناسیونالیسم در ایران، یکسره برخلاف مدّعی دکتر یزدی است. اشارات تاریخی وی درباره روحانیت و امیرکبیر و مشروطیت و مصدق و بازرگان هم، مغشوش و حاوی دعاوی و داوری‌های نامستند و نادرست است. آن ناسیونالیسم «بومی» نازنین و «غیر ایدئولوژیک» که هم «ضدّ اجنبی»، هم «ضدّ غرب‌زدگی»، هم به «رنگ مذهبی» بوده است، اصولاً چرا باید مخالفی داشته باشد؟

ملّی یا اسلامی؟

مهندس بازرگان با ذهنیت دویپایه التقاطی و دوگانه‌سازی‌های مکرر، «جلوه روشن» خط خدمت به اسلام را در نام‌گذاری‌هایی که «به اشاره و گاهی به اصرار رهبری انقلاب» به عمل می‌آمد، پیدا می‌کند. وی حساسیت انتقادی و نارضایتی خود را از نام‌گذاری‌هایی نظیر «انقلاب اسلامی ایران»، «جمهوری اسلامی ایران»، «مجلس شورای اسلامی»، «وزارت ارشاد اسلامی»، «میهن اسلامی» و «جنگ اسلام و کفر» پنهان نمی‌کند.^۲ این مسأله قبلاً هم از سوی سایر ملّی‌گراها طرح شده و امام درباره آن چنین فرموده بود:

... در یک نوشته‌ای دیدم که می‌گوید که چرا از ملّی می‌ترسید شماها؟ چرا نمی‌گویید مجلس شورای ملّی؟ که من به آن آقا می‌گویم شما چرا از اسلام می‌ترسید... من می‌گویم به اینها که ما تابع این ملت هستیم، [تابع] این جمعیت [کشور]. ما که خودمان برای خودمان همه کاره نیستیم. ما می‌خواهیم بینیم خواست این ۳۵ میلیون [نفر]^۳ چیست. ما دیدیم که خواست این ۳۵ میلیون جمعیت، این بود که ما اسلام را می‌خواهیم. در تمام صحبت‌ها [= شعارها و مطالبات مردم] از اول تا آخر این نبود که ما ملّی‌گرا هستیم. ملّی‌گرایی برخلاف اسلام است. اسلام آمده است که به یک نحو همه جوامع را نظر بکند... ملّی‌گرایی، این پان‌ایرانیسم است. پان‌عربیسم است. این برخلاف دستور خداست و برخلاف قرآن مجید است. ما که می‌گوییم جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی، برای اینکه از

۱. بازرگان، اسوه تقوی و صداقت، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲. همان، ص ۱۲۳.

۳. جمعیت ایران مطابق آخرین سرشماری پیش از انقلاب در سال ۱۳۵۵، بیش از ۳۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر اعلام شد که با توجه به شاخص رشد جمعیت، در سال ۱۳۵۹ بیش از ۳۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شد.

آن امامزاده معجزه‌های ندیدیم.^۱

در قضیه تغییر اسم مجلس شورای «ملّی» به مجلس شورای «اسلامی» در ابتدای تشکیل دوره اول، مهندس بازرگان به همراه دکتر سحابی از مخالفین این تغییر بود و به آن رأی مخالف داد.^۲ ظاهراً استدلال اصلی آن دو تن و چند مخالف دیگر، این بود که این کار برخلاف قانون اساسی است که در آن نام مجلس شورای ملّی، ذکر شده بود. دکتر یزدی، دومین دبیرکل نهضت آزادی، برخلاف آن دو، مدافع این تغییر بود. یزدی در سرمقاله‌ای در کیهان تحت سرپرستی اش، ضمن توضیح ریشه‌های ناسیونالیسم و ملّی‌گرایی و نفی آن از نظر فرهنگ اسلامی و اینکه مفهوم «ملّی» در نام مجلس یعنی متعلق به ملت، چنین پاسخ بازرگان را داد:

آیا این سخنان بدان معناست که باید نام مجلس همچنان ملّی بماند؟ خیر. باید تغییر کند. ضرورت این تغییر از آنجاست که تمامی کسانی که قید ملّی را به کار می‌برند تعبیری که در بالا بیان شد، یعنی تعبیر دوم را از ملّی [متعلق به ملت] ندارند. برخی از کسانی که روی «ملّی» تکیه دارند و اصرار می‌ورزند، از ملّی‌گرایانی هستند که به اسلام نه تنها اعتقادی ندارند، بلکه عناد می‌ورزند و «ملّی‌گرایی» را در چهارچوب تعبیر غربی‌اش در برابر اسلام قرار داده‌اند. اینان نشانگر استمرار حضور سلطه فرهنگی خاصی هستند که از بدو حکومت رضاخان پالانی آغاز گردیده و تعصبات ملّی و ملّی‌گرایی بی‌مایه و بی‌پایه‌ای دامن زده شد. در مجلس خبرگان، تنظیم‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی با توجه و عنایت به اینکه مجلس، مجلسی است که در جمهوری اسلامی تشکیل می‌گردد، آن را مجلس شورای ملّی با همان تعبیر دوم که بیان شد، نامیده‌اند. اما ما اکنون در شرایطی قرار داریم که برخی لغات و کلمات فرهنگ سیاسی دچار فساد شده‌اند و جریانات و گروه‌هایی که همه چیز هستند جز «ملّی»! یعنی همه‌گیر در سطح تمامی مملکت و ملت و نماینده همه اقشار ملت، ملّی‌گرایی را پوششی برای انحرافات خود و محلی برای تجلّی عنادهای ضدانقلابی و زمینه‌ای برای به لوث کشیدن احتمالی در فرصت‌های بعدی، قرار داده‌اند. برای پیشگیری از هرگونه خطری مرزها باید مشخص شوند. و لذا تغییر [نام] مجلس شورای ملّی به شورای اسلامی یک ضرورت می‌گردد. خصوصاً با توجه به اینکه «اسلامی» بودن شورا، تناقض و مغایرت با مفهوم ملّی به تعبیر دوم ما ندارد. ضمن آن که جامع‌تر و رساتر است و بیان‌کننده ماهیت مکتبی مجلس شورا می‌باشد. ضرورت تغییر نام مجلس را امام تصریح فرموده‌اند اما

۱. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر یازدهم، صص ۳۱ و ۳۲. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۳۴ (با تفاوت اندک).

۲. اطلاعات، ۱۳۵۹/۵/۱، ص ۱۴. اطلاعات، ۱۳۵۹/۵/۲۶، ص ۴.

امام همانطور که شیوه مرضیه ایشان است آن را بر عهده خود مجلس گذارده‌اند.^۱ در آن زمان یزدی اساساً ملی‌گرایی و ناسیونالیسم را نفی می‌کرد و به شدت با آن ابراز مخالفت می‌نمود. در همان مقاله‌ای که بعضی از جملاتش ذکر شد وی شدیداً به ملی‌گرایی حمله کرده بود. او در سخنان دیگری نیز گفته بود:

ناسیونالیسم و ملی‌گرایی با اسلام تناقض دارد... وقتی ناسیونالیسم به دنیای اسلام آمد باعث تفرقه و اسارت ما شد... ناسیونالیسم، عامل بدبختی و جدایی برای سرتاسر دنیا شده. اسلام آمده که به وحدت دعوت کند و امت را واحد کند، ولی ناسیونالیست، خلاف این کار عمل می‌کند... اسلام، جهان‌وطنی است و ملت و ملیت جای خودشان را دارند.^۲

بنابراین ظاهراً در آن هنگام، یزدی در مورد ملی‌گرایی با خط نهضت آزادی اختلاف نظر اصولی داشته است. این هم یکی از ابهاماتی است که هرگز روشن نشد. آیا در سال ۶۰ که بازرگان ردای ملی‌گرایی را دوباره بر تن تشکیلات نهضت کرد، یزدی به مثابه نماینده یک جناح در داخل نهضت، از نظرات گذشته خود درباره ناسیونالیسم عدول نمود و یا تن به تناقض و همزیستی پارادوکسیکال داده بود؟ و سپس به حاشیه‌زدن و تأیید مواضع مهندس بازرگان پرداخت تا اعتماد کامل او را جلب کند؟

در سوگ شیر و خورشید

اولین پیامد «عملی» خط امام به زعم مهندس بازرگان، این گونه طرح و ترسیم شده است: چون، اسلام به عنوان هدف در برابر ایران و ملیت قرار می‌گیرد و ناخالصی و معارضه یا شرک پذیرفته نیست، هرگونه افکار و آمال ملی و حفظ و احترام به سنن خوب یا بد گذشته، عنوان ملی‌گرایی پیدا کرده، انحراف و شرک باید تلقی شود، نهضت ضد ایران به راه افتد و «ملی‌زدایی» سکه رایج گردد. در قلمروی قلم و بیان شعارها، رفته رفته واژه‌های ملی و ملت ایران کمتر دیده و شنیده شده و به جای ملت، واژه امت متداول گردد. می‌باید علائم و آثار تاریخی مانند شیر و خورشید، محو و منسوخ گردد،^۳ [در پانوشت همین جا: شیر به

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۴/۱۹، ص ۲

۲. همان، ۱۳۵۹/۵/۵، ص ۳

۳. دکتر مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان که به علت جدایی از دکتر مصدق، مخالف مصدقی‌ها و نهضت آزادی هم بود، نیز در سخنرانی موسوم به وصیت‌نامه سیاسی‌اش با حمله به نظام جمهوری اسلامی مدعی بود که: «این حکومت، اول کاری که می‌کند، فرهنگ ایران را زیر پا می‌گذارد، اول کاری که می‌کند توی قانون اساسی، شیر و خورشید سرخ را به دور می‌اندازد.» (روزنامه میزان، ۱۳۵۹/۱۰/۲، ص ۲)

اعتبار علی (ع) که اسدالله‌الغالب است آمده، ذوالفقاری به دست داشت، و خورشیدی که از پشت آن، پرتو می‌اندازد یادآور نور هدایت اسلام و «الله نور السموات والارض» بوده است.^۱ عید نوروز و تعطیل سیزده، با اکراه در لیست تعطیلات رسمی بیاید و به شخصیت‌های بزرگ ملی ولو قهرمان جهانی مبارزات ضد استعماری چون دکتر مصدق، توهین کرده نامش از کاشی خیابان‌ها برداشته شود. افراد نهضت آزادی به اعتبار مسلمان نمازخوان بودن موقتاً قابل قبول گردند و با جبهه ملی خصمانه عمل شود.^۲

به راستی کدامین افکار و آمال و سنن ملی خوب و پسندیده، انحراف و شرک تلقی شده بود؟ نهضت ضد ایران و ملی‌زدایی در کجا و چه وقت راه افتاده بود؟ آیا ملی‌زدایی، به تعبیری که در سخن بازرگان آمده، به معنای زدودن هویت ملی تاریخی و جغرافیایی، اساساً به راه افتاده بود؟ مبهم سخن گفتن کارچندان دشواری نیست. با جملات و ادعاهای مبهم، همه چیز و همه کس را می‌توان زیر سؤال برد. اما اینکه تا چه حد این علامت‌های سؤال اعتبار داشته و پابرجا باشند، نکته دیگری است.

دفاع غیرقابل توجیه مهندس بازرگان از آرم و علامت رژیم شاهنشاهی^۳، در آن زمان، واقعاً جای تعجب داشت. همین نکته ظاهراً کوچک و نه چندان مهم و اساسی در دفاع از نشان شیروخورشید را، می‌توان یکی دیگر از نمادها و نمادهای بارز لیبرالیسم ملی-مذهبی، دانست. ارتباط این موضوع با استناد به سخنان دکتر یزدی دوست و همفکر و وارث سیاسی بازرگان، روشن‌تر می‌شود. وی قبلاً در مورد ویژگی‌های لیبرالیسم در ایران چنین گفته بود:

از دسته مسلمان‌های لیبرال، هم‌اکنون هستند کسانی که... شیروخورشید سرخ را بر الله اکبر روی پرچم ایران ترجیح می‌دهند.^۴

البته وی در آن هنگام، مظفر بقایی و حزب زحمتکشان را مصداق این دسته معرفی کرده بود، اما پس از دفاع جانانه مهندس بازرگان از شیروخورشید، به روشنی می‌شد همین ویژگی‌ها را بر او و همفکرانش نیز صادق دانست. سخنان آقای بازرگان در دفاع از نشان پرچم قاجار و پهلوی، با ادعاهای ملی‌گرایان ضدانقلابی که برای از دست رفتن ملت و میهن مرثیه‌سرایی می‌کردند،

۱. صرف نظر از اینکه، چنان تفسیر و تأویل‌های ذوقی دینی از نشان «شیروخورشید» تا چه حد پایه و اساس داشت، محل نزاع این نبود که آیا آن نشان، بد است یا خوب. بلکه سخن بر سر ترجیح آن، بر نشان «الله، و الله اکبر» بوده است.

۲. بازیابی ارزشها، ج ۲، صص ۱۲۴ و ۱۲۵

۳. در مهر ۱۳۵۸، هنگام تصدی دولت موقت، در محل نخست‌وزیری کمیسیونی برای «بررسی و تصمیم‌گیری درباره نشان جمهوری اسلامی ایران» تشکیل، و نشان شیروخورشید تصویب شد. (بامداد، ۱۳۵۸/۷/۲۶، صص ۱ و ۳)

۴. میزان، ۱۳۵۹/۱۰/۲، ص ۲

شباهت و تطابق شگفتی داشت.

همچنین باید پرسید مهندس بازرگان از کجا پی برده بود که تعطیلات عید نوروز و سیزده فروردین «با اکراه» در لیست تعطیلات رسمی آمده است؟ اگر هم ملاحظات و مطالبی در مورد سیزده فروردین وجود داشت و دارد، به کجای میراث ملی میهن، لطمه می خورد؟ در حالی که اساساً نحس شمردن سیزده بر پایه خرافات بوده و هیچ پیام و یادگاری از سنن و آثار مثبت تاریخ گذشته با خود ندارد. البته چندی پس از انقلاب، با نام گذاری روز طبیعت و گرامی داشت محیط زیست، تلاش شد تا از سیزده فروردین خرافه زدایی شود و رنگ و بوی عقلانی به این تعطیلی سنتی داده شود.

دفاع و حمایت مکرر مهندس بازرگان از دکتر مصدق و جبهه ملی هم که دیگر جای بحث ندارد. با این یادآوری که در اواخر خرداد ۱۳۶۰، «فقط» نام دکتر مصدق از خیابانها حذف شد و نه هیچ کس دیگری از مفاخر ملی. این کار هم در واکنش های مردمی به آشوب طلبی مصدقی ها و ائتلاف آنان با مجاهدین خلق، و پس از موضع گیری صریح امام خمینی درباره مصدق، ابتدا به دست خود مردم انجام شد ولی برخلاف ادعای آقای بازرگان، این اقدام در مورد هیچ یک از «شخصیت های بزرگ ملی» تکرار نشد. چنان که از همان ابتدای انقلاب اسلامی، اسامی دکتر فاطمی، امیرکبیر، قائم مقام فراهانی، ستارخان، باقرخان، شیخ محمد خیابانی، کلنل پسیان، میرزا کوچک خان و بسیاری دیگر از مصادیق قهرمانان ملی، زینت بخش معابر و خیابان های بزرگ و مهم تهران و بسیاری از شهرهای کشور است.^۲

مکتب گرایی و مشابهت

مهندس بازرگان در سخنرانی «ایران و اسلام»، می گوید:

خط خدمت به اسلام برای خود مکتبی است... از این نظر مشابهت صوری و روشی با مکاتب

۱. اطلاعیه وزارت کشور در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۰: «به دنبال راهپیمایی عظیم میلیونی روز ۱۵ خرداد جاری، مردم تهران در پاسخ به اعلامیه های منافقانه گروهکها و توطئه گران داخلی که نهایتاً منجر به کنده شدن تعدادی از پلاک های اسامی خیابان های شهر تهران گردید، بدین منظور و با توجه به خجسته زادروز حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه [مطابق ۲۸ خرداد ۱۳۶۰] و بنا به پیشنهاد شهردار تهران و اختیارات قانونی وزارت کشور، نام خیابان مصدق - حد فاصل میدان راه آهن تا میدان تجریش - به ولی عصر [عج] تغییر می یابد.» (اطلاعات، ۱۳۶۰/۳/۳۰، ص ۱۰)
۲. حتی بعد از انقلاب «ضد پادشاهی» اسلامی که نام پادشاهان از روی خیابانها برداشته شد، نام کریم خان زند، به این اعتبار که «وکیل الرعایا» و پادشاهی «ملی» و «مردم دوست» بود از روی یکی از بزرگترین و زیباترین بلوارهای تهران برداشته نشد. از این بالاتر، نام و مجسمه فردوسی، «شاعر ملی» و «احیاگر فرهنگ و اساطیر باستانی ایران» همچنان با احترام پابرجا است؛ با اینکه نام فردوسی، مدت ها «وسيله» و «دستاویز» سیاست های ضد اسلامی رضاشاه و محمدرضاشاه بود.

فلسفی ایسم‌دار قرون جدید که از اروپا آمده است پیدا می‌کند. مانند: ناسیونالیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم. طرفدارانش خود را مکتبی، معرفی و ممتاز می‌نمایند و در مملکت و دولت باید مکتب پیاده شود، و یکی از روش‌های تشکیلاتی مکاتب فلسفی سیاسی ایدئولوژیک معاصر، انحصارگری و انضباط حزبی است.^۱

در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت نیز آشکارا مکتب‌گرایی مترادف و یا ملازم انحصارگری، به عنوان یکی از نتایج خط‌آمام ذکر شده است. اشاره بازرگان به «مکاتب» فلسفی ایسم‌دار و ذکر نام دو ایدئولوژی دیگر، مقدمه‌چینی برای دعوی تشابه و تطابق مکتب‌گرایی پیروان امام با مارکسیسم، بود. هنگامی که بازرگان وجه مشابهت صوری و روشی آن دو را «انحصارگری و انضباط حزبی» معرفی می‌کند، معلوم بود که منظور وی فقط مارکسیسم است. چون این خصیصه درباره دو ایسم دیگر مطرح نیست. در *انقلاب ایران* در دو حرکت، این اتهام تکرار شد: ... یکی از نتایج منطقی و مستقیم ورود عنصر مذهب به جای ملت و مملکت و با برداشتی که به عمل می‌آمد، مکتب‌گرایی و انحصارگری بود.^۲

اما مکتب به کدام معنا؟ آقای بازرگان توضیح می‌دهد:

مکتب نه به معنای اسلام در مفهوم وسیع آن در برابر مکاتب و مذاهب دیگر و مافوق ایران و ایرانیت. بلکه اولاً به مفهوم ایدئولوژی سیاسی و اینکه کلیه برنامه‌ها، هدف‌ها و شیوه‌ها و افراد دست‌اندر کار و حتی بهره‌مندشونده از نظام، انطباق کامل با آن داشته باشند. مجریان و مردم، هم مکتبی باشند، و هم مکتبی فکر و عمل نمایند. ثانیاً مذهب اسلام در شاخه خاص فقهاتی، آنطور که روحانیت تاریخی و حوزه‌های دینی در رساله‌های عملی درک و تعریف و بدان عمل می‌نمایند، بر قوانین و افکار و سیاست‌های داخلی و خارجی و جامعه‌مان حاکم باشد. ثالثاً هدف انقلاب و وظیفه دولت چیزی شیه یا بالاتر از رسالت انبیاء بوده، و در مرحله اول و بیش از اداره مملکت و انجام خواسته‌های ملت، به تبلیغ و اجرای اسلام، یا به صدور و احیاناً تحمیل آن بپردازند.

قضیه به همین جا ختم نمی‌شود؛ و علاوه بر مارکسیست‌ها پای فاشیست‌ها نیز به میان می‌آید. او بلافاصله بعد از توضیح معنای مکتب از دیدگاه خود، اضافه می‌کند:

انقلاب‌های اروپا و مخصوصاً مارکسیست‌ها و فاشیست‌ها با چنین طرز تفکر انحصاری، احزابشان را پایه‌گذاری می‌کردند و بر آن مبنا تعلیمات و تشکیلات را تنظیم نموده حرکتشان

۱. بازیابی ارزشها، ج ۲، ص ۱۲۵

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۲۸

و دولت بعد از پیروزیشان را اداره می نمودند.^۱

بدیهی است که هر نظام «ایدئولوژیک» به مفهوم عام، می کوشد بر مبنای در مسیر ایدئولوژی خود قدم بردارد. قضاوت دربارهٔ یک نظام، به نتایج عملکرد آن نظام برمی گردد. همان نظام‌های غربی مطلوب بازرگان و همفکرانش، عمیقاً ایدئولوژیک هستند و اساساً بدون ایدئولوژی، بی هویت می شوند. تنها تفاوت، در نوع ایدئولوژی است. غربی‌ها به انواع مختلف لیبرالیسم و سوسیالیسم، و کشورهای کمونیستی قرن بیستم به گونه‌های مختلف ایدئولوژی مارکسیسم اتکا داشته‌اند.

یافتن چنین تشابه‌هایی بین بسیاری از «نظام‌ها» و همچنین «آدم‌ها» به راحتی امکان دارد. دست گذاشتن روی این تشابه‌های صوری برای هیچ چیز و هیچ کس، «اعتباری» باقی نمی گذارد. به راحتی می توان تشابه‌های زیادی بین حکومت اسلامی پیامبر اعظم (ص) و امام علی (ع)، با سایر حکومت‌های باطل پیدا نمود. اما همهٔ این تشابه‌ها «صوری» و «طبیعی» است، در کنار تمایزها و تفاوت‌های بسیار. تشابه صرفاً صوری، الزاماً مترادف و همراه با تشابه «ارزش» و «محتوا» نیست. به سیاق تشبیهات صوری، بین مثلاً شخص آقای بازرگان و خیلی آدم‌های بسیار بد و بسیار خوب، می توان تشابه‌های زیادی به دست آورد. اما این شباهت‌های صوری اگر ماهوی نباشد، وی را با آنها در یک صف قرار نمی دهد. اگر آقای بازرگان شباهت‌هایی بین «صورت» نظام اسلامی و مارکسیستی پیدا کرده، یافتن چنین شباهت‌های صوری بین جمهوری اسلامی و جمهوری‌های کاپیتالیستی هم، چندان دشوار نیست.

همهٔ حکومت‌های کاپیتالیستی و لیبرال، نظام حکومتی خود را «جمهوری» می خوانند و ایران اسلامی هم جمهوری. همهٔ حکومت‌های مارکسیستی هم نظام خود را ایدئولوژیک و «مکتبی» می دانند و جمهوری اسلامی، هم مکتبی. اما فاصله‌ها و تفاوت‌ها به راحتی قابل درک است. «میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است.»

انتقاد و اعتراض به نحوه اجرا و بعضی تعابیر من‌عندی یا افراطی از «مکتبی بودن» در بین برخی مقامات دولتی و سیاسی دههٔ شصت و پس از آن، موضوعی است پسندیده و قابل تقدیر، و هر مقام و مسئولی خود بایستی پاسخگو و پذیرندهٔ عواقب و آثار خطاها یا افراط و تفریط‌های خویش و زیردستانش، باشد.

اما حمله به ارزش‌های انقلاب و نفی اصول نظام با استتار در انتقادهای ظاهراً منطقی، نیرنگ

و مغالطه است. خواننده خود با مرور مجدد دعاوی آقای بازرگان درمی‌یابد که او، عمداً یا سهواً، اصل موضوع را از نحوه اجرای آن تفکیک نکرده، و جهت‌گیری اصلی موضعش، متوجه منفی و منفور جلوه دادن منطق «حاکمیت ارزش‌های اسلامی» است. او با انتساب انحصارگری به روحانیت و نیروهای پیرو خط امام و به ویژه حزب جمهوری اسلامی، مکتب‌گرایی را دستاویز انحصارگرایی می‌دانست. البته چنین اتهامی از بدو پیروزی انقلاب، ترجیح‌بند مواضع همه جریان‌های اپوزیسیون و ضد انقلاب بود و به نظر می‌رسید آنان با اغراق و دروغ و تبلیغات سیاه، هدف اصلی خود را امام خمینی قرار داده بودند که تلویحاً و تصریحاً به عنوان حامی انحصارطلبان معرفی می‌شد.

ضمناً گفتنی است که اصرار آقای بازرگان بر مشترک لفظی «انحصارگری» در نظام جمهوری اسلامی و حکومت‌های مارکسیستی، از اعتقاد راسخ وی به تصور «نفوذ و تأثیر و حتی حاکمیت مارکسیست‌ها در انقلاب اسلامی»، ناشی می‌شد.

مارکسیسم به مثابه یک «دگم» ذهنی و هیولایی وحشتناک که سایه‌اش در اغلب تحلیل‌های بازرگان حضور داشت، از نظر او «به لحاظ برنامه‌های اجرا شده» یکی از سه فاتح بزرگ انقلاب اسلامی ایران به شمار می‌رود.^۱ اصرار مفرط مهندس بازرگان بر این ادعا و تردیدافکنی بر مشروعیت و استقلال ایدئولوژیک و تحولات انقلاب اسلامی، متأسفانه، با تلاش‌های تبلیغاتی ضدانقلاب «سلطنت‌طلب و ملی‌گرا» مشابهت و گاه مطابقت داشت.

از سوی دیگر وی با تعریفی که از «مکتب» در خط امام ارائه می‌داد و سپس آن را نظیر مارکسیسم و فاشیسم می‌نامید، آشکارا خود را در موضع معارضة با هویت مکتبی و ایدئولوژیک انقلاب قرار می‌داد.

«خطاکاری‌ها»، «سخت‌گیری‌ها»، «جهالت‌ها» و «عجالت‌ها»ی مکتب‌گرایی دهه شصت، که نوعاً حاصل طرز فکر و طرز عمل اصلاح‌طلبان امروز بود، نمی‌تواند قاعده‌قویم ترجیح «متقیان عالم و مجاهد» بر فاقدان این ویژگی‌ها را تضعیف کند. قرآن کریم بر اکرام متقین و ترفیع عالمین و تفضیل مجاهدین تصریح کرده است.

اتکا به نیروهای مکتبی و ترجیح اهل تقوی و اهل علم و اهل جهاد بر دیگران را نمی‌توان با انحصارگری حزبی مارکسیستی یکی دانست.

۱. بازیابی ارزشها، ج ۱، ص ۱۲۲. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۶۵

اسلام «فقهاتی»

دومین مشخصه‌ای که بازرگان برای حاکمیت مکتب از دید خط امام برمی‌شمرد، موضوع «اسلام فقهاتی» است.

وی استدلال می‌کرد:

...[اسلام] که اصولاً به مصداق ان‌الدین عندالله الاسلام، آئین ساده و عام و واحدی بوده و با وجود همه وسعت و احاطه‌اش، مقید به صفت دیگر و تخصصی و تقسیم‌بندی، نمی‌باشد و حداکثر آن است که گفته شود قرآنی است، و قید کتاب خدا و سنت رسول به آن زده شود.^۱

اضافه صفت فقهاتی به اسلام، از نظر بازرگان بی‌مورد و ناصحیح است.

امام خمینی شخصاً تعبیر مزبور را هرگز به کار نبرده است و فقط یک مورد در دیدار با شورای مرکزی سپاه پاسداران انقلاب، از ترکیب «اسلام فقهات» استفاده کرده است.^۲ البته در سخنان و رهنمودهای امام بر این مضمون بارها تأکید می‌شد که اسلام صحیح و اصیل را باید از طریق اجتهاد دانشمندان و فقهای اسلام شناخت.

شهید آیت‌الله دکتر بهشتی در اواخر سال ۵۹، در نامه‌ای خصوصی به امام خمینی، در تشریح ابعاد اختلاف بین جریان خط امام با لیبرال‌ها می‌نویسد:

یک بینش، معتقد و ملتزم به فقهات و اجتهاد، اجتهادی که در عین زنده بودن و پویا بودن، باید سخت ملتزم به وحی و تعبد در برابر کتاب و سنت باشد.

بینش دیگر، در پی اندیشه‌ها و برداشت‌های بینابین، که نه به کلی از وحی بریده است و نه آن‌چنان که باید و شاید در برابر آن متعبد و پای‌بند.

... بینش اول، به نظام و شیوه‌ای برای زندگی امت ما معتقد است که در عین گشودن راه به سوی همه نوع پیشرفت و ترقی، مانع حل شدن مسلمان‌ها در دستاوردهای شرق یا غرب باشد و آنان را بر فرهنگ و نظام ارزشی اصیل و مستقل اسلام، استوار دارد.

بینش دیگر، با حفظ نام اسلام و بخشی از ارزش‌های آن، جامعه را به راهی می‌کشاند که خود به خود درها را بر روی ارزش‌های بیگانه از اسلام و بلکه ضد اسلام، می‌گشاید.^۳

آقای هاشمی رفسنجانی نیز به سال ۱۳۶۰، در مورد اختلاف بر سر اسلام فقهاتی، چنین گفته است:

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۲۸، پانویشت.

۲. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۲۰

۳. انقلاب در بحران، صص ۴۰۵ و ۴۰۶

داستان ما و لیبرال‌ها، داستان ما و بنی‌صدر، داستان ما با خیلی از گروهک‌هایی که خودشان را مسلمان می‌دانستند، همین بود. ما می‌گفتیم اسلام فقاهتی، و اسلامی که مجتهدین و کارشناسان تأییدشده اسلامی تعیین بکنند، حاکم بر جامعه باشد. [اما] آنها مسایل «من درآوردی» داشتند برای خودشان. [این دو فکر با هم] جور نمی‌آمد. سر هر چیز با هم اختلافمان می‌شد؛ به حجاب می‌رسیدیم اختلافمان بود... به مسأله ربا می‌رسیدیم اختلافمان می‌شد؛ به مالیات می‌رسیدیم اختلافمان می‌شد... سر هر مسأله‌ای که برخورد می‌کردیم که می‌خواست رنگ سالم فقهات داشته باشد، آن دید با این دید فرق می‌کرد و به اختلاف کشیده می‌شد.^۱

بنابراین اسلام فقهاتی یعنی شناخت اسلام از منظر علم و اجتهاد و تقوی. و بدون تردید یکی از مهم‌ترین راه‌های مصونیت حریم مکتب اسلام از بدعت و انحراف، التزام به فقه و فقهات و اجتهاد فقیهانه، است. فقه بر ارکان استوار «قرآن، سنت، عقل و اجماع (اتفاق نظر فقها)» تکیه زده و از دستاوردهایی بسیار غنی و ارزشمند در عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی و حکومتی برخوردار است و عالمان مجتهد و زمان‌آگاه با استمداد از این منابع و میراث پیشینیان، به ارائه روزآمد آموزه‌ها و احکام اسلام می‌پردازند.

و این برخلاف آن چیز است که بازرگان می‌کوشید القا کند که اسلام فقهاتی محدود است و آنچه که «روحانیت تاریخی و حوزه‌های دینی در رساله‌های عملی درک و تعریف و بدان عمل می‌نمایند». در حالی که «رساله عملی» مصطلح، تنها شامل بخشی از آداب و احکام فردی و اجتماعی انسان مؤمن است. کوله‌فکری و بی‌اطلاعی است اگر «اسلام فقهاتی»، به «اسلام رساله‌ای» خلاصه و منحصر شود.

دکتر حسن حبیبی در مقاله‌ای^۲ با تأکید بر اینکه امام خمینی از نجف حرکت فکری جدیدی در توجّه به اسلام به عنوان یک «نظام هماهنگ» آغاز کرده بود، آن را اسلام مبتنی بر فقهات و

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۱۰/۱۹، ص ۱۱

۲. مقاله مفصل مزبور با عنوان «اسلام فقهات، معیار شناسایی گروه‌بندی‌ها» به سال ۱۳۶۱ در دو شماره روزنامه اطلاعات، هر بار نزدیک به یک صفحه کامل را به خود اختصاص داد. این مقاله، بسط‌یافته مباحث نویسنده در سمینار اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا به سال ۱۳۴۹ بود و در نوع خود، کم‌نظیر و جالب توجه بود. (اطلاعات، ۱۳۶۱/۲/۱۲، ص ۶) به این ترتیب، یکی از اشخاصی که در دهه شصت شمسی، کوشید درباره اسلام فقهاتی تبیین مشروحی ارائه دهد، دکتر حسن حبیبی بود. وی عضو باسابقه عضویت در نهضت آزادی خارج از کشور و نیز عضو اولین شورای مرکزی نهضت پس از انقلاب بود؛ و در نخستین انتخابات ریاست جمهوری از طرف نهضت آزادی نامزد شد که البته از حمایت حزب جمهوری اسلامی و جامعه مدرسین حوزه قم نیز برخوردار گشت. حبیبی در زمستان ۵۸ رسماً از نهضت آزادی استعفا داد.

ولایت به مثابه یک نظام جامع الاطراف، توصیف می‌کند و ضمن نقد رویکردهای متحجرانه و سکولار و التقاطی، می‌نویسد:

[امام خمینی] در نخستین درس [ولایت فقیه به سال ۱۳۴۸ در] نجف اشاره می‌کنند که اسلام را باید در تمام وجوه و جهات آن دید، فقه درباب عبادات و کتاب معاملات، خلاصه نمی‌شود. اسلام، نظام است... این طرز فکر و راه و رسم تازه است... راهی که اسلام را یک نظام می‌بیند و همه پاسخ‌ها را از خود آن می‌خواهد... اگر اسلام جامع الاطراف مبتنی بر فقاقت و ولایت را محکم و ملاک بگیریم... در شناسایی راه از بیراهه و گزینش راه، و پرداختن به مسائل اصلی و وانهادن امور فرعی دچار تزلزل نخواهیم بود... مسأله اصلی ما دفاع از اصالت‌ها و پایه‌ها و مایه‌های فکری اسلامی مان است... هر گونه فاصله گرفتن از خط اصیل اسلام جامع الاطراف، و هر گونه سکوت در برابر ضرباتی که به این جریان اصیل و الهی وارد می‌شود، خطرناک است.^۱

انقلاب و ابرقدرت‌ها

پیامد دیگر خط امام از نظر مهندس بازرگان، این گونه تصویر شده است:

چون هدف، خدمت و پیشبرد اسلام است که رو به خارج و جهان بشریت دارد برنامه‌های انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی جنبه ماوراء ایرانی و فوق ملی پیدا کرده، به فکر صدور است و باید به داد و نجات مستضعفین جهان و نهضت‌های آزادیبخش رفت. قهر و مبارزه و سرکوبی مستکبرین دنیا خصوصاً امپریالیسم جهانخوار آمریکا، مانند مارکسیسم لنینیسم در بالای فهرست گذارده شود. قهر پای تصادم منافع و تحریک و تخاصم با ابرقدرت‌های بین‌الملل و طاغوت‌های سیاست پیش می‌آید. سیاست خارجی اشداء علی الکفار دولت بر سیاست داخلی امنیت و عمران، سایه تقدم و تفوق می‌اندازد و جنگ، اشتغال اصلی ملک و دولت می‌گردد.^۲

سیاست غیرانفعالی و ضد سلطه‌گری آمریکا، و صدور انقلاب، که دو رکن اساسی روابط خارجی جمهوری اسلامی در دهه شصت و سال‌های دفاع مقدس را تشکیل می‌داد، همواره از سوی «خط نهضت آزادی» نفی شده است.

در ابتدا این «خط»، آشکار نبود و نهضت سعی می‌کرد خود را ضدامپریالیست جلوه دهد:

۱. اطلاعات، ۱۳۶۱/۲/۱۲، ص ۶

۲. بازیابی ارزشها، ج ۲، صص ۱۲۵ و ۱۲۶

نهضت آزادی ایران به مبارزه با امپریالیسم، اعم از شرقی و غربی‌اش اعتقاد دارد.^۱ در حال حاضر هدف اصلی مبارزه ضد امپریالیستی، آمریکا و صهیونیست‌ها هستند.^۲ به رغم اجماع مبارزان و گروه‌های سیاسی در ابتدای دهه شصت بر اصل مبارزه با آمریکا و صهیونیست‌های دشمن ملت ایران، مهندس بازرگان از تحریک و تخاصم «قهری» و به بیان دیگر طبیعی و «موجه» ابرقدرت‌های بین‌الملل علیه ملت ایران، سخن می‌گوید. اما واقعیت این است که این آمریکا و متحدانش بودند که از روز اول، و حتی از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، دشمنی خود را با انقلاب و جمهوری اسلامی آغاز کردند.

دکتر ابراهیم یزدی طی مقاله‌ای، واقعیت تهاجم طبیعی استکبار به انقلاب اسلامی را چنین بیان کرده است:

انقلاب اسلامی ایران و استقرار موفقیت‌آمیز جمهوری اسلامی ایران، هرگز برای دشمنان فراوانی که ما داریم قابل تحمل نمی‌باشد، و لذا طبیعی است که دست به یک تهاجم همه‌جانبه بزنند.^۳

مهندس بازرگان نیز در یکی از سخنرانی‌های قدیمی خود، از جدال اجتناب‌ناپذیر دشمنان با یک انقلاب اسلامی، این چنین یاد کرده است:

در انقلاب‌های فکری (ایدئولوژیک) چون منافع و نظامات به هم می‌خورد قهراً معارضه و منازعه پیش می‌آید. فقط مکتب‌های عرفانی و فلسفی لفظی یا خیالبافی‌های پای منقل و مجالس انس است که چون از دایره حرف خارج نشده به گاو و گوسفند کسی لطمه نمی‌زند، اگر مناقشه و جدالی تولید کند از حدود چشم و زیر لب و حداکثر از پرتاب دفتر و لنگ کفش تجاوز نخواهد کرد! والا همین که بنا شود قیام و انقلاب، عمیق و عملی و مؤثر باشد، رقابت‌ها و منافع تهدید شده و مقامات متزلزل شده سر بلند می‌کنند و جنگ درمی‌گیرد. چه تغییر نظام و چه تغییر رژیم انقلابی‌تر و زیر و رو کننده‌تر از خداپرستی و اسلام می‌شود؟^۴

آقای بازرگان این استدلال روشن و تحلیل صحیح را به کنار گذاشته برای محکوم نمودن حاکمیت خط امامی نظام جمهوری اسلامی، همه مصیبت‌ها را به پای سیاست‌های آنان می‌گذارد. وی در مقام نخست‌وزیر دولت موقت در مرداد ۵۸، خصومت ابرقدرت‌ها را به علت منافع

۱. یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی ایران، چاپ دوم، ص ۱۲۴

۲. همان، ص ۱۲۵

۳. کیهان، ۱۳۵۹/۷/۷، ص ۱، سرمقاله.

۴. اسلام مکتب مبارز و مؤلف، بازرگان، مهدی، الفتح، بی‌تا، صص ۹ و ۱۰

آنان در رژیم پهلوی و صدمات ناشی از وقوع انقلاب، می‌خواند:

انقلابی که نه تنها نظام استبدادی ۲۵۰۰ ساله با قدرت و شوکت راه، سرنگون کرده، بلکه تنه و طعنه به منافع و سیاست‌ها و دسیسه‌ها و نقشه‌های سلطه‌گران داخلی و خارجی فراوانی زده... صهیونیست‌ها که بیشتر از همه صدمه از این انقلاب خورده‌اند... ضرر و زیانی که عایدشان شده و صدماتی که خورده‌اند اصلاً قابل تصوّر و اندازه‌گیری نیست... چه قراردادها، چه معاملات و چه منافع هنگفتی، دول خارجی از قبیل رژیم استبدادی داشته‌اند و بسیار طبیعی است آنها خیلی ناراحت باشند و کینه و عداوت و بغضی از انقلاب ایران و از پیروزی ما، در دل داشته باشند... انقلاب اسلامی و در واقع انقلاب جهانی که در دنیا تکانی به وجود آورده، طبیعی است که هیچ تکانی بدون عکس‌العمل و مخالفت و دشمنی از ناحیه کسانی که متضرر شده‌اند، نمی‌تواند باشد... صهیونیست‌ها و امپریالیست‌های سرمایه‌دار و غیر سرمایه‌دار...^۱

اما همین آقای بازرگان در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت چنان تصویر خیالی و دروغینی از انقلاب اسلامی ۵۷ ارائه می‌دهد که اساساً در دیدگاه او «ما در پایان حرکت اول و پیروزی انقلاب، ضدانقلاب نداشتیم، بلکه از خارج و داخل با تسهیل و توحید و تسلیم و توفیق روبرو بودیم»^۲ هر چند خود وی در همان کتاب دچار تناقض می‌شود و از «ضد انقلاب‌ها» نیز یاد می‌کند، لیکن تلاش دارد پیدایش ضد انقلاب را نیز تا حدّ زیادی ناشی از تقصیرات هیأت حاکمه و رهبری جمهوری اسلامی بنمایاند.

مهندس بازرگان در آغاز یکی از نامه‌های سرگشاده‌اش در سال ۱۳۵۸، آرزوی روزهای قبل از پیروزی انقلاب را می‌کند؛ روزهایی که به گمان وی ابرقدرت‌ها از دشمنی دست برداشته بودند:

دولت‌های بزرگ هم از حالت بی‌طرفی و حالت دشمنی بیرون آمده دولت جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخته تبریک می‌گفتند. دولت‌های بزرگ، نفع خود را به دلیل رقابت فیما بین، در محکم و مستقر دیدن ایران و مسلط شدن جمهوری اسلامی می‌دیدند.^۳ به رسمیت شناختن دیپلماتیک یک دولت برآمده از یک انقلاب پیروز، از سر ناچاری و قبول واقعیت بود؛ و نه به معنای عدم دشمنی. به ویژه آن‌که در عمل، دشمنی‌ها تداوم و تزیاید یافت.

۱. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، صص ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۱۰ و ۲۱۱. *اطلاعات*، ۱۳۵۸/۵/۱۱، صص ۱ و ۱۲ (با تفاوت در برخی عبارات).

۲. *انقلاب ایران* در دو حرکت، ص ۷۴

۳. همان، ۱۳۵۸/۱۱/۱، ص ۳. *انقلاب ایران* در دو حرکت، ص ۲۱۵

به شهادت واقعیات، هیچ‌گاه دولت‌های بزرگ خارجی، «نفع» خود را در استحکام و استقرار جمهوری اسلامی مستقل و متکی به مردم نمی‌دیدند. اغتشاشات کردستان، خوزستان، گنبد، آذربایجان شرقی و تشنجات داخلی شهرهای کشور که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب رخ داد و اقدامات گروه‌های چپ و راست مرتبط با بیگانگان در آشوبگری، که به وضوح دست آمریکا و انگلیس و شوروی در همه آنها نمایان بود، شاهدی بر این مدعاست. البته بازرگان هم قبلاً به «جبهه مشترک» دشمنان خارجی و داخلی به عنوان عامل مشکلات مزبور، اذعان کرده بود.^۱

صدور انقلاب

نهضت آزادی در تحلیلی که بعد از پیروزی انقلاب منتشر کرد، انقلاب اسلامی را دارای ابعاد جهانی و مقصد نهایی آن را «آزاد کردن خلق‌های دربند جهان» توصیف می‌کند:

مردم ما به خوبی می‌دانند که تا محو کامل آثار استبداد و استیلا و تا رسیدن به جامعه توحیدی و قسط اسلام، فاصله‌ها دارند. اگر می‌خواهیم آنچه را تاکنون بدست آورده‌ایم از دست ندهیم، اگر عزم ما بر آن است که نسل‌های آینده نیز همچنان راه ما را ادامه دهند، و اگر امید جهان را که به انقلاب ما بسته است نمی‌خواهیم ناامید کنیم و دشمن را امیدوار به بازگشت سازیم، باید بدانیم که یک لحظه غفلت امکان دارد به فاجعه تبدیل شود و تمام تلاش‌هایمان از دست برود یا به جهت دیگری منحرف گردد. وظیفه داریم که کار را تمام شده نپنداریم، روحیه انقلابی خود را از دست ندهیم، برای تحمل مشکلات بیشتر آماده باشیم و دستاوردهای خود را هر روز از پیش بیشتر کنیم و تا رسیدن به مقصد نهایی که آزاد ساختن کامل خود و آزاد کردن خلق‌های دربند جهان است، از پای ننشینیم.^۲

اما چندی بعد، مهندس بازرگان رهبر نهضت آزادی، اصل «صدور انقلاب» را نفی، و با طرح مشکلات و مصائب به عنوان معلول این سیاست، القای کند که اگر مقامات ایران کاری به کار مستکبران نداشتند، آنها هم درگیر نشده و مشکل و درگیری به وجود نمی‌آمد.

در بسیاری از اطلاعیه‌های نهضت و سخنرانی‌های رهبران آن در ماه‌های اول بعد از پیروزی انقلاب، از «صدور انقلاب»، قاطعانه دفاع می‌شد. نهضت آزادی به قدری در اعتقاد به این اصل،

۱. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۲۱۰

۲. پیام رسالات الله، ارگان سیاسی ایدئولوژیک نهضت آزادی، شماره ۵، اسفند ۱۳۵۷. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱،

راسخ بود که در «مرامنامه و اصول برنامه و خط‌مشی نهضت آزادی ایران» مصوب تیرماه ۱۳۵۹، سومین اصل از «اصول برنامه و خط‌مشی» خود را این‌گونه اعلام نموده بود:

ج. رسالت در گسترش جهانی انقلاب اسلامی.

۱. ارائه نظری و عملی حقانیت جهان‌بینی توحیدی به عنوان تنها راه نجات بشریت.

۲. انتقال تجارب و دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران به مستضعفان جهان.

۳. همکاری و کمک مادی و معنوی به نهضت‌های اسلامی و انقلابی جهان.

۴. مبارزه اصولی و پیگیر با نظام‌های طاغوتی جهان (استعمارگران غربی و شرقی).^۱

اما آقای بازرگان در سخنرانی «تداوم و تحول انقلاب» (اسفند ۶۲)^۲ و کتاب *انقلاب ایران در دو حرکت* (بهار ۶۳) نظیر سخنرانی «ایران و اسلام» (آبان ۶۰)، مبارزه ضداستکباری و تلاش برای صدور انقلاب را نشانه تحول منفی و انحراف از مسیر اصلی انقلاب خوانده است. ملاحظه می‌شود که تمامی آنچه بازرگان و نهضت آزادی از سال ۶۰ به بعد به عنوان نتایج منفی خط امام خوانده و با آن مخالفت ورزیده، در گذشته‌ای نه چندان دور، جزو «مرامنامه» نهضت بوده است.

نهضت آزادی تلاش برای پیروزی مستضعفین جهان را یکی از اهداف مسلم انقلاب اسلامی می‌دانست.^۳ اما پس از کنار گذاشته شدن از قدرت و آغاز فرایند تبدیل شدن به اپوزیسیون، دبیرکل گروه به نفی اصالت و حقانیت اصل صدور انقلاب، پرداخت.

«مُشک» و «عطار»ی انقلاب

آبان ۵۹، مهندس بازرگان در مصاحبه با روزنامه *انقلاب اسلامی*، متعلق به بنی صدر، دیدگاه خاص خود را درباره صدور انقلاب، این‌گونه بیان کرد:

این کلمه صدور یک کلمه تجارتي است. در واقع خواسته‌اند انقلاب را هم مثل یک کالایی در نظر بگیرند که آن کالا را مالک آن یا سازنده و فروشنده‌اش به خارج کشور خود صادر می‌کند... به قول شاعر که می‌گوید: مُشک آن است که خود بیود نه آن که عطار بگوید... و اگر بگوید توی سرش زده است. بنابراین انقلاب ما هم به نظر من احتیاج به این ندارد که

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۲۳۹

۲. این سخنرانی در قالب جزوه مستقلی تحت عنوان: تداوم و تحول انقلاب، سخنرانی آقای مهندس مهدی بازرگان بمناسبت پنجمین سالگرد انقلاب اسلامی ایران، در اسفند ۱۳۶۲، به وسیله نهضت آزادی منتشر شد.

۳. همان، ص ۲۷۰. و موارد متعدد در اعلام مواضع مکتوب یا اظهارات سران نهضت آزادی.

عطار داد بزند و یقه مردم را بگیرد و بگوید بیاید ببینید مُشک دارم، من گلاب دارم... بنابراین صدور انقلاب، هم باید مثل مُشک واقعی و مثل کالای تجارتي با ارزش باشد، هم خودش بیوید. که انقلاب ما اگر انقلاب اسلامی واقعی باشد که هست (یعنی نیت اینست) همان طور که در مراحل قبل از انقلاب دیدیم با چه فشار و هجوم و شوقی خبرنگارهای خارجی می آمدند و به زور از دست اندر کاران اطلاعات می گرفتند و می رفتند در شهرها عکس برداری می کردند، فجایع شاه و دستگاه را در خارج منعکس می کردند و بعد دیدیم جو مطبوعاتی اروپا و آمریکا و حتی اروپای شرقی به ترتیب و تا حدودی ملل عرب و مسلمان، چگونه طرفدار و مبلغ و تأییدکننده انقلاب ما قبل از مرحله پیروزی شدند. آن موقع ما هیچ کس را نداشتیم... خود آنها آمدند و دیدند و پسندیدند و شدند دلال‌های این انقلاب اسلامی ما. حالا چه شده که بعد از پیروزی انقلاب، این جو در آنجا پیدا شده. پس اگر ما خوب اداره می کردیم، این انقلاب چنان طبیعت و خصلتی داشت و چنان ارزشی دارد که مثل یک کالای تجارتي مرغوب و ارزنده واقعی که دنیا برایش سر و دست بشکند خودشان می آمدند و عامل صدور می شدند و یا با اصرار و خواهش، این انقلاب را از ما می گرفتند و می بردند... در مورد رابطه بین صدور انقلاب و بقای انقلاب باید بگویم آن طور که من صدور را صحیح می دانم، نتیجه خود انقلاب است. یعنی وقتی انقلاب، خدایسند و مستضعف‌پسند و دنیاپسند و مردم‌پسند باشد، صادر می شود و باقی می ماند.^۱

هر فردی ولو با کمترین اطلاع از امور سیاسی، با مطالعه سطور فوق متعجب می شود که چگونه شخص مدعی مبارزه و آگاهی از سیاست، چون مهندس بازرگان، تا این حد ساده‌اندیشانه، از اوضاع جهان سخن می گوید. فی الواقع در اینجا، عرصه پیچیده و گسترده سیاست و فرهنگ بین‌المللی، با بازار و دکان «عطاری» اشتباه شده است. خود بازرگان هم می دانست در دنیایی که اربابان زر و زور و تزویر، حاکمیت دارند مجال داده نمی شود که «عطر و شمیم» اندیشه‌ای آزادپنخس و عدالتخواه، به سادگی و خودبه‌خود، در میان ملل جهان منتشر گردد، و آنان هم آرام بنشینند و مدیریت افکار عمومی را به رقیب و دشمن واگذارند.

در دهه هشتاد میلادی، و پیش و پس از آن، این تمایل اربابان دنیای ارتباطات بود که به نشر و گسترش «وسیع» اندیشه‌ای، امکان می داد و یا نمی داد. انقلاب اطلاعاتی و ارتباطی اواخر قرن بیستم و دهه اول قرن بیست و یکم، و معادلات را بکلی تغییر داد، و سلطه ارباب

قدرت بر فضای مجازی و جریان اطلاع‌رسانی را بلامنازع نمود. مع‌الوصف تصور مهندس بازرگان، از انتشار بدون مانع و سهل‌اندیشه‌های رقیب یا مبارزه‌جو در برابر ایدئولوژی‌های نظام سرمایه‌داری جهانی، نه تنها در در ابتدای دهه هشتاد میلادی، بلکه هنوز هم ساده‌انگارانه و غیرواقعی‌گرایانه است.

از این رو تنها با مبارزه تبلیغاتی گسترده همراه با بهره‌گیری از همه امکانات و ظرفیت‌های موجود، می‌توان تا اندازه‌ای به مقابله با «تزویر و تحمیق جهانی شده» به وسیله «ناتوی فرهنگی» برخاست. جالب اینجاست که آقای بازرگان وقتی می‌خواست نمونه‌ای تاریخی برای صدور انقلاب از طریق «مشک‌بویی» نه «عطارگویی» ارائه دهد، چون به خوبی می‌دانست که حتی در دورانی که از غلبه غول‌های تبلیغاتی خبری نبود، باز هم به آن سادگی که وی تصور می‌کند، اندیشه «انقلاب» مجال صدور نمی‌یافت، به صدور فکر آزادی‌خواهی و جمهوری‌خواهی انقلاب فرانسه به وسیله «جنگ‌های» ناپلئون، اشاره می‌کند.^۱

دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت، درباره خط‌مشی حمایت از جنبش‌های آزادیبخش جهان، این‌گونه اعلام موضع کرده بود:

اصولاً سیاست خارجی ما بر پایه پشتیبانی از تمام جنبش‌های آزادی‌خواهانه مستضعفین جهان است. در چنین چارچوبی با توجه به امکان‌های خود و با توجه به شرایط خاص زمان و مکان، و بر اساس حفظ ارزش‌های ایدئولوژیک و با استفاده از اولویت‌ها، کمک‌های خود را در اختیار این جنبش‌ها خواهیم گذاشت.^۲

یوسفی اشکوری در بیوگرافی مهندس بازرگان، دیدگاه وی را در باره مفاهیمی نظیر صدور انقلاب این‌گونه جمع‌بندی کرده است:

...بازرگان با مفاهیمی چون «صدور انقلاب»، «استکبارستیزی»، «دشمنی با امپریالیسم» و... چندان توافق نداشت و طرح و اجرای این نوع شعارها را نه اسلامی می‌دانست و نه منطبق با مصالح ملی و نه لازم و نه شدنی و نه مفید... عقیده داشت که این نوع تفکر و سیاست، عمدتاً برآمده از تأثیرپذیری جوانان مسلمان از مارکسیسم می‌باشد و اصالتی ندارد.^۳

شماری از رهبران نهضت آزادی و وزرای دولت موقت، هم‌سو با فضای گفتمانی و مطالبات مردم در اولین سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مواضع و نظرات گاه تندروانه‌ای درباره

۱. همان.

۲. اطلاعات، ۱۳۵۸/۴/۲۷، ص ۱۲

۳. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۳۱۳

ضرورت صدور انقلاب اتخاذ می‌کردند، اما مهندس بازرگان در سال ۶۰ به گونه‌ای از صدور انقلاب سخن می‌گوید که گویی نهضت آزادی و همفکران سابقه‌دار و قدیمی وی نقشی در نظریه‌پردازی‌ها و حمایت از این خط مشی نداشته‌اند.

مهندس بازرگان به هنگام تصدی دولت موقت، تصریحات و اشاراتی موافق با مفهوم صدور انقلاب و نقش جهانی انقلاب اسلامی ایران داشت. بازرگان در اولین روز قدس پس از انقلاب، در ۲۵ مرداد ۱۳۵۸، در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه درباره تأثیر جهانی انقلاب و وظیفه یاری به مبارزان و آزادیخواهان جهان، با ادبیاتی شورانگیز و انقلابی چنین گفت:

انقلاب ما اتحاد و اتفاق لازم میان ملت‌های تحت ستم را بیشتر ساخته و نمونه آن، امروز است... از آنجا که اراده خداوند بر بالا آمدن مستضعفین و حکومت آنان بر مستکبرین است، و در حقیقت مستضعفین اند که باید وارث زمین باشند، انقلاب اسلامی ایران نیز با تبعیت از این ایدئولوژی و در نظر داشتن حقوق حقه ملل مستضعف و تحت ستم به پیروزی گرایید، و اینک می‌رود تا وسیله‌ای برای آزادی و نجات خلق‌های تحت ستم شود.

انقلاب اسلامی ایران اکنون وسیله‌ای شده تا دیگر ملل استعمارزده و بیچاره و گرفتار نیز به خود آیند و با تلاش و کوشش بسیاری به فکر نجات از چنگال طاغوت‌های کوچک و بزرگ داخلی و خارجی افتاده‌اند. و این افتخار ایران است که رابط این جریان‌ها قرار گرفته و پلی است که ارتباط و اتحاد ملت‌های اسلامی را به هم مربوط می‌سازد. همان گونه که اتحاد و تعاون و ایمان و اراده و قبول شهادت و فداکاری ملت ایران، سبب پیروزی و از هم‌پاشیدگی نظامی پوسیده و پوشالی گردید، و بدون شک اتحاد و ایمان و اراده دیگر ملل اسلامی با یکدیگر نیز سبب خواهد شد تا بزودی بر استعمارگران و غارتگران ملل مستضعف و زیر ستم فائق آیند... این قیام و خروج و این اتحاد و ایمان و اتفاق میان مسلمانان دنیا که پشتیبانی و حمایت از مردم مستضعف و مردم عدالت‌پرور، عدالت‌خواه و عدالت‌دوست دنیا را به دنبال دارد... صرفاً به خاطر ایفای نقشی است که قرآن بر دوش هر مسلمان مؤمن گذارده، و بر هر مسلمان است که آن را به انجام برساند.^۱

این سخنان بازرگان، در کتابی که مهندس عبدالعلی بازرگان در سال ۱۳۶۱ به عنوان مجموعه سخنان و پیام‌های پدرش به چاپ رساند، سانسور شده و آورده نشده است.^۲ و به جای آن

۱. کیهان، ۱۳۵۸/۵/۲۷، ص ۷

۲. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب، ص ۳۳۷، در اینجا بایستی طبق ترتیب کتاب، بعد از پیش خطبه نماز جمعه مورخ ۵۸/۵/۱۹ (صص ۳۳۰-۳۳۵) متن پیش خطبه مزبور مورخ ۵۸/۵/۲۶ قرار می‌گرفت، که به جای آن سخنرانی مورخ

متنی تحت عنوان پیام روز قدس، چاپ شده که بسیاری از جملات مزبور در آن نیست ولی تقریباً همین مضامین را بالحنی ضعیف‌تر، دارد.^۱ از جمله در این متن ویراسته و تعدیل شده، به اثرگذاری جهانی انقلاب، از زبان مهندس بازرگان، این‌گونه اشاره شده است:

چنین پیروزی بی‌سابقه در دنیا، پیروزی عظیم، از طریق جلب قلوب و تحسین و خوشحالی و مسرت در مرحله اول، ملل مسلمان و در مرحله دوم، کلیه ملل در زنجیر و استعمارزده و بیچاره و گرفتار طاغوت‌های داخل و خارج را هم متوجه انقلاب کرد. و انقلاب اسلامی ایران، وسیله دیگری شد برای آن که وحدت و اتحادی بین ملل مسلمان و زبردستان به وجود بیاید... همان‌طور که اعتماد و ایمان و اراده و قبول شهادت و فداکاری ملت ما، یک نظام ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کرد، این ارتباط و اعتماد در قیام عمومی ملل مسلمان و مستضعفان جهان، مسلماً موفق به سرنگون کردن آن نظام طاغوتی و غاصب دیگر یعنی نظام صهیونیستی و دولت اسرائیل خواهد شد... این قیام و خروج و اتحاد مسلمانان دنیا... ایفای نقشی است که قرآن به دوش هر مسلمان و هر مؤمن گذارده است، آنجا که می‌فرماید: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ.^۲

دکتر یزدی در مرداد ۵۹، درباره صدور انقلاب می‌گوید:

من هرگز با صدور انقلاب مخالف نبوده‌ام... اگر منظور از صدور انقلاب، انتقال تجارب انقلابی از ایران به سایر کشورها، و توسعه و گسترش فکر و اندیشه اصیل اسلامی، و کمک به مبارزین و مستضعفین سایر نقاط جهان است، نه تنها با چنین امری موافق هستم، بلکه آن را از ضروریات تفکر و اندیشه اسلامی می‌دانم و وظیفه هر مسلمانی. به دلیل همین اعتقاد، اولین بار بعد از پیروزی انقلاب، در زمان تصدی اینجانب در وزارت امور خارجه، اداره نهضت‌های آزادیبخش جهان به منظور جمع‌آوری اطلاعات در مورد نهضت‌های آزادیبخش و شناخت

۵۸/۶۲۰ درج شده است.

۱. در هر دو متن منتشره (روزنامه کیهان و کتاب بازرگان)، چند بار از واژه‌هایی نظیر «امپریالیسم جهانخواه آمریکا»، «استعمارگران»، «سیاست امپریالیستی»، «مستکبرین»، «مستضعفین»، «خلق‌ها و ملل استعمارزده» استفاده شده است. همان تعابیری که بعداً آقای بازرگان نسبت به استفاده از آنها اعتراض و انتقاد داشت، و به نادرست، رواج آنها را ناشی از تأثیر و نفوذ مارکسیسم توصیف می‌کرد. (کیهان، ۵/۲۷، ص ۷. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، صص ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰)

۲. یک سال بعد، آقای بازرگان به استناد همین آیه، مفهوم صدور انقلاب را فقط به امر به معروف و نهی از منکر در قالب تبلیغ، منحصر و محدود کرد. و اقدامات عملی در کمک به جنبش‌های آزادیبخش را از «صدور انقلاب» جدا محسوب نمود و نامش را «اجرای برنامه انقلاب اسلامی جهانی» گذارد. (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۴، صص ۵ و ۷)

۳. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، صص ۲۱۸ و ۲۱۹

آنها و تماس با آنها و کمک به آنها، به وجود آمد.^۱

حتی داریوش فروهر، وزیر کار و امور اجتماعی دولت موقت و دبیرکل حزب ملت ایران که به اسلام‌گرایی شهرت نداشت، در مرداد ۵۸، دربارهٔ ضرورت صدور انقلاب، این‌گونه گفت: ...انقلاب ایران نمی‌تواند و نباید در درون مرزها باقی بماند... این انقلاب که خمیرمایهٔ اصلی آن را اسلام می‌سازد، باید از حدود این مرزها بگذرد.^۲

ناگفته نماند که امام خمینی دربارهٔ تعریف صدور انقلاب، چنین گفته بود:

اینکه می‌گوییم باید انقلاب ما به همه جا صادر بشود، این معنی غلط را از او برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم. ما همهٔ کشورهای مسلمین را از خودمان می‌دانیم... ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران واقع شد و خودشان از ابرقدرتها فاصله گرفتند و دست آنها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همهٔ ملتها و در همهٔ دولت‌ها بشود، آرزوی ما این است. معنی صدور انقلاب ما این است که همهٔ ملتها بیدار بشوند و همهٔ دولت‌ها بیدار بشوند و خودشان را از این گرفتاری که دارند و از این تحت سلطه بودن که هستند، و از اینکه همهٔ مخازن آنها دارد به باد می‌رود و خودشان به نحو فقر زندگی می‌کنند، نجات بدهد.^۳

نقش رسانه‌های بین‌المللی

مهندس بازرگان ضمن سخنان تجدیدنظرطلبانه‌اش دربارهٔ صدور انقلاب، می‌گوید: اگر صدور انقلاب را به آن صورت و معنی مکتبی و ایمانی و روحی‌اش بگیریم همانطور که گفتم دو مرحله می‌توانیم قائل بشویم. یکی قبل از پیروزی انقلاب و یکی بعد از پیروزی انقلاب. قبل از پیروزی انقلاب، برنامه خیلی خوب اجرا شد. آبرو و حیثیت برای انقلاب و تمایلی در خارجی‌ها نسبت به آن پیدا شده بود... انقلاب ما در فاز اول با موفقیت صادر شد. اما در مرحله دوم بعد از پیروزی انقلاب به خصوص چند ماهی که از دولت انقلاب گذشت، وضع عوض شد.

اینکه همه شکایت می‌کنند و می‌گویند افکار عمومی دست صهیونیست‌هاست دست امپریالیست آمریکا است و اینها علیه ما توطئه کردند و علیه ما دروغ‌پراکنی می‌کنند و نباید

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۵/۱۳، ص ۹

۲. باامداد، ۱۳۵۸/۵/۲۱، ص ۱۲

۳. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۸۱

گذاشت که این کار را بکنند، به نظر من این استدلال، هیچ صحیح نیست.^۱ برای این که همان مطبوعات بودند و همان خبرنگار و مقاله‌نویس و همان رسانه‌های گروهی هستند که قبل از انقلاب هم وجود داشتند.

آنچه که مهندس بازرگان در این سخنان بر آن تأکید داشت و به دفعات نیز تکرار کرده، این است که تبلیغات منفی رسانه‌های غربی، «عمدتاً» از عملکرد و روش‌های غلط مسئولین نظام جمهوری اسلامی ناشی شده است.

سیطرهٔ صهیونیست‌ها بر رسانه‌های خبری، نزد سیاسیون دنیا امری بدیهی است.^۲ خود وی نیز قبلاً در مصاحبه با فالاچی بر این نکته تأکید کرده بود:

...فراموش هم نکنید که اکثر روزنامه‌های خارجی و مطبوعات غربی در دست صهیونیست‌ها

است. آیا برای آنها منفعتی در بر دارد که از ما خوب بنویسند؟^۳

موضع‌گیری رسانه‌های غربی در قبال انقلاب تا پیش از پیروزی، آنگونه که بازرگان تأکید می‌کند «چندان» و «همواره» مثبت و بی‌طرفانه و یا موافق نبوده است. کیفیت موضع‌گیری آنها، قبل از هر چیز دیگری، تابع سیاست‌های بلوک غرب به سرکردگی آمریکا بود. لذا تا زمانی که آمریکا به پشتیبانی از شاه ادامه می‌داد، ماشین تبلیغاتی غرب با انعکاس ناقص و تحریف‌شدهٔ اخبار و گزارش‌های انقلاب، قیام مردم ایران را تنها در حد اعتراضاتی سطحی و رفرمیستی در چارچوب رژیم شاه، معرفی می‌کرد. چهرهٔ دُفرمه و دگرگونه‌ای که آنها از انقلاب اسلامی ترسیم می‌کردند، به وضوح در نحوهٔ بازتاب‌انگیزه‌ها، اهداف، مطالبات، هویت، و رهبری انقلاب ملت ایران، مشهود بود.

همزمان با اوج‌گیری انقلاب و قطع امید آمریکا از تثبیت شخص شاه، و نیز معاملات و توافقات‌های آشکار و پنهان غربی‌ها با جریان‌های محافظه‌کار و میانه‌روی داخل ایران، و اتخاذ

۱. مهندس بازرگان در مرداد ۵۸: «صهیونیست‌ها که بیشتر از همه، صدمه از این انقلاب خورده‌اند و بیش از همه متضرر شده‌اند، و حامیان امپریالیست آنها و پر قیچی‌های مختلف، آنها هم بایستی و طبیعی است که به جنب و جوش بیافتند و آنچه در قدرت و امکان دارند علیه مملکت و انقلاب ما به کار ببرند. چون ضرر و زبانی که عایدشان شده و صدماتی که خورده‌اند، اصلاً قابل تصور و اندازه‌گیری نیست.» (مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۲۰۸)

۲. عباس امیرانظام سخنگوی دولت موقت نیز چند بار به سیطرهٔ صهیونیست‌ها بر رسانه‌های غربی به ویژه آمریکا تصریح کرده بود، از جمله در خرداد ۵۸ چنین گفت: «تعداد زیادی از مطبوعات آمریکا و بیشتر رادیو تلویزیون‌های آمریکا در اختیار صهیونیسم است و کسی که بیش از همه، از موفقیت انقلاب ما لطمه خورد و ضرر دید صهیونیست‌ها هستند، و تبلیغات بزرگی را در اروپا و آمریکا و تمام دنیا بر علیه انقلاب ما می‌کنند.» (کیهان، ۵۸/۳/۵، ص ۵)

۳. اطلاعات، ۱۳۵۸/۷/۲۲، ص ۹

سیاست «تثبیت رژیم سلطنتی» یا نهایتاً برقراری «جمهوری به سبک غربی»، لحن و بیان رسانه‌های غرب هم تغییر کرد. ابتدا برخی اقدامات جنایتکارانه شاه، و در گام‌های بعدی ماهیت استبدادی رژیم سلطنتی، با پرده‌پوشی کمتری انعکاس می‌یافت. در این مقطع، انقلاب ایران با هویت جنبش «ملّی» و «دموکراسی خواه» و بدون تأکید بر وجه اسلامی آن طرح و تعریف می‌شد.

پس از اقامت امام در فرانسه و تشدید فعالیت انقلابیون خارج از کشور، شرایط نوین و تحمیل شده‌ای شکل گرفت که تا حد زیادی محدودکننده تحریف‌گری و غرض‌ورزی آشکار رسانه‌های غرب بود. تأثیر روانی این موضوع و تاکتیک‌های هوشمندانه خبری و تبلیغی امام و یارانش، در کوتاه‌مدت موجب جلب نظر مثبت افکار عمومی غرب شد. تصوّر و توهم غربی‌ها درباره هویت و ساختار لیبرالی حکومت آینده ایران؛ احتمال فوت قریب‌الوقوع امام؛ ناتوانی روحانیت از کسب اقتدار و نفوذ مؤثر حکومتی در آینده؛ بازسازی قدرت بوروکراسی غرب‌گرا در نظام جدید؛ و قوی‌دانستن ریشه‌ها و بنیان‌های وابستگی به غرب در فرهنگ و اقتصاد و ارتش ایران، نیز از علل مهمی بود که انفعال اولیه رسانه‌های غربی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی را رقم زد، و غربی‌ها را به آینده منافعشان در ایران امیدوار ساخت.

اما در پگاه تشکیل و استقرار جمهوری اسلامی، تشدید حرکت به سمت تعمیق هویت دینی انقلاب اسلامی، نهادسازی متناسب با اقتضانات انقلاب، قاطعیت در مقابله با ارکان رژیم پهلوی و عناصر وابسته به استعمار، و تأکید بر اصول استقلال‌طلبانه و عدالت‌خواهانه، از عوامل اصلی هجوم یکپارچه امپریالیسم خبری علیه انقلاب اسلامی بود. طبعاً در این مسیر، بهانه‌ها و مستمسک‌هایی هم، جستجو یا ابداع و ادّعا می‌شد: «خشونت و اعدام‌های بعد از انقلاب، نقض حقوق اقوام، غرب‌ستیزی و مواضع ضد آمریکایی و گروگانگیری، نقض حقوق بشر و اقلیت‌ها، تحدید آزادی احزاب و مطبوعات، استبداد دینی و حکومت روحانیت، چپ‌گرایی و گرایش به شوروی و بلوک شرق، حجاب و نقض آزادی زنان، صدور انقلاب، و جنگ».

مهندس بازرگان ضمن سخنان خود درباره صدور انقلاب، نقشی هم برای نحوه برخورد مسئولان با خبرنگاران خارجی قائل شده بود. گفتنی است که اخراج خبرنگارانی که اخبار و گزارش‌های مغرضانه و کذب فرستاده، و یا اینکه احیاناً عملکرد مشکوک به جاسوسی داشتند، ابتدا در دولت موقت به اجرا درآمد. بدیهی است که خبرنگاران خارجی، اهل «رودبایستی» نیستند که به قول بازرگان با مهربانی و حُسن خُلق، خجالت زده شوند و به نفع انقلاب گزارش و تحلیل بنویسند. همان‌گونه که هیچ‌گاه علت واقعی مواضع منفی آنها، نحوه برخورد مسئولان ایرانی نبوده است. زیرا معمولاً بهترین نوع پذیرایی از آنان به عمل می‌آمد، و عرف بین‌المللی در

موردشان رعایت می‌شد. ضمناً مطبوعات و رسانه‌های خبری غرب هم آنقدر بی‌در و پیکر و «دمکرات» نبوده‌اند که هر کس هر چه دلش خواست، منتشر کند. به هر حال، حساسیت غیرمنطقی و افراطی مهندس بازرگان به رسانه‌های غربی، به هنگام تصدی نخست‌وزیری دولت موقت، از عللی بود که باعث می‌شد وی با بسیاری از اقدامات «انقلابی» ضروری، ظاهراً به علت واکنش منفی نشریات غربی، به مخالفت بپردازد. یکی از مواردی که در اواخر اسفند ۵۷ با انتقاد وی روبرو شد، نحوه اولین محاکمه‌های دادگاه انقلاب و اعدام‌های سریع سران مجرم رژیم شاه بود؛ با این استدلال که انعکاس خارجی‌اش بد بوده و خارجی‌ها از روی «دلسوزی»، آن را موجب لکه‌دار شدن شهرت و حیثیت انقلاب در دنیا، خوانده‌اند. بازرگان با بزرگنمایی این موضوع، تأکید کرد که: «ببینید چه بی‌آبرویی برای ما در دنیاست».^۱ در همان زمان، امام خمینی این نحو تلقی را، ناشی از غرزدگی خواند: من متأسفم از اینکه باز غرزدگی در ماها هست، و ما ترس از این داریم که مبادا در روزنامه‌های غرب چیزی بنویسند.^۲

دفاع از مجازات اعدام

در ابتدا، اغلب چهره‌های برجسته انقلابی و برخی وزرای دولت موقت و حتی شخص بازرگان با استدلال‌های روشن به دفاع از مجازات اعدام مجرمان رژیم پهلوی در دادگاه‌های انقلاب، می‌پرداختند. مرور برخی از این مواضع و اظهارات، ادعای مشهور را مبنی بر مخالفت مطلق بازرگان و دوستانش با اعدام‌ها نقض می‌کند و ضمناً نوع استدلال‌ها و توضیحات نیز، منطقی و فضای آن زمان را به خوبی نشان می‌دهد.

ذکر یک نکته تاریخی مربوط به بازداشت و مجازات مقامات رژیم شاه خالی از لطف نیست. در ۲۳ بهمن ۵۷، دو گروه جداگانه از مقامات ارشد رژیم شاه در مصاحبه رادیوتلوویزیونی و مطبوعاتی شرکت کردند که اداره‌کننده هر دو مصاحبه، دکتر ابراهیم یزدی بود و گاه نیز با سؤالات یا اظهارات خود، در روند گفتگوها مشارکت می‌کرد.^۳

یزدی در سمت معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، در مصاحبه‌ای که اوایل اسفند ۵۷

۱. کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۴، ص ۴. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۹۸، (با تفاوت در برخی عبارات).

۲. صحیفه امام، ج ۶، ص ۴۶۰

۳. مشروح این دو مصاحبه در دو روزنامه؛ کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۲۴، ص ۸، و اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۲۴، ص ۵، درج شده و تصویر دکتر یزدی نیز در عکس‌های این دو مصاحبه، به چشم می‌خورد.

انتشار یافت، درباره دادگاه‌های انقلاب و مجازات اعدام مقامات مجرم رژیم پهلوی، این گونه اظهار داشت:

به موجب پیشنهاد شورای انقلاب اسلامی و دستور صریح رهبر انقلاب حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی، دستور تأسیس دادگاه‌های فوق‌العاده انقلاب اسلامی را به دولت صادر فرموده‌اند و بر اساس امر امام، دادگاه‌های مخصوص تشکیل شده است تا به حساب جنایت‌ها، آدم‌کشی‌ها، خیانت‌ها و چپاول‌ها و غارتگری‌هایی که به دست عمال کثیف رژیم سابق انجام شده است، رسیدگی نماید و بر طبق موازین قضاء شرع اسلام و مقررات اسلامی، آنها را به مجازات برساند. و همانطور که می‌دانید دو گروه از این جنایت‌کاران در دادگاه انقلابی محاکمه و به جزای اعمال خودشان رسیده‌اند.^۱

دو روز پس از انتشار نظر انتقادی مهندس بازرگان، آیت‌الله طالقانی در مصاحبه مطبوعاتی در ۲۶ اسفند ۵۷، درباره دادگاه‌های انقلاب و مجازات اعدام مقامات مجرم رژیم شاه، به سؤال یک خبرنگار خارجی چنین پاسخ داد:

در همه کشورهای انقلابی هزاران نفر در روزهای اول انقلاب، اعدام می‌شوند. اگر ما می‌خواستیم مانند همه کشورهای انقلابی عمل کنیم با عصبانیتی که مردم ما از عوامل رژیم سابق داشتند، باید روزی صد نفر را اعدام کنیم. از ابتدای سقوط رژیم تا به حال، من خیلی در این محاکمات وارد نیستم و نمی‌خواهم دخالت کنم، ولی در روزنامه‌ها که می‌بینم و می‌خوانم اکثر اینها را که می‌شناسم دستشان به خون جوانان ما آلوده است و هزاران شهود عینی برای مجرمیت آنها در میان مردم موجود است.

احتیاج به آن طرز روش دادگاه‌های معمول، هیچ نیست. از جهت دیگر، کسی وکالت آنها را قبول نمی‌کند. حتی آن وکلای عادی و بی‌تفاوت نیز در خودشان احساس شرمندگی می‌کنند و قدرت دفاع ندارند... گفته‌های اینها، دلایل جرم آنها، در روزنامه‌ها منعکس می‌شود.

متأسفانه قریب یک دهه یا بیشتر است که در ایران در رژیم سابق، دائماً دادگاه‌های مخفی فعالیت داشته و دسته دسته می‌کشتند، و نه علل جرمش برای مردم معلوم بوده و نه هم شهود عینی در آن حضور داشتند. و از شما غربی‌ها هم هیچ‌وقت اعتراض ندیدیم، آ و حالا

۱. کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۳، ص ۷

۲. اما مهندس بازرگان در نطق دو روز قبلش، برخلاف نظر آیت‌الله طالقانی، بعضی اقدامات مجامع غربی در اواخر عمر رژیم شاه را، با آب و تاب شرح داده و با اغراق در مورد تأثیر آنها، چنین گفته بود: «مجامع بین‌المللی که یک روزی ما به آنها متوسل می‌شدیم و آنها به داد ما رسیدند و عامل مؤثری در سرکوبی و سقوط رژیم سابق بودند... پشتیبان ما شدند و مؤثر هم بودند، حالا همانها به این دولت انقلاب اعتراض می‌کنند...» (کیهان، ۵۷/۱۲/۲۴، ص ۴)

سروصدا راه می‌اندازند. در کشورهای غربی، آنها که منافعشان به خطر افتاده، این را یک نقطه ضعفی برای ما کرده، مشغول تبلیغات در دستگاه‌ها و رسانه‌های عمومی‌شان هستند.^۱ در ادامه، خبرنگار خارجی سؤال کرد چرا آنها را به مرگ محکوم می‌کنید و چرا به حبس ابد محکوم نمی‌شوند؟ آیت‌الله طالقانی در پاسخ گفت:

در قانون اسلام، اساساً مسأله زندان و محکومیت زندان به صورتی که در دنیا معمول است نیست و اینها دلایلی دارد که من بارها گفتم و خواهم گفتم... چون کسی که جانی و آدمکش باشد و مفسد در زمین و قابل اصلاح نباشد، در همه دنیا محکوم به مرگ است. بعضی از کشورهایی هم که قانون اعدام را ندارند به صورت دیگر مردم را می‌کشند. اسرائیل مثلاً مدعی است که قانون اعدام ندارد. فلسطینی‌ها را در کوی و برزن و هر جا شکار می‌کنند، مردم بی‌گناه جنوب لبنان را زن و کودک و زارع و کاسب را زیر بمب‌ها از بین می‌برند، بدون اینکه گناهی داشته باشند. و یا آمریکای به اصطلاح آزادیخواه.

به عقیده شما، روی این اصل، همه آدم‌کش‌ها آن هم نه آدمکش فردی بلکه آدمکش حرفه‌ای، باید در زندان‌ها پذیرایی بشوند و از نظر تغذیه و بهداشت و وسائل زندگی تأمین باشند. یک روز هم باز می‌آیند بیرون و کارهایشان را از سر بگیرند. آیا این درست است؟ بگویید اگر شما بودید با این جانی‌ها چه کار می‌کردید؟ این همه جوان‌های ما را از بین بردند، [شما خارجی‌ها چرا] نفس‌ها را حبس کردید؟ این همه جوان‌ها را یک کتاب [=بی حساب]، پی در پی حکم اعدام صادر می‌کردند. و یک عده از بهترین جوان‌های ما هنوز مفقودالاثرا هستند و معلوم نیست چه بلایی سرشان آمده. این اعمال، به دست همین کسانی که اعدام شدند صورت گرفت.^۲

با این حال، به منظور آرام‌سازی فضای پراشتاب داخلی، بستن راه ایرادگیری و بهانه‌جویی بیگانگان و بازگذاشتن دست دولت موقت، فعالیت نخستین دادگاه انقلاب به دستور امام خمینی در ۲۵ اسفند ۵۷، متوقف شد. طبق فرمان امام، با توجه به منتفی شدن ضرورت «تسریع» در محاکمه‌ها، مقرر شد محاکمات زیر نظر شورای انقلاب و دولت موقت طبق آیین‌نامه‌ای که تهیه بشود، انجام گیرد.^۳ سپس در ابتدای فروردین ۵۸، طی اطلاعیه دولت موقت درباره اعدام‌های دادگاه‌های انقلاب در پاسخ به برخی انتقادات داخلی و خارجی، چنین اعلام شد:

۱. اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۲۶، ص ۲. کیهان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۶، ص ۳

۲. همان.

۳. همان، ۱۳۵۷/۱۲/۲۶، ص ۸

در مورد بازداشت‌ها و کیفرها و اعدام‌هایی که از تاریخ شروع [۵۷/۱۱/۲۳] تا ۲۳ اسفندماه ۱۳۵۷ نسبت به جنایتکاران و خطاکاران دوران استبداد و ایام اخیر، در تهران و شهرستان‌ها وقوع یافته است... با توجه به فجایع و کشتارهای وحشیانه و وحشتناک که غالب اعدام‌شدگان درباره مردم آزادیخواه و شرافتمند ایرانی مرتکب شده‌اند از یک طرف، و میزان قتل و خونریزی و خرابی که انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی دیگر دنیا به دنبال داشته است از طرف دیگر، آنچه که در ایران جریان دارد، قابل اغماض و بسیار ناچیز می‌باشد.

حالت طغیان و التهاب و عصیان مردم پرشوری که سالیان دراز زیر شدیدترین سخت‌گیری‌ها و ستمگری‌ها بوده برای آزادی ملت، زجرها دیده و کشته‌ها داده‌اند، نه چنان آسان بوده است که رهبری انقلاب بتوانند جلوگیر آن باشند.

اینک که به دستور امام، عملیات دادگاه‌های انقلاب متوقف گردیده است، امیدواریم بر طبق آئین‌نامه‌ای که از طرف دولت تهیه شده و به تصویب شورای انقلاب می‌رسد و با رعایت کامل موازین شرعی و حقوقی صحیح، شرایط بازداشت و بازپرسی و محاکمه و اجرای احکام، به نحو مطلوب انجام گردد.^۱

لازم به ذکر است که آیین‌نامه مزبور^۲ پس از تصویب شورای انقلاب، در تاریخ ۱۶ فروردین ۵۸، چهار روز بعد از اعلام نتیجه فراندوم و تأسیس رسمی نظام جمهوری اسلامی، انتشار یافت.^۳

در اردیبهشت ۵۸، مهندس بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت در مصاحبه‌ای با خبرنگار فرانسوی، که متن آن در مطبوعات ایران نیز انتشار یافت، در پاسخ به تبلیغات سوء غربی‌ها از اعدام‌های پس از انقلاب، چنین گفت:

[در غرب] تبلیغات مطبوعاتی گسترده‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. بهانه مطبوعات غربی، اعدام‌های دادگاه‌های انقلاب است و به نظر می‌آید که افکار عمومی اروپا و آمریکا تدریجاً نظر سوء نسبت به کشور ما پیدا می‌کنند. آنچه برای ما ایرانیان قابل درک نیست، این احساسات و طرفداری است که مطبوعات غربی به سود خائنان و جنایتکاران کشور ما نشان می‌دهند. خائنان و جانیانی که به جابراه‌ترین و وحشیانه‌ترین صورت، مدت

۱. همان، ۱۳۵۸/۱/۹، ص ۷

۲. به موجب این آیین‌نامه، اقدام‌کنندگان به «قتل، شکنجه و حبس مردم بی‌گناه ایران»، فعالیت در «تحکیم نفوذ بیگانگان در رژیم ننگین پهلوی»، «غارت و حیف و میل بیت‌المال و برهم زدن اقتصاد کشور»، «اقدام به حمله مسلحانه» در دادگاه‌های انقلاب محاکمه می‌شوند.

۳. کیهان، ۱۳۵۸/۱/۱۶، صص ۱ و ۲

۲۵ سال یا بیشتر در این کشور حکومت کردند. در عین حال اگر شمار اعدام‌های دادگاه‌های انقلاب را که به ۶۰ نفر هم نمی‌رسد با تعداد بیش از ۱۰۰ هزار نفری که طی حکومت شاه کشته و یا شکنجه شدند مقایسه کنیم، توجیه رفتار مطبوعات غربی مشکل‌تر خواهد شد. آنچه مهم است و باید تذکر بدهم - و البته مطبوعات خارجی مایل و یا قادر به درک آن نیستند - اینست که عده‌ای از هم‌میهنان ما هنوز به مبارزه خود علیه رژیم و افراد شاه ادامه می‌دهند. در حال حاضر دولتی قانونی بر سر کار است و حالت انقلابی و روحیه انقلابی همچنان باقی است. ملتی که کشته داده، زخمی داده و غارت شده است حاضر نیست به محض رفتن شاه و سرنگون شدن رژیمش، آرام بگیرد. این روحیه ملی توقع دارد که هر چه زودتر به پاکسازی محیط اجتماعی خود بپردازد و چون سابقاً نمی‌توانست به دلیل عدم قدرت چنین کاری کند، حالا می‌خواهد این کار بسیار سریع انجام گیرد.^۱

بعد از قطعنامه سنای آمریکا علیه اعدام‌های دادگاه‌های انقلاب ایران، وزیر دادگستری دولت موقت، دکتر اسدالله مبشری، ضمن افشای اسناد رشوه‌گیری جاکوب جاویتس سناتور صهیونیست آمریکایی و بانی قطعنامه مذکور از رژیم شاه، درباره اعدام‌ها این چنین اظهار نظر کرد:

اگر از گوشه و کنار جهان می‌آمدند و از نزدیک، ناظر جریان محاکمات می‌بودند، می‌دیدند که در گذشته، این افراد که امروز محاکمه می‌شوند مرتکب چه جنایاتی شده‌اند و آن وقت از اعدام چند نفر، تعجب نمی‌کردند. گرچه این تعجب، ساختگی است... کسانی که در عرض چند ساعت، مردم را با رگبار گلوله درو کرده و بکشند، بعد اگر اعدام بشوند، می‌گویند اینها چه آدم‌های خشن و تندی هستند... این عده که محکوم به اعدام شدند واقعاً افراد حیرت‌آوری بودند. خیلی از آنها می‌گفتند ما در آن مراحل آخر می‌دانستیم که کشته می‌شویم و باید بشویم، ولی می‌خواهیم جنایاتی که ما کردیم بگوییم که مردم بدانند، بلکه خدا در جزای ما تخفیف بدهد. بعد کارهایی که کرده بودند شرح دادند، حقیقتاً به قول معروف موبو تن آدم راست می‌ایستد، می‌گفتند چه طوری می‌کشند و چه طوری می‌سوزاندند و حتی بعضی‌ها از جنایات خودشان متأثر شده بودند...^۲

دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت، نیز این گونه از دادگاه‌های انقلاب و اعدام مجرمان رژیم شاه دفاع کرد:

۱. همان، ۱۳۵۸/۲/۱۲، ص ۵

۲. همان، ۱۳۵۸/۲/۳۱، ص ۳

یک انقلابی در کشور ما رخ داده، و در دوران انقلاب، عناصری به عنوان جنایتکاران ضدانقلابی که در از بین بردن جان و مال و نفوس مردم دخالت مستقیم و یا غیرمستقیم داشته‌اند دستگیر و مجازات شده‌اند. طبیعی است که پس از انقلاب باید به تخلفات و جنایت‌ها رسیدگی شود. این حق ملی ماست که بر اساس ضوابط و معیارهای انقلابی ایران، به جرایم جنایتکاران رسیدگی کنیم...

در نامه‌ای که به آقای سایروس ونس [وزیر خارجه آمریکا] نوشته شده در آنجا ابراز تعجب شده از اینکه چگونه سنای آمریکا هنگامی که رژیم گذشته جوانان ما را بی‌پروا به خاک و خون می‌کشید سکوت کرد و نگفت که حقوق بشر در ایران نقض شده است. اما اکنون که بعد از پیروزی انقلاب، جنایتکاران ضدانقلابی بدون در نظر گرفتن وابستگی‌های مذهبی‌شان به سزای اعمال‌شان می‌رسند، اینچنین نسبت به این مسئله عکس‌العمل نشان می‌دهند و از کسانی که بیش از ۵۰ سال در این مملکت مرتکب جنایت‌های بی‌شرمانه‌ای شده‌اند علناً و صریحاً پشتیبانی می‌کنند.^۱

امیرانتظام، سخنگوی دولت موقت، هم درباره اعدام‌ها موضع دولت را چنین اعلام کرد: بسیار بدیهی است که جنایتکاران و مفسدینی که در ایران مجازات شدند، به حق مجازات گردیدند... و سنای آمریکا بر خلاف حقیقت، مطالبی گفته است.^۲

پیش از آن، مهندس بازرگان در مصاحبه با اریک رولو خبرنگار لوموند، در دفاع از اعدام‌ها گفته بود:

رهبران و شکنجه‌گران رژیم پیشین، بی‌شک مستحق اشد مجازات هستند.^۳
آیت‌الله طالقانی نیز با حملات شدیدی به آمریکا و «شیاطین دنیا» نامیدن آمریکایی‌ها، از مجازات اعدام مجرمان رژیم شاه این چنین حمایت کرد:

... سنای آمریکا و صهیونیست‌های آنجا... دیدند که عواملشان برای خدمت به استعمار در حال از بین رفتن است، و اصل مطلب هم همین است، آنها برای کشتن و چگونگی کشتن کسی، دلسوزی نمی‌کنند. بلکه هدف آنها غارت مردم دنیا است. آنها سال‌ها زحمت کشیدند کسی را مانند هویدا^۴ برای خود تربیت کردند، لذا در این مورد هم باید دلشان بسوزد. ولی آنها همان

۱. همان، ۱۳۵۸/۳/۱، ص ۸

۲. همان، ۱۳۵۸/۳/۵، ص ۵

۳. اطلاعات، ۱۳۵۸/۲/۳۱، ص ۵

۴. ضمناً آیت‌الله طالقانی از سرعت اعدام هویدا و رؤسای ساواک با این استدلال که آنها می‌توانستند اسرار زیادی را فاش کنند، اینگونه انتقاد کرد: «...اگر دیرتر به سزای اعمال کثیف‌شان می‌رسیدند بهتر بود، زیرا دنیا متوجه می‌شد که اینها با

مردمی هستند که میلیون‌ها نفر را در ویتنام و کامبوج زیر آتش بمب می‌انداختند و اسرائیل را نیز که هم‌اکنون در حال کوبیدن مردم لبنان و فلسطین است نه تنها جلوگیری نمی‌کنند بلکه آنان را تشویق هم می‌کنند. اینها همان شیاطین دنیا هستند که بر اثر ضربه‌ای که خورده‌اند، ناله سر داده‌اند.^۱

نهضت آزادی هم، در اغلب بیانیه‌ها به تصریح یا تلویح از قاطعیت دادگاه‌های انقلاب حمایت می‌کرد و از جمله در ابتدای اطلاعیه‌ای به تاریخ ۵ خرداد ۵۸، چنین تأکید کرد:

انقلاب اسلامی ملت ما با پشت سرگذاوردن موانع بسیار، از جمله نابودی رژیم سابق و اعدام گروهی از وابستگان و مزدوران سرسپرده آنها، می‌رود که مظاهر ارتجاع و بقایای نظام طاغوتی سابق را نابوده کرده و انقلاب را در مسیر تکاملی خویش یعنی ایجاد جامعه توحیدی بر اساس قسط اسلامی بنا نهد.^۲

در مطبوعات ۳۰ اردیبهشت تا ۴ خرداد ۵۸، اعلامیه‌های گروه‌های مختلف چپ و راست، و مذهبی، در اعتراض به سنای آمریکا و دفاع از دادگاه‌های انقلاب و دعوت به تظاهرات ضدآمریکایی، انتشار یافت.

از جمله در اطلاعیه جبهه ملّی، این‌گونه از اعدام‌ها حمایت شد:

امپریالیسم آمریکا... که بزرگ‌ترین عامل خفقان و فساد و غارت و تباهی دوران منغور پهلوی محسوب می‌شود... در سوگ پست‌ترین عناصر حکومت فاسد ایران نشسته‌اند و برخلاف اصول دیپلماتیک، علناً به حمایت از محکومین جامعه ایران برخاسته‌اند و در امور داخلی یک کشور مستقل دخالت می‌کنند.

در سال‌های اخیر میلیون‌ها جوان بی‌گناه در سراسر گیتی و ایران بر اثر آزمندی امپریالیسم به فجیع‌ترین وضعی جان خود را از دست داده‌اند و خانواده‌های بی‌شماری سرگردان و نابود شده‌اند. ما خود از نزدیک، شاهد کشتار و قتل و زجر و شکنجه بیش از صد هزار نفر از هموطنان خود بوده‌ایم. اینان همه بر اثر دسایس آمریکا برای حفظ منافع خود و موجودیت یک دستگاه ظالم و فاسد شهید شدند. اکنون که قاتلین و مسببین سیه‌روزی ملت، به کیفر اعمال تبهکارانه خود می‌رسند، امپریالیسم... با انقلاب ملت زجر دیده ایران به مقابله برمی‌خیزد... ما ضمن تأیید مجازات خائنین و سرکردگان رژیم فاسد شاهنشاهی، در دفاع از آزادی و اصول

این ملت چه کرده‌اند...» (کیهان ۱۳۵۸/۳/۳، ص ۳)

۱. کیهان، ۱۳۵۸/۳/۳، ص ۳. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۸/۳/۳، ص ۱۲ (با تفاوت در عبارات).

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۱۶۳

دمکراسی استوار هستیم.^۱

توجه به یک کارکرد مهم دادگاه‌های انقلاب، در مهار خشم مردم و قانون‌مند کردن مطالبات مردمی برای مجازات جنایتکاران رژیم شاه، به ویژه برای نسلی که شرایط آن زمان را ندیده و یا به خاطر نمی‌آورد، ضروری به نظر می‌رسد. آیت‌الله محمدی گیلانی که از ۱۹ فروردین ۵۸، مسئول دادگاه انقلاب شد، در سال ۵۹، نقش دادگاه‌های انقلاب را این گونه توصیف نموده است:

... دادگاه‌های انقلاب، در حقیقت، ترمز خشم ملت بوده است. چون اگر دادگاه انقلاب، حساب کار این جنایتکاران و طاغوتیان را نمی‌رسید، مردم مسلمان و مستضعف و این ملت مبارز و قهرمان که سال‌ها در زیر بار ظلم و ستم بوده و جانشان از دست این گروه جنایتکاران و طاغوتیان بر لب رسیده بود، خودشان حساب همه این گروه را می‌رسیدند و در چنان موقعیتی، خشک و تر با هم می‌سوخت... دادگاه‌های انقلاب، معقولانه طوفان خشم ملت رامهار کرد... [این دادگاه‌ها] تا آنجا که می‌توانند البته تلاش می‌کنند که متهمین، مشمول رحمت واقع شوند و توبه کنند و آزاد شوند.^۲

در مورد اولین دادگاه‌های انقلاب و برخی موارد خشونت یا افراط در مراحل مقدماتی بازداشت و بازجویی و تنظیم پرونده، گفتنی است که نفوذ عناصر تشکیلاتی گروه‌های چپ مانند مجاهدین خلق، در ابتدا موجب بروز مشکلاتی شد. و در نتیجه، مغایر نظر و اراده رهبری انقلاب و مسئولان دولت و شورای انقلاب، اتفاقاتی نادرست نیز رخ داد.

یک عضو قدیمی و با سابقه گروه تروریستی سازمان مجاهدین خلق، پس از جداشدن، طی مصاحبه‌ای در آلمان به سال ۱۳۷۴، در این باره می‌گوید:

...از صحنه دادگاه‌های اوایل انقلاب ۱۳۵۷ شروع بکنم؛ مثلاً آن اعدام‌های اولیه... بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، خوب - به ظاهر - به اسم جمهوری اسلامی و کمیته و (نمی‌دانم) این چیزها تمام شد. در حالی که در باطن، کسانی هم از همه سازمان‌ها از جمله سازمان مجاهدین خلق جزو آن دادگاه‌ها بودند که [برخی] عناصر رژیم گذشته را بدون داشتن وکیل و یا حتی آن دادگاه‌هایی که از حقوق اولیه، حقوق مدنی اجتماعی، برخوردار نبودند، مخفیانه اعدام کردند. از جمله آقایان و کلایی که از مجاهدین در [اوایل] آن دادگاه‌ها و اعدام‌ها شرکت داشتند و باعث و بانی و تحریک کننده [برخی از] این اعدام‌ها بودند، آقای [رضا خاکسار

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۳/۲، ص ۸

۲. اطلاعات، ۱۳۵۹/۱۱/۲۵، ویژه‌نامه دومین سالگرد پیروزی انقلاب، ص ۲۸، گزارش و مصاحبه تحت عنوان «دادگاه‌های انقلاب، ترمز خشم ملت».

بود که بعد از سال ۱۳۶۰ در درگیری‌های داخل [کشور] کشته شد. نفر بعدی‌اش آقای نادر رفیعی نژاد^۱ هست که کماکان در درون سازمان مجاهدین خلق است، عضو مرکزیت این سازمان است و الآن هم در کشور آلمان (به عنوان پناهنده) دارد زندگی می‌کند.^۲

دکتر احسان نراقی نیز، ضمن بیان خاطرات خود از دوران گذران محکومیتش در زندان پس از انقلاب، مطالبی را به نقل از یک عضو زندانی سازمان مجاهدین دربارهٔ نفوذ اعضای آن سازمان در دادگاه‌های انقلاب، بیان می‌کند:

دربارهٔ اعدام‌های زیادی که در مورد مسئولین رژیم سابق صورت گرفت، سعید [متحدین] اطلاعاتی به من داد که بر اساس آنها متوجه شدم چنانچه مجاهدین [خلق] اِعمال نفوذ نمی‌کردند، تعداد این اعدام‌ها آنقدر زیاد نمی‌شد... در این زمان، [بعضی اعضای سازمان] مجاهدین با داشتن نگرش غیرمذهبی و با عنوان زندانیان سیاسی سابق، سمت دادیار دادگاه را به خود اختصاص دادند. آنها دادرسی دعوی را با چنان شدت و حرارتی پیگیری می‌کردند که منطقیاً نتیجه‌ای جز صدور حکم اعدام باقی نمی‌ماند.^۳

سخنگوی دادگاه انقلاب اسلامی، در همان زمان طی مصاحبه‌ای تأیید کرد که در مقطع اول «دادسرای انقلاب تهران» از ۲۵ بهمن ۵۷ تا اواخر اردیبهشت ۵۸، بخشی از کادر دادرسی و دادگاه انقلاب، «سمپات برخی از گروه‌ها بودند» که به همین دلیل تصفیه شدند.^۴

مهندس عزت‌الله سحابی که در آن زمان به عنوان نمایندهٔ شورای انقلاب با دادگاه‌های انقلاب از نزدیک ارتباط داشت، در خاطرات خود، ذیل عنوان «خشونت‌ها و اعدام‌ها پس از پیروزی انقلاب»، برخی نظرات و مشاهداتش را، بازگو می‌کند، که نکات قابل توجهی دارد:

۱. یکی از مسئولان اطلاعاتی سابق سازمان تروریستی مجاهدین خلق، می‌نویسد: «نادر رفیعی نژاد یکی از زندانبانان و شکنجه‌گران سازمان مجاهدین می‌باشد. وی از اعضای قدیمی سازمان است که بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به همراه رضا خاکسار و حسن محصل (رضا خاکسار در درگیری‌های نظامی بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ کشته شد، حسن محصل نیز یک افسر شهربانی در رژیم شاه بود که بعدها از زندانبانان سازمان مجاهدین در عراق شد) در دادگاه‌های انقلاب مستقر در زندان اوین، به بازجویی و شکنجه سردمداران رژیم شاه مشغول بودند. بعد از اتخاذ تاکتیک‌های رادیکال سیاسی از جانب سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۸، نادر رفیعی نژاد و حسن محصل و رضا خاکسار از دادگاه‌های مستقر در اوین، توسط رژیم جمهوری اسلامی تصفیه شدند. سپس نادر رفیعی نژاد به دستور سازمان، «کانون وکلای مسلمان» را در تهران تشکیل داد. وی بعد از شروع عملیات مسلحانه و تروریستی در سی خرداد ۱۳۶۰ به اروپا آمد و یکی از مسئولین روابط خارجی سازمان شد.» (روزهای تاریک بغداد، محمدحسین سبحانی، آلمان: کانون آوا، ۱۳۸۳، ص ۸۸)

۲. اسکولاستیک نوین در فرقهٔ رجوی، مصاحبهٔ سردبیر نشریهٔ ایران آزاد [نوروزعلی رضوانی] با رادیو صدای ایران، انتشار در آلمان بدون نام ناشر، مارس ۱۹۹۶، صص ۸-۷

۳. از کاخ شاه تا زندان اوین، احسان نراقی، ترجمه سعید آذری، رسا، ۱۳۷۲، صص ۲۸۷-۲۸۶

۴. کیهان، ۱۳۵۸/۵/۲۳، ص ۹

...عده‌ای بودند که با کینه‌توزی و انتقام‌جویی، درون زندان‌ها تحت عنوان انتقام خلق یا قهر انقلابی و این که «مرگ ظالمان، سخت و بی‌امان» باید باشد، در تنور خشونت می‌دمیدند. در میان بازوها و افراد خشونت‌طلب درون زندان‌ها... حضور افراد تندرو مجاهدین [خلق] و چپ‌های افراطی و افراد انقلابی که خود را از پیروان خط شریعتی می‌دانستند (آن دسته‌ای که از آغاز وارد دستگاه حکومت شدند)، هم به چشم می‌خورد. بیشتر آنان بر این کینه‌توزی‌ها پافشاری می‌کردند. مجاهدین در روزنامه خود نوشته بودند، بالاترین لذت یک انقلابی آن روزی است که انتقام بگیرد. و در این مورد تبلیغ می‌کردند. این حرف‌ها در آن زمانی مطرح می‌شد که هنوز مخالفت آنان با نظام حکومتی، جدی نبود و خود، همکاری‌های اطلاعاتی با شورای انقلاب داشتند. شاید این گروه‌های انقلابی چپ‌گرا، چه آنان که از مجاهدین بودند و چه آنان که از حکومتیان گردیدند، الگوی خود را از انقلاب فرانسه و شوروی می‌گرفتند! در آن روز برای آنان، فضا، فضای حمام خون بود.

...بچه‌های انقلابی اعم از مجاهدین و انقلابیون تندرو خط امام، به عنوان بازجو در دادستانی کار می‌کردند و به آنها محققین گفته می‌شد. من [به عنوان نماینده شورای انقلاب برای پیگیری امور دادگاه‌های انقلاب] چندین جلسه در میان آنان حضور یافتم تا حرف ایشان را بشنوم. ... در یک جلسه که آقایان بهشتی و بنی‌صدر نیز حضور داشتند، محققان دورتادور اتاق نشسته بودند. آقای بهشتی از آنان پرسید: «نحوه بازجویی‌های شما چگونه است؟ آیا برای به دست آوردن مدرک، شکنجه می‌دهید؟»

یکی از محققین گفت: «متهم من، تیمسار برنجیان بود. ما فهمیده بودیم که احتمالاً وی علاوه بر ریاست نیروی هوایی، عضو سی. آی. ا. نیز هست و معروف بود که هفته‌ای یک بار با شاه غذا می‌خورد.» بازجو که از مجاهدین [خلق] بود ادامه داد: «من برای به دست آوردن مدرک و اطلاعات درست از او، مجبور شدم سی‌وشش ساعت به طور مداوم از وی بازجویی کنم و اجازه خوابیدن به او ندادم. ولی در تمام این مدت، خود نیز تحت فشار عصبی بودم و اصلاً نخوابیدم!» آقای بهشتی گفت: «همین کار را نیز دیگر نکنید. همین قدر هم فشار نیاورید.» من سخن آقای بهشتی را غیرصادقانه ارزیابی نکردم و هنوز هم همین نظر را درباره او دارم.^۱ اما بر خلاف واقعیات، امپریالیسم خبری تحت پوشش دفاع از حقوق بشر، جنگ تبلیغاتی گسترده‌ای درباره اعدام‌های پس از انقلاب به راه انداخته بود. آشکارا این کارزار پر فشار به قصد

رهاسازی گریبان مجرمان رژیم پهلوی، و شکستن اراده و اقتدار نظام جدید، وسعت می‌یافت. آقای بازرگان در مقام نخست‌وزیر دولت موقت، با ابراز نگرانی زیاده از حد، نشان می‌داد که تحت «تأثیر» امواج تبلیغات سیاه، قرار گرفته بود. در همان حال، امام خمینی مکرراً هشدار می‌داد که مسئولان کشور نباید از جوسازی‌ها و تبلیغات مسموم رسانه‌های دشمن اثر پذیرند و به انفعال افتند.

علی‌رغم این شرایط، در همان دیار غرب هم، کم نبودند انسان‌های آگاهی که تحت تأثیر تبلیغات سیاه قرار نمی‌گرفتند. شمار قابل توجهی از نخبگان و اهل تحقیق ناوابسته به دولت‌ها نیز، تبلیغات منفی علیه ایران را باور نداشتند. مثلاً یک محقق و انسان‌شناس فرانسوی، پس از گذراندن چند ماه در ایران و سفرهای متعدد دیگر، در اوایل دهه هشتاد میلادی طی مصاحبه‌ای با یک نشریه معتبر فرانسوی، در مورد خشونت و اعدام‌های پس از انقلاب چنین گفت:

من پس از مطالعه‌ای عمیق و کامل اعلام می‌کنم که انقلاب اسلامی ایران از میان همه پدیده‌های مشابه قرن ۲۰، کمترین خشونت را با خود به همراه داشته است.^۱

۱. بولتن بررسی مطبوعات جهان، اداره کل مطبوعات و رسانه‌های خارجی وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۳/۴/۲، ص ۱۴، به نقل از نشریه کروسانس، چاپ فرانسه، مه ۱۹۸۴، مصاحبه با ژان لو هربرت.

٦. نهضت آزادی و دفاع مقدس

«جنگ» و صلح

جنگ ایران و عراق، مقطع بسیار مهمی از تاریخ معاصر ایران و جهان است. چکیده مجموعه نظرات نهضت آزادی درباره جنگ، در جزوه‌ای تحت عنوان *تحلیلی پیرامون جنگ و صلح*، منتشره در تابستان ۶۳، مطرح شده است. در آن زمان، انتشار این جزوه با استقبال گرم ملی‌گرایان و لیبرال‌های ضدانقلاب مقیم خارج روبرو شد.

نشریه *انقلاب اسلامی* در هجرت که از سوی بنی‌صدر و دوستانش در پاریس منتشر می‌شود، و اغلب اوقات، اخبار و اطلاعیه‌های مربوط به نهضت را نیز به چاپ می‌رساند، مفاد آن جزوه را هم به تفصیل منعکس کرد.

پس از انتشار این جزوه و بازتاب وسیع آن در خارج و داخل، و افزایش تحرکات تبلیغی علیه تداوم دفاع مقدس، آقای هاشمی رفسنجانی در خاطراتش انتشار این جزوه و بازتابهای تبلیغاتی آن در خارج و داخل را «فساد تبلیغاتی» توصیف کرده بود.^۱

در تحلیل مزبور به «طبیعی» بودن «بروز جنگ» بعد از هر انقلابی، این‌گونه اعتراف شده است:

مسأله خطر حمله و تهاجم از جانب نیروها و عوامل و دولت‌های خارجی به دولت جدید بعد

از یک نهضت یا انقلاب، غالباً صورت گرفته و در انقلاب ما نیز مطرح بوده...^۲

با این حال، در این تحلیل تلاش شده تقصیر شروع جنگ به نحوی متوجه رهبران و

مسئولان کشور شود. ابتدا به این صورت مقدمه‌چینی شده است:

بسیاری از انقلابات جهان بعد از پیروزی با خطر حمله نظامی از خارج مرزها و جنگ خارجی

توسط همسایگان دور و نزدیک خود روبرو شده‌اند. در برخی از موارد، رهبران انقلاب با

دوراندیشی خطر را پیش‌بینی کرده و به چاره‌جویی پرداخته‌اند و با بکارگیری شیوه‌های

۱. امید و دلواپسی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۴، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۷، ص ۶۳، ۲۱ فروردین ۱۳۶۴

۲. *تحلیلی پیرامون جنگ و صلح*، نهضت آزادی ایران (نویسنده و ناشر)، تابستان ۱۳۶۳، ص ۳۷

مناسب، مانع بروز جنگ شده‌اند و یا حداقل وقوع آن را به زمانی که نظام جدید آماده‌تر بوده است، به عقب انداخته‌اند. اما در مواردی هم، این امر، امکان‌پذیر نبوده و یا رهبران نتوانسته‌اند پیشگیری نمایند و جنگ با نتایجی وحشتناک و به ضرر نظام نوپا به وقوع پیوسته است.^۱ آنگاه با تکیه بر قابل پیش‌بینی بودن حمله عراق به ایران و امکان پیشگیری آن، نتیجه‌گیری می‌شود که «جنگ عراق با ایران قابل اجتناب بوده است».^۲ اما همین نهضت آزادی در ۱۴ مهر ۵۹ درباره جنگ ایران و عراق واقعیت «غیرقابل اجتناب بودن» جنگ را این‌گونه اذعان کرده بود:

هموطنان عزیز، نبرد اجتناب‌ناپذیر و تحمیلی با رژیم سرسپرده عراق که بعد از سرنگونی شاه و قوام گرفتن جمهوری اسلامی در ایران، سخت به وحشت افتاده است، به مراحل امیدبخش پیروزی خود نزدیک می‌شود.^۳

در تابستان ۶۳، در تحلیل جدید، نهضت آزادی عوامل وقوع جنگ را چنین برشمرده است: عوامل داخلی بروز جنگ عبارتند از: فائتری انقلابی [یا صدور انقلاب] و باقی ماندن انقلاب در مرحله سلبی... عوامل خارجی بروز جنگ پس از انقلابات عبارتند از: تأثیرات طبیعی وقوع انقلاب در جوامع دیگر، ترس حکام و دولت‌های غیرملی، نقش ابرقدرت‌ها و سیاست‌های بیگانه‌ذی‌نفع، و تأثیر جنگ در رشد اقتصادی.^۴

با ملاحظه این فهرست، در ابتدا به نظر می‌آید که نهضت در تحلیل علل وقوع جنگ، بی‌طرفانه و منصفانه برخورد کرده و همه عوامل موجود را در نظر گرفته است. در حالی که با توجه به سایر دیدگاه‌های آقای بازرگان و نیز تأکیدات تحلیل مزبور، «علت اصلی» وقوع جنگ از دید نهضت، اتخاذ سیاست «صدور انقلاب» از سوی جمهوری اسلامی، بوده است. این موضوع را قبلاً آقای بازرگان نیز طرح کرده بود. وی در یک سخنرانی به مناسبت پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب (زمستان ۱۳۶۲) در دفتر نهضت آزادی، ضمن توضیح مراحل تحول انقلاب از دیدگاه خود، پس از اینکه تلاش برای نجات مستضعفین و کفرستیزی را با لحنی کنایه‌آمیز به عنوان یکی از اهداف و برنامه‌های انقلاب برمی‌شمارد، می‌گوید:

با چنین هدف و برنامه عقیدتی، طبیعی است که مورد حمله همسایه‌ای چون عراق قرار

۱. همان، ص ۳۵

۲. همان، ص ۴۸

۳. اسناد نهضت آزادی، ج ۱۱، ص ۲۴۵

۴. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، صص ۳۷ و ۴۲ و ۴۳

بگیریم که بیش از سایرین، هم چشم طمع به بهره‌برداری از ناتوانی ما پیدا کرده بود و هم، خود را در معرض تهدید دیده تدارک و پیشدستی حمله‌ای را بنماید.^۱

همچنین او در کتاب *انقلاب ایران در دو حرکت*، جنگ را «محصول حرکت دوم انقلاب» می‌نامد و در مورد ارتباط صدور انقلاب با وقوع جنگ، می‌گوید:

... وقتی اهداف انقلاب در حرکت دوم اوج گرفته، صدور انقلاب همراه با مستکبر کوبی و کفرستیزی، سایه بر سایر اشتغالات انداخت، حمله نظامی عراق در ۳۱ شهریور ۵۹ به عنوان ارمغانی از غرب که انتظار آن را داشتند و باید به استقبالش شتافت، با خونسردی و سربلندی پذیرفته شد.^۲

پس مطابق این تحلیل و تحریف، به نظر آقای بازرگان، «حمله» عراق به ایران «طبیعی» بوده و در واقع عراق برای دفاع از خود «پیش‌دستی» کرده است؛ زیرا پیامد «صدور انقلاب»، طبیعتاً جنگ با همسایگان بوده است.

هیچ دفاعیه‌ای بهتر از این نمی‌تواند رژیم صدام را از جرم و جنایت «تجاوزکاری و جنگ‌افروزی» تبرئه نماید.

تقصیر و مقصّر

ادعای آقای بازرگان و نهضتی‌ها در این باره، به استناد اسناد بی‌شمار، قابل ردّ و نقض است. از این گذشته، اگر قرار باشد در به وجود آوردن زمینه‌های جنگ، مسئولیتی متوجه مسئولان رژیم جمهوری اسلامی بشود، بسیاری بر آن بوده‌اند که قبل از هر کس، «دولت بازرگان» نخستین مسئول و مقصّر خواهد بود. دکتر یزدی، وزیر امور خارجه دولت بازرگان و دبیرکل بعدی نهضت آزادی، در مقاله‌ای، سیاست دولت موقت را در قبال دولت عراق، قبل از وقوع جنگ، چنین تشریح نمود:

محور اول، اعزام یک سفیر وارد به اوضاع عراق و قادر به ارتباطات لازم و منطقی و سرّی با گروه‌های مسلمان مخالف رژیم صدام در داخل عراق. این امر ضروری بود. در تحلیل‌های گذشته نشان دادیم که رژیم صدام کمترین پایگاهی میان توده‌های مردم عراق ندارد. ما می‌توانیم و وظیفه داریم به مسلمانانی که برای کسب آزادی و استقلال عراق

۱. تداوم و تحول انقلاب، ص ۱۴

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۱۵۴ و ۱۵۵

تلاش می‌کنند، کمک کنیم.^۱

یزدی محورهای دیگری نیز برای سیاست خارجی دولت بازرگان در رابطه با رژیم عراق ذکر می‌کند که مشخصه اصلی و بارز همه آنها «تهاجمی» بودن علیه رژیم صدام است. او محور پنجم را، اقدامات تبلیغاتی، برشمرده بود:

... محور پنجم سیاست ما علیه عراق و سایر اعراب خصوصاً در رابطه با مردم عراق، اجرای

برنامه‌های تبلیغاتی به زبان عربی بوده است.^{۲ و ۳}

بنابراین، به اعتراف صریح شخص دکتر یزدی، «دولت موقت» در مورد عراق سیاستی تهاجمی داشته و عملاً در امور داخلی رژیم بعث عراق مداخله می‌کرده است. هر چند در ظاهر، وی به هنگام تصدی مسئولیت وزارت خارجه، عرف دیپلماتیک را مراعات می‌کرد و به شکل متفاوتی، موضع می‌گرفت. از جمله او در مصاحبه‌ای از «بهبود بخشیدن به روابط ایران و عراق» سخن می‌گوید که قدم اول آن، توافق در مورد قطع «حملات تبلیغاتی بین دو کشور» برای «برطرف ساختن سوء تفاهماتی که به وجود آمده» اعلام می‌شود.^۴ یزدی در همان گفت‌وگو حملات هوایی‌های عراقی به خاک ایران را، اشتهاً و سهوی توصیف نمود که با عذرخواهی مقامات عراق همراه بوده است. او همچنین دربارهٔ صدور انقلاب، چنین گفت:

باید توجه داشت که انقلاب، امری صادر شدنی نیست و دولت جمهوری اسلامی ایران به

هیچ وجه چنین هدفی را دنبال نمی‌کند.^۵

اصولاً از دیدگاه نظامی و سیاسی، جمهوری اسلامی در زمان آغاز جنگ، عملاً امکان و توانایی تهاجم نظامی به عراق را نمی‌داشت، که رژیم صدام را به تعبیر آقای بازرگان به پیشگیری و دفع حملهٔ قبل از وقوع وادار سازد.

در اینجا باید با دکتر یزدی هم عقیده بود که:

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۷/۵، ص ۱، سرمقاله.

۲. همان، ص ۲

۳. البته جای سؤال است که از نظر سیاسی و امنیتی، اقدام دکتر یزدی در توضیح و تشریح سیاست‌های دیپلماسی پنهان در خصوص عراق از قبیل «کمک به انقلابیون عراقی و تبلیغات علیه حکومت عراق» تا چه حد صحیح و عاقلانه بوده است. زیرا وی به عنوان کسی که زمانی رسماً مسئولیت اداره دیپلماسی کشور را برعهده داشته است، حق نداشت با اظهار این‌گونه مطالب و اطلاعات، برای رژیم بعث عراق که درصدد اثبات مداخلهٔ ایران قبل از وقوع جنگ، می‌بود، سند و مدرک به دست بدهد. کما اینکه سازمان تروریستی مجاهدین خلق، در تحلیل علل وقوع جنگ و تلاش برای تیرئهٔ دولت بعث و محکومیت نظام ایران، به قسمت‌هایی از مقالهٔ دکتر یزدی، استناد کرده است. (از جمله در نشریه مجاهد، ش ۲۲۷، ۱۳۶۳/۸/۱۸، ص ۱۸)

۴. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۴/۲۵، ص ۸

۵. همان.

... علت حمله رژیم بعث عراق به جمهوری اسلامی، ناشی از ماهیت و سرشت و طینت حزب و رژیم بعث از یک طرف، و ماهیت و سرشت انقلاب اسلامی ایران، از طرف دیگر است.^۱ اگر آقای بازرگان و دوستانش، برای وقوع جنگ، به دنبال مقصوری در داخل خاک ایران می‌گشتند، به‌ناچار باید ابتدا دولت موقت را مؤاخذه می‌کردند. در حالی که منطقاً علل واقعی تجاوز عراق به ایران را باید در واقعیاتی از قبیل: وقوع انقلاب اسلامی ایران و به هم ریختن معادلات بین‌المللی و موازنه قوا بین دو ابرقدرت، طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی آزادیبخش، تزلزل و عدم ثبات داخلی رژیم بعث عراق، و استراتژی آمریکا و شوروی در منطقه جستجو نمود. آن «جنگ»، به واقع بر ایران «تحمیل» شد.

در تحلیل نهضت آزادی پیرامون جنگ و صلح، بر این دیدگاه ناصواب که رهبران جمهوری اسلامی «مسئول و مقصر» آغاز جنگ بوده‌اند، پافشاری شده است.^۲ به این منظور، درباره راهبرد و هدایت سیاست خارجی پس از انقلاب، گفته شده که «دو نوع تفکر» در این مورد بر نیروهای داخل حاکمیت جمهوری اسلامی، سایه انداخته بود. یک تفکر، بر «تمرکز نیروها در سازندگی داخلی» برای تبدیل نمودن ایران به یک «نمونه موفق و الگو» تکیه داشت و معتقد بود که «صدور واقعی و سالم انقلاب تنها از این راه میسر است».^۳ سپس ادعا شده که «تفکر حاکم بر دولت موقت» از این نوع بود.^۴ تفکر دیگر به زعم نهضت آزادی:

در میان رهبران و فعالین در انقلاب حاکم بود، چنین باور داشت که اگر انقلاب ایران قدرت تهاجمی خود را در منطقه بکار نیندازد دشمن فرصت پیدا کرده ما را مورد حمله قرار داده انقلاب را منکوب خواهد ساخت. معتقدین به این تفکر، همچنین مدعی بودند که باید منافع آمریکا را در هر کجا که ممکن و میسر است، مورد حمله قرار داده و به آنها ضربه زد و تمام منطقه را به آشوب کشید. علاوه بر این، مدعی بودند که اگر این کارها انجام نگردد به تدریج شور و هیجان انقلابی مردم فروکش خواهد نمود و مردم، سرد خواهند شد... این تفکر، قدرت و نفوذ فراوان و طرفداران جدی در میان رهبران و مسئولان انقلاب

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۷/۵، ص ۱، سرمقاله.

۲. مسعود رجوی نیز تحلیل سازمان تروریستی مجاهدین خلق را مشابه تحلیل نهضت آزادی بیان کرده است: «بانی و موجب جنگ، در حقیقت خود رژیم و سردمداران آن (و در رأس همه شخص خمینی) بوده‌اند.» (نشریه مجاهد، ش ۲۲۷، ص ۱۸)

۳. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، صص ۴۸ و ۴۹

۴. همان، ص ۴۹

داشت. شاید عدم اعتقاد یا توانایی رهبران در هدایت نیروی پرخاشجوی مردم در جهت سازندگی، موجب رشد این تفکر گردید.^۱

آنگاه ادعا شده که سیاست دولت موقت برای جلوگیری از وقوع جنگ، «از طریق بکارگیری شیوه‌های درست دیپلماسی، بدون کمترین سازشی» و «به مصلحت و نفع ملت بوده» است، اما: متأسفانه اقدامات دولت موقت مرتباً توسط گروه دیگر خنثی می‌شد.^۲

ادعای اینکه «تفکر حاکم بر دولت موقت»، تمرکز نیرو صرفاً برای سازندگی داخلی بوده، خلاف واقع است. نظرات دکتر یزدی در مورد ضرورت تهاجم همه‌جانبه و مستمر علیه آمریکا، قبلاً ذکر شد.^۳

همچنین می‌توان به موارد متعدد دیگری از سخنان سایر اعضای دولت موقت اشاره نمود که متناسب با شرایط و فضای آن روزها، شعارهای ضد آمریکایی سر می‌دادند و از گسترش مبارزات ضدامپریالیستی و یاری نهضت‌های آزادیبخش، با حرارت سخن می‌گفتند. این واقعیات، نشان می‌داد که هیچ‌گاه تفکر حاکم بر دولت، حداقل از ابتدا و در ظاهر، و بر طبق آنچه اعلام و ابراز می‌شد، تکیه و تأکید صرف بر سازندگی داخلی، و بی‌توجهی به صدور انقلاب نبوده است. بنابراین نمی‌توان تفکر رهبران انقلاب را در این مورد، در ظاهر و بادی امر کاملاً مباین و متضاد با تفکر دولت موقت دانست. چرا که اساساً اگر این طور می‌بود عمر کوتاه دولت موقت از چند روز فراتر نمی‌رفت. اشخاصی در دولت موقت مانند رجایی، چمران، یزدی، سامی، عزت‌الله سبحانی، شریعتمداری، فروهر، معین‌فر و حتی صباغیان و صدر حاج‌سیدجوادی، دیدگاه‌ها و مواضعی داشتند و گاه ابراز نموده‌اند که نه تنها انزوای خارجی به بهانه تمرکز بر سازندگی داخلی را نفی می‌کرد، بلکه سیاست خارجی تهاجمی و فعال علیه ابرقدرتها را توصیه و تأیید می‌کرد.

در مورد اجتناب‌ناپذیری وقوع جنگ بعد از یک انقلاب، تحلیل زیر خواندنی و جالب است:

تا به حال کدام انقلاب در دنیا رخ داده است که بدون جنگ و خونریزی پیش رفته باشد؟ انقلاب کبیر فرانسه، مگر کم کشته داد؟ استقلال آمریکا آیا بی‌سر و صدا گرفته شد؟ انقلاب سرخ کمونیسم و انقلاب خیلی انسان‌دوستانه و ملایم سوسیالیسم، آیا هنوز شورش‌ها و کشتارها در چهار گوشه دنیا برپا نمی‌نمایند؟ همینطور استقلال هندوستان و

۱. همان.

۲. همان، ص ۵۰.

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۷/۱۲، ص ۸.

سایر نهضت‌های ملی و فکری. اگر حضرت مسیح و حواریون او جنگ نکرده‌اند برای آن است که حضرت عیسی فرصت آن را پیدا نکرد. بنا به مدارک تاریخی تمام مدت دعوت حضرت مسیح، شش ماه و حداکثر سه سال بوده است. خواننده این سطور، قطعاً نویسنده مطالب مذکور را یکی از افراد «جنگ طلب و تندرو» قلمداد خواهد کرد. و اگر از اعضا و هواداران نهضت آزادی و مرحوم بازرگان باشد، او را یکی از افراد وابسته به جریان پیرو خط امام خواهد دانست که برای توجیه سیاست‌های ستیزه‌گرانه، حتی حضرت مسیح را نیز «جنگ طلب» می‌خواند! اما همو بسیار تعجب خواهد کرد اگر بداند که این جملات را شخص مهندس بازرگان گفته و نوشته است.^۱

مهندس بازرگان، در کتاب بعثت و ایدئولوژی، که برنامه حکومتی نهضت آزادی خوانده شده، نیز می‌گوید:

سرنوشت کلیه قیام‌های حق خواهانه و انقلاب‌های آزادی و استقلال طلبانه نیز، بالاخره در میدان‌های جنگ تعیین شده است. تا قیام کنندگان حاضر به مبارزه پرمخاطره و به کشته شدن و کشتن، نگردیده دست به سلاح نبرده‌اند، به پیروزی نرسیده‌اند. شواهد در تاریخ، فراوان است... این فکر خامی است که بعضی‌ها انتظار دارند با منطق و مسالمت، و با صبر و انتظار، بتوان دست غاصبین حقوق و دشمنان آزادی را، بالاخره کوتاه کرد.^۲

همچنین در مقاله دیگری بازرگان چنین می‌گوید:

مسلماً دنیاداران صاحب زر و زور هیچ‌گاه به میل و رغبت و به استدلال و نصیحت، تسلیم به حق و طرفدار مظلومان نشده و به پای خود از اریکه قدرت و لذت پایین نیامده و نمی‌آیند. سرنوشت انقلاب‌ها و پیروزی نهایی، همیشه در صحنه‌های نبرد تعیین شده است. ظهور ادیان الهی نیز پیوسته مواجه با مخالفت متولیان متعصب و پادشاهان و غاصبین و مترفین بوده...^۳

بازرگان در جای دیگری می‌گوید:

دنی آنچه دارد یعنی سرمایه‌های تمدن و اخلاق و معتقدات بشری، مدیون همین مبارزه‌ها و انقلاب‌هاست... همه تحولات و ترقیات، در رأس آن فداکاری و خون بوده است... همین که مردمی حاضر به فداکاری و مبارزه شدند، رحمت خدا و موافقت تصادف‌ها و استفاده

۱. بازرگان، مهدی، اسلام مکتب مبارز و مولد، ص ۹. همچنین شبیه این عبارات در کتاب بعثت و ایدئولوژی نیز وجود دارد.

۲. بعثت و ایدئولوژی، مهندس مهدی بازرگان، مشهد: انتشارات طلوع، ۱۳۴۵، صص ۱۸۳ و ۱۸۴، پانویشت.

۳. بازرگانی ارزشها، ج ۱، ص ۴۳

از تضادها و سیاست‌ها پشت سرش می‌رسد.^۱

اما در سخنرانی-مقاله‌ای که به تاریخ آذر ۵۹ انتشار یافته، بازرگان یک جملهٔ معترضه هم اضافه کرده است:

بنابراین کسانی که تشنهٔ جنگ با طاغوت‌ها و شهادت هستند نباید نگران باشند، درگیری پیش خواهد آمد و سلاح‌های سرد و گرم به صدا درمی‌آیند. مسأله در اینست که کی پیشقدم در جنگ شود.^۲

در عبارت طعنه‌آمیز فوق، آقای بازرگان به تأخیر و تعویق مبارزه تا اطلاع ثانوی توصیه می‌کند. اما لازم نیست که مظلومان و مغضوبان طواغیت بنشینند تا ببینند: «کی پیشقدم در جنگ شود». مهندس بازرگان، قبلاً جواب سؤال را داده است:

... به محض اینکه دولت‌های باطل و ناحق از دور ببینند پرچم حقی بالا می‌رود، چنان در منافع و در افکار و در اندامشان لرزه خواهد افتاد که خودشان به جنب و جوش و فتنه و حمله خواهند پرداخت و راه را برای جهاد باز خواهند کرد.^۳

آقای بازرگان در یک سخنرانی به سال ۵۹ نیز جنگ و جدال دائمی بین حق و باطل را این‌گونه بیان می‌کند:

جنگ میان حق و باطل از روز خلقت آدم شروع شده و به اعتقاد شیعه تا ظهور و پیروزی امام غائب و استقرار حکومت جهانی واحد، ادامه خواهد داشت.^۴

مخالفت به قصد تضعیف

«نهیضت آزادی»، در حرکت نوین و تجدیدنظرطلبانهٔ خویش، بسیاری از مبانی اعتقادی و مواضع صحیح مبتنی بر مکتب را کنار گذاشت و از سال ۱۳۶۰ به بعد با نادیده گرفتن حقانیت و درستی فلسفهٔ تداوم دفاع، برآن شد تا به هر شکل ممکن، آثار و شرایط دشوار ناشی از جنگ تحمیلی را به مستمسکی برای تضعیف «حاکمیت پیرو خط امام» تبدیل کند.

جزوهٔ تحلیلی پیرامون جنگ و صلح اساساً به منظور زیر سؤال بردن مسئولان و دست‌اندرکاران نظام جمهوری اسلامی، با ابراز علنی مخالفت با استمرار دفاع مقدس، انتشار یافت. چنان‌که قبلاً

۱. مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی، صص ۲ و ۷

۲. همان.

۳. بعثت و ایدئولوژی، ص ۱۹۱

۴. میزان، ۱۳۵۹/۱۰/۱، ص ۴، متن سخنرانی بازرگان تحت عنوان: پیوستگی جبهه‌های جنگ حق و باطل.

در قطعنامه ششمین کنگره نهضت (زمستان ۶۲)، آمده بود:

[نهضت آزادی] با آنکه جنگ را در اصل، ابتلای الهی و وسیله‌ای برای اصلاح و ارتقاء ملت ایران می‌داند، نه گردانندگان و دست‌اندرکاران را غیرمسئول و غیر مقصر می‌شناسد و نه تشدید و استمرار جنگ را مطابق دستور و رضای خدا و به مصلحت انقلاب و ایران و اسلام، می‌داند.^۱

در جزوه تحلیلی پیرامون جنگ و صلح برای کاهش زشتی مشهود تضعیف مسئولان در بحبوحه دفاع در برابر دشمنان، تأکید شده است:

...طرح و مطالعه مسائل و مشکلات جنگ به منظور مخالفت با دست‌اندرکاران، به معنی مقابله با جنگ، طرفداری از دشمن و تسلیم به او، پذیرفتن صلح اجباری، و هرگونه تصمیم از پیش اتخاذ شده نیست.^۲

در اسفند ۶۳، نهضت آزادی در اطلاعیه‌ای تحت عنوان «چه کسی باید تعهد کند؟»، انگیزه نشر جزوه «تحلیلی پیرامون جنگ و صلح» را آشکار کرد:

انتشار نشریه «تحلیلی پیرامون جنگ و صلح» و بررسی عمیق اعتقادی و سیاسی - اقتصادی جنگ از طرف نهضت آزادی ایران، بسیاری از تبلیغات و تصمیمات هیأت حاکمه را زیر سؤال برده...^۳

در مرداد سال ۱۳۶۲، مهندس بازرگان در شرایط تشدید جنگ و همزمان با عملیات والفجر ۳ و ۴، در مجلس شورای اسلامی، نظام سیاسی کشور را به استبداد و خفقان متهم کرد و در مورد انتخابات آینده مجلس مطالب تنش‌آفرینی ابراز نمود.^۴ آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس، و آقای ناطق نوری، وزیر کشور، و تعدادی از نمایندگان و فعالان سیاسی، شدیداً از بازرگان انتقاد کردند.

سیدعطاءالله مهاجرانی، نماینده مجلس، درباره سخنان مهندس بازرگان این‌گونه اظهار نظر کرد که عراق، جبهه‌ها را بمباران می‌کند و بازرگان، پشت جبهه‌ها را:

چه تقارن شگفتی! بمباران گیلانغرب توسط صدام و بمباران نظام جمهوری اسلامی توسط بازرگان. صدام، مستقیماً بمب‌های خوشه‌ای را بر سر مردم می‌ریزد و بازرگان، امید و آرمان

۱. قطعنامه ششمین کنگره نهضت آزادی، ص ۱۳. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، ص ۹۳

۲. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، ص ۱۱

۳. اطلاعیه نهضت آزادی تحت عنوان: چه کسی باید تعهد کند؟ مورخه اسفند ۱۳۶۳

۴. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۵/۲۲، ص ۹، متن کامل نطق پیش از دستور مهندس بازرگان نماینده تهران در جلسه مورخه ۱۳۶۲/۵/۲۰ مجلس شورای اسلامی.

همان مردم را نشانه می‌رود. یورش نظامی صدام و تهاجم تبلیغاتی و سیاسی بازرگان، نوعی تناسب و تطابق دارند... باید به بازرگان گفت گرچه قدری دیر شده اما: به طهارت گذران، منزل پیری و مکن خلعت شیب به تشریف شباب آلوده... مویی بر دیده‌ی شما نشسته و شما مو را کوه می‌بینید و «موی در دیده بود کوه عظیم»^۱.

بعد از نطق بازرگان و تشنج چند روزه در مجلس، و اقدام غیرقانونی نهضت آزادی برای برگزاری سمینار تأمین آزادی انتخابات در آبان ماه ۶۲، میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت، نیز گفت:

مسأله لیبرال‌ها روشن است. آنها چون یقین پیدا کرده‌اند که مردم بدانها رأی نخواهند داد، برای آمریکا غذا تهیه می‌کنند... شعار تأمین آزادی برای انتخابات، نمی‌تواند در هنگامه جنگ به عنوان وسیله‌ای جهت تضعیف جبهه‌ها، به کار گرفته شود، و واقعاً بنده از این همه پررویی متعجبم.^۲

آقای بازرگان در نطق مزبور که متن کامل آن در مطبوعات انتشار یافت، صریحاً اعلام کرد که برگزاری انتخابات در آن شرایط،

... عاری از اعتبار و ارزش از نظر شرعی و قانونی و حقوقی بوده، هر اکثریتی که آورده شود

و هر ادعایی که از استقبال و تأیید مردم بنمایند، پیشاپیش مردود و باطل است.^۳

نطق بازرگان موجی از خشم و انتقاد در میان فعالان سیاسی و نمایندگان مجلس آفرید. به

گفته یوسفی اشکوری:

در واقع این نطق، بهانه‌ای شد تا عده‌ای بار دیگر ایشان و نهضت آزادی و دولت موقت را مورد

حمله و انتقاد شدید و گسترده قرار دهند.^۴

نهضت آزادی در اوایل پیروزی انقلاب چنین اعلام نظر کرده بود:

مسأله اصلی و درد روشنفکران لیبرال و وابسته به طبقات مرفه یا نیمه‌مرفه، دمکراسی

پارلمانتاریستی است در حالی که مردم مستضعف و سخنگویان ایشان ضداستبداد و

بهره‌کشی هستند ولی لزوماً خواهان نظام پارلمانتاریسم غربی نیستند. در کشوری نظیر ایران

و دوران کوتاه^۵ پس از پیروزی انقلاب در بعد سیاسی، هزاران دست و زبان و اندیشه ناپاک

۱. اطلاعات، ۱۳۶۲/۵/۲۰، صص ۱۵ و ۱۶، سرفقاله.

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۸/۸، ص ۱۱. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۴۶۶

۳. همان، ص ۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۵/۲۲، ص ۹

۴. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۴۶۰

۵. این سخنرانی جنجالی بازرگان در مرداد ۱۳۶۲، یعنی پنج سال بعد، بود. پنج سال، دوران درازی برای یک انقلاب

و منافق که هنوز در جامعه وجود دارند و پیروزی کامل انقلاب را در نابودی خود و کوتاه شدن دست اربابانشان از ذخائر مادی و معنوی ملت می‌بینند، در لوای حق آزادی و استفاده بی‌قید و شرط از آن به سم‌پاشی و تفرقه‌افکنی در صفوف مردم پرداخته و از دمکراسی پارلمانتاریستی بهره‌ها خواهند برد و انقلاب را در عمل به سوی ضدانقلاب گسیل خواهند کرد. درد مردم و محرومان حفاظت از انقلاب و دستاوردهای آنست در حالی که درد مرفهین لیبرال و روشنفکر که رابطه ارگانیک با توده مردم ندارند، دمکراسی پارلمانتاریستی است.^۱

بعد از جنجال آقای بازرگان در مجلس، نهضت آزادی در آبان ۶۲ تراکت‌هایی به عنوان دعوت‌نامه برای شرکت در سمینار تأمین آزادی انتخابات در سطح وسیعی بین مردم تهران پخش کرد. این تراکت‌ها با ادبیات تحریک‌کننده و القای وجود اختناق و نبود آزادی، فی‌الواقع یک فراخوان برای گردهمایی و تظاهرات عمومی بود ولی محل این گردهمایی عمومی با نام سمینار، ساختمان دفتر نهضت آزادی اعلام شده بود. بعد از آن فراخوان عمومی، نهضت آزادی صرفاً به منظور اطلاع و درخواست محافظت و تأمین امنیت محل به وزارت کشور اطلاع داد که با مخالفت آن وزارتخانه روبرو شد. با توجه به آن دعوت عمومی، ساختمان کوچک نهضت آزادی گنجایش افراد مختلفی که از اقشار مختلف (ضدانقلاب، مرفهین ناراضی، کنجکاوان و حتی مخالفان نهضت آزادی) ممکن بود حضور یابند را نداشت. طبعاً اجتماع به خیابان و فضای عمومی کشیده می‌شد. از این رو با توجه به شرایط حساس جنگ و احتمال بروز آشوب و اغتشاش، مجوز تشکیل آن سمینار و در حقیقت تظاهرات صادر نشد. به گفته وزیر کشور، بعد از مخالفت وزارت کشور هم هنوز دعوت‌نامه‌ها توزیع عمومی می‌شد، و نهضت آزادی به انتشار یک تراکت تحریک‌آمیز دیگر دست زد که القا می‌کرد مخالفت وزارت کشور برخلاف قانون اساسی بوده است.^۲

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات روز جمعه ۶ آبان ۱۳۶۲ نوشته است:
امروز عصر، نهضت آزادی اعلام میتینگ به نام «سمینار تأمین آزادی انتخابات کرده است. وزارت کشور اجازه نداده و مردم جمع شده و بساط آنها را به هم ریخته‌اند و نیروهای پلیس

محسوب نمی‌شد. خصوصاً اینکه در آن مقطع، کمتر مجال آن بود که نظام پس‌انقلاب فارغ‌البال به تحقق آرمان‌های خود بپردازد بلکه بیشتر آن را در دفاع از موجودیت ایران اسلامی و دفع حملات دشمنان سپری کرده بود.

۱. همان، ص ۴۳۴

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۸/۱۱، ص ۱۱

و کمیته آنها را نجات داده و به خانه‌هایشان برده‌اند.^۱
در جزوه‌ای که نهضت آزادی منتشر کرد و در کتاب زندگینامه رسمی مهندسی بازرگان نیز این ادعا تکرار گشت:

در آن روز عده‌ای از مأموران کمیته و سپاه به ساختمان نهضت آزادی یعنی محلی که قرار بود سمینار در آن برگزار شود حمله کرده، مهندس صباغیان و مهندس توسلی را کتک زده، ساختمان را اشغال کرده و تمامی اوراق و اسناد و آرشیو را با خود بردند. روز بعد از طرف دادستانی، ساختمان را تحویل نمایندگان نهضت دادند.^۲
حجت‌الاسلام ناطق نوری، وزیر کشور، در مصاحبه‌ای به شرح جزئیات واقعه پرداخت و توضیح داد که بعد از اقدامات غیرقانونی نهضت و حضور گروهی از معترضان در محل دفتر آن گروه، مهندس بازرگان با تماس تلفنی از مسئولان استمداد کرده و در پی این درخواست مأمورین اقدام کرده بودند:

بنده دستور اعزام کمیته را به منطقه دادم... مردم را از ساختمان بیرون می‌کنند... آقایان نهضت آزادی را... مأمورین کمیته از پشت ساختمان آنها را با ماشین اسکورت کمیته به دور از چشم مردم به خانه‌هایشان بردند... با اینکه آنها توهین به نظام جمهوری اسلامی نموده... و با تمام سوابق بدی که اینها در میان امت حزب‌الله دارند، ما از مأمورین کمیته خواسته‌ایم که جان آنها را حفظ کنند... همانطور که رئیس مجلس و نخست‌وزیر فرمودند، هدف آنها از اینگونه حادثه آفرینی، خوراک درست کردن برای رادیوهای بیگانه است.^۳
رئیس مجلس، آقای هاشمی رفسنجانی، در نماز جمعه، رفتار نهضت آزادی را چنین تحلیل و تشریح کرد:

[آمریکایی‌ها] یک هجوم تبلیغاتی در داخل کشور ما شروع کردند و البته نمی‌خواهم بگویم آنهايي که این روزها این حرکت را کردند آمریکایی هستند، ولی در جهت خواست آمریکا است. آمدند حرکت راه انداختند یک مظلوم‌نمایی... گفتند که ما می‌خواهیم سمینار تأمین آزادی انتخابات درست کنیم... آزادی انتخابات تأمین نیست، آنها می‌خواهند تأمین بکنند... مردم را تحریک کردند، مردم هم ریختند آنجا. البته من تأیید نمی‌کنم که مردم بروند، خود ما عاجز نیستیم، می‌توانیم جلوی آن را بگیریم... دولت مسلط است...

۱. آرامش و چالش، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۲، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۱، صص ۳۵۴ و ۳۵۵.

۲. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۴۶۳

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۸/۱۱، ص ۱۱

انتخابات آزاد است... انتخابات گذشته را هم می‌گفتند آزاد نبود... انتخابات آزاد است. ما نیاز نداریم به خفقان... ملت ما و اکثریت مردم که رأی‌شان دمکراسی می‌سازد، اینها با انقلابند.^۱

آقای موسوی خوئینی‌ها، نایب رئیس وقت مجلس شورای اسلامی، در همان نماز جمعه، پیش از خطبه‌ها گفت:

من امروز با دولت موقت و آن گروه سیاسی [نهضت آزادی] صحبتی ندارم، چون آنها یک جنازه سیاسی هستند که فقط آمریکا باید این جنازه را در دست بگیرد.^۲
رسول منتجب‌نیا، نماینده مجلس، درباره این ماجرا، در سخنرانی خود در مجلس چنین گفت:

... چنین دعوت اجتماعی، میتینگ است نه سمینار... و نهضت آزادی کسب اجازه نکرده بود... بعد از اعلام ممنوعیت، عوامل نهضت به پخش و نصب اعلامیه و تراکت‌ها ادامه دادند... مردم حزب‌الله تهران در حالی که این قانون‌شکنی و توهین به ساحت قانون و آزادی را قابل تحمل ندیدند به اطراف دفتر نهضت آزادی آمدند... مأمورین کمیته در حالی در محل حاضر شدند که مردم داخل دفتر شده و با افراد نهضت درگیر شده بودند... [مأمورین] افراد نهضت را از پشت‌بام‌ها فراری داده و با اتومبیل کمیته آنها را به خانه‌هایشان می‌رسانند. ... در پایان متذکر می‌شوم که این ملت شهیدپرور از این پس اینگونه توطئه‌های شیطانی و حرکات مذبح‌خانه را تحمل نخواهند کرد و این تفاله‌های استعمار باید بدانند که دیگر در این کشور برای آنها جایی و پایگاهی نیست.^۳

ماجرای ناتمام سمینار - میتینگ نهضت آزادی، در جلسه بعدی مجلس شورای اسلامی ادامه یافت و جنجال دیگری پدید آمد. هاشم صباغیان در سخنان پیش از دستور در مجلس، به گونه‌ای به شرح ماجرا پرداخت که با واکنش تعدادی از نمایندگان روبرو شد و کار به درگیری فیزیکی و زد و خورد پشت تریبون نیز کشید.

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات مربوط به روز سه‌شنبه ۱۰ آبان ۱۳۶۲ چنین نوشته است:

در جلسه علنی، آقای صباغیان در نطق پیش از دستور، با مظلوم‌نمایی، جریان برخورد

۱. کیهان، ۱۳۶۲/۸/۱۴، صص ۲۱ مکرر و ۲۲ مکرر. اطلاعات، ۱۳۶۲/۸/۱۴، ص ۱۹

۲. همان، ص ۲۱ مکرر. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۸/۱۴، ص ۵

۳. همان، ۱۳۶۲/۸/۱۱، ص ۱۷ مکرر

روز جمعه را گفت و آخر صحبت او آقای [غفاری] قره‌باغ دخالت کرد و دعوایشان شد. به کتک کاری رسید. تریبون را قطع کردم و پخش از رادیو قطع شد. آقایان معین فر و صباغیان را به اتاقی منتقل کردند و تحت حفاظت گرفتند.^۱

وی در نماز جمعه شرح بیشتری داد و گفت:

آنها آمدند توی مجلس یک مصیبت‌نامه‌ای خواندند از تریبون آزاد مجلس، دیدید چه خواندند، به دروغ گفتند که ۳۰۰ نفر مسلح آمد، نعوذ بالله که آدم اینقدر کج باشد ما تریبون آزاد در اختیارش بگذاریم و پخش مستقیم لکن او بیاید دروغ بگوید که ۳۰۰ نفر مسلح ریختند و سمینار ما را به هم زدند...^۲

اینها سوابقی دارند و آدم دلش می‌خواهد اینها تا آخر با ما باشند اما من این را نصیحت می‌کنم به آنها، نصیحت می‌کنم به خانواده‌هایشان که جلوی اینها را بگیرند، اینها دارند اشتباه می‌کنند. اینها کارشان به جایی می‌رسد که فردا مثل محارب در مقابل جمهوری اسلامی قرار بگیرند، اینجوری که شروع کردند یعنی همه‌اش توطئه است... توی مجلس به دروغ گفتند ۳۰۰ نفر مسلح ریختند آنجا را به هم زدند، والله اینجور نبوده، [تعدادی مأمور] مسلحین رفته بودند اینها را نجات بدهند... رفتند اینها را نجات دادند و بردند...

با اینکه این دروغ رابه طور آزاد توی مجلس گفت من کنترل کردم مجلس را که ده دقیقه تا دوازده دقیقه ایشان حرف زد. هر چه من اخطار [تمام شدن وقت] می‌کردم، چراغ قرمز [روشن] می‌کردم ایشان ول نمی‌کرد. خُب دیگر حوصله مجلسی‌ها سر رفته بود تا حد قانونی‌اش همه تحمل کردند. وقتی که از حد قانونی‌اش گذشت یکی از آقایان آمد آنجا، که البته من آن کار را هم قبول ندارم، منتهی من متوجه نشدم یک وقت دیدم ایشان را می‌خواهد از پشت تریبون پایین بیاورد. دیگر آنجا پشت تریبون با یک مظلوم‌نمایی جدیدی... که چرا ما را می‌زنید، حال این آقا [صباغیان] داشت او [نماینده معترض] ارا می‌زد. من دیدم [صباغیان] دستش را که رفته بود عمامه آن آقا را بردارد، اما می‌گفت چرا ما را می‌زنید، برای اینکه به مردم [از طریق پخش مستقیم رادیو] بگویند که توی مجلس دارند ما را می‌زنند.^۳

عطاءالله مهاجرانی هم در سرمقاله‌ای در روزنامه *اطلاعات* تحت عنوان «آخر خط» با اشاره

۱. آرامش و چالش، ص ۳۵۸

۲. در اینجا نمازگزاران شعار دادند: «مرگ بر بازرگان» و در واکنش به آن، آقای هاشمی گفت: «نمی‌خواهد... خواهش می‌کنم، من یک بار قبلاً هم گفتم، شما این مرگ را نگویند، استحقاق مرگ ندارد.» (خطبه‌های نماز جمعه، هاشمی رفسنجانی، ج ۵، دفتر نشر معارف انقلاب، ص ۲۱۰. در مطبوعات فقط واکنش آقای هاشمی ثبت شده است.)

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۸/۱۴، ص ۹

به نطق بازرگان و صباغیان و جنجال آفرینی نهضت آزادی، چنین نوشت:

رهبران و دست‌اندرکاران نهضت آزادی ایران نخواستند و شاید هم نتوانسته‌اند اندیشه خود را نسبت به انقلاب پاک و پالایش کنند... سقوط بنی‌صدر، سقوط نهضت آزادی هم بود. سقوط جبهه ملی، سقوط نهضت آزادی هم بود و بالاخره سقوط منافقین، سقوط نهضت آزادی بود. نهضت آزادی مثل حلقه واسطی می‌مانست که قبل و بعدش، جبهه ملی و منافقین هر دو شکسته شده بودند. متأسفانه به جای اندیشیدن در آنچه خود کرده‌اند، مرحله دیگر را شروع کرده‌اند...

کوزه بودش آب می‌نامد به دست آب را چون یافت، خود کوزه شکست پیش از انقلاب، نهضت آزادی مثل کوزه خشک و برشته‌ای در انتظار انتخابات نفس نفس می‌زد. انقلاب پیروز شد و آقایان عقب آمدند. حالا که انتخابات رسیده است، کوزه نهضت آزادی شکسته.

می‌خواستند به بهانه سمینار، میتینگ برگزار کنند. شعور چندانی نمی‌خواهد که آدم بفهمد وقتی در سطح شهر با خطاب «هموطنان» تراکت پخش می‌کنند... اگر دو سه هزار نفر هم بیایند به ناگزیر در خیابان می‌ماند، خیابان بسته می‌شود و سمینار می‌شود میتینگ... وقتی نهضت آزادی بیرق مخالفت با انقلاب اسلامی را به دوش می‌کشد، همه مخالفین در زیر چنین بیرقی سینه خواهند زد... این چه افتخاری است که مخالفین و منحرفین طرفدار آدم باشند!^۱

در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۶۲ مهندس بازرگان به همراه یزدی، یدالله سبحانی و صباغیان در نامه‌ای کوتاه به رئیس مجلس، به «تعبیرهای «ناروا و حق‌گشی‌ها»ی وی اعتراض کرد. در پاسخ به این یادداشت، آقای هاشمی رفسنجانی «نامه مفصلی» تهیه کرد که متن کامل آن تاکنون انتشار نیافته ولی در بخشی از آن که ضمن خاطرات ایشان به چاپ رسیده، خطاب به سران نهضت آزادی چنین آمده است:

شما خوب می‌دانید انتخابات از گذشته تا به امروز همیشه آزاد و کاملاً آزاد برگزار شده و مطمئن هستید که در انتخابات آینده همان آزادی گذشته محفوظ است و هر کس که مورد اعتماد مردم باشد، سر از صندوق‌ها بیرون خواهد آورد و مسئولان کشور هیچگونه نیازی به سلب آزادی و تحمیل رأی نمی‌بینند. به جای این کارها در فکر پیدا کردن افراد صالح و وجیه

۱. اطلاعات، ۱۳۶۲/۸/۱۱، صص ۱ و ۱۵

۲. نامه اعتراض نمایندگان نهضت آزادی به رئیس مجلس، ۱۳۶۲/۸/۱۲، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

برای کاندیدا کردن در انتخابات باشید و موقع تبلیغات که رسید کار تبلیغ را با مراعات مقررات کشور و موازین دینی و اخلاقی آغاز فرمایید.^۱

در نشریات نهضت آزادی و کتاب در تکاپوی آزادی، ادعا شده که با «حمله تنی چند از نمایندگان به تریبون و سخنران، نطق آقای صباغیان قطع شد.»^۲ نهضتی‌ها شهادت آقای هاشمی مبنی بر اینکه «آقای صباغیان بود که اول به آقای [غفاری] قره‌باغ [نماینده ارومیه] حمله کردند»^۳ را «گزارش خلاف» خوانده‌اند. در همان زمان نیز آقای صباغیان مدعی شد که حمله را آقای غفاری آغاز کرد.^۴ اما آقای هاشم صباغیان پس از سه دهه بعد در سال ۱۳۹۵، اعتراف کرد که حمله فیزیکی ابتدا از سوی خود وی آغاز شده بود. صباغیان در مصاحبه با وبگاه تاریخ ایرانی چنین گفته است:

هنگام نطق، آقای سیدابوالفضل موسوی نماینده تبریز آمد که کاغذ نطق من را بردارد، من هُلش دادم، عمامه از سرش افتاد، شلوغ شد، فریاد می‌زدند بیا پایین... هُل دادم که کاغذ را بر ندارد و دستش را ببرد کنار، عمامه‌اش افتاد و بعد ریختند و ما را از آنجا کشیدند پایین و شروع کردند به زدن...^۵

البته آقای صباغیان نام نماینده‌ای را که هل داده بود، اشتباه ذکر کرده و طبق گزارش خود صباغیان در سال ۶۲ و آقای هاشمی و دیگران، نماینده مزبور حجت‌الاسلام سید میرعلی‌اکبر غفاری قره‌باغ بود. آقای هادی غفاری که به علت تشابه اسمی و حضور در محل درگیری، به عنوان حمله‌کننده به صباغیان، شهرت یافته بود، در سال ۱۳۹۵ در مصاحبه‌ای با خبرگزاری جمهوری اسلامی درباره وقایع آن روز مجلس خاطره‌ای جالب توجه نقل کرده است:

دو روز قبل آقای رفسنجانی حدود ۲۵ نماینده از جمله من، صادق خلخالی، مرتضی الویری، علی محمد بشارتی را جمع کرده و گفته بود آقای صباغیان می‌خواهد پس فردا حرف‌های تندی در مجلس بزند. اگر امام و من را دوست دارید خواهش می‌کنم وارد این تشنج‌ها نشوید و نگذارید مجلس شلوغ شود. امام نمی‌خواهد از او دفاع کنید، بگذارید هر چه آقای صباغیان می‌خواهد بگوید و کاری به کارش نداشته باشید.

روز حادثه آقای صباغیان پشت تریبون رفت و شروع کرد به حرف زدن و هر چه خواست،

۱. آرامش و چالش، ص ۳۶۴

۲. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۴۶۴

۳. همان، ص ۴۶۵

۴. سرگذشت تأسف بار «سمینار تأمین آزادی انتخابات»، پیک نهضت، ش ۲۳، آذرماه ۱۳۶۲، مشاهدات آقای مهندس صباغیان.

۵. گفتگوی سایت تاریخ ایرانی با هاشم صباغیان، ۱۳۹۵/۱۱/۲

گفت. آقای علی محمد بشارتی که بعداً وزیر کشور شد، خطاب به آقای هاشمی گفت ایشان همه انقلاب را زیر سؤال بردند باز هم شما می‌گویید سکوت کنیم که هاشمی پاسخ داد بله و باز هم می‌گوییم سکوت کنید. لطفاً ساکت باشید.

... وقت که تمام شد... صباغیان ده دقیقه دیگر هم حرف زد. یک مرتبه آقای غفاری قره‌باغ بلند شد و به سمت تریبون رفت... گفت: آقای هاشمی اگر شما عرضه اداره مجلس را ندارید ما خودمان این کار را می‌کنیم... ابتدای کار دعوا هم نشد. ولی وقتی صباغیان داشت از تریبون پایین می‌آمد ناخواسته دستش به عمامه قره‌باغ خورد و عمامه افتاد زیر پای نمایندگان. وقتی عمامه سید اولاد پیامبر(ص) زیر پا افتاد خون نمایندگان خط امام به جوش آمد و جنگ آغاز شد. مقصر هم به نظر من قطعاً صباغیان بود.^۱

به گفته صباغیان:

ما را بردند به اتاق آقای موسوی خوئینی‌ها نایب رئیس مجلس که ادعای روشنفکری و طرفداری از آزادی داشت. جالب این بود که وقتی ما به آن اتاق رفتیم، به ایشان گفتم آقا شما نایب رئیس مجلس هستید، باید این‌گونه باشد؟! بعد گفت: «اگر دست من بود شما دو نفر نباید وجود می‌داشتید.»^۲

ضمناً آقای صباغیان تأکید دارد:

این اتفاق، همین یک بار در مجلس جمهوری اسلامی پیش آمد. دیگر اصلاً چنین اتفاقی نیفتاد و این جور زدوخوردها دیگر پیش نیامد.^۳

بعد از همه جریانات مزبور و تداوم نامه‌نگاری‌ها و انتشار بیانیه‌ها و نشریات از سوی نهضت آزادی درباره انتخابات دومین دوره مجلس شورای اسلامی، سرانجام این گروه اعلام کرد چون نتوانسته سمینارها و اجتماعات مورد نظر خود را برگزار کند و با رفع توقیف از روزنامه میزان موافقت نشده، از ثبت‌نام و معرفی کاندیدا خودداری^۴ و عملاً انتخابات را تحریم کرد.

نهضت آزادی در مرداد ۵۸ در اوج توطئه‌های ضدانقلاب چنین تحلیل کرده بود: اما یک امر اساسی روز که ما را در برابر مسئولیتی عظیم و تاریخی نسبت به پروردگار بی‌همتای آفرینش و تاریخ و بشریت قرار می‌دهد، این است که آیا ما باید از انقلاب اسلامی

۱. وبگاه ایرنا خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۹۶/۷/۱۸، کد خبر: ۸۲۲۶۱۶۸۶ (۵۶۰۱۶۷۹)، گفتگو با هادی غفاری.

۲. گفتگوی سایت تاریخ ایرانی با هاشم صباغیان، ۱۳۹۵/۱۱/۲

۳. همان.

۴. همان، ص ۴۶۶. بیانیه شماره ۵ پیرامون انتخابات مجلس شورای اسلامی؛ چرا نهضت آزادی کاندیدا معرفی نکرد؟،

نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳/۱/۴

خود حراست و پاسداری بکنیم یا نه؟ مسلماً احدی نمی تواند و حق ندارد نسبت به قطعیت و مسئولیت این حق برای انقلاب ایران تردید کند. پاسداری از انقلاب متضمن تحمّل رأی و نظر و اندیشه مخالف می تواند باشد ولی تحمیل تحریک، توطئه، عملیات نفاق آمیز و تفرقه انگیز و تضعیف روحیه مردم، شکست انداختن در روندهای اساسی جامعه و... هرگز! این محصول تجربه تاریخی تمام انقلاب های جهان است که پس از پیروزی انقلاب نسبت به اینگونه عملیات و توطئه های جناح های مخالف و دشمن صفت با لیبرال بازی و سستی و نرمش های بی منطق نمی توان مواجه شد. با ضدانقلاب به نرمش رفتار کردن و آزادی دادن همان و سرنوشت انقلاب را تقدیم آن کردن همان. و این فرمان الهی مکتب اسلام است که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ. وقتی روزنامه ای یا جماعتی با استفاده از اصل آزادی بیان و اندیشه و جماعت با پوششی از تریق خواهی یا چپ نمایی به تحریک و نشر اکاذیب و انتشار اسرار نظامی کشور و راهنمایی آشکار به مهاجمین نسبت به استقلال کشور می پردازد، ضبط یا توقیف آن، محدودیت اندیشه و بیان و تجمع نیست. محدودیت و افسار زدن به توطئه و تحریکات ضدانقلاب، پاسداری از انقلاب است.^۱ ... در حقیقت انقلاب اسلامی ایران صرف نظر از حقانیت تاریخی و طبیعی خود به لحاظ رهبری و دولت نیز به سبب پشتیبانی عمیق ۹۰٪ از جمعیت و توده مردم، از مشروعیت کافی سیاسی برای تعطیل و توقیف تمام مراکز توطئه و تحریک برخوردار است.^۲

حضور گسترده مردم در مقاطع مختلف مقارن با موضع گیری های منفی و تنش زای مهندس بازرگان و نهضت آزادی، مانند انتخابات ریاست جمهوری و مجلس خبرگان و راهپیمایی باشکوه ۲۲ بهمن ۶۲ که یادآور خاطرات تاسوعا و عاشورای ۵۷ بود، نشان دهنده وجود «مشروعیت کافی سیاسی برای تعطیل و توقیف تمام مراکز توطئه و تحریک» بود.

هفته نامه آمریکایی نیوزویک درباره تظاهرات سالگرد انقلاب به سال ۱۳۶۲، چنین نوشت:

هفته گذشته در حالی که ملت بازگشت خمینی را با رژه، سرود و نیایش جشن گرفته بود

یک چیز کاملاً مسلم بود: آیت الله انقلاب اسلامی اش را کاملاً مستحکم کرده است.^۳

مهندس بازرگان، زمانی که خود نخست وزیر بود شدیداً معتقد به جلوگیری از انتقاد و اعتراض در شرایط پس از انقلاب بود. نطق ها و مصاحبه های بازرگان در دوران نخست وزیری

۱. این مطالب در توضیح و دفاع از تعطیلی روزنامه آیندگان توسط دولت موقت نگاشته شده بود، ولی شاید بتوان این دلایل را پاسخی به ادعاهای نهضت آزادی پس از توقیف روزنامه میزان نیز محسوب نمود.

۲. آزادی و انتخابات، ص ۱۲

۳. هفته نامه نیوزویک، ۲۰ فوریه ۱۹۸۴ [۱۳۶۲/۱۲/۱]، گزارش: ایران خمینی پنج ساله می شود.

دولت موقت نشان می‌دهد که اولین کسی که انتقادات و اعتراض‌ها را نق زدن و چوب لای چرخ گذاشتن تعبیر کرد^۱ و از آن رضایت نداشت، خود وی بود. او غالباً در هر فرصتی که به دست می‌آورد از افزایش اعتراض و انتقاد گله و شکایت می‌کرد و آن را عامل تضعیف دولت خویش می‌خواند؛ مخصوصاً انتقادهای امام خمینی و سایر رجال سیاسی درباره عدم قاطعیت و ضعف‌های بی‌شمار دولت موقت را تحمل نمی‌کرد.

وی در آخرین مصاحبه تلویزیونی بعد از استعفا ضمن شرح علل کناره‌گیری خود چنین می‌گوید:

۱۴ روز قبل در شورای انقلاب گفتم اگر آقایان اطلاع و اعتراف به این دارند که مملکت در شرایط بسیار دشواری قرار گرفته که لب پرتگاه است... در این شرایط هیچ راهی جز این نیست که تمام قوا و تمام عوامل و عناصری که معتقد به انقلاب هستند باید با هم همکاری بکنند نه تنها انتقاد، مخالفت، کارشکنی، مزاحمت و ایراد نباید باشد بلکه همه باید خودشان را موظف بدانند که با آن هیأتی یا آن سیستمی و یا آن فرد و دستگاهی که مسئول اداره امور مملکت است باید با تمام قوا همکاری کنند و گفتم که با وضع موجود صریحاً اعلام خطر و اعلام عجز می‌کنم.^۲

پس از سقوط دولت موقت، در دورانی که مشکلات و دشواری‌ها به سبب عملکرد بسیار بد دولت موقت و افزایش شدید توطئه‌های ضد انقلاب بیشتر و گسترده‌تر شده بود، وی و همفکرانش برخلاف اعتقاد قبلی، خود را موظف به «طرح ایرادات و انتقادات» می‌دانستند. از شیوه‌های استکبار و قدرت‌های ضدبشری در پیشبرد اهداف خود برای سرکوبی ملت‌های عدالت‌جو و آزادیخواه استفاده از تکنیک‌های جنگ روانی است. بخش مهمی از جنگ روانی برای تضعیف قدرت نرم ملت‌های مستقل و یأس‌آفرینی، بر محور انتقاد مایوس‌کننده و اعتراض دشمنانه شکل می‌گیرد. بزرگ‌نمایی مشکلات، ناکامی‌ها، و ضعف‌ها برای ناامید ساختن مردم در ادامه مقاومت و حمایت از قدرت ملی و آرمانی، مهم‌ترین هدف سیاه‌نمایی و انتقاد رادیکال و عیب‌جویی افراطی دشمن است. بنابراین بسیار ساده‌لوحی است که نظام برآمده از انقلاب اسلامی در جنگ روانی دشمن خود را خلع سلاح کند و به اسم انتقاد و آزادی خود را در مقابل دشمن بی‌دفاع سازد و به اردوی خود ناامیدی و سستی راه دهد. انقلاب همواره در چالش و

۱. البته در آن زمان بخش قابل توجهی از انتقادات و اعتراضات به وسیله گروه‌های مخالف نظام و به شیوه‌های تخریبی صورت می‌پذیرفت ولی نکته در اینجا است که او این مسأله را به همگان تعمیم می‌داد.

۲. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۲۷۷

مبارزه است. آقای بازرگان بارها به این اصل عقلانی اشاره و بر آن تأکید کرده بود. وی به رغم شهرت آزادمندی بیش از حد، در مسند قدرت چه در قول و چه در فعل با انتقاد و اعتراض مخالف بود اما بعضاً و به ناچار برای حفظ وجهه دولت موقت چنین می‌گفت:

... نه اینکه بگویم ایراد و انتقاد و پیشنهاد نباشد... مشکل وقتی است که ایرادها و اعتراض‌ها روحیه کش و خصمانه باشد، ترمز کننده و فلج کننده و مانع کار باشد.^۱

مهندس بازرگان مدت‌ها پس از سقوط دولت موقت و در شرایطی که با بنی صدر پیوند محکم پیدا کرده بود و به افزایش سهم گروه خویش از قدرت سیاسی امید داشت، در مصاحبه با میزان گفته بود:

البته ایراد و انتقاد و اعتراض به بسیاری از جریان‌ها و کارهایی که می‌شود داریم، باید بگویم و پایش بایستیم. اما نه به صورتی که لطمه به انقلاب و رهبری آن و وحدت و مملکت بخورد.^۲ وی خود به این واقعیت معترف بود که در شرایط حاد و حساس انقلاب، انتقاد ناصحیح از هر عملی ضدانقلابی تر و خائنانانه تر است:

... نق زدن و انتقاد کردن و تضعیف کردن و این طرف و آن طرف محیط مسموم ایجاد کردن، بدبینی و یا لاقط تردید به وجود آوردن و برای ملت‌نی که باید یک دل و یک جهت تمامش در جهت انقلاب و جمهوری اسلامی حرکت کند، این تشتت و مسمومیت را به وجود آوردن، این برای شما بد است و برای انقلاب بد است. آیا خیانتی از این بالاتر می‌شود؟ عمل ضدانقلابی از این قوی تر می‌شود؟^۳

ادامه دفاع و اهداف ایران

جنگ ایران با دولت بعثی عراق، که از دفاع سرزمینی آغاز گشت و به اقتضای رفع کامل تجاوز تا داخل مرزهای عراق کشیده شد، اقدامی دفاعی و کاملاً منطقی و مشروع بود. قبلاً هم اشاره شد که اصطلاح فقهی «جهاد ابتدایی و تعرضی» هیچ‌گاه در شرایط جنگ ایران و عراق، مصداق نداشته است.

در تمام دوران «دفاع مقدس»، مجموعه‌ای از «عملیات تدافعی و تهاجمی، دفاع، حمله و ضد حمله» وجود داشت که نمی‌توان یک بُرش را جدا کرد و مستقلاً آن را «ابتدا به جنگ و تعرض»

۱. همان، ص ۸۹

۲. میزان، ۱۳۵۹/۷/۲۰، ص ۲

۳. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب، ص ۲۳۳

معرفی نمود. جنگ تحمیلی، یک کلّ به هم پیوسته بود که برای ایران از ابتدا تا انتها، «دفاع» بود. طبیعت و قانون همه جنگ‌ها اقتضا می‌کند که گاهی در خاک خود و گاهی در خاک دشمن، نبرد ادامه پیدا کند. «ابتدایی و تعرضی» بودن را باید در «ابتدای جنگ جستجو کرد نه در «میانۀ» آن. از وسط، نمی‌شود کتاب جنگ را درست خواند.

در تبلیغات جنگی رژیم صدام در سال‌های پس از فتح خرمشهر در خرداد ۱۳۶۱، موقعیت تجاوزکارانه ارتش بعثی عراق، با شدت بیشتری، «دفاعی» توصیف می‌شد و ایران به تعرض و تجاوز به خاک عراق، متهم می‌گشت. به رغم حضور ارتش عراق در بسیاری از مناطق داخل خاک ایران، جنگ روانی صدام بر این محور قرار داشت که ایران را در موضع «تعرض و تجاوز» معرفی کند. شباهت و هم‌سویی و تکرار تبلیغات جنگی صدام در تحلیل‌های نهضت آزادی، واقعیتی بود که از دید بسیاری از مردم و صاحب‌نظران، پنهان نمی‌ماند.

مهندس بازرگان در سخنرانی در دفتر نهضت آزادی به مناسبت پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب به سال ۱۳۶۲، ضمن توجیه تلویحی حمله عراق به ایران در آغاز جنگ، مدعی شد که با ادامه جنگ، ایران از حالت دفاعی خارج شده، و بر خلاف منطق قرآن به حالت تهاجمی^۱ درآمده است:

بنا به خاصیت جبر یا نیروی زنده حاصله از تحرک سنگین و شتاب جنگ دفاعی، توقف ماشین جنگی سرشار از ایمان و عشق و انرژی و غرور، امکان‌پذیر نبوده هرگونه پیشنهاد صلح و شرایط آبرومند، پس زده می‌شود و با همان قوت و شدت به پیشروی ادامه داده از حالت مشروع و مثبت دفاع، به حالت حمله درآمدیم.

جنگ که در اساس و منطق قرآن، چیزی جز وسیله و آن هم وسیله محدود و مشروط نیست، بزرگترین مسأله و هدف علی‌الاطلاق انقلاب اسلامی گردید. هدفی که نهایتش در ابتدا، تسلیم و استعفای صدام بود. ولی اوج گرفته متدرجاً رفتن به کربلا، تصرف بغداد، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی در عراق، جهش از بغداد به بیت‌المقدس، آزاد کردن قدس و فلسطینی‌ها، نابود ساختن اسرائیل، انقلاب اسلامی در عربستان سعودی و مصر و سایر کشورهای مسلمان، و بالاخره سرنگونی نظام الحادی امپریالیستی آمریکا با سایر دولت‌ها و

۱. اتهام «تعرضی شدن» جنگ توسط بازرگان سپس در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت تکرار شد و در دوران جنگ و پس از آن، به اشکال مختلف در بیانیه‌های نهضت آزادی و یا مصاحبه‌های دبیرکل و سایر مسئولان اصلی آن تکرار شد. به گونه‌ای که غلظت و شدت این اتهام علیه راهبرد دفاعی ایران، گاهی بیشتر از مواضع رژیم صدام و حامیان بین‌المللی‌اش به چشم می‌آمد.

ابرقدرت‌ها را، در بر گرفت.

باز هم طبیعی است که چنین جنگ، اولویت درجه یک پیدا کند و همه چیز در خدمت آن قرار گیرد: نیروی انسانی، سرمایه‌های خدادادی و دست‌آوردهای ملی، خودکفایی و تولیدات یا اقتصاد و استقلال، آزادی و عدالت و بالاخره وحدت... و حتی شهرت و مقبولیت اسلام، ولو به بهای نابودی ایران و به آتش کشیده شدن جهان.^۱

مطالب فوق، یکی از اولین تصاویر مخدوشی بود که نهیضت آزادی با زبان گزنده مهندس بازرگان، از دفاع مقدس ترسیم می‌کرد. توصیف تداوم جبری و مکانیکی از آنچه که بازرگان «ماشین جنگی» نامیده، گویی ترمزش بریده و فرمانش در دست کسی نیست، طعنه آشکاری بود که مردم و رهبرشان را یکجا به سخره می‌گرفت.

اینکه در دهه شصت، جنگ، بزرگ‌ترین مسأله و به زعم نادرست و خلاف واقع بازرگان، «هدف علی‌الاطلاق» انقلاب گردید و نهیضت آزادی را از گسترش آرمان‌ها و اهداف خود نگران می‌ساخت، حاصل تجاوز متجاوززی بود که در صدر فهرست حامیانش آمریکا و اروپای لیبرال قرار داشت.

اما همین مهندس بازرگان قبلاً در بعثت و ایدئولوژی برخلاف طعنه‌ها و تمسخرهای اخیرش، چنین نوشته بود:

وقتی قصد جان و مال مسلمان‌ها و مخصوصاً منع و محو آیینشان را کردند و به توطئه و فتنه‌انگیزی پرداختند و رعایت حدود و عهود را نمودند، قرآن دیگر درنگ را جایز نشمده است. باید جنگ کرد و آنها را هر جا هستند کشت و آنقدر پیش رفت تا بساط فتنه برچیده و حکم خدا یکسره برقرار شود.^۲

و در همانجا تأکید کرده بود:

سرنوشت کلیه قیام‌های حق‌خواهانه و انقلاب‌های آزادی و استقلال‌طلبانه نیز بالاخره، در میدان‌های جنگ تعیین شده است.^۳

این همان نهیضت آزادی بود که در مانیفست «مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی» خود، به قلم بازرگان، نوشته بود:

دنیا آنچه دارد یعنی سرمایه‌های تمدن و اخلاق و معتقدات بشری، مدیون همین مبارزه‌ها و

۱. تداوم و تحول انقلاب، صص ۱۴ و ۱۵

۲. بعثت و ایدئولوژی، ص ۱۸۰

۳. همان، ص ۱۸۳

انقلاب‌هاست.^۱

و باز همین مهندس بازرگان بود که در اسلام، مکتب مبارز و مولد، لزوم مبارزه و خطر و مقاومت را حتی از نظر علمی توجیه می‌کرد:

اصولاً پدیدهٔ حیات و هر پدیدهٔ ضد مرگ و تکامل و رشد، چون مخالف جریان طبیعی و خودبخود است و منافی با اصل دوم ترمودینامیک درمی‌آید، ایجاد تعارض و برخورد با عوامل موجود می‌نماید. مانند شنا کردن در جهت خلاف جریان رودخانه است که بدون مقاومت و ابراز قدرت و فعالیت و خطر، پیش نخواهد رفت.^۲

وی در همان کتاب، ذیل تیتیر «مقاومت جنگی به عنوان خصلت و ضرورت همگانی و همیشگی» تأکید می‌کند که از نظر قرآن «پیش‌آمد حمله و ضرورت قبول محرومیت و مقاومت»، امری استثنایی برای مسلمانان صدر اسلام نیست و «همه وقت و همه جا، قیام‌های الهی چنین بوده و خواهد بود».^۳ و «فضل خدا در همین واداشتن ما به قلع و قمع کردن مردمان فاسد و دشمن خدا است... از این بالاتر، قرآن، جنگ کردن در راه خدا را نه تنها لازم و ضروری می‌داند بلکه یک عمل عالی محبوب خدا معرفی می‌نماید».^۴

در انتهای جزوهٔ تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، ژست انسان‌دوستانه‌ای گرفته شده که انگیزهٔ نهضت آزادی، «اجرای رهنمودهای حیات‌بخش قرآن، حفظ جان و مال و آبروی مسلمانان، و اتخاذ روش‌هایی عاقلانه و مبتنی بر مصالح دو ملت مسلمان، می‌باشد».^۵ این ژست دلسوزانه در کتاب *انقلاب ایران در دو حرکت با نیش و کنایه* به «ملت حزب‌الله»، این‌گونه تکرار می‌شود:

جنگ، برنامهٔ اصلی جمهوری و شغل و هدفی برای ملت حزب‌الله شده است. هدفی بی‌انتهای که در برابرش، کم و زیاد خسارت‌ها و خرابی‌ها یا تعداد شهیدها و کشته‌ها، مطرح نیست و می‌گویند: هر چه بیشتر، بهتر.^۶

در پاسخ به نظر آقای بازرگان و نهضت آزادی مبنی بر نفی تداوم دفاع مقدس به علت خسارت و خرابی، بی‌فایده نیست که به سخنی از ابراهیم یزدی اشاره شود. وی هنگامی که

۱. مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی، ص ۲

۲. اسلام مکتب مبارز و مولد، ص ۱۱

۳. همان، ص ۱۷

۴. همان، ص ۲۰

۵. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، ص ۷۴

۶. انقلاب ایران در دو حرکت، صص ۱۵۶ و ۱۵۷

نماینده مجلس اول بود، مانند دیگر همفکرانش، متناسب با فضای جامعه، موضع‌گیری‌های مثبتی داشت. او طی مصاحبه‌ای می‌گوید:

اگر این جنگ ادامه پیدا کند، بدون شک باعث سقوط صدام خواهد شد. البته برای ما نیز خرابی و کشتار و خسارت به همراه دارد، ولی برای هر ارزشی باید بهایی پرداخت نمود.^۱ در عاشورای ۱۳۵۹، مهندس بازرگان نیز در سخنانی که با عنوان پیوستگی جبهه‌های جنگ حق و باطل، منتشر شد، جبهه‌های جنگ را «کربلاها» می‌نامد و آنها را مصداق «کُلُّ اَرْضِ کَرْبَلَا وَ کُلُّ یَوْمِ عاشورا» توصیف می‌کند، و دربارهٔ تداوم جنگ حق و باطل می‌گوید: جنگ میان حق و باطل از روز خلقت آدم شروع شده و به اعتقاد شیعه تا ظهور و پیروزی امام غایب و استقرار حکومت جهانی واحد، ادامه خواهد داشت.^۲

فتح خرمشهر و «شرایط آبرومند صلح»

مهندس بازرگان در سخنانش، از پس زدن پیشنهاد «صلح و شرایط آبرومند» سخن گفته بود. به زعم او نپذیرفتن پیشنهادهای صلح، امکان خاتمه «آبرومند» جنگ را در آن مقطع از بین برد. در قطعه‌نامه کنگره پنجم نهضت آزادی (مصوب اسفند ۶۱ و منتشره در بهار ۶۲) در مورد لزوم پذیرش صلح بعد از فتح خرمشهر، چنین آمده است:

به نظر نهضت آزادی بعد از فتح خرمشهر که موفقیت ممتازی در جهت نظامی سیاسی و اسلامی برای ایران پیدا شده و خصم خود را ناچار دیده بود راه توبه و تسلیم پیش گیرد و همسایگان حاضر شده بودند تضمین‌هایی بدهند، دولت می‌توانست به مصداق آیه کریمه و *«إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ... فرصت‌های مناسبی که برای اتخاذ و اعمال خط‌مشی‌های مؤثر جهت ختم موفقیت آمیز جنگ، فراهم شده بود استفاده کرده و مطابق مصالح و منافع ملت ایران اقدام نماید، اما به دلیل ارزیابی‌های غیرواقع‌بینانه و رویدادهای بعدی، به طور مناسب از آن شرایط و فرصت‌ها استفاده نشده است. متأسفانه به مردم خیراندیش هم امکان ابراز نظر داده نشده...»*

اینک نیز با نگرانی از اینکه عاقبت‌الامر در وضعی مشابه به آزاد کردن آخر وقت گروگان‌ها که موجب از دست دادن شرایط مساعد و امضای عجلانه قرارداد زیانبار با آمریکا (بیانه الجزایر) شد، قرار نگیریم و انقلاب اسلامی ایران با آن همه شهید و ضایعات،

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۷/۲۹، ص ۲

۲. میزان، ۱۳۵۹/۱۰/۱، ص ۴

دست خالی از معرکه برنگردد، نهضت آزادی عقیده دارد با توجه به اینکه خداوند حکیم رحیم برای بندگانش پس از پیروزی و خاموشی فتنه خواهان سلامت و صلح و امنیت و محیط سازندگی و برکت است، چنانچه هنوز هم شرایط، مساعد و به سود ایران باشد، اقدام عاجل، شرافتمندانه و حق طلبانه‌ای برای سرفراز بیرون آمدن از این ابتلای الهی صورت گیرد.^۱

نهضت آزادی در تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، مجدداً ادعای امکان صلح بعد از فتح خرمشهر را مطرح نمود:

ایران می‌توانست با استفاده از اثرات این پیروزی، مسأله را به نفع جمهوری اسلامی ایران و اسلام فیصله دهد.^۲

اما آیا واقعاً پیشنهادهاى صلح و آتش‌بس بعد از فتح خرمشهر، به نفع جمهوری اسلامی ایران و اسلام بود؟

بعد از آنکه ارتش عراق با ۱۴ لشکر در ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ به خاک ایران حمله کرد و تا عمق ۷۰ کیلومتری پیشروی نمود، اولین تلاش‌های تبلیغاتی و صوری برای متوقف ساختن جنگ از سوی سازمان ملل متحد آغاز شد. شورای امنیت در جلسه ویژه‌ای، ضرورت توقف عملیات نظامی و شروع مذاکرات صلح را به «طرفین جنگ» توصیه نمود؛ و البته هیچ اقدام مؤثری برای جلوگیری از ادامه تجاوز ارتش صدام نکرد. دولت جمهوری اسلامی ایران، سریعاً آمادگی خود را برای پذیرش آتش‌بس در صورت عقب‌نشینی ارتش بعث عراق به مرزهای بین‌المللی، اعلام کرد. اما رژیم بعث با سوءاستفاده از شرایط خاص حاکم بر ایران و بهره‌مندی از توافق آشکار ابرقدرت‌ها، در برابر نظاره بی‌تفاوت شورای امنیت سازمان ملل به پیشروی نظامی خود ادامه داد، و با اشغال بیش از ۱۵,۰۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران در جبهه‌ای به طول ۷۰۰ کیلومتر از خوزستان تا آذربایجان غربی، بالاخره با رشادت و پایداری نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران جلوی پیشرفت نیروهای عراقی گرفته شد.

صدام به هنگام صدور دستور تجاوز ارتش عراق، در برابر دوربین تلویزیون قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را به دست خود پاره کرد. مسئولین و مقامات بعثی در سخنان و گفتگوهای رسمی و تبلیغاتی خود به صراحت از تلاش برای تجزیه ایران، سقوط جمهوری اسلامی و مبارزه با انقلاب اسلامی ایران سخن می‌گفتند. نقشه‌هایی که در آن استان خوزستان به نام عربستان به

۱. مواضع نهضت در کنگره‌های سوم - چهارم و پنجم، صص ۴۹ و ۵۰

۲. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، ص ۵۱

خاک عراق ضمیمه شده بود، از سوی دولت بعث چاپ و منتشر گشت. اما بعد از مقاومت دلیرانه ارتش ایران و بسیج عمومی مردم برای مقابله با تجاوز، و روبه‌رو شدن بعثی‌ها با واقعیت، تغییراتی در موضع آن‌ها پدیدار شد. دیگر، به طور رسمی سخن از انضمام کامل خوزستان به عراق و سقوط نظام جمهوری اسلامی در میان نبود. سعدون حمادی، وزیر خارجه وقت دولت بعثی عراق، اعلام کرد حداقل خواست‌های عراق، سلب حاکمیت ایران از سه جزیره خلیج فارس، الحاق دو منطقه استراتژیک در مرز به خاک عراق، و حاکمیت مطلق بر شط‌العرب [اروندرو] است.^۱ در آن حال، تلاش کشورهای غیرمتعهد برای برقراری صلح، به علت مواضع توسعه‌طلبانه صدام با شکست مواجه شد. کمیته میانجیگری سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی تا قبل از فتح خرمشهر بارها به پایتخت‌های ایران و عراق رفت و طرح‌هایی برای آتش‌بس و یا صلح ارائه داد که تماماً بی‌نتیجه بود. اولاف پالمه، نخست‌وزیر سوئد، چند ماه پس از آغاز جنگ، طرح صلحی به دو کشور پیشنهاد کرد. در این طرح، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر به عنوان اساس و پایه مذاکرات در نظر گرفته شده بود. اما رژیم بعثی عراق بر خواسته‌های ارضی و سیاسی تجاوزکارانه پافشاری کرد.

ضربه سهمگین «فتح خرمشهر» سردمداران حاکم بر عراق و حامیان منطقه‌ای و بین‌المللی‌اش را از خواب خرگوشی بیدار ساخت و آنان را به تکاپو و جنب و جوش واداشت. این بار رژیم صدام برخلاف گذشته، که خود را در «موضع قدرت» می‌پنداشت، از «موضع ضعف» دست به دامن این و آن شد تا ایران را به پذیرش «صلح تاکتیکی» فرصت‌ساز برای صدام و فرصت‌سوز برای ایران وادار کنند. در طرح‌های صلحی که از جانب دولت‌های مختلف به منظور نجات صدام ارائه می‌شد، تنها امکان پذیرش مجدد قرارداد الجزایر از سوی رژیم بعث، گنجانده شده بود. در این طرح‌ها شروط اصلی «تعیین متجاوز و محکومیت بین‌المللی آن» و «پرداخت غرامت به جمهوری اسلامی ایران» وجود نداشت. برخی سخنان بدون پشتوانه و تضمین عملی، به وسیله بعضی از میانجی‌ها طرح شد مبنی بر اینکه کشورهای خلیج فارس پیشنهاد کرده‌اند صندوقی برای جبران خسارت‌های ایران تشکیل گردد، مبالغی را آنان به این صندوق بریزند و مابقی از کمک سایر کشورها تأمین و به صورت اقساط و دوره‌ای به ایران پرداخت

۱. فروردین ۱۳۵۹ و شش ماه قبل از تجاوز گسترده ارتش بعثی به ایران، «صدام حسین پایان‌گرفتن درگیری‌های بین دو کشور را موکول به تحقق سه شرط زیر کرد: ۱- خروج بدون قید و شرط نیروهای ایران از سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک، و ابوموسی... ۲- بازگرداندن دنباله شط‌العرب (اروندرو)... به عراق... ۳- به رسمیت شناختن این اصل که مردم «عربستان» [= نام جعلی برای خوزستان] عرب هستند.» (کیهان، ۱۳۵۹/۱/۲۷، ص ۴)

شود. وعده‌های سر خرمن، که هیچ‌گاه صورت برنامه عملی و تضمین شده نیافت و نمی‌یافت. در آن سناریو، رژیم صدام هیچ مسئولیتی بر دوش نمی‌گرفت و بدون قبول مسئولیت تجاوز و آغاز جنگ، پس از وارد آوردن آن همه خسارات جبران‌ناپذیر به ایران، می‌توانست به سادگی و سهولت، خود را از معرکه بیرون بکشد تا «ذلت» و «خفت» را مانند «جنگ» بر ایران «تحمیل» کند.

نهضت آزادی، این شرایط را، «فرصت مناسب» برای صلح آبرومند می‌خواند و از اینکه چرا ایران پس از فتح خرمشهر به صلح ذلت‌بار، تن نداده ناراضی بود، و مسئولان و دولتمردان را ناآگاه و بی‌کفایت توصیف می‌کرد.

البته اگر نظام ایران دچار چنان خطای راهبردی و تسلیم‌طلبانه می‌شد، در همان زمان و بعدها قادر به پاسخگویی به ملت ایران نمی‌شد.

همان‌گونه که به هنگام اولین تجاوز ارتش صدام، هیچ کشور و یا سازمان بین‌المللی اقدام عملی و مؤثری نکردند، و نقض صریح و مکرر مقررات و معاهدات بین‌المللی و زیر پا گذاشتن بدیهی‌ترین اصول انسانی علیه ملت ایران را با بی‌تفاوتی نظاره‌گر شدند، «هیچ» تضمینی هم وجود نداشت که به هنگام نقض مجدد پیمان صلح جدید، همان بی‌تفاوتی تکرار نشود. با توجه به حمایت گسترده ابرقدرت‌ها و کشورهای خلیج فارس از صدام و تداوم تجهیز و توسعه قدرت نظامی‌اش، تجاوز مجدد ارتش بعثی به ایران در آینده‌ای نزدیک، قابل پیش‌بینی بود.

در اردیبهشت ۶۱ و پس از آغاز عملیات بیت‌المقدس، که به فتح خرمشهر منتهی شد، همگام با فضای جامعه، نهضت آزادی اطلاعیه‌ای حماسی و هم‌سو با نظام منتشر کرد. اطلاعیه‌ای که برخی مفاد آن می‌تواند پاسخ مواضع متناقض بعدی این گروه محسوب شود و بازتاب‌دهنده گوشه‌ای از واقعیات دفاع مقدس بود. متن کامل این اطلاعیه به شرح ذیل است: نهضت آزادی ایران پیروزی‌های اخیر رزمندگان ایثارگر را در عملیات بیت‌المقدس تبریک می‌گوید

بسم الله القاسم الجبارین

یا علی ابن ابیطالب

«نهضت آزادی ایران، جنگ تجاوز کارانه عراق علیه ایران را محکوم کرده و آن را بخشی

از تحریکات و توطئه‌های ابرقدرت‌ها به خصوص امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم علیه جمهوری اسلامی ایران می‌داند».

از قطعنامه چهارمین کنگره نهیضت آزادی ایران، کنگره سردار شهید اسلام دکتر مصطفی چمران - آبانماه ۱۳۶۰

بر امت اسلام است که در چنین شرایط حسّاس که رزمندگان ما در جبهه وسیعی از خاک میهن اسلامی در بیرون راندن متجاوزین صدام آمریکایی ایثارگرانه به نبرد پرداخته‌اند، دست دعا به سوی حق تعالی بلند کرده و پیروزی نهایی حق‌گرایان بر کفرپیشگان بعثی را از درگاه احدیت بخواهند. بر همگی ما است که با حفظ وحدت و ایجاد جوّ تفاهم، خون‌های پاک‌ی را که از قلوب همیشه زنده و پرطیش برادرانمان در کربلای خوزستان و غرب به زمین می‌ریزد پاس داریم و بدین وسیله دشمن جنایتکار را بیش از پیش ناامید و رسوا سازیم.

هر قطره از خون این عزیزان، نهال انقلاب اسلامی را تنومندتر و آمریکای جهانخوار را زبون‌تر خواهد ساخت.

نهیضت آزادی ایران ضمن ارج نهادن و تقدیر از فداکاری‌های سپاهیان اسلام اعم از نیروهای سه گانه ارتش، سپاه، بسیج و عشایر که هم‌اکنون با نام مولا علی ابن ابیطالب (ع) برای نابودی دشمن متجاوز و اخراج کامل آنها از میهن اسلامی ایران در تلاش هستند، آرزو می‌کند که هر چه زودتر پیروزی نهایی بر خصم، نصیب رزمندگان جانباز و ایثارگر ما گردد و دست صدام و دیگر ایدای امپریالیسم آمریکا در منطقه از سرزمین‌های اسلامی کوتاه گشته، موجبات آزاد شدن سایر مستضعفین از سلطه ابرقدرت‌ها و صهیونیسم فراهم شود. انشاءالله.

نهیضت آزادی ایران دگر بار، پیروزی‌های جدید رزمندگان را به رهبر انقلاب و فرمانده کل قوا، امام خمینی، همه رزمندگان ایثارگر، رئیس محترم ستاد مشترک، فرماندهان نیروهای سه گانه ارتش، سپاه پاسداران و سایر ارگان‌های مسئول تبریک عرض نموده و توفیق هر چه بیشتر سربازان غیور اسلام را در پاکسازی میهن اسلامی و طرد کامل امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه، از خدای تعالی خواستار است.

نهیضت آزادی ایران

۱۶۱/۲/۱۱

تلگرام تبریک نهیضت آزادی خطاب به امام چنین بود:

حضور محترم حضرت امام خمینی رهبر انقلاب و فرمانده کل قوا. انافتحننا لک فتحاً مبینا. پیروزی غرور آفرین سپاه اسلام و فتح خرمشهر را به حضر تعالی، قوای سه گانه و سپاه پاسداران و نیروهای مردمی تبریک گفته، پیروزی‌های جدید در جبهه‌های داخلی و خارجی و اشاعه کلمه حق و خدمت به اسلام و مسلمین برای آن حضرت و همه رهروان راه خدا آرزو مندیم.^۱

در بیانیه نهیضت آزادی به مناسبت فتح خرمشهر،^۲ که در دو روزنامه اصلی عصر هیچ بازتابی نداشت، همچنان همسو با افکار عمومی درباره دفاع مقدس این گونه اعلام نظر شده بود:

نهیضت آزادی ایران ضمن سپاس به درگاه باری تعالی این پیروزی و فتح بزرگ را به ملت مسلمان و شهیدپرور ایران، امام خمینی رهبر انقلاب و فرمانده کل قوا، فرماندهان و رزمندگان ارتش جمهوری اسلامی، سپاه پاسداران و بسیج تبریک می گوید و با تجلیل از شهدای عزیز و جانبازان جبهه‌های جنگ ایمان علیه کفر و استکبار، برای خانواده‌های آنان از خداوند منان صبر و پایداری و اجر الهی مسئلت می نماید. نهیضت آزادی ایران امیدوار است این گونه پیروزی‌های غرور آفرین در جبهه‌های جنگ با دشمنان داخلی و خارجی انقلاب، زمینه‌های رشد و تعالی بیشتر و وحدت و اتحاد عمیق تر و سازندگی سریع تر را در کشور فراهم سازد.^۳

در این بیانیه هیچ موضع گیری خاصی درباره ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، نشده بود. فضای سیاسی آن زمان به قدری علیه لیبرال‌ها و نهیضت آزادی بود که نه تنها اتخاذ مواضع مثبت و هم سو با نظام از سوی نهیضت، در رسانه‌های اصلی و مهم بازتاب نمی یافت بلکه ایراد اتهام برخی رجال سیاسی درباره نقش منفی این گروه در وقوع جنگ تحمیلی چنان مؤثر بود که نهیضت آزادی در شرایط پس از فتح خرمشهر، هنوز می کوشید از خود دفاع کند. دفاعیه نهیضت آزادی تحت عنوان تلاش دولت موقت برای جلوگیری از جنگ تحمیلی عراق در تاریخ اول تیر ۱۳۶۱ انتشار یافت.^۴ جالب اینجاست که در این دفاعیه هم، نهیضت آزادی مواضع هم سو با نظام درباره «وقوع جنگ» و «شروط پایان جنگ» اتخاذ می کند:

... همه می دانند که از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، رژیم بعث عراق در صدد حمله به ایران بوده است و تدارک می دیده و تحرکات می نموده است. حمله نظامی به ایران بعد

۱. پیام تبریک نهیضت آزادی به امام خمینی به مناسبت فتح خرمشهر، ۱۳۶۱/۳/۴، آرشیو اسناد نهیضت آزادی.
 ۲. در آرشیو دیجیتالی اسناد نهیضت آزادی، پیام تبریک به امام به مناسبت فتح خرمشهر، و این بیانیه مهم، درج نشده است و در منابع مربوط به نهیضت، از آن ذکری به میان نمی آید. گویی چنین بیانیه‌ای اصلاً از سوی نهیضت صادر نشده است.
 ۳. بیانیه نهیضت آزادی به مناسبت آزادی خرمشهر، ۱۳۶۱/۳/۴. صبح آزادگان، ۱۳۶۱/۳/۵، ص ۷
 ۴. در آرشیو دیجیتالی اسناد نهیضت آزادی، این بیانیه در اسناد سال ۶۱ درج نشده و با تغییر تاریخ ذیل آن، عمداً یا سهواً در اسناد سال ۶۴ قرار داده شده است.

از پیروزی انقلاب، قابل پیش‌بینی بود. در تمام انقلابات جهان، بعد از پیروزی و سقوط نظام کهنه و پوسیده گذشته، در دوره‌ای که نظام جدید و جامعه دوره انتقال را می‌گذراند و نظام جدید هنوز کاملاً مستقر نشده است، نیروهای ضدانقلاب در خارج کشور متمرکز شده و از آنجا حمله را آغاز می‌کنند تا به خیال خود مانع استقرار نظام جدید شده و آن را ساقط سازند. در انقلاب ایران نیز همین امر پیش‌بینی می‌شد و لذا حمله عراق به ایران غیرمنتظره نبود... مگر ادعای به حق دولت ایران در حال حاضر این نیست که ارتش عراق از ایران به کلی بیرون برود، دولت عراق، متجاوز شناخته شود و غرامت خسارات جنگ را بپردازد. و اگر دولت عراق این شرایط را بپذیرد و به تجاوز خود اعتراف و آمادگی خود را برای پرداخت غرامت اعلام نماید آیا دولت ایران نخواهد پذیرفت؟

... البته علاوه بر شرایط بالا، در حال حاضر دولت ایران یک شرط دیگری نیز برای پایان جنگ قائل شده است و آن سقوط صدام حسین می‌باشد. اما این شرط را دولت ایران زمانی اعلام کرده است که ارتش بعثی عراق، بخش عظیمی از سرزمین میهن ما را اشغال کرد و هزاران جوان ارزشمند ما را به خاک و خون کشید و چند میلیون از هموطنان ما را آواره ساخت. جنایات صدام در این جنگ از آن حدی که بتواند تنها با قبول اشتباه و پرداخت غرامت، خسارات را جبران کند گذشته است، و هیچ مسلمان متعهد و ایرانی وطن‌دوستی در این شرایط... آن را نمی‌پذیرد.^۱

بنابراین نهضت آزادی در تیرماه ۶۱ رسماً شرط سقوط صدام برای پایان جنگ را صحیح و منطقی دانسته و از آن حمایت کرده است. مع‌الوصف در آراء و مواضع قبلی مهندس بازرگان و مواضع بعدی وی و نهضت آزادی، تناقض و دوگانگی نظیر این نمونه، زیاد وجود داشت. در پایان شهریور سال ۱۳۶۱، هنوز نهضت آزادی در اعلام علنی مواضع خود، رعایت افکار عمومی را می‌کرد و می‌کوشید با استدلال‌هایی درست و معقول، درباره جنگ تحمیلی و راهبرد «تداوم دفاع مقدس» اظهار نظر کند. متن «اطلاعیه نهضت آزادی به مناسبت دومین سالگرد جنگ تحمیلی عراق» جالب توجه و قابل تأمل است:

با رسیدن مهرماه، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دو ساله می‌شود. دو سالی که برای ملت رزمنده و دلیر ایران، سازنده و سرنوشت‌ساز و برای دشمنانی که به شکست جمهوری نوپای اسلامی ما دل بسته و امیدوار بودند این ملت به پاخاسته را به زانو در آورند، مایوس‌کننده بود.

۱. تلاش دولت موقت برای جلوگیری از جنگ تحمیلی عراق، نهضت آزادی ایران، ۱/۴/۱۳۶۱، صص ۳ و ۴. در آرشیب دیجیتال نهضت آزادی، این اطلاعیه با تغییر عمده‌ی یا سهوی تاریخ انتشار، در اسناد سال ۱۳۶۴ درج شده است.

کمر انقلابی است که پس از پیروزی سیاسی، مورد تهاجم خارجی ضدانقلاب و پشتیبانانش قرار نگرفته باشد و در میان همه انقلاب‌ها کمتر ملتی توانسته است همچون امت رزمنده و ایثارگر ایران، اینچنین با سربلندی در برابر مهاجمین ایستادگی کرده و نمونه‌های بارز و کم‌سابقه‌ای از شهامت، ایثار و جانبازی به دنیا عرضه کند.

رژیم بعثی عراق زمانی را برای حمله به ایران برگزید که هنوز نهادهای جمهوری اسلامی کاملاً شکل نگرفته ارگان‌هایی که از رژیم سابق باقیمانده بود از هم پاشیده و هیچ‌یک توانایی دفاع از مرزها را نداشتند، و با توجه به این واقعیت‌ها اطمینان داشت به زودی جمهوری اسلامی را از پا درآورده به قول خود، خاطره و داستان فتح قادسیه را زنده خواهد ساخت.

آنچه توسط رژیم عراق نادیده گرفته شده بود عزم و اراده ملت و انسجام و یکپارچگی آنان و قاطعیت رهبر انقلاب امام خمینی در مقابله با دشمنان انقلاب بود. آنها از میزان ایثار و فداکاری فرزندان انقلاب و استقبال آنان از ایثار و شهادت بی‌خبر بودند و هرگز نمی‌توانستند باور کنند گروهی که از تجهیزات مدرن محروم بوده و در محاصره اقتصادی قرار گرفته و از حمایت همه دولت‌ها محروم‌ند بتوانند ارتشی مجهز را که از پشتیبانی همه قدرت‌های موجود در منطقه و جهان بهره می‌گیرند و مدرن‌ترین تجهیزات ابرقدرت‌های شرق و غرب را در اختیار دارند، از سرزمین خود رانده و بیش از چهل هزار نفر از افراد آن را به اسارت بگیرند. تجربه دو ساله جنگ، ارتش، سپاه و ملت ما را آبدیده ساخت و به خوبی نشان داد که ایمان، وحدت و یکپارچگی ملت به خوبی می‌تواند محاسبات دشمنان را بر هم ریزد و حماسه‌سازی و افتخار آفرینی کند.

نهضت آزادی ایران در آستانه سومین سال جنگ به روان شهیدان عالیقدری که خون خود را در پای نهال دفاع از میهن و انقلاب اسلامی ریخته‌اند درود فرستاده برای آنان طلب رحمت می‌کند. در برابر رزمندگان که از ایثار مال، جان و هستی خود در این راه دریغ نمی‌کنند سر تعظیم فرود آورده و از آنان که موجبات دلگرمی رزمندگان را فراهم ساخته‌اند قدردانی می‌کند و امیدوار است این جنگ با نصرت کامل رزمندگان ما و شکست قطعی صدامیان از خدا بی‌خبر به طور مطلوبی پایان پذیرد تا بتوانیم همه نیروها و امکانات کشور را در راه سازندگی و رشد و تعالی جامعه بکار اندازیم. الا ان نصرالله قریب^۱.

این بیان و لحن حماسی درباره تداوم دفاع مقدس پس از فتح خرمشهر، در شرایطی است

۱. اطلاعیه نهضت آزادی ایران به مناسبت دومین سالگرد جنگ تحمیلی عراق، ۱۳۶۱/۶/۳۰. آرشیو اسناد نهضت.

که محاسبات و تحلیل‌های متعارف، به سود ایران بود و هنوز مشکلات و ناکامی‌های مدیریت جنگ بروز نکرده بود. بنابراین، با چشم‌انداز پیروزی، حتی نهضت آزادی نیز تلاش می‌کرد از قافله حمایت از دفاع مقدس عقب نماند و در دل افکار عمومی جایی باز کند.

نهضت آزادی بعدها کوشیده است خود را پیشگام در اعلام مخالفت با تداوم دفاع مقدس پس از فتح خرمشهر معرفی، و برای خود «فضل تقدم» ایجاد کند. اما در اتخاذ موضع مخالفت با ادامه دفاع مقدس، ابتدا حزب توده و سلطنت‌طلب‌های سکولار و سازمان مجاهدین خلق به میدان آمدند. و سپس نهضت آزادی از اسفند ۱۳۶۱ به آرامی به این جریان پیوست و از اواخر سال ۶۲ بر جسارت خویش افزود و تا تابستان ۱۳۶۳ کاملاً با مواضع ضدانقلاب خارج‌نشین، همراه و هم‌سو شد.

بعدها، در دوران دولت اصلاحات، به کمک مطبوعات زنجیره‌ای و پوشش رسانه‌های خارجی، ادعای «تقدم نهضت آزادی در مخالفت با ادامه دفاع مقدس پس از فتح خرمشهر» شهرت فراوان یافت و تقریباً اغلب موافقین و مخالفین نهضت، آن را باور کردند. اما در این «صلح‌طلبی»، نهضت آزادی فقط «دنباله‌رو» و تکرارکننده مواضع و تحلیل‌های رادیو بغداد و حزب توده و سازمان مجاهدین خلق بوده است.^۱

برساخته پسا جنگ از «تداوم دفاع»

درباره تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر، بسیاری از افراد در دو دهه اخیر، مخصوصاً نسل پس از انقلاب، چنین تصور کرده‌اند که به‌رغم وجود شرایط مناسب برای پایان جنگ، مسئولان سیاسی و نظامی کشور به علت ارزیابی غلط از اوضاع و بازتعریف نامعقول اهداف جنگ، موجب طولانی شدن آن به مدت شش سال شدند.

برای تحلیل صحیح، لازم است شرایط و بستر تاریخی تصمیم‌گیری درباره تداوم دفاع مقدس را در نظر گرفت. از سوی دیگر، در دوران پسا جنگ غالباً این تصمیم‌گیری را نه بر مبنای «بنیان‌ها و اصول»، بلکه بر پایه «نتایج و پیامدها»ی آن، نقد می‌کنند. به همین دلیل لازم است «امکان واقعی اتمام جنگ در آن وضعیت» به صورت عقلانی و منطقی مورد توجه قرار گیرد.

۱. یک روز پس از فتح خرمشهر، مسعود رجوی رئیس گروه تروریستی مجاهدین خلق، به همراه چند گروه ضد انقلاب دیگر در پاریس اعلام کرد که از این پس ایران «دیگر هیچ بهانه‌ای برای ادامه جنگ ندارد» و خطاب به نیروهای نظامی ایران گفت که باید همه سلاح‌ها را به روی نظام جمهوری اسلامی و رهبر آن، نشان روی کرد. (بولتن ویژه خبرگزاری جمهوری اسلامی، ش ۶۸، ۱۳۶۱/۳/۶، صص ۱۹ و ۲۰ و ۲۴، به نقل از رادیو صدای آمریکا و رادیو صدای آزاد)

با فرض اینکه جنگ به دلخواه رژیم بعثی عراق و اپوزیسیون حکومت ایران، پس از فتح خرمشهر بلافاصله پایان می‌یافت، امروز مهم‌ترین ایراد و سؤال این می‌شد که چرا جمهوری اسلامی ایران در شرایطی که موضع «برتر» داشت و دشمن در وضعیت هزیمت و شکست بود، جنگ را بدون احقاق حقوق ملت ایران، خاتمه داد.

نهضت آزادی و سایر «صلح‌طلبان» به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا پس از آزادی خرمشهر، دیگر هیچ نقطه‌ای از خاک ایران در دست دشمن نبود؛ و دیگر جای هیچ نگرانی از بابت ادامه تجاوز صدام یا تجاوز مجدد او، بر فرض برقراری صلح، وجود نداشت. واقعیت این است که همان‌طور که جنگ بر ایران تحمیل شد، «ادامه جنگ» هم بر ایران تحمیل شد. موضع ایران، از روز اول جنگ، عقب‌نشینی کامل دشمن از خاک ایران، اعلام متجاوز، و پرداخت غرامت بود. این درخواست‌های ایران تقریباً در قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت مستتر بود. اما شورای امنیت سازمان ملل، تحت نفوذ آمریکا و اروپا، نه در ابتدای جنگ و نه پس از آزادی خرمشهر، چنین قطعنامه‌ای را صادر نکرد. قطعنامه ۵۹۸، در حقیقت، حاصل پیروزی‌های بزرگ ایران و به خطر افتادن موجودیت رژیم صدام و هراس وابستگان آمریکا در منطقه بود. اگر شورای امنیت، در همان ابتدای جنگ، قطعنامه‌ای با مفاد قطعنامه ۵۹۸ صادر می‌کرد، جنگ ادامه نمی‌یافت.

محسن رضایی، فرمانده سپاه در زمان جنگ، نیز می‌گوید:

دلیل اصلی ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، ندادن پیشنهاد صلح از سوی قدرت‌های

بین‌المللی بود... اگر پیشنهاد صلح به ایران می‌شد و مسائل کلیدی و اختلافات اصلی از

جمله مرزهای بین‌المللی حل می‌شد، ایران به جنگ ادامه نمی‌داد.^۱

نهضت آزادی در قطعنامه پنجمین کنگره نهضت، منتشره در فروردین ۱۳۶۲، با تأثری نوستالژیک، ایده کهنه و بی‌پشتوانه پایان دادن به جنگ با استفاده از فرصت و متکی بر موقعیت ممتاز نظامی و سیاسی ایران «بعد از فتح خرمشهر»، را یادآوری کرد. و در موقعیتی که ۹ ماه پس از عملیات بیت‌المقدس، سایر اقدامات نظامی به نتایج مطلوب نرسیده بود و وضعیت ایران، نامناسب به نظر می‌رسید، نهضت آزادی این زمزمه را آغاز کرد که از بعد از فتح خرمشهر، «مخالف ادامه جنگ» بوده است.^۲ در حالی که در مقطع پس از فتح خرمشهر در خرداد و تیر ۱۳۶۱، نهضت آزادی از تداوم دفاع حمایت کرده بود و هیچ‌گونه مخالفت یا انتقاد علنی و

۱. روزنامه انتخاب، ۱۳۸۱/۳/۵، ص ۲؛ در این باره همچنین نک: جنگ به روایت فرمانده، درس گفتارهای جنگ دکتر

محسن رضایی، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۰، ص ۱۱۶

۲. قطعنامه پنجمین کنگره نهضت آزادی ایران (اسفند ۱۳۶۱)، فروردین ۱۳۶۲، ص ۱۰

مکتوب در این مورد، اعلام نموده بود.

قبل از نهضت آزادی، حزب توده تأکید داشت که ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر به سود امپریالیسم است و ایران باید به جنگ خاتمه دهد.^۱ چند گروه ضد انقلاب دیگر در خارج، هم همراه با رژیم صدام، بلافاصله پس از فتح خرمشهر، خواستار صلح با رژیم صدام شده بودند.^۲ نکته مهم در موضع‌گیری کنگره پنجم نهضت آزادی، ادعای وجود «فرصت مناسب» برای صلح شرافتمندانه و تحقق حقوق ملت ایران بود، در حالی که جدا از فضاسازی تبلیغاتی، در عرصه عملی هیچ فرصت واقعی مناسبی برای ایران پدید نیامد و امکان پی‌گیری و تحقق مطالبات و حقوق ملت ایران از طریق غیرنظامی، وجود نداشت.

مهندس بازرگان در مصاحبه با روزنامه تهران تایمز در بهمن ۱۳۶۷، درباره ملاقات با آقای هاشمی رفسنجانی در ایام پس از فتح خرمشهر، چنین اظهار داشت:

ما آخرین باری که با آقای هاشمی رفسنجانی دیدار داشتیم در خرداد ۶۱ پس از فتح خرمشهر بود که به اتفاق آقایان دکتر یزدی و مهندس صباغیان به دفتر ایشان رفتیم... از ایشان پرسیدیم: از این به بعد نظرتان چیست؟

ایشان گفتند: ما قصد داریم که در همین جا متوقف بشویم، چون عراقی‌ها درخواست صلح می‌کنند و ایشان اضافه کرد که نظر امام هم همین است.^۳

که من گفتم: خدا پدرتان را بیامرزد، ما برای همین آمده بودیم که مبادا حالا که عراقی‌ها را بیرون کردیم به درون خاک عراق برویم.

هم دکتر یزدی و هم من تشریح کردیم از هر جهت به ضرر ماست... و حال که آنها درخواست صلح می‌کنند، باید پذیرفت. و گفتیم که یقین بدانید که صدام هم چاره‌ای جز انتحار نخواهد داشت و ما غرامت می‌گیریم، و می‌پردازیم به سازندگی کشورمان.

۱. پرسش و پاسخ، نورالدین کیانوری، حزب توده ایران، ش ۶، ۱۳۶۱/۳/۱۵، صص ۱۱ تا ۱۴.
 ۲. گزارشهای ویژه، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ش ۶۸، ۱۳۶۱/۳/۶، صص ۵ و ۱۰ و ۱۱. ش ۶۹، ۱۳۶۱/۳/۷، صص ۲۴ و ۲۳، به نقل از خبرگزاری‌ها و رادیوهای خارجی.

۳. مهندس بازرگان، در اسفند ۱۳۶۲ در نامه‌ای محرمانه به امام خمینی نوشت: «...مجاز ادامه جنگ و تجاوز به داخل عراق (که در ابتدا خود جناب عالی، آنطور که در ایام تخلیه خرمشهر از آقای هاشمی رفسنجانی شنیدیم آن را مصلحت و حق نمی‌دانستید)، با شعار سقوط صدام و حزب بعث و تعرض‌های دیگر، برای ما روشن نیست.» (نامه محرمانه دبیرکل نهضت آزادی به رهبر انقلاب در مورد جنگ، ۱۳۶۲/۱۲/۳)

آقای بازرگان، در اینجا، عملیات تعقیبی و تنبیهی ایران در خاک دشمن را «تجاوز» نامیده و فتح خرمشهر را با تعبیر صدامی و بعثی «تخلیه خرمشهر»، یاد کرده است؛ گویی پیروزی‌ای در کار نبوده است بلکه صدام خود خرمشهر را «تخلیه» کرده است.

که ایشان گفت: خیالتان راحت باشد.

(پیرامون این بخش از سخنان مهندس بازرگان، از سوی روزنامه تهران تایمز با دفتر آقای هاشمی رفسنجانی تماس برقرار شد و مسئول دفتر آقای هاشمی رفسنجانی پس از در میان گذاردن با آقای هاشمی، گفتند: آقای هاشمی می‌فرمایند اصل جلسه را به خاطر دارم، اما حافظه‌ام پیرامون بحث درون جلسه، چندان یاری نمی‌کند و به خاطر ندارم دقیقاً چه سخنانی رد و بدل شد).^۱

در خاطرات روزانه خرداد ۶۱ آقای هاشمی، اشاره‌ای به این ملاقات نشده است. فقط در شرح وقایع روز جمعه ۷ خرداد ۱۳۶۱ آمده است که آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه آن روز از مردم درخواست کرد که در ادامه تکبیرهای خود، شعار «مرگ بر بنی‌صدر و بازرگان»^۲ را سر ندهند و شعار «مرگ بر آمریکا» را با این شعار غلط، تضعیف نکنند، زیرا بنی‌صدر، ورشکسته‌مردهای است که دوست دارد به هر قیمت مطرح بماند، و مهندس بازرگان هم استحقاق چنین نفرینی را ندارد.^۳

در رابطه با موضوع ادامه جنگ، مهندس عزت‌الله سبحانی سال‌ها بعد، «حقیقتی» بسیار مهم را بر زبان آورده که این «اظهار نظر»، در بین هم‌فکران و دوستانش، بی‌سابقه و نادر است. او در مصاحبه اختصاصی با آقای محمد درودیان، پژوهشگر جنگ، که در کتاب وی انتشار یافت، درباره عدم تقصیر دولت ایران در ادامه جنگ و ناگزیر بودن آن، چنین گفته است:

از سال ۱۳۶۲ شاهد دارم که آقای هاشمی گفته دنبال خاتمه جنگ هستند. تحلیل من این است که حتی اگر عراق عقب می‌نشست، با حمایت خارجی آنها نمی‌گذاشتند جنگ تمام شود. دنیا صدام را تهییج می‌کرد تا جنگ را تمام نکند. به نظرم جمهوری اسلامی از سال ۱۳۶۲، مقصّر نیست در ادامه جنگ. من به آقای یزدی و دوستان نهضت آزادی و مرحوم بازرگان هم، این موضوع را می‌گفتم.^۴

متأسفانه آقای مهندس سبحانی در سایر مکتوبات و مصاحبه با مطبوعات، این عقیده خویش را «کتمان» می‌کرد و مطابق نظر مشهور و مألوف مهندس بازرگان و نهضت، ادامه دفاع بعد از

۱. روزنامه رسالت، ۱۳۳۷/۱۱/۴، ص ۲. بیانیه نهضت در مورد مصاحبه مهندس بازرگان با روزنامه تهران تایمز، بهمن ۶۷، آرشیو اسناد سایت نهضت آزادی.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۳/۹، ص ۷.

۳. پس از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۶۱)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۳، ص ۱۲۰.

۴. پرسش‌های اساسی جنگ، محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ج ۲، ۱۳۸۲، ص ۱۳۶، مصاحبه اختصاصی نویسنده با مهندس سبحانی به تاریخ ۱۳۷۸/۷/۱۸.

فتح خرمشهر را محکوم می‌نمود و مسئولان ایران را مقصر طولانی شدن آن می‌دانست. مثلاً در مقاله‌ای، وی ادامه دفاع مقدس را، «ادامه بی‌منطق جنگ با چشم‌انداز سرنگونی رژیم حاکم بر عراق و اسلامیزه کردن منطقه»، توصیف کرده است.^۱

البته در جلد دوم خاطرات مشارالیه که پس از درگذشت او، در سال ۱۳۹۲ در پاریس انتشار یافت، عقیده وی در مورد بی‌تقصیری ایران، تلویحاً تکرار شده است:

ولی به هر صورت، جنگ در سال ۶۲ به اتمام نرسید... اعتقاد خود من چنین است که از سال

۶۲ تا ۶۷، عراق که به پشتیبانی قدرت‌های خارجی متکی بود، قصد خاتمه جنگ را نداشت.^۲

اگر صدام واقعاً قصد صلح داشت، قبل از شکست در خرمشهر، داوطلبانه حاضر به عقب‌نشینی از مناطق اشغالی می‌شد و با تحقق یکی از مهم‌ترین خواسته‌های ایران، ممکن بود زمینه پایان جنگ فراهم شود. اما پس از فتح خرمشهر هم، وی، همچنان با استقرار ارتش خود در مناطق اشغالی، به دنبال تأمین اهداف خود با استفاده از دو اهرم «زمان» و «زمین» بود. در دهم تیرماه ۱۳۶۱، یک ماه و اندی پس از فتح خرمشهر، هنوز بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر مربع مناطق مهم و استراتژیک ایران، در اشغال ارتش صدام قرار داشت.^۳

میرحسین موسوی، نخست‌وزیر دوران جنگ، که بعدها در سال ۱۳۸۸، مجدداً مواضع خود را در حمایت از ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر تکرار کرد، با دفاع از «درستی تصمیم تداوم جنگ»، در مورد تهدید ارضی دشمن در آن شرایط، چنین گفته است:

گذشت زمان نشان می‌دهد که تصمیمی که در آن زمان گرفته شد درست بوده است، چون

جنگ در مقطع فتح خرمشهر نمی‌توانست تمام شود. با شناختی هم که بعداً از رژیم صدام

پیدا کردم، اگر جنگ در آن مقطع تمام می‌شد، قطعاً بخش‌هایی از خاک ما دست آنها بود

که رهایشان نمی‌کردند، ضمن اینکه خطر حمله دوباره نیز وجود داشت.^۴

میانجی‌گری و توهّم پرداخت غرامت

درباره دور جدید «میانجی‌گری» در خرداد ۱۳۶۱، نیز واقعیات به این شرح بود: پس از فتح خرمشهر و تجاوز رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان، سازمان کنفرانس اسلامی به ریاست

۱. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۲۷۰

۲. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۱۶۴

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۴/۹، ص ۱۴؛ و نیز نک: علل تداوم جنگ، محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ،

۱۳۸۲، ص ۱۸۲

۴. خبرگزاری مهر، ۱۳۸۸/۳/۲، شناسه خبر: ۸۸۳۱۲۴، گفتگو با میرحسین موسوی.

پادشاه عربستان سعودی، تحرک جدیدی برای میانجی‌گری آغاز کرد. کمیته صلح اسلامی از ۱۵ تا ۱۸ خرداد ۱۳۶۱ در جده و مکه جلسه گذاشت، و هیأت‌های جداگانه به عراق و ایران اعزام نمود. از رئیس‌جمهور ایران برای شرکت در جلسه کمیته صلح در مکه مکرره دعوت شد، که بنا به تصمیم شورای عالی دفاع، به علت بی‌طرف نبودن عربستان در جنگ، و دعوت همزمان از صدام، پذیرفته نشد.^۱

مدتی بعد، هم‌زمان با رفت و آمد میانجی‌گران، بعضی اخبار غیررسمی و مبهم درباره مبلغ پیشنهادی غرامت به ایران، در رسانه‌های خارجی انتشار یافت. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات ۱۴ خرداد ۶۱، می‌نویسد:

منابع غربی شایع کرده‌اند که کنفرانس شورای همکاری خلیج فارس در [عربستان] سعودی تصمیم گرفته مبلغ ۲۵ میلیارد دلار به عنوان غرامت به ایران پردازد،^۲ و کنفرانس توانسته تصمیمی درباره حمایت از صدام بگیرد، و تلاش‌ها روی راضی کردن ایران به صلح متمرکز شده است... معمولاً با این شایعات، اهداف انحرافی را دنبال می‌کنند.^۳

بعدها، دکتر یزدی و مهندس سبحانی در مصاحبه‌های خود، صرفاً بر اساس «شنیده‌ها و شایعات»، ارقام مختلف ۶۰، ۷۵ و ۱۰۰ میلیارد دلار را به عنوان مبلغ غرامت پیشنهادی میانجی‌های پس از فتح خرمشهر، اعلام نموده‌اند.^۴

در پاسخ به شبهات و پرسش‌هایی که رسانه‌های بیگانه و گروه‌های اپوزیسیون درباره پیشنهادی پرداخت غرامت پس از فتح خرمشهر، دامن زده‌اند، مسئولان ارشد زمان جنگ، نکاتی را اظهار نموده‌اند.

دکتر ولایتی، وزیر امور خارجه وقت، درباره شایعه پیشنهاد عربستان برای پرداخت غرامت به ایران پس از فتح خرمشهر، چنین گفته است:

من به عنوان کسی که در دوران هشت سال مقدس و دو سال مذاکرات سیاسی بعد از آن

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۳/۱۹، ص ۱۲، مصاحبه حجت‌الاسلام رفسنجانی. پس از بحران، ص ۱۳۲. تاریخ سیاسی

جنگ تحمیلی، علی اکبر ولایتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۴

۲. مطابق خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی حتی پیش از فتح خرمشهر، چنین شایعاتی با مبالغ بیشتر، در مورد پرداخت غرامت به ایران وجود داشت. در ۱۵ اسفند ۱۳۶۰، «ناخدا افضلی [فرمانده نیروی دریایی ارتش]... اطلاع داد که وابسته نظامی ایتالیا گفته کشورهای نفت‌خیز منطقه مایلند ۶۰ میلیارد دلار خسارت جنگ را از طرف صدام به ایران بدهند و ایران از شرط سوم که کیفر صدام است منصرف شود.» (عبور از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۶۰)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۰، ص ۵۰۰)

۳. پس از بحران، ص ۱۳۰

۴. وبگاه تاریخ ایرانی، ۱۳۹۳/۱۰/۱۴، «پاسخ یزدی به درودیان؛ اسناد پیشنهاد غرامت جنگ منتشر شد.»

در جریان قضایا بودم، اعلام می‌کنم این ادعا صحت ندارد.^۱
 همچنین، آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۷۸ گفت:
 این حرف‌ها که گفته می‌شود به ما پول پیشنهاد دادند، درست نیست. هیچ پیغامی در این زمینه
 به ما نرسید...^۲

دکتر ولایتی نیز همان زمان، چنین گفت:

از هیچ کشور و نهاد بین‌المللی، پیشنهاد پرداخت پول برای جبران خسارت نشد. اشخاص
 و واسطه‌ها پیشنهاد می‌دادند. حبیب شطی دبیرکل اسبق [سازمان کنفرانس اسلامی] با ما
 صحبت کرد و رفت برای تأمین نظر ما جواب بیاورد و طرف اصلی مشخص شود، که دیگر
 نیامد. ما دو چیز می‌خواستیم عقب‌نشینی و تعیین متجاوز... معاون وزیر خارجه هند نیز فعال
 شده بود که ما نظرم‌ان را دربارهٔ غرامت گفتیم، که رفت ولی پاسخی نیاورد.^۳
 آقای هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۷۹ با اشاره به ادعاهایی نظیر اینکه پس از فتح خرمشهر،
 در صورت پذیرش آتش بس، اعراب خسارات جنگ را به ایران می‌پرداختند، گفت:
 همهٔ آنها شایعه بود و پس از پی‌گیری، متوجه می‌شدیم که چنین اظهاراتی صحت ندارد.^۴
 در سال ۱۳۷۹، آقای هاشمی رفسنجانی با اشاره به مطالبهٔ افکار عمومی پس از فتح خرمشهر،
 دربارهٔ این که برخی اشخاص (که بعداً با نهضت آزادی هم عقیده شدند)، نسبت به احتمال خاتمهٔ
 جنگ با دریافت غرامت چه موضعی داشتند، چنین نوشته است:

فشار افکار عمومی و خود رزمندگان برای تعقیب صدّامیان در داخل خاک عراق، بسیار بالا
 بود، و خیلی از کسانی که امروز حرف‌های دیگری می‌زنند آن روز مسئولان دفاع مقدّس
 را متهم به کوتاهی در پیشروی و ادامهٔ نبرد می‌کردند، و با بهره‌گیری از شایعات بی‌اساس
 آمادگی عرب‌ها برای پرداخت خسارات جنگ مسئولان کشور را متهم می‌نمودند که «بوی
 دلار به دماغشان خورده».^۵

جمع‌بندی آقای هاشمی رفسنجانی دربارهٔ شایعات غرامت، و نقش میانجی‌ها در وقت‌کشی
 و سرگرم کردن ایران برای ایجاد فرصت بازسازی ارتش صدّام، این گونه است:
 دشمنان هم از این حربه استفاده می‌کردند، و معمولاً از قول منابع نامعلوم شایع می‌کردند که

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۷۷/۳/۶، ص ۲

۲. حقیقت‌ها و مصلحت‌ها، گفتگو با هاشمی رفسنجانی، مسعود سفیری، نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۹۲

۳. علل تداوم جنگ، ص ۱۹۶

۴. جمهوری اسلامی، ۱۳۷۹/۳/۴، ص ۳

۵. پس از بحران، ص ۱۴

حامیان سابق عراق آمادهٔ پرداخت خسارات جنگند، و سپس در چنین فضایی آمد و رفت میانجی‌ها شروع شد و از سوی کنفرانس اسلامی هیأت مهمی مرکب از سران چند کشور اسلامی آمدند. افراد جداگانه، از سوی دولت‌ها یا سازمان‌های جهانی هم می‌آمدند. پیغام‌ها و تلفن‌ها فراوان بود که معمولاً برای تحت فشار گذاشتن ایران، بزرگ می‌شد.

قابل توجه اینکه، هیچ‌یک از اینها پیشنهادی که بتواند بخشی از مطالبات مردم و حقوق مسلم ایران را تأمین کند، نداشتند و حتی حاضر نبودند تضمینی بدهند که عراق پس از بازسازی نیروهایش، دوباره دست به تجاوز نزنند.

و نظر بخشی از کارشناسان این شد که اینها بیشتر برای وقت‌کشی و تأخیر پیشروی ایران و خریدن زمان برای آمادگی بعث عراق و کسب اطلاع از وضع درونی و دادن فرصت به نیروهای استکباری برای حضور در منطقه، می‌آیند. در عین حال، ایران هیچ‌گاه مانع حضور میانجی‌ها نشد و همیشه آمادهٔ شنیدن پیشنهادهای بود که تا آخر هم ادامه داشت.^۱

آقای هاشمی رفسنجانی دربارهٔ هیأت‌های میانجی نیز می‌گوید:

آنها که می‌آمدند بحث گرامت را مطرح نمی‌کردند. حتی بیرون رفتن از خاک ما را هم نمی‌پذیرفتند. می‌گفتند اول مذاکره کنید تا نتیجهٔ آن بیرون رفتن عراق از خاک شما شود. ما این را نمی‌پذیرفتیم. آنها می‌گفتند اول آتش بس شود و بعداً مذاکره کنید. می‌دانستیم قبول کردن آتش بس، یعنی ماندن همیشگی عراق در سرزمین ما، که به آسانی نمی‌توانستیم آن را از دست آنها بیوریم.^۲

حزب توده «پیشگام» مخالفت با ادامهٔ جنگ

قبل از نهضت آزادی، حزب توده نیز مخالف ادامه جنگ بود.

نورالدین کیانوری دبیرکل حزب توده در جلسه پرسش و پاسخ عمومی به تاریخ پانزدهم خرداد ۱۳۶۱، این‌گونه اعلام موضع می‌کند:

در مرحلهٔ کنونی، آمریکا با تمام قوا مخالف پایان یافتن جنگ است و با تمام قوا برای تدارک در جهت توسعه دادن آتش جنگ در مجموعه منطقه تلاش می‌کند... این جنگ تا به حال فقط به امپریالیسم و صهیونیسم فایده رسانده است... به نظر ما، این جنگ به سود امپریالیسم

۱. پس از بحران، ص ۱۵

۲. بی‌برده با هاشمی رفسنجانی، قدرت‌الله رحمانی، انتشارات کیهان، ۱۳۸۳، ص ۷۳

است و در آینده هم به سود امپریالیسم است.^۱

نهضت آزادی ۹ ماه دیرتر از حزب توده، در قطعه‌نامه کنگره پنجم، که به صورت بسیار محدود و محفلی در اسفند ۱۳۶۱ تشکیل شد، به امکان ختم جنگ پس از فتح خرمشهر، اشاره کرد. در اسفند ۱۳۶۲ مهندس بازرگان، دبیرکل نهضت آزادی، در نامه محرمانه به امام، مجدداً از بابت ادامه جنگ اظهار نگرانی نمود و همان مطالب قبلی را تکرار کرد.^۲

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات ۱۵ اسفند ۱۳۶۲ نوشته است:

آقای مهندس [عزت‌الله] سبحانی آمد و انتقاداتی به حکومت داشت. مدعی خفقان بود و می‌گفت اکثریت مردم با حکومت نیستند و گرانی را معلول لجبازی مردم در مقابل حکومت می‌دانست. راجع به جنگ هم نظر منفی داشت. تحت تأثیر تبلیغات دشمنان است. متأسف شدم که اینها، همان روحیه زمان بنی‌صدر را دارند.^۳

دکتر ابراهیم یزدی در سال ۵۹، ضمن تأکید بر ادامه جنگ تا نابودی رژیم صدام، طی یک سخنرانی در «نماز جمعه» یکی از شهرستان‌ها چنین گفت:

برای ما پیروزی مطرح نیست، ما ادای وظیفه می‌کنیم. آنچه که باعث پیروزی حق شود، ما انجام می‌دهیم. ما در این دنیا باید جنگمان را تنها ادامه دهیم. این جنگ، یک مشیت الهی است برای پایان دادن به استبداد حاکم در عراق.^۴

البته در سال ۶۳ گوینده این سخنان، همراه با سایر سران نهضت آزادی، به صف مخالفان ادامه دفاع مقدس پیوست و همراه آنان از ضرورت و مشروعیت «صلح تحمیلی» با «استبداد حاکم در عراق» دفاع می‌کرد.

«مذاکره»

قسمتی از تحلیل عقیدتی جنگ و صلح نهضت هم، به موضوع «مذاکره با دشمنان از دیدگاه اسلام» اختصاص داشت که در آن بر مشروعیت مطلق مذاکره و گفتگو با دشمنان، تأکید شده بود.^۵

۱. پرسش و پاسخ، نورالدین کیانوری، حزب توده ایران، ش ۶، ۱۳۶۱/۳/۱۵، خرداد ۱۳۶۱، صص ۱۲ و ۱۳.
 ۲. این نامه در تاریخ سوم اسفند سال ۱۳۶۲ به صورت دست‌نویس و محرمانه برای امام ارسال شد که بعدها به‌وسیله نهضت آزادی انتشار عمومی یافت. آرشیو اسناد نهضت آزادی، سال ۱۳۶۲.
 ۳. آرامش و چالش، (خاطرات ۱۳۶۲)، ص ۵۲۷.
 ۴. کیهان، ۱۳۵۹/۸/۳، ص ۱۱، سخنرانی دکتر یزدی نماینده دوره اول مجلس در نماز جمعه رشت.
 ۵. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، صص ۳۳ و ۳۴.

دکتر ابراهیم یزدی در مصاحبه با خبرنگار یک نشریه عربی چاپ انگلستان به نام *المجله*، در پاییز ۱۳۶۳، پیرامون لزوم مذاکره چنین گفت:^۱

معتقدیم که مذاکره در هر مرحله‌ای مفید است و هرگز تصور نمی‌کنیم که قبول آتش‌بس با مذاکره، به معنی قبول شرایط طرفی است که با آن در حال جنگیم. به نظر من تبادل آراء، خیانتی به اسلام و ایران محسوب نمی‌شود. با وجود اینکه عراق آغازگر این جنگ بود، ولی ما بایستی اقدامات صلح را پذیرا باشیم و به ایده‌ها و نظریات هیأت‌های حسن نیت گوش فرادهیم.^۲

چندی بعد، مهندس بازرگان و دکتر یزدی در اوایل سال ۶۴، در مصاحبه مشترک با خبرنگار روزنامه فرانسوی *لوموند*، مواضع خویش درباره جنگ را نیز طرح نمودند. در این مصاحبه که انعکاس وسیعی در نشریات ضدانقلاب و رادیوهای بیگانه داشت، در مورد پایان جنگ و مذاکره، مجدداً تأکید شد:

ما اعتقاد داریم که برای حل این مشکل و پایان بخشیدن به جنگ، باید با دشمن طبق قوانین قرآن و سنت‌های پیامبر به مذاکره بنشینیم.^۳

متن این مصاحبه در دو نشریه ضدانقلاب خارج از کشور و متعلق به سلطنت‌طلبان، با این تیتربسیار درشت به چاپ رسید: «بازرگان: باید با بغداد مذاکره کرد».^۴

اصولاً مذاکره به منظور تبادل نظریات طرفین، تعدیل متقابل دیدگاه‌ها و تقریب مواضع برای حصول تفاهم، انجام می‌شود. اما آقای یزدی فقط به یک جنبه آن تحت عنوان «تبادل آراء» اشاره کرده بود. در تحلیل نهضت آزادی نیز تأکید شده که منظور از مذاکره، «روبرو شدن با مدعیان و طرح نظریات و مواضع خویش»^۵ می‌باشد.

مذاکره در آن شرایط جنگ ایران و عراق، هنگامی فایده و ضرورت داشت که دو طرف متخاصم از مواضع یکدیگر آگاهی نمی‌داشتند و شرایط ترک مخاصمه برای طرفین مجهول و

۱. متن این مصاحبه در دی‌ماه ۶۳ به وسیله نهضت آزادی چاپ و منتشر شد. لازم به ذکر است که تفاوت‌هایی در برخی عبارات این متن، با اصل مصاحبه منتشره در خارج، به چشم می‌خورد. لیکن محتوا، تغییر چندانی پیدا نکرده بود. متن مورد استفاده در این نوشتار مستقیماً از روی نسخه اصلی *المجله* ترجمه شده است.

۲. بولتن بررسی مطبوعات جهان، شماره ۶۸۴، ۱۳۶۳/۹/۵، ص ۱۰، نقل از *المجله* چاپ انگلستان، ۳ نوامبر ۱۹۸۴. مصاحبه آقای دکتر ابراهیم یزدی با مخبر نشریه عربی *المجله*، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳/۱۰/۲۲، ص ۹. این مصاحبه در تاریخ ۱۰ مهرماه ۶۳ انجام شده است.

۳. نشریه فرانسوی *لوموند*، دوم ماه مه ۱۹۸۵. متن سؤال و جواب این مصاحبه پیرامون جنگ طبق ترجمه نهضت آزادی در *اطلاعات*، ۱۳۶۴/۲/۱۹، ص ۱۹، درج شده است.

۴. *کیهان* چاپ لندن، ۱۳۶۴/۲/۱۹. پیام ایران، چاپ لس‌آنجلس آمریکا، ۱۳۶۴/۲/۱۵

۵. *تحلیلی پیرامون جنگ و صلح*، ص ۳۴

یا حداقل مبهم، جلوه می‌کرد. بدیهی است که این وضعیت تا آن زمان در جنگ ایران و عراق، مصداقی نداشت.

یزدی و بازرگان در مصاحبه خود با لوموند گفتند:

ما بدون هیچ تردیدی عراق را متجاوز می‌دانیم و معتقدیم که عراق جنگ را در نتیجه یک اشتباه تاریخی آغاز کرد. به همین دلیل می‌بایستی مسئولیت جنگ را بپذیرد و به خاطر این اشتباه تاریخی^۱ خود و آغاز حمله به ایران، حاضر به پرداخت غرامت شود.^۲

صدام هرگز حاضر نبود حتی محترمانه مسئولیت حمله به ایران را بپذیرد؛ و به ایران غرامت بدهد. کما اینکه سال‌ها بعد، شکست‌های نظامی - سیاسی و تغییر معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی، صدام را مجبور کرد در آستانه حمله به کویت، در چارچوب روابط دوجانبه، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را مجدداً بپذیرد. اما هرگز در سازمان ملل و یا در روابط دوجانبه، حاضر نشد مسئولیت آغاز جنگ را از نظر حقوقی رسماً بر عهده گیرد.

نفی مذاکره و صلح با صدام متجاوز در استراتژی ایران، الزاماً به مفهوم مخالفت با خاتمه جنگ نبود. در آبان ۱۳۶۱ امام خمینی به مسئولان کشور اجازه داده بود که در صورت تأمین شرایط عادلانه، آتش‌بس و متارکه جنگ را بپذیرند. حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می‌نویسد:

امام گفته‌اند که با صدام صلح نمی‌کنیم ولی با شرایطی، آتش‌بس و متارکه جنگ را می‌پذیریم.^۳

مجدداً در فروردین ۱۳۶۲ نیز این سیاست، توسط امام تأیید شده بود:

[امام] گفتند: با خاتمه جنگ موافقت، اما باید شرایط خوبی باشد که در دو ملت [ایران و عراق]، اثر بدی نگذارد.^۴

آنچه که از پاییز ۶۷ به بعد رخ داد، «مذاکره از نوعی دیگر» بود که در چارچوب اولین قطعنامه قابل اجرای شورای امنیت و به وساطت سازمان ملل شکل گرفت، و نهایتاً هم بین دولت ایران و رژیم صدام، هرگز «مذاکره صلح» صورت نپذیرفت، و قرارداد صلحی نیز با

۱. در مصاحبه یزدی با المجله این نکته، با تعبیر «محاسبات غلط و نادرست» رژیم عراق، بیان شده بود. در ترجمه ارسالی نهضت آزادی به روزنامه اطلاعات، نیز تعبیر «محاسبات غلط» و «جبران خطا» آمده است. (اطلاعات، ۱۳۶۴/۲/۱۹، ص ۱۹)

۲. لوموند، ۱۹۸۵/۵/۲ (۱۳۶۴/۲/۱۲)، ص ۱

۳. پس از بحران، ص ۲۸۹

۴. آرامش و چالش، ص ۱۴

رژیم بعثی امضا نشد.

تمام آنچه که تا قبل از سقوط صدام، بین دو دولت ایران و عراق گذشت، مذاکرات سه جانبه و یا دوجانبه برای «اجرای قطعنامه و رعایت آتش‌بس و تعیین حدود مرزی» بود، و نوع آن با مذاکره‌ای که نهضت آزادی در سال ۶۳ توصیه و تجویز می‌کرد، ماهیتاً متفاوت بود. حتی در ابتدای جنگ، ایران آمادگی خود را برای مذاکره و حل اختلافات، مشروط به عقب‌نشینی نیروهای متجاوز، رسماً اعلام نمود. بنابراین، برخلاف ادعای آقای بازرگان این طور نبود که رهبران ایران در هیچ شرایطی حاضر به مذاکره نبوده‌اند، بلکه بر «شرایط عادلانه» برای مذاکره و معاهده، تأکید داشتند.

امام خمینی یک هفته پس از آغاز جنگ، اعلام نمود که در صورت عقب‌نشینی و کناره‌گیری متجاوزان، ایران به خاطر مصالح مسلمین، ممکن است از آنچه که گذشته چشم‌پوشی و «سکوت» کند.^۱

عدم سازندگی داخلی

دومین پیامدی که نهضت آزادی در سال ۶۳ برای محکوم نمودن ادامهٔ دفاع مقدس مطرح ساخت، «عدم سازندگی داخلی» بود:

ادامهٔ جنگ و صرف شدن بخش عمده‌ای از درآمد ملی در این راه، مانع از پرداختن به کار

سازندگی و آبادانی کشور می‌گردد.^۲

این پیامد جنگ هم قابل انکار نیست ولی باید توجه داشت که در آن زمان پذیرش صلح با رژیم متجاوز بعث عراق موجب ایجاد شرایطی نمی‌شد که ایران بتواند با آرامش به سازندگی داخلی بپردازد و دیگر بیمی از جنگ و تجاوز دشمن نداشته باشد. زیرا مصالحه با رژیم بعثی عراق، به همان دلایلی که ذکر شد، پایدار نبود و به «صلح مسلح» و «جنگ سرد» که متضمن ادامهٔ مسابقه تسلیحاتی و تلاش طرفین برای افزایش توان و تجهیزات نظامی است، منجر می‌گشت. علی‌رغم جنگ نابرابر و خسارات بی‌شمار ناشی از آن، در سال‌های دفاع مقدس نیز سازندگی و توسعهٔ زیربنایی بخش اعظم برنامه نظام را تشکیل می‌داد. توسعه شبکه راه‌ها، آب لوله‌کشی و برق‌رسانی و گازرسانی و تلفن به تمام شهرها و روستاهای دورافتاده در همین مدت هشت سال جنگ به انجام رسید.

۱. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۵۲

۲. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، ص ۵۶

جامعه بسته و تحدید آزادی

در جزوه تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، یکی دیگر از پیامدهای ادامه دفاع مقدس، موضوع اختناق و نبود آزادی‌های سیاسی بود. نهضت آزادی، این بار هم، هم‌صدا و هم‌جهت با ضدانقلابیون خارج، مدعی بود که جنگ موجب سرکوبی آزادی‌ها و فعالیت‌های سیاسی در جامعه است و بدین طریق، حاکمیت با مستمسک قرار دادن جنگ، اختناق و خفقان را بر جامعه تحمیل می‌کند:

جنگ از آغاز به عنوان پوشش و بهانه‌ای برای عدم اجرای اصول مصرحه در قانون اساسی به کار گرفته شده است^۱ به طوری که خود، یکی از عوامل تشدیدکننده بحران مهلک سیاسی موجود می‌باشد. محور پاسخ بسیاری از مقامات مسئول به ایراد منتقدان پیرامون عدم اجرای قوانینی همچون قانون احزاب، قانون مطبوعات و... همواره این بوده است که انتظار احقاق حقوق ملت و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی در هنگامی که جوانان برومند ما جان خود را در مرزها نثار نموده و با خون خود از اسلام و میهن اسلامی دفاع می‌کنند توفعی بیجاست. شاید چنین پاسخ‌هایی عده‌ای را قانع سازد که جنگ، ریشه‌های نارضایتی را از میان برداشته است.^۲

هر کس با کمترین دانش سیاسی، می‌داند که جنگ برای کنترل و تحدید آزادی‌ها و فعالیت‌های سیاسی، «پوشش و بهانه» محسوب نمی‌شود. بلکه جنگ، «منطقاً و طبیعتاً» به عنوان یک عامل - چه برخلاف و یا وفق تمایل گردانندگان یک نظام - موجب اعمال محدودیت‌هایی برای آزادی‌های سیاسی می‌شود.

به هنگام ملازمه استقلال و موجودیت یک کشور و نظام، با محدودیت آزادی سیاسی، عقل سلیم حکم می‌کند تا رفع خطرات و تهدیدها، آزادی سیاسی محدود و کنترل بشود. این اصلی بدیهی است که بقا و امنیت مقدم بر آزادی و هر چیز دیگری است.

حتی به هنگام حاکمیت یک نظام فاقد مشروعیت ملی، اگر کشور، مورد تهاجم دشمن قرار گیرد، همه آحاد مردم به همکاری و شرکت در دفاع، ولو زیر پرچم حاکمیت نامشروع و جبار، موظف هستند. شرع اسلام نیز این حکم عقلی را امضا و تأیید نموده است.

۱. سازمان تروریستی مجاهدین خلق و متحدان لیبرال و مارکسیست و تجزیه‌طلب آن در قالب «شورای ملی مقاومت»، نیز در بیانیه رسمی خود تداوم دفاع مقدس را «دستاویز برای سرپوش گذاردن بر مسائل و مشکلات بزرگ جامعه ایران و پرده‌پوشی جنایات» نظام جمهوری اسلامی در «سرکوب نیروهای مترقی و انقلابی» توصیف نمود. (نشریه مجاهد، ش ۲۲۷، ص ۲۷)

۲. همان، ص ۵۹

در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز صریحاً به این موضوع اشاره شده و در اصل نهم تصریح شده که در هیچ شرایطی «هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد با نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند»، زیرا «در جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند».

همین اصل، «سلب آزادی‌های مشروع جامعه» به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور را نیز ممنوع ساخته است. اما با توجه به تصریح بر جلوگیری از ضربه به استقلال کشور تحت پوشش آزادی، «کنترل و محدودیت» موقت آزادی‌ها به هنگام شرایط اضطراری جنگ، در چارچوب قانون اساسی می‌گنجید.

وجود اکثریت، خود نشانگر وجود اقلیت است. بخشی از اقلیت که با جمهوری اسلامی مخالفند، معمولاً مترصد زمینه مناسب فعالیتند و با سوءاستفاده از پوشش‌های قانونی به اقدامات تنش‌زا و گاه شورش‌گرانه روی می‌آورند.

مدیریت این وضعیت، در شرایط عادی، مشکلات کمتری دارد و آسیب‌های آن قابل کنترل و کاهش است. ولی در شرایط جنگی، که ضروری است همه ظرفیت‌ها و امکانات متوجه دفاع باشند، زیان اقدامات سیاسی شبه‌قانونی و باطناً شورش‌گرانه، فراتر از محاسبه خواهد بود. برای هر کشور در حال جنگ و از جمله ایران در دوران هشت سال دفاع مقدس، آرامش و هماهنگی سیاسی-اجتماعی، از مهم‌ترین پیش‌نیازهای اقتدار و امنیت ملی محسوب می‌شود. پس، کاهش فعالیت‌های سیاسی اپوزیسیون در زمان جنگ، ضرورتی معقول و متعارف است. آنچه که طی سال‌های دفاع مقدس، در ایران به شکل محدودی اتفاق افتاد، تماماً به روال مزبور و بر همان مبنا بوده است.

نهضت آزادی که به رغم این حقیقت، جنگ را «پوشش و بهانه‌ای برای عدم اجرای اصول قانون اساسی»^۱ می‌دانست معتقد بود این امر موجب تشدید «بحران مهلک سیاسی موجود» می‌گردد. بحران مهلک سیاسی، فی‌الواقع، نام و عنوانی دیگر بر عدم امکان بهره‌برداری نهضت آزادی و سایر مخالفین از شرایط جنگ برای ابراز مخالفت با نظام بود.

مع‌الوصف، در سال‌های دفاع مقدس، بر فعالیت‌های سیاسی آن‌طور که باید و شاید و همه‌جانبه، محدودیت و کنترلی وجود نداشت. همین نهضت آزادی، علی‌رغم شرایط

۱. مسعود رجوی سرکرده گروه تروریستی مجاهدین خلق در تحلیل‌های خود در پاریس و بغداد، «دفاع مقدس» را «سرپوش اختناق» می‌نامید. (نشریه مجاهد، ش ۲۲۷، ص ۳۶)

جنگی، بدون هیچ مانع و رداعی هر چه خواست علیه راهبرد دفاعی کشور و قوای نظام گفت و منتشر ساخت. نهضت آزادی از سال ۱۳۶۰، کتاب‌ها و جزوه‌ها و بیانیه‌های متعدد با مضامین و مواضع مخالفت با دفاع مقدس و حمایت از صلح با رژیم متجاوز صدام منتشر کرد. به خصوص از سال ۶۲، این مواضع، رادیکال‌تر و تحریک‌آمیز هم شد. سران نهضت با رسانه‌های بیگانه و بعضاً حامی صدام، مصاحبه می‌کردند و در تأیید ادعای آتش‌بس و مذاکره رژیم بعث عراق سخن می‌گفتند و آشکارا با دشمن همراهی می‌کردند.^۱ مصاحبه‌پر سرو صدای دکتر یزدی و مهندس بازرگان با لوموند در بهار ۶۴ یک نمونه قابل توجه بود. بخش فارسی رادیوی دولتی انگلیس، بی‌بی‌سی، ضمن انعکاس مصاحبه بازرگان با لوموند، مهندس بازرگان را «بزرگترین مخالف دولت جمهوری اسلامی ایران که در داخل فعالیت می‌کند»، نامید و مصاحبه مزبور را «مصاحبه‌ای بی‌نظیر و صریح» توصیف نمود. این رادیو همچنین تأکید کرد:

تقاضای صلح از طرف آقای بازرگان که در صفحه اول روزنامه معتبر لوموند در فرانسه به

چاپ رسید، قاعدتاً باید برای دولت ایران غیرمنتظره باشد.^۲

ضمناً نهضت با دبیرکل سازمان ملل متحد، اعضای شورای عالی دفاع و بعضی از مقامات در مخالفت با ادامه دفاع مکاتبه و نامه‌نگاری می‌کرد و مضامین نامه‌ها را هم برای عموم منتشر می‌کرد. اغلب مواضع نهضت در مورد جنگ، از سال ۶۳ به بعد، در برنامه‌های فارسی برخی رادیوهای بیگانه منعکس می‌شد.^۳

در ۵ اردیبهشت سال ۶۴، در مقابل تذکر رئیس جمهور وقت به نهضت آزادی درباره مواضع و اقداماتش، نهضت در نامه سرگشاده‌ای اقدامات «علنی» و گسترده این گروه در مخالفت با ادامه دفاع مقدس را انکار کرد. در این نامه سرگشاده خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای، چنین آمده بود:

۱. مثلاً نشریه *المجاهد* از طرف عراق و سایر کشورهای مرتجع عربی تغذیه و حمایت می‌شد و همواره به نفع رژیم عراق و علیه جمهوری اسلامی موضع‌گیری داشت. متن مصاحبه دکتر یزدی با این نشریه، توسط نهضت آزادی در دی‌ماه ۶۳ چاپ و منتشر شد.

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۲/۱۴، ص ۱۱

۳. اخبار اقدامات و موضع‌گیری‌های علنی و ظاهراً غیرعلنی نهضت آزادی و مصاحبه‌های نشریات خارجی، در دهه شصت به صورت خبر و تفسیر توسط بخش فارسی رادیوهای بیگانه همچون «بی‌بی‌سی»، «صدای آمریکا»، «رادیو بغداد»، «رادیو اسرائیل»، «رادیو مسکو»، و رادیوهای ضدانقلابی «نجات ایران»، «ایران آزاد» و «صدای مجاهد» منتشر می‌شد. سپس توسط افرادی که در داخل کشور با انگیزه کنجکاو و یا ضدانقلابی از این رادیوها استفاده می‌کردند، و اشخاص و محافل نزدیک به اعضای نهضت، در میان مردم و به خصوص محیط‌های دانشگاهی و اقشار اهل مطالعه، کتاباً و شفاهاً، باز نشر می‌شد.

... از بیاناتتان چنین استفاده می‌شد که برخی ایرانیان از داخل کشور، اخیراً، نظرات خود را پیرامون مسأله جنگ و صلح به مسئولین نوشته‌اند. عدم انتشار این نظرات و ناآگاهی مردم از آنها، حکایت از این دارد که اظهار نظر این افراد به طور خصوصی و در حلقه‌ای محدود صورت گرفته است. ولی شما مصلحت در آن دیدید که این عمل هموطنان خود را علنی ساخته و به دنیا اعلام دارید.

آیا مقتضای حق و عدالت، آن نبود که به آنان مستقیماً پاسخ می‌دادید و یا لااقل نخست نظرات آنان را به اطلاع عموم می‌رساندید و سپس به نقد و بررسی و احیاناً انتقاد از آنان می‌پرداختید تا مردم بتوانند در این مسأله عادلانه قضاوت کنند...

از ما می‌پرسند چه نوشته‌اید که رئیس جمهوری و نخست‌وزیر در نمازهای جمعه سی‌ام فروردین در تهران و اصفهان و کسان دیگری فرصت یافته به طور هماهنگ تهمت‌ها و افتراات را متوجه نهضت ساخته‌اند؟

ما در برابر این سؤال پاسخی نداریم جز آنکه بگوییم این حملات به منزله اعلام وصول نامه خصوصی نهضت به اعضای شورای عالی دفاع^۱ پیرامون مسائل جنگ و تحلیل و اظهار نظر ما بوده است.^۲

در نامه سرگشاده مذکور، چندین بار و مکرراً بر خصوصی بودن اعلام موضع در مورد جنگ و صلح تأکید شده تا به این وسیله همچون سایر مواقع، حقانیت و مظلومیت نهضت الفاء گردد. چنان‌که دوستان ضد انقلاب لندن‌نشین این گروه، در نشریه خود از قول نهضت تیر زدن: به حزب الله دستور بدهید ما را تصفیة جسدی کنند. ما جسارت اظهار نظر را داریم و حاضریم عواقب آن را هم تحمل کنیم.^۳

آیت‌الله خامنه‌ای در خطبه نماز جمعه سی‌ام فروردین ۱۳۶۴، ضمن اشاره به جنگ روانی رادیوهای بیگانه با ملت ایران و همراهی برخی افراد داخل کشور در تهیه خوراک تبلیغاتی آنها، در مورد اقدامات نهضت آزادی گفته بود:

یک عده، ورشکستگان سیاسی‌اند. آن کسانی که چهره آنها را این انقلاب آشکار کرد.

۱. در نامه مزبور که برای اعضای شورای عالی دفاع و برخی مسئولین ارسال شد، ابتدا مخاطبان به مطالعه جزوه تحلیلی پیرامون جنگ و صلح فراخوانده شده‌اند، و سپس ضمن تکرار استنادات ناصحیح دینی، بر این ادعا مجدداً تأکید شده بود که ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، از حالت دفاعی خارج شده و ماهیت تعرضی پیدا کرده است. (نامه به اعضای شورای عالی دفاع پیرامون مسأله جنگ و صلح، ش ۲۱/۴/۸۰۰، ۱۳۶۴/۱/۱۸، آرشیو اسناد نهضت آزادی)

۲. نامه سرگشاده نهضت آزادی ایران به رئیس جمهوری، ۱۳۶۴/۱/۱۸، ص ۲

۳. نشریه جبهه ملیون ایران، چاپ لندن، ش ۸۲، خرداد ۱۳۶۴، ص ۶

دم از انقلاب، مبارزه، آزادی و آزادی خواهی می‌زدند. اما وقتی که انقلاب به همت ملت ایران پیروز شد و آنها آمدند از پیروزی ملت بهره‌برداری کردند، در آن مدتی که اختیاردار امور انقلاب بودند، آنچنان پرونده‌ای برای خودشان در چشم این ملت درست کردند که هرگز دل این ملت، دیگر با آنها صاف نخواهد شد.

...از آزادی که انقلاب و جمهوری اسلامی به آنها داده سوءاستفاده می‌کنند... جنگ و مسئولین را زیر سؤال می‌برند... البته ما از اینها هم بیش از اینکه در مقابل آرمان‌ها و شعارهای مردم مخالفت کنند، انتظار نداریم... آدم‌هایی که علاقه‌مندی آنها به آمریکا و آمریکایی بیش از علاقه‌مندی آنها به امت حزب‌الله بوده و هست، از امت حزب‌الله لجشان می‌گیرد و بدشان می‌آید...

...مطلب و خواست مردم، معلوم است. گرایش‌های گروهک‌ها و همین ورشکستگان سیاسی... معلوم و روشن است... بیایند [بر خلاف خواست مردم] این جور وسوسه‌آفرینی بکنند، این جور خواست و احساسات مردم را مورد تحقیر و بی‌اعتنایی قرار بدهند.^۱

امام جمعه تهران، در ادامه سخنان خود هشدار داد:

...کسانی که سعی می‌کنند از آزادی... سوءاستفاده کنند بدانند این برای مسئولین جمهوری اسلامی همیشه قابل قبول و تحمل نیست... البته ما نشان دادیم که در مقابل آن کسانی که قصد خیانت و توطئه ندارند اهل سخت‌گیری نیستیم... کسانی که خلاف عقاید ما عقایدی دارند هرگز محدود و محصور نکردیم، امکان و اجازه دادیم حرفشان را بزنند... اما اگر قرار باشد در لباس اظهار عقیده و نظر، علیه مصالح ملت و علیه آن چیزی که در این روزگار حساس برای این ملت ضروری است، در جامعه به صورت شایعه‌پراکنی [و همکاری با بیگانگان] انجام بگیرد، آن دیگر قابل قبول نیست.^۲

نهضت آزادی در پاسخ به ایشان، پس از مقادیری تحریف معنوی لحن و منطوق و مفهوم سخنان مذکور، با تأکید مجدد بر خصوصی بودن اظهارنظرش پیرامون جنگ، بر سر رئیس‌جمهور، «منت» نهاده و چنین ادعا کرد:

همانطور که در نامه خصوصی خود به اعضای شورایی عالی دفاع متذکر شده‌ایم با درک حساسیت اوضاع کشور و به منظور جلوگیری از هرگونه سوءتعبیر و برداشت به ویژه از طرف دشمنان اسلام و ایران، نظرات و نگرانی‌های خود درباره جنگ را که یکی از

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۱/۳۱، ص ۸

۲. همان.

مهم ترین مسائل مملکتی است تنها برای اعضاء شورای عالی دفاع و معدودی از مسئولان مؤثر کشور فرستاده و بر خصوصی و مستقیم بودن آن تأکید کردیم و حتی از اشاعه خبر نوشتن چنین نامه‌ای خودداری نمودیم.^۱

برخلاف این ادعاها، این خود نهضت آزادی بود که خبر نامه خصوصی به اعضای شورای عالی دفاع را علنی ساخت. زیرا در تمام سخنان آیت‌الله خامنه‌ای حتی کلمه‌ای دیده نمی‌شد که بیانگر ارسال نامه خصوصی نهضت باشد. نهضت آزادی با زیرکی به بهانه سخنان ایشان که در مورد «اقدامات علنی» ضد دفاع مقدس بود، از فرصت استفاده کرده و خبر «نامه خصوصی» خود را در قالب پاسخ به ایشان، منتشر ساخت.

در نامه سرگشاده سابق‌الذکر به منظور القای وجود دیکتاتوری و نبودن آزادی از موضع حق به جانب، چنین آمده است:

آیا بیانات شما حاکی از آن نیست که معتقدید به استثناء چند نفر از خواص، احدی حق اظهار نظر درباره مسائل اساسی کشور حتی به صورت نوشتن نامه‌ای خصوصی و مستقیم ندارد؟ و اگر کسی جرأت و جسارت نموده اظهار نظری کند باید در انتظار انواع حملات و تهمت‌ها و تهدیدها باشد! آیا شما که روزنامه‌های غیرموافق را تعطیل نموده فعالیت‌های اسلامی و قانونی غیرموافقین را متوقف ساخته برخلاف موازین شرعی و قانونی دفتر نهضت آزادی را لاک و مهر نموده و اعضای این حزب قانونی را از استفاده اموال و اسنادشان محروم ساخته‌اید، تحمل یک نامه خصوصی را هم از دست داده‌اید؟^۲

در این نامه به بسته شدن دفتر نهضت آزادی در آن زمان نیز اشاره شده که شرح آن از این قرار است: در هفتمین سالگرد پیروزی انقلاب، ۲۲ بهمن ۶۳، به دعوت نهضت آزادی عده‌ای اندک از هواداران آن گروه، در مقابله با راهپیمایی میلیونی مردم در میدان آزادی، هم‌زمان به تظاهراتی در برابر دفتر نهضت در چهارراه مبارزان (تقاطع خیابان مطهری و خیابان مفتح)، دست زدند. به دنبال درگیری و اغتشاش، دادستانی تهران طبق اختیارات قانونی، دفتر نهضت

۱. این نکته با واقعیت مغایرت دارد. رهبران نهضت آزادی در ملاقات و مصاحبه فرستاده لوموند، هم خبر و هم محتوای نامه خود به شورای عالی دفاع را برای انتشار به اطلاع وی رسانده بودند. البته گزارش لوموند، چند روز پس از انتشار نامه سرگشاده نهضت منتشر می‌شود تا به نظر آید که این موضوع از آن طریق به اطلاع آنان رسیده است. اما در گزارش لوموند، به جمله‌ای از نامه خصوصی مذکور اشاره شده که مستلزم دراختیار داشتن متن کامل آن بود. زیرا در نامه نهضت به رئیس‌جمهور، آن عبارت نقل نشده است.

۲. نامه سرگشاده نهضت آزادی به رئیس‌جمهوری، ص ۲

۳. همان، ص ۳

را موقتاً تعطیل کرد. پس از مدتی، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ۶۴، این دفتر باز شد. درباره برگزاری تظاهرات نهضتی‌ها، در برابر تظاهرات مردمی ۲۲ بهمن میدان آزادی در آن سال، مرحوم کیومرث صابری که در دهه شصت با نام مستعار «گل آقا» ستون طنز روزنامه اطلاعات را می‌نگاشت، با کنایه به آخرین کتاب مهندس بازرگان تا آن زمان، به نام «انقلاب ایران در دو حرکت، مطلبی تحت عنوان «کله‌پاچه تلفنی» نوشت که خواندن آن خالی از لطف نیست:

- الو، گل آقا؟

- بله بفرماید.

- نظر شما راجع به «انقلاب در دو حرکت» چیه؟

- کی این حرف رازده؟

- آدم‌های لیبرال.

- چی برال؟

- ای کلک... ما را گرفتی... یعنی تو نمی‌دانی لیبرال چیه؟

- این تلفن ما خش خش می‌کنه!...

- یعنی روی همین کلمه «لیبرال» خش خش می‌کنه؟

- نخیر، روی «انقلاب در دو حرکت» هم خش خش می‌کنه!

- پس می‌دونی «انقلاب در دو حرکت» چیه؟

- راستش تا ۲۲ بهمن نمی‌دانستم، آن روز دانستم.

- از کجا دانستی؟

- از آنجا که ۲ میلیون نفر در میدان آزادی بودند، چند مثقال نفر در چهارراه مبارزان... این،

میشه دو حرکت.

- پس چرا تا حالا چیزی ننوشتی؟

- فکر کردم مورچه چیه که کله‌پاچه‌اش باشه؟

(مکالمه قطع می‌شود)^۱

میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت، نیز در اردیبهشت ۱۳۶۴، طی یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیوتلوویزیونی، ضمن تشریح مواضع دولت درباره موضوعات مختلف و از جمله جنگ، با اشاره به اقدامات تحریک‌آمیز همراه با «تهمت» و «دروغ» نهضت آزادی علیه نظام و مردم،

چنین گفت:

...در حقیقت، موضع‌گیری سیاسی اینها [=سران نهضت آزادی] معمولاً با موضع‌گیری‌های استکباری در سطح جهان تنظیم می‌شود. در اسناد لائنه جاسوسی آمریکا نیز مدار کی داریم؛ در رابطه با یکی از این افراد که بحث می‌شود: فلائی این خصلت‌ها را دارد، به اضافه اینکه به داوری آمریکا نسبت به ایران زیاد اهمیت می‌دهد... آنها فکر می‌کردند در این دو سه ماهه اخیر که یک مقدار فعالیتی کردند، اگر دقت کرده باشید یک فعالیت گسترده در جهان صورت گرفت بر علیه جنگی که ما درگیر آن شدیم و کشاندن ما به سمت یک صلحی که متضمن منافع آمریکا در منطقه می‌تواند باشد، بنا بر این، فکر کردند خبری است و شروع به اخذ این موضع‌گیری‌ها کردند. و عملاً این موضع‌گیری‌ها را، حرکت مردم و حضور مردم در صحنه خنثی می‌کند...

شما در کجا دیده‌اید که در یک شرایط جنگی که همه دنیا بر علیه یک ملت می‌کند که در چنین جنگی شرکت کرده، بسیج شوند، افرادی حتی این جرأت را پیدا کنند که بر علیه آن جنگ، صحبت کنند. در این کشور، اینها [نهضت آزادی] آمدند حتی اعلامیه دادند، بیانیه دادند، مردم را دعوت به این مسأله [=مخالفت با جنگ] کردند و اطلاعیه برای سازمان ملل فرستادند. تمام این کارها را بر علیه حرکت مردم و رهبری خودشان و بر علیه شرکت مردم در نظام کردند.^۱ وی همچنین تلویحاً به نامه نهضت آزادی خطاب به رئیس‌جمهور، اشاره نمود و درباره آن این‌گونه اظهار نظر کرد:

ما می‌بینیم که ما با خوشرویی، فقط با توضیح، با آنها روبرو شدیم و جالب اینجاست که این آقایان [نهضت آزادی] می‌خواهند که حتی این توضیح هم داده نشود. وقتی که مردم ما و ائمه جمعه ما در نهاد مردمی و در این حرکت مردمی نماز جمعه، می‌آیند و می‌گویند که این آقایان [نهضت آزادی] که شبانه پخش می‌کنند، حرف‌هایشان و صحبت‌ها و استدلال‌هایشان در این نقاط [=نکات]، دروغ است، تازه به آن هم دارد اعتراض می‌کند. و واقعاً ما در شگفتیم که تا چه اندازه اینها باید بی‌انصاف باشند.^۲

آینده جنگ و شروط ایران

در تحلیل نهضت آزادی، گمانه‌زنی «آینده جنگ» در صورت استمرار آن در سال ۶۳ به بعد،

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۲/۲۴، ص ۱۰

۲. همان.

با بررسی «امکان تحقق شروط مورد نظر ایران» و احتمالات موجود، بحث شده است. نهضت به منظور اثبات ضرورت و فایده صلح با رژیم صدام که آن را «صلح شرافتمندانه» خوانده، شروط ایران برای خاتمه جنگ را طرح و نقد نموده بود:

بازپس دادن تمامی مناطق ایران که هنوز در دست دشمن است، پرداخت غرامت خسارات جنگی به ایران از طرف عراق، سقوط و برکناری صدام و محاکمه و مجازات او تا سقوط حزب بعث عفرلقی، و تحقق انقلاب اسلامی در عراق و استقرار یک جمهوری اسلامی مشابه و مطیع ایران به منظور سکوی پرتاب به طرف قدس. از این چهار هدف یا شرط مشخص و اعلام شده، گمان نمی‌رود دو هدف اول، مشکل عمده‌ای باشد. شرط سوم، یعنی سقوط صدام، مانع عمده‌ای در راه رسیدن به صلح است. مقامات جمهوری اسلامی بارها اعلام داشته‌اند که برای پایان جنگ، شرط اصلی، سقوط صدام و حزب بعث عراق و استقرار جمهوری اسلامی از نوع ایران در عراق می‌باشد.^۱

نهضت آزادی شروط مطروحه ایران برای پایان جنگ را تحریف کرده بود. استقرار یک جمهوری اسلامی متکی به مردم در عراق، «ایده‌آل و مطلوب» ایران بود، ولی به عنوان یک «شرط»، مطرح نبود؛ آن هم نظام اسلامی از نوع «مشابه و مطیع» ایران که هیچ‌گاه از سوی مقامات ایران حتی حرف چنین شرط نامعقولی زده نشده بود.

به زعم نویسندگان تحلیل نهضت، دستیابی به دو هدف اول با مشکل عمده‌ای روبرو نبوده است. در حالی که اتفاقاً تا انتهای جنگ، «مشکل عمده»، همین دو هدف اول بود.

به شهادت اسناد و شواهد متعدد، مناطق اشغالی در آن زمان (۱۳۶۳) از طریق میانجی‌ها و مذاکره آزاد نمی‌شد. چنان‌که چهار سال بعد (۱۳۶۷) هم پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، ارتش صدام، به غرب و جنوب کشور دوباره حمله کرد، و فقط با مقاومت نظامی و بسیج مردمی، از مناطق اشغالی بیرون رانده شد.

در همان زمان، دکتر یزدی در مصاحبه با *المجله* تصریح می‌کند که اولین و اساسی‌ترین شرط پایان جنگ، محکومیت رسمی و علنی عراق به عنوان یک متجاوز است. وی در این باره می‌گوید:

اعراب باید توجه داشته باشند که تا زمانی که عراق به عنوان متجاوز و آغازگر جنگی که خرابی‌ها و خسارات فراوان به‌بار آورده است رسماً و علناً محکوم نشود، و خسارات جبران نگرده امکان ندارد مذاکرات صلح به نتیجه مطلوب برسد... دولت عراق نمی‌تواند حمله وسیع

۱. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، ص ۶۰

ارتش خود به خوزستان و بمباران شهرهای دوردست را نتیجهٔ خطا و اشتباه غیر عمدی نظامیان قلمداد نماید. دنیا می‌داند و اعراب بهتر از هر کس، که حملهٔ عراق به ایران بر طبق یک برنامهٔ حساب‌شده‌ای بوده است. اگر چه بر اساس محاسباتی غلط و نادرست. بنابراین دولت عراق باید عوارض و عواقب محاسبات غلط خود را که منجر به خسارات فراوان به دو ملت مسلمان ایران و عراق شده است بپردازد.^۱

همچنین در مصاحبه دکتر یزدی و مهندس بازرگان با لوموند این موضوع این گونه مورد تأکید قرار گرفته بود:

ما بدون هیچ تردیدی عراق را متجاوز می‌دانیم و معتقدیم که عراق جنگ را در نتیجهٔ یک اشتباه تاریخی آغاز کرد. به همین دلیل می‌بایستی مسئولیت جنگ را بپذیرد و به خاطر این اشتباه تاریخی خود و آغاز حمله به ایران، حاضر به پرداخت غرامت شود.^۲

بدیهی است که «عوارض و عواقب» تجاوز رژیم صدام به ایران و پذیرش فرضی «مسئولیت جنگ» از سوی دولت بعثی عراق، تنها با پرداخت غرامت جبران نمی‌شد. وانگهی، صدام به هیچ وجه و هرگز حاضر به پذیرش مسئولیت آغاز جنگ نمی‌شد، و تا آخر هم نشد. نه تنها صدام به جرم خود اعتراف نکرد، بلکه حامیان بین‌المللی و منطقه‌ای وی نیز نگذاشتند شورای امنیت سازمان ملل رسماً اعلام کند که عراق متجاوز و آغازگر جنگ بوده است. زیرا در آن صورت، علاوه بر تبعات سنگین سیاسی و حقوقی، پرداخت غرامت جنگی به ایران برای کشور عراق، الزام‌آور می‌شد.

همگان و از جمله سازش‌طلبان نهضت آزادی اذعان داشتند که «شرط اول» و غیرقابل مناقشهٔ پایان جنگ، محکومیت رژیم صدام به علت تجاوز به ایران بوده است. روشن است که با تحقق این شرط، طبعاً سایر شرایط ایران و از جمله سقوط حزب بعث، امکان‌پذیر می‌شد. دکتر یزدی، هنگامی که هنوز آشکارا تغییر جهت نداده و کاملاً در موضع مخالف خط امام قرار نگرفته بود، با بحث و تحلیل متکی بر آمار و ارقام اظهار می‌کرد که پایان جنگ تنها با سقوط صدام، امکان‌پذیر خواهد بود.

وی در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ میزان گفته بود:

همانطوری که من بارها در تحلیل‌های گذشته گفته‌ام و از روی ارقام و آمار با ذکر شواهد نشان داده‌ام، این جنگ، یک پایان بیشتر ندارد. این راهی که وارد شده‌ایم جاده‌ای است

۱. مصاحبه دکتر یزدی با المجله، ص ۹

۲. لوموند، دوم ماه مه ۱۹۸۵، ص ۱

یکطرفه. انتهای این جاده و جهت حرکت ملت ما چیزی نیست جز سقوط رژیم صدام حسین و بعثی‌های عراق.^۱

صلح با «رژیم صدام»

در تحلیل نهضت آزادی همان‌گونه که از ابتدا روشن بود، تمامی مقدمات و بحث‌ها و تحلیل‌ها برای آن است که صلح با صدام، مشروع و منطقی جلوه داده شود. در اواخر تحلیل مزبور مجدداً بر موضوع صلح تأکید شده است:

صلح کردن- یا قبول صلحی که از طرف دولت‌های علاقه‌مند و بی‌طرف یا از ناحیه خود دشمن پیشنهاد و اصرار می‌شود- به هیچ‌وجه عمل خلاف شرع و اسلام نیست، بلکه مورد تمجید و تأکید قرآن بوده پیغمبر اکرم از آن دریغ نداشتند...^۲

این صلح‌طلبی، در انتهای تحلیل نهضت، به عنوان نتیجه و رهنمود، این‌گونه ابراز می‌شود که دست‌اندرکاران با درک ممنوع بودن جنگ ابتدایی در زمان غیبت «به پیشنهادات صلح و میانجیگری به نظر مساعد نگریسته و با استفاده از شرایط داخلی و بین‌المللی جهت تحقق صلحی شرافتمندانه به نفع دو ملت مسلمان، انعطاف بیشتری در این زمینه از خود نشان دهند.»^۳ در فروردین سال ۱۳۶۴، در سالروز بعثت گرامی پیامبر اکرم (ص)، امام خمینی درباره صلح‌طلبی جریان‌هایی نظیر نهضت آزادی چنین گفت:

... اخیراً در داخل و خارج یک حرکت خاصی پیدا شده به این که بیایم ما صلح کنیم... طرفدارهای آمریکا در هر جا که هستند، یک دفعه هم صدا... می‌گویند که بیاید صلح کنیم... ملت ما که نمی‌ترسد. شما چند نفر نشسته‌اید آنجا می‌ترسید، هی القاء ترس می‌کنید... آنهایی که نشسته‌اند و روابطشان را با آمریکا محکم کرده‌اند و از اول [این روابط] بود و حالا هم هست و خواهد بود،^۴ اینها توجه به این ندارند که با این اراجیفی که اینها دارند، این ملت تغییر نمی‌کند.

ما عالم‌گیری نمی‌خواهیم بکنیم که شما ما را می‌ترسانید که نمی‌شود عالم را گرفت.^۵

۱. میزان، ۱۳۵۹/۱۰/۹، ص ۴

۲. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، ص ۶۷

۳. همان، ص ۷۳

۴. بخشی از دیدگاه‌ها و روابط سران نهضت آزادی با آمریکا در بخش‌های پیشین کتاب، مستند به اسناد و شواهد معتبر، تشریح شد.

۵. در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت و جزوه جنگ و صلح، این مضمون طرح شده که گویی انقلاب اسلامی خیال

... ما جنگ نمی‌خواهیم بکنیم، از اول هم جنگ نداشتیم، ما بادی [= شروع کننده] جنگ نبودیم، ما بعد از اینکه به ما حمله کردند، دفاع کردیم، حالا هم در حال دفاع هستیم. دفاع معنایش این نیست که تا آن گفت: یاالله دست را بده به من با هم صلح بکنیم، ما رها کنیم، این حرف غلطی است. مایی که می‌بینیم ماهیت یک حیوان درنده [= صدام] چیست، ما به واسطه اینکه او می‌گوید که بیاید صلح کنیم، بیایم صلح کنیم؟ ... با کی صلح کنیم؟ ... من امیدوارم که خدای تبارک و تعالی ما را بیدار کند و افراد ملت ما را بیدار کند، در خواب هستند آنهایی که خواب آمریکا را می‌بینند، خدا بیدارشان کند، توجّه بهشان بدهد... ما الآن هم در حال دفاع هستیم. شما می‌گویید که با یک کسی که مسلمین را خرد کرده است و به اسلام هیچ اعتقادی ندارد و هر روز که زورش برسد اسلام را زیر پا می‌گذارد و منهدم می‌کند، ما با او [= صدام] بنشینیم و دست دوستی بدهیم و بعد بگوئیم: سَلِّمُكُمُ اللهُ [خدا شما را سلامت بدارد]؟ این چه منطقی است؟ منطقی اسلام این است؟ شما اسلام‌شناسان، این را منطقی اسلام می‌دانید؟

خداوند اصلاح‌حان بکند انشاءالله... جوان‌های ما و ارتش ما و سپاه ما و بسیج ما و همه و همه ایران، به استثنای یک عده معدودی که خداوند اصلاح‌حان کند، همه در این متفقند که ما باید در صحنه باشیم و از حقوق مسلمین دفاع بکنیم.^۱

«دعوت از صدام» و «روز قدس ۶۴»

«روز قدس» سال ۱۳۶۴ نقطه عطفی در دهه شصت و مقطع بسیار مهمی در روند جنگ تحمیلی محسوب می‌شود. حضور گسترده و چشمگیر مردم در تظاهرات این روز که به منظور تأکید بر موضع رهایی‌بخش انقلاب اسلامی و «حمایت از استمرار دفاع مقدس» برگزار شد، آثار مهم و بارزی بر جای گذاشت. بر اساس برآوردهای رسمی و غیررسمی، میلیون‌ها تن از مردم در سراسر کشور به راهپیمایی پرداختند. طبق بعضی محاسبات، جمعیت آن روز راهپیمایی تهران، با استقبال تاریخی از امام، قابل قیاس بود.

این راهپیمایی باشکوه در شرایطی برگزار شد که «جنگ شهرها» در اوج خود بود و صدام تهدید کرده بود که با شدت بسیار و استفاده از سلاح‌های جدیدتر و مرگبارتر، شهرهای ایران را در حین تظاهرات روز قدس مورد حمله قرار خواهد داد. از سوی دیگر گمان می‌رفت

تصرف عالم را دارد که به صدور انقلاب و تداوم جنگ می‌پردازد.

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۱/۳۱، ص ۱۲

که گرمای شدید و روزه‌داری مردم در آخرین جمعه ماه رمضان، مزید بر علت فوق، موجب کاهش حضور گسترده مردم شود. اما برخلاف آنچه که انتظار می‌رفت و در میان ناباوری و حیرت ناظران خارجی و داخلی، آن راهپیمایی به بهترین نحو و باشکوه تمام برگزار شد. از آنجا که مشروعیت ملی استمرار دفاع مقدس با استناد به راهپیمایی‌های روز قدس سال ۶۴ نزد همگان و به ویژه مخالفین داخلی و خارجی بیش از پیش آشکار گردید، و با توجه به تقارن این راهپیمایی با اوج‌گیری تبلیغات منفی گروه‌های اپوزیسیون داخل و ضدانقلاب خارج علیه استمرار دفاع مقدس، ذکر مواضع نهضت آزادی در مورد این واقعه و موضوع «حمایت مردم از استمرار دفاع مقدس تا نیل به پیروزی»، ضروری به نظر می‌رسد. در اغلب نشریات نهضت، ادعای نارضایتی گسترده و مخالفت مردم با جنگ، مطرح می‌شد. در مصاحبه دکتر یزدی با *المجله*، جنگ یکی از علل «ناامیدی و ناراحتی» مردم خوانده شد.^۱ در جزوه جنگ و صلح با تأکید بر لزوم شرکت دادن مردم در سرنوشت و تصمیم‌گیری جنگ، این نکته القاء می‌شد که مردم از واقعیات آگاه نبوده‌اند و استمرار دفاع مقدس نیز از حمایت بنیادی و پایدار مردم برخوردار نبوده است. از این رو در مقاطعی از سال ۶۳، نهضت آزادی از مردم درخواست می‌کند که در جهت نیل به صلح و خاتمه جنگ اقدام کنند:

[نهضت آزادی] از هموطنان عزیز می‌خواهد که با مشارکت فکری، مالی، جانی خود در راه پایان دادن به این فاجعه خانمانسوز و رسیدن به صلحی اسلامی و شرافتمندانه میان دو ملت مسلمان، کوشش کنند.^۲

در بیانیه چه باید کرد؟ که از سوی نهضت در آبان ۶۳ انتشار یافت «جنگ» یکی از دلایل «سرخوردگی و نارضایتی» مردم توصیف شده بود.^۳ این موضوع به صور مختلف در اکثر نشریات نهضت، طی سال‌های دفاع مقدس، تکرار شده است.

در خرداد ۶۴، بازرگان در مصاحبه تلفنی با یک نشریه آمریکایی که خبرش از بخش فارسی رادیو آمریکا نیز پخش شد، چنین می‌گوید:

اکثریت هم‌میهنان از جنگ، خسته و بیزار شده‌اند.^۴

به دنبال اوج‌گیری تبلیغات ضد دفاع مقدس، و جنگ روانی دشمن از خارج و داخل کشور

۱. مصاحبه دکتر یزدی با *المجله*، ص ۳

۲. تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، ص ۷۰

۳. چه باید کرد؟، نهضت آزادی، آبان ۶۳، ص ۱

۴. بولتن رادیوهای بیگانه، واحد مرکزی خبر، ۱۳۶۴/۳/۲۲، صص ۱۵ تا ۱۷، گفتگوی تلفنی بازرگان با نشریه آمریکایی کریستین ساینس مانیتور پخش شده در اخبار بخش فارسی رادیو آمریکا به تاریخ ۱۳۶۴/۳/۲۱

با مضمون نارضایتی مردم از ادامه جنگ، این تحلیل نزد حاکمان متجاوز بعثی عراق معتبر تلقی شد که در صورت حمله وسیع به شهرها و نقاط مسکونی، نارضایتی مردم تشدید می شود و دولت ایران تحت فشار افکار عمومی و به علت سلب حمایت مردمی، ناچار به صلح تحمیلی تن خواهد داد.

می توان گفت که نظرات و تحلیل های گروه های سیاسی مخالف و به ویژه نهیضت آزادی مبنی بر نارضایتی مردم از ادامه دفاع مقدس، یکی از عوامل اصلی تشویق و تشجیع رژیم بعثی عراق به آغاز «جنگ شهرها» در سال ۶۴ بوده است.

میرحسین موسوی، نخست وزیر، با اشاره به نهیضت آزادی تصریح کرد که اعلامیه های این گروه به منزله ارسال دعوتنامه برای مباران مناطق مسکونی توسط رژیم صدام است. وی طی سخنانی در مراسم احیاء شب ۲۱ رمضان سال ۶۴ شمسی در مهدیه تهران، ضمن تأکید بر راهبرد استمرار دفاع مقدس، درباره تأثیر اعلامیه های نهیضت آزادی بر جنگ شهرها چنین گفت:

اعلامیه ها و بیانیه هایی که در حقیقت دعوت نامه هایی هستند برای صدام، از سوی لیبرال ها در داخل کشور علیه جنگ منتشر می شود. یقیناً این لیبرال ها در خون بی گناہانی که در این مباران در کشور ریخته شده، سهم هستند. آنها در حقیقت با این اعلامیه ها، بمب افکن های روسی صدام را دعوت می کنند که بیایند.^۱

مهندس بازرگان در خرداد ۶۴ در مصاحبه تلفنی^۲ با تلویزیون «جنبش ملی ایران»، که از سوی ضدانقلابیون مقیم کالیفرنیا اداره می شد، درباره مواضع خود و نهیضت آزادی در مخالفت با ادامه دفاع مقدس، و توصیف آن به منزله دعوت به مباران شهرها، چنین پاسخ داد:

... ما راجع به جنگ چندین نشریه دادیم، نامه برای اعضای شورای عالی دفاع نوشتیم و حالا باز هم چیزهای دیگر خواهیم داد و نظریاتمان را خواهیم گفت. آنچه مصلحت و حق است می گوئیم، علی رغم اتهامات و دروغ هایی که علیه ما می بندند و این ارتباط ما را که مثلاً می گویند نوشته های ما دعوت از صدام حسین برای مباران است، خوب آنها مرتب باید از این حرف ها بزنند. عوض اینکه جواب منطقی بدهند و ما آیه قرآن می آوریم و آیه قرآن جواب بدهند، و ما دلایل سیاسی و اقتصادی و مصلحت مملکت و خواسته ملت را می آوریم، و آنها

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۳/۲۲، ص ۱۲

۲. مهندس بازرگان برای توجیه عمل نادرست مصاحبه با یک رسانه سلطنت طلب مقیم آمریکا، اظهار داشت که مطالب وی در یک «مذاکره تلفنی» ابراز شده و «مصاحبه» نبوده است. (تلگرام به روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۴/۵/۳۱، آرشیو اسناد نهیضت آزادی).

همه‌اش متوسل به این جور تهمت‌ها و تحریف حقایق و توهین و اینها می‌شوند.^۱

در پی اوج‌گیری مرحله اول جنگ شهرها، آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی و نماینده امام در شورای عالی دفاع، به منظور خنثی نمودن تهاجم تبلیغاتی دشمن و اثبات بی‌فایده بودن تداوم حمله به مناطق مسکونی، در خطبه نماز جمعه دهم خرداد ۱۳۶۴ پیشنهاد کرد یک راهپیمایی عمومی در حمایت از استمرار دفاع مقدس برگزار شود. وی موضوع را بدین شکل عنوان نمود:

من با جناب ریاست جمهوری و نخست‌وزیر هم در این قضیه مشورت کردم. آنها موافقت که ما برای اینکه هم خودمان را بشناسیم، هم مردمان را بشناسیم، هم دیگران ما را بشناسند، اعلام می‌کنیم: آنهایی که در سراسر این کشور، زیر این آسمان، موافقت که جنگ تا پیروزی و رفع فتنه ادامه پیدا کند، در مراسم ۱۵ خرداد یا روز قدس یا هر روزی که اعلام گردید، شرکت کنند و نظرات خودشان را با پلاکاردهایی که با خودشان می‌آورند به دنیا اعلام کنند.^۲

در همان سخنرانی، آقای هاشمی رفسنجانی، «نهضت آزادی» را «نکبت آزادی» نامید و درباره نقش آن در «دعوت» از صدام برای بمباران شهرها، چنین گفت:

...همین مقداری که عراقی‌ها می‌آیند و مزاحمت درست می‌کنند، عامل آن، ضد انقلاب است. همین‌ها این گزارش‌ها را دادند و اینها [= بمب‌افکن‌ها و موشک‌ها] را بالای سر شما آوردند... منافقین، پیکاری‌ها، توده‌ای‌ها، تمام جریان‌های مارکسیستی، و از این طرف سلطنت‌طلب‌ها، ملی‌گراها، و همین نکبت آزادی [= نهضت آزادی] خودمان و امثال اینها... تمام اینها همدست شده‌اند برای اینکه پشت جبهه را تضعیف بکنند، و اینها صدام را دعوت کرده‌اند که بیا اینجا را بزن. بدانید، اینها دعوت کرده‌اند...^۳

پس از اعلام رسمی «روز قدس» آن سال (۲۴ خرداد ۶۴) به عنوان روز «حمایت از تداوم جنگ»، نهضت آزادی در مخالفت با این اقدام، بیانیه‌ای «پیرامون نظرخواهی درباره ادامه جنگ در راهپیمایی روز قدس»، منتشر کرد. نهضت در این اطلاعیه، منکر هرگونه ارزش و اثر معتبری برای این راهپیمایی شد و پیشاپیش آن را بیهوده و فاقد ارزش توصیف کرد.

نهضت آزادی با لحنی دوگانه از یک سو، استعلام علنی آراء عمومی در مورد جنگ را موجب

۱. مصاحبه تلفنی بازرگان با تلویزیون جنبش ملی ایران در تاریخ ۱۳۶۴/۳/۲۶، منتشره در نشریات ضد انقلاب خارج از کشور؛ پیام ایران (ش ۲۲۸) و ایران امروز (ش ۱۰۶) چاپ امریکا.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۳/۱۱، ص ۸. توضیحاتی پیرامون مذاکره، آتش‌بس، صلح، نهضت آزادی، بدون تاریخ (انتشار در تیرماه ۱۳۶۴)، ص ۱۶

۳. همان.

«خوشوقتی» خوانده و از سوی دیگر، پیشنهاد چنین تظاهراتی را «موجب بهت و حیرت بسیاری از ناظرین آگاه سیاسی» تلقی نموده و اساساً «نظرخواهی دربارهٔ ادامهٔ جنگ و سیاست جنگی دولت به منظور شناخت نظرات مردم و یا اثبات حقانیت خطمشی حاکمیت، در بحبوحه جنگ، کاری بی سابقه و قابل تأمل» خوانده شده است. قابل تأمل از آن رو که به اعتقاد نهضت: هیأت‌های حاکمه‌ای که قدرت خود را از طریق اعمال حق حاکمیت مردم و اجرای صادقانهٔ اصول مصرّحه در قانون اساسی کسب کرده باشند و مراکز تصمیم‌گیرندهٔ آنها از راه‌های مشروع و قانونی و بر اساس شایستگی‌ها شکل گرفته باشند... نه تنها نیاز ندارند برای اثبات قانونی و مشروع بودن و یا حقانیت سیاست‌های خود در زمان اوج‌گیری مقابله با دشمن از مردم دعوت به راهپیمایی بنمایند، بلکه خود می‌دانند چنین عملی فاقد ارزش و اعتبار مورد نظر است.^۱

نهضت آزادی از چنین موضعی، به تخطئهٔ راهپیمایی روز قدس پرداخت و آن را با مراسم فرمایشی نظیر «بزرگداشت کودتای ۲۸ مرداد، ۶ بهمن انقلاب سفید، تاج‌گذاری و غیره» در رژیم شاه که تنها فایدهٔ آنها تأمین «خوراک تبلیغات و رجزخوانی‌های حاکمیت» و ضمناً «هزینه کردن مبالغ هنگفتی از بیت‌المال» می‌بود، مقایسه و تشبیه کرده است. در پایان تأکید شده بود که «اجتماع و راهپیمایی تعدادی از مردم، ولو به یک میلیون هم تخمین زده شود دلالتی بر نظر اکثریت مردم و یا حقانیت موضع حاکمیت نمی‌نماید».^۲

پس از برگزاری راهپیمایی روز قدس در سال ۶۴، که برخلاف انتظار نهضت آزادی، جمع عظیمی از مردم در آن شرکت کردند، نهضت آزادی در بیانیه‌ای اظهار داشت:

حاکمیت، راهپیمایی روز قدس را که تظاهری از نفرت ملت ایران از صهیونیسم و مخالفت آنان با تجاوز بعثیان عراقی و دل‌بستگی‌شان به قبیلهٔ اول مسلمین بود، اهرمی برای تثبیت خود، تأیید سیاست جنگی و تأکیدی بر داشتن پایگاه مردمی تلقی و تبلیغ نمود. راهپیمایان تهران را ۵ میلیون نفر و راهپیمایان ایران را ۳۰ میلیون قلمداد کرد. ما اولاً آمار و محاسبات و ارقام حاکمیت را خلاف واقع دانسته و به موقع با استدلالی ریاضی و منطقی نشان دادیم که چنین ادعاهایی حاکی از عدم درک سخنرانان از مفهوم اعداد و ارقام می‌باشد. به علاوه روشن ساختیم که این راهپیمایی اگر چه به دعوت یکی از مسئولین صورت گرفته است تأیید سیاست

۱. بیانیه نهضت آزادی پیرامون نظرخواهی درباره جنگ و راهپیمایی روز قدس، خرداد ۱۳۶۴

۲. همان.

جنگی حاکمیت و صحنه نهادن بر مشکلات ناشی از جنگ، تورم و فساد و... نیست.^۱
 نهضت آزادی با بازی محاسباتی، تعداد کل جمعیت راهپیمایان را ۷۵۰/۰۰۰ و حداکثر
 یک میلیون نفر، تخمین «قطعی» زده بود.^۲
 سال‌ها بعد، دکتر یزدی اذعان کرد که موضع نهضت درباره جنگ، با نظر «عموم مردم»
 مخالف بوده است.^۴

موشک‌باران و محکومیت «دو طرف»

نهضت آزادی در مرحله دوم حملات گسترده رژیم صدام به شهرهای ایران در اسفند ۱۳۶۶،
 ضمن تکرار مواضع دشمن‌پسند، گویی خود را در مقام یک ناظر بی طرف خارجی قرار داده بود.
 پس از افزایش ابعاد تهاجم رژیم بعثی عراق به مناطق مسکونی به وسیله موشک‌های دوربرد،
 نهضت آزادی در اطلاعیه‌ای بدون محکوم کردن عراق، ناامنی و خرابی حاصله از جنگ شهرها
 را، بی طرفانه و دلسوزانه متذکر شده و تلگرام دبیرکل نهضت به دبیرکل سازمان ملل متحد را،
 به عنوان تنها واکنش خود، منتشر نمود.^۵ مهندس بازرگان از طرف نهضت آزادی در تلگرام
 خود به دبیرکل سازمان ملل، علی‌رغم تصریح به آغازگری رژیم صدام در جنگ شهرها،
 آن را «به هر صورت و از هر طرف که باشد»^۶ شدیداً محکوم می‌نماید.^۶
 در ادامه اطلاعیه نهضت، از مردم تقاضا شده بود که «با نامه‌ها و تلگرام‌های خود به مجامع
 بین‌المللی از آنان بخواهند که در مرحله اول به این جنگ خانمانسوز شهرها، و در مرحله بعدی
 به جنگ بین دو کشور، خاتمه دهند.» مهم‌ترین این «مجامع بین‌المللی» سازمان ملل بود که در
 تمام مدت جنگ در برابر حمله به مناطق مسکونی ایران، کاربرد شیمیایی، و از همه بالاتر
 آغاز جنگ و تجاوز به خاک ایران ساکت بود.^۷

۱. بیانیه نهضت آزادی پیرامون ارزیابی انتخابات چهارمین دوره ریاست جمهوری، ۱۳۶۴/۵/۳۰، ص ۵
 ۲. رادیو بغداد کمی منصفانه‌تر از نهضت آزادی، جمعیت تظاهرکنندگان تهران را ۲ میلیون نفر ذکر کرد، البته با این توضیح
 که «پاسدارها دو میلیون نفر از روستائیان اطراف را به اجبار به تهران آوردند تا در تظاهرات شرکت کنند و به آنها گفتند
 اگر در این تظاهرات شرکت نکنید و شعار ندهید، کوپن شما را قطع خواهیم کرد.» (جمهوری اسلامی، ۶۴/۳/۲۶، ص
 ۱۱؛ گفتار رادیو بغداد در تاریخ ۲۵ خرداد ۶۴)

۳. پاسخ نهضت آزادی به مطالب روزنامه کیهان و جمهوری اسلامی، مهرماه ۱۳۶۴، ص ۶

۴. روزنامه نشاط، ۱۳۷۸/۲/۲۰، ص ۷، مصاحبه با دکتر یزدی.

۵. اطلاعیه نهضت آزادی ایران پیرامون جنگ شهرها، ۱۳۶۶/۱۲/۱۶. نشریه پیک نهضت، ش ۱۲۴، ۱۳۶۶/۱۲/۲۵

۶. همان. پیک نهضت، ش ۱۲۴، ص ۱۴

۷. همان.

مذاکره، آتش بس، صلح

نهضت آزادی در تابستان ۱۳۶۴ جزوهای تحت عنوان توضیحاتی پیرامون مذاکره - آتش بس - صلح منتشر کرد. دکتر ابراهیم یزدی بیست سال بعد، نقل کرد که انتشار این بیانیه پس از یک ملاقات خصوصی طولانی با امام خمینی ضرورت پیدا کرد. یزدی ماجرای ملاقات مزبور را این گونه شرح داده است:

در فروردین ۶۴، امام گفته بودند با ایشان دیداری داشته باشم... رفتم... حدود نود دقیقه با هم صحبت کردیم... بحث اصلی و عمده شاید سه چهارم یا چهار پنجم وقت، درباره جنگ بود. امام خمینی نظر مرا درباره ادامه جنگ پرسید. گفتم که چرا می گوید جنگ جنگ تارفع فتنه از عالم؟ ایشان گفت نه، ما جنگ نمی خواهیم، ما صلح می خواهیم.

گفتم ولی بیرون همه جا صحبت شما جنگ است... ایشان گفت نه، برنامه [فرماندهان نظامی] این است که بصره را بگیریم وقتی گرفتیم صدام سقوط می کند و ما با جانشین او صلح می کنیم. گفتم که ایران نمی تواند بصره را بگیرد، دلایلش را هم شرح دادم... سپس توضیح دادم که حتی اگر ایران بصره را هم بگیرد نمی تواند آن را نگه دارد. دلایل چندی را ذکر کردم...

ایشان سپس از من پرسیدند پس به نظر تو ما باید چه کار کنیم؟ گفتم ایران چندین بار جاده بغداد - بصره را گرفته، ولی نمی تواند آن را نگه دارد. برای نگه داشتن آن به زمان نیاز دارید، پس وقتی پیروزی نظامی به دست می آورید، بلافاصله آن را به پیروزی سیاسی تبدیل کنید.

...در سازمان ملل مطرح شود که اوضاع وخیم است، آتش بس بدهند... وقتی قطعنامه آتش بس پیشنهاد و تصویب شود، ایران باید بلافاصله بپذیرد. برای اینکه شما زمین را گرفته اید، زمان می خواهید...

پرسیدند یعنی تو فکر می کنی که ایران بنشیند با صدام صلح کند...؟ در آن جلسه احساس

کردم که از نظر ایران، مفاهیمی چون آتش‌بس، مذاکره و صلح یکی هستند... بعد از این دیدار بود که مسأله را در نهضت آزادی مطرح کردم و بیانیه «آتش‌بس، مذاکره و صلح» را تنظیم و منتشر کردیم.^۱

تحلیل و پیشنهاد دکتر یزدی به امام در فروردین ۱۳۶۴، نه تنها چیز جدید و بدیعی نبود بلکه از سال ۱۳۶۱ از سوی آقای هاشمی رفسنجانی طرح و پی‌گیری می‌شد. به گفته محسن رضایی، پس از عملیات رمضان در سال ۱۳۶۱، «آقای هاشمی می‌گفت با یک عملیات، می‌توان از راه دیپلماتیک جنگ را خاتمه داد».^۲

آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۱۳۶۲، نظر خود را چنین بیان کرده است: «...نظر من و بعضی از مسئولان رده بالای نظام این است که اگر یک عملیات موفق در داخل عراق انجام دهیم و منطقه‌ای از دشمن را تصرف نماییم که با آن بشود بعد از پذیرش آتش‌بس، بر عراق فشار آوریم و حق‌مان را بگیریم، باید با آتش‌بس موافقت شود».^۳

دکتر یزدی گفته است که پس از این ملاقات با امام خمینی به این علت به فکر انتشار جزوه «مذاکره، آتش‌بس، صلح» افتاد که این مفاهیم را برای ایشان و مسئولان کشور روشن سازد.^۴ جزوه مذکور، با هدف تکرار تبلیغات القایی برای عامه مردم، به منظور تحکیم مطالب جزوه جنگ و صلح و با در نظر گرفتن انتقادهایی که تا آن هنگام درباره مواضع ضد جنگ نهضت آزادی مطرح شده بود، انتشار یافت.

در بخشی از جزوه مذکور، تحت عنوان «صلح»، ضمن تکرار نظرات قبلی نهضت آزادی و استناد نادرست و تحریف‌گرانه به قسمت‌هایی از نظرات برخی فقها در مورد متارکه جنگ با کفار و تطبیق تلویحی آنها بر جنگ عراق و ایران، در پاسخ به تعبیری از امام خمینی که در یک سخنرانی فرموده بود چطور ممکن است قرارداد صلحی نوشته شود که یک طرف آن را صدام و طرف دیگر را رئیس‌جمهور ایران امضا کند، چنین آمده است:

۱. یادنامه شرق، ضمیمه ش ۶، ویژه جنگ، مهر ۱۳۸۴، ص ۱۳

۲. جنگ به روایت فرمانده، ص ۱۴۱

۳. آرامش و چالش، ص ۵۰۲؛ در این زمینه همچنین نک: به سوی سرنوشت، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، سال

۱۳۶۳، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۵، ص ۳۹

۴. شرح مطالب مطروحه در ملاقات مذکور با امام، «فقط» از سوی دکتر یزدی نقل شده و چون وی به علت ضعف حافظه و یا اغراض شخصی، نقل قول‌ها و نسبت‌دادن‌های غیردقیق و یا نادرست، در موارد زیادی اظهار نموده است، نمی‌توان به جزئیات نقل مزبور، کاملاً اعتماد داشت. اهمیت خاطره فوق بیشتر از حیث نفوس ملاقات بوده است. زیرا مهندس بازرگان و دکتر یزدی چندبار مدعی شده بودند که امام کانالیزه شده و از نظرات مخالفین و از جمله نهضت آزادی اطلاع نداشته است.

این مطلب در مجلس شورای اسلامی آن زمان [دوره اول مجلس، در اواخر سال ۱۳۶۲] در یک جمع خصوصی مطرح شده بود، یکی از نمایندگان روحانی که مجدداً نیز [در دوره دوم] انتخاب شده است گفت مگر صدام از معاویه بدتر و آقای خامنه‌ای از امام حسن [ع] بهتر است؟ امام حسن [ع] وقتی مصلحت امت و آینده اسلام را دیدند صلح‌نامه را امضاء کردند...^۱ سابقه ماجرا چنین بود که امام خمینی در اسفند ۱۳۶۲، در یک سخنرانی با اشارهٔ تلویحی به مهندس بازرگان، که در نامه‌ای ظاهراً محرمانه^۲ توصیه به پذیرش صلح با صدام کرده بود، چنین فرمود:

... بعضی اشخاص که به نظر انسان می‌آید مغرض هم نیستند، به نظر انسان می‌آید که متدین هم هستند، اینها صحبت می‌کنند از اینکه اصلاح چرا نمی‌شود، بیایید اصلاح بکنید، جوان‌ها تا کی کشته بشوند.

اینها هم، دیدشان ناقص است. اینها توجه به این ندارند که ما... با این وضعی که هستیم اگر چنانچه پیشنهاد صلح را قبول بکنیم و ما بنشینیم پشت میزی که صدام یک طرفش نشسته، آقای رئیس‌جمهور ما هم یک طرفش نشسته، دنیا به ما چه می‌گوید؟ اسلام به ما چه می‌گوید؟ ... یک کسی که... چهار پنج سال است که گرفتارش هستیم که هر چه توانسته کرده... و هر چه هم بتواند عمل می‌کند و بعدها هم هر چه بتواند عمل می‌کند، ما این را مهلتش بدهیم و بنشینیم با او صلح کنیم؟... این با عزت اسلام نمی‌سازد، با شرف انسان نمی‌سازد...

آقایان اشتباه می‌کنند. خیال می‌کنند که خوب، حالا ما جوان دادیم... لکن صلح کردن با یک کسی که بعدش خنجر را از پشت محکم‌تر خواهد زد، این یک صلح شرافتمندانه است؟ یک

۱. همان، ص ۱۶

۲. این نامه در تاریخ سوم اسفند ۱۳۶۲ در روز آغاز عملیات خیبر، به صورت محرمانه برای امام ارسال شد و خبر آن مدتی بعد در مجلس شورای اسلامی و محافل سیاسی منتشر شد. البته مضامین آن نامه، قبلاً در سخنان مهندس بازرگان و برخی بیانیه‌های نهضت آزادی از جمله جزوه «جنگ ایران و عراق» (تیرماه ۶۲) طرح شده بود. در سال ۱۳۶۳، در جزوه «جنگ و صلح» به خبر ارسال «نامه‌های محرمانه جهت رهبری انقلاب» اشاره شد و تمام محتوای این نامه در آن جزوه تکرار تفصیلی شد. در سال ۱۳۶۴ هم در بیانیه «توضیحاتی پیرامون مذاکره، آتش‌بس، صلح» صریحاً به ارسال این نامه و مفاد آن اشاره شد. بالاخره در دههٔ هشتاد، متن کامل این نامه توسط نهضت آزادی در آرشیو دیجیتال اسناد، انتشار یافت. در زمان ارسال نامهٔ فوق، هنوز مهندس بازرگان و چندتن از دوستان و همفکرانش، در اولین دورهٔ مجلس شورای اسلامی نماینده بودند. از این رو در نامه، چنین تظاهر و تأکید شده بود که: «اختلاف نظر ما در این مسائل موجب آن نیست که عاقل مخالفت در مقابل جنگ اسلامی برافراشته و آب به آسیای دشمنان بریزیم. هدف، نصیحت ائمهٔ مسلمین است و توصیه به حق و انجام وظیفه الهی با دعای توفیق». اما چندماه بعد، محتوای همین نامه با شرح و تفصیل بیشتر توسط نهضت آزادی منتشر شد و تا آخرین روز دفاع مقدس، «عاقل مخالفت با جنگ اسلامی» ملت ایران، در دست وی و نهضت آزادی، برافراشته ماند.

صلح عقلایی است؟...

این، آن ملی‌گرایی است که اسلام مخالف با آن هست؛... که اگر برای خاک ما بود، تا فرد آخرمان کشته می‌شد اشکال هم نداشت. همانی که می‌گوید حالا چرا، اینقدر کشته می‌دهید، می‌گوید که... آن وقتی که آنها در خاک ما بودند، تا آخرین فرد را هم خوب بود بدسیم.^۱ حالا که آنها رفته‌اند در یک جای دیگر، کنار رفتند... آیا شرافتمندانه است؟... اظهار صلح می‌کنند... از آن ور هم آن جنایت‌ها را می‌کنند. خوب، اینها صلح‌طلب که نیستند، دروغ می‌گویند...

جنایتکاری که مسلماً جنایاتش طوری است که انسان نمی‌تواند با او بنشیند و اصلاح کند و یک چیزی را امضا کند. آقای رئیس‌جمهور ما آن طرفش را امضا کند، آقای صدام هم آن طرفش را، آخر، این مسأله‌ای است که کسی از ما می‌پذیرد؟^۲... ملت‌ها چه می‌گویند به ما؟ اسلام به ما چه می‌گوید؟ پیغمبر اسلام، امام زمان به ما چه می‌گویند؟^۳

امام در سخنانی به تاریخ دوم شهریور ۱۳۶۵ با اشاره به مواضع نهضت آزادی درباره صلح، آن را به «تحمیل» حکمیت به امیرالمؤمنین (ع) و صلح به امام حسن (ع)، تشبیه کرد.^۴

معمای «تحمیل»

مطلب جالب توجه‌تر، بحث مفصلی است که چند صفحه جزوه «مذاکره، آتش‌بس، صلح» را اشغال کرده و به موضوع «معمای» جنگ و صلح «تحمیلی» اختصاص داده شده بود. نویسنده ظاهراً زیرک این جزوه، که بعدها معلوم شد دکتر ابراهیم یزدی بود، برای توضیح معمای خود، مقدمات ظاهراً منطقی و صحیحی چیده و می‌پرسد:

چگونه می‌شود که هم جنگ، تحمیلی باشد و هم، صلح؟^۵

۱. در نامه مهندس بازرگان به امام آمده بود: «آن زمان که صدام دیکتاتور عراق... تجاوز آشکار به مرز و بوم و به جان و مال ما کرد، وظیفه انقلابی و قانونی همگی و بالاتر از آن، حکم خدا این بود که با تمام نیرو تا آخرین نفر و نفس بجنگیم... آن کارزار، قتال فی سبیل الله بود، برای دفاع از آدمها، از آب و خاکمان...» (نامه محرمانه دبیرکل نهضت به رهبر انقلاب در مورد جنگ، ۱۳۶۲/۱۲/۳)

۲. در نامه مهندس بازرگان به امام حتی دوبار اشاره شده که «به فرض پیروزی» هم، ادامه جنگ، نادرست و بدعاقبت است: «شاید هم شاهد پیروزیهای درخشان جدید بشویم... آیا غائله و نائره جنگ خاتمه خواهد یافت؟... به فرض پیروزی و پیشروی، این قافله تا به حشر، لنگ است...» (نامه محرمانه دبیرکل نهضت به رهبر انقلاب در مورد جنگ، ۱۳۶۲/۱۲/۳)

۳. صحیفه نور، ج ۱۸، صص ۲۵۵ و ۲۵۶، سخنرانی مورخه ۱۳۶۲/۱۲/۱۴

۴. نک: صحیفه نور، ج ۲۰، صص ۳۴ تا ۳۶

۵. توضیحاتی پیرامون مذاکره، آتش‌بس، صلح، صص ۱۶ تا ۱۹

در «شرایط»ی که نظام سلطه جهانی می‌پنداشت «جنگ» موجب سقوط نظام مردم‌سالار دینی ایران و شکست انقلاب اسلامی می‌شود، آن را «تحمیل» کرد و از ادامه آن حمایت می‌نمود. اما زمانی که «شرایط» به نفع ملت ایران تغییر کرد و دفاع مقدس موجب تقویت و تثبیت و بسط امنیت ملی ایران گشت و سرنوشت یکی از مهم‌ترین مهره‌های استکبار در منطقه با خطر جدی مواجه شد، حامیان جنگ‌افروزی صدام، حامی دروغین صلح شدند و حداکثر تلاش خود را به تحمیل «سازش و صلح با صدام صلح‌ستیز» بر ملت ایران، معطوف نمودند؛ و آنچه را که به نام صلح در صدد تحمیل به مردم ایران بودند، فی‌الواقع «تثبیت وضعیت جنگ همیشگی» با برتری رژیم صدام بود، نه یک صلح حقیقی و عادلانه و پایدار.

این تفکیک عقلانی و کاملاً مفهوم را نهضت آزادی نادیده می‌گرفت و به شکلی کاملاً عامیانه با خلط مبحث و طرح معشوش واقعیات و متناقض نشان دادن «جنگ تحمیلی و صلح تحمیلی» مغالطه می‌کرد.

پلنگ و آهو

در آستانه عملیات پیروزمند والفجر ۸ و در اوج بسیج عمومی برای اعزام به جبهه، در دی‌ماه ۱۳۶۴ نهضت آزادی جزوه‌ای با نام پایان عادلانه جنگ بی‌پایان منتشر کرد. انتشار این جزوه نیز با استقبال ضد انقلاب، رادیوهای بیگانه و رسانه‌های خارجی دشمن روبرو شد. محتوای این بیانیه هم، تکرار ادعاهای نادرست پیشین نهضت در مورد محکومیت استمرار دفاع مقدس بود، تنها با این تفاوت که عبارت خوشایند «پایان عادلانه جنگ» برای توصیه به پذیرش سازش با صدام انتخاب شده بود.

در این جزوه آمده بود:

... [ما] پیشنهاد صلح با صدام را نداده بودیم^۱ بلکه صحبت از پایان دادن جنگ و پذیرفتن شرایط و پیشنهادهایی کرده بودیم که تأمین‌کننده گرامات و تضمین‌هایی باشد که در آنها احتیاطات سوق‌الجیشی و سیاسی و بین‌المللی رعایت گردد و خودمان بتوانیم به تدارک و تقویت نیروها و به ترتیب دادن تدابیر دفاعی لازم پردازیم.^۲

۱. در آرشیو دیجیتال اسناد نهضت آزادی، این جمله، حذف و سانسور شده است. گویا در تنظیم و تایپ اسناد، سعی شده در موارد مهم، حذف و سانسور اعمال شود تا مدارک برخی از اشکالات و اشتباهات مشهود و چشمگیر، از بین برود. در خلال برخی مباحث کتاب به چند مورد اشاره شده که به نظر می‌رسد اگر بررسی دقیق‌تر انجام شود، تعداد این نوع دخل و تصرف‌های ناروا در «اسناد» نهضت، پرشمار خواهد بود.

۲. پایان عادلانه جنگ بی‌پایان، نهضت آزادی ایران، اول دی‌ماه ۱۳۶۴، ص ۵

اما همه مشکل آنجا بود که تا آن زمان، آن «شرایط و پیشنهادهای» شیرین به ایران داده نشده بود.

نهضت قادر نبود در آن زمان، حتی یک مورد پیشنهاد رسمی و معتبر خاتمه جنگ، متضمن حداقلی از حقوق ملت ایران، به عنوان نمونه، شاهد بیاورد. فرمول پیشنهادی نهضت هم برای پایان جنگ، هیچ معنای دیگری جز «صلح با صدام» نداشت. نکته قابل توجه و در عین حال تازه و شگفت‌انگیز این جزوه، استدلال به «نظام طبیعت در بین جانداران»، بود. بر اساس این نوع استدلال، همان‌طور که «آهو» برای دفاع، از برابر «پلنگ» می‌گریزد، مبارزه و نبرد مظلومین با ظالمین و متجاوزان قدرتمند، خلاف «نوامیس» طبیعت و حیات، است.^۱

این دیدگاه ناتورالیستی قرن نوزدهمی، که همان «قانون جنگل» و مبنای ایدئولوژیک نازیسم، فاشیسم و کاپیتالیسم است، در جزوه نهضت به صورت قانون علمی و عقلانی «حیات انسان» بیان شده و به استناد آن، مبانی عقلی و انسانی و اعتقادی مقاومت و نبرد در برابر ظلم و تجاوز، نفی و انکار شده بود.

«انحرافی عظیم»

در هفتمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، نهضت آزادی در ۲۳ بهمن ۱۳۶۴ در مکان دفتر خود واقع در خیابان شهید مطهری تهران، مراسمی برگزار کرد که طبق معمول سنواتی، پایان آن به درگیری و اغتشاش انجامید. مهندس بازرگان در سخنرانی مراسم فوق به بررسی ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران پرداخت و با شمارش موارد «انحراف‌های» آن پس از پیروزی، تداوم دفاع مقدس را به عنوان «عامل انحرافی عظیم» و «تجاوز» نامید:

تداوم جنگ تحمیلی عراق که محصولی از طرز تفکر صدور انقلاب می‌باشد، عامل انحرافی عظیم در ایدئولوژی انقلاب بوده سرمایه‌ها و افکار و فعالیتها را مشغول به خود و منصرف از اهداف اصلی نمود. در نشریه‌های «جنگ و صلح» و «جنگ بی‌پایان» تشریح شده است که ادامه جنگ عراق و تجاوز بعد از فتح خرمشهر، برنامه‌های دولت و ملت یا نظام جمهوری را در مسیرهای مغایر و متضاد با اهداف انقلاب و انتظارات اولیه انداخت...^۲

۱. همان، صص ۱۲ تا ۱۰

۲. سرگذشت و سرنوشت ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران، سخنرانی مهندس بازرگان به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب، نهضت آزادی ایران، اسفند ۱۳۶۴، ص ۱۳

نهضت، در بیانیه دیگری تحت عنوان *روزنه‌های امید* که در اسفندماه ۶۴ و در فضای متأثر از پیروزی ایران در فتوحات فاو و سلیمانیه منتشر کرد، و در آن «مجاهدت درخشان ایثارگران و دلاوران ایران» را تبریک گفته بود، با سوء تعبیر و تحریف سخنان آقای هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه، آن را اعتراف به صحت تحلیل نهضت آزادی توصیف کرد و تمام فداکاری‌های دوران دفاع مقدس را بازی «مطلوب» بیگانگان خواند:

...این همه ایثار و فداکاری و شهادت و قربانی و به طور کلی خسارت و خرابی که به خیال خودمان در راه اسلام عمل کرده‌ایم، مطلوب ابرقدرتها و اسرائیل بوده است و به معنای کامل کلمه، ابرقدرتها ایران و عراق را به سود خودشان و اسرائیل، بازی داده‌اند و می‌دهند.^۱

در بیانیه نهضت آزادی از قول آقای هاشمی این گونه نقل شده بود:
 آنهایی که (در سازمان ملل و شورای امنیت) حاکم هستند و قدرتهائی که حق و تو دارند... نمی‌خواهند این جنگ تمام بشود... آنها مایلند این جنگ باشد و در این جنگ پیروزی وجود نداشته باشد. جمهوری اسلامی و عراق درگیر باشند و آنها بتوانند از این درگیری استفاده بکنند. و آن چیزی که خیلی نمی‌خواهند این است که جمهوری اسلامی در این جنگ پیروز بشود... و آن چیزی که خیلی می‌خواهند^۲ این است که جمهوری اسلامی شکست بخورد.^۳

سپس، به این سخنان استناد شده بود که مقامات ایران هم بالاخره فهمیدند و اعتراف کردند که ابرقدرت‌ها خواهان تداوم جنگ هستند و این یعنی تأیید تحلیل نهضت آزادی. در حالی که خود آقای هاشمی در ادامه سخنانش، پاسخ این اشکال مقدّر و سوءاستفاده محتمل را به این شرح داده بود:

اینها نمی‌خواهند جنگ تمام بشود. البته اینها ممکن است بجه‌های ساده را گول بزنند و بگویند خُب، شما ایرانی‌ها هستید که نمی‌خواهید جنگ تمام بشود. اگر بیاییم از حقوقمان بگذریم، اگر قبول کنیم صدام آنجا باشد، اگر شرایط را همینطور قبول کنیم، این جور تمام بشود، آنها می‌خواهند... آنها هم می‌خواهند بدینصورت تمام بشود، بر اساس حق نمی‌خواهند تمام بشود. ترجیح می‌دهند اینطور بماند و بر اساس حق، جنگ تمام نشود.^۴

۱. روزنه‌های امید (در زمینه جنگ)، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۴/۱۲/۲۰، ص ۱

۲. در بیانیه نهضت، «می‌خواهند» به صورت «نمی‌خواهند» تحریف و درج شده که کاملاً معنا را تغییر می‌داد. عبارت صحیح در مطبوعات منتشر شده بود. (جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۱۲/۱۰، ص ۱۰)

۳. همان.

۴. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴/۱۲/۱۰، ص ۱۰

سخنان مزبور، همان تحلیل قبلی و مکرراً اعلام شده ایران بود که ابرقدرت‌ها خواهان «خاتمه عادلانه جنگ» نبوده‌اند، و می‌خواستند جنگ را به سود استراتژی منطقه‌ای خود و بدون احقاق حقوق ایران، خاتمه دهند.

در ابتدای همان بیانیه هم با استناد به سخنی از آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت، که ایران علاقه‌مند نیست جنگ به خارج از عراق گسترش یابد، اظهار شادمانی شده که: «برای اولین بار، حدّ نهائی برنامه جنگی و مفهوم پیروزی را که دائماً در شعار جنگ تا پیروزی تکرار می‌شود، مشخص کردند...»^۱ در صورتی که این موضع، بارها از زبان امام خمینی، و سایر مسئولان ارشد کشور بیان شده بود^۲ و به هیچ‌وجه، موضع جدید و یا تغییری در موضع قبلی ایران نبود.

اما نهیضت، در برابر دیدگان همه، به تحریف لفظی و معنوی مواضع مسئولان پرداخته بود و از آنها دستاویز جعل «روزنه‌های امید» برای صلّام و تحقّق دعاوی دشمن‌پسند خود، فراهم ساخته بود.

در قطعنامه هشتمین کنگره نهیضت آزادی که به تاریخ اسفندماه ۱۳۶۴ انتشار یافت، ضمن تأکید و یادآوری مطالب جزوات قبلی در باره جنگ، مجدداً اعلام شد که نهیضت، «تداوم جنگ را خواسته ابرقدرتها، به سود آنها و صهیونیسم و به زیان دو ملت مسلمان ایران و عراق می‌داند.»^۳

متناقض با این ادعا، همان شرایط اعلامی مسئولان کشور برای خاتمه جنگ، که مستلزم تعیین و تنبیه متجاوز بود، به عنوان موضع نهیضت، اظهار و تکرار شده بود.^۴ و ناگفته پیدا بود

۱. روزنه‌های امید (در زمینه جنگ)، ص ۱

۲. از جمله رجوع شود به برخی از سخنان امام در همین کتاب و نیز: صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۲۵۱، سخنرانی ۱۳۶۱/۲/۲۶. ج ۱۶، صص ۳۹۱ و ۳۹۳، سخنرانی ۱۳۶۱/۵/۳. ج ۱۷، ص ۳۲۳، پیام ۱۳۶۱/۱۱/۲۲. ج ۱۷، ص ۳۹۶، پیام ۱۳۶۲/۱/۱۲. ج ۱۸، ص ۱۴۵، پیام ۱۳۶۲/۶/۳۱. و...

۳. قطعنامه هشتمین کنگره نهیضت آزادی، اسفند ۶۴

۴. «نهیضت آزادی ایران با توجه به موقعیت و امکانات رزمندگان مسلمان ایران، شرایط عادلانه برای پایان جنگ را به ترتیب زیر اعلام می‌نماید.

۱- عراق به عنوان آغازگر جنگ در سازمان ملل متحد محکوم گردد.

۲- یک هیئت کارشناس بین‌المللی مورد قبول طرفین خسارات و ضایعات را تعیین نماید.

۳- عراق ملزم به پرداخت خسارات و ضایعات جنگ علیه ایران شود.

۴- کلیه اسرای جنگی دو طرف آزاد گردند.

۵- یک حاشیه استحضافی برای مدتی معین در داخل خاک عراق زیر نظارت نیروهای حافظ صلح سازمان ملل قرار گیرد.

۶- نیروهای ایران به پشت مرزهای بین‌المللی قبل از آغاز جنگ و نیروهای عراق به پشت حاشیه استحضافی فوق

که علت تداوم جنگ، تلاش برای رسیدن به همین اهداف بود. اما سردرگمی و سرگردانی مواضع نهیضت در باره جنگ، بدان حد رسیده بود که دوست و دشمن را هم در فهم مواضع و حرف حساب نهیضت، دچار سرگیجه می کرد.

پیام به رهبری، سند به دشمن

پیام نهیضت آزادی به رهبر انقلاب اسلامی ایران عنوان جزوه‌ای است در بیست صفحه که در شهریور ۱۳۶۵، از سوی نهیضت آزادی منتشر شد. موضوع اصلی این جزوه که به «جنگ» اختصاص داشت فارغ از لحن تند و شرایط زمان انتشار، زائد بر آنچه که قبلاً از سوی نهیضت اعلام شده بود، نکات جدید و خاصی دربر نداشت. اما استقبال رسمی رژیم صدام از آن، اتفاق عجیب و تازه‌ای بود.

در مهر ۱۳۶۵، در جلسه رسمی مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نماینده رژیم صدام برای محکوم کردن دولت ایران، رسماً به پیام مزبور با امضای مهندس بازرگان، استناد کرد. پس از تشکیل سازمان ملل، این اتفاق برای اولین، و شاید آخرین، بار رخ داد که یک دولت متخاصم و در حال جنگ با یک کشور برای اثبات دعاوی خویش، از مواضع و اظهارات یک فعال سیاسی و گروه متبوع وی که در داخل کشورش فعالیت علنی داشته است، به طور رسمی اتخاذ سند کرده و شاهد آورده است. ماجرای این واقعه نادر، مدتی بعد در مطبوعات ایران با عنوان «استناد طارق عزیز به پیام نهیضت آزادی» در خلال برخی مقالات و تحلیل‌ها مورد اشاره قرار گرفت، ولی بازتاب خبری مناسب در زمان وقوع نداشت.

در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۶۵، این خبر برای اولین بار در روزنامه جمهوری اسلامی انتشار یافت. متن این خبر چنین بود:

طارق میخائیل یوحنا عزیز وزیر امور خارجه و معاون نخست‌وزیر عراق، طی سخنرانی اخیر خود در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای محکوم نمودن جمهوری اسلامی ایران به مطالب پیام گروه تحریف‌گران استناد کرده و بر اساس آن، مسئولیت ادامه جنگ

عقب‌نشینی کنند.

به منظور تحقق پایان جنگ لازم است دیپلماسی ایران در جهت تحقق شرایط فوق‌فعالتر گردد و نیروهای رزمنده ایران تا هنگام دستیابی به صلح عادلانه و پایدار در طول جبهه‌ها ابقاء و تقویت گردند و به طور کلی برای پیشگیری هرگونه تجاوزات بعدی و دور نگاه داشتن دشمنان، نیروهای نظامی ما در حداکثر توان، مجهز و مسلط شود. «قطعنامه هشتمین کنگره نهیضت آزادی، اسفند ۱۳۶۴»

را متوجه نظام جمهوری اسلامی نموده است.^۱

با توجه به اینکه در آن زمان از سوی خبرگزاری‌ها و مطبوعات در این باره خبری منتشر نشده بود، نهضت آزادی در پاسخ به روزنامه جمهوری اسلامی در اسفند ۱۳۶۵، ضمن ایجاد تردید در اصل ماجرا، این گونه به رفع و رجوع موضوع پرداخت:

اولاً نویسنده، سندی بر مدّعی خود ارائه نداده است. ثانیاً این استدلال از طرف حزبی [= حزب جمهوری اسلامی] عنوان می‌شود که مواضع آن سال‌ها [!] مورد تأیید رهبران حزب خائن توده بوده و کاندیداهای آن در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری مورد حمایت و تبلیغ آن حزب بوده است. اگر تأیید رهبران حزب توده از حزب جمهوری بتواند برچسب «مارکسیست اسلامی» بر آنها بچسباند، استناد طارق عزیز نیز به «پیام نهضت» می‌تواند برچسب «اسلام صدامی» به ما بچسباند.^۲

خبر استناد طارق عزیز به پیام نهضت، قبل از انتشار در مطبوعات، ابتدا در آبان ۱۳۶۵، در بعضی بولتن‌های داخلی نهادها مطرح شده بود، که بعدها به چند کتاب نیز راه یافت.^۳ از آنجا که احتمالاً مبنای تنظیم چنین خبری، نقل قول شفاهی از برخی دیپلمات‌ها یا ایرانیان حاضر در مجمع عمومی سازمان ملل بود، در ذکر جزئیات خبر دقت لازم نشده بود.

شرح دقیق ماجرا، مطابق بولتن رسمی سازمان ملل متحد درباره جلسه یازدهم اجلاس چهل و یکم مجمع عمومی سازمان ملل متحد، که در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۸۶ مطابق با ۳ مهر ۱۳۶۵، برگزار شد، این چنین است:

پس از سخنرانی طارق عزیز در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و متهم کردن ایران به آغاز جنگ و انجام جنایات جنگی، دکتر رجایی خراسانی نماینده وقت ایران، طبق حق پاسخگویی نمایندگان کشورها، به ادعاهای وی پاسخ داد.

در واکنش به سخنان نماینده ایران، نماینده رژیم صدام در سازمان ملل، از طرف طارق عزیز، مجدداً مطالبی را بیان کرد و از جمله برای اثبات دعاوی ضد ایرانی خود، به نامه دبیرکل نهضت آزادی مهندس بازرگان خطاب به امام خمینی، استناد کرد:

در این زمینه مایل نیستم هیچ سند عراقی ارائه کنم. بلکه صرفاً می‌خواهم به یک سند ایرانی ارجاع و استناد کنم. امروز، ۲۵ سپتامبر ۱۹۸۶ [۱۳۶۵/۷/۳]، بنا به خبر ارسالی آژانس فرانس

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۵/۱۱/۲۰، ص ۹

۲. پاسخی به «تحریف گران» سلسله مقالات روزنامه جمهوری اسلامی، نهضت آزادی ایران، اسفند ۱۳۶۵، ص ۱۴

۳. روزشمار جنگ ایران و عراق، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ج ۴۴، ۱۳۸۰، ص ۱۷۰

پرس، نامه‌ای از سوی بازرگان، اولین رئیس دولت ایران پس از سقوط شاه، در لوموند درج شده است. در آن نامه، خطاب به خمینی، بازرگان او را علناً متهم ساخته است که وی تنها مسئول جنگ و تداوم آن است؛ جنگی که ایران را فقط به سوی فاجعه سوق داده است. آن سند در واقع مدرک محکومیت [دولت ایران]، و شهادتی از سوی ملت ایران است.^۱

مطابق این سند رسمی سازمان ملل متحد، هیچ تردیدی در مورد بهره‌برداری رژیم صدام در مهم‌ترین اجتماع بین‌المللی جهان از نامه مهندس بازرگان و نهضت آزادی، باقی نمی‌ماند. هیچ ایرانی با هر نوع تفکر و دیدگاهی، نمی‌تواند در این باره، داوری مثبت و خوشایندی داشته باشد. به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی از پاریس، روزنامه لوموند در تاریخ ۱۳۶۵/۷/۲، دو ستون ۱۵ سطری از صفحه اول و سه ستون نیم‌صفحه داخلی را به نامه مزبور اختصاص داده و چنین نوشت:

در حالی که رهبران ایران با تحریک شدیدی، حمله بزرگ و نهایی را بر علیه عراق تدارک می‌بینند، نهضت آزادی ایران به ریاست مهدی بازرگان با انتشار پیامی در تهران خطاب به رهبر انقلاب، از وی مصرانه می‌خواهد تا به این جنگ که هم برای ایران و هم برای عراق، مخرب می‌باشد سریعاً خاتمه دهد...

در این پیام که هزاران نسخه از آن در تهران توزیع گردید، بازرگان و یارانش اظهار می‌دارند که اغلب مسئولین ایران با یافتن راه حلی از طریق مذاکره برای این جنگ موافقت ولی تنها خمینی به طور مستبدانه و دیکتاتوری که مغایر اسلام، قرآن و قانون اساسی است، لجوجانه خواهان ادامه جنگ می‌باشد...

این اولین بار نیست که بازرگان و یارانش... نظرات خود مبنی بر پایان بخشیدن به جنگ خلیج [فارس] را از طریق مذاکره ابراز می‌دارند... این بار، نهضت آزادی در پیام خود فراتر رفته زیرا خمینی را شخصاً مسئول ادامه جنگ می‌داند.^۲

بیانیه نهضت آزادی ایران، مورد استقبال همه ضدانقلابیون مقیم خارج از ایران قرار گرفت. در داخل کشور نیز مورد توجه و نقد مطبوعات و اشخاص و محافل سیاسی و مذهبی قرار گرفت؛ و پاسخ‌های مستدلی به این بیانیه داده شد.

حجت‌الاسلام موسوی خوئینی‌ها، که در آن زمان دادستان کل کشور بود، پس از انتشار نامه

۱. متن انگلیسی گزارش نشست یازدهم در چهل و یکمین اجلاس مجمع عمومی، سازمان ملل متحد، A/41/PV.11، ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۶، صص ۱۴۷ و ۱۴۸

۲. گزارش‌های ویژه، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ش ۱۹۰، ۱۳۶۵/۷/۴، ضمیمه، ص ۱

نهضت آزادی به امام خمینی، ضمن حمایت قاطع از راهبرد تداوم دفاع مقدس، حملات تندی به نهضت آزادی نمود. وی سران نهضت آزادی را «ورشکستگان سیاسی، هم‌صدا با صدام و آمریکا، که ظاهرالصلاح هستند» نامید و درباره دعای آنها مبنی بر فقدان مشروعیت دینی تداوم دفاع مقدس چنین گفت:

اخیراً فقیه هم شده‌اند، راجع به حلال و حرام فتوا می‌دهند... تازگی مرجع تقلید شده‌اند و به ما می‌گویند از کلام خدا منحرف شده‌اید... اگر بعضی از آنها ظاهرالصلاح هستند افرادی هم بین آنها قرار دارند که حامی صدام‌اند و این حرف‌ها را به زبان و قلم آنها به راه انداخته‌اند... بعد از انقلاب هر چه تلاش کردند که انقلاب را به بهانه ترس از شوروی به دامن آمریکا بیندازند نتوانستند. اینها اگر زمان حضرت علی (ع) هم بودند حتماً به روی علی شمشیر می‌کشیدند تا در مقابل معاویه، صلح را بپذیرد.^۱

تحریم جنگ

پیک نهضت، نشریه داخلی نهضت آزادی منتشره برای عموم، که گاهی بی‌پروا تر از انتشارات دیگر نهضت به نشر مطالب و مواضع ضدجنگ می‌پرداخت، در یکی از شماره‌های آذرماه ۱۳۶۵، خبری تحت عنوان نظر «آیت‌الله قمی درباره جنگ»، به این شرح به چاپ رساند:

طی پاسخ به استفتاء شخصی در مورد جنگ، آیت‌الله حسن طباطبایی قمی^۲ مخالفت خویش را با ادامه جنگ بیان نمودند و به دلیل عدم تطبیق با احکام اسلامی، جنگ را حرام دانسته و هرگونه کمک و تشویق یا تأیید در امر تدارک نیروها در جبهه را تحریم کردند. ایشان معتقدند که ادامه جنگ به نفع ابرقدرت‌ها و اسرائیل می‌باشد.^۳

انتشار این خبر به شکل فوق از زبان یکی از روحانیون مخالف رهبری نظام جمهوری اسلامی، آشکارا تشویق به مخالفت با تدارک جنگ، و فی‌الواقع توصیه به «همکاری با دشمن» بود. این اقدام در شرایطی بود که کشور در تکاپوی اعزام سراسری صد هزار رزمنده

۱. روزنامه‌های اطلاعات و رسالت مورخ ۱۳۶۵/۸/۵ به نقل از بیانیه نهضت آزادی پیرامون سخنان دادستان کل کشور تحت عنوان «دادستان کل و بیدادگری‌ها»، ۱۳۶۵/۸/۱۰

۲. آقای سیدحسین طباطبایی قمی (۱۳۸۶-۱۲۹۰) به همراه آقای سیدرضا زنجانی، آقای سیدصادق روحانی و آقای سیدکاظم شریعتمداری، در ارتباط با شبکه کودتای بختیار قرار داشتند، و شاخه روحانیت و مرجعیت کودتای سلطنت‌طلبان در سال ۱۳۵۹ محسوب می‌شدند. (کودتای نوژه، چ ۴، صص ۱۷۱ و ۲۲۶) آقای سیدحسین طباطبایی قمی از آن سال به بعد، در انزوا، در شهر مشهد به سر می‌برد و در سال ۱۳۶۵ از مخالفین امام خمینی و نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌شد.

۳. پیک نهضت، ۱۳۶۵/۹/۱۶، ص ۶

به جبهه‌ها بود و دشمنان ملت ایران در قبال امواج گستردهٔ تداوم حمایت مردمی از دفاع مقدّس، به چنین سوژه‌های ساخت داخل به شدت نیازمند بودند. به همین علّت، رسانه‌های بیگانه از خبر مزبور استقبال زیادی کردند تا پشتوانهٔ دینی و مردمی دفاع مقدّس را ضعیف و متزلزل نشان دهند. از این رو مرحوم آیت‌الله منتظری در دیدار با پیشتازان سپاه محمد(ص) دربارهٔ ستون پنجم دشمن چنین گفت:

دستهٔ دیگر [از دشمنان]... ستون پنجم هستند که در داخل برای اجانب فعالیت می‌کنند و از پشت به ما خنجر می‌زنند. آنان نیز مانند اربابانشان از این همه نیروی عظیم به هراس افتاده‌اند... سپاهیان اسلام بیش از پیش به پشتوانهٔ مردم نیاز دارند... بسیجیان، در حقیقت همان کشاورزان، کارگران، دانش‌آموزان و دیگر اقشار مختلف مردم عزیز ما هستند.^۱

این‌گونه مواضع نهضت را، که از مرز ابراز عقیدهٔ صرف، پا را فراتر گذاشته به مرحلهٔ توصیه و تشویق عمومی در جهت تقویت دشمن، و تضعیف توان رزمی میهن رسیده بود، می‌توان از مصادیق بدون شبههٔ «خیانت در زمان جنگ» محسوب نمود.^۲

پژواک تبلیغات صهیونیستی

یک هفته پس از انتشار نامهٔ سرگشاده نهضت آزادی به آقای هاشمی رفسنجانی پیرامون جنگ^۳ در ابتدای بهمن ۱۳۶۵، که در آن استمرار دفاع مقدّس و سیاست‌های جنگی مسئولان محکوم شده بود،^۴ نهضت آزادی جزوه دیگری تحت عنوان نقش اسرائیل در جنگ ایران و عراق منتشر کرد.

در نشریات قبلی نهضت هم بارها ادعای «نقش اسرائیل در استمرار جنگ، و منافع این کشور در آن»، طرح شده بود. این ادعاها به ویژه در مواقع اوج‌گیری جنگ تبلیغاتی رسانه‌های

۱. کیهان و رسالت، ۱۳۶۵/۹/۱۰، ص ۲

۲. حجت‌الاسلام ری شهری، وزیر اطلاعات دولت میرحسین موسوی، طی مصاحبه‌ای در سال ۱۳۶۷، در باره اقدامات «ضد دفاع مقدّس» نهضت آزادی چنین گفت: «کدام نظام وجود داشته که در حال جنگ، یک حزبی را تحمل کند که مردم را به عدم حضور در جبهه تشویق می‌نماید و شبکه اطلاعاتی تشکیل می‌دهد.» (جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷/۱۱/۲۶، ص ۱۱)

۳. این نامه، حاوی مطالبی در نفی و ردّ سیاست جنگی مسئولان کشور، صریحاً مطابق تبلیغات دولت صدام بود و از اینکه میزان تلفات و ضایعات و خسارات در جبهه‌ها و مناطق غیرنظامی، اعلام نشده بود اظهار ناراحتی و اعتراض داشت. همچنین مسئولان کشور را به تاراج و نابودی سرمایه‌های کشور و رفتار بی‌مسئولیت، متهم نموده و هم‌کلام با صدام، مسئولان کشور را مقصر و خودسر نامیده بود. ضمناً دروغ بزرگ و ساطت اسرائیل در حمایت آمریکا از ایران را، تکرار کرده و ایران را آتش بیار تنور صهیونیست‌ها، خوانده بود.

۴. نک: نامه سرگشاده به جناب آقای هاشمی رفسنجانی پیرامون جنگ، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۵/۱۱/۳

خبری غرب برای بدنام کردن ایران در جهان اسلام و ادعای کذب رابطه تسلیحاتی بین ایران و اسرائیل، به شکل بارزی در میان مواضع نهضت، برجسته می‌شد.

در سال ۱۳۶۵، پس از افشای ماجرای سفر پنهانی مک‌فارلین (مشاور امنیت ملی ریگان رئیس‌جمهور آمریکا) و همراهانش به تهران، به علت مداخله پنهانی و توطئه‌آمیز اسرائیل در آن، این نوع تبلیغات تشدید شده بود. آقای هاشمی رفسنجانی به علت ایفای نقش اصلی در مدیریت مذاکرات و ماجرای مزبور، در سخنرانی مراسم ۱۳ آبان ۶۵، به افشای ابعادی از آن پرداخت.

در جزوه نهضت آزادی هم، با استناد به مضامین جنگ روانی امپریالیسم خبری پیرامون خرید سلاح از اسرائیل از سوی ایران، و طرح تحلیل‌های غیرواقعی درباره استراتژی منطقه‌ای اسرائیل و منافع و مطامع رژیم صهیونیستی در جنگ عراق و ایران، با صراحت بر نقش اصلی اسرائیل در «اداره، تجهیز و تشدید» جنگ تأکید، و در نهایت، ادامه دفاع مقدس از سوی ایران در جهت منافع و اهداف اسرائیل قلمداد شده بود.

نهضت آزادی مطابق ادعاهای دروغین ضدصهیونیستی رژیم صدام، عراق را صرف نظر از «حاکمیت حزب بعث»، دشمن اسرائیل خوانده^۱ و تلویحاً ضربه به عراق را به سود سیاست اسرائیل ارزیابی کرده بود.^۲

حتی برخلاف این واقعیت روشن که تجاوز عراق به ایران در جهت منافع رژیم اشغالگر قدس صورت گرفته، ادعا شده که حمله عراق به ایران، موجبات نگرانی برخی از جناح‌های حکومت صهیونیستی را فراهم آورده بود.^۳

در سال ۶۵ و ۶۶، غرب کوشید با سازماندهی جنگ روانی وسیع به منظور تضعیف نفوذ ایران در افکار عمومی ملت‌های مسلمان، ادعای کذب همکاری و هم‌سویی رژیم صهیونیستی و دولت ایران را جا بیندازد.

نهضت آزادی نیز همصدا با صدام و منافقین، نظام اسلامی ایران را در تداوم دفاع مقدس، به

۱. کشورهای عربی مخالف پیمان کمپ‌دیوید و سازش اعراب و اسرائیل، در ابتدای دهه ۸۰ میلادی، در ائتلافی تحت عنوان «جبهه پایداری» رسماً از جمهوری اسلامی ایران حمایت می‌کردند و تجاوز رژیم صدام را محکوم می‌نمودند. صدف‌بندی کشورهای مرتجع حامی صدام در برابر دولت‌های حامی مقاومت علیه رژیم صهیونیستی، در دوران دفاع مقدس آشکار بود. همراهی و هم‌سویی رژیم بعثی عراق با اهداف استراتژیک دولت غاصب اسرائیل نیز واقعیتی بود که علاوه بر تحلیل رفتار و عملکرد، متکی بر اسناد گوناگونی بود که در همان سال‌ها، و پس از سقوط صدام انتشار یافت. در تمام هشت سال دفاع مقدس، ملت ایران بر دفاع از آرمان فلسطین راسخ ماند.

۲. نقش اسرائیل در جنگ ایران و عراق، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۵/۱۱/۱۱، صص ۲ تا ۳

۳. همان، ص ۴

هم‌سویی با اسرائیل متهم می‌ساخت. خسرو منصوریان، یکی از اعضای شورای مرکزی نهضت، در فروردین ۶۶ در جلسه پرسش و پاسخ در دفتر این گروه، می‌گوید: «برنده اصلی این جنگ، اسرائیل است و این جنگ به خواست اسرائیل و با اسلحه اسرائیلی دارد ادامه پیدا می‌کند».^۱

«القبس» و «صوت‌الجماهير»

نشریه کویته القبس، از رسانه‌های مزدور رژیم بعثی عراق در کویت، در اردیبهشت ۶۶، متن کامل جزوه نهضت آزادی را با همان عنوان «نقش اسرائیل در جنگ ایران و عراق» و به عنوان مقاله‌ای به قلم «مهدی بازرگان» منتشر کرد. این نشریه در انتخاب تیترو برجسته کردن مضامین بیابانه نهضت و بازرگان، به ویژه بر محورهای ضد صهیونیست شمردن رژیم عراق، ادعای روابط تسلیحاتی بین ایران و اسرائیل، وجود توطئه‌های اسرائیلی برای تجزیه خاک عراق، و چشم‌داشت ایران به مناطق جنوب عراق، تأکید کرده بود.^۲

همچنین صوت‌الجماهير رادیوی رسمی رژیم صدام، در همان ایام ضمن پخش خبری طولانی به انتشار این مقاله در القبس اشاره نمود و قسمت‌هایی از آن را نقل کرد. این رادیو در ابتدای خبر مزبور، چنین اعلام کرد:

مهدی بازرگان، اولین نخست‌وزیر ایران در پی سرنگونی شاه، تأکید کرد رژیم صهیونیستی در

تغذیه و گسترش جنگ ایران و عراق نقش فعالی دارد.^۳

بیک «نهضت»، «جمعیت»، «خبرنامه»

علاوه بر جزوات و نشریات مفصلی که از سوی نهضت آزادی و با مضمون مخالفت با تداوم دفاع مقدس منتشر می‌شد، اعلامیه‌ها، مصاحبه‌ها و مطالب متفرقه دیگری نیز از سوی این گروه انتشار می‌یافت. نشریه داخلی گروه به نام بیک نهضت که به طور ماهانه تا سال ۱۳۶۷ انتشار عمومی داشت، حجم زیادی از مطالب خود را به تکرار و تشریح مواضع ضد دفاع مقدس اختصاص می‌داد.

به موازات منشورات رسمی نهضت، «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران»، که

۱. جلسه پرسش و پاسخ منعقد در دفتر نهضت آزادی به تاریخ ۱۳۶۷/۱/۲۶

۲. روزنامه القبس، ۱۹۸۷/۴/۲۷ (۱۳۶۶/۲/۷)، به نقل از: گزارش‌های ویژه، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ش ۵۰، ۱۳۶۶/۲/۱۹، ص ۹

۳. رادیو صوت‌الجماهير، ۱۹۸۷/۵/۸ (۱۳۶۶/۲/۱۸)، به نقل از: گزارش‌های ویژه، ش ۵۰، ص ۱۵

به وسیله سران نهیضت آزادی و با مشارکت گروه کثیری از ملی‌گرایان در اردیبهشت سال ۶۵ تأسیس گردیده بود، نیز حجم عمده جزوات، نشریات و بیانیه‌های خود را به مواضع ضد دفاع مقدس تخصیص می‌داد.

خبرنامه، نشریه داخلی جمعیت، که آن هم تا سال ۶۷ ماهانه برای عموم منتشر می‌شد، در انتشار مواضع ضد دفاع مقدس، نقش فعالی داشت. جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت، که مبتنی بر شبیه‌سازی شرایط کشور در سال ۶۵ و ۶۶ با سال ۵۶، شکل گرفت، به تعبیر مهندس عزت‌الله سحابی که حاضر نشده بود در آن مشارکت داشته باشد، نسبت به «نفوذ و تسلط بیگانه»، «جهت ضداستعماری» و «نیروهای سلطه‌گر خارجی» بی‌تفاوت بود.^۱

رادیو بی‌بی‌سی به استناد نامه دبیرکل نهیضت آزادی خطاب به امام خمینی، اعلام کردند که مهندس بازرگان درخواست «عفو صدام» را کرده است. با آن که مضمون این خبر برداشت درست بی‌بی‌سی از مفاد نامه بازرگان بود، ولی صراحت‌گزنده خبر بی‌بی‌سی در افکار عمومی ایران تأثیر ناخوشایندی گذاشت. نهیضت آزادی ناچار شد در فروردین ۱۳۶۶ در تکذیبیه‌ای اعلام کند که چنین درخواستی نداده است.^۲

البته در پایان تکذیبیه مزبور، تأکید شده بود: «موضع و نظریات نهیضت آزادی ایران نسبت به جنگ و صلح همان است که در پیام‌ها و نشریات عدیله گذشته بیان شده است.»^۳

همچنین، نهیضت در مواردی که کمتر بازتاب تبلیغی می‌یافت، تلاش می‌کرد برای پنهان ساختن همراهی خود با مواضع حامیان صدام، آنان را محکوم نماید. در قطعنامه نهمین کنگره نهیضت آزادی که در اردیبهشت ۱۳۶۶ به صورت محفلی برگزار شد، در کنار سایر مواضع مخالف امام خمینی و حاکمیت سیاسی کشور، نهیضت آزادی «نقش فعال دولت شوروی را در کنار آمریکا و اسرائیل و سایر ابرقدرت‌ها در حمایت از رژیم متجاوز بعث عراق محکوم می‌کند».^۴ و البته کماکان، استمرار دفاع مقدس را فاقد مشروعیت اعلام نمود.

مشابه سایر موارد، تناقض نهفته در موضع مزبور آشکار بود: از یک سو حامیان صدام متجاوز محکوم می‌شدند و از سوی دیگر همزمان، موضع صدام و حامیانش برای تحمیل صلح ناعادلانه و ختم جنگ بدون معرفی و محکومیت متجاوز، تأیید می‌شد. «یک بام و دو هوای» نهیضت

۱. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۱۹۸

۲. تکذیب درخواست عفو صدام توسط مهندس بازرگان از رهبر انقلاب، نهیضت آزادی ایران، ۱۳۶۶/۱/۱۸

۳. همان.

۴. قطعنامه نهمین کنگره نهیضت آزادی ایران، نهیضت آزادی ایران، تیرماه ۱۳۶۶

آزادی پس از شش سال تکرار این دوگانگی‌ها، ظاهراً دیگر موجب تعجب کسی نمی‌شد.

اشارات در «منشور انقلاب»

امام خمینی در پیام حج سال ۱۳۶۶، که «منشور انقلاب اسلامی» نامیده شد، به مواردی از جزوات نهضت آزادی در مورد جنگ، «اشارات و تنبیهات»ی داشت. نهضت در نامه سال قبل به امام و چند مقام دیگر، وجود «بن‌بست» در جنگ و اختلاف نظر گسترده در بین مسئولین درباره ادامه جنگ را ادعا کرده بود.^۱ امام درباره این دعوی تکراری چنین نوشت:

البته ممکن است غریزه‌ها و بزذلان، همان‌ها که نه در روزهای آغازین در میدان دفاع بوده‌اند و نه تا به امروز به حمایت از حماسه‌آفرینان و وطن‌بانان خدمتی کرده‌اند و نه در آینده لیاقت حضور در جنود و سربازان خدا را خواهند یافت، برای خوش خدمتی به اربابان و دلگرم نمودن آنان، از خستگی و بن‌بست در جنگ تحمیلی داد سخن دهند، و به خیال خام خود، افکار را از جنگ منحرف نمایند، و احياناً آنها که خارج از مرزها نشسته‌اند باورشان بیاید که مردم و مسئولین و ارتش و سپاه و بسیج از جنگ و ادامه آن خسته شده‌اند و یا در میان آنان بر سر جنگ اختلاف افتاده است.

و حال آنکه به لطف خدا در حاکمیت جمهوری اسلامی، اختلافی بر سر مواضع اصولی، سیاسی و اعتقادی وجود ندارد و همه مصمم‌اند تا توحید ناب را در بین الملل اسلامی پیاده نموده و سر خصم را به سنگ بکوبانند، تا در آینده‌ای نه چندان دور به پیروزی اسلام در جهان برسند.^۲

در قسمت دیگری از پیام حضرت امام، به ادعای صلح‌طلبی صدام و توصیه نهضت آزادی به پذیرش این صلح‌طلبی،^۳ این چنین پاسخ داده شد:

آیا واقعاً صدام از گذشته‌ها و کرده‌ها و تجاوزات و ظلم‌ها و ستم‌های خود پشیمان شده است و اظهار ندامت می‌کند و از خیانتی که به ملت‌ها و کشورهای اسلامی و در جهت تضعیف بنیه دفاعی ملل اسلامی نموده است عذر تقصیر می‌خواهد؟ آیا صلح‌طلبی صدام

۱. پیام نهضت آزادی به رهبر انقلاب اسلامی ایران، نهضت آزادی ایران، شهریور ۱۳۶۵، صص ۱۶ و ۱۴. بحران؛ تحلیلی از وخامت اوضاع کشور، نهضت آزادی ایران، مرداد ۱۳۶۶

۲. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷/۱۰، ضمیمه ویژه پیام تاریخی امام امت، ص ۶. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۳۲

۳. پیام نهضت به رهبر انقلاب، صص ۱۳ و ۱۴

روی دل‌سوزی و تنبه و آگاهی اوست و اصلاً با این همه خیانت‌ها و غارتگری‌ها برای صدام، وجدان، شعور و عاطفه‌ای می‌توان تصور کرد؟ یا اینکه این افعی زخم خورده به خاطر استیصال و درماندگی خود به طناب صلح‌طلبی چسبیده است. و عجا که بعض مدعیان عقل و سیاست و دوراندیشی چگونه طرح می‌دهند و با تحریف آیات کتاب خدا و استناد به سنت پیامبر - صلی‌الله‌علیه و آله و سلم - مسیر عزت و کرامت مسلمین را دگرگون و مردم ما را از شرافت جهاد برحذر می‌دارند، که خداوند را سپاس می‌گذاریم که به ملت ایران آگاهی و رشد مرحمت فرموده است که نه تنها تحت تأثیر این القانات نرفته و نمی‌رود، بلکه این موضع‌گیری‌های ناشیانه و بچه‌گانه را دلیل کمبود و ضعف مبانی فکری و عقیدتی صاحبان این تحلیل‌ها، دانسته و به آن، لبخند تمسخر می‌زند. کدام انسان عاقلی است که با وجود همه شرایط مناسب و مقدمات لازم و فداکردن هزاران قربانی بزرگ، از نبرد با دشمن رو به احتضار مکتب و جامعه و کشور خود، چشم‌پوشی نموده و به او مهلت توان دوباره دهد تا در موقع مناسب به کشور ما حمله کند؟^۱

«حرب المجانین»

در مرداد ۱۳۶۶، تحلیل مشروح و مفصلی تحت عنوان «ریشه گرانی‌ها و مسئول گرفتاری‌ها»^۲ از سوی نهضت آزادی منتشر شد که پس از ۲۰ صفحه مباحث اقتصادی، برخلاف مطالب صفحات قبل و بعد، که امام و نظام و دولت را به بی‌تدبیری و بی‌کفایتی و سوءمدیریت متهم می‌ساخت، اذعان می‌کند که «علت اصلی و عامل تعیین‌کننده گرانی‌ها و گرفتاری‌ها»، «جنگ» بوده است.^۳

البته نهضت آزادی نه به قصد رفع اتهامات سابق از امام و نظام، بلکه برای تحکیم مواضع دشمن‌پسند خود در مخالفت با استمرار دفاع مقدس، ناچار به بیان این واقعیت شده بود.^۴

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، صص ۳۲۷ تا ۳۲۸

۲. در تیرماه ۱۳۶۶ طرح جدید دولت برای مبارزه با گرانی‌فروشی اعلام شد و از اواخر تیرماه، ستادهای مبارزه با گرانی‌فروشی آغاز به کار کردند و موضوع مبارزه با گرانی در افکار عمومی مطرح بود. در چنان فضایی که نشان می‌داد دولت و مسئولان علاوه بر اهتمام به دفاع مقدس در صدد کاهش مشکلات اقتصادی مردم برآمده‌اند، بیانیه نهضت آزادی صادر شد. ضمناً شرایط نظامی و سیاسی جنگ در آن زمان نیز در مرحله حساس و ویژه‌ای قرار داشت.

۳. ریشه گرانی‌ها و مسئول گرفتاری‌ها، نهضت آزادی ایران، مرداد ۱۳۶۶، ص ۲۲، ردیف ۷
 ۴. به رغم توصیف جنگ به عنوان «علت اصلی» مشکلات اقتصادی، در ادامه بیانیه، متعارض با آن واقعیت، تأکید شده بود که «البته بیان فوق به این معنی نیست که اگر جنگ پیش نیامده یا تداوم و تشدید نیافته بود، مشکل و مسأله‌ای به لحاظ گرانی و اقتصاد نمی‌داشتیم.» (ریشه گرانی‌ها و مسئول گرفتاری‌ها، ص ۲۳)

در این بیانیه، دفاع مقدّس ملت ایران، «جنگ بی‌پایان بی‌حاصل بی‌امان» که «همه چیز باید فدای آن گردد» و پیروزی در آن «ولو به بهای نابودی» خواسته شده و موجب «تأمین نقشه و منافع اسرائیل و ابرقدرت‌ها» بوده و برای ایران «جز خون و خرابی و خرج» چیزی نداشته و پایه‌اش بر «تصوّر موهوم» خدمت به «اسلام و مستضعفین جهان» قرار گرفته، توصیف شده بود.^۱ در این بیانیه و سایر تحلیل‌های نهضت آزادی، که در آنها بر مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ و تداوم دفاع مقدّس تأکید شده بود، اصل عقلانی «تقدم امنیت بر اقتصاد و معیشت» نادیده گرفته شده بود، و به این نکته معقول و بدیهی توجه نمی‌شد که «امنیت» در رأس نیازهای فرد و اجتماع قرار دارد. و هر هزینه‌ای برای کسب و حفظ امنیت، نه تنها موجه و مجاز، بلکه ضروری و واجب است. هدف از تداوم دفاع مقدّس، دستیابی به «امنیت پایدار» بود.

در بیانیه مزبور، ضمناً تأکید شده بود که در مرحله اول، که جنگ، «دفاعی» بود، مشروع و معقول و واجب بود و تحمّل ضایعات و خسارات نیز بجا بود، اما «تداوم» جنگ «به سود اسرائیل و مستکبرین جهانی» شد.

نهضت آزادی در آن بیانیه با نقل قولی تحریف‌شده از معمر قذافی رییس وقت حکومت لیبی، دفاع مقدّس ملت ایران را «حرب‌المجانین یا جنگ دیوانگان»^۲ نامید.^۳

قطعنامه ۵۹۸

در آستانه سفر دبیرکل سازمان ملل متحد به تهران در شهریور سال ۶۶، نهضت آزادی بیانیه‌ای منتشر کرد که در آن پیرامون قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل، که دولت ایران آن را رسماً نه رد و نه قبول کرده بود، موضع تأمل‌برانگیز و جالب توجهی اتخاذ نموده بود. در این بیانیه ضمن بررسی قطعنامه مزبور، چنین آمده است:

... در صورتی که ایران قبل از آنکه تعهد و تضمینی در مورد اجرای خواسته‌های عادلانه‌اش

۱. همان، صص ۲۲ و ۲۳

۲. سرهنگ قذافی در ۵ فروردین ۱۳۶۶، در مصاحبه با نشریه لیبیایی الحریه ضمن ابراز نگرانی از ادامه جنگ، تأکید کرد که آمریکا و اسرائیل می‌خواهند انقلاب اسلامی ایران را در این جنگ «جنون‌آمیز» از بین ببرند، و وی خواستار توقف این جنگ «جنون‌آمیز» است. (گزارش‌های ویژه، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۶۶/۱/۶، ش ۶، ص ۱۴) قذافی در آن مصاحبه کوچک‌ترین اهانتی به رزمندگان ملت ایران نکرده بود و چندبار نیز بر حمایت خود از ایران تأکید کرده بود، نهضت آزادی به جای تعبیر «جنون‌آمیز»، آن را به «مجانین و دیوانگان» تحریف کرده بود: «دوست متحد و پشتیبان انقلابی آقایان یعنی سرهنگ معمر قذافی، نامش را «حرب‌المجانین» یا جنگ دیوانگان، گذارده است.» (ریشه‌گرانی‌ها و مسئول گرفتاری‌ها، ص ۲۳)

۳. همان، ص ۲۳

در دست داشته باشد، بازگشت به مرزها، خواه بین‌المللی و یا قبل از آغاز تخاصمات را پذیرفته و عقب‌نشینی نماید، خود را از داشتن حربه‌ای مؤثر در مذاکرات، خلع سلاح خواهد نمود. به نظر می‌رسد آنچه مورد نظر اصلی تدوین‌کنندگان این قطعنامه بوده است، همین ماده است که متضمن آتش‌بس و عقب‌نشینی نیروهاست. و فشار یکپارچه شورای امنیت تماماً برای اجرای همین ماده است.^۱

و در قسمت دیگری از این بیانیه، چنین تأکید شده بود:

نهیضت آزادی ایران معتقد است حل مسأله جنگ از طریق دیپلماتیک و مذاکره سیاسی زمانی میسر خواهد شد که بر سر مجموعه‌ای از شرایط و نظرات، که دربرگیرنده کلیه مراحل جنگ - صلح، از آتش‌بس گرفته تا تعیین تکلیف پرداخت خسارات (همراه با تضمین‌های لازم)، مبادله اسرای جنگی، بازگشت نیروها به مرزهای قبل از آغاز تخاصم و پیشگیری تضمین‌شده‌ای از تجاوزات مجدد عراق به ایران باشد، توافق‌های اصولی و همه‌جانبه صورت گیرد.^۲

مع‌ذک هم‌این بیانیه، متناقض با جملات قبلی هم‌این بیانیه، توصیه می‌کرد:

به نظر نهیضت آزادی ایران، با توجه به آرایش نظامی و سایر شرایط موجود، آنچه در مقطع کنونی به نفع ایران است، پذیرفتن آتش‌بس همه‌جانبه بدون قبول هیچ‌گونه قید و شرط اضافی می‌باشد.^۳

پیشنهاد نهیضت مبنی بر پذیرش آتش‌بس بدون قید و شرط، صرفاً یک راه‌حل ذهنی و بی‌فایده، و در عین حال سازگار با تلاش‌های سازمان ملل، ابرقدرت‌ها و حامیان منطقه‌ای صدام برای «تحمیل صلح» بود. از دید ایران هم تن دادن به هر راه حلی بدون پیش‌شرط عادلانه «تعیین و مجازات متجاوز»، برخلاف منافع و امنیت ملی محسوب می‌شد. قطعنامه ۵۹۸ برای اولین بار، بازگشت به مرزهای شناخته شده بین‌المللی و تعیین هیأت برای معرفی متجاوز را مطرح می‌ساخت.

اما موضع عجیب و خلاف عادت نهیضت در بیانیه مذکور که مستلزم نفی قطعنامه ۵۹۸ و اعتراف به «عادلانه» بودن خواسته‌های جمهوری اسلامی بود، دقیقاً مغایر با مواضع قبلی و بعدی نهیضت در مورد جنگ به نظر می‌رسید.

۱. بیانیه نهیضت آزادی در آستانه سفر دبیرکل سازمان ملل متحد به تهران، ۱۳۶۶/۶/۱۸

۲. همان.

۳. همان.

شروط لازم برای حصول «توافق‌های اصولی و همه‌جانبه» که در این بیانیه طرح شده، به ویژه شرط تأدیه خسارات، منوط به شرط ذکر نشده پذیرش مسئولیت و عواقب تجاوز از سوی رژیم صدام بود. و عجیب‌تر آن که، پیشنهاد نهایی این بیانیه به پذیرش آتش‌بس، مواضع قبلی همین بیانیه را که آنها هم به نوبه خود ناقض مواضع سایر نشریات نهضت بودند، نقض می‌کرد. تسلسل بی‌پایان تناقضات و اعوجاجات در آراء و مواضع نهضت آزادی، تفسیر معقولی از این بیانیه و موارد مشابه آن را ناممکن ساخته است.

«قعر دره نابودی»

پس از بیانیه مذکور درباره سفر دبیرکل سازمان ملل و قطعنامه ۵۹۸، بیانیه‌ای از سوی نهضت آزادی در محکوم کردن حمله آمریکا به سکوهای نفتی ایران منتشر شد. در این بیانیه پس از اعلام اعتراض به حمله آمریکا و محکوم ساختن سایر ابرقدرت‌ها، «متولیان و متصدیان جمهوری اسلامی ایران» به اتخاذ سیاستی برای «خاتمه جنگ» دعوت شده بودند.^۱ در واقع، همان مضمون اعلام‌شده تبلیغات ابرقدرت‌ها و حامیان صدام، به عنوان خیراندیشی و مصلحت‌بینی، تکرار می‌شد.

در مهر ۶۶، نهضت آزادی در بیانیه‌ای پیرامون سخنان رئیس‌جمهور در سازمان ملل، ضمن انتقاد از مضامین انقلابی و اسلامی آن و مقایسه با عملکرد نظام جمهوری اسلامی و نفی کارآمدی و موفقیت‌های آن، تأکید کرد:

مردم در تعیین سرنوشت خود، در تعیین نمایندگان خود، در مسائل مهم و خطیر جنگ و

صلح، و انتخابات عملاً نقشی ندارند.^۲

در آذر ۱۳۶۶ نهضت آزادی با انتشار بیانیه‌ای تحت عنوان «توسعه بحران در خلیج فارس» مدعی شد که مقامات تصمیم‌گیرنده ایران «یا به عمق خطر واقف نیستند» و یا «به منظور بهره‌برداری سیاسی و حفظ قدرت خود در جهت تشدید آن حرکت می‌کنند.» در این بیانیه مجدداً تحلیل‌های قبلی نهضت در مورد مسئول دانستن ایران درباره وقوع جنگ و تداوم آن تکرار؛ و اوضاع، وخیم و به زیان ایران توصیف شده بود.^۳

در این بیانیه، نهضت آزادی امکان وقوع شرایط «نه جنگ و نه صلح» را محتمل خوانده

۱. بیانیه محکوم کردن حمله آمریکا به سکوهای نفتی ایران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۶/۲۹

۲. بحثی پیرامون سخنان رئیس‌جمهوری در سازمان ملل، گفتارهای نغز و کردارهای لغو، نهضت آزادی، مهر ۱۳۶۶

۳. توسعه بحران در خلیج فارس، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۶/۴

و با تکرار چند باره موضوع جاننشینی رهبر، به صراحت به قریب الوقوع بودن رحلت امام خمینی به این شکل اشاره می‌کند:

این وضعیت، اهرمی در دست دولت‌های بیگانه خواهد داد که بعد از درگذشت رهبر انقلاب، جناح یا جناح‌های خاصی از حاکمیت را در جهت قبول نظرات یا سیاست‌های خودشان تقویت و تثبیت کنند و از این اهرم برای تحمیل هر چه بیشتر نظرات خود... استفاده نمایند.^۱

احتمالاً نهضت آزادی در آن زمان، تحت تأثیر برخی گزارش‌های رسانه‌های غربی مبنی بر وخامت حال امام خمینی قرار گرفته بود و یک سال و نیم پیش از رحلت ایشان، موضوع را به گونه‌ای در تحلیل خود طرح می‌کرد که گویی در همان ایام و ماه‌ها امام رحلت خواهد کرد. در بیانیه مفصل مزبور، ضمن تکرار برخی تحلیل‌های ژورنالیستی درباره اهداف و مواضع ابرقدرت‌ها درباره جنگ عراق و ایران، و تأکید بر اینکه در آن مقطع، منافع آنان در عدم خاتمه جنگ قرار گرفته، تأکید شده بود که: «در شرایط کنونی راهی برای پایان دادن جنگ وجود ندارد.»^۲

«فریادی در گلو»

در آذر ۱۳۶۶، نهضت آزادی بیانیه‌ای تحت عنوان «فریادی در گلو» در مخالفت با اقدامات شورای عالی پشتیبانی جنگ برای تقویت توان دفاعی کشور منتشر کرد. نهضت آزادی در این بیانیه با برنامه «بسیج همگانی و جهاد مالی» اعلام شده از سوی شورای عالی پشتیبانی جنگ، مخالفت نمود. میرحسین موسوی، نخست‌وزیر، درباره این برنامه جدید، چنین گفته بود:

اعلام بسیج عمومی از سوی شورای عالی پشتیبانی جنگ ضمن اینکه به رزمندگان اسلام امکان انجام عملیات پی‌درپی می‌دهد، آمادگی وسیعی نیز در مقابله با شرارت‌های آمریکا به وجود خواهد آورد... مادر مقابل هر شرارتی در منطقه، از آمریکا و حامیان و دعوت‌کنندگان او به خلیج فارس انتقام خواهیم گرفت.^۳

در بیانیه نهضت، ضمن ادعای عدم مشروعیت دینی و قانونی برنامه بسیج عمومی، در حالی

۱. همان، ص ۷

۲. همان، ص ۶

۳. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۶/۸/۲۴، ص ۱۲

که هنوز جوهر اعلامیه قبلی نهضت متضمن رجزخوانی برای دفاع از شرف ملی خشک نشده بود، چنین آمده بود:

ما نیز علی‌رغم آنکه اظهار چنین حقایقی در شرایط اختناق‌آمیز حاکم، ضربات و صدمات فراوانی دنبال دارد، بر حسب وظیفه اسلامی و انسانی خویش به توصیه به حق و امر به معروف و نهی از منکر، مبادرت می‌نمائیم و از آنجایی که حاکمیت را شرعاً و قانوناً مجاز به اعمال چنین برنامه‌هایی نمی‌دانیم در آن مشارکتی نکرده، بر خدا توکل می‌کنیم و معتقدیم سایر کسانی که با ما هم عقیده‌اند حق دارند از مشارکت در این برنامه خودداری نمایند.^۱

در اثبات وجود «شرایط اختناق‌آمیز حاکم و ضربات و صدمات فراوان»، همین بس که شش روز بعد از انتشار این بیانیه، اعلامیه دیگری تحت عنوان «اطلاعیه دانشجویان نهضت آزادی ایران پیرامون اقدامات شورای عالی پشتیبانی جنگ»، در مخالفت با طرح اعزام دانشجویان داوطلب به خدمت و وظیفه در حین تحصیل، منتشر شد.^۲

در ستون طنز روزنامه اطلاعات تحت عنوان «دو کلمه حرف حساب» در تاریخ سوم دی ۶۶، مطلبی پیرامون اطلاعیه مذکور نهضت، با امضای گل آقا، نام مستعار نویسنده نکته‌پرداز کیومرث صابری، به چاپ رسید که مطالعه آن خالی از لطف نیست:

فریادی در گلو!

نامه وارده:

«حضرت برادر گل آقا!

نهضت آزادی اخیراً اطلاعیه‌ای با عنوان «فریادی در گلو!» درباره حضور در جبهه و مشارکت در جهاد مالی منتشر کرد که جا داشت تمامش با آب طلا در همین ستون چاپ می‌شد، ولی چون بنای کار جنابعالی بر ایجاز و اختصار می‌باشد، لذا از باب تغییر ذائقه، خلاصه آن را به استحضار می‌رساند:

«علی‌(ع) نه تنها به مردم تکلیف نمی‌کند، بلکه ... نامه‌ای به مردم کوفه می‌نویسد و با انتقاد از بی‌تفاوتی و سکوت آنها در قبال جریان‌ات، به اتخاذ موضعی در حمایت یا مخالفت با خویش فرامی‌خواند... وقتی که مردم حاضر نمی‌شدند در بسیج عمومی شرکت نمایند شکوه نزد خدا می‌برد... اما متولیان ما (!) مردم را به رفتن به جبهه و تکلیف به پرداخت هزینه‌های آن موظف

۱. فریادی در گلو، بیانیه نهضت آزادی ایران پیرامون اقدامات شورای عالی پشتیبانی جنگ، ۱۳۶۶/۹/۱۰. پیک نهضت،

ش ۱۱۷، ۱۳۶۶/۹/۱۵، ص ۶

۲. اطلاعیه دانشجویان نهضت آزادی ایران پیرامون اقدامات شورای عالی پشتیبانی جنگ، ۱۳۶۶/۹/۱۶

کرده‌اند، مانیز به حسب وظیفه اسلامی و انسانی خویش، در آن (جبهه و جهاد مالی) مشارکتی نمی‌کنیم...!!

همان‌طور که ملاحظه فرمودی، نهضت نه فقط قبلاً و فعلاً در دفاع از میهن اسلامی هیچ مشارکتی - اعم از جانی، مالی، قلمی، قدمی، و غیره... - نکرده و نمی‌کند بلکه با این اطلاعیه معلوم شد که منبعد و در آینده هم «بر حسب وظیفه اسلامی! و انسانی!! خویش» هیچ نوع مشارکتی نخواهد کرد! و بنده هم شخصاً شهادت می‌دهم در دورانی که قشر محروم و مستضعف در راه دفاع از وطن، شهید و مجروح و معلول و مفقود و اسیر می‌شدند، خوشبختانه حتی یک قطره خون هم از دماغ هیچ یک از اعضای نهضت نیامد! هر کس غیر از این بگوید تهمت و افترا و بهتان است!

خلاصه، شما که گل آقا هستی، مواظب باش یک وقتی، زبانم لال، یک عده آدم مغرض، یک وصله دفاع از وطن به نهضت نچسبانند!

ارادتمند: مصادق

جناب آقای برادر مصادق!

بر روی چشم! بنده مواظب هستم. شما هم مواظب باش! ولی بی‌انصاف نباش. من خودم شاهدیم که هر وقت تمام مردم ایران یک صدا فریاد کشیدند، این‌ها هم فریاد زدند، منتهای مراتب، مردم در برابر ابرقدرت‌ها فریاد زدند، نهضتی‌ها در گلو!

جنابعالی این فریاد و باد گلوی نهضت را دست کم نگیر. انصاف هم خوب چیزی است!

گل آقا

نامه امام درباره نهضت

در تاریخ ۳۰ بهمن ۱۳۶۶ و در آستانه برگزاری انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی، با توجه به شرایط حساس جنگ، سید علی‌اکبر محتشمی وزیر کشور در نامه‌ای به امام خمینی ضمن ارائه گزارشی مختصر از مواضع و عملکرد نهضت آزادی، درباره صلاحیت این گروه برای شرکت در انتخابات، استعلام کرد.

امام خمینی در پاسخ به این نامه با استدلال به سوابق و اسناد عملکرد این گروه، نظر صریح خود را مبنی بر «عدم صلاحیت و رسمیت» نهضت آزادی اعلام نمود.

متن نامه مزبور در آن زمان، انتشار عمومی نیافت ولی به دستور امام یک نسخه از آن برای سران سه قوه و وزیر اطلاعات ارسال شد. محتوای نامه امام در همان زمان حیات ایشان، بدون استناد صریح به آن، در قالب مصاحبه از سوی وزیر کشور (در اسفند ۱۳۶۶) و وزیر اطلاعات (در بهمن ۱۳۶۷) بیان شد. پس از مدتی خبر این نامه نیز در بولتن‌های محرمانه برخی نهادهای کشور انتشار یافت.

انتشار عمومی این نامه به همراه تصویر دستخط امام، برای اولین بار به وسیله حجت‌الاسلام محتشمی در دی‌ماه ۱۳۶۸ صورت پذیرفت و پس از آن در جلد ۲۲ کتاب صحیفه نور و جلد ۲۰ کتاب صحیفه امام، نیز متن نامه انتشار یافت.

حجت‌الاسلام محتشمی در نامه خود به امام، علاوه بر ذکر سایر سوابق سوء، و مواضع و اقدامات نهضت در تضعیف دولت و سایر قوای نظام، درباره موضوع «جنگ» چنین نوشته بود:

... مسئولین نهضت با سم‌پاشی‌های خود نسبت به سیاست‌های دولت، دفاع مقدس و جنگ... جهاد مالی و تصمیمات شورای عالی پشتیبانی جنگ... در جهت مبارزه و تضعیف نظام جمهوری اسلامی گام برداشته‌اند... دیدگاه نهضت آزادی راجع به جنگ و دفاع مقدس در بیانیه‌ای تحت عنوان «جنگ بی‌پایان»^۱ چنین است: «آنچه فعلاً دیده می‌شود جنگی است بی‌پایان که می‌تواند پایان دنیا باشد، پایان ایران و مردم ایران باشد... گفته‌اند حتی اگر یک خانه هم در ایران سرپا بماند، باز به جنگ ادامه خواهیم داد و اگر یک نفر باقی بماند، آن یک نفر هم جنگ خواهد کرد، آیا این مترادف با چیزی جز «جنگ جنگ تا نبودی» هست؟»^۲

قسمتی از پاسخ امام خمینی چنین بود:

...به حسب این پرونده‌های قطور... و به حسب آنچه من مشاهده کردم از انحرافات آنها... و به حسب امور بسیار دیگر، نهضت به اصطلاح آزادی صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری یا قضایی ندارند... باید با آنها برخورد قاطعانه شود، و نباید رسمیت داشته باشند.^۳

آقای محتشمی در ۶ اسفند ۶۶ پس از اخذ محرمانه نظر امام خمینی، در مصاحبه‌ای عدم صلاحیت گروه‌هایی مانند نهضت آزادی را اعلام و با ارائه تفسیری از قانون انتخابات و قانون احزاب، تأکید کرد که به علت عدم رسمیت هیچ حزب و گروه سیاسی تا آن زمان، «تبلیغات

۱. منظور، بیانیه نهضت آزادی تحت عنوان «پایان عادلانه جنگ بی‌پایان» است که در دی ۱۳۶۴ منتشر شده بود.

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، صص ۴۷۹ و ۴۸۰

۳. همان، صص ۴۸۱ و ۴۸۲

به عنوان گروه و حزب برای مجلس، خلاف محسوب می‌شود.^۱ با توجه به سایر مطالب آن مصاحبه، این استنباط می‌شد که تلویحاً مشارکت نهضت آزادی به عنوان یک گروه سیاسی در انتخابات، غیرقانونی است.

نهضت آزادی در اعلامیه خود پس از حملات شدید به وزیر کشور و یادآوری دوبار شکایت از وی به دادسرا، به نادرست و بدون ذکر دقیق منبع، از قول آقای محتشمی، به دروغ اعلام کرد: «نهضت آزادی به طور گروهی و تشکیلاتی، نمی‌تواند در انتخابات شرکت کند.»^۲ در حالی که نامبرده در سخنانش درباره نهضت آزادی چنین جمله‌ای نگفته بود.^۳ در اوایل اسفند ۱۳۶۶ آقای محتشمی، وزیر کشور، به اتفاق معاونین و مشاورین ارشد خود، از جمله دکتر سید محمد صدر (معاون سیاسی) و محمد عطریانفر (مشاور عالی سیاسی وزیر)، در یک میزگرد طولانی در جلسات دو روزه با مسئولان روزنامه اطلاعات شرکت کرد که مشروح آن در سه شماره روزنامه مزبور انتشار یافت. در این میزگرد، آقای محتشمی بخشی از تعبیر امام خمینی درباره نهضت آزادی را، بدون استناد آشکار به ایشان، در قالب تحلیل، بیان کرد و چنین گفت:

چون در سؤال، شما از نهضت به اصطلاح آزادی اسم بردید و ممکن است چهره زشت وابستگی عناصر آنها در پشت پرده اظهارات و صحبت‌ها و تفسیر و تأویل‌هایی که منافق‌گونه از اسلام می‌کنند و به همین سبب ممکن است ماهیت آنها برای برخی از مردم ما پنهان مانده باشد... مجبوریم اشاره مختصری به عملکرد و ارتباطات این گروه با جریان‌های وابسته به غرب، و مستقیماً با آمریکا، بکنیم...

موارد متعدّد تماس‌های آنان با مقامات آمریکایی هم، از زمره نقاط تاریک پرونده نهضت به اصطلاح آزادی است... هر یک از افراد این مجموعه، از ریز و درشت که یا عضو نهضت بوده و یا از عوامل نزدیک دولت موقت بوده‌اند، دور از چشم ملت ایران با شیطان بزرگ ارتباط داشته‌اند، چه در قبل از پیروزی انقلاب که در جلسات خود با عوامل آمریکا خود را به عنوان آلترناتیو رژیم شاه مطرح می‌کردند و چه پس از آن...

پس از طرد آنان توسط ملت شهیدپرور نیز، همان مسیر را در شکل‌های دیگر دنبال

۱. اطلاعات، ۱۳۶۶/۱۲/۶، ص ۱۸

۲. انتخابات انحصاری و محرومیت ملت از مشارکت در آن، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۶/۱۲/۲۴

۳. در اطلاعیه نهضت، منبع اظهارات منسوب به وزیر کشور در قالب کلی «مصاحبه‌های مورخ ۱۲ و ۱۴ و ۲۴ دی‌ماه و ۶ اسفند ۶۶» ذکر شده بود. در حالی که در مطبوعات منتشره تاریخ‌های مذکور، جمله فوق‌الذکر در باره منع شرکت نهضت در انتخابات، وجود ندارد.

کرده‌اند. اگر یک روز، منافقین را فرزند عزیز خودشان قلمداد و اعلام می‌کردند، امروز نیز با تحریف حقایق و تخطئه اصول مسلم اسلامی، به قصد تضعیف نظام، در حمایت و تقویت جریان نفاق به خیال واهی بازگرداندن آمریکا، تلاش دارند.^۱

نهضت آزادی هم، در نامه به رئیس‌جمهور و در بیانیه منتشره خود، درباره وزیر کشور گفت: آقای وزیر کشور با چنان اظهارات و اعمال، فسق خویش را آشکار ساخته و صلاحیت خود را برای برگزاری انتخابات مجلس سوم از دست داده است.^۲

فحوای بیانیه نهضت آزادی در اواخر اسفند ۶۶، و اعلام یأس کامل از شرکت در انتخابات، با چاشنی حملات عصبی و شدید به وزیر کشور، نشان می‌داد که خیر صدور نامه امام خمینی مبنی بر عدم صلاحیت نهضت برای فعالیت‌های انتخاباتی و رسمی، به احتمال زیاد به اطلاع مسئولان نهضت هم رسیده بود.

آقای محتشمی در مصاحبه‌ای به سال ۱۳۹۲، درباره علل نگارش نامه به امام خمینی و استفسار از ایشان درباره نهضت آزادی چنین گفت:

آن نامه در شرایطی بود که این‌ها در دوران جنگ و در حالی که آحاد مردم در مقابل تجاوز همه‌جانبه قدرت‌های جهانی به رهبری صدام، کاملاً علیه ادامه جنگ موضع داشتند. این نامه‌ها و بیانیه‌ها همه‌جا پخش می‌شد و در خانه‌ها جلسه سخنرانی می‌گذاشتند و ادامه داشت. در دوره سوم مجلس، زمره‌هایی شد که می‌خواهند لیست برای مجلس بدهند. بنده به عنوان مسئول امنیت کشور به این نتیجه رسیدم که اینها که الان تریبون دست‌شان نیست و در مجلس نیستند، اینگونه با آرمان مردم می‌ستیزند، در حالی که در هیچ کشوری از دنیا در زمان جنگ به هیچ حزبی اجازه فعالیت داده نمی‌شد و کوچک‌ترین حرف علیه نظامیان، مساوی نابودی آنهاست، این‌ها هر روز علیه رزمندگان حرف می‌زدند و از پشت خنجر می‌زدند؛ آن وقت به مجلس هم می‌خواستند بروند. گرچه ممکن بود رأی هم نیاورند، اما احتمال داشت چند نیروی آن‌ها به مجلس برود و آن وقت نمی‌شد اوضاع را جمع کرد.

لذا من نامه‌ای به امام نوشتم و سخنرانی‌ها و بیانیه‌های آن‌ها را به پیوست ارسال کرده و از امام پرسیدم که آیا این‌ها می‌توانند وارد مجلس شوند؟ امام هم آن پاسخ را به نامه دادند.^۳

۱. اطلاعات، ۱۳۶۷/۱۲/۶، ص ۱۸

۲. انتخابات انحصاری و محرومیت ملت از مشارکت در آن، نهضت آزادی ایران، ۶۶/۱۲/۲۴

۳. وبگاه جماران، ۱۳۹۲/۸/۲۰، کد خیر: ۳۲۲۶۸

نهضت آزادی در موارد متعددی علیه نامه امام (ره) درباره نهضت موضع گیری کرده و حتی اطلاعیه‌های مستقل در این خصوص انتشار داده است. در یکی از مطالب منتشره از سوی نهضت، جمع‌بندی دیدگاه نهضت درباره این نامه به این شرح بیان شده:

درباره نامه منتسب به رهبر فقید انقلاب که سالهاست دستاویزی برای محروم کردن غیرقانونی نهضت آزادی ایران از حقوق مدنی خود شده است، همانطور که کراراً گفته و نوشته شده است، نامه‌ای که پس از فوت ایشان در دی ماه ۱۳۶۸ توسط آقای محتشمی مطرح شده، بر اساس نص صریح وصیت‌نامه فاقد اصالت است. در وصیت‌نامه تصریح شده است که هر نوشته‌ای را که بعد از فوت به ایشان نسبت دهند، علی‌الاطلاق فاقد ارزش و اعتبار است مگر آنکه خط و امضای ایشان به تصدیق کارشناس برسد. در مورد آن نامه تاکنون به وصیت‌نامه عمل نشده است.

به فرض نزدیک به محال هم که چنین نوشته‌ای اصالت داشته باشد، اولاً نه رهبر فقید انقلاب خود را بالاتر از قانون می‌دانستند و نه اصولاً نظر اشخاصی جای احکام الهی و مقررات قانونی را می‌گیرد. ثانیاً در بسیاری موارد به مراتب مهم‌تر از این موضوع، مسئولان کنونی کشور برخلاف نظرات صریحی که رهبر فقید انقلاب در زمان حیات خود گفته و یا نوشته‌اند، عمل می‌کنند.

بنابراین برای حفظ برخی از شئون بهتر است کسانی که سرمقابله با نهضت آزادی ایران دارند، از اعتبار رهبر فقید انقلاب خرج نکنند و با اعتبار و کارنامه خود وارد این میدان شوند.^۱

تأیید چند باره اصالت نامه

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی در بیانیه‌ای با اشاره به اینکه نهضت آزادی «مکرر و به طریق مختلف اصالت نامه حضرت امام خمینی در مورد ماهیت و عملکرد این گروه را مورد تردید قرار داده‌اند» و برای زیر سؤال بردن آن «اظهارات خلاف واقع» نموده‌اند، آمده است:

در آستانه انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۶۶ وزیر کشور حجت‌الاسلام محتشمی طی نامه‌ای رسمی به شماره ۲۸۱۲۷/م... نظر امام خمینی را با استناد به ماده ۳۰ قانون انتخابات و شرایط داوطلبان نمایندگی مجلس، در خصوص این گروه جو یا شده

۱. روزنامه نشاط، ۱۳۷۸/۵/۹، ص ۲، پاسخ نهضت آزادی به یادداشت امیر محبیان.

است... امام خمینی در پاسخ به استعلام وزیر کشور نظر خویش در مورد نهضت آزادی را به تفصیل طی نامه‌ای مرقوم فرمودند. این نامه در تاریخ ۳۰ بهمن ۱۳۶۶ برای وزیر کشور ارسال گردید. متن کامل نامه امام همراه با تصویر دستخط ایشان در ماهنامه پاسدار اسلام (دیماه ۱۳۶۸) در صحیفه نور جلد ۲۲، صفحه ۳۸۴ و مجموعه آثار امام خمینی، جلد ۲۱، صفحه ۴۷۹ درج شده است و اصل نسخه خطی این نامه در آرشیو مؤسسه موجود می‌باشد.

در پی انتشار نامه امام در ماهنامه پاسدار اسلام، گروه نهضت آزادی بدون استعلام از مؤسسه و مراجع قانونی کشور اقدام به انتشار بیانیه‌ای نمود که در آن نامه امام را مجعول معرفی کرد. این مؤسسه در آن زمان بنا به نظر یادگار امام خمینی (ره) در دفاع از موارث امام و بنا به وظیفه قانونی خویش با پرهیز جدی از جنجال‌های خبری و مطبوعاتی متداول به قوه قضائیه شکایت برد. از آن تاریخ تاکنون در چند مرحله، مؤسسه به عنوان مرجع قانونی و رسمی نظر صریح خویش را... اعلام نموده است.

تاریخ شکایت مؤسسه ۱۹ تیر ۱۳۶۹ و جلسه بازپرسی بازرگان ۶۹/۱۱/۱ شعبه ۳۲ دادگستری و شعبه ۱۲ دادگاه انقلاب بوده است.

طبق حکم امام خمینی در ۱۷ شهریور ۶۷ و ۶۷/۸/۲۲ مسئولیت گردآوری و تنظیم و انتشار اسناد امام به حاج سیداحمد خمینی سپرده شد و با توجه به «قانون نحوه حفظ آثار و یاد حضرت امام خمینی (س)» مصوب مجلس «مرجع قانونی» اعلام صحت و سقم اسناد مربوط به امام بر عهده «مؤسسه نشر آثار امام خمینی» می‌باشد.

در نامه حاج‌احمد آقای خمینی به امام به اسناد و متون «منتشر نشده» امام صریحاً اشاره شده و کسب تکلیف شده که امام (۶۷/۶/۱۷) کلیه امور مربوط به تنظیم آنها را به وی محول می‌کند و مؤسسه آثار امام در زمان حیات امام و موافقت ایشان تشکیل گردید.

بنابراین، هم به لحاظ حکم صریح امام خمینی و هم به لحاظ قانون معتبر مجلس، مرجع رسمی و قانونی اعلام موضع در مورد صحت اسناد و آثار منسوب به امام تعیین گردیده است. ابراهیم یزدی، دبیر کل بعدی نهضت آزادی، ادعا کرده است:

در زمان مرحوم بازرگان خواسته شد نامه امام به دادگاه فرستاده شود تا کارشناس گواهی دهد اما نامه را نیاوردند و رئیس دادگاه آن را به بعد موکول کرد و در بوته فراموشی قرار گرفت.^۱

اما «دقیقاً برخلاف این اظهارات... در اولین مراحل طرح شکایت مؤسسه و تشکیل پرونده در شعبه ۳۲ دادرسی عمومی تهران، نامه امام خمینی همراه با نامه رسمی مؤسسه ارائه گردید... در پی اظهارات مشابه از سوی آقای دکتر ابراهیم یزدی... و شکایت این مؤسسه... در جلسه شعبه ۱۲ دادگاه انقلاب اسلامی تهران، این مؤسسه برای اتمام حجت مجدداً اصل نسخه خطی نامه امام را در حضور متهم و وکیل ایشان به ریاست دادگاه ارائه نمود... و دادگاه نیز در تاریخ ۷/۱۲/۷۵... به استناد ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی و ماده ۱۴۱ قانون تعزیرات رأی به محکومیت ایشان داد... در تاریخ ۷۶۷/۲۱ شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان تهران رأی قطعی خویش را مبنی بر تأیید دادنامه صادره از سوی دادگاه قبلی و مجرمیت متهم انشاء و با در نظر گرفتن جهات مخففه (که مورد تأکید مؤسسه بود) ایشان را به پرداخت جزای نقدی محکوم و رأی صادره نیز اجرا گردید.»

موشک باران

در تاریخ دهم اسفند ۱۳۶۶ با موشک باران تهران، مرحله جدیدی از جنگ شهرها و حمله به مناطق غیرنظامی برای وادارساختن مردم به قطع حمایت از دفاع مقدس، آغاز شد و با دو وقفه کوتاه، تا اردیبهشت ۱۳۶۷ ادامه پیدا کرد. طی این مدت، ۱۷۰ موشک به سوی تهران و شهرهای مرکزی ایران پرتاب شد.

حملات موشکی ارتش صدام به شهر تهران از یازدهم اسفند ۶۶ آغاز شد و در روزهای بعد، شدت بی سابقه‌ای یافت. یک روز پس از آن، امام خمینی در دیدار با مردم چنین گفت: اشتباهی که این غربی‌ها دارند و این مخالفین ما دارند، اشتباه این است که خیال می‌کنند که وقتی کلمه موشک، تو کار آمد، مردم ایران می‌ترسند دیگر. این موشک‌ها را زدند و کشتند و چه کردند، و مردم ایران سر جای خود نشستند و به آنها می‌خندند. شما، مردم ایران را از موشک نترسانید، مردم ایرانی که شهادت را برای خودشان افتخار می‌دانند... این مردمی را که طالب شهادتند از شهادت می‌ترسانند. و این یک اشتباهی است که از باب اینکه نمی‌فهمند...^۱

چهار روز بعد، در اوج موشک باران تهران و سایر شهرها، نهضت آزادی با صدور اطلاعیه‌ای ضمن بازنشر تلگرام مهندس بازرگان به دبیرکل سازمان ملل متحد، عملاً خط تبلیغاتی صدام

و حامیانش را تکرار کرد. در تلگرام مزبور، اعلام شده بود که نهیضت آزادی، جنگ شهرها را «به هر صورت و از هر طرف که باشد شدیداً محکوم می‌نماید.»

[در آن شرایط] تشدید حملات دشمن، آقای بازرگان از طرف خود و نهیضتی‌ها اعلام کرد:

اکثریت ملت ایران «خواهان پایان عادلانه و شرافتمندانه جنگ هشت ساله‌ای هستند که جز

خون و خرابی ارمغانی برای دو کشور نداشته است.»^۱

به جای تقویت روحیه مقاومت و ایستادگی در برابر دشمن متجاوز و جنایتکار، نهیضت آزادی برای پایان جنگ، زبوانه به سازمان ملل متوسل می‌شد؛ و در کنار محکوم ساختن «تحریک عراق» در آغاز جنگ شهرها، دولت و نظام ایران را هم محکوم می‌کرد و مجدداً به صدام سند می‌داد که استراتژی وی در حمله به مردم غیرنظامی موفق بوده و مردم ایران، دیگر حامی دفاع و مقاومت نیستند.

همین بیانی‌ها و نظایر آن در گزارش‌ها و تحلیل‌های سازمان تروریستی مجاهدین خلق و سایر گروه‌های ضدانقلاب داخل و خارج کشور بود که صدام را به ادامه موشک‌باران و کشتار غیرنظامیان تشویق می‌کرد. نخست‌وزیر وقت، میرحسین موسوی، هم کار نهیضت را «دعوت از صدام برای موشک‌باران شهرها» خواند.

آزادگان ایرانی پس از بازگشت به میهن نقل کرده‌اند که برخی از اطلاعیه‌های نهیضت در کنار مطالب سازمان منافقین، برای تضعیف روحیه اسرای ایرانی در اردوگاه‌ها پخش می‌شد. اسرای عراقی نیز شهادت داده‌اند که در جلسات توجیه سیاسی، افسران یعنی برای اثبات عدم حمایت مردم ایران از جنگ به بیانی‌های نهیضت آزادی استناد می‌کردند. مهندس عزت‌الله سبحانی هم این موضوع را تأیید کرده است.^۲

حمله آمریکا و نگرانی «عمیق»

در پی تشدید حملات نظامی آمریکا به ایران در خلیج فارس و تهاجم ارتش آمریکا به سکوه‌های نفتی و ناوهای ایرانی، نهیضت آزادی در ۷ اردیبهشت ۷۶۳۱، اطلاعیه‌ای منتشر کرد. در این اطلاعیه پس از شرح خسارات وارده به ایران، علت حمله، به نقل از آمریکایی‌ها، «مبنی‌گذاری و ناامن ساختن آبراه‌های بین‌المللی» و «آسیب یکی از ناوهای آمریکا»، اعلام شده و سپس ضمن «محکوم نمودن شدید دولت آمریکا»، «مراتب نگرانی و تأسف عمیق» نهیضت

۱. اطلاعیه نهیضت آزادی ایران پیرامون جنگ شهرها، ۱۳۶۶/۱۲/۱۶.

۲. نیم‌قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۱۸۴.

آزادی اعلام شده بود.^۱

پس از آغاز جنگ مستقیم و رودرروی آمریکا با ایران در خلیج فارس، این سومین اطلاعیه نهضت آزادی در این باره بود.

در اولین اطلاعیه (مهر ۶۶) به مسئولان کشور «هشدار» داده شده بود که در مقابل آمریکا اقدام شدید نشود.^۲ در دومین اطلاعیه (آذر ۶۶)، ضمن درخواست فضای باز سیاسی برای اپوزیسیون، مجدداً ابراز «نگرانی» شده بود که مبدا نظام جمهوری اسلامی ایران به «بهبانه و یا بهای مبارزه» از چاله به چاه بیفتد.^۳ و در این اطلاعیه سوم (اردیبهشت ۶۷) «از مسئولین و تصمیم‌گیرندگان قویاً می‌خواهد که شدیداً مراقب و هوشیار بوده از هرگونه اقدامات حاد و اعمالی که موجب گسترش بحران و تشدید جنگ و تضعیف چاره‌جویی‌های سیاسی می‌گردد، پرهیز نمایند.»^۴

سه بار «هشدار» به مسئولان ایران برای پرهیز از اقدام متقابل در برابر حملات ارتش آمریکا که رسماً به حمایت از صدام در جنگ عراق و ایران مداخله کرده بود، در واقع مکمل و مقوم استراتژی ارتش آمریکا برای ارباب و ترساندن دولت و ملت ایران بود.

«هشدار» و انتحار

دومین نامه «جنگی» و سرگشاده نهضت آزادی به امام خمینی، در اردیبهشت و خرداد ۶۷ تحت عنوان «هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمانسوز» منتشر شد. در ابتدای این نامه پس از اشاره به تقاضای ملاقات مهندس بازرگان برای ملاقات با امام به اتفاق دکتر یدالله سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی در «گرماگرم حملات موشکی» و عدم پذیرش ایشان، نهضت آزادی، خود را نماینده و سخنگوی اکثریت مردم، و «مصلحت‌بین» انقلاب و نظام خوانده است.^۵ همچنین از بابت موافقت نکردن امام با درخواست ملاقات سران نهضت، انتقاد شده و بر ضرورت مشورت و استماع همه نظرات توسط رهبر، تأکید شده بود. این مطلب که به ویژه

۱. اطلاعیه نهضت آزادی ایران در مورد حمله نظامی آمریکا به ایران در خلیج فارس، ۱۳۳۷/۲/۷

۲. بیانیه در محکوم کردن حمله آمریکا به سکوه‌های نفتی ایران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۳۶/۷/۲۹

۳. توسعه بحران در خلیج فارس، نهضت آزادی ایران، ۱۳۳۶/۹/۴

۴. نامه سرگشاده به رهبر انقلاب «هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمانسوز»، اسناد نهضت آزادی ایران، جلد نوزده.

۵. به شرحی که خواهد آمد، تاریخ مندرج در ذیل نامه مزبور، اردیبهشت است اما به تصریح مهندس بازرگان، در خردادماه، ارسال و منتشر شده است.

۶. هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمانسوز، نهضت آزادی ایران، [۱۵] اردیبهشت ۱۳۳۷، صص ۲ و ۱

در نامه قبلی نهضت نیز با اصرار و ابرام طرح شده بود، در سایر نشریات نهضت نیز به تکرار وجود داشت.

قبل از این نامه، مهندس بازرگان یک بار در تاریخ ۶۶/۱۲/۲۰ و سپس در تاریخ ۶۷/۱/۱۷ از امام خمینی درخواست ملاقات نموده بود تا نظرات نهضت آزادی درباره جنگ را حضوراً نزد ایشان مطرح سازد.

در ابتدای تلگرام مفصل دوم، آقای بازرگان خطاب به امام نوشته بود: «ممکن است حضرت تعالی خود را از شنیدن نظریات و حتی پاسخ دادن به تقاضای ملاقات ما بی نیاز بداند.»^۱ اما چند سطر بعد، همو به ملاقات‌های خصوصی قبلی مسئولان نهضت آزادی با امام خمینی و مقامات کشور و آیت الله منتظری، اعتراف نموده است.

در این نامه، نهضت آزادی خطاب به امام (ره) گفته بود:

چگونه یک فرد، هر قدر دانا و توانا و با تقوی، حق دارد خود را تشخیص دهنده و تصمیم گیرنده به جای پنجاه میلیون نفر، یا سخنگوی اسلام بداند؟ در جماران نشستن و جز در مورد پیروان خاص، به هیچ سؤال و اظهار نظر یا استغاثه مردم جواب ندادن و چیزی جز آنچه خواسته و عقیده شخصی است نگفتن، و اطاعت و اجرا از همه خواستن، آیا با شیوه پیامبر (ص) و علی (ع) مطابقت دارد؟ مردم ایران آیا با گزینش و پذیرش رهبری جنابعالی، تفویض اختیار، و استعفا از شخصیت و استقلال و حیات خود کرده‌اند؟...

البته ما می توانستیم و می بایستی به متولیان و دولت‌یانی که مسئول‌اند و از جمله شورای عالی دفاع مراجعه نماییم که بر طبق قانون اساسی باید پیشنهاد دهنده جنگ و صلح باشد. حال، اگر علی رغم تجربه گذشته، مبادرت به تقاضای ملاقات و ارسال این نامه به خدمتتان نموده‌ایم، برای این است که بنا به شنیده‌ها و دیده‌ها هیچ‌یک از مقامات و متصدیان یا مسئولین و نمایندگان، حتی شخصیت‌های دینی خانوادگی، دخالت و اجازه نظر و مشورت در امر جنگ و صلح ندارند.^۲

در ۱۱ خرداد ۶۷، دادستانی انقلاب اسلامی تهران دفاتر نهضت آزادی و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران، را تعطیل نمود و از اعضای هر یک از دو گروه، چهار تن (جمعاً ۸ نفر) را بازداشت کرد. روابط عمومی دادستانی با صدور اطلاعیه‌ای این موضوع و اتهامات منتسبه به این دو گروه را رسماً اعلام نمود که یکی از اتهامات، عبارت بود از: «تبلیغات به نفع

۱. تلگرام مهندس بازرگان به رهبر انقلاب و درخواست گفتگو پیرامون جنگ، نهضت آزادی ایران، ۱۳۳۷/۱/۱۷

۲. نامه سرگشاده به رهبر انقلاب؛ هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمانسوز، نسخه اینترنتی، صص ۳ و ۲

رژیم متجاوز و جنگ‌افروز عراق»^۱

مهندس بازرگان با صدور دو تلگرام جداگانه خطاب به امام خمینی و آیت‌الله منتظری، مدعی شد که این تعطیلی و بازداشت، به علت انتشار بیانیۀ «هشدار» صورت گرفته است.^۲

بنا به تصریح شخص مهندس بازرگان، پس از تعطیلی دفتر مرکزی نهضت، تغییری در فعالیت‌های این گروه حاصل نشد و مسئولان نهضت «به ادامه برنامه‌ها و سازمان‌ها و حوزه‌ها» پرداختند، «جلسه ماهیانه شورای مرکزی نهضت در تاریخ مقرر ۲ تیرماه تشکیل گردید» و طبق مصوبۀ آن، از کلیه اعضا خواسته شد که «برنامه‌ها و وظایف خود» را ادامه دهند.^۳

جمعیت دفاع هم که در واقع، زائده تشکیلاتی نهضت محسوب می‌شد، ضمن انعکاس نامۀ مزبور، مطلبی تندتر از مواضع و مطالب نهضت در همان خبرنامه منتشر ساخت.^۴

مهندس بازرگان در پیام درون‌تشکیلاتی، ماجرای تعطیلی دفتر نهضت و بازداشت چهار تن از اعضا را اثبات‌کننده «حقانیت و مظلومیت» گروه خود دانسته و تأکید کرد که «پیش آمد مبارک» خردادماه ۶۷ «نقطه عطف» در تاریخ نهضت بوده است.^۵

اعلامیۀ شدیدالحن «هشدار» در زمان خودش چندان دیده و شنیده نشد. البته نشریه *الدستور*، چاپ لندن، که رسماً هوادار صدام بود، متن مندرج در خبرنامۀ جمعیت دفاع از حاکمیت ملت را که حاوی مفاد نامۀ مزبور و دعوت از مردم برای اظهار مخالفت با جنگ بود، منتشر کرد. بخش فارسی رادیو بغداد هم با شغف و شادی به پخش بخش‌هایی از بیانیه مزبور و نامۀ مهندس بازرگان پرداخت.^۶

اساساً نهضت آزادی هیچگاه در معادلات سیاسی وزنه‌ای به حساب نمی‌آمد. از این رو، این نامۀ سرگشاده نهضت به امام، با وجود مضامین و تعبیر تندش، هیچ انعکاسی در میان مردم نداشت.

رسانه‌های منطقه‌ای و غربی، در تراکم اخبار لحظه به لحظه جدید و مهم نظامی و بین‌المللی جنگ، فقط در لابلای برخی اخبار و تفاسیر، اشاره‌ای هم به آن «نامه» و «خبرنامه» داشتند.^۷

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷/۳/۱۴، ص ۲.

۲. تلگرام دبیرکل نهضت آزادی به رهبر انقلاب در مورد حمله به دفتر نهضت، ۱۳۶۷/۳/۱۲. تلگرام دبیرکل نهضت آزادی به آیت‌الله منتظری در مورد حمله به دفتر نهضت، ۱۳۶۷/۳/۱۴.

۳. پیام دبیرکل نهضت آزادی به اعضا پس از دستگیری چند تن از اعضا و تصرف دفتر نهضت، ۱۳۶۷/۴/۱۰.

۴. گزارشهای ویژه، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ش ۷۴، ۱۳۶۷/۳/۱۲، صص ۱۵ تا ۱۶.

۵. پیام دبیرکل نهضت آزادی به اعضا پس از دستگیری چند تن از اعضا و تصرف دفتر نهضت، ۱۳۶۷/۴/۱۰.

۶. گزارشهای ویژه، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ش ۷۲، ۱۳۶۷/۳/۱۰، صص ۱۵ تا ۱۷.

۷. در سوم خرداد ۶۷ رادیو بی‌بی‌سی در خلال تفسیری از وضعیت ایران اعلام کرد: «گروه کوچک لیبرال به نام

مهندس عزت‌الله سبحانی در خاطرات خود، دربارهٔ اعلامیهٔ «هشدار» چنین نوشته و داوری کرده است:

بعد از صدور این اعلامیه به اتفاق دوستان، قرار ملاقاتی با مهندس بازرگان در خانهٔ خواهر ایشان، نیرخانم شاکرین، گذاشتیم. در این دیدار که آقایان یوسفی‌اشکوری، محمدی گرگانی و محمد نصراللهی نیز حضور داشتند این بحث را مطرح کردیم که این اعلامیه با آن که حقایق و گفتمانی‌های مهمی را در بر دارد، ولی در عمل، به نفع صدام هم تمام می‌شود. این جنگ، همان‌طور که بیان کرده‌اید زیان‌ها و خسارات بسیار داشته است و ما همه باید کوشش کنیم که این جنگ تمام شود ولی بیان علنی این مسائل، می‌تواند مورد سوءاستفادهٔ دشمن قرار گیرد.

مهندس بازرگان عقیده داشت که باید واقعیت‌ها را بیان کرد تا هشدار باشد و از بروز زیان‌های بیشتر و جبران‌ناپذیر پیشگیری شود. ما نیز استدلال‌های خود را مطرح می‌کردیم. بعدها شنیدیم که سران ارتش عراق، این اعلامیه را در اردوگاه‌های اسرای ایرانی پخش کرده‌اند و به آنان گفته‌اند که مردم ایران از جنگ ناراضی‌اند و شما بیهوده جنگیده‌اید، و بدین ترتیب روحیه آنها را تضعیف نموده‌اند.^۱

همان‌گونه که یوسفی‌اشکوری به تصریح، و عزت‌الله سبحانی به تلویح، دربارهٔ بیانیهٔ «هشدار» اشاره کرده‌اند، بیانیهٔ فوق از حیث سبک بیان و لحن تند آن خطاب به امام خمینی، تا آن زمان، در نهضت بی‌سابقه بود. این نامه جسورانه‌ترین مکاتبهٔ مهندس بازرگان و نهضت آزادی با امام بود. این نامهٔ نهضت و سایر جزوات، تکرار همان مواضع و نظراتی بود که بارها نه تنها از کانال نهضت و سران آن برای امام طرح شده بود و همه روزه از طریق رادیوهای بیگانه، حامیان منطقه‌ای و بین‌المللی صدام، و تبلیغات ضدانقلابیون خارج از چپ تا راست، در جنگ روانی علیه جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته می‌شد.

نهضت آزادی به رهبری مهندس مهدی بازرگان، نخست‌وزیر اسبق جمهوری اسلامی، بار دیگر خواستار صلح شده است. (گزارش‌های ویژه، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ش ۶۶، ۱۳۳۷/۳/۴، ص ۲۰) خبرگزاری فرانسه و روزنامه لوموند نیز در لایحی تحلیل خود به این نامه اشاره کردند. (پایان دفاع آغاز بازسازی، خاطرات ۱۳۳۷، صص ۵۸۷ و ۵۹۱) رادیو بغداد در تاریخ ۱۳۳۷/۳/۹ ضمن قرائت بخش‌هایی از خبرنامهٔ جمعیت، با عنوان «از بازرگان به خمینی»، تأکید نمود؛ اولین نخست‌وزیر ایران پس از انقلاب، سیاست جنگی امام خمینی را تقبیح کرد و مردم را به تظاهرات علیه وی فراخواند. (گزارش‌های ویژه، ش ۷۲، ۱۳۳۷/۳/۱۰، صص ۱۵ تا ۱۷) پس از تعطیلی دفتر نهضت و جمعیت، رادیو آمریکا و بی‌بی‌سی، موضوع را به انتشار مطالب اخیر این دو گروه علیه سیاست جنگی حکومت مربوط دانستند و بخش‌هایی از آنها را بازنشر دادند. (گزارش‌های ویژه، ش ۷۴، ۱۳۳۷/۳/۱۲، صص ۱۴ تا ۱۷)

۱. نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۲، ص ۱۸۴

در نامه نهضت به امام آمده بود:

ما برای احتراز از سوءاستفاده‌های احتمالی داخل و خارج و دست‌آویز ندادن به تبلیغات دشمن، اصرار داشتیم دیدار و گفتارمان با جنابعالی حضوری و محرمانه باشد ولی اینک که اجابت نفرمودید، از آنجا که ملاقات و مطالبان مربوط به عموم است و ضرورت و فوریت داشت، عرایضمان را به صورت نامه سرگشاده خدمتتان فرستادیم تا علاوه بر خدا، بندگان خدا نیز شاهد و پشتیبان آن باشند.^۱

نهضت آزادی قبول داشت که مطالبش موجب سوءاستفاده و دادن دست‌آویز به دشمن است. اما باز هم، با انتشار مطالبش، موجبات سوءاستفاده دشمن را فراهم آورد به دست دشمن دست‌آویز داد.

با توجه به شرایط کشور در اردی‌بهشت ۱۳۶۷، می‌شد حدس زد که تقاضای ملاقات «نهضتینان» با امام، بیشتر با نگاه به «آینده» و نشان دادن تأثیر دیدگاه‌های «سازنده» نهضت در وادار کردن نظام به قبول قطعنامه ۵۹۸، طراحی شده بود.

ارزیابی جنگ «هشت ساله»

در نامه مذکور، هدف نهضت از انتشار آن، بررسی و ارزیابی توفیق و یا عدم توفیق در «تجربه نزدیک به هشت سال تداوم جنگ بی‌امان»^۲ عنوان شده بود.^۳

هر جنگی، فراز و نشیب و شکست و پیروزی دارد. «شکست» یا «پیروزی» نظامی، دلیل «حقانیت» و یا «عدم حقانیت» نیست، و بینش اسلامی هم می‌آموزد که اصالت با «قدرت و اراده الهی» است. با این دیدگاه، امام خمینی و ملت ایران در ادامه مقاومت و دفاع «مقدس و حق طلبانه» خویش، به پیروزی نهایی و فتح حقیقی، ایمان داشت؛ فراز و نشیب‌ها را، امتحان و موجب عبرت و سازندگی می‌دانست؛ و با توکل بر خدا تا نهایت توش و توان، ایستادگی کرد. حقانیت چنین حماسه‌ای با به رخ کشیدن ضعف‌ها و مشکلات و ناکامی‌ها، خدشه‌دار نمی‌شود.

۱. همان، ص ۴

۲. البته علاوه بر تعبیری مانند «جنگ هشت ساله»، در دو جا از این نامه به «هفت سال و نیم گذشته جنگ» و «بیش از هفت سال» هم اشاره شده است. ناگفته نماند که اغلب اوقات، ادعا شده که نهضت آزادی با تداوم جنگ پس از سال ۶۱ مخالف بود. ولی در اینجا مانند چند جای دیگر، نهضت به جای نفی «تداوم شش سال جنگ»، و به رغم ادعای حمایت از دو سال اول جنگ، عملاً کل دوران هشت سال دفاع مقدس را از دم تیغ نفی و انکار، گذرانده بود.

۳. همان، ص ۵

نادیده انگاشتن موفقیت‌ها و بزرگ‌نمایی ضعف‌ها، و خلق ذهنی «شکست مطلق» در عرصهٔ دفاع مقدّس؛ این، ابعاد همهٔ تصاویری است که در بیانیه «هشدار» نهضت ارائه شده بود. با آنکه فرق بین «شعار و رجز در برابر خصم»، با «سیاست و راهبرد عملیاتی دفاع مقدّس» بر همگان واضح و روشن است، مع‌الوصف، نهضت آزادی اصرار داشت که «شعارهای روحیه‌بخش و دشمن‌شکن» را همان «طرح و تدبیر و برنامهٔ امام و نظام»، معرفی کند. سپس با عدم تحقّق آن شعارهای آرمانی پس از هشت سال دفاع مقدّس، مدعی شود که نتیجهٔ مقاومت و دلاوری فرزندان ملت ایران، فقط شکست و خسارت و حسرت بوده است. و اگر نتایج و دستاوردهایی داشته که «باعث افتخار ایران» بوده، «بسیار اندک بوده است»^۱

استدلال‌های «فریبنده و گمراه‌کننده»

نهضت آزادی در بیانیهٔ «هشدار» مدعی پاسخگویی به استدلال‌های مخالف صلح با صدام شده بود. در این نامه، نهضت به زعم خود «استدلال‌های فریبنده و گمراه‌کننده» تداوم دفاع مقدّس را بی‌اعتبار نموده است.^۲

در جواب به «عدم امکان صلح بین اسلام و کفر»، مجدداً همان حرف‌های تکراری در مورد صلح ذکر شده و به شیوه مألوف، به سنت نبوی و قرآن، استناد نادرست و ایضاً تکراری کرده است.^۳

نهضت آزادی در این بیانیه تقریباً در مقام وکیل مدافع صدام، حمله به شهرهای ایران را نیز توجیه کرد:

صدام حمله به شهرهای ما را به عنوان مقابله به مثل، به منظور تلافی و توقف پیشرویهای ایران در جبهه‌ها انجام داده است. مادام که حد و مرز و معیار قابل قبول برای عمل مقابله به مثل وجود نداشته باشد صدام هم به خود حق می‌دهد که بگوید: نکنید تا نکنم.^۴

این استدلال خیلی عجیب و مغلطه‌آمیز است. «مقابله به مثل» کاملاً تعریف شده است. یعنی هر کاری تو می‌کنی «مثل» آن را هم من می‌کنم. صدام به شهرها و مناطق مسکونی ایران حمله می‌کرد. ایران پس از مدت‌ها اجتناب از «مقابله به مثل»، سرانجام به عنوان عامل بازدارنده، اقدام

۱. نامه سرگشاده به رهبر انقلاب؛ هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمانسوز، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی، صص ۵ و ۶

۲. هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمانسوز، [نسخه چاپی] ص ۱۷

۳. همان، ص ۱۸

۴. همان، ص ۲۴

به مقابله به مثل کرد و به شهرهای عراق حمله کرد. دیگر صدام کجا حق داشت بگوید «نکنید تا نکنم»؟ بر طبق استدلال نهضت آزادی ایران، حمله به شهرها و مناطق مسکونی و نیز حملات شیمیایی و سایر جنایات جنگی صدام، در حکم سایر اقدامات مشروع جنگی است. البته ایران هرگز در مورد حملات شیمیایی صدام، مقابله به مثل نکرد.

سپس «هشدار» نامه نهضت، شعار «جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم»، را دوباره نقد و نفی و تحریف کرده بود.^۱ در نامه قبلی هم در این مورد، تأکید زیادی شده بود. برای همگان روشن بود که این شعار، قبل از آنکه بیانگر استراتژی عملی دفاع مقدس باشد، نمایانگر اعتقاد و علاقه آرمانی به رفع فتنه در عالم بود. اگرچه این آرمان، به حد کافی از اعتبار و استدلال قرآنی، روایی و عقلی برخوردار است، اما به جز کاربرد روحی و روانی و رجزخوانی جنگی برای تضعیف اراده دشمنان، ارتباط عملی و عینی با سیاست‌های اجرایی دفاع مقدس نداشت. معلوم بود که هیچ‌گاه این شعار در عرصه دیپلماسی و مراودات رسمی بین‌المللی، به عنوان دلیل عدم پذیرش صلح با صدام، اعلام نشده بود.

در خاتمه بیانیه مفصل نهضت آزادی، راه‌حل پیشنهادی، پذیرش «آتش‌بس موقت و مقدماتی» ذکر شده بود.^۲

سران نهضت آزادی، بعدها گفتند که جنگ آنان با حاکمیت، «جنگ قدرت» نبوده، بلکه «جنگ حجت» بوده است.^۳

جای «جنگ حجت»، عرصه علم و دانش و حوزه و دانشگاه، کنج کلاس‌ها و حجره‌ها و کتابخانه‌هاست، نه در حزب و گروه سیاسی‌ای که سیاست‌مداران و سیاست‌ورزان اساساً به قصد «کسب قدرت»، نه صرفاً قصد قربت، در «جمعیت»ی دور هم جمع می‌شوند. و سازمان و تشکّل و کلوب و دفتر و دستک و دم و دستگاه تدارک می‌بینند و هزینه‌ها می‌کنند، از این سفارت به آن

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۸

۳. قطعنامه کنگره یازدهم نهضت آزادی: «شادروان مهندس بازرگان به دفعات در گفتارها و نوشتارهای خود تأکید می‌کرد که «جنگ ما با حاکمیت، جنگ حجت است، نه قدرت.» (قطعنامه کنگره یازدهم، ۱۳۷۹/۵/۱) دکتر ابراهیم یزدی دومین دبیرکل نهضت آزادی: «بازرگان به عنوان کسی که دبیر کل نهضت آزادی یا پایه‌گذار و طراح اصلی اصلاح طلبی بوده، مطرح است. او گفت: جنگ ما با حاکمیت، جنگ قدرت نیست، جنگ حجت است.» (ایران فردا، ۱۳۹۴/۲/۱۵) مهندس محمد توسلی، عضو شورای مرکزی و رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی: «ما پیش از این هم اعلام کرده‌ایم که جنگ ما جنگ حجت است نه جنگ قدرت.» (روزنامه اعتماد، ۱۳۸۶/۴/۱۱) همو: «مهندس بازرگان در دهه ۶۰ در یکی از سخنرانی‌هایش گفت: جنگ ما با این آقایان جنگ حجت است، نه قدرت.» (همان، ۱۳۸۶/۷/۲۶)

سمینار، و از این محفل به آن مجلس رفته، و به این در و آن در می‌زنند. و در پی تعامل و تکاثر و ائتلاف و انشعاب و رقابت و نقابت «امور سیاسیه» برمی‌آیند.

سرنگون کردن هواپیمای مسافربری و «ختم جنگ»

در ۱۲ تیر ۱۳۶۷ یک فروند هواپیمای ایرباس مسافربری ایران که با ۲۹۰ سرنشین عازم دبی بود، برفراز خلیج فارس هدف حمله موشکی ناوگان آمریکا قرار گرفت. هواپیما سرنگون و همه مسافران و خدمه قربانی این جنایت شدند.

این فاجعه، پیام واضحی برای ایران داشت که آمریکا، که از چند ماه قبل وارد رویارویی آشکار نظامی با ایران شده بود، در حمایت از صدام و به منظور تحمیل سازش به ایران و حفظ رژیم متجاوز بعث عراق، حاضر است همه مرزهای انسانیت و قوانین و عرف جامعه بین‌المللی را زیر پا بگذارد.

بسیاری از تحلیل‌گران رسانه‌های جهانی در ضمن گزارش این جنایت ناوگان آمریکا، به این نکته نیز اشاره می‌کردند که یکی از اهداف اصلی چنین اقدامی، تلاش برای تضعیف اراده ملت و دولت ایران در تداوم دفاع مقدس بوده است.

آقای هاشمی رفسنجانی درباره هدف آمریکا از سرنگون کردن هواپیمای مسافربری، برای مجبور ساختن ایران به پذیرش سازش با صدام، چنین می‌گوید:

این حادثه پیام روشن و قاطع آمریکا مبنی بر تشدید جنگ در صورت عدم اقدام ایران برای خاتمه دادن جنگ بود. چنانکه ریگان رئیس‌جمهور وقت آن کشور در این مورد اظهار داشت: «این فاجعه، ضرورت دستیابی به برقراری صلح را با حداکثر شتاب، دو چندان ساخته است.»^۱

یک سال پیش از آن، وزیر دفاع وقت آمریکا، کاسپار واین‌برگر اعلام کرده بود: «آمریکا نمی‌خواهد ایران در جنگ برنده شود.»^۲ و ریچارد مورفی، معاون وقت وزارت خارجه آمریکا، گفت: «ادامه جنگ ایران و عراق به هیچ‌وجه به نفع آمریکا نیست.»^۳

در چنان فضایی، نهیضت آزادی اعلام کرد:

این اقدام وحشیانه علاوه بر قتل مردم بی‌گناه، بر تلاش‌های دیپلماتیک برای پایان جنگ

۱. هاشمی بدون روتوش، [مصاحبه‌گر: صادق زیباکلام، انتشارات روزنه، ۱۳۸۷، صص ۳۰۸ و ۳۰۹]

۲. خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷/۲/۱۰، به نقل از خبرگزاری رویتر.

۳. همان، ۱۳۶۷/۲/۲۶، به نقل از رادیو لندن.

اثر منفی می‌گذارد و جوّ سیاسی جامعه را به نفع روندهایی که جنگ همه‌جانبه درازمدت را تبلیغ می‌کنند، ملتهب می‌سازد. اثبات عامدانه بودن حمله موشکی آمریکا به هوایمای مسافربری ایرانی نشان می‌دهد که آمریکا مایل به ختم جنگ تحمیلی و ایجاد صلح و آرامش منطقه نمی‌باشد، بلکه خواهان ادامه جنگ و بحران است.^۱

در ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷، جمهوری اسلامی ایران، قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را پذیرفت. بلافاصله بعد از پذیرش قطعنامه، فضای بین‌المللی به نفع ایران تغییر کرد و عراق در انزوای سیاسی قرار گرفت. پذیرش قطعنامه، چنان شوکی بر رسانه‌های جهان وارد ساخت که بعد از هشت سال سانسور، بسیاری از حقایق تجاوزکاری و جنایات رژیم عراق، در سطح افکار عمومی دنیا طرح شد.

نهضت آزادی چهار روز پس از اعلام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با انتشار یک بیانیه چهار صفحه‌ای به موضوع قطعنامه پرداخت.

این بیانیه با اشاره به واقعیت واضح و بارها اعلام شده مسئولان مبنی بر عدم تأمین تمامی شروط و منافع کشور از طریق قطعنامه، با ذکر ضرب‌المثل «جلوی ضرر هر جا گرفته شود، منفعت است»، از این اقدام استقبال نموده و نظرات تکراری نهضت و تکرار برخی بدیهیات سیاسی و نظامی مذکور در اظهارات مسئولان را، طی چهارده بند طرح کرد.^۲

نهضت آزادی، که سرانش تأکید می‌کردند «جنگ ما با حاکمیت، جنگ قدرت نیست، جنگ حجت است»، در این بیانیه به طور تلویحی، از لزوم شرکت دادن مخالفان و از جمله نهضت آزادی در «تصمیم‌گیری نهایی و ترتیب بعدی کار»، و تصریح بر ضرورت ایجاد «فضای باز سیاسی» که فی‌الواقع به مفهوم بسترسازی حضور نهضتی‌ها و همفکرانشان در عرصه سیاسی و تصمیم‌گیری کشور بود، سخن به میان آورد.

این مواضع نهضت آزادی، همان ایام، مجدداً در یک کنفرانس مطبوعاتی با شرکت مهندس بازرگان، دکتر سحابی، و دکتر یزدی مطرح گردید و گزارش آن از بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی نیز پخش شد.^۳

پس از آشکار شدن مجدد ماهیت تجاوزکارانه صدام و تهاجم نظامی به جنوب کشور و

۱. اطلاعیه: نهضت آزادی حمله موشکی آمریکا به هوایمای مسافربری ایرانی را شدیداً محکوم می‌نماید، نهضت آزادی ایران، ش ۱۸۸۲، ۱۳۶۷/۴/۱۴

۲. اطلاعیه: نظر نهضت آزادی ایران درباره قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از طرف ایران، ۱۳۶۷/۵/۱

۳. گزارشهای ویژه، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ش ۱۳۸، ۱۳۶۷/۵/۱۴، صص ۴۸ و ۴۹

حمله منافقین تحت‌الحمایه عراق به غرب کشور بعد از پذیرش قطعنامه از سوی ایران، نهیضت آزادی، که طی سالیان قبل همواره با دفاع مقدس به مخالفت پرداخته و آن را تحریم کرده بود، ناگهان به یاد عرق ملی و میهنی خویش افتاد و با صدور بیانیه‌ای برای شرکت در دفاع مقدس «اعلام آمادگی» کرد.^۱ در این بیانیه که اقبالی در افکار عمومی نداشت، چنین آمده بود:

نهیضت آزادی ایران... اینک با توجه به موقعیت حساس کشور و توطئه‌ها و فشارهای همه‌جانبه علیه یکپارچگی کشور، آمادگی خود را برای مشارکت در این دفاع مقدس، مجدداً و به ترتیبی که مسئولان جنگ مقتضی بدانند، و متناسب با امکانات و کارایی آن باشد، اعلام می‌دارد.^۲

اعلامیه‌ای هم با امضای «دانشجویان نهیضت آزادی» که در سال ۶۶ پشتیبانی از جنگ را «تحریم» نموده بودند، در اوایل مرداد ۶۷ انتشار یافت که در آن آمده بود:

ما دانشجویان نهیضت آزادی ایران در این برهه حساس از زمان دفاع از میهن و آئین خود، بنا بر غیرت ملی و فریضه دینی، جهت حضور فعال در جبهه‌ها اعلام آمادگی می‌نمائیم و از کلیه همفکران و همه دانشجویان و ملت ایران نیز درخواست می‌کنیم برای دفاع از تمامیت ارضی و استقلال ایران عزیز و حفظ حیثیت و شرافت ایرانیان با ما همصدا و همگام شوند.^۳

البته در این بیانیه، مغالطه شده بود که با «تهاجم مجدد عراق، جنگ ماهیت تدافعی واقعی پیدا کرده است». گویی اشغال بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر مربع از خاک ایران طی سال‌های ۶۱ تا ۶۷، به قدر کافی برای دانشجویان نهیضت آزادی و سران این گروه اهمیت نداشت که «ماهیت تدافعی واقعی» مقاومت و جنگ مردم در آن سال‌ها را نشان دهد.

در اواخر مرداد ۶۷ نهیضت آزادی با صدور بیانیه دیگری تحت عنوان «آتش بس و مرزهای

۱. چهار روز قبل از اعلام قبول قطعنامه، نهیضت آزادی اطلاعیه‌ای منتشر کرد که به تصریح خود نهیضت، «انتشار محدود» داشت. در آن اطلاعیه، تهدید آشکار رژیم صدام برای تجاوز مجدد که بارها در سخنان مسئولان سیاسی و نظامی مطرح شده بود، تکرار گشته و اعلام شده بود که در صورت حمله مجدد، مردم، قیام دلاورانه و مقاومت خواهند کرد. همچنین، تأکید شده بود با حفظ «تمامی آن مواضع و تحلیل‌ها»ی گذشته و یادآوری «صحت و درستی پیش‌بینی‌ها»یش، به «خطر تهاجم و تجاوز دشمن» هشدار می‌دهد. (وظیفه دینی و ملی همگان در دفاع از تمامیت ارضی و استقلال ایران و از حاکمیت ملی، نهیضت آزادی، ش ۱۸۸۴، ۶۷/۴/۲۳)

۲. بیانیه مطبوعاتی نهیضت آزادی ایران درباره ضرورت مقابله همگانی با تجاوزات اخیر عراق، ۱۳۶۷/۵/۱۰

۳. اطلاعیه دانشجویان نهیضت آزادی ایران پیرامون تجاوزات اخیر رژیم عراق، ۱۳۶۷/۵/۸

۴. در سال ۶۱، «ارتفاعات مرزی مهران، نفت‌شهر، حاشیه خسروی، حاشیه فکه، حاشیه طلائییه و حاشیه شلمچه» بالغ بر «۲۵۰۰ کیلومتر مربع در اشغال عراق بود.» (سردار محسن رشید رئیس سابق مرکز مطالعات جنگ سپاه، ویژه‌نامه روزنامه شرق، ۱۳۹۰/۵/۲۹، ص ۱۴) با آن‌که تا سال ۶۷ هم، مناطق مختلفی در هر دو کشور دست به دست شد، ولی تا اواخر جنگ، مناطقی از ایران در اشغال ارتش صدام باقی مانده بود.

بین‌المللی»، ضمن انتقاد از قبول مذاکرات مستقیم قبل از بازگشت نیروهای طرفین به مرزهای بین‌المللی، و ضمن یادآوری اموری بدیهی مانند پیچیدگی و حساسیت مسائل و موضوعات مذاکره و لزوم به کارگیری افراد متخصص و آگاه و ورزیده، اظهار «غیرت» نموده و بر ضرورت «عرق ملی» و میهنی کارشناسان، تأکید کرده بود.^۱

برخلاف ادعای نهضت آزادی، ایران پذیرفته بود که «بعد از اعلام رسمی و اجرای آتش‌بس»، در شهریورماه ۶۷ مذاکرات سه‌جانبه ایران و سازمان ملل و عراق آغاز شود.

پس از شکست نظامی سنگین ارتش متجاوز صدام در جبهه‌های جنوب و غرب، و به عقب راندن اغلب قوای نظامی دشمن تا مرزهای بین‌المللی طی چندین عملیات پیروز نیروهای مسلح ایران، جنگ تحمیلی صدام علیه ملت ایران با اعلام آتش‌بس از سوی سازمان ملل رسماً در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ خاتمه یافت.

در واقع، بلافاصله پس از پذیرش قطعنامه، جنگ در سطح گسترده ادامه یافت، و نباید «زمان پذیرش قطعنامه ۵۹۸» را به منزله «زمان پایان جنگ» قلمداد کرد. پایان جنگ، پس از پیروزی‌های نظامی در بیرون راندن متجاوزین با بسیج نیروهای مردمی در جبهه‌ها و تبعیت مردم و رزمندگان از فرمان و فرماندهی امام خمینی، تحقق یافت. و به تعبیری خداوند متعال، پاداش «پیروزی» را نصیب امام خمینی نمود که آبروی خویش را در پذیرش قطعنامه، با «او» معامله کرد.

در شهریور ۶۷، نهضت آزادی با انتشار پیام سرگشاده‌ای خطاب به رییس‌جمهور درباره قطعنامه ۵۹۸ و بازسازی کشور، مجدداً به اظهار نظر و ابراز وجود پرداخت.

در این پیام ضمن تأکید بر تقاضای تلویحی بازگشت به عرصه رسمی سیاست و قدرت، نهضت آزادی خود را از «مخالفین وفادار نظام» و «ضد براندازی» توصیف کرده بود.^۲

چند روز بعد هم، مهندس بازرگان، دبیرکل نهضت، با ارسال تلگرام سرگشاده‌ای، از امام خمینی برای خود و دکتر سبحانی و دکتر یزدی تقاضای وقت ملاقات کرد تا نظرات خود درباره مذاکرات ژنو و اجرای قطعنامه و ختم جنگ را به ایشان «یا شخص دیگری که مقتضی بداند» بیان کنند.^۳

سپس در آبان‌ماه ۶۷ و وانفسای اوضاع سیاسی و بین‌المللی، مهندس بازرگان در مصاحبه

۱. بیانیه پیرامون آتش‌بس و مرزهای بین‌المللی، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۷/۵/۲۳

۲. پیام نهضت آزادی ایران به ریاست جمهوری اسلامی ایران درباره قطعنامه ۵۹۸ و بازسازی کشور، شهریور ۱۳۶۷

۳. تلگرام دبیرکل نهضت به رهبر انقلاب و درخواست گفتگو پیرامون مذاکرات ژنو، نهضت آزادی، ۱۳۶۷/۶/۱۴

با رادیوی بی‌بی‌سی، ضمن بیان مواضع خود در مورد مسائل سیاسی، درباره مذاکرات ژنو و قطعنامه، کلی‌گویی‌های شعاری بیانیه‌های قبلی نهضت را تکرار کرد و از اینکه به زعم وی فضای سیاسی ایران باز نشده بود، گلایه نمود.^۱

دکتر یزدی هم در مصاحبه مفصلی، مواضع و درددل‌های نهضت آزادی مبنی بر نبود آزادی سیاسی را با بی‌بی‌سی در میان گذارد و تمایل نهضت را برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۶۸، اعلام کرد: «از محدودیت علیه نهضت آزادی و جمعیت دفاع کاسته نشده است. دفتر نهضت و جمعیت همچنان بسته است... حقوق و آزادی‌های اساسی ملت مصرحاً در قانون اساسی رعایت نمی‌شود... در صورتی که امکان فعالیت سیاسی قانونی آزاد برای همه گروه‌ها و احزاب سیاسی غیر موافق با حاکمیت به طور جدی و واقعی فراهم گردد و حاکمیت برخلاف دفعه قبل انحصارطلبی و تنگ‌نظری ننماید، به احتمال قوی نهضت آزادی در آن انتخابات [ریاست جمهوری] شرکت کرده و کاندیدای خود را معرفی خواهد کرد.»^۲

آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت و رئیس شورای عالی دفاع، در اولین نماز جمعه تهران پس از پذیرش قطعنامه، با اشاره به تبلیغات دشمنان و افراد منافق درباره خدشه‌دار شدن غرور ملت ایران، ضمن توصیف هشت سال مقاومت و رشادت ملت ایران به عنوان پایه‌گذار «غرور ملی پایان‌ناپذیر»، مواضع گروه‌هایی مانند نهضت آزادی را چنین پاسخ داد:

بعضی از این عناصر فرصت‌طلب و بددل که هیچ‌وقت با انقلاب و با اسلام آشتی نکردند، آنها، از این فرصت‌ها خیلی استفاده می‌کنند برای سمپاشی. اینها کسانی هستند که از اول با جنگ مخالف بودند، حالا مؤمنین حزب‌الله و رزمندگان و پاکبختگان صادق عاشق را مورد خطاب قرار می‌دهند و می‌گویند شما دیدید؟، حالا رسیدید به آن حرف ما؟ این، بسیار ابلهانه است. این، مثل این است که در جنگ احد خیانت کردند و در جنگ احزاب با پیغمبر در میدان جنگ شرکت نکردند، اینها بیاوند در صلح حدیبیه بگویند؛ دیدید که ما آنجا نیامدیم، حق با ما بود.

آن کسانی که در این چند ساله، در بزرگ‌ترین حماسه تاریخ این ملت شرکت نکردند، تا ابد سرشکسته هستند.

این تجربه عظیم این ملت، یک عده‌ای را برای همیشه و تا ابد سرشکسته کرد. یک عده‌ای را هم برای همیشه و تا ابد، سربلند. آن کسانی که هشت سال خونین‌ترین تجربه این ملت را

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷/۴/۲۸، ص ۱۱

۲. مصاحبه دکتر یزدی با خبرنگار رادیو بی‌بی‌سی، نهضت آزادی، ۱۳۶۷/۱۰/۲۰

دیدند و از کنج عافیت خودشان بیرون نیامدند، اینها تا ابد سرشکسته هستند. اینها خیال نکنند که حالا پذیرش قطعنامه حرف آنها را ثابت کرد، نه، حرف آنها به معنای نشانه‌نگی بر پیشانی آنها تا ابد باقی خواهد ماند.^۱

«گردش مساعد روزگار»

دو سال پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و ادامه شرایط نه جنگ نه صلح بین ایران و رژیم صدام، و موفقیت ایران در عرصه دیپلماسی، صدام حسین در پی مکاتبات چهار ماهه با رئیس‌جمهور ایران، طی آخرین نامه خود به تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۶۹ ضمن اعلام پذیرش قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، عقب‌نشینی نظامی از مناطق اشغالی^۲ ایران و آمادگی برای مبادله فوری اسرا، رسماً اعتراف کرد که ایران به همه آنچه که می‌خواست، رسید.^۳

مکاتبات مزبور در اردیبهشت ۱۳۶۹ و در حالی که رژیم صدام می‌کوشید برای خروج از بحران ناشی از شکست نظامی و دیپلماتیک در جنگ با ایران، مقدمات تجاوز به خاک کویت و الصاق آن به عراق را فراهم سازد، آغاز شد.

ایران به نامه سوم و چهارم صدام، پاسخی نداد و در پاسخ به نامه پنجم که پس از اشغال کویت توسط ارتش صدام ارسال شده بود، رئیس‌جمهور وقت ایران، آقای هاشمی رفسنجانی، اعلام کرد که معاهده ۱۹۷۵ باید مبنای مذاکرات صلح بین دو کشور قرار گیرد و عقب‌نشینی نظامی ارتش صدام از برخی مناطق اشغالی، بایستی بدون درنگ انجام پذیرد. سپس صدام در ششمین و آخرین نامه خود، پذیرش شروط ایران را اعلام کرد.^۴

در بین ده نامه متبادله در طول ۱۲۰ روز، ۴ نامه، پاسخ ایران بود. و در پی سفر متقابل مقامات دو کشور، در مهرماه ۱۳۶۹، روابط دیپلماتیک بین ایران و عراق از سر گرفته شد. سرانجام در ۱۸ آذر ۱۳۷۰ دبیرکل سازمان ملل متحد طی گزارشی به شورای امنیت، دولت بعثی عراق را آغازگر جنگ اعلام نمود.^۵

۱. همان، ص ۱۱

۲. مناطق کوچکی از خاک ایران در نفت‌شهر و خسروی پس از خاتمه عملیات نظامی دو کشور و آغاز آتش‌بس، هنوز در اشغال خاک عراق بود که ارزش استراتژیک نظامی نداشت ولی حضور ارتش صدام در آن مناطق، بیشتر ناشی از عدم اعتراف مجدد صدام به اعتبار معاهده ۱۹۷۵ تا آن زمان بود. و ایران که می‌خواست پای‌بندی خود را به قطعنامه ۵۹۸ و آتش‌بس نشان دهد، برای آزادسازی آنها اقدام نظامی نکرده بود.

۳. تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، علی‌اکبر ولایتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶، ص ۶۶۱

۴. همان، صص ۴۴۸ تا ۴۶۲

۵. همان، صص ۴۹۰ تا ۴۹۲

به این ترتیب، پس از هشت سال نبرد نظامی و سه سال نبرد دیپلماتیک، ایران در واقع، رسماً از میدان جنگ تحمیلی صدام پیروز بیرون آمد.

در شهریور ۱۳۶۹ نهضت آزادی در بیانیه خود با اشاره به «پیروزی» دولت و ملت ایران و «تسلیم عراق»، آن را «پیش‌آمد مطلوب و گردش مساعد روزگار» نامید^۱ و اذعان کرد این نتیجه، مرهون «فداکاری‌ها و رنج‌ها و شهادت‌ها و پاداش صبر و پایداری ملت و دولت ایران» بوده است.^۲

نهضت، لجوجانه از اعتراف به درستی، نتیجه‌بخشی و موفقیت راهبرد «تداوم دفاع مقدس»، و نادرستی دعاوی و تبلیغات سوء بی‌حاصل دانستن مقاومت امام و مردم در جنگ، خودداری نمود.

در آن بیانیه، نهضت به «ملت عزیز و مدافعان ایران و اسلام تبریک می‌گوید»^۳ ولی از امام خمینی رحمه‌الله علیه که رهبری و استقامتش، مردم و مسئولان را به این پیروزی رهنمون ساخت، یاد نکرد؛ و به گونه‌ای موضوع را طرح نمود که گویی از سر شانس و اتفاق و گردش مساعد روزگار، دشمن متجاوز، تسلیم و پیروزی ملت ایران تکمیل شد.

در اطلاعیه مزبور، در خلال جمله‌ای که نهضت آزادی، دولت ایران را به استیفای سایر حقوق ایران نصیحت و توصیه می‌کرد، ظاهراً ناخودآگاه بطور ضمنی اعتراف شد که آنچه دولت ایران مطالبه می‌کرده است، «همیشه و به حق مطالبه می‌کرده است».^۴

این اعتراف، اگر برجسته می‌شد، می‌توانست به مفهوم نفی و نقض همه آنچه که در تبلیغات سوء و سیاه نهضت آزادی مبنی بر نامشروع بودن اهداف ایران در تداوم دفاع مقدس ابراز می‌شد، محسوب گردد. ولی چون نظیر این تناقض‌ها در مواضع قبل و بعد نهضت آزادی به وفور یافت می‌شد، احتمالاً این اعتراف، و در عین حال تناقض و سردرگمی در مواضع، نیز توجه کسی را به خود جلب نکرد.

ضمناً در آن اطلاعیه، نهضت آزادی به حمایت از موضع دولت ایران در قبال تجاوز صدام به کویت پرداخت و اعلام نمود:

ما ضمن آنکه تجاوز عراق به کویت را شدیداً محکوم و موضع اعلام شده دولت را تأیید

۱. بیانیه در مورد تسلیم عراق به شرایط صلح، تجاوز و توطئه‌های تازه و حمله به کویت، نهضت آزادی، ۶۹/۷۱

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

می‌کنیم، دلسوزی برای کویت نداریم، زیرا که دولت مذکور، اینک چوب خیانت خود و کمک‌های مالی و نظامی به عراق علیه ایران را، می‌خورد و مزه و معنای فرمایش نبوی «مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا سَلَطَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ» را می‌چشد.^۱

در همان زمان، تحلیل‌گران منطقه‌ای و بین‌المللی اذعان می‌کردند که تحلیل امام خمینی مبنی بر عدم تحقق امنیت و آرامش در منطقه با بقای رژیم صدام، صحیح و متقن بوده است، و ضمناً پیش‌بینی ایشان که صدام اگر فرصت و امکان پیدا کند به کویت هم حمله خواهد نمود، محقق شده بود.

۱. همان.

۲. سخنرانی امام خمینی به تاریخ ۱۳۶۱/۸/۱۳، صحیفه امام، ج ۱۷، صص ۸۴ و ۸۵ سخنرانی مورخه ۱۳۶۵/۱/۴، صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۲۶. پیام به سمینار لیبیک یا امام مورخه ۱۳۶۵/۱/۱۵، صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۲

۷. تحول در اندیشه سیاسی بازرگان

لیبرالیسم التقاطی

اسلام‌شناسی بازرگان

آنچه در فضای فکری و سیاسی اپوزیسیون نظام اسلامی ایران در دهه ۷۰ جلب توجه می‌کرد، بازسازی و بازگشت تدریجی اسلام لیبرالی بود. جمع‌بندی پژوهش اسلام‌شناسی در ایران از نوع اسلام‌شناسی بازرگان، در اینجا قابل ذکر و استناد است: «سخنرانی مهدی بازرگان در سال [۱۳۷۱ و] ۱۳۷۲ که با عنوان «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» ایراد شد، نقطه عطفی در احیای این گفتمان مطرود به شمار می‌آید. بازرگان در متن سخنرانی و مقاله‌ای که بر اساس آن نوشته شد، آخرت و خدا را [دو] هدف انحصاری بعثت تلقی کرده است.^۱ او در این سخنرانی با بازسازی اندیشه‌های سنتی خود، اندیشه دین برای دنیا را نفی کرد.»^۲

بازرگان که در سال‌های دهه سی و چهل در راه ارائه تفسیر «سیاسی، مبارز و ایدئولوژیک از اسلام» کوشیده بود، «اینک در سال‌های دهه هفتاد به جدا کردن دین از حکومت می‌اندیشید.»^۳ آخرین دیدگاه‌های مهندس بازرگان درباره دین و دنیا از این قرار است: «آخرت و خدا قسمت اعظم و اصلی آیات قرآنی را تشکیل می‌دهد^۴ و چیزی که دیده نمی‌شود این است که گفته باشد «ما آن را فرستادیم تا به شما درس حکومت و اقتصاد و مدیریت یا اصلاح امور زندگی دنیا و اجتماع را بدهد.»^۵

اگر در مواردی هم به کار دنیا پرداخته است، به عنوان وسیله‌ای برای آخرت و نزدیکی به خداوند است.^۶ و به طور کلی اگر منافعی از این حیث نصیب مؤمنان می‌شود، فرعی است

۱. آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء، مهدی بازرگان، رسا، ۱۳۷۷، صص ۷۵ و ۸۹.

۲. اسلام‌شناسی در ایران، ص ۴۵۶.

۳. همان، صص ۴۵۶ و ۴۵۷.

۴. آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء، ص ۵۹.

۵. همان، ص ۶۱.

۶. همان، ص ۶۷.

و نه اصلی.»^۱ او کارکرد سیاسی و اجتماعی پیامبر(ص) و امام علی(ع) را از کارکردهای دینی آنان متمایز می‌کند و معتقد است تعلیم‌های آنان در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی جزء دین به شمار نمی‌آید.^۲

بازرگان، شأن پیامبری و حکومت را در مورد پیامبر به طور کامل از هم جدا می‌کند و معتقد است در حالی که در اولی مشورت و رأی مردم پذیرفته نیست، دومی جز با رأی و مشورت مردم تحقق نمی‌یافته است.^۳ به نظر وی تشکیل حکومت هدف انبیاء نبوده است^۴ و پذیرش حکومت از سوی پیامبر نیز امری استثنایی بوده و در پی توافق قبیله‌های مدینه و به پیشنهاد مردم و پس از بیعت آنان صورت گرفته است.^۵

به نظر بازرگان، پیامبران برای تعلیم مسائلی آمده‌اند که ما نمی‌توانستیم بفهمیم؛ در حالی که حکومت و سیاست و اقتصاد را عقل می‌تواند بفهمد و درک کند.^۶ به اعتقاد وی دین، «آزاد زیستن و بندگی نکردن دیگران برای خدایی شدن انسان را به ما می‌آموزد، ولی همان‌گونه که درس آشپزی و خانه‌داری نداده است امور اقتصادی و مدیریت و سیاست را نیز به خود انسان‌ها واگذار کرده تا با عقل و تجربه بشری انجام دهند.» وی می‌پذیرد که در دین دستورهای چون مبارزه با ستمگران، عدالت و اداره امت وجود دارد ولی ایدئولوژی و احکام و آموزش‌های ویژه‌ای در این زمینه‌ها ارائه نشده است.^۷

بازرگان تشکیل جامعه دینی برای تربیت انسان دینی را امری مطلوب می‌شمارد ولی می‌گوید خدا و فرستادگان خدا از ما نخواسته‌اند که تأمین چنین هدفی با تصرف قدرت ولو به هر قیمت و به دست متولیان دین همراه باشد.^۸ «در هر حال، اگر حکومت دینی به دست مؤمنان تشکیل شد نباید در دین و ایمان و اخلاق مردم دخالت کند؛ چرا که هر چند قدرت و زور در برابر بیگانگان و متجاوزین امری ضروری است اما در برابر عقیده و عشق و عبادت و رابطه انسان با خدا بی‌جا و نقض غرض است.»^۹

۱. همان، ص ۷۴

۲. همان، ص ۷۶

۳. همان، ص ۸۳

۴. همان، ص ۸۷

۵. همان، ص ۲۳۰

۶. همان، ص ۲۳۰

۷. همان، ص ۸۰

۸. همان، ص ۸۶

۹. همان، ص ۸۸

بازرگان درباره نظام حکومتی مورد قبول خود و نسبت آن با دین می گوید:

من با آن حکومت اسلامی مخالفم که خواسته باشد به نام اسلام و به خیال اسلام در داخل و خارج تحمیل اسلام نماید و خود را موظف و مسئول دین و ایمان مردم و اجرای احکام اسلام در ایران و دنیا بداند؛ والا حکومت و حاکمانی که در اداره امور ملت و کشور خود در اجرای قوانین و حقوق و حدودها و در قضاوت و عدالت، خدا و دین او را مدنظر و عمل داشته باشند مورد آرزو و علاقه یا اعتقاد همیشگی ام بوده است... باید بگویم نظام و دولتی را که به خاطر منافع و مقام بر اریکه قدرت ننشسته باشد و مرام و اعمالش بر معیار حق و قانون و عدالت و با رعایت آزادی و مردم سالاری باشد نه تنها مؤمنین و متدینین مبارز ملی و انقلابی قبول دارند بلکه غیر متعهدین عامل به فرایض و ملیون آزاداندیش بی طرف نیز آگاهانه و علاقه مندانه به آن رأی داده اند و مدافعتش به حساب می آیند.^۱

بدیهی است که هیچ یک از نظریه پردازان و حامیان معتبر «حکومت دینی»، ویژگی های منفی و آثار نامطلوب ادعا شده در سخنان بازرگان را قبول ندارند و آنها را ناشی از کج فهمی، بدفهمی و یا عدم اجرای صحیح ضوابط و قواعد حکومت دینی می دانند. در پژوهش اسلام سیاسی در ایران، ایدئولوژی التقاطی لیبرال دموکراسی در تفکر بازرگان چنین توصیف شده است:

به هر حال، محور اصلی تفکر جدید بازرگان مردم سالاری و دموکراسی است. از نظر او جامعه از آن حیث که دینی است خود به حکومتی تمایل خواهد داشت که به ارزش های اسلامی تکیه داشته باشد. در این اندیشه نشانه های اصلی اسلام فقهاتی (فقه، روحانیت، ولایت فقیه) به حاشیه رانده شده و بر نشانه هایی چون توحید، معنویت، اخلاق و معاد تأکید می شود. در این نظریه، اخلاقی شدن سیاست و آراستن آن به ارزش های دینی همچنان مطلوب است ولی تعارض آن با آزادی و مشارکت مردم نفی می شود.^۲

جریان لیبرالیسم در ایران سخت نیازمند تئوری سازی فردی مانند بازرگان بود تا با لباس روشنفکری دینی و استناد به دین، گفتمان انقلاب اسلامی مبنی بر پیوند دین و سیاست را آماج حمله جدید قرار دهد. این حمله به وسیله عبدالکریم سروش، که تفکر التقاطی لیبرال مآب منسجم تری از بازرگان ارائه می داد، قبلاً آغاز شده بود. اما سروش، شهرت و قدمت حضور بازرگان در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور را نداشت و خودش به نوعی در بسیاری موارد،

۱. آیا اسلام یک خطر جهانی است؟، مهندس مهدی بازرگان، انتشارات قلم، ۱۳۷۴، ص ۱۰۴

۲. اسلام سیاسی در ایران، سیدمحمدعلی حسینی زاده، دانشگاه مفید، ۱۳۸۶، ص ۴۵۹

ریزه‌خوار دعوی التقاطی بازرگان محسوب می‌شد.

تبیین التقاطی اسلام

بازرگان معتقد بود که در پرتو یافته‌های علمی، شرایط مناسب‌تری برای پذیرش دین فراهم آمده است. او می‌گوید:

امروز پیشرفت‌های علم و فرآورده‌های تمدن و صنعت گواه پیش‌بینی و دوربینی‌های قرآن است و درک آن مفاهیم و امکانات را تا اندازه‌ای آسان می‌کند.^۱

از نوشته‌های بازرگان که در این ارتباط قابل ذکر است می‌توان به *مطهرات در اسلام*، راه طی شده، بعثت و ایدئولوژی، عشق و پرستش و امثال آن اشاره کرد. بازرگان در مقدمه کتاب *مطهرات در اسلام* می‌نویسد: «ما می‌خواهیم بی‌طرفانه و با طریقه علمی *مطهرات اسلام* را مطالعه نماییم.»^۲ او اضافه می‌کند که «احکام *مطهرات اسلامی* از حدود سفارشات اخلاقی، که به اقتضای عقل سلیم و طبع لطیف ممکن است در میان ملّتی رایج شده باشد، بالاتر بوده و مبتنی بر یک سلسله قوانین طبیعی و نکات علمی دقیق می‌باشد که حکایت از بینایی کامل واضح آن بر رموز طبیعت و اسرار خلقت است.»^۳ بازرگان تأکید می‌کند که «می‌خواهیم خوشه‌ای از ثمره علوم جدید را با گونه‌ای از احکام قدیم تطبیق نماییم.»^۴

بازرگان در کتاب *راه طی شده* بر آن است که راه انبیا و راه علم، راه جداگانه‌ای نیست و راه طی شده علم همان راه انبیا است؛ و لذا تلاش می‌کند اصول اعتقادی اسلام را با یافته‌های علمی جدید تبیین کند، هر چند تصریح می‌کند که ادعای دقت و صحت قاطع در استنتاج‌های ارائه شده ندارد.^۵

او در همین کتاب، فلسفه و معرفت‌های عقلی را گمراه‌کننده انسان و رهیافت علمی تجربی را مایه ترقی و تعالی بشر می‌داند و در مقایسه بین معرفت‌های فلاسفه و پیغمبران، به معرفت‌های حاصل از فلسفه می‌تازد و آن را غیرقطعی دانسته و معتقد است که این معرفت‌ها اغلب با شک و تردید و با استمداد فرض و به طور نسبی بیان می‌شود و تأکید می‌کند که فلاسفه شخص را

۱. ذره بی‌انتهای، عبدالله متقی [نام مستعار مهدی بازرگان]، نشر پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۳۶، ص ۲۰

۲. *مطهرات در اسلام*، مهدی بازرگان، الفتح، ۱۳۵۹، ص ۲

۳. همان، ص ۳

۴. همان، ص ۴

۵. *راه طی شده*، مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۳۸، ص ۱۶۳

از سادگی و صفای فطری به تاریکی حیرت و بدبینی نسبت به خلقت و حقیقت درمی‌آورند.^۱ او معتقد است که فلسفه نه دردی از دنیا را دوا می‌کند و نه به درد آخرت می‌خورد. بازرگان، در کتاب عشق و پرستش بر اساس معرفت‌های تجربی، مبدأ و معاد را نیز با اصل آنتروپی و بقای ماده و انرژی توجیه می‌کند و معنوی‌ترین جنبه‌های حیات انسان را با اصول ترمودینامیک مورد بررسی و تطبیق قرار می‌دهد.^۲ اما علی‌رغم تلاش‌های نه چندان کامروای بازرگان در تفسیر دین بر اساس علم، وی بعدها تأکید کرد که به تقدم علم بر وحی معتقد نیست:

طرز تفکری خاص وجود دارد- یا به ما نسبت می‌دهند- که علم را مقدم بر وحی و شرط پذیرفتن گفته‌های پیغمبران یعنی آیات و احکام دینی می‌دانند و می‌گویند آن چیزی را از اسلام یا دین قبول می‌کنیم که با عقل و علم و استدلال‌مان درست دربیاید. چنین طرز تفکری در حقیقت انکار نبوت و وحی و ادعای بی‌نیازی انسان از دیانت است و مساوی دانستن خودمان با خداست.^۳

کنار هم گذاردن مبانی و دعاوی معرفتی مهندس بازرگان در مورد نگرش علمی به اسلام و قرآن، و تأکید وی بر پذیرش اصالت و تقدم وحی، قدری گیج‌کننده و عجیب به نظر می‌رسد، زیرا پیوند و آشتی دو نگرش فوق‌امتناع منطقی و معرفت‌شناسانه دارد. بازرگان هر چند دین را امری درونی در انسان می‌داند،^۴ ولی سعی می‌کند که در مقطع دیگری اسلام را یک ایدئولوژی معرفی کند که هدف و راه وصول به هدف را نشان می‌دهد. این نگاه وی واکنشی بود که در برابر مکاتب دیگر، و به ویژه مارکسیسم، ارائه می‌شد. بازرگان می‌گفت: «ما می‌خواهیم ایدئولوژی خودمان را از اسلام یا از ایمان الهی استنباط کنیم.» از این رو او آنچه را که پیامبر(ص) آورده بود به درستی شامل «ایدئولوژی حکومت و اداره اجتماع بر اساس موازین محکم مقبول» می‌دانست.^۵

بنابراین، بازرگان «از جمله کسانی است که در آثار نخستین خود اسلام را یک دین سیاسی

۱. همان، ص ۱۱.

۲. دیدگاه‌های بازرگان در راه طی شده و عشق و پرستش، در اینجا با عباراتی که نویسنده کتاب گفتمان سیاسی شیعه در ایران، (نوشته جلال درخشه، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۴، ص ۱۲۰)، ترسیم کرده، بیان شده است.

۳. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۱۹، ص ۴۲.

۴. راه طی شده، ص ۱۶.

۵. بعثت و ایدئولوژی، ص ۷۴.

می‌داند^۱ و تفکیک دین و سیاست را میراث خاص دنیای مسیحیت قلمداد می‌کند و جدایی فلسفه‌های سیاسی از مؤسسات مذهبی را مربوط به محیط غرب می‌داند.^۲ وی معتقد بود که در اسلام از قدم اول، ایمان و عمل توأم بود و دین و سیاست به معنای اداره امت یا به پای هم پیش می‌رفت، قرآن و سنت سرشار از آیات و اعمال مربوط به امور اجتماع و حکومت هستند. او اصول عدالت و امامت را به معنای توجه شیعه به سیاست ارزیابی می‌کرد و می‌گفت سکه تشیع اگر یک روی آن دینی و فکری است روی دیگرش سیاسی و اجتماعی بوده و تا ظهور دولت حقه امام زمان(ع) ادامه خواهد یافت.^۳ به نظر متقدم و قبلی وی بهترین ایدئولوژی، ایدئولوژی الهی است و استدلال می‌کرد که ایدئولوژی باید از کرسی اعلای خلقت و الوهیت به عمل آید تا بزرگ و کوچک، غنی و فقیر، دانا و نادان، زیرک و کودن، زن و مرد، سیاه و سفید، خوب و بد، همه به یک چشم نگاه کرده شوند و متساویاً مورد حمایت و تربیت و رحمت قرار گیرند.^۴

به زعم نویسنده پژوهش گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر:

کوشش‌های بازرگان در کنار دفاع از دین توأم بانگ‌ریش اصلاح‌طلبانه نسبت به دین بود.^۵ او معتقد بود که «حَقاً یک رنسانس در اسلام لازم است، رنسانس در جهت احیای اندیشه قیامت با بهشت و جهنم آن، با استناد به شواهد طبیعی و طرز استدلال و ارائه طریقی که قرآن می‌نماید».^۶

بازرگان در کتاب راه طی شده، برداشت و فهم متعصبان متدین و متجددان را از دین منفی ارزیابی کرده، می‌نویسد:

دسته اول مخصوصاً متعصبین متدینی که معروف به مقدسین هستند، چون غالباً دیانت را در ریش و عبا و عمامه تصور می‌کنند و کسی را مؤمن می‌دانند که انگشتر درشت بی‌قواره‌ای در دست داشته، با نعلین زرد ناراحتی با طمأنینه راه رود و مسئولیتی جز ورد و صلوات نداشته باشد، آهی کشیده می‌گویند دیندار؟ النادر کالمعدوم است. افراطیون این دسته از عمل به

۱. گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر، ص ۱۱۲. توصیف مندرج در دو صفحه بعد از آرای بازرگان و گزینش مستندات آن از کتابهای وی، مطابق آنچه که در همین منبع آمده، نقل شده است (صص ۱۲۱ تا ۱۲۳)

۲. بعثت و ایدئولوژی، ص ۷۵

۳. همان، ص ۷۷

۴. همان، ص ۸۲

۵. گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر، ص ۱۲۲

۶. ذره بی‌انتها، ص ۲۴

دین اغلب به صورت ظاهر و آداب و تشریفات آن توجه داشته، غرض اصلی و نتیجه نهایی را فراموش می‌نمایند و هر کاری را که طبق آن تشریفات و شاخ و برگ‌ها صورت نگیرد، در حکم فسق و لغو می‌پندارند، فعالیت‌های دنیای جدید را یکسر، کفر و زندقه می‌گیرند. در عالم عقاید نیز چون مشیت خدا را غیر از ناموس طبیعی می‌دانند و خدا و طبیعت را همیشه مانند یزدان و اهریمن دو مفهوم مخالف متضاد جلوه می‌دهند، تمام افکار و اعمال دنیای متمدن که مبتنی و متوجه امور طبیعی مادی و محسوس است، به نظر آنها جدال با حق و فراتر از راه انبیا شمرده می‌شود، خلاصه اینکه این دسته عقب‌افتاده که عبادات را فقط در ظاهر قرار داده و اعمال را در صور خارجی آن شناخته‌اند، دین را از حالت زنده متحرک مترقی به وضع منجمد بی‌روحي در آورده‌اند که البته برای گذاردن در موزه‌ها مناسب است، ولی تابع و طرفداران آن روز به روز کمتر می‌شود. دسته افراطی دوم که به نام تمدن و روشنفکری با ادیان مبارزه می‌کنند، صرف نظر از آنهایی که مست شهوات و مغرور به افکار خود هستند، غالباً کسانی می‌باشند که اطلاعات دینی آنها منحصر به یادگار دوران کودکی و بقایای قصه‌هایی است که در دامن مادربزرگ از دهان پیرزن‌های قدیمی یا معرکه‌گیر سرگذر شنیده، هیچ وقت نخواسته‌اند تعمق بیشتری در دین علاوه بر توهمات قبلی و تصورات شخصی بنمایند و اگر به تحقیق پرداخته‌اند، اصول و عمل متدینین را همیشه با هم اشتباه کرده‌اند.^۱

در عین حال مهندس بازرگان در آن زمان، به سبک علم‌گرایان مصری اصلاح دینداری عوام و دین‌گریزی متجددین را بدون اصلاح دین با تأویل علمی قرآن ممکن نمی‌دانست و لذا معتقد بود که باید چهره علمی جدیدی از دین ارائه کرد. بازرگان در مقاله «انتظارات مردم از مراجع» در کتاب مرجعیت و روحانیت، تصویری ارائه می‌دهد که گویا عالمان دینی قادر به ارائه تصویر روزآمد و مناسب زمان نیستند. او با ترکیبی از مقدمات درست و نادرست و اغراق و استنتاج نادرست، به نفی تخصص و مرجعیت علمی روحانیت گرایش داشت.^۲ او معتقد بود که دستگاه روحانیت را پیامبران بنیان گذاشته‌اند؛^۳ و مفهوم آیه نفر(۱۲۲/ توبه) در قرآن کریم را

۱. این انتقادی است که می‌توان از زبان مهندس بازرگان متقدم به مهندس بازرگان متأخر وارد دانست. زیرا وی نیز در نفی حکومت دینی، «اصول» و مبانی مستحکم آن را با «عمل» و تجربه موجود، یکسان گرفته و «اشتباه» کرده است. می‌توان گفت در واقع، آقای بازرگان نیز مانند همان «دسته افراطی مدعی روشنفکری در دهه بیست، به این آفت و عارضه بینشی مبتلا بود.

۲. راه طی شده، صص ۱ و ۲

۳. برای اطلاع بیشتر رک: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، صدرا، ۱۳۹۷، مقاله «انتظارات مردم از مراجع» به قلم مهدی بازرگان.

۴. راه طی شده، ص ۶۶

برخلاف تفسیرهای مفسران شیعه متوجه عنوان کلی دین‌شناسی می‌کرد^۱ و حمایت مالی مردم از روحانیون در مقام تبلیغ دین را محکوم کرده و آن را مضر می‌دانست.^۲ بازرگان محدود بودن افق دید برخی روحانیون و فقها را تعمیم داده بود و تأکید داشت که گویی اجتهاد علما بر اساس مطالب قرون گذشته دور می‌زد و اجتهاد بسته و مرده بوده است. کوشش‌های بازرگان از سوی برخی فعالان روحانی و حوزه‌های علمیه «مورد استقبال نیز قرار گرفت؛ زیرا بهره‌گیری از معرفت تجربی در نقد اندیشه‌های الحادی و در تثبیت اندیشه دینی برای آنان نیز پسندیده بود، موضوعی که به تدریج تغییر کرد و مورد نقد و بررسی قرار گرفت.»^۳ مجموعه این تلاش‌ها برای «توجیه علمی حقایق دینی»، آن زمان در زمره «حرکت‌های نوگرایانه دینی معاصر» به شمار می‌رفت.^۴

دیدگاه‌های التقاطی که با مهندس بازرگان شروع شد، با توسعه اندیشه‌های چپ، از غرب‌گرایی ایدئولوژیک لیبرالی به شرق‌گرایی مارکسیستی انجامید. در دههٔ چهل تعدادی از جوانان دانشجویی که علم‌گرایی را از بازرگان و همفکرانش فراگرفته بودند، تحت تأثیر آموزه‌های چپ و با الهام از حرکت چریکی ویتنام، کوبا و غیره، به اقدامات مسلحانه روی آوردند. این گروه که عمیقاً «تحت تأثیر سرکوب خونین پانزده خرداد» بودند،^۵ مارکسیسم را به مثابه «علم» مبارزه تلقی کردند؛ و کوشیدند اسلام را نیز در چهارچوب آن تفسیر کنند. نتیجهٔ اینگونه رویکرد التقاطی علم‌گرایانه، در ایدئولوژی مجاهدین خلق، بر بخش زیادی از نسل جوان دههٔ ۴۰ و ۵۰ ایران تأثیر جدی گذاشت. «این گروه تعلیمات سیاسی و دینی خود را از نهضت آزادی و به ویژه اندیشه‌های مهندس بازرگان کسب کردند. تأکید بر علم و اندیشه‌های علمی که در افکار و آثار مذهبی مهندس بازرگان وجود داشت، مجاهدین را قانع کرده بود که در اسلام تضادی بین تعالیم و باورهای مذهبی و یافته‌ها و قوانین علمی وجود ندارد. از دید آنان همان‌طور که مهندس بازرگان یا دکتر سبحانی توانسته بودند، برخی از باورهای دینی را با لباس علمی بیوشانند (و در نتیجه درستی آن باورها را بر مبنای علمی نشان دهند) چنین روشی را می‌توان در قبال اصول دین و اساساً چهارچوب اعتقادی اسلام نشان داد. به سخن دیگر اسلامی که از دید رهبران نهضت آزادی، ترویج می‌شد یک

۱. نیک‌نیا، مهندس مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۷، ص ۲۱

۲. ر.ک: یحیی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۹۴، و برای توضیح بیشتر ر.ک: راه طی شده، ص ۱۳۲

۳. گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر، ص ۱۲۴

۴. همان.

۵. ر.ک: سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام، ج ۱، صص ۲۷۵ تا ۲۹۶

ایدئولوژی علمی بود»^۱ که اینک، پس از کشف مارکسیسم به عنوان «علم مبارزه» فقط به جای دل بستن به لیبرالیسم باید تغییر جهت می‌داد و در پیوند با مارکسیسم قرار می‌گرفت. به تعبیر دو تن از اعضای مرکزیت سازمان:

منظور ما ترکیب ارزش‌های والای مذهب اسلام با اندیشه‌های علمی مارکسیسم است... ما معتقدیم که اسلام راستین با تئوری‌های تحول اجتماعی جبر تاریخ و نبرد طبقاتی سازگاری دارد.^۲

موضوعی که یکی از سه مؤسس اصلی سازمان، سعید محسن، نیز در بازجویی‌های خود به آن تأکید می‌کند. او می‌گوید:

... سازمان ما بر مبنای ایدئولوژی اسلامی بنا شده بود و هدف این بود که از لحاظ ایدئولوژی بتوانیم با قوانین دیالکتیک و مطالعه قرآن تبیین صحیح از جهان (مبدأ و هدف آن) بنماییم...^۳ روشن بود که تلقی مجاهدین خلق اولیه از ناکارایی اسلام در ارائه فلسفه و بینش و شیوه مبارزه، جدی بود. این تلقی باعث شد که در نهایت با ادعای خودکفایی در شناخت اسلام و نفی مرجعیت علمی علما و روحانیون، التقاط و ترکیب اسلام با مارکسیسم توجیه شود: ... این احساس در همه ما مشترک بود که... مذهب بدون آمیختن مارکسیسم لنیسم در متن آن حتی یک سانتیمتر نمی‌تواند ما را جلو ببرد.^۴

کادرهای اولیه مجاهدین خلق علاوه بر کتاب‌هایی از قبیل *راه طی شده*، *عشق و پرستش*، *اسلام مکتب مبارز و مولد اثر مهندس بازرگان*، و *قرآن و تکامل*، و *خلقت انسان* از دکتر یدالله سبحانی، و یکی دو اثر پراکنده از آثار منتشره دهه چهل استاد مطهری و آیت‌الله طالقانی، به عنوان متون آموزش عقیدتی، خود نیز جزوه‌هایی را به تدریج تهیه و تدوین کردند. از جمله این جزوه‌ها، *جزوه شناخت بود که در آن به تبیین مارکسیستی مباحث معرفت‌شناسی پرداخته و در عین حال به برخی آیات و فراهایی از نهج‌البلاغه نیز استناد شده بود*. آنها در دو جزوه *تکامل و راه انبیاء*، *راه بشر* مراحل تکامل تاریخ را از دید مارکسیسم پذیرفته و از پیامبران به عنوان پیشتازان تاریخ در هر مقطعی نام بردند و هدف نهایی راه خویش را همان کمون‌نهایی یا جامعه بی طبقه توحیدی و به عنوان جامعه فاضله اسلامی معرفی کردند. *کتابچه اقتصاد به زبان*

۱. *گفت‌وگوهای سیاسی شیعه در ایران معاصر*، صص ۱۲۵ تا ۱۲۶

۲. همان، ص ۱۲۶

۳. پرونده حنیف‌نژاد، ج ۱، ص ۲۰، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۴. بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان، ص ۱۱۵، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

ساده از دیگر آثار آنان بود که در آن تئوری ارزش اضافی مارکس تبیین شده بود.^۱ اعلام تغییر ایدئولوژی مجاهدین خلق به مارکسیسم در سال ۱۳۵۴، شوک بزرگی برای مبارزان مسلمان محسوب می‌شد و دوستان و علاقه‌مندان و حامیان این گروه متحمل ضربات شدید روحی و فکری شدند.

مهندس بازرگان، که پدر فکری و ایدئولوژیک این جریان محسوب می‌شد و از آنان حمایت معنوی می‌کرد^۲ و حتی حمایت مالی نیز می‌کرد،^۳ جلوی چشمان خویش مشاهده می‌کرد که سازمانی که به دست دانشجویان و دست‌پروردگان علمی و تشکیلاتی‌اش پدید آمده بود، چگونه به راحتی اسلام را کاملاً کنار گذارد و رسماً اعلام ارتداد و پیوستن به ایدئولوژی الحادی مارکسیسم نمود.

به گفته دکتر محمدمهدی جعفری: «افکار مهندس بازرگان، زیربنای فکری سازمان [مجاهدین خلق] بود.»^۴ یوسفی اشکوری هم تأکید دارد که «... سازمان [مجاهدین خلق] به لحاظ ایدئولوژیک و فکری عمیقاً از آرا و اندیشه‌های مهندس بازرگان اثر پذیرفته بود.»^۵ با آنکه در بیانیه تغییر ایدئولوژی از مهندس بازرگان صریحاً انتقاد شده بود،^۶ اما بنیان تفکر علم‌گرایانه وی نیز به عنوان پایه و اساس شکل‌گیری ایدئولوژی مجاهدین خلق معرفی و اذعان شد.^۷ بنیانی که به زعم تغییر ایدئولوژی‌دادگان، به ایجاد یک ایدئولوژی التقاطی انجامیده بود که دیر یا زود بایستی پوسته مذهبی آن کنار زده می‌شد و مغز علمی و مارکسیستی آن آشکار می‌شد و خود را از دوگانگی و التقاط رها می‌ساخت.^۸

به نظر می‌رسید بخشی از نگرانی و واکنش انفعالی مهندس بازرگان به این ماجرا، که در خاطرات عزت‌الله سبحانی و محمدمهدی جعفری و دیگران صریحاً یاد شده است،^۹ ناشی از آن بود که وی نمی‌توانست سهم و نقش خود و دیدگاه‌های علم‌گرایانه‌اش را در وقوع مهم‌ترین فاجعه ایدئولوژیک دهه پنجاه نادیده انگارد. هر چند که وی و دوستانش هیچ‌گاه صادقانه به

۱. برای بررسی بیشتر، ر.ک: مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام. ج ۱، صص ۳۰۹ تا ۳۴۳

۲. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، صص ۱۶۳ تا ۱۶۴

۳. سازمان مجاهدین خلق از درون، ص ۳۱

۴. همان، ص ۳۵

۵. در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۴۰۳

۶. آشفتنگی در فکر تاریخی، صص ۲۱ و ۲۲

۷. همان، ص ۱۱۹

۸. همان، صص ۱۱۴ و ۱۴۲

۹. ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، ص ۱۷۰، همگام با آزادی، ج ۲، صص ۱۰۲ و ۱۰۳. نوگرایی دینی، ص ۳۶۲

این امر معترف نشدند و به واکاوی علل و ریشه‌های معرفتی آن پرداختند، و ضمناً دوستان و حتی منتقدان بازرگان در بین روحانیان و سایر جریان‌های مذهبی انقلابی نیز این موضوع را در سال‌های پیش از انقلاب به روی وی نیاوردند.

به گفته آقای هاشمی رفسنجانی، امام خمینی از ابتدا نسبت به نادرستی‌های افکار مهندس بازرگان توجه داشت و نسبت به آن هشدار داده بود، اما آنچنان که باید و شاید، توسط یاران امام اقدام نشد و گام‌های جدی و مؤثر در نقد و اصلاح آرای بازرگان صورت نپذیرفت. آقای هاشمی در این باره چنین گفته است:

ایشان [=امام خمینی] قبلاً هم به نهضت آزادی خیلی اعتقاد نداشتند. قبل از اینکه ایشان تبعید شوند، مهندس بازرگان سخنرانی‌هایی می‌کرد و در این سخنرانی‌ها یک نوآوری‌هایی داشت. حرف‌های تازه‌ای در مسایل وحی و بعثت و مجازات و غیره می‌گفت. امام اینها را نمی‌پسندیدند. یک بار به من گفتند که ما باید اول مسایل اینها را حل کنیم بعد به سراغ مسایل دیگر برویم، چون اینها افکار مردم را خراب می‌کنند.^۱

اما همین ضربه هم موجب نشد که بازرگان در رویکرد «علمی دیدن» همه چیز و انطباق اسلام با علم تجدید نظر کند؛ بلکه او پس از تغییر ایدئولوژی فرزندان فکری و معنوی خویش، دست به کار تألیف کتاب علمی بودن مارکسیسم شد؛ تا ثابت کند که مارکسیسم، «علم» نیست. از نظر او مجاهدین، مثل خود او، رویکرد درستی در شناخت اسلام داشتند؛ فقط در تشخیص «علم» از «غیر علم» خطا کرده بودند.

چند نقد و نظر درباره بازرگان

مصطفی ملکیان، از ستایشگران قدیمی مهندس بازرگان و شیفته بسیاری از آرای او، درباره الهیات لیبرالی چنین می‌نویسد:

در الهیات، لیبرالیسم در تقابل با راست‌اندیشی (ارتدو کسی)‌های سخت‌گیرانه و انعطاف‌ناپذیر سنتی قرار می‌گیرد. لیبرالیسم الهیاتی بر آن است که سخت‌گیری و انعطاف‌ناپذیری نظام‌های فکری قدیم را، که در درون فرهنگ دینی برآمده‌اند و بالیده‌اند، در هم بشکنند، و در عین حال، حقایق اصلی دین را محفوظ بدارد و این حقایق را با الفاظ و مفاهیم دیگری و در قالب نظام‌های فکری جدید از نو بیان و تبیین کند... حقایق دینی برای اینکه در نظر انسان متجدد

کنونی مفهوم و مقبول باشند و در ساحت ذهن و ضمیر او حضور و حیات داشته باشند باید بند

ناف خود را از علوم و معارف و روش‌ها و نگرش‌های قدما بپزند.^۱

با آنکه طبق دسته‌بندی و مدعای ملکیان، اسلام تجدّدگرا، که بازرگان نیز در آن دسته جای می‌گیرد، با لیبرالیسم الهیاتی نیز سازگار است، اما مقصود فراستخواه از زاویه دیگری مدعی است که «بازرگان با وجود اینکه به لحاظ سیاسی و فرهنگی نگرش و منش لیبرالی داشت ولی الهیات او، اصلاً الهیات لیبرال نبود.»^۲ وی بازرگان را یک تجدّدخواه دین‌اندیش می‌نامد که «در سیاست، صادقانه لیبرال منش بود اما در الهیات، صادقانه راست‌گیش».^۳

وی گرایش مهندس بازرگان به «اسلام‌گرایی سیاسی معطوف به قدرت» در سال ۴۱ را به رغم لیبرال‌منشی وی، یکی از مصادیق «ناسازه‌های درونی» در بین جریان مشتبه به «روشنفکری دینی» می‌نامد^۴ و با تأکید بر اینکه معرفت‌شناسی بازرگان لیبرال نبود می‌نویسد: «می‌توان با اندکی تسامح ولی به روشنی، از لیبرالیسم سیاسی و فرهنگی بازرگان سخن گفت.» به اعتقاد نویسنده مذکور، بازرگان «به دلیل حیطة تخصص و مطالعات» و «جهت‌گیری‌های عقیدتی و ملاحظات ایمان‌درونی»، در «چرخش معرفت‌شناختی» جریان موسوم به روشنفکری دینی در دوره «پسا انقلاب اسلامی»، «اصلاً سهیم نشد.»^۵ فراستخواه می‌گوید:

راست‌گیشی الهیاتی بازرگان، این متجدّد ملی لیبرال را در موقعیت پدر پرنفوذ روشنفکری دینی قرار داد. ترمودینامیک خداپرستی که مبتنی بر رئالیسم پیشاکانتی بود، او را برانگیخت تا از میانجی‌های مؤثر در چرخش فکر سیاسی ملی و عرفی ایران معاصر به فکر سیاسی مذهبی باشد، با اسلام سیاسی معطوف به قدرت و روحانیت شیعه ائتلاف بکند و یاری‌های مؤثری به تشکیل جمهوری اسلامی که خود صادقانه آن را کاملاً دمکراتیک می‌خواست، به عمل بیاورد. اما آن اضدادی که در فکر و عمل سیاسی این مسلمان لیبرال به طرز شگفت‌انگیزی جمع شده بود، در بیرون و در آزمون اجتماعی جامعه ایران، تجربه پرهزینه دشواری بر جای گذاشت که بازرگان خود از قربانیانش بود.^۶

۱. سخنی در چند و چون ارتباط اسلام و لیبرالیسم، مصطفی ملکیان، ماهنامه کیان، ش ۴۸، مرداد و شهریور ۱۳۷۸،

ص ۱۱

۲. مهرنامه، ش ۱۸، مقاله فراستخواه، (mehnameh.ir/article/3060)

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

وجود تضاد و تعارض در فکر و عمل سیاسی مهندس بازرگان واقعیتی است که از چشم شیفتگان و علاقه‌مندان وی نیز دور نمانده است.

فراستخواه می‌کوشد وضعیت پارادوکسیکال ایدئولوژی بازرگان را این‌گونه توضیح می‌دهد:

شاید این هم یکی از ناسازگاری‌های درونی باشد که منتقدان «روشنفکری دینی» در بررسی‌های خود با آن درگیر، و خود روشنفکران دینی با آن دست به گریبان می‌شوند. همین سبب می‌شد تا بازرگان در آغاز دهه ۴۰ به سلک نویسندگان کتاب مرجعیت و روحانیت درآید که از نخستین بیانیه‌های ظهور «اسلام‌گرایی سیاسی معطوف به قدرت» در حوزه شیعی ایران بود. در سال ۴۱ پس از فوت مرجع بزرگی که محکم برای غیرسیاسی ماندن حوزه ایستاده بود، بازرگان طی مقاله‌ای در کتاب یادشده با عنوان انتظارات مردم از مراجع، «سخنگوی مردم تقلیدکننده ایران و مخصوصاً جوانان» است و «خود، مقلدی بیش نیست» (بازرگان، ۱۳۴۱، انتظارات مردم از مراجع؛ م. آ. ۸/۳۸۷) و از ضرورت فقه سیاسی بحث می‌کند: «در کتب فقه ما باب مخصوصی با عنایت به طرز اداره ائمت باز نشد. در صورتی که حکومت و اداره ائمت یا مملکت یا ملت، خود موضوع بسیار مهم و بزرگی است» (همان؛ م. آ. ۸/۳۹۲). «از امتیازها و افتخارهای شیعه» این می‌داند که زیر بار «حکومت‌های جابر نرفته» و «حق حکومت و فرض اطاعت را فقط برای صاحبان امری که منصوب از جانب خدا و رسول یا لااقل صاحب عدالت و تقوی و منتخب و مورد قبول مردم باشند می‌دانسته و می‌داند.» (همان؛ م. آ. ۸/۳۹۵)...

اما چه در آغاز دهه ۴۰ که بازرگان از «مرجعیت دینی» دعوت به زعامت سیاسی می‌کند و می‌گوید «اگر دین، سیاست را در اختیار و امر خود نگیرد، سیاست دین را مضحمل خواهد کرد» (بازرگان، ۱۳۴۱، مرز میان دین و سیاست؛ م. آ. ۸/۳۶۴)، چه در آغاز انقلاب ۵۷ که جمهوری دموکراتیک اسلامی می‌خواهد، چه در وسط ماجرا و در سال ۶۵ که «ما می‌گوییم دین از سیاست جدا نیست و باید حاکمیت با دین باشد، هم به لحاظ ایدئولوژی و هم به لحاظ حکومت. ولی تأکید و تصریح می‌کنیم که حاکمیت با دیانت نه با روحانیت» (بازرگان، ۱۳۶۵، تفکیک دین و سیاست؛ م. آ. ۱۶/۴۱۰) و چه در پایان کار که تر خدا و آخرت خود را طرح می‌کند (بازرگان، ۱۳۷۱) همچنان الهیات بازرگان، الهیاتی غیرلیبرال و مبتنی بر متن مقدس به مثابه کلام خداست و فقط سطح انتظارات سیاسی و حکومتی از این متن تعدیل شده است.^۱

مهندس لطف‌الله میثمی از بازماندگان کادر اولیه سازمان مجاهدین خلق و علاقه‌مند سرسخت مهندس بازرگان، در مورد عدم انسجام و بحران موجود در تفکر بازرگان چنین می‌گوید:

... بنیان‌گذاران مجاهدین... با پذیرش انسجام آثار مهندس بازرگان توانستند یک سیستم آموزشی و کادرسازی راه‌بیندازند و سازماندهی کنند... توضیح می‌دهم که چگونه در طی زمان، ضعف ما هم از این نقطه قوت درآمد. انسجام مهندس بازرگان همان راه انبیا، راه بشر بود که حنیف‌نژاد بدان پی برد. این اسکلت را پذیرفتند... راه بشر را به مارکس هم تعمیم دادند. از نسخه‌ای که مرحوم بازرگان نوشته بود و حنیف‌نژاد بدان پی برد به نظریات بشری مارکس رسیدند... این نقطه ضعف از نقطه قوت راه انبیا و راه بشر درآمد. از آنجا که حرکت مجاهدین شتاب داشت، ضعف آن انسجام در مقطع ۵۲ بروز کرد. بحران آموزش‌های مهندس بازرگان در آن سال‌ها برای مجاهدین معلوم شده بود، و خودشان [= بازرگان] هم در این اواخر به این عدم انسجام‌ها اشاره کرده بودند.^۱

محسن آرمین هم دربارهٔ عدم انسجام آراء بازرگان، به سال ۱۳۹۲ چنین گفته است:

اشکال مهم دیگری که می‌توان در اندیشه دینی بازرگان دید، این است که اندیشه دینی او فاقد یک نگاه عام و فلسفی است، از این رو انسجام لازم را ندارد... به خاطر فقدان همین نگاه فلسفی است که در موارد مختلفی می‌بینیم بازرگان دچار تناقض شده است... یک جا به دیدگاه بنیادگرایانه یا ایدئولوژیک نزدیک می‌شود و یک جا از آن فاصله می‌گیرد... البته این تناقضات هم قابل درک است. بالاخره بازرگان حداقل ۶ دهه در عرصهٔ روشنفکری و مبارزات سیاسی اجتماعی ما حضور داشته و در این ۶ دهه، اندیشه بازرگان دستخوش تحولاتی شده. ولی به هر حال مبانی تئوریک در آثار بازرگان وجود ندارد که بتواند تناقضات‌اش را برای ما حل کند و سامان دهد...^۲

دکتر حبیب‌الله پیمان دربارهٔ «دوگانگی معرفت‌شناختی» در رویکرد و آثار وی، و فرجام آن، چنین می‌گوید:

روش ایشان [= بازرگان] در فهم و تفسیر و معرفی تعالیم دینی این بود که دستاوردهای علوم را مبنا قرار داده با جستجو در آیات قرآن و تعالیم دین، علمی بودن آنها را ثابت می‌کردند. معتقد بودند که همان نظم علمی در طبیعت عیناً در قرآن و دین نیز قابل مشاهده است، که خود نوعی رویکرد تحققی (پوزیتیویستی) به دین به شمار می‌رفت. همین نحوه رویکرد بود

۱. نوگرایی دینی، مجموعه گفتگوهای حسن یوسفی اشکوری، انتشارات قصیده، ۱۳۷۷، صص ۲۶۰ و ۲۶۱

۲. ماهنامه نسیم بیاری، ش ۴۴، بهمن ۹۲، مصاحبه با محسن آرمین و...، صص ۵۶ تا ۶۷

که به مجاهدین [خلق] هم منتقل شد و به استناد آن و اینکه مارکسیسم علم مبارزه است، آن را پذیرفتند و در قالب مقولات اسلامی ریختند که فرجامش را دیدیم... بعد از پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی... اواخر عمر... در شایستگی و صلاحیت دین در اداره جامعه و رهبری امور اجتماعی و سیاسی تردید کرد و این نظر را مناسب تر و منطقی تر دید که اساساً دین برای این گونه امور نیامده و ورودی در این مسائل ندارد، و مسائل همه باید توسط عقل بشر حل شوند... زمینه‌های فکری این رویکرد را باید در مبانی معرفت‌شناختی ایشان جستجو کرد. رویکردی که دو قلمرو طبیعت و ماورای طبیعت را جدای می‌کند و عقل و وحی را منفک از هم و در دو خط موازی در حرکت می‌بیند. همان دوگانگی معرفت‌شناختی، که از همین طریق به مجاهدین هم منتقل کردند و سرانجام در سال ۵۴ به مارکسیست شدن بخش عمده اعضا و رهبری آن انجامید. مشابه همین فراگرد، باید برای مرحوم مهندس بازرگان رخ داده، مهذب باشد... سابقه این طرز تفکر در راه طی شده منعکس است. آنجا که راه بشر از راه انبیا جدا می‌شود و وحی و عقل دو مقوله متفاوت و مستقل از هم در این طرز فکر می‌شوند.^۱

به عبارت دیگر، دکتر پیمان اذعان می‌کند که مشابه همان سرنوشت مجاهدین خلق بر سر مهندس بازرگان آمد. آنها با مارکسیست شدن کوشیدند از تناقض التقاط و دوگانگی معرفت‌شناختی رهایی یابند، و معلم آنان آقای بازرگان با سکولار شدن می‌خواست از التقاط لیبرالیستی عبور کند و تکلیف خویش را با دوگانگی افکارش یکسره سازد.

سعید حجاریان به رغم ابراز ارادت فراوان و گرت‌برداری بسیار از افکار و مواضع بازرگان، سیر تغییرات فکری او را چنین ترسیم کرده است:

به گفته ظریفی ولو از سر مزاح، مهندس [بازرگان] از تشیع «صفوی» شروع کرد به «علوی» رسید و دست آخر به اعتقاد به تشیع «حلبی»، که معتقد به جدایی دین از سیاست بود. یعنی همان مقوله‌ای که انجمن حجیه از آن صحبت می‌کند.^۲

دکتر فریدون آدمیت، تاریخ‌پژوه سکولار که در غرب‌گرایی، ملی‌گرایی و مصدق‌ستایی با مهندس بازرگان اشتراکات فکری فراوان داشت، در خرداد ۱۳۶۰ در مقاله‌ای با عنوان آشفتنگی در فکر تاریخی، حملات تند و بی‌سابقه‌ای به بازرگان نمود.^۳ آدمیت در سال ۵۶ در کنار

۱. نوگرایی دینی، صص ۳۱۳ تا ۳۱۵ (گفتگو با حبیب‌الله پیمان).

۲. روزنامه همبستگی، ۱۳۷۹/۱۱/۵، ص گفتگو با سعید حجاریان.

۳. فریدون آدمیت که به علت نگارش آثار تاریخی بحث‌برانگیز درباره مشروطیت و شهرت پدرش عباسقلی‌خان آدمیت مؤسس محفل شبه ماسونی جامع آدمیت، و سال‌ها تصدی مقامات مهم در وزارت خارجه رژیم پهلوی، از نویسندگان نامدار و شاخص جریان روشنفکری سکولار محسوب می‌شد، در کتب و مقالات خود سبک و لحن خاصی داشت

مهندس بازرگان و همفکرانش برخی نامه‌های سیاسی را امضا کرد و در تأسیس و فعالیت‌های جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر نیز با وی سابقه همکاری داشت.

او در مقاله مذکور که به صورت یک جزوه مستقل به چاپ رسید، با تأکید بر اینکه «گفتار ما، در آشفتگی فکر تاریخی است که اغتشاش در تعقل اجتماعی نیز به یک معنی از آن برمی‌خیزد»،^۱ یکی از مصادیق این «آشفتگی فکر تاریخی» را مهندس بازرگان برشمرد. به تعبیر آدمیت:

سخنران و مقاله‌نویس ما [=بازرگان] از همه مقولات که زیر آسمان کبود می‌گذرد سخن می‌گوید، آن هم با جزمیت و تبصری که خاص خودش و امثال اوست.^۲

دکتر آدمیت در ادامه توصیفات خود از مهندس بازرگان می‌نویسد: «او که خود، پایه‌ای در روشنفکری ندارد» دارای «موضع ضدروشنگری و ضد روشنفکری» است و «یک جا گوید: ما مصرف‌کننده فاضلاب اروپا، چه غرب و چه شرق، بوده‌ایم.»^۳

او سپس ناسازگاری درونی دیدگاه بازرگان را با این کنایه تند نشان می‌دهد: «مصرف‌کنندگان «فاضلاب»، آنان هستند که مفهوم مدنیت جدید را در کل آن نفهمیدند، هم جن و پری را شناختند و هم فیزیک اتمی را، و خواستند قوانین طبیعی را بر آن پایه بشناسند.»^۴

آدمیت در ادامه مقاله‌اش، پس از ذکر داوری بازرگان درباره سنگ‌اندازی همیشگی جریان چپ در راه مبارزه با استیلای خارجی، و «خلاف فکر تاریخی» خواندن این قضاوت، به کنایه، بازرگان را «خیلی بی‌انصاف و بی‌دانش و ضددموکرات» توصیف می‌کند که همه جریان چپ را به یک چوب رانده و یک سره نفی کرده است.^۵ به باور آدمیت، بازرگان «گرفتار وسواس ضدچپ است.»^۶

آدمیت، پس از اشاره به یک توصیه اخلاقی بازرگان در خلال مقاله‌ای به تاریخ آبان ۵۹،

که در مقاله مذکور کمتر نشانی از آن سبک مألوف وی دیده می‌شد. بعدها نیز مقاله مزبور در محاق رفت و کمتر کسی از آن یاد کرده است.

۱. آشفتگی در فکر تاریخی، ص ۸

۲. همان، ص ۱۲

۳. اشاره به جمله‌ای از مهندس بازرگان در مقاله‌اش که به سال ۵۹ در روزنامه میزان منتشر شد: «این افکار و احساسات [چپ‌گرایانه] برای ما که متأسفانه مصرف‌کننده فاضلاب اروپا (چه غرب و چه شرق آن) بوده‌ایم، همزمان با انقلاب مشروطیت به ایران نیز سرایت و تدریجاً به همه‌جا رخنه کرد» (روزنامه میزان، ۱۳۵۹/۸/۱۲، ص ۲، مقاله «گرز پهلوان و حیای گربه»)

۴. آشفتگی در فکر تاریخی، ص ۱۶

۵. همان.

۶. همان، ص ۲۱

۷. همان.

مهندس مهدی بازرگان را این گونه توصیف می‌کند:

این اندازه راست و درست است که مرد مسلمان مؤمنی است، در حد خود مبارزه و مجاهدت هم کرده، در ردیف دوم و سوم همکاران دکتر محمد مصدق هم بوده، و پس از آن نیز در زمره معترضان بر حکومت بد شاه بود... اما او هیچ‌گاه شناخته‌ترین مبارز ملی نبود.^۱ به هیچ‌وجه روشنفکران به او اعتقادی نداشته، به عکس، خواه عنصر روشنفکر یا دیگران، اغلب وی را به تزویر سیاسی و دروغ‌گویی می‌شناسند... آن معلم اخلاق سیاسی و مدعی آزادی و مجاهد سرسخت خستگی‌ناپذیر، در بزنگاه او می‌دهد و به هر تحقیر و هر خواری تن درمی‌دهد. او هر هنری داشته باشد، به یقین وصف «سیاستمدار دانشمند و واقع‌بین و دوراندیش»^۲ گویا اندکی گزافه‌گویی است. حقیقت مشهود حکم می‌کند که در دولتمداری پایه‌ای نداشته، چه رسد به اینکه عاقبت‌نگر و تدبیرگر بوده باشد.^۳

فریدون آدمیت در مقاله مزبور، برای اولین بار خاطره‌ای را درباره نظر دکتر مصدق درباره مهندس بازرگان نقل می‌کند:

وقتی که دکتر علی شایگان او را برای پست وزارت فرهنگ به دکتر مصدق پیشنهاد کرد، این جواب را شنید که: بازرگان به درد این کار نمی‌خورد، و اولین کاری که بکند این است که چادر به سر دختر بچه‌های مدرسه بکند. (این مطلب را به لفظ و به روایت معتبر نقل کردم) چنین بود استنباط دکتر مصدق که نسبت به او اعتقاد سیاسی نداشت.^۴

اما خود مهندس بازرگان صحت انتساب این نقل قول به مصدق را رد کرد و آن را به مخالفان خود نسبت داد که هنگام بررسی احتمال انتصاب وی به وزارت فرهنگ، درباره‌اش به

۱. اشاره آدمیت به مطلبی است که بهمن ۱۳۵۹ در روزنامه «میزان» متعلق به نهضت آزادی، منتشر شده بود. در آن روزنامه با ذکر انتصاب نخست‌وزیر دولت موقت در بهمن ۵۷، در وصف مهندس بازرگان، این‌گونه غلو شده بود: «شناخته‌شده‌ترین چهره مبارز مسلمان ملی ایران و معروف و محبوب در نزد کلیه طبقات اعم از روشنفکران، بازاریان، روحانیون، کارگران و کشاورزان» (میزان، ۱۳۵۹/۱۱/۱۶، ص ۱، خاطرات ۷ روز بحرانی انقلاب). آدمیت در مقاله خود هنگام نقل این توصیف، از روزنامه «میزان» چنین یاد می‌کند: «نشریه سخنگوی او در باره صاحبکارش می‌نویسد...» (آشفته‌گی در فکر تاریخی، فریدون آدمیت، خرداد ۱۳۶۰، ص ۲۱) وی علاوه بر نفی علاقه روشنفکران به بازرگان، اضافه کرده است که: «نشانه‌ای از توجه کارگران و کشاورزان نسبت به او نداریم و اساساً برای حقوق کارگر و برزگر کاری نکرده، ولی روزگاری جناحی از بازاریان و روحانیان اعتنایی به او داشته‌اند.» (همان، ص ۲۲)

۲. اشاره به توصیفی است که آذر ۱۳۵۹ در گزارش روزنامه میزان از زبان یک پرستار بیمارستان محل بستری مهندس بازرگان، نقل شده است. (میزان، ۱۳۵۹/۹/۱۰، ص ۸)

۳. آشفته‌گی در فکر تاریخی، صص ۲۱ و ۲۲

۴. همان، صص ۲۱ و ۲۲ (پانویس).

دکتر مصدق چنان گفته بودند.^۱ مهندس عبدالعلی بازرگان، پسر ارشد وی، نیز در پاسخ به این خاطره تأکید کرد که مهندس بازرگان حتی چادر بر سر دختران خودش هم نکرد.^۲ مهم نیست که چنان نقلی تا چه میزان صحیح و دقیق است. نکته اینجاست که مخالف و موافق بازرگان در این تصویر از بازرگان هم داستان بوده‌اند که آمیزه لیبرال مسلکی و روشنفکر مآبی او با سیمای تدین و توجه به مناسک دین، تا چه حد شگفت و پارادوکسیکال است و لیبرال‌ها و مذهبیون، وقتی که به افکار و شخصیت وی نظر می‌انداختند، اسباب نگرانی آنها فراهم می‌شد و نمی‌توانستند داوری قاطعی در مورد لیبرال بودن یا مذهبی بودن وی داشته باشند.

اهمیت نوشته آدمیت در آن بود که پرده را از داوری غرب‌گرایان سکولار درباره‌ی التقاط و آشفتگی فکری مهندس بازرگان کنار زده و تمامیت‌خواهی هواخواهان سکولاریسم را با خشونت کلامی عریان نشان می‌دهد.

ضمناً تندخویی و درشت‌گویی دکتر فریدون آدمیت نسبت به مهندس بازرگان در خرداد ۱۳۶۰ متأثر از اوج‌گیری رادیکالیسم و غلبه گرایش‌های براندازانه علیه جمهوری اسلامی در جریان موسوم به روشنفکری سکولار بود. مهندس بازرگان به رغم مشارکت در ائتلاف سیاسی چپ التقاطی و ملی‌گرایان سکولار، چون رفتار سیاسی دوگانه داشت و محافظه‌کارانه با دوستان سابق و لاحقش همراهی می‌کرد، موجبات عصبانیت برخی یاران سابق سکولار خود مانند آدمیت را فراهم ساخته بود. تا آنجا که دکتر آدمیت صریحاً صفات «تزویر و دروغ» را از زبان «روشنفکران» به مهندس بازرگان نسبت داده است. البته در قاموس کسانی مانند آدمیت، «روشنفکر» فقط عنوانی برارنده غرب‌گرایان سکولار بود و هر نوع گرایش دینی به هر اندازه، خروج از دایره روشنفکری محسوب می‌شد.

روزنامه کیهان، تحت مدیریت آقای سیدمحمد خاتمی در آذرماه ۱۳۶۰، در مقاله‌ای، ضمن تأکید بر این که مواضع سیاسی مهندس بازرگان در قبال انقلاب اسلامی، «کج‌اندیشی و انحراف» بوده است، با تندی و لحن مشابه آدمیت، به وی پاسخ داد و دکتر فریدون آدمیت را «روشنفکر غرب‌زده خودباخته» توصیف کرد که از زمره «هرزه‌درایان» است و علت حملاتش به بازرگان ناشی از «کینه و عناد» با اسلام و انقلاب است. در مقاله مزبور با تفکیک حملات فریدون آدمیت از انتقاد به مواضع و عملکرد سیاسی و حزبی مهندس بازرگان، تأکید شده: با این حال، دور از مردانگی و مروت و شرف است که آدمی همچون آدمیت، بر بازرگان

۱. زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، ص ۶۰، پانوش ۱۹

۲. مصاحبه عبدالعلی بازرگان با سایت ملی مذهبی، ۱۳۹۳/۲/۶

بتازد... عملکرد بازرگان در مقابل انقلاب اسلامی ایران قابل دفاع نیست... با این همه او هرگز در عمر خود نصیبی از تملق گویی های شما هرزه درایان خود باخته نداشته است.^۱

داوری دایرةالمعارفی

دکتر غلامعلی حداد عادل در دایرةالمعارف جهان اسلام درباره بازرگان می نویسد: بازرگان چنانکه خود گفته است: «تحت تأثیر افکار دوره های رنسانس و تجدد و ناسیونالیسم و لیبرالیسم اروپا» بود... و این سبب شده بود تا وی با رجال و جریانات سیاسی ملی گرا و غیر مذهبی دوستی و سابقه همکاری دیرینه داشته باشد... افزون بر این، بازرگان از دیرباز در بینش و روش خود با حوزه های علمیه و روحانیت اختلاف سلیقه جدی داشت. این اختلاف، به تلویح و تصریح، در غالب آثار او منعکس است؛ و حتی آیت الله طالقانی که به اظهار خود، مهندس بازرگان و روحانیون را خوب می شناخته، با نخست وزیری او، در ابتدا، مخالفت کرده و معتقد بوده است که «این دو نمی توانند با یکدیگر آن هم در سطح یک مملکت، همکاری کنند»...

با توجه به اشاراتی که بازرگان در مصاحبه با مجله کیان (۱۳۷۲) به سیر اندیشه دینی در جهان اسلام و خصوصاً در کشورهایمانند مصر و عثمانی و هندوستان و سوریه می کند، می توان او را تحت تأثیر متفکرانی مانند سیدجمال الدین اسدآبادی و عبده و رشیدرضا در مصر و نیز اقبال لاهوری در هند و پاکستان دانست. یکی از مهم ترین ابعاد نظام فکری بازرگان، که شاخص اندیشه اوست، تلاش گسترده او برای ایجاد سازگاری میان علم و دین است.

وی توسل به علوم زمان را بهترین راه برای درک اصول دین و اثبات حقانیت آن می داند و به علوم تجربی و حسی که در دوران پس از نوزایی (رنسانس) در مغرب زمین پدید آمده، از حیث مبادی و روش و نتایج اعتقاد تام دارد و معتقد است که بشر در سیری که از آغاز تاریخ خود در مسیر منتهی به علوم امروزی طی کرده همان راهی را پیموده است که راه انبیا بوده و روز به روز به مقصد انبیا نزدیک می شود. کتاب راه طی شده او در حقیقت تفصیل این مدعا و عرضه دلایلی در اثبات آن است.

مراحلی که بازرگان در این کتاب برای تطور و تحول اندیشه بشر ذکر می کند شبیه مراحل سه گانه ای است که اگوست کنت، فیلسوف فرانسوی و مبدع فلسفه تحصلی یا تحققی

۱. کیهان، ۱۳۶۰/۹/۲۱، ص ۱۵، مقاله «مروت و مردانگی روشنفکر غرب زده».

(پوزیتویسم)، تعلیم داده است؛ با این تفاوت که بازرگان، برخلاف آگوست کنت، موحد و متدین به دین الهی است. در بیان همین مراحل است که او، درست همانند آگوست کنت، بی‌اعتمادی و بی‌اعتقادی خود را نسبت به فلسفه ابراز می‌کند و آن را محصول دوران ناپختگی بشر می‌داند.

او پیروی از فلسفه یونان را برای اثبات اصول دین و کنار گذاشتن طبیعت و محسوسات و صحبت کردن از واجب‌الوجود و حادث و قدیم و ذات و عرض را مایهٔ عقب‌ماندگی مسلمانان می‌شمارد، و حتی معتقد است که علمای اسلام مفهوم روح را از یونانی‌ها اخذ کرده‌اند و این مفهوم بدانگونه که در فلسفه اسلامی مطرح است، اصالت اسلامی ندارد و می‌گوید: «عقاید مادیون که انکار روح را می‌نمایند، به هیچ‌وجه مخرب ایمان به رستاخیز یا قیامت نمی‌تواند باشد».^۱

البته چون در نگارش این مقاله، به منابع دست دوم نیز اعتماد شده، برخی بی‌دقتی‌ها و نادرستی‌ها، از جمله ادعاهای مخدوش دکتر یزدی یا اشارات ناصحیح در مصاحبه با کیان، نیز به این مقاله راه یافته است. از جمله، منابع و خاطرات دقیق نشان می‌دهد که مخالفت اولیه آیت‌الله طالقانی با نخست‌وزیری بازرگان عمدتاً ناشی از انتقاد ایشان به مشی و منش سیاسی و اداری بازرگان و نامتناسب دانستن آن با اقتضائات و شرایط انقلاب بوده است^۲ و در مورد عدم امکان همکاری با روحانیون، آن‌گونه داوری نداشته است.^۳

ضمناً در مورد سیدجمال نیز، شخص بازرگان تصریح کرده است که مستقیماً تحت تأثیر آراء و افکار وی نبوده و شناختی خاص و یا توجه ویژه‌ای نسبت به آثار و آراء وی نداشته است.^۴ پس این تصور که او تحت تأثیر، افکار سیدجمال‌الدین اسدآبادی بوده است، نیز درست نیست.

در ادامه مقاله دکتر حداد عادل دربارهٔ نقد افکار بازرگان چنین آمده است:

۱. دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر سیدمصطفی میرسلیم، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵، حرف ب، ج ۱، ص ۴۴۸
 ۲. نقل شده است که آیت‌الله طالقانی پس از بازگشت از جلسه شورای انقلاب و تعیین مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت، به تنی چند از اعضای خانواده و دفتر خویش چنین گفت: «مسأله تعیین مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر مطرح بود، من به هر حال تأیید کردم این مسأله را، ولی به نظر من بازرگان به درد این کار نمی‌خورد، ایشان آدم خیلی خوبی است ولی مرد قاطع و مدیریتی برای پیشبرد امور انقلاب نیست، به نظر من ایشان می‌تواند به عنوان وزیر انتخاب شود ولی نه برای نخست‌وزیری» (طالقانی و تاریخ، ص ۳۸۸. طالقانی فریادی در سکوت، ج ۲، ص ۹۱)

۳. همگام با آزادی، ج ۲، صص ۴۳۲ و ۴۳۷. هاشمی و انقلاب، ص ۱۵۲

۴. نوگرایی دینی، مصاحبه مهندس بازرگان با یوسفی اشکوری، صص ۲۷ و ۲۸

این نحوه تفکر را معتقدان به فلسفه اسلامی به شدت انتقاد کردند. آیت الله مرتضی مطهری با آنکه بازرگان را به صفا و خلوص نیت می ستود، راهی را که او در راه طی شده، طی کرده بیراهه می داند و در نقد این شیوه استدلال آن را «سپر انداختن در مقابل مادین» می خواند و معتقد است: «راهی که مؤلف دانشمند آن کتاب بدان تمسک جسته اند کوچکترین خدمتی به توحید نکرده و نمی توانسته است بکنند...». مدد گرفتن بازرگان از علوم تجربی برای تأیید دین، جز آنچه در راه طی شده آمده از راه های دیگر نیز به انجام رسیده است. او در کتاب های مطهرات در اسلام و باد و باران در قرآن می کوشد تا احکام شرع و آیات قرآن را منطبق و موافق با نظریه ها و دستاوردهای علوم طبیعی و ریاضی معرفی کند، چنانکه در عشق و پرستش نیز تلاش می کند تا «تفسیری ریاضی - ترمودینامیکی از ضرورت کار و مجاهده در زندگی و رعایت تقوی، شیوه افزایش برکات برای اجتماع با التزام به ایمان و رعایت تقوی... به دست دهد».

بازرگان نه تنها تحصیلات دینی به شیوه مرسوم در حوزه ها نداشت بلکه با فلسفه نیز، اعم از فلسفه اسلامی یا فلسفه غربی، آشنایی نداشت و به همین سبب نتوانست در برقراری پیوند میان علم و دین به مسائل فلسفی و معرفت شناختی این بحث توجه کند و به راه مطلوب و شایسته ای دست یابد... آخرین اثر او آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا حاصل تکمیل و تدوین سخنرانی او در بهمن ماه ۱۳۷۱ در انجمن اسلامی مهندسان است. بازرگان در دو سه سال آخر عمر خویش در بخشی از افکار گذشته خود در باب اثبات پیوند نزدیک دین و «ایدئولوژی»، تجدیدنظر کرد و به این باور رسید که «ادیان توحیدی» الهام شده از طرف خالق عزیز حکیم، قطعاً نظر و اثر در شئون دنیایی و انسانی دارند ولی از یک افق دیگر و برای منظوری غیر از جوابگویی و حل مسائل و مشکلات دنیایی انسان ها آمده اند. «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا» دربرگیرنده دیدگاه های اخیر اوست. از تأمل در دلایلی که وی برای تبیین نگرش جدید خود اقامه می کند، می توان دریافت که تلخکامی وی از تجربه نافرجام دولت موقت و نظر انتقادی شدید وی نسبت به جانشینان خود در جمهوری اسلامی، در این تجدیدنظر بی تأثیر نبوده است.

... وی از دهه ۱۳۲۰ به بعد تأثیر بسیاری در به وجود آمدن قشر وسیعی داشته ... که می توان آنان را «روشنفکران مذهبی» ایران نامید. در وصیتنامه نسبتاً مختصر او که پس از مرگش منتشر شد، صداقت و صمیمیتی نسبت به اعتقاد به قیامت و معاد دیده می شود که اگر کسی نویسنده آن را نشناسد، گمان می برد که این وصیتنامه از آن فرد مؤمن بسیط باصفایی است

که در همه عمر از محدوده ارزش‌ها و اندیشه‌های سنتی مسلمانان فراتر نرفته است.^۱

دین و سیاست

پیش‌تر، چند بار به دیدگاه‌های مهندس بازرگان در باب رابطه دین و سیاست اشاره و تصویری اجمالی از تطور و تغییر این دیدگاه‌ها ارائه شده است. اکنون قدری دقیق‌تر به این بحث پرداخته می‌شود تا جمع‌بندی این مقوله مهم و اساسی در اندیشه سیاسی ایدئولوگ نهضت آزادی، بهتر و روشن‌تر امکان‌پذیر باشد. در پژوهش *اسلام سیاسی در ایران*، دیدگاه‌های بازرگان چنین تقریر و گزارش شده است:^۲

در ابتدا «به نظر بازرگان، اسلام یک دین سیاسی است و برخلاف مسیحیت و یهودیت در این دین تمایزی بین دین و سیاست وجود نداشته است:

در اسلام از قدم اول، ایمان و عمل توأم بود و دین و سیاست به معنای اداره امت پایه‌پای هم پیش می‌رفت. قرآن و سنت سرشار از آیات و اعمال مربوط به امور اجتماعی و حکومت هستند... سکه تشیع اگر یک روی آن دینی و فکری است روی دیگرش سیاسی و اجتماعی بوده و تا دولت حقه امام زمان ادامه خواهد داشت.^۳ بنابراین، اسلام نه تنها بی‌طرف و بی‌علاقه نسبت به سیاست و اداره اجتماع نبوده است بلکه مسأله حکومت یا ولایت را از اهم مسایل دینی می‌داند و شرکت مسلمانان را در انتخاب والی و مشارکت در اجتماع امت و مراقبت از حکومت را در ردیف نماز و روزه، و بلکه مقدم بر آنها، می‌شمارد^۴ و مقدمات سیاست، از جمله کسب آگاهی‌های سیاسی، نیز بنا به مقدمه واجب، حکم و جوب پیدا می‌کند.^۵

وی حتی تفکیک دین از سیاست را از عوامل عقب‌ماندگی مسلمانان دانسته^۶ و تأکید می‌کند جدایی این دو در جامعه به طور عملی ممکن نیست و یا «سیاست باید غالب و حاکم بر مسلک و معتقدات مردم و هدف‌های ملی شود و دین را نبود کند و آن را در دست گیرد یا دین باید بر سیاست غالب و حاکم شود و آن را در دست گیرد.» البته به نظر بازرگان اگر دین

۱. دانشنامه جهان اسلام، ص ۴۴۹

۲. اسلام سیاسی در ایران، صص ۱۹۸ تا ۲۰۰

۳. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۸، ص ۲۸۲

۴. همان، ج ۲، ص ۲۸۲

۵. همان، ج ۸، ص ۳۸۱

۶. همان، ص ۳۶۰

غالب شود نه تنها سیاست را از بین نخواهد برد بلکه آن را اصلاح، اداره و زنده خواهد کرد.^۱ با این حال، بازرگان تأکید می‌کند بین دین و سیاست مرزی وجود دارد که همواره باید مراعات شود:

دین نه تنها با سیاست بلکه با کلیه شئون زندگی و با جهان مرز مشترک دارد ولی مرزی است یک طرفه. دین در زندگی و در اخلاق و عواطف و سیاست دخالت می‌کند و هدف و جهت می‌دهد اما آنها نباید در دین دخالت نمایند و راه و رسم دین را تعیین کنند. در این صورت ناخالصی و شرک پیش می‌آید.^۲

به عبارت دیگر، دین فوق سیاست و حاکم بر آن است نه ذیل آنها و نه در ردیف آنها. خدا و چیزهای دیگر را کنار هم قرار دادن یک نوع تثلیث است و شرک.^۳ دین و سیاست نباید با هم مخلوط و مشتبه شوند حفظ مرز لازم است. در هر دو جا رعایت اصالت و استقلال و آزادی لازم است... در سیاست انحرافات و اشتباهات و خطاهای عمدی و غیر عمدی زیادی پیش می‌آید و ممکن است به پای دین نوشته شود^۴... به طریق اولی احزاب و رجال سیاسی نباید هیچ‌گاه دیانت را وسیله یا ملعبه برنامه‌های سیاسی خود قرار دهند.^۵ بازرگان به تقدم دین و اصالت دادن به آن در سیاست معتقد است:

سیاست باید لله باشد. لله هم در خیلی از آیات قرآن و دستورها مترادف، یا لاقلاً ملازم، با للناس است. هدف سیاست خیر و سعادت مردم است ولی باز یک شاخص مرزی نمودار می‌شود. در دین سعادت دنیا و آخرت از هم جدا نیستند، اما هدف اصلی آخرت است.^۶ البته دخالت دین در سیاست به معنای تعیین نوع و ریزه کاری‌های حکومت نبوده و دربردارنده هیچ حقی برای روحانیان و متصدیان دینی در امر حکومت نیست:

۱. همان، ص ۳۷۷

۲. همان، ص ۳۷۹

۳. همان.

۴. در نظر اول، دیدگاه‌های مزبور، زیبا و معقول جلوه می‌کنند اما با قدری تأمل و تعمق، ناسازواری درونی و نقص و تناقض موجود در آنها آشکار می‌شود. بدیهی است که با حاکم بودن دین بر سیاست دیگر نمی‌توان دعوی «اصالت و استقلال و آزادی» برای سیاست داشت. ضمناً آنصاف سیاست به دین و تأسیس نظام سیاسی دینی، طبعاً هزینه‌هایی برای اعتقادات و علایق دینی مردم دربر دارد و نمی‌توان از بیم نوشته شدن خطاها به پای دین، تلویحاً به تنزه طلبی دینی و فاصله‌گذاری بین دین و سیاست توصیه کرد. پیوند دین و سیاست، امری انتزاعی نیست و در عمل و جهان واقع رخ می‌دهد و ناگزیر واجد آثار عملی بر هر دو هست. اما بری بودن ساحت دین از خطاهای سیاست و اهل آن را بایستی در نظام سیاسی مبتنی بر دین، به مردم اظهار و اثبات کرد تا مخالفان حضور دین در عرصه سیاست، مجال سوءاستفاده نیابند.

۵. همان، ص ۳۸۲

۶. همان.

دین اصول سیاست و هدف حکومت را تعیین می کند ولی وارد جزئیات نمی شود... انتخاب متصدیان و طرز اداره کار امری نیست که دیانت در آن نظر مستقیم داشته باشد^۱ و روحانیت بتواند در انتصابها و دستورالعملها به استناد مقام دینی خود دخالت نماید.^۲ البته پیشنهاد ما با اصل تبعیت دولتها از مؤسسات مذهبی فرق آشکار دارد. ما می گوئیم ایدئولوژی انسان باید از مبانی خداپرستی الهام بگیرد و از دریچه یا دیدگاه الهی به دنیا نگاه کرده و مردم را اداره کند نه آنکه اختیار حکومت را به دست متولیان مؤسسات مذهبی، به هر کیفیت و درک و رفتاری که دارند، بسپاریم و اطاعت کورکورانه را باب کنیم.^۳

بازرگان در اواخر دهه سی از بی توجهی بخشی از روحانیت به امور سیاسی و اجتماعی گلایه کرده و علما و مراجع را به توجه به سویه های اجتماعی و سیاسی اسلام دعوت می کرد.^۴

به نظر وی مرجع تقلید باید «هم مرد میدان مبارزه، هم گوینده رشید، و هم مردم شناس مردم دار، هم فعال، هم مدیر، هم مدبر و بصیر در کار دین و دنیا و امور نظری و عملی باشد.»^۵

تأکید بر سیاسی بودن اسلام در فضای سرکوب دهه چهل برای بهره گیری از ظرفیت های مذهبی جامعه در مبارزه با استبداد پهلوی بود. بازرگان، به درستی، اعتقاد داشت مردم ایران جز به انگیزه های مذهبی دست به عمل نمی زنند.^۶ بنابراین، تکیه بر باورهای مذهبی می تواند زمینه را برای ورود گسترده مردم به مبارزه سیاسی فراهم سازد.^۷ از این دیدگاه، مذهب می توانست

۱. مهندس بازرگان در سایر نوشته ها و سخنان خود، بعضاً به این حقیقت اذعان داشته که دین، بسیاری از امور کلی و جزئی سیاست را تعیین و مشخص ساخته است و در مواردی هم بنا به تفاوت زمان و مکان و مصالح متغیر، برخی از امور کلی و جزئی را به عرف و تشخیص عقلا و کارشناسان محول نموده است. بنابراین حاکم کلی بازرگان مبنی بر اینکه دین وارد «جزئیات» سیاست و حکومت نمی شود و در «انتخاب متصدیان و اداره کار»، نظر مستقیم ندارد، صحیح نیست و اساساً در این صورت، حاکمیت دین بر سیاست، شیر بی بال و دم و اشکم خواهد شد و عملاً سکولاریسم شکل خواهد گرفت. روحانیت هم به معنای عالمان مجتهد زمان آگاه، به استناد علم و اجتهاد خود، بایستی در ترسیم و تأسیس و اداره نظام سیاسی دینی حضور و مشارکت داشته باشند. و البته بدیهی است که کثیری از امور فنی و کارشناسی غیردینی در اداره جامعه، نیازی به دخالت عالمان دینی ندارد و کسی نیز چنین دعوی گزافی نکرده که بازرگان در صدد نفی و نقض آن باشد.

۲. همان، ص ۳۸۰

۳. همان، ج ۲، ص ۲۸۷

۴. همان، ص ۳۹۸

۵. همان.

۶. همان، ج ۱، ص ۱۲۶

۷. قبلاً هم گفته شد که در منظر گروهی از ملی گرایان و از جمله مهندس بازرگان و اتباعش، دین و متدینان، بیشتر به مثابه ابزار تغییر سیاسی محسوب شده اند و نگاه آنان به رابطه دین و سیاست، عملاً و گاه نظراً، نگاه ابزاری و عمل گرایانه بوده است. برخلاف آنچه که بازرگان در مواردی تأکید داشت که دین نباید «وسيله و ملعبه برنامه های سیاسی» قرار گیرد، غالباً شخص وی و گروه نهضت آزادی، به این رویه و رویکرد نادرست، معتقد و مبتلا شده بودند. مصادیق مستند

نقشی مهم را در تقویت روحیه اجتماعی و سیاسی مردم ایران، و به دنبال آن استقرار دموکراسی و نهادینه شدن آن، ایفا نماید.^۱

برخی محققان در ارائه جمع‌بندی دیدگاه بازرگان نسبت به دین و سیاست دچار اشتباه شده‌اند. اینان با استناد به برخی آراء و گفتار وی پنداشته‌اند که دیدگاه وی در این زمینه یکپارچه و باثبات بوده و دستخوش تغییر نشده است. از جمله در کتاب *اندیشه سیاسی متفکران مسلمان* مشتمل بر مجموعه مقالات پژوهندگان مختلف، چنین آمده است:

در نگاه بازرگان سیاست، مبنایی دنیایی و دین، پایه‌ای الهی دارد. بر همین اساس هدف هر یک از آن دو متفاوت می‌شود: یکی آخرت و دیگری اداره اجتماع یعنی دنیا. فرض اساسی وی در هر دو مقطع زمانی مورد مطالعه، ارتباط بین دین و سیاست و معادله یک‌طرفه بین آنها به نفع دین است. در هر دو مقطع زمانی در بعد مفهومی، دین را هادی و رهبر سیاست دانسته و حق هرگونه دخالتی را در سیاست به دین می‌دهد ولی دخالت سیاست-ولو از روی حسن نیت-در دین را منع می‌کند؛ اما از نظر نهادی، چنین کیفیتی را بین نهاد دین و نهاد سیاست نمی‌پذیرد. نهاد دین را نخست مختص روحانیت نمی‌داند و دوم، آن را همکار نهاد سیاست قلمداد می‌کند؛ به عبارت دیگر حکومت اسلامی را در چهارچوب احکام الهی و مبتنی بر مردم -یا حکومت دموکراتیک اسلامی- می‌داند و لزوماً آن را حکومت روحانیون نمی‌داند.^۲ حال با توجه به اینکه در دو مقطع زمانی مورد بحث یک نظریه ابراز شده، می‌توان گفت که تغییری در نظریه سیاست و دین بازرگان حاصل نشده است؛ به عبارت دیگر از اول به نظریه دین برای دنیا معتقد نبوده که در اواخر عمر از آن ناامید شده باشد و دنبال نظریه دین برای آخرت و خدا رفته باشد. پس احتمالاً کسانی که چنین چیزی را از بازرگان تفسیر کرده‌اند، حرف خود را از زبان ایشان زده‌اند و گرنه آن طور که مشاهده شد، ایشان چنین چیزی را علی‌الاصول معتقد نبوده است.^۳

۱. این واقعیت در این کتاب، بارها ذکر و تشریح شده است. لذا می‌توان گفت، دعوی اواخر عمر مهندس بازرگان مبنی بر اینکه او درصدد آن بوده تا ساحت دین را از چنین وضعی دور سازد و نگاه ابزاری سیاست به دین را نفی کند، در واقع نوعی تلاش دیر هنگام و بی‌فایده برای جبران خبط و خطایی بوده که وی و همفکرانش سال‌ها مرتکب شده‌اند. همان.

۲. هیچ عالم و صاحب‌نظر دینی معتبری در ایران، ادعا نداشته که حکومت اسلامی یعنی «حکومت روحانیون»، چنین برچسب و ادعای کذب را نیروهای سکولار و مخالفان قدیم و جدید «روحانیت و اسلام‌خواهان»، ساخته و پرداخته و تکرار کرده‌اند تا دستاویز ظاهراً معقولی برای نفی و رد حکومت اسلامی داشته باشند.

۳. *اندیشه سیاسی متفکران مسلمان* (جلد ۱۴)، علی‌اکبر علیخانی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۰.

دکتر غلامعباس توسلی^۱، دکتر صادق حقیقت^۲، عبدالعلی بازرگان^۳ و... البته شخص مهندس بازرگان هم تأکید داشتند که وی تجدیدنظری نکرده است.^۴ عبدالعلی بازرگان در این باره می‌گوید:

واقعیت امر این است که کوچکترین تجدیدنظر یا تغییری در نگرش ایشان [مهندس بازرگان] نسبت به اهداف و مقاصد دین در اواخر عمر حاصل نشده بود، هر چند روی موضوع «خدا و آخرت» به دلیل دیدگاهی که در تجربه حکومتی جمهوری اسلامی معتقد بودند حاصل شده است، در این اواخر تأکید و تمرکز بیشتری نشان می‌دادند تا اثبات کنند هدف بعثت انبیاء استقرار حکومت و تحکیم قدرت نبوده تا به آن وسیله خواسته باشند دین را اجرا کنند، بلکه اصلی‌ترین هدف آنها معرفی خالص خدا و یادآوری حیات پس از مرگ بوده است.^۵

به گفته عبدالعلی بازرگان:

جمعی از نزدیکترین یاران و همسنگران که گمان می‌کردند این نظریات، نقد پیوند دین و سیاست و آهنگ جدایی آنهاست را به موضع‌گیری و مخالفت واداشت،^۶

به گفته مهندس مصطفی کتیرایی خلاصه دیدگاه و طرح آقای بازرگان چنین بوده است: اصولاً انبیای الهی مأموریتی جز اعلام مراتب توحید و تفهیم اعتقاد آخرت به مردم نداشته‌اند و امور دیگری از قبیل تمشیت امور مادی و زندگی روزمره جامعه، حتی اداره کشور و مسائل سیاسی را به خود مردم وا گذاشته‌اند.^۷

اما عبدالعلی بازرگان کوشیده است تناقض فکری پدر خویش را با استناد به یک تناقض عملی و رفتاری او پاسخ دهد:

مرحوم پدر [مهندس بازرگان] اگر به این نتیجه رسیده بودند که دین فقط برای خدا و آخرت آمده و کاری به سیاست و مبارزه و مسایل دنیایی ندارد، دلیل نداشت که در آخرین سخنرانی خود در ماه‌های آخر عمر درباره «دین و آزادی» صحبت کنند و بیش از گذشته

۱. ماهنامه کیان، ش ۲۳، بهمن و اسفند ۱۳۷۴، صص ۲۲ تا ۲۶، مقاله دین و سیاست از دیدگاه مهندس بازرگان، غلامعباس توسلی.

۲. ماهنامه نامه مفید، ش ۴۴، مهر و آبان ۱۳۸۳، صص ۱۸ و ۱۹. روزنامه شرق، ۱۳۹۲/۱۱/۶، ضمیمه سالگرد درگذشت بازرگان، ص ۳

۳. وبگاه راه سبز، ۱۳۹۱/۱۰/۳۰، گفتگو با عبدالعلی بازرگان.

۴. آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، ص ۲۳۳

۵. خاطراتی از پیشگامان، صص ۱۹۳ تا ۱۹۴

۶. همان، ص ۱۶۷

۷. آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، صص ۱۸۴ تا ۱۸۵

بر ضرورت مبارزه و تلاش برای کسب آزادی تکیه کنند.^۱

تلاش فردی مهندس بازرگان در عرصه سیاست، الزاماً به نمایندگی از دین و دیانت محسوب نمی‌شد. وی به رغم دوگانگی و التقاط فکری، آخرین تلاش‌های خویش را بر ارائه تفاسیر سکولار و دنیوی از مفاهیم سیاسی دین متمرکز ساخته بود و بر آن بود که تفاسیر ایدئولوژیک سابق خویش از دین را، به سود عرفی‌گرایی و سکولاریسم بازخوانی و بازسازی کند. هرچند، کماکان دوگانگی‌ها و تناقض‌های موجود در آرا و اقوال وی، امکان خوانش‌های متفاوت و متغایر را فراهم ساخته است.

بازرگان و نقد غرب

به رغم آن که در آثار بازرگان در دهه بیست و سی، تمجید زیاد و گاه افراطی از فرهنگ و تمدن غربی به چشم می‌خورد و جوامع غربی مظهر‌اعلای تکامل علمی و اجتماعی و اخلاقی توصیف می‌شد، از دهه چهل به بعد، نشانه‌هایی از نقد غرب نیز در برخی نوشته‌های بازرگان یافت می‌شود. در مجموع آثار منتشره وی، وزن «حسن ظن» به غرب و گرایش به تمجید و تحسین غربی‌ها، سنگین‌تر است و موارد انتقاد از غرب، کم‌آ و کیفاً ناسخ و ناقص «غرب‌گرایی» موجود در آثار بازرگان محسوب نمی‌شود. مع‌الوصف وجود موارد انتقادی از غرب بدون تصحیح یا تفتیح دیدگاه‌های متغایر و متناقض، مصداق دیگری از وجه پارادوکسیکال آراء و آثار بنیانگذار نهضت آزادی به شمار می‌رود.

نمونه‌ای از انتقاد قدیمی بازرگان در باب اشکالات و «انحراف‌های» غربی‌ها، متأثر از مشاهداتش در مسافرت به آمریکا، که در زمستان ۱۳۳۹ بیان شد و در ابتدای دهه ۴۰ انتشار یافت، چنین است:

در آمریکا وفور نعمت و ثروت قابل انکار نیست، به طور محسوس فراهم بودن وسایل زندگی و تأمین و تسهیل و تعمیم احتیاجات و لوازمی که برای کار کردن و تمتع از زندگی لازم است، دیده می‌شود. سعی وافری شده و می‌شود که مردم برای مسافرت و حرکت، برای مسکن، تغذیه، کار، تفریح، معالجه، تحقیق، و سایر شئون حیاتی، کوچک‌ترین اشکال و ناراحتی نداشته باشند... با فرد آمریکایی همان معامله می‌شود که با کندوی عسل، با گاو شیرده یا با درخت هلو. همان‌طور که دقیق‌ترین مطالعات در مورد نباتات و حیوانات به عمل آمده و مسائل و عوامل حیرت‌آوری برای افزایش میزان محصول و سودگیری از آنها کشف

شده و نهایت سخاوت و سهولت را در تدارک و تأمین مایحتاج آنها به لحاظ خوراک و محل و مراقبت و مداوا و غیره به کار می‌برند تا حداکثر شیر یا عسل یا تخم یا میوه را دریافت کنند، به فرد انسان نیز به چشم یک حیوان یا ماشین مولد دلار نگاه می‌کنند. تمام عوامل و وسایل مادی و روحی را برمی‌انگیزند که شخص، حداکثر انتفاع را برای جامعه آمریکایی بدهد. بدون آنکه به مصلحت و تربیت او توجه چندانی داشته باشند. انسان آمریکایی آن اندازه مورد علاقه و ارزش است که برای جامعه آمریکایی مفید باشد.^۱

مهندس بازرگان تصریح می‌کند که: «این استنتاج مبهم و شاید ناصوابی بود که بنده در آن سفر [به آمریکا] حس کردم و چندان جرأت ابراز و اصرار و تکرار آن را نداشتم»^۲، اما پس از مطالعه مقاله‌ای از یک نویسنده فرانسوی که مشابه این نقد را به وضعیت انسان مدرن غربی وارد دانسته بود، ایشان نیز به خود جرأت می‌دهد که نقد مزبور را اظهار نماید.

بازرگان در مقاله مزبور دموکراسی را چنین وصف می‌کند:

مکتب و مسلک و سیاستی که مابین طبقات مردم کشور، تساوی قائل است... عدالت اجتماعی را می‌خواهد و حقوق همه افراد را مساوی و واجب‌الرعايه می‌شناسد.^۳

اما همو تأکید می‌کند:

تصوّر نکنیم که دموکراسی و آزادی، مرتبه خیلی اعلایی از تکامل باشد... بعداً همین دموکراسی در دوران بورژوازی، اسارت سرمایه و صنعت را پیش آورد.^۴

نظیر چنین انتقاداتی از تمدن غرب و دموکراسی در دهه پنجاه و اوایل دهه شصت نیز جسته و گریخته در آراء بازرگان طرح می‌شد اما هیچ‌گاه به یک نقد منسجم و بنیان‌شکن در قبال «غرب‌گرایی» و «تحسین و تمجید غرب»، منجر نشد. بلکه از همان دهه شصت تا پایان عمر، گویی در واکنش به امواج سنگین نقد غرب و مبارزه با استعمار غربی و ستیز با نظام سلطه غرب، مهندس بازرگان تعمد داشت خلاف جریان داخل کشور ولی موافق امواج قدرت‌ها و جوامع غربی، اظهار نظر کند و بیشتر به ستایش و ویرایش چهره غرب بپردازد تا نقد و نکوهش غرب‌شیفتگی و غرب‌زدگی. شاید این نیز ناشی از همان خصیصه «لجاجت» مهندس بازرگان باشد؛ خصیصه‌ای که دوستان و آشنایان بازرگان به آن اشاره‌ها داشته‌اند.

۱. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۲، صص ۸۳ و ۸۴

۲. چهار مقاله، مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، بی‌تا، مقاله انسان و خدا، صص ۱۱ و ۱۲

۳. همان، ص ۷. همان، صص ۷۹ و ۸۰

۴. همان، صص ۸ و ۱۰، مجموعه آثار، ج ۲، صص ۸۰ و ۸۲

عده‌ای تصور کرده‌اند که مهندس بازرگان نقد جدی و اساسی درباره «تمدن غرب و مدرنیته» داشته است و «نقص مهمی» مانند «سکولاریسم» را موجب بروز «نتیجه عکس» و «نقض غرض» تمدن غرب می‌دانسته و «دوای این درد» را «توجه غرب به خدا و در پی آن طرد سکولاریسم» دانسته است. این عده، این سخنان بازرگان درباره غرب را «عصاره» افکار او درباره غرب می‌نامند.^۱ اما در آثار مهندس بازرگان موارد رد و نقض این ادعا بسیار است. اگر واقعاً بازرگان درباره غرب چنین فکر می‌کرد، جریان انقلابی مقاوم در برابر غرب با وی مشکل نداشت.

نتیجه‌گیری شتابزده، غیردقیق و نادرست فوق، با سایر مواضع و مجموعه دیدگاه‌های وی درباره غرب ناسازگاری و تعارض دارد. وی خیلی مواقع، نه تنها غرب را دور از خدا توصیف نمی‌کند که توجه به خدا را برای حل مشکلات غرب توصیه کند، بلکه بر آنست که در مجموع، رویکرد غربی‌ها به مذهب، و حتی سکولاریسم آنها، نادرست نبوده و غرب علاوه بر کارنامه درخشان در علم و تمدن، به دین نیز غالباً رویکرد درست و موفق داشته است.^۲

بازرگان به شدت به این موضوع انتقاد می‌کرد که چرا گفته شده که بیشتر تحصیل‌کردگان غرب، مجری یا طرفدار سیاست غربی‌ها شده‌اند. وی در تلاش برای رد و نقض این تحلیل، از جمله در خاطرات خود چنین گفته است:

اما در مورد ... تبلیغات یا تحمیل‌هایی که دولت فرانسه و انگلیس (آن موقع دولت آمریکا دخالتی نداشت) به سود منافع سیاسی و یا تجارت خود، روی ما و دیگر محصلین خارجی می‌کردند، و به گفته آیت‌الله خمینی در اوایل انقلاب، که در آنجا به ما درس‌هایی داده‌اند و طوری تربیت‌مان کرده‌اند که مجری، یا طرفدار سیاست آنها بشویم، و یا سخنان آن عده از روحانیون که علیه تحصیل کرده‌ها و فرنگ‌رفته‌ها تبلیغ می‌کردند... این مطلب برای من خیلی گران آمد، زیرا هرگز این تفکر را نداشتم. من نظر خودم را می‌گویم: هیچ‌وقت در فرنگ به ما نگفتند این درس را بخوان، یا به فلان مدرسه برو، یا اینکه وقتی به ایران رفتی اینطور بکن... افکار آزادیخواهی و استقلال‌طلبی، ارمانی بود که دانشجویان بعد از تماس با مردم اروپا به ایران آوردند و درست بر عکس آنچه [منتقدان تحصیل‌کردگان غرب] می‌گفتند، کسانی که در یک کشور خارجی درس خوانده بودند، اغلب پس از بازگشت به وطن، نسبت به همان

۱. اندیشه سیاسی متفکران مسلمان، ج ۱۴، مقاله بازرگان، ص ۵۷۵

۲. در خلال فصول گذشته این کتاب، مصادیق و موارد مکرری از مواضع متمایل و گاه صریح بازرگان به نوعی سکولاریسم از ابتدای فعالیت اجتماعی و فرهنگی وی تا به آخر، نقل شده که از جمله، این مواضع در آخرین مصاحبه‌های وی با ماهنامه کیان و کتاب نوگرایی دینی، تکرار و تثبیت شده است.

کشور، بدبین و حتی دشمن می شدند... این طرز تفکر که تحصیل کردگان خارج، از خارجیان طرفداری می کردند، به کلی نادرست بوده و هست. این تبلیغات را بیشتر آنهایی که نتوانسته بودند برای ادامه تحصیل به خارج بروند، رواج می دادند و اشاعه می کردند، جبهه گیری آنها علیه تسلط خارجیان نیز، روی حسادت بود و بین تحصیل کرده های داخل و خارج شکاف ایجاد کرد، و مآلاً به زیان کشور بود.^۱

کنایه ها و نسبت های بازرگان به امام و روحانیت درباره اینکه ایشان «همه» تحصیل کردگان خارج را «مجری یا طرفدار» بیگانگان می دانستند، همه نادرست است؛ و اینکه غربی ها مستقیماً و آشکارا به دانشجویان خارجی نمی گفتند که «وقتی به ایران رفتی، اینطور بکن» و یا اینکه از روی «حسادت» علیه تحصیل کردگان خارج تبلیغات می شد، نیز ساده سازی های عوامانه است. آنچه که در بین روشنفکران متعهد و بسیاری از صاحب نظران آگاه خارجی و ایرانی و از جمله امام خمینی و روحانیت مبارز، بر اساس دلایل و مستندات معتبر و متقن درباره بدبینی به گروهی از تحصیل کردگان غربی وجود دارد، از جنس و نوعی نیست که بازرگان توصیف کرده است. بلکه پس از اتخاذ مواضع و رفتارهای غرب شیفته و غرب گرای گروهی از تحصیل کردگان غربی، به درستی این واقعیت تذکار داده شده که یکی از علل مهم این پدیده، تأثیر تحصیلات و تربیت غربی بر دانشجویان ایرانی زمینه دار بوده است. البته، آنان که در شخصیت یا پیش فکری خود دارای استحکام و اصول استوار بوده اند یا در غرب بنا به علل اختیاری یا اتفاقی شرایطی داشته اند که مانع شیفتگی و گرایش نادرست آنان به غرب شده است، بعداً در مواضع و عملکرد فرهنگی و سیاسی خود نشان داده اند که واقعاً استقلال طلب و آزادیخواه بوده اند نه آنکه تحت شعار ملی گرایی و آزادی، خواسته یا ناخواسته، به بیراهه افتاده باشند.

تحلیل کدیور از مبانی فکری بازرگان

محسن کدیور، علم گرایی بازرگان را در تبیین معارف اسلامی، با تعبیر «سازگاری علم و دین» توصیف کرده و درباره اهمیت نقش و دیدگاه او، با غلو و اغراق چنین نوشته است: مهندس بازرگان در نیمه اول قرن چهاردهم در بحث علم و دین در ایران بی بدیل و پیشکسوت است از چند زاویه: اول؛ او در یکی از علوم تجربی (ترمودینامیک) متخصص ترین استاد ایرانی است. دوم؛ از تعالیم اسلامی مطلع و بر قرآن در حد یک مفسر، مسلط است. سوم؛

۱. شصت سال خدمت و مقاومت، ج ۱، صص ۲۱۶ و ۲۱۷

نخستین تألیف فارسی در سازگاری علم و دین با زبان تخصصی علم جدید (ترمودینامیک) یعنی راه طی شده به قلم اوست. چهارم؛ بیشترین تألیفات در حوزه سازگاری علم دین به او تعلق دارد. پنجم؛ بیشترین نفوذ را در میان نخبگان و تحصیل کردگان در سه دهه (سوم تا پنجم قرن چهاردهم) داشته است.^۱

محسن کدیور پس از این جملات آمیخته با دعاوی نادرست، اذعان می‌کند: رسوخ رشته تخصصی بازرگان در روی یعنی ترمودینامیک چنان شدید است که وی ناخودآگاه جز از زوایه اصول ترمودینامیک یعنی اصل بقای انرژی و اصل آنتروپی به تعالیم دینی ننگریسته است... او، اسلام و خدا و آخرت و حتی احکام فقهی را ترمودینامیکی تبیین کرده است.^۲ البته نویسنده مزبور پس از اشاره به انتقادات وارده بر رویکرد بازرگان تصریح می‌کند که این رویکرد، «چندان قابل تداوم نیست... پاسخگو و حلال مشکل [در متافیزیک و تاریخ و حقوق و تشریحات و...] نیست.»^۳

تحلیل پیمان از مبانی دینی بازرگان

در مباحث پیشین این کتاب، به تغییرات و تناقض‌های فکر دینی مهندس بازرگان اشاره شده است. ارائه تصویری از این تغییرات به قلم یکی از نویسندگانی که خود، در قُرب و بُعد به مهندس بازرگان، تغییرات سینوسی زیادی داشته است، نوع قابل توجهی از بازتاب ایده‌های ایدئولوگ نهضت آزادی در بین سایر فعالان فکری و سیاسی معاصر وی را نشان می‌دهد. دکتر حبیب‌الله پیمان در مقاله مفصلی تحت عنوان «سیر تحول دیدگاه بازرگان درباره نسبت میان عقل و وحی»^۴ درباره مراحل تغییرات فکری بازرگان در مورد این بحث مبنایی، چنین جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کرده است:

اگر خط سیری را که اندیشه بازرگان از کتاب راه طی شده تا سخنرانی «آخرت و خدا» درباره نسبت عقل و وحی پیموده است، یک بار دیگر ترسیم کنیم، به این جمع‌بندی می‌رسیم که: وی بعد از بازگشت از اروپا و تا سال‌های پایانی دهه ۲۰ زیر تأثیر قوی پیشرفت‌های سریع و دستاوردهای خیره‌کننده علوم جدید قرار داشت و منطق تجربی و فلسفه علمی پوزیتیویستی بر

۱. بازرگان؛ راه پاک، کویر، ۱۳۸۴، ص ۳۵۴. مقاله محسن کدیور.

۲. همان، ص ۳۵۵

۳. همان، ص ۳۵۸

۴. همان، صص ۹۳ تا ۱۱۹

ذهن وی چیره بود. در پارادایم فیزیک نیوتنی و علم باوری می‌اندیشید و به امور می‌نگریست و به تبع آن به قدرت نامحدود عقل و علم بشری در کشف همه رازهای جهان و تضمین خیر و سعادت برای بشریت ایمان داشت. جمع‌بندی اولیه او از مشاهدات دوران اقامت چند ساله در اروپا این بود که آنان هر چند رسماً دین را از صحنه زندگی خود بیرون گذاشته‌اند و نسبت به آن بی‌ایمان و یا بی‌اعتنا هستند و نهادها و عقاید دینی را در امور زندگی دنیوی (زندگی اجتماعی - سیاسی، اقتصادی، آموزش و فرهنگ) دخالت نمی‌دهند، اما کلیه این امور را به یاری عقل و علم، چاره‌جویی و به نحو احسن حل و فصل و اداره می‌کنند، به طوری که خود را کاملاً بی‌نیاز از دین می‌یابند. بازرگان به توانایی و صلاحیت عقل و علم در راهبرد بشر به سوی خیر و صلاح، رشد و تکامل، کشف همه اسرار جهان و تأمین سعادت باور داشت.^۱

اما از سوی دیگر، او فردی متدین و پای‌بند شرع و مؤمن به خدا و وحی و نبوت و آخرت بود. در ضمن، با شناختی که از مطالعه قرآن و دیگر منابع دینی از هدف‌ها و برنامه‌های اسلام به دست آورده بود، در این نکته تردید نداشت که پیامبران نیز هدفی جز هدایت بشر به سوی یک زندگی سالم و سعادت‌مند در دنیا و آخرت نداشته‌اند.

با وجود این، به موازات پیشرفت علوم و توسعه تمدن جدید، نه تنها دین از صحنه حیات اجتماعی حذف می‌شد که بالاتر از آن، از سوی مخالفان، به مخالفت و دشمنی ذاتی با علم و عقل و پیشرفت و ترقی و آزادی و برابری متهم می‌گشت. این اتهامات برای بازرگان که باقرآن آشنایی داشت قابل قبول نبود؛ او نه می‌توانست علم را رد کند و نه دین را کنار بگذارد. نزد وی، آنها دو مرجع مستقل و ماهیتاً متفاوت بودند، یکی بشری و زمینی و دیگری الهی و آسمانی. با این حال، او تضادی میان علم و دین نمی‌دید. بنابراین وظیفه خود دانست که از هر دو اصول دین و علم دفاع کند و سازگاری میان آنها را به اثبات رساند. اما او باید به یک پرسش جدی پاسخ می‌داد؛ اگر بشر با عقل و علم خود، می‌تواند اسباب سعادت و زندگی سالم و آزاد را برای خود فراهم کند و اگر پیامبران هم با ادعای مشابهی مردم را به پیروی از دین دعوت می‌کنند، در این صورت فردی که طالب سعادت است چه باید بکند؟ هدایت دین را بپذیرد یا راهنمایی

۱. در آخرین جلسه نقد و بررسی دیدگاه مهندس بازرگان در انجمن اسلامی معلمان به تاریخ ۱۳۷۲/۷/۲۱، بازرگان همان عقیده قدیمی خویش را چنین بازگو کرد: «بشر که عقلش می‌رسد تا کره مریخ هم سفینه بفرستد، و تمام اسرار ژنتیک را کشف کند، راه درمان همه بیماری‌ها را بشناسد و از علوم مختلف در حد وسیع آگاه شود، مسائل حکومت و سیاست و اقتصاد و غیره را هم قادر است بفهمد.» (آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، ص ۲۳۰) البته نیازی به تذکر نیست که بشر نتوانسته «تمام» اسرار ژنتیک را کشف کند و راه درمان «همه» بیماری‌ها را نشانخته است، و معلومات علمی‌اش در برابر مجهولات علمی‌اش در حکم هیچ است.

و رهبری علم را؟ بازرگان علم و دین را هم هدف و هم جهت یافت و در توضیح تفاوت آنها به این بسنده کرد که یکی با پرواز از روی مسائل، مشکلات و دشواری‌های راه مستقیماً به هدف می‌رسد، و دیگری با پای پیاده بشر به سوی همان هدف‌ها حرکت می‌کند. نظریه راه طی شده، با اثبات سازگاری و آشتی علم و دین در کوتاه‌مدت مشکلات ذهنی روشنفکران و تحصیل کرده‌های مسلمان را حل می‌کرد و موضع آنها را در برابر حملات ماتریالیست‌ها تقویت می‌نمود و به همین خاطر مورد استقبال قرار گرفت؛ ولی دیر یا زود آنها را در برابر یک انتخاب دشوار و سرنوشت‌ساز میان قبول رهبری دین یا علم قرار داد.^۱

بازرگان اعتراف می‌کرد که راه بشر با استعداد‌های انسان‌ها سازگاری بیشتری دارد و در یک خط سیر تکاملی و صعودی بی‌وقفه به پیش رفته است، در حالی که راه انبیاء با نشیب و فراز و موانع بسیار و عقب‌گردها و گرفتار متناوب به شرک و فساد و تباهی روبرو است. به علاوه، در یک مقایسه ساده میان جامعه‌های دینی و غیردینی، افراد جدی و علاقه‌مند به پیشرفت و ترقی درمی‌یابند که پیشرفت و موفقیت افراد و اجتماعی که سوار بر مرکب عقل و علم راه بشر را برگزیده‌اند، تضمین شده است؛ در صورتی که افراد و جوامعی که با کاروان دین به سوی هدف راه افتاده‌اند، هیچ‌یک از سه هدف اصلی دین را تحقق نبخشیده‌اند.^۲ راه طی شده، مخاطبان را ناگزیر از انتخاب یکی از دو راه عقل و علم و یا وحی می‌نماید. آنهایی که در پیشرفت به سوی هدف‌های تعیین شده جدی هستند از این انتخاب گریزی ندارند و برای کسانی که اهل عمل و فعالیت و مجاهده نیستند، هر یک را انتخاب کنند و یا هر دو را با هم داشته باشند، در هر حال، نتیجه یکی است! چون به هیچ‌یک از هدف‌ها نمی‌رسند. ۲۷ سال بعد از انتشار راه طی شده، بخش اعظم اعضای گروه مجاهدین خلق که در چارچوب نظریه «راه انبیاء، راه بشر» اندیشه و عمل می‌کردند، ناگزیر بر سر دوراهی انتخاب میان یکی از دو راه قرار گرفتند و ناباورانه، راه

۱. در اینجا دکتر پیمان که خود از همان دسته افرادی بود که مبنای معرفتی مهندس بازرگان را استقبال کرده بودند، حدیث نفس نیز کرده است. اهمیت این تحلیل نیز ناشی از همین واقعیت است که نویسنده آن، خود از روندگان آن «راه طی شده» بوده است.

۲. فارغ از گزارش دیدگاه بازرگان در این جملات، به نظر می‌رسد، نویسنده نیز تلویحاً آن را مفروض و واقعی پنداشته است. در حالی که در تاریخ، جوامع بسیاری بوده‌اند که با کاروان دین، ولو دین تحریف شده و یا تضعیف شده، راه افتاده‌اند و به درجات گوناگونی از پیشرفت و تمدن و مراتبی از عدالت و معنویت دست یافته‌اند. تاریخ نشان نمی‌دهد که پیشرفت و موفقیت جوامعی که دین را کنار گذارند و فقط با تکیه به علم تجربی و عقل محدود بشری امور خویش را سامان دادند، «تضمین شده» بوده است. ضمناً حتی تمدن ظاهراً غیردینی غرب، هم ریشه‌های دینی دارد و هم آنکه در دین‌ستیزی شکست خورده است. در مقاطعی، بازرگان متناقض با آراء قبلی‌اش، به این موضوع اذعان کرده و گاه به ترجیح دین و تمدن دینی اشاراتی داشته است.

مطمئن و تضمین شده و عینیت یافته و آزمون شده علم و عقل - راه بشر - را برگزیدند و خود را از قید معتقدات دینی رها ساختند.

در سال‌های پایانی دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰ بازرگان شاهد اقبال خیل بزرگی از جوانان و تحصیل کرده‌ها، از عقاید ماتریالیستی بود. آنان به ظاهر ایدئولوژی‌هایی را که مدعی علمی و عقلانی مدرن بودند، بر ایمان دینی که منفک و جدا از عقل و ماهیتاً غیرعلمی - و یا ضدعلمی - بود، برگزیدند. بازرگان متأثر و دل‌نگران از این تحولات، سخنرانی «خداپرستی یا خودپرستی» را ایراد کرد و در آن، نظریه پیشین را با انتقاد شدید از دستاوردهای علم و عقل و تأکید بر اهمیت محوری دین و اخلاق اصلاح کرد و پیروی از راه دین و اخلاق را تنها ضامن نیل به سعادت معرفی نمود. این یک عدول حقیقی از نظریه راه طی شده بود که در آن، دین اصالت پیدا می‌کرد و اعتبار و اصالت علم و عقل مخدوش می‌گشت.

سومین تحول در آرامش فکری بعد از طوفان سال‌های دهه ۳۰ که محصول کودتای ۲۸ مرداد بود رخ داد؛ حملات فکری و تبلیغاتی به دین قطع شده بود و روشنفکران ماتریالیست، دچار شکست خردکننده سیاسی و به تبع آن، ایدئولوژیک شدند. اکنون بازرگان می‌توانست با آرامش فکری بیشتری به تنظیم رابطه میان علم و دین بپردازد. بازگشت به مواضع و راه طی شده ناممکن بود. باقی ماندن در موقعیت از خداپرستی تا خودپرستی یعنی ضدیت علم با اخلاق و دین و نکوهش عقل نیز دشوار و قابل دفاع نبود. اینجا بود که نظریه ابزارگرایانه در فلسفه علم به یاری وی آمد؛ او توانست با قرار دادن علم و عقل در مقام ابزار و وسایل، آنها را در خدمت هدف‌های دین قرار دهد. در بعثت و ایدئولوژی این دین و وحی بود که هدف‌ها و جهت‌گیری‌ها را تعیین می‌کرد و علم می‌باید راه‌های رسیدن به آن هدف‌ها را مشخص سازد. بدین وسیله تعادلی پایدار در نسبت میان عقل و وحی پدید آمد؛ به درستی معلوم نیست چرا مجاهدین [خلق] متوجه این تحول در اندیشه بازرگان و تجدیدنظر اساسی در نظریه راه طی شده نشدند و تا آخر همان را مبنای نظری فعالیت‌های خود قرار دادند.^۱

۱. به نظر می‌رسد که نویسنده در اینجا تبیین دقیقی از مبانی و رویکرد معرفتی بعثت و ایدئولوژی ارائه نکرده است. کتاب مزبور که مکتوب بسط یافته و ویراسته سخنرانی مهندس بازرگان در جشن مبعث زندان قصر به سال ۱۳۴۵ بود، متضمن تجلیل و تحلیل از سیر تحول ایدئولوژی‌ها در غرب بود و به رغم تأکید بر ضرورت توجه به «ایدئولوژی اسلامی» و تبیین ایدئولوژیک از عقاید اجتماعی و سیاسی اسلام، مبانی قبلی و مشهور وی در مورد علم و دین را تنقیح و تصحیح نمی‌کرد. البته به نظر می‌رسد زمانی این کتاب منتشر شد که فرایند تدوین ایدئولوژی در سازمان مجاهدین خلق به اتمام رسیده بود. مع الوصف لازم به تأکید است که علاوه بر کتاب راه طی شده، سایر کتب و جزوات بازرگان از قبیل خدا در اجتماع، مسأله وحی، عشق و پرستش، اسلام مکتب مبارز و مولد، و کار در اسلام، در برنامه مطالعاتی مجاهدین خلق قرار داشت. (سازمان مجاهدین خلق، پیدایی تا فرجام، ج ۱، صص ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۳۰۳) در آثار مزبور،

آن در مقطع سال ۵۴ نیز با بی‌خبری از مبانی نظری بعثت و ایدئولوژی خویش‌ن را مجبور به انتخاب یکی از دو راه انبیاء و بشر یافتند.

فقدان و یا ضعف مطالعات فلسفی و معرفت‌شناختی در کارهای بازرگان مانع از دست‌یابی وی به یک نظریه منسجم درباره نسبت عقل و وحی گردید. به همین دلیل، دیدگاه‌های وی در این باره، همراه با جزر و مد زودگذر سیاسی و اجتماعی، دستخوش نوسان می‌گردید. در جریان یکی از همین تحولات سیاسی بعد از انقلاب بود که دستخوش بحران شد، در حالی که به خاطر فقدان مبانی نظری روشن و عمیق فلسفی، قادر به بازسازی آن در سپهری نبود که چهار دهه در آن می‌زیست و تنفس می‌کرد. او ناگزیر به پارادایم راه‌طی شده که ریشه در عصر نیوتن داشت، بازگشت نمود و با بیرون کشیدن پای دین از عرصه حیات دنیا، اولاً، استقلال کامل عقل و وحی را پذیرفت و ثانیاً، تعامل و ارتباط میان آنها را بر محور هر یک از انواع روابط دشمنی و ستیز، رقابت مسالمت‌آمیز، همکاری و هم‌زیستی، هدف و وسیله و بالاتر از همه، خویشاوندی و وحدت ذاتی، منتفی دانست. بازرگان بعد از راه‌طی شده به هنگام نگارش مسأله وحی، روزه‌هایی به سوی کشف وحدت ذاتی میان عقل و وحی گشود.^۱ اما به جای تعمیق و گسترش این اندیشه، به سرعت از آن عبور کرد و تا آخرین مرحله کوشش‌های فکری، ذهن وی از قید ثنویت میان عقل و وحی رهایی نیافت.^۲

البته، مسأله مهندس بازرگان، فقط ثنویت عقل و وحی نبود. دوگانگی در تمامی تار و پود اندیشه و عمل سیاسی و اجتماعی وی ریشه دوانده بود. اما این دوگانگی همانگونه که در پایان، ولو با اما و اگر و تکذیب و توضیح، به اعلام سکولاریسم پاستوریزه منتهی شد و به غلبه لیبرالیسم بر رویکرد دینی وی انجامید، از یک منظر، عارضه و مشکل محسوب نمی‌شد. لیبرالیسم، چه ناب و چه التقاطی‌اش، در ذات خود، ثنویت و دوگانگی و گاه چندگانگی را داراست و می‌پروراند.

برخی تغییرات دیدگاه‌های بازرگان مشهود بود ولی به علت بی‌انسجامی و تناقض درونی، آن تغییرات قادر به حل مشکلات ناشی از کتاب راه‌طی شده نبود. مجموع آن آثار بازرگان در سبب مطالعاتی و آموزشی مجاهدین خلق، بستر التقاطی را فراهم ساخت که نتیجه قهری آن به عبور از دین منجر شد.

۱. دعوی وحدت ذاتی میان عقل و وحی، خود مستلزم تعریف روشنی از مفهوم و حدود عقل و تبیین معتبری از حقیقت وحی است و کاربرد آن در نوشته آقای پیمان، از مبانی و استحکام نظری کافی برخوردار نیست. مع‌الوصف دید و داوری نامبرده در مورد سیر تغییرات فکری آقای بازرگان، متضمن این ادعاست که چنین وحدتی در چشم‌انداز نظری وی وجود داشته اما تعمیق و گسترش نیافته است. البته ظاهراً نمی‌توان این امر را ایرادی بر بازرگان دانست زیرا در بسیاری از آثار وی عقل و وحی بنا به تعریف او می‌بایست از هم جدا و ثنوی باشند و این ثنویت، عجیب و غریب و غیرطبیعی نبود.

۲. بازرگان؛ راه‌پاک، صص ۱۱۵ تا ۱۱۷.

۸. دگردیسی ارزش‌ها

توکل، ایثار و شهادت

بازرگان در سخنرانی «ایران و اسلام» به منظور بیان وجوه افتراق خط خود با خط امام و نتایج تبعیت از خط امام، با چاشنی طنز و طعنه و کنایه از ارزش‌هایی نظیر ایثار و شهادت چنین یاد می‌کند:

به خاطر وصول به هدف و اجرای برنامه‌های خدمت به اسلام از طریق ایران که اجر عظیم داشته و خدا جبران خواهد کرد اشکالی ندارد و بلکه لازم و مطلوب است که ایران و در مفهوم کلی انسان ایثار نموده قربانی شوند. بنابراین از محرومیت و شهادت باید استقبال کرد و شهادت آرزوی عبادی و هدف ثانوی گردیده با زمینه وسیعی که دکتر شریعتی برای آن فراهم کرده است اصالت پیدا می‌نماید. برای آبیاری خونین انقلاب و اسلام تعطیل یا تعویق برنامه‌های عمرانی و سازندگی کشور، از دست رفتن سرمایه‌های ملی بزرگ، ویرانی و اشغال مناطق زرخیزی از ایران و آواره و کشته شدن میلیون‌ها نفر از ملت را نباید مصیبت عظمی و ایراد تلقی نمود. از جهاتی عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد است و وسیله‌ای برای تزکیه و تحرک از نو و تکیه به خود. ایمان و توکل از شرایط و پایه‌های اصلی بوده به حکم ان تنصروالله ینصرکم و یثب اقدامکم و وعده قاطع و کافی و من یتوکل علی الله فهو حسبه بک حالت بی‌باکی و بی‌اعتنایی نسبت به خطرات و تلفات و ضایعات حکمفرما می‌شود و اقتصاد و مادیات و مدیریت حتی علم و تخصص از ارزش می‌افتد.^۱

درباره همین موضوع در قسمت دیگری از سخنرانی وی اینگونه تأکید می‌شود:

قدرت نفوذ و عمل این مکتب یا سیستم با توجه به خصوصیات ذکر شده فوق‌العاده است: هدف‌گیری در راه دین خدا، لقاء روح ایثار و شهادت در برابر پاداش آخرت، تکیه بر ایمان و توکل به قادر متعال، بی‌اعتنایی به خطرات احتمالی و حساب‌های عقلانی، احساس بی‌نیازی

۱. بازیابی ارزشها، ج ۲، صص ۱۲۶ تا ۱۲۷

از وسائط مادی و علمی، خصوصاً در میان ملت و نژادی سرشار از احساسات مذهبی که در طول تاریخ کهنسال خود همیشه به خاطر مذهب و معتقدات (اعم از حق یا باطل) به تحرک درآمده حاضر به خرج زحمت یا فداکاری و شهادت شده است.^۱ ضمن آنکه از تأسیسات وسیع و امکانات عظیم سنن و شعائر اسلام شیعی استفاده می‌نماید. از قبیل محراب و منبر یا عاشورا و اعیاد و زیارت‌ها و اجتماعات که در اختیار لشکر متشکل گسترده‌ای به نام روحانیت که ورزیده در تبلیغ و تحرک توده‌هاست به وجود آورده است. و اصولاً انسان وارث حیوان درنده‌خوی که در دنیای آکل و مأكولی زندگی می‌کند بیش از رأفت و رحمت آمادگی برای خصومت و خشونت دارد.^۲

در همین سخنرانی، بازرگان در نفی روحیه شهادت‌طلبی می‌گوید:
... در قرآن فناء فی‌الله و ترک دنیا یا استقبال از مرگ به عنوان اصل و هدف نیامده است
جز آنکه شهادت عارضی در راه خدا باشد.^۳
و باکنایه اضافه می‌کند:

[خدواند] از دعوت ما و عبادت و اطاعتش زنده شدن ما را می‌خواهد نه مرگ.^۴
مهندس بازرگان در ارتباط با موضوع توکل صریحاً درصدد تأویل و تفسیر ناصحیح معجزات برآمده و با وجود صراحت قرآن آن را این‌گونه تعبیر می‌کند:
در جنگ بدر... قضیه از مقوله تثبیت و تقویت روحیه مؤمنین و تضعیف مشرکین بود یعنی
اصل ابی‌الله ان یجری الامور الا باسبابها سر جای خود باقی است.^۵

۱. مهندس بازرگان برخلاف این گفته در سازگاری ایرانی و موارد مختلف دیگر، مدعی شده که ملت ایران در تاریخ خود غالباً تسلیم مهاجمان و متجاوزان شده است: «ما اهل نبرد و کوشش برای رقابت و مسابقه با دیگران و اهل جنگیدن و جان کندن در کشمکش با ملیت‌های بیگانه و فرهنگ‌های بیگانه نیستیم. تقلید و سازگاری را ترجیح می‌دهیم.» (مجموعه آثار مهندس بازرگان، ج ۴، ص ۴۴۷) در همان جا است که شوخی و جدی می‌گوید: «سر بقای ایران «پیفوزی» ماست.» (همان، ص ۴۴۶) آقای بازرگان در یکی از آخرین مصاحبه‌های خود به سال ۱۳۷۳ مجدداً به حاکمیت روحیه تسلیم و تظاهر و کاسه‌لیسی در تاریخ مردم ایران اشاره کرده است. (نوگرایی دینی، ص ۲۸) البته یک استثنا زده که «شهادت و کشته شدن از طریق دینداری و در راه دین فوق‌العاده زیاد بود. حالا چه دین حق یا دین باطل.» (همان) و جالب این است که مهندس بازرگان با آن همه ادعای تسلط و اشراف بر تاریخ و فرهنگ ملت ایران وقتی که خواسته است مثالی از «فداکاری و ایثارگری» ایرانیان بزند به «پیروان بهائیت و بابیت» اشاره کرده است. (همان) این دیگر اوج کج‌سلیقگی و بی‌اطلاعی است. تاریخ ایران در پیش از اسلام و پس از اسلام، شاهد هزاران حماسه سترگ غیرت و ایثار و فداکاری ملت ایران در دفاع از سرزمین و دین و شرف بوده است. هر چند که در این حماسه‌ها گاه پیروزی و گاه شکست داشته است.

۲. بازیابی ارزشها، ج ۲، صص ۱۲۹ تا ۱۳۰

۳. همان، ص ۱۳۵

۴. همان، ص ۱۳۸

۵. همان، ص ۱۵۰

سپس با کنایه به این سخن امام که فرموده بود: «خون بر شمشیر پیروز است» پرداخته با تمسک به قرآن می‌گوید:

اگر بنا بود تجهیزات و تسلیحات یا تدابیر و اقتصادیات با وجود ایمان به خدا و آمادگی شهادت، بی‌خاصیت و غیرضروری باشد و خون به تنهایی از پس شمشیر برآید به دنبال همان آیات جنگی سوره انفال نمی‌فرمود و «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمَنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ»^۱.

مشابه دیدگاه‌های مزبور، در سایر جزوات و نشریات نهضت آزادی و دیگر نوشته‌های مهندس بازرگان بارها تکرار می‌شد. از جمله وی در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت بعد از اشاراتی کنایه‌آمیز به روحیه شهادت‌طلبی رزمندگان و مقایسه آن با منافقین و چپی‌ها و یتنامی‌ها و چینی‌های دوران مائو و هندی‌های زمان گاندی، در پاورقی نظریه خود را با اقتباس از یک کتاب اریک فروم، به این شکل تشریح علمی نموده است:

در روانشناسی بحثی است که انسان‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند و به عبارت صحیح‌تر دو خصلت یا دو سائق متضاد در انسان از بدو طفولیت و ولادت و وراثت وجود دارد که نهایت آنها زندگی پرستی یا مرگ پرستی است (حیات‌گرایی و مرگ‌گرایی). اولی میل به نشاط، ایجاد محبت و احسان به دیگران دارد و حالت بهنجار آدمی است. دومی همراه با بدبینی، نومیدی و دشمنی بوده علاقه به خشونت، تخریب، انهدام و اعدام دارد، حالت نابهنجاری است که بیشتر از فقدان‌های عاطفی زمان کودکی و از ظلم و نابسامانی‌های اجتماعی، یا از ناراحتی‌های زندگی سرچشمه می‌گیرد. معذک به دلیل آنکه عصیان در برابر طبیعت و در جهت تغییر خلقت است یک نوع خلاقیت محسوب می‌شود و از ممیزات انسانی به شمار می‌رود.^۲

بازرگان در ادامه بررسی ویژه خود به رواج «بیماری کهنه مرگ پرستی» پس از دو جنگ جهانی و رشد محسوس آن در مغرب زمین و جهان اشاره و تأکید می‌کند:

این حالت یا بیماری می‌تواند انعکاسی از خودبیبگانگی انسان در اثر زندگی ماشینی و روابط خشک مادی و مقرراتی خالی از عشق و انسانیت و خدا باشد که از دهه اول قرن بیستم میلادی با پیدایش وسائل و شیوه‌های تمدن معاصر در اروپا شیوع یافته است. نمونه‌های بارز آن هیتلر و نازیسم، موسولینی و فاشیسم یا استالین و مارکسیسم گفته می‌شود. پس از آن به

۱. همان.

۲. *انقلاب ایران در دو حرکت*، ص ۱۵۹، پانویشت ۱

سایر مناطق دنیا سرازیر شده است.^۱

نمونه دیگری از این نظرات و اتهامات، در اولین نامه سرگشاده نهضت آزادی به امام خمینی در سال ۱۳۶۵، این گونه طرح شده است:

بعد از پیروزی انقلاب به این برداشت و طرز تفکر دامن زده شده چنین تصوّر و تبلیغ گردید که اگر شهادت بخودی خود هدف یک امت باشد و اجرا گردد پیروزی علیه کفر و استکبار خود به خود یا به حول و قوه الهی حاصل خواهد گشت. حتی می توانیم از تدارک و تدبیر برای جمع آوری تجهیزات مدرن و برای اداره و سیاست و کار بی نیاز باشیم.^۲ سپس با تأکید بر اصل بدیهی لزوم تجهیز عده و عده برای مقابله با دشمن، چنین نتیجه گیری شده بود:

... در صورتی می توان به مقابله با مکائد ابرقدرت ها و دشمنان خارجی پرداخت که در اقتصاد و صنعت و علوم خود کفا و مولد و مخترع گشته و خود سازنده و دارنده تسلیحات و تأسیسات و تجهیزات جدید شویم.^۳ در خلال این کتاب بارها اثبات شد که بخش مهمی از نظرات و مواضع متأخر آقای بازرگان با دیدگاه های پیشین وی و همفکرانش تناقض دارد. از جمله بازرگان در نوشته هایی مانند: عشق و پرستش، مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی، اسلام مکتب مبارز و مولد، بعثت و ایدئولوژی و سخنرانی های انقلابی پس از پیروزی در هنگام تصدی نخست وزیری دولت موقت به تکریم و تعظیم ارزش هایی نظیر شهادت طلبی و ایثار و نظایر آنها می پرداخت.^۴ در اولین عاشورای پس از آغاز جنگ تحمیلی، مهندس بازرگان طی سخنانی که متن آن به وسیله روزنامه میزان منتشر شد، چنین گفته بود:

حدود شش قرن بود که در مملکت رسماً شیعه ایران و عاشق اهل بیت، در عزای سیدالشهدا [ع]... و زیارت وارث و پای قبر مطهر و اولاد و اصحابش به زبان آرزو می کردیم که ای کاش ما هم همراه شما بودیم و به فوز عظیم نائل می شدیم. یا لیتنا کنا معکم و نفوز فوزاً عظیماً.

۱. همان، ص ۱۶۰، ادامه پانوشت ص قبل.

۲. پیام نهضت آزادی به رهبر انقلاب اسلامی ایران، شهریور ۱۳۶۵، ص ۹

۳. همان، ص ۱۱

۴. عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان، مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، بی تا، صص ۲۰۷ و ۲۱۰ تا ۲۱۵. مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی، ص ۵. اسلام مکتب مبارز و مولد، صص ۱۷ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ و ۴۵. بعثت و ایدئولوژی، مهدی بازرگان، قلم، ۱۳۴۳، صص ۱۸۰ تا ۱۸۱. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب، صص ۱۸۵ و ۲۱۸ و...

انقلاب اسلامی ایران و حمله نظامی دولت بعث عراق به خاک عزیز ما، ناگهان صفحات جنوب و غرب ایران را مبدل به کربلاها کرد... تحقق حدیث کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا را باروزی ده‌ها حماسه‌آفرینی هموطنان لمس می‌کنیم.^۱

مهندس بازرگان به سال ۱۳۴۱ در جشن نیمه شعبان انجمن اسلامی دانشکده فنی دانشگاه تهران، طی سخنانی که بعدها در قالب کتابچه بارها منتشر شد، درباره ضرورت قربانی شدن و شهادت برای پیروزی اسلام، چنین گفته بود:

حق و باطل، و عدل و ظلم دو پهلوان زور آزمایی میدان زندگی هستند... وظیفه ماست که دائماً در برابر هر رجزخوانی و هر مهره و حمله‌ای که پهلوان باطل به میدان اداره جهان می‌آورد، کلام حق و مخصوصاً عمل حق را ابراز بداریم. البته که در کشتی گرفتن اگر زدن و پیش بردن هست، زمین خوردن هم هست و سرنوشت در اولین مصاف روشن نخواهد شد. بلکه آن طرفی سرانجام پیروز خواهد شد که به حکم *إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ*، مقاومت و مجاهدت را ادامه دهد و بداند که *الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ*...

بگذارید ما سربازان صفوف اول و وسط این پیکار، و شهدای قبلی مقدم مبارک امام عصر [عج] باشیم، و بر منافع و حیات قربانی شده هزاران هزار امثال ما، جاده پیروزی اسلام بنیانگذاری شود... پیشتاز این جهاد جهانی عظیم شویم و از هم‌اکنون ملازم رکاب امام غایب قائم [عج] باشیم. بدانیم که: *فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ*.^۲

اما آقای بازرگان در ابتدای دهه شصت، آمادگی رزمندگان ملت ایران برای نبرد با دشمن متجاوز و شجاعانه تا مرز شهادت رفتن را به‌رغم فهم و اذعان قبلی خود، قربانی شدن و مرگ‌خواهی و خسارت و مخالفت با عقل و تدبیر توصیف می‌کرد و طعنه به «شهادت طلبی» را در بازیابی ارزش‌ها، ابزار بازاریابی در میان غرب‌گرایان و عافیت‌جویان تسلیم‌طلب ساخته بود. در کتاب مشهور عشق و پرستش نوشته مهندس مهدی بازرگان، که به تعبیر خودش «ارمغان ماه‌های اول زندان فرمانداری نظامی» در بهار ۱۳۳۴ بود، درباره «شهادت» و فداکاری در راه عقیده، مطالبی وجود دارد که اگر در اوایل دهه شصت آنها را بازخوانی می‌کرد، پاسخ به کنایات و ابهامات متأخرش را می‌یافت.

در آن نوشته با تأکید بر جمله مشهور و منسوب به امام حسین (ع) مبنی بر تعریف «حیات»

۱. میزان، ۱۳۵۹/۱۰/۱، ص ۴

۲. پیروزی حتمی در حکومت جهانی، مهدی باقری [بازرگان]. نشر فضیلت، ۱۳۵۶، صص ۱۱۵ تا ۱۱۷ و ۱۲۰. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۱۱، صص ۱۱۶ تا ۱۱۸

به «عقیده و جهاد»، ذیل عنوان «شهادت» چنین آمده است:

انصاف دهیم درک این معنی که زندگی یعنی عقیده و جهاد، بسیار مشکل است... آنجایی که منافع و مخصوصاً حیات شخصی در بین می آید، به خود می گوید [چرا] برای خاطر عقیده دست از دارایی و راحتی ام بردارم؟ جان و عمرم را هم اگر لازم شد بدهم!... عقیده یک امر فرعی و اندیشه انتزاعی است، برای خاطر فرع که کسی نمی آید اصل را فدا کند... خیلی افراد به این سؤال جواب مثبت داده بدون تعجب و تردید، عقیده را بر منافع ترجیح داده اند... مراجعه به مجاهدات پیروان اولیه مسیحیت و اسلام و سایر اولیاء و شهدا، نمونه های برجسته فراوان می دهد... حقیقت این است که مظاهر و مطامع دنیا، زیاد چشم و گوش ما را به خود مشغول کرده است... چه دلیلی وجود دارد که ما همه چیز دنیای به این عظمت از ازل تا ابد را پوچ و بیهوده و فانی دانسته، وجود ناچیز ناتوان خود را که موقتاً در این هیکل کثیف محتاج، متشکل شده است قطب عالم امکان و باارزش بشماریم؟ در حالی که مرگ ما، مسلّم و رفتن ما حتمی است... فعالیت و فداکاری نکردن، پیشاپیش به استقبال مرگ رفتن و عین مرگ است... انسان هر چه زودتر و بیشتر دارایی های اندوخته خود را بدهد... جای دوری نرفته، معدوم نشده است. به صورت ارزنده ترین اکتساب، ذخیره حیات مجدد او شده است... عاشق دلباخته از شهادت استقبال می کند، برای اینکه از یک طرف از ننگ و نکبت... و از زندگی با مدّت نجات می یابد و از طرف دیگر با فدا شدن برای معشوق، وجدانش را تسلی و نجات می دهد. به هیچ وجه نباید تصور کرد آن کس که در راه عقیده ای فدا می شود، فنا می شود. یا عمل لغوی را قبول می نماید که بهتر است از آن صرف نظر و جان خود را صرفه جویی نماید... شهادت به لحاظ صاحب آن، ختام نامه است ولی به لحاظ نشر عقیده و مرام، مطلع کتاب می باشد. درخت هیچ عقیده و مرامی در دنیا سر به آسمان نکشیده و بارور نشده است مگر آن که ریشه اش با خون قربانی ها آبیاری شده باشد. شهادت برای صاحب آن حقی ایجاد می کند که بر گردن تمام افراد بشر، که بعدها ببینند و برخوردار از آن ثمره تکامل شوند، آویخته خواهد شد...

هر کس و هر ملت که حیثیت شخصی و شرافت و استقلال ملی را به بهانه زنده ماندن به بهای نان و جان بفروشد و راضی به ننگ ذلت و عار حمایت شود، دیگر کمر راست نکرده، برای ابد... حیثیت و شخصیت و شرافت و عاقبت را از دست داده است. در سیر تکامل نه تنها دروازه پیشرفت را به روی خود بسته است بلکه با یک قدم به عقب برگشته، با از دست دادن عزت نفس، احترام خود را پیش خود برده مأیوس از تربیت و تکامل شده است...

اکتساب هیچ کمال بدون ابراز فعالیت و فداکاری میسر نخواهد بود. بعد از مقهور شدن و

ننگِ ذلت خریدن، دیگر زندگی، زندگی نیست... چنین زندگی از مرگ هم پست‌تر است... بالعکس، کسی که ایستادگی کرده جان را فدای شرافت نماید... اگر موفق به کشتن دشمن و دفاع دولت نشده باشد، در هر حال اندیشه شرافت و حق حیات را به سهم خود نجات داده است...

حتماً در غلیان خون و در کیفیت جریان اعصاب مرد مجاهدی که در راه اثبات حق تا پای جان آمده جام شهادت به لب می‌رساند، چیزی هست و در وجود او حالتی هست که حکایت از انقلاب عظیم و اکتساب بدیع می‌نماید...

چرا به ندای وجدان گوش ندهیم و خود را بنده و فدا نکنیم؟ به هر حسابی که حساب کنیم، عقلاً تمایل به این طرف است. آرزو کنیم که صاحب شخصیت و عقیده باشیم. اگر راه را به درگاه معبود یافتیم، شهادت برای ما روز وصال و شب زفاف خواهد بود.^۱

همان‌گونه که در موارد متعددی گفته شد، مهندس بازرگان بسیاری از ارزش‌های مورد طعن و انکار بعدی خود را قبلاً مورد تأیید و تأکید قرار داده است. مثلاً «ابتلا» در مواضع پیشین او به عنوان یک اصل اعتقادی عقلانی و قرآنی، بارها طرح شده است. برای نمونه وی در کتاب بعثت و ایدئولوژی درباره جنگ‌ها و مصائب چنین نوشته است:

قرآن قبل از آنکه مسلمان‌ها به جنگ‌های دسته‌ای کشانده شوند و سختی‌ها و قربانی‌ها بچشند این پیش‌آمدها را به عنوان ناموس طبیعت و سنت جاریه پرچمداران حقیقت پیش‌بینی نموده تذکر می‌داد. از طرف دیگر با وجود اعتقاد و اعلام قدرت «کن فیکونی رب العالمین» و عنایت و نصرتی که درباره مؤمنین هست، وظیفه دفاع از خود و رفع دشمن را به عنوان یک آزمایش حیات بخش و شرط نجات و سعادت و وسیله تصفیه و تکامل تلقی نموده آن را به عهده مردم می‌گذارد:

عنکبوت ۲: أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.

آیا مردم چنین حساب کردند که همینکه گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش و گرفتاری قرار نمی‌گیرند؟

بقره ۲۱۴: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ.

آیا پیش خود حساب کردید وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز داستان آنها که پیش از

شما گذشته‌اند به سراغتان نیامده است، در سختی‌های وحشت‌افزا و خسارات فراوان غوطه‌ور و متزلزل شدند تا آنجا که رسول و کسانی که با او ایمان آورده بودند گفتند (پس) یاری خدا کو، آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است.

بقره ۱۵۵: وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ.

و مسلماً شما را دچار پیش آمدهای آزمایشی مختلفی از ترس و گرسنگی و از دست رفتن مال و جان و عایدات خواهیم کرد و پایداران را بشارت بده.

محمد ۳۱: وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبَلِّغُكُمْ

و حتماً شما را مبتلا می‌کنیم تا مجاهدین و صابرین شما را بشناسیم و اخبار و چگونگی‌تان را مورد آزمایش قرار دهیم.

بقره ۲۵۱: وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ لِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.

و اگر چنین نبود که خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع می‌کرد حتماً زمین فاسد و تباه می‌شد و لکن خداوند صاحب فضل بر مردم جهان است.

همانطور که گفتیم تنازع و جنگ در سازمان بشریت که هنوز به کمال رشد و تربیت توحید نرسیده است ریشه‌دار و اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. دنیا دار تصادم منافع است و هر مکتب حق اگر اصالت و اثر عملی داشته باشد ناچار به مخالفت اهل باطل که بناحق مقامات و مزایایی برای خود احراز و انحصار کرده‌اند و مردم را در بندگی و استثمار درآورده‌اند برمی‌خورد. مضافاً به اینکه تعصب بشر در چسبندگی به معتقدات و علائق موروث هر چند موهوم و مضر باشد، و پافشاری در نظام موجود که توأم با عادات و منافع آنها شده است امر غیرقابل انکار و نیروی غدار می‌باشد. هر ایدئولوژی تازه و هر منادی حق و حقیقت سرنوشتی و چاره‌ای جز جنگ و دفاع ندارد.^۱

مهندس بازرگان در ادامه مطالب فوق تأکید می‌کند:

سرنوشت کلیه قیام‌های حق خواهانه و انقلاب‌های آزادی و استقلال طلبانه نیز بالاخره در میدان‌های جنگ تعیین شده است. تا قیام کنندگان حاضر به مبارزه پرمخاطره و به کشته شدن و کشتن نگردیده دست به سلاح نبرده‌اند به پیروزی نرسیده‌اند.^۲

مهندس بازرگان در سخنانی در انجمن اسلامی مهندسين در سال ۱۳۵۴، که متن آن تحت

۱. بعثت و ایدئولوژی، صص ۱۸۱ تا ۱۸۳

۲. همان، ص ۱۸۳

عنوان تلاش و توکل به چاپ رسید، به تفصیل در باب مبانی عقلی و دینی «توکل» سخن رانده و از جمله چنین گفته بود:

... تلاش و توسل و توکل، به معنای اعم کلمات، تماماً پایه‌های طبیعی و منطقی داشته، متمم یکدیگرند، نه منافی و مخالف... به طور کلی... نزد کسانی که مقاصد مشکل مجهول را به عهده می‌گیرند، هر کس به نحوی توجه به مبدأ و انتظار برکت و موفقیت از منابع غیبی و یا مافوق را که خارج از اراده اوست، دارد... روح توکل و توسل... نه تنها مورد احتیاج عمومی است، بلکه باید آن را مسائل بزرگ روز و آینده حساب کرد...

... در قرآن منع و ملامت شده است که کسی تصور یا ادعا نماید که خود او تنظیم‌کننده برنامه‌ها و تصمیم‌گیرنده و به‌ثمر رساننده کارهاست... با تکرار و تصریح قرآن، اصرار بر توکل به خدا می‌شود. و مؤمن مسلمان، متوکل به خداست. توکل به معنای وکیل گرفتن خدا و نگاهبان دانستن او و خدا را به عنوان اگر گزار به‌ثمر رسان امور، اختیار کردن است... کمتر آیه‌ای دیده می‌شود که در آن امر به توکل شده باشد و این توکل به دنبال تلاش یا تصمیم به کار و ملازم با عمل نباشد. بسیاری اوقات، امر به توکل در بجهوه درگیری با دشمنان و گرفتاری‌های سخت آمده است...

... امدادهای غیبی تدریجاً و در صورت ضرورت می‌رسند و خود را نشان می‌دهند... چون گام نهادن در مسیر خدا و جهان و جهاد نمودن در برابر عوامل نفسانی و شیطانی، ملازم با تلاش طاقت‌فرسا و برنامه طولانی با آینده ناپیدا است، به طریق اولی، پای توکل به خدا و واگذاری نتایج فداکاری‌ها به او پیش می‌آید... آنچه ما شخصاً بخواهیم به وجود بیاوریم، متناسب با نقص و ضعف و زوال ما بوده، دیری نخواهد پایید. ولی اگر به نام و به خاطر خالق لایزال بوده و واگذار به او گردد و در دامن طبیعت و در نهاد نسل آینده پرورانده و به دست خلقت خوراک داده شود، به‌ثمررسی و توفیق آن تضمین خواهد بود... با کشته شدن و از بین رفتن شهدا، قضیه خاتمه پیدا نمی‌کند و مکتب و مقصد، خاموش نگردیده، در دنیا ادامه خواهد داشت و عمل و عقیده پاکی که با خون آبیاری شده باشد، پیوسته از جانب پروردگار گرداننده زمین و آسمان‌ها، تغذیه دیده و به‌ثمر می‌رسد.

تفسیر لیبرالیستی «آزادی»

آزادی را می‌توان مفهوم مرکزی ایدئولوژی برساخته بازرگان و گفتمان تفسیر لیبرالیستی از اسلام سیاسی به‌شمار آورد. به نظر بازرگان «آزادی در ایدئولوژی اسلامی موهبتی الهی و کلیدی

است برای ترقی و تکامل بشر، و جلوگیری از آن در حکم «یصدون عن سبیل الله» و مخالفت با خالق و خیانت به بندگان محسوب می‌شود.^۱ «آزادی و اختیار امتیازی است که خداوند از روز اول برای بنی‌آدم مقرر داشت و کلید تکامل و رمز انسانیت می‌باشد.»^۲ انبیاء و ادیان الهی نیز در بیان لاله‌الاله و لاتَعْبُدُوا الا الله چیزى جز مفهوم کامل آزادی را سرلوحه رسالت خود قرار نداده‌اند.^۳ به نظر وی:

مأموریت پیامبران آزاد کردن انسان‌ها از دست بت‌ها یا خدایان خیالی زاییده وهم و جهل، و از فریب شیطان یا هوای نفس و از راهزنان ایمان یا متولیان معابد و ادیان و از پادشاهان و قلدران ارباب زور و زر یا طاغوت‌های زمان بوده است.^۴ قرآن و اسلام حاکمیت مطلقه و ارباب بودن را برای هیچ موجود و مقامی، اعم از حقیقی یا حقوقی، که بخواهد سلب آزادی و حیثیت و حق الهی از انسان‌ها بنماید به رسمیت نمی‌شناسد^۵ و انسان‌ها را از پرستش خدایان بدلی، همچون بت‌ها، اندیشه‌ها، ارزش‌ها و مخصوصاً آدم‌های ظاهراً نیرومندتر و برتر، منع می‌نماید و از وابستگی و سرسپردگی و بندگی هر حاکم و معبود و محبوبی غیر از خدا آزاد می‌سازد.^۶

به نظر بازرگان، حکومت اسلامی، در همه ابعاد خود، حکومتی است آزاد و لیبرال که در آن به طور کلی همه اقشار ملت، از مطبوعات و رسانه‌های عمومی گرفته تا حزب‌های مخالف و اپوزیسیون، از حق آزادی بیان، عقیده و انتخاب برخوردارند. آزادی موهبتی الهی است که شامل آزادی در انتخاب حاکم، آزاد بودن مخالفان و غیرموافقان حکومت بوده و ملازم با اجازه و امکان اجتماعات، مطبوعات و احزاب است.^۷

به عقیده بازرگان «آزادی محدودیت‌هایی دارد، اما هیچ رژیمى حق ندارد به بهانه محدودیت و مخالفت پاره‌ای از سوءاستفاده‌کنندگان آزادی، قید و بند تازه‌ای بر عقل‌ها و استعدادها و قفل بر زبانها بزند یا راه را برای دیکتاتورهای نوع دیگر باز کند.»^۸ به نظر وی، «گرفتن آزادی از انسان بزرگ‌ترین خیانت به سرنوشت او و اهانت به مقام و حیثیت انسان بوده، آدمی زاده را به

۱. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۲، ص ۳۱۷

۲. همان، ص ۴۸۶

۳. همان، ص ۳۲۱

۴. بازیابی ارزشها، ج ۱، ص ۶۵

۵. همان، ص ۷۸

۶. پادشاهی خدا، مهندس مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، ص ۱۰

۷. بازیابی ارزشها، ج ۱، ص ۳۴

۸. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۲، ص ۳۲۲

حیوانیت و بردگی سوق می‌دهد.^۱ بنابراین هر کس آزادی را بگیرد بزرگ‌ترین خیانت را در حق انسان مرتکب شده است.^۲

ضدیت با استبداد نیز، که ملازم با آزادی و آزادگی است، از ویژگی‌های بارز اندیشه بازرگان و گفتمان اسلام سیاسی لیبرال است.^۳

آقای بازرگان استبداد را نیز مانند آزادی و سایر مفاهیم مرتبط در قالب عبارات کلی و شعارگونه تعریف می‌کرد و قادر به ارائه مفهوم دقیق و منسجم و قابل بررسی و تحلیل منطقی با مصادیق روشن نبود؛ بلکه چنان مبهم و مشروط به شرایط و شروط مختلف سخن می‌گفت که بتواند به سهولت آن را بر هر نظام و سیستمی که مایل بود تطبیق دهد. به ویژه آنکه معمولاً می‌کوشید با کنایات یا تصریحات، نظام پسانقلاب را مانند نظام پیشانقلاب، استبدادی و مخالف آزادی توصیف کند.

تبیین آزادی و استبداد در آثار بازرگان عمدتاً حالت بیانیه و مرامنامه سیاسی دارد و از انسجام معرفت‌شناسانه و منطق محکم و درونی کافی برخوردار نیست. و گاه چنان در باب آزادی و استبداد، بدیهیات و مقبولات عام را در قالب عبارات مطمئن و فاضل‌مآبانه می‌ریزد که ابتدا تصور می‌رود بحثی متمایز و عالمانه ارائه می‌شود، ولی در نهایت جز تکرار مکررات و ادعاهای معمول و رایج، چیز زیادی فراچنگ مخاطب نمی‌آید.

پژوهنده/اسلام سیاسی در ایران به استناد اظهارات تدافعی و تبلیغی اش در «مدافعات»، چنین نوشته است:

به نظر بازرگان:

در محیط استبدادی برای آنها که نخواهند به کلی تسلیم گردیده و شخصیت خود را از دست دهند و ضمناً حاضر به فدا شدن و مقاومت و مقابله هم نباشند یک راه فرار وجود دارد و آن هم دست به تقلب زدن و فریب دادن ارباب از راه گوناگون که یکی از آنها تملق است. همچنین در محیط‌های استبدادی دروغ و تزویر و ریا و کلاه‌گذاری به عنوان راه‌های دفاعی حفظ نَفَس و مال یا تمهید منافع و مقامات پدیدار می‌شود. ناگفته نماند که تن به دروغ و ریا و تقلب و تزویر دادن هم مستلزم محو یا لااقل ضعف شخصیت است؛ و الا یک انسان آزاد ارزنده که برای خودش ارزش و اعتبار قایل باشد نه حاضر به کج و خم کردن قامتش در برابر کسی

۱. بازیابی ارزشها، ج ۳، ص ۹۰

۲. همان، ص ۶۸

۳. اسلام سیاسی در ایران، صص ۲۰۰ تا ۲۰۱

می‌شود و نه حاضر به کج و خم کردن زبان و عملش... در هر حال وقتی از انسان شخصیت رفت همه چیز رفته است.^۱ در نظام استبدادی مردم نوکر و بنده‌اند. وظیفه آنها فرمانبرداری است. آدمی دارای ارزش و حقوقی نیست، احترام و شخصیت خود را از دست می‌دهد. چرا که چنین نظامی بر پایه دروغ و تملق بنا شده و فرد مجبور است که با تملق و دروغ به تأمین منافع مقامات حاکم بپردازد.^۲

از سوی دیگر، استبداد با تمدن و توسعه مغایرت دارد:

این اوضاع در تناقض آشکار با تمدن معاصر است که در آن تجمع داوطلبانه نیروی انسانی و سرمایه انبوه زیربنای تولید و ترقی است. به طور مشخص، حکومت استبدادی امنیت مالکیت را به خطر می‌اندازد و امکان شراکت در سرمایه‌گذاری را غیرممکن می‌سازد و مانع پیشرفت و ترقی اقتصادی^۳ می‌شود.^۴

استبداد با دین‌داری نیز معارض است:

آب دین و استبداد هیچ‌گاه در سرچشمه در یک جوی نرفته و نخواهد رفت. این تعارض و جنگ همیشه وجود داشته و خواهد داشت؛ نه خدا می‌تواند فرمانروایی سلاطین و فرمانبرداری مردم را اجازه دهد و ببیند و نه حکومت استبدادی و طاغوت‌های قدیم و جدید می‌توانند قبول اطاعت و اعتقاد مردم را به چیزی جز به اوامر و منافع خود بنمایند.^۵ بازرگانان استبداد را بزرگ‌ترین دشمن انسان و اسباب کار شیطان^۶ تلقی کرده و تا حد شرک به خدا بالا می‌برد.^۷

مضامین مزبور در آثار بسیاری از متقدمان و معاصران بازرگان بارها تکرار شده است.

۱. مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، ص ۲۶۳

۲. همان، ص ۲۶۰

۳. پیشرفت و ترقی اقتصادی برخی کشورهایی که طبق معیارهای جهانی و دمکراسی غربی، استبدادی محسوب می‌شدند یا می‌شوند مانند چین یا دیکتاتورهای نظامی برزیل و کره جنوبی در نیمه دوم قرن بیستم و حتی کشور آفریقای جنوبی در زمان حاکمیت نظام آپارتاید، بیانگر این واقعیت است که تمدن معاصر غربی، هر جا که منافعش اقتضا کند، شراکت و سرمایه‌گذاری رشد اقتصادی را ولو در یک کشور با نظام استبدادی، تأمین و تضمین می‌کند. ترقی اقتصادی کشورهای مانند عربستان و امارات و نظایر آنها نیز از همین قبیل بوده که به رغم حکومت استبدادی، با حمایت غربی‌ها در موارد زیادی توسعه اقتصادی یافته‌اند. البته استبداد، دشمن پیشرفت انسانی و عادلانه اقتصادی و اجتماعی است، اما نظام سرمایه‌داری بین‌المللی شده غربی، با مقولات انسانی و کرامت و عدالت، بیگانه و متعارض است.

۴. همان، ص ۲۳۷

۵. همان، ص ۲۵۸

۶. نیک‌نیازی، ص ۱۳۷

۷. اسلام سیاسی در ایران، صص ۲۰۲ تا ۲۰۳

۸. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۲، ص ۲۹۷

مهندس بازرگان گرچه سعی مشکوری در مقابله با استبداد پهلوی و ترویج مفاهیم آزادخواهانه و ضداستبدادی داشته، اما در تبیین و نظریه‌پردازی این موضوع، چیز جدیدی بر اقوال و آراء گذشتگان و یا اقران خویش نیفزوده و صاحب‌نظر بدیع یا تحلیل ابتکاری در این زمینه، محسوب نشده است. کماینکه اتهامات وی به نظام جمهوری اسلامی از ابتدای دهه شصت نیز، ابتکاری نبود و تکرار مواضع گروه‌های سکولار و تروریستی و ضدانقلابیون بود. اما شاید بتوان گفت که در مواردی، نحوه بیان زیرکانه و تقریر آن اتهامات، و نوع مغالطات و دلایل ادعایی او، متفاوت و متمایز از سایرین بود.

مهندس بازرگان در سخنرانی «ایران و اسلام»، با اشاره به موضوع آزادی، نتایج منفی خط امام را به دنبال مطالب پیشین، چنین برشمرد:

در صحنه داخلی چون دولت و نظام برای اشاعه و اجرای اسلام درست شده‌اند، تبلیغ دین تا سرحد تحمیل اصول و فروع آن برنامه کلی می‌شود و هر چه ممکن است سریع‌تر و قاطع‌تر عمل به احکام و رعایت شعائر دین باید عمومیت یافته اجازه و امکان تخلف از آن و اختیار و آزادی، حتی در خلوت و اندرون به کسی داده نشود. برای محکم‌کاری و پیش‌گیری، اعمال نفوذ و تفتیش عقاید دینی و سیاسی مدافع پیدا می‌کند و کسانی که صددرصد در خط خاص یا مکتبی و حزب الهی نیستند نباید صاحب شغل و مقام تا درجات پایین باشند و حق مشارکت در رسانه‌های گروهی و اجتماعات و آراء و امور از غیر خودیها سلب می‌شود.^۱

اگر بتوان برای برخی از این ادعاها به عنوان انتقاد بر عملکرد برخی دستگاه‌ها و مجریان امور شواهدی عینی ارائه داد، مطمئناً هیچ دلیلی بر اینکه تحمیل دین و سلب آزادی «برنامه کلی» حاکمیت خط امام بود، وجود نداشت.

عناوین اصلی موضوعات مورد اشاره بازرگان از قبیل «تحمیل دین»، «انحصارطلبی» و «آزادی»، بارها در جزوات و نشریات و سخنان بازرگان و دیگر سران و اعضای اصلی نهضت از همان ابتدای شکل‌گیری نظام پساانقلاب تکرار و تبلیغ شده است. تصویری که وی از شرایط اجتماعی و سیاسی ترسیم می‌کرد، از اوضاع زمان «شاه» نیز بدتر بود.

اما در اینجا تا همین حد گفتنی است که در هر رژیم و نظامی و از جمله نظام جمهوری اسلامی، مجریان و دست‌اندرکاران باید شایستگی و سنخیت کافی با فرهنگ و اعتقادات و اخلاقیات مقبول اکثریت مردم را دارا باشند. جلوگیری و ممانعت از نفوذ عناصر بی‌اعتقاد،

مخرب، فاسد و مخالف معاند در مشاغل حسّاس، و ضروری بودن گزینش و انتصاب مسئولان بر مبنای ضوابط خاص، امری منطقی و صحیح است. طبیعتاً با اذعان به حقانیت نفس موضوع، تبیین ضوابط و معیارها و تعیین شیوه‌ها و مجاری مناسب و باصلاحیت، ظرافت و دقت فراوان می‌طلبد که در این راستا می‌توان نسبت به بسیاری از آنچه که در عرصه عمل رخ داده، با دیده انتقادی و اصلاحی نگریست. تشبیه مراقبت از نفوذ عوامل دشمن در حکومت به «تفتیش عقاید دینی و سیاسی»، دور از انصاف و خلاف واقع است. پرس وجود از هویت اعتقادی و سیاسی کسانی که طالب تصدی مقامات و مناصب در کشور هستند، شامل داوطلبان بود و نه هر شخص. بنابراین اگر کسی مایل نبود عقاید دینی و سیاسی خود را آشکار سازد و آنها را کتمان می‌کرد، هیچ‌کس مزاحم و یا مفتش او نمی‌شد و مأموران حکومتی کاری به کارش نداشتند. در همه جای دنیا، حتی برای بسیاری از مشاغل کم‌اهمیت، بایستی سوابق و هویت فکری و سیاسی و اجتماعی و دینی متقاضی، معلوم و آشکار باشد. این امر برای درخواست یک ویزای ساده گردشگری هم پذیرفته و متعارف شده است.

در کشوری که درگیر جنگ گسترده با دشمن متجاوز خارجی بود؛ و در داخل نیز گرفتار تروریسم و انواع سابوتاژ و خرابکاری بود، این چیزها عادی و منطقی بود. در همان شرایط، هم، مسئولان سطح بالای نظام، از جمله حضرت امام خمینی (ره) بارها و بارها تلاش کردند، از برخوردهای افراطی مجریان جوان و ناآگاه، و تزییع حقوق شهروندی مردم جلوگیری کنند. بیانه هشت‌ماده‌ای امام، نمونه‌ای از این تلاش‌ها بود.

ضمناً نیازی به یادآوری این واقعیت نخواهد بود که نهضت آزادی در حالی از انحصارطلبی و تفتیش عقاید سخن می‌گفت که از همان سال ۶۰ تاکنون، به انتشار تندترین مواضع مخالف رهبری و حاکمیت مشغول بوده است.

برخی برخوردهای خشونت‌بار پراکنده و مردمی علیه نهضت، بارها به عنوان دلیل وجود محدودیت سیاسی و اجتماعی، معرفی شده است. تحلیل واقع‌بینانه و جهی از اینگونه برخوردها، چنین بود که بخش‌هایی از مردم در بحبوحه دفاع مقدّس، هنگام مشاهده نفی ارزش‌ها و حقایق انقلاب مردم ایران توسط اپوزیسیون همسو با دشمن، تاب تحمل را از کف داده و تحریک و عصبانی می‌شدند. و به این ترتیب پس از انفجار اجتماعی و خارج شدن کنترل اوضاع از دست مسئولین، نیز با توجه به شرایط کشور، امری طبیعی و منطقی بود. مصاحبه با اورینا فالاجی از این منطبق دفاع کرده بود:

... توده‌ها انقلاب کردند، آنها بودند که خیابان‌ها و میدان‌ها را با جنازه‌های خود پوشاندند

و اگر اراده آنان را در نظر نگیریم آنان با خشونت آن را به ما تحمیل می‌کنند.^۱ با همه اینها، دولت و مسئولان نظام، هیچگاه این برخوردهای مردمی را تشویق و تأیید نکرده‌اند. آقای هاشمی رفسنجانی برای از بین بردن زمینه‌های تحریک افکار عمومی، در خرداد ۱۳۶۱ با خواهش و درخواست از مردم، از شعار «مرگ بر بازرگان» که مدت‌ها مردم در تجمعات و راه‌پیمایی‌ها و نماز جمعه تکرار می‌کردند، جلوگیری کرد. ذکر این نکته تاریخی نیز خالی از لطف نیست که بخشی از تخلفات و تندروی‌های سیاسی و تبلیغاتی دهه شصت به وسیله کسانی صورت می‌گرفت که بعدها در دهه هفتاد و هشتاد به طیف طرفداران نهضت آزادی پیوسته‌اند.

باری، معمولاً مفهومی که از آزادی به ذهن می‌آید، توانایی بدون مزاحمت افراد جامعه برای انتقاد می‌باشد. در حقیقت آزادی در بُعد سیاسی آن بیشتر بر آزادی مخالفت و ابراز عقاید متفاوت تکیه دارد که از آن به آزادی بیان و عقیده تعبیر می‌شود. مهندس بازرگان در این باره می‌گوید:

آزادی، آزادی مخالفت و مخالف است و اجازه بی‌دریغ و بی‌اشکال انتقاد و اعتراض علیه حکومت... آزادی یعنی وجود مدعی و بروز جریان‌های برهم‌زننده سکوت و حرکت عادی.^۲

اما مهندس بازرگان هیچگاه از «مسئولیت و تکلیف» ناشی از «آزادی مخالفت»، سخن نگفت. ظاهراً مطابق عقیده وی و همفکرانش آثار سوء و تخریبی ناشی از سوءاستفاده از آزادی سیاسی که در قالب تحریک اقوام و مذاهب و اقشار جامعه به شورش و اغتشاش، و تنش‌آفرینی و فتنه‌انگیزی و حتی ترور و آدم‌کشی امکان وقوع دارد، مسئولیتی متوجه مخالفان نمی‌کند و حاکمیت در قبال چنین امری دست بسته و خلع سلاح است. در ادبیات سیاسی لیبرال‌های ایران، به ویژه در موضع مخالفت با نظام جمهوری اسلامی، هرگز از مسئولیت ملازم با آزادی سخنی به میان نمی‌آید.

در یکی از نشریات نهضت آزادی از موضع مطالبه مطلق و بدون پذیرش قواعد و چارچوب محدودکننده آزادی، چنین آمده است:

... آن آزادی که ملت می‌خواست و هنوز هم می‌خواهد و نهضت آزادی نیز از فقدان آن شکایت دارد... آزادی‌های سیاسی، اجتماعی، آزادی نطق و بیان، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات و احزاب، آزادی فکر و اندیشه است.^۳

۱. اطلاعات، ۱۳۵۸/۲۲، ص ۴

۲. بازیابی ارزشها، ج ۱، ص ۸۰

۳. آزادی و انتخابات، پیک نهضت ۲۱، نهضت آزادی ایران، زمستان ۱۳۶۲، ص ۱۷

نهضت آزادی حتی در استناد به اصل نهم قانون اساسی در این باره، تحریف می‌کند و بند مربوط به اینکه «هیچ فرد یا گروه و یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند» را حذف می‌کند.^۱ تأکید بر آزادی‌های فردی بدون تأکید بر «محدودیت‌های عقلانی و قانونی، و مسئولیت‌پذیری در قبال نظم و امنیت جامعه»، عوام‌فریبی و تبلیغات و پروپاگاندا لیبرالیستی و در حقیقت شعاری فریبنده برای تحمیق مخاطبان است. حال آنکه همه ایدئولوژی‌ها و مکاتب غربی، ضرورت محدودیت آزادی را تأیید می‌کنند.

مهندس بازرگان به سال ۱۳۶۲ درباره مبانی دیدگاه خویش نسبت به «آزادی» چنین گفت:

آن آزادی که نهضت آزادی ایران به نام آن و به خاطر آن تأسیس شد، تقلید از مغرب زمین نبود بلکه به تبعیت از اسلام و قرآن بود. انعکاس از لاله‌الله بود و از آیه‌الکرسی بود که رهایی از طاغوت را تأکید می‌کند... ما مسلمانان نه در کلمه لاله‌الله، نه در آیه‌الکرسی و نه در هیچ جای قرآن به کلمه آزادی یا حریت بر نمی‌خوریم ولی اولاً در فرمایشات رسول اکرم [ص] و ائمه اطهار [ع] مکرر آمده است و ثانیاً در آیه‌الکرسی و در آیات دیگر قرآن، به صراحت و اصرار، مفاهیم، چهره‌ها و نتایج آزادی را می‌بینیم.^۲

مع الوصف آقای بازرگان هر جا که از آزادی یاد می‌کرد، آشکارا تأثیرپذیری خود را از مفهوم جدید آزادی در غرب که با انقلاب کبیر فرانسه شروع شد و به دمکراسی اروپایی و آمریکایی رسید، پنهان نمی‌کرد و غالباً الگوها و نمونه‌های خود را از جامعه غربی ذکر می‌نمود. و در هنگام برخورد با دین هم صریحاً یا تلویحاً سعی می‌کرد مبانی دینی را با مفاهیم آزادی غربی منطبق سازد. در حالی که به گفته شهید مطهری:

اساساً مفهوم آزادی به آن معنا که فلسفه‌های اجتماعی غرب اعتقاد دارند، با آزادی به آن

۱. ممکن است گفته شود که این اشتباه چاپی بوده و عمدی نبوده است لیکن در تجدید چاپ نشریه‌ای که در آن این اصل درج شده نیز دوباره به همین صورت تکرار شده است، و حذف یک جمله به این آشکاری که در متن تغییر مفهوم واضحی پدید می‌آورد، بعید بود سهواً رخ داده باشد. همین حذف عمدی به شکل دیگری با به هم ریختن ساختار جمله در جزوه دیگری به این صورت انجام شد: «هیچ فرد یا گروه و یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.» (آزادی در جامعه ما، نهضت آزادی ایران، پاییز ۱۳۶۲، ص ۲۰)

۲. آزادی از دیدگاه قانون اساسی و شخصیت‌ها، نهضت آزادی ایران، تابستان ۱۳۶۲، ص ۲. آزادی در جامعه ما، شهریور

۱۳۶۲، ص ۴

۳. بازرگانی ارزشها، ج ۳، ص ۷۲

معنا که در اسلام مطرح است تفاوت عمده و بنیادی دارد.^۱

به تعبیر شهید مطهری:

از دیدگاه اسلام، آزادی و دموکراسی بر اساس آن چیزی است که تکامل انسانی انسان ایجاب می‌کند.^۲

و به تعبیر شهید محمدباقر صدر:

قرآن پس از آزاد نمودن انسان از نفس اماره‌اش که آن را قدم اول و اصلی می‌داند به آزادی اجتماعی فرد می‌پردازد.^۳

متفکر شهید آیت‌الله محمدباقر صدر، تقابل آزادی در اسلام با آزادی در غرب، را چنین توضیح می‌دهد:

دست‌آورد تمدن غرب برای انسان از آزادی شروع و به اشکال مختلف بندگی و در نبودن منتهی می‌گردد در صورتی که آزادی در اسلام درست در نقطه مقابل آن قرار گرفته است، یعنی بدین صورت که ابتدا از بندگی و اخلاص و عبودیت خداوند متعال شروع و سپس به آزادی و رها شدن از قید هر بندگی و عبودیت دنیوی منتهی می‌گردد.^۴

شهید آیت‌الله دکتر بهشتی در این باره می‌گوید:

در اسلام آزادی‌های فردی، محدودیت‌های اجتماعی نیز دارد، انسان آزاد است اما در چهارچوب حدودالله و در چهارچوب قوانین الهی.^۵

این محدودیت و چهارچوب در زمینه آزادی عقیده و بیان که در اینجا موضوع بحث است مسئولیت خاصی برای نظام اسلامی ایجاب می‌کند تا برای حفظ حریم جامعه از دستبرد و هجوم عقاید شیطانی^۶ و ضدتوحیدی که مسیر کمال انسان را ناهموار و تخریب می‌کنند، اقدام نماید.

۱. پیرامون انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۱۰۰

۲. همان، ص ۱۰۴

۳. مفهوم آزادی از نظر قرآن، ص ۱۵

۴. همان، ص ۸

۵. او به تنهایی یک امت بود، ج ۲، ۱۳۶۱، ص ۳۱۹

۶. غربی‌ها به رغم تظاهر به آزادی تقریباً نامحدود که حق انتقاد و اعتراض به خدا و عیسی مسیح و سایر انبیا را هم شامل می‌شود، خطوط قرمزی برای آزادی بیان دارند. در بسیاری از کشورهای غربی، محدودیت‌های صریح و محکم قانونی و انتظامی برای بیان و انتشار و تبلیغ عقایدی که به تروریسم، نژادپرستی، صهیونیسم‌ستیزی، کودک‌آزاری جنسی، و احیای نازیسم و فاشیسم و نظایر آنها تشویق کند، وجود دارد. اما در عمل نسبت به انواع دین‌ستیزی و به ویژه اسلام‌ستیزی و ترویج شیطان‌پرستی تساهل و مدارا می‌شود.

راجع به محدودیت آزادی، بازرگان چنین می گوید:

خارج از مورد کشتار و فتنه ضد حیات آزادی افراد محفوظ است.^۱
قبلاً او منظور خود را از فتنه ضد حیات روشن ساخته است:

کارهایی... از نوع قتل نفس و فساد و فتنه بدتر از کشتار بوده حاکمیت خدا بر آدمیان را که همان آزادی و حیات و امنیت و سلامت است ممنوع سازد.^۲

و جای دیگری، محدودیت آزادی را بر مبنای لاضرر و لاضرار مطرح می کند. آقای بازرگان به این نکته توجه نداشت که برای جانهای انسانها هم حقوقی هست. به قول استاد علامه محمدتقی جعفری: «همانگونه که برای جسم افراد بشر حقوقی قائل هستیم باید برای ارواح و جانهای آدمیان هم حقوقی قائل شویم و تا به حقوق جانها احترام گذاشته نشود احترام حقیقی به حقوق اجسام و ابدان بشر ممکن نخواهد بود.»

یک سؤال اساسی اینجاست که آیا تجاوز به حریم روح و جان آدمیان هم، مشمول تعدی، فتنه، فساد و ضرر می شود که موجب محدودیت آزادی شود؟ اگر فردی بخواهد داریویی فاسد و یا غذایی مسموم در جامعه عرضه کند، «آزاد» نیست که این کار را بکند و جلوی او گرفته خواهد شد و حتی مجازات هم خواهد شد. اما اگر فردی افکار و عقاید مسموم و فاسد را در قالبهای زیبا و فریبنده به جامعه ارائه کرد و جانهای گروهی از انسانها را به دلیل ضعف فکری یا مشکلات روحی و یا فریب خوردگی در معرض خطر قرار داد چه باید کرد؟ اگر کسی با افکار جامعه ستیزانه و هرج و مرج طلبانه گروهی را به دور خود جمع کرد و با استفاده از آزادی، دعوت به آشوب و تشنج کرد، چه؟ آیا فقط هنگام وقوع آشوب باید جلوی آشوبگر را گرفت یا آنکه باید بستر و شرایط مساعد پدید آمدن آشوبگرها را نیز رفع کرد و زمینه های بروز ناامنی و شورش و ترور را از بین برد؟

در عمر چهار دهه نظام جمهوری اسلامی ایران، به رغم شرایط و مشکلات فراوان، التزام حاکمیت به دفاع از آزادیها و نهادینه و قانونمند ساختن آزادی سیاسی، یک واقعیت مشهود و مثال زدنی در تاریخ همه انقلابهای بشری بوده است.

در بیانیه تفصیلی نهضت آزادی مورخ ۱۳ خرداد ۱۳۵۸ در پاسخ به کانون وکلا، که همان زمان کنگره خود را برگزار کرده بودند و مطالبی نظیر آنچه آقای بازرگان بعدها گفت، گفته و به نظام اسلامی اتهاماتی زده بودند، از جمله فقدان آزادی، نهضت آزادی در تحلیل واقع بینانه و

۱. بازیابی ارزشها، ج ۳، ص ۱۱۵

۲. همان، ص ۸۹

موضع‌گیری صحیح خود، چنین اعلام نظر کرد:

آزادی بیان و قلم در کنار احساس تعهد مسئولیت نسبت به مردم و سرنوشت انقلاب مردمی است، که ارزش واقعی را می‌یابد و الا بیان و قلم نامتعهد در برابر ۹۰ درصد جمعیت کشور و وابستگی‌های عقیدتی آنها و انقلاب آنها، مرادف است با هرج و مرج، مرادف است با ایجاد تفرقه در صفوف انقلابیون، و مرادف است با دلسردی و مأیوس ساختن مردم نسبت به رهبری انقلاب اسلامی و بازگرداندن آنها از انقلاب، و همه اینها در نهایت برای کمک به تجدید حیات و تجدید سازمان ضدانقلاب... آزادی بیان و مرام تا آنجا مجاز و پسندیده است که موجبات بازگشت ضدانقلاب را فراهم نکند. و بر اساس مسئولیت، و متعهد نسبت به کلیاتی از انقلاب اسلامی ایران باشد. این آزادی، محترم است و غیر آن موجب خشم مردم ستمدیده و مسلمان ایران خواهد بود.^۱

ملاحظه می‌شود که در بیانیه رسمی نهضت آزادی، صریحاً آزادی بیان مشروط به شروط است و مهم‌ترین شرط آن هم رعایت مصالح انقلاب اسلامی که همان امنیت و منافع ملی است، برشمرده می‌شود. طبق منطق بیانیه نهضت آزادی، آزادی بسترساز ضدانقلاب یا همان دشمنان ایران و اسلام، «مجاز و پسندیده» نبوده است. اما مهندس بازرگان، دبیرکل نهضت آزادی، پس از سقوط دولت موقت و در چرخش به سمت اپوزیسیون و تکرار برخی ادعاهای آنان و حتی مواردی بازگویی دیدگاه‌های ضدانقلابیون، در سخنان و مکتوبات بعدی خود، موضع رسمی نهضت و عقاید مستدل و مقبول گذشته خویش را زیر پا گذاشت.

مهندس بازرگان، خود، در یکی از کتاب‌های قبل از انقلاب خویش چنین نوشته است: اصولاً نه آزادی به خودی خود می‌تواند هدف و سعادت باشد و نه در تکامل به معنای تحرک، الزاماً خیر و خوشبختی وجود دارد. هر دوی آنها فقط به عنوان رفع مانع یا وسیله و به شرطی که مقدمه و طریق برای رسیدن به یک شیء یا حالت و محل مطلوب خوشبختی آور باشند می‌توانند ارزنده و خواستی تلقی شوند... در هر حال آزادی و تحرک، ارزش‌های اعتباری هستند و متوقف و موکول به شناختن و هدف‌گیری یک موقعیت ارزنده و مطلوبی که در جهت آن حرکت می‌نماییم [می‌باشند]^۲

نهضت آزادی در پاسخ به گروه‌هایی که به سال ۱۳۵۸، از خطر استبداد و «حاکمیت روحانیت» سخن می‌گفتند و خواهان آزادی بی‌قید و شرط بودند، چنین می‌گفت:

۱. اسناد نهضت آزادی، ج ۱۱، صص ۴۳۱ و ۴۳۲

۲. بررسی نظریه اریک فروم، ص ۱۱۷. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۱۰، ص ۱۱۳

گروه‌های مارکسیستی یا روشنفکری و بعضی از گروه‌های اسلامی مثل سازمان مجاهدین خلق که علیه حاکمیت آخوند و استبداد روحانی عمل و تبلیغ می‌کنند، آیا این را می‌دانند که دشمن اصلی انقلاب ایران، این هرج و مرج و آزادی بی‌قید و مسئولیت است نه حاکمیت آخوند.^۱

همان‌گونه که پیشتر ذکر شد این مطالب مربوط به زمانی است که سران نهضت آزادی بر اریکه قدرت نشسته بودند.

موقعیت و پایگاه اجتماعی هر شخص یا جریانی نیز تعیین‌کننده است که آزادی ابراز و اظهار مخالفت تا چه حد و مرزی پذیرفته می‌شود؟ هنگامی که چند نفر بر سر دو راهی با یک وسیله مشترک می‌خواهند راهی را بروند و اکثریت بر رفتن از یک راه توافق کرده‌اند و اقلیت مخالف است و وسیله نقلیه هم به فرمان اکثریت از آن مسیر راه می‌افتد، ابراز مخالفت در بین راه چیزی جز آشوبگری و بر هم زدن آرامش نیست.

باید دوباره قلم را به دست تحلیل‌گران نهضت آزادی سپرد تا به یاد آورد آن هنگام که اوضاع زمان و ادارشان ساخته بود با انصاف بیشتر تحلیل کنند در این باره چه گفته‌اند:

انقلاب اسلامی می‌تواند نیروهای مخالف را تحمّل کند به شرطی که نیروهای مخالف هم برای خودشان حدود و حقوقی قائل باشند که خارج از اندازه و قدر اجتماعی خودشان نباشند.^۲ سخن فوق، منطقی و متین است. بهره‌گیری قانونی و رسمی مخالفان از آزادی اجتماعی سیاسی یعنی امکان استفاده از امنیت و فضای سیاسی اجتماعی؛ و مسلماً جیره و سهم یکی دو درصد از جامعه، اشغال بخش اعظم آن فضا نیست.

از سوی دیگر، گروه‌هایی مانند نهضت آزادی خود تا چه حد، اندازه و قدر اجتماعی خود را مراعات کرده‌اند؟

بازرگان بعد از استعفای دولت موقت، در آخرین مصاحبه تلویزیونی خود گفت:

یک نکته را هم در همین جلسه ۱۴ روز پیش در شورای انقلاب اضافه کردم، باز گفتم فرق ما با دیگران این است که اگر از ما همکاری خواستید کمک می‌کنیم، اگر راهی که رفتید راه درستی بود مساعدت می‌کنیم و اگر به نظر ما بد آمد، انتقاد نخواهیم کرد، مخالفت نخواهیم کرد. احساس می‌کنم بعد از این هم رویه دوستان و رفقا همین خواهد بود.^۳

۱. اسناد نهضت آزادی، ج ۱۱، ص ۴۳۳

۲. همان، صص ۱۳۱ و ۱۳۲

۳. مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۲۷۸

نه شخص آقای بازرگان و نه دوستانش هرگز به این تعهد وفا نکردند و به زودی به جرگه مخالفان نظام و انقلاب پیوستند. البته از یک فعال سیاسی و یا یک گروه انتظار نمی‌رود که موضع انتقادی و مخالف اتخاذ نکند ولی برخلاف این قاعده، آقای بازرگان بیهوده و مغایر با صداقت، ادعایی کرد که طبعاً نمی‌توانست به آن پای‌بند باقی بماند.

از سوی دیگر، طبق منطق انقلاب، نظام مردمی برآمده از آن حق داشته است که با توجه به نوع و میزان اصالت مواضع و پایگاه اجتماعی هر جریان با آن مواجه شود و این حقی بود که نهضت آزادی هم آن را اذعان کرده است:

... نحوه مواجهه نظام انقلابی کنونی با نیروهای مخالف بر مبنای مواضع سیاسی، اجتماعی آنها، وابستگی و عدم وابستگی‌شان به غرب و شرق یا ضدانقلاب یا طبقات مرفه و برخورداران اداری، باید تعیین گردد...^۱

گویی وصف حال خط سازش که از دهه شصت در پشت نقاب دفاع از آزادی و دموکراسی پنهان شده در لابلای نوشته‌های قدیمی نهضت آزادی بهتر و شفاف‌تر بیان شده است:^۲

عده‌ای دیگر که به خاطر ضعف فکری و ناتوانی در تحلیل، در روزهای تاریک مبارزه نتوانسته‌اند پیش‌تاز مبارزه خلق قرار گیرند و یا به سبب نارسایی‌های خصلتی و وابستگی‌هایی که داشتند، قدرت قیام قاطعانه در برابر رژیم جبار و فاسد و خائن گذشته را نداشتند، و حتی در آخرین روزهای مبارزه قهرآمیز ملت علیه رژیم پهلوی، جرأت نفی یکباره سلطنت و طرح انتقال قاطع قدرت به ملت را نداشتند پس از پیروزی چشمگیر و اعجاب‌آور انقلاب، برای عقب‌نماندن از صف رهبری و ریاست، سنگ آزادی و دموکراسی را به سینه می‌زنند و خود را میوه‌چین جنبش و فداکاری‌های مردم قرار می‌دهند و وارث رهبران و پیشوایان گذشته ملت معرفی می‌کنند تا مگر در پرتو نام و محبوبیت آن رهبران، برای خود اعتباری کسب کنند... بدون ذره‌ای کوشش و تلاش در جهت حل مسائل انقلاب یا خدمت به مردم محروم و زحمتکش این سرزمین، با شعار و تبلیغ و با ایجاد شایعه خود را غمخوار آزادی معرفی می‌کنند و تخم تفرقه و نفاق را در میان مردم انقلابی می‌کارند و آشوب و هرج و مرج را دامن می‌زنند تا انقلاب و رهبری انقلاب در انجام رسالت‌های خود ناکام و دچار

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۱۸۵

۲. البته مصداق خطاب نهضت آزادی در آن هنگام (خرداد ۱۳۵۸) گروهی به نام جبهه دموکراتیک ملی بود، ولی به دلیل امکان انطباق صفات و مشخصات کلی آن جریان با نهضت آزادی متأخر، می‌توان در حقیقت این گروه را نیز با ادعانامه‌ای تنظیم شده از سوی همان گروه، در افکار عمومی محاکمه نمود.

شکست شود. در حالی که جوانان و مردان و زنان مسلمان با شور و اخلاصی بی نظیر در گوشه و کنار بیابانها و روستاهای کشور به خدمت و ایثار به خلقهای مستضعف، بدون کوچکترین ریا و تظاهر مشغولند، اینان در محافل لوکس روشنفکری و غربزده خود فریاد دلسوزی برای آزادی را سر می دهند.^۱

«دلسوزی برای آزادی» همان مضمون اصلی و مهم‌ترین محور تبلیغات و دعاوی بعدی نهضت آزادی و گروه‌های هم‌سوی آن بوده است. در بیانیه‌ها، کتب و نشریات منتشره و کنش‌های دیگر اجتماعی و سیاسی، همواره دستاویز اصلی این جریان، با شعار فقدان آزادی شکل گرفته است.

... آنچه مردم در وضع حاضر شاهد هستند، حاکمیت انحصار و اختناق و فقدان بسیاری از آزادی‌های قانونی است... آزادی قلم و مطبوعات و تبلیغات... به شدت محدود و ممنوع شده...^۲
 آقای بازرگان نیز مکرراً اینگونه توضیح می‌داد:
 ... وقتی آزادی گفته می‌شود مراد، آزادی مخالفین، آزادی بی‌اشکال و خطر برای احراز و ابراز عقیده مخالف است.^۳

«انقلاب»، انقلاب اسلامی

از شعارهای حمایت و طرفداری از انقلاب اسلامی، مدت زیادی نگذشته بود که نهضت آزادی از ارزش و مفهوم «انقلاب» فاصله گرفت. از نظر آقای بازرگان، انقلاب اسلامی «معجونی هفت خط از خدا و خود و با اهداف پیشرفته عالی و سرمایه‌های بی‌سابقه عظیم ایمان و شهادت و ایثار و ادعاهای اسلامی و الهی ولی با تقلید و برگشت ارتجاعی به روحیه و رویه‌های انقلابی بشری... عداوت و عجله و کشتار، دفع و تفرقه به جای جلب و وحدت، انحصارگری به عوض همکاری دوستانه و همزیستی آزادانه و...»^۴ شده بود. وی در جلد سوم کتاب بازیابی ارزشها که به تاریخ بهمن ۶۲ انتشار یافت، سعی کرد با طرح موضوع «رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها»، انقلاب اسلامی ایران را از ابتدا و اساس محکوم نماید.

مهندس بازرگان در مقاله‌ای که تدوین و تکمیل یک سخنرانی خصوصی در نهضت آزادی

۱. همان، ص ۴۳۴

۲. مطبوعات، ج ۱۵، ص ۲۳۴

۳. مشکلات و مسایل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۲۷۸

۴. مجموعه آثار، مهدی بازرگان، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۹، ج ۲۵، ص ۱۶۲

بود، برای مقایسه رسالت انبیاء و انقلاب ملت‌ها ابتدا با روش القایی این سؤال را مطرح می‌کند:
... ببینیم انقلاب ما چه شباهت و تبعیت نسبت به عمل پیغمبران و به طور کلی با رسالت
انبیاء دارد.^۱

وی سپس با ژست بی‌طرفانه از پاسخ مستقیم به این مسأله ظاهراً اجتناب می‌کند و نتیجه‌گیری
را به عهده خوانندگان می‌گذارد می‌گوید:

دو نوع انقلاب را با هم مقایسه می‌کنیم، یکی انقلاب‌های نبوی به رهبری خدا علیه شیطان
یا رسالت انبیاء؛ و دیگر هجوم‌ها، شورش‌ها، انقلاب‌ها یا قیام‌های طبقاتی و ملی و قبیله‌ای
به رهبری افرادی مانند مارکس،^۲ لنین، هیتلر، گاندی، عبدالناصر، اسکندر، چنگیز و غیره
علیه نظام‌های حاکم.^۳

اما بازرگان فقط به این دسته‌بندی کنایه‌آمیز اکتفا نمی‌کند و می‌نویسد:

انقلاب اسلامی ایران با تدارکات و تأثرات قبلی خود با رهبری روحانی و تسمیه و تحولات
بعدی آن، می‌تواند تعلق به هر دو نوع داشته ضمناً ویژگی‌هایی نیز نشان دهد.^۴

سپس آقای بازرگان در مقایسه انقلاب‌های بشری و رسالت‌های خدایی به مشخصات اصلی
انقلاب‌های بشری می‌پردازد و زیرکانه با توجه به توصیفاتش از انقلاب اسلامی، مشخصه‌هایی
را که برای انقلاب اسلامی قائل بود، به عنوان مشخصه‌های کلی انقلاب‌های بشری مطرح
می‌کند:

انقلاب‌کنندگان برای رسیدن به پیروزی کامل و با توجه به عدم تعادل شدید نیروهای حاضر
مجبورند هم جمعیت و کمیت ولو سیاهی لشکر به میدان آورده پشتوانه عددی خود را برای
وحشت دشمنان و اطمینان دوستان نشان دهند و هم جبران ضعف نظامی و اقتصادی و سیاسی
را با برتری روحیه و عقیده، صبر و تحمل، تبلیغ و تأثیر، و بالاخره تدبیر و تصمیم یعنی از راه
ایمان و اراده و ابتکار، جبران نمایند و تا می‌توانند آتش انتقام و انهدام را تیز کنند.
پس از رسیدن به پیروزی و تا قبل از تصرف و تسلط کامل یا استقرار و احراز تعادل که
مدت‌ها طول می‌کشد پارامترهای جدیدی وارد میدان می‌شود. نگرانی از حمله متقابل حریف
و اخلال‌ها و ایادی او که نامش را ضدانقلاب می‌گذارند، ترس و تزلزل به وجود آورده

۱. همان، ص ۳۲۸

۲. در بین افرادی که آقای بازرگان مثال زده و نام برده، کارل مارکس هیچگاه رهبری هجوم یا شورش یا قیام و انقلاب را
بر عهده نداشت.

۳. همان، ص ۳۲۹

۴. همان.

تضاد و تخاصم را شدیدتر می‌کند و بدبینی و مراقبت را در برنامه انقلاب وارد می‌سازد. هر حرکت و صدا از روی احتیاط هم که شده باشد باید بلادرنگ کوییده شود. سیستم نورسیده نمی‌تواند اجازه کمترین احتمال خطر و حضور خصم را بدهد. از طرف دیگر قبول محرومیت و اطاعت و وجود اتحاد و یا وحدتی که تا قبل از پیروزی همه آن را ضروری و بدیهی و پذیرفتنی می‌دانستند و رهبران تأکید و تکیه به آن می‌کردند با کنار زده شدن خصم و چشیدن مزه پیروزی و قدرت، ایراد و اشکال پیدا کرده، توده مردم و مخصوصاً دست‌اندرکاران و سهامداران نمی‌خواهند تحمیل و تحکم‌های نظیر نظام گذشته را از ناحیه خودی‌ها تحمل نمایند. رقابت بر سر قدرت و مقام نیز مزید بر علت گشته اختلافات و تنازع‌های داخلی از هر طرف سر در می‌آورد. خصوصاً در انقلاب‌های با ایدئولوژی و با داعیه همکاری و آزادی و مردمی، ضمن آنکه شرایط هنوز اجازه سستی و تعدد و تردید را نمی‌دهد. کسان یا کسی که سکان کشتی انقلاب را به دست گرفته و بر عرصه نشسته است هرگونه توقع و تکان را مزاحم خود و مضر برای تداوم و تسلط انقلاب دانسته به راحتی متوسل به حربه کاری و از آب درآمده تهمت ضدانقلاب و انواع وصله‌ها، به رقیبان همکار گذشته [وارد] می‌کردند. یک دوران رقابت، اختلاف، انتقام و انهدام در درون سیستم گاهی شدیدتر از خود انقلاب حکمفرما می‌شود. برای جلوگیری از هرگونه اختلال و اختلاف یا تردید و تزلزل، چاره منحصر به فرد اختناق آزادی‌ها و اختیارات و انحصار تصمیم‌گیری و تبلیغات و تشکیلات در دست فرد یا جناح حاکم می‌شود.^۱

با مراجعه به اظهارات قبلی بازرگان روشن می‌شود که منظور و مقصود بازرگان از ذکر ویژگی‌های انقلاب‌های بشری که سپس به سلب مشروعیت آن می‌پردازد، انقلاب اسلامی ایران بوده است. بازرگان در ۱۴ اسفند ۵۹ گفته بود:

اما متأسفانه بعد از پیروزی اول، انحراف‌ها و افراط‌هایی پیدا شد. به جای الفت و اتحاد، انتقام و تفرقه رشد کرد. به جای استبداد سرنگون‌شده، انحصارگری گروهی، صنفی و استعلاچیره شد. و به جای اسلام اصیل پاک با چهره رحمت و برکت و حرکت، التقاط ناشی از خصومت و تخریب و تعجیل غلبه نمود.^۲

پیش از آن، بازرگان با انتشار سلسله مقالاتی در روزنامه میزان تحت عنوان «اختناق شاخ و

۱. همان، صص ۳۳۹ و ۳۴۰

۲. مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۲۳۰

دم ندارد.^۱ مشابه مطالب فوق را به تفصیل بیان کرده بود. وی در آن مقالات صریحاً با اشاره به اختناق و دیکتاتوری رژیم طاغوت و اینکه انقلاب بر ضد آن وضعیت صورت گرفت، اضافه می‌کند که اختناق بعد از «انقلاب در بعضی موارد به وجه شدیدتر» از زمان طاغوت بوده است و اگر هم «آزادی‌هایی وجود دارد نتیجه فقدان قدرت مرکزی و بی‌سر و سامانی‌های عمومی است.» و حتی مردم را در شرایط بعد از انقلاب، بی‌پناه‌تر از زمان شاه می‌خواند و می‌نویسد: فکر نمی‌کنم هیچ‌گاه مردم ایران در برابر عاملین امور (اعم از رسمی) و آنچه بر آنها می‌گذرد این اندازه، بی‌پناه شده باشند... اصولاً مردم این کشور چه قبل از پهلوی و زمان او و چه حالا، در برابر دولتیان بیچاره‌اند.^۲

به عقیده آقای بازرگان در دوره پهلوی «تا حدودی به درد مردم می‌رسیدند.»^۳ بازرگان در تحلیل انقلاب‌های بشری با استناد به آیه مبارکه *انَّ اللّٰهَ لَا یَغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ ...* می‌نویسد: شرط توفیق و نتیجه‌دهی مطلوب هر انقلاب اجتماعی و سیاسی انجام یک پیش‌انقلاب عمومی و درونی افراد آن اجتماع است. اگر چنین دگرگونی و تحول نفسانی رخ داده باشد نه تنها انقلاب در آن جهت به پیروزی خواهد رسید، بلکه حداقل تلاش و فشار لازم خواهد بود. شاید هم بدون تلاش و بدون نیاز به انقلاب جنجالی منظور تأمین گردد... انقلاب‌های بشری اگر بر همین منوال صورت می‌گرفت و مرام و عقیده آنها قبلاً در نفوس ملت‌ها نفوذ لازم را پیدا می‌کرد مسلماً این همه اشکال و اختلاف و تصادم روی نمی‌داد... تقریباً کلیه انقلاب‌ها و مخصوصاً پرهیجان‌های آنها ضمن آنکه دارای ریشه‌های طبیعی و تاریخی و عوامل درون‌مردمی بوده‌اند، از ناحیه اقلیت‌هایی عنوان و رهبری و اجرا می‌گردد... حال با توجه به اینکه انقلاب‌های سیاسی، اجتماعی منطبق با آیه پرمعنای فوق نبوده جوش و خروشی راه می‌افتد که ریشه‌های عمیق و وسیع در جامعه ندارد و برخوردار از قدرت طبیعی و مشروعیت الهی کافی نیست مواجه با یک سلسله اشتباهات و اشکالات می‌گردد و ناچار به انحرافات و به اصلاحات کشاننده می‌شود.^۴

اما همین بازرگان، قبلاً اعتراف کرده است که انقلاب اسلامی ایران نتیجه «تحول و انقلاب درونی» ملت است:

۱. روزنامه میزان، روزهای ۴، ۵، ۷ و ۸ آبان ۱۳۵۹، ص ۲

۲. همان، ۱۳۵۹/۸/۷، ص ۲

۳. همان.

۴. بازیابی ارزشها، ج ۳، صص ۱۸ و ۱۹

آنچه به خودم و به شما و به همگی تبریک عرض می‌کنم، تحول و انقلاب درونی ملت است.^۱ در این مملکت انقلاب شده و بیش از جنبه‌های ظاهری انقلاب، انقلاب درونی است که بیشتر ارزش دارد و ضامن پیروزی و بقا خواهد بود.^۲

جعل افلاطونی

بازرگان به نقل از افلاطون در کتاب جمهور مراحل تکامل یا تحول انقلاب‌ها را به این صورت توصیف نموده:

پس از انقلاب مردمی، آزادی حکمفرما می‌شود و از این آزادی کذابان و متملقین و سوسفطائیان سود برده قدرت سیاسی مردم را از راه تحمیق آنان به دست می‌آورند (مرحله ۱). سپس با ادعای حفظ اموال مردم و گرفتن حق آنها از ثروتمندان، ثروت آنان را در اختیار می‌گیرند (مرحله ۲). آنگاه برای حفظ جان و منافع خود و سرکوب مخالفان، جمعیت «پاسداران» و «نگهبانان» انقلاب را از نیروهای مسلح به وجود می‌آورند (مرحله ۳). با استفاده از پاسداران و نگهبانان فداکار به سرکوبی محدود مردم می‌پردازند (مرحله ۴). برای ساکت نگاه داشتن مردم و جلوگیری از ابراز نارضایتی‌ها جنگ با یک دولت خارجی را دامن می‌زنند (مرحله ۵). به بهانه حراست انقلاب و دفاع در برابر دشمن، سرکوبی مردم و استقرار قدرت خویش را کامل می‌سازند (مرحله ۶- دوران جباریت). انقلاب پس از این مرحله فرجام یافته حکومت استقرار پیدا می‌نماید و مدتی دوام می‌آورد تا انقلاب دیگری علیه آن به راه افتاده مدار (یا حلقه منحوسه انقلاب دمکراتیک به تعبیر افلاطون) از سر گرفته شود.^۳

مهندس بازرگان مطالب فوق را به نقل از افلاطون آورده است ولی این انتساب، درست نیست. با مراجعه به کتاب جمهور مشاهده می‌شود که در این کتاب هیچ‌جا سخن از مفهوم «انقلاب» و مراحل تکامل یا تحول انقلاب‌ها نیست.^۴

بلکه فقط در کتاب [= فصل] هشتم که افلاطون پنج نوع حکومت و پنج نوع آدمی را

۱. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۳۰۴

۲. کیهان، ۱۳۵۸/۱/۶

۳. بازیابی ارزشها، ج ۳، ص ۲۰

۴. همانگونه که هانا آرنت در کتاب خود تحت عنوان «انقلاب» اشاره کرده، افلاطون درباره دگرگونی سیاسی و حکومتی، در هیچ‌یک از آثار خود هیچ‌ذکری از مفهوم «انقلاب» نکرده بلکه از اصطلاح لاتین *metabolai* یعنی «تبدیل نیمه طبیعی صورتی از حکومت به صورت دیگر»، استفاده کرده که بعداً ارسطو آن را تفسیر و تبیین نمود. (انقلاب، هانا آرنت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، صص ۲۳ و ۲۴) و اساساً اصطلاح انقلاب از قرن هفدهم به مفهوم سیاسی به کار رفت.

برمی‌شمارد (آریستوکراسی و آریستوکرات- تیموکراسی و تیموکرات- آلیگارش‌ی و آلیگارک - دمکراسی و دمکرات- استبداد و مستبد) و بهترین نوع را آریستوکراسی (حکومت افاضل و اشراف) می‌داند؛ و بر عکس آنچه که آقای بازرگان نقل می‌کند، سیر تحول منفی و انحطاط از آریستوکراسی (بهترین حکومت) را به سوی استبداد (بدترین حکومت) با عبور از سه نوع حکومت دیگر، مطرح کرده است. در اثر مزبور اصلاً هیچ سخنی از انقلاب و «حلقه منحوسه انقلاب دمکراتیک» در میان نیست. البته چند مطلب در لابلای مطالب افلاطون وجود دارد که احتمال می‌رود بازرگان یا فردی که به او کمک کرده با تحریف و مسخ و تفسیر شخصی و چسباندن آنها به هم، چنین مطالبی را ساخته باشد. افلاطون در کتاب خود، هنگام توضیح عوامل نابودی و انحطاط آن نوع حکومت‌ها، به این موضوع می‌پردازد که دمکراسی، به سبب افراط در آزادی، به استبداد کشیده می‌شود.^۱ پنج مرحله ادعایی آقای بازرگان که احتمال می‌رود سعی شده با اقتباس از این قسمت کتاب یعنی تغییر دمکراسی به استبداد جعل شود، نه در این بخش و نه در هیچ‌جای کتاب جمهور افلاطون وجود ندارد.

در نوشته بازرگان، افراط در آزادی، به سوءاستفاده «کذابان و متملقین و سوفسطائیان» تبدیل شده و مرحله اول پس از انقلاب نامیده شده است. همچنین در اثر افلاطون موضوعی به نام «مصادره اموال به ادعای حفظ اموال مردم» وجود ندارد ولی افلاطون در ذکر خصوصیات حاکم مستبد، فریبکاری‌های روزهای آغازین حکومتش را اینگونه توصیف می‌کند که زمین‌ها را میان مردم و به خصوص طرفداران خود تقسیم می‌کند.^۲ مرحله چهارم تئوری ساختگی به نام افلاطون (ایجاد جنگ با دیگران) در حقیقت تحریف بحث وی درباره پله دوم تثبیت حکومت مستبدان است^۳ نه مرحله چهارم انقلاب، آن هم ایجاد جنگ نه به خاطر «ساکت نگاه داشتن مردم و جلوگیری از ابراز نارضایتی‌ها» بلکه به سه دلیل: «ایجاد نیازمندی در مردم برای پیشوایی مستبد - سرکوبی آزادیخواهان - تهدیدست ساختن مردم و در نتیجه مشغول نمودن آنها به تأمین معاش شخصی...»^۴

افلاطون هرگز از تشکیل «جمعیت پاسداران و نگهبانان انقلاب» چه به شکل یک موضوع مستقل و چه به عنوان مرحله سوم بعد از انقلاب، سخنی نمی‌گوید بلکه فقط از نگهبانانی یاد

۱. جمهوری، افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۳، صص ۴۳۷ و ۴۳۸

۲. همان، ص ۴۴۶

۳. همان، صص ۴۴۶ و ۴۴۷

۴. همان، ص ۴۴۷

می‌کند که حاکم مستبد از میان بردگان برمی‌گزیند تا از وی محافظت کنند؛^۱ و دیگر حرفی از «سرکوبی محدود مردم با استفاده از پاسداران و نگهبانان فداکار» در میان نیست. و نیز مرحله ششم تئوری ساختگی آقای بازرگان، تحریف شده توصیفی است که افلاطون از وضعی می‌کند که در آن حاکم مستبد به سرکوبی مردم می‌پردازد آن هم به دلیل استثمار و ارضاء شهوات خود و چاکرانش^۲ نه «به بهانه حراست انقلاب و دفاع در برابر دشمن». بیچاره روح افلاطون چقدر باید معذب باشد که بنام او تئوری خلق و جعل کرده‌اند تا انقلاب اسلامی مظلوم ملت ایران زیر سؤال برود.

اما کتاب آقای بازرگان فقط به تعذیب روح افلاطون، فیلسوف ۲۵۰۰ سال پیش، اکتفا نمی‌کند و معاصرین را هم از قلم نمی‌اندازد و بعد از افلاطون، پای کرین بریتون، استاد تاریخ آمریکایی، به میان می‌آید. مهندس بازرگان یا احتمالاً فرد دیگری که کمک وی بوده «حلقه پنج مرحله‌ای بریتون» را به عنوان «تحلیل و تصور واقع‌بینانه جالب‌تر» از افلاطون، اینگونه ساخته و تنظیم کرده است:

مرحله اول- قدرت یافتن روشنفکران محبوب، مرحله دوم- بسیج نیروهای مکتبی یا اصول‌گرا که تبعیت از اصول انقلاب را به شدت توصیه می‌کنند و بیشتر توجه به پوسته و قالب دارند تا به محتوی و تصرف قدرت با جنجال‌برانگیزی و چپ‌روی، مرحله سوم- اختناق عمومی و عکس‌العمل مردم نسبت به فشارهای سیاسی و مقابله دولت با آن، مرحله چهارم- هرج و مرج در کنار رشد سریع ماشین نظامی و پلیسی بخشی از حکومت، مرحله پنجم- استبداد که بیش از چهل سال ادامه پیدا می‌کند.^۳

آقای بازرگان سعی وافر داشت تا به هر نحوی که شده برای نظریات خودش درباره انقلاب، پشتوانه و پوششی علمی پیدا کند. البته تفاوت‌ها و حتی تناقض‌های دو فرمول افلاطونی و بریتونی ساخته جناب بازرگان قابل توجه است. در فرمول اول، بعد از انقلاب، کذابان و متملقین و سופسطائیان و سوءاستفاده‌گران از آزادی، قدرت را به دست می‌گیرند و در اینجا روشنفکران محبوب. گویا به هر شکل ممکن می‌بایست نظریات مفروض مشارالیه راجع به انقلاب بر تئوری و فرمولی علمی منطبق گردد و برای اینکه جای خالی دولت موقت در فرمول اول پر شود، توسل به نظریه دوم ضرورت یافته است. اما مرحله دوم فرمول مجعول بریتونی

۱. همان، صص ۴۴۸ و ۴۴۹

۲. همان، کتاب نهم، به ویژه صص ۴۶۲ تا ۴۶۴

۳. بازیابی ارزشها، ج ۳، صص ۲۰ و ۲۱

نیز حاوی تناقض است. نیروهای مکتبی یا اصول‌گرا که تبعیت از اصول انقلاب را به شدت توصیه می‌کنند، نمی‌تواند عنوان صحیحی بر کسانی باشد که «بیشتر توجه به پوسته و قالب دارند تا محتوی».

با وجود اینکه آقای بازرگان همیشه سعی داشته برای غنی‌نشان دادن نوشته‌های خود به کتب و مآخذ معتبر بسیاری استناد کند و حتی اگر کتابی به زبان اصلی بود، گاهی متن مورد استفاده را با همان زبان در متن یا پاورقی هم بیاورد^۱ در اینجا از مآخذ، آن هم مآخذ نظریه‌ای به این مهمی که مبنای بحث وی شده، نام نبرده است. ترجمه فارسی اثر مشهور بریتون با نام اصلی *کالبدشناسی انقلاب*، اولین بار در مهرماه ۱۳۶۲ به نام *کالبدشکافی چهار انقلاب* انتشار یافت. ولی آن‌گونه که خود بازرگان در فصل الحاقی کتاب *انقلاب ایران در دو حرکت* تصریح کرده تا اواخر سال ۱۳۶۲ هنوز آن را نخوانده بود.^۲ بنابراین هنگام ارائه نظریه ساختگی «حلقه ۵ مرحله‌ای بریتون» وی با مفاد و محتوای کتاب مزبور آشنایی نداشته است.

از نظر بریتون در این کتاب، مسیر چهار انقلاب (انگلستان، فرانسه، آمریکا، روسیه) از حکومت میانه‌روها یا جناح راست انقلاب شروع شده و در لحظه معینی با ظهور قدرت تندروها یا رادیکال‌ها به چپ می‌گراید، سپس به دنبال یک دوران پرتلاطم که با ترور و خشونت و خونریزی بی‌رحمانه‌ای توأم بوده است، به دوران ثبات و سازندگی و التیام یا ترمیدور، منجر شده است. در کتاب فوق جنگ‌های استقلال آمریکا از انگلستان نیز به عنوان انقلاب در کنار سه انقلاب کلاسیک و مشهور اروپا قرار گرفته است و هدف عمده کتاب مزبور تشریح همانندی‌ها و وجوه مشترک آن چهار انقلاب است،^۳ اما چیزی به عنوان «حلقه پنج مرحله‌ای» در آن طرح نشده است.

در چهار انقلاب مذکور، مشابهت‌هایی وجود داشته، در انقلاب اسلامی ایران هم وقایعی رخ داده که از حیث صوری قابل تطبیق بر برخی موارد مشابه است اما همانگونه که بریتون در کتاب خود تأکید دارد، وجود چنین تشابه‌هایی به مفهوم حاکمیت قواعد کلی و قابل تعمیم

۱. نک: کتاب‌های راه طی شده، باد و باران در قرآن، مذهب در اروپا، عشق و پرستش، انسان و خدا، و گمراهان.

۲. *انقلاب ایران در دو حرکت*، ص ۲۰۵

۳. کرین بریتون (Crane Brinton) چهار انقلاب مذکور را «انقلاب‌هایی مردمی یا دموکراتیک» نامیده و تأکید می‌کند که: «سه انقلاب از چهار انقلاب ما- انقلاب انگلیس، فرانسه و روسیه- در مجموع مسیرهایی عجیب همسان دارند... انقلاب آمریکا دقیقاً از این الگو پیروی نمی‌کند.» (کالبدشکافی چهار انقلاب، صص ۲۳ و ۲۶ و ۲۷) وی در پایان اثر خود نکته‌ای را که چند بار قبلاً در مورد عدم امکان تعمیم یکنواختی‌ها و ویژگی‌های مشترک آن چهار انقلاب تذکر داده بود، مجدداً تصریح می‌کند: «چهار انقلاب مورد بررسی ما، تنها یک نوع انقلاب به شمار می‌آیند و ما نباید بکشیم که چنان تعمیم‌هایی بر آنها هموار سازیم که برای همه انقلاب‌ها، به کار آیند.» (همان، ص ۳۰۵)

در همه انقلاب‌ها نیست. به ویژه انقلاب اسلامی ایران، شرایط و ماهیت کاملاً متفاوتی از چهار نمونه مزبور داشته است. بریتون تصریح می‌کند که چهار انقلاب مورد بررسی وی «در جهان غرب پس از سده‌های میانه رخ داده‌اند» و حتی «انقلاب روسیه به عنوان وارث روشنگری سده هجدهم»،^۱ نیز به فرهنگ و گفتمان غربی متعلق بوده است.

بسیاری از پژوهندگان غربی متأخر برآنند که تحولاتی مانند انقلاب اسلامی ایران، «تحلیل‌های نظری گسترده‌ای را که در باب جامعه‌شناسی انقلاب صورت گرفته بود، منسوخ کردند».^۲ اما آقای بازرگان به استناد یک نظریه ناقص، تأکید می‌کند: «مورخین و جامعه‌شناسان، حلقه پنج مرحله‌ای بریتون را با انقلاب‌های اخیر مقایسه نموده و به تطبیق‌هایی»^۳ رسیده‌اند. البته وی نامی از آن مورخین و جامعه‌شناسان نبرده است.

به هر حال بازرگان دو فرمول اختراعی و ساختگی مندرج در سخنرانی - مقاله خود را مبنای «تجزیه و تحلیل‌های منطقی و کلی و معرف قیافه عمومی انقلاب‌های بشری» توصیف کرده و مبتنی بر آن به جمع‌بندی مشخصات انقلاب‌ها می‌پردازد.^۴

وی به دنبال همه این مقدمات، همان نظرات پیشین خود را راجع به انقلاب اسلامی ایران تکرار می‌کند.

همینطور هم مغالطات و نتیجه‌گیری‌های مطبوع طبع مخالفان انقلاب را مکرراً با اصطلاحات و تعابیر معطوف به گفتمان پساانقلاب در لابلای جملات مطول، پیچیده و تکرار و تکرار می‌کند. وی به تکرار موارد و شواهدی می‌پردازد که اوضاع وحشتناک بعد از یک انقلاب را به تصویر می‌کشد، و از انتقام و قتل و غارت و اختناق و دیکتاتوری و انحصارگری و جنگ و تجاوز، سخن می‌راند.^۵

بازرگان آنقدر خودش را با انقلاب اسلامی بیگانه می‌بیند که در ادامه سخنان خود راجع به

۱. کالبدشکافی چهار انقلاب، کرین بریتون، ترجمه محسن ثلاثی، ۱۳۶۶، ص ۲۳

۲. راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، ویراسته کیت نش و آلن اسکات، ترجمه قدیر نصری و محمدعلی قاسمی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸، ص ۲۸۵

۳. بازیابی ارزشها، ج ۳، ص ۲۱

۴. همان، ص ۲۲

۵. همان، صص ۲۲ تا ۲۵

۶. در بیانیه تحلیلی ۱۳ خرداد ۵۸ نهضت آزادی، «توهین» به «ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران» و «انقلاب را غیر اسلامی قلمداد» کردن، عملی است که به فرصت‌طلبان و منافقان پس از انقلاب در «محافل لوکس روشنفکری و غربزده» با «فریاد دلسوزی برای آزادی»، نسبت داده می‌شود و «دشمنان اصلی اسلام یعنی امپریالیست‌های غرب و شرق را خوشحال» می‌کند و جلب «حمایت» آنان را از آن فرصت‌طلبان و منافقان در پی دارد. (اسناد نهضت آزادی، ج ۱۱، صص ۴۳۴ و ۴۳۵)

اوضاع بعد از انقلاب، به عنوان تئوری کلی، انقلاب هند و آمریکا را منزه از آن موارد ساخته و «طبع سلیم و مکتب انسان‌دوستانه رهبران (مثل گاندی یا جفرسون)»^۱ را متذکر می‌شود و از «قرار دادن صددرصد آنها در چهارچوب فوق» صریحاً امتناع می‌ورزد ولی انقلاب اسلامی ایران را از آن چارچوب مستثنا نمی‌کند.

مهندس بازرگان بعداً در کتاب *انقلاب ایران در دو حرکت*، که در بهار ۱۳۶۳ انتشار یافت، خلاصه کتاب بریتون را ضمیمه کتاب خود کرد؛ و البته هیچ سخن و یا اشاره‌ای به «حلقه پنج مرحله‌ای» کذایی نکرد. وی درباره خلاصه مزبور چنین نوشته است:

... عصاره‌ای است از کتاب «کالبدشکافی چهار انقلاب»... که اگر قبل از تدوین «انقلاب ایران در دو حرکت» خوانده بودم استفاده و استنادهایی در متن می‌کردم. کرین بریتون دکتر در فلسفه از دانشگاه هاروارد و استاد رشته تاریخ در همان دانشگاه تا پایان عمر (۱۹۶۸) بود. شهرت به نام در میان نویسندگان و دانشمندان جهان دارد. مؤلف محقق همانطور که از نام کتاب برمی‌آید چهار انقلاب معروف و بزرگ دنیای غرب را مورد بررسی تطبیقی و موشکافانه قرار داده سعی کرده است وجوه مشترک آنها را استخراج و نتیجه‌گیری‌های آموزنده‌ای بنماید. این چهار انقلاب که به لحاظ زمان و مکان و مردم با هم متفاوت و از جهاتی متضاد بودند جنبه‌های اشتراکی جالبی نشان می‌دهند... بنابراین قابل تعمیم نسبی و تعلیم برای انقلابی‌های دیگر می‌باشد... خوانندگان گرامی... می‌توانند نکات اشتراک یا اختلاف با انقلاب اسلامی ایران را بسنجند و استنباط‌ها و پیش‌بینی‌هایی که به نظرشان می‌رسد، بنمایند.^۲

در خلاصه یا عصاره ۲۵ صفحه‌ای که بازرگان به شکل هدفمند و گزینشی از کتاب مزبور تهیه و با ادبیات پرکنایه و نیش خاص خویش ارائه کرده،^۳ چند مورد نیز در پانویس، نظرات و توضیحاتی را متذکر شده و در مجموع کوشیده رویکرد و نگرش منفی خود را به انقلاب اسلامی ایران در قالب و یا شبیه‌سازی نظرات بریتون القا کند. جالب اینکه در مواردی وی نظرات خود و استنباط‌های خلاف مقصود نویسنده کتاب را نیز در آن خلاصه‌گیری نه چندان وفادار به متن، گنجانده است. برای کسانی که در میانه دهه شصت مخاطب کتاب

۱. همان، ص ۲۵

۲. قبلاً هم اشاره شد که بریتون مدعی تعمیم‌پذیری نتایج مطالعه خودش نبود. از جمله در مقدمه هم تأکید می‌کند: «بسیار روشن است که همه انقلاب‌های گذشته و اکنون و آینده با الگویی که در اینجا به دست می‌دهیم همسازي ندارند.»

(کالبدشکافی چهار انقلاب، ص ۶)

۳. *انقلاب ایران در دو حرکت*، صص ۲۰۵ و ۲۰۶

۴. همان، صص ۲۲۵ تا ۲۵۰

بازرگان بودند، چنین استنادهای نادرست و غیردقیق، آشکار نبود و مبنای معتبر دانستن و محققانه پنداشتن دیدگاه‌های وی محسوب می‌شد. بازتولید و تکرار دعاوی مهندس بازرگان در کتاب *انقلاب ایران* در دو حرکت، یکی از ارکان اصلی گفتمان تجدیدنظرطلب و استحاله‌جوی دهه هفتاد به بعد را شکل داد که در ذات خود، با ماهیت انقلاب اسلامی ایران سر ناسازگاری و عداوت دارد و می‌کوشد این ناسازگاری و عداوت را تئوریزه و مبتنی بر مطالعات و پژوهش‌های آکادمیک و علمی و معتبر، نشان دهد.

انتقاد و انتقام

طبیعتاً انقلابی که در دیدگاه مهندس بازرگان و همفکرانش، شبیه انقلاب‌های زشت‌سیرت و بدفرجام بشری محسوب می‌شود، باید در معرض حملات و ضربات «روشنفکران محبوب» محروم از قدرت قرار گیرد. این حملات و ضربات در لباس «انتقاد»، موجه‌تر و مؤثرتر به نظر می‌رسد.

نهضت آزادی از ابتدای دهه شصت مدعی بود که در جامعه ما آزادی نیست،^۱ مردم احساس آزادی نمی‌کنند^۲ و اگر هم احساس آزادی هست برای صاحبان قدرت است.^۳ بازرگان در اسفند ۱۳۵۹ مدعی شد:

اشکال اصلی به عقیده بنده اینست که این آقایان که الآن صاحب اختیار کشور هستند حالا یا به حزب خاص وابسته هستند یا همکاری می‌کنند و صاحب مقامات و اختیارات نیز هستند، اینها باطناً و در ضمیرشان معتقد به آزادی نیستند. عقیده به آزادی ندارند... از آزادی نباید ترسید که به نظر من اینها می‌ترسند.^۴

و نیز در سال ۱۳۶۲ گفت:

... کم هستند متصدیان و متولیانی از انقلاب و جمهوری اسلامی که باطناً اعتقاد به آزادی داشته باشند و آن را در هر حال مفید و ضروری بدانند. آن زمان که حضرات در اردوی محرومان و مظلومان دستگاه شاه بودند فریاد از احتناق و انحصار برمی‌آوردند و برای آزادی به عنوان یک حق قانونی و انسانی و اسلامی سینه چاک می‌کردند ولی حالا که به قدرت و به

۱. آزادی در جامعه ما، ص ۲

۲. همان، ص ۵

۳. همان، ص ۳

۴. انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹/۱۲/۱۰، ص ۹

آزادی رسیده‌اند حد موجود را کافی و حق اختصاصی خود و همکاران دانسته آزادی دادن به مخالفین و غیرموافقین و حتی کسانی را که به لحاظ سلیقه و رویه اختلاف نظر داشته و انتقادشان در عدم اجرای اصول قانون اساسی است، به دلیل اینکه مخالف و مزاحم دولت‌اند و باعث تضعیف و تأخیر می‌شوند مضر به حال انقلاب و نظام و اسلام می‌دانند... خلاصه آنکه آزادی دادن به غیر خودیها و محروم نساختن مخالفین و غیرموافقین را، از حقوق و حدود قانونی و مشروع، امر خلاف مصلحت و بالبداهه غلط و خائنانه و ابلهانه می‌دانند.^۱

و این در حالی بود که نهضت آزادی و تشکیلات دوقلویش به نام جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران در دهه شصت دارای دفتر و ساختمان رسمی و تابلو بودند، نشریات چاپی و زیراکسی این دو گروه توزیع می‌شد و جلسات و کلاس‌های مختلف در آنجا برقرار بود.^۲ از ۱۳۶۰ تا بهار سال ۱۳۶۱ بیش از ۵۰ عنوان جزوه و کتاب و دو برابر آن اعلامیه و بیانیه و نامه سرگشاده از سوی نهضت آزادی چاپ و پخش شده و قانون و ارگان‌های قانونی متعرض آن نگردیدند. مع‌الوصف در اردیبهشت ۶۱، این گروه در بیانیه به مناسبت بیست و یکمین سالگرد تأسیس خود، مخالفان خود، و به کنایه نظام جمهوری اسلامی، را در حد کفار قرار می‌دهد:

درست است که روز به روز سختگیری‌ها علیه نهضت زیادتر شده و حلقه تضییقات تنگ‌تر می‌شود ولی وظیفه ماست که با توکل به ذات لایزال و با ایمان به حقانیت راه اسلام به تلاش خود ادامه داده و با تکیه بر صبر و تقوی دست نیایش به درگاه الهی برآوریم که رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ اَنْصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ.^۳

زخم و نمک‌پاشی

از ابتدای دهه شصت تاکنون محور اصلی تبلیغات نهضت آزادی علیه نظام جمهوری اسلامی، بر تشدید ناراضایی عمومی و بزرگنمایی مشکلات و مصائب اجتماعی اقتصادی ناشی از جنگ و تحریم‌ها و دیوانسالاری و نارسایی‌هایی که در همه کشورها کمابیش وجود دارد، استوار بوده است.

۱. بازیابی ارزشها، ج ۳، ص ۸۶.

۲. مسئولان نهضت آزادی برای کلاس‌ها و جلسات خود، کسانی را می‌پذیرفتند که اشخاص معرف‌مورد قبول، آنها را تأیید می‌کردند. لیکن در نشریات نهضت آزادی ادعا می‌شد که همگان می‌توانند در آنها شرکت کنند، از جمله به نادرست در یکی از جزوات این گروه چنین تأکید شده بود: «کلاس‌ها و جلسات بحث و انتقاد و سخنرانی‌ها علنی و شرکت در آنها برای عموم آزاد است» (لیلة‌القدر نهضت آزادی، مردادماه ۶۱، ص ۲).

۳. بیانیه به مناسبت بیست و یکمین سالگرد تأسیس نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱/۲/۲۵، ص ۶.

نهضت آزادی در گذشته ادعا می‌کرد که یکی از اصول برنامه و خط‌مشی آن: «تشویق مردم به حضور فعال در صحنه و مبارزه با هر عملی که موجبات بی‌تفاوتی مردم را فراهم سازد»^۱ می‌باشد. و مهندس بازرگان در زمان دولت موقت می‌گفت:

... مادامی که این دولت یا هر دولتی سر کار است، [خطاب به مردم] عامل شماسست وسیله شماسست، شما وظیفه دارید که این دولت را تقویت کنید. دشمن دلش می‌خواهد دولت ضعیف باشد. شما [مخالفین و منتقدین] همان کاری که ضدانقلاب می‌خواهد، شاه می‌خواهد، نمی‌دانم فلان می‌خواهد، اسرائیل می‌خواهد، می‌کنید. آنها هم همین را می‌خواهند که این دستگاه از داخل پاشیده و محو شود. این دستگاه دولت است، خوب یا بد، عوض اینکه روحیه بدهید، دلگرمی بدهید، تضعیف می‌کنید؟^۲

اما پس از سقوط دولت موقت، در انتشارات و تبلیغات نهضت آزادی و مؤتلفانش در روزنامه‌های میزان، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها و کتب و نشریات گروهی، خط تضعیف دولت و مایوس و ناامید ساختن مردم، برجسته و غالب بوده است.

یکی از روش‌های تبلیغاتی نهضت آزادی، نامه‌های سرگشاده به مقامات و مسئولین کشور است. نامه به آقای هاشمی رفسنجانی در شهریور ۶۱، در آن زمان روشنگر بسیاری از عقاید و نظرات باطنی نهضت آزادی نسبت به انقلاب بود. در آن نامه با روش‌های القایی و زیرکانه بعد از مقدمه‌ای راجع به مردم و حکومت و خفقان و نارضایتی عموم، از زبان مردم چنین آمده بود:

[مردم] سراغ ما می‌آیند که درد دل‌ها و سوزها و نارضایی‌هایشان را بگویند، چون از پشت جدارهای تاریک و ضخیم ماشین‌های بادپیمای آژیرکش با اسکورت و ژ-۳، صدایشان به گوش آقایان نمی‌رسد و از ترس پاکسازی یا برچسب‌ملی‌گرایی، لیبرالی، ضدانقلابی و طرفداری از منافق و محارب صدایشان در نمی‌آید و امضا پای نوشته‌ای نمی‌گذارند.^۳

در ادامه نامه سرگشاده مزبور و به دنبال زمینه‌چینی ادعای وجود وحشت و اختناق چنین آمده بود:

اما درد دل‌ها و نارضایی‌های مردم که به دنبال گوش شنوا و زبان گویا می‌گردند چیست؟ چه بهتر که مطلب را از قول خودشان و زبان حالشان بگوییم. می‌دانید که عامه مردم بیش از آنچه به استدلال و احتجاج یا تشخیص سیاست و حقانیت پردازند به نتیجه و محصول

۱. مواضع نهضت در کنگره‌های سوم-چهارم و پنجم، ص ۱۲

۲. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، صص ۲۳۳ و ۲۳۴

۳. شش نامه سرگشاده، نهضت آزادی ایران، بهار ۱۳۶۲، ص ۵۱

نگاه می‌کنند. شده‌ها را با وعده‌ها می‌سنجند و داده‌ها را با گرفته‌ها. اول سؤال و کلام مردم مملکت و همانها که در انقلاب علاقه و وحدت نشان دادند این است که گردانندگان و سیاستمداران پس از سه سال و نزدیک چهار سال غیر از خون و خرابی، غیر از لبریز شدن زندان‌ها و قبرستان‌ها در همه شهرها، غیر از صف‌های طولانی و کمبود و گرانی غیر از بیکاری و بی‌پولی، بی‌خانمانی و شعارهای تکراری و آینده تاریک چه ارمغانی برای ما آورده‌اند.^۱

البته که ادعای نهضت آزادی در این نامه، مبنی بر نقل قول از مردم، یک شگرد نخ‌نما و در واقع سلب مسئولیت اثبات دعاوی و پیشگیری از واکنش‌های بعدی بود. نهضت آزادی، خود اذعان داشت:

بی‌انصافی است اگر ترازنامه چهار ساله انقلاب را تنها در یک ستون ارزیابی کرده و نقاط قوت و ضعف آن را با هم نسنجیم.^۲

آقای هاشمی رفسنجانی اولین واکنش نمایندگان مجلس شورای اسلامی و نظرات خود درباره نامه سرگشاده مزبور را در خاطرات روز سه‌شنبه ۱۳ مهر ۱۳۶۱، چنین ثبت کرده است:

صبح زود به مجلس رفتم جلسه علنی داشتیم. آقای [علی] موحدی ساوجی در نطق پیش از دستور به نهضت آزادی و مهندس [مهدی] بازرگان به خاطر نامه سرگشاده‌ای که اخیراً به من نوشته‌اند و همه دستاوردهای انقلاب را منکر شده و اتهاماتی وارد کرده‌اند، تاخت و گروهی از تندروهای مجلس هم سر و صدا راه انداختند، اکثریت نمایندگان با آنها هم‌صدا شدند و بیرون رفتند. من رفتم و آنها را آرام کردم و به داخل تالار آوردم. قرار شد که عصر رسیدگی کنیم... [بعد از ظهر] سپس جلسه حزب‌اللهی‌ها تشکیل و درباره نهضت آزادی بحث شد حرف‌ها خیلی داغ بود و بالاخره من صحبت کردم و گفتم که آنها با خط امام اختلاف اساسی و بینشی دارند و ما نباید در این دام بیفتیم. آنها می‌خواهند که به عنوان محور مخالفان مطرح شوند و مایلند حرف‌ها به تریبون مجلس بکشند. آمریکا هم خیال می‌کند که اینها می‌توانند آلترناتیو خط امام باشند. ما باید غیرمستقیم عمل کنیم و از طرفی باید مخالف و اقلیت را تحمل

۱. در بسیاری از نامه‌ها و بیانیه‌ها و نشریات نهضت آزادی و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت، این مضامین بارها تکرار می‌شد. از جمله در بیانیه مفصلی به تاریخ اول تیرماه ۱۳۶۵ تحت عنوان «بحران، تحلیلی پیرامون وخامت اوضاع کشور»، نهضت آزادی، کشور را فرورفته در «امواج خون و خرابی و فقر» و آکنده از فساد و نابسامانی و در «لبه پرتگاه جنگ و جهنم» توصیف کرد.

۲. همان، صص ۵۱ و ۵۲

۳. بیانیه نهضت آزادی ایران به مناسبت چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱/۱۱/۱۶

کنیم. عمل صبح آقایان را محکوم کردم و مؤثر واقع شد.^۱ نهیضت آزادی در نامه سرگشاده‌اش به آقای هاشمی رفسنجانی به سخنان وی که در نماز جمعه ششم شهریور^۲ به فقدان پایگاه اجتماعی گسترده نهیضت آزادی اشاره‌ای کرده بود، اینگونه پاسخ داده بود:

حمله به نهیضت آزادی ایران چیز تازه‌ای نیست... ما نیز قصد نداریم به دفاع از خود و ادعا یا اثبات محبوبیت و مقبولیت پردازیم... حمله‌های مکرر و نسبت‌های خلاف و خیانت که هر بار کذب آنها روشن می‌شود و همچنین تلاش پیگیر بی‌علت برای «شکستن بت شخصیت» سران نهیضت، آیا خود دلیل بر حقانیت و مقبولیت آنان و هراس متولیان از عدم تأیید خودشان نمی‌باشد؟ منفور و مطرود ساختن گروهی که به قول مدعیان، عدّه و عدّه‌ای ندارند و هیچگاه در یوزگی قدرت نکرده و داوطلبانه کنار رفته‌اند^۳ چه هدفی می‌تواند داشته باشد؟... شما خودتان هستید که منظمأ ما را مطرح و موضوع روز کرده شهرت و مظلومیت و محبوبیت و مسئولیت بر ایمان می‌سازید.^۴

بخشی از سخنان آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه‌ای که نامه نهیضت آزادی به آن اشاره داشت، چنین بود:

از این سران نهیضت آزادی یک وقتی یکی‌شان به من می‌گفت که امروز رأی آزادی باشد ما مثلاً ۷۰، ۸۰ درصد رأی می‌آوریم... خیال می‌کنند که آن کانال‌هایی که دارند، یعنی اینها با انسان‌های ناراضی رابطه دارند، خانمشان ناراضی هست، خاله‌شان ناراضی است، مثلاً قوم و خویشان ناراضی‌اند و حُب اینها با اینها زندگی می‌کنند و فکر می‌کنند که مجموعه مردم اینجا هستند و آراء مردم را از اینجا می‌خواهند دریاورند... یک چیزهایی برای خودشان

۱. پس از بحران، صص ۲۶۹ و ۲۷۰

۲. نماز جمعه مزبور به تاریخ ۱۳۶۱/۷/۱۳ برگزار شده بود ولی چون خبر مطبوعاتی آن ششم شهریور منتشر شده بود، در نامه نهیضت این تاریخ ذکر شده است.

۳. در بخش‌های مختلف این کتاب مستنداً نشان داده شد که عدّه و عدّه بسیاری از گروه‌های اپوزیسیون و ضدانقلاب مقیم خارج و رادیوهای بیگانه در خدمت نهیضت آزادی قرار گرفته بود و تلاش فوق‌العاده این گروه در ائتلاف با بنی‌صدر و منافقین برای حذف نیروهای خط امام و «بازگشت به قدرت» و اعلام کاندیداتوری‌های ناکام در سال‌های بعد، واقعیتی آشکار و معلوم بود. ضمناً، نهیضت آزادی و دولت موقت «داوطلبانه» کنار نرفتند بلکه هنگامی که فشار سیاسی و اجتماعی بر آنها اوج گرفت، به ناچار از سریر قدرت سقوط کردند. هر چند که با برنامه‌ریزی برای مجلس و ریاست جمهوری، تظاهر به استعفا و داوطلبانه به عنوان ژستی برای فرار از پاسخگویی و کسب اعتبار و محبوبیت سیاسی و اجتماعی، به وسیله این گروه صورت پذیرفت.

۴. شش نامه سرگشاده، صص ۴۹ تا ۵۱

درست می‌کنند و گرفتار اوهام می‌شوند.^۱

بعد از ارسال نامه نهضت آزادی، مهدی کروی نیز واکنش تندی نشان داد. به قول آقای هاشمی در خاطره نماز جمعه ۱۶ مهر ۱۳۶۱:

آقای [مهدی] کروی در سخنرانی پیش از نماز به نهضت آزادی به خاطر نامه سرگشاده‌اش حمله کرد و از نقاط ضعف آنها خیلی تند گفت.^۲

از جمله اشخاصی که به نامه نهضت آزادی پاسخ مشروح داد، آیت‌الله مشکینی بود که در خطبه نماز جمعه قم ضمن قرائت بخش‌هایی از آن و توضیح آنها، تأکید کرد: این نامه خیلی بد نوشته شده است و بسیار زنده نوشته شده، هتاک می‌کند، دروغ‌هایی هم در نامه گفته شده است.^۳

مطالبی که در آن پاراگراف اصلی و جنجالی نامه مزبور مطرح شده بود دو ویژگی داشت:

۱. سیاه‌نمایی و تصویر نمودن شرایط کشور به صورت بسیار وحشتناک.

۲. اتهام‌زنی و مقصر جلوه دادن رهبری و مسئولان ارشد نظام.

قبل از توضیح مختصری پیرامون دو موضوع فوق، اشاره به بخشی از سخنان آقای بازرگان در زمان دولت موقت حول اینگونه موضوعات، جالب توجه به نظر می‌رسد. و در حقیقت نوعی محاکمه وجدانی نهضت آزادی می‌تواند محسوب شود. مهندس بازرگان در یک نطق تلویزیونی بعد از ذکر مشکلات و پیشرفت‌های انقلاب چنین گفته بود:

... حرفی که من دارم این است که چرا اصرار دارند می‌عقب این بگردند که کی مقصر است که بین مقصرها اگر کسی را پیدا نکردند بگویند دولت. چرا اشکال و عظمت این موضوع [انقلاب] را نمی‌بینند؟ اتفاقاً پریروز در همین فکرها بودم صبح که قرآن می‌خواندم به سوره عنکبوت رسیدم. خداوند در اینجا می‌پرسد که آیا اینهایی که ایمان آورده‌اند خیال کردند همینکه گفتند ما مسلمان شدیم کار تمام می‌شود؟ و مورد آزمایش و گرفتاری قرار نمی‌گیرند؟ در حالیکه سنت خلقت و ناموس طبیعت در این است که کسانی که قبلاً ایمان آورده بودند مورد گرفتاری و آزمایش قرار گرفتند.

شما بزرگ‌ترین انقلاب را در تاریخ دنیا کرده‌اید، انگور خوردیم پای لرزش هم باید بنشینیم. این انقلاب، این عظمت، این افتخار، مفت و مسلم به این آسانی به دست نمی‌آید. جراح از

۱. جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۶/۶، ص ۴

۲. پس از بحران، ص ۲۷۱

۳. کیهان، ۱۳۶۱/۷/۱۷، ص ۱۳

پهلوی مریض یا از گلوی مریض غده‌ای به اندازه عدسی به اندازه نخود درمی‌آورد ببینید تا مدت‌ها این مریض بیهوش است، درد دارد، در زحمت است، تمام جوارحش تمام ارگانیزمش همه دستخوش اختلال می‌شوند. یک جراحی بعد از ۲۵۰۰ سال در این مملکت شده چرا هی می‌گوئید این تقصیر کاره، اون تقصیر کاره؟ خودتان مقصرد، خودتان مفتخرید، خودتان هم مقصر. لازمه این انقلاب، لازمه این عمل عظیم که ما انجام دادیم، لازمه سرعت پیروزی، اینهاست. بیکاری باید باشد، گرانی باید باشد این غیر قابل انکار است.

چرا من در دومین سخنرانی سوره والعصر را خواندم؟ عوض اینکه به همدیگر توصیه به صبر و پایداری و رحمت و دوستی بکنیم که بتوانیم این بار سنگین را به منزل برسانیم، نق می‌زنیم، ایراد می‌گیریم، فحش می‌دهیم، تهمت می‌زنیم و اعتراض می‌کنیم... نق زدن و انتقاد کردن و تضعیف کردن و این طرف و آن طرف محیط مسموم ایجاد کردن، بدینی یا لاف‌تردیده به وجود آوردن... آیا خیانتی از این بالاتر می‌شود؟ عمل ضدانقلابی از این قوی‌تر می‌شود... عوض اینکه همه‌اش اشتباهات را ببینید، اشکالات را ببینید، ببینید با چه کوه‌هایی همه ما روبرو هستیم. همین، هی بیاید بد بگوید؟ بیاید انتقاد کنید؟ هنر می‌کنید؟ عرضه به خرج می‌دهید؟ کشف آمریکا کرده‌اید؟ قانون نسیت انیشتین را کشف کرده‌اید؟...^۱

مشابه همین مضامین در مورد اجتناب‌ناپذیر بودن بسیاری از مشکلات ناشی از انقلاب و جنگ تحمیلی، در پاسخ به نامه نهضت آزادی به آقای هاشمی، از سوی برخی مسئولان و رجال سیاسی کشور طرح می‌شد ولی با یک بام و دو هوای لیبرال‌ها، آن پاسخ‌ها توجیه و طفره قلمداد می‌شد و بر دعوای و اتهامات خویش اصرار و تکرار داشتند.

امام خمینی چند روز پس از انتشار خبر نامه نهضت، در ۲۱ مهر ۱۳۶۲ با اشاره به افرادی مانند سران نهضت آزادی، چنین گفت:

ما باید محکم بایستیم... ما نمی‌توانیم شرافت اسلامی - انسانی خود را از دست بدهیم... بعضی از افراد نمی‌توانند این همه از خود گذشتگی را بفهمند و کارهای انجام شده را نادیده می‌گیرند... حالا اگر کم و کسری در مملکت وجود دارد، ما متأثریم و دولت و مسئولین با همه توان خود در رفع کمبودها می‌کوشند... اگر ما تسلیم آمریکا و ابرقدرت‌ها می‌شدیم ممکن بود امنیت و رفاه ظاهری درست می‌شد و قبرستان‌های ما پر از شهدای عزیز ما نمی‌گردید، ولی مسلماً استقلال و آزادی و شرافت ما از بین می‌رفت. آیا ما می‌توانیم

۱. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، صص ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۴

نوکر و اسیر آمریکا و دولت‌های کافر شویم تا بعضی چیزها ارزان شود و شهید و مجروح ندهیم؟ هرگز ملت زیر بار این ننگ نخواهد رفت و تن به این ذلت نخواهد داد. ملت ایران در مقابل آمریکا می‌ایستد و به امید خداوند پیروز است.^۱

البته دیرزمانی بود که دبیرکل نهضت آزادی این مشکلات را طبیعی انقلاب نمی‌دانست؛ چون اساساً نفس مبارزه انقلاب با نظام سلطه جهانی را قبول نداشت. بازرگان در همان سخنرانی اسلام و ایران، مبارزه جویی انقلاب علیه استکبار را به عنوان یکی از پیامدهای خط امام این گونه تخطئه کرد:

چون در منطق این مکتب عزت و غلبه اسلام ملازمه با نابودی و محو کفر دارد و به مصداق اکثرهم مشرکون، اکثرهم فاسقون و اکثرهم لایعقلون، ابناء بشر غالباً ضد خدا و خارج از اسلام و فاقد شعور تلقی گردیده روح بدبینی و قهر و غرور و بدخواهی نسبت به هموعان و بیگانگان رواج آسان پیدا می‌کند. هر گونه همکاری و همزیستی با غیر اسلام و مسلمین و به طریق اولی با ضداسلام و با ملت و دولت‌هایی که نظام الحاد دارند غیرقابل قبول می‌شود اگر چه زبانی به ما نرسانده باشند... در خارج کشور... قرار بر کینه و خصومت و لعنت است تا آنجا که مرگ‌خواهی برای آنها در ردیف واجب‌تر از نماز می‌شود و مادام که موفق به نابودی‌شان نشده‌ایم باید از برقراری هر گونه ارتباط و مبادله، احتیاط و احتراز بنمائیم و آنچه را که نام و نشان خارجی داشته و از آنجاها آمده است اگر چه از مقوله علوم و صنایع و تحصیلات و افکار باشد چون شیئی نجس قابل پرهیز است و عامل وابستگی و غرزدگی بدانیم.^۲

لازم به توضیح نیست که دروغ‌هایی نظیر تلقی اغلب ابناء بشر به عنوان «ضدخدا» و «فاقد شعور» و غیره تا چه حد مسخره و به دور از ساحت امام و گفتمان انقلابیون پیرو امام بوده است. هیچ‌کس از انقلابیون و معتقدان امام خمینی هرگز با مردم آمریکا و عموم بیگانگان دشمن نبوده‌اند.

بازرگان از کینه، خصومت و مرگ‌خواهی^۳ سخن می‌گوید. «مرگ‌خواهی» نامی است که لیبرال‌ها و همفکرانشان بر روی شعارهایی گذارده‌اند که مردم بعد از هر تکبیر می‌گویند. روشن

۱. صحیفه امام، ج ۱۷، صص ۳۴ و ۳۵.

۲. بازیابی ارزش‌ها، ج ۲، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳. در گفتمان اسلامی انقلاب، مرگ‌خواهی دشمنان انسانیت و عدالت و آزادی، در واقع زندگی‌خواهی و طلب حیات برای ارزش‌های انسانی است. در واقع طلب مرگ برای آنان که مرگ و نیستی را برای مظلومان به ارمغان می‌آورند و با جنگ‌افروزی و گسترش فقر و فساد، بشریت را به دیار مرگ و نابودی می‌کشاند، چیزی جز آرزومندی حیات و زندگی انسانی و عادلانه و آزادانه نیست. اینجا مرگ بر «مرگ‌آفرینان» و «مرگ‌گستران» یعنی زنده باد آزادی و حقیقت و عدالت.

است که چه دولت‌هایی مورد خشم و لعنت و مرگ‌خواهی مردم هستند: قدرت‌های سلطه‌گر و جنایتکار. بنابراین آقای بازرگان از موضع قهرآمیز انقلاب اسلامی در قبال دولت‌های جنگ‌افروز و ظلم‌پیشه دلخور بوده است. او در جایی دیگر صریحاً گفته بود:

به عقیده ما، اولاً اصالت دادن به دشمنی و تضاد یا مرگ‌خواهی برای غیر خود طرز تفکر اسلامی ایرانی نبوده از مبانی دیالکتیکی و معیارهای مارکسیستی به شمار می‌رود و یکی از نفوذهای فکری است که حزب توده و چپی‌ها در ایدئولوژی انقلاب و جمهوری اسلامی ایران وارد کرده‌اند.^۱

در اینجا هم با تکرار استفاده از حربه زنگ‌زده چپ‌زدگی و نفوذ مارکسیست‌ها، که همیشه به وسیله آمریکایی‌ها و آمریکازده‌ها در دوران جنگ سرد به کار برده می‌شد، مبارزه‌جویی با مستکبران، فاقد مبنای اسلامی نمایانده شده بود. البته آقای بازرگان اساساً معتقد بود: خداوند عجله برای نابود کردن (یا نابود شدن) منکرین و مستکبرین نداشته می‌گذارد به پای خودشان و با غرور و گناهانشان به هلاکت و عذاب بیفتند و با دست و عمل خود گورشان را بکنند.^۲

بنا به خوانش مزبور، انسان‌ها و مسلمانان وظیفه و مسئولیتی برای مقاومت و مبارزه علیه ظلم و سلطه‌گری مستکبرین ندارند و کار را کلاً و جزئاً باید به همان مستکبران واگذارند که خودشان به دست خودشان گور خود را بکنند و به هلاکت و عذاب بیفتند. مرگ‌خواهی و لعنت کفار معاند و مستکبران و ظالمان، به عنوان گامی در راه مبارزه با آنان، اقتدا به روش خداوند متعال و قرآن کریم است. خداوند در آیات متعددی، کافران معاند و مستکبران و دشمنان حق را «لعنت» کرده است.

«کفرستیزی» و «استکبارکوبی»

آقای بازرگان در توجیه دینی سازش با مستکبران می‌گوید:

مقاومت و مقابله که ممکن است به مقاتله هم بکشد تنها برای دفاع از حیات و حیثیت و حقوق نفوس است و تأمین امنیت و آزادی برای امت و رسالت. خارج از آن، اصل بر نوعدوستی و خدمت و رحمت به جای قهر و خشونت و خصومت است. از دفع تعرض و رفع فتنه و از صلح و مذاکره استقبال می‌نماید و حتی طبق آیات صدر کلام [آیات ۴۵ تا ۴۷ سوره احزاب] به

۱. همان، ج ۳، ص ۸۵

۲. همان، ص ۳۵

پیغمبر تکلیف بی‌اعتنایی و انصراف نسبت به آزار کفار و منافقین شده است.^۱

بازرگان با استفهام انکاری می‌پرسد که در انقلاب‌های خدایی به تبعیت از انبیاء «آیا هیچ‌یک از رسولان خدا مأمور یا مأذون به «کفرستیزی» و «استکبارکوبی» از غیر طریق بیانات و ارشاد که در رسالتشان دیدیم بودند؟ و حالا اُمّت‌ها چنین تکلیف و اجازه را دارند؟»^۲ سپس مثال حضرت موسی و فرعون را آورده که قرآن می‌گوید با او به نرمی سخن بگو تا شاید متذکر شود. با وجود اینکه قبلاً به این نوع بحث پرداخته شده است، در اینجا باید به نقد شبه‌استدلال‌های بازرگان و تفسیر به رأی وی از قرآن هم اشاراتی مجدد بشود. در آیه ۲۵ سوره حدید در کنار «بیانات» و «کتاب» و «میزان»، خداوند متعال از نزول «آهن سخت» و حربه کارزار سخن گفته است و پاسخ سؤال مزبور را داده که پیامبران علاوه بر ارشاد برای قیام به قسط، در برابر مستکبران به نبرد سختی نیز می‌پردازند.

در دیدگاه اسلام، مقابله و مقاتله فقط برای دفاع از حقوق شخصی خود و سرزمین موطن نیست بلکه هر مسلمانی وظیفه دارد از برادر ایمانی خود، که مورد ظلم و ستم قرار گرفته، دفاع کند.

به ویژه مسئولیت دفاع از مسلمینی که ندای کمک‌خواهی دارند و دفاع از انسان‌هایی که طلب کمک کرده‌اند، حکم و وجوب کفایی و گاه متناسب با شرایط، و وجوب عینی پیدا می‌کند. در آیات مورد استناد آقای بازرگان، که خداوند به پیغمبر اسلام (ص) تکلیف بی‌اعتنایی و انصراف نسبت به کفار و منافقین می‌کند، در شرایط خاص صلح و عدم محاربه و جنگ آنان با اسلام و مسلمین و بی‌خطری آنان است. و الا قرآن به پیامبر اکرم (ص) صریحاً فرمان می‌دهد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَانَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ. (آیه ۹ سوره تحریم)

مهندس بازرگان، خود در اولین کتاب مهم و تأثیرگذار خود به نام راه طی شده، می‌گوید:

اُمّت اسلام با وظیفه امر به معروف و نهی از منکر که بر او واجب شده است اُمّتی می‌شود که

در واقع بر دنیا خروج باید بنماید.^۳

مهندس بازرگان که از دهه شصت به بعد، مدعی بود انبیا رسالت و مأموریتی برای جهاد «استکبارکوبی» و مبارزه و نبرد نداشتند و چنین ادعایی به تعبیر مختلف توسط دیگران نیز تکرار و بازگو شد، در دهه چهل و پنجاه بارها به مبارزات انبیا، اشاره و استناد داشته است.

۱. بازیابی ارزشها، ج ۳، صص ۳۶ و ۳۷

۲. همان، ص ۳۹

۳. راه طی شده، ص ۴۲

علاوه بر آنچه که در فصول پیشین همین کتاب ذکر شد، وی در متنی که به سال ۱۳۵۲ نگاشته در این باره چنین تصریح کرده بود:

اگر پیغمبران و امامان علیهم السلام «نه» نمی گفتند و روش منفی و مخالف در برابر نظام حاکم نمی داشتند، دشمنی اربابان زر و زور را علیه خود بر نمی انگیزتند و افراد زیادی از آنها به شهادت نمی رسیدند؛ زکریا(ع) را لای درخت آره نمی کردند؛ سر یحیی(ع)، هدیه معشوقه پادشاه نمی شد؛ مصلوب کردن عیسی(ع)، مطرح نمی شد... در برابر انبیا، همیشه سه دسته صف آرای کرده، تا سرحد جانشان رفته اند:

خدمه بتخانه یا روحانیت مذهب حاکم، اشراف صاحب مال و مقام، و بالاخره فرعون‌ها و یزیدها یا داعیان اولو هیت.

... در رسالت انبیا، جهت منفی همان‌طور که دیدیم، غلبه و تقدم دارد... اما به شهادت تاریخ، بعثت انبیا و نهضت‌های اصلاحی دینی، با وجود جنبه‌های منفی قوی اولیه، در حکم تزکیه و تصفیه‌هایی بوده است که با بیرون ریختن عناصر مرده و پاشیدن بذره‌های پاکیزه، رشد و برکت ایجاد کرده است...

این مخالفت و مبارزه پیغمبران با افکار یا اوضاع موجود و سعی و توفیق آنها در واژگون کردن نظام فکری و عقیدتی یا اجتماع موجود، قیام و انقلاب است، و خلاف سنت و عمل همه انقلاب‌های طبیعی و تاریخ بشری نیست. هر انقلاب‌کننده‌ای با عمل منفی شروع می‌نماید، خواه طغیان و سرکشی علیه حکومت باشد، خواه انتقاد و اصلاح افکار و عقاید. از این جهت شباهت و اشتراک وجود دارد ولی اولاً از همه آنها بالاتر است و واژگون‌کننده‌ترین انقلاب‌ها می‌باشد، ثانیاً اصلاحات ابتدا و انتهای دارد... پس بعثت انبیا و سنت ائمه، مبارزه بوده است... بعثت یا رسالت انبیا که به صورت منفی علیه ادعاهای طاغوتی و اعتقادهای جاهلیت شروع گردیده و هدف آن برگرداندن و خارج کردن مردم از انحراف‌ها و از تاریکی‌ها است، با اشاعه مکتب و پیروزی ظاهری آنها، خاتمه نیافته است، بلکه مبارزه به صورت جهاد اصغر و جهاد اکبر در برابر دنیاپرستی و نفاق و وساوس نفسانی ادامه دارد.^۱

در نامه سرگشاده نهضت آزادی، به صف‌های طولانی هم که برای برخی ارزاق عمومی در دهه شصت وجود داشت، اشاره شده بود. باید به قول یکی از سرمقاله‌های *میزان* خطاب به نهضت آزادی سؤال می‌شد که: «در کدام صفیم؟ صف جنگ یا ارزاق»^۲ آن روزها که نهضت

۱. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۱۱، صص ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۹

۲. *میزان*، ۱۳۵۹/۷/۶، ص ۱، سرمقاله.

آزادی خود را معتقد و وفادار به انقلاب و رهبری معرفی می‌کرد، صف‌های غیرضروری و کاذب و منشأ نادرست آنها را طرح می‌کرد و با تأکید بر «انسان، مصداق منها تا به اضافه بی‌نهایت» به تحلیل اثرات مثبت و سازنده جنگ و ناسازگاری‌ها و مشکلات در ساختن انسان رو به بی‌نهایت می‌پرداخت و سخن امیرالمؤمنین (ع) را یادآور می‌شد که اصلاح یک ملت «در روبرو شدن با سختی‌ها و مشکلات» محقق می‌شود^۱ و می‌گفت:

... فداکاری‌ها و جان‌فشانی‌های برادران ارتشی و ژاندارم و سپاه پاسداران که از روح ایمان و عشق آنها به وطن و اسلام مایه می‌گیرد و همبستگی و بسیج توده‌های مردم در دفاع از کشور، نشان داد که وقتی پای حیثیت اسلامی و شرف ملی و تمامیت ارضی و سرنوشت انقلاب در پیش است مردم هرگونه اختلاف و دلگیری و حساب‌های شخصی را یک سو می‌نهند و زیر بار ذلت قبول سلطهٔ اجانب نمی‌روند و یک صدا با هم درمی‌آمیزند و بنیان خصم تجاوزگر برمی‌اندازند... اینک شما ای خلق قهرمان به کوری چشم دشمنان انقلاب اسلامی ایران بیایید به حکم *وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا* همچنان همبستگی خود را حفظ نموده دست به دست هم داده و با سعه صدر اسلامی از گذشته‌ها بگذریم، به دید خود وسعت بخشیم و افق‌های روشنی‌بخش آینده اسلامی را بنگریم و همچنان پیش‌قراولان مبارزات آزادی‌بخش مستضعفین جهان باشیم... به امپریالیسم و صهیونیسم جهانی که چشم طمع به خاک ما دوخته‌اند نشان دهیم که ما از جان خود می‌گذریم و تمام شدائد و ناملایمات حاصله از جنگ را ... تحمل می‌کنیم... *هِيَاهُ مِنَ الدَّلَّةِ*^۲.

نهضت آزادی، در قامت اپوزیسیون، از هر فرصتی برای القاء نارضایتی استفاده و از تمامی اقدامات تبلیغاتی دشمن نیز سوژه‌یابی می‌کرد. مثلاً یک اقدام مضحک و مذبحانه از سوی سلطنت‌طلبان در ابتدای دهه شصت را موضوع انتشار نشریه‌ای ویژه و مستقل کرد. در جنگ روانی با انقلاب، به هدایت رادیوهای بیگانه، گروهی اندک در خیابان‌های مرفه‌نشین شمال شهر به عنوان ابراز مخالفت، چراغ‌های ماشین‌های خود را روشن کردند. چنین نمایش لوس، که در مقایسه با سایر طرح‌ها و دسیسه‌های تروریستی و اقتصادی و نظامی دشمنان انقلاب بسیار بی‌اهمیت بود، به وسیله نهضت آزادی بزرگ‌نمایی شد و عملاً به بهانه آن، جنگ روانی دشمن در مورد نارضایتی مردم دامن زده شد. در جزوهٔ شانزده صفحه‌ای نهضت آزادی، تحت عنوان «پیرامون تلاش مذبحخانه سلطنت‌طلبان»، چنان حرکات و انتشار

۱. همان، ۱۳۵۹/۷/۵، ص ۱، سرمقاله.

۲. همان، ۱۳۵۹/۷/۱۴، ص ۱، بیانیه نهضت آزادی ایران در رابطه با جنگ ایران و عراق.

شایعات درباره آنها «از نظر روانشناسی اجتماعی مبین نارضایی‌های عمیق در جامعه» دانسته شده است.^۱ سپس برای اثبات مدعای واهی رجعت به نظام گذشته و انحراف در انقلاب، مثال‌هایی می‌زند و منجمله راجع به انقلاب فرانسه با ادبیات کنایی چنین آورده است:

پس از دوره کوتاهی که زمام امور در دست روشنفکران محبوب بود،^۲ فرصت‌طلبان و انحصارطلبان در قالب اصول‌گرایی و یا با شایعه‌سازی و زور اسلحه، قدرت را در دست گرفتند و آنچنان در لفاف شعارهای انقلابی علیه هدف‌های اصلی انقلاب عمل کردند که اکثر مردم از انقلاب روی برداشتند. به عنوان مثال، آزادی که شعار اصلی انقلاب کبیر فرانسه را تشکیل می‌داد به بهانه حفظ انقلاب و جلوگیری از رشد ضدانقلاب کاملاً زیر پا گذاشته شد و حکومت ترور و اختناق و وحشت حاکم گشت. روبسپیر و طرفدارانش با ادعای استقرار جمهوری فضیلت ده‌ها هزار تن را در دادگاه‌های انقلاب از دم تیغ گذراندند و آتش جنگ را با کشورهای خارجی فروزانتر کردند و عاقبت به سرنوشت محکومین دادگاه‌های خود دچار گشته، سرهای خویش را بر باد دادند.^۳

پس از این مقدمه‌چینی، بالاخره مقصود نهیضت آزادی آشکار و صریح بیان می‌شود: انقلاب اسلامی ایران نیز به دلیل خصومت‌ها، خشونت‌ها، انتقام‌جویی و روحیه‌های مارکسیستی، خفقان، انحصارطلبی‌ها و ندانم‌کاری‌ها و انحرافات و استکبارهای پیدا و پنهان مع‌الاسف بسیاری از اشتباهات انقلاب‌های دیگر را تکرار کرده و با نادیده گرفتن برخی از ضروریات جذب مردم، رفته رفته آنچنان زمینه‌های ناراحتی و نارضایی را بالا برده است که افراد ناآگاهی حسرت دوران شاه را می‌خورند و در دل طاغوتیان و سلطنت‌طلبان امید بازگشت رازنده کرده و مردمی چند را نیز در این کشور متأثر از تبلیغات خود نموده است.^۴

از هنگامی که نهیضت آزادی به اپوزیسیون پیوست، بخش زیادی از تبلیغات این گروه بر محور آن بوده که بعد از انقلاب، ایران پیشرفت و توسعه چندانی نداشته است. به رغم هشت سال جنگ تحمیلی و تحریم‌های گسترده آمریکا و متحدانش، ایران، امروز به یمن پیشرفت‌ها و دستاوردهایش اولین قدرت در منطقه غرب آسیاست؛ و به این حقیقت، حتی دشمنان نیز معترفند.

۱. پیرامون تلاش مذبوحانه سلطنت‌طلبان، نهیضت آزادی ایران، مهر ۱۳۶۲، ص ۲

۲. منظور نهیضت آزادی، مطابق قرینه‌سازی‌های مرسوم و شیوه مؤلف، از «دوره کوتاهی که زمام امور در دست روشنفکران محبوب» بود روشن است.

۳. همان، ص ۴

۴. همان، ص ۶

در حالی که همه کشورهای جهان درگیر انواعی از نابسامانی‌های شدید اقتصادی هستند، معضلات اقتصادی ایران، خارق‌العاده و نامتعارف محسوب نشده است. گزارش‌های معتبر نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که در دسترس همگان قرار دارد، حاکی از آن است که در تمام سال‌های پس از پیروزی انقلاب، اقتصاد و وضعیت معیشت و رفاه عمومی مردم ایران پیشرفت و رشد داشته است. به رغم افزایش جمعیت به بیش از دو برابر و کاهش فروش نفت به یک سوم زمان رژیم سلطنتی، و با وجود خسارات عظیم ناشی از تحمیل جنگ و تحریم‌های چند دهه و به ویژه سخت‌ترین و پیچیده‌ترین تحریم هوشمند در تاریخ معاصر جهان طی دهه دوم قرن بیست و یکم، اقتصاد مقاوم کشور، معجزه‌آسا توانمند و رشدیابنده بوده است.

رسانه‌های غربی با تبلیغات گسترده و فزاینده می‌کوشند که «احساس» و «تلقی» مردم ایران از مشکلات اقتصادی، مضاعف و یأس‌آفرین شود. تبلیغات منفی گروه‌های اپوزیسیون مانند نهضت آزادی نیز بخشی از زنجیره این کوشش‌ها محسوب می‌شود.

مهندس بازرگان در پیام بعد از استعفایش از نخست‌وزیری، ضمن شرح علل ناتوانی‌های خود و توجیه شکست خویش چنین گفت:

از روز اول مواجه شدیم با مخالفت‌ها، مزاحمت‌های دشمنان، حالا من به دوست کار ندارم اون بعد خدمتشان می‌رسیم. حالا چه احزاب افراطی چپ داخلی و چه دشمنان خارجی که مخصوصاً در نقاط سرحدی در شهرستان‌های دوروبر برای ما دائماً و هنوز هم دائماً زیادت‌ر [مشکل درست می‌کنند] به طوری که اصلاً مجال نفس کشیدن و فکر کردن برای این دولت وجود نداشت. و به قول شاعر که مصرع دومش را من نمی‌دانم یادم نیست: ابلیس کی گذاشت که ما بندگان کنیم، البته عامیانه می‌گن کی شد که بی سر خر زندگی کنیم؟^۱

آقای بازرگان، که مزاحمت‌ها را دلیل منطقی و توجیه مناسب برای عدم پیشرفت برنامه‌های دولت خود قلمداد می‌کرد، همراه دوستانش در دهه شصت که مزاحمت‌ها و مخالفت‌ها بیشتر، و کشور هم به بلیه عظیمی چون جنگ تحمیلی دچار شده بود، دولت و مسئولان را به کم‌کاری و بی‌لیاقتی و بی‌تخصصی متهم می‌ساخت.

۱. همان، ۱۳۵۸/۸/۱۷، ص ۱. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، ص ۲۸۸ (با اندکی تغییر در عبارات)

ستیز با «کَلِمَةُ الْحَقِّ»

یک دهه پس از کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست سهمگین و سنگین نهضت ملی، همه نگاه‌ها، امیدوارانه، به سوی مردی دوخته شد که در قم قیام خود را آغاز کرده بود.

دکتر یزدی درباره گرایش روشنفکران به امام خمینی چنین گفته است:

... از سال ۴۰ به بعد ... از میان مراجع، رفته رفته ویژگی‌های خاص امام بروز پیدا می‌کند. دو

خصوصیت توکل و جسارت در ایشان بیشتر بارز بود... هنگامی که در جریان انقلاب سفید شاه،

درگیری میان روحانیان و شاه شکل گرفت و از میان علما و مراجع، آقای خمینی قاطع‌تر از همه

برخورد کردند، روشنفکران مبارز عموماً و روشنفکران دینی خصوصاً، به ایشان جلب شدند.^۱

پس از بازداشت مهندس بازرگان در بهمن ۴۱، در اطلاعیه‌های نهضت آزادی که تا پیش از آن اشاره و تصریحی به نام امام خمینی نداشت، در غیاب رهبران اصلی نهضت، که گاه اعلامیه‌ها با هماهنگی آنان انتشار می‌یافت، از ایشان با تعبیری مانند «مرجع مجاهد عالم تشیع حضرت آیت‌الله العظمی خمینی»، یاد می‌شد.^۲ مهندس بازرگان هم در بخشی از دفاعیه دادگاه تجدیدنظر سال ۱۳۴۳ که امکان قرائت نیافت ولی بعدها، به سال ۱۳۵۰، متن آن منتشر شد، با اشاره به قیام ۱۵ خرداد چنین نوشت:

قیام بی سابقه و وسیعی به پشتیبانی از مرجع بزرگ زندانی حضرت آیت‌الله خمینی و به اعتراض

علنی علیه دولت و شاه در مملکت به پا گردید. قیامی که برای استبداد به هیچ وجه قابل هضم

و گذشت نبود و در روز ۱۲ محرم (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) مواجه با آن کشتار بی رحمانه چند هزار

نفری به دست ارتش شاهنشاهی گردید.^۳

نهضت آزادی هم در اطلاعیه‌های خود از سال ۱۳۵۷ تعبیر رهبر معظم و زعیم و امام را

۱. مصاحبه اختصاصی وبلاگ تورجان با دکتر ابراهیم یزدی، آذر ۱۳۸۳، انتشار: ۱۳۸۸/۱۰/۲۶

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۳۵۰

۳. مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدید نظر نظامی، ص ۳۴۸

به کار می‌برد. در دو بیانیه آذر و دی ۱۳۵۷ از تعبیر «زعیم عالیقدر آیت‌الله العظمی خمینی» استفاده شد و در بهمن و اسفند همان سال از ایشان اینگونه یاد می‌کرد: «رهبر بزرگ و زعیم عالیقدر امام خمینی».^۱

آیت‌الله طالقانی طی مصاحبه‌ای در آبان ۱۳۵۷ درباره امام چنین گفت:
من از دوران طلبگی از نزدیک با ایشان بوده‌ام و افکار و نظریات و حسن سوابق ایشان برای همه روشن و آشکار است. حضرت آیت‌الله العظمی خمینی از همان آغاز دارای تقدس خاص و از هر جهت ممتاز بوده‌اند و هستند.^۲

در اطلاعیه نهضت آزادی درباره انتصاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری دولت موقت، اطاعت از «رهبر بزرگ و زعیم عالیقدر امام خمینی... که مرجعیت عالی... به عنوان نیابت از امام [معصوم]» دارد، «به فرمان آیه شریفه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، «وظیفه شرعی و عقیدتی» خوانده شده بود.^۳

شخص مهندس بازرگان هم در سخنانی با استناد به آیه مزبور، تأکید کرد که مصداق اولی الامر امام خمینی است و ایشان در امتداد خداوند و رسول اکرم (ص) و ائمه (ع)، «ولایت دارد».^۴

آقای بازرگان در اولین سخنرانی پس از انتصاب به نخست‌وزیری، در دانشگاه تهران به تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۵۷، امام خمینی را «حسین» زمان ناامید و چند بار با تعبیر فاخر و اوصاف والا از ایشان یاد کرد:

... رهبر عظیم و عزیز ما آیت‌الله العظمی خمینی... رهبر عالیقدر ما... عزیزترین و عظیم‌ترین پدر این مملکت و رهبر عظیم‌الشأن ما... رهبری و مرجع عالیقدری که... با عزم راسخ و ایمان و قدرتتش... حرکت می‌کند و حرکت کرده صخره‌ها و ریشه‌ها و سنگ‌ها را سر جایش خُرد کرده ولی پیش رفته و می‌رود...

درباره این شعارها و گفته‌های مردمی که می‌گویند: «شعار ما حسینی است، رهبر ما خمینی است» و «الله اکبر، خمینی رهبر»، باید بگوییم... مردم کوفه از حسین ابن علی [ع] دعوت کردند... بی‌وفایی کردند... اما خوشبختانه، پس از طی ۱۴ قرن، ملت ایران کار مردم کوفه

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۲۲ و ۴۱ و ۴۶ و ۷۱

۲. کیهان، ۱۳۵۷/۱۸۹، ص ۲

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۷۱

۴. مجموعه آثار مهندس بازرگان، ج ۲۲، ص ۱۸۴

را نکرد. وفاداری نشان داد. با آغوش باز حسین زمانش را پذیرفت.^۱

در بیانیه‌های نهضت آزادی تا سال ۱۳۵۹، می‌توان اوصاف و تعابیر زیر را درباره امام خمینی، به نحو برجسته و بارز مشاهده نمود: «رهبر خردمند و واقع‌بین و قاطع امام خمینی»،^۲ «زعیم عالیقدر و پدر مهربان ملت ایران امام خمینی»،^۳ «مرجع بزرگ و دلیر امام خمینی»،^۴ «رهبر ارجمند انقلاب اسلامی ایران امام خمینی»،^۵ «امام خمینی رهبر عالیقدر ملت ایران»،^۶ «ابراهیم زمان خمینی بت‌شکن»،^۷ «مرد توکل و ایمان حضرت آیت‌الله‌العظمی روح‌الله الموسوی الخمینی»،^۸ «فرزند راستین حسین (ع) امام خمینی»،^۹ «رهبر بلامنازع انقلاب ما (در حقیقت مقبول و منتخب و متبع اکثریت) امام خمینی»،^{۱۰} «رهبری قاطع امام امت خمینی بت‌شکن»،^{۱۱} «امام خمینی رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی ایران».^{۱۲}

آیت‌الله طالقانی در اردیبهشت ۱۳۵۸، در پیامی رادیو تلویزیونی درباره امام خمینی و رهبری او چنین گفت:

رهبری حضرت آیت‌الله امام خمینی را نه ما، دنیا پذیرفته است... مسلمان‌های دنیا، آزادگان دنیا اینها همه پذیرفته‌اند که این رهبری، رهبری غیرعادی بوده، بر طبق موازینی که دنیا در رهبری دارد، نبوده، رهبری است که منشأش ایمان، تقوا، و ارستگی، صمیمیت، قاطعیت [بوده است]. و من خودم کسی نیستم که تازه ایشان را شناخته باشم.. این مخلص که نسبت به رهبری ایشان بارها و بارها نظر داده‌ام و رهبری قاطع ایشان را برای خودم پذیرفته‌ام، همیشه سعی کرده‌ام که مشی من از مشی این شخصیت بزرگ و افتخار قرن خارج نباشد.^{۱۳} ایشان همان زمان نظر خویش را در مورد مخالفت با رهبری امام خمینی اینگونه تصریح نمود:

-
۱. کیهان، ۱۳۵۷/۱۱/۲۱، ص ۳. مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، صص ۷۱ و ۷۳ و ۷۴ و ۸۳
 ۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۳۹۵
 ۳. همان، ص ۸۱
 ۴. همان، ص ۱۶۰
 ۵. همان، ص ۱۶۶
 ۶. همان، ص ۱۱۹
 ۷. همان، ص ۲۱۷
 ۸. همان، ص ۲۳۵
 ۹. همان، ص ۲۵۲
 ۱۰. همان، ص ۲۵۴
 ۱۱. همان، صص ۲۶۰ و ۲۷۳ و ۲۷۶ و ۲۸۹ و ۳۰۷
 ۱۲. همان، ص ۲۶۳
 ۱۳. اطلاعات، ۱۳۵۸/۲/۱، ص ۴. کیهان، ۱۳۵۸/۲/۱، ص ۸

مخالفت با رهبری و شخص ایشان، مخالفت با دین اسلام است.^۱ در شهریور ۵۹ نهضت آزادی در بیانیه خود به مناسبت سالگرد رحلت آیت‌الله طالقانی ضمن تأکید بر پیوند عمیق ایشان با امام خمینی، نوشت:

همه با هم از ایمان و صبر و سعه صدر رهبر انقلاب الهام بگیریم که طالقانی نیز با آن همه عظمت روحی هر وقت که خسته و ناامید می‌شد به پیش امام می‌رفت و از قاطعیت و توکل او بهره می‌جست. و ما نیز با بهره‌جویی از رهنمودهای او همه با هم در راه آرمان‌های آزادیبخش اسلامی که طالقانی منادی آن بود، بکوشیم.^۲

پس از دیدار شورای سرپرستی و تحریریه روزنامه میزان، ارگان نیمه‌رسمی نهضت آزادی، با امام خمینی در اسفند ۱۳۵۹، این روزنامه ضمن گزارش درباره برخی از ویژگی‌های شخصیتی ایشان چنین نوشت:

اینجا [جماران] خانه کسی است که قلب ایران است. در اینجا کسی سکونت دارد که با کار بزرگش، بزرگترین قدرت منطقه را به زیر کشید... خانه کسی است که قلب ۳۶ میلیون نفر در این کشور برایش می‌تپد... آنگاه این چنین ساده و بی‌آلایش و بی‌تجمل و محقر... او را دیدم... متین، آرام، استوار... لباس معمولی سفیدرنگی بر تن داشت و کلاهی سیاه‌رنگ شبیه عرقچین بر سر... او را همچون کوهی می‌دیدم که استوار و سرافراز بر جای خود قرار گرفته بود. دنیایی را متوجه خویش ساخته بود ولی امکان نداشت که بازیچه دنیا شود... اتکاء به نفس، اطمینان و اعتماد از نگاهش می‌بارید. سراپا قدرت بود، اما ذره‌ای قدرت‌طلبی را نه در وجودش، نه در کلامش و نه در حرکاتش نمی‌شد یافت.

کلامش همچون زمزمه پاک جویبار بر ما جاری می‌گشت و ما همه سراپا چشم شده بودیم و گوش... سرانجام، وقتی زمان ملاقات به پایان رسید... وقتی از کوچه بن‌بست خارج شده، و به طرف اتومبیل‌ها می‌رفتیم... پیرزنی، آهسته گفت: زیارت قبول.^۳

در همان شماره روزنامه میزان، گزارش دیگری تحت عنوان «ارزش‌های امام و انقلاب» درج شده که «خانه» امام خمینی را چنین توصیف کرده بود:

خانه امام در جماران، خانه علی و فاطمه علیهم‌السلام را به یاد می‌آورد. خانه امام هم چون خانه مولا علی و همسرش از نظر وسعت بسیار کوچک است... ولی همین خانه کوچک

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۸/۲/۱، ص ۶

۲. روزنامه میزان، ۱۳۵۹/۶/۱۸، ص ۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۲۴۱

۳. همان، ۱۳۵۹/۱۲/۱۳، ص ۴

با همین گلیم ساده و پذیرایی فقیرانه‌اش همچون خانه علی [ع] و فاطمه [س] سرنوشت‌ساز تاریخ است، گرچه در مقیاسی کوچکتر.^۱

در سال ۱۳۶۵، مهندس مهدی بازرگان مانند برخی دیگر از خارج‌شدگان از حلقه ارادت امام خمینی برای توجیه تغییر مواضع و احساساتش در مورد ایشان، کوشید سه ساحت جداگانه برای شخصیت امام تعریف کند و با تفکیک دو وجه علمی و مبارزاتی ایشان از دوران رهبری پسا انقلاب،^۲ دستاویزی جعل کند تا ستیزه‌اش با «کلمة الحق» موجه شود. نهضت آزادی، یکی از اصول و برنامه و خط‌مشی‌های خود را «قبول رهبری امام امت و مبارزه با هر عملی که موجبات تضعیف رهبری را فراهم کند»^۳ اعلام کرده بود. معهدا اولین کسی که از درون نیروهای مذهبی به تلاش آشکار برای خدشه به تقدس و نفوذ امام دست زد، بازرگان رهبر و ایدئولوگ این گروه بود.

وی در سخنرانی به مناسبت درگذشت آیت‌الله طالقانی وقتی نام امام خمینی را بر زبان آورد و مردم سه صلوات فرستادند به اعتراض گفت:

من اگر جای پیغمبر بودم گله می‌کردم که چرا برای من پیغمبر یک صلوات می‌فرستید ولی برای اولادم [= امام خمینی] سه صلوات.^۴

البته قبلاً در ماه رمضان سال ۱۳۵۶ نیز، آقای بازرگان، همین موضوع را در مسجد قبا مطرح کرده بود. روشن بود که صلوات چه یکی چه سه تا همه برای پیغمبر اکرم صلوات‌الله علیه است و هنگامی که مردم می‌خواهند کسی را تجلیل و تمجید کنند رسم است که به «پیامبر» درود می‌فرستند. دکتر یزدی هم در خاطرات خود اذعان می‌کند که این رفتار مهندس بازرگان را نمی‌پسندید و «اگر نمی‌کردند، بهتر بود».^۵

آیت‌الله مهدوی کنی نیز در این باره از منظر نمادین مبارزه، چنین گفته است:

... اینکه نام امام همراه با سه صلوات معمول شد جنبه مبارزه و دهن‌کجی به رژیم داشت نه اینکه نعوذبالله امام خمینی را از پیامبر اکرم (ص) بالاتر می‌دانستند، که مرحوم مهندس بازرگان روی آن حساسیت نشان می‌داد.^۶

۱. همان.

۲. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۲۴، ص ۳۸۳

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۲۳۷

۴. در تکاپوی آزادی، ج ۲، ص ۶۰

۵. شخصت سال صبوری و شکوری، ج ۳، ص ۱۵۶

۶. خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، تدوین غلامرضا خواجه سروی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۱۱۰

در سومین جلسه دادگاه تجدیدنظر نهضت آزادی مورخ ۱۹/۱۲/۴۲، که در محل باشگاه درجه‌داران پادگان عشرت‌آباد با حضور ۸۹ نفر تماشاچی تشکیل شد، هنگامی که سرهنگ رحیمی، در حین دفاع از موکلانش، نام آیت‌الله خمینی را ذکر کرد، «صلوات و تظاهرات تماشاچیان» باعث اختطار رئیس دادگاه شد که: «آقایان حق تظاهر ندارند.»^۱

همچنین به گزارش ساواک، در حین سخنان آیت‌الله مطهری در مسجد هدایت به تاریخ ۱۳۴۸/۹/۱۱، با ذکر نام امام خمینی، «حضار با صدای بلند سه مرتبه صلوات فرستادند.»^۲ آقای بازرگان در مصاحبه جنجال‌برانگیزش با اورینا فالاجی راجع به امام چنین گفت: ... امام هرگز نه یک مرد سیاسی بوده است نه یک ژنرال و نه یک مدیر شرکت، با این توضیحات می‌خواهم بگویم که ایشان هرگز خود را آماده برخورد با چنین مسئولیت‌هایی که اکنون بر پشت خود حس می‌کنند نکرده بود. بنابراین از اینکه چگونه باید حکومت کرد و چگونه می‌بایست یک مملکت را اداره کرد ایشان اطلاعی ندارند. در هجده سال پیش ایشان وارد سیاست شد و شروع کردند به مبارزه با شاه ولی ایشان صرفاً مثل یک فرد مذهبی وارد مبارزه شد و بدون برنامه بودند. (بدون) اینکه در نظر داشته باشند که در آینده ایشانند که می‌بایست انقلاب را رهبری کنند، من حتی در فکرم که ایشان آیا حس کرده بودند که انقلابی را آغاز کرده‌اند؟^۳

تحریف عمدی یا ناخواسته آقای بازرگان درباره تاریخ مبارزات امام خمینی قابل اغماض به نظر نمی‌رسید. خود وی در یک سخنرانی اشاره می‌کند که: «[در سال] ۱۳۲۳ اولین اعلامیه آیت‌الله خمینی خطاب به علما و دعوت به قیام علیه مفساد اجتماعی و دینی» صدور یافت.^۴ در این اعلامیه امام به علما و مردم چنین خطاب می‌کند:

امروز روزی است که نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است. اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید فرداست که مشتی هرزه‌گرد شهوتران بر شما چیره شوند و تمام آئین و ثروت شما را دستخوش اغراض باطل خود کنند... شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید خیره‌سراں بی‌دین از جای برخاستند و در هر گوشه کشور بی‌دینی را آغاز کردند و به همین زودی‌ها

۱. گزارش ساواک درباره سومین جلسه دادگاه تجدیدنظر سران نهضت آزادی، ۲۱/۱۲/۴۲، ص ۷، پرونده ۱۳۳۰۱۱، ج ۱، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۲. عالم جاودان، ص ۱۹۵

۳. گفتگوهای اورینا فالاجی، انتخاب و ترجمه غلامرضا امامی، نشر افق، ۱۳۸۷، ص ۳۱

۴. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۲۴، ص ۶۴

بر شما تفرقه‌زده‌ها چنان چیره شوند که از زمان رضاخان قلدر سخت‌تر شود.^۱ تحلیل شجاعانه امام از اوضاع حکومت پهلوی و طرح حکومت اسلامی و اثبات حقانیت آن در آن زمان کم‌نظیر بوده است. بعد از آن هم با توجه به موقعیت آیت‌الله‌العظمی حائری مؤسس و زعیم حوزه علمیه و سپس آیت‌الله‌العظمی بروجردی و ضرورت پشتیبانی از مرجعیت، امام خمینی حرکت سیاسی مستقل را به صلاح نمی‌دانست. یکی دیگر از تلاش‌های ضدانقلاب برای ضربه به رهبری انقلاب، بی‌خبر نشان دادن ایشان از مسائل و طرح کانال اطلاعاتی محدود برای امام بود. این طرح از ابتدای انقلاب آغاز شده بود. مهندس بازرگان، که در اواخر آبان ۵۹ در بیمارستان بستری بود و هنوز مورد لطف امام قرار داشت، هنگام عیادت حجت‌الاسلام سید احمد خمینی از طرف امام و نیز در زمان حضور سایر مسئولان و مقامات، اطلاعیه‌ای با عنوان «کانال‌های اطلاعاتی امام»^۲ به ملاقات‌کنندگان خود هدیه می‌داد.

وی در این اطلاعیه با آرزوی اینکه ای کاش در مملکت ما مؤسسه‌ای شبیه گالوپ برای نظرسنجی از مردم وجود می‌داشت نوشته بود:

کانال‌های اطلاعاتی امام محدود و مخصوص است. از جهاتی انحصاری و انحرافی و در مواردی ناقص و ساکت. با اطلاعات نارسا و احياناً خطا که از این کانال‌ها می‌رسد... دچار بی‌خبری و خدای ناکرده اشتباه می‌شوند.^۳

آنچه که بازرگان را تحریک کرده بود تا به نشر چنین اطلاعیه‌ای بپردازد، انتقاد امام از نوشته‌های روزنامه‌هایی نظیر میزان و روشنفکران غرب‌زده بود که سخت به بازرگان و دوستانش گران آمده بود. وی به انگیزه و محرک خود در همان اطلاعیه اینچنین اشاره می‌کند: مثلاً وقتی دادشان از دست روزنامه‌ها بلند می‌شود و عمل آنها را تفرقه‌افکنی اعلام می‌نمایند اطلاعات از ناحیه همان کسانی تحویلشان شده است که مورد انتقاد و شکایت قرار گرفته‌اند... واقعاً اگر قرار باشد روزنامه میزان، نهضت آزادی و بازرگان نفاق‌افکن و ضدانقلاب تشخیص داده شوند در این صورت باید فاتحه انقلاب را خواند، یا قبول کرد که کانال معیوب و مغرض است... آنجا هم به امام چنین فهمانده‌اند و در کلامشان آمده است که دست‌هایی در داخل کشور و انگلیس و آمریکا از خارج بین روحانیت و ملت

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۲

۲. این اطلاعیه تاریخ ۱۳۵۹/۸/۲۶ بر خود داشت و قبل از بستری شدن وی تنظیم و تکثیر شده بود.

۳. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۲۲، ص ۳۴۳

اختلاف می‌اندازند یا روشنفکرانی تبلیغ برای تفکیک دین از سیاست می‌نمایند، باز خلاف به عرضشان رسانده‌اند.^۱ اگر بعضی از مسئولان و متولیان بیش از وظایف محوله و دور از تقوی و عدالت و قانون اعمالی انجام می‌دهند تا جایی می‌روند که به قول یکی از آیات عظام آدمیزاد را در جمهوری عدل اسلامی راحت‌تر از گوسفند سر می‌برند قضیه مربوط به خود حضرات می‌شود و نباید دیگران را مقصر شناخت... به هر تقدیر اگر امام نگرانی و ایرادی داشته آزادی مشروع و مشروط بیان و قلم را مضر و ممنوع می‌دانند سمعاً و طاعتاً. صریحاً بفرمایند خودمان روزنامه‌ها را تخته می‌کنیم و از مجلس هم استعفا داده و آخر عمری در گوشه‌ای می‌نشینیم... زمان شاه زبان‌بندان بود و ما حرفمان را می‌زدیم ولی حالا به خاطر انقلاب و جنگ و وحدت اگر دستور می‌فرمایند قول می‌دهیم چیزی نگوئیم...^۲

این ادعای کذب از آغاز انقلاب طرح و تبلیغ شده بود و امام همان موقع در مهرماه ۱۳۵۸ گفت:

این طور نیست... که مغرضین می‌گویند که یک کانال فقط وجود دارد. من هیچ کانال خاصی ندارم. من هیچ اصحابی ندارم... من با همه قشرها ملاقات می‌کنم و مطالب همه را می‌شنوم... اینها دسته‌ای مغرض هستند که خیال می‌کنند که مراد در جعبه‌ای گذاشته‌اند و درش را هم قفل کرده‌اند و یکی دو تا معمم در آن را باز می‌کنند.^۳

در یکی از اسناد لانه جاسوسی، که نامه سفارت به آژانس اطلاعات بین‌المللی آمریکا است، راجع به امام چنین آمده است:

... روش اتخاذ تصمیم خمینی آرام و سنجیده است، او با صبر بی‌پایان همه نقطه نظرها را گوش می‌کند و به هنگام اخذ تصمیم او تنها و بدون واسطه اقدام می‌کند. وقتی وی تصمیم می‌گیرد قاطعانه از آن دفاع می‌کند.^۴

نهیضت آزادی و روحانیت

با اینکه نهیضت آزادی از ابتدای تأسیس، سعی در ارتباط با روحانیت داشته است و بارها ادعا کرده است که از ابتدای مبارزاتش به درستی دریافته بود که تنها راه پیروزی ملت در مقابل

۱. اشاره بازرگان به بخش‌هایی از سخنان مورخ ۵۹/۸/۲۵ امام خمینی بود. رک: صحیفه امام، ج ۱۳، صص ۳۴۸ تا ۳۵۲

۲. همان، صص ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۷

۳. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۰۳

۴. اسناد لانه جاسوسی، کتاب اول، ص ۵۷

ابرقدرت‌ها و استعمارگران همانا وحدت روحانی و روشنفکر می‌باشد» و خود را سمبل چنین وحدتی، و نیز مبلغ و مؤید اندیشه پیوند دین و سیاست می‌نمایاند، معذک پس از پیروزی انقلاب اسلامی عملاً نشان داد که با عینیت بخشیدن به این اندیشه‌ها موافق نبوده و برای روحانیت شأن و وظیفه و موقعیت سیاسی قائل نمی‌باشد. نهضت آزادی در خرداد ۵۸ در اطلاعیه‌ای بعد از تکرار اتهامات انحصارطلبی روحانیون صریحاً دیدگاه خود را درباره نقش سیاسی روحانیت چنین ابراز می‌کند:

به نظر ما چنین می‌رسد که روحانیت همان نقش پدران و بی طرف خود را به لحاظ سیاسی نسبت به همه مسلمانان و گروه‌ها و نحله‌های درون تفکر اسلامی و شیعی حفظ کند و با کار تحقیق و تعلیم خود و گسترش عمل فرهنگی خود وظیفه حفظ اصالت اندیشه اسلامی را پیش برد.^۱

و در حقیقت، نقش بی طرفی یا بی خاصیت نسبت به جریان‌های سیاسی و منحصر نمودن وظیفه روحانیت در فعالیت‌های فرهنگی، تعبیر محترمانه تری برای کنار گذاشتن روحانیون از دخالت در امور سیاسی بود.

چه قبل و چه بعد از سقوط دولت موقت، لبه تیز حملات و به اصطلاح انتقادات بازرگان و همفکرانش متوجه روحانیت بود. بعد از دولت موقت این حملات شدت بیشتری گرفت و در کنار سایر جریان‌های چپ و راست با عناوین گوناگون روحانیت را مورد هجوم قرار می‌دادند. بازرگان منظور خود و دوستانش را از حملات به روحانیت اینچنین روشن می‌سازد که به استنباط او سیاست از روحانیت نباید تبعیت داشته باشد وی در یک سخنرانی می‌گوید:

برای ما نه تنها دین از سیاست جدا نیست و از ۲۸ سال قبل پرچم مخالفت با تفکیک سیاست از دیانت را برافراشتیم بلکه طرفدار و مبلغ تبعیت سیاست از دیانت (نه سیاست از روحانیت) بودیم.^۲ بازرگان با انتشار کتاب *گمراهان* دیدگاه خویش را نسبت به روحانیت عیان تر بیان کرد. وی به بهانه تفسیر سوره حمد و توصیف و تشریح ضالین و گمراهان، در توضیح اهمیت موضوع انکیزیسیون (یا تفتیش عقاید در قرون وسطا به وسیله کلیسا) چنین می‌گوید:

... [انکیزیسیون] پدیده‌ای و نهضتی بوده است مذهبی، انسانی، اجتماعی و سیاسی که در صدر و ذیل آن مسأله اساسی حاکمیت خدا و دین و روحانیت و مفهوم و برد لااقره فی الدین مطرح می‌شده و شاید در تاریخ چنین همکاری مابین روحانیت و دولت و ملت به سرپرستی

۱. اسناد نهضت آزادی، ج ۱۱، ۱۳۵۸/۳/۲۷، ص ۱۲۳

۲. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۲۵، ص ۳۶۹

روحانیت رخ نداده باشد.^۱

بازرگان با اصرار در به‌کارگیری کلمات و اصطلاحات معمول اسلامی در تطبیق بر یک پدیده تاریخی مربوط به مسیحیت و کلیسا در قرون وسطی به روشنی نشان می‌دهد که وی در طرح این مسأله به دنبال یک استنتاج و نتیجه‌گیری منطبق بر شرایط فعلی جامعه و روحانیت است. بازرگان صریحاً به خواننده تذکر می‌دهد که: «استنتاج‌های اجتماعی و سیاسی را موقوف به خوانندگان عزیز می‌نمائیم»^۲ البته بازرگان در بسیاری از موارد نمی‌تواند از استنتاج‌های اجتماعی و سیاسی خودداری کند و منظور خود را صراحتاً ابراز می‌کند:

نکته حسّاس و کلید اصلی مسأله در همین مطالب است همیشه در همه جای دنیا چه در مذاهب توحیدی و چه در شرک و بت پرستی، تولیدها، روحانیت‌ها و سلطنت‌های با داعیه الوهی، به اعتبار و با ادعای ارتباط، استخلاف یا نیابت خدا و مقامات معنوی اعلی، یک نوع قداست و شبه اولوویت به کار، به قدرت و به موجودیت فرد می‌داده‌اند و اگر بتوانند مابین شغل و وظیفه و مقام خود با آئین و خدا یک نوع وحدت و ارتباط برقرار سازند... عناوین متداولی از قبیل ظل‌الله، سیف‌الدین، حجّت‌الله و الاسلام، سیف‌الاسلام و ابوالملة والدین از همین مبنا ناشی می‌شده است... قرآن روحانیون اهل کتاب را به عنوان واقعیت موجود و مسئول قبول داشته از قسیسین و رهبانان باانصافی که تکبر نورزیده تمایل به مودت با مؤمنین نشان می‌دهند نیز تمجید می‌نماید (مانده ۸۵/۸۲)... قرآن در مورد روحانیت اسلام ضمن آنکه صراحتاً مؤسس و مؤید آن نیست، آیه‌ای دارد که آن را مبدأ و مبانی این نماد عنوان می‌نماید. آیه‌ای که اساساً ناظر به زمان رسول اکرم و طوائف دوردست عربستان بوده است که عده‌ای از آنها برای فهم و دریافت دین تازه به مدینه خدمت پیغمبر آمده در مراجعت قوم خودشان را از عواقب و عذاب‌ها انداز نمایند نه آنکه مأموریت اجرایی و مدیریت مستمر دین و دنیایی مؤمنین را به عهده بگیرند.^۳

آیا واقعاً بازرگان درست می‌گوید؟ روحانیت و وظیفه دخالت مستقیم در دین و دنیای مؤمنین را ندارد؟ و آیا عبارت زیبا و فریبنده عدم تبعیت سیاست از روحانیت سخن درستی است؟ در حالیکه برای درمان بیماری‌های جسمی و رفع نیازهای روزمره زندگی بشر در عرصه مادیات، همگان تبعیت از متخصص را امری کاملاً بدیهی و منطقی می‌شمارند و هیچ‌کس آن

۱. همان، ج ۲۸، صص ۳۶ و ۳۷

۲. همان، ص ۳۸

۳. همان، صص ۴۵ و ۴۶

را مخالف آزادی و اختیار قلمداد نمی‌کند، آیا نباید همین اصل را در مورد مسائل دینی هم معتبر دانست؟

آیا پیچ و مهره‌های دستگاه آب‌میوه‌گیری از روح و فکر انسان‌ها با ارزش‌تر است که آن باید به دست متخصص تعمیرکار بیفتد و این آماج افکار و نظرات و شبهات متفاوت و متضاد و درست و نادرست ناآگاهان به مکتب و مدعیان علم دین قرار گیرد و در ورطه گمراهی و ضلالت درغلند؟

روایات بسیاری که مسئولیت علماء دین را در مسائل اجتماعی توضیح می‌دهد، خود بیانگر نقش اجتماعی سیاسی علماء دین است. امام علی (ع) عهد و میثاق خدا با علما را تذکر می‌دهد که بر گرسنگی و محرومیت مظلوم و شکم‌خوارگی و اسرافکاری ظالم سکوت نکنند.^۱ رسول خدا وظیفه علما را در ظهور بدعت‌ها یادآور می‌شود که باید علم خویش را آشکار کنند.^۲ و مسلماً روشن است که بیشتر بدعت‌ها در صحنه اجتماع و سیاست رخ می‌دهد و اصولاً عامل پدید آمدن بدعت‌ها سیاست‌ها بوده‌اند.

با همه اینها، آقای بازرگان که از مواضع نمایندگان مجلس دوره اول در رنج است و می‌گوید: رنج می‌بریم و ناراحتیم از اینکه چرا [نمایندگان] احساس مسئولیت و بلوغ نمی‌نمایند تا خود را از شیر امامت بگیرند.^۳

در سال ۱۹۷۶، سازمان سیا جزوه‌ای تحت عنوان *نخبگان و تقسیم قدرت در ایران* برای آشنایی مقدماتی افرادی که برای مأموریت‌های مختلف سیاسی و جاسوسی از طرف آمریکا به ایران می‌آمدند، تهیه کرد. این جزوه مجموعه فشرده و نسبتاً جامعی از ساختار جامعه ایران و نیروهای سیاسی اجتماعی آن زمان از دیدگاه متخصصان اداره تحقیقات سیاسی سازمان سیا می‌باشد و دارای نکات برجسته‌ای است. جزوه فوق در تیراژ بسیار محدودی با طبقه‌بندی سری برای استفاده محدود منتشر شده بود؛ و در میان اسناد لانه جاسوسی آمریکا در ایران به دست آمد. در این بولتن تحقیقاتی راجع به روحانیت چنین آمده است:

... روحانیون مسلمان از منتقدین شدید شاه هستند... یک شعار احساساتی و مردمی آنها این

۱. علماء در نهج البلاغه: ... و ما أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَاوِرُوا عَلَى كَذِّبَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ «خداوند از عالمان عهد و میثاق گرفته که شکم‌خوارگی و اسرافکاری ظالم و ستمگر و محرومیت و گرسنگی مظلوم ستمدیده را نباید تحمل و با آن موافقت داشته باشند.» (خطبه ۳، ص ۵۰، صبحی صالح)

۲. رسول خدا(ص): إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ «زمانی که در اتم بدعت‌ها ظاهر گشت بر عالم است که علم خویش را آشکار کند.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۷۰)

۳. میزان، ۵۹/۷/۲۰ - مصاحبه.

است که به طور ضمنی و بعضی اوقات به طور صریح شاه را با یزید که در قرن هفتم مسؤل قتل امام حسین بود مقایسه کنند.^۱ در نشریه مذکور عمق و وسعت مخالفت خاص روحانیت با رژیم شاه چنین توضیح داده شده است:

مخالفت روحانیت منحصرأ متوجه شاه فعلی نبوده است. روحانیون دلایل خاصی برای تنفر از پهلوی‌ها دارند. از زمانی که شیعه اسلامی به عنوان مذهب الهی برقرار شد (قرن شانزدهم) علمای شیعه با هر سلطنتی مخالفت کرده‌اند. مخالفت آنها پایه مکتبی و ایدئولوژیکی دارد.^۲ استعمارستیزی روحانیت در بولتن جاسوسان این گونه توصیف شده است: روحانیت خودش به شدت از نفوذ خارجیان متنفر بوده است و همچنین به طور مشخصی در نهضت‌های ضدخارجی مردمی شرکت داشته است.^۳ سازش‌ناپذیری و قاطعیت روحانیون و ناامیدی جاسوسان از برقراری صلح بین آنان و رژیم طاغوت صریحاً در جملات زیر پیدا است:

به نظر می‌رسد که روحانیون در مجموع کمتر از دیگر اقشار جامعه انعطاف داشته باشند.^۴ وحشت دستگاه جاسوسی آمریکا از مخالفت روحانیت با رژیم شاه و استعداد رهبری یک انقلاب مذهبی ضداستعماری، آشکارا ذکر می‌شود: از نقطه نظر منافع آمریکا، جنبه مهم این قضیه (اختلاف روحانیت و دولت) دشمنی یک گروه بسیار بانفوذ است که دسترسی همیشگی به عامه مردم دارند. (روحانیت) تمایل ضدخارجی ایرانی‌ها همیشه مثل آتش زیر خاکستر بوده است. ... همواره برانگیختن احساسات ضدخارجی مردم کار آسانی بوده و هر موقع که چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده جنبه مذهبی داشته است.^۵

امام خمینی در پاسخ به حملات بعضی جریان‌های مدعی روشنفکری به روحانیت بر این مسأله تأکید می‌کند:

این روشنفکرهایی که الآن دارند می‌گویند و مع‌الوصف بینشان بعضی متدینین هم هست که بازی خورده‌اند و غرب‌زده‌اند، می‌گویند که روحانیت باید بروند سراغ کار خودشان و ملت

۱. اسنادلانه جاسوسی، کتاب اول، ص ۲۵۳

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۵۴

۵. همان، ص ۲۵۷

را بگذارند و سیاست را بگذارید برای ما، شما سیاست را پنجاه سال داشتید و هیچ غلطی نکردید. شما کجا کار مثبتی توانستید انجام بدهید؟ هر کدامتان که ملی بودید یا فرض کنید متدین بودید تا صدایتان درمی آمد تو سرتان می زدند. چي بود که این ملت را غلبه داد بر همه؟ آن چه گروهی بودند که نقش بزرگتر از همه را در جنبش داشتند؟ شما با همه این جنبش‌ها آن وقت‌ها مخالفت کردید. شما را من می‌شناسم. من نمی‌خواهم اسمتان را ببرم. سرجایتان بشینید، آدم بشوید.^۱

بازرگان خود معترف است:

آیت‌الله العظمی خمینی اگر قاطعیت، مقبولیت و موفقیت پیدا کردند برای این بود که برنامه و مقصد اصلی و اعلام شده ایشان، برخلاف بزرگان و گذشتگان از روحانیت، کوتاه کردن دست کفار از مرز و بوم اسلام و مبارزه با استعمار و خارجیان، به صورت مستقل از نظام حاکم نبود. خود را همگام و هم‌آواز با ملت کرده فریاد می‌زنند که شاه باید برود ولو خولی و شمر جانشینش شوند... [اشاره به پیام امام در مورد وحدت همه اقشار علیه شاه] ... رهبر انقلاب که این چنین طبقات مختلف ملت را علیه شاه مخاطب قرار داده بودند خوب می‌دانستند که خواسته اکثریت قریب به اتفاق چنین است و از وحدت کلمه مردم ایران در این امر و از استقبال عمومی و اجابت آنان آگاه بودند و به همین دلیل بود که رهبر بلامنازع و محبوب و مطاع اکثریت ملت، تقریباً در تمام مشاغل آزاد و دولتی و حتی کسانی که توجه یا تعهد چندانی به مذهب و احکام فقهی نداشتند، گشتند. نه مقام روحانی و مرجعیت ایشان، نه هدف بودن اسلام در انقلاب و نه به حکومت رساندن روحانیت، هیچ کدام از عوامل عمده عنایت مردم و انتخابشان نبود. حتی تصریح کرده بودند که طرفدار حکومت عبا و عمامه نیستند و پس از رسیدن به تهران و رفتن شاه به حوزه خواهند برگشت. اگر ایشان چنان وحدت مرام و کلام با ملت و قاطعیت تمام در براندازی سلطنت نداشتند رهبر مسلم و متبع انقلاب نمی‌شدند.^۲

عزت‌الله سبحانی نیز می‌گوید:

روحانیون در بسیج و برانگیختن مردم تأثیر بسزایی داشتند. چون روحانیت در ایرانی که سابقه حکومت استبدادی درازمدت و دو سه هزار ساله داشت، تنها نهادی بود که از نفوذ و دخالت و قوای امنیتی اطلاعاتی آن مصون مانده بود. ضمن آنکه محل ارتزاق روحانیت و پایگاه

۱. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۴۹

۲. مجموعه آثار مهندس بازرگان، ج ۲۴، ص ۳۱۴، سخنرانی مهندس بازرگان به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب نهضت آزادی، ۲۲ بهمن ۱۳۶۴

اقتصادی آن از خود مردم بود، لذا با مردم آمیختگی تام و تمام داشت. این طبقه تا سال‌های ۴۲-۴۳، معمولاً خود را از امور کلان و سیاسی جامعه برکنار نگه می‌داشت. اما از سال‌های ۴۱-۴۲ بخش عمده‌ای از روحانیت به خصوص روحانیت جوان وارد مسائل سیاسی و کلان جامعه شدند. نهاد روحانیت در تمامی اقشار جامعه به خصوص طبقات متوسط به پایین حضور داشت و این طبقات نیز به لحاظ جمعیتی اکثریت قریب به اتفاق جامعه را تشکیل می‌دادند. لذا مؤثرترین گروه در بسیج نیروها و هدایت آنها بر علیه شاه روحانیت بود. اما باید توجه داشت که روحانیت از شعارها و گفتمان‌های روشنفکران شهری درباره انقلاب استفاده می‌کرد... این روحانیت بود که این شعارها را به داخل این جماعت برد و با زبانی که مخاطبانش با آن سال‌ها خو کرده بودند این مفاهیم را برای آنان بازگو کرد... روحانیت قوی‌ترین نهاد در بسیج مردم در سراسر کشور بود...^۱

و همو می‌گوید:

اگر بخواهیم نقشی برای براندازی و سقوط رژیم شاه به گروه خاصی بدهیم، باید برای روحانیت و رهبری امام خمینی جایگاه و اعتباری بیشتر از سایر گروه‌ها قائل شویم. اما این واقعیت را نیز باید بپذیریم که روحانیت گرچه به لحاظ حوزه عمل، قدرت نفوذ در میان مردم و تشکیلاتی بودن بر تمامی نیروهای سیاسی برتری داشت، اما تز و شعارهایی که مطرح می‌کرد محصول و تولید جامعه روشنفکری بود.^۲

۱. روزنامه صبح امروز، ۷۷/۱/۲۰، ص ۶

۲. همان.

نهضت آزادی و انقلاب فرهنگی

در روزهای ۲۷ تا ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۹، پس از درگیری بین دانشجویان مسلمان و پیرو خط امام با هواداران گروه‌های مارکسیست و مجاهدین خلق در دانشگاه‌های تبریز، پلی تکنیک، شیراز، تربیت معلم، کرمان و علم و صنعت، از سوی انجمن‌های اسلامی این دانشگاه‌ها، این مراکز تعطیل شد و دانشجویان مسلمان خواستار پاکسازی محیط آموزشی از دفاتر و ستادهای گروه‌های مسلح و سایر احزاب، و تغییر نظام آموزشی شدند.^۱

سازمان مجاهدین خلق، با انتشار بیانیه‌ای به مخالفت با اقدامات انجمن‌های اسلامی پرداخت.^۲ بنی صدر، رئیس‌جمهور وقت، هم در یک موضع‌گیری دوگانه اظهار امیدواری کرد که طی سه روز، خود گروه‌ها دفاتر خود را در دانشگاه‌ها برچینند و وضعیت عادی در این مراکز برقرار شود.^۳

در روز جمعه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۹، اعضای شورای انقلاب اسلامی و ابوالحسن بنی‌صدر، دیدار و گفت‌وگویی طولانی با امام خمینی (ره) داشتند. در پایان این ملاقات، شورای انقلاب اطلاعیه‌ای صادر کرد و ضمن اعلام مهلت سه روزه برای برچیده شدن ستادهای احزاب و گروه‌ها در دانشگاه‌ها، با استناد به بخشی از پیام نوروزی امام درباره لزوم تحول در نظام آموزش عالی، آن را خواست مورد تأیید دانشگاهیان و دانشجویان اعلام کرد. بر اساس این اطلاعیه، مقرر شد که پس از اتمام امتحانات، دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، تعطیل شود تا «فرصت کافی برای تهیه برنامه و نظام آموزشی بر پایه معیارهای انقلابی» به دست آید.^۴

در روندی که انقلاب فرهنگی نام گرفت، دانشگاه‌ها تعطیل شد. گروه‌های چپ، که

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۱/۳۰، صص ۳ و ۱۲.

۲. همان، ۱۳۵۹/۱/۳۰، ص ۳.

۳. همان.

۴. همان.

مهم‌ترین پایگاه‌های عملیاتی خود را از دست داده بودند، به بهانه تعطیلی دانشگاه‌ها شروع به تبلیغات منفی و سیاه‌نمایی کردند. گروه‌های ضدانقلاب راست و جبهه ملی و سلطنت‌طلب‌ها نیز به آنها پیوستند.

در ۲۶ و ۲۷ آذر ۵۹، مهندس بازرگان نیز در دو سرمقاله روزنامه *میزان* راجع به انقلاب فرهنگی، تعطیلی دانشگاه‌ها و بیکاری بیش از صد هزار جوان را از عواقب منفی انقلاب فرهنگی برشمرد و خواستار بازگشایی دانشگاه‌ها شد.^۱

در پاسخ به اظهار نظر بازرگان در *میزان* و نیز تبلیغات منفی درباره تعطیلی دانشگاه‌ها، امام خمینی در یکی از سخنرانی‌های عمومی‌اش گفت:

اینقدر اشخاص از تعطیلی دانشگاه ناراحتند دانشگاهی که به حسب آنچه که به من یکی از مطلعین گفت همین چند روز پیش از این دانشگاهی که اطاق جنگ بوده برای کردستان یعنی در دانشگاه اتاقی بوده است که جنگ کردستان را جنگ دمکرات را و سایر اشرار را اینها اداره می‌کردند. شماها یک چنین دانشگاهی می‌خواهید؟ شما که فریادتان بلند شده است که چرا دانشگاه تعطیل است می‌خواهید یک چنین دانشگاهی باز باشد؟ اطاق جنگ باز بشود برای هدایت دمکرات و امثال این که ایران را به باد فنا بدهند. این دانشگاه را شما می‌خواهید؟ تأسفتان برای این دانشگاه است؟ آیا این دانشگاه اگر بسته باشد بهتر نیست که باز باشد؟...^۲

نهیضت آزادی و بنی‌صدر

با اینکه بنی‌صدر در دوران دولت موقت، خود را مخالف و منتقد بازرگان نمایانده بود و برای کسب وجهه به آن حمله می‌کرد، بعد از انتخاب به ریاست جمهوری، از سوی بازرگان و دوستانش سخت تأیید و تقویت می‌شد. همزمان با فاصله گرفتن بنی‌صدر از امام و رویارویی‌اش با خط امام، نهضت آزادی آرام آرام خود را کاملاً در کنار جریان بنی‌صدر قرار داد و در اغلب مسائل سیاسی، اجتماعی همگام و همراه آن حرکت می‌کرد. تبلیغات شدید روزنامه *میزان* به نفع بنی‌صدر و تأیید و تبلیغ دیدگاه‌های وی در مورد روحانیت و نیروهای خط امام، به طور مشخص نهضت آزادی را در مقابل خط امام قرار داده بود.

مهندس بازرگان در سرمقاله‌ای در *میزان* درباره بنی‌صدر چنین می‌نویسد:

یقیناً می‌دانید از کسانی که در شورای انقلاب و در روزنامه‌اش میانه‌ناجور و انتقادگری‌های

۱. *میزان*، سرمقاله‌های روزهای ۲۶ و ۲۷/۹/۱۳۵۷، شماره‌های ۸۰-۸۱، صفحات ۱ و ۲

۲. *صحیفه امام*، ج ۱۳، صص ۴۱۵ و ۴۱۶

تلخ به این حقیر سراپا تقصیر داشت جناب ابوالحسن بنی صدر بود. در فعالیت‌های تبلیغاتی ریاست جمهوری نیز که یکی از شرایط حتمی انتخاب‌شوندگان حمله و بدگویی به دولت موقت بود آن مرد عزیز چیزی فروگذار نمی‌فرمود. بعد از انتخاب شدن ایشان حرفی را که در دوره نخست‌وزیری به سروران و دست‌اندرکاران انقلاب می‌زدم و گوش نمی‌کردند خودم عمل کردم...

به محض رئیس‌جمهور شدن آقای بنی صدر به خودم فشار آوردم تا رویه مساعد و موافق و حتی الامکان مشاور ناصح را بگیرم. دوستان سابق دولت موقت هم تقریباً همه همینطور بودند و اگر از آنها چیزی خواسته می‌شد از همکاری صمیمانه دریغ نمی‌کردند. مختصر ناراحتی فوق‌زیاد طول نکشید چون به زودی و در پست مسئولیت، هم‌دردی و همفکری و هم‌بانی ایشان را در آنچه به سر ما می‌آمد و می‌خواستیم و می‌گفتم به عیان دیدم... باز هم چیزی نگذشت که سمپاتی ناشی از اشتراک درد و درک، تبدیل به اعجاب و تحسین شد. می‌دیدم که بی‌جهت داوطلب تلاشگر ریاست جمهوری نگشته است. صاحب‌فضیلتی است، واقعاً زحمت می‌کشد و ظرفیت عجیبی دارد. شب و روز و خواب و خوراکش را نمی‌شناسد. یکسره فعالیت می‌کند، بدون گلابه و خستگی و دور از یأس و ترس. بی‌دریغ و بی‌درنگ به داخل مردم و رو در روی مسائل و اشکالات در هر نقطه از ایران می‌رفت. اگر لازم می‌شد روزی یک بار و گاهی دو بار سخنرانی می‌کرد...

هفته‌ای از آغاز حمله به خاک ایران نگذشته بود که دیدیم چگونه محل و وظایف مستمر ریاست جمهوری و همه چیز، حتی سخنرانی‌ها را رها کرده، اول مجاور ستاد مشترک و سپس جبهه‌نشین شد، درست در قلب و وظیفه، در قلب خطر و در کنار فرماندهان مصمم مسئول. خدادار این‌گیر و دار عظیم با مشکلات و حملات خارج (و متأسفانه داخل) به او و هم‌زمانش جرأت و نصرت بدهد. دریغ آمد که به یاد جانبازان غریب نیفتم و ادای شهادت و حقی ننمایم.^۱

این همه تمجید و تعریف و جملات شاعرانه و زیبا برای تثبیت خط بنی‌صدر و در حقیقت اعلام همفکری و همراهی بازرگان و دوستانش با او بود. در اوج اختلافات بنی‌صدر و نیروهای خط امام، انتشار بیانیه‌کی باید برود (۵ خرداد ۶۰) از سوی نهضت آزادی به وضوح عمق همکاری و همدستی لیبرال‌ها را نشان می‌داد. بیانیه فوق تحت عنوان ثانوی هشدار نهضت آزادی ایران پیرامون بحران کنونی کشور ظاهراً به تحلیل و چاره‌جویی برای اختلافات پرداخته

بود. فرازهایی از این بیانیه ذکر می‌شود:

ایران ما و انقلاب ما در وضع حاضر دچار یکی از حادث‌ترین بحران‌ها شده است و همانطور که در مصاحبه ۳۰ اردیبهشت آقای رئیس‌جمهور آمده کشور در یک بن‌بست سیاسی گرفتار است. خلاصه آنکه بعد از قریب ۲۸ ماه از تعیین دولت برای جمهوری اسلامی و با وجود مراحل بسیار صعب که به حول و قوه الهی و همت و فداکاری ملت انقلابی گذرانیده‌ایم و نباید مأیوس و منحرف شویم، نه تنها درگیر با اشکالات و ابهام‌های عمده هستیم بلکه به بن‌بست نیز رسیده‌ایم.^۱

سپس به وقایع انقلاب اشاره کرده و آن را به بن‌بست شاه و ملت تشبیه می‌کند. آنگاه نتیجه می‌گیرد که یک طرف اختلافات باید کنار برود:

ناچار باید یک طرف کنار برود؟ اما کی برود؟ رئیس‌جمهور استعفا بدهد و برود؟ چرا برود؟ ده میلیون و نیم نفر از مردم این مملکت که صاحبخانه اصلی هستند به او رأی داده‌اند و ایشان آن آراء را امانت و مأموریتی از جانب ملت می‌داند، می‌گوید قسم خورده‌ام از قانون اساسی و حاکمیت و حقوق ملت حراست نمایم.^۲

در ادامه بیانیه، سؤال فوق را راجع به حزب جمهوری اسلامی و دولت آقای رجائی سؤال مطرح می‌کند و می‌گوید که حزب قانونی است و دولت هم حرف‌هایی و وظایفی دارد. همچنین تلویحاً عدم کفایت و شخصیت و سرکشی دولت در مقابل رئیس‌جمهور را به میان می‌کشد. آنگاه مسأله رفتارندم غیرقانونی پیشنهادی بنی‌صدر را این‌گونه مطرح می‌کند:

آیا مجلس برود و تجدید انتخابات به عمل آید؟ اتفاقاً تعارض و ریشه اختلاف یا اشکال کار در همینجا است. ملت ما دو ابراز رأی یکی با ۱۰/۵ میلیون به آقای بنی‌صدر و دیگری در حدود ۷ میلیون نمایندگان منتخب دو محصول متضاد و ناهماهنگ بیرون داده است که هر طرف خود را محق می‌داند»

سپس بیانیه در قانون اساسی تشکیک کرده به آن اشکال می‌گیرد و در اختلاف رئیس‌جمهور و مجلس، راه‌حل را در انحلال مجلس می‌بیند.^۳

نهضت آزادی در حالی به تثبیت بنی‌صدر پرداخته بود که می‌دانست از نظر قانونی جایگاه رئیس‌جمهوری اهمیت و قدرت اجرایی ندارد.

۱. همان، ۱۳۵۹/۳/۵، ش ۱۸۹، صص ۱ و ۸

۲. همان.

۳. همان.

علت اساسی اختلافات نیز در همین بود که بنی صدر پای خود را از گلیم خویش بیرون کرده و می‌خواست افکار و عقاید خویش را تحمیل نماید.

پس از صدور بیانیه فوق و حضور بازرگان در جلسه هیأت سه نفری حل اختلاف^۱ که مورد تأیید همه جناح‌ها بود، هیأت، اعلامیه‌ی کی باید برود نهضت آزادی را منشأ تفرقه و تشتت افکار و تخلف قطعی از بیانیه امام اعلام کرد و حضوراً به بازرگان گفته شد که از نوشتن این قبیل مطالب جداً خودداری کنند.^۲

بیانیه‌ی کی باید برود در حقیقت اعلام مواضع رسمی و قطعی‌ای بود که نهضت آزادی را کاملاً در خط بنی صدر که در آن زمان محل تجمع همه جریانات ضدانقلاب شده بود، قرار داد. امام در یک سخنرانی بعد از سقوط بنی صدر و رودرویی مسلحانه منافقین خطاب به نهضت آزادی چنین گفت:

شما که انحلال یک همچنین مجلسی را می‌خواهید، می‌دانید چه می‌کنید؟ غافل هستید شما آدم‌های تحصیل کرده متدین؟ شما را غافل کردند شیاطین یا خدای نخواست با توجه یک همچنین کارهایی انجام می‌دهید؟ شما متنبه بشوید. این حوادثی که در دنیا واقع می‌شود، این حوادث برای تنبها لازم است واقع بشود و کافی است متنبه بشوید و برخلاف این سیل خروشان اسلام و ملت اسلامی شنا نکنید.^۳

غائلهٔ ۷ اسفند

نهضت آزادی هفت روز قبل از غائلهٔ مشهور و تعیین‌کنندهٔ ۱۴ اسفند، به تشنج‌آفرینی و زمینه‌سازی پرداخت.

در اجتماع هفتم اسفند در امجدیه، در حین سخنرانی چهار تن از نمایندگان مجلس عضو نهضت آزادی (مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر یزدی و مهندس صباغیان) و در پی سخنرانی‌های تحریک‌آمیز نامبردگان که در حمایت از مواضع بنی صدر و مخالفت با روحانیت و نیروهای پیرو خط امام ابراز شد، اغتشاشاتی بروز کرد. پیش از این مراسم، وزارت کشور در اطلاعیه‌ای اعلام نمود که اخلاالگران در اجتماع امجدیه دستگیر و مجازات خواهند شد.

۱. پس از ماجرای ۱۴ اسفند، به دستور امام، برای رفع اختلاف، یا حداقل جلوگیری از تشدید اختلاف میان بنی صدر و طرفدارانش و دولت رجایی و جریان خط امام، هیأتی سه نفره، متشکل از نماینده‌ای از جانب بنی صدر و طرفدارانش، دولت شهید رجایی و خط امام، و نماینده‌ای از جانب شخص امام خمینی تشکیل شده بود.

۲. کیهان، ۶ خرداد.

۳. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۸۹

در مقدمات برپایی مراسم هفت اسفند، نهضت آزادی با شیوه‌های تبلیغاتی حساب شده به فعالیت می‌پرداخت. به محض انتشار خبر دعوت چهار نماینده نهضت آزادی برای سخنرانی، رادیوهای غربی به تبلیغ آن پرداختند.

نهضت آزادی برای حفظ وجهه خویش به ناچار عکس‌العمل نشان داد و با وجود آشکار بودن ماهیت اعتراضی سخنرانی چهار نماینده، طی اطلاعیه‌ای تحت عنوان بیانیه درباره توطئه صدای آمریکا اعلام کرد:

یک بار دیگر صدای آمریکا این بلندگوی استعمار جهانی با جعل خبری من غیرمستقیم برجسب‌زنی به نهضت آزادی ایران و یاران صدیق انقلاب را شدت بخشیده است و از جمله صبح شنبه ۵۹/۱۲/۲ خبر سخنرانی و گفتگوی نمایندگان تهران عضو نهضت آزادی ایران در مجلس شورای اسلامی را با موکلین خود که احتمالاً از خبرگزاری پارس دریافت داشته است ضمن تحریف آن به دروغ یک راهپیمایی اعتراض‌آمیز جلوه‌گر ساخته تا بدین ترتیب حرکتی را که در یک جامعه باز و آزاد و به خصوص در محیطی اسلامی طبیعی‌ترین و منطقی‌ترین شیوه برخورد سیاسی است به لوث کشیده آن را چون توطئه‌ای نمایش دهد.^۱

در این اعلامیه نهضت آزادی اعتراف کرده است که جامعه ایران، باز، آزاد، و محیطی اسلامی است. در عین حال بازرگان و دیگر اعضای نهضت آزادی در روزنامه میزان مرتب از اختناق دم می‌زدند و از همه جالب‌تر اینکه در همان شماره روزنامه میزان که اطلاعیه فوق در صفحه اول چاپ شده است، در صفحه ۲، نهضت آزادی طی نامه‌ای به شکوه و شکایت از نبود آزادی و رشد چماقداری و انحصارطلبی پرداخته است. در اولین نامه دعوت چهار نماینده صریحاً علت برگزاری آن مراسم محدودیت‌های اجتماعی ذکر شده است. بود:

مردم شریف تهران و موکلین محترم! وظیفه نمایندگی ما امضاء کنندگان ذیل ایجاب می‌کند که عقاید و نظریات خود را درباره مسائل و مشکلات کشور با شما همواره در میان گذاریم اما متأسفانه به واسطه محدودیت‌های موجود در مجلس و امکانات و موانعی که در رسانه‌های گروهی فراهم نموده‌اند در این وظیفه توفیق کامل حاصل نگردیده است.^۲

نهضت آزادی در این اطلاعیه با ارائه تصویری سیاه و وحشتناک از اوضاع کشور مردم را به حضور در مراسم فوق فراخواند.

۱. میزان، ۱۳۵۹/۱۲/۳، ش ۱۳۳، ص اول. همان، (نامه سرگشاده نهضت آزادی به حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی، ۱۳۵۹/۱۲/۲) ص ۲

۲. همان، ص ۱

بازرگان نیز در مصاحبه‌ای در توضیح دعوت خود و دوستانش چنین گفت:

... رسانه‌های گروهی تعمد داشتند که ما را به سکوت وادارند یعنی جلوه سکوت در ما می‌دادند و گرنه هیچ وقت هیچ‌یک از دوستان نهضت و بنده کنار نرفته بودیم و ادای وظیفه می‌کردیم و خیلی سخنرانی‌ها انجام می‌شد. منتها خیلی‌ها را مانع می‌شدند و اجازه نمی‌دادند و صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و رسانه‌های گروهی و روزنامه‌های رسمی اصرار داشتند که اسمی از ما برده نشود و ما را مرده تلقی نکنند. علاوه بر اینکه اصرار بود ما را بدنام بکنند و تهمت و افترا بزنند و از آن راه ما را خفه بکنند ولی مردم خیلی توجّه و علاقه و اصرار و از ما انتظار داشتند و ما را ملامت می‌کردند و اعتراض می‌کردند که شما که در دوران شاه و در آن مشکلات و در آن خطرات پرچمدار اسلام و ملت و آزادی و حق و عدالت بودید چرا هیچ چیزی نمی‌گویید. ما می‌گفتیم که ما ساکت نیستیم منتها نمی‌گذارند صدای ما به شما برسد. بنابراین این دعوت را هم بیشتر برای جواب دادن به پرسش‌های زیادی که مردم از ماها می‌کنند و انتظارات و توقعاتی که دارند انجام بدهیم.^۱

بازرگان در زمانی از محدودیت طرح عقاید خویش و همفکرانش سخن می‌گفت که دو روزنامه *میزان* و *انقلاب اسلامی* با خط فکری واحد به طور وسیع و آزاد منتشر می‌شد و سخنرانی‌های پی‌درپی بنی‌صدر و بازرگان و دیگران که همه به مطالب و موضوعات واحدی می‌پرداختند، جنگ روانی و تبلیغاتی گسترده‌ای را به وجود آورده بود. در همان مصاحبه، بازرگان به انعکاس اجتماعی نظرات خویش اشاره می‌کند:

در مورد سکوت که پرسیده بودید اتفاقاً بنده و دوستان خیلی در این طرف و آن طرف در اجتماعات بودیم سخنرانی می‌کردیم. روز ۲۲ بهمن مثلاً در قزوین دعوت کرده بودند... و یا در کاشان در ماه رمضان سخنرانی داشتیم و بعد هم در مقالات که در *میزان* می‌نوشتیم...^۲

امام قبل از این مراسم یادآوری کرد:

آنهايي که مي‌خواهند صحبت بکنند و خصوصاً در اين چند روز زياد هم هستند بايد توجّه کنند به اينکه قبل از اينکه مي‌خواهند صحبت کنند بنشينند و با خودشان فکر بکنند ببينند که اين زبان چماق هست و مي‌خواهند يک دسته ديگري کوييده شود يا اينکه اين زبان، زبان رحمت هست و براي وحدت... آيا اينهايي که بنا دارند صحبت بکنند حق را براي حق مي‌خواهند و باطل هم اگر از خودشان يا دوستان خودشان صادر شود حق جلوه مي‌دهند و

۱. همان، ص ۴

۲. همان.

حق اگر چنانچه از رقبای خیالی خودشان حاصل بشود و آن را حق هم اگر باشد، باطل جلوه می‌دهند؟ ... قبل از اینکه زبان باز کند توجه به حال خودش بکند و توجه به مسائل سیاسی اجتماعی اموری که الآن ما مبتلای به آن هستیم و ببیند که آیا این صحبت در سطح کشور یک تشنجی ایجاد می‌کند؟ چماق‌ها را ایجاد می‌کند یا آرامش را ایجاد می‌کند... اگر چنانچه تشنج ایجاد کرده این روزنامه چماق است و آن گفتار چماق است و اگر آرامش در مردم ایجاد کرد این رحمت است و این مشکور است پیش خدای تبارک و تعالی.^۱

اجتماع هفت اسفند برگزار شد. نهضت آزادی در کتابی پیرامون آن می‌نویسد که چهار نماینده عضو نهضت آزادی در آن مراسم «می‌خواستند بگویند آزادی در چنگال انحصارطلبی آخرین لحظات عمر خود را طی می‌کند و اگر چاره‌ای نیندیشید به زودی خفه خواهد شد»^۲ و آن را اینگونه توصیف می‌نماید: «آری اجتماع امجدیه آغازی برای پایان تسلط انحصارطلبان است».^۳

بیشتر شرکت‌کنندگان، طرفداران و هواداران گروه‌های غیراسلامی و ضدانقلابی و حتی طرفداران رژیم سابق، بودند.^۴

«در این مراسم گروه‌هایی از قبیل انجمن دانشجویان مسلمان (شاخه دانشجویی سازمان منافقین) سازمان پیکار، حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران (توفان) و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و کانادا تراکت‌ها و اعلامیه‌هایی پخش کردند»^۵ در یکی از این اعلامیه‌ها آمده بود: «مبارزات آزادیخواهان مردم قهرمان ایران در زمانی صورت می‌گیرد که بی‌کاری، پاکسازی، گرانی، کمبود و... به همراه سرکوب و وحشیانه‌نדהای حق‌طلبانه، جان مردم را به لبشان رسانده است. در پایان همین اطلاعیه نیز آمده بود: «مرگ بر انحصارطلبی و چماق‌داری. زنده باد زندگی در استقلال، امنیت و آزادی»^۶ نهضت آزادی نیز پلاکاردهایی در محوطه امجدیه نصب کرده بود:

هرگونه اختناق و خفقان و دیکتاتوری و زورگویی را محکوم می‌کنیم-انحصارگری و تنگ‌نظری قدرت پرستان بزرگ‌ترین آفت انقلاب اسلامی است-مردم مسلمان با حضور فعال

۱. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۱۴۴

۲. جزوه ۷ اسفند، موجود در سایت اسناد نهضت آزادی ایران.

۳. همان.

۴. کیهان، ۱۳۵۹/۱۲/۹، ص ۱۵

۵. همان.

۶. همان.

در صحنه اجازه نخواهند داد که اهداف انقلاب اسلامی دستخوش اغراض انحصارطلبان گردد- ما خواهان آزادی‌های مردم در چهارچوب قانون اساسی هستیم- مبارزه با امپریالیست‌های شرق و غرب تنها با شعار میسر نیست- انحصار اختناق، ارتجاع، چپ‌گرا آفت انقلابند.^۱ سخنرانی‌ها هم بر محور مسائل فوق دور می‌زد و البته روشن بود که منظور از انحصارطلبان، مخالفان بنی‌صدر بودند. عمده سعی برگزارکنندگان مراسم فوق اثبات و القای حقانیت و صحت نظرات بنی‌صدر و مقدمه‌سازی مراسم ۱۴ اسفند بود.

غائله ۱۴ اسفند

در ۱۴ اسفند ۵۹، به دعوت بنی‌صدر، مراسمی برای بزرگداشت مصدق در دانشگاه تهران برگزار شد که بنی‌صدر خود سخنران مراسم بود. نهضت آزادی با انتشار اطلاعیه‌ای از مردم دعوت کرد تا به طور گسترده در آن مراسم شرکت کنند:

مردم مبارز تهران، بکوشیم هر چه باشکوه‌تر یاد دکتر مصدق را گرامی بداریم، نهضت آزادی ایران از عموم مردم مسلمان و آزاده تهران دعوت می‌نماید که به طور گسترده در جریان برگزاری مراسم یادبود مصدق که از سوی دفتر روابط عمومی ریاست جمهوری در چهاردهم اسفند در دانشگاه تهران برگزار می‌شود، شرکت نمایند.^۲

نهضت آزادی بعدها ادعا کرد:

اگرچه بر اساس سیاست عمومی خود در مورد مشارکت در اجتماعات و راه‌پیمایی‌ها، دعوتی را که از جانب رئیس‌جمهور قانونی که تا آن زمان از حمایت مردم و رهبر انقلاب برخوردار بود، برای برگزاری مراسم ۱۴ اسفندماه صورت گرفت تأیید قرار داد اما هرگز نه نهضت و نه هیچ یک از اعضای آن مستقیم و یا غیرمستقیم تنظیم و اجرای برنامه‌های آن روز دخالت و یا شرکتی نداشته‌اند.^۳

بخش سازماندهی شده و متشکل جمعیتی که در ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران اجتماع کردند، هواداران سازمان مجاهدین خلق بودند. در این مراسم بین طرفداران بنی‌صدر و افراد مجاهدین خلق از یک سو و مردم طرفدار انقلاب از سوی دیگر درگیری وسیعی روی داد. حاضران در

۱. میزان، ۱۳۵۹/۱۲/۹، ش ۱۳۸، ص ۲

۲. همان، ۱۳۵۹/۱۲/۱۳، ش ۱۴۲، ص ۱

۳. اسناد نهضت آزادی، ج ۱۲، مورخ ۱۳۶۰/۱۲/۲۲

زمین چمن دانشگاه تهران، شعار «مرگ بر بهشتی» سر دادند و می‌شود گفت که از ۱۴ اسفند بنی‌صدر به کلی از نظام و انقلاب جدا شد.

روگردان شدن اکثریت مردم از بنی‌صدر و گروه‌های سیاسی مؤتلف وی پس از غائله ۱۴ اسفند، این روز را به نقطه عطف سرنوشت سیاسی بنی‌صدر تبدیل نمود و پس از آن عملاً رئیس‌جمهور کاملاً به رئیس یک جبهه محدود گروه‌های سیاسی برای مقابله با نیروهای پیرو خط امام مبدل گردید.

چند روز بعد از ۱۴ اسفند، نهضت آزادی در اطلاعیه‌ای شدیداً به جانبداری و حمایت از بنی‌صدر پرداخت:

گناه نهضت آزادی این است که از مقام ریاست جمهوری به خاطر منافع و استقرار جمهوری اسلامی ایران دفاع کرده و تسلیم تلاش انحصارطلبان برای تضعیف این مقام نشده است.^۱ دکتر حبیب‌الله پیمان در نشریه /مت در مقاله‌ای تحت عنوان سراب پایگاه توده‌ای جبهه متحد لیبرالی خط امپریالیسم و مشکل توده‌ها ارزیابی و تحلیل خود را از ماجرای ۱۴ اسفند این گونه ارائه داده است:

هدف مشترک همه عناصر و گروه‌های تشکیل‌دهنده این جبهه [=جبهه متحد لیبرالی] که در روز پنجشنبه [۱۴ اسفند] متفقاً در دانشگاه حضور یافتند ساقط کردن دولت [رجایی] و بیرون کردن حزب جمهوری از صحنه حیات سیاسی جامعه و روی کار آوردن یک حاکمیت لیبرالی به رهبری رئیس‌جمهور است. تا این مرحله همه اتفاق نظر دارند اگرچه پس از آن هر گروه و شخصیت راه و هدف خاص خود را دنبال خواهد کرد. سازمان مجاهدین بعد از یک تردید کوتاه‌مدت در ادامه حمایت از بنی‌صدر مجدداً در ائتلاف کامل با وی و دیگر اعضای جبهه متحد لیبرال‌ها قرار گرفت و همان‌طور که قبلاً بارها تحلیل کردیم در حقیقت جایگزینی بنی‌صدر و لیبرال‌ها را در مرحله اول پذیرفته و جایگزینی خود را به مرحله دوم موکول کرده‌اند.

نهضت آزادی که چندان بی‌میل نیست مستقلاً نقش رهبری جبهه را مانند پیش به دست گیرد با وجودی که سعی می‌کند که گاه به طور مستقل ابراز وجود نماید و با بنی‌صدر مرزبندی کند (سخنرانی بازرگان در مجلس و میتینگ امجدیه) ولی مطمئن است که بدون قبول رهبری بنی‌صدر در این مرحله راه نجاتی ندارد. به همین جهت مانند سازمان مجاهدین

به طور کامل در میتینگ دانشگاه شرکت جست. تکلیف بقیه گروه‌ها نظیر جبهه ملی روشن است. اینها و کوچک‌ترها در حقیقت پیچک‌هایی شده‌اند که جز با تکیه بر تنه درخت دفتر هماهنگی قدرت خودنمایی و حیات ندارند... این که این جبهه همان جبهه متحد انقلابی ادعایی مجاهدین در برابر ارتجاع می‌باشند آنان باورشان شده بود که پایگاه عظیم توده‌ای دارند و به این "سراب" دل خوش بوده و نقشه‌ها طرح می‌کردند. ما مطمئن بودیم که در اولین فرصت که مرزبندی قاطع‌تری به عمل آید اکثریت توده‌ها در صف انقلاب قرار گرفته لیبرال‌ها و متحدین آنها را به کلی تنها می‌گذارند و تنها همان اقشار سرمایه‌دار و متوسط برایشان باقی می‌ماند. اجتماع روز پنجشنبه این پیش بینی را ثابت کرد و دیدیم که زمین چمن دانشگاه را عمدتاً همین اقشار به اضافه هواداران سازمان پر کردند. و از آن توده‌های میلیونی و چند صد هزار نفری خبری نبود.^۱

عزل متحد تروریسم

در خرداد پرحادثه^{۱۳۶۰}، با افزایش تحریکات و دامن زدن به اختلافات از سوی نهضت آزادی و روزنامه‌میزان، هیأت سه نفری حل اختلاف، روزنامه‌های انقلاب اسلامی، میزان، آرمان ملت، و جبهه ملی را به عنوان متخلفین از بیانیه ۱۰ ماده‌ای امام و قانون اساسی معرفی کرد و از دادستانی تقاضای رسیدگی و اقدام مقتضی می‌نماید.^۲

مهندس بازرگان در واکنش به سخنرانی ۶ خرداد ۶۰ حضرت امام خمینی که متضمن نفی تحلیل بن‌بست و مواضع نهضت بود، در ۱۶ خرداد، نامه سرگشاده معترضانه‌ای خطاب به ایشان منتشر کرد که در آن ادعاهای بنی‌صدر و مجاهدین خلق در مورد انحصارطلبی جناح مخالف رئیس‌جمهور تکرار و تأیید شده بود. در این نامه در مورد موضع امام نسبت به ائتلاف سیاسی حول بنی‌صدر چنین آمده بود:

مدتی است ملیون و روشنفکران مسلمان و ایرانیانی که چهره ضدانقلابی به خود نگرفته‌اند مورد بی‌مهری رهبری قرار گرفته با اصرار و تکرار، خدمات ارزنده زمان پیروزی انقلاب و قبل از آن آنان را انکار می‌فرمایند. گویی که کلاً خارج از دین یا جدای از مردم و ضدانقلاب هستند.^۳

۱. هفته‌نامه امت، ش ۱۰۰، ۱۳۵۹/۱۲/۲۵، سرمقاله.

۲. اطلاعات، ۱۳۶۰/۳/۱۲، ص ۲

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۲، تاریخ ۱۳۶۰/۳/۱۶

مهندس بازرگان در این نامه حضرت امام را متهم به «یک نوع طرفداری خاص و تأکید یک‌جانبه برای طبقه ممتاز [روحانیت] و حزب [جمهوری اسلامی] و گروه‌هایی که تظاهر به وابستگی و در انحصار داشتن امام را می‌نمایند»^۱ کرد. بازرگان نقش توطئه‌گرانه و آشوبگرانه‌ای را که بنی‌صدر و مجاهدین خلق با حمایت جریان‌هایی مانند نهضت آزادی ایفا می‌کردند کتمان نموده و عملاً حق را به جانب آنان داد. این نامه در حکم تقویت روحیه بنی‌صدر و منافقین و تشویق آنان به ادامه تشنج‌آفرینی بود.^۲

دور جدیدی از رودررویی بنی‌صدر با امام و نیروهای انقلابی آغاز گردید و مجاهدین خلق جبهه ملی و نهضت آزادی در کنار گروه‌های کوچکتری مانند حزب ملت ایران و حزب مائوئیستی رنجبران بر شدت فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی تنش‌زای خود افزودند.

پس از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا از سوی امام خمینی، وی که از چند روز قبل مردم را به قیام دعوت می‌کرد و در اختفا به سر می‌برد، در ۲۲ خرداد ۶۰، مردم را به مبارزه علنی با نظام و حاکمیت جمهوری اسلامی فراخواند. وی در این بیانیه با تأکید بر اینکه «کودتای خزنده» در حال اجراست و آزادی و امنیت از بین رفته، مدعی وجود خطرهای جدی برای استقلال کشور گردید.^۳

نهضت آزادی نیز در تاریخ ۲۴ خرداد ۶۰ با صدور بیانیه‌ای تحت عنوان احساس خطر و پیشنهادات به رهبری و دولتمردان و مردم مضمون و مفاد بیانیه بنی‌صدر و مواضع مجاهدین خلق درباره شرایط سیاسی کشور را تکرار و تأکید نمود.^۴

در این بیانیه گفته شد که انقلاب چنان از شعارهای اصلی خود فاصله گرفته که «رئیس‌جمهور منتخب مردم ناچار است روی پنهان کند.» ادعای فقدان آزادی و امنیت و وجود اختناق همانند بیانیه‌های سازمان و سایر گروه‌های مؤتلف بنی‌صدر در این اطلاعیه مجدداً تشریح و تکرار شده بود.^۵ و نیز در تأیید برجسب «کودتای مرتجعین» که از سوی مجاهدین خلق و بنی‌صدر طرح شده بود، نهضت آزادی نیز وضع کشور را یادآور روزهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد توصیف کرده بود.^۶

۱. همان.

۲. غانله چهاردهم اسفند، ص ۶۸۴.

۳. مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام، ج ۲، ص ۵۴۹.

۴. احساس خطر و پیشنهادات به رهبری و دولتمردان و مردم، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۰/۳/۲۴، ص ۱.

۵. همان، صص ۱ و ۲.

۶. همان، ص ۳.

پیشنهاد‌های مطروحه در این بیانیه نیز ناظر بر آن بود که امام و دولتمردان و مجلس و نهادهای انقلابی مقصران وضعیت پدید آمده هستند و می‌بایست تغییر رفتار دهند و با رئیس‌جمهور تفاهم کنند و به انحصارطلبی خاتمه دهند تا حکومت قانون استقرار یابد.^۱ این خواست‌هایی بود که در بیانیه‌های بنی‌صدر و مجاهدین خلق به انحای مختلف طرح و تکرار شده بود.

در همان روز ۲۴ خرداد، که نهضت آزادی این بیانیه را داد، سازمان مجاهدین خلق نیز در واکنش به طرح بررسی کفایت سیاسی رئیس‌جمهور در مجلس «اخطار» کرد که عزل رئیس‌جمهور «عملاً مفهومی جز اعلام جنگ مرتجعین به تمامی خلق ایران ندارد».^۲

پس از شکست برنامه آشوب سراسری ۲۵ خرداد تحت پوشش راهپیمایی جبهه ملی در مخالفت با لایحه قصاص، روز ۲۶ خرداد دو فوریت طرح بررسی کفایت سیاسی رئیس‌جمهور به تصویب مجلس رسید. ده تن از نمایندگان از جمله بازرگان، یدالله سبحانی، ابراهیم یزدی، سلامتیان، و غضنفرپور از حضور در جلسه خودداری کردند.^۳ ولی میلیون‌ها تن از مردم در تجمع‌ها و تظاهرات مختلف سراسر کشور و نیز نمازهای جمعه ۲۹ خرداد، از اقدام مجلس حمایت کردند و خواستار عزل و محاکمه بنی‌صدر شدند.^۴

روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ روز طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس بود. در اولین جلسه بررسی طرح مزبور، ۱۵ تن از نمایندگان از شرکت در جلسه خودداری کردند. برخی از شناخته‌شده‌ترین آنها عبارت بودند از: مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی، یدالله سبحانی، احمد سلامتیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، احمد غضنفرپور، محمد مجتهد شبستری، و هاشم صباغیان.^۵

بنی‌صدر مخفی شده بود و هیچ‌کس از محلّ اختفای او خبر نداشت.^۶ حضور خودجوش و گسترده مردم در تظاهرات خیابانی روزهای ۳۰ و ۳۱ خرداد در تجدید

۱. همان، صص ۳ و ۴

۲. نشریه مجاهد، ش ۱۲۵، ص ۱

۳. کیهان، ۱۳۶۰/۳/۲۷، ص ۱۴

۴. همان، ۱۳۶۰/۳/۳۰، صص ۱ و ۱۶

۵. همان، ۱۳۶۰/۳/۳۱، ص ۳

۶. بعداً معلوم شد که او ابتدا در منزل دکتر ناصر تکمیل همایون، عضو حزب ملت ایران و از دوستان قدیمی بنی‌صدر در ایران و فرانسه، مخفی شد و پس از چند نقل و انتقال و تغییر مکان، سرانجام از طریق حسین نواب صفوی، صاحب امتیاز روزنامه انقلاب اسلامی که رابط سازمان مجاهدین خلق با دستگاه بنی‌صدر بود به مخفی‌گاهی رفت که سازمان تدارک دیده بود. (غائله چهاردهم اسفند، صص ۷۱۹ تا ۷۳۶) حسین نواب صفوی از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و دوست قدیمی دکتر ابراهیم یزدی بود.

پیمان با رهبری انقلاب و اعلام حمایت از مجلس شورای اسلامی و مخالفت با بنی‌صدر و سازمان عملیات اربعابی و شورشگرانه سازمان مجاهدین خلق را با ناکامی مواجه ساخت. روز ۳۱ خرداد نیز بررسی طرح عدم کفایت رئیس‌جمهور در مجلس ادامه یافت و در جلسه بعد از ظهر، اکثریت نمایندگان به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر رأی دادند. در این روز نیز نمایندگان طرفدار نهضت آزادی و رئیس‌جمهور از شرکت در جلسه مجلس شورای اسلامی خودداری کردند. علاوه بر افرادی که جلسه ۳۰ خرداد را ترک کرده بودند، عزت‌الله سبحانی، گلزاده غفوری، اعظم طالقانی و حسین انصاری راد نیز از شرکت در جلسه ۳۱ خرداد خودداری کردند.^۱ سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۴۴ به دست عده‌ای از افراد فعال نهضت آزادی ایران با استراتژی مبارزه مسلحانه تأسیس شد. آموزش‌ها و تعالیم و مکتب فکری این سازمان، به شدت متأثر از افکار مهندس بازرگان بود. بعد از کودتای مارکسیستی درون سازمان در سال ۱۳۵۴، که نتیجه طبیعی آموزش‌های التقاطی بود، مجاهدین خلق کاملاً به زیر سؤال رفتند و مبارزین با دقت و حساسیت بیشتری با آن روبرو شدند.

اوضاع درون زندان و افشای چهره واقعی باقیمانندگان آنان، شکی باقی نگذاشته بود که مجاهدین خلق^۲ یک جریان انحرافی است. نهضت آزادی در همان ماه‌های اول بعد از پیروزی به حمایت از جنبش ملی مجاهدین [= ارگان سیاسی سازمان مجاهدین خلق] پرداخت. در بیانیه تحلیلی نهضت آزادی در خرداد ۵۸ چنین آمده است:

مسئله جنبش ملی مجاهدین و روابط متقابل آن با سایر گروه‌های اسلامی، امروز یکی از مسائل بالنسبه مهم جنبش اسلامی ایران گردیده است. ما ضمن نظریات و انتقاداتی که هم نسبت به برداشت ایدئولوژیک این سازمان از اسلام و هم نسبت به سیستم روابط درون‌گروهی و برون‌گروهی این سازمان داریم، معتقدیم که این سازمان به دلیل نقش عمده‌اش در حرکت انقلابی اخیر و اینکه یکی از سرمایه‌های اصلی انقلابی شدن جنبش اسلامی ایران بوده و اکنون هم از امتیازات زیادی در این مورد برخوردار است می‌تواند و باید در جبهه انقلاب اسلامی ایران جای خود را داشته باشد... جو کینه‌آمیز و حادی را که اکنون علیه سازمان مجاهدین ایجاد شده است بسیار دور از عدالت و تقوای اسلامی دیده و آن را مضر به حال جنبش اسلامی ایران می‌دانیم.^۳

۱. همان، ۱۳۶۰/۴/۱، ص ۳

۲. درباره مجاهدین خلق ر.ک: سازمان مجاهدین خلق؛ از پیدایی تا فرجام، ۳ جلد.

۳. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، ص ۱۳۳

اینها در مجموع و در کنار برادران و نیروهای دیگر اسلامی که نسبت به انقلاب اسلامی مؤمن و وفادار و دارای سابقه و آزمایش و ابتلای قبل از پیروزی انقلاب هستند می‌توانند و می‌بایست در یک طیف و یک جبهه انقلابی اسلامی متحد شوند. این جبهه از ضروریات فعلی انقلاب ما است.^۱

(اینها) می‌توانند در یک جبهه متحد شوند و همگی در شوری و دولت انقلاب شرکت نمایند. این نیروها به طور مشخص عبارتند از نهضت آزادی، جنبش ملی مجاهدین، جنبش مسلمانان مبارز، جنبش انقلابی مردم ایران (جاما) و نیروهای دانشجویی تهران و شهرستان‌ها...^۲

در آن زمان، نهضت آزادی، مجاهدین خلق را از دوستان و اعضای جبهه ایده‌آل و مطلوب خود به شمار آورد.

بعد از پیروزی سریع و غیرمنتظره انقلاب که حیرت و واماندگی منافقین را به دنبال داشت، برای کسب وجهه انقلابی، رهبر منافقین در اولین سخنرانی در دانشگاه تهران به انتقاد از دولت موقت پرداخت. اما در ۱۴ اسفند ۵۷ در مراسم بزرگداشت مصدق، این موضع‌گیری تغییر یافت و به حمایت از دولت مبدل شد. البته حمایت فوق هم روند ثابتی را طی نمی‌کرد بلکه با نوسانات گوناگونی، یک بام و دو هوا برخورد کرده از یک سو برای عقب نماندن از قافله جریان‌های چپ و جذب ضدانقلاب مخالف‌خوانی می‌کرد و از سوی دیگر برای حفظ وجهه و عوامفریبی به حمایت و طرفداری از امام و دولت می‌پرداخت. این نوسانات تابع اوضاع روز بوده با توجه به حساسیت‌های زمان شکل می‌گرفت.

آن دوستی و رفاقت بین نهضت و مجاهدین خلق بعدها به دلیل انتقادات و مخالفت‌های عوامفریبانه سازمان نسبت به دولت بازرگان به سردی گرائید. اما بعد از سخنرانی رهبر منافقین در مزار مصدق و تأیید دولت گرم شد. پس از تسخیر لانه جاسوسی، نهضت و سازمان به علت اشتراک در مخالفت با روحانیت و خط امام در کنار هم قرار گرفتند. با وجود آشکار شدن چهره واقعی نفاق و فریب مجاهدین خلق، بازرگان همواره صریحاً از اطلاق نام «منافق» بر آنان طفره می‌رفت.^۳

در دو ماه اول ۵۹، سازمان پس از مرحله اول انتخابات، خود را برای شرکت در مرحله دوم آماده می‌ساخت. تعداد ۲۷ تن از کاندیداهای سازمان در ۲۲ شهر کشور به مرحله دوم

۱. همان، ص ۱۳۴

۲. همان.

۳. ر.ک: مجموعه آثار مهندس بازرگان، ج ۲۴، ص ۴۰۸

انتخابات راه یافتند.^۱

در تهران مسعود رجوی تنها کاندیدای سازمان در مرحله دوم بود که برای سازمان در صورت موفقیت، به مثابه پیروزی در کل انتخابات بود. شیوه‌ها و تاکتیک‌های اجتماعی و تبلیغی سازمان بر رجوی متمرکز شد. حزب توده و چریک‌های فدایی خلق از کاندیداهای مجاهدین خلق و شخص رجوی اعلام حمایت کردند.^۲

بازرگان، همراه و همگام با چریک‌های فدایی خلق و ملی‌گراها از کاندیداتوری مسعود رجوی برای دور دوم انتخابات پشتیبانی کرد:

بسمه تعالی

در این موقع که ملت شرافتمند و قهرمان عزیز برای دور دوم انتخابات به پای صندوق‌ها می‌روند برای تأمین وحدت و حقوق گروه‌های اقلیت امیدوارم آقای مسعود رجوی که معرف جناح پرشوری از جوانان باایمان می‌باشد نیز به مجلس راه یافته موفق به همکاری صادقانه با گروه‌های با حسن نیت از طریق خدمت به خدا و خلق بشود. ۵۹/۲/۱۶ مهدی بازرگان.^۳

عزت‌الله سبحانی، حسن حبیبی، و محمد مهدی جعفری، اعضای سابق نهضت آزادی، طی اطلاعیه مشترکی در تأیید و توضیح اعلامیه مهندس بازرگان در مورد رجوی، تأکید کردند که این اقدام «در راه تحقق وحدت» بوده است. در این اطلاعیه گفته شد که تأیید مزبور مستقل از آن است که «نفیاً یا اثباتاً درباره تفکرات و رویه سیاسی اجتماعی» رجوی اظهار نظری کرده باشند.^۴

البته امضاکنندگان اطلاعیه فوق در اطلاعیه دیگری به همراه حسین حریرری، یزدان حاج حمزه و مهدی ممکن از مردم درخواست کردند که به چند کاندیدای مشخص و از جمله مسعود رجوی رأی داده شود.^۵

در فضای تبلیغاتی انتخابات مرحله دوم اطلاعیه‌های مهندس بازرگان و همفکرانش، جلب توجه زیادی کرد. یوسفی اشکوری در زندگی‌نامه تحلیلی مهندس بازرگان با جانبداری از اقدام وی چنین می‌نویسد:

مسعود رجوی، رهبر و کاندیدای سازمان مجاهدین خلق به مرحله دوم راه یافته بود و احتمال

۱. کیهان، ۱۳۵۹/۲/۱۴، ص ۱۲

۲. همان، ۱۳۵۹/۲/۱۶، ص ۳. نشریه مجاهد، ش ۵۸، ص ۶

۳. همان، ص ۱۲

۴. همان، ۱۳۵۹/۲/۱۷، ص ۲

۵. همان، صص ۲ و ۱۷

می‌رفت که انتخاب شود، اما پس از اعلام نتایج مرحله اول و در فاصله مرحله اول و دوم، تلاش‌های تبلیغاتی وسیعی و تدابیری صورت گرفت که از مجاهدین، که شماری از آنها، در تهران و شهرستان‌ها به مرحله دوم راه یافته بودند، وارد مجلس نشوند. در مقابل کسانی نیز تلاش می‌کردند تمامی گروه‌ها و به طور خاصی مجاهدین [خلق]، که به هر حال برجسته‌ترین گروه سیاسی خارج از حاکمیت بودند و با صبغه مذهبی، سوابقی در مبارزه و انقلاب داشتند، در مجلس آینده حضور داشته باشند تا مجلس، بر آئیند جامعه و به ویژه محور وفاق ملی باشد. یکی از این کسان مهندس بازرگان بود که وی طی نامه‌ای خطاب به مردم اظهار امیدواری کرد که مسعود رجوی نیز بتواند... رأی بیاورد... البته پس از آن که رهبری انقلاب با این فکر شدیداً مخالفت کردند، پیشنهاد و نظر بازرگان، سخت مورد انتقاد برخی نیروهای خط امام واقع شد و بر او خرده‌ها گرفته و جوّی جدید بر ضد او ایجاد شد.^۱

مهندس بازرگان اطلاعیه دومی در توضیح اطلاعیه اول خویش صادر نمود و در آن ضمن تأکید بر انگیزه خودش برای «تأمین وحدت و آرامش» و با اشاره به «سوءتفاهماتی» که به وجود آمده بود، چنین نوشت:

در آن اطلاعیه راجع به هیچ گروه سیاسی نفیاً یا اثباتاً تأیید به میان نیامده و همچنین گفته نشده است به کسی رأی بدهید یا ندهید... بگذاریم گروه‌های اقلیت سیاسی قانونی به تناسب جمعیت و طرفدارانشان نماینده‌ای به مجلس بفرستند...^۲

با این اطلاعیه، به رغم کاربرد تبلیغی موضع‌گیری قبلی بازرگان، تلاش شد تا انتقادات موجود قدری پاسخ داده شود. اگر قصد وی فقط ابراز امیدواری در مورد انتخاب نماینده سازمان به تناسب آرای طرفداران آن می‌بود، دیگر نیازی به صدور آن اطلاعیه‌ها نمی‌بود؛ زیرا به طور طبیعی در صورت احراز اکثریت نسبی در مرحله دوم این اتفاق رخ می‌داد. اعلامیه توضیحی فوق، در عمل چیزی از بار تبلیغی اقدام به سود رجوی نکاست و در نشریه

۱. یوسفی اشکوری که خود در مرحله دوم انتخابات شهرستان تنکابن در مقابل کاندیدای سازمان پیروز شد و از همفکران جناح چپ نهضت آزادی محسوب می‌شد در آن زمان دیدگاه نیروهای پیرو خط امام درباره مجاهدین خلق را قبول نداشت و در این نوشته در واقع داوری و دیدگاه خود را در مورد سازمان با تعبیر «برجسته‌ترین گروه سیاسی خارج از حاکمیت» بیان کرده است. وی در استدلال به ضرورت حضور رجوی برای تحقق وفاق ملی در مجلس سایر گروه‌ها و احزاب شکست خورده در انتخابات را نادیده گرفته و ملاک تحقق وفاق را در انتخاب نماینده سازمان منحصر نموده است. ضمناً تعداد اندکی از فعالان سیاسی در مرحله دوم رسماً از رجوی حمایت کردند که مهم‌ترین آنها در این مقطع بازرگان و چند تن از همراهان وی بودند.

۲. در تکاپوی آزادی، ج ۲، صص ۳۸۹ و ۳۹۰

۳. کیهان، ۱۳۵۹/۲/۱۷، ص ۱

مجاهد و تراکت‌های تبلیغی، اطلاعیه مهندس بازرگان در حمایت از کاندیدای سازمان، انتشار می‌یافت.

احمد صدر حاج سیدجوادی عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، که در دوران وزارت کشور، یزدان حاج حمزه، از مرتبطان و کاندیدای بعدی سازمان در انتخابات، را به معاونت وزیر کشور منصوب کرده بود^۱ و دو فرزندش از اعضای مهم سازمان بودند و برادرش^۲ از مؤلفین و هواداران شناخته شده رجوی و سازمان محسوب می‌گردید، نیز طی اطلاعیه مستقلی مسعود رجوی را از «چهره‌های مبارز و انقلابی» برشمرد و انتخاب وی و چند کاندیدای دیگر را توصیه نمود.^۳

بعد از اتمام انتخابات مرحله دوم، مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای با کیهان، که در آن زمان تحت سرپرستی دکتر ابراهیم یزدی بود، توضیحات بیشتری در مورد اطلاعیه‌های خود درباره کاندیدای سازمان ارائه داد. در این مصاحبه، وی ادعا کرد که در قبال اقدام وی «تنها اعتراض و انتقاد نشد بلکه تلفن‌های تشکر و تأیید فراوان هم رسید.»^۴ بازرگان ضمن توضیح مکرر مضامین دو اطلاعیه قبلی خود، در مورد التقاطی بودن سازمان این‌گونه موضع‌گیری نمود:

این آقایان دارای افکار التقاطی باشند یا نباشند به عهده خودشان است و هم به عهده کسانی است که نوشتجات آنان را مطالعه کرده و به نکات التقاطی برخورد نموده‌اند؛ لازم است بیایند و برای مردم روشن کنند.^۵

وی دوباره مجاهدین خلق را «پرشور و با ایمان» توصیف کرد و گفت:

این یک واقعیتی است. من با همه آنها آشنا و محشور نبوده‌ام ولی آنهایی را که می‌شناسم نسبت به آنچه که بدان اعتقاد دارند، پرشور و با ایمان یافتم. به مکتب و آرمان خود ایمان دارند.^۶

امام خمینی دو روز بعد از اطلاعیه بازرگان و چند تن از دوستان همفکر وی، در پیامی به

۱. همان، ۱۳۵۸/۱۲/۲۲، ص ۱۵، بیوگرافی تبلیغات انتخاباتی مهندس یزدان حاج حمزه.

۲. علی‌رضا و شهرزاد صدر حاج سیدجوادی (فرزند) و دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی (برادر). هر دو فرزند، از نزدیکان مورد اعتماد مسعود رجوی سرکرده سازمان تروریستی مجاهدین خلق بودند؛ شهرزاد از مسئولان رده بالای منافقین شد که در دهه ۷۰ به مدت دو سال مسئول اول سازمان بود و برادرش علی‌رضا نیز سال‌ها از مسئولان ستاد حفاظت

مسعود رجوی بوده است.

۳. همان، ۱۳۵۹/۲/۱۷، ص ۲

۴. کیهان، ۱۳۵۹/۲/۲۱، ص ۲

۵. همان.

۶. همان.

مناسبت مرحله دوم انتخابات تأکید نمود که مردم «کسانی را انتخاب کنند که صد در صد مسلمان و معتقد به احکام اسلام و مخالف با مکتب‌های انحرافی و معتقد به جمهوری اسلامی باشند... باید به اشخاصی که احتمال انحراف در آنان می‌رود رأی ندهند. چه احتمال انحراف عقیدتی، اعمالی و یا اخلاقی؛ که به چنین اشخاص اعتماد نمی‌شود کرد.»^۱

در پیام امام، به استدلال مهندس بازرگان این‌گونه پاسخ داده شد:

...آنکه گفته شود خوب است به همه گروه‌ها چه چپی و چه انحرافی رأی دهید که مجلس شورا جامع همه گروه‌ها باشد، این یک مطلب غلطی است که منحرفین درست کرده‌اند تا در مجلس با خدعه شرکت کنند. ملت به این مطالب انحرافی گوش فرادهد...^۲

بعداً مهندس بازرگان در مورد پیام امام خمینی ضمن تأکید بر اینکه «فرمایشات امام بعد از اطلاعیه بنده منتشر شد» و با اشاره به صلاحیت اعتقادی لیست گروه همنام (مورد تأیید بازرگان) گفت:

تأکیدهای معظم‌له اصولی و کلی بوده نامی از گروه و فرد خاصی نبوده تشخیص را به عهده رأی‌دهندگان گذارده بودند.^۳

انتخابات به پایان رسید و با وجود حمایت‌های مهندس بازرگان و گروه‌های چپ، مسعود رجوی رأی لازم برای ورود به مجلس را کسب نکرد.

در اواخر پاییز و زمستان ۵۹ اتهام شکنجه و چماقداری و مربوط کردن آن با نظام، محور مهم تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق محسوب می‌شد. بنی‌صدر و سایر گروه‌های مخالف نظام و لیبرال‌ها نیز به همراهی و هم‌نوایی با این تبلیغات می‌پرداختند. پس از سخنرانی روز عاشورای بنی‌صدر (۲۸ آبان ۵۹) و تأکید شدید وی بر اتهام شکنجه در زندان‌ها و اقدامات برنامه‌ریزی شده دفتر ریاست جمهوری برای سندسازی و جعل مدارک در این زمینه، روزنامه‌های انقلاب اسلامی، میزان و دیگر نشریات با مقالات تند به این ادعاها دامن می‌زدند.^۴ با اوج‌گیری فعالیت‌های ضدانقلابی مجاهدین خلق و ایجاد درگیری‌ها و تشنج‌های گاه‌خونین، زمزمه درگیری مسلحانه از سوی آنان مطرح شد. بازرگان، ایدئولوگ نهضت آزادی، در سرمقاله‌ای در میزان با عنوان «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» به طرح این مسأله پرداخت.

۱. همان، ۱۳۵۹/۲/۱۸، ص ۱

۲. همان.

۳. همان، ۱۳۵۹/۲/۲۱، ص ۲

۴. غائله چهاردهم اسفند، ص ۳۳۶

در ابتدای مقاله، آیه شریفه اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر (اجازه آنها که جنگ می‌کنند داده شد زیرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند و بدانید که خداوند برای یاری آنها بسیار توانا است) قرار داده شده بود. با توجه به محتوای مقاله و این آیه در ابتدای آن، مقاله در واقع جواز و توجیه و حتی تشویق مبارزه مسلحانه با نظام بود. در مقاله فوق‌الذکر چنین آمده است:

در هر جا و هر زمان که جلوی آزادی و عدالت گرفته و زبان‌ها بسته و قلم‌ها شکسته شود و کسانی که در برابر قدرت انحصارطلب احساس تبعیض و ظلم می‌نمایند نتوانند حرفشان را راحت بزنند بلکه جوسازی و هزار مانع و محذور از قبیل تهدید توقیف چماق و تهمت‌های ضدانقلاب همکاری با دشمن اخلال در امنیت و تضعیف دولت ببینند و بشنوند و به طور خلاصه مبارزه پارلمانی ممنوع باشد چنان محیطی محیط ظلم و فساد است. فرق نمی‌کند که گردانندگان و اقویا از نوع شاه و آمریکا و عمال طاغوتی باشند یا متولیان و کسوت‌داران حزبی و مکتبی^۱ ... «تحریم و تعطیل مبارزه کار را طبق سنت تاریخی و الهی و همانطور که آثارش ظاهر شده است به مبارزه مسلحانه و آشوب داخلی می‌کشاند که وظیفه خود دانستم هشدار دهم»^۲

بازرگان پس از ذکر این مقدمات، که بهترین توجیه برای مبارزه مسلحانه بود، آشکارا مسئولین و حاکمیت را تهدید می‌کند:

ای دوستان دست‌اندرکار صاحب‌اختیار، امروز شما وسیله دارید، حزب و سازمان‌ها را دارید، سپاه و پاسدار دارید، کمیته دارید، جهاد سازندگی دارید، دادگستری و دادگاه‌های انقلاب دارید، حزب‌الله دارید، صدا و سیما دارید، خطبه جمعه و پیش‌خطبه‌ها دارید، مجلس دارید، دولت دارید، و هر کاری بخواهید می‌توانید بکنید، راه‌پیمایی و تعطیل و تظاهرات هم می‌توانید راه بیندازید، بدون آنکه بازپرس ویژه ایراد قانونی بگیرد. شاه هم چیزهای زیادی داشت، خیلی منظم‌تر و مسلط‌تر؛ ولی یک چیز را نداشت، ملت را نداشت... خدا نیارورد روزی را که خشم عمومی علی‌رغم قدرت‌ها و ممانعت‌ها کار را به جنگ خیابانی کشانده اسلحه و ترور حاکم شود. قربانی اول کی خواهد بود و چقدر مردم بیچاره زیر دست و پا خواهند رفت؟ پس از آن آیا از مملکت و ملت و از روشنفکر

۱. میزان، ش ۱۶۸، ۱۳۶۰/۲/۹، ص ۲

۲. همان.

و روحانی چیزی خواهد ماند؟^۱

البته به سبب بافت خاص جمهوری اسلامی و انتقال قدرت از پائین به بالا، حاکمیت جمهوری اسلامی چون مردم را داشت همه ارگان‌ها و قدرت‌های مردمی را هم در دست داشت و قیاس مع الفارق آن با رژیم شاه کاملاً بی‌مورد و بی‌معنا بود. اما آنچه که بازرگان با نگاشتن مقاله فوق‌القامی کرد بسیار روشن‌تر از آن است که احتیاج به تشریح دوباره داشته باشد. خط حاکم بر همه نوشته‌های میزان بازرگان و اطلاعیه‌های نهضت آزادی تا آن زمان این بوده است که استبداد، اختناق، و ظلم، نظیر رژیم شاه، بر جامعه حاکم شده است و همان علل و اسبابی که موجبات انقلاب را فراهم نمود، مشروعیت حرکتی دیگر را علیه نظام تأمین می‌کند. منطقی‌ترین استنتاج از مطلب فوق ضرورت و لزوم مقابله رودررو و حتی مسلحانه با جمهوری اسلامی می‌بود. واقعیت این است که تبلیغات نهضت آزادی و بازرگان در سوق دادن بخش زیادی از اعضا و هواداران منافقین به ورطه ضدیت مسلحانه با انقلاب بسیار مؤثر بود.

به موازات هم‌سویی مهندس بازرگان و نهضت آزادی با بنی‌صدر، موضع‌گیری آنان در قبال سازمان مجاهدین خلق (منافقین) نیز دوستانه‌تر و مشفقانه‌تر می‌شد. روزنامه میزان، ارگان غیررسمی نهضت آزادی، در تنش‌ها و درگیری‌های بنی‌صدر و سازمان مجاهدین خلق علیه نظام با مقالات و اخبار و مواضع خود آشکارا به جانبداری از آنان می‌پرداخت و تا آنجا در تشدید تشنج‌ها نقش ایفا کرد که بعد از چهارده اسفند، در شرایط بحرانی ابتدای سال ۶۰، مدیرمسئول روزنامه مزبور بازداشت و روزنامه موقتاً توقیف شد.^۲

در اردیبهشت ماه ۶۰ بمب‌گذاری‌ها و درگیری‌های خیابانی تشنج اجتماعی و سیاسی در کشور همچنان رو به گسترش بود و نقش سازمان در تنش‌آفرینی و آشوبگری آشکارتر می‌گردید. در هفتم اردیبهشت هواداران سازمان در ادامه سلسله درگیری‌ها در سایر شهرستان‌ها به بهانه برگزاری راهپیمایی درگیری خیابانی گسترده‌ای در تهران پدید آوردند که به کشته شدن دو نفر و مجروح شدن ده‌ها نفر انجامید.^۳

روزنامه‌های انقلاب اسلامی و میزان در انعکاس اخبار این موضوع و نظایر آن عمدتاً مخالفان سازمان مجاهدین خلق را مقصر و هواداران سازمان را مظلوم و حق به جانب نشان می‌دادند.

۱. همان.

۲. کیهان، ۱۳۶۰/۱/۱۸، صص ۱ و ۲

۳. همان، ۱۳۶۰/۲/۸، صص ۱ و ۳

در چنین فضایی، در دوازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۰، مقاله‌ای از مهندس مهدی بازرگان در روزنامه میزان به چاپ رسید که واکنش‌های متفاوتی را برانگیخت؛ حتی عنوان مقاله مناقشاتی را در پی داشت: «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم»، از یک سو خطاب به رجوی و اعضا و هواداران وی، و از سوی دیگر خطاب به جوانان حزب‌اللهی و طرفدار نظام.^۱ در این مقاله بازرگان تصریح می‌کند:

مجاهدین خلق! شما فرزندان نهضت آزادی هستید... مبانی فکری و تعلیمات اولیه را کتاب‌ها و بحث و تحلیل‌ها و تجربیاتی که از نهضت گرفتید تشکیل می‌داد.^۲ البته سرکرده منافقین هم قبلاً اظهار ارادت کرده و بازرگان را نیای ایدئولوژیک خود خوانده بود. رجوی درباره بازرگان گفته بود:

بازرگان به عنوان یک اصلاح‌طلب صدیق و یک مبارز ضد استبداد برای مجاهدین از روز اول بسیار قابل احترام بوده و هست... مهندس از نظر ایدئولوژیک نیز از نیاکان مجاهدین به شمار می‌رود...^۳

بازرگان در ادامه مقاله سعی می‌کند با توسل به کتاب‌های خود نیروهای مکتبی را هم متأثر از افکار و نظرات خود بداند. آنگاه نتیجه‌گیری می‌کند:

به عنوان پیر خانواده که به فضل خدا هنوز توان و تمنا دارم این مطالب را با شما در میان می‌گذارم و اگر به پدری قبولم دارید می‌خواهم که در روزنامه‌های مجاهد و جمهوری اسلامی درج کنید.^۴

منافقین به این ژست متظاهرانه پاسخ مثبت دادند و مقاله بازرگان را تمام و کمال در نشریه خود به چاپ رساندند.^۵

دو مقاله بازرگان راجع به مجاهدین «مبارزه قانونی - مبارزه مسلحانه»، و «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم»، سخت مورد استقبال آنان واقع شده و در نشریه مجاهدین از آن تمجید شد.^۶ با همه تلاش برای حفظ ژست بی طرفانه، بازرگان می‌نویسد:

وقتی هر کدام برادر دیگر را منافق، مرتجع، مزدور امپریالیسم، یا توطئه‌گر می‌خوانید اشتباه

۱. میزان، ۱۳۶۰/۲/۱۲، ش ۱۶۹، صص ۱ و ۲

۲. همان.

۳. نشریه مجاهد. ش ۱۰۸، ۱۳۵۹/۱۱/۱۶، ص ۱۳، مصاحبه رجوی.

۴. میزان، ش ۱۶۹، ۱۳۶۰/۲/۱۲، ص ۲

۵. نشریه مجاهد، ش ۱۱۹، ۱۳۶۰/۲/۱۷، مقاله بازرگان صص ۹ و ۱۰

۶. همان.

می‌کنید و نسبت بیجا بهم می‌دهید. یکدیگر را گروهک نخوانید. مجاهدین عده قلیل نیستند و نفوذ عجیب در دختر و پسرهای دانش‌آموز و دانشجو در مدارس دارند.^۱ چند روز پس از اعلام موضع سازمان و هم‌زمان با اوج‌گیری اقدامات و مواضع خشونت‌بار و براندازانه آن، نهضت آزادی به توجیه تئوریک شرایط پرداخت و خشونت سازمان را نتیجه طبیعی فشار و نقض حقوق مخالفان توصیف کرد و در واقع به تقویت و تأیید موضع مجاهدین خلق در آستانه شورش تمام عیار مسلحانه برخاست. همسو با مواضع سازمان، نهضت آزادی درباره درگیری‌های آن زمان چنین اعلام موضع کرد:

به نظر ما ریشه درگیری‌های اخیر از طرفی در اثر انحصارطلبی‌های تنگ‌نظرانه حاکم و اعمال فشار و ایجاد محیط اختناق و سلب آزادی تصریح شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی و نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌های سیاسی است و از طرف دیگر توطئه‌های مداوم دشمن در ایجاد اختلاف و بدبینی و تشدید ناراحتی‌ها و نارضایتی‌هاست و باید گفت که قسمت اخیر یعنی توطئه‌های دشمنان انقلاب خود تابعی است از قسمت اول. بدین معنی که اشتباهات رژیم [جمهوری اسلامی ایران] و سیاست‌های غلط آن است که زمینه‌های توطئه‌های فوق را فراهم نموده است... خشونت، خشونت می‌آورد.^۲

با اوج‌گیری تنش در فضای سیاسی کشور، بنی‌صدر در مقابله با مجلس شورای اسلامی و دولت رجایی و در شرایط حساس ناشی از جنگ عراق با ایران، با حمایت تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق مدعی به بن‌بست رسیدن کشور شد و لزوم برگزاری «رفراندوم» را عنوان کرد.^۳ نهضت آزادی نیز با حمله به دولت و مجلس از طرح بنی‌صدر حمایت کرد.^۴ روزنامه‌های *انقلاب اسلامی* (بنی‌صدر)، *میزان* (نهضت آزادی) و *نشریه مجاهد* (سازمان مجاهدین خلق) تحلیل‌ها و مواضعی مشابه و هماهنگ برای اثبات وجود بحران غیرقابل حل و ضرورت رجوع مستقیم به آرای عمومی منتشر ساختند.

در واکنش به تشنج‌آفرینی بنی‌صدر و سازمان، که در آن زمان در حمله به مجلس و روحانیت و دولت رجایی کاملاً از همراهی علنی سیاسی و تبلیغاتی نهضت آزادی نیز برخوردار بودند، امام خمینی در دیدار با نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۶ خرداد ۶۰، ضمن حمایت

۱. همان.

۲. کیهان، ۱۳۶۰/۲/۲۳، ص ۱۰

۳. نشریه مجاهد، ش ۱۲۲، صص ۲۱ و ۲۰. روزنامه *انقلاب اسلامی*، ۱۳۶۰/۲/۳۰، ص ۱

۴. *میزان*، ۱۳۶۰/۳/۴، بیانیه "کی باید برود" منتشره از سوی نهضت آزادی.

قاطع از مجلس به تحلیل شرایط کشور پرداخت. امام در سخنان خود مواضع آشکار و قاطعی در برابر طرح بن بست و رفراندوم ارائه داد:

...نگوید که ملت با من است ملت با اسلام است نه با من است نه با شما و نه با دیگری... ملت اسلام را می‌خواهد. ملت شخص نمی‌خواهد... شما به بن بست رسیدید. اشتباه می‌کنید. مملکت اسلام که به بن بست نمی‌رسد... این مردم اسلام را می‌خواهند. اگر پایتان را از اسلام کنار بگذارید این طلبه‌ای که اینجا نشسته با کمال قوا با شما مخالفت می‌کند... آقای رئیس‌جمهور حدودش در قانون اساسی هست. یک قدم آن ور بگذارد من با او مخالفت می‌کنم... نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم... همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو برخلاف رأی شما باشد... اگر می‌خواهید که [مردم] از صحنه بیرون‌تان نکنند بپذیرید قانون را...^۱

روز برکناری بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، صفحه اول نشریه هفتگی سازمان مجاهدین خلق مورخه ۲۱ خرداد ۶۰، تماماً به پیام و سخنان بنی‌صدر و اطلاعیه‌های در حمایت از وی اختصاص یافته بود و مضامین تحلیل‌ها و سایر مطالب آن نیز آشکارا تحریک و آماده‌سازی شورش علیه نظام را به مخاطبان القا می‌کرد. در همین شماره، متن کامل نامه سرگشاده مهندس بازرگان^۲ و بیانیه شیخ علی‌تهرانی^۳ خطاب به وی که مضمون مشابه ولی صریح‌تر و تحریک‌آمیزتری درباره امام داشت، به چاپ رسید. جهت‌گیری اصلی این مطالب، زیر سؤال بردن مشروعیت و اعتبار سیاسی و قانونی رهبری انقلاب بود. با این موضع‌گیری‌های صریح علیه امام، بهانه‌های سازمان برای توجیه اقدامات تروریستی بعدی علیه نظام، تقویت می‌گردید. نامه بازرگان، که در نشریه مجاهد چاپ شده بود، همان نامه‌ای بود که در شانزدهم خرداد ۶۰ با عنوان «سه کلمه گله مخلصانه بازرگان به رهبری پدرا نه انقلاب اسلامی ایران» انتشار یافته بود. در آن نامه، با ظاهر مؤدبانه مهندس بازرگان به سبک همیشگی، همراه نیش و کنایه، حق را به ائتلاف مجاهدین خلق - بنی‌صدر داده بود و چاقوی تروریسم را تیز می‌کرد. در بیانیه نهضت آزادی به تاریخ ۲۰ خرداد ۶۰، نیز ضمن حمایت از رئیس‌جمهور، اقدام قوه قضائیه و دادستانی در توقیف میزان و نشریات گروه‌های معاند محکوم گردید و تلویحاً تلاطم‌ها و تشنج‌ها امری موجّه، و ناشی از اجرا نشدن قانون توسط حاکمیت توصیف شد.^۴

۱. کیهان، ۱۳۶۰/۳/۷، ص ۱۰

۲. نشریه مجاهد، ش ۱۲۴، صص ۱۶ و ۱۴ و ۹

۳. همان، ص ۱۰

۴. بیانیه نهضت آزادی پیرامون بحران کنونی کشور، ۱۳۶۰/۳/۲۰

دکتر ابراهیم یزدی، که در آن زمان نمایندهٔ اولین دوره مجلس شورای اسلامی بود، نقل کرده است که مجاهدین خلق به طور ویژه با وی ارتباط داشتند و درصدد جذب کامل او بودند که در همین ارتباطات، از قصد خود برای سرنگونی نظام سخن گفته‌اند.

یزدی، که سال‌ها بعد این ماجرا را متناسب با زمان، تنظیم و نقل کرده می‌گوید: مسعود رجوی و موسی خیابانی چندجلسه در منزل پدرم در خیابان عین‌الدوله به دیدار من آمدند. این دیدارها به واسطه محمد صدیقی، خواهرزاده‌ام، که به مرکزیت سازمان نزدیک بود و در دوران شاه هم زندان رفته بود، هماهنگ می‌شد... قبل از وقایع خرداد [۶۰] باز هم پیش من آمدند و گفتند: «ما تجربه انقلاب را تکرار می‌کنیم». من هم به صراحت به آنها گفتم که شما اشتباه می‌کنید... آنها به میلیشیایی که درست کرده بودند خیلی بها می‌دادند و فکر می‌کردند می‌توانند مقاومت کنند. اما من تحلیلشان را نادرست می‌دانستم و مخالف بودم و به مسعود رجوی، موسی خیابانی و محمد صدیقی که آمدند پیش من گفتم که تحلیلشان غلط است.^۱

بعد از سقوط بنی‌صدر، منافقین، که امیدهای خود را کاملاً بر باد می‌دیدند، با زمینه‌سازی‌های قبلی در ۳۰ خرداد ۶۰ به دنبال انتشار اطلاعیه سیاسی نظامی رسماً جنگ مسلحانه را با جمهوری اسلامی آغاز کردند و در اولین وحشیگری‌های خود جنایات زیادی در تهران مرتکب شدند. امام همانند قضیه جبهه ملی، که به نهضت آزادی هشدار داده و اتمام حجت کرده بود، در این مورد هم خطاب به نهضت آزادی گفت:

من امروز هم علاقه دارم که این گروه‌هایی که مسلمان هستند، این جمعیتی که نمازخوان هستند، این جمعیتی که با خدا قطع مراد کرده‌اند، این آقایانی که باز رابطه‌شان را با اسلام قطع نکرده‌اند، به هوش بیایند. حساب خودشان را از آنهایی که قیام بر ضد اسلام کرده‌اند جدا کنند و در ملأعام و در رادیو تلویزیون بروند و این گروه‌هایی را که چند روز پیش آن قدر جنایت کردند محکوم کنند و آن اشخاصی که با پشتیبانی این گروه‌ها و با اساسی که می‌خواست درست کند و می‌خواستند درست کنند که ملت ایران را تکه تکه و شهرهای ایران را یکی بعد از دیگری به تباهی بکشند اینها بروند و از آنها تبری کنند و حساب خودشان را از توطئه‌گران فاسد و از کسانی که به اسلام هیچ عقیده ندارند و آن غائلهٔ پرریوز را ایجاد کردند بروند و از اینها تبری کنند و از آنهایی که اسلام را برای امروز

۱. دو ماهنامه چشم‌انداز ایران، ش ۳۲، ص ۴۹

صحیح نمی‌دانند و احکام اسلام را مال هزار و چهارصد سال پیش می‌دانند اینها از آنها تبری کنند. من صلاح شما را می‌دانم نگذارید خدای نخواستہ آن چیزی که بر سر دیگران آمد به سر شما بیاید...

شما می‌خواهید به کجا بکشانید این کشور را کوشش شما متدینین در این است که این کشور کجا برود؟ در آغوش آمریکا برود؟ در آغوش شوروی برود؟ ... من نمی‌خواهم که شماها هم به سرنوشت دیگران (بنی‌صدر) مبتلا شوید. من نمی‌خواستم که آنها هم این سرنوشت را داشته باشند...

من به شما عرض کردم که یک مطلبی که برخلاف ضرورت اسلام است و برخلاف نص قرآن است و از یک گروهی صادر شده است با اسم و رسم^۱ من دعوت کردم از اینها حسابتان را جدا کنید چرا نکردید؟ ... شما الآن وقت دارید وقت توبه باقیست وقت جدایی از گروه‌هایی که به ضد اسلام قیام کردند باقیست. یک قدم روی هوای نفس بگذارید. یک قدم روی خواسته‌های شیطانی خود بگذارید...

شما از اینهایی که دیروز و پریروز ریختند در خیابان‌ها و آن همه جنایت کردند اعلام کردند که ما برخلاف جمهوری اسلامی جنگ می‌کنیم شما از اینها تبری کنید. من صلاح شما را می‌خواهم من علاقه دارم به بسیاری از شما و شما توجه ندارید. باید بگویم که شماها با اینکه در سیاست بزرگ شدید شم سیاسی ندارید چنانچه آقای بنی‌صدر هم نداشت...

و شمایی که امروز هستید در مجلس و در صحنه شما هم این نصیحت عاجزانه من را قبول کنید و یک پاروی نفسانیت بگذارید و این گروه‌هایی که ایران را می‌خواهند به تباهی بکشند قیام مسلحانه بر ضد اسلام کردند اینها را از خود برانید و از اینها تبری کنید و آنهایی که اسلام را برای حالا دیگر صحیح نمی‌دانند اینها را هم از خودتان برانید و از آنها تبری کنید. جای توبه باز است و بزرگ‌ترین گناه اینست که انسان طرفداری بکند از کسانی که به ضد اسلام قیام کرده‌اند یا به ضد اسلام اعلامیه می‌دهند.^۲

نهضت آزادی در مقابل این سخنان امام عکس‌العملی نشان نداد تا آنکه فاجعه هفتم تیر و شهادت ده‌ها تن از مسئولان کشور، از جمله آیت‌الله دکتر بهشتی، به دست منافقین اتفاق افتاد. آقای هاشمی رفسنجانی بعد از هفتم تیر ۶۰، در نماز جمعه با تأکید بر اینکه «در ایران دو جریان اصلی نفاق وجود دارد، مجاهدین خلق و لیبرالیسم» گفت:

۱. اشاره به دعوت جبهه ملی از مردم به راه‌پیمایی در مخالفت با لایحه قصاص.

۲. صحیفه امام، ج ۴۱، صص ۲۸۴ تا ۴۹۴

من این انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را محصول مستقیم همکاری نفاق چپ و راست... می دانم.^۱

امام خمینی در دیدار با خانواده‌های شهدای هفتم تیر و تحلیل ماهیت آمریکایی سازمان و گروه‌های مؤتلف پنهان و آشکار آن، مشخصاً با «جریان آمریکایی» توصیف کردن لیبرال‌ها، آنان را در اقدامات تروریستی سازمان سهیم و مسئول معرفی کرد.^۲

سرمقاله روزنامه کیهان، به سرپرستی سیدمحمد خاتمی، تحت عنوان «عوامل اصلی فاجعه اخیر را بهتر بشناسیم» چنین بود:

...امام در چند سخنرانی روشنگرانه تصریح کردند که جریان‌های سیاسی کار از قبیل بنی صدر، نهضت آزادی، جبهه ملی و... در مقابله با انقلاب عهده‌دار مسایل «سیاسی» عملیات بوده‌اند و جریان‌اتی از قبیل مجاهدین خلق و فرزندان خلف آنها یعنی پیکاری‌ها و محصول هر دوی اینها یعنی چریک‌های اقلیت، در برخورد با انقلاب و خط اصلی امام، عهده‌دار مسایل «اجرایی» عملیات بوده‌اند.^۳

در پی ملاقات خصوصی مهندس بازرگان با آقای هاشمی رفسنجانی، نهضت آزادی هم در واکنش به سخنان امام طی اطلاعیه‌ای ضمن تکذیب ائتلاف با سایر گروه‌ها، جنایت انفجار هفتم تیر ماه را محکوم کرد.^۴ قبلاً مهندس بازرگان در تاریخ هشتم تیر ماه ۶۰ در تلگرام کوتاهی به امام خمینی تسلیت گفته بود و در همان تاریخ بیانیه کوتاهی نیز با امضای نهضت آزادی منتشر شد که در آن با ادبیات خاص همراه با ایهام و کنایه، «اعمال قهر و زور و قتل» شدیداً محکوم شده و به رهبری و بازماندگان تسلیت گفته شده بود.^۵

در مورد تأثیر فضای سنگین سیاسی و اجتماعی ناشی از فاجعه هفتم تیر، بر تغییر موضع بعضی از متحدان پیشین رئیس‌جمهور معزول، آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود نوشته است:

۹ تیر... مهندس [عزت‌الله] سحابی آمد و درباره تغییر موضع نهضت آزادی و از تمایل آقایان دکتر [یدالله] سحابی و مهندس [مهدی] بازرگان به [حضور در جلسات] مجلس صحبت کرد.

۱. کیهان، ۱۳/۴/۱۳۶۰، ص ۱۴

۲. همان.

۳. همان، ۱۴/۴/۱۳۶۰، ص ۱۰

۴. همان، ۱۵/۴/۱۳۶۰، ص ۱۶

۵. تلگراف مهندس بازرگان به امام خمینی، ۱۳۶۰/۴/۸. بیانیه به مناسبت فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰/۴/۸. آرشیو دیجیتال اسناد نهضت آزادی.

قرار شد امنیت و احترامشان را تأمین کنم و آنها فردا به مجلس بیایند و قهر را بشکنند...^۱ امام در جمع خانواده شهدای هفتم تیر دوباره خطاب به نهضت آزادی چنین می‌فرماید: من حالا باز هم به این افرادی که خیلی منحرف نیستند من به اینها باز نصیحت می‌کنم که شما بیایید و حسابتان را از این منافقین که قیام بر ضد اسلام کردند حسابتان را جدا کنید نه اینکه بگویید که خشونت شما نکنید آن وقت به من هم بگویید که شما هم خشونت نکنید. این معنایش این است که ما و آنها مثل هم هستیم... این منافقین هم به درد شما نخواهند خورد. هر روزی که این منافقین قدرت پیدا کنند شما را هم از بین می‌برند برای اینکه شما لاله‌الاله می‌گویید آنها با لاله‌الاله مخالفند... شما را پل قرار داده‌اند برای پیروزی وقتی که رفتند، این پل را عقب خودشان خراب می‌کنند آنها مزاحم نمی‌خواهند.

من باز هم عرض می‌کنم به آقایانی که ماه مبارک رمضان است و درهای رحمت خدای تبارک و تعالی به روی همه گناهکاران باز است و شما تا دیر نشده است در این ماه رمضان خودتان را اصلاح کنید... شما اسلام را کنار نگذاشتید لکن آنهایی که به اسلام عقیده ندارند و اشخاصی هستند که قیام بر ضد اسلام کردند و لاقول در خیابان‌ها ریخته‌اند آدم کشته‌اند و شما هم حکم شرعی‌اش را می‌دانید و شما می‌دانید که کسی که مسلحانه در خیابان بریزد و مردم را در مهاب^۲ کند لازم نیست بکشد مردم را ارباب کند اسلام تکلیفش را معین کرده است و شما هم مسأله‌اش را می‌دانید. شما همین یک مسأله را بگوئید یک اعلامیه بدهید. مسأله در کتاب خدا هست که این اشخاص که مفسد هستند و ریختند توی خیابان‌ها و مردم را می‌ترسانند به حسب حکم خدا حکمشان اینست. شما این مسأله شرعی را بگوئید و از گروه خودتان امضاء کنید. چرا این قدر تقلا می‌کنید؟ مگر برای شما اینها می‌خواهند چه بکنند؟^۳

درباره ملاقات رهبران نهضت آزادی و پیشنهاد صدور اطلاعیه در محکومیت انفجار هفتم تیر، در خاطرات روز ۱۳ تیر آقای هاشمی چنین آمده است:

آقای [حسین] انصاری [راد] نماینده نیشابور هم استعفایش را آورده بود. علت آن فشار بعضی از مردم حوزه انتخابیه‌اش علیه ایشان به خاطر عدم حضورش در جلسه رأی‌گیری برای عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر می‌باشد. همه‌جا مردم، این گونه افراد را تحت فشار گذاشته‌اند و محیط بر اینها تنگ شده.

۱. عبور از بحران، ص ۱۸۴

۲. مهاب: (اسم مکان) محل و موقعیت ترس و هراس.

۳. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۱

بعداظهر بازرگان، دکتر سحابی، و دکتر [کاظم] سامی آمدند، برای چاره‌جویی در همین زمینه و کم کردن فشار اجتماعی. توقع داشتند امام چیزی بگوید و یا من از آنها تعریف کنم. من گفتم امام [در سخنرانی ۱۱ تیر] راه را باز گذاشته‌اند، و پیشنهاد کردم موضعشان را در مقابل ضدانقلاب، صریحاً اعلان نمایند. قرار شد چیزی بنویسند. جنایت هولناک انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و شهادت این همه نیروهای انقلاب که مورد علاقه آنها هم بوده‌اند، وجدانشان را تحت فشار قرار داد.^۱

نهضت آزادی این بار مجبور به صدور اطلاعیه‌ای شد و آن را به صورت تلگرام برای امام ارسال کرد. لیکن با زرنگی هر چه تمام‌تر از زیر اعلام موضع صریح درباره مخالفت شرعی با جنگ مسلحانه منافقین شانه خالی کرد. در این تلگرام ظاهراً نهضت آزادی به مواضع خود در رابطه با گروه‌های سیاسی تشنجات خیابانی، انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، و مبانی عقیدتی تشکیلات خود پرداخته ولی هرگز به مسأله اصلی مورد نظر امام اشاره‌ای هم نکرده است. متن تلگرام به این شرح است:

بسمه تعالی حضور رهبر عالیقدر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی مدظله العالی مقام رهبری در بیانات روز پنجشنبه ۶۰/۴/۱۱ خود تلویحاً نهضت آزادی ایران را به صدور اطلاعیه‌ای مکلف فرموده‌اند که بدینوسیله ذیلاً به استحضار می‌رسد: مقدمتاً تذکر این نکته ضروری است که بسیاری از موارد مورد نظر روشن بود و قبلاً در بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های نهضت اعلام شده است ولی چون برخی از این اطلاعیه‌ها که مورد نظر مقام رهبری است از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش نگردید برای اطمینان بیشتر این اطلاعیه به صورت تلگرام تقدیم می‌شود.

۱- در مورد همکاری با سایر گروه‌ها و احزاب در اطلاعیه ۶۰/۳/۲۷ با صراحت اعلام داشته‌ایم نهضت آزادی ایران در ائتلاف با هیچ گروه و حزبی نمی‌باشد و در مبارزات سیاسی بر مبنای تفکر اسلامی با حفظ استقلال و اصالت خود عمل می‌نماید. بدیهی است که نهضت آزادی هیچ‌گونه ائتلاف و همکاری با سازمان مجاهدین خلق نداشته و ندارد.

۲- در مورد کسانی که مسلحانه یا غیرمسلحانه به قصد کشتار و یا ارباب مردم اقدام می‌نمایند در همان اطلاعیه نوشته‌ایم هوشیار باشید که تشنجات و تجاوزات خیابانی به ضرر جمهوری اسلامی و به نفع بیگانگان است. تسلیم دسیسه‌های نفاق‌افکنانه دشمنان انقلاب نشوید. در اینجا

بار دیگر تأکید می‌کنیم هر فرد یا گروهی که موجبات تشنج و تجاوز و ارباب را فراهم آورد آب بر آسیاب دشمنان انقلاب اسلامی ایران ریخته است و از مصادیق فساد و خیانت به اسلام و انقلاب بوده و موجبات سلطهٔ مجدد بیگانگان به خصوص استیلای آمریکای جهانخوار را در میهن اسلامی ما فراهم می‌سازد. ما همچنین توطئهٔ خائنانهٔ انفجار غیر انسانی و ضد اسلامی ۷ تیرماه دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را شدیداً محکوم می‌کنیم.

۳- از نظر عقیدتی و بینش اسلامی مادر سخنرانی‌ها نوشته‌ها و بیانیه‌های خود قبل از هر کسی و مکرر دربارهٔ التقاط و انحراف از اصالت اسلام با تشریح و تصریح لازم مبارزه و تبلیغ کرده‌ایم و تفکرات التقاطی را مردود دانسته‌ایم و اصول مرامنامهٔ نهضت آزادی اعتقاد به اسلام یگانه دین خدائی از آدم تا خاتم در مفهوم وسیع کلمه و شمول سازمانی و جهانی آن است. اصول و احکامی که با خلوص و سادگی و رساترین وجه در مکتب تشیع از بیان و سنت رسول خدا(ص) و اهل بیت رسالت نقل گردید و انتظار و تدارک پیروزی آخرالزمان و حکومت جهانی واحد می‌باشد و از اصول برنامه و خط‌مشی آن مبارزه با هر عملی که موجبات تضعیف رهبری را فراهم سازد می‌باشد. نهضت آزادی کار اجتماعی و سیاسی را به حکم وظیفهٔ اسلامی انجام می‌دهد و همانطور که استحضار دارید چه قبل از انقلاب و چه در بجنوبه آن و چه بعد از پیروزی همواره از یاران صدیق و وفادار انقلاب اسلامی و مقام رهبری بوده...^۱

در اطلاعیه فوق از همه چیز سخن به میان آمده بود مگر آن چیزی که امام از آنها خواسته بود. پس از فاجعهٔ انفجار نخست‌وزیری به دست تروریست‌های نفوذی سازمان مجاهدین خلق و شهادت رجایی و باهنر، نهضت آزادی که در آن زمان کماکان به دلیل سوابق پیوند سیاسی و تبلیغاتی با بنی‌صدر و منافقین تحت فشار شدید افکار عمومی قرار داشت، با صدور یک اطلاعیه سه سطرهٔ انفجار هشتم شهریور را بدون انتساب به منافقین محکوم کرد و یک تلگرام کوتاه نیز خطاب به حضرت امام خمینی(ره) ارسال نمود و «شهادت جانگداز رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر» را تسلیت گفت.^۲

فخرالدین حجازی، نماینده اول مردم تهران در مجلس، در سخنانی که روز تشییع شهدای هشتم شهریور در مقابل ساختمان مجلس شورای اسلامی برای مردم ایراد کرد، حملات

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج دوازدهم، تحت عنوان: تلگرام به رهبر انقلاب در مورد سخنان ایشان در ۱۳۶۰/۴/۱۱ به

تاریخ ۱۳۶۰/۴/۱۲

۲. تلگرام به رهبر انقلاب به مناسبت فاجعه انفجار در ساختمان نخست‌وزیری، اطلاعیه به مناسبت فاجعه انفجار در ساختمان نخست‌وزیری، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۰/۶/۹، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

شدیدی به سران نهضت آزادی و مواضع مبهم آنها در قبال عملکرد سازمان وارد ساخت که موجب اعتراض رسمی نهضت آزادی نیز گردید.^۱

اصرار نهضت آزادی بر خودداری از موضع‌گیری صریح و قاطع بر ضد سازمان تروریستی مجاهدین خلق کم‌کم تبدیل به دفاع از آنان و محکوم نمودن شیوه مقابله دولت جمهوری اسلامی با آنان شد. در شرایطی که سازمان دچار بحران روانی و شکست بزرگ اجتماعی و تبلیغی شده بود و عملاً در بن‌بست گرفتار آمده بود، موضع‌گیری نابه‌هنگام و غیرمنتظره مهندس مهدی بازرگان در مورد سازمان، که موجب برانگیختن واکنش‌ها و بازتاب‌های سیاسی و تبلیغی شد، بسیار عجیب و سؤال‌برانگیز و البته برای تروریست‌ها دلگرم‌کننده بود.

فضای اجتماعی بعد از ۳۰ خرداد و بویژه در پی شهادت مظلومانه شهدای هفتم تیر و هشتم شهریور به شدت علیه بازرگان و نهضت آزادی بود؛ و افکار عمومی، آنان را به نوعی شرکای سیاسی و سهیم در جرایم سازمان می‌شناخت تا آنجا که در مراسم تشییع شهدای ۸ شهریور و سایر اجتماعات مذهبی سیاسی مانند نمازهای جمعه، شعارهایی علیه رهبران نهضت آزادی سر داده می‌شد.

آقای هاشمی رفسنجانی مواردی از اعتراضات مردمی به بازرگان و نهضت آزادی، و حتی درخواست کمک نهضتی‌ها از وی را برای کاهش و یا جلوگیری از ادامه آن اعتراضات، در خاطرات خود آورده است.^۲

از جمله در روز ۱۵ شهریور ۶۰، به نقل از خانواده آقای هاشمی که در تشییع جنازه شهید قدوسی و شهید وحید دستجردی شرکت کرده بودند، آمده است که «مردم شعارهایی علیه مهندس بازرگان هم می‌دادند.»^۳

در تاریخ ۱۵ مهر ۶۰، خاطرات رئیس وقت مجلس شورای اسلامی چنین نگاشته شده است:

جلسه علنی داشتیم، مهندس [مهدی] بازرگان، اولین سخنران قبل از دستور بود. در قسمتی از اظهاراتش ضمن اظهار تأسف از شهید شدن پاسداران و شخصیت‌ها به دست تروریست‌ها، از اعدام‌ها و سخت‌گیری‌های دادگاه‌های انقلاب هم انتقاد داشت و آمریکایی بودن تروریست‌ها را مردود دانست. اظهارات ایشان، مورد اعتراض شدید جمعی از نمایندگان قرار

۱. اعتراضیه نمایندگان نهضت در مجلس در مورد سخنان دو تن از نمایندگان، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۰/۶/۱۱، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. عبور از بحران، صص ۱۵۵ و ۱۸۴ و ۱۸۹ و ۲۰۸.

۳. همان، ص ۲۷۴.

گرفت. مجلس را متشنج و ترک کردند و به ایشان اعتراض نمودند. کسی از ایشان دفاع نکرد. دوستانش هم وحشت کرده بودند. مجلس را به عنوان تنفس تعطیل کردم. جمعیتی از مردم و بازاریان که جریان مجلس را از رادیو شنیده بودند، به عنوان اعتراض به اظهارات آقای بازرگان، مقابل مجلس آمدند و شعارهای تندی علیه ایشان، لیبرال‌ها، بنی‌صدر، آمریکا و منافقان می‌دادند... دادستان انقلاب، تصمیم به بازداشت آقای بازرگان گرفته بود، مانع شدم.^۱ مهندس بازرگان در سخنرانی ۱۵ مهر خود، ضمن تمجید از شهدای حوزه علمیه و مسئولان، دستگیرشدگان یا کشته‌شدگان عضو سازمان را «نونه‌لانی» توصیف کرد که «جگرگوشگان و پرورش‌یافتگان امید این مملکت بوده‌اند عاشق‌وار و یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار در طاس لغزنده‌ای افتاده‌اند.» وی ضمن رد اتهام اینکه «روحانیون ارجمند و مکتبی‌های غیرتمندمان از آمریکا وارد شده‌اند» اعضا و هواداران تشکیلاتی سازمان را «جوانان جانبازی» خواند که نمی‌توان آنها را «مزدور» دانست.

در حالی که کمتر از نیمی از سخنرانی مهندس بازرگان از روی متن مکتوب خوانده شد، به دلیل اعتراض شدید بسیاری از نمایندگان و بروز تشنج و قطع جلسه، این سخنرانی ناتمام ماند. و نهضت آزادی چندی بعد متن کامل این نطق را در روزنامه کیهان و مستقلاً در قالب یک اطلاعیه منتشر ساخت.

بقیه سخنرانی نیز محکومیت توأمان و یکسان عملکرد نظام و سازمان منافقین بود و اتخاذ یک موضع میانه بی‌طرف که در واقع و از آن تریبون، بیشتر به زیان حاکمیت جمهوری اسلامی ارزیابی می‌شد.^۲

بازرگان و نهضت آزادی مکرراً سرکوب منافقین محارب را خشونت نامیده‌اند. در آن زمان، فضای عمومی کشور متأثر از دو فاجعه بزرگ هفتم تیر و هشتم شهریور بود. منافقین هر روز در گوشه و کنار کشور دست به تحرکات خشونت‌بار و فاجعه‌آفرین می‌زدند. با این حال بازرگان در نطق پیش از دستور در مجلس، با وجود اعتراف به جنایات منافقین، برای آنان دلسوزی و اظهار ترحم می‌کرد:

با کمال تأثر و توسل به درگاه ذوالجلال باید اقرار کنیم که آتشی هولناک در کشور عزیزمان شعله کشیده و خرمن امت و دولت و دین را مورد تهدید قرار داده. کمتر کسی است که در صدد خاموش کردن آن برآید. بعضی می‌کوشند آتش را فروخته‌تر ساخته بر

۱. همان، صص ۳۱۵ و ۳۱۶

۲. در تکاپوی آزادی، ج ۲، صص ۵۰۳ تا ۵۰۷. کیهان، ۲۶/۷/۱۳۶۰، ص ۱۵

خرمن طرف مقابل بیندازند... همه بلعیده می‌شوند حوزه‌های علمیه از گل‌های سرسبد خود خالی می‌شود... برادران ارزنده و غیرقابل جبرانی از مسئولین دولتی و لشکری و از سپاه و کمیته به شهادت می‌رسند؛ به همراه جان‌ها اثاث و دارایی‌ها از بیت‌المال و از ملت به هدر می‌رود؛ افرادی بی‌گناه در معابر و منازل کشته و معلول می‌شوند؛ و همچنین نونهالان دختر و پسر و کسان وابسته و هوادار یا برکنار که در درگیری‌های خیابانی و دادگاه‌های انقلابی قربانی التقاط و انحراف یا انتقام می‌گردند. نونهالانی که هر چه باشد جگر گوشگان و پرورش‌یافتگان امید این مملکت بوده عاشق‌وار یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار، در طاس لغزنده‌ای افتاده‌اند و در حالی که هر طرف گروه مقابل را منافق یا مرتجع و ضداسلام و عامل امپریالیسم می‌خوانند نه روحانیون ارجمند و مکتبی‌های غیرتمندمان از آمریکا وارد شده‌اند و نه جوان‌های جانباز در خانواده‌های آمریکایی زاییده و بزرگ گشته‌اند که بتوان مزدورشان ساخت. پس چرا اینان ریختن خون یکدیگر را مباح و بلکه واجب می‌شمارند.^۱

«... مسلماً زهر طرف شود کشته سود کفار است و زیان مرگبار برای ایران و اسلام حتی برای جهانیان»^۲ «مبارزه مسلحانه و محاربه با جمهوری اسلامی نوپای ایران را به جای مبارزه پارلمانی و قانونی را محکوم می‌کنم ضمن آنکه جلوگیری از آزادی‌های حقه و فقدان امنیت لازم برای مبارزه قانونی را یکی از علل این پیش‌آمدها می‌دانم»^۳.

سخنان فوق بود که خشم و هیجان مردم را برانگیخت و شعار مرگ بر بازرگان در کنار مرگ بر آمریکا و شوروی و اسرائیل و منافقین و صدام به دنبال تکبیرها تا مدت‌ها سنت گشت. وی با وجود واکنش‌های شدید باز بر سخنان خود پافشاری کرده در نشریه‌ای در پاسخ به انتقادهایی از او از بابت سخنانش در مجلس می‌شد، چنین پاسخ داد:

و همچنین (دلسوزی کردن) برای جوانانی که بعضاً منافق یا منحرف ولی ایرانی هستند و مسلمان و در هر حال فرزندان و برادران من و شما. آیا دل سوختن برای هموطنان و هم‌کیشان که محصول دست‌پرورده این آب و خاک و سرمایه و امید آینده هستند یا باید باشند جرم است؟^۴ «کسانی ایراد گرفته‌اند که چرا منافقین را جانباز گفته و آمریکایی نگفته‌ام. اینان آیا منکر آنند که در هر حال اعدام‌شدگان جان خودشان را از روی عقیده و عشق ولو به خطا و

۱. کیهان، همان‌جا.

۲. همان.

۳. همان.

۴. در تکاپوی آزادی، ج ۲، صص ۵۱۱ تا ۵۱۴

به زیان خود از دست می‌داده‌اند پس جانبازانند و شخص جانباز با فداکار ممکن است جاهل یا گناهکار باشد ولی نمی‌تواند مزدور باشد.^۱

جنايات منافقين را نتیجه و معلول جلوگیری از آزادی و فقدان امنیت خواندن،^۲ جز تأیید منافقین و تقویت انگیزه آنان برای ادامه جنایاتشان چه نتیجه دیگری داشت؟ بی‌تقصیر جلوه دادن آنان و با کلماتی مشحون از بار عاطفی، بیشتر آنان را جگرگوشگان و پرورش‌یافتگان امید مملکت و عاشق یا دیوانه یا فداکار خطاب کردن، دلسوزی معمولی و عادی نیست. اطلاق جانبازی و فداکاری که از بار ارزشی برخوردار است قابل توجه نیست. بنابر استدلال سست بازرگان باید جاسوسان و مزدوران سیا را هم که تا آخرین قطره خون خویش برای پول می‌جنگند، فداکار جانباز نامید. بسیاری از افراد را می‌توان به آسانی با شستشوی مغزی و فریبکاری و بهره‌گیری از ضعف‌های خصلتی و بینشی تا پای مرگ به میدان آورد. خوارچی که بر روی علی(ع) شمشیر کشیدند نیز «فداکار و جانباز» اند. با حساب بازرگان، ابن‌ملجم که حتماً فداکار و جانباز است؛ اما پیامبر اکرم، پیشاپیش او را «شقی‌ترین مردم» خوانده بود. سازمان مجاهدین خلق، فرزند معنوی مهندس بازرگان و نهضت آزادی بود؛ و بازرگان نمی‌توانست محبت فرزندان منافقش را از دل بیرون کند. این در زمانی بود که بسیاری از پدرها و مادرها، خود فرزندان منافق و جنایتکارشان را معرفی و از اعدام و مجازات آنها ابراز رضایت می‌کردند.

امام(ره) نیز بارها در شیوه‌های هدایتی خویش پدران به حال و وضع منافقین تأسف خورده است:

ما متأثریم برای جوان‌هایمان متأثریم برای این بازی خورده‌ها برای این دخترها برای این پسرها که اینها می‌بینند که آن کسی که اینها را وادار می‌کند به این امر خودش رفته بیرون آنجا مشغول بازیگری اش هست.^۳

بازرگان می‌گوید: «آیا دل سوختن برای هموطنان و هم‌کیشان جرم است؟» باید گفت بلی صددرصد جرم است و در دیدگاه اسلام عملی است نابخشودنی. عواطف کودکانه و بی‌منطق در اسلام تأیید نمی‌شود. هیچ بینش و نظام حقوقی و قضایی نیز از اول پیدایش تمدن تاکنون

۱. همان.

۲. در نطق مهندس بازرگان، «جلوگیری از آزادی‌ها و فقدان امنیت برای مبارزه قانونی» یکی از علل جنگ مسلحانه سازمان توصیف شده بود و تعبیر «تجاوز مسلحانه و تلافی‌های ناچارانه»، برای تروریسم سازمان به کار رفته بود.

۳. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۹۵

«ترحم بر جنایت کار» را تجویز نکرده است. محبت و دشمنی با عقیده و ایمان پیوند دارد و نمی‌توان به دلیل پیوندهای مادی و اعتباری، پیوندهای اعتقادی را نادیده گرفت. قرآن آنقدر در این زمینه تأکید دارد که می‌فرماید اگر پدران و برادرانتان کفر را فقط دوست داشتند، آنان را به دوستی نگیرید: «یا ایهاالذین آمنوا لا تتخذوا آبائکم و ابناءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یقولهم منکم فاولئک هم الظالمون. توبه/۲۳»

امام علی(ع) از کشتن آشنایان و فامیل خود در همراهی با رسول خدا(ص) و اجرای حکم الهی، یاد می‌کرد:

و آن هنگام ما در کنار رسول خدا آنچنان بودیم که با پدرانمان و فرزندانمان و برادرانمان و عموهایمان می‌جنگیدیم و این جنگ اثری جز افزونی ایمانمان و تسلیم در برابر خدا و گذشتن از جاده شرع و پایداری و تحمل سوزش دردها و کوشش در مبارزه دشمن نداشت هنگامی که یکی از مردان ما در برابر یکی از دشمنانمان قرار می‌گرفت همچون دو شیر نر به یکدیگر حمله می‌بردند و جان یکدیگر می‌ستاندند و هر کدام می‌کوشیدند زودتر دیگری را جام مرگ بنوشاند و گاه این موفقیت از آن ما می‌شد و گاه نصیب دشمن. وقتی خدا صداقت و پایمردی ما را در مبارزه با دشمنان دید بر دشمنانمان خواری و بر ما یاری و پیروزی نازل کرد تا اسلام پایدار و چون شتری رام و آرام در جایگاه خود در جامعه فرود آمد و در وطن‌های خود جای گرفت.

روزنامه کیهان، به سرپرستی سیدمحمد خاتمی، در پاسخ به نطق مهندس بازرگان، طی سه روز ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ مهر، سرمقاله‌های خود را به نقد و تحلیل مواضع وی و نهضت آزادی اختصاص داد.

آقای خاتمی در اولین روز بعد از نطق در «یادداشت روز» صفحه اول کیهان در مقاله‌ای با عنوان «مرگ آقای سادات و نطق آقای بازرگان!» بعد از اشاره به خبر مرگ رئیس‌جمهور مصر^۱ و شور و شادی مردم از مجازات این خائن به آرمان فلسطین، و دغدغه ذهنی‌اش برای نگارش مقاله راجع به ابعاد و آثار این واقعه نوشته بود:

تا صبح شد و به مجلس آمدم. آقای بازرگان به عنوان ناطق پیش از دستور پشت تریبون قرار گرفتند و من چون دیگران، منتظر، که چه خواهند گفت؟... آیا از توطئه آمریکا و مزدورانش

۱. محمد انور سادات، رئیس‌جمهور وقت مصر که با امضای پیمان سازش کمپ دیوید و به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی، در جهان اسلام به شدت منفور و مغضوب مردم شده بود، در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۶۰ به دست ستوان خالد اسلامبولی، مجازات شد. به تعبیر آقای خاتمی در همان مقاله، وی فرد خبیثی بود که خدمتگزار آمریکا و صهیونیسم بود.

علیه انقلاب اسلامی و تلاش آنان برای نجات صدام سخن می‌گویند؟ از جنایاتی که به دست عوامل آمریکا در ایران و علیه مردمی‌ترین انقلاب معاصر صورت می‌گیرد؟ از رسوایی‌های بنی‌صدر و رجوی که اینک به بختیار و اویسی ملحق شده‌اند؟ از فاجعه‌های مکرری که به دست عوامل و مزدوران «سیا» و «موساد» در ایران انقلابی آفریده شده است و بهترین چهره‌های متقی و مبارز و مجاهد در میان آتش سوخته‌اند؟ خاصه اینکه در رابطه با شهادت این عزیزان تاکنون از سوی ایشان و هم‌زمانشان مطلبی جز تسلیت خشک در حدی که بسیاری از سیاستمداران خارجی و حتی زمامداران وابسته دنیای سوم، علی‌الرسم و به منظور رعایت اصول دیپلماتیک! داده‌اند صادر نشده است... دیری نپایید که دریافتیم این انتظار بیهوده است... [نطق بازرگان] مثل همیشه عبارت بود از اعتراض به جمهوری اسلامی... سخنان آقای بازرگان... مرا از بلا تکلیفی شب پیش بیرون آورد و موضوع مناسب برای سرمقاله در رابطه با مرگ سادات را یافتیم.^۱

در قسمت دوم سرمقاله آقای خاتمی با عنوان «چه کسی آمریکایی است؟» چنین آمده بود: آقای بازرگان ضمن تأسف از خون‌هایی که ریخته می‌شود... به دفاع از «جوانان جانباز»!! و نونهالانی برخاستند که جگر گوشگان و امید مملکت! هستند به همان نظم و نسق که در بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیسم خبری می‌شنویم. و بدین ترتیب از کسانی دفاع به عمل می‌آید که خشن‌ترین شکل آشوب را به فرمان رهبران خائن و فراری خود، در متن انقلاب ناب و منحصر به فرد ایران برپا می‌کنند، و بهترین فرزندان اسلام را از پای در می‌آورند و کودکان خردسال را در آتش خشم کور خود می‌سوزانند^۲ و انبوهی از جوانان پاکباز و مؤمن و فداکار را ناجوانمردانه هدف رگبار قرار می‌دهند، و هر آن کس را که دلش به عشق اسلام و انقلاب اسلامی، می‌تپد شناسایی می‌کنند تا در موقع مناسب به شهادت برسانند و کوچه و خیابان و بیمارستان و فروشگاه و بنیاد شهید و... را با بمب و نارنجک و کوکتل مولوتف به آتش می‌کشند. و امروز آقای بازرگان برآشفته می‌شود که چرا به اینان آمریکایی می‌گویند... آیا در برابر سیل خون و آشوب و ترور، آن‌هم در زمانی که مظلوم‌ترین انقلاب عالم، مورد بیرحمانه‌ترین تجاوزات نظامی، اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی است باید دست روی دست

۱. کیهان، ۱۳۶۰/۷/۱۶، ص ۲

۲. اشاره به شهادت کودک دو ساله‌ای به نام فاطمه طالقانی در یک عملیات پرتاب کوکتل مولوتف توسط تروریست‌های سازمان مجاهدین خلق. (مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام، ج ۲، صص ۶۶۶ و ۶۶۷) در اقدامات تروریستی این سازمان، در چندین مورد، کودکان خردسال به شهادت رسیدند.

گذاشت و دست آدم کشان را در جنایت باز گذاشت؟... آقای بازرگان! بسیاری از کسانی که امروز در همین دادگاه‌های انقلاب (که مورد اعتراض شماست) تنها به خاطر دفاع از اسلام و پاسداری از دست‌آوردهای انقلاب اسلامی، شب و روز زحمت می‌کشند، انسان‌هایی سرشار از عاطفه و رحمتند؛ اما مسئولیت اسلامی و تعهد انسانی‌شان و نیز فرمان خدا، آنان را وامی‌دارد که قاطعانه در برابر آدم کشان که موجودیت انقلاب و جمهوری اسلامی را به خطر انداخته‌اند، بایستند و فساد را از ریشه برکنند. ما هم دلمان به حال این جوانان که هر چند فریب خورده‌اند، اما امروز دستشان به خون پاکان آلوده است و ابزار تخریب و براندازی نظام در دست دشمنان آشتی‌ناپذیر اسلام و انسان شده‌اند می‌سوزد.^۱

سیدمحمد خاتمی با اشاره به طنز و کنایه تمسخرآمیز مهندس بازرگان در مورد تفسیر «آمریکایی و مزدورخواندن تروریست‌های مجاهدین خلق»، نوشت:

طنز آقای بازرگان آنجا که از انتساب آشوبگران به آمریکا برمی‌آشوبند خود حکایتگر نوعی نگرش آمریکایی به مسائل است... بدین ترتیب تشخیص درست امام و امت را که دشمنان داخلی... را آمریکایی می‌خوانند و اعمال و مواضع آنان را به نفع آمریکا می‌دانند، به تمسخر می‌گیرند... آیا شاه مخلوع که گوی سبقت را از همه حکمرانان جهان سوم در سوق دادن کشور به سوی وابستگی تام به غرب و خصوصاً آمریکا... ربوده بود، در خانواده آمریکایی زاده شده یا از آمریکا برگشته بود؟ یا اینکه شاه، آمریکایی نبود؟... آیا آقای بنی‌صدر که... آمریکا همه امیدهایش را برای بازگشت به ایران، به وی بسته بود، از خانواده آمریکایی بود؟... آیا آقای رجوی که روز و روزگاری، آقای بازرگان را نماینده بورژوازی که طبق تحلیل‌های ماتریالیستی [= مارکسیستی] حضرات، ماهیتاً آمریکایی، می‌دانست، و امروز که به منظور رهبری مقاومت ضد امپریالیستی در ایران به دامن فرانسه آویخته است! و برای تکمیل مبارزات ضد آمریکا، این اواخر سفری به آمریکا کرده است، با کمال شهامت به تمجید از بورژوازی ملی برخاسته و برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد اتحاد با بورژواها را می‌دهد... و "جرج بال" به سیاستمداران آمریکا اکیداً توصیه می‌کند که مجاهدین خلق! را به عنوان جناح نیرومند مخالف با رژیم ارتجاعی! ایران مورد حمایت و تقویت قرار دهند و بالاخره مورد تمجید و ستایش فراوان رادیوها و سخن‌پرانی‌های آمریکا و اسرائیل و بی‌بی‌سی است، آیا آقای مسعود رجوی از خانواده آمریکایی است؟...

و امروز، همان جوانان پاکباز! که شما به دفاع از آنان برخاسته‌اید، چشم و گوش بسته به فرمان آقای رجوی و همپالگی‌هاشان و به کمک بازمانده‌های رژیم شاه و در هنگامه‌ای که نیروهای رزمنده جمهوری اسلامی درگیر دفن تجاوز رژیم آمریکایی صدام هستند، به کشتار و تخریب دست می‌زنند.

مراد از آمریکایی بودن، نحوه‌ای از دید و بینش است که به سادگی، ابزار دست سیاست‌های توسعه طلبانه آمریکا می‌شود، و به خاطر همین دید و بینش جریانی که شما [= مهندس بازرگان] در رأس آن قرار دارید همواره از مواضع ضد آمریکایی جمهوری اسلامی، البته با توجیحات گوناگون، اظهار نارضایتی و حتی مخالفت قوی و عملی کرده است... امروز این آمریکا است که پندار گرایانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی به مجاهدین خلق! دل بسته است و از آنان حمایت می‌کند.^۱

مهندس بازرگان در ادامه نطق خود که به صورت مکتوب انتشار یافت، تأکید کرده بود که بایستی به «تجزیه و تحلیل صحیح جریان‌ها و شور در علل چاره‌ها بنشینیم» و به تعبیر خود، «هر دو طرف دعوی» را مخاطب و مقصّر جلوه داده بود.^۲

سیدمحمد خاتمی نیز با تجزیه و تحلیل موضوع در سرمقاله خود، در مورد نقش و سهم جریان نهضت آزادی در افزایش طرفداران سازمان طی ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، چنین نوشت:

...اگر بخواهیم به تحلیل جریاناتی که به اینجا انجامید پردازیم، بزرگترین گناه به گردن جریانی خواهد بود که از آغاز در سیر طبیعی انقلاب، اخلاص کرد و بسیاری از جوانان ساده دل را از انقلاب رمانید و آنان را به دام رهبران گروهک‌هایی که از آغاز هم معلوم بود بالاخره کارشان به تروریسم خواهد انجامید، افکند. وقتی که دولت موقت در اثر بینش ناسازگارش با محتوای انقلاب اسلامی و با سوءاستفاده از نام و اعتباری که به برکت اسلام و عنوانی که از رهبر انقلاب گرفته بود، راه آشتی دادن انقلاب سازش‌ناپذیر اسلامی با آمریکا را برگزید... وقتی که فریاد برآمد انقلاب به پایان رسیده است... و ملاقات با برژینسکی نشان داد که کدام سازندگی و نظمی مورد نظر است... گروهک‌های مفسد انحصارطلب ملحد یا التقاطی، با هیاهو چنین وانمود کردند که جمهوری اسلامی و دولت موقت، عین یکدیگرند، و بدین وسیله توانستند بسیاری از این جوانان ساده‌دل را به سوی خود جلب و با کار مداوم، آنان را

۱. همان، ص ۳

۲. همان، ۱۳۶۰/۷/۲۶، ص ۱۵، متن کامل نطق بازرگان.

برای چنین روز تلخی آماده سازند.^۱

در مقابل، مهندس بازرگان در نامه‌ای خطاب به آقای خاتمی با اشاره به مضامین سرمقاله‌های کیهان و اجتناب از ورود در بحث مربوط به آنها، متن کامل نطق خود را مطابق وعده قبلی آقای خاتمی در مجلس^۲ برای چاپ در کیهان ارسال کرد. روزنامه کیهان ضمن چاپ متن کامل نامه و نطق مهندس بازرگان توضیحاتی را نیز به قلم سرپرست روزنامه درج نمود. خاتمی، در نقد دیدگاه‌های مهندس بازرگان، با تأیید مجدد مطالب سرمقاله‌های قبلی روزنامه کیهان، چنین نوشت:

...در نظر جناب بازرگان حکومتی متهم به خشونت و بی‌رحمی می‌شود که تنها طی ۴ ماه در اثر قهرمانی‌های جوانان جانبازا، رئیس دیوانعالی کشور، رئیس جمهور، نخست‌وزیر، ده‌ها جوان ایثارگر و پرشور از پاسداران و بسیجیان و صدها مرد و زن و کودک معصوم، به خاک و خون کشیده می‌شوند، باز هم آن که ظلم نموده مظلوم می‌شود و مورد دفاع قرار می‌گیرد نه مظلوم‌ترین حکومت عالم که [تروریست‌های مجاهدین خلق] تلاشگران در راه براندازی آن است.

... برای درک درست مطلب باید به میان محرومان و نمایندگان آنان رفت تا شور و شوقشان را نسبت به اسلام و امیدی که به رهبری امام دارند، دریافت... لحن تعبیرات آقای بازرگان را اندکی تغییر دهید، خواهید دید که تفاوت چندانی میان سخنان ایشان و بسیاری از مقالات و گزارش‌هایی که در رادیوهای ضد انقلاب و رسانه‌های گروهی امپریالیستی می‌آید، وجود ندارد...

آقای بازرگان از اینکه حتی در مجلس نمایندگان، آزادی عقیده و بیان وجود ندارد سخت ابراز ناراحتی می‌کند، و راست هم هست. دیگر، گروهک‌های ملحد و منحرف و محارب نمی‌توانند آزادانه علیه نظام جمهوری اسلامی به لجن‌پراکنی بپردازند و زمینه براندازی را فراهم آورند. دیگر، نمی‌شود آزادانه به نهادهای انقلابی که بر ریشه خون هزاران شهید ایستاده‌اند، تاخت و تاز نمود و دیگر، آزادانه نمی‌توان اذهان مردم را مشوب نمود و آزادانه از اعدام رذل‌ترین سرسپردگان رژیم

۱. همان، ۱۳۶۰/۷/۱۸، صص ۳ و ۱

۲. سیدمحمد خاتمی در آن زمان علاوه بر سرپرستی روزنامه کیهان، نماینده اردکان در مجلس شورای اسلامی نیز بود و صندلی وی در کنار صندلی مهندس بازرگان قرار داشت. به همین علت در ابتدای نامه مذکور چنین آمده بود: «چهارشنبه ۱۵ مهرماه گذشته که... به صندلی خودم، که شرف جوار دارد، برگشتم... به طرف شما خم شده گفتم آیا روزنامه کیهان حاضر است متن تمام و کمال نطقم را چاپ کند؟، فرمودید بلی به شرط آنکه خودم هم اظهار نظری بکنم. گفتم چه بهتر.» (روزنامه کیهان، ۱۳۶۰/۷/۲۶، ص ۱۵)

شاه‌چون «هویدا» بر آشفت. دگر نمی‌شود در جمهوری اسلامی، مکتب و مکتبی‌را، به باد تمسخر گرفت، و بالاخره نمی‌توان آزادانه جریاناتی که به جنگ مسلحانه دست زده و رویاروی مردمی‌ترین رژیم عالم ایستاده‌اند، تقویت روحی و سیاسی نمود.

عکس‌العملی که در برابر سخنان آقای بازرگان در مجلس پیش آمد گرچه درست نبود ولی کاملاً طبیعی بود، و به نظر من آنچه قابل توجه است، خویشتن‌داری کسان‌ی است که شاهد این همه خون و ایثار بوده‌اند و جمهوری عزیزتر از جان خود را این همه، مظلوم می‌بینند و سخنان آقای بازرگان را (با هر نیتی که اداء شده باشد) هم‌سو و هماهنگ با سخنان دشمنان مسلم اسلام و انقلاب و مردم می‌یابند، و باز هم صبر می‌کنند.^۱

اما در نطق آقای مهندس بازرگان که از تریبون مجلس پخش شد و در مطبوعات انتشار یافت، میزان تقصیر ظالم و مظلوم، یکی پنداشته شده و به جای «تعدیل خشونت»، عملاً «تقدیس خشونت» شده بود و انگیزه خشونت و ترور تاحدی موجه و طبیعی، و از سر ناگزیری و «ناچاری»، جلوه داده شده بود.

مهندس بازرگان و (نهضت آزادی) نه تنها هیچ‌گاه حاضر نشد در برابر سازمان، حتی حکم شرعی ارباب و ارباب و محاربه را بیان کند و مرز مشخصی با تروریست‌های سازمان ترسیم کند، بلکه در مواضع مختلف، از جمله در ۱۵ مهر ۶۰، اجرای حکم قانونی و شرعی را از مقوله «انتقام»، «مباح شمردن ریختن خون»، «خشونت و بی‌رحمی»، «برادر و فرزندکشی» و «خونریزی و تعدی»، بر شمرده و خطاب به رهبری و مسئولان نظام خواستار توقف اجرای حکم خدا و مقابله با تروریست‌ها شده بود.

مهندس بازرگان در واکنش به انتقادهای روزافزون، در پاسخ‌هایی که به مطبوعات می‌داد و همچنین در نامه‌نگاری‌هایش با آیت‌الله صدوقی،^۲ امام جمعه یزد،^۳ کماکان به دفاع و توضیح دیدگاه‌های خود برخاست و حتی به نوشته‌های قبلی و حمایت خود از مسعود رجوی در

۱. همان، ۱۳۶۰/۷/۲۶، ص ۱۵

۲. آیت‌الله شیخ محمد صدوقی، امام جمعه یزد، در یازدهم تیرماه ۱۳۶۱ دقایقی پس از پایان نماز جمعه، در حالی که روزه بود، در سن ۷۵ سالگی در عملیات تروریستی انتحاری با انفجار نارنجک به وسیله محمدرضا ابراهیم‌زاده، تروریست عضو سازمان مجاهدین خلق، به شهادت رسید. سازمان، رسماً مسئولیت این ترور را پذیرفت و از نحوه اجرای عملیات و زندگی تروریست مزبور گزارشی منتشر کرد. (نشریه مجاهد، ش ۱۵۸، ص ۱۶)

۳. مجموعه مکاتبات مهندس بازرگان و آیت‌الله صدوقی به انضمام نامه موکلی به وکیل (چاپ شده در روزنامه جمهوری اسلامی) و جوابیه آن (به قلم بازرگان)، در قالب یک جزوه از سوی نهضت آزادی در تاریخ ۱۳۶۰/۹/۱۵، منتشر گردید. مضامین این نوشته‌های بازرگان در توجیه مواضع خود در قبال «سازمان تروریستی مجاهدین خلق»، تکراری است، و نکته جدیدی در بر ندارد که در صفحات پیشین این کتاب طرح نشده باشد.

انتخابات تهران اشاره کرد که هدفش جلوگیری از همین وقایع بوده و اگر به هشدارهای وی توجه می‌شد، وضعیت ترور و خشونت پدید نمی‌آمد.

بازرگان به این واقعیت آشکار توجه نمی‌کرد که سازمان مجاهدین خلق از ابتدا بر اساس استراتژی براندازی و کسب قدرت از طریق ترور و خشونت، مرحله به مرحله از جنگ مخفی با نظام، به شورش مسلحانه علنی رسید؛ و نظام جمهوری اسلامی برای صیانت از اراده اکثریت مردم مسلمان کشور موظف و مجبور به مقابله با تروریست‌ها و حفاظت از امنیت کشور بوده است. همچنین وی این نکته بديهی را نادیده می‌گرفت که اگر مردم در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس شورای اسلامی، به کاندیدای سازمان رأی ندادند، مقصر، حکومت و مسئولان آن نیستند. و چرا باید مردم توان آن را با ترور و خشونت سازمان بپردازند. آیا منظور مهندس بازرگان آن بود که می‌بایست سهمی از قدرت برخلاف قانون و به عنوان «حق السکوت و باج» به سازمان پرداخت می‌شد، تا کار به ترور و خشونت نمی‌انجامید؟ آن‌هم با چه تضمین و اطمینانی؟ چرا بازرگان به فرزندان ایدئولوژیک و «جگرگوشگان» بعدی خود، نمی‌آموخت که شکست در عرصه مبارزات انتخاباتی، امری طبیعی است؛ و آنان باید با کمال آرامش و متانت، خود را برای انتخابات بعدی آماده کنند؟ به جای اینها، مهندس، به حکومت توصیه می‌کرد سهمی از قدرت را به اینها بدهید تا ساکت شوند. بازرگان، لات‌بازی سیاسی را تشویق می‌کرد.

در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی، چنین آمده است:

[۱۹ مهر ۶۰] امروز طومارهای پنجاه متری در سالن مجلس آورده‌اند که مردم به دنبال سخنان

آقای بازرگان، خواستار اخراج لیبرال‌ها از مجلس شده‌اند. و اینها [نهضتی‌ها] خیلی ناراحتند و از من گله دارند که چرا کاملاً از آنها حمایت نمی‌کنم.^۱

[۲۳ مهر ۶۰] اول شب جلسه‌ای طولانی با سران نهضت آزادی، آقایان بازرگان، سبحانی،

یزدی، صدر [حاج سیدجوادی] و صباغیان داشتیم. از اینکه از سوی حزب‌اللهی‌ها و

رسانه‌های جمعی تحت فشارند شکایت داشتند و چاره‌جویی می‌کردند. گفتم اگر موضع

صریح در مقابل ضدانقلاب [= مجاهدین خلق] بگیرند، وضع ممکن است بهتر شود.^۲

درباره اقدامات منافقین

انداختن کوکتل و نارنجک و بمب‌های دستی به خانه و مغازه مردم حزب‌الله، ترور افراد

۱. عبور از بحران، ص ۳۲۳

۲. همان، ص ۳۲۹

کوچه و بازار، کشتار مردمی که به نماز جمعه می‌رفتند، ترور کسانی که از دادن وسیله نقلیه خود به منافقین اجتناب می‌کردند، انفجار در مراکز پرجمعیت، و شناسایی و کشتار عناصر مفید و مؤثر ارگان‌ها و سازمان‌های جمهوری اسلامی در کنار تلاش برای ترور شخصیت‌های مهم و حسّاس کشور، خطوط اصلی منافقین را بر محور «تروریسم، هم‌استراتژی و هم‌تاکتیک» تشکیل می‌داد. اصولاً نهضت آزادی همیشه سعی دارد ماهیت توطئه‌گرانه جریانات ضدانقلاب را نادیده بینگارد و برای محکوم نمودن مسئولان جمهوری اسلامی همیشه علت وجود ضدانقلاب را در عملکرد حاکمیت جست‌وجو کند.

در یکی از بیانیه‌های نهضت آزادی آمده است:

... حاکمیت خواسته یا نخواسته به دلیل عدول از قوانین و ایجاد جو نامطلوب اجتماعی

سیاسی در حقیقت بزرگ‌ترین عامل و زمینه‌ساز رشد ضدانقلاب گشته است.^۱

در قطعنامه کنگره پنجم نهضت آزادی، در دورانی که فجیع‌ترین جنایات به دست منافقین انجام گرفته، موضع خود را در قبال تروریسم و انفجارات چنین شرح می‌دهد:

نهضت آزادی ایران عملیات مسلحانه ترورها کشتارها و بمب‌گذاری‌های گروه‌های ضدنظام جمهوری اسلامی و معتقد به براندازی را شدیداً محکوم می‌نماید و معتقد است که این اقدامات یکی از عوامل عمده توجیه تشدید جهت‌گیری حاکمیت در محدود ساختن حقوق و آزادی‌های مردم که در قانون اساسی تصریح شده می‌باشد...^۲

کشتارها و ترورها محکوم است، چون بهانه‌ای در دست حاکمیت است.

نهضت آزادی، در این قطعنامه مخالفان مسلح و برانداز را به پذیرش قانون اساسی [!] دعوت می‌کند:

نهضت آزادی از کلیه نیروهای درگیر علیه جمهوری اسلامی می‌خواهد که به این روند تخریبی خانمان‌برانداز خاتمه دهند و با قبول و احترام به قانون اساسی جمهوری اسلامی که امکان حضور و ارائه نظرات مختلف سیاسی و عقیدتی را تضمین نموده است زمینه سازندگی و وحدت ملی را فراهم سازند و مطمئن باشند که تلاش برای اجرای این اصول می‌تواند به حفظ سلامت جامعه و رشد و شکوفایی جمهوری اسلامی کمک مؤثری بنماید. نهضت آزادی ایران همچنین از حاکمیت و دولت‌مردان می‌خواهد که با تمکین به حقوق ملت و اجرای خالصانه و سرسختانه قانون اساسی زمینه‌های سیاسی لازم را برای ریشه‌کن ساختن این مقابله

۱. تحلیل نهضت آزادی پیرامون تلاش مذبوحانه سلطنت‌طلبان، ۱۳۶۲/۶/۲۰

۲. قطعنامه کنگره پنجم نهضت آزادی ایران، اسفند ۱۳۶۱

تخریبی و تثبیت هر چه بیشتر جمهوری اسلامی و وحدت ملی فراهم سازند.^۱ بازرگان می‌دانند که مدارا و مرافقت با گمراهان لجوجی که سد راه حق و مانع هدایت خلق می‌شوند مطلقاً مجاز نیست و باید با چنین دشمنان مزاحم به دفاع و مقابله برخاست. جامعه بشریت نیز طوری با هم ارتباط پیدا کرده و می‌کند که افراد و اقوام در سرنوشت یکدیگر شریک خواهند بود. بنابراین صلاح نیست مفسدین و منافقین را در خود قبول نماید.^۲ معهداً بازرگان در هر جا که توانسته مقابله با منافقین را محکوم نموده حتی در صدد نفی مکتبی آن نیز برآمده است. وی اصولاً معتقد است در اسلام با منافقان برخورد نظامی نمی‌شود و به سنت پیامبر متمسک می‌شود.

در حالی که منافقان در زمان پیامبر(ص) هرگز دست به جنایت و ترور نمی‌زدند؛ و مقابله نظامی با آنان لزومی نداشت. در عین حال گاهی هم با آنان به شدت برخورد می‌نمود و حتی مسجد ساخته آنان را نیز به آتش می‌کشاند. قرآن خود به پیامبر فرمان جهاد با کفار و منافقین می‌دهد. «یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین».

۱. قطعنامه کنگره پنجم.

۲. مجموعه آثار مهندس بازرگان، ج ۱، ص ۶۸

۹. تغییر رهبری

مقاومت در برابر رأی مردم

۱۲ خردادماه ۱۳۶۸، چشم مردم ایران نگران حال امام خمینی بود. جدی بودن بیماری امام، تازه به اطلاع مردم ایران و جهان رسیده بود و توجه جهانی به سوی ایران جلب شده بود. از عزل قائم‌مقام رهبری دو ماه بیشتر نگذشته و پس‌لرزه‌هایش ادامه داشت؛ تنش‌های مرزی با عراق پس از آتش‌بس باقی مانده و نتیجه‌نهایی جنگ هشت‌ساله مشخص نبود؛ و افزایش تنش‌های سیاسی میان مسئولان نیز شرایط ویژه و بحرانی‌ای در کشور پدید آورده بود.

در چنین فضای اضطراب‌آلودی، نهضت آزادی با انتشار بیانیه‌ای به مخالفت با دستور امام برای بازنگری در قانون اساسی پرداخت با اشاره به اینکه « اصل ۵۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی اجازه می‌دهد که در مسائل بسیار مهم مملکتی و به شرط تصویب دوسوم آراء مجموع نمایندگان مجلس مراجعه به آراء عمومی بشود» مدعی شد چنین استجازه‌ای از مجلس به عمل نیامده است و از این رو تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی به فرمان امام را خلاف قانون و فاقد اعتبار دانست.^۱

ماجرای چرایی دستور امام به بازنگری قانون اساسی پیشینه‌ای طولانی دارد. در آن مقطع پرتنهاب از جمله نکات آرامش‌آور، تلاش امام برای اصلاح برخی کاستی‌ها در ماه‌های پس از پایان جنگ و تذکر بر ضرورت قانون‌گرایی بیشتر بود که تأثیری تنش‌زدا داشت. یکی از سرچشمه‌های تنش، وجود برخی اشکالات در قانون اساسی بود. به عنوان مثال مسأله عدم توافق در قوه مقننه میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان به ویژه در مواردی که ضرورتی ایجاب به تخطی از قانون اساسی یا شرع داشت، تداخل مسئولیت در نظام اداره قوه مجریه و عدم تناسب اختیارات و وظایف برای رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر، دست‌یافتنی نبودن همیشگی امکان انتخاب فردی با شرط مرجعیت که توانایی کافی رهبری کشور داشته

۱. بیانیه «قانون اساسی چگونه باید تغییر کند؟»، ۱۲ خرداد ۱۳۶۸، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

باشد، و نامناسب بودن نظام شورایی برای مدیریت قوه قضائیه و تشویش نظام تصمیم‌گیری در آن، از جمله موارد مورد توجه در سالیان قبل بود که به ضرورت اولویت جنگ و نیاز به رسیدگی به آن در شرایط با ثبات، مسکوت مانده بود.

در ۲۷ فرودین ماه ۱۳۶۸، جمع کثیری از نمایندگان در نامه‌ای به امام خمینی تقاضای بازنگری در قانون اساسی را مطرح کردند.

طبق اعلام تریبون مجلس شورای اسلامی، امضاکنندگان این نامه بیش از ۱۳۰ نفر بوده‌اند. برخی مطبوعات وقت تعداد امضاکنندگان را بیش از ۱۷۰ نفر را ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد مربوط به امضاها پی‌سینی بوده است.

نهضت آزادی و منتقدان همسو، بارها با استناد به این اعداد، تعداد مذکور را کمتر از نصاب دو سوم مورد اشاره در اصل ۵۹ قانون اساسی، که با توجه به تعداد ۲۷۰ کرسی وقت، نیازمند ۱۸۰ امضا بود، دانسته و آن را نقض قانون تلقی کرده‌اند. این در حالی است که اصل پنجاه‌ونهم قانون اساسی می‌گوید: در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد.

از آنجا که تغییر قانون اساسی را نمی‌توان در ردیف اعمال قوه مقننه تلقی کرد، ارجاع به این اصل فاقد موضوعیت بود. لازم به یادآوری است که در قانون اساسی نخستین جمهوری اسلامی، اصلی برای تعیین سازوکار بازنگری قانون اساسی وجود نداشت.

فردای قرائت نامه نمایندگان مجلس، اعضای شورای عالی قضایی نیز در نامه‌ای به امام خمینی، همین تقاضا را مطرح کردند. امام خمینی چهارم اردیبهشت ماه در واکنش به این دو پیشنهاد، با معرفی هیأتی بیست‌نفره مرکب از اعضای مجلس خبرگان، مسئولان قوای سه‌گانه و اعضای مجمع تشخیص مصلحت، انتخاب پنج نفر دیگر را نیز به مجلس شورای اسلامی سپرده و هشت سرفصل را برای اصلاح تعیین و خاطر نشان کردند: «پس از بررسی و تدوین و تصویب موارد و اصولی که ذکر می‌شود، تأیید آن را به آرای عمومی مردم شریف و عزیز ایران بگذارند.»^۱ بلافاصله مجلس شورای اسلامی در جلسه پنجم اردیبهشت این موضوع را در دستور قرار داد و از میان ۱۵ نامزد بر اساس رأی مکتوب ۲۲۱ نفر از نمایندگان پنج نفر را برگزید.^۲ بر این اساس بالغ بر ۸۰ درصد کل اعضای وقت پارلمان که ۲۷۰ نفر بود، ضمن انتخاب افرادی برای

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۶۳

۲. روزنامه رسمی، ش ۱۳۰۱۶، مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی، جلسه ۱۰۴، ۱۳۶۸/۲/۵، ص ۲۸

نماینده‌گی مجلس شورای اسلامی، به طور طبیعی به مقدمه مفروض آن که تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی و سپس برگزاری رفراندوم بود نیز رأی داد که بسیار بیش از آرای مورد نیاز برای اجرای اصل ۵۹ قانون اساسی بود.

شامگاه فردای انتشار بیانیه نهضت آزادی، امام خمینی درگذشت. نهضت آزادی در فردای اعلام رسمی این خبر با صدور اطلاعیه‌ای کوتاه و مملو از تلویح و کنایه، «رحلت رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران» را بدون استفاده از واژه امام تسلیت گفت.^۱ اقدامی که در ادبیات سیاسی وقت و با توجه به احساسات برانگیخته عمومی، دور از انتظار می‌نمود. تشییع جنازه امام خمینی، با چنان عظمت و مشارکتی برگزار شد که به اعتراف خبرگزاری‌های غربی در تاریخ بی‌نظیر بود.

سه هفته پس از ارتحال امام خمینی، در شرایطی که هنوز احساسات مردم از این ضایعه دردناک جریحه‌دار بود، نهضت آزادی با صدور اطلاعیه‌ای با طرح بهانه‌جویی‌ای همچون «چگونه می‌توان انتظار استقبال عمومی از انتخابات را داشت؟» و «چه تضمین و اطمینانی وجود دارد که انتخابات با امانت و مطابق قانون انجام گرفته امکان نظارتی برای ملت و مخالفین وجود داشته باشد؟»، باز هم در حرکتی سکتاریستی و برخلاف منافع و مصالح ملی کشور، یکی از حساس‌ترین انتخابات‌های کشور را در شرایطی که همه جهان مترصد میزان مشارکت عمومی در انتخابات پس از ارتحال امام برای جمع‌بندی چگونگی مواجهه با آن و نیز تعیین سرنوشت آتش بس بود، تحریم کرد.^۲

این گروه بار دیگر در ۲۵ تیرماه، بیانیه‌ای صادر کرد و با طرح ادعای خلاف واقع «حذف اختیار مجلس برای دعوت رئیس‌جمهور به مجلس» و با طرح سؤالاتی همچون «آیا در چنین شرایطی می‌توان در همه‌پرسی قانون اساسی شرکت نمود؟» و یا «نهضت آزادی ایران معتقد است رفراندومی که با چنین مقدماتی انجام گردد نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه بر مشکلات موجود خواهد افزود»، مسیر خود را «طرفداری از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران» همراه با «مبارزه علنی قانونی» اعلام کرد.^۳

نهضت آزادی پنج روز بعد، چهارمین بیانیه خود را در سال ۱۳۶۸ صادر کرد و با طرح سؤالاتی که پاسخ منفی آن بدیهی است همچون «آقایان نمی‌توانسته‌اند تا تصویب نهائی

۱. «اطلاعیه به مناسبت رحلت رهبر انقلاب»، ۱۵ خرداد ۱۳۶۸، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. «اطلاعیه پیرامون انتخابات ریاست جمهوری»، ۶ تیر ۱۳۶۸، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۳. «بیانیه همه‌پرسی اصلاح قانون اساسی»، ۲۵ تیر ۱۳۶۸، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

تغییرات صبر کنند؟» تصمیم مجلس خبرگان در انتخاب رهبر جدید را زیر سؤال برد و از مردم برای همراهی با تصمیم مجلس خبرگان و دیدارهای خودجوش برای بیعت با آیت‌الله خامنه‌ای انتقاد کرد.^۱

این بیانیه‌های نهضت آزادی، نظیر دیگر بیانیه‌های این گروه هیچ‌گاه در میان مردم تأثیری نکرد و حتی خواننده هم نمی‌شد و کسی از آن آگاهی پیدا نمی‌کرد. همه‌پرسی بازنگاری قانون اساسی همزمان با انتخابات ریاست جمهوری، در ۶ مرداد ۱۳۶۸ با مشارکت پرشور مردم برگزار شد و بیش از ۹۷ درصد مشارکت‌کنندگان با قانون اساسی جدید، موافقت کردند.^۲

با چنین جواب محکمی از سوی مردم، انتظار می‌رفت نهضت آزادی بر مواضع گذشته خود پافشاری نکند. اما نهضت آزادی در بیانیه‌ای به القای تقلب در انتخابات پرداخت: «با فرض آنکه ارقام و آمار گزارش شده از طرف وزارت کشور صحیح باشد و جریان انتخابات بدون غل و غش صورت گرفته باشد» یا «چه تضمینی وجود دارد که بنا به معمول و سنت دیرینه کشورمان صندوق‌سازی برای رأی‌ریزی و صورت‌سازی به عمل نیامده باشد و آیا ارقام و آمار و استنادهای حقوقی و تبلیغاتی به چنین آراء می‌تواند اعتبار و ارزشی داشته باشد؟»، همچنین نهضت آزادی در این بیانیه ادعا کرد: «استقبال و اعتماد عمومی نسبت به نظام و متولیان و برنامه‌های آنان کاهش محسوس پیدا کرده، جای شور و هیجان یا اعتقاد و اعتماد را دلسردی و سرخوردگی گرفته است.»^۳

حال آنکه طبق آمار رسمی منتشر شده، در نخستین انتخابات ریاست جمهوری که همزمان با اوج شور انقلاب اسلامی بوده است و طبق تجربه همه انقلاب‌ها، مشارکت حداکثری مورد انتظار بوده است، در پنجم بهمن ماه ۱۳۵۸ (یعنی کمتر از یک‌سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی) نیز مشارکت صد درصدی نبوده است که امری قابل انتظار بوده و میزان ۶۷/۴ درصد مشارکت نیز مورد تحسین تحلیل‌گران قرار گرفته است. در آن انتخابات بنی‌صدر با ۵۱/۲ درصد آرای کل واجدان رأی انتخاب شد و آقای هاشمی رفسنجانی در انتخابات ۱۳۶۸ با نسبت ۵۱/۵۹ از کل واجدان رأی در انتخابات را به دست آورده بود. مشارکت در این انتخابات نیز ۵۴/۶ درصد بود که مطابق با استانداردهای جهانی یک مشارکت خوب محسوب می‌شود. به عنوان مثال در انتخابات پرهیاهوی ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا، کشوری که قبله

۱. «بیانیه نظام جمهوری اسلامی و رهبری آن»، ۳۰ تیر ۱۳۶۸، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۲۹۴۵، ۱۳۶۸/۵/۹، ص ۲

۳. «تحلیل انتخابات رئیس‌جمهوری و همه‌پرسی قانون اساسی»، ۸ مرداد ۱۳۶۸، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

دموکراسی برای لیبرال‌ها محسوب می‌شود، در ۸ نوامبر ۱۹۸۸ (حدود ۹ ماه قبل از انتخابات مورد بحث در ایران) که موجب به قدرت رسیدن جرج بوش پدر شد، میزان مشارکت مردمی ۴/۴ درصد کمتر از انتخابات ایران بوده است. میزان مشارکت در انتخابات اغلب کشورهای دیگر نیز در همین بازه بوده که از نظر آگاهان، سطح مشارکت بالایی است.

نهضت آزادی در ادامه آن بیانیه در اقدامی پیش‌دستانه این بهانه‌جویی خود را با پاسخی به نقد نخبگان نسبت به بیانیه‌های قبلی خود همراه کرده است که بیشتر به شوخی می‌ماند و توضیح داده نشده چرا باید عدم مشارکت در یک جامعه نشانگر ثبات باشد و در جامعه دیگر نشانگر دلسردی و عدم ثبات: «مقایسه و تشبیهی که با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و فرانسه نموده انتخابات انجام شده را از آزادترین و مردمی‌ترین انتخابات شمرده و گفته بودند که در آنجاها کاندیداها با اکثریت نسبی ضعیف انتخاب می‌شوند، نظر درستی نیست. در کشورهای دموکراسی غربی با انتخاب آزاد، منازعه یا مسابقه‌ای که درمی‌گیرد بیشتر بر سر پیش افتادن نامزدها نسبت به یکدیگر و برنده شدن یک حزب علیه حزب دیگر است. خود نظام و کشور و سرنوشتشان برای بسیاری از مردم مورد تهدید و نگرانی نبوده علاقه چندان به انتخابات نشان نمی‌دهند. در حالیکه در ایران اگر انتخابات و مراجعه به آراء عمومی به صورت طبیعی و آزاد صورت گیرد و مردم احساس تأثیر و دخالت برای خود نمایند، هنوز هم اکثریت سنگینی در آن شرکت خواهند کرد زیرا نسبت به سرنوشت نظام و مملکت و ملت حساس و نگران هستند»^۱

این گروه در بخشی دیگر از این بیانیه مدعی شده بود: «هیچ داوطلب مدعی و مخالف اجازه و امکان عرض اندام یا ابراز اعتقاد و حتی ارائه راه حلی غیر از آنچه تصمیم گرفته بوده‌اند، نداشته است.»

ادعای فقدان رقیب برای هاشمی رفسنجانی در انتخابات ۱۳۶۸ در حالی است که رقیب هاشمی رفسنجانی در این انتخابات دکتر عباس شیبانی بود. وی از اعضای مؤسس نهضت آزادی بود که اگرچه بعدها راه خود را از آنها جدا کرد و منتقد انحصارطلبی مهندس بازرگان شد. اما حضور او در این انتخابات می‌توانست مورد توجه کسانی قرار گیرد که قصد نفی نامزد اصلی را داشتند. شیبانی رقابتی واقعی با نامزد اصلی را در دستور قرار داده بود. او در دوره تبلیغات انتخاباتی در پاسخ به شایعه کناره‌گیری خود در آخرین لحظات به نفع آقای هاشمی رفسنجانی

گفت: «این شایعه کذب محض است و بنده به هیچ وجه قصد چنین کاری را ندارم و اطمینان هم دارم که مردم مستضعف و پابرنه فردی را که سالها مبارزه کرده و او را می‌شناسند چه قبل و چه بعد از انقلاب و در شورای انقلاب سمت‌هایی داشته از جمله وزیر کشاورزی و همچنین سه دوره نماینده مجلس شورای اسلامی و رئیس دانشگاه تهران بوده و در تمام دوران مبارزه به مردم خدمت کرده او را انتخاب می‌کنند.»

جدیت او در رقابت به حدی بود که علی‌رغم عدم رایج بودن نقدهای دهه‌های بعد در رقابت‌های آن دوره، به صورت ضمنی به نقد رقیب پرداخته و گفته بود: «بنده ستاد تبلیغاتی به سبک آمریکائی ندارم و از چاپ پوستر و نظائر آن خودداری کرده‌ام [...] مسأله ریاست جمهوری احتیاج به تبلیغات شدید هم ندارد بلکه مسأله این است که رئیس‌جمهور باید از کسانی باشد که افراد او را بشناسند.»^۱

با این حال آقای هاشمی رفسنجانی ۹۴/۵۱ درصد کل آرا اخذ شده را به خود اختصاص داد که رقمی فراتر از انتظار منتقدان بود.^۲ این رأی گسترده بیانگر اعتماد مردم به روند تغییرات سیاسی سال ۱۳۶۸، و یکی از آخرین تدابیر بنیانگذار فقید انقلاب اسلامی بود که با عزل آقای منتظری کلید خورد. به نظر می‌رسد همین موضوع یکی از ریشه‌های مخالفت‌ها و بهانه‌جویی‌های نهضت آزادی در آن روزها باشد. درک مناسباتی که منجر به چنین مواضع حادی از سوی نهضت آزادی در مقطع حساس بعد از ارتحال امام شد، نیازمند مرور روابط این گروه با آیت‌الله منتظری در سال‌های قبل است.

نهضت آزادی و آیت‌الله منتظری

افزایش ارتباطات آشکار و پنهان برخی از سران نهضت آزادی با آیت‌الله منتظری، و ظهور تدریجی همگرایی تحلیلی‌ها و مواضع آنان همانند ارتباط ایشان با برخی از منافقین هویت و اعتبار سیاسی قائم‌مقام رهبری را در معرض تضعیف و تهدید گذارده بود و عملاً چشم‌انداز آینده رهبری کشور را با منافع ملی و امنیت کشور در حال جنگ، متعارض ساخت.

دکتر یزدی در شهریور ۱۳۹۵ برای اولین بار قدری شفاف و البته به شیوه مألوف خود با غلو و اغراق، از سابقه روابط خود با آیت‌الله منتظری سخن گفت: «وقتی که آقای منتظری امام جمعه شد، ایشان به من گفت شما باید این کار [یادداشت‌برداری مسائل سیاسی طول هفته] را

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۲۹۳۷، ۲۹/۴/۱۳۶۸، ص ۲

۲. همان، ش ۲۹۴۵، ۵/۹/۱۳۶۸، ص ۲

برای من انجام بدهید، گفتم ایراد ندارد. به همین دلیل پنجشنبه هر هفته همدیگر را می‌دیدیم و من مطالب را می‌گفتم و ایشان یادداشت می‌کرد. زمانی هم که قائم‌مقام [رهبری] بودند، بسیار با ایشان در تماس بودم... هر هفته نبود، ولی حدوداً هفته‌ای یکبار برگزار می‌شد... وقتی از قائم‌مقامی نیز عزل شدند، ما باز هم با هم ارتباط داشتیم... ما تقریباً در تمام مراحل، با ایشان رابطه داشتیم، چه قبل و چه بعد از سمت قائم‌مقامی... [آقای منتظری] به تفسیر و تحلیل‌های سیاسی ما اعتقاد داشتند. با گذشت زمان، ارتباط ما بیشتر و عمیق‌تر شد.^۱

نهضت آزادی با گسترش روابط علنی خود با آقای منتظری از میانه دهه هفتاد به بعد، وی را به عنوان مرجع دینی و سیاسی خود تبلیغ و ترویج می‌کرد. آقای منتظری نیز چند بار از نهضت آزادی اعلام حمایت کرد، از جمله در دی ماه ۸۴ گفت: «من به سهم خودم از برادران نهضت آزادی تشکر می‌کنم که با ثبات و استقامت ایستاده‌اند. [...] نهضت آزادی از حزب‌هایی است که به قصد تأمین آزادی و پیاده کردن دستورات اسلام و دفاع از اسلام و جلوگیری از دیکتاتوری و فساد تشکیل شده، امیدواریم آقایان دل‌سرد نشوند.»^۲

در درگیری‌های جناحی و انتخاباتی، سوژه‌سازی‌های حقوق بشری و دعای استبداد دینی، سیاسی و انحراف انقلاب، و تنش‌آفرینی‌های سیاسی و اجتماعی به ویژه طی سال‌های ۱۳۷۸ و ۱۳۸۸، همواره نهضت آزادی می‌کوشید از نام و مواضع آقای منتظری برای تضعیف رهبری نظام استفاده کند. ده روز پیش از فوت آقای منتظری در آذر ۱۳۸۸، دکتر یزدی در منزل وی، از سوی کانون غرب‌گرای مدافعان حقوق بشر، تندیس تلاش‌گر حقوق بشر^۳ را به وی اهدا کرد.^۴

نامه ۹۰ نفر

از ۱۲ خرداد سال ۱۳۶۸ تا پایان آن سال، نهضت آزادی ۲۴ بیانیه صادر کرد. بیانیه‌هایی علیه انتخابات، علیه رهبر منتخب نمایندگان مردم در مجلس خبرگان رهبری، علیه رئیس‌جمهور منتخب مردم، علیه همه‌پرسی بالغ بر ۹۷ درصدی مردم، علیه سه رسانه از جناح‌های مختلف، علیه دستگاه قضا و ...

در مهرماه این سال، نهضت آزادی دهمین کنگره خویش را برگزار نمود. سران نهضت

۱. ماهنامه عصر اندیشه، پیاپی ۱۲، شهریور ۱۳۹۵، ص ۱۴۶

۲. دیدگاه‌ها، آیت‌الله منتظری، ۱۳۸۵، ج ۲، صص ۴۶۸-۴۷۰

۳. این تندیس که بر اساس استوانه کوروش ساخته شده بود توسط ابراهیم یزدی، حبیب‌الله پیمان و تقی رحمانی به او اعطا شد.

۴. دیدگاه‌ها، حسینعلی منتظری، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۴۷۶

(مهندس بازرگان، دکتر یزدی و مهندس توسلی) با رینالدو گالیندوپل، نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، ملاقات کرده و محدودیت‌های قانونی برای فعالیت‌های نهضت آزادی ایران را به عنوان نقض حقوق بشر در ایران به او گزارش دادند. همچنین نهضت، به سم‌پاشی علیه اقدامات دیپلماتیک ایران پیرامون آتش‌بس پرداخت و... و با این حال مدعی بود: «حیات و فعالیت احزاب غیر موافق با حاکمیت، مخصوصاً نهضت آزادی ایران، در حداکثر محدودیت و مزاحمت است، از طرف دیگر متولیان انقلاب و متصرفان نظام، پس از فوت رهبر انقلاب بر طبق نقشه‌های از پیش تنظیم شده [...] انحصار و اختناق را تداوم و تشدید داده آزادی و حاکمیت ملی را پیش از پیش به بند کشیده‌اند.»^۱

قطعه‌نامه دهمین کنگره نهضت آزادی ایران، که در دی‌ماه منتشر شد، مملو از سیاه‌نمایی و اتهامات گوناگون به حاکمیت بود. در این قطعه‌نامه ادعا شده بود: «ملت و مملکت ایران در حال حاضر دشوارترین، نگرانی‌آورترین و تاریکترین روزهای تاریخ خود را می‌گذراند.» این اظهارات در شرایطی بود که در سال ۶۸ شکست نظامی صدام در تعرض به خاک میهن قطعی شده و شکست دیپلماتیکش در حال تحقق بود؛ نشانه‌های فروپاشی ابرقدرت بلوک شرق، که طی قرون اخیر همواره در شمال کشور یک دشمن قوی محسوب می‌شد و از حامیان اصلی صدام بود، آشکار شده؛ و پیش‌بینی‌های دشمنان در خصوص اضمحلال انقلاب اسلامی پس از ارتحال امام، محقق نگشته بود، بلکه با انسجامی چشم‌گیر در فضای سیاسی، سازندگی در داخل کشور با شدت آغاز و قدرت منطقه‌ای ایران در نقش قاطع ولی فقیه جدید در پایان دادن منازعات داخلی لبنان که اوایل همان ماه رخ داده بود، آشکارا مشخص شده بود. و اساساً مؤلفه‌های امید به آینده در زندگی مردم کاملاً آشکار، و فضای نقد و شور انتخاباتی برای انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس بر فضای سیاسی کشور حکمفرما بود.

پاشیدن بذر یأس و ناامیدی و منفی‌بافی از سوی نهضت آزادی کماکان ادامه داشت. اعضای این تشکل، به همراه دیگر چهره‌های همسو با آن در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۹، نامه‌ای تفصیلی در چهار بند «اقتصادی و اجتماعی و زندگی»، «آزادی و امنیت و از نظر معنوی و مدیریت»، «استقلال و بقا و بازنگری کشور» و «روابط جهانی و سیاست خارجی» منتشر کردند که اوضاع کشور را به چالش و نقد کشیده بود.^۲

این نامه البته به ابتکار جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران تهیه و منتشر شد. اما

۱. «قطعه‌نامه دهمین کنگره و مواضع نهضت آزادی ایران»، دی‌ماه ۱۳۶۸، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. نامه سرگشاده جمعی از آزادی‌خواهان ایران به ریاست جمهوری، اردیبهشت ۱۳۶۹، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

تعداد زیادی از امضاکنندگان آن عضو نهضت آزادی بودند. فرهاد بهبهانی، یکی از مؤسسان این جمعیت، درباره آن گفته است: «در سال ۱۳۶۴ با شرکت عده ای از اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی و گروهی از منفردین تشکیل شد و در سال ۱۳۶۹ با دستگیری وسیعی از فعالان جمعیت، عملاً از کار افتاد.»

نامه نود امضایی مذکور را مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر یزدی، و جمعی از اعضا و هم‌فکران نهضت آزادی و جبهه ملی امضا کرده بودند، چند روز بعد از انتشار نامه، ۲۳ نفر از امضاکنندگان، بجز دکتر یزدی و سایر سران اصلی نهضت، بازداشت شدند. سه ماه پس از انتشار آن نامه، عزت‌الله سحابی، اردلان، عبدالعلی بازرگان، محمد توسلی، صباغیان، منصوریان و بهبهانی نیز بازداشت شدند. مهندس سحابی بعدها در خاطرات خود گفت: «متن نامه آنان مورد تأیید بنده نبود ولی به دلیل احترامی که برای مهندس بازرگان قائل بودم و برای نرنجاندن خاطر پدرم و ایشان، آن را امضا نمودم... من می‌بایست پاسخگوی کلماتی می‌بودم که خود قبول نداشتم.»

در همان زمان، آقای هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با لوموند گفت: «لیبرال‌هایی که اخیراً دستگیر شده‌اند کسانی بوده‌اند که ماهیت جاسوسی پیدا کرده‌اند و از آمریکا دستور می‌گرفته‌اند.»^۱ آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت، در خاطرات مورخ ۲۶ اردیبهشت ۶۹ خود چنین نوشته است: «به آقای [علی] فلاحیان [وزیر اطلاعات] گفتم مسایل نامه سرگشاده لیبرال‌ها را به صورت قانونی و بدون افراط بررسی کند.»^۲

اگرچه اسناد نشان‌دهنده اتهام «رابطه براندازانه با آمریکا» به عنوان اصلی‌ترین دلیل بازداشت اردیبهشت ۶۹ است؛ اما انتشار نامه ۹۰ امضایی یکی از جلوه‌های این ارتباط بوده است که زمینه‌ساز برخورد با متهمان شد. با این حال، عدم برخورد با همه امضاکنندگان و تفاوت محکومیت^۳ نشانگر جرم تلقی نشدن اصل نامه است.

۱۱ روز پیش از پخش مصاحبه دکتر بهبهانی، دبیرکل نهضت آزادی در تلگرامی به رئیس قوه قضائیه گفته بود: «هرگونه اقرار، اعلام یا مصاحبه که به نام یا از زبان آقایان در شرایط حاضر زندان با توجه به روال گذشته پخش یا اعلام گردد فاقد اعتبار قانونی و شرعی و کمترین ارزش و اثر سیاسی و تبلیغاتی خواهد بود.»

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۳۲۹۱، ۱۹/۷/۱۳۶۹، ص ۲

۲. اعتدال و پیروزی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۶۹)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۲، ص ۱۱۴

۳. حبس ۱۴ نفر حداکثر شش ماه، طول کشید و ۹ نفر هم پس از محاکمه به حبس شش ماه تا سه سال، محکوم شدند.

با این حال، دو هفته پس از پخش این مصاحبه، نهضت آزادی سکوت کرد و پس از آن با صدور بیانیه‌ای ضمن بیان جملاتی همچون «واقعاً باید به وزارت اطلاعات برای چنین پیروزی هنرمندانه و بی‌اعتنائی شجاعانه به دین و قانون و قضا تبریک گفت!» مدعی شد: «اگر اینها آن طور که در مطبوعات و شایعات اظهار می‌داشتند مدرک موثق یا نواری از مذاکره و زدوبند نمایندگان نهضت و دستگیرشدگان با بیگانگان و مقامات سیاسی آمریکا و نشانه‌ای دال بر همکاری با آنها در تهیه و انتشار نامه نود امضائی داشتند، حتماً به دادگاه تحویل می‌دادند یا از طریق رسانه‌های جمعی پخش می‌کردند. ولی چون چنین چیزهایی وجود نداشت و در متن و محتوای نامه و در فعالیت‌های علنی و قانونی نهضت و جمعیت ایرادهای محکمه‌پسند موجود نبود و در حملات گذشته به نهضت و جستجوی دفتر و آرشیو آن و سپس بازداشت و بازپرسی طولانی مسئولان رده بالای نهضت و احضار و تهدید سایر اعضا نتوانسته بودند که برگه و سندی که دلالت بر ضد نظام بودن و خلاف‌کاری نهضت و نهضتیان نماید به دست آورند و نه موفق شده بودند که نهضت را از حق‌گوئی و حق‌جوئی بازدارند و خلاصه آنکه روش‌های ایذائی گذشته به نظرشان بی‌حاصل می‌آمد به آن اقدام رسواکننده تن دادند و برای تعقیب و آزار آزادیخواهان مدافع راستین اهداف انقلاب و نظام جمهوری اسلامی چاره‌ای که به نظرشان رسید کشاندن جریان به تاریکی‌های ابهام و اتهام‌انگیز جاسوسی و گل‌آلود کردن آبهای زلال قضا و قانون بود.»^۱

در اسناد لانه جاسوسی که سالها قبل از آن منتشر شده بود، اسناد مکرری در این خصوص وجود داشت. به عنوان نمونه در خصوص «بهرام بهرامیان» که از اعضای اصلی «نهضت آزادی» و از دوستان نزدیک مهندس بازرگان بوده است و مورد اشاره فرهاد بهبهانی در خصوص نقش او در همسویی مواضع آن مقطع نهضت آزادی با آمریکا قرار گرفت، اسناد متعددی منتشر شده بود.

طبق یک سند «سری» سفارت آمریکا به تاریخ بیست و پنجم فروردین ماه ۱۳۵۸، بهرامیان در ماه ژوئن ۱۹۷۷ (خردادماه ۱۳۵۶) به استخدام سازمان «سیا» درمی‌آید. کد رمز بهرامیان در سازمان سیا (اس.دی.ارن/۱) بوده است.^۲

همکاری وی با «سیا» در آغاز بر این اساس بوده است که نظرات گروه خود را از کانالی به دولت آمریکا برساند، به این امید که دولت آمریکا سرانجام برای تماس آشکار با این گروه و

۱. تحلیل پخش مصاحبه آقای بهبهانی از سیمای جمهوری اسلامی، ۳۱ مرداد ۱۳۶۹، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی
۲. اسناد لانه جاسوسی، جلد ۲۸، تهران: مرکز نشر اسناد جاسوسی آمریکا، بی‌تا، ص ۳۹

حمایت از آن تحت حکومت شاه، اقدامی نماید. طبق مفاد یک سند «سری» به تاریخ بیست و دوم شهریورماه ۱۳۵۸، او مدت زیادی از پذیرفتن دستمزد امتناع ورزیده بود ولی از خردادماه ۱۳۵۷، یک یادداشت دریافت حقوق را پذیرفت که به موجب آن سازمان «سیا» پول یک بیمه عمر معادل یکصد هزار دلار و سالانه پنج هزار دلار آمریکا در یک حساب غیرمستقیم را بپردازد. در بخش دیگری از این سند گفته شده: «در جریان بدتر شدن اوضاع سیاسی و امنیتی، او یک عامل مخفی حقوق‌بگیر تمام عیار شده است.»^۱

بهرامیان توسط سازمان «سیا» آموزش نامرئی نویسی، ارتباطات پنهان و حفاظت را دیده بود و «سیا» به وی یک رادیویی مخابراتی MX-۳۵۰ داده بود.

عمده گزارش‌های بهرامیان در مورد رهبری، دولت موقت، شورای انقلاب، و روحانیت بوده که از اهمیت بسیار بالایی برای «سیا» برخوردار بوده‌اند. وی در حدفواصل دی‌ماه ۱۳۵۷ تا شهریورماه ۱۳۵۸، منبع ۶۷ گزارش بوده است.^۲

روند آشتی با دولت پنجم

در آبان سال ۱۳۶۹ به مرور شرایط تعامل با نهضت تغییر کرد. در ۶ آبان رئیس‌جمهور مهمان رهبری بود و درباره نهضت آزادی توصیه‌هایی به او شد.^۳ آقای هاشمی در خاطرات شنبه، ۲۶ آبان ۶۹ خود نوشته است: «از وزارت اطلاعات و دادستانی انقلاب آمدند. درباره آزادی و محاکمه اعضای نهضت آزادی مذاکره شد. قرار شد به تدریج آزاد شوند. تأکید بر عدم فشار بر مردم و مدارا با متخلفان کردم. تاکنون سه نفر را آزاد کرده‌اند.»^۴ شاید این تغییر رفتار پاسخ به یک گام مثبت نهضت بود. در ۶ مردادماه ۱۳۶۹، نامه‌ای با امضای «مهدی بازرگان، نخست‌وزیر اسبق و ابراهیم یزدی وزیر اسبق امور خارجه» از طرف نهضت آزادی ایران خطاب به خاویر پرز دکوئیار، دبیرکل سازمان ملل متحد، منتشر شد که با اشاره به نامه حمایتی ۱۶۲ نفر از اعضای مجلس نمایندگان ایالات متحده درباره نهضت آزادی، آن را تحریک‌آمیز خوانده با اشاره به کارنامه آمریکا در کودتای طراحی شده به دست سیا در ۱۹۵۳ و نیز عملیات نظامی طبس در ۱۹۸۰، از او خواستند «مقامات ایالات متحده را وادار به

۱. همان، ص ۵۵

۲. همان، جلد ۱۸. پیشین، ص ۱۵۵

۳. اعتدال و پیروزی، ص ۳۴۹

۴. همان، ص ۳۸۲

خودداری از دخالت در امور داخلی ما نمائید.»^۱

اما این رفتار، رفتاری ثابت در مخالفت با دخالت دیگران در امور داخلی نبود. اندکی پس از آن، دیدار با رینالدو گالیندوپل، گزارشگر ویژه حقوق بشر در ایران، ابهاماتی پدید آورد و نهضت آزادی در توضیح آن، اطلاعیه‌ای صادر کرد: «آقای گالیندوپل که در مهرماه اخیر در رأس هیأتی از طرف کمیسیون حقوق بشر به تهران آمده بود کتباً از آقای مهندس بازرگان درخواست ملاقات نمود و ملاقات در منزل شخصی دبیرکل نهضت به اتفاق آقای دکتر ابراهیم یزدی، در تاریخ ۶۹/۷/۲۳ به عمل آمد. هدف هیأت اعزامی کسب اطلاع از وضع بیست و چند نفر دستگیرشدگان امضاکننده نامه مورخ اردیبهشت ماه برای رئیس جمهور بوده است و شکایتی که احیاناً وجود دارد. [...] یادآوری شد که تابحال خانواده‌ها ارتباط و اطلاع بسیار کمی از سلامت و حال زندانیان داشته‌اند، به بعضی از آنان بعد از چهارماه بازداشت حتی اجازه یکبار تماس تلفنی و احوال‌پرسی داده نشده است و عده‌ای از خانمها که به دلیل بیماری یا کهولت سن شوهران امکان ملاقات کوتاه یافته‌اند آنان را ناراحت و در وضع نگران‌کننده‌ای یافته‌اند. در مورد شرایط حقوقی و روابط قانونی بازداشت و بازجوئی و دادرسی، به لحاظ ابلاغ به موقع علت بازداشت و دریافت و رسیدگی اعتراض، حق وکیل، رعایت بهداشت و توان جسمی و روانی افراد و مصونیت از فشار و آزار و رفتارهای غیراسلامی و انسانی گفته شد که ما اطلاع مستقیم و مطمئن برای اظهار نظر صحیح نداریم ولی احتمال اعمال خلاف کاملاً وجود دارد. برای هیئت توضیح داده شد که مسئله ما علاوه بر اینها، اجرای همه‌جانبه آزادی‌های سیاسی مردم مصرحه در قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه نظیر قانون احزاب و قانون مطبوعات می‌باشد. [...] بنا به اطلاعات شایع، هیأت اعزامی کمیسیون حقوق بشر موفق به ملاقات با بیش از پنج شش نفر از زندانیان آنهم در حضور مأمورین دولت نشده است و بسیار بعید است که اعترافات آزادانه دریافت کرده باشند.»^۲

همزمان با این مواضع، یک پرونده حقوقی نیز برای نهضت آزادی مطرح شد و در ۱۹ تیرماه ۶۹ محمدعلی انصاری، سرپرست مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، در نامه‌ای به حجت‌الاسلام یونسی، دادستان وقت تهران با اشاره به اینکه «نهضت آزادی ایران اخیراً اقدام به توزیع و تکثیر گسترده بیانیه دی‌ماه ۶۸ نموده» که در آن ادعای جعلی بودن نامه امام درباره

۱. اعتراض به دخالت نمایندگان آمریکائی در امور ایران، ۶ مرداد ۱۳۶۹، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. اطلاعیه درباره دیدار هیأت اعزامی کمیسیون حقوق بشر با نهضت آزادی ایران، ۳۰ مهر ۱۳۶۹، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

نهضت آزادی مطرح شده بود، می‌نویسد: «بدینوسیله مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام بنا به وظیفه شرعی و قانونی خود رسماً از مسئولین نهضت آزادی در ارتباط با اتهام مذکور شکایت نموده و درخواست رسیدگی دقیق دارد.»^۱ این نامه به مثابه شکایت رسمی مؤسسه تلقی شده و با دستور معاون دادستان، شعبه ۳۲ دادرسی عمومی تهران موظف به رسیدگی به این شکایت می‌شود. فراز و فرود این پرونده در مقاطع مختلف، داستانی عجیب دارد که پس از تداوم چنین ادعایی از سوی ابراهیم یزدی خلاصه روند آن را حجت‌الاسلام محتشمی‌پور در مصاحبه‌ای چنین روایت کرده است: «وقتی نهضت آزادی شکایت کرد، قرار شد کارشناسان دادگستری بروند و در مؤسسه حفظ و نشر آثار امام، خط‌های امام را کنار هم بگذارند و صحت مسأله را تأیید کنند که همین کار را هم کردند و ثابت شد که نامه به خط شخص امام است. متأسفانه این‌ها به دلیل سلطه‌ای که در دوره دولت موقت پیدا کردند، حتی در قوه قضاییه هم نفوذ پیدا کرده بودند و لذا رسیدگی به این پرونده را چندین بار به تعویق انداختند. به طوری که بالاخره مرحوم حاج‌احمد آقا، شخصاً به دفتر آقای یزدی^۲ رفت و گفت که چرا به پرونده رسیدگی نمی‌کنید؟ پرونده را که آوردند، معلوم شد که سه برگ آن از جمله ورقه کارشناسی تأیید خط مفقود شده است. عوامل آن‌ها در قوه قضاییه جمهوری اسلامی می‌دانستند که اگر پرونده نهضت آزادی رو شود، دیگر چیزی برایش باقی نمی‌ماند! به هر حال با پیگیری مرحوم حاج‌احمد آقا، پرونده دنبال شد و آقای دکتر یزدی چون تهمت زده بود، محکوم به شلاق شد. این‌ها به دست و پا افتادند که حکم اجرا نشود، چون در آن شرایط، بدترین وضعیتی که برای نهضتی‌ها پیش می‌آمد این بود که یزدی را بخوابانند و شلاق بزنند! این‌طور بود که مرحوم حاج‌احمد آقا رضایت داد که این حکم را اجرا نکنند. مسأله بسیار روشن و واضح است، منتهی آقای دکتر یزدی یک ویژگی خاصی دارد و آن این‌که بسیار راحت دروغ می‌گوید و چنان قاطعانه و محکم هم دروغ می‌گوید که ممکن است کسی کوچک‌ترین شکی به او نکند.»^۳

آنچه در سیر تطور مواضع نهضت آزادی مشهود است، از شدت حملات آنها به دولت کاسته شده و مواضع پایان سال ۶۹ آنها بیشتر حول جنگ در خاورمیانه، حمله به مسجد بامری، فلسطین و ... بود. از تابستان ۱۳۷۰، این تغییرات در روابط این گروه و دولت وقت، سرعت گرفت. این همراهی تا آنجا رفت که آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات روز ۱۴ تیر ۷۰

۱. مجله حضور، پاییز ۱۳۷۸، شماره ۲۹، ص ۴

۲. منظور آیت‌الله یزدی، رئیس وقت قوه قضائیه است.

۳. ماهنامه فرهنگی یادآور، سال اول، شماره اول، خرداد ۱۳۸۷، صص ۴۵ تا ۷۴

نوشت: «پیامی از سوی بعضی از افراد نهضت آزادی در خصوص تأیید سیاست‌های دولت و آمادگی برای تأیید رسید.»^۱

در همان مقطع زمانی از جلسات داخلی نهضت آزادی این خبر نیز در بعضی محافل سیاسی مطرح شد که مهندس بازرگان چند بار به سران گروه خود تأکید کرده بود که دیگر نباید با دولت آقای هاشمی مخالفت کرد زیرا بسیاری از آن چیزهایی را که ما در سیاست داخلی و خارجی می‌خواستیم، وی در حال پیگیری و عملی‌ساختن آنهاست. این مواضع محفلی، حتی به مرحله ابراز رسمی نیز رسید و در اول مردادماه ۱۳۷۰، نهضت آزادی با صدور بیانیه «روزنه‌های امید اگر چه ضعیف» با استقبال از برخی مواضع سیاست داخلی و خارجی رئیس‌جمهور، مدعی شد «یکی از مواردی که سران نهضت آزادی به خاطر آن بارها مورد بدترین انواع تهمت‌های بیجا قرار گرفتند اعلام مواضع اصولی از همین نوع در سیاست خارجی بوده است و اکنون خوشوقتیم که بعد از گذشت ۱۳ سال از پیروزی انقلاب بالاخره صحت این مواضع از زبان ریاست جمهوری عنوان می‌گردد. اینک باید امیدوار بود که این مطالب در جهت اصول و مصالح و آئین و ملک و ملت تحقق و توسعه یابد.»^۲

اما جدای از تأکید رهبری به اعضای هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات مجلس در دقت در بررسی صلاحیت کسانی که دچار فساد مالی، عقیدتی و سیاسی هستند و با فتنه‌گری نظام را تضعیف می‌کند^۳ و باقی ماندن ضوابط امام درباره این گروه که سوابق منفی در اقدام علیه امنیت ملی داشت؛ بخشی از دولت نیز یکی از موانع بهبود علنی روابط دولت با این گروه بود. طبق خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی در ۵ اسفند ۷۰ «آقای [عبدالله] نوری [وزیر کشور] آمد، در مورد تقاضای رسمیت نهضت آزادی به عنوان حزب گفت که نامه امام با صراحت، آن را ممنوع کرده است و راهی برای تأییدشان نیست.»^۴

در تاریخ ۱۳۷۰/۱۰/۳۰، نهضت آزادی پیرامون سخنان وزیر کشور درباره انتخابات، با رویکردی احتیاطی اما مثبت، نامه تفصیلی سرگشاده‌ای منتشر کرد که خلاصه حرف آن این بود که «اگر شرایطی فراهم شود که گروه‌های سیاسی غیر موافق با حاکمیت، خود در انتخابات شرکت کنند و مردم را نیز دعوت به این امر نمایند احتمال اقبال عام و مشارکت گسترده در

۱. سازندگی و شکوفایی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۷۰)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۳، ص ۲۰۸.

۲. بیانیه روزنه‌های امید اگرچه ضعیف، ۱ مرداد ۱۳۷۰، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۳. بیانات در دیدار اعضای هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات مجلس، ۴ اسفند ۱۳۷۰، پایگاه دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای.

۴. سازندگی و شکوفایی، ص ۵۹۲.

انتخابات به مراتب بیشتر خواهد بود.^۱

این روند موجب خیز برداشتن نهضت آزادی برای بازگشت به فضای سیاسی شده بود که با شنیدن پابرجا بودن ضوابط قبل برای کسانی که ضد منافع ملی اقدام کرده‌اند و عدم امکان حضور انتخاباتی، مهندس بازرگان در ۱۷ اسفند ۱۳۷۰ در مصاحبه با بی‌بی‌سی گفت که با توجه به شرایط موجود، از جمله عدم آزادی و امنیت لازم، در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت نخواهد کرد.^۲ همچنین با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که «برای احزاب و جمعیت‌های غیرموافق با حاکمیت، مخصوصاً نهضت آزادی ایران علی‌رغم وظیفه و علاقه‌ای که به شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی داشته و دارد امکان حضور و مشارکت به‌هیچ‌وجه وجود ندارد.»^۳

آنچنان که دکتر یزدی گفته، فتیله نهضت آزادی در دور اول ریاست جمهوری آقای هاشمی همچنان پایین ماند. تا آنجا که در تاریخ ۲۸ مردادماه ۱۳۷۱ سیدمرتضی مبلغ، مدیرکل وقت سیاسی وزارت کشور و دبیر کمیسیون ماده ۱۰ قانون احزاب، طی نامه‌ای به این گروه اعلام کرد که مجوز فعالیت برای آن حزب صادر نشده است.

اما به تدریج از سال ۱۳۷۱ روابط غیررسمی و پنهان برخی از مقامات دولت وقت و سران نهضت، دوستانه‌تر شد و نهضت آزادی تا زمان درگذشت مهندس بازرگان در زمستان ۷۳، آشکارا از تقابل با دولت آقای هاشمی خودداری می‌کرد.

در ۲۴ مهرماه ۱۳۷۲ طبقات سوم، چهارم و پنجم ساختمانی در خیابان شهید مطهری، که دفتر مرکزی نهضت آزادی ایران بود، فک پلمپ، و به مالکین آن تحویل شد.^۴

با وجود این همچنان در سطح رسانه ای و علنی، دولت آقای هاشمی و قوه قضائیه، مسئول محدودیت تحمیلی و اجباری این گروه معرفی می‌شد. پیام‌های نهضت آزادی در این زمینه محدود به داخل مرزها نبود. به عنوان مثال در پیام تبریک به صبغت‌الله مجددی، رئیس دولت موقت حکومت اسلامی افغانستان به مناسبت پیروزی انقلاب افغانستان، که به امضای مشترک مهندس بازرگان و دکتر یزدی منتشر شد، آمده است: «امیدواریم رهبران جدید از تجارب انقلاب اسلامی ایران عبرت گیرند و از تفرقه و انحصارطلبی و ادامه رویه تخریب و ویرانگری

۱. نامه به وزیر کشور در مورد برگزاری انتخابات مطلوب، ۳۰ دی ماه ۱۳۷۰، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. کارنامه و خاطرات ۱۳۷۰-سازندگی و شکوفایی، ص ۵۹۲

۳. بیانیه نهضت آزادی ایران و انتخابات دوره چهارم مجلس شورای اسلامی ایران، اسفند ۱۳۷۰، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۴. نامه به دادستانی انقلاب اسلامی ایران و درخواست عودت اموال و اسناد نهضت، ۱۴ آبان ۱۳۷۲، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

پرهیز کنند.»^۱

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۲ نیز نهضت آزادی اعلام کرد «با وجود کمال علاقه‌ای که به شرکت مؤثر و فعالانه در انتخابات دارد به دلیل وجود شرایطی که برای کشور به طور اعم و برای نهضت آزادی به طور اخص وجود دارد از معرفی کاندیدا و شرکت در ششمین دوره انتخابات ریاست جمهوری معذور است.»^۲

این تحریم چندان بازتابی نداشت، زیرا سال‌ها بود که نهضت آزادی چندان اثری در فضای عمومی نداشت. با زاویه گرفتن این گروه با آرمان‌های انقلاب اسلامی، بخشی از اعضا و دوستان سابق آن همچون دکتر عباس شیبانی، دکتر حسن حبیبی و ... به مرور با جدا شدن از نهضت آزادی، در دولت و مجلس مشغول به فعالیت شده بودند و بخشی نیز علناً به نقد رفتار آنها می‌پرداختند. از جمله نقدهایی که در اواخر عمر بازرگان مطرح و موجب ناراحتی شدید او شد، نقدهای دکتر سنجابی در کتاب خاطراتش بود. مواردی همچون این جملات: «اینجا یک نکته‌ای هست که نظر شخص من نیست و اتهاماتی نیست که من وارد کنم. این حرفی است که خود آقای مهندس بازرگان زده و اقرار کرده است و آن ارتباط مستمر آنها در آن زمان با عوامل آمریکایی است. یعنی نمایندگان آنها در آمریکا، از قبیل دکتر یزدی و قطب‌زاده و دیگران با بسیاری از عوامل آمریکایی و جمعیت‌های به اصطلاح طرفدار حقوق بشر آنها و بعضی از محافل دانشگاهی، و بعضی از سناتورها و غیره ارتباط پیدا می‌کردند.»^۳

تغییر رهبری و تند شدن مواضع

سال ۱۳۷۳ برای نهضت آزادی سالی تعیین‌کننده بود. مهندس بازرگان در عصر روز ۱۴ آذر ماه به علت عارضه ناشی از نارسایی قلب در بخش اورژانس بیمارستان دی بستری شد و پس از مدتی نیازمند اعزام به خارج از کشور شد. هاشمی رفسنجانی در خاطرات روزانه خود ذیل تاریخ ۷ دی ۱۳۷۳ نوشته است: «دربارۀ درخواست مهندس [مهدی] بازرگان، برای معالجه در خارج از کشور که از ما هم کمک خواسته، صحبت شد؛ قرار شد کمک کنیم.»^۴

مهندس مهدی بازرگان، ساعت ۶ صبح روز جمعه ۳۰ دی ماه تهران را به مقصد آمریکا از

۱. پیام تبریک به رئیس دولت موقت افغانستان، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۱، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. تحلیل شرایط ششمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۲، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۳. امید و ناامیدی‌ها، کریم سنجابی، لندن: نشر جبهه ملی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۲۶۱

۴. صبر و پیروزی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۷۳)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۶، ص ۲۲۲

طریق سوئیس ترک کرد اما در میانه راه، دچار عارضه مجدد قلبی شد. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات ۳۰ دی ۱۳۷۳ خود نوشته است: «آقای [محمود] واعظی، [معاون اروپا و آمریکای وزارت امور خارجه]، اطلاع داد که مهندس [مهدی] بازرگان در زوریخ [سوئیس]، هنگام سوار شدن به هواپیما برای سفر به آمریکا جهت معالجه، در پله‌های هواپیما سکنه و فوت کرده و بناست جنازه‌اش را به خواست خانواده‌اش، با اولین هواپیما به ایران بیاورند.»^۱

روز اول بهمن ماه خبر درگذشت اولین نخست‌وزیر انقلاب اسلامی در رسانه‌ها منتشر شد و بازتاب قابل توجهی داشت. نهضت آزادی در اطلاعیه‌ای اذعان داشت: «باید یادآور شویم که در انتقال پیکر به تهران و تشییع آن و نیز برگزاری مجالس ختم نه تنها از سوی دولت و مسئولان ممانعتی به عمل نیامد بلکه بعضی از مقامات و مسئولان به طور مستقیم و غیرمستقیم ولی عمدتاً به صورت محدود و حساب‌شده از شخصیت مهندس بازرگان تجلیل کردند. تلگرام تسلیت مقام رهبری به آقای دکتر سحابی، تلگرام ریاست جمهوری به آقای مهندس عبدالعلی بازرگان، پیام‌های تسلیت آیت‌الله سیدمحمد شیرازی، آیت‌الله حائری و آیت‌الله منتظری و حضور تعدادی از روحانیون در مراسم ختم در قم و تهران نیز جلوه‌ای دیگر از بزرگداشت شخصیت مهندس بازرگان بود.»^۲

بی‌تردید یکی از مؤثرترین اقدامات برای بزرگداشت وی، پیام تسلیت رهبر انقلاب اسلامی بود که در اقدامی معنا دار، خطاب به دکتر یدالله سحابی صادر شده بود. در این پیام بر کارنامه مبارزاتی وی تأکید شده و آمده بود: «ایشان یکی از مبارزان دیرین با رژیم ستم‌شاهی و نیز از جمله پیشروان ترویج و تبیین اندیشه‌های ناب اسلامی با زبان و منطق و شیوه نوین بود و از این رهگذر بی‌شک در چشم همه علاقه‌مندان به گسترش و رواج ایمان اسلامی در میان طبقات تحصیل کرده در دوران خفقان و دین‌زدایی رژیم پهلوی، دارای شأن و ارزش بخصوص بود. خداوند ایشان را مشمول رحمت و مغفرت و فضل خود قرار دهد و به تلاش‌های ایشان با چشم رضا و قبول بنگرد.»^۳

در کنار شخصیت‌های داخلی، برخی چهره‌های بین‌المللی همچون نجم‌الدین اربکان، دبیرکل حزب اسلامی رفاه ترکیه، راشد الغنوشی رهبر جنبش اسلامی تونس، دکتر محمد حامد ابونصر مرشد جماعت اخوان المسلمین مصر، دکتر حسن عبدالله الترابی دبیرکل کنفرانس مردمی عربی

۱. همان، ص ۶۸۵

۲. بیانیه به مناسبت چهلمین روز درگذشت زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان، ۱۳ اسفند ۱۳۷۳، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۳. پیام تسلیت در پی درگذشت مهندس بازرگان، ۵ بهمن ۱۳۷۳، پایگاه دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای.

اسلامی سودان و... نیز پیام تسلیت‌هایی صادر کردند.^۱

با اینکه دکتر یدالله سبحانی نفر دوم نهضت آزادی به حساب می‌آمد و از مؤسسان نهضت بود؛ در جلسه ۱۳ بهمن این حزب، ابراهیم یزدی به عنوان دبیرکل انتخاب شد.^۲

ابراهیم یزدی، یک هفته پس از دبیرکلی، در مصاحبه با روزنامه کریستین ساینس مانیتور گفت: «نهضت آزادی ایران، از همه طرف تحت فشار دولت قرار دارد. [...] کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، شواهدی را جمع‌آوری و منتشر کرده‌اند که حاکی از نقض جدی حقوق بشر در ایران است.»^۳

علاوه بر رسانه‌های غربی و به‌ویژه آمریکایی که به بهانه‌های مختلف، نارضایتی خود را از محدودسازی این گروه لیبرال و غربگرا بازتاب می‌دادند. به گفته مهندس عزت‌الله سبحانی، دولت آمریکا نیز در مقدمه قانون داماتو برای تحریم ایران، یادآور شده بود که در ایران حقوق بشر زیر پا نهاده می‌شود و «شواهد آن را یکی موضوع بهائیان و دیگری را نهضت آزادی، بیان نموده بود.»^۴

در زمستان سال ۱۳۷۴ دکتر یزدی به همراه چند تن دیگر، برای انتخابات پنجمین دوره مجلس ثبت‌نام کردند که صلاحیت آنها تأیید نشد. با این حال، به گفته دکتر یزدی: «نهضت آزادی ایران... تصمیم گرفت، با تمام توان وارد مبارزات انتخاباتی مجلس پنجم شود. ... آقای دکتر سبحانی به عنوان مرشد همه ما و در واقع رهبر معنوی نهضت آزادی از تمام نیروها دعوت کردند و برنامه مطرح و استقبال شد و به این ترتیب ما وارد صحنه شدیم.»^۵

در این مقطع، نشریه بهمن، سخنگوی کارگزاران سازندگی، به مدیرمسئولی عطاءالله مهاجرانی معاون رئیس‌جمهور، به تجلیل از رهبران نهضت آزادی پرداخت و برخی صفحات خود را به انعکاس نظرات نهضتی‌ها نیز اختصاص داد.

ادبیات نهضت آزادی نسبت به دولت، در این زمان کمی نرم‌تر اما همچنان انتقادی بود. به عنوان نمونه در بیانیه‌ای در شهریور ۱۳۷۵ خطاب به هاشمی رفسنجانی چنین گفته شد: «جناب آقای رئیس‌جمهور، ما بر آن نیستیم که تلاشها و تبلیغات جنابعالی و بعضی از همکارانتان را در هیأت دولت در امر سازندگی مملکت نادیده بگیریم ولی سخت معتقدیم که بدون تأمین

۱. اطلاعیه پیام‌های تسلیت رهبران و مسئولین سازمان‌های سیاسی خارجی، ۲۰ بهمن ۱۳۷۳، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. نامه اعلام دبیرکلی آقای دکتر یزدی به کمیسیون ماده ۱۰، ۲۷ بهمن ۱۳۷۳، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۳. مصاحبه خانم آندویی، خبرنگار روزنامه کریستین ساینز مانیتور، ۷۳/۱۲/۲۰، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۴. نیم‌قرن خاطره و تجربه، عزت‌الله سبحانی، خاوران، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۲۱۶

۵. هفته‌نامه آبان، ۱۱/۱۰/۱۳۷۸، ش ۱۰۸، ص ۵

حقوق و آزادیهای مصرح در قانون اساسی، بدون برگزاری انتخابات آزاد و سالم و تشکیل مجلس منبعت از آرای واقعی مردم و بدون تأمین و تضمین آزادی قلم و بیان و مطبوعات و احزاب، تأمین عدالت اجتماعی و توسعه همه‌جانبه امکان‌پذیر نخواهد بود و سازندگی هرگز مستمر و پایدار نگردیده، با تغییر شرایط و اشخاص دگرگون خواهد گردید.^۱

علی‌رغم این لحن نرم، دکتر یزدی بعدها در همسویی با حملات جبهه اصلاحات به آقای هاشمی رفسنجانی، چند بار ارزیابی منفی خود را از آن دوره تکرار کرد. از جمله در اردیبهشت ۱۳۷۸ در گفتگو با روزنامه نشاط گفت: «دوران ریاست‌جمهوری آقای هاشمی سخت‌ترین دوره برای نهضت آزادی بود».^۲

دولت خاتمی و آشوب ۱۸ تیر ۱۳۷۸

در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری نهضت آزادی دکتر یزدی را نامزد کرد؛ که مشخص بود صلاحیت وی رد می‌شود. او و مؤتلفین نهضت آزادی، در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، رأی سفید دادند و علناً از هیچ‌کاندیدایی حمایت نکردند، و مردم را هم به دادن «رأی اعتراض سفید»^۳ فراخواندند. عزت‌الله سحابی معتقد است که خاتمی موافق چنین رویکردی بوده است. این چهره نزدیک به نهضت آزادی که خود نیز قصد نامزدی در انتخابات ۱۳۷۶ را داشت، از قول خاتمی نقل کرده است: «من ترجیح می‌دهم که شما کاندیدا بشوید برای آنکه شما دست و دهانتان از ما بازتر است. ما در برابر خیلی از مسایل به دلیل آنکه روحانی هستیم، از اظهارنظر صریح معذوریم».^۴

دو سال بعد، دکتر یزدی در گفتگو با هفته‌نامه آبان مورخ ۱۱ دی ۷۸ از روابط خود با ستاد انتخاباتی رئیس‌جمهور منتخب چنین سخن گفت: «تمام پیش‌بینی‌ها این بود که انتخابات به دور دوم کشیده می‌شود، ستاد انتخاباتی آقای خاتمی آمدند با ما صحبت کردند، قرار شد که ما دور اول چیزی نگوئیم، اگر به دور دوم رسید آن وقت با تمام قوا بیاییم از آقای خاتمی حمایت کنیم. چون اگر ما [در دور اول] می‌آمدیم ممکن بود خاتمی را رد [صلاحیت] بکنند... در مورد رأی سفید... نهضت [آزادی] اعلام نکرد که ما رأی سفید می‌دهیم. اعلام رسمی نهضت این

۱. نامه سرگشاده به رئیس‌جمهور، ۱۳۷۶/۶/۱۵، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. سه جمهوری، ابراهیم یزدی، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹، ص ۲۷۰

۳. بیانیه رأی اعتراض سفید، ۱۳۷۶/۲/۲۸، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۴. خبرگزاری ایسنا، ۱۳۹۲/۵/۲۵، کد خبر ۹۲۰۵۲۵۱۴۱۶۶

بود که... تمام آدرسهای یک کاندیدا یعنی آقای خاتمی را بدون اینکه اسمش را بیاوریم به مردم دادیم. ولی عده‌ای از نیروهای ملی مذهبی... تصمیم گرفتند رأی سفید بدهند. آن اعلامیه با امضای اشخاص بود^۱ نه با امضای نهضت... بله ما به مردم نگفتیم به آقای خاتمی رأی بدهید، اما از برنامه‌های سیاسی‌اش حمایت کردیم، الآن هم حمایت می‌کنیم»^۲

پس از تکذیب رئیس ستاد انتخاباتی خاتمی در مورد ارتباط با نهضت آزادی، دکتر یزدی در گفتگو با هفته‌نامه *آبان* گفت: «یک ماه قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، تعدادی از اعضای ستاد انتخاباتی محمد خاتمی در دفتر نهضت آزادی با من ملاقات کرده و خواستند که اگر انتخابات به دور دوم کشیده شد، نهضت آزادی از خاتمی حمایت کند... شاید آقای [مرتضی] حاجی اطلاع ندارند و من هم صلاح نمی‌دانم در این زمینه جنجال شود. انشاءالله در آینده که فضا مساعد شد، اسامی افرادی را که از ستاد خاتمی به دفتر نهضت آزادی آمدند، اعلام خواهیم کرد»^۳. این اسامی هرگز اعلام نشد و مناقشه مزبور هم ادامه نیافت.

از بدو روی کارآمدن دولت هفتم، دکتر یزدی و هم‌فکرانش که جداً مدعی بودند در رأی آوردن رئیس‌جمهور منتخب سهم مهمی داشته‌اند، خود را حامی و شریک سیاسی دولت اصلاحات معرفی کردند. دکتر یزدی ادعا می‌کرد نسل جدید به همان فکر و اندیشه‌ای رأی داده است که مهندس بازرگان سال‌ها تبلیغش را می‌کرد. او معتقد بود: «در واقع پیروزی خاتمی در دوم خرداد به تعبیری پیروزی روشنفکری دینی و به تعبیر دیگر نتیجه جنگ میان سنت و مدرنیته است»^۴. محمد توسلی رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی در سال ۷۶ نیز «جوانه‌زدن تخم اصلاح‌طلبی را حاصل کوشش بازرگان» دانسته و می‌گوید: «گفتمان مهندس بازرگان و عملکرد نهضت آزادی همواره جامعه‌محور بوده، نه قدرت‌محور. این فرایند آگاهی‌بخشی و توسعه جنبش اجتماعی در دهه ۶۰ موجب شد که جامعه با آگاهی و هوشمندی با «نه بزرگ» خود به نامزد محافظه‌کاران ۲۰ میلیون رأی به آقای خاتمی بدهد»^۵. عطف به چنین ادعایی و با تلاش برای مصادره بسیاری از شعارها و مواضع آن دولت، و زیست در شکاف بین جناح‌های داخل حکومت، نهضتی‌ها به جستجوی موقعیت سیاسی جدید برآمدند.

دکتر یزدی به صراحت می‌گفت: «رأی سنگین مردم به خاتمی، رأی به عدم کفایت حاکمان

۱. از جمله آن اشخاص، خود یزدی بود!

۲. هفته‌نامه *آبان*، ۱۳۷۸/۱۰/۱۱، ش ۱۰۸، ص ۵

۳. همان، ۱۳۷۸/۱۰/۲۵، ش ۱۱۰، ص ۲

۴. روزنامه *عصر آزادگان*، ۱۳۷۸/۸/۹، ص ۵

۵. روزنامه *شرق*، ۱۳۹۶/۱۰/۲۸، ص ۶

است.^۱ وی در بهمن ۱۳۷۶ اعلام کرد که اعضای نهضت آزادی با «سیاست‌ها و عملکردهای نوزده سال گذشته حاکمیت» مخالفت کرده‌اند و می‌کنند و «آنها را برخلاف مصالح و منافع ملی»^۲ می‌دانند. او درباره مسیر تغییرات سیاسی کشور، چنین گفت: «من معتقدم فرایندی که از دوم خرداد شروع شده لاجرم به پاگردی خواهد رسید و زایمان جدیدی صورت خواهد گرفت... راه برای همه باز خواهد شد... از دید کمیسیون ماده ده قانون احزاب و وزارت کشور و نهادهای دولتی مثل وزارت اطلاعات، ما غیرقانونی هستیم. آنچه را که اعلام کرده‌اند این است که نهضت آزادی غیرقانونی است ولی آن را تحمل می‌کنند. ما هم داریم سعی می‌کنیم که میزان تحمل آنها را بالا ببریم»^۳ دکتر یزدی تلاش می‌کرد جایی برای خود و دوستانش در فضای سیاسی جدید باز کند.

در ۱۹ آبان ۱۳۷۷، دکتر یزدی طی سخنرانی خود در شورای روابط خارجی آمریکا در میزگرد «عصر جدیدی در سیاست‌های داخلی و خارجی ایران» با تأکید بر اینکه انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، آغازگر عصر جدیدی شد که وی آن را جمهوری سوم نامید، گفت: «خاتمی در خلال مبارزات انتخاباتی خود... با صراحت بر اولویت توسعه سیاسی نسبت به توسعه اقتصادی تأکید کرد... این برای روشنفکران مسلمان، از جمله نهضت آزادی خبر خوشی بود. از طریق انتخابات ریاست جمهوری... هسته مرکزی یک جنبش برای تغییرات سیاسی مسالمت‌آمیز و تدریجی تشکیل شده است... انتخاب خاتمی سرآغاز یک فرایند آزادسازی سیاسی است... و او ثابت کرده است که نسبت به شعارهای انتخاباتی خود... صمیمی و متعهد است... زمان برای عصر جدیدی در روابط بین ایران و کشورهای غربی، از جمله ایالات متحده آمریکا فرا رسیده است.»^۴

در آبان سال ۱۳۷۷ دکتر یزدی طی مصاحبه‌ای با هفته‌نامه آبان، وضعیت نهضت آزادی را اینگونه شرح داد: «ما تا سال ۶۶ هر سال کنگره داشتیم، قطعنامه داشتیم، مواضع سیاسی و اقتصادی تنظیم شده هم داشتیم. اما در حال حاضر به ما می‌گویند شما غیرقانونی هستید، ولی ما شما را تحمل می‌کنیم. حد تحمل آن هم دست خودشان است، گاهی اوقات این پیچ‌ها را سفت می‌کنند، گاهی آن را شل می‌کنند، گاهی یک روزنامه مثل روزنامه توس که بعضی از

۱. روزنامه جامعه، ۱۳۷۹/۱/۱۸، ص ۹

۲. سه جمهوری، ص ۲۰۶ به نقل از مصاحبه ۱۳۷۶/۱۱/۳۰ با روزنامه جامعه.

۳. همان، ص ۲۱۳

۴. https://www.cfr.org/content/about/annual_report/ar_1999/016-47studies.pdf

اطلاعیه‌های نهضت آزادی را منتشر می‌کرد، تحت فشار قرار می‌دهند و وزیر ارشاد [عطاءالله مهاجرانی] می‌گوید که این روزنامه با چاپ اعلامیه‌های نهضت مرتکب جرم شده است... من احساس می‌کنم که اینها به نوعی احساس رقابت می‌کنند... وقتی می‌آیند و می‌گویند روزنامه توس در خط نهضت آزادی است، این‌ها یعنی این که نهضت آزادی دکترین سیاسی دارد. امروز آقای رئیس‌جمهور [خاتمی] هم می‌گوید که توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی اولویت دارد. نهضت آزادی ۱۶ سال است که این حرف را می‌زند ولی آقای رئیس‌جمهور حالا می‌زند... چپ سنتی و کارگزاران... نگران این هستند که اگر فضای سیاسی در جامعه باز شود، اینها جایگاهشان در جامعه معلوم نیست... به نظر من، جناح‌های سیاسی مثل چپ سنتی، چپ جدید و کارگزاران، این‌ها واقعاً به برنامه سیاسی آقای خاتمی اعتقاد ندارند.^۱

در زمان دولت هفتم، فعالیت گسترده یزدی و هم‌فکرانش در دانشگاه‌ها و محافل دانشجویی و تنش‌آفرینی مستمر نهضت آزادی، در مطبوعات آن دوره به وضوح بازتاب داشت. البته این فعالیت‌ها، به تشدید و آگرایی از نظام و گرایش‌های رادیکالی در بین دانشجویان دامن می‌زد و گویی مدل جدیدی از سربازگیری برای منافقین در دهه شصت را تکرار می‌کرد. آزمون دوباره تلاش برای براندازی تحت پوشش مطالبه آزادی و دموکراسی، و با ظاهری مسالمت‌جویانه اما در باطن، خشونت‌طلبانه و قانون‌ستیزانه؛ روح تبلیغات نهضت آزادی و طیف متمایل به آن در انجمن‌های دانشجویی بود.

به نوشته سایت ملی مذهبی وابسته به نهضت آزادی: «در آن زمانها هر وقت که دکتر یزدی را در جلسات مختلف سیاسی و دانشجویی می‌دیدیم، یک سؤال ثابت داشت؛ با تکیه کلام ویژه خود همواره می‌پرسید: آقا جان من کتاب موج سوم را خواندید؟ سؤالی که از فرط تکرار، قدری رنگ و بوی طنز نیز به خود گرفته بود. اما یزدی می‌گفت که شما به عنوان فعالین دانشجویی باید نظریه‌های گذار دموکراتیک را مطالعه کنید کتاب موج سوم دموکراسی [به قلم ساموئل هانتینگتون] در آن روزها یکی از مهمترین کتابها در این زمینه بود.»^۲

این کتاب یکی از متون اصلی ترویجی و آموزشی بنیادها و مؤسسات آمریکایی برای ایجاد شورش و انقلاب رنگی در کشورهای مخالف آمریکا بود. مدل تغییر حکومت‌های غیرغربی براساس این کتاب مبتنی بر پنج مرحله: ظهور اصلاح‌طلبان درون نظام، کسب قدرت اصلاح‌طلبان، لیبرالیزاسیون و حاکمیت دوگانه، تضعیف حافظان نظام، و دموکراتیزاسیون با کمک

۱. هفته‌نامه آبان، ۱۳۷۷/۸/۱۶، ش ۵۰، ص ۴

۲. سایت ملی-مذهبی، ۲۸ آگوست ۲۰۱۷، کد خبر ۷۲۵۲۲

پوزیسیون میانه‌رو، ترسیم شده است. بنا به تحلیل دکتر یزدی، پس از دوم خرداد ۷۶، امکان تحقق چنین الگویی برای استحاله و دگردیسی نظام جمهوری اسلامی فراهم شده بود و او از آن با عنوان «جمهوری سوم» یاد می‌کرد. چنین راهبردی، به‌رغم دعاوی دوری از خشونت و گذار مسالمت‌آمیز، عملاً موجب تنش‌های سیاسی و اجتماعی و آشوب‌های خیابانی در قالب تئوری «فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا» طبق الگوی هانتینگتونی بود و از سوی دکتر یزدی و بخشی از نیروهای جریان اصلاح‌طلب پی‌گیری می‌شد.

بعداً آقای یزدی در سال ۸۴ از اصلاح‌طلبان انتقاد کرد که در اجرای راهبرد مذکور، ناتوانی و کوتاهی داشته‌اند: «سیاست چانه‌زنی از بالا و فشار از پایین برای اصلاح ساختارهای حقیقی، واقع بینانه بود. اما اصلاح‌طلبان درون حاکمیت تنها اجرای بخش اول این سیاست، یعنی چانه‌زنی از بالا را کافی دانستند و به تدارک عده و عُدّه برای بسیج سازمان‌یافته مردم، به منظور حمایت از اصلاحات و یا فشار از پایین نپرداختند.»^۱

نشریه عصر ما، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، که در جبهه سیاسی حامی دولت هفتم جایگاه راهبردی و مهمی داشت، طی تحلیلی در بهمن سال ۷۷، خط مشی نهیضت آزادی به دبیرکلی دکتر یزدی را چنین تشریح کرد:

«رهبری جدید [نهیضت آزادی] که خود جزو جناح معتقد به آخرین دیدگاه‌های مرحوم مهندس بازرگان یعنی جدایی دین از سیاست است، در این دوره می‌کوشد به دانشگاه و روشنفکران مذهبی نزدیک شود و در این جهت‌گیری از فضای مناسبی که جریان‌های تجدیدنظرطلب و طرفداران تفکیک دین از سیاست در حوزه روشنفکری دینی پدید آورده‌اند، استفاده کند.

حماسه دوم خرداد و پیدایش نیروهای اجتماعی جدید، روند این تحول را تسریع می‌کند و ابعاد آن را گسترش می‌دهد... اگر مرحوم بازرگان فردای پیروزی انقلاب به جوانان می‌گفت بروید به خانه‌هایتان، انقلاب تمام شد، امروز نهیضت آزادی ثقل فعالیت تبلیغاتی خود را بر جوانان و دانشجویان متمرکز کرده است.

اگر نهیضت آزادی در طول دوران حکومت شاه و تا آخرین ماه‌های پیش از پیروزی انقلاب، شعار محافظه‌کارانه اجرای قانون اساسی مشروطه را می‌داد و مبارزه در چارچوب آن را پذیرفته بود و به بقای رژیم شاهنشاهی تن می‌داد، امروز چنان رادیکال شده است که شعار تغییر قانون اساسی را مطرح می‌کند.»^۲

۱. خبرگزاری مهر، ۱۳۸۴/۶/۱۰، کد خبر ۲۲۴۸۸۷

۲. دو هفته‌نامه عصر ما، ۱۳۷۷/۱۱/۲۱، ص ۱۲

دکتر یزدی و همفکران ائتلافی‌اش به‌رغم ارائه تحلیل‌هایی که براندازی نظام موجود را موجه می‌ساخت، در اردیبهشت ۷۸ مانند دفعات دیگر، موضع اعلامی و رسمی خویش را چنین اظهار می‌کرد: «ما با براندازی به شدت مخالف بودیم و هستیم و آن را کار غلطی می‌دانیم.»^۱ اما موضع «اعمالی» نهضت آزادی و همراهانش، با چنان موضع «اعلامی»، متفاوت بود. در آشوب‌های گسترده خیابانی که از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و کوی دانشگاه تهران آغاز شد، این گروه به همراه هواداران و مؤتلفین ملی مذهبی، با ساختار شکنانی که بخشی از بدنه قدرت اجرایی و تقنینی را گروگان خود گرفته بودند و براندازی ارکان نظام را در سر می‌پروراندند، پیوند و همکاری آشکار داشتند.

نهضت آزادی در ۱۹ تیر ۷۸ طی اطلاعیه شدیداللحنی با کشته‌سازی دروغین از وقایع شب قبل کوی دانشگاه، و تحریک تلویحی دانشجویان و مردم به تداوم آشوب، اعلام کرد: «نهضت آزادی ایران ضمن حمایت از خواسته‌های قانونی دانشجویان و تجلیل از مقاومت دلیرانه آنها، و با ابراز تأسف از تلفات انسانی وارده و اظهار همدردی با خانواده‌های این دانشجویان عزیز، این اقدام وحشیانه و هتک حرمت فضای مقدس دانشگاه را که یادآور حمله کماندوهای رژیم استبداد شاهنشاهی در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و اول بهمن ماه ۱۳۴۰ به صحن دانشگاه تهران است، شدیداً محکوم می‌کند و به مسئولان جمهوری اسلامی ایران به ویژه رئیس محترم جمهوری هشدار می‌دهد که اگر با قاطعیت ریشه‌های این گونه اقدامات «خودسر» نظیر قتل‌های زنجیره‌ای شناسایی نشوند و با عوامل ایجاد تشنج و آشوب و ناامنی در جامعه و نیروهای تهدیدکننده آزادی‌ها و حقوق اساسی ملت که در قانون اساسی تصریح شده است برخورد نشود، کیان جمهوری اسلامی به مخاطره خواهد افتاد و همه از تر و خشک با هم خواهند سوخت.»^۲

فردای آشوب ۱۸ تیر، دکتر یزدی نیز در مصاحبه با رادیو بی‌بی‌سی، ضمن تکرار مفاد اطلاعیه گروهش، گفت: «بحرانی که صحبت شده، این است که ما دو میلیون دانشجو داریم، دانشگاه‌های ما فوق‌العاده حساس هستند، ملت‌هپ هستند... چند نفری کشته شدند، تعداد زیادی مجروح شدند، یک حادثه کوچکی نیست که دانشگاه‌های تهران بتوانند به این سادگی از کنارش رد بشوند.»^۳ در آن آشوب فقط یک نفر سرباز وظیفه غیردانشجو به نحو مشکوکی به وسیله تیراندازی از یک سلاح کم‌ری ناشناس کشته شده بود.

۱. سه جمهوری، ص ۲۶۰

۲. بیانیه هشدار نهضت آزادی ایران، ۱۳۷۸/۴/۱۹، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۳. اخبار ویژه ایرنا، ۱۳۷۸/۴/۱۹، ساعت ۱۱:۳۸

نقش تخریبی نهیضت آزادی در وقایع مزبور به قدری آشکار و مسجل بود که حتی افراد و گروه‌هایی از حامیان دولت آقای خاتمی، به این گروه تاختند. تا آنجا که خود نهیضت آزادی هم در یک اطلاعیه رسمی به این موضوع، اذعان و اعتراض کرد: «در چند هفته اخیر، حملات علیه نهیضت آزادی ایران و طیف وسیعی از انجمن‌ها و سازمان‌های دانشجویی قوت و شدت بیشتری گرفته است. در این مدت، بسیاری از افراد و شخصیت‌های متعلق به جناح‌های مختلف، از سردبیران روزنامه‌ها گرفته تا اعضای شورای نگهبان و وزرای اسبق و سابق اطلاعات به موضع‌گیری علیه نهیضت آزادی پرداخته، ضمن ایراد انواع تهمت‌ها و نسبت‌دادن مطالب خلاف واقع، نگرانی خود را از خطر بهره‌برداری نهیضت آزادی از موقعیت کنونی کشور گوشزد کرده‌اند. در این میان، موضع‌گیری ناشیانه برخی از سازمان‌های سیاسی درون حاکمیت و مدعی حمایت از برنامه‌های آقای خاتمی در حمله به دفتر تحکیم وحدت و نهیضت آزادی ایران و قرار دادن این دو در کنار جناح راست و منافقین، بیش از همه بحث‌انگیز بوده است... هم‌صدایی جریان‌ها و گروه‌های مدعی حمایت از آقای خاتمی و جنبش جامعه مدنی برای چیست؟... آنها دیواری کوتاه‌تر از دیوار نهیضت آزادی نیافته‌اند. بنابراین به جای نگاهی به درون و مرور و ارزیابی سیاست‌ها و اعمال گذشته خود، فرافکنی می‌کنند؛ از یک سو لبه تیز حملات خود را به طور گسترده متوجه نهیضت آزادی ساخته‌اند و از سوی دیگر، جنبش دانشجویی را متهم به پیروی و حمایت از نهیضت یا همسویی با آن می‌سازند.»^۱ در حالی که دکتر یزدی خود، چندبار با افتخار از جذب دفتر تحکیم وحدت توسط نهیضت آزادی یاد کرده و مدعی که جنبش دانشجویی به وی و گروهش پیوسته است.

پیش از آشوب تیر ۷۸، در خرداد همان سال، کنفرانسی با عنوان «ایران در قرن بیست و یک» در قبرس برگزار شد. این کنفرانس به وسیله آمریکایی‌ها برای هماهنگی نزدیک با برخی فعالان سیاسی ایران و بررسی تحولات جدید ایران برگزار شد و نقطه اتصال علنی با شبکه اطلاعاتی غیررسمی آمریکا بود. برخی مقامات امنیتی و سیاسی سابق آمریکا مانند گری سیک، ریچارد مورفی و ساموئل هانتینگتون در آن کنفرانس حاضر شدند. از ایران نیز دکتر ابراهیم یزدی به همراه مهندس سبحانی و چند فعال مطبوعاتی و سیاسی ایرانی در آن شرکت کرد.

در بهمن ۷۸ دکتر یزدی جایگاه گروه خود و متحدانش را در جبهه اصلاح‌طلبان چنین توصیف کرد: «اصلاح‌طلبان بیرون از حاکمیت به طور عمده شامل نیروهای ملی-مذهبی

۱. توضیحی پیرامون حمله‌های گسترده هفته‌های اخیر، ۱۳۷۸/۴/۲۰، آرشبو دیجیتال نهیضت آزادی.

هستند که قدیمی‌ترین و شاخص‌ترین آنها، نهضت آزادی ایران است. دفتر تحکیم وحدت، که فدراسیونی از انجمن‌های اسلامی دانشجویان است، و انجمن‌های مستقل دانشجویی، فعال‌ترین بخش جبهه اصلاح طلب محسوب می‌شوند که به تدریج از نیروهای درون حاکمیت جدا شده‌اند و به نیروهای اصلاح طلب بیرون از حاکمیت، از جمله نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی ایران نزدیک شده‌اند.^۱

همزمان با افزایش تحرکات نهضت آزادی، آقای محتشمی در ۱۰ بهمن ۷۸ در یک نشست مطبوعاتی دربارهٔ این گروه چنین اظهار نظر کرد: «نهضت آزادی تشکیلاتی است که به نظر من به مردم‌سالاری اعتقاد ندارد و مسلماً در صورت ورود به عرصه سیاست، منش دیکتاتوری را پیشه خواهد کرد و به سبب ممانعت از حضور اقشار مردم در صحنه، فکر نمی‌کنم رأی از جانب مردم دریافت کند.»^۲ چند سال قبل هم، بهزاد نبوی مشابه چنین نظری را داده بود: «نهضتی‌ها در موقعی که قدرت را در دست داشتند از همه انحصارگرتر بودند... ما نهضت آزادی را در سرنوشت انقلاب و نظام، مؤثر نمی‌دانیم.»^۳

دکتر یزدی مدعی شد در این مقطع، وزارت کشور تحت تصدی آقای عبدالله نوری، تغییر رویه داده بود: «در ماه‌های اخیر، به خصوص در ایام انتخابات، مظلومیت نهضت آزادی مورد توجه بسیاری از گروه‌های دوم خردادی قرار گرفته آنها نیز به قانونی بودن نهضت اعتراف دارند. وزارت کشور با تأیید صلاحیت کاندیداهای نهضت، قانونی بودن نهضت را تأیید کرده است. بخشنامه دادگاه انقلاب در مورد غیرقانونی بودن نهضت را نپذیرفته است.»^۴ با همهٔ اینها، صلاحیت دکتر یزدی و دوستانش رد شد.

پس از انتخابات مجلس ششم، قطعنامه کنگره نهضت آزادی مورخ مرداد ۷۹، درباره مقامات دولت اصلاحات چنین اعلام موضع کرد: «با توجه به پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات مجلس ششم، یکی از انتظارات مردم این است که آقای خاتمی همکاران جدیدی انتخاب و معرفی کنند، زیرا بیشتر وزیران کنونی کسانی هستند که در ۲۰ سال گذشته مصدر امور بوده‌اند و بنابراین، به طور مستقیم یا غیرمستقیم مسئول نابسامانی‌های کنونی می‌باشند. حضور آنان در دولت عموماً تناسبی با برنامه‌های اعلام شده رئیس‌جمهور ندارد.»^۵

۱. مصاحبه با روزنامه فرای تک آلمان، ۱۳۷۸/۱۱/۲، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. خبر ساعت ۱۴ سیما، ۱۳۷۸/۱۰/۱۲

۳. روزنامه کیهان، ۱۳۷۴/۱۱/۱۸، ص ۲

۴. روزنامه عصرآزادگان، ۱۳۷۸/۱۱/۱۱، ص ۲

۵. بیانیه قطعنامه کنگره یازدهم، ۱۳۷۹/۵/۱، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

اواخر اسفند ۱۳۷۹، در غیاب دکتر یزدی، که از چندماه قبل در آمریکا به سر می‌برد، طبق اطلاعیه دادگاه انقلاب، فعالیت‌های نهضت آزادی غیرقانونی و ممنوع اعلام شد. اما در خرداد ۱۳۸۰، این گروه از رئیس دولت اصلاحات برای انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری رسماً اعلام حمایت کرد: «نهضت آزادی ایران با استقبال از ثبت‌نام به موقع و ضروری آقای خاتمی برای انتخابات و تمایل مثبت به ایشان و با توجه به پیام تاریخی آقای دکتر یدالله سبحانی، پیر و مرشد جنبش اصلاح‌طلبی بار دیگر از همه قشرها و طبقات ملت مظلوم و صبور ایران دعوت می‌نماید با تمام نیرو در انتخابات شرکت نمایند.»^۱ دکتر یزدی هم در آمریکا با روزنامه فرانسوی لوموند مصاحبه کرد و ضمن اعلام حمایت از آقای خاتمی گفت: «این به معنای آن نیست که به او ایرادی نداشته باشیم. برعکس معتقدیم که اشکالات فراوانی نیز به او وارد است و اشتباهات سیاسی داشته است. ما و خیلی‌های دیگر اعتقاد داریم که وی به درستی ارزش ۲۰ میلیون رأی مردم را درک نکرد و قدر آن را ندانست. او می‌توانست خیلی بهتر عمل کند.»^۲ مدتی بعد دکتر یزدی در رفتاری زیرکانه و دوگانه، برای تجدید قوای گروهش و جلوگیری از شکست کامل الگوی براندازی هانتینگتونی، طرح «وفاق ملی» را در تابستان سال ۸۱ پیشنهاد داد، که البته جناح‌های اصلی جبهه اصلاحات آن را جدی نگرفتند. در آن زمان، اصلاح‌طلبان افراطی و ساختارشکن نیز در سراسر کشور سقوط قرار داشتند و در دام الگوی هانتینگتونی «خروج از حاکمیت» و بحران‌سازی حداکثری افتاده بودند.

با آنکه هیأت نظارت مجلس ششم، صلاحیت نامزدهای نهضت آزادی و طیف ملی مذهبی، از جمله یزدی، را تأیید کرد، در انتخابات دوره دوم شورای شهر تهران به تاریخ اسفند ۱۳۸۱، هیچ‌یک از آنان و اصلاح‌طلبان نتوانستند رأی مردم را احراز کنند و شکست سیاسی و اجتماعی سختی متحمل شدند. در کنار تبلیغات پر حجم و انبوه مطبوعات و محافل سیاسی و دانشجویی و بسیج بخشی از امکانات دولتی و جامعه مدنی و روابط حزبی و تشکیلاتی، حتی برخی افراد شناخته‌شده نهضت آزادی از جمله دکتر یزدی شخصاً در برخی میادین اصلی تهران به تبلیغات حضوری چهره به چهره پرداختند. در آن انتخابات، برای اولین بار پس از دهه شصت، هیچ نوع محدودیتی برای نهضت آزادی وجود نداشت و مغایر با تصریح امام خمینی مبنی بر عدم صلاحیت این گروه برای مشارکت در امور حکومتی و رسمی، دولت هفتم و مجلس ششم

۱. بیانیه دعوت همگانی به شرکت در انتخابات، ۱۳۸۰/۲/۲۳، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. <https://www.lemonde.fr/archives/article/2001/06/09/l-opposition-iranienne-vote-pour-le-president>
khatami_4203861_1819218.html

از هر نوع تسهیلات ممکن برای احیا و حضور رسمی گروه دکتر یزدی فروگذار نکردند. اما ابوالفضل بازرگان که نام مشهورترین چهره نهضت آزادی را همراه داشت و بالاترین رأی میان نامزدهای اختصاصی نهضت آزادی را کسب کرد، از مجموع بیش از ۵۶۲ هزار رأی مأخوذه، تنها ۳۴ هزار رأی را به خود اختصاص داد و این آمار، برای مجید حکیمی آخرین نفر فهرست نهضت آزادی، که عموماً معیار سنجش رأی به یک فهرست است، به حدود ۸ هزار رأی رسید.^۱ نهضت آزادی نتیجه این انتخابات را یک «فاجعه ملی» و حاصل دلسرد شدن مردم از انتخابات به دلیل مواضع منتقدان دولت اعلام کرد.^۲

در تابستان ۸۲ آقای یزدی خشم و اندوه و یأس خود را از همراهی کامل دولت اصلاحات با تنش‌آفرینی اجتماعی گسترده چنین توضیح داد: «مصدق در ایجاد ارتباط با مردم، هنرمند بود و همین‌طور در استفاده از مردم به عنوان اهرم فشار. اما خاتمی این هنر را نداشت... چانه‌زنی از بالا بود، اما فشار از پایین را ما ندیدیم. فشار از پایین یعنی اینکه آقای خاتمی بگوید، مردم بیایید میدان آزادی با شما حرف دارم... حداقل یک میلیون آدم می‌آمدند. با آن یک میلیون، همه اینها را جارو و مرعوبشان می‌کرد. اما خاتمی اهل چنین کاری نبود یا ارزشش را نمی‌دانست یا هنرش را نداشت و این، ایراد بزرگی است... آقای خاتمی نباید در مقابل تنش‌هایی که ایجاد می‌کردند به صرف موعظه کفایت می‌کرد... آقای خاتمی موعظه سیاسی می‌کرد... الآن مردم... نه تنها از خاتمی بلکه از اصلاحات هم عبور کرده‌اند... در حال حاضر ما با انسداد سیاسی مواجهیم... ۲۵ نفر از دوستان ما مثل آقای مهندس سبحانی، معین‌فر، بنده و خیلی‌های دیگر بلند شدیم رفتیم دفتر ریاست جمهوری گفتیم ما می‌خواهیم با آقای رئیس‌جمهور صحبت کنیم اما ایشان نپذیرفت... چهار سال پیش. شما ببینید، چطور ممکن است یک رئیس‌جمهور، شهروندان خودش را، آن هم شخصیت‌های برجسته‌ای که سال‌های سال، حتی بعضی‌هایشان به اندازه سن ایشان سابقه فعالیت‌های سیاسی دارند را نپذیرد... شما از دورافتاده‌ترین نقطه‌نامه بنویسید به رئیس‌جمهور فرانسه، بعد از سه هفته یا یک ماه یک یادداشت می‌آید که آقای رئیس‌جمهور چنین گفت. این همه به ریاست جمهوری نامه نوشته می‌شود، ولی [آقای خاتمی] جواب نمی‌دهد.»^۳

البته دکتر یزدی بعدها گروه خود را پیروز دوران اصلاحات معرفی کرد. او نه تنها تعبیر

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۱/۱۲/۱۲، صفحه ۹ ضمیمه.

۲. بیانیه هشدار ملی، ارزیابی دومین دوره انتخابات شوراها، ۱۳۸۱/۱۲/۱۹، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۳. روزنامه نسیم صبا، ۱۳۸۲/۴/۲۹، شماره ۹۹.

«زیست حاشیه‌ای در کنار اصلاح‌طلبان» را قبول نداشت بلکه در سال ۹۳ در گفتگویی ادعا کرد: «زمانی گفتمان اصلاح‌طلبی منحصر به نهضت آزادی ایران و سایر گروه‌های ملی-مذهبی بود. اما امروز همگانی شده است. به عبارت دیگر، بخشی از نیروهای درون حاکمیت به گفتمان اصلاح‌طلبی نهضت آزادی و سایر نیروهای ملی-مذهبی روی آورده‌اند. این، نه یک ایراد و انتقاد بلکه یک پیروزی برای این نیروها و اندیشه سیاسی آنان است... گفتمان اصلاح‌طلبی دهه هفتاد، بدون آنکه ضرورتی به بیان آن داشته باشد متأثر از گفتمان اصلاح‌طلبی نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی-مذهبی بوده است... شواهد حاکی از آن است که نهضت آزادی در ایجاد تماس با بخش قابل‌توجهی از جامعه موفق بوده است و توانسته بر فرایند تحولات، اثرگذار باشد.»^۱

لیکن در سال ۸۴، اذعان دکتر یزدی به شکست دولت اصلاحات نشان می‌داد که عمق ناکامی وی و دوستانش بیش از آن بود که تظاهر می‌شد: «تجربه هشت‌ساله دولت آقای خاتمی و مقابله‌هایی که با این دولت شد، احتمال موفقیت در تغییر ساختارهای حقیقی را به شدت کاهش داد و موجب شد که امید به اصلاح ساختارهای حقیقی، در چارچوب ساختارهای حقوقی فعلی از بین برود یا کاهش پیدا کند.»^۲

حکم قضایی انحلال، انتخابات ۸۴

در سال ۱۳۷۷، در شرایطی که نهضت آزادی می‌کوشید خود را در جرگه جبهه دوم خرداد تعریف کند، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران در جوابیه به نهضت آزادی بر این نکته تأکید داشت که نهضت آزادی مشکوک به داشتن نیات و مقاصد براندازانه است: «نهضت آزادی اعتراف می‌کند که به عنوان یک حزب سیاسی ضرورتی به اعلام شفاف مواضع خود نمی‌بیند و در زمان شاه، اندیشه براندازی در سر داشته... با این اعتراف صریح، آیا نهضت برای ما راهی باقی می‌گذارد که امروز صحت ادعای او را مبنی بر التزام به قانون اساسی باور کنیم؟ و چه تضمینی وجود دارد که نهضت آزادی اکنون نیز همچون زمان شاه به صورت تاکتیکی التزام به قانون اساسی را پذیرفته و در سر نیت براندازی نداشته باشد؟... با چنین اعترافی آیا جمهوری اسلامی حق ندارد نهضت آزادی را گروهی غیرقابل اعتماد و مشکوک به داشتن

۱. سایت ملی-مذهبی، ویژه‌نامه «ابراهیم یزدی در مسیر بازرگان»، دی ماه ۱۳۹۳، مصاحبه‌گر مهدی نوربخش.

۲. خبرگزاری مهر، ۱۳۸۴/۶/۱۰، کد خبر ۲۲۴۸۸۷

نیات و مقاصد براندازانه ارزیابی کند؟^۱

در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۸۱، دادگاه انقلاب اسلامی طی حکمی انحلال گروه نهضت آزادی به دبیرکلی دکتر یزدی را اعلام کرد و فعالیت های آن را رسماً غیرقانونی خواند.^۲ بر اساس حکم مزبور، تعداد ۳۳ نفر از گردانندگان و اعضای اصلی این گروه به علت ارتکاب جرایم ضد امنیتی و ارتباط با بیگانگان و گروه های مخالف نظام برای اقدامات براندازانه، به حبس و مجازات محرومیت از حقوق اجتماعی و جریمه نقدی محکوم شدند. دکتر یزدی چند روز پیش از اعلام حکم، در حاشیه افتتاح کنگره حزب مشارکت در ۲۶ تیرماه ۱۳۸۱، مدعی انسداد سیاسی در داخل کشور شد و پس از آن نیز در نامه ای رسمی به رئیس جمهور وقت، خواستار اخطار نقض اصول ۲۶ و ۱۶۸ قانون اساسی از سوی او شد.^۳

حال آنکه در اصل ۲۶ قانون اساسی آزادی احزاب مشروط به پابندی آنان به استقلال، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی است. مرجع تشخیص اقدامات امنیتی بر ضد استقلال و ... طبق قانون اساسی، محاکم قضایی هستند و قبلاً اعلامیه دادگاه انقلاب تهران، در اردیبهشت ۱۳۸۰، اعترافات برخی محکومان نهضت آزادی و مؤتلفان آن را منتشر ساخته بود. طبق این اعترافات، حداقل دو بار در سال های ۷۸ و ۷۹، در منزل دکتر یزدی با کاردار و کنسول یک کشور غربی گفتگو و مذاکره سیاسی شده بود. یکی از متهمان نیز در مورد سازماندهی رسانه ای گفته بود: «با مشورت و هدایت آقای ابراهیم یزدی شرکت جامعه روز تأسیس شد تا بتواند به سازماندهی مطبوعات زنجیره ای بپردازد.»^۴ محسن سازگارا دست پرورده دکتر یزدی و عضو حلقه کیان، مؤسس و گرداننده اصلی این شرکت بود.

در سال ۱۳۸۴، دکتر یزدی خود را نامزد انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری کرد. سپس خود و گروهش از نامزد اصلاح طلبان حمایت کرد که آن هم ناکام بود، اما وی که ربع قرن به ناکامی سیاسی عادت داشت، باز هم ژست پیروزی گرفت و گفت: «احزاب و گروه های بیرون از حاکمیت، نظیر نهضت آزادی ایران و سایر نیروهای ملی - مذهبی، اگر چه کاندیدا معرفی کردند و بعد از رد صلاحیت غیرقانونی کاندیدای آنها، از کاندیداتوری دکتر معین حمایت کردند، اما چون هدف راهبردی آنها پیشبرد فرآیند دموکراسی بود، علیرغم عدم انتخاب

۱. دو هفته نامه عصر ما، ۱۳۷۷/۱۱/۲۱، ص ۱۵

۲. روزنامه رسالت، ۱۳۸۱/۵/۶، ص ۳

۳. نامه به رئیس جمهور، ۱۳۸۱/۵/۱۷، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۴. روزنامه اطلاعات ۱۳۸۰/۲/۲۷، ص ۳، اطلاعیه دادگاه انقلاب اسلامی تهران.

کاندیدای مورد حمایت‌شان، آنها درانتخابات شکست نخوردند بلکه پیروز هم بودند و از فرصت انتخابات به طور مؤثری در ایجاد ارتباط با مردم و مخاطبین خود و حضور در صحنه، به رغم همه فشارهایی که علیه آنها اعمال شده است، بهره بردند.^۱

فعال و نادم فتنه بزرگ ۱۳۸۸

دو سال قبل از فتنه ۱۳۸۸، ابراهیم یزدی، در اندیشکده خاورمیانه در واشنگتن، که یکی از اتاق فکرهای مهندسی رفتار آمریکا مقابل ایران است، در سخنانی گفت: «با آن که حاکمیت ملی در منشور سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است، اعتبار و احترام این مفهوم، ارتباط مستقیم با تحقق حاکمیت ملت یک کشور و نهادینه شدن دموکراسی دارد. البته، نیروهای خارجی تنها در زمانی می‌توانند به تسریع فرآیند داخلی دموکراسی در یک کشور کمک کنند که هم جهت با پیش آمدهای درون کشور قرار گیرند... صراحتاً و صادقانه بگویم که خط مشی آمریکا در مورد ایران کمکی به آرمان دموکراسی در کشور ما نمی‌کند و بلکه به آن آسیب می‌رساند. این سیاست به یک بازنگری و تغییر اساسی نیاز دارد.»^۲

در اواخر سال ۱۳۸۶، دکتر یزدی در پاسخ به سؤالات یک خبرنگار ضدانقلاب مقیم خارج چنین نوشت: «در ایران، انقلابی از نوع انقلاب سال ۵۷ نه امکان دارد و نه مفید خواهد بود... انقلاب مخملی یا نارنجی میسر نیست... تغییر و تحول در ایران، غیرقابل اجتناب است، اما تغییرات، درون‌زا و متناسب با موقعیت ایران خواهد بود... پس از پیروزی انقلاب، انحرافی از مسیر آرمان‌های اولیه انقلاب صورت گرفته است... برای اصلاح، دو شیوه تغییر مطرح است: اصلاح ساختار حقوقی... اصلاح ساختار حقیقی... هنگامی که تمام راه‌حل‌ها برای تغییرات مسالمت‌آمیز آزمایش شد و نتیجه نداد، خود جامعه به جمع‌بندی جدید برای اتخاذ شیوه‌های جدید مبارزه برای تغییر خواهد رسید... به نظر می‌رسد مناسبات درونی نیروها، در درون و بیرون حاکمیت به گونه‌ای است که دیر یا زود، تغییرات در ساختار حقیقی و حقوقی، ولو به‌طور نسبی پذیرفته خواهد شد. در این زمینه بر این باورم که توجه به تجربه شوروی سابق به عنوان یک حکومت توتالیتر با نیروی نظامی و سازمان امنیت بسیار مقتدر، می‌تواند آموزنده باشد.»^۳

در آستانه انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸، نهضت آزادی اعلام کرد از هر دو

۱. خبرگزاری مهر، ۱۳۸۴/۶/۱۰، کد خبر ۲۲۴۸۸۷

۲. برگردان متن سخنرانی دکتر ابراهیم یزدی در موسسه خاورمیانه واشینگتن، ۱۳۸۶/۱/۱۶، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۳. ماجراهای ناگفته انقلاب در مصاحبه با دکتر ابراهیم یزدی، روزآنلاین، ۱۳۸۶/۱۲/۲۲

نامزد اصلاح طلب، موسوی و کروبی، حمایت می‌کند.^۱ چهار روز مانده به انتخابات، متنی با عنوان «پیام جمعی از نواندیشان مسلمان به ملت ایران در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری دهم» منتشر شد که در کنار ابراهیم یزدی، افرادی مانند سعید حجاریان ذیل آن را امضا کرده بودند و رأی به هر دو کاندیدای مزبور را توصیه می‌کردند.^۲ پس از اعلام نتایج انتخابات، گروه دکتر یزدی جزو اولین گروه‌هایی بود که بلافاصله با صدور اطلاعیه رسمی، مدعی تقلب در انتخابات شدند و آشوب بزرگ را آغاز کردند. سپس اعلامیه مستقلی نیز با سه امضای یزدی، عزت‌الله سبحانی و صدرحاج سیدجوادی انتشار یافت که آشوب‌های خیابانی را «حماسه بزرگ و بی سابقه تاریخی» نامیده بودند و مدعی شدند در اعلام نتایج، «خیانت در امانت» شده است.^۳ در خلال اقدامات تبلیغاتی و تشکیلاتی نهضت آزادی در تشدید و تداوم آشوب‌های خیابانی موسوم به جنبش سبز، شخص دکتر یزدی با حضور فعال رسانه‌ای و اجتماعی، از جمله دیدار با خانواده‌های بازداشتی‌ها، نقش چشمگیری در فتنه ۸۸ ایفا کرد.

دکتر یزدی در شهریور ۸۸ گفت: «انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ نهایتاً هنوز پیروز نشده است، زیرا که آرمان‌ها و خواسته‌های مردمی تحقق نیافته‌اند.»^۴ وی در متنی به تاریخ ۱۹ مهر ۱۳۸۸، اتهامات دروغین کشتار و شکنجه «جمعی از مردم» را با ادبیات تحریک‌آمیز، تکرار و تأکید کرد. نهضت آزادی در داخل و خارج به شدت فعال شده و با انبوه تبلیغات و جنگ روانی گسترده هماهنگ شده بود. محسن سازگارا، عضو سابق شورای مرکزی نهضت آزادی خارج و داخل، و یکی از نزدیکترین دوستان و دستیاران قدیمی دکتر یزدی، از رسانه‌های خارجی به آموزش روزانه شیوه‌های تداوم اغتشاشات و مراحل براندازی مشغول بود و کسانی مانند عبدالعلی بازرگان، هراتی، نوربخش و شماری از دست‌پروردگان نهضت آزادی در خارج و داخل، به ارکان اصلی فتنه و آشوب بدل شده بودند.

عبدالعلی بازرگان، فرزند ارشد مهندس بازرگان و عضو شورای مرکزی نهضت آزادی، که در جریان فتنه ۸۸ عضو شورای ۵ نفره رهبری جنبش سبز مستقر در لندن بود، در مصاحبه‌ای با رادیو فردا در ۶ خرداد ۱۳۹۰ در مورد نقش نهضت آزادی، چنین گفت: «نهضت، جزوی است از جنبش سبز. مثل خیلی از گروه‌های دیگری که در ایران فعالیت‌های مسالمت‌آمیز

۱. بیانیه انتخابات، فرصتی برای تغییر در مدیریت کلان کشور، ۱۳۸۸/۲/۲۹، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۸/۳/۱۹، ص ۲

۳. نامه عزت‌الله سبحانی، سیداحمد صدر حاج سیدجوادی و ابراهیم یزدی به ملت ایران در رابطه با تخلفات انتخابات ریاست جمهوری دهم، ۱۳۸۸/۳/۲۶، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۴. روزنامه اعتماد، ۱۳۸۸/۷/۱۴، ص ۱

می‌کنند، به همین دلیل هم الآن بسیاری از جوانانش در زندان‌اند. محکومیت‌های بلندمدت ده‌ساله گرفته‌اند. از کادر رهبری گرفته تا جوانان، همه، این گرفتاری‌ها را پیدا کرده‌اند. بنابراین یک رابطه تنگاتنگی با آنها دارد. حالا در حدی که امکانات ایجاب کند. بنابراین، [نهضت آزادی] جزو حرکتی است که نام سبز به خود گرفته... آقای مهندس موسوی قبل از انقلاب همفکر دوستان نهضتی بود. البته عضو نهضت هیچوقت نبود. ولی جزو مرتبطان با این تیپ اشخاص قرار داشت... بعد از انقلاب، ایشان عضو حزب جمهوری اسلامی شد و سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی، وزیر خارجه و نخست‌وزیر و طبیعتاً دیگر در خط مقابل نهضت قرار داشت. هیچوقت هم نزدیکی با نهضت در طول این سی و دو سال نداشت. ولی نقشی که در این مدت ایفا کرده در جنبش سبز، خوب چیزی است... سخنانی را بیان کرده، مواضعی را اتخاذ کرده که... نهضت هم از این جریان حمایت کرده. آقای کروبی هم یک مدتی در مجلس موضع کاملاً مخالف نهضت آزادی داشت. بعضی از سخنرانی‌هایش معروف است که حملات خیلی شدیدی به نهضت کردند. ولی به هر حال، یک حزب سیاسی همیشه نگاه می‌کند که موضع روز شخص و افکار و نظریاتش در آن زمان چگونه است. کارهای سیاسی چیزی نیست که آدم بخواهد به دل بگیرد، کینه‌ای از گذشته داشته باشد. انسان دائماً تغییر و تحول پیدا می‌کند. بسیاری از کسانی که الآن در این جنبش سبز هستند و بسیاری از اصلاح‌طلبان، خودشان مواضع کاملاً مغایر این داشتند در گذشته... هیچوقت رو به گذشته نباید نگاه کرد. مهم، مواضع شخص در وضعیت فعلی‌اش هست.»^۱

پس از تشدید و تداوم فتنه و آشوب‌های خیابانی ۱۳۸۸ که نهضت آزادی و شخص دکتر یزدی در مقدمات و تبعات آن مشارکت فعال داشت، تعدادی از اعضای نهضت آزادی به تشخیص مقامات قانونی بازداشت شدند.

ابراهیم یزدی نیز ابتدا دی ماه ۱۳۸۸ در پی آشوب روز عاشورا دستگیر و پس از دو ماه آزاد شد، و بار دیگر در مهر ۱۳۸۹ بازداشت شد که این بار پس از شش ماه در پایان همان سال از زندان آزاد شد. وی پیش از آزادی با خبرگزاری جمهوری اسلامی مصاحبه کرد ولی پس از انتشار آن در فروردین ۱۳۹۰، به علت عدم هماهنگی پیش از نشر، آن را تکذیب کرد.

در این مصاحبه که فیلم و فایل صوتی آن موجود است، دکتر یزدی درباره کاندیداتوری موسوی و آشوب‌های پسا انتخابات چنین گفت: «موسوی چندین سال سابقه مدیریت دارد،

۱. سایت رادیو فردا، ۱۳۹۰/۳/۶، مصاحبه با عبدالعلی بازرگان، کد خبر ۲۴۱۰۹۱۰۸

منتها من با کاندیداتوری او مخالف بودم. پذیرفتنی نیست که کسی رئیس‌جمهور شود و با رهبری مشکل داشته باشد. اگر موسوی انتخاب می‌شد برای کشور فاجعه بود، زیرا رهبری و رئیس‌جمهور باید با هم هماهنگ باشند... در آن زمان، نقدی به موسوی کردم که شما یا نباید مردم را به حضور در خیابان‌ها دعوت می‌کردید، یا اگر اعلام می‌کنید مردم بیایند، بدیهی است همه آنان که می‌آیند هوادار شما نیستند و شعارهای خود را می‌دهند و ساختارشکنی می‌کنند. می‌گویند معترضان انتخابات به خیابان‌ها آمده‌اند، در حالی که عده دیگری هم آمدند که شعارهای خودشان را دادند. آنها به خود اصلاح‌طلبی لطمه زدند. من در آن نقد، گفتم که ساختارشکنی نکنید و با این کار دست به کارهای خشونت‌آمیز نزنید. ملایم و قانونی باشید. باید بررسی کرد چه طور نخست‌وزیر چند ساله مملکت به اینجا کشیده شد؟ باید بحث کرد و موضوع را ریشه‌یابی کرد، زیرا این یک حادثه کوچک نیست... همه باید قانون را محترم بشمارند و هرکس که خلاف قانون عمل کند، محکوم است... در جبهه مشارکت جلساتی در زیرزمین این حزب برگزار می‌شد که بنده را هم دعوت کردند، که خیلی از حرف‌ها را آنجا زدم.^۱

مهدی نوربخش، داماد دکتر یزدی، در مصاحبه‌ای در آمریکا با اشاره به متن منتشر شده در خبرگزاری ایرنا به عنوان مصاحبه «اختصاصی» با «سرکرده مستعفی گروهک غیرقانونی نهضت آزادی»، گفت: «آقای یزدی در هر دو مصاحبه‌ای که در «خانه امن» وزارت اطلاعات و در شرایط خاص آنجا انجام شده، از نهضت آزادی ایران و جنبش سبز قاطعانه دفاع کرده اما در متن منتشر شده در ایرنا، تمام این بخش‌ها را حذف کرده‌اند. در اصل، بخش‌هایی از مصاحبه را تقطیع و سپس، بخش‌هایی را اضافه کرده‌اند... دکتر یزدی همیشه منتقد محمود احمدی‌نژاد بوده و حتی اعلام کرده بود که اگر نظارت بین‌المللی نباشد، انتخابات در ایران در شرایط فعلی نمی‌تواند به طور کمی و کیفی درست برگزار شود. با این حال او در انتخابات گذشته صراحتاً از آقای موسوی و آقای کروبی دفاع کرد و بسیاری از اعضای نهضت آزادی در ستاد انتخاباتی آقای موسوی حضوری فعال داشتند و رابطه تنگاتنگی وجود داشت. و من امیدوارم متن اصلی مصاحبه‌های انجام شده هرچه سریع‌تر منتشر شود تا مشخص شود این خبرگزاری چقدر غیراخلاقی عمل کرده است.»^۲

به گزارش ایرنا دکتر یزدی در مورد استعفای خود گفته بود: «بنده از دبیرکلی نهضت آزادی استعفا دادم زیرا نمی‌توانستم وظایفی را که طبق اساسنامه برعهده من نهاده شده بود

۱. خبرگزاری ایرنا، ۱۳۹۰/۱/۱۴، همچنین روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۳۹۰/۱/۱۵، ص ۸

۲. سهام‌نیوز ۵ آوریل ۲۰۱۱ کد خبر ۲۰۶۹۱

انجام دهم، این یک اخلاق دینی است که اگر کسی مسئولیتی را نمی‌تواند در چارچوب قانون انجام دهد، آن را واگذار کند.»^۱

نوربخش با اشاره به استعفای دکتر یزدی از دبیرکلی نهضت آزادی گفت: «آقای یزدی طی سال‌های گذشته تحت فشار زیادی بود که نهضت آزادی را منحل اعلام کند، اما هرگز زیر بار این موضوع نرفت و در این مصاحبه‌ها هم، از نهضت آزادی قاطعانه دفاع کرده است که حذف کرده‌اند. اما درباره استعفای ایشان از دبیرکلی نهضت باید بگویم از چند سال پیش، خود ایشان می‌گفتند که باید جای خود را به جوان‌ترها بدهند. حتی در این متن هم که منتشر کرده‌اند می‌بینیم که درباره استعفایش... باز بر اساسنامه نهضت آزادی تأکید کرده و بحث خیلی جالبی است. در اصل، اینگونه با مأموران حرف می‌زند که اگر کسی نمی‌تواند وظایف قانونی‌اش را انجام دهد باید کنار برود، و این خیلی مهم است.»^۲

مرتضی کاظمیان از فعالان ملی مذهبی نزدیک به ابراهیم یزدی، در گفت‌وگو با رادیو فردا در مورد خبر کناره‌گیری ابراهیم یزدی از دبیرکلی نهضت آزادی که چند روز پیش از این مصاحبه و در واپسین روز اسفند ۱۳۸۹ همزمان با خبر آزادی وی منتشر شده بود، این موضوع را «خبری مهم» ارزیابی کرد چرا که به گفته وی «آقای یزدی در نهایت هوشیاری و زیرکی، از نهضت آزادی ایران کناره‌گیری نکرده» و به‌رغم فشاری که بر وی بوده «فقط از پست دبیرکلی نهضت آزادی کنار رفته است.»^۳

امیر خرم، از اعضای دفتر سیاسی و شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، در دی‌ماه ۸۸ به رادیو فردا گفته بود مقامات امنیتی ایران در آن زمان با احضار پنج عضو دفتر سیاسی این گروه از آنها خواسته بودند که کلیه فعالیت‌های نهضت آزادی را متوقف کنند.^۴ وی طی مصاحبه دیگری با رادیو فردا درباره نقش و جایگاه نهضت آزادی در بین گروه‌های اپوزیسیون چنین گفت: «خود بنده در سال ۱۳۸۰ یک دوره زندان را تجربه کردم. وقتی از زندان بیرون آمدم، یکی از همین آقایان اطلاعاتی پیش من آمد و به من گفت که سعی کنم دیگر فعالیت سیاسی نکنم. من در آن زمان برای ایشان مثالی زدم که متأسفانه آن مثال هنوز هم مصداق دارد. به او گفتم که جمهوری اسلامی مانند یک قلعه است که جمعی در آن زندگی می‌کنند و جمعی

۱. ایرنا، ۱۳۹۰/۱/۱۴

۲. سحام‌نیز ۵ آوریل ۲۰۱۱ کد خبر ۲۰۶۹۱

۳. سایت رادیو فردا، ۱۳۸۹/۱۲/۲۹، کد خبر ۲۳۴۴۱۵۶

۴. همان، ۱۳۸۸/۱۰/۷، کد خبر ۱۹۱۵۹۷۱

هم بر این قلعه حاکمند. گروه‌های قانونی مانند نهضت آزادی و سایر احزاب قانونی، مانند خندقی هستند که دور تا دور این قلعه کنده شده است. رسالت و وظیفه ما به عنوان یک گروه اپوزیسیون، این است که هر کسی که از رفتار حاکمان قلعه ناراضی بود و خواست از قلعه بیرون برود، طبیعتاً می‌افتد در درون نیروهای اپوزیسیون و ما وظیفه داریم نگذاریم آنها به سمت نیروهای مقابل بروند که نیروهای برانداز هستند و آماده جذب این نیروها هستند تا علیه قلعه فعالیت کنند. من آن روز به آن مأمور امنیتی گفتم که سعی نکنید این خندق را پر کنید. چون وقتی شما این کار را بکنید، آنهایی که از درون این قلعه فرار می‌کنند بر اساس جاده‌ای که شما برایشان ترسیم کرده‌اید، مستقیم به سمت نیروهای برانداز می‌روند.^۱

گفتنی است دکتر یزدی در فتنه و آشوبهای پس از انتخابات ۸۸، حتی پس از بازداشت و آزادی، کماکان بر مخالفت افراطی و غیرقابل مصالحه با رئیس‌جمهور منتخب دولت دهم تأکید داشت و بر آن بود که نجات کشور در گرو برکناری وی از طریق مداخله رهبری و مجلس است. از جمله در بهار سال ۹۱ چنین نوشت: «راه حل مشکل تاریخی ما، «تغییر در ساختار حقیقی» است... کلید این کار در دست مقام رهبری است... برای نجات کشور و نظام، باید این کار را انجام بدهند. به دلیل آنکه آن‌چه در انتظار ماست و قابل پیش‌بینی؛ بسیار وحشتناک است. در روزهایی که در خانه امن بودم و آقایان اطلاعاتی، پنج‌شش نفر بعد از شام یا نهار می‌نشستند و از من می‌خواستند که نظرات سیاسی‌ام را توضیح بدهم؛ به آنها گفتم که من سال‌ها با برادران روحانی، هاشمی، مطهری، بهشتی و ... محشور بوده‌ام و با هم همکاری می‌کردیم. بعد از انقلاب، حرف‌ها و مواضع متفاوت شنیدیم. آقای خمینی هم از اینها حمایت می‌کردند و ما هم به قول هاشمی «نجیبانه» کنار رفتیم. اما «من می‌دانم هاشمی کیست، از کجا آمده، چه کار کرده و می‌کند». اما «نمی‌دانم احمدی‌نژاد کیست» و...^۲

در مرداد ۹۱، دکتر یزدی طی نامه‌ای صمیمانه خطاب به آقای سیدمحمد خاتمی چنین نوشت: «امیدوارم در این شرایط ویژه بحرانی بتوانید به تناسب موقعیت و جایگاه خود در جنبش اصلاح‌طلبی، موفق به برداشتن گام‌های مؤثر و مفید، توفیق وافی به دست آورید... شعارها و مطالباتی که موجب پیدایش و پیروزی جنبش مردمی دموکراسی‌خواهی در دوم خرداد ۱۳۷۶ و سبب پیدایش و فراگیری جنبش سبز در اعتراضات پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ شد... با خواسته‌ها، باور و عملکرد دولت موقت و انتقادات و نظرات اصلاحی نهضت آزادی ایران،

۱. همان، ۱۳۸۸/۱۰/۱۴، کد خبر ۱۹۲۰۱۶۴

۲. سایت کلمه، ۱۳۹۱/۲/۴، نامه‌ای به حجتی کرمانی.

در یک کل، قرار گرفته و قابل ارزیابی است. از این منظر، دولت موقت، نهضت آزادی ایران و در رأس آن‌ها، زنده‌یاد مهندس بازرگان، پیشرو و پیشگام نهضت اصلاح‌طلبی و اعتراض به انحرافات انقلاب محسوب می‌شوند... برادر عزیز حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین خاتمی! این نامه در سالروز پیروزی جنبش مشروطیت برای جنابعالی نوشته و ارسال می‌شود. دریغ و درد که پس از یک صد و شش سال مبارزه ملت ایران برای دستیابی به حاکمیت قانون، هنوز هم این خواسته حتی در سطحی حداقلی نیز به دست نیامده و هنوز هم استبداد و حاکمیت فردی، مهم‌ترین بلیه جان ایرانیان محسوب می‌شود... نهضت آزادی ایران با پیوند زدن نظریه فقهی ولایت فقیه به جمهوری اسلامی موافق نیست... اما بر این باورم که تا زمانی که جنبش اصلاح‌طلبی نتواند ساختار حقیقی قدرت را تغییر بدهد، تغییر در ساختار حقوقی مشکل تاریخی ما را حل نمی‌کند... برادر اندیشمند، متعهد و فرهیخته‌ام!... پیامد تداوم وضع حاضر و عدم چاره‌اندیشی به موقع، به مراتب فراتر از مسأله حیات نظام جمهوری اسلامی است.^۱ سه سال بعد، وی در سال ۹۴ طی مصاحبه‌ای با پندگیری از شکست فتنه و آشوب ۸۸، ندامت و تغییر تاکتیک خود و همفکرانش را از اقدامات و شعارهای ساختارشکنانه، چنین توضیح داد: «بعد از اتفاقاتی که در جریان انتخابات سال ۸۸ رخ داد، امروز بسیاری از فعالان سیاسی، کنشگران و حتی دانشجویان ما یاد گرفته‌اند که بعضی از حرف‌ها و ساختارشکنی‌هایی که مطرح می‌شود فقط شعار بود و نباید استفاده می‌شد. اما تاکتیک‌های سیاسی یا به تعبیر من مهندسی کار سیاسی، اگر چه تابعی است از استراتژی، باید بر اساس تحلیل از وضعیت سیاسی شرایط روز باشد.»^۲

او در بخش دیگر مصاحبه گفت: «الآن با وجود اینکه نهضت آزادی مشکلات بسیاری دارد، اما سکوت نکرده است. نامه می‌نویسیم، مصاحبه می‌کنیم و... چرا؟ به این دلیل که ما یک شناسنامه سیاسی داریم. زورشان به ما نمی‌رسد.»^۳

وی البته به صراحت بر راهبرد ایجاد تنش و آشوب اجتماعی مجدداً تأکید داشت و به رئیس‌جمهور دولت یازدهم انتقاد داشت که چرا مانند آقای خاتمی از بیرون آوردن جمعیت میلیونی مردم، خودداری می‌کرد: «همان ایرادی را که روزی به خاتمی داشتیم الآن به روحانی هم داریم. خاتمی یک سال بعد از پیروزی در انتخابات به دانشگاه آمد. قبل از آمدن توسط

۱. سایت ملی - مذهبی، ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۲، کد خبر ۲۴۹۰۲

۲. ماهنامه *ایران فردا*، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۴، ص ۲۹

۳. همان، ص ۳۱

یکی از همکارانش به او پیغام دادیم که چرا می‌خواهد به دانشگاه بیاید؟ در مراسم دانشگاه حداکثر ۵۰ هزار نفر شرکت می‌کنند. به جای آن به عنوان رئیس‌جمهور برای گزارش یک ساله عملکرد خود، مردم را به میدان آزادی دعوت کن. رئیس‌جمهور اگر دعوت کند یک میلیون نفر می‌آیند. در فضای سیاسی به شدت پوپولیستی ایران، حضور یک میلیون نفر در میدان آزادی پاسخگوی بسیاری از مخالفان رئیس‌جمهور برگزیده مردم خواهد بود. آقای روحانی هم می‌توانست برای گزارش صد روزه فعالیت‌های خود، مردم را به حضور در میدان آزادی فراخواند. چرا در تلویزیون؟ چرا در مجلس؟ ممکن است نیروهای امنیتی بخواهند جلوی آن را بگیرند، خب اجازه بدهید تا هزینه آن را بدهند. الان هم اگر می‌خواهید سالروز یک‌سالگی ریاست خود را جشن بگیرید چرا باز هم در یک اتاق در بسته نشسته‌اید، مردم را دعوت کنید و گزارش یکساله خود را ارائه دهید. ممکن است در آنجا حرف تندی هم نزنید اما همین که دعوت می‌کنید و یک میلیون نفر حاضر می‌شوند، در کشوری که سیاست همچنان پوپولیستیک است، هیستری جمعیت، اهمیت زیادی دارد. زمانی که یک میلیون نفر حضور می‌یابند، موش‌ها به سوراخ‌ها فرار می‌کنند. اما روحانی این کار را انجام نمی‌دهد و به نظر من خطا می‌کند.» البته دکتر یزدی خوب می‌دانست و از نزدیک، یک بار به سال ۵۹ و ۶۰، راهبرد شکست‌خورده تنش‌آفرینی اجتماعی توسط بنی‌صدر را، مشارکت و تجربه کرده بود، اما ظاهراً اصرار داشت که همان آزموده خطا را دوباره و چندباره با دیگران بیازماید.

برگ‌های پایانی

نهضت آزادی بنا به خصلت پراگماتیستی و استراتژی «تشدید اختلافات درون جناحی حکومت»، از سال ۱۳۹۲ خود را حامی مخالف قدیمیش، آقای حسن روحانی، معرفی کرد. به گفته محمد توسلی: «نهضت در انتخابات سال‌های ۹۲، ۹۴ و ۹۶ هم به میدان آمد و با جنبش مدنی اصلاحات همراه شد. ابراهیم یزدی به‌عنوان دبیرکل نهضت آزادی همواره با حضور در حسینیه ارشاد رأیش را به صندوق می‌انداخت... در انتخابات سال ۹۶ با وجود حال ناخوشی که داشتند، به حسینیه ارشاد رفتند و به حسن روحانی و فهرست امید برای پنجمین دوره شورای شهر رأی دادند.»^۱

در فروردین ۹۳ دکتر یزدی طی مصاحبه‌ای تلویحاً آرزو و پیش‌بینی کرد که رئیس‌جمهور

یازدهم، بتواند نقش گورباچف را ایفا کند. وی با یادآوری انتظاری که از رئیس‌جمهور هفتم برای این کار می‌رفت، او را خروشچف ایران نامید و گفت: «وقتی آقای خاتمی روی کار آمد برخی تحلیلگران گفتند خاتمی، گورباچف ایران است اما من در مصاحبه‌ای با واشنگتن‌پست گفتم که اینطور نیست بلکه خاتمی، خروشچف ایران است. خروشچف وقتی بعد از استالین بر سر کار آمد، گفت: وضع خیلی بد است و رفت در کنگره حرف‌های گورباچف را زد اما تأثیری نداشت. او را فرستادند به همان دهی که آمده بود و تا آخر عمر در همان ده زندگی کرد و آنجا فوت کرد. اگر کنگره حزب کمونیست شوروی، خروشچف را پذیرفته بود، تاریخ به گورباچف نیاز نداشت، اما نپذیرفت.»^۱

آقای یزدی این واقعیت را نادیده می‌گرفت که همه تحولات و تغییرات سیاسی ایران، در عرصه علنی با حضور و رأی مردم شکل گرفته است، نه در فضاهاى پنهان و بسته‌ای مانند کنگره‌های حزب کمونیست شوروی. وی به تفاوت‌ها و تعارض‌های عمیق و بنیادین نظام مردم‌سالاری دینی ایران، با نظام حزبی و کمونیستی شوروی نیز توجه نکرده است. او با تحلیل‌های نادرست قدیمی خود و گروهش، کوشیده خروشچفی و گورباچفی برای وضعیت ایران کنونی خلق کند تا شبیه‌سازی فروپاشی مطلوب آمریکا، در ایران نیز امکان‌پذیر به نظر برسد.

البته نهضت آزادی با صدور بیانیه‌ای با امضای دکتر یزدی به عنوان دبیرکل، در رفتاری پراگماتیستی و مبتنی بر راهبرد «زیست در شکاف سیاسی بین جناح‌های داخل حاکمیت»، باوجود همه اختلاف‌نظرهای شدید با آقای روحانی و جناح حامی او، در اردیبهشت ۹۶، اعلام کرد: «انتخابات خرداد ۱۳۹۲ با پیروزی کاندیدای اصلاح‌طلبان اثراتی سازنده در مناسبات سیاسی و اجتماعی کشورمان در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی در پی داشت. از این رو به‌رغم آن که دکتر حسن روحانی در تحقق تمامی وعده‌های خود فرصت توفیق پیدا نکرد و هنوز هم شرایط بحرانی از جامعه ما رخت برنسته و با وجود نقدهای منصفانه و اساسی که می‌توان به عملکرد دولت یازدهم داشت، رأی به روحانی را انتخاب میان «بد» و «بدتر» نمی‌دانیم؛ بلکه ترجیح گزینه «خوب» بر «بد» ارزیابی می‌کنیم... البته دکتر روحانی هنوز هم نتوانسته است در کمیت و کیفیت برخی معضلات از جمله بحران کارآمدی، رکود اقتصادی و نیز در تغییر کامل فضا و نگاه امنیتی در حوزه سیاست و فرهنگ، موفق شود... نهادهای مدنی هنوز هم در توفقی تحمیلی روزگار می‌گذرانند و مطبوعات و احزاب مستقل و فعالان سیاسی و اجتماعی

تحت انواع فشارها و محدودیت‌های شدید به سر می‌برند... تحلیل عملکرد دولت روحانی... از موضع‌گیری مؤثر در راستای گذار به دموکراسی و ارائه و ترویج قرائتی سازگار از اسلام با مسائل بنیادین مدرنیته... حکایت دارد... رأی به روحانی، رأی «آری» به گفتمان اصلاح‌طلبی و... است»^۱

با تشدید بیماری ابراهیم یزدی، اخبار نهضت آزادی نیز بیش از پیش کم‌فروغ شد. او در ۲۶ دیماه ۱۳۹۵ به ترکیه رفت تا از آنجا برای درمان به آمریکا برود و زیر نظر دخترش، دکتر سارا یزدی، توده پانکراس را عمل جراحی کند. اما به‌رغم همه سوابقی که در آن کشور داشت، برای وی ویزا صادر نشد و در ترکیه درمان خود را دنبال کرد. او ۲۷ اسفند همان سال به کشور بازگشت اما در فاصله‌ای کوتاه دوباره به ترکیه رفت.

اعضای نهضت آزادی با توجه به شرایط جسمی دکتر یزدی، در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۶ مهندس محمد توسلی را به عنوان دبیرکل بعدی برگزیدند، اما اعلام آن را تا پایان عمر طبیعی ابراهیم یزدی به تعویق انداختند.^۲

در ۶ شهریور ۱۳۹۶، خبر درگذشت ابراهیم یزدی در ازمیر بار دیگر نام نهضت آزادی را به سرخط اخبار آورد. مهندس محمد توسلی، شوهرخواهر و وارث سیاسی وی، پس از اعلام خبر فوت او در ترکیه، گفت: «مرحوم یزدی برای پیگیری درمان و دیدار خانواده به ترکیه رفته بود و در منزل یکی از دخترانشان در ازمیر ترکیه اقامت داشت... دکتر یزدی شش فرزند دارند... که همگی در خارج از کشور زندگی می‌کنند [پنج فرزند در آمریکا، و یک فرزند چندساله است از آمریکا به ترکیه رفته]. مرحوم یزدی هم، چون می‌دانست زمان زیادی زنده نخواهد ماند، به ترکیه رفت تا در جمع فرزندان و نوه‌هایش باشد.»^۳ توسلی درباره میراث سیاسی و فکری وی گفت: «کار دیگر دکتر یزدی در سال‌های غربت، تربیت نسل روشنفکر دینی و تحصیل کرده در درون نهادهای مدنی خارج از کشور است که بعد از انقلاب اسلامی به ایران آمدند. من نمی‌خواهم وارد اسامی و فهرست بلندبالای این چهره‌ها بشوم؛ فقط به این نکته اشاره می‌کنم که همه آن‌ها به شاگردی یزدی افتخار می‌کنند و او را استاد و راهنمایان می‌دانند.»^۴

در مراسم تشییع جنازه دکتر یزدی در ۹ شهریور ۹۶، به غیر از گروهی از اعضای نهضت

۱. خبرگزاری ایرنا، ۱۳۹۶/۲/۱۳، کد خبر: ۸۲۵۱۵۶۹۰

۲. اطلاعیه هاشم صباغیان، ۱۳۹۶/۶/۲۵، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی.

۳. روزنامه شرق، ۱۳۹۶/۶/۷، ص ۶

۴. همان.

آزادی، چهره‌های سیاسی اندکی حضور داشتند. در روز ۱۳ شهریور ۹۶ در مراسم ختم وی نیز فقط برخی فعالان سیاسی طیف اصلاح‌طلبان و تنی چند از مقامات رسمی شرکت کردند. درگذشت دکتر ابراهیم یزدی در منظر بسیاری از تحلیل‌گران، پایان عملی نهضت آزادی تلقی گردید. به‌عنوان نمونه روزنامه اعتماد در یادداشت رثای وی نوشت: «مهم‌ترین نکته‌ای که در مورد نهضت آزادی باید گفت این است که [...] آنها نتوانستند برای آرمان‌ها، افکار، ایده‌ها و جهان‌بینی نهضت آزادی کادرسازی کنند تا به نسل بعدی هم انتقال پیدا کند. بنابراین می‌توان گفت فوت دکتر یزدی پایان عصر و مقطع مهمی از نهضت آزادی خواهد بود.»^۱

فهرست منابع

- اثر آفرینان، زیر نظر محمدرضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴، ج ۳.
- از کاخ شاه تا زندان اوین، احسان نراقی، ترجمه سعید آذری، رسا، ۱۳۷۲.
- از نهضت آزادی تا مجاهدین، لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه، ۱۳۷۹.
- اسکولاستیک نوین در فرقه رجوی، مصاحبه سردبیر نشریه ایران آزاد [نوروزعلی رضوانی] با رادیو صدای ایران، آلمان: بی‌نا، ۱۹۹۶.
- اسلام سیاسی در ایران، سیدمحمدعلی حسینی‌زاده، دانشگاه مفید، ۱۳۸۶.
- اسلام مکتب مبارز و مولد، بازرگان مهدی، الفتح، بی‌تا.
- اسناد انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۳.
- اسناد لانه جاسوسی آمریکا، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹، کتب اول تا چهارم.
- اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، بی‌تا، مجموعه ۷۴ جلدی.
- اسناد نهضت آزادی ایران (جریان تأسیس و بیانیه‌ها ۱۳۴۰-۱۳۴۴)، ج ۱ و ۲، چاپخانه رایکا، ۱۳۶۱.
- اسناد نهضت آزادی ایران (جریان تأسیس و بیانیه‌ها ۱۳۴۰-۱۳۴۴)، ج ۳، چاپخانه رایکا، ۱۳۶۳.
- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۹ و ۱۱، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲.
- اعتدال و پیروزی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۶۹)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۲.
- اللهیار صالح، زندگی‌نامه، خسرو سعیدی، نشر طلایه، ۱۳۶۷، ج ۱.
- امید و دلواپسی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۶۴)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۷.
- امید و ناامیدی‌ها، کریم سنجابی، لندن: نشر جبهه ملی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- اندیشه سیاسی متفکران مسلمان (جلد ۱۴)، علی‌اکبر علیخانی، پژوهشکده مطالعات

- فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۰.
- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷، ج ۲.
- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸، ج ۵.
- انقلاب ایران در دو حرکت، مولف و ناشر: مهدی بازرگان، ۱۳۶۳.
- انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان، ناشر: نویسنده، ۱۳۶۳.
- انقلاب و پیروزی، کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ هاشمی رفسنجانی، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۳.
- او به تنهایی یک امت بود، بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
- اولین رئیس‌جمهور، محمدجواد مظفر، انتشارات کویر، چ ۲، ۱۳۷۸.
- ایران بین دو انقلاب، پروانده آبراهامیان، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، ۱۳۷۷.
- ایران: روایتی که ناگفته ماند، محمد حسنین هیکل، ترجمه حمید احمدی، الهام، ۱۳۶۲.
- آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، مهدی بازرگان، رسا، ۱۳۷۷.
- آخرین تلا شها در آخرین روزها، ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، ۱۳۷۹.
- آرامش و چالش، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۲، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۱.
- آن سوی اتهام، خاطرات عباس امیرانتظام، ج ۱، چ ۵، نشر نی، ۱۳۸۱.
- آیا اسلام یک خطر جهانی است؟، مهندس مهدی بازرگان، انتشارات قلم، ۱۳۷۴.
- آیت‌الله سید محمود طالقانی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲، ج ۳.
- آیه رحمت: گفتارها و سروده‌هایی درباره مجاهد مصلح آیت‌الله سید محمود طالقانی، سیدجواد میرسلیمی، رامند، ۱۳۸۴.
- بازرگان اسوه تقوی و صداقت، ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، ۱۳۹۶.
- بازرگان؛ راه پاک، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، کویر، ۱۳۸۴.
- بازیابی ارزش‌ها، مهدی بازرگان، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲، ج ۱-۳.
- بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، صدرا، ۱۳۹۷.
- بر بال بحران؛ زندگی سیاسی علی امینی، ایرج امینی، نشر ماهی، ۱۳۸۶.
- بررسی تحلیلی نهضت آزادی ایران، اسدالله بادامچیان، اندیشه ناب، ۱۳۸۴.
- بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال، رسول مهربان، ج ۱، پیک ایران، ۱۳۶۰.

- بررسی نظریه اریک فروم، مهندس مهدی بازرگان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
- بعثت و ایدئولوژی، مهدی بازرگان، قلم، ۱۳۴۳.
- بعثت و ایدئولوژی، مهندس مهدی بازرگان، مشهد: انتشارات طلوع، ۱۳۴۵.
- به سوی سرنوشت، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۶۳)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۵.
- بهشتی اسطوره‌ای بر جاودانه تاریخ، بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
- بی‌پرده با هاشمی رفسنجانی، قدرت‌الله رحمانی، انتشارات کیهان، ۱۳۸۳.
- پا به پای وحی، مهدی بازرگان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
- پادشاهی خدا، مهندس مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
- پایان عادلانه جنگ بی‌پایان، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۴.
- پرسش‌های اساسی جنگ، محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، چ ۲، ۱۳۸۲.
- پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی، خاطرات احمد زیرک‌زاده، ابوالحسن ضیاءظریفی و خسرو سعیدی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۶.
- پرونده صالح (درباره اللهیار صالح)، ایرج افشار، نشر آبی، ۱۳۸۴.
- پس از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۶۱)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۳.
- پس از سقوط، احمدعلی مسعودانصاری، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۸.
- پیرامون انقلاب اسلامی، شهید مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۵۷.
- پیروزی حتمی در حکومت جهانی، مهدی باقری [بازرگان]، نشر فضیلت، ۱۳۵۶.
- تاریخ آغازین فراماسونری در ایران، یحیی آریابخشایش، سوره مهر، ۱۳۸۴، ج ۳.
- تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، غلامرضا نجاتی، انتشارات رسا، ۱۳۷۱، ج ۱.
- تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، علی اکبر ولایتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سیدجلال‌الدین مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ج ۲.
- تاریخ قیام پانزده خرداد، جواد منصوری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۱.
- تاریخچه جبهه ملی، احمد ملکی، بی تا، ۱۳۳۲.
- تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی، علی اکبر ولایتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیست‌های چپ‌نما، سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۸.

- تحلیلی پیرامون جنگ و صلح، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳.
- تداوم حیات سیاسی در اختناق: تاریخ شفاهی نهضت مقاومت ملی ایران، وحید میرزاده، سلک، ۱۳۷۹.
- تداوم و تحول انقلاب، مهدی بازرگان، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲.
- توضیحاتی پیرامون مذاکره، آتش‌بس، صلح، نهضت آزادی، ۱۳۶۴.
- تهاجم؛ مروری بر پاسخ به تاریخ، سرهنگ غلامرضا نجاتی، رسا، ۱۳۷۲.
- جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از آغاز تا کنون، زیر نظر سیدمحمسن صالح، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ج ۱.
- جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
- جریان تأسیس، نهضت آزادی، اردیبهشت ۱۳۴۰.
- جمهوری، افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۳.
- جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، غلامرضا نجاتی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۴.
- جنگ به روایت فرمانده، در سگفتارهای جنگ دکتر محسن رضایی، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، ۱۳۹۰. جهان‌بینی توحیدی، مرتضی مطهری، صدرا، ۱۳۵۸.
- چهار مقاله، مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، بی‌تا.
- حزب ایران: مجموعه‌ای از اسناد و بیانیه‌ها ۱۳۲۳-۱۳۳۲، مسعود کوهستانی نژاد، شیرازه، ۱۳۷۹.
- حقیقت‌ها و مصلحت‌ها، گفتگو با هاشمی رفسنجانی، مسعود سفیری، نشر نی، ۱۳۷۸.
- خاطرات اللهیار صالح، سیدمرتضی مشیر، انتشارات وحید، ۱۳۶۴.
- خاطرات آیت الله خلخالی، صادق خلخالی، سایه، ۱۳۸۰، ج ۱.
- خاطرات آیت‌الله محمد یزدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، غلامرضا خواجه سروی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
- خاطرات دکتر حسن روحانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۱.
- خاطرات سیاسی اجتماعی، دکتر صادق طباطبایی، ج ۳، نشر عروج، ۱۳۹۴.
- خاطرات سیاسی، کریم سنجابی، صدای معاصر، ۱۳۸۱.
- خاطرات سیاسی، سیدعلی اکبر محتشمی، خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۸، ج ۲.

- خاطرات صدر انقلاب: یادداشت‌های احمد صدرحاج سیدجوادی، مسعود رضوی، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۷.
- خاطرات محمد هاشمی، فاطمه یابنده، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲.
- خاطرات و حکایتها، موسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۳، جلد ۵-۱.
- خاطره‌ها، محمد محمدی ری‌شهری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ج ۱.
- خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۴.
- خلیج فارس، مجموعه مقالات نخستین سمینار خلیج فارس، اداره کل انتشارات رادیو، [۱۳۴۲]، ج ۲.
- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر سیدمصطفی میرسلیم، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۱.
- در تکاپوی آزادی، حسن یوسفی اشکوری، نشر قلم، ۱۳۷۶، جلد ۱، قسمت ۱.
- در تکاپوی آزادی، حسن یوسفی اشکوری، نشر قلم، ۱۳۷۹، جلد ۱، قسمت ۲.
- در جستجوی راه از کلام امام، دفاتر پنجم، هفتم و دهم، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل احمد، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷، ج ۱.
- درون انقلاب ایران، جان دی. استمپل، ترجمه منوچهر شجاعی، رسا، ۱۳۷۸.
- دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، حسین بشیریه، نگاه معاصر، ۱۳۸۱.
- دیدگاه‌ها، آیت‌الله منتظری، ۱۳۸۵، ج ۲.
- دیدگاه‌ها، آیت‌الله منتظری، ۱۳۸۹، ج ۳.
- ذره بی انتها، عبدالله متقی [نام مستعار مهدی بازرگان]، نشر پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۳۶.
- راه طی شده، مهندس مهدی بازرگان، انجمن اسلامی دانشجویان، ۱۳۲۷.
- راه طی شده، مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۳۸.
- راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، ویراسته کیت نش و آلن اسکات، ترجمه قدیر نصری و محمدعلی قاسمی، پژوهشکده
- مطالعات راهبردی، ۱۳۸۸.
- رژیم‌های سیاسی، موریس دو ورژه، مترجم ناصر صدر حفاظی، جیبی، ۱۳۵۸.
- روزهای تاریک بغداد، محمدحسین سبحانی، آلمان: کانون آوا، ۱۳۸۳.
- روزشمار جنگ ایران و عراق (جلد ۴۴: ماجرای مک فارلین؛ اقدام امریکا برای ارتباط با ایران طرح نهایی عملیات سرنوشت‌ساز)، مهدی انصاری، یحیی فوزی، علیرضا

- لطف‌الله‌زادگان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۰.
- زندگی‌نامه سردار رشید اسلام شهید دکتر مصطفی چمران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱.
- زندگی‌نامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، سعید برزین، نشر مرکز، ۱۳۸۷.
- زوایای تاریک، جلال‌الدین فارسی، انتشارات حدیث، ۱۳۷۳.
- سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (از تأسیس تا انحلال ۱۳۵۸-۱۳۶۵)، مهدی سعیدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
- سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵.
- ج ۱ و ۲.
- سازمان مجاهدین خلق از درون، خاطرات دکتر سیدمحمد مهدی جعفری، سیدقاسم یاحسینی، نگاه امروز، ۱۳۸۳.
- سازندگی و شکوفایی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۷۰)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۳.
- سالهای بحرانی نسل ما، رحمت‌الله مقدم‌مراغه‌ای، نشر علم، ۱۳۸۶.
- سقوط دولت بازرگان، غلامعلی صفاریان و فرامرز معتمد دزفولی، انتشارات قلم، ۱۳۸۷.
- سوانح ایام، ابوالفضل برقی، دار الآل والصحب، ۱۳۸۷.
- سه جمهوری، ابراهیم یزدی، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹.
- سه سال ستیز مرجعیت شیعه، روح‌الله حسینیان، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- سی و هفت روز پس از سی و هفت سال، انتشارات رادیو ایران، فرانسه، ۱۳۶۱.
- سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت ساواک، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶، ج ۳.
- شریعتمداری در دادگاه تاریخ، حمید روحانی، دفتر اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
- شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، ۱۳۷۵، ج ۱.
- شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، ۱۳۷۷، ج ۲.
- شصت سال صبوری و شکوری، خاطرات دکتر ابراهیم یزدی، انتشارات کویر، ۱۳۹۲، ج ۲.
- شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، محسن میلانی، ترجمه مجتبی عطارزاده، گام نو، ۱۳۸۱.

- شورای انقلاب و دولت موقت، نهضت آزادی، ۱۳۶۱.
- شیر و عقاب، جیمز بیل، ترجمه فیروزه برلیان، نشر فاخته، ۱۳۷۸.
- صبر و پیروزی، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۷۳)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۶.
- صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹، ج ۱ تا ۲۱.
- صورت جلسات کنگره جبهه ملی ایران، امیر طیرانی، گام نو، ۱۳۸۸.
- طالقانی فریادی در سکوت، سیدمحمدحسین میرابوالقاسمی، شرکت انتشار، ۱۳۸۲، ج ۱ و ۲.
- طالقانی و تاریخ، بهرام افراسیابی، سعید دهقان، نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۶۰.
- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، عبدالله شهبازی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۹۱، ج ۱ و ۲.
- عالم جاویدان استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲.
- عبور از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی (سال ۱۳۶۰)، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۰.
- عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان، مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، بی تا.
- علائم بیان واقعیت هستند؛ تحلیلی بر نهضت آزادی ایران خارج از کشور، انتشارات موعود، [بی تاریخ].
- علی امینی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹، ج ۱ و ۲.
- علل تداوم جنگ، محمد درودیان، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۸۲.
- غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، زیر نظر سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، انتشارات نجات، ۱۳۷۷.
- فراز و فرود جنبش کردی، حمیدرضا جلائی پور، لوح فکر، ۱۳۸۵.
- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و آمریکا، روابط عمومی وزارت اطلاعات، ۱۳۶۸.
- قلم و سیاست، محمدعلی سفری، نامک، ۱۳۷۳، ج ۲.
- قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸، ج ۱ تا ۳.

- کالبدشکافی چهار انقلاب، کرین بریتون، ترجمه محسن ثلاثی، ۱۳۶۶.
- کتاب سیاه، پس از خلع ید، حسین مگی، نشر ناشر، ۱۳۶۲، ج ۴.
- کتاب ماه یادآور، شناخت‌نامه جامع آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، تابستان ۱۳۹۱.
- کردستان، مصطفی چمران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳.
- کشف‌الاسرار، امام خمینی، دفتر نشر فلق، بی‌تا.
- گفت‌مان سیاسی شیعه در ایران، جلال درخشه، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۴.
- گفت‌وگوی چهارجانبه، انتشارات صدرا، ۱۳۹۰.
- گفتگوهای اوریانا فالاجی، ترجمه غلامرضا امامی، نشر افق، ۱۳۸۷.
- گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمود دعایی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، نشر عروج، ۱۳۸۷.
- ماجرای کودتای سرلشکر قرنی، سرهنگ غلامرضا نجاتی، رسا، ۱۳۷۳.
- مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی، نهضت آزادی ایران، ۱۳۴۱.
- مبارزات سیاسی و مبارزات مذهبی، نهضت آزادی خارج از کشور، ۱۳۵۵.
- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، ۱۳۷۶، ج ۴ تا ۶.
- مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، انتشارات قلم، ۱۳۷۷، ج ۲.
- مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۰، ج ۴.
- مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۷۸، ج ۸.
- مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۵، ج ۱۰ و ۱۱.
- مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۹۲، ج ۲۱.
- مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۹۱، ج ۲۳.
- مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۹، ج ۲۵.
- مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی، انتشارات مدرس، ۱۳۵۰.
- مدرسه فیضیه به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰.
- مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب از زبان مهندس بازرگان، گردآورنده و ناشر: عبدالعلی بازرگان، ۱۳۶۱.
- مصاحبه با امام: ترجمه و گردآوری ایرج جمشیدی، تهران: پیشگام، ۱۳۵۷.
- مصاحبه‌ها؛ مجموعه مصاحبه‌های حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای در سال

- ۱۳۶۰، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
- مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، جیمز بیل، ویلیام راجر لوئیس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، نشر گفتار، ۱۳۷۲.
- مطهرات در اسلام، مهدی بازرگان، الفتح، ۱۳۵۹.
- مقاومت در زندان، ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، ۱۳۷۸.
- مکاتبات آیت‌الله صدوقی با مهندس بازرگان، نهضت آزادی ایران، مرکز نشر، ۱۳۶۰.
- مواضع نهضت در کنگره‌های سوم-چهارم-پنجم، نهضت آزادی، ۱۳۶۲.
- ناگفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، برسا، ۱۳۷۰.
- ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، عزت‌الله سبحانی، گام نو، ۱۳۸۳.
- نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲.
- نطق دکتر ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه انقلاب اسلامی ایران در سی و چهارمین اجلاس مجمع عمومی ۱۳ مهرماه ۱۳۵۸، بی‌نا، بی‌تا.
- نگرشی کوتاه بر انقلاب اسلامی ایران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹.
- نور ملکوت قرآن، آیت‌الله حاج سیدمحمدحسین حسینی طهرانی، نور ملکوت قرآن، ۱۳۹۰.
- ج ۲.
- نوگرایی دینی، مجموعه گفتگوهای حسن یوسفی اشکوری، انتشارات قصیده، ۱۳۷۷.
- نهضت امام خمینی، سیدحمید روحانی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۱.
- ج ۱.
- نهضت آزادی ایران، هیأت اجرائیه نهضت آزادی ایران، ۱۳۴۰.
- نهضت آزادی ایران از تأسیس تا انشعاب، عباس‌قلی طایفه و احسان کیانی، انتشارات صمدیه، ۱۳۹۵.
- نهضت بیدارگری در جهان اسلام، مترجم و نویسنده: سیدمحمد مهدی جعفری، تهران، ۱۳۶۲.
- نیکنیزی، مهندس مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۷.
- نیم قرن خاطره و تجربه، خاطرات مهندس عزت‌الله سبحانی، فرهنگ صبا، ۱۳۸۸، ج ۱.
- نیم قرن خاطره و تجربه، خاطرات مهندس عزت‌الله سبحانی، خاوران، ۱۳۹۲، ج ۲.
- وسوسه‌های خناس بزرگ، نهضت آزادی، ۱۳۶۰.
- هاشمی بدون روتوش، [مصاحبه‌گر:] صادق زیباکلام، انتشارات روزنه، ۱۳۸۷.

- هاشمی و انقلاب (تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ)، مسعود رضوی، همشهری، ۱۳۷۶.
- هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمانسوز، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۷
- همگام با آزادی، خاطرات شفاهی دکتر سیدمحمد مهدی جعفری، صحیفه خرد، ۱۳۸۹، ج ۲.
- همه چیز فرو می‌ریزد، گری سیک، ترجمه علی بختیاری‌زاده، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
- یادنامه ابوذر زمان، شرکت انتشار، ۱۳۶۰.
- یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی، نهضت آزادی، ۱۳۶۲.
- یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، پرویز ورجاوند، ۱۳۷۲.
- یادنامه دکتر یدالله سبحانی، محمد ترکمان، انتشارات قلم، ۱۳۷۷.
- یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران، دکتر ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، ۱۳۸۳.
- یادی از یار، حنیف زرنگار، بی‌ناشر، ۱۳۸۰.
- یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه مهشید امیرشاهی، پاریس: آلبین مایکل، ۱۹۸۲.

دیگر منابع

- آرشیو خبرگزاری‌های ایرنا، ایسنا، باشگاه خبرنگاران جوان، پارس، دانشجو، فارس، مهر، یونایتدپرس و نیز وبگاه‌های بی‌بی‌سی فارسی، تاریخ ایرانی، تورجان، جرس، جماران، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای، رادیو فردا، روزآنلاین، سحام‌نیوز، شورای روابط خارجی آمریکا، کلمه، ملی-مذهبی.
- آرشیو روزنامه‌های اطلاعات، انتخاب، اعتماد، انقلاب اسلامی، میزان، ایران، آرمان امروز، آیندگان، بامداد، جامعه، جمهوری اسلامی، دنیای اقتصاد، رسالت، سلام، شرق، صبح امروز، صبح آزادگان، عصر آزادگان، کیهان، نشاط، واشنگتن‌پست.
- آرشیو نشریات ۱۵ خرداد، المجله، امت، امید انقلاب، اندیشه پویا، ایران امروز چاپ آمریکا، ایران فردا، آبان، آینده، پرسش و پاسخ حزب توده ایران، پگاه حوزه، پیام انقلاب، پیام ایران چاپ آمریکا، پیام مجاهد، پیام هاجر، پیک نهضت، تاریخ معاصر ایران، تایم، توانا، جاما، جامعه مدنی، جبهه ملیون ایران چاپ لندن، چشم انداز ایران، حضور، خواندنیها، خلق مسلمان، روشنفکر، سروش، شهروند امروز، عصر اندیشه، عصر ما،

کتاب نقد، کیان، کیهان چاپ لندن، کیهان هوایی، گزارش، لوموند، مهرنامه، نسیم بیداری، نسیم صبا، نصر، نیوزویک، یاد، یغما.

- آرشیو اسناد مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، آرشیو دیجیتال نهضت آزادی، اسناد ویکی لیکس، صورت مذاکرات شورای انقلاب، بولتن بررسی مطبوعات جهان، اداره کل مطبوعات و رسانه‌های خارجی وزارت ارشاد اسلامی، بولتن رادیوهای بیگانه واحد مرکزی خبر.

فهرست اعلام

۱. آ
- آموزگار، جمشید ۱۴۶، ۱۶۵
- آیت، حسن (دکتر) ۱۸۰، ۱۸۱
- آیزنهاور، دوایت ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۲۶۹
- ابن ملجم ۷۱۵
- ابونصر، محمدحامد ۷۴۲
- احتسابیان، احمد ۵۱
- احمدزاده هروی، محمود ۱۱۱، ۳۰۷، ۳۷۹
- احمدزاده هروی، طاهر ۴۱
- احمدی نژاد، محمود ۷۵۹، ۷۶۱
- اربکان، نجم‌الدین ۷۴۲
- اردلان، علی ۴۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۳، ۷۳۴
- ازهارى، غلامرضا ۱۶۷
- اس. دی. پروب (اسم رمز مقدم مراغه‌ای)
- ۲۹۱
- اس. دی. پوتی/۱ (اسم رمز حسن نزیه) ۲۹۵
- اسپهبدی، عبدالعلی ۳۰۷، ۳۷۹
- استالین، ژوزف ۶۲۵، ۷۶۴
- استمپل، جان دی. ۸۸، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵،
- ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۷۱،
- آبراهامیان، یرواند ۵۷، ۷۹، ۱۴۸
- ابراهیم‌زاده، محمدرضا ۷۲۱
- آخوندزاده ۴۴۴
- آدمیت، عباسقلی خان ۶۰۱
- آدمیت، فریدون ۲۰۵، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳،
- ۶۰۴
- آذر، مهدی ۲۴
- آذربایجان ۴۳۶
- آذربزین، شاپور ۲۸۷
- آرامش، احمد ۱۳۳
- آرمین، محسن ۳۷۴، ۶۰۰
- آرنت، هانا ۶۴۸
- آزاد، عبدالقدیر ۷۹
- آگاه، علی ۳۵۰
- آل‌احمد، جلال ۲۰۶، ۲۲۴
- آل‌احمد، شمس ۱۴۶
- آلفر، یوسی (مأمور مقیم موساد در تهران)
- ۹۲

- ۲۷۲، ۲۷۸، ۳۰۴، ۳۲۴، ۳۳۶، ۳۴۶
 اسدآبادی، سیدجمال‌الدین ۲۲۸، ۴۴۰،
 ۶۰۶، ۶۰۵
 اسکندر مقدونی ۶۴۵
 اسلامبولی، خالد (ستوان) ۷۱۶
 اسلامی، حسن ۳۰۶، ۳۰۷
 اسلامی، صادق ۳۳
 اسمیت، ران ۳۰۹
 اشنايدر، مارک لویس ۱۴۸، ۱۴۹
 اصغرزاده، ابراهیم ۴۰۵
 اعتضادی، شهین ۳۵۰
 افراسیابی، بهرام ۲۴۵
 افشار، ایرج ۹۴
 افضلی، بهرام (ناخدا) ۵۱۶
 افلاطون ۶۴۹، ۶۵۰
 اقبال، منوچهر ۵۴، ۵۵
 الترابی، حسن عبدالله (دکتر) ۷۴۲
 الغنوشی، راشد ۷۴۲
 الگار، حامد ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۸، ۳۹۷،
 ۴۰۴
 الویری، مرتضی ۳۷۴، ۴۹۵
 امام جعفر صادق(ع) ۱۱۵
 امام حسن(ع) ۵۴۲، ۵۴۳
 امام حسین(ع) ۱۹۱، ۱۹۳، ۶۲۷، ۶۷۰، ۶۷۹
 امام عصر(عج) ۵۹۲، ۶۲۷
 امام موسی کاظم(ع) ۱۰۳
 امامی، جمال ۲۴۰
 امیرابراهیمی، توکل ۵۱
 امیرانتظام، عباس (روافیان) ۱۷، ۱۸، ۴۰،
 ۴۲، ۵۳، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۲۷،
 ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲،
 ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹،
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۴،
 ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱،
 ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۶، ۳۴۲،
 ۳۴۳، ۴۱۰، ۴۶۶، ۴۷۳
 امیرپرویز، امیرحسین ۸۴
 امیررحیمی، عزیزالله ۱۳۰
 امیرعلایی، شمس‌الدین ۷۸، ۷۹
 امیرکبیر، میرزاتقی‌خان ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۰
 امین، پرویز ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۰
 امینی، علی ۱۷، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱،
 ۶۲، ۶۳، ۸۴، ۱۰۶، ۱۳۳، ۱۷۶، ۲۹۰
 امینی، نصرت‌الله ۴۰
 انتظاری، حسام ۱۲۲
 انتظام، عبدالله ۶۲
 انصاری راد، حسین ۶۹۵، ۷۰۹
 انصاری، محمدعلی ۷۳۷
 انگجی، سیدمحمدعلی ۲۸، ۴۳۳
 انوری، محمدتقی ۳۰۶

- اوباما، باراک ۴۱۷
 اویسی، غلامعلی ۷۱۷
 ایزدی، علی محمد ۳۰۷، ۲۸۶، ۲۸۵
- برزین، سعید ۲۰۶
 برژینسکی، زیگنیو ۱۵۴، ۱۸۷، ۳۶۷،
 ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۸۷، ۴۰۶، ۴۰۹، ۷۱۹
 برنجیان، هاشم ۴۷۷
- بروجردی حاج آقا حسین (آیت الله) ۱۴۰
 ۶۷۴
- بریتون، کرین ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳
 بسته نگار، محمد ۱۲۶، ۳۷۹
 بشارتی، علی محمد ۴۹۵
 بشیریه، حسین ۲۹۹
 بقایی کرمانی، مظفر ۴۷، ۷۹، ۴۲۲، ۴۴۸،
 ۴۴۹
- بناپارت، ناپلئون ۴۶۲
 بنافتی (مهندس) ۱۸۴، ۲۷۱
 بنی اسدی، محمد حسین ۳۰۷
- بنی صدر، ابوالحسن ۷۶، ۹۳، ۹۴، ۹۵،
 ۹۸، ۹۹، ۱۹۷، ۲۵۷، ۲۶۸، ۳۰۶، ۳۴۴،
 ۳۷۴، ۴۶۰، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۱۴،
 ۵۱۹، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۸،
 ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۰۰،
 ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۱،
 ۷۱۳، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۹
- بنی صدر، فتح الله ۴۰، ۱۴۵، ۳۰۵، ۳۰۶
 بوش، جرج ۷۳۰
- بهبهانی، سید محمد ۱۱۷، ۱۱۹
- باتلر، ویلیام جی. ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۹
 باتمانقلیچ، نادر ۱۵۵
 بادامچیان، اسدالله ۳۳
 بازرگان، ابوالفضل ۷۵۳
 بازرگان، عبدالعلی ۳۵، ۳۶، ۷۴، ۱۷۶،
 ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۴۱،
 ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۷۳، ۶۰۴، ۶۱۲، ۷۳۴، ۷۴۲،
 ۷۵۷
- بازرگان، مهدی (مهندس)/ اکثر صفحات
 باقرخان ۴۵۰
 بال، جرج ۷۱۸
 باهنر، محمدجواد ۱۳۸، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۷۴،
 ۷۱۱
- بختیار، شاپور ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۹،
 ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹،
 ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۲۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲،
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۵،
 ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۵۵۱،
 ۷۱۷
- بدیع زادگان، اصغر ۱۳۷

- بهیسانی، فرهاد ۷۳۴، ۷۳۵
 بهرامیان، بهرام ۱۷۴، ۷۳۵، ۷۳۶
 بهشتی، سیدمحمد (آیت‌الله) ۸۸، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۷۳، ۳۷۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۵۴، ۴۷۷، ۶۳۹، ۷۰۷، ۷۶۱
 بهشتی، محمدرضا ۱۹۰
 بهنود، مسعود ۲۸۹
 بیانی، علیقلی ۵۱، ۸۴
 بی‌طرف، حبیب‌الله ۴۰۵
 بیل، جیمز ۲۶۷، ۲۷۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۹۸
 پ
 پارسا، اصغر ۴۰
 پالمه، اولاف (نخست‌وزیر سوئد) ۵۰۵
 پرشت، هنری (پرکت) ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۵، ۲۷۲
 پسیان، محمدتقی‌خان (کلنل) ۴۵۰
 پگاهی (سرهنگ) ۱۳۱
 پهلوان، چنگیز ۹۳
 پهلوی، رضا (شاه) ۲۷، ۵۷، ۷۹، ۱۰۸، ۲۰۴، ۲۸۷، ۴۲۴، ۴۵۰، ۶۷۴
 پهلوی، محمدرضا (شاه) ۷۰، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۸۷، ۴۵۰
 پورسرتیپ، محمد ۴۰
 پولادی، امیرحسین ۲۹، ۴۰، ۴۶، ۱۰۹، ۱۴۵، ۳۰۶
 پیمان، حبیب‌الله ۳۷، ۸۷، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۶، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۸۲، ۳۳۹، ۳۷۳، ۳۷۸، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۹۱، ۷۳۲
 ت
 تابنده، نورعلی ۱۴۶
 تاج‌زاده، مصطفی ۳۷۴
 توانگر، احمد ۴۰
 توسلی، غلامعباس ۴۲۵، ۶۱۲
 توسلی، محمد ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۴، ۲۸۳، ۳۶۱، ۳۶۴، ۵۷۷، ۳۷۴، ۳۷۵، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۶۳، ۷۶۵
 تهرانی‌ارنگه، شیخ‌علی ۷۰۵
 ج
 جانسون (معاون کندی) ۲۶۹
 جاویتس، جاکوب (سناتور صهیونیست آمریکایی) ۴۷۲

- جعفری، محمدتقی (علامه) ۱۳۸، ۶۴۰، ۴۰، ۴۳۳
 جعفری، محمدمهدی ۲۸، ۳۶، ۳۸، ۶۶، ۷۱، ۱۷، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۸۶، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۵۹۶، ۶۹۷
- حاج سیدجوادی، سیدضیاءالدین ۲۸، ۴۰، ۴۳۳
 حاج سیدجوادی، علی اصغر ۶۰، ۶۱، ۱۴۶، ۲۴۵، ۲۷۱
 حاجی، مرتضی ۷۴۵
 حائری، عبدالکریم (آیت الله العظمی) ۶۷۴
 حائری، مرتضی ۷۴۲
 حائری زاده، سید ابوالحسن ۷۹
 حبیبی، حسن ۳۰۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۵۵، ۶۹۷، ۷۴۱
 حجاریان، سعید ۶۰۱
 حجازی، فخرالدین ۲۱۶، ۲۱۷، ۷۱۱
 حجازی، مسعود ۴۰
 حجت کوهکمری، سید محمد (آیت الله) ۴۴۱
- چامسکی، نوام ۴۱۵
 چمران، مصطفی ۴۰، ۱۳۷، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۸۵
 چمران، مهدی ۳۳۲
 چنگیزخان ۶۴۵
- حاج حمزه، یزدان ۶۹۷، ۶۹۹
 حاج رضایی، طیب ۱۱۹، ۱۲۳
- حسینی، کاظم ۲۴، ۴۹، ۵۱، ۶۶، ۸۱، ۸۵
 حسینی، شیخ عزالدین ۲۹۲، ۲۹۳
 حسینی طهرانی، سید محمد حسین ۲۱۹
 حضرت علی (ع) ۲۳۳، ۴۴۹، ۴۵۲، ۵۴۳، ۵۵۱، ۵۶۲، ۵۷۲، ۵۸۸، ۶۵۵، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۸، ۷۱۵، ۷۱۶

- حضرت عیسیٰ مسیح (ع) ۶۶۴، ۶۳۹، ۴۸۶
 حضرت فاطمه (س) ۶۷۲، ۶۷۱
 حضرت محمد (ص) ۱۰۷، ۲۶۰، ۴۵۲، ۴۹۶، ۵۳۳، ۶۶۳، ۶۶۹، ۶۷۲، ۷۱۱، ۷۱۶، ۷۲۴
 حضرت موسیٰ (ع) ۶۶۳
 حق شناس، جهانگیر ۸۵، ۵۱
 حقگو، جمشید ۳۵۰
 حقیقت، صادق ۶۱۲
 حکیمی، ابوالفضل ۱۲۶
 حکیمی، مجید ۷۵۳
 حمادی، سعدون ۵۰۵
 حمسی، محمدرضا ۱۲۶
 حمسی، محمدمهدی ۱۲۶
 حنیف‌نژاد، محمد ۷۱، ۱۱۱، ۱۳۷، ۳۵۸، ۶۰۰
خ
 خاتمی، سید محمد ۹۸، ۲۸۴، ۳۴۶، ۶۰۴، ۷۰۸، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۴
 خاکسار، رضا ۴۷۶، ۴۷۵
 خامنه‌ای، سید علی (آیت‌الله) ۱۳۸، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۶، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۱
 ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۴۲، ۵۴۷، ۵۸۲، ۷۲۹
 خاموشی، سیدمرتضی ۱۰۷
 خدایپناهی، کریم ۳۷۹، ۳۸۰
 خرازی، کمال ۳۴۹، ۳۵۰
 خرم، امیر ۷۶۰
 خروشچف، نیکیتا ۷۶۴
 خسروشاهی، سیدهادی ۳۴
 خلّاقی، علی ۲۱
 خلخالی، صادق ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۴۹۵
 خلعتبری، ارسلان ۷۹
 خلیلی، عباس ۷۹
 خلیلی، عبدالحسین ۴۳
 خمسی، محمدرضا (نگاه کنید به خمسی، محمدرضا)
 خمسی، محمدمهدی (نگاه کنید به خمسی، محمدمهدی)
 خمینی، روح‌الله (امام) ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۷۳، ۷۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴

۳۶۶	خمینی، سیدمصطفی	۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۶
	خنجی، محمدعلی ۴۰	۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶
۴۴۱	خوانساری، سیدمحمدتقی (آیت‌الله)	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴
	خیابانی، شیخ محمد ۴۵۰	۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۱۹
	خیابانی، موسی ۷۰۶	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۸
		۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۳
	د. ذ	۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۸
	دامغانی، حسن ۴۳۶	۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۰
	دانشپور، عبدالحسین ۵۱	۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷
	دانش منفرد، علی ۳۷۹	۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۷
	درخشان، علی ۳۳	۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰
	درودیان، محمد ۵۱۴	۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۱۹
	دعایی، سید محمود ۹۸، ۱۴۰	۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۰
	دفتری، محمد ۲۹۰	۴۵۴، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۸
	دکوئیاری، خاویر پرز ۷۳۶	۴۸۴، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳
	دهقان، سعید ۲۴۵	۵۴۰، ۵۴۱، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۱
	دو ورژه، موریس ۴۱۵	۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹
	دیبا، فرح (پهلوی) ۲۴۱	۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۱، ۵۸۴
		۵۸۵، ۵۹۷، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۶، ۶۳۶، ۶۶۰
	ر	۶۶۱، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳
	رادنیا، عباس ۱۷، ۲۴، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۵	۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۹۲
	۳۰۶، ۳۰۵، ۱۲۶، ۷۷، ۵۳، ۴۸، ۴۶	۶۹۳، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۲۷
	راس، کی بی. (رئیس انگلیسی پالایشگاه	۷۲۸، ۷۵۲، ۷۶۱
	آبادان) ۲۴۰، ۲۳۹	خمینی، سیداحمد ۳۸، ۱۷۸، ۴۰۶، ۵۶۸
	راستین، بهرام ۳۶۰، ۳۴۹	۶۷۴، ۷۳۸

۷۵۲، ۷۴۳	سحابی، ایرج ۱۲۷
سروش، عبدالکریم ۵۸۹	سحابی، عزت‌الله ۱۸، ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۳۶،
سعیدی، خسرو ۶۹	۴۰، ۴۱، ۴۶، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰،
سلامتی، محمد ۳۷۴	۶۳، ۷۰، ۷۷، ۸۳، ۸۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵،
سلامتیان، احمد ۶۹۴	۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰،
سمیعی، عباس ۱۵، ۱۷، ۲۹، ۴۰، ۴۱، ۴۴،	۱۴۱، ۱۵۷، ۱۹۵، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۴۶،
۳۰۶، ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۰۹، ۷۳، ۵۶، ۴۶، ۴۵	۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۳،
سنجابی، کریم ۲۳، ۲۴، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹،	۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹،
۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۶، ۷۹،	۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۱،
۸۰، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۰،	۳۳۸، ۳۱۱، ۳۰۷، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۷۲،
۱۷۲، ۱۷۳، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۸۸، ۳۳۶، ۴۱۰،	۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲،
۷۴۱	۳۸۶، ۳۸۷، ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۲۳، ۴۷۶، ۴۸۵،
سولیوان، ویلیام ۸۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۶،	۵۱۶، ۵۱۴، ۵۱۹، ۵۵۵، ۵۷۰، ۵۷۴، ۵۸۱،
۱۸۰، ۱۸۷، ۲۷۱، ۲۷۸، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۴	۵۹۶، ۶۸۰، ۶۹۷، ۷۰۸، ۷۳۴، ۷۴۳، ۷۴۴،
سیستانی (احتمالاً دکتر سنجابی) ۵۳	۷۵۰، ۷۵۳، ۷۵۷
سیک، گری ۱۷۵، ۲۶۷، ۳۱۶، ۳۲۴، ۷۵۰	سحابی، فریدون ۱۵۰، ۳۷۹، ۳۸۰،
ش	سحابی، یدالله (دکتر) ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۶،
شاکرین، نیرخانم ۵۷۴	۲۹، ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۷، ۵۹،
شاملو محمودی، مهدی ۱۲۶	۶۱، ۶۲، ۷۷، ۸۰، ۸۶، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱،
شاه‌حسینی، حسین ۴۰	۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳،
شایگان، سیدعلی ۵۱، ۷۹، ۸۰، ۲۰۵، ۶۰۳	۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۲،
شبستری ۶۱، ۲۲۵	۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۱۹، ۲۶۸،
شرافت، سیدمحمدجواد ۲۲۲	۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۸۸،
شریعت سنگلجی، محمد حسن ۲۱۲	۳۰۷، ۴۲۶، ۴۴۷، ۴۹۴، ۵۷۱، ۵۷۹، ۵۹۴،
	۵۹۵، ۶۸۶، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۲۲، ۷۳۴، ۷۴۲،

- شریعتمداری، سیدمحمدکاظم (آیت‌الله) ۶۱،
 ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۴، ۲۹۰،
 ۳۱۰، ۴۸۵، ۵۵۱
- شریعتی، علی (دکتر) ۱۳۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۴۸، ۳۶۶، ۴۷۷، ۶۲۳
- شریعتی، محمدتقی ۴۱
- شریفامامی، جعفر ۲۰، ۵۵، ۸۴، ۱۳۲،
 ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۶۷
- شریفیان، علی ۳۶۰، ۳۶۱
- شطی، حبیب ۵۱۷
- شمر ۱۹۱
- شمس‌الواعظین، ماشاءالله (محمود) ۲۴۴،
 ۳۰۲
- شمشیری، حاج‌حسن ۴۰
- شیبانی، عباس ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۴، ۳۸، ۳۹،
 ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۵۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۳۸۰، ۷۳۰
- ۷۴۱
- شیخ‌الاسلامی (نوری) ۱۱۷
- شیرازی، حسین ۴۳۶
- شیرازی، سیدمحمد (آیت‌الله) ۱۷۱، ۷۴۲
- ص. ض
- صابری، کیومرث (گل آقا) ۵۲۹، ۵۶۲، ۵۶۳
- صارم (تیمسار) ۵۱
- صالح، اللهیار ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰،
 ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۶۶، ۶۸،
 ۶۹، ۷۵، ۸۳، ۹۰، ۱۰۰، ۱۲۳
- صالح‌خو، قاسم ۸۹
- صباغیان، هاشم ۷۷، ۸۶، ۹۱، ۱۴۶، ۱۸۴،
 ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۳۹، ۳۶۷، ۴۸۵،
 ۴۹۵، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۳،
 ۶۸۶، ۶۹۴، ۷۲۲، ۷۳۴
- صدّام حسین ۳۲۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۸، ۵۰۰،
 ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۳،
 ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۵،
 ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۹،
 ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶،
 ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵،
 ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۳،
 ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱،
 ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۷۱۷، ۷۳۳
- صدر حاج‌سیدجوادی، احمد ۵۹، ۶۰، ۶۱،
 ۶۲، ۷۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۴۷،
 ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۲،
 ۳۵۶، ۳۶۱، ۴۸۵، ۶۹۴، ۶۹۹، ۷۲۲، ۷۵۷
- صدر، رضا ۲۸۶، ۳۰۷، ۳۲۲، ۳۵۰
- صدر، سیدمحمد ۵۶۵
- صدر، صدرالدین (آیت‌الله) ۴۴۱
- صدر، محمدباقر ۶۳۹

- صدر، موسی (امام) ۳۶۳
 صدرالحفاظی، ناصر ۳۹
 صدیقی، محمود ۴۲۶
 صدوقی یزدی، محمد ۷۲۱
 صدیقی، غلامحسین (دکتر) ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۶۸، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۵
 صدیقی، محمد ۷۰۶
 صفی‌اصفیا، محمد ۸۴
 ضرابی، جلیل ۱۲۶، ۱۳۱، ۳۵۰
- ع
 عابدی، رحیم ۶۱
 عالی، حسین ۱۲۶
 عبدالناصر، جمال ۳۴۳، ۳۶۰، ۳۶۹، ۶۴۵
 عبده، محمد ۶۰۵
 عبدی، عباس ۲۳۶، ۲۴۴، ۳۰۱، ۴۰۹
 عراقی، حاج مهدی ۱۱۶
 عرب‌زاده، حسن ۳۷۹
 عزیز، طارق میخائیل یوحنا ۵۴۸، ۵۴۹
 عطایی، حسن (منصور) ۱۳۱
 عطایی، محمدرحیم ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۷۳، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۳۱، ۲۶۹، ۳۶۱
 عطایی، منصور ۱۵، ۱۷، ۲۴، ۷۳، ۱۲۷، ۱۳۱
 عطریانفر، محمد ۵۶۵
 عظیمی، فخرالدین ۸۱، ۸۲
 علاء، حسین ۳۴، ۵۰، ۵۹
 علم، امیراسدالله ۶۲، ۱۱۳، ۲۹۰
 علوی‌تبار، علیرضا ۲۴۴
 علی‌بابایی، احمد ۱۲۶، ۱۲۸
- ط
 طارق عزیز ۵۴۸
 طالقانی، ابوالحسن ۱۲۵، ۲۱۸
 طالقانی، اعظم ۶۹۵
 طالقانی، سیدمحمود (آیت‌الله) ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۴۸، ۸۱، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۵۲، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۱، ۴۳۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۳، ۵۹۵، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲
 طباطبایی، رضا ۳۵۰

فروم، اریک ۲۰۹، ۶۲۵
 فروهر، داریوش ۲۴، ۳۱، ۴۰، ۵۷، ۶۱، ۶۸،
 ۶۹، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۱۲۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۴۶۵،
 ۴۸۵

فلاح، رضا ۲۴۱
 فلاحیان، علی ۷۳۴
 فلسفی، محمدتقی (واعظ شهیر) ۱۱۸، ۱۱۹
 فور، ادگار ۱۸۲
 فیروزآبادی، سیدرضا (آیت الله) ۱۵
 فیروزآبادی، صادق ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۵۴
 فیض، حاج میرزا محمد ۴۴۱

ق

قاسملو، عبدالرحمن ۲۵۷
 قاسمیه، حاج حسن ۴۰
 قائم مقام فراهانی ۴۵۰
 قدوسی، علی ۱۸۰، ۲۸۳، ۷۱۲
 قذافی، معمر ۵۵۸
 قرنی، ولی الله (سپهبد) ۱۸۱، ۲۳۸، ۲۶۲، ۲۸۷
 قره باغی، عباس ۱۸۰
 قشقایی، خسرو ۶۹، ۷۵
 قطب زاده، صادق ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۷،
 ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۰۱، ۳۴۸، ۳۷۴، ۷۴۱
 قلعه بیگی، عبدالله ۵۱
 قلمداران، حیدرعلی ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲

علیجانی، رضا ۳۷۷

عمیدی نوری، ابوالحسن ۷۹

عنایت، محمود ۳۱۱

غ

غروی، سیدجعفر ۴۰، ۷۹
 غضنفرپور، احمد ۶۹۴
 غضنفری، مهدی ۱۴۱
 غفاری قره باغ، سید میرعلی اکبر ۴۹۳،
 ۴۹۶، ۴۹۵
 غفاری، هادی ۴۹۵

ف

فارسی، جلال الدین ۲۸، ۳۳، ۱۰۹، ۱۱۱،
 ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱
 فاطمی، حسین (دکتر) ۶۶، ۷۹، ۸۰، ۴۵۰
 فلاچی، اوربانا ۹۱، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۶۱،
 ۴۶۶، ۶۳۶، ۶۷۳
 فالک، ریچارد ۱۵۹
 فراستخواه، مقصود ۵۹۸، ۵۹۹
 فردوست، حسین (ارتشبد) ۷۰، ۱۲۸، ۱۷۹،
 ۲۸۷، ۱۸۱
 فردوسی پور، اسماعیل ۱۷۷
 فرعون ۶۶۳
 فروغی، ابوالحسن خان ۲۱۲، ۲۱۳

- قنات آبادی، سیدشمس‌الدین ۸۰
 قوام، احمد (قوام‌السلطنه) ۷۹
- کلارک، رمزی ۲۷۸
 کلیتون، بیل ۴۱۷
 کنت، اگوست ۶۰۵
- ک
 کندی، جان اف. ۴۷، ۲۶۹
 کاتم، ریچارد ۴۳، ۱۵۴، ۱۶۰، ۲۶۶، ۲۶۷
 کیانوری، نورالدین ۴۰۱، ۵۱۸
 کیانی‌نژاد ۱۴۰ ۴۲۳
 کارتر، جیمی ۸۵، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۷
 کیو، جرج (گیو، ژرژ) ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸
 کیو، ۳۰۴، ۳۱۶، ۲۹۰، ۲۷۱، ۲۶۷، ۱۷۸، ۱۶۵، ۳۴۰
 ۳۹۷، ۴۱۷
- گ
 کارتر، هادینگ ۳۳۰
 کاشانی، ابوالقاسم (آیت‌الله) ۳۳، ۳۴، ۳۵
 گازبیوروسکی، مارک جی. ۴۳، ۲۶۶، ۲۶۷
 ۸۰، ۸۱، ۱۱۳، ۲۴۰، ۴۴۱
 گالیندویل، رینالدو ۷۳۷
 گانندی، مهاتما ۶۲۵، ۶۴۵، ۶۵۳
 گاست، فیلیپ ۳۰۹، ۳۲۸
 گلپایگانی، سیدمحمدرضا (آیت‌الله) ۹۵
 گلپایگانی، محمد ۴۳۶
 گلزاده غفوری، علی ۶۹۵
 گورباچف، میخائیل ۷۶۴
 گیتی‌بین ۴۱
- کروبی، مهدی ۲۶۲، ۶۵۹، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹
 کرمی‌آبادی، ابراهیم ۴۰
 کرامانی، آقاخان ۴۴۴
 کزنسکی ۲۴۷
 کرافت، جیم ۳۹۵
 کندی، محسن ۶۱۶، ۶۱۷
 کرمانی، محمدعلی ۲۳، ۴۳، ۴۴، ۵۴
 کدیور، ۶۱۷
- ل
 لاریجانی، احمد ۴۳۶
 لاهوری، اقبال ۲۲۸، ۶۰۵ ۱۳۳

- ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۲۸، ۳۳۰
 مشارعظم، یوسف ۷۸، ۷۹
 مشکینی، علی (آیت الله) ۶۵۹
 مصدق، محمد (دکتر) ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲،
 ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۴۷، ۴۸،
 ۵۰، ۵۳، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰،
 ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱
 ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۵،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۵،
 ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۰۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۷۱، ۲۹۶،
 ۲۹۸، ۳۲۵، ۳۴۸، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۴،
 ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰،
 ۶۰۳، ۶۹۰، ۶۹۶، ۷۵۳
 مطهری، علی ۱۹۰، ۲۱۴
 مطهری، مرتضی (آیت الله) ۱۲۹، ۱۳۰،
 ۱۳۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹،
 ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۶۶،
 ۴۳۹، ۵۹۵، ۶۰۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۷۳، ۷۶۱
 مظفری، حسین ۷۱، ۳۴۹، ۳۵۰
 مظفری، مهدی ۷۲
 مظفریان ۲۱
 معاویه ۵۵۱
 معظمی، سیف الله ۵۱
 معظمی، عبدالله ۴۱
 معین فر، علی اکبر ۷۷، ۲۶۶، ۲۹۹، ۳۰۷
- لاهیجی، عبدالکریم ۱۴۶
 لمبراکیس ۱۷۳
 لنین، ولادیمیر ایلیچ ایلیانوف ۳۹۶، ۶۴۵
 لولاگر ۴۶
 لووف (پرنس) ۲۴۷
 لینگن، بروس ۳۰۹
- م
 مارکس، کارل ۳۹۶، ۵۹۶، ۶۰۰، ۶۴۵
 مانیان، حاج محمود ۴۰
 مائو ۶۲۵
 مبشری، اسدالله ۱۴۶، ۴۷۲
 مبلغ، سیدمرتضی ۷۴۰
 متحدین، سعید ۴۷۶
 متین دفتری، هدایت الله ۲۶۸
 مجتهد شبستری، محمد ۲۲۵، ۶۹۴
 مجددی، صبغت الله ۷۴۰
 محتشمی پور، سیدعلی اکبر ۳۵۰، ۳۵۱، ۵۶۳،
 ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۷، ۷۳۸، ۷۵۱
 محسن، سعید ۷۱، ۱۳۷، ۵۹۵
 محصل، حسن ۴۷۶
 محمدی گرگانی ۵۷۴
 محمدی گیلانی، محمد ۲۸۳، ۴۷۵
 محمدی ری شهری، محمد ۵۵۲
 مدنی، احمد (دریادار) ۱۴۶، ۱۵۵، ۲۸۵

- ۷۴۲، ۷۳۲، ۷۳۱، ۵۷۳، ۵۷۲، ۵۵۲، ۳۱۱
منصوری، جواد ۱۲۱
منصوریان، خسرو ۷۳۴، ۵۵۴
موحدی ساوجی، علی ۶۵۷
مورفی، ریچارد ۷۵۰، ۵۷۸
موسولینی، بنیتو ۶۲۵
موسوی اردبیلی، عبدالکریم ۱۶۱، ۱۶۰، ۷۶
موسوی خوئینی‌ها، سیدمحمد ۱۸۲، ۲۳۵،
۲۸۰، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۹۲، ۴۹۶، ۵۵۰
موسوی زنجانی، سیدابوالفضل ۱۴۶
موسوی زنجانی، سیدرضا ۱۵، ۱۶، ۱۸،
۲۱، ۳۹، ۴۱، ۵۱، ۳۰۶، ۵۵۱
موسوی، سیدابوالفضل ۴۹۵
موسوی، میرحسین ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰،
۲۸۲، ۴۸۹، ۵۱۵، ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۵۲، ۵۶۱،
۵۷۰، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹
مونتسکیو ۴۲۲
مهاجرانی، عطاءالله ۴۸۸، ۴۹۳، ۷۴۳، ۷۴۷
مهدوی کنی، محمدرضا ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹،
۳۰۷، ۳۱۳، ۶۷۲
مهربان، رسول ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۸۳، ۸۵، ۸۹
۱۰۰
میثمی، لطف‌الله ۴۶، ۴۷، ۷۱، ۱۲۲، ۲۵۶،
۲۶۳، ۶۰۰
میردامادی، محسن ۴۰۵
- ۷۵۵، ۷۵۳، ۴۹۳، ۴۸۵، ۳۷۶، ۳۰۸
مفتح، محمد (دکتر) ۱۳۷، ۱۸۴
مفتی‌زاده، احمد ۲۹۲
مفیدی، انسیه ۳۷۹، ۳۸۰
مفیدی، مجتبی ۱۲۶
مفیدی، مصطفی ۱۲۶
مقدس‌پور، محمود ۱۲۶
مقدم، ناصر (تیمسار) ۹۲، ۱۲۸، ۱۸۰، ۱۸۱،
۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰
مقدم مراغه‌ای، رحمت‌الله ۶۰، ۶۱، ۸۶
۱۴۶، ۱۷۳، ۱۸۴، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۰۶،
۳۱۱
مقدم، محمد (مرتضی) ۴۸
مکارم شیرازی، ناصر (آیت‌الله) ۱۱۷، ۱۱۸
مک‌فارلین، رابرت (مشاور امنیت ملی
ریگان) ۵۵۳
مکی، حسین ۷۹، ۲۳۹، ۲۴۱
ملک اسماعیلی، عزیزالله ۵۱
ملکی، احمد ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲
ملکی، خلیل ۴۱، ۴۷، ۶۴
ملکی، محمدعلی ۵۱
ملکیان، مصطفی ۵۹۷
ممکن، مهدی ۶۹۷
منتجب‌نیا، رسول ۴۹۲
منتظری، حسینعلی (آیت‌الله) ۲۵۶، ۲۹۴

- میرزا کوچک خان جنگلی ۴۵۰
 میر محمد صادقی، حاج حسن ۴۰
 میلانی، سید محمد هادی (آیت الله) ۱۲۱، ۴۱
 میلانی، محسن ۸۵، ۱۳۲
 میناچی، ناصر ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۶،
 ۱۸۰، ۲۶۸، ۲۷۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۲
 ن
 ناطق نوری، علی اکبر ۴۸۸، ۴۹۱
 ناطقی، امیر ۳۷۹، ۳۸۰
 ناظرزاده کرمانی، احمد ۵۱
 نایینی، حاج میرزا حسین (آیت الله) ۴۴۰
 نبوی، بهزاد ۹۵، ۳۷۳
 نجاتی، غلامرضا (سرهنک) ۱۶، ۷۸، ۸۰
 ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۸۸، ۲۸۹
 ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۶۱
 نجفی مرعشی، شهاب الدین (آیت الله)
 ۹۵، ۱۴۴
 نخشب، محمد ۴۰، ۲۴۵
 نراقی، احسان ۴۷۶
 نریمان، محمود ۷۹، ۸۵
 نزیه، حسن ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳،
 ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۰، ۴۴، ۴۸، ۴۹،
 ۵۴، ۶۳، ۷۳، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹،
 ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۸
 ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷،
 ۲۹۸، ۲۹۹
 نژاد حسینیان، هادی ۳۵۰
 نصراللهی، محمد ۵۷۴
 نصیری، نعمت الله ۱۳۱، ۱۸۱، ۱۸۳
 نواب صفوی، سید مجتبی (میرلوحی) ۱۹،
 ۳۴، ۸۰، ۴۴۱
 نوربخش، مهدی ۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۰
 نوری، عبدالله ۷۳۹، ۷۵۱
 نوشین، علی اکبر ۴۰
 نیکسون، ریچارد ۲۶۶، ۲۶۹
 نیلفروشان شهشانی، مرتضی ۱۲۶
 نیوتن، اسحاق ۶۲۱
 و
 واعظی، محمود ۷۴۲
 والد هایم، کورت ۴۰۴
 واین برگر، کاسپار ۵۷۸
 وحید دستجردی، هوشنگ (سرتیپ) ۷۱۲
 ولایتی، علی اکبر ۵۱۶، ۵۱۷
 ولتر ۴۲۲
 ونس، سایروس ۴۷۳
 ه
 هادوی، مهدی ۱۸۲

یاحسینی، سیدقاسم ۲۱۴	هاشمی رفسنجانی، اکبر ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۸۱،
یاقوت‌فام، همایون ۳۸۰	۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۵۴، ۲۵۷،
یحیی (ع) ۶۶۴	۲۶۲، ۲۸۸، ۳۳۷، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۷،
یزدی، ابراهیم ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۵۳، ۶۷،	۳۱۳، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۹، ۳۷۴، ۴۵۴، ۴۸۰،
۸۹، ۹۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۲،	۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶،
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸،	۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱،
۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰،	۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۷۸، ۵۸۳،
۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۸،	۵۹۷، ۶۳۷، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰،
۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۱،	۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۲۲، ۷۳۰، ۷۳۱،
۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴،	۷۳۴، ۷۳۸، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۶۱،
۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴،	هاشمی، محمد ۱۴۲
۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳،	هانتینگتون، ساموئل ۷۵۰، ۷۴۷،
۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰،	هایزر، رابرت (ژنرال) ۱۶۱
۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸،	هراتی، عبدالحسین ۷۵۷
۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۰۲،	هزارخانی، منوچهر ۱۴۶
۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۲۰، ۴۲۲،	هوشمندافشار، محمد باقر ۵۱
۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۷،	هویدا، امیرعباس ۱۵۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲،
۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۵،	۱۸۳، ۴۷۳، ۷۲۱
۴۹۴، ۵۰۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۰،	هیتلر، آدولف ۶۴۵، ۶۲۵
۵۲۱، ۵۲۵، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۰،	هیرشمن، رابرت ۱۷۵
۵۴۱، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۱،	هیکل، محمدحسین ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۴۰۰،
۵۸۲، ۶۰۶، ۶۶۸، ۶۷۲، ۶۸۶، ۶۹۴، ۶۹۹،	۴۰۳
۷۰۶، ۷۲۲، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۳۸،	
۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷،	
۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۵، ۷۵۶،	

ی

یاتسوچیچ، گراتین (جاسوس آمریکایی) ۷۰

- جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران ۴۷
 ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۱، ۷۶۳، ۷۶۵
- یزدی، سارا ۷۶۵
 ۷۶۵
- یزدی، کاظم ۵۳
 ۵۳
- یزدی، محمد ۱۴۳
 ۱۴۳
- یوسفی اشکوری، حسن ۹۵، ۱۱۳، ۱۲۴،
 ۱۲۵، ۲۵۱، ۳۲۵، ۳۷۴، ۴۶۲، ۴۸۹، ۵۷۴،
 ۵۹۶، ۶۹۷
- یونسی، ابراهیم ۱۴۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲،
 ۲۹۳
- یونسی، علی ۷۳۷
 ۷۳۷
- انجمن‌ها، تشکل‌ها، جمعیت‌ها
- انجمن اسلامی پزشکان ۲۱۴، ۲۱۵
 ۲۱۴، ۲۱۵
- انجمن اسلامی دانشجویان ۸۹، ۱۱۵، ۱۴۲،
 ۲۱۴، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۶۲، ۳۶۶
- انجمن اسلامی دانشکده فنی دانشگاه تهران
 ۶۲۷
- انجمن اسلامی مهندسين ۲۶، ۱۱۵، ۲۱۴،
 ۲۹۹، ۳۰۰
- انجمن دانشجویان مسلمان ۶۸۹
 ۶۸۹
- انجمن روزنامه‌نگاران ایران ۸۲
 ۸۲
- انجمن‌های اسلامی دانشجویان ۳۰، ۱۶۲،
 ۲۱۹، ۳۴۹، ۳۶۶
- جامعه روحانیت مبارز تهران ۱۵۵
 ۱۵۵
- جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران ۴۷
 ۴۷
- جامعه مدرسین حوزه قم ۴۵۵
 ۴۵۵
- جامع آدمیت ۶۰۱
 ۶۰۱
- جمعیت آزادی مردم ایران (حزب مردم
 ایران) ۸۰
 ۸۰
- جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق
 بشر ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹،
 ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۱،
 ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۶۰۲
- جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت
 ایران ۵۵۵، ۵۷۲، ۵۷۳، ۶۵۵
 ۵۵۵، ۵۷۲، ۵۷۳، ۶۵۵
- جمعیت فداییان اسلام ۱۹، ۳۳، ۳۴، ۶۵،
 ۸۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۳۷
- جمعیت متاع (مکتب تربیتی اجتماعی عملی)
 ۳۴۸
- جمعیت مؤتلفه اسلامی (هیأت‌های مؤتلفه)
 ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۷
- مجمع مسلمانان مجاهد ۸۰
 ۸۰
- جنبش‌ها، جبهه‌ها، احزاب
- جبهه نجات ایران ۵۷
 ۵۷
- جبهه ملی ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲،
 ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳،
 ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸،

سازمان افسران حزب توده ۲۹۰، ۲۹۱
 سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۶۸۹
 سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی ۵۰۵
 ۵۱۵
 سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ۲۷۹
 ۳۷۴
 سازمان مجاهدین خلق ۷۶، ۹۳، ۹۴، ۹۵
 ۱۰۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۰، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۲۷
 ۳۱۱، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴
 ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۵، ۴۰۱
 ۴۳۴، ۴۵۰، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۳، ۴۸۴
 ۵۱۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۷۰، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶
 ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۴۲، ۶۸۲، ۶۹۰
 ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷
 ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶
 ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۷
 ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۴۸، ۷۵۴
 سازمان ملل ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۶
 ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۹، ۵۷۰
 ۵۸۱، ۵۸۳

سازمان نظارت بر آزادی انتخابات ۸۰
 گروه سماع (سازمان مخصوص اتحاد و
 عمل) ۳۶۰

گروه کومله ژیان کرد ۲۹۳
 گروه نهضت رادیکال ۲۹۰

۴۲۲، ۴۴۸، ۴۴۹

حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران
 (توفان) ۶۸۹

حزب کارگزاران سازندگی ۴۲۴

حزب کمونیست شوروی ۳۹۶، ۷۶۴

حزب مردم ۴۱، ۴۷، ۵۵، ۲۸۶، ۲۹۰

حزب مشارکت ایران اسلامی ۴۰۵

حزب ملت ایران ۴۷، ۸۰، ۱۲۳، ۱۴۱،
 ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۶۵، ۶۹۳

حزب نیروی سوم ۴۷، ۶۴

حزب همبستگی ۴۰۵

نهضت آزادی / اکثر صفحات

نهضت خدایپرستان سوسیالیست ۳۴۷، ۳۶۱

نهضت مقاومت ملی ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۸

۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶

۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۷، ۶۶، ۸۹، ۱۳۷، ۱۴۳

۱۵۴، ۱۵۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳

۲۷۴، ۲۷۷، ۳۴۸، ۳۶۲، ۳۸۹، ۴۰۲

نهضت ملی ۳۲، ۳۴، ۴۱، ۶۴، ۷۴، ۸۷

۹۰، ۹۱، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۵۸، ۲۹۶، ۳۸۴، ۴۱۶

۴۱۷

سازمانها، گروهها

سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) ۳۴۹

- متفرقه
 انقلاب سفید ۵۵، ۱۱۴، ۵۳۸، ۶۶۸
 انقلاب کبیر فرانسه ۴۶۲، ۴۸۵، ۶۳۸، ۶۶۶
 بهائیت ۲۴۱
 پیمان کمپدیوید ۷۱۶، ۵۵۳
 حوزه علمیه قم ۱۴۰
 دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ۲۷۸، ۵۶۸، ۷۳۷، ۷۳۸
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۸۰، ۴۰۳،
 مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۵۶۷،
 مؤسسه گالوپ ۶۷۴
 ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲
 نهضت تحریم تنباکو ۴۳۷
 دفتر تحکیم وحدت ۷۵۰
 شورای امنیت سازمان ملل ۵۱۲، ۵۳۲، ۵۴۶،
 ۵۸۳
 طبس ۷۳۶
 عملیات بیت المقدس ۵۰۶
 عملیات والفجر ۲ و ۳ ۴۸۸
 عملیات والفجر ۸ ۵۴۴
 قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۲۱، ۵۸۳
 قطعه نامه ۵۹۸ ۵۱۲، ۵۳۱، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰،
 ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۳
 کانون مهندسين ۵۱
 کانون وکلای مسلمان ۴۷۶
 کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر ۱۵۴، ۱۵۵
 کمیته صلح اسلامی ۵۱۶
 کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا
 و کانادا ۶۸۹